ترجمہ و شرح

مشکوۃ المصابیح

جلد سوم

تالیف:

شیخ ولی الدین محمد بن عبدالله خطیب تبریزی

●●●

ترجمه و شرح:

فیض محمد بلوچ

www.SunniBook.net

www.sunnibook.net

سنی بوک - بزرگترین مرجع کتب و نرم افزار اسلامی

این کتاب

ازکتابخانه سنی بوک دانلود شده برای دریافت کتب بیشتر مارا از طریق آدرس اینترنتی و کانال تلگرام سنی بوک دنبال کنید.

عنوان سایت	آدرس اینترنتی
سنی بوک | دریافت سریع کتب اهل سنت	www.SunniBook.net
سنت دانلود | مرکز دانلود فایل های اسلامی	www.SunnatDownload.com
عقیده | کتابخانه آنلاین اهل سنت	www.Aqeedeh.com
سنی آنلاین | پایگاه اطلاع رسانی اهلسنت ایران	www.SunniOnline.us
سنت آنلاین | دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت	www.SunnatOnline.com
سنی وب | مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت	www.SunniWeb.org

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام https://telegram.me/sunnibookarchive

تقدیم به:

شمع های فروزان زندگی و زیباترین واژه های حیات پدر و مادر

که اولین استاد درس زندگی ام هستند، دعای خیرشان گرمی

بخش قلبم می باشد و نصایح پرقدرشان چراغ راهم.

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

فهرست مطالب .... أ

باب (١٦) فرستادن درود بر پیامبر گرامی اسلامﷺ و فضیلت آن .. ١

فصل اول ٢

فصل دوم ١٧

فصل سوم ٤٣

باب (١٧) دعا کردن در تشهّد ٦٩

فصل اول ٧٠

فصل دوم ٩٩

فصل سوم ١٠٩

باب (١٨) ذکر و دعا بعد از نماز ١١٧

فصل اول ١١٨

فصل دوم ١٥١

فصل سوم ١٥٧

باب (۱۹) کارهایی که انجام آن‌ها در نماز، جایز نیست (مانند محرّمات، مکروهات و مُفسدات) و مواردی که انجامشان در نماز، مباح است. ۱۶۹

فصل اول ۱۷۰

فصل دوم ۲۰۵

فصل سوم ۲۴۹

باب (۲۰) سهو کردن در نماز (و چگونگی سجده‌ی سهو بردن) ۲۵۵

فصل اول ۲۵۶

فصل دوم ۲۹۳

فصل سوم ۲۹۹

باب (۲۱) سجده‌ی تلاوت ۳۰۱

فصل اول ۳۰۲

فصل دوّم ۳۱۹

فصل سوم ۳۳۱

باب (۲۲) اوقاتی که گزاردن نماز در آن‌ها نهی شده است. ۳۴۳

فصل اول ۳۴۴

فصل دوم ۳۵۹

فصل سوم ۳٦٧

باب (۳۳) نماز جماعت و فضیلت آن ۳۷۳

فصل اول ۳۷٤

فصل دوم ٤۲٥

فصل سوم ٤٤٥

باب (۳٤) راست کردن صف‌های نماز و برابر و پیوسته کردن آن‌ها به نحوی که فاصله‌ای در بین افراد نباشد ٥۲۱

فصل اول ٥۲۲

فصل دوم ٥٤۱

فصل سوم ٥٥۱

باب (۳٥) محل ایستادن امام و مقتدی ٥۷۳

فصل اول ٥۷٤

فصل دوم ٥۹٥

فصل سوم ٦۰۷

باب (۳٦) امامت و پیشنمازی ٦۱۳

فصل اول ٦۱٤

فصل دوم ٦۲٥

فصل سوم ٦٥۳

باب (۳۷) مواردی که انجام آن‌ها بر پیشنماز لازم است ٦٦٥

فصل اول ٦٦٦

فصل سوم ۷۰۱

باب (۳۸) آنچه بر مقتدی از پیروی کردن (حرکات و سکنات امام واجب است؛ و بیان حکم «مسبوق»؛ (کسی که در آغاز جماعت حضور نداشته و یک یا چند رکعت از نماز جماعت را از دست داده است). ۷۰۹

فصل اول ۷۱۰

فصل دوم.. ۷۵۱

فصل سوّم ۷٦۷

باب (۳۹) کسی‌که یک نماز را دوبار می‌خواند ۷۸۳

فصل اول.. ۷۸۵

فصل دوم.. ۷۹۹

فصل سوم ۸۰۵

باب (۳۰) نمازهای سنّت و فضیلت آن‌ها ۸۱۳

فصل اول ۸۱٤

فصل دوم.. ۸۳۷

فصل سوم ۸۵۷

باب (٣١) نماز شب (تهجّد) ٨٨٩

فصل اول ٨٩٠

فصل دوم ٩٦٩

فصل سوم ٩٩١

باب (٣٢) آنچه از اذکار و ادعیه که بایستی تهجّد گزار به هنگام شب زنده‌داری و نماز تهجّد، بگوید ١٠١٥

فصل اول ١٠١٦

فصل دوم ١٠٣٥

فصل سوم ١٠٤١

باب (٣٣) ترغیب و تشویق کردن بر شب زنده‌داری با گزاردن نماز تهجّد ١٠٤٥

فصل اول ١٠٤٦

فصل دوم ١١٠٩

فصل سوم ١١٤٩

باب (١٦)

فرستادن درود بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ

و فضیلت آن

فصل اول

۹۱۹ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: لَقِيَنِي كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ فَقَالَ أَلَا أُهْدِي لَكَ هَدِيَّةً سَمِعْتُهَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ بَلَى فَأَهْدِهَا لِي فَقَالَ سَأَلْنَا رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّ اللهَ قَدْ عَلَّمَنَا كَيْفَ نُسَلِّمُ عَلَيْكُم قَالَ: «قُولُوا اللَّهُمَّ صل عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حُمَيْدٌ مجيد اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّك حميد مجيد». إِلَّا أَنَّ مُسْلِمًا لَمْ يَذْكُرْ «عَلَى إِبْرَاهِيمَ» فِي الْمَوْضِعَيْنِ[۱].

۹۱۹ - (۱) عبدالرحمن بن ابی لیلی رحمه‌الله گوید: کعب بن عُجرة رضی‌الله‌عنه با من ملاقات کرد و گفت: آیا حدیثی را به تو هدیه و پیشکش نکنم که آن را از پیامبر خدا ﷺ شنیده‌ام؟ گفتم: بلی؛ آن را به من هدیه کن. آن گاه کعب رضی‌الله‌عنه گفت:

از پیامبر ﷺ پرسیدیم و گفتیم: ای فرستاده‌ی خدا! چگونه بر شما «اهل بیت» درود و صلوات بفرستیم؟ (و ما در سلام دادن به شما، اشکالی نداریم) چون خداوند بلند مرتبه، (براساس آیه‌ی ﴿...يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا﴾ [الأحزاب: ٥٦] به ما تعلیم داده است که به چه نحوی بر شما سلام بگوییم؛ (حال به ما بگویید که چگونه برایتان درود بفرستیم)؟

---

[۱]- بخاری ٤٠٨/٦ ح ٣٣٧٠ و مسلم ٣٠٥/١ ح (٤٠٦-٦٦).

آن حضرتﷺ فرمودند: بگویید: «اللهم صلّ علي محمد وعلي آل محمد، كما صلّيت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد؛ اللهم؛ رک علي محمد وعلي آل محمد كما باركت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد»؛

«بار خدایا! بر محمدﷺ و آل محمد درود بفرست (و خیر و برکت خویش را بر ایشان فرو بفرست؛) همان‌گونه که بر ابراهیم﵇ و آل ابراهیم درود فرستادی؛ به راستی تو سزاوار ستایش و سپاس و نجابت و بزرگواری هستی.

پروردگارا! به محمدﷺ و آل محمد، برکت ارزانی کن؛ همان طوری که به ابراهیمو آل ابراهیم، برکت عنایت فرمودی؛ همانا تو ستوده و بزرگواری.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند؛ با این تفاوت که مسلم، عبارت «علی ابراهیم» را در هردو جا، ذکر نکرده است].

شرح: پیامبر گرامی اسلامیﷺ، یک گوهر گران قدر و ارزشمند در عالم آفرینش است؛ او سرور کائنات و مفخر موجودات و رحمت عالَمیان و صَفوت آدمیان است؛ او یک انسان است که از میان خود انسان‌ها برخاسته و یک جهان در وجودش خلاصه شده است؛ «ذات وی، مُستجمع جمله‌ی اوصافِ حمیده بود؛ و نفس وی، مُستتبع جمله‌ی خصال حمیده‌ی شریفه؛ در محضر، از همه خوب‌تر بود؛ در مخبر،از همه نیکوتر بود؛ در کرم و سَخا، از همه پیش‌تر بود؛ در مروّت و وفا، از همه تمام‌تر بود؛ در حلم و تواضع، از همه

کامل‌تر بود؛ در مبرّت و احسان، از همه شامل‌تر بود؛ در شجاعت و قوّت، کس با وی برنیامدی؛ در سماحت و فتوّت، چون وی، کس نبودی؛ در کرامت، خاصّ و عام را بر وی اعتماد بودی؛ در صدق و راستی، همه را بر قول وی، وثوق و اعتبار بودی؛ در حَسَب، آزکی بود؛ در نسبت، آعلی بود؛ در اخلاق، آرضی بود؛ در میثاق، آوفی بود؛ در صیانت، آظهر بود؛ در امانت، آشهر بود؛ در سیرت، آصلح بود؛ در سخن، آفصح بود؛ در صورت، آملَح بود؛ در همه کاری، آرجح بود؛ در همه شغلی، آنجح بود؛ قوم، او را امین خواندندی و رأی او را در جمله‌ی کارها، مَتین شمردندی؛ صلوات الله علیه وعلي آله واصحابه». [«سیرت رسول الله»؛ ترجمه‌ی رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی؛ تصحیح دکتر اصغر مهدوی، چاپ دوم؛ تهران؛ ١٣٦١؛ صص ١٦٥-١٦٤].

آری؛ عظمت و بزرگی هیچ‌کس، نه تنها به عظمت و بزرگی او نمی‌رسد، که بدان نزدیک هم نمی‌شود. تنها سلام و درودهای پاک و مخلصانه و بی‌حدّ و حصری که آتباع و پیروانش، هر لحظه بر روان پاکش نثار می‌کنند، یکی از هزاران دلیل گویاست بر عظمت و بزرگی وشوکت و ابهّت و عزّت و اقتدار و محبّت و عشق او در قلب پیروانش.

در طول حیات بشر، بر این کره‌ی خاکی، چه کسی بوده - و خواهد بود - که آن اندازه که در طول چند روزی که بر پیامبر گرامی اسلام

ﷺ درود می‌فرستند، بر اودرود فرستاده باشند؟! و رفتار و گفتار و حرکات و سکنات چه کسی، همچون این پیامبر، مورد دقّت و کنجکاوی دوستان و دشمنان و آشنایان و بیگانگان قرار گرفته است؟!

به راستی، پیامبر ما، حضرت محمد بن عبداللهﷺ، گران قدرترین و بزرگترین شخصیتی است که بر این کره‌ی خاکی، ظهور نموده و والامقام‌ترین انسانی است که نورش بر دنیای بشریت، تابیده است؛ به راستی که نام، محمد بن عبدالله، همواره تداعی‌گر ندای کمک و یاری تمام مظلومان، سرگشتگان و انسان‌های پریشان خاطر و نگران، بوده و هست و قلب طاهر و شریف ایشان، همچنان به عنوان تکیه‌گاهی برای انسان‌های خسته و ناتوان خواهند ماند؛ انسان‌هایی که راه‌های گوناگون، آن‌ها را گمراه نموده و روش‌ها و مسلک‌های مختلف، آن‌ها را از هم، جدا ساخته است؛ به همین خاطر، تا به حال، این پناهگاه امن و پر از مهر و محبّت را نشناخته‌اند؛ پناهگاهی که با نثار آرامش، آن‌ها را یاری می‌دهد و دل‌هایشان را مملو از هدایت و خیر و نیکی و احسان می‌نماید؛ اراده‌هایشان را استوار می‌سازد و آن‌ها را صیقلی می‌دهد تا در برابر سختی‌های زندگی و موانع گوناگون آن، مقاومت نمایند.

مقام پیامبرﷺ، آن قدر والاست که بزرگترین و برجسته‌ترین فرهیختگان جهان، در برابر شخصیت پیامبرﷺ، متحیر و شگفت‌زده شده‌اند.

«تولستوی» در کتاب «حکومت محمد» گوید:

«بی‌شک، محمدﷺ از زمره‌ی بزرگترین مردان مصلحی است که در شکل دادن به ساختار اجتماعی جوامع، خدمات شایانی نموده است؛ همین افتخار برای او کافی است که کلِّ یک امّت را به نور حق هدایت کرد و آن را آنچنان ساخت و پرداخت که همواره میل به صلح و امنیت دارد و از ریختن خون دیگران، اباء دارد؛ او همچنین، راه ترقّی و پیشرفت را برای امّت اسلام باز کرد... و این چنین کار بزرگی، جز از مردی که به وی، علم و اراده و حکمت داده شده باشد، برنمی‌آید؛ به راستی که مردی همانند او، شایسته‌ی تکریم و احترام است».

آری؛ مقام پیامبرﷺ آن قدر بالا و والاست که آفریدگار جهان هستی و تمام فرشتگان و پریانی که تدبیر این جهان به فرمان حق، برعهده‌ی آن‌ها گذارده شده است، بر او درود می‌فرستند؛ اکنون که چنین است، بر مسلمانان نیز واجب است که ارزش این انسان والامقام را که یک جهان در وجودش خلاصه شده را بدانند و مبادا ارزانش بشمارند و ارج و مقام او را در پیشگاه پروردگار جهان ودر

نزد فرشتگانِ همه‌ی آسمان‌ها، فراموش کنند و عظمت و بزرگی او را نادیده انگارند؛ پس‌ای مسلمانان! شما نیز با این پیام پروردگار جهان هستی و فرشتگان مقرّبش، هماهنگ شوید و بر محمدﷺ درود بفرستید و سلام بگویید و در برابر فرمان او تسلیم باشید؛ تا به نحوی، از خدمات بی‌وقفه و زائد الوصف آن منجی عالم بشریت، تشکّر و سپاسگزاری و قدردانی کرده باشید.

در اینجا ذکر چند نکته، لازم است:

«اهل البیت»: انسان مسلمان بر این باور است که محبّت اصحاب و اهل البیت رسول خداﷺ واجب و ضروری است و آنان بر دیگر مسلمانان فضیلت و برتری دارند. و خود آنها نیز براساس پیشگامی در مسلمان شدن و مجاهدات در راه ترویج آن دارای منزلتهای متفاوتی می‌باشند.

گرامی‌ترین آنان خلفای راشدین: ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین می‌باشند، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، ابوعبیده عامر بن جراح، عبدالرحمن بن عوف. و پس از آنان شرکت کنندگان در جنگ بدر و کسانی دیگر قرار دارند که به آنها هم مانند عشره‌ی مبشره مژده رفتن به بهشت داده شده است: مانند حضرت فاطمه زهراء رضی الله عنها، حسن و حسین و ثابت بن قیس،

بلال بن رباح و... رضی الله تعالی عنهم اجمعین و بعد از آنان اهل بیعة الرضوان که هزار و چهار صد نفر بودند، قرار دارند.

همچنین انسان مسلمان اکرام و احترام پیشوایان مسلمان مانند: امامان دین و پیشگامان علم و دانش و قرّاء و فقهاء و محدّثین و مفسرین تابعین و پس از تابعین رحمهم الله را بر خود واجب می‌شمارد.

به همان صورت احترام و پیروی از کارگزارانی پاک و پرهیزکار و خدمتگزار حکومت اسلامی و جهاد به همراهی آنان و خواندن نماز پشت سرشان را بر خود لازم و ضروری می‌داند. به همین خاطر انسان مسلمان در ارتباط با آن بزرگواران خود را مکلّف به مراعات آداب خاصی می‌داند:

اصحاب و اهل البیت:

١- به این دلیل که خداوند وپیامبر گرامی اسلام ﷺ آنان را دوست می‌دارند، انسان مسلمان هم محبّتشان را بر خود لازم بشمارد. زیرا خداوند متعال در مورد آنان می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ﴾ [الفتح: ٢٩].

«محمد فرستاده خداست و کسانی که یار و همراه او هستند در رویارویی با کافران تند و بااستقامت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند، ایشان را مدام در حال رکوع و سجود (و فرمانبرداری

خداوند) می‌بینی. آنان همواره فضلی را از خداوند و رضایت او را می‌طلبند».

و پیامبر گرامی اسلام در مورد یاران خود می‌فرماید:

«به اصحاب و یاران من ناسزا نگویید، اگر هریک از شما به اندازه کوه احد طلا را در راه خدا هزینه نماید، همچون مقدار اندکی از احسان و نیکی آنان نخوهد بود»[١].

٢- به برتری آنان بر سایر مسلمانان ایمان و یقین داشته باشد، زیرا خداوند متعال در مقام مدح آنان می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ١٠٠﴾ [التوبة: ١٠٠].

«پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار و کسانی که به درستی روش آنان را در پیش گرفتند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خداوند خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است، (بهشتی) که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و برای همیشه در آنجا ماندگار خواهند شد، پیروزی و نجات بزرگ این است».

٣- ابوبکر صدیق را گرامی‌ترین اصحاب رسول خدا بشمارد و پس از او عمر و عثمان و علی ﭫ دارای شأن و منزلت برتر

١- رواه ابوداود و البخاری.

بداند. زیرا ابن عمر ﭬ می‌فرماید: «در زمان حیات رسول خدا ﷺ، هنگامی که می‌گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و رسول خداﷺ آن را می‌شنید مخالفتی با آن نمی‌فرمود»[1].

٤- از بدگویی آنان خودداری نماید و در مورد مسائل اختلافی - که بسیاری از آنها طبیعی و نشانه‌ی رشد بینش و نگرش دینی آنها بوده است - سکوت نماید، و چنانچه کسی در پی تحقیق و بررسی باشد باید مسائل تاریخی را در چهارچوب زمان و مکان و واقعیت شخصیت آن بزرگان و شرایط داخلی و خارجی مسلمانان مورد توجه قرار دهد.

٥- لازم است بر این باور باشد که حفظ حرمت همسران رسول خداﷺ، لازم و ضروری است و آنان زنانی پاک دامن و گرامی بوده‌اند، و از میان آنان خدیجه و عایشه دختر حضرت ابوبکر را برتر بداند. زیرا خداوند متعال در مورد همسران رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ...﴾ [الأحزاب: ٦].

«پیامبر نسبت به خود مؤمنین به آنان اولویت بیشتری دارد (و اراده و امر او مقدّم بر خواست آنان است) و همسران پیامبر مادران مؤمنین به حساب می‌آیند».

١- رواه البخاری.

١- «صلات»: **هرگاه** این واژه به خداوند نسبت داده شود، به معنای «فرستادن رحمت» است؛ و هرگاه به فرشتگان و مؤمنان، منسوب گردد، به معنای «طلب رحمت» می‌باشد.

فرق میان «صلات» و «سلام»: آنچه مناسب‌تر با ریشه‌ی لغوی این دو کلمه وجود دارد این است که: **«صلات»**، به معنای **«طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر»** است؛ اما در مورد **«سلام فرستادن»**، دو نظریه وجود دارد:

الف) یا به معنای «تسلیم شدن در برابر فرمان‌های پیامبر گرامی اسلام» است؛ چنان که در آیه‌ی ٦٥ سوره‌ی «نساء» آمده است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا٦٥﴾ [النساء: ٦٥]. «امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم فرمان و قضاوت تو باشند».

ب) و یا به معنای سلام فرستادن بر پیامبرﷺ با کلمات «السلام علي النبيّ» و مانند آن باشد که محتوایش تقاضای سلامت پیامبرﷺ از پیشگاه خداوند است.

و اگر چه این دو معنا، برای «سلام» کاملاً متفاوت به نظر می‌رسد، ولی با دقت می‌توان آن‌ها را به نقطه‌ی واحدی معطوف کرد؛ و آن، «تسلیم قولی و عملی در برابر اوامر و فرامین، تعالیم

و آموزه‌ها، احکام و دستورات و توصیه‌ها و سفارش‌های تعالی‌بخش و سعادت آفرین پیامبر» است؛ زیرا کسی که به پیامبر خداﷺ سلام می‌فرستد و تقاضای سلامتی او را از خداوند بلند مرتبه می‌کند، نسبت به او عشق می‌ورزد و او را به عنوان پیامبری واجب الاطاعة می‌شناسد.

٢- درباره‌ی خواندن درود در قعده‌ی اخیر نماز، در بین علماء و صاحب نظران فقهی، اختلاف نظر وجود دارد؛ احناف، مالکی‌ها، حنبلی‌ها و جمهور صاحب نظران فقهی بر این باورند که خواندن درود در قعده‌ی آخر نماز، سنّت است؛ ولی امام شافعی/ بر آن است که خواندن آن، فرض می‌باشد. و یکی از روایات امام احمد بن حنبل نیز مطابق با این نظریه است؛ و اسحاق بن راهویه/ گوید: اگر چنانچه نمازگزاری، خواندن درود را از روی عمد در قعده‌ی آخر نماز ترک کرد، در آن صورت نمازش درست نیست.

٣- علماء و اندیشمندان دینی بر این امر اتفاق نظر دارند که خواندن درود یک بار در طول عمر، فرض است؛ و همچنین خواندن درود پس از شنیدن نام گرامی آن حضرتﷺ واجب است؛ اما اگر چنانچه در یک جلسه، نام مبارک آن حضرتﷺ چندین مرتبه تکرار شد، در آن صورت از دیدگاه علامه

طحاویؒ، خواندن درود در هر مرتبه واجب است؛ و از نظرگاه شمس الائمة کرخی، یکبار خواندن درود واجب است و در مرتبه‌های بعدی، سنّت است.

ظاهر احادیث و روایات، دیدگاه علامه طحاوی را تأیید می‌کند؛ زیرا ابوهریره ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمودند: «رغم انف رجل ذكرت عنده فلم يصلّ عليّ» (ترمذی)؛ «ذلیل شود فردی که نامم در حضور او برده شود و او بر من درود نفرستد».

و همچنین علی ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمودند: «البخيل من الذي ذكرت عنده فلم يصلّ عليّ» (ترمذی)؛ «فرد بخیل و تنگ چشم، کسی است که نام من در حضور او برده شود و او بر من درود نفرستد».

اما چون مبنای شریعت بر آسانگیری و سهولت و رفع عُسر و حَرَج از بندگان است، یسر و آسانی این را می‌طلبد که در جلسه‌ای که نام مبارک آن حضرتﷺ چندین بار برده می‌شود، یک بار درود فرستادن بر پیامبرﷺ واجب باشد.

ناگفته نماند که بحث بالا، مربوط به زمانی است که ذکری از آن حضرت ﷺ در جلسه بشود؛ ولی در عموم حالات، مستحب است که به کثرت بر پیامبرﷺ درود فرستاده شود.

٩٢٠ - [٢] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَعَن أبي حميد السَّاعِدِيّ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ كَيْفَ نصلي عَلَيْك؟ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صلى الله عَلَيْهِ وَسلم عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حُمَيْدٌ مجيد[1].

٩٢٠- (٢) ابوحمید ساعدی ﷺ گوید: صحابه خطاب به پیامبرﷺ گفتند: ای فرستاده‌ی خدا! چگونه برای شما درود بفرستیم؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: بگویید: «اللهم صلّ علي محمد وازواجه وذريّته كما صلّيت علي آل ابراهيم وبارک علي محمد وازواجه وذريّته، كما باركت علي آل ابراهيم، انك حميدٌ مجيد.

«بار خدایا! بر محمد ﷺ و همسران و فرزندانش درود بفرست، همان گونه که بر آل ابراهیمؑدرود فرستادی؛ و به محمد ﷺ و همسران و فرزندانش، برکت ارزانی کن، همان طور که به آل ابراهیمؑبرکت عنایت فرمودی؛ همانا تو ستوده و بزرگواری».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «آل»: این واژه در لغت به معنای: «دودمان؛ خاندان؛ اهل خانه و فرزندان» است؛ و در محاوره‌ی قرآن و حدیث، به معنای کسانی است که با انسان، ارتباط و تعلّق داشته باشند؛ خواه این ارتباط، نسبی باشد، از قبیل: ارتباط همسری و فرزندی؛ و یا این

١- بخاری ٤٠٧/٦ ح ٣٣٦٩ و مسلم ٣٠٦/١ ح (٤٠٧-٦٩).

ارتباط، به لحاظ ارادت و محبّت و اطاعت باشد؛ مانند پیروان و یاران خاصّ مکتب او.

از این رو، به لحاظ اصل لغت، واژه‌ی «آل»، شامل هردو گروه بالا می‌شود؛ ولی از حدیث ابوحمید ساعدی ﷺ مشخص شد که در اینجا، مراد از واژه‌ی «آل»، همان خاندان و اهل بیت پیامبرﷺ (یعنی ازواج مطهرات و نسل و فرزندان ایشان) می‌باشد.

«اللهم صلّ علي محمد»: یعنی: بار خدایا! مقام او را در دنیا با بلندآوازه کردن یاد او و دفاع از دعوتش و بقای شریعتش؛ و در آخرت با شفاعت برای امتش و چند برابر کردن اجر و پاداشش، بالا ببر و رفعت و بزرگی ببخش.

٩٢١ - [٣] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ وَاحِدَةً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ عشرا. رَوَاهُ مُسلم[1].

٩٢١- (٣) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: هر کسی بر من یک درود بفرستد، خداوند بلند مرتبه به سبب آن، ده بار بر او درود می‌فرستد.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

١- مسلم ٣٠٦/١ ح (٤٠٨-٧٠)؛ ابوداود ١٨٤/٢ ح ١٥١٤؛ ترمذی ٣۵۵/١ ح ٤٨۵؛ نسایی ۵٠/٣ ح ١٢٩٦ و دارمی ٤٠٨/٢ ح ٢٧٧٢.

شرح: «صلات» و «صلوات»: هرگاه به خدا نسبت داده شوند، به معنای فرستادن رحمت است؛ و هر گاه، به فرشتگان ومؤمنان، منسوب گردد، به معنای «طلب رحمت» می‌باشد.

و برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند: منظور از «صلوات خداوند»، انواع تکریم‌ها، پیروزی‌ها و ترفیع مقام به پیشگاه خداوند و نزد بندگان است.

و برخی گفته‌اند: مراد، آمرزش و بخشش گناهان و معاصی می‌باشد؛ ولی روشن است که «صلوات خدا»، مفهوم وسیعی دارد که هم این امور و هم سایر رحمت‌ها و نعمت‌های الهی را شامل می‌شود.

فصل دوم

۹۲۲ - [٤] (صَحِيح)

عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً وَاحِدَةً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ عَشْرَ صَلَوَاتٍ وَحُطَّتْ عَنْهُ عَشْرُ خَطِيئَاتٍ وَرُفِعَتْ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ». رَوَاهُ النَّسَائِيّ[1].

۹۲۲- (٤) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: هرکس بر من یک درود بفرستد، خداوند بلند مرتبه به سبب آن، ده بار بر او درود می‌فرستد و ده گناه از گناهانش را می‌بخشاید و ده درجه، مقامش را بالا می‌برد و به او ترفیع درجه، در نظر می‌گیرد.

[این حدیث را نسایی روایت کرده است].

شرح: در حدیث شماره‌ی ۹۲۱، از ابوهریره ﷺ روایت شده بود که در ازای فرستادن یک درود بر پیامبر گرامی اسلامﷺ، خداوند بلند مرتبه، ده درود بر او می‌فرستد؛ و در حدیث ۹۲۲، علاوه بر ده درود، افزودن ده درجه در مقام درود فرستنده و عفو ده گناه از وی نیز ذکر شده است؛ و پرواضح است که این فقط فرق اجمال و تفصیل است؛ یعنی آنچه در حدیث دوم بیان شده، تفصیل حدیث نخست است که به صورت اجمال بدان پرداخته شده است.

---

[1]- نسایی ۵۰/۳ ح ۱۲۹۷ و مسند احمد ۱۰۲/۳.

ناگفته نماند یکه این پاداش، زمانی به دست می‌آید که شخص درود فرستنده، درود بر پیامبرﷺ را از روی اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل، به روان پاک آن حضرتﷺ نثار نماید.

٩٢٣ - [٥] (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: أَوْلَى النَّاسِ بِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَكْثَرُهُمْ عَلَيَّ صَلَاة. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

٩٢٣- (٥) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: سزاوارترین و نزدیک‌ترین مردمان به من در روز رستاخیز، کسی است که (در دنیا) بیشتر از دیگران بر من درود فرستاده باشد؛ (یعنی در ضمن دارا بودن شرط اساسی ایمان و اعتقاد، هرکس از امّتیانم که در دنیا، بیش از دیگران بر من درود بفرستد، در روز رستاخیز، نزدیکی و ارتباط خاصّ و ویژه‌ای با من خواهد داشت).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

٩٢٤ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: إِنَّ لِلّٰهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يُبَلِّغُونِي مِنْ أُمَّتِيَ السَّلَامَ. رَوَاهُ النَّسَائِيّ والدارمي[2].

١- ترمذی ٣٥٤/١ ح ٤٨٤.
٢- نسایی ٤٣/٣ ح ١٢٨٢؛ دارمی ٤٠٩/٢ ح ٢٧٧٤ و مسند احمد ٤٥٢/١.

٩٢٤- (٦) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: به راستی خداوند را فرشتگانی است که در زمین به گشت و گذار و سیر و سیاحت می‌پردازند و کارشان این است که درودهایی را که امّتیانم بر من می‌فرستند، به من می‌رسانند و منتقل می‌کنند.

[این حدیث را نسایی و دارمی روایت کرده‌اند].

شرح: در حدیث دیگری که طبرانی و دیگران به نقل از عمار بن یاسر ﷺ به روایت آن پرداخته‌اند، چنین آمده است که آن فرشتگان، همراه با «صلات و سلام»، نام درود فرستنده را نیز به آن حضرت ﷺ، ابلاغ می‌کنند و می‌گویند: «یا محمد! صلّي علیك فلان كذا وكذا»؛ «ای محمد! فلان فرد از امّت تو، این اندازه درود و سلام بر تو فرستاده است».

و در برخی از روایات، چنین آمده است که آن فرشتگان، نام فرستنده‌ی درود و سلام را همراه با نام پدر او، به آن حضرتﷺ ابلاغ می‌کنند و می‌گویند: «یا محمد! صلّي علیك فلان بن فلان»؛ «ای محمد! فلانی فرزند فلانی، بر شما درود فرستاده است». از این رو هر کس، از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل، بر آن حضرت ﷺ سلام و درود بفرستد، فرشتگان درود و سلام او را همراه با نام او و نام پدرش به پیامبر ﷺ می‌رسانند و بدین سان، در پیشگاه آن

حضرتﷺ یادی از او و پدرش می‌شود؛ گر قبول افتد زهی عزّ و شرف.

٩٢٥ - [٧] (حَسَنٍ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ إِلَّا رَدَّ اللهُ عَلَيَّ رُوحِي حَتَّى أَرُدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعَوَاتِ الْكَبِيرِ[1].

٩٢٥- (٧) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: هیچ مسلمانی نیست که بر من سلام بفرستد، جز این که خداوند بلند مرتبه، روحم را به من بازمی‌گرداند تا من نیز بر او سلام بفرستم و جواب سلامش را به وی برگردانم.

[این حدیث را ابوداود و بیهقی در «الدعوات الکبیر» روایت کرده‌اند].

شرح: «الّا ردّ الله عليّ روحي»: از ظاهر این عبارت، چنین برداشت می‌شود که روح مبارک رسول خداﷺ از جسدشان جدا است؛ از این رو هرگاه کسی بر ایشان سلام و درود بفرستد، خداوند بلند مرتبه، روح ایشان را به جسدشان برمی‌گرداند تا جواب سلام فرد فرستنده‌ی سلام را بدهند.

پرواضح است که این برداشت، به هیچ وجه درست نیست؛ زیرا اگر این را بپذیریم، لازم می‌آید که در روز، هزاران هزار بار، روح

١- ابوداود ٥٣٤/٢ ح ٢٠٤١ و مسند احمد ٥٢٧/٢.

پیامبر ﷺ از جسدشان خارج شده و دوباره به جسمشان وارد می‌شود؛ چرا که هیچ روزی نیست که میلیون‌ها انسان از امتیان ایشان، بر آن حضرت ﷺ درود و سلام نفرستند؛ تا جایی که در روزهای معمولی نیز هزاران نفر بر روضه‌ی مبارک آن حضرت ﷺ حاضر می‌شوند و بر ایشان درود و سلام نثار می‌کنند؛ و علاوه از آن، از دیدگاه شرع مقدّس اسلام، پیامبران در قبرهای خویش زنده‌اند؛ اگر چه درباره‌ی ماهیت و نوعیت آن، در میان علماء و صاحب نظران اسلامی، اختلاف وجود دارد، ولی باز هم، همه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که پیامبر - به ویژه حضرت محمدﷺ - در قبرهای خویش، زنده‌اند.

بنابراین، مفهوم حدیث بالا چنین نیست که جسد آن حضرتﷺ از روح خالی و تهی باشد و هرگاه بنده‌ی مسلمان بر آن حضرت ﷺ سلام و درود بفرستد، خداوند بلند مرتبه، روح ایشان را به منظور پاسخ دادن به سلام، به جسدشان برگرداند؛ از این رو، بیشتر شارحان، مفهوم «بازگردانیدن روح» را این چنین تبیین و تشریح نموده‌اند که در عالم برزخ، روح رسول خدا ﷺ بیشتر متوجه جهان آخرت و مشاهده‌ی تجلیات الهی و... است؛ پس هرگاه بنده‌ی مسلمانی در دنیا، بر آن حضرت ﷺ سلام و درود می‌فرستد، آن سلام و درود به وسیله‌ی فرشته یا به طور مستقیم به آن حضرت

ﷺ ابلاغ می‌گردد، و به فرمان خداوند بلند مرتبه، روح آن حضرت ﷺ متوجه آن می‌گردد و پاسخ سلام آن بنده‌ی مسلمان را می‌دهند؛ از این رو در حدیث بالا، توجه و التفات روحانی، به «بازگردانیده شدن روح» تعبیر شده است؛ و پرواضح است که هر بنده‌ی مسلمان و حقگرایی که در دنیا بر آن حضرت ﷺ سلام و درود بفرستد و در این کار صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل نیز داشته باشد، آن حضرت ﷺ نه فقط به صورت عادی و سرسری و با زبان، بلکه با قلب و روح متوجه سلام و درود آن بنده‌ی مسلمان می‌گردند و پاسخ سلام او را می‌دهند؛ و در واقع، اگر چنانچه در مقابل تمامی درودها و سلام‌هایی که در طول عمر بر آن حضرت ﷺ نثار می‌کنیم، هیچ اجر و پاداشی را فراچنگ نیاوریم و فقط یک بار از جانب آن حضرت ﷺ جواب سلام و درود ما فرستاده شود، به راستی همین کافی و بسنده خواهد بود. «السلام علیك ایها النبيّ ورحمة الله وبركاته».

٩٢٦ - [٨] (حسن)

«وَعَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تبلغني حَيْثُ كُنْتُم». رَوَاهُ النَّسَائِيّ[1].

١- ابوداود ٢/٥٣٤ ح ٢٠٤٢ و مسند احمد ٢/٣٦٧.

٩٢٦- (٨) «ابوهریره ﷺ گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: خانه‌هایتان را به صورت گور درنیاورید و قبر مرا، محل عید و جای مراجعه و ازدحام و لهو و لعب قرار ندهید؛ و بر من درود بفرستید و بدانید که هر کجا باشید، درودهای شما به من می‌رسد».

[این حدیث را نسایی روایت کرده است].

شرح: «لاتجعلوا بیوتکم قبوراً» «خانه‌هایتان را به صورت گور درنیاورید»: این بخش از حدیث، می‌تواند سه معنا و مفهوم داشته باشد:

١- چون در قبرستان نماز گزارده نمی‌شود، پیامبرﷺ دستور می‌دهد که بعضی از نمازهایتان (نفل و سنّت) را در خانه‌هایتان بخوانید و آن‌ها را چون گور نکنید؛ یعنی قبور در عدم گزاردن نماز در آن‌ها، تشبیه شده به خانه‌ای که در آن، نماز و ذکر و یاد خدا کرده نمی‌شود.

پس از این حدیث دانسته می‌شود که بهتر آن است که نمازهای سنّت و نفل، در خانه گزارده شوند و آن‌ها را با نخواندن نماز در آن‌ها چون گور نکنند.

پیامبرﷺ در حدیثی، در تأیید این مطلب، می‌فرمایند: «مثل البیت الّذي یذکر الله فیه والبیت الذي لایذکر الله فیه، کمثل الحيّ والمیّت»؛ «مثال خانه‌ای

که در آن ذکر و یاد خدا می‌شود و خانه‌ای که در آن یادی از خدا نیست، به سان زنده و مرده است». (مسلم).

و همچنین جابر ﷺ روایت می‌کند که آن حضرتﷺ فرمودند: «اذا قضي احدكم الصلاة في مسجده فليجعل لبيته نصيباً من صلاته، فانّ الله جاعلٌ في بيته من صلاته نوراً» (مسلم)؛ «هر گاه کسی از شما نماز فرض را در مسجد خواند، قسمتی از نمازها را برای خانه بگذارد؛ یچون خداوند به واسطه‌ی نماز، نوری را در خانه‌اش قرار می‌دهد».

و زید بن ثابت ﷺ نیز روایت می‌کند که آن حضرتﷺ فرمودند: «عليكم بالصلاة في بيوتكم؛ فانّ خير صلاة المرء في بيته الّا الصلاة المكتوبة» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «در خانه‌هایتان نماز بخوانید؛ چون بهترین نماز شخص، نماز در خانه‌اش است غیر از نمازهای فرض (که باید در مسجد خوانده شوند)».

٢- و نیز می‌توان گفت که مراد حدیث، این است که: خانه‌هایتان را با دفن کردن مردگان در آن‌ها، به صورت گور و قبرستان درنیاورید؛ یعنی نباید مرده‌ها را در خانه دفن کنید؛ البته پیامبران - به ویژه پیامبر گرامی اسلامﷺ - از این قاعده به استناد حدیث: «ما قبض نبيّ الّا ودفن حيث يقبض»، استثناء هستند.

همچنان که در کتب تاریخ، سیرت و حدیث آمده است، به هنگام وفات پیامبرﷺ در باب موضع دفن رسول خدا ﷺ میان صحابه

اختلاف افتاد؛ ابوبکر صدّیق ﷠ گفت: من از رسول خداﷺ شنیدم که فرمودند: «ما قُبض نبيٌّ الّا دُفن حيث يُقبض»؛ «هیچ یک از پیامبران جز این نبوده است که در همان مکانی که جان می‌داده است به خاک سپرده می‌شده است».

٣- و عموم شارحان حدیث، مطلب «خانه‌هایتان را گورستان قرار ندهید» را این چنین تفسیر و تشریح نموده‌اند و گفته‌اند: همچنان که در قبرستان، مردگان ذکر و عبادت نمی‌کنند و قبرها از ذکر و عبادت خالی هستند، شما نیز خانه‌های خویش را چنین قرار ندهید که از ذکر و عبادت تهی و خالی باشند؛ بلکه آن‌ها را با ذکر و یاد خدا و عبادت و پرستش او، آباد سازید؛ زیرا خانه‌هایی که از ذکر یاد خدا و عبادت و پرستش او، خالی باشند، در واقع، خانه‌های زندگان نیستند بلکه قبرستان مردگان‌اند.

«لاتجعلوا قبري عيداً»:

این بخش از حدیث را نیز می‌توان به دو صورت ترجمه و تشریح نمود:

قبر مرا، مسجد، محل عید و جای مراجعه و ازدحام و لهو و لعب و اعمال خلاف شریعت قرار ندهید؛ همچنان که یهود و نصارا، با قبور پیامبران خویش، این کار را کردند.

یعنی همچنان که مردم در روز خاصّی از سال، در جشن‌ها و مراسم ویژه‌ای شرکت می‌کنند و به جشن و شادی و رقص و پایکوبی می‌پردازند، قبر مرا این چنین قرار ندهید و آن را تفریحگاه و محل جشن و شادی نگردانید.

قبر مرا چون عید و جشن سالانه، قرار ندهید که در سالی جز یک یا دو بار بدانجا نیایید. در حقیقت در این صورت، این حدیث، مسلمانان را به زیارت زیاد روضه‌ی مطهر پیامبر گرامی اسلامﷺ تشویق و ترغیب می‌کند.

٩٢٧ - [٩] (صَحِيحٌ)

«وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: رَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ وَرَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ دَخَلَ عَلَيْهِ رَمَضَانُ ثُمَّ انْسَلَخَ قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لَهُ وَرَغِمَ أَنْفُ رَجُلٍ أَدْرَكَ عِنْدَهُ أَبَوَاهُ الْكبر أَو أَحدهمَا فَلم يدْخلَاهُ الْجنَّة». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ [١].

٩٢٧- (٩) «ابوهریره ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: خاک بر سر آن کسی که نام مرا نزد او ببرند و بر من درود نفرستد؛ و خاک بر سر آن کسی که ماه مبارک رمضان را دریابد و این ماه در حالی بر او بگذرد که گناهانش بخشوده نشده‌اند؛ و خاک بر سر آن کسی که پدر و مادرش یا یکی از آن دو، نزد او به پیری رسند و او نتواند با نیکی بر آن‌ها، به بهشت زیبا و پرنعمت خدا درآید».

١- ترمذی ٥١٤/٥ ح ٣٥٤٥ و مسند احمد ٢٥٤/٢.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: از این حدیث دانسته می‌شود که هرگاه کسی نام مبارک آن حضرتﷺ را ذکر کند و یا از کسی دیگر بشنود، خواندن درود بر او واجب است؛ زیرا در این حدیث و احادیث دیگر، بر نخواندن درود به هنگام ذکر نام آن حضرتﷺ وعید آمده است.

و اگر چنانچه نام مبارک رسول خدا ﷺ در مجلسی بارها تکرار شود، پس تنها با یکبار خواندن درود، واجب ادا می‌گردد؛ ولی باز هم مستحب و بهتر و برازنده‌تر و خوشایندتر، آن است که هر بار که نام پیامبرﷺ یاد می‌شود یا از کسی می‌شنود، بر ایشان درود بفرستد.

ناگفته نماند که عموم علماء و صاحب نظران اسلامی بر این باورند که بر مبنای آیات قرآن و احادیث نبوی، فرستادن درود و سلام بر رسول اکرمﷺ بر تمام امّت واجب است؛

از دیدگاه امام شافعی و طبق یک روایت از امام احمد نیز خواندن درود در قعده‌ی آخر هر نماز بعد از تشهد، از واجبات نماز است؛ از این رو اگر درود خوانده نشود، از دیدگاه این بزرگواران، نماز صحیح نخواهد بود.

ولی نظرگاه امام مالک و امام ابوحنیفه و بیشتر صاحب نظران فقهی بر آن است که تشهد در قعده‌ی آخر واجب است؛ و در ضمن

تشهد، بر رسول خداﷺ نیز سلام فرستاده می‌شود (در «السلام علیك ایّها النبيّ ورحمة الله وبركاته»).

امّا بعد از تشهد، خواندن درود به طور مستقل، فرض یا واجب نیست، بلکه سنّت است؛ از این رو اگر خوانده نشود، نماز فاسد نمی‌گردد، ولی از کمال و کیفیت آن کاسته می‌شود و در آن، ضعف و نقص، رونما می‌گردد؛ و با وجود این، باز هم بیشتر علماء و صاحب نظران اسلامی بر این موضوع اتفاق نظر دارند که همان گونه که شهادت به رسالت آن حضرتﷺ فرض است، فرستادن درود و سلام نیز بر آن حضرتﷺ بر هر مسلمان فرض عین می‌باشد؛ و برای درود، وقت و تعداد خاصّی نیز تعیین نگردیده است؛ البته حداقل آن، این است که در طول عمر، یک بار بر آن حضرتﷺ درود فرستاده شود.

و بر مبنای احادیث و روایاتی که در این زمینه، وارد شده‌اند، صاحب نظران فقهی بر این باورند که هرگاه بنده‌ی مسلمانی، نام رسول خداﷺ را بر زبان آورد و یا از کسی دیگر، نام ایشان را شنید، در آن صورت فرستادن درود بر آن حضرتﷺ واجب است؛ و اگر چنانچه نام پیامبرﷺ در مجلسی بارها تکرار گردید، برخی از فقهاء برآنند که خواندن درود هر بار واجب است؛ و برخی دیگر گفته‌اند که در این صورت، یک بار خواندن درود واجب است و تنها با یکبار خواندن درود، واجب ادا می‌گردد و در دفعه‌های بعدی، خواندن

درود سنّت است؛ و محققان فقهی نیز همین دیدگاه را اختیار کرده‌اند.

٩٢٨ - [١٠] (صَحِيح)

وَعَن أبي طَلْحَة أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِﷺ جَاءَ ذَاتَ يَوْمٍ وَالْبِشْرُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ: إِنَّهُ جَاءَنِي جِبْرِيلُ فَقَالَ: إِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ أَمَا يُرْضِيكَ يَا مُحَمَّدُ أَنْ لَا يُصَلِّيَ عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِكَ إِلَّا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ عَشْرًا وَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْكَ أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِكَ إِلَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ عَشْرًا؟». رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَالدَّارِمِيُّ[١].

٩٢٨- (١٠) ابوطلحه‌ی انصاری رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ روزی در حالی (پیش یاران خویش) آمدند که آثار مسرّت و خوشحالی در سیمای مبارکشان، موج می‌زد؛ آن گاه فرمودند: «به راستی جبرئیل علیه السلام به نزدم آمد و گفت: همانا پروردگارت می‌فرماید: ای محمد! آیا تو را این موضوع خشنود و راضی نمی‌سازد که هریک از امّتیانت که یک بار بر تو درود و سلام بفرستد، من به سبب آن، ده بار بر او درود و سلام می‌فرستم»؟.

[این حدیث را نسایی و دارمی روایت کرده‌اند].

شرح: این بالاترین اکرام و احترام پروردگار، نسبت به بنده‌ی خاصّش، حضرت محمدﷺ است که می‌فرماید: «آن قدر به تو می‌بخشیم که راضی شوی»؛ در دنیا بر دشمنان و بدخواهان پیروز

١- نسایی ٣/٥٠ ح ١٢٥٩؛ دارمی ٢/٤٠٨ ح ٢٧٧٣ و مسند احمد ٤/٣٠.

خواهی شد و آیین تو جهان‌گیر خواهد گشت و در آخرت نیز مشمول بزرگترین مواهب خواهی شد.

بدون شک، پیامبر اکرمﷺ به عنوان خاتم پیامبران و رهبر عالم بشریت، خشنودی‌اش تنها در نجات خویش نیست، بلکه آن زمان، راضی و خشنود می‌شود که شفاعتش درباره‌ی امّتش نیز پذیرفته شود؛ در حدیثی می‌خوانیم که رسول خدا ﷺ فرمودند: «روز رستاخیز، من در موقف شفاعت می‌ایستم و آن قدر گنهکاران امّت خویش را شفاعت می‌کنم که خداوند می‌فرماید: «ارضيتَ يا محمد»؟؛ «آیا راضی شدی ای محمّد»؟ و من می‌گویم: «رضيتُ، رضيتُ»؛ «راضی شدم، راضی شدم».

و به راستی ظهور کامل این وعده‌ی الهی، در آخرت تبلور پیدا خواهد کرد؛ ولی این بخشی از آن است که خداوند بلند مرتبه، آن اندازه ایشان را مورد اِکرام و اِعزار و احترام و بزرگداشت قرار داده‌اند و چنان جایگاه والا و مقام بالایی بدیشان عنایت کرده که هر بنده‌ی مسلمانی که از روی صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل و از روی محبت و احترام بر آن حضرت ﷺ درود و سلام بفرستد، خداوند بلند مرتبه، ده درود و ده سلام را بر وی نثار می‌کند؛ آن هم به خاطر رضایت و خشنودی بنده‌ی محبوبش، محمد بن عبدالله!.

٩٢٩ - [١١] (حسن)

وَعَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي أُكْثِرُ الصَّلَاةَ عَلَيْكَ فَكَمْ أَجْعَلُ لَكَ مِنْ صَلَاتِي؟ فَقَالَ: «مَا شِئْتَ» قُلْتُ: الرُّبُعَ؟ قَالَ: «مَا شِئْتَ فَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: النِّصْفَ؟ قَالَ: «مَا شِئْتَ فَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ» قُلْتُ: فَالثُّلُثَيْنِ؟ قَالَ: «مَا شِئْتَ فَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ» قُلْتُ: أَجْعَلُ لَكَ صَلَاتِي كُلَّهَا؟ قَالَ: «إذا يكفى همك وَيكفر لَك ذَنْبك. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

٩٢٩ - (١١) ابی بن کعب ﷺ گوید: به پیامبرﷺ گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! می‌خواهم (در وقت دعا کردن خویش) بر شما بسیار درود بفرستم؛ حال به من بفرمایید که چه مقدار از زمان (دعای خویش) را برای درود فرستادن بر شما اختصاص بدهم؟

آن حضرتﷺ در پاسخ فرمودند: «هر مقداری که می‌خواهی (و در توان داری) گفتم: یک چهارم، خوب است؛ (یعنی آیا یک چهارم دعای خویش را به درود فرستادن بر شما اختصاص دهم)؟ پیامبر ﷺ فرمودند: هر مقدار که می‌خواهی؛ هر چه بیشتر (از یک چهارم) درود بفرستی، برایت بهتر و ارزنده‌تر خواهد بود.

گفتم: نصف خوب است؟ فرمودند: «هر مقداری که می‌خواهی و هر چه بیشتر (از نصف)، بر من درود بفرستی، برایت (در دنیا و آخرت) بهتر و شایسته‌تر خواهد بود».

١- ترمذی ٥٤٩/٤ ح ٢٤٥٧.

گفتم: دو سوّم از زمان دعا، برای درود فرستادن بر شما خوب است؟ فرمودند: «هر مقدار که می‌خواهی و هر چه بیشتر (از دو سوّم، بر من) درود بفرستی، برایت بهتر و بایسته‌تر خواهد بود».

گفتم: حال که چنین است، تمام زمان دعای خویش را صرف درود فرستادن بر شما می‌کنم! آن حضرتﷺ فرمودند: «در این صورت، مقصود دنیوی و مراد اُخروی تو برآورده خواهد شد (و خداوند بلند مرتبه، تمام هم و غم‌ها، چالش‌ها و دغدغه‌ها، مشکلات و مصائب و ناهمواری‌ها و ناملایمات زندگی فردی و اجتماعی، دنیوی و اُخروی، مادی و معنوی، فرهنگی و اقتصادی و عبادی و خانوادگی تو را سامان خواهد بخشید) و گناهانت، بخشوده خواهند شد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: رسول خداﷺ در حدیثی دیگر می‌فرمایند: خداوند فرموده است: «مَن شغله القرآنُ عن ذكري ومسئلتي، اعطيتُه افضل ما أُعطي السائلين»؛ «هر کس در تلاوت قرآن به اندازه‌ای مشغول باشد که فرصتی برای ذکر من و دعا برای مقاصد و اهداف خود نداشته باشد، بدو از جانب خویش، بیشتر از آنچه به دعا کنندگان و درخواست کنندگان می‌دهم، خواهم داد».

همان گونه که در این حدیث برای افرادی که تمامی وقت خویش را صرف تلاوت قرآن کنند، این نوید و مژده داده شده که خداوند به آنان، بیشتر و بهتر از آنچه به دعا کنندگان و درخواست کنندگان

می‌دهد، خواهد بخشید، بدین سان در حدیث ابی بن کعب ﷺ، رسول خداﷺ به افرادی که از روی اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل، دعاهای خویش را وقف رسول خداﷺ کنند و به جای دعا برای اغراض شخصی، منافع فردی و اهداف دنیوی خویش، فقط بر آن حضرتﷺ سلام و درود می‌فرستند، چنین نوید داده است که فضل و ا حسان الهی و کرم و لطف یزدانی، آنان را دربرخواهد گرفت و خداوند بلند مرتبه، تمام هم و غم‌ها، چالش‌ها و دغدغه‌ها، مشکلات و مصائب و ناهمواری‌ها و نابسامانی‌های زندگی مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی و عبادی و خانوادگی آنان را سامان خواهد بخشید و آنان را از تنگناها و مضیقه‌ها رهایی خواهد بخشید و گناهان و معاصی آنان را نیز مورد عفو و بخشش خویش، قرار خواهد داد.

و وی به راستی، چنین افرادی، مستحق و سزاوار فضل و کرم الهی هستند؛ زیرا عشق و علاقه‌ی آنان به رسول خدا ﷺ در حدّی است که به جای دعا کردن برای اغراض و اهداف شخصی و منافع و مقاصد فردی خویش، وقت خود را به درود و سلام فرستادن بر رسول خدا ﷺ صرف می‌کنند و دعا برای آن حضرت ﷺ را بر دعا کردن برای خود ترجیح می‌دهند؛ و پرواضح است که این رفتار،

بیانگر ایمان راستین و عشق واقعی و علاقه‌ی حقیقی به رسول خداﷺ است و چنین بندگان مخلص و وارسته‌ای نیز شایسته و بایسته‌ی آن هستند که مورد نوازش خدا قرار بگیرند و خداوند بلند مرتبه، به نابسامانی‌های آنان سامان ببخشد و گناهانشان را مورد عفو و بخشش قرار بدهد.

و به راستی که کثرت درود بر رسول خداﷺ، کلید حلّ مشکلات و نابسامانی‌های زندگی دنیوی و اخروی است؛ و این واقعیتی است که رسول خداﷺ در این حدیث بیان فرموده‌اند: «هر کس بر من یک بار درود بفرستد، خداوند ده بار بر او درود می‌فرستد و ده نیکی در نامه‌ی اعمال او ثبت می‌کند و ده گناه از گناهان او را محو می‌نماید و ده درجه به درجات او می‌افزاید». [نسایی]

و این حدیث و احادیث دیگر بیانگر این قضیه هستند که خود درود، باعث فراچنگ آوردن لطف و کرم الهی، ترفیع درجه، محو گناه و افزایش نیکی‌ها می‌شود.

٩٣٠ - [١٢] (صَحِيح)

وَعَن فضَالة بن عُبَيْدٍ قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللّٰهِﷺ قَاعِدٌ إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى فَقَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «عَجِلْتَ أَيُّهَا الْمُصَلِّي إِذَا صَلَّيْتَ فَقَعَدْتَ فَاحْمَدِ اللهَ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَصَلِّ عَلَيَّ ثُمَّ ادْعُهُ». قَالَ: ثُمَّ صَلَّى رَجُلٌ آخَرُ بَعْدَ ذَلِكَ فَحَمِدَ اللهَ وَصَلَّى

عَلَى النَّبِيِّﷺ فَقَالَ النَّبِيُّﷺ: «أَيُّهَا الْـمُصَلِّي ادْعُ تُجَبْ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَرَوَى أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيّ نَحوه[1].

٩٣٠- (١٢) فَضالة بن عُبید ﷺ گوید: در همین اثنا که پیامبرﷺ نشسته بودند، ناگاه مردی وارد شد و نماز گزارد و پس از نماز، (بدون این که خدا را ستایش و تمجید کند و ثنا و سپاس او را بگوید و بر پیامبر خداﷺ سلام و درود بفرستد،) این دعا را خواند:

«اللهمّ اغفر لي وارحمني»؛ «بار خدایا! مرا ببخش و بر من رحم بفرما».

آن حضرت ﷺ (با مشاهده‌ی این صحنه،) فرمودند: «ای فرد نمازگزار! عجله و شتاب کردی؛ هرگاه نماز گزاردی و برای دعا کردن، نشستی، نخست پروردگار خویش را به بزرگی یاد کن و او را ثنا و ستایش بگو و به بیان پرتوی از وصف و شکوه و حمد و ستایش او بپرداز و بر من درود بفرست؛ آن گاه هر دعایی که خواستی، از پیشگاه خداوند بلند مرتبه، بخواه و درخواست کن».

فَضالة بن عُبید ﷺ گوید: آن گاه پس از این ماجرا، مردی دیگر نماز گزارد و پس از نماز، نخست پروردگار خویش را به بزرگی یاد کرد و او را ثنا و سپاس گفت و بر پیامبر خداﷺ درود فرستاد؛ آن حضرتﷺ خطاب بدو فرمودند: «ای فرد نمازگزار! هر دعایی که

١- ترمذی ٤٨٢/٥ ح ٣٤٧٦؛ نسایی ٤٤/٣ ح ١٣٨٤ و مسند احمد ١٨/٦.

می‌خواهی، از پیشگاه خداوند بخواه و درخواست کن که اجابت خواهد شد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است؛ و ابوداود و نسایی نیز نظیر آن را در معنی نه در لفظ روایت کرده‌اند].

شرح:

«نحوه»: عادت محدثان و راویان و ناقلان حدیث بر این است که هرگاه حدیثی را با یک سند روایت کنند و سپس الفاظ همان حدیث را با سندی دیگر نقل کنند، به جای این که کلّ متن حدیث را نقل کنند، در آخر آن می‌گویند: «نحوه» یا «مثله».

و فرق واژه‌ی «نحوه» و «مثله» در این است که: اصطلاح «مثله»: در روایات و احادیثی به کار می‌رود که هردو حدیث (که با سندهای مختلف روایت شده‌اند)، از حیث لفظ و معنی، با همدیگر موافق و متّحد باشند.

و اصطلاح «نحوه»: در روایتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هردو حدیث از حیث معنی با همدیگر موافق باشند، نه از حیث لفظ. و قول مشهور علماء و صاحب نظران اسلامی نیز همین است که بیان شد.

و برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی، عکس این قضیه را بیان داشته‌اند و گفته‌اند: اصطلاح «مثله»، در روایاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هردو حدیث، از حیث معنی - نه از حیث

لفظ - با همدیگر موافق باشند؛ و اصطلاح «نحوه»، در احادیثی به کار می‌رود که هردو حدیث، هم از حیث لفظ و هم از حیث معنی، موافق یکدیگر باشند؛ ولی چنان که پیش‌تر نیز بیان شد، قول نخست، مشهورتر و صحیح‌تر است.

٩٣١ - [١٣] (حسن)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كُنْتُ أُصَلِّي وَالنَّبِيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ مَعَهُ فَلَمَّا جَلَسْتُ بَدَأْتُ بِالثَّنَاءِ عَلَى اللّٰهِ تَعَالَى ثُمَّ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ دَعَوْتُ لِنَفْسِي فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «سَلْ تعطه سل تعطه». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

٩٣١- (١٣) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: داشتم نمز می‌گزاردم و ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ همراه با پیامبر خداﷺ بودند؛ چون پس از گزاردن نماز، برای دعا نمودن نشستم، نخست به حمد و سپاس خداوند بلند مرتبه پرداختم و پس از آن، بر پیامبر خداﷺ درود فرستادم؛ آن گاه برای (امور دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و عبادی و خانوادگی) خویش دعا کردم.

آن حضرت ﷺ (چون دیدند که من آداب دعا را مراعات نموده‌ام و ابتدا، خدای را ستایش و تمجید و سپاس و ثنا کرده‌ام و به تعریف و توصیف او پرداخته‌ام و بر پیامبر او، درود و سلام فرستاده‌ام،)

١- ترمذی ٤٨٨/٢ ح ٥٩٣ و مسند احمد ٣٨٦/٢.

فرمودند: «بخواه که به تو عطا خواهد شد؛ بخواه که به تو عطا خواهد شد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: دعا، کیمیای دفع بلا و کلید گنج‌های ظاهری و معنوی و موجب خشنودی خداوند است که خود پروردگار بدان فرمان داده است؛ و آنان که از دعا کردن ابا می‌ورزند، موجب خشم و غضب الهی قرار خواهند گرفت؛ خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ٦٠﴾ [غافر: ٦٠].

«پروردگار شما می‌فرماید: مرا به فریاد بخوانید تا بپذیرم؛ کسانی که خود را بزرگتر از آن می‌دانند که مرا به فریاد بخوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت».

در حقیقت، دعا، مظهر و نتیجه‌ی عبدیت و بندگی و دعوت نماد نبوّت است؛ دعا از یکسو، انسان را به شناخت پروردگار جهان هستی که برترین سرمایه‌ی هر انسان است، دعوت می‌کند و از سوی دیگر، سبب می‌شود که خود را نیازمند او ببیند و در برابرش خضوع و فروتنی و کرنش و تواضع کند و از مرکب غرور و خودخواهی و تکبر و خودبزرگ‌بینی که سرچشمه‌ی انواع بدبختی‌ها و مجادله در آیات خداوندی است، فرود آید و برای خود در برابر ذات پاک او موجودیتی قائل نشود.

دعا، باعث می‌شود تا انسان، نعمت‌ها را از خدا ببیند و بدو عشق بورزد و رابطه‌ی عاطفی او از این طریق با ساحت مقدّسش، محکم گردد؛ و دعا، به انسان، اعتماد به نفس می‌دهد و از یأس و ناامیدی بازمی‌دارد و به تلاش و کوشش بیشتر، دعوت می‌کند. قلب و روح انسان، از طریق دعا، پیوند نزدیک با خدا پیدا می‌کند و همانند قطره‌ای که به اقیانوس بی‌پایان بپیوندد، اتّصال معنوی با آن مبدأ بزرگ قدرت می‌یابد.

خداوند بلند مرتبه، در قرآن کریم، پس از دعا، وعده‌ی اجابت داده است و می‌دانیم که این وعده، وعده‌ای است مشروط - نه مطلق - ؛ دعایی به هدف اجابت می‌رسد که شرایط لازم در دعا و دعا کننده و مطلبی که مورد تقاضا است، جمع باشد.

در مجموع روایات اسلامی (از جمله چند حدیث بالا)، شرایطی برای اجابت دعا می‌خوانیم؛ از جمله:

پاکی قلب: برای اجابت دعا، قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح باید کوشید و از گناه و معصیت توبه کرد و خودسازی نمود و از زندگی بزرگان الهی، الهام گرفت.

پاکی اموال: انسان مسلمان، در پاکی زندگی از اموال غصب، ظلم، حرام، ناپاک و ستم بکوشد و تلاش کند تا تغذیه‌ی او از حرام نباشد.

عمل به اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات اسلامی: ایمان و عمل نیک و امانت و درستکاری، یکی دیگر از شرائط اجابت دعا است؛ زیرا آن کس که به عهد و پیمان خویش در برابر پروردگارش وفا نکند، نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعده‌ی اجابت دعا از ناحیه‌ی پروردگار باشد.

دعا و عمل: یکی دیگر از شرایط اجابت دعا، توأم گشتن آن با عمل و تلاش و سعی و کوشش است.

گریه و زاری و تضرّع و تذلّل و عجز و لابه به درگاه خداوند: تضرّع همان ابراز ذلیلی و خشوع و اصرارورزی در دعا و سؤال از بارگاه خداوند بلند مرتبه است.

ترس و امید: یعنی هراس از آنچه از عذاب و کیفر در نزد خدا است و میل و رغبت بدانچه از ثواب و پاداش پیش اوست.

بلند کردن دست‌ها به سوی آسمان.

رو به قبله نمودن.

به صورت پنهانی دعا کردن؛ زیرا که دعای پنهانی، ریشه‌ی ریا را که مهم‌ترین اصل مخالف اخلاص است، قطع می‌گرداند؛ و هنگامی که انسان مسلمان، صدای خویش را برای دعا بلند می‌کند، چون نفس او میل شدید و علاقه‌ی بسیاری به ریا و شهرت و تظاهر و خودنمایی دارد، با ریا آمیخته شده و نفع و سودی در

آن، باقی نمی‌ماند؛ پس بهتر آن است که دعا به صورت مخفی و آرام انجام پذیرد تا ماندگار بوده و ازریا و تظاهر، عاری باشد.

حُسن شروع در دعا: یعنی در دعا کردن، نخست به حمد و ثنای خداوند بلند مرتبه بپردازد و به بیان پرتوی از وصف و شکوه و ستایش و بزرگی او مشغول شود و پس از آن، بر پیامبر اکرمﷺ سلام و درود بفرستد؛ و آن گاه برای امور دنیوی و اخروی خویش دعا کند.

به پایان رساندن دعا با گفتن «آمین».

پس دانسته شد که وعده‌ی خداوند به اجابت دعا، یک وعده‌ی مشروط است نه مطلق؛ مشروط بر آن که مسلمانان به شرایط و آداب فوق، مُتَّصف باشند؛ و در آن صورت است که دعای آنان، به درگاه خداوندی پذیرفته می‌شود.

فصل سوم

۹۳۲ - [۱٤] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكْتَالَ بِالْمِكْيَالِ الْأَوْفَي إِذَا صَلَّى عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَقُلْ اللَّهُمَّ صَلِّ على مُحَمَّد وَأَزْوَاجِهِ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حُمَيْدٌ مَجِيدٌ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۹۳۲- (۱٤) ابوهریره ؓ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که شادمان و خشنود می‌گردد که ثواب و پاداشش به تمام و کمال داده شود و سزا و جزای کافی و بسنده بدو عنایت گردد، باید هرگاه بر ما اهل بیت درود می‌فرستد، چنین بگوید:

«اللهمّ صلّ علي محمد النبيّ الاميّ وازواجه امّهات المـؤمنين وذريّته واهل بيته، كما صلّيت علي آل ابراهيم، انك حميد مجيدٌ».

«بار خدایا! بر محمد ﷺ پیامبر اُمّی و همسران گرامی‌اش، مادران مؤمنان و فرزندان و اهل بیتش، درود بفرست؛ همان گونه که بر آل ابراهیم ؑ درود فرستادی؛ همانا تو ستوده شده و بزرگواری».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «ان يكتال بالمكيال الاوفي»: ثواب و پاداشش با ترازو و مقیاس کامل و به تمام و کمال، وزن می‌شود. این عبارت، کنایه از این

۱- ابوداود ۱/۶۰۱ ح ۹۸۲.

است که ثواب و پاداشش به تمام و کمال داده شود و سزا و جزای کافی و بسنده بدو عنایت گردد.

«النبيّ الأُمّي»:

درباره‌ی مفهوم «اُمّی» که از ماده‌ی «اُمّ» به معنای مادر یا «اُمّت» به معنای جمعیت گرفته شده است، در میان علماء و صاحب‌نظران اسلامی، اختلاف است؛ گروهی آن را به معنی «درس نخوانده» می‌دانند؛ یعنی به همان حالتی که از مادر متولّد شده، باقی مانده و مکتب استادی را ندیده است. برخی دیگر، آن را به معنی کسی می‌دانند که از میان امّت و توده‌ی مردم برخاسته است، نه از میان آشراف و آعیان و جبّاران و دیکتاتوران. و برخی دیگر، به مناسبت این که مکّه را «اُمّ القری» می‌گویند، این کلمه را مرادف «مکّی» دانسته‌اند.

ولی معروف‌تر از همه، تفسیر نخست است که با موارد استعمال این کلمه نیز سازگارتر می‌باشد.

در این که پیامبرﷺ به مکتب نرفت و خط ننوشت، در میان مؤرخان بحثی نیست؛ و قرآن نیز به صراحت در آیه‌ی ٤٨ سوره‌ی عنکبوت، درباره‌ی وضع پیامبر گرامی اسلامﷺ قبل از بعثت می‌گوید:

﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ٤٨﴾ [العنکبوت: ٤٨].

«پیش از این، نه کتابی می‌خواندی و نه با دست خود چیزی می‌نوشتی تا موجب تردید دشمنانی که می‌خواهند سخنان تو را ابطال کنند، گردد».

و در حقیقت، در محیط حجاز آن روزگار، به اندازه‌ای انسان‌های باسواد اندک و انگشت شمار بود که افراد باسواد به طور کامل، معروف و شناخته شده بودند؛ در مکّه نیز که مرکز حجاز محسوب می‌شد، تعداد کسانی که از مردان، می‌توانستند بخوانند و بنویسند، از هفده نفر تجاوز نمی‌کرد و از زنان نیزتنها یک زن بود که سواد خواندن و نوشتن داشت. [ر.ک: فتوح البلدان بلاذری، چاپ مصر، ص ٤٥٩].

به طور قطع، در چنین محیطی، اگر چنانچه پیامبر اسلامﷺ نزد معلّمی، خواندن و نوشتن را آموخته بود، به طور کامل معروف و مشهور می‌شد؛ و به فرض این که نبوّتش را نپذیریم، او چگونه می‌توانست با صراحت در کتاب خویش، این موضوع را نفی کند؟ آیا مردم بدو اعتراض نمی‌کردند که درس خواندن تو مسلّم است؟ چنین شخصی چگونه می‌تواند ادّعا کند که پیامبر راستین خدا است، امّا دروغی به این آشکاری بگوید؟ به خصوص این که این آیات در مکه، در مَهد نشو و نمای پیامبرﷺ نازل گردیده است؛ آن هم در برابر دشمنان لجوجی که کوچکترین نقطه ضعف‌ها از نظرشان مخفی نمی‌ماند. این قرینه‌ی روشنی بر اُمّی بودن ایشان است.

و در هر حال، وجود این صفت در پیامبر اسلامﷺ تأکیدی در زمینه‌ی نبوّت ایشان بود تا هر گونه احتمالی جز ارتباط با خداوند و جهان ماوراء طبیعت در زمینه‌ی دعوت او منتفی گردد.

این مطالبی که گفته شد، در مورد دوران پیش از نبوّت آن حضرتﷺ بود؛ اما پس از بعثت نیز در هیچ یک از کتاب‌های تاریخ، نقل نشده است که ایشان خواندن و نوشتن را از کسی فرا گرفته باشند؛ بنابراین، به همان حال امّی بودن خویش تا پایان عمر باقی ماندند.

ولی اشتباه بزرگی که باید در اینجا از آن اجتناب کرد، این است که «درس نخواندن» غیر از «بی‌سواد بودن» است؛ و کسانی که کلمه‌ی «اُمّی» را به معنی «بی‌سواد» تفسیر و ترجمه می‌کنند، گویا بدین تفاوت، توجه ندارند.

و هیچ مانعی ندارد که پیامبر خداﷺ به تعلیم الهی، «خواندن» یا «نوشتن و خواندن» را بداند، بی‌آن که نزد انسانی فرا گرفته باشد؛ زیرا چنین اطلاعی بدون تردید از کمالات انسانی و مکمّل مقام نبوّت است.

امّا برای این که جایی برای کوچک‌ترین تردیدی برای دعوت آن حضرتﷺ باقی نماند، از این توانایی استفاده نمی‌کردند.

به تعبیری دیگر، درست است که خواندن و نوشتن برای هر انسانی کمال محسوب می‌شود؛ ولی گاه شرائطی پیش می‌آید

که نخواندن و ننوشتن، کمال است؛ و این در مورد پیامبران - به ویژه خاتم انبیاء، حضرت محمد ﷺ - به طور کامل صدق می‌کند؛ چه این که اگر دانشمندی درس خوانده و فیلسوفی آگاه و پرمطالعه، ادعای نبوت کند و کتابی ارائه دهد، به عنوان یک کتاب آسمانی در چنین شرائطی ممکن است وسوسه و تردیدهایی پیش بیاید که آیا این کتاب و مکتب، مولود اندیشه‌های خود او نیست؟

اما اگر ببینیم از میان یک قوم عقب افتاده، یک انسانی که هرگز محضر استادی را درک نکرده و کتابی نخوانده و صفحه‌ای را ننوشته است، برخیزد و کتابی به عظمت عالَم هستی و با محتوایی بسیار بلند و عالی، ارائه دهد، در اینجا خیلی خوب می‌توان درک کرد که این تراوش مغز او نیست، بلکه وحی آسمانی و تعلیم الهی است.

و به طور کلی، در سرزمین حجاز، درسی نبود که پیامبر گرامی اسلامی بخواند و معلّمی نبود که از محضرش استفاده کند؛ و طبیعی است که در چنین محیطی که ابتدایی‌ترین مرحله‌ی علم (خواندن و نوشتن) این قدر کمیاب و محدود است، ممکن نیست کسی درس خوانده باشد و مردم از آن آگاه نشوند.

و اگر کسی با قاطعیت ادعا کرد: من هیچ درسی نخوانده ام و کسی آن را انکار نکرد، دلیلی روشن بر صدق گفته‌ی او است؛ و به هر حال، این وضع خاصّ پیامبر ﷺ که در آیات قرآن آمده، برای

تکمیل اعجاز قرآن و قطع بهانه‌های بهانه‌جویان، بسیار مؤثر و مفید بود؛ آری آن حضرتﷺ عالم بزرگ و بی‌نظیری بود که فقط در مکتب وحی، درس خوانده بود.

تنها بهانه‌ای که برای برخی از بدخواهان، باقی مانده است، این است که پیامبرﷺ قبل از دوران بعثت و نبوتش، یکی دو سفر به شام رفت (آن هم برای مدتی کوتاه که مشغول انجام برنامه‌ی تجارت بود؛) این عده می‌گویند: شاید پیامبرﷺ در این یکی دو سفر، با علمای اهل کتاب تماس گرفته و مسایل را از آن‌ها دریافت داشته است!.

دلیل سستی این ادعا، در خودش نهفته است که این همه تاریخ پیامبران و احکام و قوانین و مقرّرات و معارف عالی را چگونه ممکن است که انسانِ درس نخوانده و مکتب نرفته به این زودی از افراد بشنود و به خاطر بسپارد و در مدت ۲۳ سال پیاده کند؟ و در برخورد با حوادثی که بی‌سابقه و غیرمنتظره بود، عکس العمل لازم نشان دهد؛ و این درست به آن می‌ماند که بگوییم: فلانی، لیست بزرگِ تمام علوم و فنون طب را در آن چند روزی آموخت که در فلان بیمارستان ناظر حال مداوای بیماران به وسیله‌ی پزشکان بود، این سخن به شوخی شبیه‌تر است!.

و توجه به این نکته نیز لازم است که پیامبرﷺ بعد از رسیدن به مرحله‌ی نبوّت، احتمالاً توانایی بر نوشتن و خواندن از طریق

تعملیات الهی داشت؛ هر چند در هیچ تاریخی دیده نشده است که ایشان از این علم و دانش خویش استفاده کرده باشند یا چیزی را از رو خوانده باشند و یا با دست خود نامه‌ای نوشته باشند؛ و شاید پرهیز پیامبرﷺ در تمام عمرشان از این کار، باز برای این بود که دستاویزی به دست بهانه‌جویان ندهند.

به هر حال، از مجموع آنچه گفتیم، چنین نتیجه می‌گیریم که:

پیامبرﷺ به طور قطع، نزد کسی خواندن و نوشتن را فرا نگرفته بودند؛ و به این ترتیب یکی از صفات ایشان، آن است که نزد استادی درس نخوانده‌اند.

هیچ‌گونه دلیل معتبری در دست نداریم که پیامبر ﷺ قبل از نبوّت یا بعد از آن، به صورت عملی، چیزی را خوانده یا نوشته باشند.

این موضوع، منافاتی با آن ندارد که پیامبرﷺ به تعلیم پروردگار، قادر بر خواندن یا نوشتن بوده باشند.

و جان سخن اینکه:

آن حضرت ﷺ «اُمّی و درس نخوانده» بودند، اما با این حال، کتابی آوردند که نه تنها سرنوشت مردم حجاز را دگرگون ساخت، بلکه نقطه‌ی بازگشت مهمی در تاریخ بشریت بود؛ حتّی آن‌ها که او را به نبوّت نپذیرفته‌اند، در عظمت کتاب و تعلیماتش، تردید

ندارند؛ آیا از یک انسان درس نخوانده و مکتب نرفته و استاد ندیده و پرورش یافته‌ی یک محیط جهل و بربریت، روی حساب‌های عادی، ممکن است چنین کاری انجام پذیرد؟!

٩٣٣ - [١٥] (صَحِيح)

«وَعَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «الْبَخِيلُ الَّذِي ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَرَوَاهُ أَحْمَدُ عَنِ الْـحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺا. وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ[١].

٩٣٣- (١٥) «علی بن ابی طالب ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «بخیل و تنگ چشمِ (راستین)، کسی است که وقتی نام من نزدش برده شود، برمن درود نفرستد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این حدیثی حسن، صحیح و غریب است؛ و احمد بن حنبل نیز آن را از حسین بن علی ﷺ روایت نموده است].

شرح: مردم، واژه‌ی «بخیل» را بر کسی اطلاق می‌کنند که در بذل و بخشش مال و دارایی، از خود بخل و تنگ چشمی نشان بدهد؛ اما از دیدگاه پیامبرﷺ: بخیل واقعی، کسی است که در حضور وی، نام مبارک آن حضرت ﷺ برده شود و او از گفتن چند کلمه‌ی درود با زبان، بخل ورزد و آن را باری بر دوش خویش بداند؛ غافل از آن

١- ترمذی ٥١٥/٥ ح ٣٥٤٦ و مسند احمد ٢٠١/١.

که مقام پیامبرﷺ آن قدر بالا و والاست که آفریدگار جهان هستی و تمام فرشتگانی که تدبیر امور این جهان به فرمان حق، بر عهده‌ی آن‌ها گذارده شده است، بر او درود می‌فرستند؛ اکنون که چنین است بر مسلمانان نیز واجب است که ارزش این انسان والامقام را که یک جهان در وجودش خلاص شده را بدانند و مبادا ارزانش بشمارند و ارج و مقام او را در پیشگاه پروردگار و در نزد فرشتگان همه‌ی آسمان‌ها، فراموش کنند و عظمت و بزرگی او را نادیده انگارند.

پس‌ای مسلمانان! شما نیز با این پیام پروردگار جهان هستی هماهنگ شوید و بر محمدﷺ درود بفرستید و سلام بگویید و در این زمینه بخل و تنگ چشمی نورزید و در برابر فرمان او تسلیم باشید تا به نحوی، از خدمات بی‌وقفه و زحمات و مساعی شایان و زائد الوصف آن منجی عالم بشریت، تشکر و سپاسگزاری و قدردانی کرده باشید.

براساس حدیث بالا، جمهور فقهاء و صاحب نظران اسلامی و مجتهدان غیور و علمای مجاهد بر این باورند که هرگاه کسی، نام مبارک پیامبر گرامی اسلامﷺ را بر زبان آورد و یا از کسی دیگر آن را بشنود، خواندن درود بر وی واجب می‌گردد.

و صاحب نظران فقهی نیز می‌گویند:

در نماز بهتر همان است که همان الفاظی برای درود و سلام فرستادن بر رسول خداﷺ اختیار شود که در احادیث مختلف آمده است؛ امّا می‌توان با الفاظی متفاوت نیز بر پیامبر اکرمﷺ سلام و درود فرستاد؛ زیرا از خود رسول خداﷺ، برای درود و سلام فرستادن، صیغه‌ها و الفاظ و عباراتی مختلف روایت گردیده است؛ از این رو، عمل بر حکم درود و سلام فرستادن، به همه‌ی آن الفاظ و واژه‌هایی که در آن، لفظ «صلات و سلام بر محمد» و آل محمد» باشد، درست است و لازم نیست که آن الفاظ به عینه از رسول خدا ﷺ منقول و مأثور باشند، بلکه به هر عبارتی که الفاظ و واژه‌های درود و سلام ادا گردند، عمل بر این حکم، انجام می‌پذیرد و ثواب و پاداش درود نیز حاصل می‌گردد؛ ولی به هر حال، باز هم الفاظ و واژه‌هایی که از خود پیامبر گرامی اسلامﷺ پیرامون درود و سلام فرستادن، منقول است، بهتر و موجب برکت و ثواب و پاداش بیشتر می‌باشد، و از این جهت بود که صحابه، از خود آن حضرتﷺ سؤال کردند که الفاظ «درود فرستادن» را مشخص و معین کنند. چنان که این مطلب در حدیث ابوحمید ساعدی ﷺ مشخص گردید.

الفاظ و عباراتی که برای درود و سلام فرستادن بر پیامبر اکرم ﷺ در احادیث و روایات، آمده است:

«اللهمّ صلّ علي محمد وعلي آل محمد كما صلّيت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد؛ اللهم بارک علي محمد وعلي آل محمد كما باركت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد». [بخاری و مسلم].

«اللهمّ صلّ علي محمد وازواجه وذرّيته كما صلّيت علي آل ابراهيم وبارک علي محمد وازواجه وذريته كما باركت علي آل ابراهيم انک حميد مجيد». [بخاری]

«اللهم صلّ علي محمد وعلي آل محمد كما صلّيت علي آل ابراهيم وبارک علي محمد وعلي آل محمد كما باركت علي آل ابراهيم في العالمين، انک حميد مجيد». [مسلم]

«اللهم صلّ علي محمد عبدک ورسولک كما صلّيت علي ابراهيم وبارک علي محمد وآل محمد كما باركت علي ابراهيم وآل ابراهيم». [بخاری]

«اللهم صلّ علي محمد كما صلّيت علي ابراهيم انک حميد مجيد». [نسایی]

«اللهم اجعل صلوتک ورحمتک علي محمد وعلي آل محمد كما جعلتها علي ابراهيم انک حميد مجيد». [احمد در مسند]

«اللهم صلّ علي محمد النبيّ الأُمّي وعلي آل محمد كما صلّيت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم وبارک علي محمد النبيّ الأُمّي وعلي آل محمد كما باركت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد». [مسند احمد، ابن حبان، دار قطنی و بیهقی]

«اللهم صلّ علي محمد وعلي آل محمد كما صلّيت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم وبارک علي محمد وعلي آل محمد كما باركت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم وتَرَحَّمْ علي آل محمد كما ترحَّمْتَ علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم». [طبری در «تهذیب الاثار فتح الباری»]

«اللهم صلّ علي محمد وعلي آل محمد وبارک علي محمد وعلي آل محمد کما باركت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد» [مسند احمد و نسایی]

«اللهم صلّ علي محمد وعلي آل محمد کما صلّيت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد؛ اللهم بارک علي محمد وعلي آل محمد کما بارکت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد. اللهم وترحَّم علي محمد وعلي آل محمد کما ترحَّمتَ علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد؛ اللهم تحنَّنْ علي محمد وعلي آل محمد کما تَحَنَّنْتَ علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد؛ اللهم سلّم علي محمد وعلي آل محمد کما سلَّمت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد». [بیهقی در «شعب الایمان»]

«اللهم اجعل صلواتک ورحمتک وبرکاتک علي سيّد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين محمد عبدک ورسولک امام الخير وقائد الخير ورسول الرحمة؛ اللهم ابعثه مقاما محمداً يغبط به الاولون والاخرون. اللهم صلّ علي محمد وعلي آل محمد کما صلّيت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد. اللهم بارک علي محمد وعلي آل محمد کما بارکت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد». [ابن ماجه]

به هر حال، کلمات و جملات درود، که در این احادیث و روایات وارد شده‌اند، میان آن‌ها اندک اختلاف لفظی وجود دارد؛ به همین جهت، علماء و صاحب نظران فقهی گفته‌اند که خواندن هریک از آن‌ها، در نماز جایز است.

٩٣٤ - [١٦] (ضَعِيفٌ)

«وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ عِنْدَ قَبْرِي سَمِعْتُهُ وَمَنْ صَلَّى عَلَيَّ نَائِيًا أُبْلِغْتُهُ». رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شعب الْإِيمَان[1].

٩٣٤- (١٦) «ابوهریره ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هر کس از نزدیک قبرم بر من درود بفرستد، من (بدون واسطه) آن را می‌شنوم (و جواب سلامش را به وی، برمی‌گردانم؛) و هرکس از فاصله‌ی دور بر من درود بفرستد، درودش (به وسیله‌ی فرشتگان) به من رسانیده می‌شود».

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است].

شرح: «من صلّي عليّ عند قبري، سمعته» [هر کس از نزدیک قبرم، بر من درود بفرستد، من (بدون واسطه) آن را می‌شنوم]: در اینجا شاید، سؤالی در ذهن هرکس ایجاد شود؛ و آن این که: آیا مرده‌ها، صدای زنده‌ها و سلام کردن آن‌ها را می‌شنوند؟

پیش از پاسخ، لازم است بدانیم که انسان، دارای دو روح است: «روح حیاتی» و «روح ادراکی».

«روح حیاتی»: بر اثر جریان خون در رگ‌ها و شرایین جسم به وجود می‌آید و عامل حرکت و احساس در اعضاء و جوارح است و محرّک اصلی آن‌ها، قلب و شُش‌ها هستند به واسطه‌ی تنفّس.

١- بیهقی «الشعب الایمان» ٢٠٩/٢ ح ١۵۵٣.

و «روح ادراکی»: همان قوه‌ی مُدرکه و تفکر کننده در انسان است.

روح حیاتی، همراه با انسان است در حال زندگی و خواب و بیداری؛ و همان است که مرگ بر آن تعلّق می‌گیرد.

و روح ادراکی، آن است که هنگام خواب، از انسان زائل می‌شود و به سبب آن، خواب می‌بیند و تابع زمان و مکان نیست؛ و چه بسا در یک ثانیه، اموری را ببیند که در بیداری، محتاج به ساعت‌ها و روزها باشد؛ این روح، مانند جسم، محدود به زمان و مکان نیست و مرگ بر آن، واقع نمی‌شود، بلکه وفاتش در خواب است. این روح است که بعد از مرگ، ملازم انسان و حساب و عذاب در قبر (برزخی) شامل آن شده و متنعّم می‌شود؛ همان طور که روح در حال خواب، لذت می‌برد یا دچار عذاب می‌شود؛ خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَاۖ فَيُمۡسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيۡهَا ٱلۡمَوۡتَ وَيُرۡسِلُ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ٤٢﴾ [الزمر: ٤٢].

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و در وقت خواب انسان‌ها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان صادر کرده است، نگاه می‌دارد و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان، اجلشان فرا نرسیده به تن) باز می‌گرداند تا سرآمد معینی (و وقت مشخصّ

که پایان عمر است). در این مسأله (خواب و بیداری که همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌های روشنی (از مبدأ و معاد و قدرت خدا و ضعف انسان‌ها) برای اندیشمندان است».

پس، «روح حیاتی» به وسیله‌ی چشم، می‌بیند و به وسیله‌ی گوش، می‌شنود و به وسیله‌ی زبان، سخن می‌گوید و با دست، می‌گیرد و با پا، راه می‌رود؛ امّا «روح ادراکی»، تمام این‌ها را انجام می‌دهد و لذّت می‌برد و عذاب می‌بیند بدون واسطه‌ی اعضاء و جوارح؛ همان طور که معلوم است کسی که خواب می‌بیند، چیزهایی را مشاهده می‌کند و می‌شنود و می‌گیرد و به جاهایی می‌رود؛ در حالی که در رختخواب خویش خوابیده است و اعضاء و جوارحش، ساکن و بی‌حرکت‌اند.

پس از این مقدمه، باید گفت که اموات، سخن کسانی را که در کنار قبر آن‌ها هستند، می‌شنوند با گوش روحی نه با گوش جسمی؛ و روح با جسم ارتباط و بر آن، تسلّط دارد و پرتو آن در تمام بدن ساری است تا زمانی که هنوز از هم جدا نشده‌اند؛ نه موقعی که در قبر است؛ چنان که در حال حیاتش، همراه و ملازم با آن بوده است و در جسم، مکانی معینی ندارند.

در این مورد دلایلی از سنّت پیامبرﷺ وجود دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از:

حدیث بالا؛ که در آن آمده بود: «من صلّي عليّ عند قبري، سمعتُه»؛ «هر کس از نزدیک قبرم بر من درود بفرستد، من (بدون واسطه) آن را می‌شنوم (و جواب سلامش را به وی برمی‌گردانم)».

بخاری از انس بن مالک ﷺ روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر گاه میت در قبر نهاده می‌شود و یاران و کسانش برمی‌گردند - در حالی که او صدای کوبیدن کفش هایشان را بر زمین می‌شنود - دو فرشته می‌آیند و او را می‌نشانند و می‌گویند: در مورد محمدﷺ چه می‌گویی...»؟.

وجه استدلال به این حدیث، این است که پیامبر ﷺ فرمودند: «میت صدای پای تشییع‌کنندگان را می‌شنود»؛ پس شنیدن کلام و سخن آن‌ها جای خود دارد.

قصه‌ی اهل چاه بَدر: بخاری از نافع و او از عبدالله بن عمر ﷺ روایت می‌کنند که پیامبرﷺ سر به درون چاه «قلیب» که بی‌آب بود کشیدند و به کشته‌های کفار در جنگ بدر که در چاه افکنده شده بودند فرمودند: «آیا آنچه را که پروردگارتان وعده کرده بود، به حق یافتید؟» برخی عرض کردند: آیا با مرده‌ها سخن می‌گویید؟ فرمودند: «شما از آن‌ها، شنواتر نیستید؛ ولی آن‌ها قادر به جواب دادن نیستند».

وجه استدلال این است که پیامبرﷺ فرمودند: «شما شنواتر از آن‌ها نیستید»؛ از این رو از این جمله، چنین استنباط می‌شود که شما و آن‌ها در شنیدن مساوی هستید یا این که آن‌ها از شما شنواترند.

سلام کردن پیامبرﷺ بر اموات و مشروعیت آن برای امّت: اگر اموات مانند جمادات‌اند و نمی‌شنوند، سلام کردن بر آن‌ها (با جمله‌های «السلام علیکم یا اهل القبور...» و مانند آن) بیهوده و عَبَث است؛ چون بر نباتات و جمادات و حیوانات، سلام کردن تشریع نشده است و بیهوده‌گویی نیز از رسول خداﷺ محال و غیرممکن است.

این دلائل کفایت می‌کنند، بر این که اموات می‌شنوند؛ امّ المؤمنین عایشهل مخالف شنیدن اموات بود و می‌گفت: رسول خدا ﷺ فقط فرمودند: «یقیناً آن‌ها هم اکنون می‌دانند آنچه من می‌گویم، حق است»؛ و استدلال کرده است به آیه‌ی﴿فَإِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ...﴾ [الروم: ٥٢] «تو نمی‌شنوانی مردگان را».

و گاهی نیز به آیه‌ی ٢٤ سوره‌ی فاطر استدلال می‌شود که می‌فرماید: «تو نمی‌شنوانی کسانی را که در قبرها هستند».

پاسخ به آن، این است که پیامبرﷺ تعجّب و شگفتی عمر س را از سخن گفتن با اموات رد کرد و فرمود: «شما از آن‌ها شنواتر

نیستید». و روایت عبدالله بن عمر نیز از طرف اکثریت علماء پذیرفته شده است و به آن استدلال کرده‌اند.

اما استدلال به دو آیه‌ی مذکور: معنای آن دو این است که کفار، سخنان تو را می‌شنوند ولی نفعی به حال آنان ندارد؛ همان طور که اموات موعظه‌ی تو را می‌شنوند ولی نفعی به آنان نمی‌رساند چون زمان شنیدن و عمل کردن سپری شده است.

بنابراین، مراد آیه، نفی سماع و شنیدنی است که مثمر ثمر باشد، نه نفی شنیدن به طور کلّی؛ و این تفسیری است که اکثریت مفسّران قائل به آنند و ابن حجر عسقلانی در «الفتح الباری» گوید: «از این معلوم می‌شود که اموات، سخن زنده‌ها را و دعا و سلام و قرائت قرآن آن‌ها را با گوش روح نه با گوش جسم می‌شنوند مانند کسی که خوابیده است، در خواب می‌بیند و می‌شنوند و صحبت می‌کند به وسیله‌ی روح، نه به وسیله‌ی اعضاء و حواس ظاهری».

٩٣٥ - [١٧] (ضَعِيف)

«وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَاحِدَةً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَمَلَائِكَتُهُ سَبْعِينَ صَلَاةً». رَوَاهُ أَحْمد[١].

١- مسند احمد ١٨٧/٢.

٩٣٥- (١٧) «عبدالله بن عمرو رضی الله عنه گوید: «هر کس که بر پیامبر گرامی اسلامﷺ یک درود بفرستد، خداوند بلند مرتبه و فرشتگانش، به سبب آن، هفتاد بار بر او درود می‌فرستند».

[این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خویش روایت کرده است].

شرح: «صلات» و «صلوات» که جمع آن است، هرگاه به خدا نسبت داده شود، به معنای فرستادن رحمت، آمرزش و بخشش گناهان و معاصی و انواع تکریم‌ها، پیروزی‌ها و ترفیع مقام‌ها نزد خدا وبندگان است.

و هرگاه به فرشتگان و مؤمنان، منسوب گردد، به معنای «طلب رحمت» می‌باشد.

٩٣٦ - [١٨] (ضَعِيف)

«وَعَن رويفع أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِﷺ قَالَ: «مَنْ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْزِلْهُ الْمَقْعَدَ الْمُقَرَّبَ عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي». رَوَاهُ أَحْمد[1].

٩٣٦- (١٨) رُويفع رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «کسی که بر محمدﷺ درود بفرستد و چنین بگوید: «اللهم اَنزله المقعد المقرب عندك يوم القيامة»؛ «بار خدایا! محمدﷺ را در جایگاهی نزدیک به خود در روز

١- مسند احمد ١٠٨/٤.

رستاخیز، قرار بده»؛ شفاعتم در روز قیامت، شامل حال او می‌گردد».

[این حدیث را احمد بن حنبل در مسندش روایت کرده است].

شرح: «المقعد المقرب» [جایگاهی نزدیک به خدا]: این عبارت در اینجا، اشاره به مقام ممتاز و فوق العاده‌ای دارد که برای پیامبر گرامی اسلامﷺ در سایه‌ی عبادت‌های شبانه و نیایش در دل سحر حاصل می‌شده است؛ و این مقام، همان مقام شفاعت کُبری برای رسول خداﷺ است.

بدون شک، «المقعد المقرّب»، همان «مقام محمود» و جایگاه بسیار برجسته‌ای است که در روز رستاخیز، ستایش همگان را بر وی برمی‌انگیزد؛ چرا که پیامبرﷺ بزرگترین شفیعان در عالم دیگر است و آن‌ها که شایسته و بایسته‌ی شفاعت باشند، مشمول این شفاعت بزرگ خواهند بود.

و در حقیقت، «المقعد المقرّب»، همان نهایت قرب و نزدیکی به پروردگار در جهان بازپسین است که یکی از آثارش، شفاعت کُبری می‌باشد و هر مؤمنی در شعاع ایمان خود، از مقام شفاعت برخوردار خواهد بود، ولی مصداق آتمّ و آکمل این شفاعت، کسی است که بر محمدﷺ پیوسته درود بفرستد و با صداقت و اخلاص

و اعتقاد و عمل، محبت و عشق خویش را به ذات مطهّر پیامبر گرامی اسلامﷺ روشن بسازد.

٩٣٧ - [١٩] (حسن)

وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ حَتَّى دَخَلَ نَخْلًا فَسَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ اللهُ تَعَالَى قَدْ تَوَفَّاهُ. قَالَ: فَجِئْتُ أَنْظُرُ فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «مَا لَكَ؟» فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ. قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ لي: أَلا أُبَشِّرك أَن اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَكَ مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ صَلَاةً صَلَّيْتُ عَلَيْهِ وَمَنْ سَلَّمَ عَلَيْكَ سلمت عَلَيْهِ». رَوَاهُ أَحْمد[١].

٩٣٧- (١٩) عبدالرحمن بن عوف ﷺ گوید: رسول خداﷺ (از خانه) بیرون شدند تا به نخلستانی وارد گردیدند؛ آن گاه به سجده رفتند و آن قدر سجده را طولانی کردند که ترسیدم (و با خود گفتم:) نکند که خداوند بلند مرتبه، ایشان را میرانده باشد؛ از این رو، به نزدشان آمدم تا ببینمشان (که زنده‌اند یا مرده)؟

آن گاه رسول خدا ﷺ سر خویش را از سجده بلند کردند و فرمودند: «تو را چه شده؟ (اینجا چه می‌کنی)؟ من نیز ماجرا را برای ایشان بازگو نمودم (و گفتم: شما آن قدر سجده را طولانی نمودید که ترسیدم نکند خدا شما را در سجده میرانده باشد؛ از این جهت به نزدتان آمده‌ام).

١- مسند احمد ١٩١/١.

عبدالرحمن بن عوف ﷺ در ادامه گوید: آن گاه پیامبر ﷺ فرمومدند: «به راستی جبرئیلؑ به من گفت: آیا تو را بشارت ندهم که خداوند بلند مرتبه خطاب به تو می‌فرماید: «هر کس که بر تو درود بفرستد، من نیز بر او درود می‌فرستم؛ و هرکس که بر تو سلام گوید، من نیز جواب سلامش را خواهم داد و بدو سلام خواهم گفت».

[این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خویش روایت کرده است].

شرح: «جبرئیل»: مأخوذ از زبان عبری، بنده‌ی خدا، پیک خدا و یکی از فرشتگان مقرّب، فرشته‌ی حامل وحی الهی، فرشته‌ای که وحی را بر پیامبرﷺ نازل می‌کرد، امین وحی، روح الامین، روح القدس، ناموس اکبر، جبرئیل و جبرائل و جبرئل و جبرال و جبرین هم گفته شده است. در زبانهای اروپایی، گابریل می‌گویند.

به هر حال، نام «جبرئیل» در قرآن مجید سه بار مذکور است: دو بار در سوره‌ی بقره در آیات ۹۰ و ۹۱ و سومین بار در سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ٤.

و جبریل لفظی است عبرانی و اصل آن جبرئیل به معنی: مرد خدا، یا قوّت خدا است.

۹۳۸ - [۲۰] (ضَعِيفٌ)

«وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْـخَطَّابِ ﷺ قَالَ: إِنَّ الدُّعَاءَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا يَصْعَدُ مِنْهُ شَيْءٌ حَتَّى تُصَلِّيَ عَلَى نبيك». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

۹۳۸- (۲۰) «عمر بن خطاب ﷺ گوید: بی‌گمان، دعا میان زمین و آسمان، معلّق و آویزان می‌ماند و چیزی از آن (به سوی پروردگار و ملکوت آعلی) بالا نمی‌رود تا این که بر پیامبر گرامی اسلامﷺ درود بفرستی».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: در این روایت، معلوم نیست که عمر بن خطاب ﷺ این حدیث را از رسول خدا ﷺ شنیده باشد؛ ولی پرواضح است که هیچ‌کس نمی‌تواند چنین ادعایی از جانب خود بکند و چنین حکمی را صادر بکند مگر آن که آن را به طور قطع از شخص رسول خدا ﷺ شنیده باشد و به دیگران بازگو کند؛ از این رو بر مبنای اصول و قوانینی که صاحب نظران حدیث وضع کرده‌اند، این حدیث، در حکم «حدیث مرفوع» است.

و ما نیز برای حُسن ختام این باب، بر آن حضرت ﷺ چنین درود می‌فرستیم:

١- ترمذی ٣٥٦/٢ ح ٤٨٦؛ و نسایی ٥٦/٣ ح ١٣٠٩.

«اللهم صلّ وسلّم علي محمد عبدک ورسولک النبيّ الأُمّي وعلي آل محمد وازواجه وذريّته كما صلّيت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم؛ وبارک علي محمد النبيّ الأمّي وعلي آل محمد وازواجه وذريّته كما باركت علي ابراهيم وآل ابراهيم في العالمين، انک حميد مجيد».

خدایا! تنها تو را سپاس و ستایش می‌گویم و به بیان وصف و شکوه تو می‌پردازم که انسان را با گوهر روان برگزیدی و به وی، نیروی خرد بخشیدی تا آنچه را باید و شاید، دریابد و از تو مدد و کمک می‌جویم و راه بندگی تو را می‌پویم که در مقام الوهیت و خدایی، تک و یکتا و تنهایی و آفریدگار همه‌ی جان‌ها و تن‌هایی.

خدایا! فقط تو را خوانم و آنم که از تو دانم؛ نفس‌های هر آنم، جانم، نانم، خوانم، رمز نغز هر استخوانم.

خدایا! درود و سلام‌های تو بر پیامبرت (محمد رسول الله ﷺ) که مشعل فروزان هدایت را فرا راه بشریت برافروخت و با صدور احکام و تشریع قوانین، وظایف و تکالیف علمی و عملی را بر آعصار حیات، معین و مقرّر فرمود؛ پیامبری که تبلیغ دین جاودانه و مقام آعظم پیامبران را بدو بخشیدی و او را برای ابلاغ آخرین کلام و پیام خویش و مقام خاتم پیامبران، برگزیدی و درود و سلام بر روان پاک آل و یارانش؛ طلایه‌داران عرصه‌ی اخلاص و صداقت، پیشقراولان صحنه‌های علم و فقاهت و فرزانگی و حکمت، پیش آهنگان

میدان‌های جهاد و پیکار و دعوت و تبلیغ و پیشگامانِ پیشتاز عرصه‌های سخت و طاقت فرسای زهد و تقوا و اعتقاد و عمل.

درود و سلامی که امتداد آن به امتداد روزگار، متصل باشد و نسیم آن، خاک از کلبه‌ی عطار برآرد.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيۡهِ وَسَلِّمُواْ تَسۡلِيمًا٥٦﴾ [الأحزاب: ٥٦].

«خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ پس‌ای مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگویید».

«اللهم صلّ علي محمد وعلي آل محمد كما صلّيت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد؛ اللهم بارک علي محمد وعلي آل محمد كما باركت علي ابراهيم وعلي آل ابراهيم انک حميد مجيد».

باب (۱۷)

دعا کردن در تشهّد

فصل اول

سخن از دعا و نیایش است و راز و نیاز. سخن از نیاز عاشق و ناز معشوق. آری سخن از ابزار زندگی و ابراز بندگی و احتیاج و اشتیاق و انس و خوف و محبت و معرفت و توبه و انابت است.

همو که چشمه‌ی جوشان حیات است و ساحل آرام نجات؛ آن که روح را پالایش و ایمان را تقویت و دل و خرد را خرسند می‌گرداند. همو که حیات روح و گوهر عبادت و کیمیای دفع بلا و کلید گنج‌های ظاهری و معنوی و موجب خشنودی خداست.

بیائیم لحظاتی دیدگان خود را بر افق بی‌پایان فضا بدوزیم؛ ما هم انگشتان محقّر خود را برای اجابت به آسمان بلند کنیم و لبی حرکت دهیم و با ندای «آه پروردگارا» خود را از خود سری در این جهان هدف دار تبرئه نمائیم. چرا که:

از ثَـری تـا بـه ثـُریا بـه عبـودیـت او همه در ذکر و مناجات و قیامند و قعود

«پرودگارا»، «خداوندا»، «بارالها»، «آفریدگارا» بارقه‌های فروزانی هستند که از اعماق جان ما بر می‌آیند و در اعماق جهان هستی فرو می‌روند و آنچنان درخشندگی به جهان هستی می‌دهند که جهان را برای مورد توجه قرار گرفتن خداوندی برازنده می‌سازند.

در حقیقت لحظاتی در عمر ما وجود دارد که ما حتی خود را از خویشتن هم بیگانه می‌بینیم و محال است کسی در دوران

زندگی‌اش ولو برای لحظاتی چند در این جهانِ پر از ازدحام و ماشینی، احساس غربت ننماید.

سینه مالامال درد است‌ای دریغا مرهمی دل زتنهایی به جان آمد خدایا همدمی

(حافظ)

آن کدام همدم شایسته است که این غربت وحشتناک را به انس و الفت مبدل بسازد؟ مسلم است که هیچ مونسی مانند نیایش نمی‌تواند، این غربتِ وحشت‌زدگی را به انس مبدل بسازد.

در لحظات نیایش، احساس می‌کنیم که در دریائی از نور غوطه ور گشته ایم و این مرغ روح است که در حال نیایش از تنگنای قفس تن رها گشته، پر و بالی در بی‌نهایت می‌گشاید.

در حقیقت یکی از بارزترین ویژگی مومنان و خداترسان، همان عشق سوزان و علاقه آتشینشان به دعا و نیایش و راز و نیاز با محبوب و معبودشان است؛ آری آنها به هنگامی که چشم غافلان در خواب است، مقداری از شب را بیدار می‌شوند و در آن هنگام که برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است و شواغل فکری به حداقل می‌رسد و آرامش و خاموشی همه جا را گرفته و شرایط حضور قلب فراهم است، با تمام وجودشان در دل شب و به هنگام سحر و فرونشستن غوغای زندگی مادی و ماشینی رو به درگاه معبود می‌آورند و سر برآستان معشوق می‌سایند و آنچه در دل دارند با او

در میان می‌گذارند با یاد او زنده‌اند و پیمانه‌ی قلب خود را از مهر او لبریز و سرشار دارند.

حقیقت دعا:

دعا، کلید عطاء و وسیله‌ی قُرب الی اللّٰه و مُخّ عبادت و حیات روح و روح حیاتست. دعا، حلقه‌ی کوبیدن باب رحمت رحیمیه، و سبب گشایش برکات **شرح** صدر و نور و روشنایی سر است. دعا موجب رسوخ حُبّ ذکر الهی در دل و پاک کننده‌ی نفس از قیود و علایق مادی است. دعا، توشه‌ی سالکان حَرَم کبریای لایزال و شعار عاشقان قبله‌ی جمال و دِثار عارفان کعبه‌ی جلال است.

دعا، سیر شهودی و کشف وجودی اهل کمال و تنها رابطه‌ی انسان با خدای متعال است. دعا، معراج عروج نفس ناطقه به اوج وحدت و داخل شدن در ملکوت عزّت است؛ دعا نردبان ارتقای انسان به مقام ولایت و رَفرَف اعتلای وی به مرتبت خلّت است. دعا واسطه‌ی اسم اعظم گردیدن انسان و دست یافتن به گنجهای قرآن و دارا شدن رموز تصرف درکائنات است.

دعا یاد دوست در دل راندن و نام او بر زبان آوردن و در خلوت با او جشن ساختن و در وحدت با او نجوا گفتن و شیرین زبانی کردن است[۱].

۱- راز و نیاز با معبود.

آری دعا سخن با معبود، و غذای روح عارفان و مغز و گوهر عبادت است. دعا کردن به معنای خواستن حل مشکلات دنیوی و رفع تلخی‌ها و رنجهای زندگی نیست، اینطور که نقش اصلی دعا، رفع کاستی‌های مادی و تامین خواسته‌های دنیوی باشد، بلکه دعا کردن عین نیاز دعاگوست. نه اینکه دعا برای رفع نیاز باشد، بلکه دعا خود هدف است نه وسیله. ما وقتی در برخی از دعاهای پیشوایان دینی و عارفان نام آور نظر می‌کنیم، در می‌یابیم که در نظر آنها، دعا خود هدف و عین مطلوب است نه اینکه بخواهند از طریق آن به مطلوب دیگری برسند؛ دکتر عبدالکریم سروش می‌گوید: دعا و نیایش قبل از آنکه ابزار زندگی باشند، ابراز بندگی است و بیش از آنکه خواهش تن را ادا کنند، حاجت دل را روا می‌کنند و برتر از آنکه سفره‌ی نان را فراخی بخشند گوهر جان را فربهی می‌دهند.

دعا فقط صحنه‌ی خواندن خدا نیست که عرصه شناختن او هم هست. «مونولوگ» نیست، «دیالوگ» هم هست، سخن گفتنی دو سویه است و در این مکالمه و مخاطبه است که هم انس حاصل می‌شود، هم شناخت، هم پالایش روح می‌شود، هم تقویت ایمان؛ هم دل خرسند می‌گردد هم خرد، و چنین است که آدمی به تمامیت خویش در محضر تمامیت طلب ربوبی حاضر می‌شود و نه دستار،

که سر را هم می‌بازد، و نه به اضطرار عاقلانه که به اختیار عاشقانه می‌شکند...

معشوق همه‌ی وجود عاشق را از دل و جان و خرد می‌خرد و استیفا می‌کند و این سودای خوش عاقبت در صحنه‌ی پر صفای دعا صورت می‌گیرد که سیرا بی‌سیرت و سریرت در اوست. در دعا هم از نیاز عاشق سخن می‌رود، هم از ناز معشوق، هم از احتیاج این، هم از اشتیاق او، هم از اُنس، هم از خوف، هم از محبت، هم از معرفت، هم از توبه و انابت، هم از کرم و اجابت، هم از حاجات معیشتی و زمینی، هم از مطلوبات آرمانی و آسمانی، هم از تسلیم، هم از تعلیم. و چیست جز دعا که این همه نعمت و برکات از دامان و آستین آن، سخاوتمندانه فرو می‌ریزد و آن همه خدمات و حسنات، که کریمانه از دست او بر می‌خیزد؟[1].

آری، دعا وسیله‌ای برای فرار از مسئولیت‌های عملی و اجتماعی و ایفای نقش انسانی نیست، بلکه برای بیان افکار و عقاید، دردها و رنجها، و محرومیت‌های جامعه و نشان دادن راه مبارزه به مستضعفین جهان است.

در حقیقت با دعا می‌توان به همه‌ی مسلمانان جهان و به تاریخ بشریت، درس یکتا پرستی، درس ایمان، درس تقوا، درس محبت،

۱- حدیث بندگی و دلبردگی، صص ۷-۸.

درس شجاعت، درس فداکاری، درس گذشت و ایثار، درس مقاومت و مبارزه، و سرانجام درس انسانیت و درس عبودیت داد.

دعا و نیایش، پیام امید به انسان با اراده‌ای است که مجدّانه تصمیم گرفته، تغییری بنیادی در شخصیت و ماهیت خود ایجاد کند.

دعا، راه بازسازی اندیشه و روح را به انسانی که تصمیم به خود سازی گرفته نشان می‌دهد. اما متأسفانه با وجود بینش عمیقی که پیشوایان و آسلاف ما از کاربرد اصیل دعا ونیایش به ما می‌دهند، ما غالبا برای شاگردان و فرزندانمان دعا را با یک تحلیل کاملاً مادی به عنوان وسیله‌ای برای رزرو بلیطِ دَر بهشت و یا کسب ثواب مطرح می‌کنیم و بدین گونه از همان اوان کودکی به عمق اندیشه‌ی کودکان و نوجوانان جامعه فرو می‌کنیم که دعا و همه‌ی اعمال عبادی و مذهبی هیچ تأثیر مثبت و سازنده‌ای بر روی اندیشه و روح و اخلاق و رفتار و عمل ما ندارد. در واقع با ایجاد این بینش انحرافی و دید صددرصد مادی، نه تنها او را به نفس نیایش و عبادت و مذهب بدبین می‌کنیم، بلکه نقش سازندگی در جامعه را نیز از او می‌گیریم.

یکی از علما و اندیشمندان اسلامی می‌گفت: «وقتی به کودک یا جوان می‌گوییم، برای ثواب دعا بخواند، او را به یک ماشین مکانیکی بی‌روح تبدیل می‌کنیم و برای همیشه قدرت خودسازی،

عروج اندیشه و علوّ روح را از او سلب می‌نمائیم، در حالی که مفهوم راستین واژه‌ی «ثواب» در فرهنگ اسلام، به کلی با برداشت و بینش تحریف شده‌ی ما از این واژه متفاوت است.

اسلام، ثواب را به عنوان عکس العمل طبیعی و نتیجه‌ی عقلی و منطقی و تأثیر سازنده‌ی یک عمل عبادی بر روی اندیشه، اخلاق، روحیه و رفتار فرد مطرح می‌کند، نه اینکه ثواب به چیزی جدای از نفس اْن عمل و یا خارج از آن باشد، بلکه دقیقاً محتوای آن عمل است. از این دیدگاه، ثواب، همان تغییری است که در ماهیت و شخصیت و روح فرد به وقوع می‌پیوندد».

آری شرط بسیار مهم تأثیر دعا و ذکر، طهارت انسان است؛ و اگر دعا صرفاً لقلقه‌ی زبان باشد، نه تنها باعث قُرب به خداوند نمی‌شود، بلکه بُعد و دوری به خداوند و قساوت قلب را موجب می‌گردد. ذکر عاری از فکر به معنای قلب بی‌حضور است و قلب بی‌حضور، چراغ بی‌نور است که انسان را از اِدراک حقایق محروم می‌کند. مَثَل ذکر بی‌حضور، مَثَل کوری است که دردست او مشعل نور است.

در واقع، دعا هم‌آهنگی دل با زبان است که از صمیم قلب و توجه خاص و اراده و اخلاص، خواسته‌های خود را از خداوند درخواست نماید، زیرا صرف گفتار لفظی بدون ارتباط با دل استحقاق اجابت دعا را پیدا نمی‌کند.

شرایط اجابت دعا:

در روایات اسلامی، شرایطی بر استجابت دعا می‌خوانیم از جمله:

برای اجابت دعا باید قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید و از گناه توبه کرد و خودسازی نمود و از زندگی رهبران الهی و طلایه‌داران عرصه‌ی اخلاص و عمل الهام گرفت.

در پاکی زندگی از اموال غصب و ظلم و ستم بکوشد و تغذیه‌ی او از حرام نباشد؛ چرا کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را از حرام پاک کند.

عمل به اوامر و فرامین تابناک الهی و تعالیم و آموزه‌های تعالی بخش نبوی و احکام و دستورات روح آفرین شرعی و مفاهیم والای قرآنی، یکی دیگر از شرایط استجابت دعا است، زیرا آن کس که به عهد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند، نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعده‌ی اجابت دعا از ناحیه‌ی پروردگار باشد.

با نهایت تضرّع و خشیت و خشوع و خضوع، رو به خدا آورد و از غیر او قطع امید کند، و در حاجات خود بر غیر او تعالی اعتماد نکند.

دیگر از شرایط استجابت دعا، توأم گشتن آن با عمل و تلاش و کوشش است.

در اینجا لازم می‌بینم که این مبحث را با بیان این داستان به پایان برسانم: کسی نزد حضرت علی ﷺ، از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت: با اینکه خداوند فرموده دعا کنید من اجابت می‌کنم، چرا ما دعا می‌کنیم و به اجابت نمی‌رسد؟

علی ﷺ در پاسخ فرمود: قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده، لذا دعایتان مستجاب نمی‌شود:

شما خدا را شناخته اید اما حق او را ادا نکرده‌اید، به همین دلیل شناخت شما سودی به حالتان نداشته است.

شما به فرستاده‌ی خدا ایمان آورده اید، سپس با سنتش به مخالفت برخاسته اید، ثمره‌ی ایمان شما کجاست؟

کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده‌اید، گفتید شنیدم و اطاعت کردیم، سپس به مخالفت برخاستید.

شما می‌گوئید از مجازات و کیفر خدا می‌ترسید، اما همواره کارهایی می‌کنید که شما را به آن نزدیک می‌سازد....

می‌گوئید به پاداش الهی علاقه دارید، اما همواره کاری انجام می‌دهید که شما را از آن دور می‌سازد...

نعمت او را می‌خورید و حق شکر او را ادا نمی‌کنید.

به شما دستور داده که دشمن شیطان باشید و شما طرح دوستی با او می‌ریزید. ادعای دشمنی با او دارید، اما عملاً با او مخالفت نمی‌کنید.

شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنیده اید.... با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی که خودتان درهای آن را بسته اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمائید، امر به معروف و نهی از منکر کنید، تا دعای شما به اجابت برسد.

۹۳۹ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

«عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ يَدْعُو فِي الصَّلَاةِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ اللَّهُمَّ إِنِّي أعوذ بك من المأثم والمغرم» فَقَالَ لَهُ قَائِل مَا أَكثر مَا تستعيذ من المغرم يَا رَسُول الله فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَرِمَ حَدَّثَ فَكَذَبَ وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ»[۱].

۹۳۹ - (۱) عایشه ؓ گوید: پیامبر خداﷺ در (آخر) نمازشان، این دعا را می‌خواندند: «اللهم انّي اعوذ بك من عذاب القبر، واعوذ بك من فتنة المسيح الدجال، واعوذ بك من فتنة المحيا والممات؛ اللهم انّي اعوذ بك من المأثم والمغرم».

«بار خدایا! به تو پناه می‌برم از عذاب قبر؛ و به تو پناه می‌برم از شر و فتنه‌ی دجّال؛ و نیز به تو پناه می‌برم از رسوایی زندگی و مرگ. بار خدایا! از گناه و معصیت و بدهکاری به تو پناه می‌برم».

۱- بخاری ۳۱۷/۲ ح ۸۳۲؛ مسلم ٤١٢/١ ح (٥٨٩-١٢٩)؛ ابوداود ٥٤٨/١ ح ۸۸۰؛ نسایی ۵۸/۳ ح ۱۳۱۰ و مسند احمد ۸۸/٦.

کسی گفت: ای فرستاده‌ی خدا! چرا این قدر از شرّ بدهکاری به خدا پناه می‌برید؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «انسان هرگاه بدهکار شد، در سخن گفتن، دچار دروغ می‌شود و در وعده دادن، خلاف وعده می‌کند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: پیامبر خدا ﷺ پیوسته از بدهکاری به خدا پناه می‌برد و بیشترین استعاذه‌ی ایشان در نماز هم، از شرّ بدهکاری بود؛ تا این که یکی از صحابه او را در حال استعاذه می‌یابد و علّت را جویا می‌شود؛ می‌فرماید: «انسان، هرگاه بدهکار باشد، ناچار می‌شود که تنگدستی خود را مخفی نگه دارد، تا این که دشمنش شاد نشود و طلبکار نیز در گرفتن وامش اصرار نورزد؛ در این وقت، شروع به چرب زبانی و حرّافی می‌کند و چنان وانمود می‌نماید که آنچه را می‌گوید، واقعیت دارد، در حالی که این طور نیست و حقیقت امر را کتمان می‌کند و به وعد و وعید می‌پردازد و در مقابل، چاپلوسی و تملّق می‌کند تا این که چهره‌اش بر مردم آشکار می‌شود و مردم به او اعتماد نمی‌کنند و به او قرض نمی‌دهند».

در حقیقت، قرض، باری است سنگین بر دوش و طوقی است بر گردن راه فقر و منّت و آزاد که اکثراً موجب خواری و ذلّت انسان می‌شود. انسان با بدهکاری‌های بی‌مورد، یک عمر در پیشگاه خدا و مردم، خویشتن را شرمسار می‌کند؛ بر اثر قرض، چه خانه‌های

مجلّلی به ویرانه تبدیل شد و چه ثروت‌های فراوانی که بر باد رفت و چه انسان‌های بزرگواری که خوار شدند و شخصیت‌هایی که عزیز بودند اما بدهکاری آن‌ها را ذلیل و خوار کرد؛ از این رو، جای تعجّب و شگفتی نیست که پیامبر خدا ﷺ از شرّ قرض به خدا پناه می‌برد و بیشتر استعاذه‌هایش در نماز هم از قرض و بدهکاری بود.

«المسیح الدجال»: «مسیح» در لغت، به معنای متعددی استعمال شده است؛ از جمله: «روغن مالی شده؛ پاره‌ای از نقره؛ یک چشم؛ زیباروی؛ کسی که صورتش محو شده باشد؛ کسی که بسیار سَیر و سفر کند».

دجّال را مسیح گفته‌اند؛ زیرا که یکی از چشمانش محو شده است؛ و در واقع، وی مردی است یک چشم که چشم چپش به صورتی بسیار زشت، درشت و برجسته است و به طور کلّی، فاقد چشم راست است و اثری از آن، در صورت او نیست؛ از این رو، او را «مسیح دجّال» نامیده‌اند؛ و اطلاق «مسیح» بر «عیسی‌؈» ممکن است از این نظر باشد که او با کشیدن دست بر بدن بیماران غیرقابل علاج، آن‌ها را به فرمان خدا، شفا می‌داد؛ و چون این افتخار از آغاز برای او پیش بینی شده بود، خدا نام او را قبل از تولّد «مسیح» گذاشت؛ و یا به خاطر آن است که خداوند او را از ناپاکی و گناه، مسح کرد و پاک گردانید.

«فتنة المحيا والممات» [فتنه‌ی زندگی و مرگ]: «فتنه»: یعنی آزمایش و امتحان؛ و منظور از «فتنه‌ی محیا»، چیزی است که در زندگی بر انسان عارض می‌شود، مانند آزمایش به وسیله‌ی مال، ثروت، لذائذ دنیوی و یا مبتلا شدن به رنج‌ها و سختی‌ها و همراه با عدم صبر و بردباری است.

و هدف از «فتنه‌ی ممات» آن است که این آیه، بر آن دلالت می‌کند:

﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَضۡرِبُونَ وُجُوهَهُمۡ وَأَدۡبَٰرَهُمۡ...﴾ [الأنفال: ۵۰].

«اگر ببینی (ای پیامبر! هول و هراس و عذاب و عقابی را که به کافران دست می‌دهد) بدان هنگام که فرشتگان جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنان را (از هر سو) می‌زنند».

و یا می‌فرماید:

﴿...وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِي غَمَرَٰتِ ٱلۡمَوۡتِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ بَاسِطُوٓاْ أَيۡدِيهِمۡ...﴾ [الأنعام: ۹۳].

«و اگر (حال) ستمگران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد و سختی‌های مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دست‌های خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بنا گوششان تپانچه و بر پشتشان تازیانه می‌زنند و

بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی) خویشتن را برهانید».

و یا مراد، سؤال و پرسش در قبر، همراه با حیرت و سرگردانی است؛ این مواردی بود که پیامبرﷺ در نماز و غیر نماز، از آن‌ها به خدا پناه می‌برد و ما نیز از شرّ و تباهی آن‌ها به خدا پناه می‌بریم.

٩٤٠ - [٢] (صَحِيحٌ)

«وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا فَرَغَ أَحَدُكُمْ مِنَ التَّشَهُّدِ الْآخِرِ فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ أَرْبَعٍ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَمِنْ شَرِّ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ». رَوَاهُ مُسلم[1].

٩٤٠- (٢) ابوهریره ؓ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «چون یکی از شما از تشهد اخیر نماز فارغ شد، باید از شرّ چهار چیز به خدا پناه برد: عذاب دوزخ، عذاب قبر، رسوایی زندگی و مرگ و از شرّ و فتنه‌ی دجّال».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «فتنة المحيا والممات»: مراد از «فتنه‌ی زندگی»: شیفته شدن به دنیا و دنبال شهوت‌های نفسانی، خواهشات حیوانی و وسوسه‌های شیطانی رفتن و راه نادانی و جهالت را در پیش گرفتن و از حرام پرهیز نکردن و ستم به خود و دیگران روا داشتن و اوامر

١- بخاری ٢٤١/٣ ح ١٣٧٧؛ مسلم ٤١٢/١ ح (٥٨٨-١٣٠)؛ ابوداود ١٠٦/١ ح ٩٨٣؛ ابن ماجه ٢٩٤/١ ح ٩٠٩ و دارمی ٣٥٧/١ ح ١٣٤٤.

و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات اسلامی را نادیده گرفتن است؛ و مراد از «فتنۀ الممات» [فتنه‌ی مرگ]: بر عاقبت و فرجام شرّ، از دنیا رفتن است.

«المسیح الدجال»: دجّال در اصل، یهودی است و از مشرق، ظهور می‌کند و در بین مردم، ادعای صلاح و نیکی می‌کند؛ سپس که کارش بالا می‌گیرد، ادعای خدایی می‌کند و بسیاری از او پیروی می‌نمایند که بیشتر آن‌ها یهودی‌اند.

دجال، مردی است یک چشم که چشم چپش به صورتی بسیار زشت، درشت و برجسته می‌باشد و اصلاً فاقد چشم راست است و اثری از آن، در صورت او نیست؛ از این رو، او را «مسیح دجّال» نامیده‌اند؛ وی صاحب فرزند نمی‌شود و در سراسر زمین می‌گردد و وارد مکه و مدینه نمی‌شود و بر پیشانی‌اش نوشته شده است: «کافر»؛ چنان است که هر مسلمانی می‌تواند آن را بخواند.

و از جمله اموری که ادعای خدا بودن او را رد می‌کند، این است که اگر چنین می‌بود، مسلماً قبل از این که آفرینش دیگران را نیک کند، آفرینش خود را نیک می‌کرد و کلمه‌ی «کافر» را که بر پیشانی‌اش نوشته شده است، از بین می‌برد تا ادعای خدایی‌اش قوت یابد؛ از این رو رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «انّه اعور وانّ الله لیس باعور»؛ «دجال، یک چشم است و مسلماً خداوند یک چشم نیست».

و منظور از این که خداوند یک چشم نیست، این نیست که پس دو چشم یا بیشتر دارد؛ بلکه مقصود آن حضرت ﷺ این است که اصلاً خداوند، چنین وضع و حالی ندارد؛ گذشته از این، داشتن دو چشم، نشانه‌ی کمال دیدن است و یک چشم، نشانه‌ی نقص؛ پس اگر دجال خدا می‌بود، ابتدا خود دارای این کمال می‌بود.

و در نهایت، دجال به دست عیسی؈ در راه «لُدّ» [کوهی است در شام یا قریه‌ای است از روستاهای بیت المقدس] کشته می‌شود.

و خداوند بلند مرتبه، دجال را با امور خارق العاده کمک می‌کند تا امتحانی برای مردم باشد و به این گونه، کسی که بر عقیده‌اش پایدار است از کسی که متزلزل و سست عقیده است، باز شناخته شود.

این بود دورنمایی از «دجال» در پرتو احادیث و روایات.

۹٤۱ - [۳] (صَحِيحٌ)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ب: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُعَلِّمُهُمْ هَذَا الدُّعَاءَ كَمَا يُعَلِّمُهُمُ السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ يَقُولُ: «قُولُوا اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْـمَسِيحِ الدَّجَّالِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْـمَحْيَا وَالْـمَمَاتِ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ[1].

۱- مسلم ۱/٤۱۲ ح (۵۹۰-۱۳٤)؛ و ابوداود ۱/٦۰۱ ح ۹۸٤.

٩٤١- (٣) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: پیامبر اکرم ﷺ این دعا را همانند سوره‌ای از قرآن، به مردمان تعلیم می‌دادند و می‌فرمودند: بگویید: «اللهم انّي اعوذ بك من عذاب جهنم، واعوذ بك من عذاب القبر، واعوذ بك من فتنة المسيح الدجال، واعوذ بك من فتنة المحيا والممات».

«بار خدایا! به تو پناه می‌برم از عذاب دوزخ؛ و به تو پناه می‌برم از عذاب قبر؛ و نیز به تو پناه می‌برم از شرّ و فتنه‌ی دجال؛ و همچنین به تو پناه می‌برم از رسوایی زندگی و مرگ».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: از سه حدیث بالا، دانسته می‌شود که محل خاصّ این دعاها، قعده‌ی اخیر و بعد از تشهد و قبل از سلام نماز است؛ چرا که پیامبر ﷺ به عبدالله بن مسعود ﷺ فرمودند: «چون نمازگزار، تشهّد را خواند، پس از آن، هر دعایی که به نظرش خوب است، آن را بخواند» (ثمّ ليتخيّر احدكم من الدعاء اعجبه اليه فيدعوا به).

به هر حال، دعا قبل از سلام، از آن حضرت ﷺ ثابت است و در این مورد، دعاهای گوناگون با عبارات متفاوت از ایشان نقل گردیده است و فرد نمازگزار نیز می‌تواند هر کدام را که می‌خواهد برای دعا کردن انتخاب نماید و در نماز بخواند.

٩٤٢ - [٤] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ عَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلَاتِي قَالَ: «قُلْ اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عنْدك وارحمني إِنَّك أَنْت الغفور الرَّحِيم»[١].

٩٤٢- (٤) ابوبکر صدّیق ﷺ گوید: خطاب به پیامبر خدا ﷺ گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! مرا دعایی بیاموزید تا آن را در نماز خویش بخوانم! آن حضرت ﷺ در پاسخ فرمودند: بگو:

«اللهم انّي ظلمت نفسي ظلماً كثيراً ولايغفر الذنوب الّا انت، فاغفرلي مغفرةً من عندک وارحمني، انک انت الغفور الرحيم». «بار خدایا! (با گناه و معصیت،) بر نفس خویش بسیار ستم روا داشته‌ام و جز تو کسی نیست که گناهان و معاصی مرا بیامرزد؛ پس مرا به لطف و فضل خویش بیامرز و بر من رحم کن؛ همانا تو بسیار بخشاینده و بس مهربانی».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث، هم به عبارت «اللهم انّي ظلمت نفسي ظلماً كثيراً [بر نفس خویش بسیار ستم نموده‌ام]» روایت شده است و هم با عبارت «اللهم اني ظلمت نفسي ظلماً كبيراً» [بار خدایا! بر نفس خویش، ستم بزرگ نموده‌ام]؛ از این رو، علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند که برای جمع میان این دو روایت، برای فرد نمازگزار بهتر آن است که چنین بگوید: «اللهم انّي ظلمت نفسي ظلماً كثيراً كبيراً».

١- بخاری ٣١٧/٢ ح ٨٣٤؛ مسلم ٢٠٧٨/٤ ح (٢٧٠٥-٤٨)؛ ترمذی ٥٠٧/٢ ح ٣٥٣١؛ نسایی ٥٣/٣ ح ١٣٠٢ و مسند احمد.

و برخی از علماء گفته‌اند: در برخی اوقات، «ظلمت نفسي ظلماً كثيراً» و در برخی اوقات، «ظلمتُ نفسي ظلماً كبيراً» بگوید.

۹۴۳ - [۵] (صَحِيح)

وَعَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ أَرَى رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يُسَلِّمُ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ حَتَّى أرى بَيَاض خَدّه». رَوَاهُ مُسلم[۱].

۹۴۳- (۵) «عامر بن سعد ، از پدرش (سعد بن ابی وقاص) روایت می‌کند که گفته است: پیامبر ﷺ را می‌دیدم که به طرف راست و چپشان سلام می‌دادند (و می‌فرمودند: «السلام عليكم ورحمة الله، السلام عليكم ورحمة الله»)؛ به طوری که سفیدی گونه‌شان را مشاهده می‌کردم».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

شرح: جمهور علماء و صاحب نظران فقهی و دانشوران اسلامی بر این باورند که دو سلام در نماز (یکی به جانب راست و دیگری به جانب چپ) واجب است؛ یعنی برای امام، مقتدی و مُنفرد (تنهاگزار) واجب است که در نماز دو سلام به جانب راست و چپ خویش بدهند.

۱- مسلم ۴۰۹/۱ ح (۵۹۲-۱۱۶)؛ نسایی ۶۱/۳ ح ۱۳۱۷؛ ابن ماجه ۲۹۶/۱ ح ۹۱۵؛ دارمی ۳۵۷/۱ ح ۱۳۴۵ و مسند احمد ۳۹۰/۱.

امام مالک بر این باور است که امام ابتدا، سرش را اندکی بلند نماید و یک بار سلام بگوید؛ سپس سر خویش را اندکی به طرف راست مایل کند و مقتدی نیز سه بار سلام بگوید؛ یک بار به طرف جلو؛ سپس به جانب راست و بعد به سمت چپ. استدلال امام مالک، از این حدیث است که عایشه ﴿رضی الله عنها﴾ گوید: «ان رسول الله ﷺ کان یسلّم في الصلاة تسلیمة واحدةً تلقاء وجهه یمیل الي الشق الایمن شیئاً» (ترمذی).

جمهور علماء و اندیشمندان فقهی درباره‌ی این حدیث می‌گویند: این حدیث، ضعیف است؛ زیرا یکی از راویانش، «زهیر بن محمد» است که امام بخاری در مورد وی گفته است: «اهل شام از او احادیث مُنکری را روایت کرده‌اند»؛ و این حدیث را نیز اهل شام از او روایت کرده‌اند؛ از این رو، قابل استدلال نمی‌باشد.

اما، امام مالک، دلیل قوی دیگری نیز دارد؛ و آن حدیث سالم بن عبدالله است که در حدیثی طولانی که امام نسایی آن را روایت کرده است، نماز سفر پدرش (عبدالله بن عمر ﴿رضی الله عنه﴾) را به تصویر می‌کشد و می‌گوید: «فصلّي العشاء الاخرة ثم سلّم واحدة تلقاء وجهه ثم قال: قال رسول الله ﷺ: اذا حذر احدکم امراً یخشي فوته، فلیصلّ هذه الصلاة» (نسایی).

برخی از علماء، در جواب این حدیث گفته‌اند: این حالت و هیأت، در حالت عذر و از روی ناچاری بوده است؛ همچنان که جمله‌ی آخر (اذا حذر احدکم امراً یخشی فوته) آن را تأیید می‌کند.

ولی این جواب، دیدگاه و مسلک کسانی را تأیید می‌کند که قائل به وجوب سلام اول نماز و مسنون بودن (یا مستحب بودن) سلام دوم نماز هستند که در روایت شاذّی از امام ابوحنیفه نیز چنین نظری، نقل شده است و فتوای امام ابن همام نیز این چنین است.

و روایت مشهور امام ابوحنیفه بر وجوب هردو سلام نماز است، که با جواب مذکور، دیدگاه ایشان، تأیید نمی‌شود.

علامه عینی گوید: امکان دارد که پیامبرﷺ گاهی به اندازه‌ای سلام دوم را آهسته می‌گفتند که برخی از نمازگزاران آن را اصلاً نمی‌شنیدند؛ این از یک سو؛ و از سویی دیگر، در مقابل روایات و احادیث متعدد دیگر، (مبنی بر وجوب دو سلام) نمی‌توان چند حدیث شاذ را ترجیح داد؛ و امام طحاوی نیز احادیث و روایاتی را که بیانگر دو سلام هستند را از بیست صحابه روایت نموده است.

٩٤٤ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا صَلَّى أَقْبَلَ علينا بِوَجْهِهِ. رَوَاهُ البُخَارِيّ[۱].

٩٤٤- (٦) «سمرة بن جندب ؓ گوید: هرگاه رسول خداﷺ نمازی را تمام می‌کردند و به پایان می‌رساندند، به سوی ما روی می‌گردانیدند.

۱- بخاری ۳۳۳/۲ ح ۸٤۵؛ نسایی ۸۳/۳ ح ۱۳٦۳ و ابن ماجه ۱۷/۱ ح ٤٤.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: شارحان، این حدیث را به دو گونه تفسیر و تشریح نموده‌اند:

هر گاه پیامبر ﷺ نماز را تمام می‌کردند، به طرف یکی از دو سمت راست یا چپ روی می‌گردانیدند.

هرگاه پیامبر ﷺ از خواندن نماز، فارغ می‌شدند و سلام نماز را می‌گفتند، روی به سوی مردم، گاهی به سمت راست و گاهی به سمت چپ می‌نشستند؛ و همین معنای دوم، صحیح‌تر و نزدیکتر به صواب است.

۹٤٥ - [۷] (صَحِيح)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْصَرِفُ عَنْ يَمِينِهِ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ[۱].

۹٤٥- (۷) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ (گاهی اوقات، پس از خواندن نماز، از جای خویش بلند می‌شدند و) از طرف راست خویش، جای خود را ترک می‌کردند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۹٤٦ - [۸] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

۱- مسلم ٤۹۲/۱ ح (۷۰۸-٦۱) و نسایی ۸۱/۳ ح ۱۳۵۹.

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: لَا يَجْعَلْ أَحَدُكُمْ لِلشَّيْطَانِ شَيْئًا مِنْ صَلَاتِهِ يَرَى أَنَّ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ لَا يَنْصَرِفَ إِلَّا عَنْ يَمِينِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَثِيرًا يَنْصَرِفُ عَن يسَاره[۱].

۹٤٦- (۸) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: نباید کسی از شما عقیده داشته باشد که ترک کردن محل نماز، تنها از طرف راست، برایش جایز است و با این عقیده، قسمتی از ثواب و پاداش نماز خویش را برای شیطان قرار دهد؛ (چون قرار دادن شرط غیرشرعی و اسلامی در نماز، کار شیطان است؛) و بی‌گمان خود می‌دیدم که رسول خدا ﷺ در بیشتر اوقات، از طرف چپ، از محل نماز خویش، خارج می‌شدند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: از مجموع این احادیث و روایات، دانسته می‌شود که کسی که بعد از گزاردن نماز، از جای خود بلند می‌شود، جایز است چه از طرف راست و چه از طرف چپ، جای خود را ترک کند؛ زیرا که رسول خدا ﷺ نیز این کار را می‌نمودند؛ و علاوه از آن، در برخی اوقات، پیامبر گرامی اسلام ﷺ، پس از گزاردن نماز، پشت به قبله و رو به مردم می‌کردند؛ چنان که روایت شده است که آن حضرت ﷺ پس

۱- بخاری ۳۳۷/۲ ح ۸۵۲؛ مسلم ٤۹۲/۱ ح (۷۰۷-۵۹)؛ ابوداود ٦۳۱/۱ ح ۱۰٤۲؛ نسایی ۸۱/۳ ح ۱۳۰٦ و ابن ماجه ۳۰۰/۱ ح ۹۳۰.

از خواندن نماز صبح، رو به مردم کردند و از آن‌ها پرسیدند: «آیا دیشب، کسی از شما خوابی دیده است»؟

۹٤۷ - [۹] (صَحِيح)

وَعَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا خَلْفَ سَوَّلَ اللّٰهِ ﷺ أَحْبَبْنَا أَنْ نَكُونَ عَنْ يَمِينِهِ يُقْبِلُ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ قَالَ: فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «رَبِّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ أَو تجمع عِبَادك». رَوَاهُ مُسلم[۱].

۹٤۷- (۹) براء بن عازب ﵁ گوید: ما (صحابه) هنگامی که پشت سر پیامبرﷺ و به امامت ایشان، نماز می‌گزاردیم، دوست داشتیم که در طرف راست آن حضرتﷺ باشیم (تا نخست) به ما رو کنند (و پیش از آن که به طرف چپ نظر بیاندازند و سلام گویند، نخست به ما رو نمایند و بر ما و فرشتگان، سلام گویند).

براء بن عازب ﵁ در ادامه گوید: (یک بار، پس از سلام) از آن حضرت ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «ربّ قنی عذابک یوم تبعث - او تجمع - عبادک»؛ «پروردگار! در روزی که بندگان خویش را زنده - یا جمع - می‌کنی، مرا از عذاب و کیفر خودت، محفوظ و مصون بدار».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

۱- مسلم ٤۲۹/۱ ح (۷۰۹-٦۲)؛ ابوداود ۲۹۸/۵ ح ۵۰٤۵؛ ترمذی ٤۳۹/۵ ح ۳۳۹۸؛ ابن ماجه ۱۲۷٦/۲ ح ۳۸۷۷ و مسند احمد ٤۰۰/۱.

شرح: «ربّ قني عذابک»: بدون تردید، عمل و برنامه‌ی پیامبرﷺ چیزی نبود که او را مشمول مجازات و عذاب الهی کند؛ و نیز بدون شک، در قانون عدل الهی، هرگز خشک و تَر با هم نمی‌سوزند و حتی اگر در یک مملکت بزرگ و پهناور، یک نفر خداپرست و وظیفه‌شناس باشد و دیگران به جرم اعمالشان گرفتار عذاب شوند، باز هم خدا آن یک نفر را نجات خواهد داد.

ولی این دعای پیامبرﷺ که به فرمان الهی انجام می‌گیرد، به خاطر این است که نخست به گنهکاران و بزهکاران اخطار کند که مسأله آن قدر جدّی است که حتی شخص خود پیامبر اکرمﷺ نیز باید خود را به خدا بسپارد و نجات خویش را از او بخواهد؛ و دیگر آن که، تعلیمی است برای همه‌ی پیروان این پیامبر که هرگز ایمن از عذاب الهی نباشند و خود را در هر حال به او بسپارند؛ زیرا هر لحظه امکان انحراف برای انسان وجود دارد و اصولاً وقتی که خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد تا خود را بدو بسپارد و از او نجات خویش را بخواهد و بدو پناه ببرد، دلیل بر امکان گرفتار شدن در دام وسوسه‌گران و بداندیشان و دشمنان و بدخواهان است.

و با این که پیامبر اکرمﷺ به لطف الهی و با امدادهای غیبی و سپردن خویشتن به خدا، از هر گونه انحراف بیمه شده است، ولی با این حال، پیوسته خود را به خدا می‌سپارد و از او نجات خویش را

می‌خواهد و بدو پناه می‌برد؛ پس با این حال، تکلیف دیگر مسلمانان، روشن است.

به هر حال، قلب پیامبرﷺ با خدا پیوند داشت و او در هر کاری و هر وقتی با وی بود. عبادت و بندگی خدا را دوست می‌داشت؛ شب به شب زنده‌داری و گزاردن نماز می‌پرداخت و قسمتی از روز را هم صرف آن می‌کرد. نور چشم و لذّتش را در نماز می‌یافت.

آنچه نظر محقّقان و اندیشمندان جهان را در زندگی پیامبرﷺ به خود جلب کرده و می‌کند، همین جمع شگفت‌آوری است که پیامبر ﷺمیان عبادت و پرداختن به امور دنیایی ایجاد کرده بود. آن حضرت ﷺبا وجودی که به بالاترین مراتبِ عبادت و بندگی خدا رسیده بود، باز هم زندگی بسیاری از فقرا و افراد خانواده‌اش را تأمین می‌کرد؛ در مورد پرداختن به امور دنیایی با تلاش و فعالیت می‌زیست؛ با یک امّت مقابله می‌نمود؛ حکومت نو ظهور و تازه به قدرت رسیده‌ای را در آنظار جهانیان اداره می‌کرد؛ به نزد پادشاهان سفیر می‌فرستاد و آنان را به دین خود فرا می‌خواند؛ گروه‌ها و هیئتهای نمایندگی را به حضور می‌پذیرفت و آنها را گرامی می‌داشت؛ سریه‌ها به اطراف و اکناف می‌فرستاد و خود فرماندهی را به عهده می‌گرفت؛ و با پیروان سایر ادیان دیگر و نیز با زمامداران و قدرتمندان به بحث و مجادله می‌پرداخت؛ آماده‌ی پیروزی می‌شد و در عین حال برای این که مبادا شکست بخورد احتیاط می‌کرد؛

کارگزاران را تعیین می‌کرد، و مالها را جمع‌آوری می‌نمود؛ و خودش آن را تقسیم می‌کرد و می‌فرمود: اگر من دادگری نکنم چه کسی دادگری می‌کند؟ و به تبیین دین خدا برای مردم می‌پرداخت؛ موارد مجمل وحی را بسط و **شرح** می‌داد و جاهای دشوار را توضیح می‌داد، و سنّتها وضع می‌کرد، و از اصل مسایل، فروع آن را بیرون می‌کشید، و آنچه را خداوند او را از آن آگاه نکرده بود به آنچه او را از آن آگاهانیده بود، برمی‌گرداند.

در حالی که او در همه‌ی این حالات، اعمال روزانه‌ای را که مردمان جهان بدان مبادرت می‌ورزند، انجام می‌داد و در میان همه‌ی این رنجها و گرفتاری‌ها، پیامبرﷺ شب و روز به صورت عابدی پدیدار می‌گردد که راز و نیاز او با خدا بیشتر از آنهایی است که در شکاف کوهها بدین کار می‌پردازند.

این جمع و ربط بین دین و دنیا از پیامبرﷺ الگویی مستقل و یکتا و ممتاز و بی‌نظیر در تاریخ بشر پدید می‌آورد.

اوقات روزانه‌اش را به سه قسمت تقسیم می‌کرد: یکی برای عبادت؛ یکی برای مردم و یکی برای خانواده‌اش؛ و اگر امور مردم نیازمند وقت بیشتری می‌بود، از وقت مخصوص خانواده‌اش می‌کاست، و وقتی را که ویژه‌ی عبادت خداوند بود محفوظ نگاه می‌داشت، و بر این امر به گونه‌ی شگفت انگیزی مواظبت

می‌نمود به طوری که چه یاران و چه دشمنان خویش را بیشتر به حیرت و شگفتی وا می‌داشت.

این است پیامبر اکرم ﷺ که در بندگی و عبادتش به بالاترین مراتب اخلاص، و اوج کوشش برای اطاعت خدا و دوستی او و قیام همیشگی در پیشگاه حق رسید. و در مورد امور دنیا به جایی رسید که توانست بر ویرانه‌های بی‌بند و باری، حکومتی تشکیل دهد و دردِ پریشانی و تباه را در جامه ریشه کن سازد. براستی که همه‌ی اهداف زندگی، با کامل‌ترین وجه ممکن در وجود او تمرکز یافت و به هم پیوست.

«یقبل علینا بوجهه»: از این بخش از حدیث، معلوم می‌شود که رسول خدا ﷺ پس از گزاردن نماز، روی به جانب راست می‌کردند و می‌نشستند؛ و حال آن که از روایت سمرة بن جندب که بخاری آن را روایت کرده است، معلوم می‌شود که آن حضرت ﷺ پس از سلام نماز، روی به سوی مقتدی‌ها می‌کردند و در جایشان می‌نشستند.

و در واقع، میان این دو روایت، تعارض و تضادی وجود ندارد؛ زیرا که آن حضرت ﷺ روی به سوی مقتدی‌ها می‌کردند و به گونه‌ای می‌نشستند که اندکی متمایل به جانب راست قرار می‌گرفتند؛ از این رو، هر کدام از دو حدیث بالا، به جای خود صحیح‌اند.

٩٤٨ - [١٠] (صَحِیح)

«وَعَن أم سَلمَة قَالَتْ: إنَّ النِّسَاءَ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِﷺ كُنَّ إِذَا سَلَّمْنَ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ قُمْنَ وَثَبَتَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ وَمَنْ صَلَّى مِنَ الرِّجَالِ مَا شَاءَ اللهُ فَإِذَا قَامَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ قَامَ الرِّجَالُ». رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ

وَسَنَذْكُرُ حَدِيثَ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ فِي بَاب الضحك إِن شَاءَ الله تَعَالَى[1].

۹۴۸- (۱۰) «ام سلمةؓ گوید: زنان در روزگار رسول خداﷺ هرگاه (در نماز جماعت،) از نماز فرض سلام می‌دادند، از جای خویش برمی‌خاستند (و به خانه‌های خویش بازمی‌گشتند و مسجد را ترک می‌نمودند؛) امّا رسول خداﷺ و مردانِ نمازگزار، تا آن گاه که خدا خواسته بود، در محل نماز خویش می‌ماندند (و دعا می‌کردند و قرآن تلاوت می‌نمودند و به تعلیم و تعلّم اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی می‌پرداختند). و همین که رسول خداﷺ از جای برمی‌خواستند، مردان نمازگزار نیز برمی‌خاستند».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است؛ و - اگر خدا بخواهد - حدیث جابر بن سمرة را نیز در «باب الضحک» ذکر خواهیم کرد].

۱- بخاری ۳۴۹/۲ ح ۸۶۶؛ و مسند احمد ۳۱۶/۶.

فصل دوم

۹٤۹ - [۱۱] (صَحِيح)

عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ: أَخَذَ بِيَدِي رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ وَسلم فَقَالَ: «إِنِّي لَأُحِبُّكَ يَا مُعَاذُ». فَقُلْتُ: وَأَنَا أُحِبُّكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ. قَالَ: «فَلَا تَدَعْ أَنْ تَقُولَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ: رَبِّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ إِلَّا أَنَّ أَبَا دَاوُدَ لَمْ يَذْكُرْ: قَالَ معَاذ وَأَنا أحبك[۱].

۹٤۹- (۱۱) «معاذ بن جبل ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ دستم را گرفت و خطاب به من فرمودند: «معاذ! به راستی تو را دوست دارم». من نیز گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! من هم شما را (بیشتر از پدر، مادر، فرزند، برادر، همسر، قوم، قبیله، مال، تجارت و بازرگانی، مسکن و منزل و حتی بیشتر از خودم) دوست دارم.

آن حضرت ﷺ فرمودند: «پس، بعد از هر نماز (یا در آخر هر نماز، پس از تشهّد اخیر،) حتماً این دعا را بخوان و هیچ‌گاه آن را ترک نکن: «ربّ آعنّی علی ذکرک و شکرک و حُسن عبادتک».

«پروردگارا! مرا بر یاد و ذکر خویش و بر شکر و سپاسگزاری‌ات و بر انجام هر چه بهتر عبادت و پرستش خویش، یاری بفرما».

۱- ابوداود ۱۸۰/۲ ح ۱۵۲۲؛ نسایی ٥٤/۳ ح ۱۳۰٤؛ موطأ مالک ۹٥۳/۲ ح ١٦ «کتاب الشعر»؛ و مسند احمد ٢٤٧/٥.

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند با این تفاوت که ابوداود عبارت «فقال معاذ: و انا احبّک» را ذکر نکرده است].

شرح: این دعا - با وجودی که بسیار مختصر و موجز است - باز هم دعایی بسیار بزرگ و مهم و سترگ و باشکوه است؛ و برای اهمیت و بزرگی آن، همین بس که رسول خداﷺ معاذ بن جبل ؓ را با تأکید تمام، به خواندن آن، سفارش و توصیه نمودند.

و با نظر به این که رسول خداﷺ به خواندن این دعا، بسیار توجه و عنایت ورزیده‌اند و با تأکید و اهتمام، به خواندن آن سفارش نموده‌اند، بی‌توجهی و عدم اهتمام نسبت به آن، محرومیت بزرگی را برای انسان مسلمان، در پی خواهد داشت.

۹۵۰ - [۱۲] (صَحِيح)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِﷺ كَانَ يُسَلِّمُ عَنْ يَمِينِهِ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ» حَتَّى يُرَى بَيَاضُ خَدِّهِ الْأَيْمَنِ وَعَنْ يَسَارِهِ: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ» حَتَّى يُرَى بَيَاضُ خَدِّهِ الْأَيْسَرِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيّ وَالتِّرْمِذِيّ وَلَمْ يَذْكُرِ التِّرْمِذِيُّ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ خَدِّهِ[1].

۱- ابوداود ۶۰۶/۱ ح ۹۹۶؛ ترمذی ۸۹/۲ ح ۲۹۵؛ نسایی ۶۳/۳ ح ۱۳۲۳؛ دارمی ۳۵۷/۱ ح ۱۳۴۵.

٩٥٠- (١٢) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ به جانب راستشان سلام می‌دادند و می‌فرمودند: «السلام علیکم ورحمة الله»؛ به نحوی که سفیدی گونه‌ی راستشان، نمایان می‌شد؛ و نیز به طرف چپشان سلام می‌دادند و می‌فرمودند: «السلام علیکم ورحمة الله»؛ به طوری که سفیدی گونه‌ی چپشان نمایان و آشکار می‌گشت».

[این حدیث را ابوداود، ترمذی ونسایی روایت کرده‌اند؛ با این تفاوت که ترمذی، عبارت «حتّي يُري بياض خدّه» را ذکر نکرده است].

٩٥١ - [١٣] (صَحِيح)

وَرَوَاهُ ابْنُ مَاجَهْ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ[١].

٩٥١- (١٣) و همین حدیث را ابن ماجه نیز از عمار بن یاسر ﷺ روایت کرده است.

٩٥٢ - [١٤] (صَحِيح)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كَانَ أَكْثَرُ انْصِرَافِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ صَلَاتِهِ إِلَى شِقِّهِ الْأَيْسَرِ إِلَى حُجْرَتِهِ. رَوَاهُ فِي شرح السّنة[٢].

٩٥٢- (١٤) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در بیشتر اوقات (پس از گزاردن نماز،) از جانب چپشان، آن هم به سوی حجره‌ی خویش، محل نمازشان را ترک می‌نمودند؛ (زیرا که دروازه‌ی

١- مسلم ٤٠٩/١ ح (٥٨٢-١١٩) و ابن ماجه ٢٩٦/١ ح ٩١٦.
٢- **شرح** السّنة بغوی ٢١٠/٣ ح ٧٠٢.

حجره‌ی آن حضرتﷺ از جانب چپ محراب به مسجد باز می‌شد؛ از این رو، در بیشتر اوقات، پس از خواندن نماز، از جانب چپ، محل نماز خود را ترک می‌کردند).

[این حدیث را شیخ بغوی، در **«شرح السنة»** روایت کرده است].

۹۵۳ - [۱۵] (صَحِيح)

«وَعَن عَطَاءٍ الْـخُرَاسَانِيِّ عَنِ الْـمُغِيرَةِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰـهِﷺ: «لَا يُصَلِّي الْإِمَامُ فِي الْـمَوْضِعِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ حَتَّى يتَحَوَّل». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَقَالَ عَطاء الخرساني لم يدْرك الْـمُغيرَة[1].

۹۵۳- (۱۵) «عطاء خراسانی‌، از مغیرۀ بن شعبه روایت می‌کند که گفته است: رسول خداﷺ فرمودند: «امام و پیشنماز، در جایی که نماز (فرض) را خوانده است، نماز نگزارد، تا این که از جایی به جایی دیگر انتقال یابد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده و در تضعیف آن، گفته است: عطاء خراسانی با مغیرۀ بن شعبه ملاقات نکرده است؛ یعنی این حدیث **متّصل** نیست، بلکه **منقطع** است].

شرح: البته باید دانست که این حکم، فقط به امام و پیشنماز، اختصاص ندارد، بلکه دیگر نمازگزاران و مقتدیان را نیز شامل می‌شود.

۱- ابوداود ۴۰۹/۱ ح ٦١٦ و ابن ماجه ٤٥٩/۱ ح ۱٤۲۸.

و در بیان حکمت انتقال و تحوّل از جایی به جایی دیگر، می‌توان چند وجه را بیان کرد:

تا میان نماز فرض و سنّت و نفل، فرق و تفاوتی ایجاد شود و کسی گمان نکند که امام هنوز در نماز فرض است.

چون زمین و سجده‌گاه، در روز رستاخیز به نفع یا ضرر انسان شهادت و گواهی می‌دهد، از این رو، پیامبر خدا ﷺ دستور دادند تا از جایی به جایی دیگر، انتقال نیافته است، نماز دیگری را نخواند تا در روز قیامت هردو مکان، به نفع او و به عبادت و پرستش و کرنش و سجده‌ی خدا، گواهی دهند و بیانگر عبادت زیاد او و برای پروردگار جهانیان باشند.

خداوند بلند مرتبه می‌فرماید:

﴿يَوۡمَئِذٖ تُحَدِّثُ أَخۡبَارَهَا ٤ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوۡحَىٰ لَهَا ٥﴾ [الزلزلة: ٤-٥].

«در آن روز (که سرآغاز قیامت است) زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند (و به زبان قال یا حال، خواهد گفت که چه چیزهایی بر آن گذشته است). (این احوال و اقوال زمین،) بدان سبب است که پروردگار تو بدو پیام می‌دهد (که چه بشود و چه بگوید)».

به هر حال در روز قیامت، آنچه از خوبی‌ها و بدی‌ها و اعمال خیر و شیر، بر صفحه‌ی زمین واقع شده است، همه را برملا می‌سازد و یکی از مهم‌ترین شهود اعمال انسان در آن روز، همین زمینی است که ما اعمال خود را بر آن انجام می‌دهیم و شاهد و ناظر ما است.

در حدیثی از پیامبر ﷺ می‌خوانیم که فرمودند: «اتدرون ما اخبارها»؟؛ «آیا می‌دانید منظور از اخبار زمین در این آیه چیست»؟ گفتند: خدا و پیامبرش آگاهترند. آن حضرت ﷺ فرمودند: «منظور از خبر دادن زمین، این است که اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده‌اند، خبر می‌دهد؛ این چنین که می‌گوید: فلان شخص در فلان روز، فلان کار را انجام داد؛ این است خبر دادن زمین».

و ابوسعید خدری ؓ گوید: هرگاه در بیابان هستی، صدایت را به اذان بلند کن؛ چرا که از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «لایسمعه جن ولا انس ولاحجر الایشهد له»؛ «هیچ جن و انس و قطعه‌ی سنگی آن را نمی‌شنود مگر این که برای او در روز قیامت گواهی می‌دهد».

و آیا به راستی، زمین به فرمان خدا زبان می‌گشاید و تکلم می‌کند؟ یا این که منظور ظاهر شدن آثار اعمال انسان بر صفحه‌ی زمین است؟ زیرا می‌دانیم هر عملی که انسان انجام دهد - خواه ناخواه - در اطراف او آثاری به جای می‌گذارد؛ هر چند امروز برای ما محسوس نباشد؛ درست همانند آثاری که از خطوط انگشتان یک دوست یا دشمن بر روی دستگیره‌ی در می‌ماند؛ و در آن روز همه‌ی این آثار ظاهر می‌شود؛ و سخن گفتن زمین، چیزی جز این ظهور بزرگ نیست، همان گونه که گاه به یک شخص خواب‌آلود

می‌گوئیم: چشمان تو می‌گوید که دیشب نخوابیده‌ای؛ یعنی آثار بی‌خوابی در آن نمایان است.

به هر حال، این موضوع عجیبی نیست؛ چرا که هم امروز با پیشرفت علم و دانش بشر، ابزار و وسائلی اختراع شده که در همه جا و هر لحظه، می‌تواند صدای انسان را ضبط کند، یا از انسان و اعمالش، عکس‌برداری نماید و به عنوان یک سند مسلّم در دادگاه مطرح شود، به گونه‌ای که قابل هیچ‌گونه انکاری نباشد.

اگر در گذشته، بعضی از شهادت زمین تعجّب می‌کردند؛ امروز یک نوار نازک یا یک دستگاه ضبط که به صورت یک دکمه به لباس دوخته می‌شود، می‌تواند مسائل بسیاری را بازگو کند.

جالب این که برخی از بزرگان ما گفته‌اند: «صلّوا المساجد في بقاع مختلفة، فان كلّ بقعة تشهد للمصلّي عليها يوم القيامة»؛ «در قسمت‌های مختلف مساجد نماز بخوانید؛ زیرا هر قطعه‌ی زمینی در قیامت، برای کسی که روی آن نماز خوانده است، گواهی می‌دهد».

و باید دانست که روایت ابوداود، با روایت مسلم نیز تأیید می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید: «امرنا رسول الله ﷺ ان لا نوصل صلاة بصلاة حتي نتكلّم او نخرج»؛ «رسول الله ﷺ به ما دستور دادند که هیچ نمازی را با نماز دیگری تا هنگامی که صحبت نکرده‌ایم یا بیرون نرفته‌ام، به طور متّصل نخوانیم».

٩٥٤ - [١٦] (صَحِيح)

«وَعَنْ أَنَسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حَضَّهُمْ عَلَى الصَّلَاةِ وَنَهَاهُمْ أَنْ يَنْصَرِفُوا قَبْلَ انْصِرَافِهِ مِنَ الصَّلَاةِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[1].

٩٥٤- (١٦)«انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ مردم را بر (ملازمت و خواندن) نماز (با جماعت) برانگیختند و تشویق و ترغیب نمودند؛ و آن‌ها را از ترک کردن محل نماز قبل از این که پیامبر ﷺ محل نماز را ترک کنند، نهی فرمودند».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «و نهاهم ان ینصرفوا قبل انصرافه من الصلوة»: علّت نهی، دو چیز می‌تواند باشد:

چون در روزگار رسول خدا ﷺ، زنان نیز همراه با مردان در نماز جماعت شرکت می‌کردند و آنان نیز هرگاه در نماز جماعت از نماز فرض سلام می‌دادند، از جای برمی‌خاستند و به خانه‌های خویش باز می‌گشتند و مسجد را ترک می‌کردند، از این رو، پیامبر ﷺ صحابه را منع کردند که پیش از ترک کردن محل نمازش، آن‌ها محل نماز خود را ترک نکنند تا زنان که در پشت سر ایشان هستند، به راحتی از مسجد بیرون شوند و اختلاطی میان آن‌ها و مردان صورت نگیرد؛ یعنی نخست زنان می‌رفتند؛ سپس پیامبر ﷺ از جای برمی‌خواستند

١- ابوداود ٤١٢/١ ح ٦٢٤؛ و مسند احمد ٢٤٠/٣.

و پس از ایشان، مردان نمازگزار، از جای خود بلند می‌شدند و محل نماز را ترک می‌کردند.

و ممکن است مراد حدیث این باشد که مردم، پیش از آن که پیامبر ﷺ از نماز سلام بدهند، آن‌ها سلام ندهند و از نماز بیرون نشوند.

فصل سوم

۹۵۵ - [۱۷] (ضَعِيف)

وَعَن شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ فِي صَلَاتِهِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسأَلك الثَّبَات فِي الْأَمر والعزيمة عَلَى الرُّشْدِ وَأَسْأَلُكَ شُكْرَ نِعْمَتِكَ وَحُسْنَ عِبَادَتِكَ وَأَسْأَلُكَ قَلْبًا سَلِيمًا وَلِسَانًا صَادِقًا وَأَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا تَعْلَمُ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا تَعْلَمُ وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا تَعْلَمُ. رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وروى أَحْمد نَحوه[۱].

۹۵۵- (۱۷) شدّاد بن اوس رضي الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ در نمازشان (پس از خواندن تشهّد) می‌فرمودند: «اللهم انّي اسألك الثبات في الامر واسألك العزيمة علي الرشد واسألك شكر نعمتك وحُسن عبادتك واسألك قلباً سليماً، ولساناً صادقاً، واسألك من خير ما تعلم، واعوذ بك من شرّ ما تعلم، واستغفرك لما تعلم».

پروردگارا! من از تو، ثبات و پایداری در کار دین و همت و پشتکار در هدایت و راه درست و راست خواهانم؛ و از تو می‌خواهم شکر و سپاسگزاری نعمتت و هر چه بهتر انجام دادن عبادت تو را. و نیز از تو قلبی سالم (از بیماری کفر و نفاق و ریا) و زبانی راست‌گو می‌خواهم. بار خدایا! من همه‌ی نیکی‌هایی را که می‌دانی، از تو می‌خواهم و از همه‌ی بدی‌هایی که می‌شناسی، به تو پناه می‌برم؛ و از همه‌ی گناهانی که تو می‌دانی، از تو طلب آمرزش می‌نمایم.

[این حدیث را نسایی روایت کرده است؛ و احمد بن حنبل نیز به سان آن را در معنی - نه در لفظ - روایت نموده است].

۱- نسایی ٥٤/٤ ح ۱۳۰٤ و مسند احمد ۱۲۳/٤.

۹۵٦ - [۱۸] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ فِي صَلَاتِهِ بَعْدَ التَّشَهُّدِ: أَحْسَنُ الْكَلَامِ كَلَامُ اللّٰهِ وَأَحْسَنُ الْـهَدْيِ هدي مُحَمَّد. رَوَاهُ النَّسَائِيّ[1].

۹۵٦- (۱۸) «جابر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در نمازشان، پس از تشهد می‌فرمودند: «احسن الكلام كلام الله، واحسن الهدي، هدي محمد»؛ «بی‌گمان، بهترین سخنان و درست‌ترین گفتارها، کتاب پرشکوه خداست و بهترین رهنمود و روش و منش، رهنمود و سبک و روش محمد ﷺ است.

[این حدیث را نسایی روایت کرده است].

شرح: از مجموعه‌ی دعاهایی که پس از تشهد، از رسول خدا ﷺ ثابت است، هر شخص نمازگزار، هر دعایی را که می‌خواهد، می‌تواند انتخاب نماید و آن را در نماز بخواند؛ زیرا تمامی این دعاها، از شخص رسول خدا ﷺ ثابت می‌باشد و در خواندن هریک از آن‌ها، هیچ عُسر و حَرَجی، وجود ندارد.

۹۵۷ - [۱۹] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ رَسُول الله صلى يُسَلِّمُ فِي الصَّلَاةِ تَسْلِيمَةً تِلْقَاءَ وَجْهِهِ ثُمَّ تميل إِلَى الشق الْأَيمن شَيْئا. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[2].

---

[1]- نسایی ۵۸/۳ ح ۱۳۱۱؛ و ابن ماجه ۱۸/۱ ح ۱۸.
۲- ترمذی ۹۰/۲ ح ۲۹٦.

۹۵۷- (۱۹) عایشه‌ رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ در نماز، یک سلام روبه‌روی خویش می‌دادند، سپس رویشان را اندکی به جانب راست، مایل می‌کردند (تا سفیدی گونه‌ی راستشان نمایان می‌شد؛ و آن گاه روی خویش را اندکی به طرف چپشان مایل می‌نمودند تا سفیدی گونه‌ی چپشان نیز ظاهر گردد).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: امام مالک رحمه الله، براساس این روایت، معتقد است که سلام نماز، سنّت است و یک سلام می‌باشد؛ ولی جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی بر مبنای روایات بی‌شماری که پیرامون سلام گفتن به سمت راست و چپ آمده‌اند، بر این باورند که نماز، دارای دو سلام است؛ یکی به طرف راست و دیگری به سمت چپ؛ و حدیث بالا نیز مختصری از احادیث بی‌شمار صحیحی است که در آن‌ها، سلام دادن به سمت راست و چپ، تصریح شده است.

امّا امام شافعی رحمه الله معتقد است که سلام اول نماز واجب و از ارکان نماز است و سلام دوم، سنّت است؛ و امام ابوحنیفه رحمه الله بر این باور است که هردو سلام، سنّت است؛ از این رو اگر به قصد خروج از نماز، برخاست و بیرون رفت، کفایت می‌کند و نمازش صحیح است؛ و روایت مشهور امام ابوحنیفه رحمه الله بر وجوب هردو سلام دلالت دارد.

به هر حال، امام مالک‌ؒ با استدلال به حدیث بالا می‌گوید: امام، ابتدا سرش را اندکی بلند کند و یک بار سلام بگوید؛ سپس آن را کمی به طرف راست مایل کند؛ و مقتدی نیز از دیدگاه امام مالک، باید سه بار سلام بگوید؛ اول به روبه‌روی خویش؛ دوم به جانب راست و سوم به سمت چپ.

جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی، درباره‌ی این حدیث می‌گویند که ضعیف است؛ زیرا یکی از راویان آن، «زهیر بن محمد» است که امام بخاری درباره‌ی آن گفته است: «اهل شام از او احادیث مُنکر زیادی را روایت کرده‌اند»؛ و این حدیث را نیز اهل شام روایت کرده‌اند؛ بنابراین؛ این حدیث، قابل استدلال نمی‌باشد.

امام مالک، علاوه از این حدیث، دلیل قوی دیگری نیز دارد؛ و آن، حدیث سالم بن عبدالله ؓ است که در حدیثی طولانی که امام نسایی، آن را روایت کرده است، نماز سفر پدرش (عبدالله بن عمر ؓ) را نقل می‌کند و در آن گفته است: «فصلّي العشاء ثم سلم واحدة تلقاء وجهه ثم قال: قال رسول الله ﷺ: اذا حذر احدكم امراً يخشي فوته فليصلّ هذه الصلوة».

برخی از علماء، در جواب این حدیث گفته‌اند: این هیأت و شکل، در حالت عذر و از روی ناچاری بوده است؛ چنان که جمله‌ی آخر حدیث («اذا حذر احدكم امراً يخشي فوته») آن را تأیید می‌کند.

اما این پاسخ، مسلک و دیدگاه کسانی را تأیید می‌کند که قائل به وجوب سلام اول و مسنون بودن (یا مستحب بودن) سلام دوم

هستند که در روایتی شاذ، از امام ابوحنیفه رحمه الله نیز چنین قولی نقل گردیده است و فتوای امام ابن همام نیز این چنین است.

و روایت مشهور امام ابوحنیفه رحمه الله بر آن است که هردو سلام، واجب می‌باشد که با جواب بالا، دیدگاه ایشان تأیید نمی‌شود؛ علامه عینی می‌گوید: «امکان دارد که پیامبر ﷺ گاهی به اندازه‌ای سلام دوم نماز را آهسته می‌گفتند که برخی از نمازگزاران آن را اصلاً نشنیده باشند؛ این از یک سو، و از سویی دیگر، در مقابل روایات و احادیث متعدد (مبنی بر دو سلام بودن نماز) نمی‌توان این چند حدیث شاذ را ترجیح داد»؛ و امام طحاوی نیز احادیث و روایاتی را که بیانگر دو سلام هستند را از بیست صحابه روایت کرده است.

۹۵۸ - [۲۰] (ضَعِيف)

وَعَنْ سَمُرَةَ قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَنْ نَرُدَّ عَلَى الْإِمَامِ وَنَتَحَابَّ وَأَنْ يُسَلِّمَ بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۹۵۸- (۲۰) سمرة بن جندب رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ ما را فرمان دادند تا بر امام، سلام را رد نمائیم؛ (یعنی مقتدی‌ها که سلام نماز می‌گویند، در سلام خویش، نیت جواب سلام امام را کنند؛) و ما را دستور دادند تا یکدیگر را دوست داشته باشیم و به یکدیگر عشق

۱- ابوداود ۶۰۹/۱ ح ۱۰۰۱ و ابن ماجه ۲۹۷/۱ ح ۹۲۲.

و محبت بورزیم و برخی از ما، بر برخی دیگر، سلام بگوییم؛ (یعنی وقتی که در نماز، سلام می‌دهیم، در سلام خویش، نیت سلام بر یکدیگر را نیز داشته باشیم).

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: از این حدیث دانسته شد که هرگاه مقتدی به آخر نماز رسید و می‌خواست سلام نماز گوید، نخست به طرف راست سلام داده و بعد به طرف چپ سلام بدهد؛ و به هنگام سلام، نیت امام، فرشتگان و مسلمانانِ نمازگزار را داشته باشد و بر آن‌ها نیز سلام بفرستد.

به هر حال، احناف بر این باورند که:

در هنگام سلام دادن، نیت مردانِ نمازگزار، فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال‌اند و جنّ‌های نیک و صالح را بکند.

و اگر چنانچه امام در یکی از جهت‌های مقتدی بود، در آن صورت مقتدی در وقت سلام، نیت امام خویش را تنها در همان جهت بکند؛ و اگر چنانچه امام در برابر او بود، در آن صورت در هردو سلام، نیت امام را بکند.

مقتدی به هنگام سلام، با هردو سلام، نیت مقتدیان، فرشتگانی که مأمور ثبت اعمال‌اند و جنّ‌های نیک و صالح را در هردو سمت راست و چپ بکند.

و فردی که به تنهایی نماز می‌گزارد، با هردو سلامش، تنها نیت فرشتگان را در هردو سمت راست و چپ بکند.

باب (۱۸)

ذکر و دعا بعد از نماز

فصل اول

۹۵۹ - [۱] (مُتَّفق عَلَیهِ)

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: كُنْتُ أَعْرِفُ انْقِضَاءَ صَلَاةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم بِالتَّكْبِيرِ[۱].

۹۵۹- (۱) عبدالله بن عباس رضي الله عنه گوید: تمام شدن نماز رسول خدا ﷺ را با «الله اکبر» گفتن ایشان (در آخر نماز) تشخیص می‌دادم؛ (چرا که آن حضرت ﷺ هرگاه نماز را تمام می‌کردند، «الله اکبر» می‌گفتند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۹۶۰ - [۲] (صَحِیحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا سَلَّمَ لَمْ يَقْعُدْ إِلَّا مِقْدَارَ مَا يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجلَال وَالْإِكْرَام. رَوَاهُ مُسلم[۲].

۹۶۰ - (۲) عایشه رضي الله عنها گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ در پایان نماز، سلام می‌دادند، در جای‌شان نمی‌نشستند مگر به قدر این که بگویند: «اللهم انت السلام ومنک السلام، تباركت يا ذاالجلال والاكرام»؛ «پروردگارا! تو (از هر عیب و نقص و ناتوانی و ناشایستی و شریک

۱- بخاری ۳۲۵/۲ ح ۸۴۲؛ مسلم ۴۱۰/۱ ح (۵۸۳-۱۲۰)؛ ابوداود ۶۰۹/۱ ح ۱۰۰۲؛ و نسایی ۶۷/۳ ح ۱۳۳۵.

۲- مسلم ۴۱٤/۱ ح (۵۹۲-۱۳٦)؛ ابوداود ۱۷٦/۲ ح ۱۵۱۲؛ ترمذی ۹۵/۱ ح ۲۹۸؛ نسایی ٦۹/۳ ح ۱۳۳۸؛ ابن ماجه ۲۹۸/۱ ح ۹۲٤ و دارمی ۳۵۸/۱ ح ۱۳٤۷.

و انباز) سالم هستی و سلامتی از طرف توست؛ والا مقام و مبارکی؛ای صاحب شکوه و بزرگواری.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: از حدیث بالا، معلوم می‌شود که آن حضرتﷺ پس از سلام نماز، به اندازه‌ی خواندن «اللهم انت السلام...» می‌نشستند و بعد از آن، فوراً برمی‌خاستند؛ ولی از احادیث و روایاتی دیگر ثابت می‌شود که پیامبر ﷺ علاوه بر این دعا، ذکرها و دعاهای دیگری نیز می‌خواندند؛ از این رو برخی از محدثان گفته‌اند: پیامبر ﷺ دعای «اللهم انت السلام...» را متصل پس از نماز فرض می‌خواندند و دعاهای دیگر را بعد از خواندن سنّت‌ها و فارغ شدن کامل از نماز می‌خواندند.

البته به طور کلّی، بهتر این است که دعاهای دیگر نیز متّصل بعد از سلام و قبل از خواندن سنّت‌ها خوانده شوند؛ زیرا که در این رابطه، در برخی از احادیث و روایات - به صراحت - چنین وارد شده است که پیامبر گرامی اسلامﷺ متصل بعد از خواندن نماز فرض، دعاهایی علاوه از «اللهم انت السلام و...» می‌خواندند.

و ممکن است که منظور عایشهرضی الله عنها این نباشد که آن حضرتﷺ همیشه چنین می‌کردند و پس از سلام نماز، به اندازه‌ی خواندن دعای «اللهم انت السلام...» می‌نشستند و بعد از آن، فوراً بلند می‌شدند؛ بلکه منظور وی این است که پیامبر ﷺ گاهی چنین

می‌کردند و بعد از سلام، فقط دعای «اللهم انت السلام...» را می‌خواندند و بلند می‌شدند و گاهی نیز دعاهای دیگر را می‌خواندند تا مردم بدانند که خواندن این گونه دعاها و ذکرها بعد از سلام، فرض یا واجب نیست، بلکه مستحب و مباح می‌باشد.

تذکّر یک نکته:

در این حدیث و احادیث و روایات صحیح دیگر، فقط «اللهم انت السلام ومنك السلام، تبارك يا ذاالجلال والاكرام» یا «تبارك ربنا وتعاليت يا ذاالجلال والاكرام» وارد شده است و آنچه میان عامّه‌ی مردم و برخی از پیشنمازان، معروف و متداول است که بعد از «منك السلام»، این کلمات را اضافه می‌کنند: «اليك يرجع السلام فحيّنا ربنا بالسلام وادخلنا الجنة دارالسلام و...»؛ محدثان درباره‌ی آن گفته‌اند که این کلمات، بعد از رسول خدا ﷺ اضافه شده‌اند و از آن حضرت ﷺ ثابت نیستند.

۹۶۱ - [۳] (صَحِيح)

وَعَنْ ثَوْبَانَ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ اسْتَغْفَرَ ثَلَاثًا وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَام. رَوَاهُ مُسلم[۱].

۹۶۱- (۳) ثوبان ﷺ گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ، سلام نماز را می‌دادند، سه بار استغفار می‌کردند (و می‌گفتند: «استغفر الله، استغفر الله، استغفر الله»؛) و می‌فرمودند: «اللهم انت السلام ومنك السلام، تبارك يا ذالجلال والاكرام»؛ «پروردگارا! تو (از هر عیب و نقص و ناتوانی و

۱- مسلم ۴۱۴/۱ ح (۵۹۱-۱۳۵)؛ دارمی ۳۵۸/۱ ح ۱۳۴۸ و مسند احمد ۲۷۵/۵.

ناشایستی و شریک و انباز) سالم هستی و سلامتی از طرف توست؛ والا مقام و مبارکی،ای صاحب شکوه و بزرگواری.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۹۶۲ - [٤] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ الْـمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ: كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْـمُلْكُ وَلَهُ الْـحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْـجَدِّ مِنْكَ الْجد[1].

۹۶۲- (٤) مغیرهٔ بن شعبه رضی الله عنه گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ بعد از هر نماز فرضی، (این دعا را می‌خواندند و) می‌فرمودند: «لا اله الاّ الله وحده لاشريك له، له الملك وله الحمد وهو علي كلّ شيء قدير؛ اللهم لامانع لما اعطيتَ ولامعطي لما منعتَ ولاينفع ذالجدّ منک الجدّ».

هیچ معبود به حقی جز ذات الله نیست که یگانه و بی‌همتا و تک و یکتا و تنها است و شریک و انبازی ندارد؛ مُلک و قدرت و سپاس و ستایش، از آن او و زیبنده و سزاوار اوست و او بر هر چیزی تواناست. بار خدایا! آنچه تو عطا می‌کنی و می‌بخشی، هیچ مانعی برای آن نیست و کسی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد؛ و آنچه را تو منع می‌کنی، هیچ عطا کننده‌ای برای آن نیست و کسی قادر

۱- بخاری ۳۲۵/۲ ح ۸٤٤؛ مسلم ۳٤۷/۱ ح (٤۷۷-۲۰۵)؛ ابوداود ۱۷۲/۲ ح ۱۵۰۵؛ ترمذی ۹٦/۲ ح ۲۹۹؛ نسایی ۷۰/۳ ح ۱۳٤۱؛ ابن ماجه ۲۸٤/۱ ح ۱۳٤۹؛ دارمی ۳۵۹/۱ ح ۱۳٤۹ و مسند احمد ۱۷/۳.

نیست آن را ببخشد؛ و مال و دارایی نفعی نمی‌رساند؛ آن که نفع می‌رساند تویی.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۹۶۳ - [۵] (صَحِيح)

وَعَن عبد الله بن الزبير قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا سَلَّمَ مِنْ صَلَاتِهِ يَقُولُ بِصَوْتِهِ الْأَعْلَى: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْـمُلْكُ وَلَهُ الْـحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّه لَا إِلَه إِلَّا الله لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ لَهُ النِّعْمَةُ وَلَهُ الْفَضْلُ وَلَهُ الثَّنَاءُ الْـحَسَنُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدّين وَلَو كره الْكَافِرُونَ. رَوَاهُ مُسلم[1].

۹۶۳- (۵) عبدالله بن زبیر ؓ گوید: رسول خدا ﷺ وقتی سلام نمازشان را می‌دادند؛ با صدای بلند و رسا می‌فرمودند:

«لا اله الّا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو علي كلّ شيء قدير؛ لا حول ولا قوة الا بالله؛ لا اله الا الله ولا نعبد الّا اياه، له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن؛ لا اله الا الله، مخلصين له الدين ولو كره الكافرون».

«هیچ معبود بر حقّی جز از خدا نیست؛ یکتای بدون شریک و انباز است؛ مُلک و قدرت و سپاس و ستایش از آن اوست و او بر هر چیزی تواناست؛ هیچ حرکت و قوتی نیست مگر به خواست و مشیت الله؛ هیچ معبود بر حقّی غیر از ذات الله نیست؛ تنها او را عبادت و پرستش می‌کنیم؛ نعمت و فضل و ستایش نیکو برای

۱- مسلم ٤١٦/١ ح (۱۳۹- ٥٩٤)؛ ابوداود ۱۷۳/۲ ح ١٥٠٦؛ نسایی ۷/۳ ح ۱۳٤۰ و مسند احمد ٥/٤.

اوست؛ هیچ معبود بر حقی غیر از الله نیست؛ عبادتمان خالصانه برای اوست اگر چه کافران دوست نداشته باشند و نپسندند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

٩٦٤ - [٦] (صَحِيح)

وَعَن سعد أَن كَانَ يُعَلِّمُ بَنِيهِ هَؤُلَاءِ الْكَلِمَاتِ وَيَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ يَتَعَوَّذُ بِهِنَّ دُبُرَ الصَّلَاةِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ أَرْذَلِ الْعُمُرِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا وَعَذَاب الْقَبْر. رَوَاهُ البُخَارِيّ[1].

٩٦٤- (٦) از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که وی، این کلمات را به فرزندان خویش می‌آموخت و می‌گفت: بی‌گمان، رسول خدا ﷺ با این کلمات، بعد از هر نماز فرض، به خدا پناه می‌بردند و می‌فرمودند:

«اللهمّ انّي اعوذ بك من الجُبن واعوذ بك من البخل واعوذ بك من ارذل العمر واعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر».

«بار خدایا! از ترس و بزدلی، بخل و تنگ چشمی، پیری و فرتوت شدنی که باعث ذلّت و خواری گردد، فتنه‌ی دنیا و عذاب قبر، به تو پناه می‌برم».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «آرْذَل العمر»: «ارذل» از ماده‌ی «رذل»، به معنای «چیز پست و نامطلوب و فرومایه و زبون» است؛ و منظور از «ارذل

١- بخاری ١١/١٧٤ ح ٦٣٦٤؛ مسل ٤/٢٠٨٠ ح (٢٧٠٦-٥٢)؛ ترمذی ٥/٥٣٥ ح ٣٥٦٧؛ نسایی ٨/٢٧١ ح ٥٤٩٦؛ ابن ماجه ٢/١٢٦٣ ح ٣٨٤٤؛ و مسند احمد ١/١٨٦.

العمر»: سنین بسیار بالا است که ناتوانی و نسیان، وجود انسان را فرامی‌گیرد به حدّی که قادر به انجام حوائج ابتدایی خود نیست؛ و به همین دلیل، قرآن آن را سال‌های نامطلوب عمر شمرده است.

برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی، آن را ۷۵ سالگی و بعضی ۹۰ سالگی و بعضی دیگر ۹۵ سالگی شمرده‌اند؛ ولی حق آن است که سن معینی ندارد و نسبت به اشخاص، متفاوت است و غالباً در چنین سال‌هایی، مغز و اعصاب انسان، قدرت تمرکز و حفظ را از دست می‌دهد و فراموشی و بی‌خبری بر وجود انسان حاکم می‌شود و انسان، در آن دوره و مرحله از زندگی، فرتوت و خِرف می‌گردد و همچون کودک ناتوان و نادان می‌شود؛ اما با این تفاوت که کودک، عزیز است و او ناعزیز!

به هر حال، مقصود از «ارذل العمر»: پست ترینِ مرحله‌ی عمر می‌باشد و آن، پیری و فرتوتی شدیدی است که در آن وقت، ذهن دچار فراموشی و اندیشه، دستخوش پریشانی می‌شود و شخص از انجام عبادت و فرامین الهی، ناتوان می‌شود و از این که خداوند آن را به پست‌ترین مرحله‌ی عمر، نام برده، برای پناه بردن از آن، کافی است.

۹۶۵ - [۷] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: إِنَّ فُقَرَاءَ الْـمُهَاجِرِينَ أَتَوْا رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فَقَالُوا: قَدْ ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ بِالدَّرَجَاتِ الْعُلَى وَالنَّعِيمِ الْـمُقِيمِ فَقَالَ وَمَا ذَاكَ قَالُوا يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي وَيَصُومُونَ

كَمَا نَصُومُ وَيَتَصَدَّقُونَ وَلَا نَتَصَدَّقُ وَيُعْتِقُونَ وَلَا نُعْتِقُ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَفَلَا أُعَلِّمُكُمْ شَيْئًا تُدْرِكُونَ بِهِ مَنْ سَبَقَكُمْ وَتَسْبِقُونَ بِهِ مَنْ بَعْدَكُمْ وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْكُمْ إِلَّا مَنْ صَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعْتُمْ» قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ: «تُسَبِّحُونَ وَتُكَبِّرُونَ وَتَحْمَدُونَ دُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً». قَالَ أَبُو صَالِحٍ: فَرَجَعَ فُقَرَاءُ الْمُهَاجِرِينَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَقَالُوا سَمِعَ إِخْوَانُنَا أَهْلُ الْأَمْوَالِ بِمَا فَعَلْنَا فَفَعَلُوا مِثْلَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «ذَلِك فضل الله يؤته من يَشَاء». وَلَيْسَ قَوْلُ أَبِي صَالِحٍ إِلَى آخِرِهِ إِلَّا عِنْدَ مُسْلِمٍ وَفِي رِوَايَةٍ لِلْبُخَارِيِّ: «تُسَبِّحُونَ فِي دُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ عَشْرًا وَتَحْمَدُونَ عَشْرًا وَتُكَبِّرُونَ عشرا». بدل ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ[1].

۹۶۵- (۷) «ابوهریره ﷺ گوید: عدّه‌ای از فقرا و نیازمندان مهاجران، به نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ثروتمندان و کسانی که دارای مال و دارایی فراوان هستند، به سبب مال خویش، هم به مقام و درجات بالای معنوی رسیده‌اند و هم از نعمت‌های دائمی و ماندگار (بهشت) بهره‌مند شده‌اند؟

پیامبر ﷺ پرسیدند: «به چه سبب، هم به مقام و درجات بالای معنوی رسیده‌اند و هم نعمت‌های دائمی بهشت را فراچنگ آورده‌اند»؟

مهاجران فقیر در پاسخ گفتند: همان گونه که نماز می‌گزاریم، آن‌ها نیز نماز می‌گزارند و چنان که ما روزه می‌گیریم، ایشان نیز روزه می‌گیرند؛ و علاوه بر آن، مال و دارایی فراوانی دارند که با آن،

۱- بخاری ۳۲۵/۲ ح ۸۴۳؛ مسلم ۴۱۶/۱ ح (۵۹۵-۱۴۲)؛ نسایی ۷۸/۳ ح ۱۳۵۳؛ ابن ماجه ۲۹۹/۱ ح ۹۲۷؛ دارمی ۳۶۰/۱ ح ۱۳۵۳ و مسند احمد ۱۹۶/۵.

صدقه می‌دهند و ما صدقه نداریم که بدهیم؛ و آنان، بردگان را (با مال و ثروت خویش) آزاد می‌کنند و ما توانایی آزاد کردن برده را نداریم (و با آن مال و ثروت فراوان خویش، حج می‌کنند، عمره می‌روند، جهاد می‌کنند و زکات و نیکی و احسان انجام می‌دهند و ما نیز به خاطر فقر و ناقه و نیازمندی و تنگدستی، از این کارهای خیر و نیک، محروم و دور افتاده‌ایم)!.

پیامبر ﷺ فرمودند: «آیا چیزی به شما نیاموزانم که با آن، به کسانی که از شما پیشی گرفته‌اند می‌رسید و از کسانی که پس از شما هستند با آن پیشی می‌گیرید و هیچ‌کس برتر از شما نباشد، مگر آنان که همچون شما، همان کاری را انجام دهند که شما انجام می‌دهید»؟ (به تعبیری دیگر؛ آیا چیزی را به شما بگویم و بیاموزانم که اگر بدان عمل کنید، به کسانی که از شما سبقت گرفته‌اند و جلوتر هستند، برسید و کسانی که بعد از شما هستند، هرگز نتوانند به شما برسند و بر آن‌ها سبقت یابید و شما بهترین کسانی باشید که در میان آنان، زندگی می‌نمایید و کسی بالاتر و جلوتر از شما نباشد، مگر کسی که همچون شما، همان کاری را انجام دهد که شما انجام می‌دهید)؟

عرض کردند: آری؛ای فرستاده‌ی خدا! این عمل را به ما بیاموزانید! آن حضرت ﷺ فرمودند: «در پی هر نماز، سی و سه بار خداوند را به پاکی یاد کنید («سبحان الله» بگویید)، سی و سه بار،

حمد و سپاس او را بگویید («الحمد لله» بگویید) و سی و سه بار خداوند را به بزرگی یاد کنید («الله اکبر» بگویید).

ابوصالح - که حدیث را از ابوهریره ﷺ روایت کرده است - گوید: پس از آن، مهاجران فقیر، دوباره به نزد رسول خداﷺ آمدند و عرض کردند: برادرانِ ثروتمند ما از آنچه که انجام دادیم، اطلاع حاصل کردند و همچون آن، عمل کردند؛ (یعنی برادران ثروتمند و توانگر ما شنیده‌اند که ما چه کار کرده‌ایم، از این رو، آن‌ها نیز مانند ما، این عمل را انجام دادند و در پی هر نماز، سی و سه بار «سبحان الله»، سی و سه بار «الحمد لله» و سی و سه بار «الله اکبر» گفتند؛ حال شما بفرمایید که تکلیف ما چیست)؟

رسول خداﷺ فرمودند: «این، فضل و کرم خداوند است، آن را به هرکس بخواهد و لایق و شایسته‌اش بداند، عنایت می‌کند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند با این تفاوت که قول ابوصالح تا آخر را فقط مسلم روایت نموده است؛ و در روایتی دیگر از بخاری، به عوض «سی و سه بار سبحان الله، سي وسه بار الحمد لله وسي وسه بار الله اكبر» چنین آمده است که: «تسبّحون في دُبر كلّ صلاة عشراً وتحمدون عشراً وتكبّرون عشراً»؛ «شما در پی هر نماز (فرض)، ده بار «سبحان الله»، ده بار «الحمد لله» **و ده بار** «الله اكبر» بگویید»].

شرح: «اهل الدثور»: «دثور» جمع «دَثْر»، به معنای مال و دارایی بسیار است؛ «اهل الدثور»: مالداران و ثروتمندان و کسانی که از دارایی و مالی فراوان برخوردار باشند.

آیا دنیا و آخرت، با هم تضاد دارند؟

اسلام به حیث اینکه «دین رحمت، عزّت و سعادت» برای کافّه‌ی بشریت است در نظامنامه‌ی مُتقن و جهانی و منشور تحریف ناپذیرو جاودانی خود، یعنی «قرآن عظیم الشأن» در همه‌ی ابعاد حیات مادی و معنوی، دُنیوی و اُخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، اقتصادی و فرهنگی، دستور العمل‌های بسیار مفید، ارزنده و سازنده‌ای را بصورت‌های ایجابی و سلبی (امر و نهی، ترغیب و ترهیب) ارائه کرده است که اگر مسلمانان امروز، آنها را از روی علم، اعتقاد، عمل و اخلاص مدّ نظر قرار دهند و مطابق آن رهنمودهای تابناک، تعالی بخش و سعادت آفرین، در عرصه‌های مختلف زندگی گام بردارند – با توجه به امکانات، موقعیت و نیروی انسانی خویش – بدون شک در میان جوامع جهانی امروز، از همان شأن و منزلت والا، عزّت و اقتدار بالایی برخوردار می‌شوند که مسلمانان نخستین در میان جوامع عصر خود از آن بهره مند بودند؛ زیرا خداوند این دین و شریعت را چنان مقرر داشته که هیچ امر خیر و فضیلتی که موجب عزّت و کمال انسان گردد، وجود ندارد مگر اینکه به آن فرمان داده است و یا به انجام آن تشویق و ترغیب

فرموده است. از طرف دیگر هیچگونه شرّ و رذیلتی که سبب ذلّت و انحطاط انسان گردد وجود ندارد مگر این که در رهنمودهای این شریعت، از آن نهی شده و یا نسبت به انجام آن هُشدار داده شده است. پیامبر گرامی اسلام -ﷺ- خود در این باره فرموده است.

«من چیزی را نمیدانم که شما را به بهشت نزدیک گرداند و از آتش دوزخ دور نماید مگر این که شما را به آن فرمان داده ام. و چیزی را نمی‌دانم که شما را به آتش دوزخ نزدیک گرداند و از بهشت دور نماید مگر این که شما را از آن باز داشته ام».

لذا اسلام برای «مال و دارایی» شأن و جایگاه ویژه‌ای قایل است و - برخلاف پندار بی‌خبران جاهل به این شریعت و یا مُغرضان مُعاند به این دین که می‌گویند اسلام برای نظام مالی و سیستم اقتصادی، برنامه‌ی مدوّن و دستورالعمل‌های لازم را ندارد - نسبت به آن اهتمام و عنایت لازم را مبذول داشته است.

اگر ما به نصوص دینی، دقیق توجه کنیم، به خوبی درمی یابیم که دستورات دینی با فصاحت و بلاغت و با وضوح و صراحت برای حمایت و حفاظت از مال و بهره مندی از ثمرات آن و راههای رُشد و اکتساب آن از مجراهای حلال، و اعتدال در نحوه‌ی توزیع و انفاق آن و جلوگیری از اسراف و ضایع شدن آن؛ چنان رهنمودهایی دارد که سخن هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند با آن‌ها برابری کند. در این زمینه موازین و مقررات اصولی وضع نموده، و بخاطر حفظ حقوق و روابط اجتماعی و بمنظور حفظ ارزشهای اخلاقی و تحکیم فضایل

انسانی، رعایت واجرای این موازین و مقررات را الزام کرده است. از این رو لازم می‌نماید برای آگاهی بیشتر خوانندگان، راجع به ارزش مال در اسلام و تحریض اسلام بر تحصیل و درآمدهای مشروع آن ضوابط، ارکان و رعایت اصول اخلاقی در معاملات، تذکراتی ارائه گردد.

۱- منزلت و جایگاه ارزشی مال در نظام اسلامی.

«مال و دارایی» که امروز نقش عُمده و بسیار با اهمیت آن در زندگی، از دید هیچ‌کس پنهان نمانده، از گذشته‌های دور حتی قبل از اسلام در میان همه‌ی اُمّت‌ها و ملّت‌ها، امری اساسی در حیات آنها بوده است. در نظام اسلامی نیز از ارزش و جایگاه ویژه‌ای، برخوردار است. زیرا «مال و ثروت» عنصری است که لازمه‌ی زندگی است و نه تنها تمام سعادت‌ها، عزّت‌ها و توانایی‌های انسان، عمران و آبادانی زمین، بلکه تمام پیشرفت‌های حیرت آور و شگفت انگیزبشری، درزمینه‌ی علوم مادی و معنوی، تحولات خارق العاده در تکامل صنعت، ارتقای کمّی و کیفی فرهنگ و تمدن، پرواز بر فراز سیارات آسمانی و سفر به اعماق دریاها و کشف رازهای نهفته‌ی طبیعت و گنجینه‌های زمین، همه و همه وابسته به مال و دارایی است.

قرآن کریم با توجه به این واقعیت که «مال» زینت بخش زندگی است آن را «زِيْنَةُ الْحَياة» نامیده است و در این باره آنرا با اولاد و

فرزندان یکسان وهمردیف قرار داده و حتّی آنرا مقدّم بر اولاد یاد کرده است؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ [الكهف: ٤٦].

«مال و فرزندان، زیور و آرایش زندگی دنیا می‌باشند».

در سوره‌ی اسراء نیز می‌فرماید:

﴿وَأَمۡدَدۡنَٰكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ﴾ [الإسراء: ٦].

«و شما را (پی در پی) با اموال و پسران یاری دهیم».

در سوره‌ی نساء، «مال و دارایی» را «قوام» حیات برای مردم گفته و اجازه نداده در اختیار کسانی قرار گیرد که از حُسن تدبیر در تصرف آن ناتوانند و با اسراف و تبذیر، آن را به هدر می‌دهند، حدود و مصلحت مشروع و معقول آن را در نظر نمی‌گیرند و برای مصالح زندگی و اداره‌ی امور خود و نفع عموم، از آن بهره نمی‌جویند. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِيَٰمٗا﴾ [النساء: ٥].

«اموال و دارایی خود را که خداوند آن را وسیله و قوام (حیات) شما قرار داده به «سفیهان» ندهید».

منظور از «سفیهان» همه افرادی است که نمی‌توانند مال را در جای مناسب و مشروع آن صرف کنند. کسانی که «مال» - این نعمت خداوندی – را در غیر جای آن خرج می‌کنند، در واقع آن را ضایع و تباه می‌نمایند و نسبت به نعمات پروردگار، کفران و

ناسپاسی می‌کنند. خداوند این کسان را «اسرافکار» و «برادران شیطان» نامیده است آنجا که می‌فرماید:

﴿...وَلَا تُبَذِّرۡ تَبۡذِيرًا٢٦ إِنَّ ٱلۡمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخۡوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِۖ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورٗا٢٧﴾ [الإسراء: ٢٦-٢٧].

«...و به هیچ وجه اسرافکاری نکنید. زیرا اسرافکاران برادران شیاطین‌اند و شیطان برای پروردگارش بسیار ناسپاس است».

تبذیر و اسراف تنها زیاده روی در خرج و مصرف نیست که جانب اعتدال رعایت نگردد، بلکه تبذیر و اسراف بر اساس تفسیری که ابن عباس و ابن مسعود - رضی الله عنهما - کرده‌اند، این است که «مال در غیر جای خود صرف گردد» چون «مال» نعمت الهی است و حق آن این است که در راه طاعات و خیرات به کار برده شود و تبذیر آن است که حق نعمت ادا نشود و در راه باطل صرف گردد.

همچنان خداوند بدست آوردن مال را – از راههای حلال – ابتغای فضل خود فرموده و بجز هنگام اذان نماز جمعه به ترک تحصیل آن دستور نداده است، آنهم برای آن است تا توازن میان مقتضیات حیات و خواسته‌های روح برقرار گردد؛ زیرا هر انسان مسلمان باید لحظاتی را به دور از مشغولیت‌های مادی و جاذبه‌های حیات و معاش، با پروردگار خود خلوت نماید، چون جز با چشیدن طعم خاص راز و نیازهای خالصانه با خدا، دل‌ها اصلاح نمی‌پذیرند.

لذا خداوند برای لحظات محدود اما باشکوه و با معنویت ادای نماز جمعه، به ترک معاملات دستور داده است، آنجا که فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَ﴾ [الجمعة: ۹].

«ای مؤمنان هرگاه برای نماز جمعه اذان گفته شد بسوی نماز بشتابید و داد و ستد را فرو گذارید».

همچنان جهت مصرف و خرج کردن «مال و ثروت» میانه روی و اعتدال را رهنمود فرموده است آنجا که می‌فرماید

﴿وَلَا تَجۡعَلۡ يَدَكَ مَغۡلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبۡسُطۡهَا كُلَّ ٱلۡبَسۡطِ فَتَقۡعُدَ مَلُومٗا مَّحۡسُورًا٢٩﴾ [الإسراء: ۳۹].

«دست خود را زنجیر گردنت قرار مده و کاملاً آن را گشاده مدار تا ملامت شده و حسرت زده بر جای مانی».

در جای دیگر وقتی خدای رحمان بندگان ویژه‌ی خود را ستایش مینماید، به این صفت آنان اشاره دارد که در حیات اقتصادی، توازن و تعادل را میانِ اسراف و اِمساک برقرار می‌دارند؛ آنجا که در سوره‌ی فرقان می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا٦٧﴾ [الفرقان: ٦٧].

«و کسانی که چون انفاق کنند اسراف نمی‌کنند و امساک نمی‌ورزند و میان این (دو روش) میانه رو و معتدل هستند».

پیامبر عزیز و گرامی اسلام ﷺ نیز برای بیان فضل «مال و توانگری» و توجه دادن به حفظ و منافع آن و آگاهی بخشیدن بر بهترین شیوه‌ی انفاق و مصرف - یعنی اعتدال و میانه روی کردن - رهنمودهای ارزنده‌ای ارائه نمودند؛ از جمله درباره‌ی فضل «غناء و توانگری» فرمودند:

«اَلْيَدُ العُلْيا خَيرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلي».

«دست برتر (به توانگری و بخشیدن) بهتر از دست فروتر (به ناتوانی و تکدّی) است».

«خَيرُ صَدَقَةٍ ما كَانَ عَنْ ظَهْرِ غني».

«بهترین صدقه و خیرات (در راه خدا) آن است که از روی توانگری باشد».

همچنان برای «سعد بن ابی وقاص» که می‌خواست بعد از مرگش همه‌ی اموال و دارایی خود را در راه خدا انفاق کند فرمود:

«اِنَّكَ أَن تَذَرَوَرَثَتَكَ اَغْنِيَاءَ خَيرٌ مِنْ اَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ»[۱].

«اگر تو ورثه‌ی خود را توانگر بگذاری بهتر از آن است که آنان را نیازمند بگذاری تا از مرم گدائی کنند».

«اِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّقِيَّ الْغَنِيِّ الْـحَفِيَّ»[۲].

«هر آیینه خداوند توانگر پرهیزگار (مهمان نواز) و خوش آمدگو را دوست می‌دارد».

۱- المسند الجامع (۹۳/٦) شماره /٤٠٦٩.

۲- در حدیث دیگری: «اِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّقِيَّ الْغَنِيِّ الْخَفِيَّ» نیز آمده است.

همچنان اساس اقتصاد و پایه‌ی انفاق را همانند سایر امور زندگی، بر مبنای «خَيرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُها». «میانه روی و اعتدال بیان فرموده‌اند».

«ما عَالَ مَنِ اقْتَصَدَ».

«نیازمند نگردید کسی که، در مصرف و انفاق میانه روی برگزید».

«أَلْإِقْتِصادُ نِصْفُ الْـمَعِيشَةِ».

«میانه روی، یک نیمه از معیشت و امورات زندگی است».

«مِن فِقْهِ الرَّجُلِ رِفْقُهُ فيِ الْـمَعِيْشَةِ».

«از (نشانه‌های) دانش و آگاهی مرد، مدارا و میانه روی او در امور زندگی است».

بدون شک اگر کسی با شریعت اسلامی، فقه و احکام آن آشنایی داشته باشد، در اولین نگاه متوجه می‌شود که فقه اسلامی عُمدتاً از دو جزء تشکیل یافته است که یکی «عبادات» و دیگری «معاملات» می‌باشد، پس اسلام به معاملات که امر «مالی» است. به عنوان جزئی از شریعت می‌نگرد و آن را یکی از دو عنصر اساسی می‌داند که انسان را به سعادت و نیک بختی می‌رساند.

اسلام به «مال و سرمایه» قداست می‌بخشد و آن را با مفاهیم و معانی اخلاقی پیوند می‌دهد. و شخص، خود را در برابر آن، همانند امور عبادی مورد محاسبه قرار می‌دهد.

اینجاست که ارزش مال و معاملاتِ مُستند به شریعت اسلام، با معاملاتِ مُستند به قوانین بشری بسیار فرق می‌کند چون فرد خود

را در آن ملزم و مقید می‌داند و به راحتی نمی‌تواند از قیودات آن فرار کند. و چنین معاملاتی کمتر در معرض دگرگونی قرار می‌گیرد. اگر ما از انصاف دور نشویم، و تلاش‌های خستگی ناپذیر فقهای مذاهب مختلف اسلامی را در ابواب «فقه معاملات» مورد دقت قرار دهیم و جُهد و اجتهادات آنان را در استنباط احکام معاملات از کتاب و سنت ارزیابی نماییم، به خوبی درمی‌ایبیم که فقهای اسلام درباره‌ی روشن نمودن راههای مشروع و عادلانه‌ی درآمد و انفاق، و درستی معاملات، زحماتی را متحمّل شده‌اند که هیچ یک از اهل فکر و نظر در این زمینه به پای آنان نمی‌رسد. و لازم است که «فقه اسلامی» منهج حیات و مبنای زندگی قرار گیرد. چه خوب بود اگر مسلمانان کار و فعالیت‌های خود را بر اساس این میراث گرانبها بنا می‌نمودند و دستورهای آن را شاهراه سیر و سلوک خود قرار می‌دادند تا اینگونه گرفتار اختلافات و بی‌مبالاتی نسبت به حلال و حرام نمی‌شدند.

با فرض شدن زکات، «مال و دارایی» در باب عبادات قرار گرفت. فریضه‌ای که در بیشتر آیات قرآ‹ کریم به صورت قرین با نماز یاد گردیده است و باید شأن آن در میان اُمت اسلامی همانند شأن نماز باشد. زکات رکنی از ارکان اسلام است که اگر کسی آن را انکار نماید مُرتَد شده و خون اومباح می‌گردد. فریضه‌ای که خلیفه‌ی راشد رسول الله ﷺ حضرت «ابوبکر صدیق» - ﷺ – درباره‌ی کسانی که از پرداخت آن امتناع ورزیدند، می‌فرماید:

«وَ اللهِ لَأُقَاتِلَنَّ مَن فَرَّقَ بَيْنَ الزَّكاةِ والصَّلوةِ».

«سوگند به خداوند با هر کسی که میان زکات و نماز فرق بگذارد جنگ می‌کنم».

آری، این بالاترین شأن ومنزلت «مال» در نظر اسلام است که برای حفظ و حمایت از آن، شدیدترین عقوبت و مجازات را برای سارق آن تعیین کرده است که بریدن دست اوست. در این امر، حتی میان زن و مرد دزد فرق ننهاده است. آنجا که فرموده است:

﴿وَٱلسَّارِقُ وَٱلسَّارِقَةُ فَٱقۡطَعُوٓاْ أَيۡدِيَهُمَا جَزَآءَۢ بِمَا كَسَبَا نَكَٰلٗا مِّنَ ٱللَّهِۗ﴾ [المائدة: ۳۸].

«مرد دزد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند دست‌های شان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرّید».

«اُسامة بن زید» که از یاران محبوب پیامبر گرامی اسلامﷺ بود، درباره‌ی فاطمه دختر اسود مخزومی که به اتهام سرقت زیور آلات و قطیفه، محکوم به قطع دست شده بود به نزد آن حضرتﷺ رفت و به خاطر حفظ آبروی قبیله‌ی آن زن، شفاعت کرد تا دستش قطع نشود. پیامبر گرامی اسلام نه تنها شفاعت و وساطت صحابی محبوب خود را در این باره نپذیرفت بلکه بر او خشم گرفت و فرمود:

«أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللهِ؟». «آیا در برابراجرای حدّی از حدود و مقرّرات الهی وساطت و شفاعت می‌نمایی»؟

همه‌ی آنچه یاد شد این حقیقت را به اثبات می‌رساند که «مال و دارایی» از دیدگاه اسلام نه تنها نکوهیده و مذموم نیست بلکه دارای شأن و منزلتی ارجمند می‌باشد.

۲- تشویق اسلام بر تحصیل مال از راههای حلال

اسلام به عبارت‌های مختلف، مردم را به تلاش جهت تحصیل و بدست آوردن مال امر فرموده است:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ﴾ [الجمعة: ۱۰].

«چون نماز (جمعه) گزارده شد در زمین پراکنده شوید و از فضل خداوند (روزی) بجوئید».

پیامبر گرامی اسلام ﷺ دست کارگری را بلند کرد (و در روایتی آمده که دست پینه بسته‌ی کارگری را بوسید) و فرمود:

«هذِهِ يَدٌ يُحِبُّهَا اللهُ ورَسُولُهُ». «این دستی است که خدا و پیامبرش آن را دوست می‌دارند».

در جای دیگر، تلاش برای بدست آوردن مال و نفقه‌ی خانواده، از راه حلال را معادل در راه خدا قرار داده و فرموده است:

«مَن سَعي عَلي عَيَالِهِ مِنْ حِلٍّ فَهُوَ كَالْمُجاهِدِ فِي سَبِيلِ اللهِ». «کسی که به خاطر خانواده اش از راه حلال تلاش ورزد (تا روزی و مالی را به دست آورد) همانند جهادگر در راه خداست».

اما این که امروز بسیاری از مسلمانان در امور اقتصادی و در علوم و امور مادی نسبت به غیر مسلمانان عقب مانده‌اند و در

مورد اقتصاد عمومی توازن و تعادل ندارند و از منابع غنی خدادادی در سرزمین‌های شان، نمی‌توانند به بهترین وجه ممکن بهره گیرند و یا این که سرمایه‌های ارزشمندشان را در غیر جای آنها، صرف تجملات و تزئینات غیرمفید و غیرضروری می‌نمایند و یا این که سرمایه یشان را از راههای غیرمشروع بدست می‌آورند و با تبذیر و اسراف آنها را به هدر می‌دهند و یا اینکه سرمایه هایشان را با انباشتن و دفینه کردن، راکد می‌گذارند و دیگران را از مشارکت و فعالیت و انتفاع محروم می‌کنند و یا این که ثروتمندان از اعطای حق مستحقین خودداری می‌کنند و از انفاق در راه خدا، برای نیازمندان بُخل می‌ورزند، ناشی از انحرافات آنان در تقلید از دیگران و پُشت سرانداختن دستورهای کتاب خدا و رهنمودهای سنّت نبوی است.

این که برخی از خطبا و واعظین و رهبران مسالک درویشی در مساجد و محافل دینی در بیانات، مواعظ و ارشاداتشان فقط به بی‌رغبتی از دنیا و زهدگرایی توصیه و تأکید می‌ورزند و جنبه‌های فتنه و فریبندگی مال، و سوء عاقبت صاحب آن را برجسته می‌گردانند، و مردم را از داشتن مال وتلاش برای بدست آوردن آن برحذر می‌دارند و عملاً مردم را به فقر و محرومیت تشویق می‌نمایند و انگیزه‌های فعالیت و تلاش را در آنها می‌میرانند ناشی ازعدم آگاهی لازم به رهنمودهای دو مرجع عالی دینی یعنی کتاب خدا و سنت نبوی و عدم درک از ارزش مال و کاربردهای معنوی و

ثمرات ماندگار اخروی آن می‌باشد. هر چند که این دو منبع، انسان را از دلبستگی شدید به آن بر حذر می‌دارند.

۳- مال در دیدگاه اسلامی وسیله است نه هدف.

با تمام شأن و منزلتی که برای «مال و ثروت» برشمردیم، مع الوصف، اسلام هرگز مال و دارایی را به عنوان «هدف» نمی‌شناسد تا فرد مسلمان تمام سعی، استعداد و تلاش خود را صرف جمع آوری و به دست آوردن آن نماید. بلکه اسلام، مال و دارایی را تا آنجا اعتبار می‌دهد و به آن ارج می‌نهد که «وسیله‌ای» باشد برای صیانت، عزت و نگهداشت کرامت نفس از ابتذال و پستی و نیز وسیله‌ای باشد برای پیشرفت و رفاه جامعه و دفاع از کیان مسلمانان در برابر تهاجم دشمنانشان.

ارزش مال از دیدگاه اسلام همانند سرمایه داری به طور مطلق نیست. بلکه مشروط بر آن است که از راه تلاش و فعالیت و از راههای حلال و مکاسب طیب و منابع پاکیزه فراهم گردد.

اسلام هرگز سود و منفعتی را نمی‌پذیرد که بدون کار و فعالیت و بدون رنج و زحمت ازراههای نامشروع چون ربا، قمار، احتکار، دزدی، رشوت، کلاهبرداری، خیانت، غش و فریب بدست آید چون اینگونه درآمدها باعث می‌گردد تا افراد مُتَنَعِّم، خوشگذران، رفاه طلب، تنبل و بیکاره بار آیند و از حاصل دست رنج دیگران بهره کشی کنند. لذا شور و نشاط از جامعه گرفته می‌شود و در توازن و تعادل آن اختلال ایجاد می‌گردد.

با تمام تحریض و تشویق‌هایی که اسلام در رابطه با تحصیل مال می‌نماید، نسبت به فتنه و فریبنده بودن آن نیز هشدار می‌دهد تا از دلبستگی شدید به آن جلوگیری نماید آنجا که می‌فرماید:

﴿وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵].

«زندگی (و زیورهای) دنیوی جز متاع فریبنده نیست».

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞ﴾ [التغابن: ۱۵].

«جز این نیست که دارایی و فرزندان شما فتنه‌اند».

لذا شریعت اسلام، انسان را از دلبستگی شدید به آن برحذر می‌دارد چون دلبستگی و علاقه‌ی مُفرط به دنیا، و برتری دادن آن بر آخرت، میزان ارزیابی ارزش‌ها و ضد ارزشها را در نظر انسان مختلف می‌گرداند و او را به یک «حیوان اقتصادی» تبدیل می‌نماید و آن گاه مُنعم حقیقی خود را فراموش می‌کند و از اطاعت و شکرگزاری او دست می‌کشد، و در عوض، به نافرمانی و معصیت، تکبّر و طغیان، روی می‌آورد و با تکیه به زور، زر، تزویر و امکانات خویش، بر حقوق دیگران تجاوز می‌نماید و سرانجام مستحق عذاب دردناک الهی و ورود به جهنم می‌گردد.

اینها حقایق انکارناپذیری است که آیات کتاب الهی و احادیث گرانمایه‌ی پیامبرعزیز و گرامی اسلام ﷺ آنها را بازگو می‌نمایند. قرآن در این رابطه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: ٦-٧].

«همانا انسان قطعاً سرکشی و طغیان می‌نماید. این که خود را بی‌نیاز ببیند».

و نیز می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ٣٧ وَءَاثَرَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ٣٨ فَإِنَّ ٱلۡجَحِيمَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ٣٩﴾ [النازعات: ۳۷-۳۹].

«اما هر آنکه طغیان کرد و دنیا را (بر آخرت) برگزید، پس جهنم جایگاه اوست».

پیامبر عزیز و گرامی اسلام – درود و سلام جاودانه و پیوسته‌ی حق تا روز جزا بر او و خاندانش باد – نیز در احادیث متعددی انسان را از محبت و دلبستگی شدید به دنیا، برحذر داشته است، چون دلبستگی شدید و استغراق در آن، موجب اضرار دینی و نقص درجات اُخروی بوده و بلکه خمیر مایه و سرآمد معاصی و گناهان می‌گردد. و در این باره به احادیثی چند اکتفا می‌شود:

«حُبُّ الدُّنيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»[1]. «محبت و دلبستگی به دنیا، سرآمد همه‌ی معصیت‌ها و گناهان می‌باشد».

۱- جامع الصغیر سیوطی (۳۶۸/۳) – و کنوز الحقایق مناوی (۲۵۵/۱) لازم به بیان است، این حدیث جزو احادیث ضعیف قرار گرفته است.

«مَنْ أُشْرِبَ حُبُّ الدُّنْياَ الْتاَطَ مِنْها بِثَلَاثٍ، شَقَاءٍ لَايَنْفَدُ عَنَاهُ وحِرْصٍ لَايَبْلُغُ غِنَاهُ وأَمَلٍ لَا يَبْلُغُ مُنْتَهاهُ»[۱]. «کسی که به محبت دنیا گرفتار شود او را از آن (محبت) سه جزا رسد ۱- بدبختی که رنج آن تمام نشود، ۲- حرصی که بی‌نیازی آن را درنیابد، ۳- آرزویی که آن را پایان نرسد».

«ما ذِئْبانِ ضَارِيانِ فِي حَظِيْرَةٍ يَأْكُلاَنِ ويُفْسِدَانِ بِاَضَرَّ فِيْها مِنْ حُبِّ الشَّرَفِ وحُبِّ الْمالِ فِي دِيْنِ الْـمَرْئِ الْمُسْلِمِ»[۲]. «دو گرگ درنده در آغل (گوسفندان) که می‌خورند و تباهی می‌کنند در آن، مضرتراز دوستی جاه و محبت مال در دین شخص مسلمان نیستند».

«مَنْ أَحَبَّ دُنْياهُ أَضَرَّ بِآخِرَتِهِ ومَنْ أَحَبَّ آخِرَتَهُ أَضَرَّ بِدُنياهُ فَآثِرُوْا ما يَبْقي عَلي ما يَفْنِي»[۳]. «کسی که دُنیایش را دوست بدارد، به آخرتش ضرر می‌رساند و کسی که آخرتش را دوست بدارد به دنیایش خسارت و زیان وارد می‌کند؛ پس برگزینید آنچه ماندگار است بر آنچه که فنا می‌پذیرد».

به هر حال، پیرامون مال و ثروت، نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی متفاوت در جهت افراط و تفریط وجود دارد؛ برخی چنان اهمیتی برای مال و ثروت قائلند که حلّال تمام مشکلاتش می‌دانند و پیوسته به گردآوری آن می‌پردازند و آنی راحت نمی‌نشینند و هیچ

۱- این حدیث شریف بخشی از حدیث طولانی است که در ترغیب و ترهیب منذری (٤٨/٤) طبع دارالمکتبة الحیاة به تصحیح کمیته‌ای از ادبا به اشراف دکتر محمد الصباح به نقل از طبرانی به اسناد حسن آمده است.

۲- ترغیب و ترهیب منذری (٤٩/٤) به نقل از مسلم و بزار به اسنا حسن.

۳- ترغیب و ترهیب مُنذری (٤٨/٤) به نقل از مسند احمد – بزار – ابن حبان – حاکم و بیهقی.

قید و شرطی بر آن قائل نیستند و حلال و حرام، در نظرشان یکسان است.

در نقطه‌ی مقابل این گروه، جمعیتی هستند که برای مال و ثروت، کمترین ارزشی قائل نیستند؛ فقر را می‌ستایند و برای آن، ارج قائلند؛ تا جایی که مال و ثروت را مزاحم تقوا و قرب خدا می‌دانند!.

ولی آنچه از قرآنی کریم و روایات اسلامی، برداشت می‌شود، این است که مال، خوب است اما با چند شرط:

وسیله باشد و نه هدف.

انسان را اسیر خود نسازد، بلکه انسان، امیر بر آن باشد.

علامه اقبال لاهوری می‌گوید:

نکته‌ها از پیر روم آموختم	خویش را در حرف او واسوختم
مال را گر بهر دین باشی حَمول	نعمَ مالٌ صالحٌ گوید رسول
گر نداری اندر این حکمت نظ	تو غلام و خواجه‌ی تو سیم و زر

از راه‌های مشروع به دست آید و در راه رضای خدا مصرف گردد.

از این رو، علاقه به چنین مالی، نه تنها دنیاپرستی نیست بلکه دلیلی بر علاقه به آخرت است.

در آیات بسیاری از قرآن، مدح و تمجید از دنیا و امکانات مادّی آن شده است؛ در برخی از آیات، مال به عنوان «خیر»، معرفی شده است: ﴿...إِن تَرَكَ خَيۡرًا...﴾ [البقرة: ۱۸۰].

و در بسیاری از آیات، مواهب مادی تحت عنوان فضل خدا آمده است

﴿وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ﴾ [الجمعة: ۱۰]

در جایی دیگر، خداوند می‌فرماید که همه‌ی نعمت‌های روی زمین را برای شما آفریده‌ام؛

﴿...خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا...﴾ [البقرة: ۲۹].

و در بسیاری از آیات، آن‌ها تحت عنوان «سَخَّرَ لَكُمۡ» (آن‌ها را مسخّر شما گردانید) ذکر کرده است که اگر چنانچه بخواهیم، این همه آیاتی را که در رابطه با محترم شمردن امکانات مادی این جهان، جمع‌آوری کنیم، مجموعه‌ی قابل ملاحظه‌ای خواهد شد.

ولی با این همه اهمیتی که به مواهب و نعمت‌های مادی داده شده است، در آیات قرآن، تعبیراتی به چشم می‌خورد که گویا، آن را تحقیر می‌کند؛ در جایی، آن را «عرض و متاع فانی» برمی‌شمارد؛

﴿...تَبۡتَغُونَ عَرَضَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا...﴾ [النساء: ۹۴].

و در جایی دیگر، آن را مایه‌ی غرور و غفلت می‌شمرد؛

﴿وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ﴾ [الحدید: ۲۰].

و در مورد دیگر، آن را وسیله‌ی سرگرمی و بازیچه شمرده است؛

﴿وَمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَهۡوٞ وَلَعِبٞ...﴾ [العنکبوت: ٦٤].

و در جایی دیگر، مایه‌ی غفلت از یاد خدا، معرفی کرده است؛

﴿رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ...﴾ [النور: ۳۷].

این تعبیرات دو گانه، عیناً در روایات اسلامی نیز دیده می‌شود؛ به طوری که از یک سو، دنیا مزرعه‌ی آخرت، تجارتخانه‌ی مردان خدا، مسجد دوستان حق، محل هبوط وحی پروردگار و سرای موعظه و پند، شمرده می‌شود؛ و از سوی دیگر، مایه‌ی غفلت و بی‌خبری از یاد خدا و متاع فریبنده و مانند آن.

حال سؤال اینجاست که آیا این دو دسته از آیات و روایات با هم تضاد دارند؟

پاسخ این سؤال را در خود قرآن می‌توان یافت؛ زیرا آنجا که از دنیا و مواهبش، نکوهش می‌کند، کسانی را می‌گوید که این زندگی تنها، هدفشان را تشکیل می‌دهد؛ در سوره‌ی «نجم» چنین می‌خوانیم:

﴿...وَلَمۡ يُرِدۡ إِلَّا ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا﴾ [النجم: ۲۹].

«کسانی که جز زندگانی دنیا را نخواهند».

به تعبیر دیگر، سخن از کسانی است که آخرت را به دنیا می‌فروشند و برای رسیدن به مادّیات از هیچ خلافکاری و جنایتی ابا ندارند.

خداوند می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا خَالِصَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٣٢﴾ [الأعراف: ۳۲].

«بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این (نعمت‌ها و موهبت‌های حلال و) چیزهای پاکیزه، برای افراد باایمان در این جهان آفریده شده است و در روز قیامت، این‌ها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد؛ این چنین آیات، برای کسانی توضیح و تشریح می‌کنیم که آگاهند و می‌فهمند».

و یا در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ...﴾ [الأعراف: ۳۱].

«ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید».

هدف این آیات، شکستن ارزش‌های دروغین است؛ هدف این است که مقیاس شخصیت انسان‌ها را ثروت و زینت آن نشمارند؛ نه این که امکانات مادی، چیزی خوب نباشند؛ مهم این است که به آن‌ها به صورت یک ابزار نگاه شود نه یک هدف متعالی و نهایی.

اسلام، به دنیا به عنوان یک مزرعه می‌نگرد که محصولش در قیامت چیده می‌شود؛ تعبیراتی که در آیات قرآن و برخی از روایات آمده است، تأکیدی بر همین معنا است.

به عنوان مثال در آیه‌ی ٢٦١ سوره‌ی بقره، انفاق‌کنندگان را تشبیه به بذری می‌کند که از آن هفت خوشه برمی‌خیزند و از هر خوشه‌ای، یکصد دانه و گاه بیشتر، این نمونه‌ی بذرافشانی آخرت است.

و در حدیثی از پیامبرﷺ می‌خوانیم: «و هل تکبّ الناس علي مناخرهم في النار الّا حصائد السنتهم»؛ «آیا چیزی مردم را به رو در آتش سوزان دوزخ می‌افکند جز محصولات و دستاوردهای زبان‌های آن‌ها».

پس مهم آن است که به امکانات مادی و مال و ثروت، به صورت یک ابزار و وسیله نگاه شود نه یک هدف متعالی و نهایی.

٩٦٦ - [٨] (صَحِيح)

وَعَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مُعَقِّبَاتٌ لَا يَخِيبُ قَائِلُهُنَّ أَوْ فَاعِلُهُنَّ دُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَة: ثَلَاث وَثَلَاثُونَ تَسْبِيحَة ثَلَاث وَثَلَاثُونَ تَحْمِيدَةً وَأَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ تَكْبِيرَةً». رَوَاهُ مُسْلِمٌ[1].

٩٦٦- (٨) کعب بن عجرة ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «در پی هر نمازی، اذکاری وجود دارند که گوینده - یا انجام دهنده‌ی - آن‌ها، هیچ وقت از گفتن آن‌ها، ناکام و ناامید نمی‌ماند: سی و سه بار خداوند را به پاکی یاد کردن (سبحان الله گفتن)، سی و سه بار خداوند را حمد و سپاس گفتن (الحمد لله گفتن) و سی و چهار بار خداوند را به بزرگی یاد کردن (الله اکبر گفتن).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است]

١- مسلم ٤١٨/١ ح (٥٩٦-١٤٥)؛ و نسایی ٧٥/٣ ح ١٣٤٩.

٩٦٧ - [٩] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ سَبَّحَ اللهَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَحَمَدَ اللهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَكَبَّرَ اللهَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ فَتِلْكَ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ وَقَالَ تَمَامَ الْمِائَةِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ غُفِرَتْ خَطَايَاهُ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ. رَوَاهُ مُسلم[1].

٩٦٧- (٩) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر کسی در پی هر نمازی، سی و سه بار خداوند بلند مرتبه را به پاکی یاد کرد (سبحان الله گفت) و سی و سه بار خداوند را حمد و سپاس (الحمد لله) گفت و سی و سه بار خداوند را به بزرگی یاد کرد (الله اکبر گفت) - این نود و نه - و برای این که این نود و نه ذکر به صد کامل شود، بگوید: «لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو علي كلّ شيء قدير»؛ «معبود (راستینی) جز خدا وجود ندارد؛ یگانه است و شریک و انبازی برای او نیست؛ پاداش و ستایش او راست و او بر همه چیز تواناست»؛ گناهانش - اگر چه همچون کف دریا (زیاد و فراوان) باشد - آمرزیده می‌شوند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: در حدیث بالا، به گفتن سی و سه بار «سبحان الله»، سی و سه بار «الحمد لله»، سی و سه بار «الله اکبر» و یک بار گفتن «لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد...» تصریح شده است و حال آن که در

۱- مسلم ٤١٨/١ ح (٥٩٧-١٤٦)؛ ترمذی ٤٧٨/٥ ح ٣٤٦٦؛ نسایی ٧٩/٣ ح ١٣٥٤؛ موطأ مالک ٢١١/١ ح ٢٢ «کتاب القرآن»؛ و مسند احمد ٣٧١/٢.

حدیث کعب بن عجرة (حدیث شماره ۹٦٦)، سی و سه بار «سبحان الله»، سی و سه بار «الحمد لله» و سی و چهار بار «الله اکبر» ذکر شده است؛ و در حدیث بخاری چنین آمده است که سی و سه بار «سبحان الله»، سی و سه بار «الحمد لله» و سی و سه بار «الله اکبر» بگوید، کافی است؛ و در حدیثی دیگر از بخاری به روایت ابوهریره ﷺ آمده است که در پی هر نماز، ده بار «سبحان الله»، ده بار «الحمد لله» و ده بار «الله اکبر» بگوید؛ و در حدیثی دیگر، بیست و پنج بار «سبحان الله»، بیست و پنج بار «الحمد لله»، بیست و پنج بار «الله اکبر» و یک بار «لا اله الا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد...» وارد شده است!.

حقیقت این است که رسول خدا ﷺ گاهی چنین و گاهی چنان می‌خواندند و مردم را بدان تشویق و ترغیب می‌نمودند؛ و تمام این روش‌ها، صحیح و ثابت هستند؛ از این رو، هر کسی که بر طبق ذوق و علاقه‌ی خویش، هر کدام از این روش‌ها را اختیار کند و آن را بخواند، هیچ اشکال و ایرادی در کار او، وجود نخواهد داشت؛ زیرا که تمامی این روش‌ها، از شخص خود پیامبر ﷺ و صحابه ﷺ ثابت و مروی هستند.

فصل دوم

٩٦٨ - [١٠] (حسن)

وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَيُّ الدُّعَاءِ أَسْمَعُ؟ قَالَ: «جَوْفُ اللَّيْلِ الآخر ودبر الصَّلَوَات المكتوبات. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

٩٦٨- (١٠) ابواُمامة ﷺ گوید: از پیامبر گرامی اسلام ﷺ پرسیده شد: ای فرستاده‌ی خدا! چه دعایی، بهتر مورد پذیرش واقع می‌شود و به اجابت و قبولی، نزدیکتر است؟ آن حضرت در پاسخ بدین سؤال، فرمودند: «(دعای) نیمه‌ی آخر شب و (دعای) پس از نمازهای فرض».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است]

شرح: شایسته‌ترین و بایسته‌ترین اوقات پذیرش دعا، یکی در نیمه‌های آخر شب و دیگری در پی نمازهای فرض است؛ در حقیقت، غوغای زندگی روزانه، از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می‌کند و فکر آدمی را به وادی‌های گوناگون می‌کشاند؛ به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل، در آن بسیار مشکل است؛ اما در دل شب و به هنگام سحر و فرو نشستن غوغای زندگی مادّی و ماشینی و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب،

١- ترمذی ٤٩٢/٥ ح ٣٤٩٩.

حالت توجه و نشاط خاصّی به انسان دست می‌دهد که بی‌نظیر است.

آری؛ در محیط آرام و به دور از هر گونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب، حالت توجهی به انسان دست می‌دهد که فوق‌العاده روح‌پرور و تکامل‌آفرین و تعالی‌بخش است.

در واقع، به هنگامی که چشم غافلان در خواب است، مقداری از شب را بیدار شدن و در آن هنگام که برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است و مشاغل فکری به حداقل رسیده‌اند و آرامش و خاموشی همه جا را فرا گرفته و خطرآلودگی عبادت به ریا کمتر وجود دارد و خلاصه، بهترین شرائط حضور قلب فراهم است،با تمام وجود رو به درگاه معبود آوردن و سر بر آستان معشوق ساییدن و آنچه در دل است با او در میان گذاردن و با یاد او زنده بودن و پیمانه‌ی قلب را از مهر او لبریز و سرشار کردن، فوق العاده ارزشمند و قیمتی و گران بها و با ارج است؛ به همین دلیل است که دوستان و اولیای خدا، همیشه از عبادت‌ها و دعاهای آخر شب برای تصفیه‌ی روح، حیات قلب، تقویت اراده، تکمیل اخلاص، رشد و بالندگی فکری، روحی، معنوی، اخلاقی، ایمانی و عرفانی و اجابت و پذیرش دعای خویش نیرو می‌گرفته‌اند و آن را پلی در راستای نیل به اهداف دنیوی و اخروی خویش می‌ساختند.

و در واقع، دعای نیمه‌ی آخر شب و دعای بعد از نمازهای فرض، نزدیکترین و بهترین دعا به اجابت و پذیرش خداوندی است؛ پس مسابقه‌دهندگان، باید برای به دست آوردن این چنین ثواب و پاداشی، با همدیگر مسابقه دهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.

۹۶۹ - [۱۱] (صَحِيح)

وَعَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ أَنْ أَقْرَأَ بِالْمُعَوِّذَاتِ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ. رَوَاهُ احْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّعَوَاتِ الْكَبِيرِ[۱].

۹۶۹- (۱۱)«عقبة بن عامر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ به من فرمان دادند که در پی هر نمازی، «معوّذتین» (سوره‌ی «قل اعوذ بربّ الفلق» و سوره‌ی «قل اعوذ بربّ الناس») را بخوانم.

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود، نسایی و بیهقی در «الدعوات الکبیر» روایت کرده‌اند].

۹۷۰ - [۱۲] (حسن)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَأَنْ أَقْعُدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللهَ مِنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَلَأَنْ أَقْعُدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُونَ اللهَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ إِلَى أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ أَرْبَعَةً». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۲].

۱- ابوداود ۱۸۱/۲ ح ۱۵۲۳؛ ترمذی ۱۵۷/۵ ح ۲۹۰۳؛ نسایی ٦٨/٣ ح ١٣٣٦ و مسند احمد ١٥٥/٤.
۲- ابوداود ٧٣/٤ ح ٣٦٦٧.

۹۷۰- (۱۲) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: بی‌گمان، اگر من با گروهی که پس از نماز بامداد تا طلوع خورشید به ذکر و یاد خدا (با دعا و زاری و تلاوت قرآن و مذاکره‌ی علم و دانش و حکمت و فرزانگی) مشغول هستند، بنشینم، برایم بهتر و خوشایندتر از آن است که چهار برده از فرزندان اسماعیل﵇ (یعنی نژاد عرب) را از قید بردگی آزاد کرده باشم.

و همچنین اگر با گروهی که بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب به ذکر و یاد خدا مشغول‌اند، بنشینم، برایم پسندیده‌تر و ارزنده‌تر از آن است که چهار برده را آزاد گردانم.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

۹۷۱ - [۱۳] (حسن)

وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ فِي جَمَاعَةٍ ثُمَّ قَعَدَ يَذْكُرُ اللهَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ كَانَتْ لَهُ كَأَجْرِ حَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ». قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: تَامَّةٍ تَامَّةٍ تَامَّةٍ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ[1].

۹۷۱- (۱۳) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس نماز صبح را با جماعت بخواند؛ آن گاه تا طلوع خورشید به ذکر و یاد خدا (با تلاوت قرآن، یا دعا و زاری و یا مذاکره‌ی علم و دانش) مشغول شود و سپس دو رکعت نماز (نفل اشراق) بخواند، ثواب و پاداشی به اندازه‌ی ثواب حج و عمره بدو خواهد رسید».

۱- ترمذی ۴۸۰/۲ ح ۵۸۶.

انس ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «آن هم ثواب و پاداشِ حج و عمره‌ای کامل، تمام و قبول شده».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: براساس این حدیث، هر انسان مسلمانی که بر این وعده و نوید روح‌پرور و تکامل‌آفرین الهی، یقین کامل داشته باشد و به هنگام صبح تا طلوع آفتاب و هنگامه‌ی عصر تا غروب خورشید به ذکر و یاد خدا مشغول شود و در وقت صبح، بعد از طلوع خورشید، دو رکعت نماز نفل با صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل بگزارد، خداوند بلند مرتبه، بدو ثواب و پاداشی به سان ثواب و پاداش حج و عمره‌ای کامل و قبول شده، عنایت خواهد کرد؛ از این رو است که علماء و صاحب‌نظران اسلامی و عرفاء و دوستان خدا،از این وقت‌ها برای تصفیه‌ی روح، حیات قلب، تقویت اراده، تکمیل اخلاص، رشد و بالندگی معنوی، ترقّی عرفانی، پیشرفت اخلاقی و ایمانی، تعالی فکری و روحی، اجابت و پذیرش دعای خویش و نیل به اهداف دنیوی و اخروی خویش بهره می‌گیرند.

و در حقیقت، همین اندازه که ما برای دنیا کوشش و تلاش می‌کنیم، اگر اندکی بعد از نماز صبح و عصر به ذکر و یاد خدا هم بپردازیم، بسیار مناسب و زیبنده و بایسته و شایسته‌ی تشکر و قدردانی از نعمت‌ها و احسان‌های بی‌کران و بی‌پایان خداوندی است؛ چرا که این حمد و ستایش و ذکر و یاد خدا و نمازهای فرض

و نفل، پیوند انسان را با خدا، آن چنان محکم و مضبوط می‌کند که به هیچ چیز و هیچ کس، جز او نمی‌اندیشد، از حوادث سخت و طاقت‌فرسا، نمی‌هراسد و با داشتن چنین تکیه‌گاه محکمی، از دشمنان و بدخواهان، واهمه نمی‌کند و بدین ترتیب، آرامش و آسایش و اطمینان و سکینه، روح و جان او را پر می‌کند و با کوله‌باری از ثواب و پاداش، در پیشگاه خداوند متعال، در روز رستاخیز، حاضر خواهد شد.

ناگفته نماند که «نماز ضُحی»، نمازهایی است که در فاصله‌ی یک چهارم از روز گذشته تا نیمروز گزارده می‌شوند؛ نمازهایی که در آغاز روز پس از برآمدن آفتاب خوانده می‌شوند، به نماز «اِشراق» موسوم است و نمازهایی که در پایان وقت، پیش از ظهر انجام می‌شوند، به نماز نیمروز موسوم است و آنچه میان آن دو انجام پذیرد به نماز «ضُحی» (چاشت) موسوم است.

فصل سوم

٩٧٢ - [١٤] (ضَعِيف)

عَنِ الْأَزْرَقِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: صَلَّى بِنَا إِمَامٌ لَنَا يُكْنَى أَبَا رِمْثَةَ قَالَ صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ أَوْ مِثْلَ هَذِهِ الصَّلَاةِ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِﷺ قَالَ: وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ يَقُومَانِ فِي الصَّفِّ الْمُقَدَّمِ عَنْ يَمِينِهِ وَكَانَ رَجُلٌ قَدْ شَهِدَ التَّكْبِيرَةَ الْأُولَى مِنَ الصَّلَاةِ فَصَلَّى نَبِيُّ اللّٰهِﷺ ثُمَّ سَلَّمَ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ يَسَارِهِ حَتَّى رَأَيْنَا بَيَاضَ خَدَّيْهِ ثُمَّ انْفَتَلَ كَانْفِتَالِ أَبِي رِمْثَةَ يَعْنِي نَفْسَهُ فَقَامَ الرَّجُلُ الَّذِي أَدْرَكَ مَعَهُ التَّكْبِيرَةَ الْأُولَى مِنَ الصَّلَاةِ يَشْفَعُ فَوَثَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ فَأَخَذَ بمنكبه فَهَزَّهُ ثُمَّ قَالَ اجْلِسْ فَإِنَّهُ لَمْ يُهْلِكْ أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ صلواتهم فَصْلٌ. فَرَفَعَ النَّبِيُّ ﷺ بَصَره فَقَالَ: «أَصَاب الله بك يَا ابْن الْخطاب». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

٩٧٢- (١٤) ازرق بن قيس(ض) گويد: ما امامی داشتيم که کنّيتش «ابو رِمثه» بود؛ وی پيشنماز ما شد و برای ما امامت داد و گفت: «من اين نماز - يا همانند اين نماز - را با پيامبر خداﷺ گزاردم و ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ نيز در وقت برگزاری نماز، در صف اول، در جانب راست آن حضرتﷺ قرار می‌گرفتند. مردی از تکبير شروع نماز، شريک نماز شد؛ آن حضرت ﷺ نماز گزاردند و به طرف راست و چپشان سلام دادند به طوری که ما سفيدی گونه‌هايشان را مشاهده نموديم؛ آن گاه رسول خداﷺ همانند روی گردانيدن من، روی خويش را گردانيدند؛ سپس آن مردی که از تکبير افتتاح، شريک نماز بود، بلند شد و دو

١- ابوداود ٦١١/١ ح ١٠٠٧.

رکعت نماز نیت کرد؛ چون عمر ﷺ این صحنه را دید، فوراً به سوی آن مرد شتافت و هردو شانه‌اش را گرفت و او را حرکت داد و گفت: در جای خویش بنشین؛ چرا که علّت هلاکت و بر بادی اهل کتاب همین بود که در بین نماز ایشان، فصل و جدایی نبود.

در اینجا بود که رسول خدا ﷺ سربرافراشتند (و نگاهی به آن دو انداختند) و فرمودند: «ای پسر خطاب! خداوند تو را به حقیقت و اندیشه و گفتار راست و درست، رسانید».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: علماء و صاحب‌نظران فقهی گفته‌اند: اگر چنانچه نماز، نمازی باشد که پس از آن، نمازهای سنّت وجود داشته باشد (مانند نمازهای ظهر، مغرب و عشاء)، در آن صورت عوض نمودن و تغییر دادن مکان برای گزاردن نمازهای سنّت، بهتر و بایسته‌تر است تا در روز قیامت، اماکن متعدّدی، بر عبادت و پرستش انسان برای پروردگار جهانیان، گواهی و شهادت دهند.

البته شایسته و بایسته است که امام و مقتدی، هردو جای نمازشان را تغییر دهند، مشروط بر آن که امکان تغییر مکان، وجود داشته باشد تا در میان دو نماز، فصل ایجاد گردد.

و باید دانست که هدف از «فصل» این است که بعد از نماز، کلمه‌ی «استغفار» بخواند و «آستغفر الله» بگوید؛ یا ذکر و دعایی

دیگر بخواند؛ یا جایش را تغییر بدهد و یا با نمازگزاران صحبت نماید؛ همه‌ی این موارد، در مفهوم «فصل» داخل هستند.

۹۷۳ - [۱۵] (صَحِيح)

وَعَن زيد بن ثَابت قَالَ: أُمِرْنَا أَنْ نُسَبِّحَ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَنَحْمَدَ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ وَنُكَبِّرَ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ فَأُتِيَ رَجُلٌ فِي الْـمَنَامِ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقِيلَ لَهُ أَمَرَكُمْ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم أَن تسبحوا فِي دبر كُلِّ صَلَاةٍ كَذَا وَكَذَا قَالَ الْأَنْصَارِيُّ فِي مَنَامِهِ نَعَمْ قَالَ فَاجْعَلُوهَا خَمْسًا وَعِشْرِينَ خَمْسًا وَعِشْرِينَ وَاجْعَلُوا فِيهَا التَّهْلِيلَ فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَهُ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «فافعلوا». رَوَاهُ أَحْمد وَالنَّسَائِيّ والدارمي[۱].

۹۷۳- (۱۵) زید بن ثابت ﷺ گوید: (از ناحیه‌ی رسول خدا ﷺ) به ما فرمان داده شده است تا در پی هر نماز (فرض)، سی و سه بار خداوند بلند مرتبه را به پاکی یاد کنیم (سبحان الله) بگوییم، سی و سه بار خداوند را حمد و سپاس (الحمد لله) بگوییم و سی و چهار بار خداوند را به بزرگی یاد کنیم (الله اکبر بگوییم).

پس از این قضیه، در عامل خواب، فرشته‌ای به نزد مردی از انصار آمد و خطاب بدو گفت: آیا رسول خدا ﷺ به شما فرمان داده است تا بعد از هر نماز (فرض)، این قدر و آن قدر، خدا را تسبیح و ستایش کنید؟ (و سی و سه بار «سبحان الله»، سی و سه بار «الحمد لله» و سی و چهار بار «الله اکبر» بگویید)؟ آن مرد انصاری در عالم

۱- نسایی ۷٦/۳ ح ۱۳۵۰؛ دارمی ۳٦۰/۱ ح ۱۳۴۵؛ و مسند احمد ۱۸۴/۵.

خواب، در پاسخ آن فرشته گفت: آری، پیامبر خداﷺ به ما این فرمان را داده‌اند. آن فرشته گفت: هر کدام از به پاکی یاد کردن خدا (سبحان الله)، حمد و سپاس خدا (الحمد لله) و به بزرگی یاد کردن خدا (الله اکبر) را بیست و پنج بار بگویید و در اذکارتان، «تهلیل» (لا اله الا الله) را نیز قرار دهید و آن را نیز بیست و پنج بار بگویید.

چون آن مرد انصاری صبح کرد و شب را به صبح رسانید، به نزد پیامبرﷺ رفت و ایشان را از خوابش در جریان گذاشت؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: «انجام دهید»؛ (یعنی بیست و پنج بار «سبحان الله»، بیست و پنج بار «الحمد لله»، بیست و پنج بار «الله اکبر» و بیست و پنج بار «لا اله الا الله» بگویید؛ و هر کدام از شما مخیر است که براساس ذوق و علاقه‌ی خویش، هر کدام از این روش‌ها را که خواست انتخاب نماید و بعد از نماز فرض بخواند و هیچ اشکالی هم در کار او نیست؛ چرا که تمام این روش‌ها، خوب و پسندیده و مورد تأیید من است).

[این حدیث را احمد بن حنبل، نسایی و دارمی روایت کرده‌اند].

۹۷٤ - [١٦] (مَوْضُوع)

وَعَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ عَلَى أَعْوَاد الْمِنْبَرِ يَقُولُ: «مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ فِي دبر كل صَلَاة لم يمنعهُ من دُخُولَ الْجَنَّةِ إِلَّا الْمَوْتُ وَمَنْ قَرَأَهَا حِينَ يَأْخُذُ

مَضْجَعَهُ آمَنَهُ اللهُ عَلَى دَارِهِ وَدَارِ جَارِهِ وَأَهْلِ دُوَيْرَاتٍ حَوْلَهُ». رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شعب الْإِيمَان وَقَالَ إِسْنَاده ضَعِيف[1].

٩٧٤- (١٦) علی بن ابی‌طالب ﷺ گوید: از رسول خدا ﷺ بر فراز چوب‌های این منبر شنیدم که می‌فرمودند: «هر کس «آیة الکرسی» را در پی هر نماز بخواند، او را از درآمدن به بهشت، چیزی مانع نمی‌گردد به جز مرگ؛ (یعنی پس از مرگ، به بهشت می‌رود؛) و کسی که هنگام خواب، آن را تلاوت نماید، خداوند بلند مرتبه، خانه‌ی تلاوت کننده و خانه‌ی همسایه و خانه‌هایی را که در اطراف وپیرامون وی قرار دارند را در آمن و امان نگه می‌دارد».

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده و گفته است: اسنادش، ضعیف است].

شرح: مراد از «آیة الکرسی» آیه‌ی ۲۵۵ سوره‌ی بقره است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَ‍ُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ٢٥٥﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«خدایی به جز الله وجود ندارد و او زنده‌ی پایدار (و جهان هستی را) نگهدار است. او را نه چرتی و نه خوابی فرانمی‌گیرد (و همواره

۱- بیهقی در «شعب الایمان»؛ ۴۵۸/۲ ح ۲۳۹۵.

بیدار است و سستی و رخوت بدو راه ندارد). از آنِ او است آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است (و در ملک کائنات، او را انبازی نیست). کیست آن که در پیشگاه او میانجیگری کند مگر با اجازه‌ی او؟ می‌داند آنچه را که در پیش روی مردمان است و آنچه را که در پشت سر آنان است (و مطّلع بر گذشته و حال و آینده و آگاه بر بود و نبود جهان است و اصلاً همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها در پیشگاه علم او یکسان است. مردمان) چیزی از علم او را فراچنگ نمی‌آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد. (علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی‌پایان و بی‌کران او است). اریکه‌ی فرمانروایی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است و نگاهداری آن دو (برای او گران نیست و) وی را درمانده نمی‌سازد و او بلند مرتبه و سترگ است».

۹۷۵ - [۱۷] (لم تتمّ دراسته)

وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ غَنْمٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ قَالَ قَبْلَ أَنْ يَنْصَرِفَ وَيَثْنِيَ رِجْلَيْهِ مِنْ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَالصُّبْحِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ كُتِبَ لَهُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَمُحِيَتْ عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَرُفِعَ لَهُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ وَكَانَت حِرْزًا مِنْ كُلِّ مَكْرُوهٍ وَحِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم وَلم يحل لذنب يُدْرِكَهُ إِلَّا الشِّرْكُ وَكَانَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ عَمَلًا إِلَّا رَجُلًا يَفْضُلُهُ يَقُولُ أَفْضَلَ مِمَّا قَالَ». رَوَاهُ أَحْمد[1].

۹۷۵- (۱۷) عبدالرحمن بن غَنْم ﷺ گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کس پیش از این که محل نماز را ترک کند و قبل از آن که

---

[1]- مسند احمد ۲۲۷/٤.

پاهایش را از شکل و هیأت تشهّد در نمازهای مغرب و صبح بگرداند (و متّصل بعد از تمام شدن نمازهای مغرب و صبح،) ده بار بگوید: «لا اله الا الله وحده لاشريك له، له الـملك وله الحمد، بيده الخير، يحيي ويميتُ وهو علي كلّ شيء قدير»؛ «هیچ معبود به حقّی جز ذات الله نیست، تنها و یکتا و بی‌شریک و بی‌انباز است؛ مُلک و پادشاهی و سپاس و ستایش، سزاوار او و از آن اوست؛ خوبی در دست اوست؛ زنده می‌گرداند و می‌میراند و او بر هر چیز و هر کاری توانا است»؛ برایش در مقابل هر بار گفتن این کلمات، ده نیکی (در نامه‌ی اعمالش) نوشته می‌شود و ده گناه از او پاک می‌گردد و ثواب و ترفیع ده درجه برایش در نظر گرفته می‌شود؛ و به برکت آن، (در طول روز) از شرّ هر بدی و امری نامطلوب و از شرّ شیطان رانده شده، محفوظ و درامان خواهد بود؛ و به خاطر آن، هیچ گناهی وی را هلاک و نابود نمی‌کند جز شرک و چندگانه‌پرستی؛ (یعنی در پرتو گفتن این کلمات، هیچ گناهی به جز شرک، وی را هلاک نخواهد کرد؛ چرا که خدا به ذریعه‌ی گفتن این کلمات، وی را از گناهان حفظ می‌کند و احیاناً اگر گناه کند، با توبه و استغفار و عفو و مغفرت بی‌پایان خویش، او را می‌بخشاید). و از لحاظ عمل نیز از بهترین مردمان به شمار می‌آید، مگر کسی بر او تفوّق و برتری پیدا می‌کند که کلماتی بیشتر و بهتر از آنچه او گفته است، بگوید».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است]

۹۷۶ - [۱۸] (ضَعِیف)

وَرَوَى التِّرْمِذِيُّ نَحْوَهُ عَنْ أَبِي ذَرٍّ إِلَى قَوْلِهِ: «إِلَّا الشِّرْكَ» وَلَمْ يَذْكُرْ: «صَلَاةَ الْـمَغْرِبِ وَلَا بِيَدِهِ الْـخَيْرُ» وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيح غَرِيب[1].

۹۷۶- (۱۸) ترمذی نیز نظیر این حدیث را - در معنی نه در لفظ - از ابوذر ﷺ تا عبارت «الا الشرک» روایت نموده و عبارت «صلاة المغرب» و «بیده الخیر» را ذکر نکرده و گفته است: این، حدیثی حسن، صحیح و غریب است.

شرح: «ینصرف»: محل نماز را ترک کند و برگردد.

«یثنی»: بپیچاند و برگرداند.

«حِرزاً»: پناهگاه و سنگر و جای امن و استوار.

«مکروه»: چیزی ناپسند و نامطلوب؛ مصیبت و مشکل.

«ان یدرکه»: او را هلاک و نابود گرداند و عملش را تباه و بر باد سازد.

«حرزا من الشیطان الرجیم»: ناگفته پیداست که منظور از خواندن این کلمات، این نیست که انسان تنها با زبان، این جملات و کلمات را بگوید، بلکه باید با ذکر و عقیده و اعتقاد و عمل و اخلاص و صداقت نیز خود را در پناه خدا قرار دهد و از راه‌های شیطانی، برنامه‌های شیطانی، افکار و تبلیغات شیطانی، مجالس و محافل شیطانی، خود را کنار کشد و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی، جای دهد و گرنه،انسانی را که خود را در معرض طوفان

---

[1]- ترمذی ٥/٤٨١ ح ٣٤٧٣.

وسوسه‌های شیطانی، خواهشات نفسانی و شهوات حیوانی و تمایلات مادّی قرار می‌دهد، تنها با خواندن این جملات و کلمات و گفتن این الفاظ و واژه‌ها، به جایی نمی‌رسد.

۹۷۷ - [۱۹] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ﷺ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ بَعْثًا قِبَلَ نَجْدٍ فَغَنِمُوا غَنَائِمَ كَثِيرَةً وَأَسْرَعُوا الرَّجْعَةَ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَّا لَمْ يَخْرُجْ مَا رَأَيْنَا بَعْثًا أَسْرَعَ رَجْعَةً وَلَا أَفْضَلَ غَنِيمَةً مِنْ هَذَا الْبَعْثِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى قَوْمٍ أَفْضَلَ غَنِيمَةً وَأَفْضَلَ رَجْعَةً؟ قَوْمًا شَهِدُوا صَلَاةَ الصُّبْحِ ثُمَّ جَلَسُوا يذكرُونَ الله حَتَّى طلعت عَلَيْهِم الشَّمْس أُولَئِكَ أسْرع رَجْعَة وَأَفْضَلَ غَنِيمَةً». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ هَذَا الْوَجْهِ وَحَمَّاد بن أبي حميد هُوَ الضَّعِيف فِي الحَدِيث[۱].

۹۷۷- (۱۹) عمر بن خطاب ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ لشکری را به سوی سرزمین «نجد» گسیل داشتند؛ آن‌ها نیز (پس از جنگ و پیکار با دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمانان،) غنیمت‌های فراوانی را فراچنگ آورده و با عجله و شتاب به مدینه‌ی منوره بازگشتند.

مردی از ما که در جنگ (همراه با ما) بیرون نشده بود و در پیکار و کارزار با بدخواهان، شرکت نکرده بود، گفت: ما لشکری را به سان این لشکر ندیدیم که این طور زود از جنگ و پیکار برگردد و این گونه غنایم فراوان فراچنگ آورد!.

۱- ترمذی ۵۲۲/۵ ح ۳۴۷۳.

آن حضرتﷺ فرمود: «آیا شما را بر گروهی راه ننمایم که از نظر غنیمت و از لحاظ سرعت در برگشت، بهتر و افضل باشند؟ این گروه، اشخاصی هستند که در نماز جماعت صبح، حاضر می‌شوند؛ سپس در جای خویش می‌نشینند و تا طلوع آفتاب، به ذکر و یاد خدا (و تلاوت قرآن و دعا و زاری) مشغول می‌شوند؛ این چنین کسانی در بازگشت، سریع‌تر و در غنیمت، بهتر و برتر از دیگران هستند؛ (چرا که در فرصتی کوتاه، ثوابی بی‌حدّ و حصر و پاداشی بی‌پایان که حسابش را خود خدا می‌داند، فراچنگ آورده‌اند)».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است؛ و حمّاد بن ابی حمید - که راوی این حدیث است - فردی ضعیف در حدیث می‌باشد].

شرح: «بَعْثاً»: لشکر.

«نَجد»: در لغت به معنای زمین بلند و برآمده است.

جغرافی‌دانان عرب، شبه جزیره‌ی عربستان را به شش بخش تقسیم کرده‌اند:

تِهامة: به قسمت غربی کوه‌های «سراة» که از شمال به جنوب شبه جزیره به موازات دریای سرخ کشیده شده است، «تِهامه» می‌گویند که از دامنه‌ی آن، تا سواحل دریای سرخ را دربرمی‌گیرد. نام دیگر آن «غَور» است؛ از آن رو، «تهامۀ» نامیده‌اند که حرارت و گرمای آن زیاد و باد آن کم است و دیگر آن که، سرزمین پست و ساحلی است. جدّه، مکه و نیمی از مدینه را جزو تهامه دانسته‌اند.

حِجاز: به قسمت شرقی کوه‌های «سراۀ» و حدّ فاصل میان ارتفاعات نَجد و شرق تهامه، «حجاز» گفته‌اند که به شمال یمن منتهی می‌شود: حجاز از «حَجَز» به معنای «حاجِز» و مانع است؛ و چون میان تهامۀ و نَجد فاصله و مانع ایجاد کرده است، آن را «حجاز» خوانده‌اند. شهر طائف و نیمی از مدینه در این بخش واقع است.

نَجد: ناحیه‌ای است مرتفع که پس از حجاز و میان یمن، صحرای سماوۀ، عروض و عراق واقع شده است؛ و چون از دیگر نواحی، مرتفع‌تر است، آن را «نجد» خوانده‌اند. این قسمت از شمال به «بادیۀ السماوۀ» و از جنوب، به «یمن» محدود است؛ از این رو، قسمت مرکزی عربستان را تشکیل می‌دهد. ریاض پایتخت عربستان، در این ناحیه قرار دارد.

یمَن: کشور یمن در جنوب حجاز و نجد؛ یعنی در مُنتهی‌الیه جنوب غربی شبه جزیره واقع است و از حاصل‌خیزترین نقاط شبه جزیره به شمار می‌رود. یمن از مجاورت نجد تا خلیج عدن و دریای عرب ادامه دارد و از طرف مشرق با «حضر موت» و دریای عمّان همسایه است.

عَروض: ناحیه‌ی عروض، شامل: یمامۀ، عمّان، بحرین و آحساء است؛ از این رو، «عروض» نامیده‌اند که میان نجد، یمن و عراق، فاصله ایجاد کرده است.

حَضر موت و آلْمَهَرَة: ناحیه‌ی وسیعی است در شرق عدن و در کناره‌ی دریا با نام «حضر موت» که صحرای «احقاف» در مجاورت آن بوده است. گویند حضرت هود﵇ در این منطقه به خاک سپرده شده است. بعضی آن را منتسب به «حضرت موت بن قحطان» دانسته‌اند.

از این منطقه در تورات، با نام «حاضر موت»، یعنی نخستین ساکن، یاد شده است.

همچنین حضر موت و آلْمَهَرَة را منطقه‌ای وسیع در کنار عمان و عدن دانسته‌اند. المهرة از «مَهَرَة بن حیران» گرفته شده و نیز نام قبیله‌ای بوده است.

باب (۱۹)

کارهایی که انجام آن ها در نماز، جایز نیست (مانند محرّمات، مکروهات و مفسدات) و مواردی که انجامشان در نماز، مباح است.

فصل اول

۹۷۸ - [۱] (صَحِيح)

عَن مُعَاوِيَة ابْن الْـحَكَمِ قَالَ: بَيْنَا أَنَا أُصَلِّي مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ إِذْ عَطَسَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ فَقُلْتُ: يَرْحَمُكَ اللهُ. فَرَمَانِي الْقَوْم بِأَبْصَارِهِمْ. فَقلت: وَا ثكل أُمِّيَاهُ مَا شَأْنُكُمْ تَنْظُرُونَ إِلَيَّ فَجَعَلُوا يَضْرِبُونَ بِأَيْدِيهِمْ عَلَى أَفْخَاذِهِمْ فَلَمَّا رَأَيْتُهُمْ يُصَمِّتُونَنِي لَكِنِّي سَكَتُّ فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَبِأَبِي هُوَ وَأُمِّي مَا رَأَيْتُ مُعَلِّمًا قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أَحْسَنَ تَعْلِيمًا مِنْهُ فَوَاللّٰهِ مَا كَهَرَنِي وَلَا ضَرَبَنِي وَلَا شَتَمَنِي قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ لَا يَصْلُحُ فِيهَا شَيْءٌ من كَلَام النَّاس إِنَّمَا هُوَ التَّسْبِيحُ وَالتَّكْبِيرُ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ» أَوْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ. قلت: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ وَقد جَاءَ اللهُ بِالْإِسْلَامِ وَإِنَّ مِنَّا رِجَالًا يَأْتُونَ الْكُهَّانَ. قَالَ: «فَلَا تَأْتِهِمْ». قُلْتُ: وَمِنَّا رِجَالٌ يَتَطَيَّرُونَ. قَالَ: «ذَاكَ شَيْءٌ يَجِدُونَهُ فِي صُدُورِهِمْ فَلَا يَصُدَّنَّهُمْ». قَالَ قُلْتُ وَمِنَّا رِجَالٌ يَخُطُّونَ. قَالَ: «كَانَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ يَخُطُّ فَمَنْ وَافَقَ خَطَّهُ فَذَاكَ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ قَوْلُهُ: لَكِنِّي سَكَتُّ هَكَذَا وُجِدَتْ فِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ وَكِتَابِ الْـحُمَيْدِيِّ وَصُحِّحَ فِي «جَامِعِ الْأُصُولِ» بِلَفْظَةِ كَذَا فَوْقَ: لكني[۱].

۹۷۸- (۱) معاوية بن الحكم ﷺ گوید: من یک مرتبه همراه با رسول خدا ﷺ داشتم نماز می‌گزاردم که فردی از میان جماعت، عطسه نمود؛ من جواب عطسه‌اش را دادم و گفتم: «یرحمک الله»؛ «خدای، تو را بیامرزد». مردم، چشمان خویش را به سوی من دوختند. گفتم: مادرم در عزایم نشیند! چه شده است که شما خیره

۱- مسلم ۳۸۱/۱ ح (۵۳۷-۳۳)؛ ابوداود ۵۷۰/۱ ح ۹۳۰؛ نسایی ۱۴/۳ ح ۹۳۰؛ و مسند احمد ۵۴۷/۵.

به سوی من، می‌نگرید؟ آن‌ها دست‌های خویش را بر ران‌هایشان می‌زدند تا مرا با اشاره، ساکت کنند؛ چون دیدم که ایشان مرا خاموش می‌گردانند و دعوت به سکوت می‌دهند (به جهت آن که نمی‌دانستم که سخن گفتن در نماز جایز نیست و دیدم که آن‌ها در انکار بر من، مبالغه و زیاده‌روی می‌کنند، ناراحت و خشمگین شدم، ولی خودم را کنترل کردم و) ساکت شدم (و به مقتضای غضب و خشم خویش، عمل نکردم و به آن‌ها چیزی نگفتم و ساکت شدم).

چون رسول خدا ﷺ نماز گزاردند - پدر و مادرم فدای آن حضرت ﷺ شوند - که از وی معلّم و آموزگاری بهتر نه قبل از ایشان و نه بعد از ایشان ندیده‌ام؛ سوگند به خدا! نه به من تند گفتند و نه مرا مورد ضرب و شتم قرار دادند و نه مرا آماج توبیخ و سرزنش و سبّ و دشنام قرار دادند؛ بلکه فقط فرمودند: «بی‌گمان، این نماز (که برای عبادت و پرستش خدا و راز و نیاز با او تعالی است،) در آن چیزی از سخن مردم روا نیست؛ (یعنی مناسب نیست که انسان در حال نماز، سخن بگوید؛) چرا که نماز، فقط عبارت است از تسبیح (به پاکی یاد کردن خدا)، تکبیر (به بزرگی یاد نمودن خداوند) و قرائت قرآن». - یا چنان که پیامبر ﷺ فرمودند -.

معاویة بن حکم رضی الله عنه در ادامه گوید: خطاب به پیامبر ﷺ گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! روزگار من، به دوران تاریک جاهلیت، نزدیک است و تازه به دین اسلام گرویده‌ام و خداوندبلند مرتبه اسلام را برای ما

به ارمغان آورده است و در میان ما، کسانی وجود دارند که پیش کاهنان می‌روند (حکمشان چیست؟ پیش آن‌ها برویم یا خیر)؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: «به نزد آن‌ها نرو». گفتم: در میان ما، افرادی وجود دارند که فال می‌گیرند؟ فرمودند: «آن، چیزی (وسوسه‌ای) است که در سینه‌های خویش می‌یابند و آن‌ها را از هیچ شرّی منع نمی‌کند؛ (یعنی فایده‌ای برایشان ندارد)».

عرض کردم: در میان ما افرادی وجود دارند که با خط کشیدن بر روی زمین، فال می‌گیرند؛ (یعنی خط‌ها و اشکالی می‌کشند و از روی آن، به پیشگویی و فالگیری می‌پردازند). آن حضرت ﷺ فرمودند: «پیامبری از پیامبران، چنین بوده است؛ و کسی که کارش موافق خط او باشد، حرفش درست درمی‌آید.»

[این حدیث را مسلم روایت کرده است. و عبارت **«لکنّی سکتّ»** را این چنین در صحیح مسلم و کتاب حمیدی [الجمع بین الصحیحین] یافته‌ام؛ و در کتاب **«مجامع الاصول»** با قرار دادن لفظ **«کذا»** بر بالای عبارت **«لکنّی»** آن را تصحیح نموده و صحیحش قرار داده است؛ زیرا که واژه‌ی **«کذا»** علامت تصحیح کلمه است].

شرح: «واثکل امیاه»: مادرم درعزایم نشیند.

«ما کهرنی»: برای اهانت، با ترشرویی و تندی، با من برخورد نکرد.

«فرمانی القوم بابصارهم»: مردم چشم‌های خود را به سوی من دوختند و به من خیره شدند.

«الکهّان»: جمع «کاهن»: فالگیر؛ پیش‌گو؛ غیب‌گو؛ آن که از روی انداختن سنگریزه‌ها، فال گیرد و از احوال و اخبار گذشته خبر دهد.

هنگامی که رسول خداﷺ مبعوث گردید، با عدّه‌ای از افراد فاسد و دجّال صفت که به کاهن معروف بودند و آنان را «عرّاف» نیز می‌خواندند روبه‌رو شد که ادّعا می‌کردند غیب را می‌دانند و از گذشته و آینده با خبر هستند و از طریق ارتباط با جنّ و غیره علم غیب پیدا می‌کنند. آن حضرتﷺ با این فتنه و فساد اجتماعی که پایه‌ای از علم و منطق و رهنمودهای آسمانی نداشت به مبارزه برخاست و آیاتی را که خداوند بر اونازل کرده بود، بر ایشان تلاوت نمود؛ اسلام، تنها به حمله به کاهنان و مبارزه با این دجّال‌ها قناعت نکرده است، بلکه کسانی را که به نزد آنان می‌روند و از آن‌ها چیزهایی را می‌پرسند و جواب‌های آنان را تأیید می‌نمایند و موجبات تشویق و ترویج و فساد و گمراهی آنان را فراهم می‌سازند، شریک جرم این دروغگویان قرار داده است.

از این رو، از دیدگاه اسلام، رمّالی، فال‌گیری، طلسم‌نویسی، کتاب باز کردن، طاس نهادن و کارهای دیگری از این قبیل که در جامعه‌ی ما انجام می‌پذیرند، شباهت کامل به بخت‌آزمایی دوران جاهلیت دارند و از نظر اسلام، حرام و ناپسند می‌باشند.

«یتطیرون»: فال بد و شگون می‌زنند. «یتطیرون» از ماده‌ی «تَطَیر» به معنای «فال بد زدن» است و ریشه‌ی اصلی آن، کلمه‌ی «طیر» به معنای «پرنده است»؛ و از آنجا که عرب‌ها، فال بد را غالباً به وسیله‌ی پرندگان می‌زدند، گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می‌گرفتند و گاهی پریدن پرنده‌ای را از سمت چپ، نشانه‌ی تیره‌روزی می‌پنداشتند؛ و علاوه از آن، کلمه‌ی «تطیر» به معنای فال بد زدن به طور مطلق آمده است و عنوان «تطیر» به معنای «فال بد زدن» آمده است در برابر «تفأل» که به معنای «فال نیک زدن» است. بدیمن و شوم دانستن برخی از چیزها، از قبیل: بدیمن دانستن فلان منزل و یا شهر و یا مکان و یا فلان روز، ماه و سال و یا فلان شخص، حیوان، گیاه و...، ناشی از خیالات و اوهامی است که از قدیم الایام، بازار آن‌ها نزد اکثر ملّت‌ها و اقوام و افراد جامعه، داغ و پررونق بوده است. قوم حضرت صالح به او می‌گفتند: ﴿ٱطَّيَّرۡنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ﴾ [النمل: ٤٧]. «ما، تو و پیروانت را شوم می‌دانیم».

و فرعون و قومش، چون دچار ناراحتی شدند، می‌گفتند: ﴿...يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓۗ...﴾ [الأعراف: ۱۳۱]. «موسی و پیروانش را منحوس می‌دانستند». و اکثر کافران و گمراهان، هنگامی که به بلایی دچار می‌شدند، به پیامبران و معلّمان، می‌گفتند: ﴿إِنَّا تَطَيَّرۡنَا بِكُمۡ...﴾ [یس: ۱۸]. «ما شما را شوم می‌دانیم». و ﴿طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ...﴾ [یس:

[۱۹]. «سبب شومی شما با خود شما است»؛ که همان کفر و عناد و سرپیچی شما از فرمان خدا و پیامبران او می‌باشد.

پیامبر ﷺ بدیمنی و عقیده داشتن به آن را در ردیف سحر و کاهنی قرار داده و می‌فرماید: «لیس منّا من تَطَيّر او تُطُيّر له، او تَكَهَّن او تُكُهِّن له، او سَحَر او سُحِر له» (طبرانی)؛ «از ما نیست کسی که خود، چیزی را بدیمن بداند یا به حرف کسی دیگر آن را بدیمن بداند و یا کسی که شخصاً غیبگویی کند یا برایش غیبگویی کنند و یا کسی که ساحر باشد و یا سحر به درخواست او انجام شود».

به هر حال، این عقاید نادرست، پایه و اساس علمی و عقلی ندارند، بلکه ناشی از ضعف و ناآگاهی و تسلیم شدن اشخاص در برابر خیالات است و گرنه چگونه انسان عاقل، باور می‌کند که نحس و بدبختی در شخصی، یا در مکانی، یا در زمان معینی، یا آواز پرنده‌ای مانند جغد و یا در حرکت چشمی و شنیدن سخنی وجود داشته باشد و این نحوست دامنگیر دیگران شود؛ هر چند انسان، فطرتاً ضعیف است و این ضعف در بعضی موارد و شرایط خاص، او را وادار می‌نماید تا بعضی از چیزها را شوم و بدیمن به حساب آورد؛ امّا لازم است که تسلیم این ضعف نشود و آن را بر خود، چیره نگرداند؛ به ویژه لازم است که در مرحله‌ی عمل و اقدام به کار، قاطع و مصمّم باشد و هر گونه تردید و ترسی را از خود دور نماید.

در حقیقت، انسان نمی‌تواند در برابر علل حوادث، بی‌تفاوت بماند و سرانجام باید برای هر حادثه‌ای، علّتی بجوید؛ اگر موحّد باشد و خداپرست، و علل حوادث را به ذات پاک او – که طبق حکمش همه چیز را روی حساب انجام می‌دهد - بازگرداند و از نظر سلسله علل و معلول طبیعی نیز تکیه بر علم کند، مشکل او حل شده است وگرنه یک سلسله علل خرافی و موهوم و بی‌اساس، برای آن‌ها می‌تراشد؛ موهوماتی که حد و مرزی برای آن‌ها نیست و یکی از روشنترین آن‌ها، همین فال بد زدن است.

به عنوان مثال، عرب جاهلی، حرکت پرنده‌ای را که از طرف راست به چپ می‌رفت، به فال نیک می‌گرفتند و دلیل بر پیروزی می‌انگاشتند؛ و اگر از طرف چپ به راست حرکت می‌کرد، به فال بد می‌گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی، می‌پنداشتند! و از این خرافات و موهومات، بسیار داشتند.

امروز نیز در جوامعی که به خدا ایمان ندارند - هر چند از نظر علم و دانش روز، پیروزی‌های فراوانی را کسب کرده‌اند - این قبیل خرافات و موهومات، فراوان است، تا آنجا که گاهی افتادن یک نمک‌پاش بر زمین، آن‌ها را سخت ناراحت می‌کند و منزل و اطاق یا صندلی که شماره‌ی آن، سیزده باشد، سخت در وحشتشان فرو می‌برد؛ و هنوز هم بازار رمّالان و فالگیران، در میان آن‌ها، گرم و

داغ است و موضوع موهوم بخت و طالع، در میان آن‌ها، مشتری فراوان دارد.

فال نیک و بد:

ناگفته نماند که در میان انسان‌ها و اقوام مختلف، پیوسته فال نیک و بد، رواج داشته است؛ اموری را به «فال نیک» می‌گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می‌دانستند و اموری را به «فال بد» می‌گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می‌پنداشتند؛ در حالی که هیچ گونه رابطه‌ی منطقی در میان پیروزی و شکست با این گونه امور وجود نداشت؛ و به ویژه در قسمت فال بد که غالباً جنبه‌ی خرافی و نامعقول داشته و دارد. این دو، اگر چه اثر طبیعی ندارند؛ ولی بدون تردید، اثر روانی می‌توانند داشته باشند؛ فال نیک، غالباً مایه‌ی امیدواری و حرکت است ولی فال بد، موجب یأس و نومیدی و سستی و ناتوانی است.

شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی، از فال نیک، نهی نشده است امّا فال بد به شدّت محکوم گردیده است؛ و در حالات خود پیامبر ﷺ نیز دیده می‌شود که گاهی مسائلی را به فال نیک می‌گرفتند؛ به عنوان مثال: در جریان برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین «حدیبیه» می‌خوانیم: هنگامی که «سهیل بن عمرو» به عنوان نماینده‌ی کفار مکه به سراغ پیامبر ﷺ آمد و آن حضرت ﷺ از نام او آگاه گردید، فرمود: «قد سَهُل علیکم

امرکم»؛ یعنی از نام سهیل من تفأل می‌زنم که کار بر شما، سهل و آسان می‌گردد.

و این که پیامبرﷺ فال نیک را می‌پسندیدند، به خاطر آن بود که انسان هرگاه امیدوار به فضل پروردگار باشد، در راه خیر گام برمی‌دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، در راه شرّ خواهد افتاد و فال بد زدن، مایه‌ی سوء ظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است.

از این رو، اگر فال بد اثری داشته باشد، همان اثر روانی است؛ و اثرش به همان اندازه است که آن را می‌پذیرند؛ اگر آن را سبک بگیرند، کم اثر خواهد بود و اگر آن را محکم بگیرند، پر اثر و اگر به آن اعتنایی نکنند، هیچ اثری نخواهد داشت.

و عجیب این است که موضوع فال نیک و بد، حتی در کشورهای پیشرفته و صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشنفکر و حتی نوابغ معروف نیز وجود داشته و دارد؛ از جمله در میان غربی‌ها، رد شدن از زیر نردبان، افتادن نمکدان و هدیه دادن چاقو، به شدّت به فال بد گرفته می‌شود.

البته وجود فال نیک، - همان طور که بیان شد - مسأله‌ی مهمی نیست، بلکه غالباً اثر مثبت دارد؛ ولی با عوامل فال بد، همیشه باید مبارزه کرد و آن‌ها را از افکار، دور ساخت؛ و بهترین راه برای مبارزه با آن، تقویت روح توکل و اعتماد بر خدا در دل‌ها است.

«کان نبيٌّ من الانبیاء یخطّ»: علماء و صاحب‌نظران اسلامی، گفته‌اند: از آنجا که راهی قطعی و یقینی برای دانستن کیفیت و چگونگی خط و عمل آن پیامبر وجود ندارد و کسی نمی‌تواند کیفیت و چگونگی موافقت با خط آن پیامبر را درک کند، این حدیث جوازی برای آن‌گونه اعمال محسوب نمی‌شود و همچنان در شریعت مقدس اسلام، به نهی از آن، حکم می‌شود. و علاوه از آن، خداوند بلند مرتبه نیز می‌فرماید: ﴿لِكُلّٖ جَعَلۡنَا مِنكُمۡ شِرۡعَةٗ وَمِنۡهَاجٗا...﴾ [المائدة: ٤٨]. «برای هر ملّتی از شما، راهی برای رسیدن به حقایق و برنامه‌ای جهت بیانی احکام قرار داده‌ایم».

و شریعت مقدس اسلام نیز به طور مؤکّدانه از مراجعه به پیشگویان و ستاره‌شناسان و فالگیران و رمّالان با ریگ و جو و امثال آن‌ها، نهی کرده است.

به هر حال، حدیث بالا، بیانگر حرام بودن سخن گفتن در نماز و نسخ آنچه پیش‌تر در این مورد مباح بوده است، می‌باشد؛ چنان که شخصی در نماز عطسه کرد و معاویة بن حکم رضي الله عنه به گمان این که سخن گفتن در نماز، مثل گذشته در نماز جایز است، به او گفت: «یرحمک الله». کسانی از صحابه که نزدیک او بودند، به او فهماندند که در نماز نباید گفت‌وگو باشد و او را به سکوت و خاموشی فراخواندند و پس از نماز، رسول خدا

ﷺ او را آگاه ساخت که نماز، عبادت خداست و سخنی که در نماز جایز است فقط تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن است و بس.

۹۷۹ - [۲] (مُتَّفَقٌ عَلَیهِ)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ فَيَرُدُّ عَلَيْنَا فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِ النَّجَاشِيِّ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْنَا فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَيْكَ فِي الصَّلَاةِ فَتَرُدُّ عَلَيْنَا فَقَالَ: «إِنَّ فِي الصَّلَاةِ لَشُغْلًا»[۱].

۹۷۹- (۲) عبدالله بن مسعود ؓ گوید: ما (در اوائل) بر پیامبر خدا ﷺ سلام می‌کردیم و در حالی که ایشان نماز می‌گزاردند، جواب سلام ما را می‌دادند؛ ولی وقتی که از پیش نجاشی در حبشه به خدمت آن حضرت ﷺ (به مدینه‌ی منوره) برگشتیم، در حالی که پیامبر ﷺ نماز می‌خواندند، بر ایشان سلام کردیم؛ امّا آن حضرت ﷺ جواب سلام ما را ندادند؛ (چون نماز پیامبر ﷺ تمام شد،) عرض کردیم: ای فرستاده‌ی خدا! ما پیش‌تر بر شما در حالی که نماز می‌خواندید سلام می‌کردیم و شما در نماز، جواب سلام ما را می‌دادید؛ (حال چه شده است که جواب سلام ما را نمی‌دهید)؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «به راستی، در نماز مشغولیتی بزرگ وجود دارد که فرد نمازگزار را به خود سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری باز

۱- بخاری ۱۸۸/۷ ح ۳۸۷۵؛ مسلم ۳۸۲/۱ ح (۵۳۸-۳٤)؛ ابوداود ٥٦٧/۱ ح ۹۲۳؛ ابن ماجه ۳۲٥/۱ ح ۱۰۱۸ و مسند احمد ۳۷٦/۱.

می‌دارد (و وظیفه‌ی شخص نمازگزار مشغول بودن به تفکّر و تدبّر و تأمّل و تعمّق در معنا و مفهوم آیات و اذکار و اوراد و یاد و ذکر خدا و راز و نیایش با پروردگار جهانیان و گفتگو با او تعالی است و نباید به چیز دیگری توجه کند)».

[این حدیث را از بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح:

«النجاشی»: تلفظ صحیح و درست این کلمه از این قرار است: به کسر نون و تخفیف یاء: «نِجاشِی»؛ و برخی به فتح نون و تشدید یاء گفته‌اند «نَجاشِی». ولی تلفظ اولی، فصیحتر و صحیحتر است؛ و تشدید «ج» به هیچ عنوان صحیح نیست و خطا محسوب می‌شود: «نَجّاشی».

و «نِجاشی»: لقبی است عام برای پادشاهان حبشه؛ و نام این نجاشی که دو موزه‌ی سیاهِ ساده برای رسول خدا ﷺ فرستاد، «اصحمۀ» است؛ و برخی نیز نام او را «مکحول بن صعصعۀ» گفته‌اند.

برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی و لغت شناس گفته‌اند: «النِّجاشۀ» به کسر نون، به معنای «الانقیاد» [اطاعت و فرمانبرداری] است؛ و چون از اوامر و فرامین پادشاهان حبشه اطاعت می‌شد، از این رو بدانها لقب «نجاشی» دادند.

و نجاشی [اصمحه، یا مکحول بن صعصعه] در سال نهم هجری و بنا به قولی پیش از فتح مکه، دار فانی را وداع گفت و چهره در نقاب خاک کشید؛ و چون خبر وفات وی به پیامبر ﷺ رسید آن حضرت ﷺ همراه با صحابه بر وی به صورت غائبانه نماز جنازه خواندند.

هجرت به حبشه: آغاز دشمنی‌های مشرکان مکّه با مسلمانان، اواسط یا اواخر سال چهارم بعثت بود؛ ابتدا این خصومت‌ها خفیف بود؛ امّا روز به روز و ماه به ماه شدّت بیشتری یافت؛ تا آن که در اواسط سال پنجم، سخت بالا گرفت و اقامت مسلمانان را در مکّه غیر ممکن گردانید. به این فکر افتادند که چاره‌ای بیاندیشند تا از این عذاب دردناک نجات پیدا کنند. در همین اوضاع و احوال بود که آیاتی از سوره‌ی زمر نازل شد و اشاره به این داشت که مسلمانان، می‌توانند راه هجرت را پیش گیرند.

رسول خدا ﷺ می‌دانستند که «اصحمه‌ی نجاشی» پادشاه یمن، پادشاهی دادگر است و در مملکت او به کسی ستم روا نمی‌دارند؛ این بود که مسلمانان را دستور دادند به حبشه مهاجرت کنند و دینشان را از آسیب فتنه‌ها و آزارهای مشرکان و کفّار دور سازند.

در ماه رجب سال پنجم بعثت، نخستین گروه از صحابه‌ی پیامبر اسلام به حبشه مهاجرت کردند. این گروه متشکل از دوازده مرد و

چهار زن بود. ریاست این گروه را عثمان بن عفّان ﷺ بر عهده داشت و همسر وی، رقیه دختر گرامی رسول خدا ﷺ نیز همراه او بود.

این گروه از مسلمانان، در تاریکی شب کوچ می‌کردند، مبادا قریشیان از رفتن آنان باخبر شوند. ابتدا ناگزیر آهنگ دریا کردند و بندر «شعیبهٔ» را مقصد خویش قرار دادند. دست تقدیر، دو کشتی بازرگانی عازم حبشه را پیش پای آنان قرار داد. قریشیان از خروج این عدّه از مسلمانان، آگاه شدند؛ امّا وقتی که در پی یافتن آنان برآمدند و خود را به ساحل دریا رسانیدند؛ مسلمانان در نهایت امنیت سوار بر کشتی شده و از آنجا کوچ کرده بودند. این گروه از مهاجران مسلمانان در حبشه به بهترین وجه مورد استقبال و پذیرایی قرار گرفتند.

هجرت دوم به حبشه:

بار دیگر، مسلمانان، پس از آزار و شکنجه‌ی کفار مکه، آماده‌ی مهاجرت شدند و این بار دامنه‌ی هجرت، وسیع‌تر بود؛ امّا، این هجرت دوّم از هجرت اول بس دشوارتر بود. قریشیان بیدار کار بودند و تصمیم گرفته بودند که به هیچ وجه نگذارند این هجرت صورت بگیرد. در عین حال، مسلمانان سرعت عملشان بیشتر بود؛ خداوند نیز دشواری‌های این سفر را برای آنان آسان ساخت و پیش از آن که قریشیان بتوانند بر آنان دست یابند، در پناه نجاشی، پادشاه حبشه قرار گرفتند.

این بار، شمار مهاجران مسلمانان، هشتاد و سه مرد و هجده یا نوزده زن بود. شمار مردان با احتساب عمار بن یاسر است که البته حضور وی در این سفر مسلمانان به حبشه مورد تردید است.

سخن گفتن در نماز:

به هر حال؛ حدیث بالا، بیانگر حرام بودن سخن گفتن در نماز و نسخ آنچه پیش‌تر در این مورد مباح بوده است می‌باشد و شریعت مقدّس اسلام، از مسلمانان می‌خواهد تا در نمازهایشان به خشوع و فروتنی تمام بایستند و در هنگام ادای نماز، خیال خانه‌ی ذهن خویش را از همه‌ی مشاغل دنیا که قلب را از حضور باز می‌دارند، خالی کنند و فقط به ذکر و یاد خداوند بلند مرتبه مشغول باشند نه به غیر آن از افکار و اذکار دیگر... و به جز آیات قرآنی و دعا و مناجات با حق و اذکار و اوراد - برطبق آنچه که شرع مقدّس اسلام در نماز برنامه ریزی نموده است - سخن دیگری در نماز نگویند.

البته پیرامون سخن گفتن در نماز، علماء و صاحب نظران اسلامی، با همدیگر اختلاف نظر دارند؛ امام مالک رحمه‌الله می‌گوید: کلام عمدی، اگر در ارتباط با نماز و اصلاح آن بود، نماز را فاسد نمی‌کند؛ به عنوان مثال: اگر امام پس از خواندن دو رکعت اول در نماز چهار رکعتی، به سهو در قعده سلام داد و متقدیان برای متوجه ساختن وی تسبیح گفتند، اما باز هم او متوجه سهو خویش نشد؛ پس ناگزیر یکی از مقتدیان پشت سر وی گفت: «شما هنوز

نماز را تمام نکرده‌اید، آن را تمام کنید»؛ و در این هنگام امام به سوی مقتدیان نگاه کرد و گفت: «آیا آنچه این مرد می‌گوید، صحیح است؟» و مقتدیان نیز گفتند: آری؛ سپس امام نماز را تکمیل کرد، نماز همگی صحیح است.

دلیل امام مالک رحمه الله، داستان «ذوالیدین» است که می‌گوید: رسول خدا ﷺ بعد از گزاردن دو رکعت سلام داد؛ پس ذوالیدین به ایشان گفت: آیا نماز را کوتاه کردید یا فراموش نمودید که نماز را کامل کنیدای رسول خدا؟! آن حضرت ﷺ فرمودند: «هیچ کدام از این‌ها نبوده است». ذوالیدین گفت: به راستی یکی از این دو حالت بوده است. آن گاه رسول خدا ﷺ خطاب به دیگر مقتدیان فرمودند: «آیا آنچه را ذوالیدین می‌گوید، صحیح است»؟ مقتدیان گفتند: آری؛ صحیح است. آن گاه رسول خدا ﷺ باقی مانده‌ی نماز خویش را تکمیل کردند. [بخاری و مسلم].

شافعی‌ها و حنبلی‌ها با امام مالک در این امر موافق‌اند که نماز با سخنی اندک که برای اصلاح حال نماز باشد، باطل نمی‌شود؛ اما مشروط بر آن که، این سخن، از روی سهو صادر شده باشد؛ بدین‌سان که شخص نمازگزار فراموش کند که در حال نماز است، یا زبانش به وی سبقت بگیرد؛ از این رو اگر کسی بعد از سلام و قبل از به اتمام رساندن نماز، برای اصلاح حال نماز، از روی سهو

سخنی گفت که در عرف مردم اندک به شمار می‌رفت، نماز وی باطل نمی‌شود، به دلیل داستان ذوالیدین.

شافعی‌ها، اضافه کرده‌اند که: همچنین نماز به سخنی که از روی عدم آگاهی از تحریم آن صادر شده باشد نیز باطل نمی‌شود؛ چنان که اگر شخص، تازه مسلمان بود و هنوز احکام زیادی را از اسلام نمی‌دانست.

امّا احناف بر این باورند که نماز با سخن گفتن فاسد می‌شود و حداکثر با نطق دو حرف یا یک حرف قابل فهم مثل «ع» و «ق»؛ چه این سخن، به عمد صادر شده باشد یا به سهو؛ و چه از روی جهل باشد یا از روی خطا و یا به اجبار و فشار؛ به دلیل این که سخن گفتن در نماز حرام است و پیامبر ﷺ نیز فرمودند: «بی‌گمان در این نماز، گفتن چیزی از کلام مردم درست نیست؛ چه نماز فقط تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن است».

و در پاسخ به حدیث ذوالیدین گفته‌اند: داستان ذوالیدین منسوخ است به حدیث عبدالله بن مسعود ﷺ [که در بالا گذشت]؛ و حدیث زید بن ارقم ﷺ [که بعداً بدان اشاره خواهد شد] که صراحتاً سخن گفتن در نماز را نفی می‌نمایند.

۹۸۰ - [۳] (مُتَّفق عَلَيْهِ)

وَعَنْ مُعَيْقِيبٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الرَّجُلِ يُسَوِّي التُّرَابَ حَيْثُ يَسْجُدُ؟ قَالَ: «إِنْ كُنْتَ فَاعِلًا فَوَاحِدَةً»[1].

۹۸۰- (۳) مُعیقیب رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ درباره‌ی مردی که هنگام سجده، خاک محل سجده‌ی خویش را صاف و هموار می‌کرد، فرمودند: «اگر خواستی این کار را بکنی، فقط یک بار انجام بده؛ و یک بار دست مالیدن بر خاک، کافی است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۹۸۱ - [٤] (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: «نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَن الخصر فِي الصَّلَاة»[2].

۹۸۱- (٤) ابوهریره رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ از این که فرد نمازگزار در نماز، کف دستش را بر کمرش قرار دهد، نهی فرمودند؛ (زیرا که دست نهادن بر کمر در حال نماز، مکروه و کاری ناپسند است).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

«الخَصْر»: حالتی است که نمازگزار، دستش را بر تهی‌گاه (خالی‌گاه کمرش) قرار دهد.

۹۸۲ - [٥] (مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ)

۱- بخاری ۷۹/۳ ح ۱۳۰۷ و مسلم ۳۸۸/۱ ح (٤٦‌-٥٤٩)..

۲- بخاری ۸۸/۳ ح ۱۲۲۰؛ مسلم ۳۸۷/۱ ح (٤٥‌-٥٤٦)؛ ابوداود ۵۸۲/۱ ح ۹٤۷؛ ترمذی ۲۲۳/۲ ح ۳۸۳؛ نسایی ۱۲۷/۲ ح ۸۹۰؛ دارمی ۳۹۲/۱ ح ۱٤۲۸ و مسند احمد ۳۹۹/۲.

وَعَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ عَنِ الِالْتِفَاتِ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ: «هُوَ اختلاس يختلسه الشَّيْطَان من صَلَاة العَبْد»[۱].

۹۸۲- (۵) عایشه ﵂ گوید: از رسول خدا ﷺ درباره‌ی نگاه کردن به اطراف در نماز، سؤال کردم؟ آن حضرت ﷺ در پاسخ فرمودند: (روباه‌آسا به این طرف و آن طرف نگاه کردن،) یک دزدی پنهانی است که شیطان، از نماز بنده‌ی مسلمان، می‌رباید (و نمازش را ناقص و بی‌برکت و بی‌تأثیر و بی‌رونق و بی‌کیفیت و خالی از خشوع جسمانی و بدنی و عاری از خشوع قلبی و روحانی و تهی از مقبولیت و نورانیت می‌گرداند).»

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

«الالتفات»: روباه‌آسا به این طرف و آن طرف در نماز نگاه کردن.

«اختلاس»: ربودن؛ زود ربودن؛ دزدیدن؛ پولی را پنهانی و بدون حق، از صندوق بنگاه یا اداره‌ای برداشتن.

در حقیقت شیطان، بنده‌ی نمازگزار را غافل و متوجه جاهای دیگر و چشم دوختن به چیزی می‌نماید و با این کار، از ثواب و پاداش نماز او می‌کاهد و با این کار، برکت و تأثیر، رونق و کیفیت، خشوع جسمانی و بدنی، خشوع روحانی و قلبی و مقبولیت و نورانیت نماز او را می‌دزدد.

---

[۱]- بخاری ۲۳٤/۲ ح ۷۵۱؛ ابوداود ٥٦٠/۱ ح ۹۰۹؛ ترمذی ٤٨٤/۲ ح ٥۹۰؛ نسایی ۸/۳ ح ۱۱۹٦ و مسند احمد ۱۰٦/٦.

٩٨٣ - [٦] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَيَنْتَهِيَنَّ أَقْوَامٌ عَنْ رَفْعِهِمْ أَبْصَارَهُمْ عِنْدَ الدُّعَاءِ فِي الصَّلَاةِ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ لَتُخْطَفَنَّ أَبْصَارهم». رَوَاهُ مُسلم[١].

٩٨٣- (٦) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «آنانی که در هنگام دعا در نماز، چشمان خویش را به آسمان بلند می‌کنند (و روباه‌آسا، به این طرف و آن طرف نگاه می‌نمایند،) باید از این عملشان دست بکشند و گرنه، به شدّت نور چشمانشان ربوده و بینایی‌شان گرفته خواهد شد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: از مجموع این روایات، دانسته می‌شود که نماز مسلمان، تنها الفاظ و حرکاتی بی‌روح و فاقد معنا نیست، بلکه به هنگام نماز، آن چنان حالت توجه به پروردگار در مسلمان پیدا می‌شود که از غیر او جدا می‌گردد و به او می‌پیوندد و چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می‌شود که بر تمام ذرّات وجودش اثر می‌گذارد و خود را ذرّه‌ای می‌بیند در برابر وجودی بی‌پایان و قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران.

لحظات این نماز، هر کدام برای او درسی است از خودسازی، تصفیه‌ی روح و روان، تقویت اراده و اندیشه، رشد و بالندگی فکری،

١- بخاری ٢٣٣/٢ ح ٧٥٠؛ مسلم ٣٢١/١ ح (١١٨- ٤٢٩)؛ نسایی ٧/٣ ح ١١٩٣؛ ابن ماجه ٣٣٢/١ ح ١٠٤٥؛ دارمی ٣٣٩/١ ح ١٣٠١ و مسند احمد ١٠٩/٣.

پیشرفت ایمانی، ترقّی اخلاقی، تعالی معنوی، تکامل انسانی و وسیله‌ای است برای تربیت انسانی وتهذیب روح و جان.

از این رو، در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر خداﷺ مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کند؛ آن حضرتﷺ فرمود: «اما انّه لو خشع قلبه، لخشعت جوارحه»؛ «اگر او در قلبش خشوع بود، اعضای بدنش نیز خاشع می‌شد».

و چرا در نماز نباید خشوع بدنی و جسمانی و قلبی و روحانی را رعایت کرد در حالی که نماز، بهترین و مهم‌ترین رابطه‌ی خلق و خالق است؛ برترین مکتب عالی تربیت است و وسیله‌ی بیداری روح و جان و بیمه‌کننده‌ی انسان در برابر گناهان است.

مسلمان، باید بداند که هرگاه نماز با آداب و شرایطش انجام گیرد، زمینه‌ی مطمئنّی برای همه‌ی خوبی‌ها و نیکی‌ها خواهد بود. مؤمنان تنهابه نماز نباید به عنوان یک کالبد بی‌روح بنگرند، بلکه تمامی توجه آن‌ها به باطن و حقیقت نماز باید باشد. اگر رکوع، سجود، قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم، به یقین حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با او راز و نیاز می‌کنیم، روح نماز است.

مسلمان، باید بداند که نماز، تنها در صورتی باعث آمرزش گناهان و پاک شدن از پلیدی‌ها و ترفیع درجات و نزدیک شدن به

پروردگار جهانیان می‌گردد که انسان مسلمان، آن را با شروط و ارکان و آداب و حدودی که دارد به طور کامل انجام دهد.

مسلمان نمازگزار، نباید اعضای بدنش را در نماز حرکت دهد؛ به وسیله‌ی بازی با اندام، از نماز غافل بماند؛ روباه‌آسا به این طرف و آن طرف نگاه کند و همچون خروس، نوک بزند و خیلی تند و سریع به رکوع و سجده بپردازد؛ از نمازش دزدی کند؛ خشوع بدنی و جسمانی و خشوع قلبی و روحانی را رعایت نکند؛ بلکه همان گونه که خداوند بلند مرتبه نماز را تشریع فرموده است؛ آن را با تمامی ارکان و حَدّ و حدودش ادا نماید.

مسلمان نمازگزار، باید توجه داشته باشد که در نماز با خداوند بلند مرتبه به گفتگو می‌پردازد و باید در هر رکعتی از حرکات نماز و در هر وقتی از اوقات نماز و در هر رکنی از ارکان آن، حضور قلب داشته باشد و برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز باید دنیا را در نظرش کوچک و خدا را بزرگ تصور کند تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود، نظر او را به خود جلب و از خدا منحرف سازد؛ و باید مشغله‌های مشوّش و پراکنده را کم کند و به حضور قلب در عبادات خود کمک کند و محل و مکانی مناسب، برای نمازش پیدا کند؛ زیرا که خواندن نماز در برابر اشیاء و چیزهایی که ذهن انسان را به خود مشغول می‌دارد، مکروه است؛ مثل این که در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم و در مقابل آیینه

و عکس و مانند این‌ها، نماز بگزارد؛ از گناه پرهیز بکند؛ زیرا گناه، قلب را از خدا دور می‌سازد و از حضور قلب می‌کاهد؛ به معنای نماز و فلسفه‌ی افعال و اذکار آن، آشنایی پیدا نماید و به مراقبت و تمرین و استمرار و پیگیری زیاد بپردازد، تا در پرتو این تمرین و ممارست، آنچنان قدرت نفس پیدا کند که بتواند به هنگام نماز، دریچه‌های فکر خود را بر غیر معبود، به طور مطلق ببندد.

و انسان مسلمان، باید بداند که نمازگزارانی که تمامی همّ و قصد آنان، این باشد که از نماز فارغ شوند و از آن رهایی یابند و آن را بار سنگینی بر دوش خود احساس کنند، بدون این که رکوع و سجود را به طور کامل و با خشوع و طمأنینه انجام دهند، در کمترین وقت ممکن، نماز را تمام می‌کنند، این گونه نماز خواندن، مورد قبول درگاه خداوند نخواهد بود.

٩٨٤ - [٧] (مُتَّفق عَلَيْهِ)

وَعَن أبي قَتَادَة قَالَتْ: «رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَؤُمُّ النَّاسَ وَأُمَامَةُ بِنْتُ أَبِي الْعَاصِ عَلَى عَاتِقِهِ فَإِذَا رَكَعَ وَضَعَهَا وَإِذَا رَفَعَ مِنَ السُّجُودِ أَعَادَهَا»[١].

٩٨٤- (٧) ابوقتاده ؓ گوید: پیامبر ﷺ در حالی که در نماز برای مردم پیشنمازی می‌دادند، امامه دختر ابوالعاص (نوه‌ی دختری خود از زینب و ابوالعاص) را بر دوششان حمل می‌کردند؛ و چون

١- مسلم ٣٨٦/١ ح (٥٤٣-٤٢)؛ نسایی ١٠/٣ ح ١٢٠٥؛ و مسند احمد ٢٩٦/٥.

رسول خدا ﷺ به رکوع رفتند، او را بر زمین می‌نهادند و هنگامی که از سجود بلند می‌شدند و راست می‌ایستادند، او را برمی‌داشتند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده است].

شرح: «اُمامهٔ»: اُمامهٔ، نوه‌ی دختری آن حضرت ﷺ از حضرت زینب رضی الله عنها و ابوالعاص پسر ربیعهٔ بن عبد شمس می‌باشد.

حضرت زینب□، بزرگترین دختر پیامبر گرامی اسلام ﷺ از حضرت خدیجه می‌باشد؛ نکاح زینب رضی الله عنها با ابوالعاص بن ربیعه، در مکه‌ی مکرمه بسته شد. ابوالعاص، کنیه‌ی وی می‌باشد و در مورد اسمش، نظرات مختلفی وجود دارد که «لقیط»، «زبیر» و «هشیم» از نام‌های او هستند.

ابوالعاص، خواهرزاده‌ی خدیجه رضی الله عنها و پسرخاله‌ی زینب رضی الله عنها است؛ وی در مکه، فردی ثروتمند و تاجر و امانت‌دار بزرگی بود.

زینب رضی الله عنها زندگی خویش را پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، در مکه‌ی مکرمه پیش شوهرش گذراند، تا این که به سال دوم هجری، ابوالعاص در حالی که هنوز ایمان نیاورده بود، در جنگ بدر در صف مشرکان به جنگ و پیکار با مسلمانان پرداخت و با عدّه‌ای دیگر از مشرکان، اسیر و به مدینه برده شد. وقتی که مشرکان مکه به وطن خویش بازگشتند، هر یکی برای عزیز خویش که اسیر مسلمانان بود، فدیه می‌فرستاد تا او را آزاد کنند. حضرت

زینب﵄برای آزادی شوهرش، اموالی توسط عمر بن ربیعه که برادر ابوالعاص بود فرستاد و در این مال‌ها، یک گردنبند بود که او را وقت عروسی زینب، مادرش خدیجه﵄به او هدیه داده بود. هنگامی که چشم آن حضرت ﷺ به این گردنبند افتاد، یاد و خاطره‌ی خدیجه﵄در ذهنش تداعی شد و به صحابه و یاران خویش فرمود: «اگر شما مناسب می‌دانید، اسیر زینب﵄را بدون پرداخت مال، آزاد سازید و مالش را بدو برگردانید».

صحابه نیز با جان و دل و خوشی و رضایت، پیشنهاد پیامبرﷺ را پذیرفتند و ابوالعاص را آزاد کردند و او نیز چون به مکه برگشت، مسلمان شد.

از زینب▫، یک دختر و یک پسر متولد شد؛ پسر، اسمش علی و دختر، امامه بود. علی قبل از این که به سنّ بلوغ برسد، وفات نمود، ولی امامه به سن بلوغ رسید و بعد از وفات حضرت فاطمه ﵄ (دیگر دختر پیامبرﷺ) علی بن ابی‌طالب ﵁ بنا بر وصیت فاطمه ﵄ با امامه ﵄ نکاح خویش را بسته و ازدواج نمود و بعد از وفات علی﵁، او به عقد نوفل بن مغیره ﵁ درآمد.

۹۸۵ - [۸] (صـَحِيح)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْـخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَكْظِمْ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ». رَوَاهُ مُسلم[1].

۹۸۵- (۸) ابوسعید خدری ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر گاه کسی از شما خواست خمیازه بکشد، تا می‌تواند آن را فرو برد (و دفع نماید؛ و اگر نتوانست، دستش را بر دهان خویش بگذارد؛ زیرا خمیازه کشیدن در نماز، از شیطان است و از آن راه،) شیطان داخل می‌شود».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۹۸۶ - [۹] (صَحِيح)

وَفِي رِوَايَةِ الْبُخَارِيِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: «إِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَكْظِمْ مَا اسْتَطَاعَ وَلَا يَقُلْ: هَا فَإِنَّمَا ذَلِكُمْ مِنَ الشَّيْطَان يضحك مِنْهُ»[2].

۹۸۶- (۹) و بخاری در روایتی از ابوهریره ﷺ روایت می‌کند که وی گفته است: (رسول خدا ﷺ فرمودند): «هر گاه یکی از شما در نماز خواست خمیازه بکشد، تا می‌تواند آن را فرو برد و از خود صدا درنیاورد و «**ها**» نگوید؛ زیرا خمیازه کشیدن، از شیطان است (و هنگامی که یکی از شما خمیازه می‌کشد،) شیطان به او می‌خندد».

شرح: خمیازه، امری غیراختیاری است که هر مرد و زن و کوچک و بزرگ، دچار خمیازه می‌شود. شریعت مقدس اسلام، روش و آدابی

۱- مسلم ۲۲۹۳/٤ ح (۲۹۹۵-۵۷) ابوداود ۲۸۷/۵ ح ۵۰۲۷؛ و ترمذی ۲۰۶/۲ ح ۳۷۰.
۲- مسلم ۲۲۹۳/٤ ح (۲۹۹٤-۵٦)؛ و ابوداود ۲۸۷/۵ ح ۵۰۲۸.

را برای خمیازه کشیدن در نظر گرفته است که رعایت آن‌ها در موقع خمیازه، مورد تأکید قرار گرفته و موجب اجر و پاداش می‌باشد.

و در حقیقت، خمیازه، دلیل تنبلی و کسالت و نشأت گرفته از کدورت خاطر است و عامل مؤثری در ایجاد غفلت و از بین رفتن نشاط عبادت و بندگی است. خمیازه کشیدن، مورد پسند شیطان است و آثار نامطلوبی در نشاط کار و عبادت بر جای خواهد گذاشت.

بهترین روش دفع خمیازه، این است که به هنگام آمدن خمیازه، لب زیرین به وسیله‌ی دندان‌های بالا فشرده شود، یا پشت دست، روی دهان گذاشته شود. اگر خمیازه در حال نماز و در حالتی که نمازگزار ایستاده است بیاید، پشت دست راست و در سایر حالات، پشت دست چپ، روی دهان نهاده شود.

و در واقع، این جزو آداب اخلاقی خمیازه است که دهان در جلوی مردم باز کرده نشود و با صدای بلند خمیازه نکشد، بلکه دست بر روی دهان گذاشته و حتّی المقدور سعی در کم کردن صدا کند تا کسانی که در مجاورت و نزدیکی او نشسته‌اند، از خمیازه کشیدن او، احساس ناراحتی و چندش نکنند.

البته باید دانست که در اسلام، هر چه به حال انسان سودمند و مفید باشد، از خداوند و فرشتگان است و هر چه برای انسان زیان‌آور و مُضر باشد، از شیطان سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا شیطان دشمن قسم خورده‌ی انسان است و پیوسته به دنبال بدبختی و

بیچارگی او است؛ و این که در حدیث، خمیازه مورد کراهت خداوند و سبب خنده‌ی شیطان به انسان دانسته شده است، خمیازه‌ای است که فرد در هنگام آن، مبالغه و زیاده‌روی کند و دهان خود را بسیار باز کند و دستش را جلوی دهانش نگیرد و از خود صدا (صدایی شبیه روباه و گربه) درآورد و باعث چندش و آزار و اذیت دیگران شود که این نشانه‌ی غفلت، تنبلی، کسالت، سستی و بی‌حالی شخص و سبب ورود میکروب‌ها و مواد آلوده به ریه‌اش می‌شود و در نتیجه، مایه‌ی خنده و سخره و شادی و خوشحالی دشمن او (شیطان) است.

«فانّ الشیطان یدخل» [شیطان از راه دهان وارد بدن می‌شود]: این عبارت کنایه از داخل شدن میکروب و اشیای مُضر و میکروب‌ها و مواد آلوده به ریه‌ی فرد خمیازه کشنده است؛ زیرا که پیش‌تر بیان کردیم که: در اسلام، هر چیزی که به حال انسان سودمند و مفید باشد، از خداوند و فرشتگان الهی سرچشمه می‌گیرد و بدان‌ها منسوب می‌کنند و هر چیزی که برای انسان، زیان‌آور و مُضر باشد، از شیطان سرچشمه می‌گیرد و بدو منسوب می‌نمایند.

«یضحک منه» [شیطان به فرد خمیازه کشنده می‌خندد]: چون خمیازه، دلیل تنبلی و کسالت و سستی و بی‌حالی و نشأت گرفته از کدورت خاطر و روح و روان است و عامل مؤثری در ایجاد غفلت

و از میان بردن نشاط عبادت و بندگی است، از این رو، مورد پسند و رضایت شیطان می‌باشد.

٩٨٧ - [١٠] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِنَّ عِفْرِيتًا مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ الْبَارِحَةَ لِيَقْطَعَ عَلَيَّ صَلَاتِي فَأَمْكَنَنِي اللهُ مِنْهُ فَأَخَذْتُهُ فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ عَلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ فَذَكَرْتُ دَعْوَةَ أَخِي سُلَيْمَانَ: ‹رَبِّ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي›

فَرَدَدْتُهُ خَاسِئًا»[1].

٩٨٧- (١٠) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «دیشب، دیوی نیرومند و قوی و درشت هیکل و تنومند، ناگهان بر من ظاهر و نمودار شد و می‌خواست (با وسوسه و نیرنگ) نمازم را قطع نماید؛ ولی خداوند بلند مرتبه مرا بر آن مسلّط و چیره گردانید و بر آن غالب و فائق آمدم و او را گرفتم و خواستم آن را به یکی از ستون‌های مسجد ببندم تا همه‌ی شما آن را تماشا کنید؛ ولی گفته‌ی برادرم حضرت سلیمان؈را به یاد آوردم که گفت:

‹ربّ هَبْ لي مُلكاً لاينبغي لاحد من بعدي›»؛ «پروردگارا! حکومتی به من عطا فرمای که بعد از من کسی را نسزد که چنین سلطنت و عظمتی داشته باشد».

١- بخاری ٥٥٤/١ ح ٤٦١؛ مسلم ٣٨٤/١ ح (٥٤١-٣٩)؛ و مسند احمد ٢٩٨/٢.

بعداً این عفریت (دیو قوی و نیرومند و درشت هیکل و تنومند) را ناامید و ناکام و رانده شده و زیانکار، برگرداندم».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «عِفریت»: به معنای فرد گردنکش و خبیث است؛ البته به معنای خبیث، بدطینت، منکر، موجود زشت و بد و سهمناک، دیو، غول قوی و درشت هیکل می‌آید.

«تفلّت»: بر او هجوم برد و به سرش پرید.

«البارحۀ»: شب پیشین.

«فامکننی الله»: خداوند مرا بر آن توانا و فائق گردانید و بر او چیره و غالب ساخت.

«ربّ هب لي مُلکاً لاینبغي لاحد من بعدي»: این سخن سلیمان ﵇ بر مبنای بخل و تنگ‌چشمی و افزون‌طلبی و انحصارجویی نبود، بلکه او از خداوند بلند مرتبه، یک نوع حکومتی می‌خواست که توأم با معجزات ویژه‌ای بوده باشد و حکومت او را از سایر حکومت‌ها مشخص کند؛ زیرا می‌دانیم که هر پیامبری، معجزه‌ی مخصوص به خود را داشته است؛ سلیمان ﵇ نیز از این قاعده مستثنی نبود و حکومتی داشت که آمیخته با اعجازهای الهی و حکومت بر بادها و شیاطین با ویژگی‌های بسیار دیگر بود؛ خداوند بلند مرتبه باد را مسخّر فرمان او ساخت که به نرمی و آرامی هر کجا او مایل بود جریان می‌یافت و صبحگاهان فاصله‌ی یک ماه را می‌پیمود و

عصرگاهان فاصله‌ی یکماه را؛ و خداوند بلند مرتبه، شیاطین را مسخر او ساخت که برای او ساختمان و برج می‌ساختند و در دریاها به غواصی می‌پرداختند و علم سخن گفتن پرندگان را به او تعلیم داد و حکومت او را در زمین پابرجا ساخت؛ از این رو، در همان زمان و زمان‌های بعد، مردم دانستند که حکومت او، هیچ شباهتی به حکومتی که مردم آن را برمی‌گزینند و یا از طریق قهر و غلبه و ستم حاصل می‌شود، ندارد. و این برای پیامبران، عیب و نقص محسوب نمی‌شود که برای خود تقاضای معجزه‌ی ویژه‌ای کنند تا وضع آن‌ها را از دیگران مشخص کند؛ بنابراین، هیچ مانعی ندارد که دیگران، حکومت‌های وسیع‌تر و گسترده‌تر از سلیمان ﵇ پیدا کنند امّا ویژگی‌های آن را نداشته باشد.

به هر حال، سخن از کم و زیاد و افزون‌طلبی و انحصارجویی نیست؛ سخن از این است که کمال نبوّت در این است که از نظر معجزات، ویژگی‌هایی داشته باشند که آن را از نبوّت پیامبران دیگر، مشخص کند و سلیمان ﵇ نیز طالب این بود؛ و می‌توان چنین گفت که سرگذشت سلیمان ﵇ مملو است از شگفتی‌ها و خارق عادات.

به هر حال، حضرت سلیمان ﵇ از خداوند عز و جل خواست تا حکومتی به او دهد که هیچ‌کس نتواند بعد از او بگوید که حکومت

او از طریق غلبه و ظلم و اجبار بر مردم به دست آمده است، لذا خداوند متعال به او مواهبی را عنایت کرد:

۱- باد را مسخّر فرمان او ساخت که به نرمی هر کجا او مایل بود جریان می‌یافت، و صبحگاهان فاصله‌ی یک ماه را می‌پیمود و عصرگاهان فاصله یکماه را.

۲- خداوند متعال، شیاطین و جنیان را مسخر او ساخت که برای او ساختمان می‌ساختند، و غوّاصی می‌کردند و به این ترتیب خداوند نیروی آماده‌ای برای کارهای مثبت را در اختیار او گذاشت و شیاطین و جنیان که طبیعتشان تمرّد و سرکشی است آنچنان مسخر او شدند که در مسیر سازندگی و استخراج منابعِ گرانبها قرار گرفتند.

۳- علم سخن گفتن با پرندگان را به او تعلیم و آموزش داد.

٤- حکومت او را در زمین پابرجا و استوار ساخت

٥- پرندگان و حیوانات در اختیار او بودند.

٦- حکومت بی‌نظیر داشت.

۷- و موهبت دیگر خداوند به حضرت سلیمان، مهار کردن گروهی از نیروهای مخرّب بود، زیرا به هر حال در میان جنیان افرادی بودند که به عنوان یک نیروی مفید و سازنده قابل استفاده به حساب نمی‌آمدند، و چاره‌ای جز این نبود که آنها در بند باشند تا جامعه از شر مزاحمت آنها در امان بماند.

آری خداوند عزوجل قادر است تا بادی را که کشتیهای عظیم و غول پیکر را بر سطح دریاها و اقیانوس‌ها به حرکت در می‌آورند، و سنگ‌های سنگین آسیاها را می‌چرخانند و بالن‌ها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت در می‌آورند، مسخّر و فرمانبردار حضرت سلیمان ﵇ کند، و این جسم لطیف را با این قدرت خیره کننده در اختیار او قرار دهد.

و اینکه چگونه باد به فرمان او بود؟ و با چه سرعتی حرکت می‌کرد؟ و سلیمان و یارانش به هنگام حرکت به وسیله‌ی باد، بر چه چیز سوار می‌شدند؟ و چه عواملی آنها را از سقوط و کم و زیاد شدن فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ می‌کرد؟ و... اینها مسائلی هستند که جزئیات آن بر ما روشن نیست، و همین قدر می‌دانیم که این از جمله‌ی خوارق عاداتی بود که در اختیار پیامبران قرار می‌گرفت، و یک موهبت فوق‌العاده و یک اعجاز بود، و این امور در برابر قدرت عظیم پروردگار امر ساده‌ای است.

۹۸۸ - [۱۱] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ «مَنْ نَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلَاتِهِ فَلْيُسَبِّحْ فَإِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ»

وَفِي رِوَايَةٍ: قَالَ: «التَّسْبِيحُ لِلرِّجَالِ والتصفيق للنِّسَاء»[1].

۹۸۸- (۱۱) سهل بن سعد ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر گاه در نماز، مسأله‌ای پیش آمد، شما (مردان)، خداوند را به پاکی یاد کنید و «سبحان الله» بگویید؛ چرا که دست به هم زدن، از ویژگی‌های زنان است.

و در روایتی دیگر، آن حضرت ﷺ فرموده‌اند: «گفتن سبحان الله (به هنگامی که اتفاقی در اثنای نماز روی می‌دهد،) برای مردان است و دست به هم زدن، برای زنان است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «تصفیق»: دو کف دست را بر هم زدن.

مراد حدیث بالا، این است که اگر در نماز برای امام، سهو و اشتباه و یا مسأله و اتفاقی پیش آید؛ به عنوان مثال: امام پس از رکعت اول، برای التحیات نشست؛ در آن صورت اگر مقتدی، مرد است، «سبحان الله» بگوید تا امام متوجه شود و برای رکعت دوم نماز بلند شود؛ و اگر چنانچه مقتدی زن بود، در آن صورت کف دست راست خویش را بر پشت دست چپش بزند تا امام را از اشتباهش باخبر سازد و برای رکعت دوم بلند شود.

۱- بخاری ۷۷/۳ ح ۱۲۰٤؛ مسلم ۳۱٦/۱ ح (٤۲۱-۱۰۲)؛ ابوداود ۵۷۸/۱ ح ۹٤۰؛ نسایی ۷۷/۲ ح ۷۸٤؛ دارمی ۳٦۵/۱ ح ۱۳٦٤؛ موطأ مالک ۱٦۳/۱ ح ٦۱؛ «کتاب قصر الصلوة»؛ و مسند احمد ۳۳۳/۵.

و همچنین اگر در جایی، مسأله و اتفاقی در نماز برای مرد پیش آمد، باز سبحان الله بگوید و اگر برای زن پیش آید، دست‌هایش را به هم بزنند؛ مثل آگاه کردن فرد نابینا تا در چاه نیافتد؛ یا آگاه کردن اهل خانه تا نگذارند گربه خوراک را آلوده کند و... در تمام این صورت‌ها، «سبحان الله» گفتن برای مردان و دست به هم زدن، مخصوص زنان است.

فصل دوم

۹۸۹ - [۱۲] (حسن)

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ قَبْلَ أَنْ نَأْتِيَ أَرْضَ الْحَبَشَةِ فَيَرُدُّ عَلَيْنَا فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ أَتَيْتُهُ فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ حَتَّى إِذَا قَضَى صَلَاتَهُ قَالَ: «إِنَّ اللهَ يُحْدِثُ مِنْ أَمْرِهِ مَا يَشَاءُ ن وَإِن مِمَّا أحدث أَن لَا تتكلموا فِي الصَّلَاة». فَرد عَليّ السَّلَام[۱].

۹۸۹- (۱۲) عبدالله بن مسعود ؓ گوید: ما پیش از این که به سرزمین حبشه هجرت کنیم، بر پیامبر ﷺ سلام می‌کردیم و در حالی که آن حضرت ﷺ نماز می‌گزاردند، جواب سلام ما را می‌دادند؛ ولی وقتی که از دیار حبشه به خدمت پیامبر ﷺ (به مدینه‌ی منوره) برگشتیم، به نزد ایشان رفتم. و در حالی که آن حضرت ﷺ نماز می‌گزاردند، بر ایشان سلام کردم؛ امّا ایشان جواب سلام مرا ندادند تا این که نماز آن حضرت ﷺ تمام شد؛ آن گاه پس از نماز، فرمودند: «بی‌گمان، خداوند بلند مرتبه در کار دین (و احکام و مسائلش) هر چه را بخواهد، ایجاد می‌کند و وضع تازه‌ای پیش می‌آورد؛ و به راستی از آن چیزهایی که تازه پیداکرده است، یکی این است که در نماز، سخن نگویید». آن گاه رسول خدا ﷺ پس از نماز، جواب سلامم را دادند.

۱- ابوداود ۵٦۷/۱ ح ۹۲٤ و مسند احمد ۳۷۷/۱.

[این حدیث را ابوداود و احمد بن حنبل روایت کرده‌اند].

۹۹۰ - [۱۳] (حسن)

وَقَالَ: «إِنَّمَا الصَّلَاةُ لِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَذِكْرِ اللّٰهِ فَإِذا كنت فِيهَا ليكن ذَلِك شَأْنك». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۹۹۰- (۱۳) (عبدالله بن مسعود ﷺ در ادامه‌ی حدیث بالا می‌گوید: و نیز رسول خدا ﷺ) فرمودند: «بی‌شک، نماز فقط برای خواندن قرآن و ذکر و یاد خدا وضع و تشریع شده است؛ پس زمانی که تو در نماز بودی، باید کار تو همین خواندن قرآن و ذکر و یاد خدا باشد؛ (چرا که وظیفه‌ی تو، مغشول بودن به تفکّر در معنا و مفهوم آیات و ذکر و یاد خداست و نباید در نماز، به چیز دیگری توجه داشته باشی)».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

۹۹۱ - [۱٤] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لِبِلَالٍ: كَيْفَ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَرُدُّ عَلَيْهِم حِين حانوا يُسَلِّمُونَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ؟ قَالَ: كَانَ يُشِيرُ بِيَدِهِ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَفِي رِوَايَةِ النَّسَائِيِّ نَحوه وَعوض بِلَال صُهَيْب[2].

۹۹۱- (۱٤) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: خطاب به بلال ﷺ گفتم: وقتی که پیامبر ﷺ در حال خواندن نماز بودند و مردم بر ایشان سلام

۱- ابوداود ۵۷۳/۱ ح ۹۳۱.
۲- ترمذی ۲۰٤/۲ ح ۳٦۸؛ و نسایی ۵/۳ ح ۱۱۸۷.

می‌کردند، آن حضرت ﷺ چگونه جواب سلام آن هارا می‌دادند؟ بلال در پاسخ گف: با دستشان اشاره می‌کردند (و جواب سلامشان را می‌دادند).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است؛ و نسایی نیز به سان آن را به روایت «**صهیب**» روایت نموده است].

شرح: ائمه و پیشوایان چهار گانه (امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل) بر عدم جواز جواب سلام در نماز با الفاظ سلام، اتفاق نظر دارند و حسن بصری، قتاده و سعید بن مسیب، آن را جایز می‌دانند.

و همچنین به اتفاق هر چهار ائمه، جواب سلام با اشاره، فاسد کننده‌ی نماز نیست؛ تا جایی که امام شافعی آن را مستحب می‌داند و امام مالک و امام احمد بن حنبل نیز آن را بدون کراهیت، جایز می‌دانند؛ ولی از دیدگاه امام ابوحنیفه، رد کردن جواب سلام با اشاره، مکروه می‌باشد.

استدلال ائمه‌ی ثلاثه، حدیث بلال ﷺ (حدیث بالا به شماره‌ی ۹۹۱) است؛ در حالی که استدلال احناف، حدیث عبدالله بن مسعود (به شماره‌ی ۹۸۹ و ۹۷۹ و..). می‌باشد. عبدالله بن مسعود ﷺ زمانی که از حبشه برگشت، به نزد پیامبر ﷺ آمد. در آن هنگام آن حضرت ﷺ مشغول خواندن نماز بودند؛ عبدالله بن مسعود می‌گوید:

«فسلمت علیه فلم یردّ عليّ»؛ «بر آن حضرت ﷺ سلام کرد ولی ایشان، جواب سلامم را ندادند».

از این رو، حدیث بلال ﷺ، به ابتدای اسلام منسوب است که در آن زمان، چنین حرکاتی در نماز جایز بود و به نظر می‌رسد که حدیث عبدالله بن مسعود ﷺ، حدیث بلال ﷺ را منسوخ گردانیده باشد.

امام طحاوی رحمه الله گوید: زمانی که جواز سخن گفتن در نماز، منسوخ شد، در کنار آن، اشاره نمودن در نماز نیز منسوخ گردید؛ زیرا که پیامبر ﷺ فرمود: «انّ في الصلوة شغلاً».

٩٩٢ - [١٥] (صَحِيح)

وَعَن رِفَاعَة بن رَافع قَالَ: صليت خَلْفَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَعَطَسْتُ فَقلت الْـحَمْدُ لِلّٰهِ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ مُبَارَكًا عَلَيْهِ كَمَا يُحِبُّ رَبُّنَا وَيَرْضَى فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ انْصَرَفَ فَقَالَ: «مَنِ الْـمُتَكَلِّمُ فِي الصَّلَاةِ؟» فَلَمْ يَتَكَلَّمْ أَحَدٌ ثُمَّ قَالَهَا الثَّانِيَةَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ أَحَدٌ ثُمَّ قَالَهَا الثَّالِثَةَ فَقَالَ رِفَاعَةُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدِ ابْتَدَرَهَا بِضْعَةٌ وَثَلَاثُونَ مَلَكًا أَيُّـهُمْ يَصْعَدُ بِـهَا». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَأَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ[1].

٩٩٢- (١٥) رفاعة بن رافع ﷺ گوید: پشت سر پیامبر ﷺ نماز می‌خواندم که عطسه‌ام گرفت؛ از این رو، (در حال نماز) گفتم: «الحمد لله حمداً كثيراً طيّباً مباركاً فيه؛ مباركاً عليه كما يحبّ ربنا ويرضي»؛ «حمد

١- بخاری ٢٨٤/٢ ح ٧٩٩؛ مسلم ٤١٩/١ ح (٦٠٠-١٤٩)؛ ابوداود ٤٨٨/١ ح ٧٧٠؛ ترمذی ٢٥٤/٢ ح ٤٠٤؛ نسایی ١٤٥/٢ ح ٩٣١؛ موطأ مالک ٢٠٩/١ ح ٣٥؛ «کتاب القرآن»؛ و مسند احمد ٣٤٠/٤.

و ستایش و ثنا و سپاس از آنِ خداست؛ حمد و ستایش زیاد، خوب و مبارک؛ آن طوری که پروردگارمان دوست می‌دارد و بدان راضی و خشنود می‌شود».

چون آن حضرت ﷺ نماز را گزاردند، محل نماز خویش را ترک کردند و فرمودند: «گوینده‌ی این کلمات در نماز کیست»؟ پس همه‌ی مردم، خاموش و ساکت شدند و کسی چیزی نگفت. پیامبر ﷺ برای بار دوم و سوم نیز سؤالشان را تکرار فرمودند و از گوینده‌ی این کلمات در نماز سؤال کردند؛ آن گاه رفاعۀ گفت: من بودم‌ای رسول خدا ﷺ!.

پیامبر ﷺ فرمودند: «سوگند به آن ذاتی که جانم در قبضه‌ی قدرت اوست! بی‌گمان، سی و اندی فرشته برای بالا بردن ثواب و پاداش این کلمات به سوی پروردگار، شتاب و عجله می‌کردند و بر یکدیگر پیش‌دستی می‌نمودند تا ببینند کدام یک از آن‌ها، بالا بردن ثواب و پاداش این کلمات را به عهده می‌گیرد».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی گفته‌اند: این حدیث، مربوط به زمانی است که سخن گفتن در نماز مباح بوده است؛ ولی بعد از این که حکم سخن گفتن در نماز منسوخ گردید، این حکم نیز باقی نماند؛ اگر چه شیخ ابن همام گفته است: اگر چنانچه کسی در جواب عطسه - آن هم در نماز - حمد و ستایش

خدا را با «الحمد لله حمداً کثیراً...» بگوید، اگر در نفس خود بگوید و لب نجنباند، نمازش فاسد نمی‌گردد و اگر لب بجنباند، نمازش فاسد می‌شود. و الله اعلم بالصواب.

٩٩٣ - [١٦] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «التَّثَاؤُبُ فِي الصَّلَاةِ مِنَ الشَّيْطَانِ فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَكْظِمْ مَا اسْتَطَاعَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَفِي أُخْرَى لَهُ وَلِابْنِ مَاجَهْ: «فَلْيَضَعْ يَدَهُ على فِيهِ»[١].

٩٩٣- (١٦) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «خمیازه کشیدن در نماز، از شیطان است؛ (چرا که خمیازه، دلیل تنبلی و کسالت و سستی و بی‌حالی و نشأت گرفته از کدورت خاطر و عامل مؤثری در ایجاد غفلت و از میان رفتن نشاط عبادت و بندگی و مورد پسند و خشنودی شیطان است؛) پس هرگاه کسی از شما، خواست خمیازه بکشد، تا می‌تواند آن را فرو برد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است. و در روایتی دیگر از ترمذی و ابن ماجه آمده است:] «(وقتی یکی از شما خمیازه کشید،) باید دستش را بر دهان خود بگذارد (و دهان خود را بسیار باز نکند و از خود صدا درنیاورد و باعث چندش و اذیت و آزار دیگران نشود که این نشانه‌ی غفلت شخص و سبب ورود میکروب‌ها و مواد

١- ترمذی ٢٠٦/٢ ح ٣٧٠؛ و ابن ماجه ٣١٠/١ ح ٩٦٨.

آلوده به ریه‌اش می‌شود و در نتیجه، مایه‌ی خنده و سُخره و شادی و خوشحالی شیطان می‌گردد)».

۹۹٤ - [۱۷] (صَحِيح)

وَعَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ ثُمَّ خَرَجَ عَامِدًا إِلَى الْمَسْجِدِ فَلَا يُشَبِّكَنَّ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَإِنَّهُ فِي الصَّلَاةِ». رَوَاهُ أَحْمد وَأَبُو دَاوُد وَالتِّرْمِذِيّ وَالنَّسَائِيّ والدارمي[۱].

۹۹٤- (۱۷) کعب بن عُجرة رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر گاه یکی از شما (در خانه‌اش) وضو گیرد و وضوی خویش را به نحو احسن و خوب و کامل و با رعایت آداب و شرایط و ارکان و حدود انجام دهد؛ سپس آهنگ مسجد نماید و به مسجد برود؛ پس انگشتان خویش را در هم داخل نکند؛ چرا که (از هنگامی که نیت نماز می‌کند و به مسجد رهسپار و روان می‌گردد تا زمانی که به خانه بازمی‌گردد،) در نماز است».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ترمذی، ابوداود، نسایی و دارمی روایت کرده‌اند].

شرح: «تشبیک»: داخل نمودن انگشتان در همدیگر. و رسول خدا ﷺ از داخل نمودن انگشتان در همدیگر بدین جهت نهی کردند؛ زیرا که مخالف حالت خشوع و خضوع و تواضع و فروتنی و نشانه‌ی

۱- ابوداود ۳۸۰/۱ ح ٥٦۲؛ ترمذی ۲۸۸/۲ ح ۳۸٦؛ دارمی ۳۸۱/۱ ح ۱٤۰٤؛ و مسند احمد ۲٤۳/٤.

خصومت و فتنه و در هم افتادن و جنگ و پیکار و کارزار و جدال است؛ از این رو، هرگاه که پیامبر ﷺ فتنه‌ها را بیان می‌کردند، انگشتان خویش را برای نشان دادن شرّ و بدی آن‌ها، در همدیگر داخل می‌کردند.

۹۹۵ - [۱۸] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا يَزَالُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مُقْبِلًا عَلَى الْعَبْدِ وَهُوَ فِي صَلَاتِهِ مَا لَمْ يَلْتَفِتْ فَإِذَا الْتَفَتَ انْصَرَفَ عَنْهُ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَالدَّارِمِيُّ[1].

۹۹۵- (۱۸) ابوذر غفاری رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «تا زمانی که بنده‌ی مسلمان، مشغول خواندن نماز است، خداوند بلند مرتبه پیوسته متوجه وی است و با نظر لطف و رحمت و عنایت و محبّت خویش، وی را می‌نگرد؛ و این توجه و اقبال خداوندی تا هنگامی است که بنده‌ی مسلمان، (در نماز) روی خویش را به طرف چپ و راست برنگرداند. پس هرگاه رویش را به چپ و راست برگردانید، خداوند بلند مرتبه نیز نظر عنایت و لطف خویش را از او برمی‌گرداند».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود، نسایی و دارمی روایت کرده‌اند].

[1]- ابوداود ۱/۵٦۰ ح ۹۰۹؛ نسایی ۸/۳ ح ۱۱۹۵؛ دارمی ۱/۳۹۰ ح ۱٤۲۳؛ و مسند احمد ۱۷۲/۵.

۹۹٦ - [۱۹] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «يَا أَنَسُ اجْعَلْ بَصَرَكَ حَيْثُ تَسْجُدُ». رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ الْكَبِيرِ مِنْ طَرِيق الْـحسن عَن أنس يرفعهُ[1].

۹۹٦- (۱۹) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای انس! (به هنگام گزاردن نماز، برای فراچنگ آوردن خشوع و خضوع بدنی و جسمانی و قلبی و روحانی و به خاطر حضور قلب،) به سجدگاه خویش نگاه کن و چشم‌هایت را به جایی زوم کن که می‌خواهی در آنجا سجده نمایی».

[این حدیث را بیهقی در «سنن کبیر» خویش از طریق حسن، و او نیز از انس، و او نیز از پیامبر ﷺ روایت کرده است].

شرح:

براساس این حدیث، علماء و صاحب‌نظران فقهی گفته‌اند: فرد نمازگزار، به هنگام قیام به سجده‌گاه؛ و به هنگام رکوع به پشت پاها؛ و به هنگام سجده به نرمی بینی؛ و به هنگام نشستن به سینه؛ و به هنگام سلام دادن به شانه‌های خویش نگاه کند.

و به هنگام نماز تا می‌تواند سرفه‌ی خویش را کنترل نماید و به هنگام خمیازه کشیدن، دهانش را بپوشاند و تا می‌تواند خمیازه‌اش را کنترل نماید و نگه دارد.

۱- بیهقی در «سنن الکبری» ۲۸٤/۲.

ناگفته نماند که انجام این کارها، مانند هر کاری دیگر، نیاز به مراقبت، تمرین، ممارست، استمرار و پیگیری دارد؛ بسیار اتفاق می‌افتد که در آغاز، انسان در تمام نماز، یک لحظه‌ی کوتاه، قدرت تمرکز فکر پیدا می‌کند، اما با ادامه‌ی این کار و پیگیری و تداوم، آن چنان قدرت نفس پیدامی کند که می‌تواند به هنگام نماز، دریچه‌های فکر خود را بر غیرمعبود - به طور مطلق - ببندد.

مسلمانان، باید خویشتن را به رعایت آداب و مستحبات نماز، عادت بدهند؛ زیرا که خشوع و خضوع در نماز - در واقع - چیزی جز حضور قلب توأم با تواضع جسمانی و بدنی و خشوع قلبی و روحانی و ادب و احترام نیست و مسلمانان، تنها به نماز به عنوان یک کالبد بی‌روح نمی‌نگرند، بلکه تمامی توجه آن‌ها به باطن و حقیقت و مستحبات و آداب مخصوص نماز است؛ چرا که نماز، مهمترین رابطه‌ی خلق و خالق و برترین مکتب عالی تربیت انسانی و وسیله‌ی بیداری روح و جان و بیمه کننده‌ی انسان در برابر گناهان است؛ و هرگاه این نماز با آداب و مستحباتش انجام گیرد، زمینه‌ی مطمئنّی برای همه‌ی خوبی‌ها و نیکی‌ها خواهد بود و آن چنان حالت توجه به پروردگار در تار و پود وجود انسان پیدا می‌کند که از غیر او جدا می‌گردد و به او می‌پیوندد و چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می‌شود که بر تمام ذرّات وجودش اثر می‌گذارد و خود را ذرّه‌ای می‌بیند در برابر وجودی بی‌پایان و

قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران؛ لحظات چنین نمازی، هر کدام برای او درسی است از خودسازی، تصفیه‌ی روح و روان، تربیت انسانی و وسیله‌ای است برای تهذیب روح و جان او.

٩٩٧ - [٢٠] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَالِالْتِفَاتَ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّ الِالْتِفَاتَ فِي الصَّلَاةِ هَلَكَةٌ. فَإِنْ كَانَ لابد فَفِي التَّطَوُّع لَا فِي الْفَرْضِيَّة». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

٩٩٧- (٢٠) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ خطاب به من فرمودند: «پسرم! از روی گردانیدن به چپ و راست در نماز، بپرهیز؛ زیرا روی گردانیدن در نماز، (پیروی از شیطان، و در نتیجه،) موجب نابودی و هلاکت است؛ و اگر ناچار به انجام دادن آن بودی، پس آن را در نماز نفل انجام بده، نه در نماز فرض؛ (چرا که کراهت در نماز نفل، پایین‌تر از کراهت در نماز فرض است)».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

٩٩٨ - [٢١] (صَحِيحٌ)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ يَلْحَظُ فِي الصَّلَاةِ يَمِينًا وَشِمَالًا وَلَا يَلْوِي عُنُقَهُ خَلْفَ ظَهْرِهِ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ[2].

٩٩٨- (٢١) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در نماز، با گوشه‌ی چشم خویش به راست و چپ نگاه می‌کردند (و مراقب

١- ترمذی ٤٨٤/٢ ح ٥٨٩.
٢- ترمذی ٤٨٤/٢ ح ٥٨٧؛ نسایی ٩/٣ ح ١٢٠١ و مسند احمد ٢٧٥/١.

حال مقتدیان بودند و آن‌ها را می‌پاییدند؛) ولی سر و گردن خویش را به پشت سرشان کج نمی‌کردند و برنمی‌گردانیدند.

[این حدیث را ترمذی و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: «یلحظ»: از راست و چپ، به گوشه‌ی چشم نگاه می‌کرد و مراقب او بود و او را می‌پایید.

«لایلوی»: سر خود را کج نمی‌کرد و به عقب برنمی‌گردانید.

به هر حال، گاهی اتفاق می‌افتاد که رسول خدا ﷺ در نماز، با گوشه‌ی چشم خویش، بدون این که سر و گردنشان را به پشت سر کج کنند و برگردانند، به راست و چپ نگاه می‌کردند تا به همه بیان کنند که نگاه کردن با گوشه‌ی چشم، باطل‌کننده و مُفسد نماز نیست؛ از این رو، علماء و صاحب‌نظران اسلامی گفته‌اند: آنچه در نماز مکروه است، گردانیدن سر و گردن به طرف راست و چپ است، نه نگاه کردن با گوشه‌ی چشم.

٩٩٩ - [٣٢] (ضَعِيف)

وَعَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ رَفَعَهُ قَالَ: «الْعُطَاسُ وَالنُّعَاسُ وَالتَّثَاؤُبُ فِي الصَّلَاةِ وَالْحَيْضُ وَالْقَيْءُ وَالرُّعَافُ مِنَ الشَّيْطَانِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

٩٩٩- (٣٢) عدی بن ثابت رضی الله عنه، از پدرش و او نیز از جدّش و او نیز از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که آن حضرت ﷺ فرمودند: «عطسه‌ی

١- ترمذی ٨١/٥ ح ٢٧٤٨؛ و ابن ماجه ٣١١/١ ح ٩٦٩.

(زیاد)، چُرت (خواب‌آلودگی)، خمیازه کشیدن در نماز، قاعدگی (بیرون آمدن خون از رحم زن در چند روز از هر ماه)، استفراغ و خون دماغ از شیطان است».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: پیش‌تر بیان کردیم که در اسلام، هر چیزی که به حال انسان سودمند، مفید، ارزنده و راهگشا باشد، از خداوند بلند مرتبه و فرشتگان پاک و معصوم و مقرّب او سرچشمه می‌گیرد و بدان‌ها، منسوب می‌گردد؛ و هر چیزی که برای انسان، زیان‌آور، مُضرّ و مخرّب باشد، از شیطان سرچشمه می‌گیرد و بدو منسوب می‌شود؛ زیرا شیطان، مَظهر زیان، ضرر، ویرانی، وسوسه، حیرانی، ویلانی، بدبختی، غفلت، جهالت و... و نمونه‌ای بارز در دشمنی با انسان است؛ و چون امور بالا نیز برخی از آن‌ها مانند خمیازه (به ویژه در صورتی که به هنگام خمیازه کشیدن، فرد مبالغه کند و دهان خود را بسیار باز کند و دستش را جلوی دهانش نگیرد و از خود صدا درآورد و باعث چندش دیگران شود،) نشانه‌ی غفلت شخص و تنبلی و کسالت و سستی و بی‌حالی او و سبب ورود میکروب‌ها و مواد آلوده به ریه‌اش می‌شود؛ و برخی از آن‌ها، سبب نقصان نماز و یا بطلان آن و یا مانع خواندن آن می‌شوند و در نتیجه، مایه‌ی خنده، خوشحالی، خرسندی، مسخره و شادی شیطان می‌شود، پیامبر ﷺ این امور را به شیطان منسوب کرده است.

و عطسه نیز اگر چه مورد پسند خدا است، امّا کثرت و شدّت آن، گاهی مانع قرائت قرآن و حضور در پیشگاه حضرت حق و استغراق در مناجات او می‌گردد؛ از این رو، پیامبر گرامی اسلامﷺ عطسه‌ی زیاد را نیز به شیطان منسوب نموده است. و عطسه در صورتی که در هنگام آن، مبالغه شود و فرد عطسه‌کننده، دهان خود را بسیار باز کند و دست خویش را و یا دستمالی را جلوی دهانش نگیرد و از خود صدا درآورد و باعث چندش و اذیت و آزار دیگران شود و یا آب دهانش به صورت و لباس دیگران بپاشد، در آن صورت، جا دارد که آن را به شیطان منسوب نمود.

۱۰۰۰ - [۲۳] (صَحِيح)

وَعَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الشِّخِّيرِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّﷺ وَهُوَ يُصَلِّي وَلِجَوْفِهِ أَزِيزٌ كَأَزِيزِ الْمِرْجَلِ يَعْنِي: يَبْكِي

وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي وَفِي صَدْرِهِ أَزِيزٌ كَأَزِيزِ الرَّحَا مِنَ الْبُكَاءِ.

رَوَاهُ أَحْمَدُ وَرَوَى النَّسَائِيُّ الرِّوَايَةَ الْأُولَى وَأَبُو دَاوُدَ الثَّانِيَةَ[۱].

۱۰۰۰- (۲۳) مطرّف بن عبدالله بن شخّیر رضی الله عنه از پدرش روایت می‌کند که وی گفت: به خدمت رسول خداﷺ شرفیاب شدم در حالی که آن حضرتﷺ مشغول خواندن نماز بودند و (چنان در نماز می‌گریستند که) از سینه‌شان بر اثر گریه، صدایی به سان صدای

۱- ابوداود ۵۵۷/۱ ح ۹۰٤؛ نسایی ۱۳/۳ ح ۱۲۱٤؛ و مسند احمد ۲۵/٤.

جوشیدن دیگ، به گوش می‌رسید. (یعنی صدای گریستن ایشان به سان جوشیدن دیگ بود).

و در روایتی دیگر، عبدالله بن شخّیر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ را در حالی دیدم که نماز می‌گزاردند و (چنان در نماز می‌گریستند که) از سینه‌شان بر اثر گریه، صدایی به سان صدای سنگ آسیابِ در حال گردش و چرخ زدن، به گوش می‌رسید. (یعنی صدای گریستن ایشان، به سان صدای چرخش سنگ آسیاب بود).

[امام احمد بن حنبل به نقل هردو حدیث بالا پرداخته است؛ و ترمذی نیز به روایت حدیث نخست و ابوداود به نقل روایت دوم پرداخته‌اند].

شرح: «ازیز»: آواز؛ بانگ؛ صوت؛ آواز جوشش دیگ؛ گرمی و سوزش و جنبش؛ غُلغل.

«المرجل»: دیگ

«الرَّحا»: آسیاب؛ و یا سنگ آسیاب.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ، علی‌رغم این که پروردگارش او را به رسالت، نبوّت، اِعطای وحی و الهام، محبوبیت و برگزیدگی مشرّف نموده و لغزش‌های گذشته و آینده‌اش را مورد عفو و بخشش قرار داده بود، امّا مع الوصف، او بیش از هر کسی در عبادت و پرستش الهی، مجاهده و کوشش می‌فرمود و به شدّت به آن مُنهمک بوده، و حرص می‌ورزید.

یکی از یارانش می‌گوید: پیامبرﷺ چنان عبادت و قیام می‌فرمود که پاهای مبارک متورم می‌شد؛ بدیشان گفته شد: ای رسول خدا! خداوند بلند مرتبه تمام گذشته و آینده‌ی شما را عفو فرموده است، پس چرا خویشتن را به زحمت و سختی می‌اندازید؟ فرمود: «افلا اکون عبداً شکوراً؟»؛ «آیا من بنده‌ی سپاسگزاری نباشم»؟. [بخاری]

عایشهل گوید: پیامبرﷺ با یک آیه، تمام شب را قیام نمود. [ترمذی]

و ابوذر غفاری س گوید: پیامبرﷺ با آیه‌ای تا صبح قیام نمود و آن آیه، این بود: ﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ١١٨﴾ [المائدة: ۱۱۸] نسایی به روایت این حدیث پرداخته است.

آن حضرتﷺ به غیر از نماز، به چیز دیگری آرام و قرار نمی‌گرفت و همیشه بعد از ادای یک نماز، مشتاق و منتظر نماز دیگر بود و می‌فرمود: «و جُعل قرة عيني في الصلوة»؛ «روشنی چشم من، در نماز است». [نسایی].

پیامبرﷺ به نماز، سخت عشق و علاقه می‌ورزید و منتظر آن می‌ماند؛ به هیچ وجه آرام و قرار نمی‌گرفت تا این که متوجه به نماز می‌شد؛ گاهی به مؤذنش، بلال س می‌فرمود: «یا بلال! اقم الصلوة؛ اَرحنا بها»؛ «ای بلال! نماز را بر پا دار و ما را به وسیله‌ی آن، آرامش و راحتی بده». [ابوداود].

ایشان در طول روز، زندگی بسیاری از فقرا و نیازمندان و افراد خانواده‌شان را تأمین می‌کرد، با یک امّت مقابله می‌نمود، حکومت نوپا و تازه به قدرت رسیده‌ای را در انظار جهانیان، اداره می‌کرد، به نزد پادشاهان، سفیر می‌فرستاد و آنان را به دین خود فرا می‌خواند، هیأت‌های نمایندگی را به حضور می‌پذیرفت و آن‌ها را گرامی می‌داشت، سریه‌ها به اطراف و اکناف می‌فرستاد و خود فرماندهی برخی از جنگ‌ها را به عهده می‌گرفت، با پیروان سایر ادیان دیگر و نیز با زمامداران و قدرتمندان، به بحث و مجادله می‌پرداخت، کارگزاران را تعیین می‌کرد و مال‌ها را گردآوری می‌نمود و خودش آن‌ها را تقسیم می‌کرد، به تبیین و تشریح دین خدا برای مردم می‌پرداخت، موارد مُجمل و زوایای پنهان وحی را بَسط و شرح می‌داد و جاهای دشوار را توضیح می‌داد، سنّت‌ها را وضع می‌کرد و از اصل، مسائل فروع آن را بیرون می‌کشید و...در حالی که او در همه‌ی این حالات، اعمال روزانه‌ای را که بزرگترین و برجسته‌ترین انسان‌های جهان بدان مبادرت می‌ورزند، انجام می‌داد و در میان همه‌ی این رنج‌ها و گرفتاری‌ها، پیامبر ﷺ شب و روز به صورت عابد و پارسایی پدیدار می‌گردد که راز و نیاز او با خدا بیشتر از آن‌هایی است که در شکاف کوه‌ها بدین کار می‌پردازند. قلب آن حضرت ﷺ با خدا پیوند داشت و او در هر کاری و هر وقتی با وی

بود؛ عبادت و بندگی او را دوست می‌داشت و نور چشمش را در آن‌ها می‌یافت.

آنچه نظر محقّقان و اندیشمندان جهان را در زندگی پیامبرﷺ به خود جلب کرده و می‌کند، همین جمع شگفت‌آوری است که پیامبر ﷺ میان عبادت و پرداخت به امور دنیایی ایجاد کرده بود.

این جمع و ربط بین دین و دنیا، از پیامبرﷺ الگویی مستقل و یکتا و ممتاز و بی‌نظیر در تاریخ بشر پدید می‌آورد.

این است پیامبر اکرمﷺ که در بندگی و عبادتش به بالاترین مراتب اخلاص و اوج کوشش برای اطاعت خدا و دوستی او و قیام همبستگی در پیشگاه حق رسید. و در مورد امور دنیا به جایی رسید که توانست بر ویرانه‌های بی‌بند و باری، حکومتی تشکیل دهد و دردِ پریشانی و تباه را در جامعه ریشه‌کن سازد. به راستی که همه‌ی اهداف زندگی، با کامل‌ترین وجه ممکن، در وجود او تمرکز یافت و به هم پیوست.

از دو حدیث بالا، به خوبی برای همگان، واضح گشت که نماز واقعی و با روح، نمازی است که نمازگزار در حال نماز آن چنان ترس خدا بر او غالب و چیره گردد که از فرط خشوع و خضوع، گریه از سینه‌اش همانند جوشیدن دیگ بر آتش، بجوشد؛ چرا که خاتم پیامبرانﷺ آن کسی که گناهان گذشته و آینده‌اش بخشوده شده‌اند،

آن چنان در نماز از ایستادن در برابر عظمت پروردگار متأثّر می‌شود که گریه در سینه‌ی او همانند جوشیدن دیگ بر آتش، به جوش و خروش می‌آید و فکر او فقط یاد عظمت پروردگار و شکر و سپاس نعمت‌های بی‌کران او و قصور عبادت خدا است که می‌خواهد با گریه، عفو و بخشش الهی را فراچنگ آورد و قصورش در عبادت، آمرزیده شود و رضای خداوندی را به دست آورد.

مسلمان باید بداند که نماز واقعی و با روح که با حضور قلب، توأم با تواضع، ادب و احترام، خشوع و خضوع و احساس عظمت و بزرگی پروردگار جهانیان، خوانده می‌شود، تار و پود وجود آدمی را می‌لرزاند و دل را متأثّر و تحت الشّعاع خویش می‌گرداند و چشم را اشک ریزان می‌سازد؛ این چنین نمازی است که قابلیت پذیرش در درگاه پرعظمت پروردگار را دارد و انسان را در کارهای خیر، خستگی‌ناپذیر می‌سازد و دل را صیقل می‌دهد و روح و روان را تصفیه و تهذیب می‌کند و اراده را تقویت می‌گرداند و زبان را به ثنا و ستایش آفریدگار وامی‌دارد؛ چرا که نماز، بهترین و مهم‌ترین رابطه‌ی خلق و خالق و برترین و شاخص‌ترین مکتب عالی تربیت و مؤثرترین و کارآمدترین وسیله‌ی بیداری روح و جان و شایسته‌ترین و بایسته‌ترین بیمه‌کننده‌ی انسان در برابر گناهان است که هرگاه با حضور قلب، توأم با تواضع، ادب، احترام و خشوع و خضوع، انجام گیرد، زمینه‌ی مطمئنّی برای همه‌ی خوبی‌ها و

نیکی‌ها خواهد بود و به فرد نمازگزار، آن چنان حالت توجه به پروردگار می‌دهد که از غیر او جدا می‌گردد و به او می‌پیوندد و چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می‌شود که بر تمام ذرات وجودش اثر می‌گذارد و خود را ذرّه‌ای می‌بیند در برابر وجودی بی‌پایان و قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران.

لحظات چنین نمازی، هر کدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسانی و وسیله‌ای است برای تهذیب روح و جان. و به راستی اگر پیامبر ﷺ در زندگی ما اسوه و قُدوه و الگو و نمونه باشد؛ در ایمان و توکّلش، در عبادت و نیایشش، در اخلاص و شجاعتش، در نظم و نظافتش و در زهد و پارسایی‌اش، به کلّی برنامه‌های زندگی ما دگرگون خواهد شد و نور و روشنایی، سراسر زندگی ما را فرا خواهد گرفت.

امروز بر همه‌ی مسلمانان، به ویژه جوانان با ایمان و پرجوش، فرض است که سیره‌ی پیامبر گرامی اسلام ﷺ را مو به مو بخوانند و به خاطر بسپارند و او را در همه چیز، قُدوه و اُسوه‌ی خویش سازند که مهمترین وسیله‌ی سعادت و کلید فتح و پیروزی همین است و بس.

۱۰۰۱ - [٢٤] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَلَا يَمْسَحِ الْحَصَى فَإِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَاجِهُهُ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَه[۱].

۱۰۰۱- (۳٤) ابوذر غفاری رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر گاه یکی از شما برای نماز می‌ایستد، پس نباید (به هنگام سجده) سنگریزه (ی محل سجده‌ی خویش) را صاف و هموار سازد؛ زیرا رحمت و فضل (خدا) به او روی می‌آورد و با او مقابل و روبه‌رو می‌شود؛ (از این رو، مناسب نیست که در چنین موقعیتی، با صاف و هموار نمودن سنگریزه‌ها، اسائه‌ی ادب نماید و از دریافت انوار فضل و رحمت الهی، محروم بماند و از آن غافل گردد)».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

۱۰۰۲ - [۳۵] (ضعیف)

وَعَن أم سَلَمَة قَالَتْ: رَأَى النَّبِيُّ ﷺ غُلَامًا لَنَا يُقَالُ لَهُ: أَفْلَحُ إِذَا سَجَدَ نَفَخَ فَقَالَ: «يَا أَفْلَحُ تَرِّبْ وَجْهَكَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[۲].

۱۰۰۲- (۳۵) ام‌سلمه رضی الله عنها گوید: پیامبر ﷺ برده‌ای را که تعلّق به ما داشت و نامش «**افلح**» بود، دیدند که به هنگام سجده، خاک محل سجده را می‌دمد و فوت می‌کند (تا پیشانی و رخسار وی، خاک‌آلود

۱- ابوداود ۵۸۱/۱ ح ۹٤۵؛ ترمذی ۲۱۹/۲ ح ۳۷۹؛ نسایی ٦/۳ ح ۱۱۹۱؛ ابن ماجه ۳۲۸/۱ ح ۱۰۲۷؛ و مسند احمد ۱۵۰/۵.
۲- ترمذی ۲۲۰/۲ ح ۳۸۱.

نگردد؛) از این رو آن حضرت ﷺ خطاب بدو فرمودند: «ای افلح! صورتت را خاک‌آلود کن».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: در حقیقت، نماز، خودبینی و غرور را در هم می‌شکند؛ زیرا که انسان در هر شبانه‌روز، سی و دو رکعت و در هر رکعت، دو بار پیشانی بر خاک در برابر خدا می‌گذارد و خود را ذرّه‌ی کوچکی در برابر عظمت او می‌بیند، بلکه صفری در برابر بی‌نهایت؛ پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند؛ تکبّر و برتری‌جویی را در هم می‌کوبد و انسان را از جهان محدودِ ماده و معده و چهار دیواری عالم طبیعت بیرون می‌برد و به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان هم صدا و هم راز می‌سازد.

در واقع، علّت تشریع نماز، همان توجه و اقرار به ربوبیت پروردگار، مبارزه با کبر و غرور و خودخواهی و خودمحوری و قیام در پیشگاه پروردگار در نهایت خضوع و نهایت تواضع و اعتراف به گناهان و تقاضای بخشش از معاصی و گناهان گذشته و نهادن پیشانی بر زمین، همه روز برای تعظیم و بزرگداشت پروردگار است، تا انسان، هماره هشیار و بیدار باشد و گرد و غبار فراموشکاری بر دل و دماغ او ننشیند، مست و مغرور نشود، خاشع و خاضع باشد و روح سرکشی و طغیانگری بر او غلبه ننماید؛ چرا که او برای خدا رکوع می‌کند و در پیشگاه او پیشانی بر خاک می‌نهد و غرق

عظمت او می‌شود و خودخواهی‌ها و خودبرتربینی‌ها را فراموش می‌کند و چنان غرق حالت تفکر و حضور در راز و نیاز با پروردگار می‌شود که بر تمام ذرّات وجودش اثر می‌گذارد و خود را ذرّه‌ای می‌بیند در برابر وجودی بی‌پایان و قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران.

از این رو، رسول خدا ﷺ از «افلح» خواست تا خاک محل سجده‌اش را صاف و هموار نسازد و آن‌ها را فوت نکند و صورتشش را خاک‌آلود نماید؛ چرا که چنین حالتی به تواضع و خشوع و فروتنی و خضوع، نزدیک‌تر و از کبر و غرور و خودخواهی و برتری‌جویی، دورتر است.

۱۰۰۳ - [٣٦] (مُنکر)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «الِاخْتِصَارُ فِي الصَّلَاةِ رَاحَةُ أَهْلِ النَّارِ». رَوَاهُ فِي شرح السّنة[۱].

۱۰۰۳- (٣٦) عبدالله بن عمر رضي الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «دست بر تهی‌گاه خویش نهادن در نماز، استراحت و آسایش دوزخیان است؛ (و این خود، نشانگر قُبح این عمل در نماز و بیانگر وقاحت و زشتی آن است).»

[این حدیث را بغوی در «شرح السنة» روایت کرده است].

۱- بغوی در «شرح السنّة»؛ ح ۷۳۰.

شرح: «الاختصار»: دست بر تهی گاه خویش گذاشتن.

در حقیقت، علماء و صاحب‌نظران اسلامی، برای «اختصار» سه تغییر ذکر نموده‌اند که عبارتند از:

کوتاه و مختصر کردن قرائت نماز.

برخی از علماء و صاحب نظران اسلامی، آن را به «مِخصرة» (تکیه دادن) معنا کرده‌اند.

نهادن دست بر تهی‌گاه. یا گذاردن دست بر پهلو.

و نظریه‌ی سوم بر دو دیدگاه نخست ترجیح دارد؛ از این رو جمهور دانشوران و اندیشمندان فقه و حدیث، آن را انتخاب کرده‌اند.

درباره‌ی علّت نهی کردن از این عمل، - طبق تفسیر سوم - نظریات و دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است؛ برخی گفته‌اند که چون شیطان از درگاه الهی رانده شد، با چنین حالتی به زمین فرود آمد.

برخی دیگر گفته‌اند که هیأت دوزخیان در حال استراحت، چنین است؛ و برخی نیز بر این باورند: از آنجایی که این حالت، خلاف خضوع و خشوع است؛ رسول خداﷺ از آن نهی کرده است. دیدگاه اخیر، مقتضی آن است که اختیار عنوان این هیأت، فقط در نماز، باید مکروه باشد.

۱۰۰٤ - [۲۷] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «اقْتُلُوا الْأَسْوَدَيْنِ فِي الصَّلَاةِ الْحَيَّةَ وَالْعَقْرَبَ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَلِلنَّسَائِيِّ مَعْنَاهُ[۱].

۱۰۰٤- (۲۷) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «در حال نماز، دو سیاه: مار و کژدم را بکشید».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند؛ و نسایی نیز به معنای آن، حدیثی را روایت نموده است].

شرح:

«الاسودین» [دو سیاه]: این واژه بر مار و عقرب دلالت دارد به هر رنگی که باشند. و از این حدیث، دانسته می‌شود که حرکاتی که از کشتن مار و عقرب ایجاد می‌شود، نماز را باطل نمی‌کند.

و علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند: فرد نمازگزار بکوشد تا بیشتر از سه حرکت پیاپی برای کشتن آن دو، حاصل نشود.

۱۰۰۵ - [۲۸] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُصَلِّي تَطَوُّعًا وَالْبَابُ عَلَيْهِ مُغْلَقٌ فَجِئْتُ فَاسْتَفْتَحْتُ فَمَشَى فَفَتَحَ لِي ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مُصَلَّاهُ وَذَكَرْتُ أَنَّ الْبَابَ كَانَ فِي الْقِبْلَةِ. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُد وَالتِّرْمِذِيّ وروى النَّسَائِيّ نحوه[۲].

۱- ابوداود ۵٦٦/۱ ح ۹۲۱؛ ترمذی ۲۳۳/۲ ح ۳۹۰؛ نسایی ۱۰/۳ ح ۱۲۰۲؛ ابن ماجه ۳۹٤/۱؛ و مسند احمد ۲۳۲/۲.

۲- ابوداود ۵٦٦/۱ ح ۹۲۲؛ ترمذی ٤۹۷/۲ ح ٦۰۱؛ نسایی ۱۱/۳ ح ۱۲۰٦؛ و مسند احمد ۲۳٤/٦.

۱۰۰۵- (۳۸) عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ (در خانه) نماز نفل می‌گزاردند در حالی که دَرِ خانه، از داخل قفل بود؛ من آمدم و در را کوبیدم؛ پیامبر ﷺ حرکت کردند و در را برای من باز کردند؛ سپس به محل نماز خویش بازگشتند. و عایشه این را نیز بیان کرده است که دَرِ خانه، در جهت قبله قرار داشته است.

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند؛ و نسایی نیز نظیر آن را (در معنا نه در لفظ) روایت نموده است].

شرح: براساس اجماع علماء و صاحب نظران فقهی، اگر راه رفتن زیاد در نماز، پیاپی و پشت سر هم باشد، نماز را فاسد می‌کند؛ و هرگاه راه رفتن به صورت گام به گام توأم با مکث و درنگ باشد، مُفسد نماز نخواهد بود؛ البته مشروط بر آن که از مسجد خارج نشود و اگر چنانچه در فضای باز نماز می‌گزارد، نباید از حدّ صف‌های نماز، فراتر برود. ناگفته نماند که این حکم در صورتی است که راه رفتن در نماز، در جهت قبله باشد؛ و اگر پشت به قبله بود، نماز را فاسد خواهد کرد.

و همچنین علماء و دانشوران فقهی، اتفاق نظر دارند که «عمل کثیر» نماز را فاسد می‌کند و «عمل قلیل»، نماز را فاسد نخواهد کرد. البته درباره‌ی تعیین میزان «عمل کثیر» و «عمل قلیل»، نظریه‌ها و دیدگاه‌های مختلفی از ناحیه‌ی علماء ارائه شده است؛ برخی گفته‌اند: درباره‌ی تعیین میزان حدّ «عمل کثیر» و «عمل

قلیل»، دیدگاه شخصی خود نمازگزار معتبر می‌باشد و هر عملی را که او زیاد تشخیص دهد، «عمل کثیر» به شمار خواهد آمد و هر عملی را که اندک تشخیص دهد، عمل قلیل به شمار می‌آید.

و برخی دیگر گفته‌اند که رأی و تشخیص بیننده معتبر است. این گروه گفته‌اند: عمل کثیر (حرکات زیاد در اثنای نماز)، به عملی گفته می‌شود که بر گمان کسی که به سوی شخص نظر می‌کند، این امر غالب شود که انجام دهنده‌ی آن عمل، در حال نماز نیست؛ از این رو، عمل کثیر و حرکات زیاد، نماز را باطل می‌کند؛ زیرا با روح عبادت سازگاری ندارد و سبب دلمشغولی نمازگزار می‌شود؛ امّا «عمل قلیل» (حرکات اندک در اثنای نماز)، مانند: گامی به جلو برداشتن برای اصلاح صف جماعت و یک بار دهان یا بینی را پاک کردن، باعث باطل گردیدن نماز نمی‌شوند.

به هر حال، راه رفتنی که نمازگزار یا شخص بیننده، آن را «راه رفتن زیاد» تشخیص دهد، همانند «عمل کثیر»، فاسد کننده‌ی نماز خواهد بود؛ البته برخی از علماء و اندیشمندان اسلامی، حدّ «راه رفتن زیاد» را راه رفتن فراتر از عرض یک صف گفته‌اند.

از حدیث بالا، راه رفتن پیامبرﷺ در نماز ثابت شده است؛ اما از آن جایی که «عمل کثیر» به اتفاق علماء، نماز را فاسد می‌کند، علماء و صاحب نظران فقهی در این باره، ناگزیر به تأویل حدیث بالا شده‌اند و گفته‌اند: راه رفتن پیامبرﷺ در نماز، پی در پی و زیاد

نبوده است؛ زیرا حجره‌ی عایشه ﵂ در آن روزگار، بسیار کوچک بوده است و در آن، مکانی برای راه رفتن زیاد وجود نداشته است؛ از این رو از ظاهر این حدیث، چنین برداشت می‌شود که آن حضرت ﷺ با برداشتن یک گام به جلو، دروازه‌ی حجره را برای عایشه ﵂ باز کرده باشد، آن گاه دوباره به محل نماز خویش بازگشته است؛ و پرواضح است که چنین راه رفتنی، منافی با نماز نخواهد بود و آن را فاسد نخواهد کرد.

«و ذكرتُ انّ الباب كان في القبلة»:

از ظاهر این بخش از حدیث، چنین معلوم می‌شود که دروازه‌ی خانه در قسمت قبله قرار داشته است؛ ولی علامه سمهودی در کتاب «وفاء الوفاء» چنین می‌نویسد:

«حجره‌ی عایشه ﵂ در قسمت شرقی مسجد نبوی قرار داشته است که دروازه‌ی آن به جانب غرب حجره به طرف مسجد نبوی باز می‌شده است».

و از روایت علامه سمهودی از ابن نجار چنین به نظر می‌رسد که دروازه‌ی حجره، در قسمت شمال (برعکس قبله) قرار داشته است؛ امّا الفاظی همچون، «ذكرتُ انّ الباب كان في القبلة» و «وصفتُ الباب في القبلة» و «و الباب علي القبلة»، چنین روایتی را رد می‌کند.

حال سؤال اینجاست که در مدینه‌ی منوره، قبله در جهت جنوب قرار دارد، پس چگونه می‌توان گفت که دروازه‌ی حجره در قسمت قبله بوده است؟

در پاسخ چنین گفته شده است که رسول خدا ﷺ غالباً در قسمت شمال حجره (یعنی در قسمت آخر آن) به طرف جنوب نماز گزارده است و دروازه‌ی حجره نیز در مقابل آن حضرت ﷺ در دیوار سمت راست قرار داشته است.

و چون عایشه رضي الله عنها به حجره درآمد، آن حضرت ﷺ بدون این که روی خویش را از قبله منحرف کند، اندکی به قسمت جلو حرکت کرد و با دست راست، در حجره را باز نموده است؛ و مفهوم جمله‌هایی همچون: «ذكرتُ انّ الباب كان في القبلة» یا «وصفتُ الباب في القبلة» و یا «و الباب علي القبلة» این است که دروازه نسبت به پیامبر ﷺ در قسمت قبله قرار داشته است؛ و در واقع، قسمت غربی حجره، قرار می‌گیرد.

و این در حالی است که باز کردن دروازه‌ی حجره، نیازی به انحراف از قبله نداشته است؛ بلکه پیامبر ﷺ در را رو به قبله گشود و دوباره سر جای نخست خویش برگشت و در حالی که رو به قبله بود، نماز خویش را ادامه داد.

۱۰۰۶ - [۲۹] (ضَعِيف)

وَعَنْ طَلْقِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا فَسَا أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلْيَنْصَرِفْ فَلْيَتَوَضَّأْ وَلْيُعِدِ الصَّلَاةَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَرَوَى التِّرْمِذِيّ مَعَ زِيَادَة ونقصان[۱].

۱۰۰٦- (٣٩) طلق بن علی رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر گاه در نماز، از یکی از شما، بادی بیرون شد، باید از نماز بیرون برود و دوباره وضو بگیرد و نماز را اعاده و تکرار نماید».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و ترمذی نیز با زیادت و نقصان به روایت آن پرداخته است].

شرح: «فَسا»: باد وِل کرد. چُسید.

از دیدگاه فقه احناف، نماز با این افعال و کردار فاسد می‌گردد:

خوردن و آشامیدن در نماز؛ گر چه به فراموشی باشد.

انجام دادن «عمل کثیر» و حرکات زیاد در اثنای نماز. [عمل کثیر: به عملی گفته می‌شود که بر گمان کسی که به سوی شخص نظر می‌کند این امر غالب شود که انجام‌دهنده‌ی آن عمل در حال نماز نیست. از این رو عمل کثیر و حرکات زیاد، نماز را باطل می‌نماید؛ زیرا با روح عبادت سازگاری ندارد و سبب دلمشغولی نمازگزار می‌شود. اما حرکاتی اندک مانند: گامی به جلو برداشتن برای اصلاح صف جماعت، و یک بار دهان یا بینی را پاک کردن، باعث باطل گردیدن نماز نمی‌شوند].

۱- ابوداود ۱٤۱/۱ ح ۲۰۵؛ ترمذی ٤٦۹/۳ ح ۱۱۱٦؛ و دارمی ۲۷٦/۱ ح ۱۱٤۱.

فرد نمازگزار در اثنای نماز، خویشتن را به قصد، بی‌وضو سازد.

در اثنای نماز، سه قدم یا بیشتر برداشتن؛ البته در صورتی که این سه قدم یا بیشتر، به صورت پی در پی و پشت سر هم برداشته شود.

گردانیدن سینه از جهت قبله.

هرگاه در اثنای نماز بر نمازگزار، بیهوشی عارض گردد.

هرگاه در اثنای نماز، بر شخص نمازگزار، دیوانگی عارض گردد.

هرگاه در اثنای نماز، فرد نمازگزار، جُنُب گردد؛ خواه جنابت وی با نگریستن به سوی زنی روی دهد یا با احتلام.

مجاورت و نزدیکی مرد با زنِ اشتهاآور در نماز مطلقی که با تحریمه‌ی مشترک آن هم در مکانی که حائل و مانعی در میان زن و مرد نباشد.

هر گاه عورت نمازگزار در اثنای نماز به مدت ادای یک رکن برهنه باشد؛ یا بر بدن نمازگزار یا در جامه اش، یا در مکان نمازش به مدت ادای یک رکن، نجاستی پیدا شود.

خندیدن با صدایی که خود نمازگزار آن را بشنود.

و با این اقوال و گفتار نیز نماز فاسد می‌شود:

سخن گفتن؛ ولو این که یک کلمه باشد؛ خواه سخن گفتن نمازگزار به قصد باشد یا به سهو و فراموشی و یا به خطا.

در اثنای نماز بر کسی سلام گفتن؛ (برابر است که سلام دادن وی به قصد بوده باشد یا به سهو یا به خطا).

جواب سلام را به زبان دادن؛ (و اگر چنانچه جواب سلام را با اشاره داد، نمازش فاسد نمی‌شود).

در اثنای نماز، «اُف» گفتن.

در اثنای نماز، «ناله و فغان» کردن.

در اثنای نماز، «آه» کشیدن. [و تمامی این‌ها در صورتی فاسد کننده‌ی نماز است که ناشی از ترس خداوند متعال نبوده باشد. و بیماری که خود را از آه و ناله نگهداری کرده نمی‌تواند، از این حکم مستثنی است؛ پس نماز وی با آخ و اُف فاسد نمی‌شود).

هر گاه فرد نمازگزار در اثنای نماز به آواز بلند گریست، و این گریه‌ی او ناشی از ترس خداوند عز و جل و از یادآوری بهشت یا دوزخ نبود؛ بلکه ناشی از درد یا مصیبتی باشد. (و اگر چنانچه گریه‌ی نمازگزار ناشی از ترس خداوند متعال یا از یادآوری بهشت یا دوزخ بود، پس نماز وی فاسد نمی‌گردد).

هرگاه فرد نمازگزار در جواب عطسه‌ی کسی «يرحمك الله» بگوید.

هرگاه کسی از نمازگزار در اثنای نماز از شریک و انباز خدا بپرسد، و فرد نمازگزار نیز در نماز بگوید: «لا اله الا الله»[۱].

هرگاه فرد نمازگار در اثنای نماز، از کاری ناخوشایند باخبر گردد و «انّا لله وانّا الیه راجعون» بگوید[۲].

هرگاه فرد نمازگزار در اثنای نماز، از کاری خوشایند و نیک، مطّلع و آگاه گردد و «الحمد لله» بگوید.

هرگاه چیزی در اثنای نماز، فرد نمازگزار را به اِعجاب و تحسین وادارد و او «لا اله الا الله» یا «سبحان الله» بگوید.

هر چیزی که در آن خطاب یا جواب و پاسخ، مراد باشد؛ مثل این که در اثنای نماز کسی را مخاطب قرار دهد و بدو بگوید: «يا يحيي خذ الكتاب بقوة»؛ «ای یحیی! کتاب را با قوت و قدرتِ هر چه تمام‌تر برگیر و با جدّ و جهد هر چه بیشتر بدان عمل کن».

اصلاح اشتباه غیرامام و پیشنمازش.

۱- اگر چنان‌چه در اثنای نماز، کسی از فرد نمازگزار چنین سؤال کند: «آیا برای خدا شریک و انبازی است؟» و او در پاسخ بگوید: «لا اله الا الله»؛ در این صورت نماز وی فاسد می‌گردد؛ زیرا «لا اله الا الله» در جواب سؤال گفته شده است.

۲- اگر چنانچه در اثنای نماز به فرد نمازگزار خبر ناخوشایندی را بدهند، و او «انا لله وانا الیه راجعون» بگوید، نمازش فاسد می‌شود.

هرگاه فرد نمازگزار لحن و صوتی را در قرائت یا تکبیرات نماز به کار گیرد که موجب فساد معنی گردد؛ مثل این که در تکبیر، همزه‌ی «الله اکبر» را به مدّ بکشد[1].

دوازده مسأله‌ی اختلافی درباره‌ی مفسدات نماز

هرگاه نمازگزار تیمّم زده بود و در اثنای نماز آب را یافت و بر استعمال آب، قدرت پیدا کرد.

هرگاه نمازگزار بر موزه‌های خویش مسح نموده بود و در اثنای نماز، مدّت مسح آن‌ها به پایان رسید.

هرگاه نمازگزار موزه‌اش را در اثنای نماز بیرون بکشد و این کشیدن موزه با عمل اندک باشد.

هرگاه نمازگزار، اُمّی و بی‌سواد باشد و در اثنای نماز آیه‌ای از آیات قرآن را بیاموزد.

هرگاه نمازگزار عریان و برهنه باشد و در اثنای نماز، لباسی را بیابد.

هرگاه نمازگزار، نماز خویش را به صورت اشاره بگزارد و در اثنای نماز به رکوع بردن و سجده کردن، قدرت پیدا کند.

١- یعنی: همزه‌ی «الله اکبر» را طوری به مدّ بکشد که از آن، همزه‌ی استفهام ظاهر شود.

هرگاه نمازگزار صاحب ترتیب باشد و در اثنای نماز خویش به یاد آورد که بر عهده‌ی وی نماز فوت شده‌ای است که هنوز آن را قضاء نیاورده است.

هرگاه پیشنماز، مردی را خلیفه و جانشین خویش در نماز سازد که صلاحیت و شایستگی امامت را نداشته باشد.

هرگاه خورشید در هنگامی که نمازگزار مشغول ادای نماز بامداد است، طلوع کند.

هرگاه وقت نماز عصر در نماز جمعه داخل گردد.

هرگاه نمازگزار بر تخته‌ی شکسته بندی و پانسمان (جبیره) مسح نموده باشد و در اثنای نماز آن تخته‌ی شکسته بندی و پانسمان بیافتد؛ و این افتادن جبیره و پانسمان، همزمان با خوب شدن زخم باشد.

هرگاه نمازگزار زن باشد و به استحاضه مبتلا باشد، و در اثنای نماز، خون استحاضه‌اش از میان برود و قطع گردد.

امام ابوحنیفهؒ بر این باور است که تمامی این مواردِ دوازده گانه، باطل کننده‌ی نماز است؛ گر چه این موارد دوازده گانه پس از آن که به اندازه‌ی خواندن تشهّد در قعده‌ی آخر نماز نشسته است، عارض گردد.

و امام ابویوسفؒ و امام محمدؒ بر این باورند که: اگر چنانچه برخی از این موارد دوازده گانه، پس از آن که به اندازه‌ی خواندن

تشهّد در قعده‌ی آخر نشسته است، عارض گردد، نمازش صحیح و کامل است.

و از دیدگاه احناف، انجام موارد ذیل نیز در نماز مکروه می‌باشد:

بازی کردن نمازگزار با جامه یا بدن خویش.

دور کردن سنگریزه‌ها در اثنای نماز؛ مگر در صورتی که سجده کردن ممکن نباشد که در این حالت می‌توان تنها یک بار سنگریزه‌ها را که او را اذیت می‌کند، از روی خویش دور گرداند و مکان سجده‌اش را هموار کند.

انگشتان دست را در هم فرو بردن. (در هم شکستن و به صدا درآوردن انگشتان)

نهادن دست بر تهی گاه.

فرو آویختن ازار یا شلوار به پایین‌تر از هردو قوزک پا؛ یا جمع کردن جامه؛ (این طور که جامه‌اش را از پیش رو یا از پس پشت خویش در هنگام رکوع و سجده بالا زند، از بیم آن که به خاک آلوده شود).

نماز خواندن در حالتی که موی خویش را بافته و آن را دور سر خویش پیچیده است.

نگاه کردن به اطراف و سر برگردانیدن به سمت راست و چپ.

مانند سگ نشستن؛ یعنی نشستن به صورتی که لگن و دست‌ها را بر روی زمین نهاده زانوها را بلند نموده باشد.

فرش نمودن هردو بازو در حالت سجده.

جواب دادن سلام با دست، (یعنی اشاره)[1].

چهار زانو نشستن بدون عذر.

پاک کردن خاک از پیشانی و بینی در اثنای نماز.

نهادن چیزی در دهان که مانع قرائت گردد.

و هر چیزی که اسباب دلمشغولی و بی‌توجهی به نماز را فراهم گرداند و مُخلّ خشوع و خضوع نماز باشد، مکروه است. (مانند: بازی با ریش و سبیل و لباس؛ نگاه نمودن به نقش و نگار قالی و نقاشی و کاشی کاری مساجد؛ تکیه نمودن، نماز خواندن در هنگام فشار پیشاب، مدفوع و باد شکم؛ نماز خواندن در زمین غیر بدون رضای او؛ نماز خواندن در حمام، در میان راه، در گورستان و..)

١٠٠٧ - [٣٠] (صَحِيح)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﵂ أَنَّهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا أحدث أحدكم فِي صَلَاتِهِ فَلْيَأْخُذْ بِأَنْفِهِ ثُمَّ لِيَنْصَرِفْ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[2].

١٠٠٧- (٣٠) عایشه﵂ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون یکی از شما در نماز (به نحوی از انحاء مانند این که بادی از وی بیرون

١- و اگر چنانچه جواب سلام را با زبان خویش داد، در این صورت نمازش فاسد می‌گردد.

٢- ابوداود ٦٦٦/١ ح ١١١٤؛ و ابن ماجه ٣١٦/١ ح ١٢٢٢.

گردد،) بی‌وضو شد، پس باید بینی خویش را بگیرد و از نماز بیرون برود (و مجدداً وضو بگیرد و نماز خویش را اعاده و تکرار نماید)».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «فليأخذ بانفه»: این امر پیامبر ﷺ جنبه‌ی اباحت و یا استحباب دارد و برای وجوب نیست؛ و علّت این امر، این است که تا با این کار مردم چنین گمان کنند که فرد نمازگزار دچار خون بینی شده است نه این که بادی از وی بیرون گردیده است؛ و بدین ترتیب، آبروی وی حفظ شود و پرده‌ای بر روی کارش کشیده شود.

البته علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند: اگر چنانچه در وسط نماز، وضوی فرد نمازگزار شکست، بهتر و افضل این است که مجدداً وضو بگیرد و نمازش را اعاده و تکرار کند، ولی اگر از همانجایی که وضویش شکسته است، (آن هم در صورتی که صحبت نکند) نماز خواند، جایز است.

۱۰۰۸ - [۳۱] (ضَعِيف)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا أحدث أدكم وَقَدْ جَلَسَ فِي آخِرِ صَلَاتِهِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ فَقَدْ جَازَتْ صَلَاتُهُ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ إِسْنَادُهُ لَيْسَ بِالْقَوِيِّ وَقَدِ اضْطَرَبُوا فِي إِسْنَاده[1].

۱- ترمذی ٢٦١/١ ح ٤٠٨.

۱۰۰۸- (۳۱) عبدالله بن عمرو ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر گاه یکی از شما (در نماز)،پیش از آن که سلام گوید، بی‌وضو شد، در حالی که در آخر نماز (به مقدار تشهد) نشسته است، به راستی نمازش تمام گشته است».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی است که اسنادش قوی نیست و راویان نیز در اسناد آن، دچار اضطراب شده‌اند].

شرح:

۱- حدیث مضطرب.

الف) تعریف لغوی: «مضطرب»، اسم مفعول از «اضطراب» و به معنای «اختلال الامر و فساد نظامه» [درهم و نابسامان شدن کار و بی‌نظمی و آشفتگی آن] می‌باشد. و اصل واژه‌ی «اضطراب» از «اضطراب الموج» یعنی «جوش و خروش موج [دریا]» گرفته شده است وقتی که حرکت و خروشش زیاد شود و به موج زدن و جوش و خروش بیفتد.

ب) تعریف اصطلاحی: حدیث مضطرب، عبارت است از: «ماروي علي اوجهٍ مختلفة متساوية في القوة»؛ حدیثی که به صورتهای مختلف و متفاوت و بدون ترجیح یکی از آن طریقها بر دیگری، روایت شده باشد. یعنی از نظر قوت و صحّت یکسان و در یک رده باشند.

۲- **شرح** تعریف حدیث مضطرب:

توضیح اینکه: «حدیث مضطرب»، حدیثی است که به صورتها و شکلهای مختلف و گوناگون و متعارض و مغایر روایت شده باشد به طوری که هرگز هماهنگ سازی و همنوایی و انطباق و جمع نمودن بین آنها، امکان نداشته باشد، و تمام این روایاتِ [متعارض و مختلف] از نظر قوت – در تمام جوانب – مساوی و یکسان باشند [و از نظر صحّت در یک رده باشند]، به گونه‌ای که امکان ترجیح یکی از آنها بر دیگری به وجهی از وجوهِ ترجیح، ممکن نباشد[١].

٣- شرایط تحقق اضطراب [در حدیث]:

با نگاهی به تعریف حدیث مضطرب و **شرح** آن، روشن و آشکار می‌گردد که به حدیثی «مضطرب» گفته می‌شود که در آن دو شرط تحقق یافته باشد:

الف) اختلاف و تعارضِ روایات؛ به گونه‌ای که امکان جمع بین آنها نباشد.

١- به تعبیری دیگر، حدیث مضطرب: به حدیثی گفته می‌شود که روایات در مورد آن مختلف باشند و کسانی آن را به سندی نقل کنند و دیگران با سندی دیگر که مخالف آنها است روایت کنند؛ و ما حدیث را فقط زمانی مضطرب می‌نامیم که دو روایت از نظر صحّت و قوت در یک رده باشند اما وقتی که راوی یا راویان یکی از احادیث، از نظر حفظ قوی‌تر باشد و یا از نظر شاگردی و ملازمت به استاد نزدیک بوده باشد و یا سایر موارد معتمد ترجیح را دارا باشد، می‌توان یکی از روایات را بر دیگری ترجیح داد و حدیث ارجح را پذیرفت و در این صورت حدیث را مضطرب نمی‌نامیم و حکم آن، حکم اضطراب نیست.

ب) برابری و یکسانی روایات در قوت [و صحت]؛ به طوری که ترجیح یکی از آنها بر دیگری ممکن نباشد.

ولی هرگاه یکی از این روایات بر دیگری [به وجهی از وجوه ترجیح]، برتری و ترجیح یافت، یا جمع بین آنها به شکلی مقبول و پذیرفتنی امکان داشته باشد؛ در این صورت صفت «اضطراب» از حدیث، به انتهاء می‌رسد و از بین می‌رود [و حدیث را مضطرب نمی‌نامیم و حکم آن، حکم اضطراب نیست]؛ و در حالت ترجیح [که یکی از روایات - به وجهی از وجوهِ ترجیح - بر دیگری ترجیح یابد، در این صورت] به روایات ترجیح داده شده عمل می‌کنیم؛ یا در حالتی که جمع بین روایات [به شکلی مقبول و پذیرفتنی] ممکن بود، به تمام روایات عمل می‌نمائیم.

٤- اقسام حدیث مضطرب:

حدیث مضطرب، برحسب موقعیت [و مکان وقوعِ] اضطراب در آن، به دو قسمِ «مضطرب السند» [اضطراب در سند حدیث] و «مضطرب المتن» [اضطراب در متن حدیث]، تقسیم می‌شود که وقوع اضطراب در سند حدیث، نسبت به وقوع آن در متن حدیث، بیشتر است.

الف) «مضطرب السند» [اضطراب در سند حدیث]:

مثال «اضطراب در سند»: حدیث ابوبکر ﷺ که به پیامبر ﷺ گفت:

«یا رسول الله ﷺ! اراک شِبتَ»؛ای رسول خدا ﷺ! شما را می‌بینیم که

پیر شده‌اید و موهای سرتان سفید شده است! رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «شيبتني هودُ واخواتها»[۱]؛ مرا مفاهیم والای سوره‌ی هود و نظائر آن پیر نمود.

دار قطنی گفته است:

«هذا مضطرب، فانه لم يرو الاّ من طريق ابی اسحاق، و قد اختلاف عليه فيه على نحو عشرة اوجه: فمنهم من رواه مرسلاً، و منهم من رواه موصولاً، و منهم من جعله من مسند ابی بكر، و منهم من جعله من مسند سعد، و منهم من جعله من مسند عايشة و غير ذالک. و رواته ثقات لايمكن ترجيح بعضهم على بعضٍ، والجمع متعذر.»

«این حدیث [از حیث سند] مضطرب است. زیرا جز از طریق ابی اسحاق روایت نشده است. و نزدیک به ده شکل نقل شده و در آن اختلاف و گوناگونی و تعارض و تغایر صورت گرفته است. به طوری که برخی آن را به صورت «مرسل» و برخی به صورت «موصول» روایت نموده‌اند. و برخی آن را از «مسند ابوبکر» و برخی از «مسند سعد»، و برخی از «مسند عایشه»، و... شمرده‌اند. و چون راویان این حدیث [عموماً] ثقه و مورد اعتماد

۱- ترمذی، کتاب التفسیر، تفسیر سوره‌ی واقعه ج ۹ ص ۱۸٤ همراه با **شرح** آن «تحفة الاحوذی». ولی با این لفظ روایت کرده است: «شيبتنى هود والواقعة والمرسلات... الحديث» و گفته است: حدیثی حسن و غریب است.

می‌باشند، ترجیح یکی بر دیگری هم امکان ندارد، و جمع کردن میان آنها نیز دشوار و سخت و ناممکن و دست نیافتنی می‌نماید.»

ب) اضطراب در متن حدیث:

مثال: «اضطراب در متن حدیث»: آنچه ترمذی از شریک، از ابوحمزه، از شعبی، از فاطمه دختر قیس روایت کرده که وی گفته است: «سئل رسول الله ﷺ عن الزكاة»؛ از پیامبر ﷺ پیرامون زکات، سؤال شد. ایشان در پاسخ فرمودند: «انّ في المال لحقاً سوي الزكاة»؛ «در مال – علاوه از زکات – حقوق مالی دیگری نیز است».

و ابن ماجه با همین شکل و سند، از فاطمه دختر قیس اینگونه این حدیث را روایت کرده است: «ليس في المال حق سوي الزكاة»؛ «در مال به جز زکات، حقوق مالی دیگری نیست».

عراقی گفته است: «فهذا اضطراب لايحتمل التأويل»؛ «این اضطرابی است که قابل تأویل و توجیه نمی‌باشد».

به هر حال، حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنه نیز به خاطر اضطرابش، ضعیف می‌باشد.

فصل سوم

۱۰۰۹ - [۳۲] (حسن)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ إِلَى الصَّلَاةِ فَلَمَّا كَبَّرَ انْصَرَفَ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِمْ أَنْ كَمَا كُنْتُمْ. ثُمَّ خَرَجَ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ جَاءَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ فَصَلَّى بِهِمْ. فَلَمَّا صَلَّى قَالَ: «إِنِّي كُنْتُ جُنُبًا فنسيت أَن أَغْتَسِلِ». رَوَاهُ أَحْمد[1].

۱۰۰۹- (۳۲) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ برای گزاردن نماز بیرون آمدند و چون خواستند تکبیر شروع نماز را بگویند، برگشتند و به مردم اشاره کردند که به حال خود باشید (و صف‌های خود را بر هم نزنید و متفرق و پراکنده نشوید؛) آن‌گاه (از مسجد) بیرون آمدند (و به خانه رفتند) و غسل نمودند؛ سپس در حالی (به مسجد) آمدند که آب از سر مبارک می‌چکید.

پس آن حضرت ﷺ برای مردم نماز گزاردند و بعد از تمام شدن نماز، فرمودند: «من جنابت داشتم و فراموش کردم که از جنابت، غسل نمایم؛ (از این رو، به فراموشی به نماز ایستادم و چون متوجه شدم، به خانه بازگشتم و غسل نمودم)».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است].

۱۰۱۰ - [۳۳] (صَحِيح مُرْسل)

وروى مَالك عَن عَطاء بن يسَار نَحوه مُرْسلا[2].

۱- ابن ماجه ۳۸۵/۱ ح ۱۲۲۰؛ و مسند احمد ۴۴۸/۲.
۲- موطأ مالک ۴۸/۱ ح ۷۹؛ «کتاب الطهارة».

۱۰۱۰- (۳۳) و همین حدیث را مالک نیز از عطاء بن یسار به طور مرسل روایت کرده است.

شرح: البته باید دانست که دو حدیث بالا، هیچ مناسبتی با باب (کارهایی که در نماز انجام آن‌ها جایز نیست؛ مانند محرّمات، مکروهات و مُفسدات؛ و مواردی که انجامشان در نماز مباح است)، ندارد.

۱۰۱۱ - [۳٤] (حسن)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: كُنْتُ أُصَلِّي الظُّهْرَ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فآخذ قَبْضَة من الْـحَصَى لتبرد فِي كفي ن أَضَعُهَا لِجَبْهَتِي أَسْجُدُ عَلَيْهَا لِشِدَّةِ الْـحَرِّ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وروى النَّسَائِيّ نَحوه[1].

۱۰۱۱- (۳٤) جابر رضی الله عنه گوید: همراه با پیامبر ﷺ نماز ظهر را می‌گزاردم؛ پس مشتی از سنگریزه‌ها را در کف دستم می‌گرفتم تا سرد شوند و آن‌ها را به خاطر شدّت گرما در سجده‌گاه خویش، آنجا که پیشانی خود را می‌نهادم، قرار می‌دادم تا بر آن‌ها سجده نمایم.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و نسایی نیز به سان آن را از حیث معنا نه از حیث لفظ، روایت نموده است].

۱۰۱۲ - [۳۵] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ» ثُمَّ قَالَ: «أَلْعَنُكَ بِلَعْنَةِ اللّٰهِ» ثَلَاثًا وَبَسَطَ يَدَهُ كَأَنَّهُ يَتَنَاوَلُ شَيْئًا فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ قُلْنَا يَا رَسُولَ

۱- ابوداود ۲۸۲/۱ ح ۳۹۹؛ و نسایی ۲۰٤/۲ ح ۱۰۸۱.

اللّٰهِ قَدْ سَمِعْنَاكَ تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ شَيْئًا لَمْ نَسْمَعْكَ تَقُولُهُ قَبْلَ ذَلِكَ وَرَأَيْنَاكَ بَسَطْتَ يَدَكَ قَالَ: «إِنَّ عَدُوَّ اللّٰهِ إِبْلِيسَ جَاءَ بِشِهَابٍ مِنْ نَارٍ لِيَجْعَلَهُ فِي وَجْهِي فَقُلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. ثُمَّ قُلْتُ: أَلْعَنُكَ بِلَعْنَةِ اللّٰهِ التَّامَّةِ فَلَمْ يَسْتَأْخِرْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ أَرَدْتُ أَخْذَهُ وَاللَّهِ لَوْلَا دَعْوَةُ أَخِينَا سُلَيْمَانَ لَأَصْبَحَ مُوثَقًا يَلْعَبُ بِهِ وِلْدَانُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٠١٢- (٣٥) ابودرداء ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ برای گزاردن نماز ایستادند (و در نماز،) از ایشان شنیدم که می‌فرمودند: «اعوذ بالله منك»؛ «از تو به خدا پناه می‌برم»؛ آن‌گاه سه بار فرمودند: «اَلْعَنك بلعنة الله»؛ «تو را با لعن و نفرین خدا، نفرین می‌کنم»؛ و دست خویش را دراز کردند و گشودند، گویی که می‌خواهند چیزی را بگیرند؛ و چون از نماز فارغ شدند، خطاب بدیشان گفتیم: ای فرستاده‌ی خداﷺ! به راستی (امروز) از شما چیزی را در نماز شنیدیم که پیش از آن، نشنیده بودیم و شما را دیدیم که دست خویش را گشوده و دراز نموده بودید (گویی که می‌خواهید چیزی را بگیرید)!؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: «به راستی، دشمن خدا، ابلیس، شلعه و اخگر آتشی را آورد تا آن را در صورتم افکند؛ از این رو سه بار گفتم: «اعوذ بالله منك»؛ «از تو به خدا پناه می‌برم». آن‌گاه سه بار گفتم: «اَلْعَنُك بلعنة الله التامّة» ؛ «تو را با لعن و نفرینی کامل از جانب خدا، نفرین می‌کنم»؛ امّا شیطان دور نشد؛ سپس خواستم او را بگیریم؛ سوگند به خدا! اگر دعای برادرمان، حضرت سلیمانؑ نمی‌بود (که فرمود:

١- مسلم ٣٨٥/١ ح (٥٤٢-٤٠)؛ و نسایی ١٣/٣ ح ١٢١٥.

«ربِّ هَب لي مُلكاً لاينبغي لاحد من بعدي»، حتماً او را دستگیر می‌کردم تا در حالی) این شیطان صبح کند (که به یکی از ستون‌های مسجد) به بند کشیده شده و به غل و زنجیر بسته شده باشد و بچه‌های مدینه با او بازی می‌کردند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح:

«شهاب»: آذرخش؛ در اینجا مراد شعله و اخگر آتش است.

«موثقاً»: به بند کشیده شده؛ به غل و زنجیر بسته شده.

۱۰۱۳ - [۳٦] (صَحِيح)

وَعَنْ نَافِعٍ قَالَ: إِنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عُمَرَ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ وَهُوَ يُصَلِّي فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ الرَّجُلُ كَلَامًا فَرَجَعَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عُمَرَ فَقَالَ لَهُ: إِذَا سُلِّمَ عَلَى أَحَدِكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلَا يَتَكَلَّمْ وَلْيُشِرْ بِيَدِهِ. رَوَاهُ مَالك[1].

۱۰۱۳- (۳٦) نافع ﷺ گوید: عبدالله بن عمر ﷺ از کنار مردی که در حال گزاردن نماز بود، گذر کرد و بر وی سلام نمود؛ آن مرد نیز جواب سلام عبدالله بن عمر ﷺ را با کلام داد. عبدالله بن عمر ﷺ به سوی آن مرد برگشت و خطاب بدو گفت: «هرگاه بر یکی از شما در حال گزاردن نماز، سلام کرده شد، پس نباید جواب سلامش را با کلام بدهد، بلکه باید با اشاره‌ی دست، جواب سلامش را بدهد».

[این حدیث را مالک روایت کرده است].

۱- موطأ مالک ۱٦۸/۱ ح ۷٦؛ «کتاب قصر الصلوة».

شرح: امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل بر عدم جوازِ جوابِ سلام در نماز با الفاظ و واژه‌های سلام، اتفاق‌نظر دارند؛ و حسن بصری، قتاده و سعید بن مسیب، بر این باورند که دادن جواب سلام با الفاظ سلام در نماز، جایز است؛ و همچنین هر چهار امام، (ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد) اتفاق‌نظر دارند که جواب سلام با اشاره، فاسدکننده‌ی نماز نیست؛ با این تفاوت که امام شافعی، دادن جواب سلام با اشاره را در حال نماز، مستحب می‌داند و امام مالک و امام احمد بن حنبل، آن را بدون کراهیت، جایز می‌دانند؛ ولی امام ابوحنیفه، دادن جواب سلام با اشاره را در حال نماز، مکروه می‌داند.

استدلال امام شافعی، امام مالک و امام احمد بن حنبل، حدیث باب است؛ در حالی که استدلال احناف، داستان عبدالله بن مسعود (حدیث شماره‌ی ۹۸۹ و ۹۷۹) می‌باشد. عبدالله بن مسعود زمانی که از حبشه برگشت، به نزد پیامبر آمد؛ در آن هنگام پیامبر گرامی اسلام مشغول گزاردن نماز بود؛ عبدالله بن مسعود گوید: «فسلّمت عليه فلم يردّ عليّ»؛ «بر آن حضرت در حال نماز سلام کردم؛ ولی ایشان جواب سلام مرا ندادند».

بنابراین، احادیثی که بیانگر جواب سلام در حال نماز است، منسوب به اوائل اسلام می‌باشد که در آن زمان، چنین حرکاتی در نماز جایز بوده است؛ و به نظر می‌رسد که حدیث عبدالله بن مسعود، آن‌ها را منسوخ گردانیده باشد. علامه طحاوی گوید: زمانی که جواز سخن گفتن در نماز منسوخ شد، در کنار آن، اشاره در نماز هم منسوخ گردید.

از این رو، دانسته می‌شود که حدیث بالا، پیش از نسخ کلام در نماز می‌باشد. اگر چه برخی از علماء و صاحب‌نظران فقهی نیز گفته‌اند که هرگاه بر کسی در حال گزاردن نماز، سلام شد، جواب سلام را با اشاره‌ی کف دست بدهد؛ این طور که کف دست، پایین و پشت دست، بالا باشد؛ زیرا ظاهر حدیث بالا و حدیث شماره‌ی ۹۹۱، همین دیدگاه را ترجیح می‌دهد؛ ولی برخی دیگر در جواب این نظریه گفته‌اند که حدیث بالا، پیش از نسخ کلام در نماز بوده است.

باب (۲۰)

سهو کردن در نماز

(و چگونگی سجده‌ی سهو بردن)

فصل اول

۱۰۱٤ - [۱] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم: «إِن أحدكُم إِذا قَامَ يُصَلِّي جَاءَهُ الشَّيْطَان فَلبس عَلَيْهِ حَتَّى لايدري كَمْ صَلَّى؟ فَإِذَا وَجَدَ ذَلِكَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْجُدْ سجدين وَهُوَ جَالس»[۱].

۱۰۱٤- (۱) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «به راستی هرگاه یکی از شما به نماز می‌ایستد، شیطان به نزدش می‌آید و کار نماز را بر او درهم و برهم و مُشتبه و پوشیده و آمیخته و ناروشن می‌کند. (و به حدّی به انسان نزدیک می‌شود که در میان انسان و قلبش، وسوسه ایجاد می‌نماید و خطاب بدو می‌گوید: «فلان چیز و فلان چیز را به یاد بیاور» که پیش‌تر آن‌ها را به یاد نداشت و نمازگزار را تا جایی مشغول می‌سازد که) نمی‌داند چند رکعت نماز، گزارده است؟

پس هرگاه یکی از شما دچار این آمیختگی و ناروشنی شیطانی شد (و ندانست که چند رکعت نماز: سه یا چهار رکعت، و یا کمتر و بیشتر خوانده است، باید شک را برطرف سازد و آنچه را که بدان یقین دارد، مبنای نماز خویش قرار دهد؛) و بعد از تمام شدن تشهد

۱- بخاری ۱۰٤/۳ ح ۱۲۳۲؛ مسلم ۳۹۸/۱ (۳۸۹-۸۲)؛ ابوداود ٦۲۳/۱ ح ۱۰۳۰؛ ترمذی ۲٤۳/۲ ح ۳۹٦؛ نسایی ۳۰/۳ ح ۱۲۵۲؛ موطأ مالک ۱۰۰/۱ ح ۱، «کتاب السهو» و مسند احمد ۲٤۱/۲.

آخر، دو سجده را (به عنوان سجده‌ی سهو،) در حالی که نشسته است، انجام بدهد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «لبّس علیه»: کار را بر او درهم.و برهم و پوشیده و مُشتبه و آمیخته و ناروشن گردانید.

۱۰۱۵ - [۲] (صَحِيح)

وَعَن عَطاء بن يسَار وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰـهِﷺ: «إِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ فَلَمْ يَدْرِ كَمْ صَلَّى ثَلَاثًا أم أَرْبعا فليطرح الشَّك وليبن عَلَى مَا اسْتَيْقَنَ ثُمَّ يَسْجُدْ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ فَإِنْ كَانَ صَلَّى خَمْسًا شَفَعْنَ لَهُ صَلَاتَهُ وَإِنْ كَانَ صَلَّى إِتْمَامًا لِأَرْبَعٍ كَانَتَا تَرْغِيمًا لِلشَّيْطَانِ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ

وَرَوَاهُ مَالِكٌ عَنْ عَطَاءٍ مُرْسَلًا. وَفِي رِوَايَتِهِ: «شَفَعَهَا بِهَاتَيْنِ السَّجْدَتَيْنِ»[1].

۱۰۱۵- (۲) عطاء بن یسار رحمه‌الله از ابوسعید خدری رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که وی گفته است: رسول خداﷺ فرمودند: «هرگاه یکی از شما در نمازش دچار شک شد و ندانست چند رکعت - سه یا چهار رکعت - خوانده است؟ باید شک را از خود دور کند و آنچه را که بدان یقین دارد، مبنای نمازش قرار دهد و بر یقین بنا کند و از آنجا، باقی مانده‌ی نماز خویش را بخواند؛ سپس قبل از آن که سلام بدهد، دو سجده انجام بدهد؛ پس اگر پنج رکعت نماز خوانده باشد، با انجام این دو سجده، نمازش زوج می‌شود و اگر نمازش را چهار رکعت

۱- مسلم ۴۰۰/۱ ح (۵۷۱-۸۸)؛ موطأ مالک ۹۵/۱ ح ۶۲؛ «کتاب الصلوة».

تمام گزارده باشد، این دو سجده، سبب خواری و زبونی و ذلّت و رسوایی شیطان خواهد بود».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است؛ و مالک نیز آن را به طور مرسل، از عطاء بن یسار روایت کرده است، با این تفاوت که به جای عبارت «شفعن له صلاته»، عبارت «شفعها بهاتین السجدتین» نقل نموده است].

شرح: تلاش برای اطمینان یافتن و مبنا قرار دادن یقین، بدین صورت است که نمازگزار فکر کند که در نماز، چه سوره‌هایی را خوانده است؛ اگر چنانچه به یادش آمد که دو سوره را خوانده است، می‌داند که دو رکعت گزارده است نه یک رکعت.

و گاهی به یاد می‌آورد که تشهد اول را خوانده است؛ از این رو می‌داند که دو رکعت گزارده است نه یک رکعت؛ یا سه رکعت گزارده است نه دو رکعت.

و گاهی هم به یاد می‌آورد که تنها سوره‌ی فاتحه را در یک رکعت و بعد در یک رکعت دیگر خوانده است؛ بنابراین می‌داند که چهار رکعت نماز گزارده است نه سه رکعت.

و در موارد دیگر نیز به همین گونه است؛ پس هرگاه فرد نمازگزار، برای رسیدن بدانچه نزدیکتر به صواب است، تلاش و کوشش کرد، شک و تردید برطرف می‌شود و در این مورد هیچ فرقی بین امام و مُنفرد (تنهاگزار) نیست.

ولی اگر تلاش کرد اما نتوانست هیچ صورتی را ترجیح دهد، باید یقین را - که همانا حداقل نماز است - مبنا قرار دهد؛ به عنوان مثال: کسی که شک کرد که سه رکعت خوانده است یا دو رکعت؟ حداقل که دو رکعت است را بگیرد و نماز را تکمیل کند.

به هر حال، در این باره که فردی از نمازگزاران، در تعداد رکعات نماز، دچار شک و تردید شود، امام اوزاعی رحمه الله، شعبی رحمه الله و جمعی دیگر از علماء و صاحب‌نظران اسلامی می‌گویند: اعاده‌ی نماز بر آن‌ها واجب است؛ مگر این که بر تعداد رکعات، یقین داشته باشد.

و حسن بصری رحمه الله می‌گوید: چه بنا بر حداقل کند و چه بر حداکثر، در هردو صورت بر وی، انجام سجده‌ی سهو، واجب می‌گردد.

امام مالک رحمه الله، امام شافعی رحمه الله و امام احمد بن حنبل رحمه الله می‌گویند: بنا کردن بر حداقل واجب است؛ این‌طور که پس از رکعتی که امکان دارد آخرین باشد، بنشیند و سجده‌ی سهو کند.

از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، این مسأله دارای تفصیل است؛ بدین ترتیب که: اگر نمازگزار برای بار اول، درباره‌ی تعداد رکعت‌های نماز، دچار شک و تردید شد، باید نماز خویش را مجدداً بخواند و آن را اعاده کند. اما اگر شک کردن در رکعت‌های نماز، برایش عادت شده بود، در آن صورت اعاده‌ی نماز بر وی واجب نیست؛ بلکه باید فکر کند و بر تعداد رکعاتی که گمان غالب بر آن داشت، عمل نماید؛ امّا اگر چنانچه به قدری در تعداد رکعت‌های نماز مشکوک بود که

چیزی بر گمان وی غالب نگردید، در آن صورت جانب اقل را بگیرد و برای سهو، سجده نماید. و در این صورت، پس از هر رکعتی که آن را آخر نماز خویش گمان می‌کند، باید بنشیند. این طور که اگر در نمازهای چهار رکعتی، دچار شک و تردید شد؛ که آیا در رکعت اول است یا دوم؟ در آن صورت فکر کند و به گمان غالبش عمل نماید؛ و اگر چیزی بر گمان وی غالب نگردید، در آن صورت جانب اقل را بگیرد و آن را رکعت اول به شمار آورد و پس از آن، برای قعده بنشیند؛ زیرا ممکن است این رکعت، رکعت دوم باشد که در آن قعده واجب است.

آن‌گاه برخیزد و رکعت سوم را بخواند و به قعده بنشیند؛ زیرا این رکعت در حکم رکعت دوم است؛ سپس برخیزد و رکعت دیگری را بخواند و به قعده بنشیند؛ زیرا ممکن است رکعت چهارم باشد؛ پس از آن برخیزد و رکعت دیگری را بخواند و در قعده بنشیند؛ زیرا این رکعت، در حکم رکعت چهارم است که در آن، قعده فرض است. و حکم نمازهای سه رکعتی نیز به همین ترتیب است.

و در حقیقت، اختلاف علماء و صاحب‌نظران اسلامی در این زمینه، از اختلاف روایات، نشأت می‌گیرد؛ زیرا در برخی از روایات، حکم به اعاده‌ی نماز داده شده است؛ همانند روایت عبدالله بن عمر ﵁؛ در مصنّف ابن ابی شیبهٔ آمده است که: «عن ابن عمر ﵁ في الذي لايدري ثلاثاً صلّي او اربعاً؟ قال: يعيد حتّي يحفظ» (مصنّف ج ۲ ص ۳۸)؛

«از عبدالله بن عمر ﷻ درباره‌ی فردی سؤال شد که نمی‌داند سه رکعت نماز گزارده است یا چهار رکعت؟ او در پاسخ گفت: نمازش را اعاده کند تا دیگر تعداد رکعات نمازش به یادش بماند».

و در حدیث عبدالله بن مسعود ﷻ حکم به فکر کردن داده شده است؛ «اذا شك احدكم في صلاته فليتحرّ الصواب فليتم عليه ثمّ يسلّم ثم يسجد سجدتين» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه یکی از شما درباره‌ی تعداد رکعت‌های نماز، دچار شک شد، فکر کند و تعداد درست رکعات را به دست آورد؛ آن‌گاه نمازش را کامل کند؛ سپس در آخر نماز سلام دهد و دو سجده (به عنوان سهو) انجام بدهد».

و در برخی از روایات (همانند روایت مسلم و ترمذی)، حکم بر بنا کردن بر اقل و عمل نمودن به جانب اقل داده شده است.

و در بعضی از دیگر روایات، (همانند روایت ترمذی از ابوهریره) حکم به سجده‌ی سهو داده شده است.

امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، از احادیث بالا، فقط به حدیث «بنا کردن بر جانب اقل» استدلال کرده‌اند و آن را مد نظر قرار داده‌اند و سجده‌ی سهو را بر آن حمل نموده‌اند.

امام اوزاعی و امام شعبی، احادیثی را که بیانگر اعاده‌ی نماز هستند، اختیار کردند و سایر احادیث را ترک نمودند.

حسن بصری نیز فقط حدیث سجده‌ی سهو را نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار داده و بدان استدلال نموده است؛ اما

احناف بر همه‌ی این احادیث، عمل کرده‌اند و برای هر کدام از آن‌ها، توجیهی جداگانه بیان نموده‌اند و احادیث موجود را به بهترین وجه با همدیگر تطبیق داده‌اند. این طور که حدیث عبدالله بن عمر ﷺ را که در آن حکم به اعاده‌ی نماز داده شده بود، بر فردی حمل کرده‌اند که برای بار اول شک در تعداد رکعت‌های نماز، برای وی پیش آمده است و «تحرّی و فکر کردن در مورد تعداد رکعت‌های نماز» را از حدیث عبدالله بن مسعود ﷺ اثبات می‌کنند و بنا کردن بر جانب اقل و سجده‌ی سهو را از سایر احادیث اثبات نموده‌اند.

وجه ترجیح مذهب احناف بر دیگر مذاهب، این است که آن‌ها بر تمامی احادیث موجود در این باره، عمل می‌کنند برخلاف امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل که بر احادیث اعاده‌ی نماز (استیناف) و احادیث «تحرّی» (فکر کردن در مورد تشخیص درست تعداد رکعت‌های نماز) عمل نمی‌کنند.

«ثمّ یسجد سجدتین قبل ان یسلّم»:

علماء و صاحب‌نظران فقهی، از جمله امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، در این موضوع که آیا سجده‌ی سهو، قبل از سلام است یا بعد از آن؟ با همدیگر اختلاف‌نظر دارند.

از دیدگاه احناف، سجده‌ی سهو، بعد از سلام است و نظرگاه شوافع بر آن است که سجده‌ی سهو، قبل از سلام نماز است.

امام مالک بر این باور است که اگر سجده‌ی سهو به خاطر نقصان یا کوتاهی در نماز، بر نمازگزار لازم شده باشد، در آن صورت باید قبل از سلام ادا شود؛ و اگر چنانچه به خاطر زیادتی، بر وی لازم گردیده باشد، بعد از سلام ادا می‌شود؛

و امام احمد بن حنبل، بر آن است که: در هر جایی که از پیامبر ﷺ ثابت شده است که قبل از سلام سجده کرده شود؛ مثل حدیث عبدالله بن بحینه ﷺ که در آن به خاطر ترک قعده‌ی اول، قبل از سلام، سجده‌ی سهو انجام گرفته است (ترمذی)؛ و هر کجا که از آن حضرت ﷺ ثابت شده است که بعد از سلام، سجده‌ی سهو کرده‌اند، باید بعد از سلام، سجده‌ی سهو انجام بگیرد؛ مانند داستان سلام دادن آن حضرت ﷺ در قعده‌ی اول در نمازهای چهار رکعتی؛ (حدیث ذوالیدین که ترمذی به روایت آن پرداخته است). و در هر موردی که در آن از پیامبر ﷺ سهو و سجده‌ای ثابت نیست، همانند دیدگاه امام شافعی، باید قبل از سلام، سجده‌ی سهو انجام بگیرد.

دیدگاه امام اسحاق، نیز همانند دیدگاه امام احمد است؛ با این تفاوت که وی در مواردی که از پیامبر ﷺ چیزی در مورد سهو و سجده ثابت نیست، به مذهب امام مالک عمل می‌کند. یعنی اگر سجده‌ی سهو به خاطر نقصان یا کوتاهی در نماز بر نمازگزار واجب

شده باشد، باید قبل از سلام ادا شود و اگر به خاطر زیادتی در نماز، بر وی واجب گردیده باشد، باید بعد از سلام ادا گردد.

به هر حال، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، بر این باورند که در همه‌ی موارد یا در برخی موارد، سجده‌ی سهو قبل از سلام ادا می‌گردد؛ ولی احناف، در هر صورت، سجده‌ی سهو را بعد از سلام می‌دانند و بدان عمل می‌کنند. ناگفته نماند که محل سجده‌ی سهو قبل از سلام و بعد از آن، هردو از پیامبر گرامی اسلام ﷺ ثابت هستند و اختلاف در بین علماء و صاحب‌نظران فقهی، فقط درباره‌ی روش افضل و بهتر آن است.

استدلال امام مالک، شافعی و احمد، از حدیث عبدالله بن بُحینه (حدیث شماره ۱۰۱۸) و دیگر احادیث است؛ و دلایل احناف (مبنی بر انجام سجده‌ی سهو بعد از سلام،) عبارتند از:

۱- حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که در آن آمده است: «فسجد سجدتين بعد ما سلّم»؛ «پس از آن که پیامبر ﷺ سلام داد، دو سجده به عنوان سهو ادا کرد». این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی حسن و صحیح است.

۲- حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه (به شماره‌ی ۱۰۱۶) که در آن آمده است: «ثم يسلّم يسجد سجدتين»؛ «آن‌گاه پیامبر ﷺ سلام داد و پس از آن، دو سجده به عنوان سهو انجام داد». این حدیث

را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. و حدیث بعدی همین باب است.

۳- ابوداود و ابن ماجه با اسناد مرفوع از ثوبان ﷺ روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمودند: «لكلّ سهو سجدتان بعد ما سلّم»؛ «هر سهوی دو سجده بعد از سلام دارد».

٤- امام نسایی و ابوداود از عبدالله بن جعفر ﷺ روایت می‌کنند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: «من شك في صلوته فليسجد سجدتين بعد ما يسلّم»؛ «هر کس در نماز خویش، دچار سهو شد، بعد از سلام دو سجده به عنوان سجده‌ی سهو، ادا کند».

٥- ترمذی از شعبی روایت می‌کند که گفت: «صلّي بنا المغيرة ابن شعبة ونهض في الركعتين وسبّح الناس وسبّح لهم؛ فلمّا قضي صلوته سلّم ثم سجد سجدتي السهو وهو جالس ثم حدثهم ان رسول الله ﷺ فعل بهم مثل الذي فعل» ؛ «مغيرة بن شعبة ﷺ برای ما نماز گزارد و امامت داد؛ وی در قعده‌ی اول بلند شد؛ از این رو مردم برای این که در قعده بنشیند، تسبیح (سبحان الله) گفتند و او نیز برای آنان تسبیح گفت؛ چون نماز خویش را به پایان رساند، سلام داد؛ آن‌گاه پس از سلام در حالی که نشسته بود، دو سلام داد؛ آن‌گاه به مردم گفت که پیامبر ﷺ نیز همین کار را که وی انجام داده، انجام داده‌اند».

این حدیث به صراحت دلالت بر آن دارد که محل سجده‌ی سهو، بعد از سلام است.

٦- داستان ذوالیدین نیز گویای آن است که رسول خداﷺ بعد از سلام، عمل سجده‌ی سهو را انجام داده‌اند؛ آنجا که می‌گوید: «فصلّي اثنتين اخريين ثم سلّم ثم كبّر فسجد» (ترمذی)؛ «پیامبرﷺ دو رکعت دیگر گزاردند؛ آن‌گاه سلام دادند و پس از سلام، تکبیر گفتند و سجده‌ی سهو را ادا نمودند».

٧- دلایل احناف قولی و فعلی هستند و دلایل دیگر ائمه و پیشوایان، فقط فعلی هستند (که بر جواز حمل می‌شوند)؛ از این رو، دلایل احناف بر دیگر دلایل، ترجیح و تفوّق دارد.

و احناف در جواب حدیث عبدالله بن بُحینه ﷺ گفته‌اند که این حدیث، فقط برای ثبوت جواز انجام سجده‌ی سهو قبل از سلام آمده است. البته امکان دارد که منظور حدیث از عبارت «قبل السلام»، سلامی باشد که بعد از سجده‌ی سهو و تشهد مجدّد در آخر نماز است.

به هر حال، در میان علماء و صاحب‌نظران فقهی، در بیان محل انجام سجده‌ی سهو اختلاف‌نظر وجود دارد؛ و شایان ذکر است که این اختلاف فقط در حدّ آولیٰ و عدم آولیٰ و بهتر و آفضل بودن است؛ احناف بر این باوند که انجام سجده‌ی سهو، بعد از سلام نماز، افضل و بهتر است و امام مالک؛ بر آن است که محل

سجده‌ی سهو، بر حسب این که علّت آن اضافه کردن چیزی در نماز و یا وجود نقصی در آن باشد، فرق می‌کند؛ از این رو، اگر علّت سهو، اضافه کردن چیزی در نماز باشد، انجام سجده‌ی سهو، بعد از سلام است و اگر علّت سهو، وجود نقصی در نماز باشد، انجام سجده، قبل از سلام می‌باشد.

و شوافع و حنبلی‌ها نیز بر این باورند که محل سجده‌ی سهو، بعد از تشهد و قبل از سلام است؛ چه سهو به سبب زیاد کردن در نماز باشد یا به سبب کم کردن از نماز؛ به عنوان مثال: کسی که در تشهد نخست نماز نمی‌نشیند، در حقیقت در نماز خود کم کرده است و کسی که نماز را پنج رکعت می‌گزارد، در نماز خویش زیاد کرده است؛ در هردو صورت از دیدگاه امام شافعی و امام احمد، سجده‌ی سهو قبل از سلام است و در هردو صورت، از نظرگاه احناف، سجده‌ی سهو، بعد از سلام می‌باشد.

به هر حال؛ در مجموعه‌ی احادیث و روایات رسیده به ما، هم احادیثی وجود دارد که محل سجده‌ی سهو را قبل از سلام نماز دانسته و هم احادیثی است که محل سجده را بعد از سلام معرفی نموده و احادیثی نیز وجود دارد که محل سجده‌ی سهو را بیان نکرده‌اند؛ از این رو، چون سجده‌ی قبل از سلام و بعد از آن، هردو از پیامبر خدا ﷺ ثابت است و صحابه و تابعین نیز بر هردو صورت عمل کرده‌اند، بنابراین، در میان ائمه و پیشوایان مجتهد امّت، در

این باره فقط اختلاف در ترجیح و افضلیت است و در اثبات و جایز بودن هردو روش، هیچ اختلاف‌نظری وجود ندارد.

و برای هر مسلمان نیز زیبنده و مناسب است که به تمام بزرگان امّت و ائمه و پیشوایان سَلَف، آن طلایه‌داران عرصه‌ی علم و دانش و آن پیشگامانِ پیشتاز عرصه‌ی اخلاص و عمل، آن پیشقراولانِ عرصه‌ی فقاهت و دیانت و حکمت و فرزانگی و زهد و تقوا، گمان نیک داشته باشد و با اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل، احترام و بزرگداشت آنان را داشته باشد و بر این باور و اعتقاد باشد که هریک از آن‌ها، با نیت خالص و با صداقت و اخلاص، آن را اختیار کرده‌اند.

و جان سخن، این که: سجده قبل از سلام و بعد از آن، هردو از پیامبر ﷺ ثابت است و میان صحابه و ائمه و پیشوایان مجتهد، اختلاف در ترجیح و اختیار بر این مبنا به وجود آمده است که برخی از آن‌ها، طبق تحقیق و برداشت و وجدان دینی خود و مطالعه‌ی معمولات پیامبر ﷺ بدین نتیجه رسیده‌اند که اصل در نماز، سجده‌ی سهو قبل از سلام است و به عکس آن، برخی دیگر از آن‌ها، بر حسب تحقیقات و بررسی‌های خود چنین درک کرده‌اند که سجده‌ی سهو بعد از سلام است.

۱۰۱۶ - [۳] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ صَلَّى الظُّهْرَ خَمْسًا فَقِيلَ لَهُ: أَزِيدَ فِي الصَّلَاةِ؟ فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالُوا: صَلَّيْتَ خَمْسًا. فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَمَا سَلَّمَ. وَفِي رِوَايَةٍ: قَالَ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي وَإِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلَاتِهِ فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ فَلْيُتِمَّ عَلَيْهِ ثُمَّ لِيُسَلِّمْ ثمَّ يسْجد سَجْدَتَيْنِ»[1].

۱۰۱۶- (۳) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ نماز ظهر را پنج رکعت گزاردند. بدیشان گفته شد: آیا تغییری در نماز به وجود آمده و چیزی بدان اضافه شده است؟آن حضرت ﷺ فرمودند: «چه تغییری»؟! عرض کردند: شما پنج رکعت نماز گزاردید! آن‌گاه رسول خدا ﷺ بعد از آن که سلام نماز را داده بودند، دو سجده را (به عنوان سجده‌ی سهو) به جای آوردند (و بعد از آن، سلام نماز را دادند و نماز را به پایان رساندند).

و در روایتی دیگر، چنین وارد شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند:

«من نیز انسانی هستم به سان شما؛ و مانند شما دچار نسیان و فراموشی می‌شوم؛ از این رو، اگر چیزی را فراموش کردم، به من تذکّر دهید و به یادم بیاورید؛ و هرگاه یکی از شما در نمازش، دچار شک شد (و ندانست که چند رکعت نماز - سه یا چهار رکعت و یا کمتر و بیشتر - گزارده است،) باید تلاش کند و آنچه را که به یقین

۱- بخاری ۵۰۳/۱ ح ۴۰۱؛ مسلم ۴۰۱/۱ ح (۵۷۲-۹۲)؛ ابوداود ٦٢/١ ح ۱۰۲۲؛ نسایی ۳۱/۳ ح ١٣٥٤؛ ابن ماجه ۳۸۰/۱ ح ۱۲۰۳؛ و مسند احمد ۳۷۹/۱.

انجام داده است، انتخاب نماید؛ آن‌گاه نمازش را بر اساس آن تمام کند؛ (یعنی اگر شک داشت که سه رکعت نماز یا چهار رکعت خوانده است و یقین دارد که سه رکعت را گزارده است ولی تردیدش در گزاردن رکعت چهارم است، باید سه رکعت را که یقینی است، انتخاب کند و یک رکعت دیگر را بخواند) و بعد از آن، سلام بدهد و آن‌گاه پس از سلام، دوباره سجده (به عنوان سجده‌ی سهو،)به جای آورد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «انّما انا بشر مثلکم، أنسی کما تنسون...»: این تعبیر که در حدیث بالا آمده است، اشاره به این دارد که رهبران و مربّیان انسان، باید از نوع خود او باشند؛ با همان صفات و غرائز بشری، تا بتوانند از نظر جنبه‌های عملی، سرمشق‌های شایسته و بایسته‌ای باشند. بدیهی است که اگر از غیر جنس بشر باشند، نه آن‌ها می‌توانند دردها، نیازها، مشکلات، چالش‌ها، دغدغه‌ها، گرفتاری‌ها، نابسامانی‌ها و ناملایمات مختلف زندگی انسان‌ها را درک کنند و نه انسان‌ها می‌توانند از آن‌ها، سرمشق و الهام بگیرند.

در واقع، دلیل همگونی رهبر و پیروان نیز روشن است؛ زیرا از یکسو، مهمترین بخش تبلیغی یک رهبر، بخش تبلیغی عملی او است؛ همان الگو بودن و اسوه شدن؛ این تنها در صورتی ممکن است که دارای همان غرائز و احساسات و همان ساختمان جسمی

و روحی باشد و گرنه، پاکی فرشته‌ای که نه شهوت جنسی دارد نه نیاز به مسکن و لباس و غذا و نه سایر غرائز انسان در او موجود است، هیچ نمی‌تواند سرمشقی برای انسان‌ها باشد؛ بلکه مردم می‌گویند: «او از دل ما خبر ندارد و نمی‌داند که چه طوفان‌هایی بر اثر شهوت و غضب در روح ما جریان دارد؛ او تنها برای دل خوشی، سخنی می‌گوید؛ او اگر احساسات ما را داشت، مثل ما بود یا بدتر! از این رو، اعتباری به سخنان او نیست».

از سوی دیگر، رهبر و پیشوا، باید همه‌ی دردها، نیازها و خواسته‌های پیروان خود را به خوبی درک کند تا برای درمان و پاسخگویی به آن، آماده باشد؛ به ویژه به همین دلیل، پیامبران، از میان توده‌های مردم برخاسته‌اند و دوران‌هایی از سخت‌ترین نوع زندگی را در بیشتر اوقات، تحمّل کرده‌اند تا همه‌ی تلخی‌های زندگی را بچشند و حقایق دردناک را لمس کنند و خود را برای درمان آن‌ها، آماده و مهیا سازند.

به راستی، اگر به جای پیامبری از بشر، فرشته‌ای فرو فرستاده می‌شد، به یقین این هدف تأمین نمی‌گشت؛ مردم می‌گفتند: اگر او سخن از زهد و بی‌اعتنایی به دنیا می‌گوید، فرشته است و نیازی ندارد؛ و اگر دعوت به پاکدامنی و عفّت می‌کند، از طوفان غریزه‌ی جنسی خبر ندارد و ده‌ها «اگر» همانند آن.

پس تنها انسانی می‌تواند رهبر انسان‌های دیگر باشد که از نیازها و خواسته‌ها و مشکلات و نابسامانی‌های آن‌ها آگاه باشد.

«انّ رسول اللهﷺ صلّي الظهر خمساً فقيل له: أزيد في الصلوة؟»:

اگر کسی پس از فراغت از رکعت چهارم برای رکعت پنجم برخاست، در آن صورت، این مسأله دارای دو صورت است:

۱- صورت نخست این که: اگر بعد از رکعت چهارم به اندازه‌ی تشهد بنشیند؛ آن‌گاه برای رکعت پنجم بلند شد، در آن صورت به اتفاق علماء و صاحب‌نظران فقهی، نماز وی صحیح است؛ و کسی از دانشوران اسلامی، در این مورد، اختلافی ندارد.

۲- صورت دوم، این که: بعد از رکعت چهارم، بدون این که در رکعت چهارم به قعده بنشیند، برای رکعت پنجم بلند شود؛ درباره‌ی چنین مسأله‌ای، علماء و صاحب‌نظران دینی، با همدیگر اختلاف‌نظر دارند؛ از دیدگاه احناف، در این صورت، فرضیت نماز از بین می‌رود و نماز وی، نفل محسوب می‌گردد؛ از این رو، باید یک رکعت دیگر بخواند تا تعداد رکعات به شش برسد.

و امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل، بر این باورند که در آن صورت، نماز وی صحیح است و باید در پایان نماز، سجده‌ی سهو به جای آورده شود. این بزرگواران، از حدیث بالا استدلال کرده‌اند و گفته‌اند که پیامبرﷺ نماز عصر را پنج رکعت

گزاردند و بر ادای سجده‌ی سهو اکتفا کرده‌اند. ولی احناف در پاسخ می‌گویند: به اجماع علماء و صاحب‌نظران فقهی، قعده‌ی آخر نماز، فرض می‌باشد و در صورت ترک آن، امکان صحّت نماز، باقی نمی‌ماند؛ و در مورد حدیث بالا نیز گفته‌اند:

رسول خدا ﷺ در آن نماز، به اندازه‌ی تشهد نشسته‌اند و آن‌گاه برای رکعت پنجم بلند شده‌اند؛ اما این استنباط به وسیله‌ی حدیث دیگری، زیر سؤال می‌رود؛ زیرا که در حدیثی دیگر، به صراحت بیان شده است که آن حضرت ﷺ بدون این که در قعده‌ی آخر بنشینند، به سوی رکعت پنجم بلند شده‌اند؛ و الفاظ حدیث چنین است: «فنقص في الرابعة ولم يجلس حتّي صلّي الخامسة» (طبرانی)؛ «آن حضرت ﷺ در رکعت چهارم ننشست تا این که رکعت پنجم را گزاردند».

البته با توجه به الفاظ حدیث، می‌توان گفت که پیامبر ﷺ برای سلام گفتن ننشست، بلکه پس از خواندن تشهد، برای رکعت پنجم بلند شد؛ این تأویل اگر چه بعید به نظر می‌رسد ولی با توجه به فرض بودن قعده‌ی اخیر، چاره‌ای جز پذیرفتن آن نیست.

۱۰۱۷ - [٤] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَعَن ابْن سِيرِين عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِحْدَى صَلَاتَيِ الْعشي - قَالَ ابْن سِيرِين سَمَّاهَا أَبُو هُرَيْرَةَ وَلَكِنْ نَسِيتُ أَنَا قَالَ فَصَلَّى بِنَا رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ فَقَامَ إِلَى خَشَبَةٍ مَعْرُوضَةٍ فِي الْمَسْجِدِ فَاتَّكَأَ عَلَيْهَا كَأَنَّهُ غَضْبَانُ وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ وَوَضَعَ خَدَّهُ الْأَيْمَنَ عَلَى ظَهْرِ كَفه الْيُسْرَى وَخرجت سرعَان

مِنْ أَبْوَابِ الْـمَسْجِدِ فَقَالُوا قَصُرَتِ الصَّلَاةُ وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ﭭ فَهَابَاهُ أَنْ يُكَلِّمَاهُ وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ فِي يَدَيْهِ طُولٌ يُقَالُ لَهُ ذُو الْيَدَيْنِ قَالَ يَا رَسُول الله أنسيت أم قصرت الصَّلَاة قَالَ: «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تُقْصَرْ» فَقَالَ: «أَكَمَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ. فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى مَا تَرَكَ ثُمَّ سَلَّمَ ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ فَرُبَّمَا سَأَلُوهُ ثُمَّ سَلَّمَ فَيَقُولُ نُبِّئْتُ أَنَّ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ قَالَ ثمَّ سلم. وَلَفْظُهُ لِلْبُخَارِيِّ وَفِي أُخْرَى لَهُمَا: فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بَدَلَ «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تُقْصَرْ»: «كُلُّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ» فَقَالَ: قَدْ كَانَ بَعْضُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ[1].

۱۰۱۷- (٤) ابن سیرین؊ از ابوهریره ﺿ روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ یکی از دو نماز شامگاه (ظهر یا عصر) را برای ما امامت دادند؛ - ابن سیرین؊ گوید: ابوهریره ﺿ نام آن نماز را بیان کرد، امّا من، فراموش نموده‌ام -

ابوهریره ﺿ در ادامه می‌گوید: پیامبر ﷺ نماز را به امامت برای ما خواندند و بعد از دو رکعت، سلام دادند؛ سپس از جای برخاستند و به سوی چوبی رفتند که در قسمت جلوی مسجد قرار داشت و بر آن تکیه کردند، گویا که خشمگین و ناراحت بودند و دست راست خویش را بر دست چپشان نهادند و انگشتانشان را در همدیگر، داخل نمودند و رخسار جانب راست خویش را بر پشت کف دست چپشان گذاشتند. کسانی که عجله و شتاب داشتند، از مسجد بیرون

۱- بخاری ۵٦٥/۱ ح ٤۸۲؛ مسلم ٤۰۳/۱ ح (۵۷۳-۹۷)؛ و نسایی ۲۰/۳ ح ۱۲۲٤.

رفتند و گفتند: «نماز، کوتاه شده است». در آن روز، ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ نیز در بین مردم، حضور داشتند و شرم کردند و ترسیدند که در این مورد با رسول خدا ﷺ سخن بگویند؛ و در میان مردم و جماعت نمازگزاران نیز مردی بود که دارای دست‌های دراز بود که بدو «ذوالیدین» (دست دراز) می‌گفتند.

این مرد، خطاب به پیامبر ﷺ گفت: ای فرستاده‌ی خدا! آیا خواندن دو رکعت آخر نماز را فراموش کردید یا نماز کوتاه شده است؟! پیامبر ﷺ فرمودند: «چیزی را فراموش نکرده‌ام و نماز هم کوتاه نشده است»؛ آن‌گاه (رو به مردم کردند و) فرمودند: «آیا چنان است که ذوالیدین می‌گوید؟» مردم، عرض کردند: آری؛ (دو رکعت آخر نماز را فراموش کردید).

آن‌گاه پیامبر ﷺ پیش رفتند و آنچه را ترک نموده بودند (دو رکعت دیگر را) به جای آوردند؛ سپس سلام دادند و بعد از سلام، تکبیر گفتند و سجده‌ای را به جای آوردند که مانند سجده‌ی نماز و یا طولانی‌تر از آن بود. آن‌گاه رسول خدا ﷺ سرشان را از سجده بلند کردند و تکبیر گفتند؛ پس از آن، سجده‌ی دیگری مانند سجده‌ی نماز و یا طولانی‌تر از آن، به جای آوردند؛ سپس سرشان را بلند کردند و تکبیر گفتند.

و بسا کسانی از ابن سیرین‌/ می‌پرسیدند: آیا آن حضرت ﷺ (بعد از سجده‌ی سهو) سلام دادند؟ (یعنی آیا عبارت «ثم سلّم» در حدیث است)؟ و ابن سیرین‌/ نیز می‌گفت: خبر داده شده‌ام که عمران بن حصین س گفته است: «ثم سلّم»؛ «سپس آن حضرت ﷺ سلام دادند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند و لفظ آن، از بخاری است. و در روایتی دیگر که بخاری و مسلم به طور مشترک آن را نقل کرده‌اند، به عوض عبارت «لم أنس ولم تقصر» (چیزی را فراموش نکرده‌ام و نماز هم کوتاه نشده است)، عبارت «كلّ ذلك لم يكن» (هیچ کدام از فراموشی و کوتاهی در کار نبوده است)؛ «فقال: قد كان بعض ذلك يا رسول الله»! (ذوالیدین گفت: ای رسول خدا! به راستی، برخی از این بوده است: یا فراموش کرده‌اید و یا در نماز کوتاهی نموده‌اید) نقل شده است].

شرح: «العشی»: این واژه، معمولاً به ساعات آخر روز گفته می‌شود؛ همان‌گونه که «اِبکار» به ساعات آغاز روز می‌گویند.

برخی بر این باورند که از ابتدای ظهر تا غروب آفتاب، «عشی» نام دارد و از ابتدای طلوع صبح تا هنگام ظهر، «اِبکار» است.

و راغب اصفهانی در کتاب «مفردات» می‌گوید: «عشی»، از هنگام ظهر است تا صبح فردا؛ و «اِبکار» از طلوع صبح است تا

ظهر؛ بنابراین، واژه‌های «عشی» و «ابکار»، مجموع شبانه‌روز را شامل می‌شوند.

ولی در اینجا مراد همان ابتدای ظهر تا غروب آفتاب است که شامل نماز ظهر و عصر می‌شود.

صحبت کردن در نماز:

در حدیث «ذوالیدین» که بخاری و مسلم به روایت آن پرداخته‌اند، مسأله‌ی «سخن گفتن در نماز» مطرح می‌گردد؛ زیرا سخن گفتن رسول خداﷺ با ذوالیدین، در اثنای نماز، اتفاق افتاده است و با وجود آن، باز هم پیامبرﷺ نماز را ادامه داد و بر رکعت‌های گذشته، نماز را بنا کرد.

از دیدگاه امام ابوحنیفه؟ سخن گفتن در نماز، به طور مطلق، نماز را فاسد می‌گرداند؛ خواه از روی عمد باشد یا فراموشی؛ بر اثر جهالت و نادانی نسبت به حکم مسأله باشد یا بر اثر خطا؛ برای اصلاح نماز باشد یا خیر.

امام شافعی؟ بر این باور است که اگر چنانچه سخن گفتن در نماز، از روی فراموشی باشد؛ یا بر اثر ندانستن حکم مسأله باشد، در آن صورت نماز را فاسد نخواهد کرد؛ البته مشروط بر آن که سخن گفتن وی، طولانی نباشد.

امام اوزاعی؛ گوید: اگر چنانچه سخن گفتن در نماز، برای اصلاح نماز باشد، اشکالی نخواهد داشت. و روایتی از امام مالک؛ نیز مطابق با این رأی است؛ و در روایتی دیگر، مطابق با دیدگاه امام ابوحنیفه؛ است.

و از احمد بن حنبل؛ نیز در این مسأله، چهار قول روایت شده است که سه قول از آن‌ها، مطابق با دیدگاه سه امام ابوحنیفه؛، امام شافعی؛ و امام اوزاعی؛ است؛ و دیدگاه چهارم وی این که: اگر شخصی می‌داند که هنوز نماز به پایان نرسیده و با وجود این، سخن می‌گوید، در آن صورت نمازش فاسد می‌شود؛ خواه آن کلام، فرمانی به امام برای پایان دادن به نماز باشد یا خیر! البته اگر فردی از نمازگزاران، یقین داشت که نماز به پایان رسیده و با وجود این، سخن گفت؛ ولی بعداً متوجه شد که نماز به پایان نرسیده است، در آن صورت نمازش فاسد نمی‌گردد.

به هر حال، امام شافعی، امام مالک و امام احمد بن حنبل، به نوعی، قائل به جواز «سخن گفتن در نماز» هستند و به حدیث ذوالیدین استدلال می‌کنند.

امام شافعی؛ گوید: سخن گفتن ذوالیدین، به خاطر آن بوده که وی نسبت به حکم مسأله، آگاهی و شناخت نداشته است؛ و سخن گفتن آن حضرت ﷺ نیز از روی نسیان و فراموشی بوده است.

امام مالک رحمه الله می‌گوید: این گفتگو بین پیامبر ﷺ و ذوالیدین، برای اصلاح نماز بوده است؛ و امام احمد می‌گوید: این گفتگو بر این اساس بوده که آن‌ها گمان می‌کردند که نماز به پایان رسیده است؛ از این رو آن حضرت ﷺ گمان کردند که نماز به پایان رسیده است؛ بنابراین سخن گفتند؛ و ذوالیدین نیز گمان می‌کرد که نماز تمام شده است؛ زیرا در آن زمان، احتمال داشت که رکعت‌های نماز، کمتر گردند.

اما احناف، حدیث ذوالیدین را با استناد به دلایل ذیل، منسوخ می‌دانند:

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿...وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ...﴾ [البقرة: ۲۳۸] در اینجا «قنوت» به معنای «سکوت» است؛ و احادیث بی‌شماری بر این امر شاهد هستند که این آیه برای بازداشتن و نهی کردن از «سخن گفتن در نماز» فرو فرستاده شده است؛ از این رو، با توجه به مفهوم آیه، هر نوع سخنی در نماز، منسوخ و ممنوع است.

زید بن ارقم رضی الله عنه گوید: «كنّا نتكلّم في الصلوة؛ يكلّم الرجل صاحبه وهوالي جنبه في الصلوة حتّي نزلت: ﴿وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ﴾؛ فامرنا بالسكوت ونهينا عن الكلام» (مسلم، بخاری، ابوداود، نسایی، ترمذی و ابن ماجه)؛ «ما در نماز سخن می‌گفتیم و هرکس با دوستش حرف می‌زد تا این آیه نازل

شد: ﴿...وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ...﴾ و به دنبال آن، به ما دستور داده شد که سکوت کنیم و از سخن گفتن در نماز، نهی شدیم».

حدیث معاویة بن حکم ﷺ به شماره‌ی ۹۷۸ (که پیشتر ترجمه و **شرح** آن گذشت).

حدیث عبدالله بن مسعود ﷺ به شماره‌ی ۹۷۹ و ۹۸۹ (که پیشتر ترجمه و **شرح** آن گذشت).

احناف بر مبنای این دلایل، می‌گویند: دلایل بالا، جواز هر نوع سخن گفتن در نماز را منسوخ کرده‌اند و حدیث ذوالیدین نیز به وسیله‌ی این دلایل منسوخ شده است.

شافعی‌ها می‌گویند: داستان ذوالیدین، پس از منسوخ شدن سخن در نماز، به وقوع پیوسته است و به وسیله‌ی احادیث بالا، منسوخ نشده است؛ به دلیل این که وقتی عبدالله بن مسعود ﷺ از حبشه برگشت، سخن گفتن در نماز ممنوع شده بود؛ و عبدالله بن مسعود ﷺ نیز از حبشه به مکه آمد و این واقعه، بیانگر آن است که منسوخ شدن «کلام در نماز» در مکه صورت گرفته است، در حالی که داستان ذوالیدین در مدینه‌ی منوره به وقوع پیوسته است؛ بنابراین، با احادیث بالا، منسوخ نشده است.

حنفی‌ها در پاسخ می‌گویند: این ادعا - که نسخ کلام در نماز، قبل از هجرت بوده است - صحیح نیست؛ و در واقع، نسخ بعد از هجرت و قبل از وقوع جنگ بدر صورت گرفته است.

و در مورد هجرت عبدالله بن مسعود ﷺ باید گفت که وی دوبار به حبشه هجرت نمود و از آنجا برگشت؛ چون برای بار اول به حبشه هجرت نمود، پس از مدتی شایعه‌ی مسلمان شدن قریش را باور کرد و در رمضان سال پنجم بعثت به مکه بازگشت و چون دید که این خبر دروغ بوده است، دوباره همراه با تنی چند از دیگر مسلمانان به حبشه رفت و در سال دوم هجری، قبل از جنگ بدر، از حبشه به مدینه‌ی منوره بازگشت. و دسته‌ای از علماء و محدثان شافعی مذهب نیز مانند حافظ ابن حجر، حافظ ابن اثیر و دیگران بر این باورند که برگشت عبدالله بن مسعود ﷺ از حبشه، به سال دوم هجری بوده است.

از این رو، نسخ کلام در نماز، در مدینه‌ی منوره در سال دوم هجری، پیش از واقعه‌ی بدر صورت گرفته است که حدیث معاویة بن حکم ﷺ (حدیث شماره‌ی ۹۷۸) نیز آن را تأیید می‌کند؛ زیرا معاویة بن حکم ﷺ از اصحاب انصار بود و بعد از هجرت، به اسلام گروید؛ از این رو، این واقعه، بعد از هجرت به وقوع پیوسته است؛ و علاوه از آن، همه‌ی علماء و صاحب‌نظران اسلامی، اتفاق‌نظر

دارند که آیه‌ی ﴿...وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ...﴾ [البقرة: ۲۳۸] در مدینه نازل شده است.

شوافع می‌گویند: اگر ما بپذیریم که نسخ «سخن گفتن در نماز»، در مدینه‌ی منوره و قبل از غزوه‌ی بدر صورت گرفته است، باز هم واقعه ذوالیدین به وسیله‌ی آن، منسوخ نمی‌گردد؛ به دلیل این که، یکی از راویان حدیث، ابوهریره ﷺ است که حدیث وی، با تعابیر «صلّي لنا رسول الله ﷺ» (مسلم)، «صلّي بنا رسول الله ﷺ»(نسایی) و «بينا انا اصلّي مع رسول الله ﷺ»(مسلم) وارد شده است که بیانگر آن است که ابوهریره ﷺ در زمان واقعه‌ی ذوالیدین، حضور داشته است، در حالی که ابوهریره ﷺ در سال هفتم هجری، اسلام آورده است. بنابراین واقعه‌ی ذوالیدین، مربوط به سال هفتم به بعد است و احادیث نسخ «سخن گفتن در نماز»، مربوط به سال دوم هجری هستند؛ از این رو، نمی‌توانند ناسخ این حدیث قرار گیرند.

در جواب شوافع چنین گفته شده است که: واقعه‌ی ذوالیدین، قبل از سال دوم هجری بوده است؛ زیرا ذوالیدین ﷺ از اصحاب بدر بوده و در غزوه‌ی بدر شهید شده است؛ بنابراین، این واقعه بدون کوچکترین تردیدی، مربوط به دوران قبل از واقعه‌ی بدر بوده است و غزوه‌ی بدر نیز در سال دوم هجری، به وقوع پیوسته است.

اکنون فقط یک انتقاد باقی مانده است؛ و آن این که، ابوهریره ﷺ در بیان واقعه‌ی ذوالیدین، صیغه‌ی متکلّم («صلّي بنا» یا «صلّي لنا») به کار برده است؛ در حالی که ابوهریره ﷺ سال‌ها بعد از شهادت ذوالیدین ﷺ مسلمان شده است!

امام طحاوی؛ در جواب به این انتقاد می‌گوید: مراد از «صلّی بنا»، «صلّی بالمسلمین» است؛ و در احادیث و روایات، نمونه‌های زیادی داریم که راوی حدیث، واقعه‌ای را با صیغه‌ی جمع متکلم بیان می‌کند در حالی که خودش در آن زمان، به هیچ وجه، حضور نداشته است و مرادش از صیغه‌ی متکلم، جماعت مسلمانان است؛ و به عنوان نمونه به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

نزال بن سبرة گوید: «قال لنا رسول الله: انا وایاکم کنا ندعي بني عبد مناف»؛ و این در حالی است که نزال، به هیچ وجه پیامبر ﷺ را زیارت نکرده است؛ از این رو، مراد از قول وی که گفته است: «قال لنا» این است که «قال لقومنا».

طاوس؛ گوید: «قدم علینا معاذ بن جبل فلم یأخذ من الخضروات شیئاً»؛ این در حالی است که در سالی که معاذ به یمن رفت، هنوز، طاوس متولد نشده بود؛ از این رو مراد از «قدم علینا»، به یقین «قدم علی قومنا» است.

حسن بصری گوید: «خطبنا عتبة بن غزوان (بالبصرة)»؛ و هنگامی که عتبة بن غزوان به بصره آمد، حسن بصری در بصره نبوده است؛ بنابراین، مراد از «خطبنا»، «خطب اهل البصرة» است.

درباره‌ی اخراج یهود مدینه، ابوهریره می‌گوید: «بينا نحن في المسجد اذ خرج الينا رسول الله ﷺ فقال: انطلقوا الي يهود» (ابوداود)؛ و این در حالی است که ابوهریره سال‌ها بعد از اخراج یهود بنوقریظه از مدینه، اسلام آورده است.

و علاوه بر شواهد مذکور، مثال‌های زیاد دیگری نیز وجود دارد که در آن‌ها صحابه، از صیغه‌ی متکلم استفاده کرده‌اند، اما خود متکلم در زمان واقعه، اصلاً حضور نداشته است؛ و داستان ذوالیدین نیز که ابوهریره آن را ذکر کرده است، از این نمونه‌ها است.

اکنون فقط حلّ یک حدیث باقی مانده است که در آن، عبارت «بينا أنا أُصلّي مع رسول الله ﷺ» (مسلم) وجود دارد و به ابوهریره نسبت داده شده است.

علامه انور شاه کشمیری؛ می‌گوید: از میان شاگردان ابوهریره، تنها کسی که این حدیث را با صیغه‌ی واحد متکلم روایت کرده است، «شیبان» است؛ و این، تفرّد او است و چنین به نظر می‌رسد که اصل روایت، «صلّی بنا» بوده است و راوی، با

دخل و تصرّف در الفاظ حدیث، معنای حدیث را روایت کرده است. نمونه‌های دیگری از «روایت به معنی» مانند حدیث فوق، در کتاب‌های حدیث به کثرت وجود دارد؛ در مستدرک حاکم با سند صحیح از ابوهریره ﷺ روایت شده است که گفت: «دخلتُ علي رقية بنت النبيّ ﷺ» (مستدرک حاکم ج ٤ ص ٤٨)؛ و این در حالی است که رقیة ﷺ پنج سال قبل از اسلام آوردن ابوهریرة ﷺ وفات کرده است؛ و رفتن ابوهریره ﷺ به نزد او، اصلاً امکان‌پذیر نبوده است؛ و تنها توجیه ممکن در حدیث، این است که بگوییم: اصل حدیث، لفظ «دخلنا» بوده است که مراد از آن، «دخل المسلمون» است. راوی، در آن دخل و تصرف کرده و گفته است: «دخلتُ».

و علاوه بر این، مثال‌های زیاد دیگری نیز وجود دارد که در آن روایت به معنی صورت گرفته است.

بنابراین، تنها به خاطر یک صیغه‌ی متکلم، نمی‌توان آن دلایل قطعی را که این ماجرا را به سال دوم هجرت نسبت می‌دهند، رد نمود.

«اضطراب در حدیث ذوالیدین»:

در حدیث ذوالیدین، چند اضطراب وجود دارد:

۱- اضطراب در متن حدیث: برخی از روایات، واقعه‌ی ذوالیدین را به نماز ظهر نسبت داده‌اند؛ مانند روایت مسلم که

ابوهریره ﷺ گوید: «انّ رسول الله ﷺ صلّي بنا رکعتین من صلوة الظهر ثم سلّم».

و برخی از روایات، آن را به نماز عصر نسبت داده‌اند؛ مانند روایت دیگری از مسلم که ابوهریره ﷺ گوید: «صلّي لنا رسول الله ﷺ صلوة العصر فسلّم الرکعتین».

و در برخی دیگر از روایات، عبارت «احدی صلاتی العشی» آمده است؛ مانند حدیث شماره‌ی ۱۰۱۷ که بخاری و مسلم به نقل آن پرداخته‌اند.

و در روایتی دیگر آمده است که ابوهریره ﷺ گفته است: «من در تعیین نماز دچار فراموشی شده‌ام»؛ البته این قول، از ابن سیرین روایت شده است؛ چنان که در حدیث شماره‌ی ۱۰۱۷ ابن سیرین می‌گوید: ابوهریره ﷺ نماز را برایم مشخص کرد، اما من آن را فراموش کردم. (بخاری)

۲- اضطراب دوم حدیث، این است که آن حضرت ﷺ بعد از کدام رکعت سلام داده‌اند؟

بر مبنای روایت ابوهریره ﷺ، بر سر دو رکعت سلام دادند (همانند روایت شماره ۱۰۱۷)؛ ولی در روایت عمران بن حصین ﷺ آمده است که پیامبر ﷺ پس از رکعت سوم سلام داده‌اند؛ (صحیح مسلم).

۳- اضطراب سوم حدیث، این است که پیامبرﷺ پس از این که به اشتباه سلام دادند، به کجا رفتند؟ در روایت ابوهریره رضی الله عنه چنین آمده است: «ثم قام الی خشبة في مقدّم المسجد فوضع يده عليها» (صحیح بخاری)؛ و از این حدیث دانسته می‌شود که پیامبرﷺ تا جای «خشبه‌ی معروضۀ» (همان اسطوانه‌ی حنانۀ) رفته‌اند و پس از گفتگو با مردم، دوباره برگشته‌اند. ولی از حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه مشخص می‌شود که آن حضرت ﷺ در حجره‌ی خویش داخل شده بودند. (مسلم).

٤- اضطراب چهارم این است که پیامبرﷺ بعد از پایان نماز، سجده‌ی سهو به جای آورده‌اند یا خیر؟

در برخی از روایات بیان شده است که پیامبرﷺ بعد از پایان نماز، سجده‌ی سهو کرده‌اند؛ (مانند روایت بخاری و مسلم)؛ و در برخی از روایات، عدم سجده‌ی سهو ذکر شده است؛ (مانند روایت ابوداود).

و اضطراب‌های موجود در حدیث ذوالیدین، به اندازه‌ای زیاد و شدید هستند که برخی از محدثان، این حدیث را از زمره‌ی احادیث مضطربی به شمار آورده‌اند که اصلاً تطبیق در میان آن‌ها، ممکن نمی‌باشد.

به هر حال، حدیث ذوالیدین، با این همه اضطراب‌هایی که دارد، نمی‌تواند در مقابل آیه‌ی ﴿...وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ...﴾ [البقرة: ۲۳۸] و احادیث صحیح و صریح (مبنی بر نسخ سخن گفتن در نماز) ایستادگی کند.

و نکته‌ی قابل توجه، این که: هیچ یک از ائمه و پیشوایان، بر همه‌ی اجزای حدیث ذوالیدین عمل نمی‌کنند؛ تا جایی که دیدگاه امام شافعی‌/ نیز با این حدیث ثابت نمی‌شود؛ زیرا از نظرگاه وی، سخن گفتن در نماز، در صورتی جایز است که از روی فراموشی باشد و یا نسبت به مسأله‌ی سخن گفتن در نماز، آگاهی و شناختی نداشته باشد؛ در حالی که در واقعه‌ی ذوالیدین، نمی‌توان گفت که پیامبر ﷺ، ذوالیدین س و دیگر صحابه، از روی نسیان و فراموشی، گفتگو کرده باشند.

و علاوه بر آن، همین که پیامبر ﷺ تا اسطوانه‌ی حنّانهٔ (خشبهٔ معروضهٔ) یا داخل حجره رفتند و پس از آن برگشتند و افراد عجول و پیشگام (سرعان الناس) نیز از مسجد خارج شدند، بیانگر آن است که انحراف از قبله و عمل کثیر هردو در این واقعه، صورت گرفته است؛ و بر مبنای قول مختار شوافع، عمل کثیر، فاسد کننده‌ی نماز خواهد بود.

و زمانی که به بیشتر اجزای حدیث ذوالیدین، عمل نشود، چگونه می‌توان فقط به بخشی از حدیث که مربوط به «سخن گفتن در نماز» است، استناد نمود؟

به هر حال، حدیث ذوالیدین، یک واقعه‌ی جزئی را تشریح می‌کند که به احتمال قوی، منسوخ شده است؛ و علاوه بر آن، اضطراب و تعارض‌های مختلفی در این حدیث وجود دارد و اکثر اجزای آن نیز مورد عمل قرار نمی‌گیرد؛ از این رو نمی‌توان این واقعه را به عنوان منبع مستقل فقهی مطرح نمود؛ و از اینجاست که احناف در این مسأله، با کنار گذاشتن این واقعه‌ی جزئی، به آیه‌ی قرآن و احادیثی - که در ضمن قولی بودن، دارای احکام کلّی هستند - عمل می‌کنند.

«ذوالیدین» یا «ذوالشمالین»؟:

در این که آیا «ذوالیدین» و «ذوالشمالین» لقب یک فرد هستند یا لقب دو شخصیت جداگانه می‌باشند، در میان علماء و صاحب‌نظران اسلامی، اختلاف وجود دارد.

امام شافعیؒ در کتاب «الام» چنین می‌نویسد: «در حقیقت، این دو لقب، لقب دو شخصیت جداگانه هستند؛ ذوالیدین لقب «خرباق بن عمرو» است که از قبیله‌ی «بنی سلیم» می‌باشد؛ و ذوالشمالین، لقب «عبید بن عمرو» است که از قبیله‌ی «بنی خزاعة» می‌باشد؛ و حدیث بالا نیز از آنِ «ذوالیدین» می‌باشد؛ و فردی که در غزوه‌ی بدر شهید شد، «ذوالشمالین» است.

برخی از علماء و دانشوران مذهب شافعی، در تأیید دیدگاه امام شافعیؒ، از برخی از محدثان و مؤرخان، به عنوان موافقان این

نظریه، نام برده‌اند؛ ولی واقعیت این است که «ذوالیدین» و «ذوالشمالین»، دو لقب برای یک نفر هستند.

اسم این صحابه، «عبید بن عمرو» است که لقبش در جاهلیت، «خرباق» بوده است؛ و بعد از اسلام، به هردو لقب **(هم ذوالیدین و هم ذوالشمالین)** مشهور گردیده است؛ و از آنجایی که «بنو سلیم» تیره‌ای از «بنو خزاعهٔ» است، وی به هردو طایفه نسبت داده شده است؛ و چون دست‌هایش دراز بود، در ابتدای اسلام آوردن، به «ذوالشمالین» مشهور شد که پیامبرﷺ آن را به «ذوالیدین» تغییر دادند.

در سنن نسایی از ابوهریره ﷺ حدیثی روایت شده است که در آن، هردو لقب آمده‌اند؛ و ضمن این که، در آن حدیث، به نام «ابن عمرو» از او یاد شده است؛ متن حدیث، چنین است: «صلّي رسول الله ﷺ الظهر او العصر فسلّم في الركعتين وانصرف؛ فقال له ذوالشمالين بن عمرو: أنقصت الصلوة ام نسيتَ؟ فقال النبيّﷺ: «ما يقول ذواليدين؟» فقالوا: صدق يا نبيّ الله! فاتمّ بهم الركعتين الّتي نقص». (سنن نسایی ج ۱ ص ۱۸۳).

و در روایتی دیگر چنین آمده است: «انّ رسول الله ﷺ صلّي يوماً فسلّم في الركعتين ثم انصرف فادركه ذوالشمالين» (سنن نسایی ج ۱ ص ۱۸۲). و در آخر این حدیث، پیامبرﷺ فرمودند: «أصدق ذواليدين»؟

و در مصنف ابن ابی شیبهٔ چنین وارد شده است: «أكذلك يا ذاليدين وكان يسمّي ذوالشمالين» (مصنف ابن ابی شیبهٔ ج ۲ ص ۲۱۵)

در این احادیث، به صراحت ذکر شده است که «ذوالیدین» و «ذوالشمالین»، دو لقب برای یک نفر بوده است که در غزوه‌ی بدر به مقام شهادت نایل آمده است و ابوهریره ﷺ نیز سال‌ها پس از شهادت وی، اسلام آورده است.

۱۰۱۸ - [۵] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَعَن عبد الله بن بُحَيْنَة: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ فَقَامَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ لَمْ يَجْلِسْ فَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ حَتَّى إِذَا قَضَى الصَّلَاةَ وَانْتَظَرَ النَّاسُ تَسْلِيمَهُ كَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ ثُمَّ سَلَّمَ[۱].

۱۰۱۸- (۵) عبدالله بن بُحینه ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ نماز ظهر را به امامت، برای ما گزاردند و در دو رکعت اول نماز (که می‌بایست برای تشهد بنشینند،) ننشستند و بلند شدند؛ مردم نیز به تبعیت از آن حضرت ﷺ به پا خاستند و بلند شدند؛ چون پیامبر ﷺ نمازشان را به پایان رساندند و منتظر سلام ایشان بودیم، قبل از آن که سلام بدهند، تکبیر (الله اکبر) گفتند و در حالی که نشسته بودند، دو سجده (به عنوان سجده‌ی سهو) به جای آوردند و بعداً سلام دادند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۱- بخاری ۹۲/۳ ح ۱۲۲٤؛ مسلم ۳۹۹/۱ ح (۵۷-۸۵)؛ ابوداود ٦۳۵/۱ ح ۱۰۳٤؛ ترمذی ۲۳۵/۲ ح ۳۹۱؛ نسایی ۱۹/۳ ح ۱۲۲۲ و دارمی ٤۲۱/۱ ح ۱٤۹۹.

شرح: از این حدیث، سه مسأله دانسته شد:

اگر تشهد اول در نماز خوانده نشد، با سجده‌ی سهو جبران می‌شود.

برای رفتن به سجده‌ی سهو، باید تکبیر گفت.

سجده‌ی سهو قبل از سلام است.

به هر حال، از دیدگاه احناف، هرگاه فرد نمازگزار، در اثنای نماز دچار سهو و اشتباه شود؛ این‌طور که چیزی را از جنس نماز، در آن اضافه کند؛ مثل این که: دوبار رکوع کند، یا یک رکعت را به رکعت‌های نماز اضافه نماید؛ یا واجبی از واجبات نماز را ترک کند - همانند این که قرائت سوره‌ی فاتحه، یا قرائت سوره‌ی پس از آن، یا قعده‌ی اول، یا تشهّد یکی از دو قعده‌ی اول یا دوّم را ترک نماید، یا خواندن قنوت در نماز وتر یا تکبیرهای زائد عید فطر و قربان را ترک کند؛ یا در نمازهایی که باید قرائت با صدای بلند خوانده شود، با صدای آهسته بخواند و در نمازهایی که باید قرائت با صدای آهسته خوانده شود، با صدای بلند بخواند - ؛ در این صورت‌ها، فرد نمازگزار چون در قعده‌ی آخر نماز، از تشهّد فارغ گردید، از جانب راست خویش یک سلام بدهد؛ سپس تکبیر گفته و دو سجده مانند سجده‌ی نماز به جای آورد؛ آن‌گاه بنشیند و دوباره تشهّد بخواند؛ و پس از آن، درودها را خوانده و در حق خویش دعا نماید و آن‌گاه برای خارج شدن از نماز، سلام بدهد.

فصل دوم

۱۰۱۹ - [٦] (ضَعِيف)

عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بهم فَسَهَا فَسجدَ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ تَشَهَّدَ ثُمَّ سَلَّمَ.

رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ[1].

۱۰۱۹- (٦) عمران بن حصين ﷺ گويد: رسول خدا ﷺ نماز را به امامت، برای مردم گزاردند و در نماز سهو نمودند؛ از اين رو، (بعد از تمام شدن تشهّد آخر)، دو سجده را (به عنوان سجده‌ی سهو) به جای آوردند و پس از آن، (دوباره) تشهد خواندند و آن‌گاه سلام دادند.

[اين حديث را ترمذی روايت کرده و گفته است: اين، حديثی حسن و غريب است].

شرح: جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی، با استناد به اين حديث، بر اين باورند که پس از سجده‌ی سهو، هم بايد تشهد خوانده شود و هم بايد سلام داده شود.

و برخی از صحابه، محمد بن سيرين، ابن ابی ليلی و ديگران برآنند که پس از انجام سجده‌ی سهو، نيازی به خواندن مجدّد تشهد نيست؛ بلکه فرد نمازگزار بايد فوراً سلام بدهد و نماز خويش را با سلام به پايان برساند.

۱- ترمذی ۲۴۰/۲ ح ۳۹۵.

انس بن مالک ﷺ، حسن بصری، عطاء بن ابی رباح، طاوس و برخی دیگر از علماء و اندیشمندان اسلامی بر این باورند که بعد از انجام سجده‌ی سهو، خواندن تشهد و دادن سلام، لازم نیست؛ بلکه پس از ادای سجده‌ی سهو، نماز به خودی خود، به پایان می‌رسد.

و حدیث عمران بن حصین ﷺ، تمامی نظریه‌ها و فرضیه‌های بالا را رد می‌کند؛ از این رو جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی، آن را اختیار کرده‌اند و بدان عمل می‌کنند.

و از حدیث عمران بن حصین ﷺ چند مسأله، دانسته می‌شود:

پیامبرﷺ در نماز، دو سلام می‌گفتند؛ یکی، سلام نماز و دیگری، بعد از سجده‌ی سهو.

پیامبرﷺ بعد از ادای سجده‌ی سهو، تشهد می‌خواندند؛ زیرا که در این روایت آمده است که پیامبرﷺ سلام نماز را می‌گفتند و بعد از سلام، دو سجده (به عنوان سجده‌ی سهو) به جای آوردند و پس از آن، تشهّد می‌خواندند؛ آن‌گاه سلام می‌دادند.

۱۰۲۰ - [۷] (صَحِیح)

وَعَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «إِذَا قَامَ الْإِمَامُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ فَإِنْ ذَكَرَ قَبْلَ أَنْ يَسْتَوِي قَائِما فليجلس وَإِنِ اسْتَوَى قَائِمًا فَلَا يَجْلِسْ وَلْيَسْجُدْ سَجْدَتَيِ السَّهْو». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَابْنُ مَاجَهْ[۱].

۱- ابوداود ۶۲۹/۱ ح ۱۰۳۶؛ و ابن ماجه ۳۸۱/۱ ح ۳۹۵.

۱۰۲۰- (۷) مغیرة بن شعبة ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگاه امام (یا مُنفرد = تنهاگزار)، تشهّد اول نماز را ترک کرد و در سر دو رکعتی، بلند شد و برای تشهّد اول ننشست، اگر چنانچه نشستن برای تشهّد را قبل از آن که به طور کامل بلند شود، به یاد آورد، باید بنشیند و اگر به طور کامل بلند شده بود، ننشیند و (بعد از تمام شدن تشهّد آخر،) دو سجده را به عنوان سجده‌ی سهو، به جای بیاورد».

[این حدیث را ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح:

علماء و صاحب‌نظران فقهی، بر اساس این حدیث گفته‌اند: هرگاه امام یا مُنفرد (تنهاگزار)، تشهد اول نماز را ترک کرد و در سر دو رکعتی بلند شد و برای تشهد اول ننشست، در آن صورت، اگر به طور کامل بلند نشده بود و به حالت نشستن نزدیکتر بود، بنشیند و بر او سجده‌ی سهوی نیز لازم نیست.

و اگر چنانچه به حالت ایستاده نزدیکتر باشد و یا به طور کامل بلند شده بود، در آن صورت ننشیند و بعد از تمام شدن تشهّد آخر نماز، دو سجده را به عنوان سجده‌ی سهو، به جای بیاورد.

و هرگاه کسی که قعده‌ی اول از نمازهای چهار رکعتی یا سه رکعتی را به سهو ترک نمود، در آن صورت به حالت خویش نگاه کند؛ این‌طور که اگر در حالتی قرار داشت که به طور کامل برابر

ایستاده نشده است و به قعده نزدیک‌تر است، در آن صورت به سوی قعده برگردد و بنشیند و تشهّد بخواند و باقی‌مانده‌ی نماز خویش را به پایان برساند و سجده‌ی سهوی نیز بر وی لازم نیست.

ولی اگر چنانچه به ایستادن و قیام نزدیک‌تر بود، در این صورت به سوی قعده برنگردد و به نمازش ادامه دهد و پس از تشهّد آخر نماز، سجده‌ی سهو انجام دهد و برای خارج شدن از نماز، سلام بدهد.

و اگر چنانچه کسی در قعده‌ی اخیر نمازهای چهار رکعتی، دچار سهو و فراموشی شد و قعده‌ی اخیر را ترک نمود و برای رکعت پنجم برخاست؛ در این صورت تا زمانی که برای رکعت پنجم سجده نکرده است، می‌تواند رکعت پنجم را ترک کند و به سوی قعده برگردد و برای سهو، سجده کند.

و هرگا نمازگزاری، قعده‌ی اخیر را فراموش کند و به رکعت پنجم بایستد و برای رکعت پنجم سجده نیز بکند، در آن صورت نماز فرضش باطل می‌گردد و فرض وی به نفل تبدیل می‌گردد؛ زیرا وی رکنی از ارکان و فرائض نماز [قعده‌ی اخیر] را ترک کرده است و بر او لازم است تا رکعت ششمی را به آن ضمیمه کند و فرضش را اعاده نماید.

و اگر نمازگزاری، در قعده‌ی اخیر نماز چهار رکعتی نشست و تشهد خواند؛ سپس به گمان این که، این قعده‌ی اول است، به پا

خاست و پس از آن به یادش آمد که وی در قعده‌ی اخیر نماز است، در این صورت تا آن‌گاه که برای رکعت پنجم سجده نکرده است، به سوی قعده برگردد و برای سهو خویش سجده کند؛ و نمازش صحیح است.

و اگر چنانچه در قعده‌ی اخیر نماز چهار رکعتی نشست و تشهّد خواند؛ سپس به گمان این که، این قعده‌ی اول است، به سوی رکعت پنجم برخاست و برای رکعت پنجم نیز سجده کرد، در آن صورت، رکعت دیگری را بدان ضمیمه و پیوست کند و برای سهو، سجده نماید؛ و چهار رکعت از این شش رکعت، از نماز فرض به شمار می‌آید و دو رکعت دیگر آن، نماز نفل می‌باشد.

و حکم نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی نیز - در سهو شدن قعده‌ی اخیر آن‌ها - به سان حکم نمازهای چهار رکعتی است.

فصل سوم

۱۰۲۱ - [۸] (صَحِيح)

عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ صَلَّى الْعَصْرَ وَسَلَّمَ فِي ثَلَاثِ رَكَعَاتٍ ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَهُ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْخِرْبَاقُ وَكَانَ فِي يَدَيْهِ طُولٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَذَكَرَ لَهُ صَنِيعه فخرج غَضْبَانَ يَجُرُّ رِدَاءَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى النَّاسِ فَقَالَ: «أَصَدَقَ هَذَا؟». قَالُوا: نَعَمْ. فَصَلَّى رَكْعَةً ثُمَّ سَلَّمَ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ. رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۰۲۱(۸) عمران بن حصین ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ نماز عصر را گزاردند و در رکعت سوّم، سلام دادند؛ آن‌گاه وارد خانه‌ی خویش شدند؛ مردی به نام «خرباق» که دست‌هایی دراز و بلند و کشیده داشت، از جای برخاست و به نزد پیامبر ﷺ رفت و جریان را برایشان تعریف کرد.

آن حضرت ﷺ با ناراحتی و در حالی که عبایشان به زمین کشیده می‌شد، (از خانه) خارج شدند تا به مردم رسیدند؛ آن‌گاه فرمودند: «آیا این مرد (خرباق)، راست می‌گوید؟»مردم عرض کردند: آری؛ راست می‌گوید.

سپس رسول خدا ﷺ یک رکعت نماز گزاردند و سلام دادند؛ آن‌گاه دو سجده (به عنوان سجده‌ی سهو) به جای آوردند و پس از آن سلام دادند.

۱- مسلم ۲۰۴/۱ ح (۱۰۱- ۵۷٤)؛ و ابن ماجه ۳۸٤/۱ ح ۱۲۱۵.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱۰۲۲ - [۹] (حسن)

وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُول: «مَنْ صَلَّى صَلَاةً يَشُكُّ فِي النُّقْصَانِ فَلْيُصَلِّ حَتَّى يشك فِي الزِّيَادَة». رَوَاهُ أَحْمد[1].

۱۰۲۲- (۹) عبدالرحمن بن عوف ﷺ گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «هر کس نمازی را گزارد و در ناقص بودنش، شک و تردید داشت؛ (به عنوان مثال: اگر کسی در نماز چهار رکعتی، شک داشت که سه رکعت نماز را خوانده است یا چهار رکعت؛ در این صورت فرد نمازگزار،) باید نماز خویش را بخواند تا در زیادت، دچار شک شود؛ (یعنی فرد نمازگزار، باید شک را برطرف سازد و آنچه را که بدان یقین دارد، مبنای نماز قرار دهد و یقین را - که همانا جانب اقل نماز است - مبنا قرار دهد؛ و در این صورت که سه رکعت را گزارده است ولی تردیدش در رکعت چهارم است، باید سه رکعت را که یقینی است، انتخاب کند و یک رکعت دیگر را بخواند؛ آن‌گاه سلام بدهد و پس از آن، دوبار سجده به عنوان سجده‌ی سهو به جای بیاورد)».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است].

۱- مسند احمد ۱۹۵/۱.

باب (٢١)

سجدەی تلاوت

باب (٢١) سجدەی تلاوت

فصل اول

۱۰۲۳ - [۱] (صَحِيح)

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَجَدَ النَّبِيُّ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم بِالنَّجْمِ وَسَجَدَ مَعَهُ الْـمُسْلِمُونَ وَالْـمُشْرِكُونَ وَالْـجِنُّ وَالْإِنْسُ. رَوَاهُ البُخَارِيّ[۱].

۱۰۲۳- (۱) عبدالله عباس ﷺ گوید: پیامبر ﷺ در خواندن سوره‌ی «نجم» (چون به هنگام تلاوت این سوره به آیه‌ی ﴿فَٱسۡجُدُواْۤ لِلَّهِۤ وَٱعۡبُدُواْ۩٦٢﴾ [النجم: ٦٢] رسیدند،) سجده کردند و همراه ایشان همه‌ی مؤمنان و مشرکان و جنّ و انس به سجده افتادند.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: در حقیقت، جای هیچ تعجّب و شگفتی ندارد که حتّی بت‌پرستان و چندگانه پرستان، در وقت شنیدن آیات شیوای سوره‌ی نجم به سجده افتاده باشند؛ چرا که لحن و گیرایی و فصاحت و بلاغت و شیوایی و رسایی و زیبایی و رعنایی این سوره از یک سو، و مفهوم و محتوای هیجان‌انگیز آن از سوی دیگر، و تهدیدهای وحشتناک نسبت به مشرکان از سوی سوم و خارج شدن این آیات مبارک از دهان پیامبر گرامی اسلام ﷺ در نخستین مرحله‌ی نزول وحی از سوی چهارم، آن چنان گیرا، مؤثّر، جذّاب، دلکش و پرنفوذ بود که هر دلی را بی‌اختیار تحت تأثیر خود قرار داد و حجاب‌های

۱- بخاری ٦١٤/٨ ح ٤٨٦٢؛ و ترمذی ٤٦٤/٢ ح ٥٧٥.

عِناد، لجاج، تعصّب، خودخواهی، خودبزرگ‌بینی، خودخواهی و خود محوری را هر چند موقّت، کنار زد و نور و روشنایی توحید را در قلوب، پرتوافکن کرد.

چنان که در روایات زیادی نقل شده است که «ولید بن مغیرة»، وقتی آیات سوره‌ی «فصلت» را شنید و هنگامی که پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت فرمود: ﴿فَإِنۡ أَعۡرَضُواْ فَقُلۡ أَنذَرۡتُكُمۡ صَٰعِقَةٗ مِّثۡلَ صَٰعِقَةِ عَادٖ وَثَمُودَ١٣﴾ [فصلت: ۱۳] از جای برخاست و لرزید و مو بر تنش راست شد؛ از این رو، به خانه آمد. به گونه‌ای که مشرکان پنداشتند که او به طور کامل مجذوب آیین محمد ﷺ شده است.

اگر ما مسلمانان نیز، این سوره را با دقّت و تأمل و تعمّق و تدبّر و با حضور قلب و توجه کامل تلاوت کنیم و خود را در برابر پیامبر گرامی اسلام ﷺ و در جوّ نزول آیات بیانگاریم، می‌بینیم قطع نظر از عقاید خاصّ اسلامی، چاره‌ای جز این نداریم که وقتی به آخرین آیه برسیم، به سجده بیافتیم و در پیشگاه حق، سر تعظیم فرود آوریم.

۱۰۲٤ - [۲] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَجَدْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي: ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ١﴾ [الانشقاق: ۱] و﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ﴾ رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱۰۲٤- (۲) ابوهریره ﷺ گوید: با رسول خدا ﷺ در دو سوره‌ی ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ١﴾ (به هنگام تلاوت آیه‌ی﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقُرۡءَانُ لَا يَسۡجُدُونَ۩٢١﴾ [الانشقاق: ۲۱] و سوره‌ی «﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ١﴾ [العلق: ۱]» (به هنگام تلاوت آیه‌ی ﴿كَلَّا لَا تُطِعۡهُ وَٱسۡجُدۡ وَٱقۡتَرِب۩١٩﴾ [العلق: ۱۹]، سجده‌ی تلاوت به جای آوردیم.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱۰۲۵ - [۳] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَقْرَأُ (السَّجْدَةَ) وَنَحْنُ عِنْدَهُ فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ مَعَهُ فَنَزْدَحِمُ حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا لِجَبْهَتِهِ مَوْضِعًا يَسْجُدُ عَلَيْهِ[۲].

۱۰۲۵- (۳) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ گاهی اوقات که ما به نزد ایشان بودیم، سجده‌ای از قرآن را می‌خواندند و همین که به آیه‌ی سجده می‌رسیدند، سجده می‌بردند و ما هم سجده

۱- مسلم ٤٠٦/۱ ح (۵۷۸-۱۰۷)؛ ترمذی ٤٦٢/۲؛ نسایی ۱٦۱/۲ ح ۹٦۳؛ و ابن ماجه ۳٦٦/۱ ح ۱۰۵۸.

۲- بخاری ۵۵۷/۲ ح ۱۰۷٦؛ مسلم ٤۰۵/۱ ح (۵۷۵-۱۰٤)؛ و دارمی ٤۰۹/۱ ح ۱٤۷۲.

می‌بردیم، و به اندازه‌ای مردم به سجده می‌رفتند و همدیگر را فشار می‌دادند که جایی را برای سجده پیدا نمی‌کردیم.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۱۰۲۶ - [٤] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ (والنجم) فَلم يسْجد فِيهَا[1].

۱۰۲۶- (٤) زید بن ثابت ﷛ گوید: سوره‌ی نجم را بر پیامبر ﷺ تلاوت نمودم، ولی آن حضرت ﷺ به سجده نرفتند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: تمام علماء و صاحب‌نظران اسلامی و فقهاء و اندیشمندان دینی، بر ثبوت سجده‌ی تلاوت اجماع دارند، امّا درباره‌ی فرض بودن و یا سنّت بودن آن، اختلاف‌نظر دارند؛ جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی برآنند که سجده‌ی تلاوت سنّت است؛ ولی امام ابوحنیفه﷫ بر این باور است که سجده‌ی تلاوت واجب است.

و در واقع، درباره‌ی «سجده‌ی تلاوت»، دو مسأله‌ی اختلافی وجود دارد که عبارتند از:

۱- بخاری ۴۴۵/۲ ح ۱۰۷۲؛ مسلم ۴۰۶/۱ ح (۵۷۷-۱۰۶)؛ ابوداود ۱۳۱/۲ ح ۱۴۰۴؛ و ترمذی ۴۶۹/۲ ح ۵۷۶.

الف) از دیدگاه امام مالک،امام شافعی و امام احمد، سجده‌ی تلاوت سنّت است؛ ولی از نظرگاه امام ابوحنیفه، واجب است؛ دلیل ائمه‌ی سه گانه، حدیث زید بن ثابت است که گفت: «سوره‌ی نجم را بر پیامبر تلاوت نمودم ولی آن حضرت به سجده نرفتند» (حدیث بالا به شماره ١٠٢٦).

احناف در پاسخ می‌گویند: حدیث زید بن ثابت ، سجده‌ی فوری را نفی می‌کند که از دیدگاه احناف، واجب نیست که متّصل پس از خواندن آیه‌ی سجده، سجده‌ی تلاوت انجام بگیرد.

دیگر دلیل ائمه سه گانه، داستان عمر بن خطاب می‌باشد که: «انّه قرأ سجدة علي المنبر فنزل فسجد ثم قرأها في الجعة الثانية فتهيّأ الناس للسجود فقال: انّها لم تكتب علينا الّا ان نشاء؛ فلم يسجدو لم يسجدوا» (ترمذی و بخاری)؛ «عمر بن خطاب بر فراز منبر، آیه‌ی سجده را تلاوت کرد و از منبر فرود آمد و سجده کرد؛ سپس در هفته‌ی دوم، آن را دوباره خواند؛ مردم خواستند تا برای آن سجده کنند ولی عمر گفت: بی‌گمان، سجده‌ی تلاوت بر شما فرض نیست مگر آن که خود بخواهیم؛ از این رو نه عمر سجده کرد و نه مردم».

در پاسخ به این حدیث گفته شده است که امکان دارد، مطلب آن، این باشد که واجب نیست متّصل و فوری پس از خواندن آیه‌ی سجده، سجده‌ی تلاوت انجام بگیرد. تأیید این عمل از عمل و رفتار

خود عمر ﷺ ثابت می‌شود که وی در هفته‌ی اول، به محض خواندن آیه‌ی سجده، فوراً سجده کرد (انّه قرأ سجدة على المنبر فنزل فسجد) و در جمعه‌ی دوم، به جای سجده کردن، فرمود: «انها لم تكتب علينا الّا ان نشاء»؛ گویا وی وجوب سجده‌ی تلاوت را رد نکرده است بلکه فقط وجوب فوری آن را رد نموده است.

و یا این که مراد از، «لم تكتب علينا»، «لم تكتب علينا بهيئة الجماعة» باشد؛ یعنی بر ما فرض نیست که سجده‌ی تلاوت را به شکل جماعت برگزار نماییم.

و دلیل احناف، آیه‌های سجده‌ای هستند که با صیغه‌ی امر، وارد شده‌اند. و در حقیقت، محتوای آیه‌های سجده، یکی از این حالت‌های سه گانه‌ی زیر را در بردارند:

دستور به سجده داده شده است؛ همانند: ﴿كَلَّا لَا تُطِعۡهُ وَٱسۡجُدۡۤ وَٱقۡتَرِب۩١٩﴾ [العلق: ۱۹].

یادآوری انکار کافران از سجده کردن است؛ همانند:﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقُرۡءَانُ لَا يَسۡجُدُونَۤ۩٢١﴾ [الانشقاق: ۲۱].

حکایت سجده کردن پیامبران است؛ مانند: ﴿وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسۡتَغۡفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّۤ رَاكِعٗاۤ وَأَنَابَ۩٢٤ فَغَفَرۡنَا لَهُۥ ذَٰلِكَۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلۡفَىٰ وَحُسۡنَ مَـَٔابٖ٢٥﴾ [ص: ۲٤-۲۵].

و پرواضح است که اطاعت امر، واجب است و مخالفت با کافران و پیروی از پیامبران بر اساس این آیات لازم می‌باشد؛ مانند: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ [آل عمران: ۱۵۶] و آیه‌ی ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡ﴾ [الأنعام: ۹۰].

ب) حنفی‌ها و شافعی‌ها، بر این امر اتفاق‌نظر دارند که تعداد آیه‌های سجده‌ی تلاوت در قرآن، چهارده آیه می‌باشد که از دیدگاه مذهب احناف عبارتند از:

۱- در سوره‌ی اعراف ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيُسَبِّحُونَهُۥ وَلَهُۥ يَسۡجُدُونَۤ۩ ٢٠٦﴾ [الأعراف: ۲۰۶].

۲- در سوره‌ی رعد ﴿وَلِلَّهِ يَسۡجُدُۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَظِلَٰلُهُم بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ۩ ١٥﴾ [الرعد: ۱۵].

٤- در سوره‌ی نحل ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ۩ ٥٠﴾ [النحل: ۵۰].

٤- در سوره‌ی اسراء ﴿قُلۡ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوۡ لَا تُؤۡمِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ إِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّونَۤ لِلۡأَذۡقَانِۤ سُجَّدٗاۤ ١٠٧ وَيَقُولُونَ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُولٗا ١٠٨ وَيَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ يَبۡكُونَ وَيَزِيدُهُمۡ خُشُوعٗا۩ ١٠٩﴾ [الإسراء: ۱۰۷-۱۰۹].

۵- در سوره‌ی مریم ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ وَمِمَّنۡ حَمَلۡنَا مَعَ نُوحٖ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡرَٰٓءِيلَ وَمِمَّنۡ هَدَيۡنَا وَٱجۡتَبَيۡنَآۚ إِذَا

تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُ ٱلرَّحۡمَٰنِ خَرُّواْ سُجَّدٗاۤ وَبُكِيّٗا۩٥٨﴾ [مریم: ۵۸].

۶- در سوره‌ی حج ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسۡجُدُۤ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلۡجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٞ مِّنَ ٱلنَّاسِۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيۡهِ ٱلۡعَذَابُۗ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكۡرِمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ۩١٨﴾ [الحج: ۱۸].

۷- در سوره‌ی فرقان ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسۡجُدُواْۤ لِلرَّحۡمَٰنِ قَالُواْ وَمَا ٱلرَّحۡمَٰنُ أَنَسۡجُدُ لِمَا تَأۡمُرُنَا وَزَادَهُمۡ نُفُورٗا۩٦٠﴾ [الفرقان: ۶۰].

۸- در سوره‌ی نمل ﴿أَلَّا يَسۡجُدُواْۤ لِلَّهِ ٱلَّذِي يُخۡرِجُ ٱلۡخَبۡءَ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَيَعۡلَمُ مَا تُخۡفُونَ وَمَا تُعۡلِنُونَ٢٥ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ۩٢٦﴾ [النمل: ۲۵-۲۶].

۹- در سوره‌ی الم سجده ﴿إِنَّمَا يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِهَا خَرُّواْ سُجَّدٗاۤ وَسَبَّحُواْ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ۩١٥﴾ [السجدة: ۱۵].

۱۰- در سوره‌ی ص ﴿قَالَ لَقَدۡ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعۡجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦۖ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡخُلَطَآءِ لَيَبۡغِي بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَقَلِيلٞ مَّا هُمۡۗ وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسۡتَغۡفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّۤ رَاكِعٗاۤ وَأَنَابَ۩٢٤ فَغَفَرۡنَا لَهُۥ ذَٰلِكَۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلۡفَىٰ وَحُسۡنَ مَـَٔابٖ٢٥﴾ [ص: ۲۴-۲۵].

۱۱- در سوره‌ی حم سجده ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلَّيۡلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُۚ لَا تَسۡجُدُواْ لِلشَّمۡسِ وَلَا لِلۡقَمَرِ وَٱسۡجُدُواْۤ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ٣٧ فَإِنِ ٱسۡتَكۡبَرُواْ فَٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُۥ بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَهُمۡ لَا

يَسۡـَٔمُونَ۩٣٨﴾ [فصلت: ٣٧-٣٨].

١٢- در سوره‌ی نجم ﴿أَفَمِنۡ هَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ تَعۡجَبُونَ٥٩ وَتَضۡحَكُونَ وَلَا تَبۡكُونَ٦٠ وَأَنتُمۡ سَٰمِدُونَ٦١ فَٱسۡجُدُواْ لِلَّهِ وَٱعۡبُدُواْ۩٦٢﴾ [النجم: ٥٩-٦٢].

١٣- در سوره‌ی انشقاق﴿فَمَا لَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ٢٠ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقُرۡءَانُ لَا يَسۡجُدُونَ۩٢١﴾ [الانشقاق: ٢٠-٢١].

١٤- در سوره‌ی علق ﴿كَلَّا لَا تُطِعۡهُ وَٱسۡجُدۡ وَٱقۡتَرِب۩١٩﴾ [العلق: ١٩].

این ترتیب، طبق مسلک احناف می‌باشد؛ ولی شافعی‌ها می‌گویند: در سوره‌ی «ص» سجده‌ای وجود ندارد ولی، سوره‌ی حج دارای دو آیه‌ی سجده می‌باشد؛ یکی آیه ١٨ و دیگری آیه‌ی ٧٧.

و از دیدگاه احناف، سوره‌ی «ص» دارای آیه‌ی سجده می‌باشد و در سوره‌ی حج فقط یک آیه‌ی سجده (آیه‌ی ١٨) وجود دارد.

و از دیدگاه امام احمد بن حنبل، آیه‌های سجده، پانزده آیه است؛ وی دو آیه‌ی سوره‌ی حج و آیه‌ی سوره‌ی ص را به عنوان آیه‌ی سجده به شمار می‌آورد؛ ولی قول مشهور وی، مطابق با نظر امام شافعی است. و از نظرگاه مالک نیز، آیه‌های سجده، یازده آیه می‌باشد؛ بدین ترتیب که وی سه آیه‌ی سجده‌ی اخیر را در ترتیب آیه‌های سجده، شامل نمی‌کند.

امام شافعی‌رحمه الله، درباره‌ی عدم وجوب سجده‌ی تلاوت در سوره‌ی «ص»، از حدیث عبدالله بن عباس رضی الله عنه استدلال می‌کند که

گفت: «رأيت رسول الله ﷺ يسجد في ﷺ. قال: ابن عباس: وليست من عزائم السجود»؛ «رسول خدا ﷺ را دیدم که در سجده‌ی سوره‌ی «ص» سجده کردند.». ابن عباس گوید: «آیه‌ی سجده‌ی سوره‌ی «ص»، از سجده‌های تأکیدی و لازمی نیست».

در پاسخ بدین حدیث، گفته شده است که سجده کردن پیامبر ﷺ در سوره‌ی «ص» ثابت است؛ البته این سخن عبدالله بن عباس که آن را از «عزائم السجود» تفکیک و جدا نموده است، به احتمال زیاد، بدین خاطر بوده که این سجده به طور شکر و سپاسگزاری از خداوند، واجب گردیده است؛ همچنان که خود رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «سجدها داود توبة ونسجدها شكراً» (نسایی)؛ «داود از روی توبه سجده کرد و ما از روی شکر و سپاسگزاری».

و اگر به فرض آن که، استدلال شافعی‌ها درست باشد، باز هم حدیث، بر سخن عبدالله بن عباس موقوف خواهد بود و حدیث مرفوع نیست، که در مقابل آن، عمل آن حضرت ﷺ قرار دارد که بر سخن عبدالله بن عباس ، ترجیح دارد.

مجاهد گوید: از عبدالله بن عباس پرسیدم: «افي «ص» سجدة؟ فقال: نعم. ثم تلا «و وهبنا» الي قوله «فبهداهم اقتده». ثم قال: هو منهم (ای داود من الانبياء المذكورين في هذه الاية» (بخاری)؛ «آیا در سوره‌ی «ص» آیه‌ی سجده وجود دارد؟ گفت: آری؛ سپس آیات ۸٤ تا ۹۰ سوره‌ی انعام

را تلاوت کرد و گفت: داود از زمره‌ی همان پیامبرانی است که در این آیات، به پیروی از آن‌ها، فرمان داده شده است».

و همچنین ابوسعید خدری ﷺ گوید: «قرأ رسول الله ﷺ وهو علي المنبر«ص»؛ فلما بلغ السجدة نزل فسجد وسجد الناس معه...» (ابوداود)؛ «پیامبر ﷺ بر فراز منبر، سوره‌ی «ص» را تلاوت کردند و چون به آیه‌ی سجده رسیدند، از منبر پایین آمدند و هم ایشان و هم مردم سجده نمودند».

به هر حال، دلایل قوی و صحیح، بیانگر این قضیه هستند که آیه‌ی سوره‌ی «ص»، از آیات سجده‌ی تلاوت است.

و امام شافعی درباره‌ی آیه‌ی دوم سوره‌ی «حج»: از حدیث عقبة بن عامر ﷺ استدلال می‌کند که گفت: «قلتُ یا رسول الله! فضّلت سورة الحجّ بانّ فیها سجدتین. قال: نعم فمن لم یسجدهما فلا یقرأهما». (ترمذی)؛ «خطاب به پیامبر ﷺ گفتم: ای رسول خدا! سوره‌ی حج بر دیگر سوره‌ها بدان خاطر فضیلت دارد که در آن دو آیه‌ی سجده وجود دارد. آن حضرت ﷺ فرمودند: آری؛ پس هرکس نمی‌خواهد برای آن‌ها سجده کند، پس آن‌ها را نخواند». امّا مدار این حدیث، بر «ابن لهیعة» است که فردی ضعیف در حدیث به شمار می‌آید.

و دلیل احناف، حدیث عبدالله بن عباس ﷺ است که در طحاوی روایت شده است؛ ابن عباس ﷺ گوید: «في سجود الحج الاول عزیمة

والاخر تعليم»؛ «سجده‌ی اول سوره‌ی حج، واجب و دیگر جنبه‌ی تعلیمی و آموزشی دارد».

و امام محمد در «موطأ» می‌نویسد: «كان ابن عباس لايري في سورة الحج الّا سجدة واحدة الاولي»؛ «ابن عباس فقط آیه‌ی سجده‌ی اول سوره‌ی حج را برای سجده کردن، قبول داشت».

و علاوه از آن، در آیه‌ی سجده‌ی دوم سوره‌ی حج، دستور به سجده و رکوع - هردو - داده شده است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩٧٧﴾ [الحج: ۷۷].

و حال آن که اسلوب قرآن، در آیه‌های سجده، این است که فقط به ذکر یکی از رکوع یا سجده می‌پردازد؛ و هرگاه رکوع و سجده، هردو در آیه‌ای ذکر شوند، در آن صورت در آن آیه، سجده‌ای وجود ندارد؛ به عنوان مثال در آیه‌ی:

﴿يَٰمَرۡيَمُ ٱقۡنُتِي لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِي وَٱرۡكَعِي مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ٤٣﴾ [آل عمران: ۴۳].

سجده‌ای وجود ندارد؛ زیرا در این آیه، هم رکوع ذکر شده است و هم سجده.

پس در همه‌ی آیه‌های سجده، به جز آیه‌ی سوره‌ی «ص»، فقط از سجده، ذکری صورت گرفته است و در آیه‌ی سجده‌ی سوره‌ی «ص» رکوع ذکر گردیده است؛ و در هیچ آیه‌ی سجده‌ای، هردو (هم رکوع و هم سجده) ذکر نشده‌اند؛ بلکه فقط در آیه‌ی سجده‌ی دوم

سوره‌ی حج، هردو به صورت یکجا ذکر شده‌اند که این آیه نیز محل اختلاف علماء می‌باشد.

امام شافعی در تأیید دیدگاه خویش، از آثار برخی از اصحاب پیامبر ﷺ نیز مبنی بر اثبات نظر خویش استدلال کرده است؛ به همین علّت، محققان احناف نیز سجده‌ی آیه‌ی دوم سوره‌ی حج را به خاطر احتیاط، ترجیح داده‌اند؛ و گفته‌اند: اگر شخصی در خارج از نماز، این آیه را خواند، سجده کند و اگر در نماز این آیه را خواند، در رکوع نیت سجده را داشته باشد تا عمل او، طبق همه‌ی مذاهب، سجده محسوب گردد.

و از دیدگاه امام مالک رحمه الله، در سوره‌های مُفصّل (از سوره‌ی حجرات تا آخر قرآن) سجده‌ی تلاوت وجود ندارد؛ وی از حدیث زید بن ثابت رضی الله عنه استدلال می‌کند که گفت: «قرأت علي رسول الله ﷺ النجم فلم يسجد فيها» (بخاری و مسلم)؛ «بر پیامبر ﷺ سوره‌ی نجم را خواندم و ایشان برای آیه‌ی سجده‌ی آن، سجده نکردند».

احناف و شوافع از این حدیث، عدم وجوب سجود را به صورت فوری مراد گرفته‌اند؛ زیرا در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که گفت: «انّ النبيّ ﷺ سجد بالنجم وسجد معه المسلمون والمشركون والجنّ والانس» (حدیث شماره ۱۰۲۳)؛ «پیامبر ﷺ در خواندن سوره‌ی

نجم، سجده کردند و همراه ایشان، همه‌ی مؤمنان و مشرکان و جن و انس نیز به سجده افتادند».

و همچنین از علی روایت است که گفت: «العزائم اربع: الم تنزيل وحم السجدة والنجم واقرأ باسم ربک الذي خلق» (مصنّف عبدالرزاق به شماره ۵۸٦۳)؛ «عزائم چهار تا است: آیه‌ی سجده‌ی سوره‌های الم تنزیل، حم السجده، نجم و علق»؛ و پرواضح است که دو سجده‌ی اخیر، در سوره‌های مفصّل وجود دارند.

و ابوهریره ﷺ نیز گوید: «سجدنا مع رسول الله ﷺ في «اقرأ باسم ربک» و«اذا السماء انشقت» (ترمذی)؛ «همراه با پیامبر ﷺ در خواندن سوره‌ی علق و انشقاق، سجده‌ی تلاوت نمودیم». و بدین ترتیب، هرسه سجده، با روایات ثابت شدند.

به هر حال، وقتی مسلمان، با دقّت و تأمّل و تعمّق و تدبّر و با حضور قلب و توجّه کامل، آیات قرآن را تلاوت می‌کند، باید تحت تأثیر لحن و گیرایی، فصاحت و بلاغت، شیوایی و رسایی، زیبایی و رعنایی و مفهوم و محتوای هیجان‌انگیز و شگرف‌آور آن قرار بگیرد و لرزه بر اندام شود و مو بر تنش راست بایستد و به طور کامل، مجذوب آیات تعالی‌بخش و روح‌آفرین آن گردد و به سجده بیافتد و در پیشگاه حق، سر تعظیم فرود آورد و حجاب‌های عناد، لجاج، خودخواهی و تکبّر را کنار بزند و از غیر خدا، جدا گردد و به او بپیوندد و چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار

شود که بر تمام ذرّات وجودش اثر گذارد و خود را ذرّه‌ای ببیند در برابر وجودی بی‌پایان و قطره‌ای در برابر اقیانوسی بی‌کران.

۱۰۲۷ - [٥] (صَحِيح)

وَعَن ابْن عَبَّاس قَالَ: سَجْدَةُ «ص»

لَيْسَ مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ وَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يسْجد فِيهَا[1].

۱۰۲۷- (۵) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: سجده‌ای که در سوره‌ی «ص» وجود دارد، از زمره‌ی فرائضی که خداوند آن را بر بندگان خود واجب کرده است، نیست؛ و رسول خدا ﷺ را دیدم که به هنگام تلاوت این سوره، سجده می‌کردند.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۱۰۲۸ - [٦] (صَحِيح)

وَفِي رِوَايَةٍ: قَالَ مُجَاهِدٌ: قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ: أَأَسْجُدُ فِي «ص»

فَقَرَأَ: [وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسليمَان]

حَتَّى أَتَى [فبهداهم اقتده]

فَقَالَ: نَبِيُّكُمْ ﷺ مِمَّنْ أَمر أَن يَقْتَدِي بهم. رَوَاهُ البُخَارِيّ[2].

۱۰۲۸- (٦) و در روایتی دیگر آمده است که مجاهد ﷺ گفت: خطاب به عبدالله بن عباس ﷺ گفتم: آیا در سوره‌ی «ص»، سجده‌ی تلاوت کنم؟ (یعنی آیا در سوره‌ی «ص»، سجده‌ی تلاوت وجود

۱- بخاری ۵۵۲/۲ ح ۱۰۶۹؛ ترمذی ٤٦٩/۲ ح ۵۷۷؛ و دارمی ٤٠٧/١ ح ١٤٦٧.
۲- بخاری ۲۹٤/۸ ح ٤٦٣٢.

دارد؟ عبدالله بن عباس ﷺ، در پاسخ گفت: آری؛) سپس این آیات را تلاوت کرد:

﴿وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ٨٤ وَزَكَرِيَّا وَيَحۡيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلۡيَاسَۖ كُلّٞ مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ٨٥ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَٱلۡيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطٗاۚ وَكُلّٗا فَضَّلۡنَا عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ٨٦ وَمِنۡ ءَابَآئِهِمۡ وَذُرِّيَّٰتِهِمۡ وَإِخۡوَٰنِهِمۡۖ وَٱجۡتَبَيۡنَٰهُمۡ وَهَدَيۡنَٰهُمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ٨٧ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۚ وَلَوۡ أَشۡرَكُواْ لَحَبِطَ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ٨٨ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَۚ فَإِن يَكۡفُرۡ بِهَا هَٰٓؤُلَآءِ فَقَدۡ وَكَّلۡنَا بِهَا قَوۡمٗا لَّيۡسُواْ بِهَا بِكَٰفِرِينَ٨٩ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡ﴾ [الأنعام: ۸٤-۹۰].

«و از نژاد نوح (هم کسانی همچون) داود، سلیمان، ایوب، یوسف و هارون را (قبلاً هدایت و ارشاد کردیم) و همان گونه (که ابراهیم و همه‌ی این پیغمبران را پاداش دادیم،) مُحسنان را (نیز بدانچه مستحق باشند) پاداش می‌دهیم * و زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را (نیز هدایت دادیم و) همه‌ی آنان از زمره‌ی صالحان (و بندگان شایسته‌ی ما) بودند * و اسماعیل، اِلْیسَع، یونس و لوط را (نیز رهنمود کردیم) و هر کدام (از اینان) را بر جهانیان (زمان خود) برتری دادیم.

و از میان پدران و فرزندان و برادرانشان (گروه زیادی را رهنمود نمودیم و) آنان را برگزیدیم و به راه راست، ارشاد کردیم * این (توفیق بزرگی که چنین شایستگان و برگزیدگانی بدان نائل آمدند) توفیق خدایی است و خداوند هرکس از بندگانش را بخواهد، بدان

نائل می‌سازد. اگر (این چنین شایستگانی - چه رسد به دیگران -) شرک می‌ورزیدند، هر آنچه می‌کردند، هدر می‌رفت (و اعمال خیرشان، ضایع می‌شد و خرمن طاعتشان به آتش شرک می‌سوخت). * آنان کسانی‌اند که کتاب (آسمانی) و حکمت (ربّانی) و نبوّت (یزدانی) بدیشان دادیم. اگر (این مشرکان مکّه و کافران معاصر تو) نسبت بدان (سه چیز) کفر ورزند، (مهمّ نیست؛ زیرا) ما کسانی را عهده‌دار (حفظ و سود بردن از) آن (سه چیز) می‌سازیم که نسبت بدان کفر نمی‌ورزند (و بلکه همچون اهل مدینه به جان در راه آن می‌کوشند). * آنان کسانی‌اند که خداوند ایشان را هدایت داده است (و توفیق رسیدن به راه حق و نیکی عطا نموده است)، پس از هدایت ایشان پیروی کن (و به راه ایشان برو)».

آن گاه، عبدالله بن عباس ﷺ گفت: پیامبر شما از کسانی است که به او دستور داده شده است تا به آنان (پیامبران، از قبیل: داود، سلیمان و..). اقتدا کند و تأسی ورزد.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

فصل دوّم

۱۰۲۹ - [۷] (ضَعِيف)

عَن عَمْرو بن الْعَاصِ قَالَ: أَقْرَأَنِي رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ خَمْسُ عَشْرَةَ سَجْدَةً فِي الْقُرْآنِ مِنْهَا ثَلَاثٌ فِي الْـمُفَصَّلِ وَفِي سُورَةِ الْـحَجِّ سَجْدَتَيْنِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَابْن مَاجَه[1].

۱۰۲۹- (۷) عمرو بن عاص ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ مرا بر آن واداشتند که پانزده سوره از قرآن را که در آن‌ها سجده وجود دارد بخوانم؛ که از جمله‌ی آن‌ها، سه تا در «مفصّل» (سوره‌های آخر قرآن از «حجرات» تا «ناس») است؛ و در سوره‌ی «حجّ»، دو سجده وجود دارد.

[این حدیث را ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «مفصّل»: به سوره‌های آخرین منزل قرآن، گفته می‌شود؛ یعنی از سوره‌ی «حجرات» تا سوره‌ی «ناس».

و مفصّل بر سه قسم است:

سوره‌های «طوال مفصّل»: از سوره‌ی «حجرات» تا سوره‌ی «البروج».

سوره‌های «اوساط مفصّل»: از سوره‌ی «الطارق» تا سوره‌ی «البینة».

۱- ابوداود ۱۲۰/۲ ح ۱۴۰۱؛ و ابن ماجه ۳۵۵/۱ ح ۱۰۵۷.

سوره‌های «قصار مفصّل»: از سوره‌ی «زلزال» تا سوره‌ی «ناس».

و مراد از سه موضعی که در «مفصّل»، آیه‌های سجده وجود دارد، به **شرح** زیر است:

(سوره‌ی نجم؛ آیه‌ی ٦٢).﴿فَٱسۡجُدُواْۤ لِلَّهِۤ وَٱعۡبُدُواْ۩٦٢﴾ [النجم: ٦٢].

(سوره‌ی انشقاق؛ آیه‌ی ٢١)﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقُرۡءَانُ لَا يَسۡجُدُونَۤ۩٢١﴾ [الانشقاق: ٢١].

(سوره‌ی علق؛ آیه‌ی ١٩).﴿كَلَّا لَا تُطِعۡهُ وَٱسۡجُدۡۤ وَٱقۡتَرِب۩١٩﴾ [العلق: ١٩].

١٠٣٠ - [٨] (صَحِيح)

وَعَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ فُضِّلَتْ سُورَةُ الْحَجِّ بِأَنَّ فِيهَا سَجْدَتَيْنِ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَمَنْ لَمْ يَسْجُدْهُمَا فَلَا يَقْرَأْهُمَا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ لَيْسَ إِسْنَادُهُ بِالْقَوِيّ. وَفِي الْمَصَابِيحِ: «فَلَا يَقْرَأها» كَمَا فِي شرح السّنة[١].

١٠٣٠- (٨) عقبة بن عامر ﷺ گوید: خطاب به پیامبر ﷺ گفتم: ای فرستاده‌ی خدا ﷺ! آیا سوره‌ی حج به دو سجده (بر دیگر سوره‌ها) فضیلت داده شده است؟ آن حضرت ﷺ در پاسخ فرمودند: «آری؛ (سوره‌ی حجّ، به دو سجده فضیلت داده شده است؛) پس هرکس در آن‌ها سجده نمی‌کند، آن‌ها را نخواند».

١- ابوداود ٢/١٣٠ ح ١٤٠٢؛ و ترمذی ٢/٤٧٠ ح ٥٧٨.

[این حدیث را ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی گفته است: اسناد این حدیث، قوی نیست. و در کتاب «**مصابیح**» همانند کتاب «**شرح السنة**» به جای عبارت «**فلا یقرأهما**» (به صورت تثنیه)، «**فلا یقرأها**» (به صورت مفرد) وارد شده است].

شرح: امام شافعی رحمه الله و امام احمد بن حنبل رحمه الله بر این باورند که در سوره‌ی «حج»، دو سجده وجود دارد که عبارت است از آیه‌ی ۱۸ ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسۡجُدُۤ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلۡجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٞ مِّنَ ٱلنَّاسِۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيۡهِ ٱلۡعَذَابُۗ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكۡرِمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ ۩١٨﴾ [الحج: ۱۸] و آیه‌ی ۷۷ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩٧٧﴾ [الحج: ۷۷].

ولی احناف و مالکی‌ها، برآنند که آیه‌ی دوم از سوره‌ی «حج»، آیه‌ی سجده نیست؛ زیرا پیوستگی سجده به رکوع، دلیل بر آن است که مراد از آن، سجده‌ی نماز می‌باشد نه سجده‌ی تلاوت.

و آن‌ها درباره‌ی حدیث وارد شده در این باب نیز گفته‌اند که این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابی بن کعب رضی الله عنه نقل شده است، آن را رد می‌کند؛ زیرا ابی بن کعب رضی الله عنه سجده‌های تلاوتی را که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیده بود، بر شمرد و در سوره‌ی حج، فقط یک سجده‌ی تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آن را؛ و ترمذی نیز حدیث بالا را ضعیف به شمار آورده است.

۱۰۳۱ - [۹] (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَجَدَ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ ثُمَّ قَامَ فَرَكَعَ فَرَأَوْا أَنَّهُ قَرَأَ تَنْزِيلَ السَّجْدَةَ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱].

۱۰۳۱- (۹) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در نماز ظهر، به سجده‌ی تلاوت رفتند؛ آن‌گاه از سجده بلند شدند و به رکوع رفتند و صحابه دانستند که آن حضرت ﷺ در نماز ظهر، سوره‌ی «الم تنزیل» که آیه‌ی سجده در آن وجود دارد را خوانده‌اند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: از این حدیث دانسته می‌شود که اگر فرد نمازگزار در اثنای نماز و در حین خواندن آیه‌ای از قرآن - که در آن سجده‌ی تلاوت وجود دارد - به سجده رفت و پس از این که از سجده بلند شد - بدون این که چیزی از قرآن را بخواند - به رکوع رفت، این کارش جایز است.

۱۰۳۲ - [۱۰] (ضَعِيف)

وَعنهُ: أَنه كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَقْرَأُ عَلَيْنَا الْقُرْآنَ فَإِذَا مَرَّ بِالسَّجْدَةِ كَبَّرَ وَسجد وسجدنا مَعَه. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۲].

۱- ابوداود ۵۰۷/۱ ح ۸۰۷.

۲- ابوداود ۱۳۵/۲ ح ۱۴۱۳؛ و دارمی ۴۳۹/۱ ح ۱۵۵٤.

۱۰۳۲- (۱۰) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خداﷺ گاهی سوره‌ای از قرآن را بر ما می‌خواندند که سجده‌ی تلاوت در آن وجود داشت و همین که به آیه‌ی سجده می‌رسیدند، تکبیر (الله اکبر) می‌گفتند، و به سجده می‌رفتند و ما هم به تأسّی از آن حضرت ﷺ با ایشان سجده می‌بردیم.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: علماء و صاحب‌نظران فقهی در طریقه‌ی به جای آوردن سجده‌ی تلاوت گفته‌اند: اگر سجده‌ی تلاوت در خارج از نماز باشد، کیفیت سجده‌ی آن، چنین است که نمازگزار به هنگام ادای سجده‌ی تلاوت بدون این که دست‌های خویش را بلند کند، تکبیر (الله اکبر) بگوید و یک سجده را انجام بدهد؛ آن‌گاه «الله اکبر» بگوید و پیشانی خویش را از سجده بردارد. و در سجده‌ی تلاوت، نه تشهّدی وجود دارد و نه سلامی؛ بلکه یک سجده را در میان دو تکبیر انجام بدهد؛ تکبیری در هنگام نهادن پیشانی خود بر زمین برای سجده؛ و تکبیر دیگر، در هنگام برداشتن پیشانی خود از سجده.

و ادا کننده‌ی سجده‌ی تلاوت، دست‌های خویش را به هنگام تکبیر بلند نکند و تشهّد را نخواند و بعد از سجده، سلام هم ندهد.

ناگفته نماند که هر چه برای نماز شرط است، برای سجده‌ی تلاوت نیز شرط می‌باشد؛ از قبیل: وضو داشتن؛ لباس پاک؛ مکان پاک؛ رو به قبله بودن و...

۱۰۳۳ - [۱۱] (ضَعِيف)

وَعَن ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَرَأَ عَامَ الْفَتْحِ سَجْدَةً فَسَجَدَ النَّاسُ كُلُّهُمْ مِنْهُمُ الرَّاكِبُ وَالسَّاجِدُ عَلَى الْأَرْضِ حَتَّى إِنَّ الرَّاكِبَ لَيَسْجُدُ عَلَى يَده. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱].

۱۰۳۳- (۱۱) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در سال فتح مکه، آیه‌ای از قرآن را که در آن سجده‌ی تلاوت وجود داشت، خواندند؛ پس همه‌ی مردم سجده بردند؛ این طور که برخی از آن‌ها، سجده‌ی تلاوت را در حالت سواره و برخی دیگر در حالت پیاده بر روی زمین انجام دادند؛ و آن کسی که سواره بود، بر دست خویش سجده را به جای می‌آورد.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «عام الفتح»:

در سال ششم هجری، پیامبر اکرم ﷺ در خواب دیدند که مسلمانان، آسوده خاطر وارد مسجد الحرام شده در حالی که سرهای خود را تراشیده و کوتاه کرده‌اند، مراسم عمره انجام داده‌اند. بعد از این خواب بود که پیامبر ﷺ همراه مسلمانان به قصد انجام مراسم حرکت کرده و تا پشت دروازه‌های مکه در حدیبیه رفتند. کفار از ماجرا آگاه شدند و راه را بر آنان بستند و تصمیم بر کشتار مسلمانان گرفتند. پیامبر ﷺ نیز از مسلمانان پیمان

۱- ابوداود ۱۲۵/۲ ح ۱۴۱۱.

وفاداری گرفت. خداوند برای مسلمانان، صلح پیش آورد، و هردو گروه با همدیگر صلح‌نامه‌ای را امضاء کردند.

برخی از مسلمانان نگران بودند که چرا خواب پیامبر اکرمﷺ متحقق نشد؟ پیامبرﷺ فرمودند: «لازم نیست این خواب در این سال، تعبیر و متحقق شود».

به هر حال مسلمانان به مدینه بازگشتند و طبق قرارداد صلحنامه، در سال بعد، سه روز مکه را خالی کردند و مسلمانان با آسودگی خاطر، اعمال عمره را باشکوه فراوان انجام دادند. البته کفار نقض پیمان کردند و مفاد صلحنامه را مراعات نکردند، از این رو مسلمانان در سال هشتم هجری، مکه را بدون خون‌ریزی فتح کردند.

۱۰۳٤ - [۱۲] (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَسْجُدْ فِي شَيْءٍ مِنَ الْـمُفَصَّلِ مُنْذُ تَحَوَّلَ إِلَى الْـمَدِينَةِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱].

۱۰۳٤- (۱۲) عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: پیامبرﷺ از هنگامی که به مدینه‌ی منورّه انتقال یافتند و بدانجا هجرت نمودند، در چیزی از «مفصّل» (سوره‌های آخر قرآن که در آن‌ها سجده‌ی تلاوت وجود دارد، مانند سوره‌های «نجم»، «انشقاق» و «علق») سجده نبردند.

۱- ابوداود ۱۲۱/۲ ح ۱۴۰۳.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: در این حدیث، دو نکته قابل تأمل است: یکی این که، این حدیث، به خاطر روایت‌کننده‌ای به نام «ابوقدامه، حارث بن عبد الله آیادی بصری» ضعیف است؛ زیرا که طلایه‌داران عرصه‌ی حدیث و بزرگان عرصه‌ی روایت، به حدیث او احتجاج نمی‌جویند.

دوم این که، حدیث عبدالله بن عباس ﷺ که از طریق ابوقدامه روایت شده است، مخالف حدیث صحیح ابوهریره ﷺ است که مسلم آن را این گونه از وی روایت نموده است:

«سجدنا مع رسول الله ﷺ في «اذا السماء انشقت» وفي «اقرأ باسم ربك الذي خلق»».

و چنان که می‌دانیم، ابوهریره ﷺ نیز به سال هفتم هجری مسلمان شده است.

و علاوه از آن، حدیث عبدالله بن عباس ﷺ بیانگر نفی سجده‌ی تلاوت در «مفصّل» (سوره‌های آخر قرآن) است و حال آن‌که حدیث ابوهریره ﷺ، اثبات کننده‌ی سجده‌ی تلاوت می‌باشد؛ و بدیهی است که همیشه مثبت بر نفی‌کننده، مقدّم است؛ در حالی که حدیث ابوهریره و دیگر احادیثی که اثبات کننده‌ی سجده‌ی تلاوت در «مفصّل» هستند، از لحاظ روایت و درایت، صحیح‌تر و راجحتر از احادیث نفی‌کننده‌ی سجده‌ی تلاوت در «مفصّل» می‌باشند.

و همچنین علی بن ابی طالب ﷺ گوید:

«العزائم اربع: «الم تنزیل» و «حم السجدة» و «النجم» و «اقرأ باسم ربك الذي خلق» (مصنّف عبدالرزاق)؛ و پرواضح است که این سجده‌ها در سوره‌های مفصّل وجود دارند.

۱۰۳۵ - [۱۳] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ فِي سُجُودِ الْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ: «سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ بِحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ[۱].

۱۰۳۵- (۱۳) عایشه﵂ گوید: رسول خدا ﷺ شبانه در سجده‌های تلاوت، بارها این دعا را تکرار می‌فرمودند: «سَجَد وجهي للذي خَلَقَه وشَقَّ سمعه وبصره بحوله وقوّته»؛ «سجده برد صورت من برای ذاتی که آن را پدید آورد و با توان و قدرت خویش، حسّ شنوایی و بینایی را بدو داد».

[این حدیث را ابوداود، ترمذی و نسایی روایت کرده‌اند و ترمذی گفته است: این، حدیثی حسن و صحیح است].

۱۰۳٦ - [۱٤] (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﵄ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ رَأَيْتُنِي اللَّيْلَةَ وَأَنَا نَائِمٌ كَأَنِّي أُصَلِّي خَلْفَ شَجَرَةٍ فَسَجَدْتُ فَسَجَدَتِ الشَّجَرَةُ لِسُجُودِي فَسَمِعْتُهَا تَقُولُ: اللَّهُمَّ اكْتُبْ لِي بِهَا عِنْدَكَ أَجْرًا وَضَعْ عَنِّي بِهَا وِزْرًا وَاجْعَلْهَا لِي عِنْدَكَ ذُخْرًا وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي كَمَا تَقَبَّلْتَهَا مِنْ عَبْدِكَ دَاوُدَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ سَجْدَةً ثُمَّ

۱- ابوداود ۱۲٦/۲ ح ۱٤۱٤؛ و ترمذی ٤۷٤/۲ ح ۵۸۰.

سَجَدَ فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ مِثْلَ مَا أَخْبَرَهُ الرَّجُلُ عَنْ قَوْلِ الشَّجَرَةِ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَذْكُرْ وَتَقَبَّلْهَا مِنِّي كَمَا تَقَبَّلْتَهَا مِنْ عَبْدِكَ دَاوُدَ. وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[۱].

۱۰۳۶- (۱٤) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: مردی به نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای فرستاده‌ی خدا! دیشب در خواب دیدم که پای درختی نماز می‌گزارم؛ (آیه‌ی) سجده را خواندم و سجده بردم و درخت نیز با سجده‌ام، سجده کرد؛ و از درخت شنیدم که می‌گفت: «اللهم اكتبها لي بها عندك اجراً وضَعْ عنّي بها وزراً واجعلها لي عندك ذخراً وتقبّلها منّي كما تقبلتها من عبدك داود»؛ «پروردگارا! به خاطر ادای این سجده، اجر و پاداشی را برایم در نزد خودت بنویس و به خاطر آن، گناهم را پاک کن و آن را به نزد خود برای من ذخیره گردان و آن را از من بپذیر همان‌سان که از بنده‌ات داود ﷵ پذیرفتی».

عبدالله بن عباس ﷺ گوید: پیامبر ﷺ آیه‌ی سجده را خواندند و سپس به سجده رفتند و شنیدم که در سجده‌شان همان دعایی که آن مرد از قول درخت نقل کرده بود را می‌خواندند.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است. و ابن ماجه نیز این حدیث را بدون ذکر عبارت «و تقبلها مني كما تقبلتها من عبدك داود» روایت نموده است].

۱- ترمذی ٤٥٥/٥ ح ۳٤۳٤.

شرح: پیامبر گرامی اسلامﷺ در حدیثی می‌فرمایند: «نزدیکترین حالتی که بنده می‌تواند با پروردگارش داشته باشد، حالت سجده است؛ پس در آن، زیاد دعا کنید»؛ [مسلم] زیرا بنده‌ی مسلمان، در حالت سجده، در نهایت خواری، تضرّع و اعتراف به بندگی خداوند و مقام الوهیت و ربوبیت پروردگارش قرار می‌گیرد.

و همچنین رسول خداﷺ در جایی دیگر می‌فرمایند: «امّا السجود فاجتهدوا في الدعاء فَقَمِنٌ ان يُستجاب لكم» (مسلم)؛ «در دعای سجده، خوب بکوشید؛ زیرا دعای سجده به طور خاص، شایسته‌ی این است که پذیرفته شود».

و در واقع، روح و حقیقت سجده، همان دعاها و اذکاری است که پیامبرﷺ در موقع سجده به وسیله‌ی آن‌ها تسبیح و حمد و ثنای الهی را به جای آورده است و به پیشگاه او تضرّع و اِلتجا می‌کرد و به بیان پرتوی از وصف و شکوه او و ضعف و ناتوانی خویش می‌پرداخت؛ پس برای مسلمانان نیز زیبنده است که مفهوم این دعاهای مبارک را درک کنند و گاهی همراه با تسبیح سجده، در سجده‌ی تلاوت آن‌ها را بخوانند؛ زیرا همین سعادت بزرگ، میراث ویژه‌ی رسول خداﷺ می‌باشد.

فصل سوم

۱۰۳۷ - [۱۵] (مُتَّفق عَلَیهِ)

عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَرَأَ (وَالنَّجْمِ)

فَسَجَدَ فِيهَا وَسَجَدَ مَنْ كَانَ مَعَهُ غَيْرَ أَنَّ شَيْخًا مِنْ قُرَيْشٍ أَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصًى أَوْ تُرَابٍ فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ وَقَالَ: يَكْفِينِي هَذَا. قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ: فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ بَعْدُ قُتِلَ كَافِرًا. وَزَادَ الْبُخَارِيُّ فِي رِوَايَةٍ: وَهُوَ أُمَيَّةُ بْنُ خلف[1].

۱۰۳۷- (۱۵) عبدالله بن مسعود ؓ گوید: پیامبر ﷺ (در مکه‌ی مکرمه)، سوره‌ی «نجم» (که در آن سجده وجود دارد) را خواندند و به سجده رفتند و تمام کسانی که در آنجا حاضر بودند، همراه با ایشان سجده بردند به جز پیرمردی از قریش که مشتی از شن - یا خاک - را برداشت و آن را به سوی پیشانی‌اش بلند کرد و گفت: «برای من، این کافی است (و نیازی به سجده ندارم)».

عبدالله بن مسعود ؓ گوید: بعد از این ماجرا، آن مرد را دیدم که در حالت کفر، کشته شد.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. و در روایتی از بخاری این مطلب نیز افزوده شده است که آن پیرمرد قریشی، **«امية بن خلف»** بود].

۱۰۳۸ - [۱٦] (صحِیح)

۱- بخاری ٦٤٣/٢ ح ۱۰۷۰؛ مسلم ٤۰٥/۱ (٥٧٦-۱۰٥)؛ و ابوداود ۱۲۲/۲ ح ۱٤۰٦.

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ سَجَدَ فِي «ص»

وَقَالَ: سَجَدَهَا دَاوُدُ تَوْبَةً وَنَسْجُدُهَا شُكْرًا. رَوَاهُ النَّسَائِيّ[۱].

۱۰۳۸- (۱۶) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در سوره‌ی «ص» (که دارای سجده است) به سجده رفتند و فرمودند: «داود ؈ از روی توبه سجده نمود و ما نیز به شکرانه‌ی قبول توبه‌ی او، سجده می‌نمائیم».

[این حدیث را نسایی روایت کرده است].

شرح: «سجدها داود توبۀ»:

خداوند بلند مرتبه در سوره‌ی «ص» می‌فرماید:

﴿۞وَهَلۡ أَتَىٰكَ نَبَؤُاْ ٱلۡخَصۡمِ إِذۡ تَسَوَّرُواْ ٱلۡمِحۡرَابَ۲۱ إِذۡ دَخَلُواْ عَلَىٰ دَاوُۥدَ فَفَزِعَ مِنۡهُمۡۖ قَالُواْ لَا تَخَفۡۖ خَصۡمَانِ بَغَىٰ بَعۡضُنَا عَلَىٰ بَعۡضٖ فَٱحۡكُم بَيۡنَنَا بِٱلۡحَقِّ وَلَا تُشۡطِطۡ وَٱهۡدِنَآ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلصِّرَٰطِ۲۲ إِنَّ هَٰذَآ أَخِي لَهُۥ تِسۡعٞ وَتِسۡعُونَ نَعۡجَةٗ وَلِيَ نَعۡجَةٞ وَٰحِدَةٞ فَقَالَ أَكۡفِلۡنِيهَا وَعَزَّنِي فِي ٱلۡخِطَابِ۲۳ قَالَ لَقَدۡ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعۡجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦۖ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡخُلَطَآءِ لَيَبۡغِي بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَقَلِيلٞ مَّا هُمۡۗ وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّٰهُ فَٱسۡتَغۡفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّۤ رَاكِعٗاۤ وَأَنَابَ۩۲۴ فَغَفَرۡنَا لَهُۥ ذَٰلِكَۖ وَإِنَّ لَهُۥ عِندَنَا لَزُلۡفَىٰ وَحُسۡنَ مَـَٔابٖ۲۵ يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱحۡكُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلۡهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدُۢ بِمَا نَسُواْ يَوۡمَ ٱلۡحِسَابِ۲۶﴾

[ص: ۲۱-۲۶].

۱- نسایی ۱۵۹/۲ ح ۹۵۷.

«آیا داستان شاکیانی به تو رسیده است که وقتی (از اوقات) از دیوار عبادتگاه (نه از درگاه خانه، به سوی داود) بالا رفتند؟* ناگهان بر داود وارد شدند (و ناگهانی در برابرش ظاهر گشتند) و او از ایشان ترسید (و گمان برد که قصد کشتن وی را دارند. بدو) گفتند: مترس! ما دو نفر شاکی هستیم و یکی از ما بر دیگری ستم کرده است. تو در میان ما به حق و عدل داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راستای راه رهنمود فرما. * (یکی از دو نفر گفت:) این برادر من است و او نود و نه میش دارد و من تنها یک میش دارم و (وی به من) می‌گوید: آن را به من واگذار (چرا که این یکی هم از من باشد بهتر است، و هیچی از یکی خوبتر است!) و او بر من در سخن چیره شده است؛ (چون از لحاظ فصاحت و بلاغت از من گویاتر و رساتر است و مرا مغلوب و منکوب قدرت منطق خود کرده است و نیز با اصرار زیادی که دراین‌باره می‌ورزد، خسته و درمانده‌ام نموده است).* داود گفت: مسلماً او با درخواست یگانه میش تو برای افزودن آن به میش‌های خود، به تو ستم روا می‌دارد؛ اصلاً بسیاری از آمیزگاران و کسانی که با یکدیگر سر و کار دارند، نسبت به همدیگر ستم روا می‌دارند، مگر آنان که واقعاً مؤمنند و کارهای شایسته می‌کنند، ولی چنین کسانی هم بسیار کم و اندک هستند. داود گمان برد که ما او را آزموده‌ایم (و اندازه‌ی هراس او از دیگران و نیز نحوه‌ی قضاوت وی را به محک آزمایش زده‌ایم). پس از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه کرد. * به هر حال، ما این (ترک آولی و سَیئه‌ی مُقرّبین) را بر او بخشیدیم (و

وی را مشمول لطف و محبّت خود قرار دادیم) و او در پیشگاه ما دارای مقام والا و برگشتگاه زیبا است (که بهشت برین و نعمت‌های فردوس آعلی است).*ای داود! ما تو را در زمین، نماینده‌ی خود ساخته‌ایم (و بر جای پیامبران پیشین نشانده‌ایم،) پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد. بی‌گمان کسانی که از راه خدا منحرف می‌گردند عذاب سختی به خاطر فراموش کردن روز حساب و کتاب (قیامت) دارند».

ماجرای اصلی داستان داو:

آنچه از قرآن مجید استفاده می‌شود بیش از این نیست که افرادی به عنوان دادخواهی از محراب داود بالا رفتند و نزد او حاضر شدند، او نخست وحشت کرد، سپس به شکایت شاکی گوش فرا داد که یکی از آن دو ۹۹ گوسفند ماده داشته و دیگری فقط یک گوسفند، در حالی که صاحب نود و نه گوسفند از برادرش تقاضا داشته که یکی را هم به او واگذار کند، او حق را به شاکی داد، و این تقاضا را ظلم و تعدی خواند، سپس از کار خود پشیمان گشت، و از خداوند تقاضای عفو کرد و خدا او را بخشید.

منتهی در اینجا دو تعبیر قابل دقت است: یکی مسأله آزمایش و دیگری مسأله استغفار و توبه.

قرآن در این دو قسمت روی نقطه‌ی مشخصی انگشت نگذاشته، اما با توجه به قرائن موجود در این آیات و روایات اسلامی که در

تفسیر این آیات آمده، داود اطلاعات و مهارت فراوانی در امر قضا داشت، و خدا می‌خواست او را آزمایش کند، لذا یک چنین شرائط غیر عادی (وارد شدن بر داود از طریق غیر معمول از بالای محراب) برای او پیش آورد، او گرفتار دستپاچگی و عجله شد، و پیش از آنکه از طرف مقابل توضیحی بخواهد داوری کرد، هر چند داوری عادلانه بود.

گر چه او به زودی متوجه لغزش خود شد، و پیش از گذشتن وقت، جبران نمود، ولی هر چه بود کاری از او سر زد که شایسته‌ی مقام والای نبوت نبود، لذا از این ترک آولی استغفار کرد، خداوند هم او را مشمول عفو و بخشش قرار داد.

گواه بر این تفسیر - علاوه بر آنچه گذشت - آیه‌ای است که بلافاصله بعد از این آیات می‌آید و به داود خطاب می‌کند که ما تو را جانشین خود در روی زمین قرار دادیم، لذا از روی حق و عدالت در میان مردم داوری کن و از هوا و هوس پیروی منما.

این تعبیر نشان می‌دهد که لغزش داود در طرز قضاوت و داوری بوده است.

به این ترتیب در آیات فوق چیزی که مخالف شأن و مقام این پیامبر بزرگ باشد وجود ندارد.

داستان خرافی تورات در مورد داو:

اکنون به تورات مراجعه می‌کنیم تا ببینیم در این زمینه چه می‌گوید؟ و هم ریشه بعضی از تفسیرهای افراد ناآگاه و بی‌خبر را پیدا کنیم.

تورات در کتاب دوم «اشموئیل» فصل یازده جمله‌های ۲ تا ۲۷ چنین می‌گوید: «واقع شد که وقت غروب داود از بسترش برخاست و بر پشت بام خانه ملک گردش کرد، و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کرد، و آن زن بسیار خوب صورت و خوش منظر بود، و داود فرستاد و درباره‌ی آن زن استفسار نمود، و کسی گفت که آیا «بت شبع»[۱] دختر «الیعام» زن «اولیاه حتی»[۲] نیست؟

و داود ایلچیان را فرستاد و او را گرفت، و او نزد وی آمده، داود با او خوابید و او بعد از تمیز شدن از نجاستش به خانه‌ی خود رفت، و زن حامله شده، فرستاد و داود را مخبر ساخته که حامله هستم، و داود به «یوآب»[۳] فرستاد که «اوریاه حتی» را نزد من بفرست، و یوآب، اوریاه را نزد او فرستاد. و اوریاه نزد وی آمد، و داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از خوش گذشتن جنگ پرسید.

۱- «بت شبع» نام آن زنی است که داود - طبق گفته تورات - او را برهنه از پشت بام دید و آتش عشق او در دلش شعله‌ور شد. این زن دختر «الیعام» یکی از صاحب منصبان عبرانی بود.

۲- «اوریاه» به تشدید یا نام یکی از افسران ارشد لشکر داود بود، و «حتی» با تشدید تاء و کسر «ح» منسوب به «حت» ابن‌کنعان است، که طایفه او را «نبی‌حت» می‌گفتند.

۳- «یوآب» فرمانده لشکر داود.

و داود به اوریاه گفت به خانه‌ات فرود آی و پاهایت را شستشو نمای، و اوریاه از خانه ملک بیرون رفت و از عقبش مجموعه‌ی طعام از ملک بیرون رفت. اما اوریاه در دهنه‌ی خانه‌ی ملک با سایر بندگان آقایش خوابید و به خانه اش فرود نیامد، و هنگامی که داود را خبر داده گفتند که «اوریاه» به خانه اش فرود نیامده بود، داود به اوریاه گفت که آیا از سفر نیامده‌ای؟ چرا به خانه‌ات فرود نیامدی؟ و اوریاه به داود عرض کرد که صندوق و اسرائیل و یهودا، در سایه‌بانها ساکنند، و آقایم یوآب و بندگان آقایم بروی صحرا خیمه نشینند، و من آیا می‌شود که به جهت خوردن و نوشیدن و خوابیدن با زن خود به خانه خود بروم؟ به حیات جانت (سوگند) این کار را نخواهم کرد...

و واقع شد که داود صبحدم مکتوبی به «یوآب» نوشته به دست اوریاه فرستاد، و در مکتوب بدین مضمون نوشت که اوریاه را در مقابل روی جنگ شدیدی بگذارید، و از عقبش پس بروید، تا که زده شده بمیرد (کشته شود). و چنین شد بعد از آنی که یوآب شهر را ملاحظه کرده بود اوریاه را در مکانی که می‌دانست مردمان دلیر در آن بوده باشند در آنجا گذاشت و مردمان شهر بیرون آمده با یوآب جنگیدند، و بعضی از قوم بندگان داود افتادند و «اوریاه حتی» نیز مرد... زن اوریاه شنید که شوهرش اوریاه مرده است، و به خصوص شوهرش عزاداری نمود و بعد از انقضای تعزیه داود

فرستاد او را به خانه‌اش آورد که او زنش شد!... اما کاری که داود کرده بود در نظر خدا ناپسند آمد![1].

خلاصه این داستان تا به اینجا چنین می‌شود که:

داود روزی به پشت بام قصر می‌رود و چشمش به خانه مجاور می‌افتد، زنی را برهنه در حال شستشو می‌بیند، عشق او در دلش جای می‌گیرد، به هر وسیله‌ای بود او را به خانه‌ی خود می‌آورد، و او از داود باردار می‌شود!.

شوهر این زن یکی از افسران برجسته‌ی لشکر داود، و مرد پاک طینت و باصفایی بود، داود او را (نعوذ بالله) با توطئه ناجوانمردانه‌ای از طریق فرستادن او به منطقه خطرناکی در جنگ به قتل می‌رساند، و همسر او را رسماً به ازدواج خود درمی‌آورد»!!

اکنون بقیه داستان را از زبان تورات کنونی بشنوید:

در فصل ۱۲ از همان کتاب دوم اشموئیل چنین آمده است: «خداوند ناثان را (یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل و مشاور داود) نزد داود فرستاد، و گفت در شهری دو آدم بودند یکی غنی و دیگری فقیر، غنی گوسفند و گاو بسیار داشت، و فقیر را جز یک بره کوچک نبود، مسافری نزد غنی آمد او دریغ کرد که از گوسفندان خود غذا برای میهمان تهیه کند، بره‌ی مرد فقیر را گرفت و کشت، اکنون چه باید کرد؟!

۱- نقل از کتاب دوم «اشموئیل» فصل ۱۱ جمله‌های ۲ تا ۲۷.

داود سخت خشمگین شد و به ناثان گفت: به خدا سوگند کسی که این کار را کرده مستحق قتل است!، او باید چهار گوسفند به جای گوسفند بدهد! اما ناثان به داود گفت آن مرد توئی!.

داود متوجه کار نادرست خویش شد، و توبه کرد، خداوند توبه او را پذیرفت در عین حال بلاهای سنگین بر سر داود آورد».

در اینجا تورات تعبیراتی دارد که قلم از ذکر آن شرم دارد، لذا از آن صرف‌نظر می‌کنیم.

در این قسمت از داستان تورات نکاتی به چشم می‌خورد که مخصوصاً قابل دقت است.

۱- کسی به عنوان دادخواهی نزد داود نیامد بلکه یکی از پیامبران مشاور او داستانی را بر سبیل مثال برای پند و اندرز برای او ذکر کرد، سخن از دو برادر و تقاضای یکی از دیگری در اینجا نیست، بلکه سخن از دو آدم غنی و فقیر است که یکی گاوان و گوسفندان بسیار داشته، و دیگری فقط یک بره، ولی مرد غنی بره مرد فقیر را برای میهمان خود کشته، تا اینجا نه سخن از بالا رفتن از دیوار محراب است، نه وحشت داود، و نه طرح دعوا میان دو برادر، و نه تقاضای بخشش.

۲- داود آن مرد غنی ستمگر را مستحق قتل دانست (برای یک گوسفند قتل چرا)؟

۳- بلافاصله حکمی بر ضد این حکم صادر کرد و گفت باید به عوض یک گوسفند چهار گوسفند بدهد؟ (چرا)؟

٤- داود به گناه خود در مورد خیانت به همسر اوریاه اعتراف کرد.

۵- خداوند او را عفو کرد (به این سادگی چرا)؟

٦- خداوند مجازات عجیبی درباره‌ی داود قائل شد که نقل ناکردنش بهتر است.

۷- و همین زن - با این سوابق درخشان - مادر سلیمان شد!.

گرچه نقل این داستانها به راستی رنج‌آور است اما چه می‌توان کرد، بعضی از جاهلان ناآگاه تحت تأثیر این روایات اسرائیلی چهره‌ی پاک آیات قرآن مجید را تیره ساخته‌اند، و سخنانی گفته‌اند که برای روشن کردن حق، چاره‌ای جز ذکر بخشی از این داستان رسوا نبود.

اکنون ما سؤال می‌کنیم:

۱- آیا پیامبری که خداوند او را در چندین آیه از سوره‌ی «ص» با ده توصیف بزرگ ستوده و پیامبر اسلام ﷺ را برای الهام گرفتن به سر گذشت او توجه داده، ممکن است یک هزارم از این اتهامات بر او وارد باشد؟!

۲- آیا این اراجیف با جمله‌ای که قرآن در آیات بعد از این می‌گوید: ﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾[ص:٢٤]. «ای داود ما تو را خلیفه و نماینده‌ی خود در زمین قرار دادیم» سازگار است؟!

٣- پیامبر خدا نه، اگر یک فرد عادی مرتکب چنین جنایتی شود همسر افسر وفادار و پاک و باایمانش را این چنین ناجوانمردانه از دست او برباید مردم چه قضاوتی درباره‌ی او خواهند کرد و مجازاتش چیست؟!

حتی اگر این کار از افسق فساق سر زند جای تعجب است.

درست است که تورات داود را پیامبر ﷺ نمی‌داند ولی او را به عنوان یک پادشاه عادل که مقامی بس ارجمند داشته، و بنیانگزار معبد بزرگ بنی اسرائیل بوده معرفی می‌کند.

٤- جالب اینکه یکی از کتابهای معروف تورات کتاب «مزامیر داود» و مناجاتهای او است، آیا مناجات و سخنان یک چنین آدمی می‌تواند در لابلای کتب آسمانی قرار گیرد؟

٥- هر کس اندک عقل و شعوری داشته باشد می‌داند که داستانهای تورات تحریف شده کنونی در این زمینه خرافاتی است که به دست دشمنان مکتب انبیاء و یا افراد بسیار ناآگاه و جاهل ساخته و پرداخته شده است، چگونه می‌توان آنها را معیار بحث قرار داد؟

آری عظمت قرآن در این است که از این گونه خرافات خالی است.

باب (۲۲)

اوقاتی که گزاردن نماز در آن ها نهی شده است.

فصل اول

۱۰۳۹ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا يَتَحَرَّى أَحَدُكُمْ فَيُصَلِّيَ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَلَا عِنْدَ غُرُوبِهَا»

وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ: «إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فدعوا الصَّلَاة حَتَّى تبرز. فَإِذا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَدَعُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَغِيبَ وَلَا تَحَيَّنُوا بِصَلَاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا فَإِنَّهَا تطلع بَين قَرْني الشَّيْطَان»[۱].

۱۰۳۹- (۱) عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «نباید یکی از شما از روی عمد، نماز خویش را به هنگام طلوع و غروب خورشید بخواند». - و در روایتی دیگر آمده است که – پیامبر ﷺ فرمودند:

«هرگاه گوشه‌ای از خورشید طلوع کرد، نماز را ترک کنید تا این که به خوبی آشکار و هویدا می‌گردد؛ و هرگاه گوشه‌ای از آفتاب غروب نمود، تا به خوبی غروب نکرده، نباید نماز بخوانید. و به عمد، نمازتان را به هنگام طلوع و غروب خورشید نخوانید؛ چون خورشید بین دو شاخ شیطان طلوع می‌کند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۱- بخاری ۳۳۵/۶ ح ۳۲۷۲ و ۳۲۷۳؛ مسلم ۵٦۷/۱ ح (۸۲۸-۲۸۹)؛ نسایی ۲۷۸/۱ ح ۵۷۰؛ و موطأ مالک ۲۱۹/۱ ح ٤٥؛«کتاب القرآن».

شرح: «لایتحرّی»: کاری را طلب کرد و قصد نمود؛ کاری را دنبال کرد. یعنی نباید برای خواندن نماز، طلوع و غروب خورشید را دنبال کنید و به عمد در هنگام طلوع و غروب، آن نماز را بخوانید.

«حاجب»: کرانه و گوشه‌ی هر چیز.

«لاتحینوا»: نباید وقت طلوع و غروب خورشید را برای نمازتان معین و مشخص کنید.

١٠٤٠ - [٢] (صَحِيح)

وَعَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: ثَلَاثُ سَاعَاتٍ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ ينهانا أَن نصلي فِيهِنَّ أَو نَقْبُرَ فِيهِنَّ مَوْتَانَا: حِينَ تَطْلُعُ الشَّمْسُ بَازِغَةً حَتَّى تَرْتَفِعَ وَحِينَ يَقُومُ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ حَتَّى تَمِيلَ الشَّمْسُ وَحِينَ تَضَيَّفُ الشَّمْسُ لِلْغُرُوبِ حَتَّى تغرب. رَوَاهُ مُسلم[1].

١٠٤٠- (٢) عقبة بن عامر ﵁ گوید: سه وقت است که رسول خدا ﷺ ما را از نماز گزاردن یا دفن کردن مرده‌هایمان در آن اوقات، نهی کرده است؛ و آن سه وقت، عبارتند از: هنگامی که تازه خورشید طلوع می‌کند تا آن که خوب بلند شود و آشکار و هویدا گردد؛ و وقتی که خورشید در وسط آسمان قرار می‌گیرد تا آن‌گاه که (به سوی غرب) مایل شود؛ و هنگامی که خورشید در آستانه‌ی غروب باشد تا وقتی که غروب نماید.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

١- مسلم ٥٦٩/١ ح (٨٣١-٢٩٣)؛ ترمذی ٣۴٨/٣ ح ١٠٣٠؛ نسایی ٢٧٧/١ ح ٥٦٥؛ ابن ماجه ٤٨٦/١ ح ١٥١٩؛ دارمی ٣٩٤/١ ح ١٤٣٢؛ و مسند احمد ١٥٢/٤.

شرح:

«بازغة»: طلوع کننده و درخشنده.

«تطلع الشمس بازغةً»: خورشید درخشید و طلوع کرد.

«تضیف الشمس»: آفتاب به غروب نزدیک شد.

١٠٤١ - [٣] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا صَلَاةَ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَرْتَفِعَ الشَّمْسُ وَلَا صَلَاةَ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغِيبَ الشَّمْسُ»[1].

١٠٤١- (٣) ابوسعید خدری ؓ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «نباید نماز (سنّت و نفل)، بعد از سپری شدن وقت نماز صبح در حالی که خورشید دارد طلوع می‌کند، گزارده شود، تا این که خورشید به خوبی ظاهر و بلند گردد؛ و همچنین نباید نماز (سنّت و نفل)، بعد از سپری شدن وقت عصر در حالی که خورشید دارد غروب می‌نماید، خوانده شود تا آن‌گاه که به خوبی غروب کند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در شبانه‌روز، وقت‌هایی وجود دارد که نمازگزار از خواندن نماز در آن‌ها نهی شده است؛ و به طور کلّی فرد نمازگزار در سه

١- بخاری ٦٩/٢ ح ٥٨١؛ مسلم ٥٦٦/١ ح (٨٢٦-٢٨٦)؛ ابوداود ٥٦/٢ ح ١٢٧٦؛ ترمذی ٣٤٣/١ ح ١٨٣؛ نسایی ٢٧٦/١ ح ٥٦٢؛ ابن ماجه ٣٩٦/١ح ١٢٥٠؛ دارمی ٣٩٤/١ ح ١٤٣٣؛ و مسند احمد ١٨/١.

وقت از گزاردن نماز در آن وقت‌ها منع شده است؛ و این سه وقت عبارتند از:

۱- هنگام طلوع خورشید تا آن‌گاه که خورشید بلند شود.
۲- هنگام غروب خورشید تا آن‌گاه که خورشید غروب کند؛ البته در میان نمازها، نمازی وجود دارد که در هنگام غروب، گزاردنش با کراهیت روا است؛ و این موضوع در مورد کسی تحقّق پیدا می‌کند که نماز عصر همان روز خویش را تا هنگام غروب خورشید نگزارده است؛ از این رو، این فرد، نماز عصر خویش را به جهت کراهیت وقت، ترک نکند، بلکه آن را بخواند و به خاطر به تأخیر انداختنش از خداوند بلند مرتبه پوزش و آمرزش بخواهد. و باید دانست که به جز این نماز، گزاردن هیچ نمازی در این وقت روا نیست.
۳- و هنگامی که خورشید - در وقت نمیروز - در وسط آسمان قرار بگیرد (هنگام زوال خورشید).

در این سه وقت، نه خواندن فرائض درست است و نه خواندن نمازهای سنّت و نفل؛ و همچنین در این وقت‌ها، نه نماز جنازه گزارده می‌شود و نه سجده‌ی تلاوت.

و علاوه از این وقت‌های سه گانه، وقت‌های دیگری نیز وجود دارد که گزاردن نماز نفل در آن‌ها مکروه است؛ و این دو وقت عبارتند از:

نماز نفل مستحب پس از ادای نماز صبح تا هنگامی که خورشید طلوع کند و به اندازه‌ی یک نیزه بلند شود، مکروه است.

نماز نفل مستحب، پس از ادای نماز عصر، تا هنگامی که خورشید غروب کند، مکروه است.

۱۰۴۲ - [٤] (صَحِيح)

وَعَن عَمْرو بن عبسة قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ الْـمَدِينَةَ فَقَدِمْتُ الْـمَدِينَةَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنِ الصَّلَاةِ فَقَالَ: «صَلِّ صَلَاةَ الصُّبْحِ ثُمَّ أقصر عَن الصَّلَاة حَتَّى تَطْلُعُ الشَّمْسُ حَتَّى تَرْتَفِعَ فَإِنَّهَا تَطْلُعُ حِينَ تَطْلَعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ وَحِينَئِذٍ يَسْجُدُ لَهَا الْكُفَّارُ ثُمَّ صَلِّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ مَشْهُودَةٌ مَحْضُورَةٌ حَتَّى يَسْتَقِلَّ الظِّلُّ بِالرُّمْحِ ثُمَّ أَقْصِرْ عَنِ الصَّلَاةِ فَإِنَّ حِينَئِذٍ تُسْجَرُ جَهَنَّمُ فَإِذَا أَقْبَلَ الْفَيْءُ فَصَلِّ فَإِنَّ الصَّلَاةَ مَشْهُودَةٌ مَحْضُورَةٌ حَتَّى تُصَلِّيَ الْعَصْرَ ثُمَّ أَقْصِرْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ فَإِنَّهَا تَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ وَحِينَئِذٍ يسْجد لَهَا الْكفَّار» قَالَ فَقلت يَا نَبِيَّ اللّٰهِ فَالْوُضُوءُ حَدِّثْنِي عَنْهُ قَالَ: «مَا مِنْكُم رجل يقرب وضوءه فيتمضمض ويستنشق فينتثر إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا وَجْهِهِ وَفِيهِ وَخَيَاشِيمِهِ ثُمَّ إِذَا غَسَلَ وَجْهَهُ كَمَا أَمَرَهُ اللهُ إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا وَجْهِهِ مِنْ أَطْرَافِ لِحْيَتِهِ مَعَ الْـمَاءِ ثُمَّ يَغْسِلُ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا يَدَيْهِ مِنْ أَنَامِلِهِ مَعَ الْـمَاءِ ثُمَّ يَمْسَحُ رَأْسَهُ إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا رَأْسِهِ مِنْ أَطْرَافِ شَعْرِهِ مَعَ الْـمَاءِ ثُمَّ يَغْسِلُ قَدَمَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ إِلَّا خَرَّتْ خَطَايَا رِجْلَيْهِ مِنْ أَنَامِلِهِ مَعَ الْـمَاءِ فَإِنْ هُوَ قَامَ فَصَلَّى فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَمَجَّدَهُ بِالَّذِي هُوَ لَهُ أَهْلٌ وَفَرَّغَ قَلْبَهُ لِـلّٰهِ إِلَّا انْصَرَفَ مِنْ خَطِيئَتِهِ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ». رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۰۴۲- (٤) عمرو بن عَبسة رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ به مدینه‌ی منوره آمدند؛ من نیز بدانجا درآمدم و به نزد ایشان رفتم و گفتم: مرا از

۱- مسلم ۵۶۹/۱ ح (۸۳۲-۲۹٤)؛ نسایی ۲۷۹/۱ ح ۵۷۲؛ و مسند احمد ٤/۲٦۳.

(اوقات) نماز آگاه گردانید! پیامبرﷺ فرمودند: «نماز صبح را بخوان؛ سپس تا وقتی که خورشید طلوع می‌کند و بالا می‌آید، نماز نخوان؛ چون خورشید بین دو شاخ شیطان طلوع می‌کند و کفّار برای آن سجده می‌برند.

سپس نماز (ضُحی = اِشراق یا چاشت) بگزار؛ چون فرشتگان، شاهد و حاضر بر نماز هستند تا این که سایه نیز به کمترین مقدار خود می‌رسد؛ آن وقت از گزاردن نماز خودداری کن؛ چون در این وقت، آتش دوزخ شعله‌ور می‌شود؛ سپس وقتی که سایه (از وسط آسمان) مایل شد، نماز (ظهر) را بخوان؛ چون فرشتگان، شاهد و حاضر بر نماز هستند تا آن که نماز عصر را می‌خوانی؛ و بعد از آن، از نماز گزاردن خودداری کن تا وقتی که خورشید غروب کند؛ چون خورشید بین دو شاخ شیطان غروب می‌کند و در این زمان، کفّار برای آن سجده می‌برند».

عمرو بن عبسة ﷺ در ادامه گوید: خطاب به پیامبرﷺ گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! از وضو برایم بگو! آن حضرتﷺ فرمودند: «هر کس از شما، آب وضویش را تهیه کند و آن‌گاه دهان و بینی خویش را بشوید و بینی‌اش را تمیز و پاک نماید، گناهان صورت، دهان و بینی او با آن آب، فرو می‌ریزد؛ و وقتی که صورتش را بر طبق آنچه که خداوند بلندمرتبه بدو فرمان داده، بشوید، خطاهای صورت او با آب وضو از اطراف ریشش فرو می‌ریزد و سپس که دست‌هایش

را تا آرنج می‌شوید، خطاهای آن‌ها از میان انگشتانش با آب فرو می‌ریزد؛ و بعداً که سرش را مسح می‌کند، گناهان سرش با آب از اطراف موهایش، سرازیر می‌شود و بعد که پاهایش را تا دو قوزک می‌شوید، گناهان آن‌ها از خلال انگشتانش با آب، پایین می‌آید.

و اگر صاحب چنین وضویی، بلند شد و به نماز ایستاد و حمد و ثنای خدا را انجام داد و او را به عظمتی که لایق و شایسته‌ی اوست، یاد کرد و به بیان پرتوی از وصف و شکوه او پرداخت و قلب خویش را برای خدا از غیر او فارغ و خالی و فقط متوجه او ساخت، همانند حالتش در روزی که مادرش او را به دنیا آورده است، از گناه پاک می‌شود».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «فانّها تطلع حین تطلع، بین قرنی شیطان...»: این که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «خورشید از میان دو شاخ شیطان طلوع و یا غروب می‌کند»، تمثیل و تشبیه می‌باشد و معنای آن، این است که در آن وقت‌ها (طلوع و غروب)، شیطان و پیروانش به حرکت درمی‌آیند و بر امور مردم و زندگی آنان، تسلّط پیدا می‌کنند و شرایطی که برای نماز لازم است، کامل نمی‌شود.

به هر حال، قرار گرفتن خورشید در بین «قرنی الشیطان»، به وقت طلوع و غروب، در احادیث فراوانی آمده است؛ دسته‌ای از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، آن را بر تمثیل و مجاز توجیه کرده

و گفته‌اند:هدف، تسلّط و غلبه‌ی شیطان می‌باشد؛ و خصوصیت وقت طلوع و غروب، آن است که خورشید پرستان در همین اوقات، به پرستش و عبادت خورشید می‌پردازند؛ از این رو در چنین اوقاتی، ادای نماز مترادف با عبادت شیطان است.

علامه خطّابی می‌گوید: در اینجا، نوعی تمثیل به کار رفته است و مطلبش آن است که کسانی که نماز را تا این وقت به تأخیر می‌افکنند، گویا بازیچه‌ی دست شیطان قرار گرفته‌اند و شیطان با شاخ‌های خود، آنان را از برگزاری نماز در وقت مستحب و پسندیده‌ی آن، بازداشته است؛ ولی بیشتر علماء و دانشوران دینی، تعبیر مزبور را بر حقیقت آن حمل کرده‌اند و بر این باورند که شیطان به هنگام طلوع و غروب، حقیقتاً خورشید را در میان شاخ‌های خود قرار می‌دهد تا مشمول عبادت خورشیدپرستان، قرار گیرد.

و شاید در اینجا، این سؤال مطرح گردد که خورشید، هر لحظه، در بخش‌هایی از دنیا، در حالت طلوع و غروب است و لازمه‌اش این خواهد بود که شیطان، در هر لحظه‌ای از زمان، خورشید را در میان «قرنین» خود قرار دهد؟

در پاسخ این اشکال، می‌توان چنین گفت که تعداد شیاطین و اهریمنان، بسیار فراوان است و امکان دارد که برای هر مَطلعی، شیطان مستقلی وجود داشته باشد.

تذکر یک نکته:

آیات و احادیث زیادی در این زمینه آمده است که مجموعاً این را می‌رسانند که امت محمد ﷺ از سایر امت‌ها، گروه‌ها، ادیان و مکاتب جداست و بیانگر این مهم است که امت محمدی، شخصیت منحصر به فردی دارد که نباید دنبال‌روی امت‌ها و ادیان باطل و خرافی دیگر باشد. مسلمان، باید شخصیت منحصر به فرد خود را دارا باشد و نباید از عادات و تقالید دیگران، پیروی کند و اخلاق و رفتار و سبک و مَنش آن‌ها را انتخاب نماید؛ از این رو، کسانی که مظاهر طبیعی مانند ماه و خورشید را می‌پرستیدند، برای عبادت و پرستش خویش، زمانی معلوم و مشخص، در نظر گرفته بودند و خورشیدپرستان، عبادتشان را در وقت طلوع و غروب آفتاب انجام می‌دادند؛ به همین سبب پیامبر ﷺ برای جدا کردن موحّدان از مشرکان و جلوگیری از همزمانی عبادات آن‌ها، از نماز گزاردن در آن وقت‌ها نهی فرموده است.

آری؛ پیامبر ﷺ می‌خواهد این مفاهیم را در وجود ما بکارد تا به شخصیّت و استقلال خود افتخار کنیم و نمی‌خواهد که ما دنباله‌رو و پیرو دیگران باشیم؛ چرا که ما امّت وَسط (میانه) و امّت نمونه و بهترین و برترین امّت‌ها و گروه‌ها هستیم که برای هدایت انسان‌ها برانگیخته شده‌ایم؛ پس چطور از دیگران در اخلاق، عبادات، رفتار و کردار و منش و عادات و تقالید، پیروی کنیم؟

۱۰۴۳ - [۵] (مُتَّفق عَلَیهِ)

وَعَنْ كُرَيْبٍ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مخرمَة وَعبد الرَّحْمَن بن أَزْهَر رَضِي اللَّهُمَّ عَنْهُم وأرسلوه إِلَى عَائِشَةَ فَقَالُوا اقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَسَلْهَا عَن الرَّكْعَتَيْنِ بعدالعصرقال: فَدَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَبَلَّغْتُهَا مَا أَرْسَلُونِي فَقَالَتْ سَلْ أُمَّ سَلَمَةَ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِمْ فَرَدُّونِي إِلَى أم سَلمَة فَقَالَت أم سلَمَة رَضِي اللَّهُمَّ عَنْهَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَنْهَى عَنْهُمَا ثُمَّ رَأَيْتُهُ يُصَلِّيهِمَا ثُمَّ دَخَلَ فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ الْجَارِيَةَ فَقُلْتُ: قُولِي لَهُ تَقُولُ أُمُّ سَلَمَةَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنْ هَاتين وَأَرَاكَ تُصَلِّيهِمَا؟ قَالَ: «يَا ابْنَةَ أَبِي أُمَيَّةَ سَأَلْتِ عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ وَإِنَّهُ أَتَانِي نَاسٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ فَشَغَلُونِي عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بعد الظّهْر فهما هَاتَانِ»[1].

١٠٤٣- (٥) کریب رضی الله عنه گوید: عبدالله بن عباس رضی الله عنه، مِسور بن مخرمه رضی الله عنه و عبدالرحمن بن ازهر رضی الله عنه، مرا به نزد عایشه رضی الله عنها فرستادند و گفتند: سلام ما را به او برسان و از وی درباره‌ی دو رکعت نماز بعد از نماز عصر سؤال کن؛ (چرا که ما شنیده‌ایم که وی بعد از نماز عصر، دو رکعت نماز را می‌گزارد، در حالی که پیامبر خدا ﷺ از گزاردن نماز در آن وقت، نهی فرموده‌اند)؟!

کریب رضی الله عنه گوید: به نزد عایشه رضی الله عنها رفتم و سفارشی را که به من کرده بودند، بدو گفتم و رساندم. عایشه رضی الله عنها گفت: این موضوع را از ام‌سلمه رضی الله عنها (یکی دیگر از همسران بزرگوار پیامبر ﷺ) بپرس.

کریب رضی الله عنه گوید: من هم به نزد عبدالله بن عباس رضی الله عنه، مسور بن مخرمه رضی الله عنه و عبدالرحمن بن ازهر رضی الله عنه رفتم و سخن عایشه رضی الله عنها را

١- بخاری ١٠٥/٣ ح ١٢٣٣؛ مسلم ٥٧١/١ ح (٨٣٤-٢٩٧)؛ ابوداود ٥٤/٢ ح ١٢٧٣؛ ابن ماجه ٣٦٦/١ ح ١١٥٩؛ دارمی ٣٩٥/١ ح ١٤٣٦؛ و مسند احمد ٣٠٣/٦.

بدیشان رساندم؛ آن‌گاه آن‌ها نیز مرا به سوی ام‌سلمه﴿فرستادند؛ (چون از ام‌سلمه﴿در این باره پرسیدم،) وی در پاسخ بدین سؤال گفت: من شنیده بودم که رسول خداﷺ از گزاردن دو رکعت نماز بعد از نماز عصر نهی فرموده‌اند، ولی با وجود این، باز هم ایشان را دیدم که آن دو رکعت را خواندند؛ سپس وارد منزل شدند؛ من هم کنیزی را پیش پیامبرﷺ فرستادم و بدو گفتم: (به نزد پیامبرﷺ برو و) بدیشان بگو: ای فرستاده‌ی خدا! ام‌سلمه می‌گوید: ما از شما شنیده‌ایم که از گزاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر نهی می‌نمودید و هم‌اکنون می‌بینیم که آن را می‌خوانید؟!

پیامبرﷺ فرمودند: «ای دختر ابوامیة! از دو رکعت نماز بعد از عصر پرسیدی؛ عدّه‌ای از طائفه‌ی «عبدالقیس» پیش من آمدند و با آنان مشغول شدم و دو رکعت نماز (سنّتِ) بعد از ظهر را فراموش نمودم؛ و این دو رکعت، همان دو رکعتِ نمازِ بعد از ظهر است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: دو رکعت نماز، پس از عصر:

در این که رسول خداﷺ بعد از نماز عصر، دو رکعت نفل گزارده است، روایات متعارض است؛ از حدیث عبدالله بن عباس﴿ چنین

برمی‌آید که آن حضرت ﷺ این دو رکعت را فقط یک بار به جای آورده‌اند.

عبدالله بن عباس ﷺ گوید: «انّما صلّي رسول الله ﷺ الركعتين بعد العصر لانّه اتاه مال فشغله عن الركعتين بعدالظهر فصلاهما بعد العصر ثم لم يَعُدلهما» (ترمذی)؛ «رسول خدا ﷺ دو رکعت بعد از عصر خواندند آن هم به خاطر مالی که برایشان آمده بود؛ از این رو دو رکعت سنّت بعد از ظهر را از دست دادند و آن‌ها را بعد از عصر گزاردند و بعد از آن، دیگر خواندن دو رکعت بعد از عصر را تکرار نکردند».

و از روایت عایشه ﷺ در «معجم طبرانی» و روایت ام‌سلمه ﷺ در «مسند احمد» نیز همین مطلب به اثبات می‌رسد؛ آنجا که عایشه ﷺ می‌گوید: «فاتت رسول الله ﷺ ركعتان قبل العصر فلما انصرف صلّاهما ثم لم يصلّهما بعد»؛ «از رسول خدا ﷺ دو رکعت قبل از عصر فوت شد؛ و چون نماز عصر را گزاردند، آن دو رکعت را بعد از آن گزاردند و پس از آن، دیگر خواندن دو رکعت بعد از عصر را تکرار نکردند».

البته در صحیح بخاری، از عایشه ﷺ چنین روایت شده است: «ما كان النبيّ ﷺ يأتيني في يوم بعد العصر الّا صلّي ركعتين»؛ «هر روز که پیامبر ﷺ بعد از عصر به نزدم می‌آمدند، حتماً دو رکعت نماز می‌گزاردند».

این روایت عایشه رضی الله عنها در صحیح مسلم نیز آمده است و در آن، تعبیر «ثم اثبتها» یعنی «دام علیها» (بر گزاردن آن دو رکعت، مداومت کردند) به کار رفته است. و هردو روایت بالا، بر مداومت و مواظبت دلالت می‌کنند.

و علاوه از آن، در صحیح مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت دیگری هم نقل شده است که بیانگر مواظبت آن حضرت ﷺ بر گزاردن دو رکعت نماز بعد از عصر است؛ عایشه گوید: «ما ترك رسول الله ﷺ ركعتين بعد العصر عندي قط» (مسلم)؛ «رسول خدا ﷺ هیچ‌گاه در نزد من، دو رکعت بعد از عصر را ترک نکردند».

و در میان علماء و صاحب‌نظران فقهی نیز در مورد گزاردن دو رکعت نماز بعد از عصر، اختلاف‌نظر وجود دارد؛ امام شافعی با استدلال از احادیث و روایات عایشه رضی الله عنها - که بیانگر مداومت هستند - این دو رکعت را جایز می‌داند؛ ولی از دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه الله، گزاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر، در حق امّت محمدی، جایز نمی‌باشد.

امام ابوحنیفه رحمه الله، روایت عایشه رضی الله عنها را - که بیانگر مداومت است -، یکی از خصوصیات و ویژگی‌های پیامبر ﷺ قرار داده است و از تمام احادیث و روایاتی استدلال می‌کند که در آن‌ها از گزاردن نماز بعد از عصر، نهی شده است.

برخی از دلایل احناف - مبنی بر این که گزاردن دو رکعت بعد از عصر، از خصوصیات رسول خداﷺ بوده است و برای امّت محمدی ممنوع می‌باشد - عبارتند از:

١- در «**شرح** معانی الاثار» (ج ١ ص ٢١٤ باب رکعتین بعد العصر)، «مسند احمد» (ج ٧ ص ٤٤٤) و «صحیح ابن حبان» از امّ‌سلمهل روایت است: هنگامی که آن حضرتﷺ این دو رکعت را بعد از عصر ادا کردند، از ایشان پرسید: «یا رسول الله! فنقضیهما اذا فاتتا؟ قال: لا»؛ «ای رسول خداﷺ! آیا هرگاه این دو رکعت فوت شد، آیا آن‌ها را قضا کنیم؟ آن حضرتﷺ فرمودند: خیر».

این حدیث به صراحت، دلالت بر آن دارد که این نماز، از خصوصیات پیامبر اکرمﷺ بوده است.

٢- در سنن ابوداود (ج ١ ص ١٨٢ باب من رخّص فیهما اذا کانت الشمس مرتفعة) از عایشهل روایت شده است: «ان رسول الل ه ﷺ کان یصلّي بعد العصر وینهي عنها ویواصل وینهي عن الوصال»؛ «پیامبرﷺ خود بعد از نماز عصر، دو رکعت نماز می‌گزاردند و مردم را از آن منع می‌فرمودند؛ و میان دو روز در روزه‌داری چیزی نمی‌خوردند و وصال می‌نمودند و مردم را از وصال نهی می‌کردند».

این حدیث نیز به صراحت، دلالت بر آن دارد که این نماز، از خصوصیات پیامبرﷺ است و در حق امّت، مشروع نمی‌باشد.

۳- در صحیح مسلم (ج ۱ص ۲۷۷، کتاب فضائل القران، باب الاوقات التی نهی عن الصلوة فیها) از عایشهؓ روایت است که وی پس از بیان دو رکعت نماز بعد از عصر می‌گوید: «و کان ﷺ اذا صلّي صلوة اثبتها»؛ «هرگاه پیامبر ﷺ نمازی را می‌گزاردند، بر آن مداومت و مواظبت می‌کردند».

سیاق این حدیث، بیانگر آن است که نماز مورد بحث، از خصوصیات رسول خداﷺ بوده است.

به هر حال، از دیدگاه علماء و صاحب‌نظران فقه احناف، حدیث بالا (حدیث عایشه، به شماره ۱۰۴۳) بیانگر یکی از خصایص رسول خداﷺ است؛ چنان که حدیث عایشهؓ بر آن دلالت دارد آنجا که می‌گوید: «انّه کان یصلّي بعد العصر وینهي عنها ویواصل وینهي عن الوصال»؛ (ترجمه‌اش پیش‌تر گذشت).

و با این توجیه، هیچ تضادّ و منافاتی میان این حدیث و احادیث منع از خواندن نماز بعد از عصر، به وجود نمی‌آید. والله اعلم.

فصل دوم

۱۰۴۴ - [٦] (صَحِيح)

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ قَيْسِ بْنِ عَمْرو قَالَ: رَأَى النَّبِيُّ ﷺ رَجُلًا يُصَلِّي بَعْدَ صَلَاةِ الصُّبْحِ رَكْعَتَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «صَلَاة الصُّبْحِ رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ»

فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنِّي لَمْ أَكُنْ صَلَّيْتُ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا فَصَلَّيْتُهُمَا الْآنَ. فَسَكَتَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَرَوَى التِّرْمِذِيُّ نَحْوَهُ وَقَالَ: إِسْنَادُ هَذَا الْحَدِيثِ لَيْسَ بِمُتَّصِلٍ لِأَنَّ مُحَمَّدَ بن إِبْرَاهِيم يسمع لَمْ يَسْمَعْ مِنْ قَيْسِ بْنِ عَمْرٍو. وَفِي شَرْحِ السُّنَّةِ وَنُسَخِ الْمَصَابِيحِ عَنْ قَيْسِ بْنِ قهد نَحوه[۱].

۱۰۴۴- (٦) محمد بن ابراهیم رحمه‌الله از قیس بن عمرو رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ مردی را دیدند که پس از گزاردن نماز (فرض) صبح، دو رکعت نماز می‌خواند؛ از این رو، فرمودند: نماز صبح عبارت است از دو رکعت (نماز سنّت) و دو رکعت (نماز فرض؛ پس چرا بعد از آن‌ها، دو رکعت دیگر می‌خوانی؛ مگر نمی‌دانی که پس از فرض صبح، نمازی دیگر نیست)؟

آن مرد گفت: دو رکعتی که قبل از دو رکعت فرض است را نخوانده‌ام؛ از این جهت آن دو رکعت را الان خواندم؛ پس پیامبر ﷺ خاموش ماندند (و انکار نکردند).

۱- ابوداود ۲/۵۱ ح ۱۲٦۷.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و ترمذی نیز به سان آن را (در معنی نه در لفظ) روایت کرده و گفته است: اسناد این حدیث، متّصل نیست؛ چرا که محمد بن ابراهیم؛ از قیس بن عمرو ﷺ این حدیث را نشنیده است.

و در «**شرح السنة**» و نسخه‌های «**المصابیح**» نیز به سان این حدیث (در معنی) از طریق قیس بن قَهد ﷺ روایت شده است].

شرح: از دیدگاه شافعی‌ها و حنبلی‌ها، اگر فردی از نمازگزاران، موفق به گزاردن دو رکعت سنّت، قبل از گزاردن دو رکعت فرض صبح نشد، در آن صورت می‌تواند آن دو رکعت سنّت را بعد از نماز فرض و قبل از طلوع خورشید بخواند. دلیل این بزرگواران، حدیث بالا است. و در روایتی دیگر چنین آمده است که قیس ﷺ درباره‌ی علّت خواندن دو رکعت سنّت بعد از نماز فرض صبح گفت: «یا رسول الله! اني لم اكن ركعت ركعتي الفجر»؛ «ای فرستاده‌ی خدا! من دو رکعت سنّت قبل از فرض را نخوانده بودم». و پیامبر ﷺ نیز فرمودند: «فلا اذن».

امام شافعی و امام احمد بن حنبل، این فرموده‌ی رسول خدا ﷺ، «فلا اذن» را به «فلا بأس اذن» معنی می‌کنند؛ یعنی اگر دو رکعت سنّت فوت شدند، خواندن آن‌ها بعد از نماز فرض صبح، اشکالی ندارد.

در برخی از روایات، به جای «فلا اذن»، عبارت «فسكت النبي ﷺ» آمده است؛ (همچون حدیث شماره ۱۰٤٤)؛ و در برخی، جمله‌ی «فسكت النبي ﷺ و مضي ولم يقل شيئاً» آمده است که از مجموع آن‌ها چنین برداشت می‌شود که آن حضرت ﷺ عذر قیس ﷺ را پذیرفته‌اند. و همین حدیث، دلیل شافعی‌ها و حنبلی‌ها می‌باشد.

و حنفی‌ها و مالکی‌ها، بر این باورند که گزاردن سنّت‌های صبح بعد از فرض، تا طلوع خورشید، جایز نیست، بلکه در چنین حالتی، فرد نمازگزار، منتظر طلوع خورشید بماند و پس از آن که خورشید طلوع کرد، سنّت‌ها را قضا بیاورد.

دلیل حنفی‌ها و مالکی‌ها، تمام احادیث و روایاتی است که درباره‌ی ممنوعیت گزاردن نماز بعد از فرض صبح آمده است؛ از جمله:

ابن عباس ﷺ گوید: «انّ رسول الله ﷺ نهي عن الصلوة بعد الفجر حتي تطلع الشمس وبعد العصر حتّي تغرب الشمس» (بخاری و مسلم)؛ «رسول خدا ﷺ از گزاردن نماز بعد از فرض صبح تا طلوع خورشید و از خواندن نماز بعد از فرض عصر تا غروب خورشید، نهی کردند».

و ابوسعید خدری ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا صلوة بعد صلوة العصر حتّي تغرب الشمس ولا صلوة بعد صلوة الفجر حتي تطلع الشمس» (بخاری و مسلم)؛ «گزاردن نماز بعد از نماز عصر تا غروب خورشید و خواندن نماز بعد از فرض صبح تا طلوع خورشید، درست نیست».

و ابوهریره ﷺ نیز گوید: «انّ رسول الله ﷺ نهي عن الصلوة بعد العصر حتي تغرب الشمس وعن الصلوة بعد صلوة الصبح حتي تطلع الشمس»؛ (بخاری و مسلم).

و علماء و صاحب‌نظران اسلامی گفته‌اند که احادیث و روایاتی که درباره‌ی ممنوعیت نماز بعد از فرض صبح آمده‌اند، به حدّ تواتر معنوی رسیده‌اند.

و دلیل دیگر مالکی‌ها و حنفی‌ها، حدیث ابوهریره ﷺ است؛ آنجا که می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «من لم يصلّ ركعتي الفجر فليصلّهما بعد ما تطلع الشمس» (ترمذی ج ۱ ص ۸۲، باب ما جاء فی اعادتهما بعد طلوع الشمس)؛ «هر کس دو رکعت سنّت صبح را نگزارد، باید آن‌ها را بعد از طلوع خورشید، بخواند».

و در پاسخ به دلیل شافعی‌ها و حنبلی‌ها، گفته‌اند که حدیث قیس ﷺ - که مورد استدلال آن‌ها می‌باشد - طبق نظر امام ترمذی؛ منقطع می‌باشد و متّصل نیست؛ از این رو امام ترمذی می‌گوید: «و اسناد هذا الحديث ليس بمتّصل»؛ «اسناد حدیث قیس، متصل نیست»؛ زیرا محمد بن ابراهیم، از قیس ﷺ این حدیث را نشنیده است. بنابراین، حدیثش قابل استدلال نمی‌باشد و در مقابل احادیث صحیح، قرار نمی‌گیرد.

۱۰۴۵ - [۷] (صحِيح)

وَعَن جُبَير بن مطعم أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «يَا بَنِي عَبْدَ مَنَافٍ لَا تَمْنَعُوا أَحَدًا طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ وَصَلَّى آيَةً سَاعَةَ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ[1].

١٠٤٥- (٧) جُبير بن مُطعم ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «اي بني عبد مناف! (که مسئول کلیدداری و عمران و آبادي مسجدالحرام و سیراب کردن حاجیان خانه‌ی خدا هستید؛) کسی را در هیچ لحظه‌ای از شبانه‌روز از طواف این خانه و گزاردن نماز در آن، منع نکنید».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: از این روایت دانسته می‌شود که نماز گزاردن در مکه‌ی مکرمه - خداوند بر شرافت و بزرگی آن بیافزاید - در هیچ یک از اوقات مذکور، مکروه نیست؛ و همین نیز دیدگاه و نظریه‌ی امام شافعی ﵀ است.

١٠٤٦ - [٨] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَى عَنْ الصَّلَاةِ نِصْفَ النَّهَارِ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ إِلَّا يَوْمَ الْـجُمُعَةِ. رَوَاهُ الشَّافِعِي[2].

١٠٤٦- (٨) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ از خواندن نماز در وقت اِستواء (هنگامی که خورشید در وسط آسمان قرار می‌گیرد)

١- ابوداود ٤٤٩/٢ ح ١٨٩٤؛ ترمذی ٢٢٠/٣ ح ٨٦٨؛ نسایی ٢٢٣/٥ ح ٢٩٢٤؛ ابن ماجه ٣٩٨/١ ح ١٢٥٤؛ و دارمی ٩٦/٢ ح ١٩٢٦.
٢- مسند امام شافعی ص ٦٣.

نهی فرمودند تا خورشید زوال کند؛ مگر در روز جمعه (که نهی از خواندن نماز به هنگام استواء خورشید، شامل آن نمی‌شود).

[این حدیث را امام شافعی‌ روایت کرده است].

۱۰٤۷ - [۹] (ضَعِیف)

وَعَنْ أَبِي الْـخَلِيلِ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ كَرِهَ الصَّلَاة نصف النَّهَار حَتَّى نِصْفَ النَّهَارِ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ إِلَّا يَوْمَ الْـجُمُعَةِ وَقَالَ: «إِنَّ جَهَنَّمَ تُسَجَّرُ إِلَّا يَوْمَ الْـجُمُعَةِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَقَالَ أَبُو الْـخَلِيلِ لم يلق أَبَا قَتَادَة[1].

۱۰٤۷- (۹) ابوالخلیل‌ از ابوقتاده ‌ روایت می‌کند که گفت: پیامبر ﷺ از خواندن نماز در وقت اِستواء (هنگامی که خورشید در وسط آسمان قرار می‌گیرد،) خوششان نمی‌آمد، تا خورشید زوال کند، مگر در روز جمعه که فرمودند: «چون در این وقت [در وقت استوای خورشید]، آتش دوزخ شعله‌ور می‌شود مگر در روز جمعه [که آتش دوزخ، شعله‌ور نمی‌شود و نماز در وقت اِستوای آفتاب، - در روز جمعه - ممنوع نیست)».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده و گفته است: این حدیث متّصل نیست؛ چرا که ابوالخلیل، ابوقتاده‌ را ملاقات نکرده است].

شرح: از دو حدیث بالا، امام ابویوسف‌ شاگرد ارشد امام ابوحنیفه‌، روز جمعه را از اوقات مکروهه، مستثنی نموده است؛

۱- ابوداود ٦٥٣/١ ح ۱۰۸۳.

از این رو، از دیدگاه وی، در وقت استواء در روز جمعه، می‌توان نفل گزارد و گزاردن نماز نفل در این وقت از روز جمعه، ممنوع نمی‌باشد.

فصل سوم

۱۰٤۸ - [۱۰] (صَحِيح)

عَن عبد الله الصنَابِحِي قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ وَمَعَهَا قَرْنُ الشَّيْطَانِ فَإِذَا ارْتَفَعَتْ فَارَقَهَا ثُمَّ إِذَا اسْتَوَتْ قَارَنَهَا فَإِذا زَالَت فَارقهَا فَإِذَا دَنَتْ لِلْغُرُوبِ قَارَنَهَا فَإِذَا غَرَبَتْ فَارَقَهَا». وَنَهَى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ عَنِ الصَّلَاةِ فِي تِلْكَ السَّاعَاتِ. رَوَاهُ مَالِكٌ وَأحمد وَالنَّسَائِيّ[۱].

۱۰٤۸ (۱۰) عبدالله صُنابحی رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا خورشید در حالی طلوع می‌کند که همراه آن، شاخ شیطان است؛ (یعنی خورشید بین دو شاخ شیطان طلوع می‌کند و کفار برای آن سجده می‌برند؛) و چون آفتاب بلند می‌شود؛ شاخ شیطان از آن فاصله می‌گیرد؛ سپس هرگاه که خورشید در وسط آسمان قرار می‌گیرد، شیطان به آفتاب نزدیک می‌شود و چون خورشید (از وسط آسمان به سمت مغرب) زوال می‌کند، از آن فاصله می‌گیرد؛ آن‌گاه چون خورشید در آستانه‌ی غروب قرار می‌گیرد، شیطان بدان نزدیک می‌گردد؛ و هرگاه غروب می‌کند، از آن فاصله می‌گیرد و دور می‌شود».

۱- نسایی ۲۷۵/۱ ح ۵۵۹؛ ابن ماجه ۳۹۷/۱ ح ۱۲۵۳؛ موطأ مالک ۲۱۹/۱ ح ٤٤، «کتاب القرآن»؛ و مسند احمد ۳٤۸/٤.

و پیامبرﷺ نیز از نمازگزاردن در این سه وقت (طلوع خورشید، اِستواء و غروب آفتاب)، نهی کردند.

[این حدیث را مالک، احمد و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: «انّ الشمس تطلع ومعها قرن الشیطان».

این که پیامبرﷺ می‌فرمایند: «خورشید از میان دو شاخ شیطان طلوع و در آن غروب می‌کند» یا «همراه آن طلوع و غروب می‌کند»، تمثیل و تشبیه می‌باشد و معنای آن، این است که در آن وقت‌ها (طلوع، غروب و اِستوای خورشید)، شیطان و پیروانش به حرکت درمی‌آیند و بر امور مردم و زندگی آنان، تسلّط پیدا می‌کنند و شرایطی که برای نماز لازم است، کامل نمی‌شود؛ چرا که کسانی که مظاهر طبیعی از قبیل ماه و خورشید را می‌پرستیدند، برای عبادت خود زمانی معلوم در نظر گرفته بودند و خورشیدپرستان، عبادتشان را در وقت طلوع و غروب و اِستوای آفتاب، انجام می‌دادند؛ به همین سبب پیامبرﷺ برای جدا کردن موحّدان و خداپرستان از مشرکان و چندگانه‌پرستان و جلوگیری از همزمانی عبادات آن‌ها، از نماز خواندن در آن وقت‌ها نهی فرموده است.

۱۰٤۹ - [۱۱] (صَحِیح)

وَعَن أبي بصرة الْغِفَارِيّ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْمُخَمَّصِ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَالَ: «إِنَّ هَذِهِ صَلَاةٌ عُرِضَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَضَيَّعُوهَا فَمَنْ حَافَظَ عَلَيْهَا كَانَ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ وَلَا صَلَاةَ بَعْدَهَا حَتَّى يَطْلُعَ الشَّاهِدُ». وَالشَّاهِد النَّجْم. رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱۰۴۹- (۱۱) ابوبصره‌ی غِفاری رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ نماز عصر را به امامت، برای ما در مکانی به نام «مخمص» خواندند (و پس از تمام شدن نماز،) فرمودند: «به راستی، این نماز (عصر)، نمازی است که بر امّت‌های پیش از شما عرضه شد و آن‌ها، آن را ضایع و تباه کردند و بر آن، محافظت و مداومت ننمودند؛ پس هرکس بر آن محافظت و مداومت کرد و آن را نگاه داشت و مراعات کرد و پاس داشت، برایش دو پاداش است؛ (یکی به خاطر گزاردن آن مانند دیگر نمازها و دیگر، بر محافظت و مداومت بر آن)؛ و نباید نماز (نفل و سنّت)، بعد از نماز عصر، گزارده شود تا این که ستارگان، ظاهر و هویدا می‌شوند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱۰۵۰ - [۱۲] (صَحِيح)

وَعَن مُعَاوِيَة قَالَ: إِنَّكُمْ لَتُصَلُّونَ صَلَاةً لَقَدْ صَحِبْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيهِمَا وَلَقَدْ نَهَى عَنْهُمَا يَعْنِي الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْر. رَوَاهُ البُخَارِيّ[۲].

۱- مسلم ۵۶۸/۱ ح (۸۳۰-۲۹۲)؛ نسایی ۲۵۹/۱ ح ۵۲۱؛ و مسند احمد ۳۹۷/۶.
۲- بخاری ۶۳/۲ ح ۵۸۷.

۱۰۵۰- (۱۲) معاویه گوید: به راستی شما نمازی را می‌گزارید که هنگامی ما در مصاحبت و همراهی پیامبر ﷺ بودیم، ایشان را ندیده‌ایم که چنین نمازی را گزارده باشند؛ و به تحقیق که از آن منع کرده‌اند؛ و آن نماز، عبارت است از: دو رکعت پس از نماز عصر.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

۱۰۵۱ - [۱۳] (ضَعِیف)

وَعَن أبي ذَر قَالَ وَقَدْ صَعِدَ عَلَى دَرَجَةِ الْكَعْبَةِ: مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا جُنْدُبٌ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا صَلَاةَ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَلَا بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ إِلَّا بِمَكَّةَ إِلَّا بِمَكَّةَ إِلَّا بِمَكَّةَ». رَوَاهُ أَحْمد ورزين[1].

۱۰۵۱- (۱۳) ابوذر غفاری در حالی که بر پلّه‌های دروازه‌ی کعبه بالا رفته بود، (خطاب به مردم) گفت: هرکس مرا می‌شناسد، مرا (به صدق لهجه و راستگویی) می‌شناسد؛ و هرکس مرا نمی‌شناسد، پس بداند که من «جُندب» هستم؛ (همان کسی که پیامبر ﷺ در شأن او فرمودند: «ما اظلّت الخضراء ولا اقلّت الغبراء اصدق لهجة من ابي ذر»؛ «آسمان سایه نکرد و زمین برنداشت کسی را راستگوتر از ابوذر»).

از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «نباید نماز (سنّت و نفل)، بعد از سپری شدن و قت نماز صبح، در حالی که خورشید

۱- مسند احمد ۱٦٥/٥.

دارد طلوع می‌کند، گزارده شود، تا این که خورشید به خوبی طلوع کند (و ظاهر و بلند شود)؛ و همچنین نباید نماز (سنّت یا نفل) بعد از سپری شدن وقت عصر، در حالی که خورشید دارد غروب می‌نماید، گزارده شود تا این که به خوبی غروب کند؛ مگر در مکه؛ مگر در مکه؛ مگر در مکه (که خداوند بر شرافت و بزرگی آن بیافزاید که نمازگزاردن در آن، در هیچ یک از اوقات مکروهه مانند طلوع، غروب و اِستوای خورشید، مکروه نیست)».

[این حدیث را احمد بن حنبل و رزین روایت کرده‌اند].

شرح: «صعد» بالا رفت.

«درجۀ»: پله‌ی در؛ آستانه‌ی در؛ پای در.

«جُندب»: جُندب نام ابوذر غفاری است؛ زیرا نام و نسب کامل وی، چنین است: «جُندب بن جُنادة بن سفیان بن عُبید بن حرام بن غِفار بن مُلیل بن ضمرة بن بکر بن عبد مناة بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مُضر».

باب (۲۳)

نماز جماعت و فضیلت آن

فصل اول

۱۰۵۲ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «صَلَاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلَاةَ الْفَذِ بِسبع وَعشْرين دَرَجَة»[۱].

۱۰۵۲- (۱) عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «فضیلت و ثواب نمازی که با جماعت گزارده شود، نسبت به نمازی که به تنهایی (در خانه یا بازار) خوانده شود، بیست و هفت برابر می‌باشد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «الفذّ»: تنهایی. نمازی که در خانه یا بازار به تنهایی گزارده شود.

حافظ ابن حجر عسقلانی رحمه الله در کتاب «فتح الباری» (ج ۲ ص ۳۴۸، باب فضل الجماعة) به نقل از علامه بلقینی درباره‌ی تخصیص عدد بیست و هفت، مطلب جالبی را نقل کرده است؛ وی می‌گوید: کمترین اطلاق جماعت، بر سه نفر می‌شود؛ پس یک جماعت، در اصل مشتمل بر سه نیکی است؛ قانون خداوند بلندمرتبه نیز چنین است: «كل حسنة بعشر امثالها»؛ «هر نیکی ده تا محسوب می‌گردد».

۱- بخاری ۱۳۱/۲ ح ٦٤٥؛ مسلم از ٤٥ ح (٦٥٠-٦٤٩)؛ نسایی ۱۰۳/۲ ح ۸۳۷؛ موطأ مالک ۱۲۹/۱ ح ۱، «کتاب صلاة الجماعة»؛ و مسند احمد ٦٥/۲.

بدین ترتیب، فضیلت و برتری این سه نیکی، معادل سی نیکی خواهد بود؛ و عدد سی پاداش نیز مجموعه‌ی اصل و فضیلت است؛ و اگر چنانچه از این رقم، اصل (یعنی سه) کاسته شود، پس تنها عدد فضیلت (که همان بیست و هفت می‌باشد) باقی می‌ماند.

این توجیه، مطابق با روایاتی است که عدد «سبع و عشرون» (بیست و هفت) در آن‌ها آمده است؛ اما در روایاتی که عدد «خمس و عشرون» (بیست و پنج) آمده است، توجیه ابن حجر عسقلانی، به طور کامل، صادق درنمی‌آید.

پس در روایاتی که به جای «سبع و عشرون» (بیست و هفت)، عبارت «خمس و عشرون» (بیست و پنج) نقل شده است (مانند روایت صحیح بخاری در باب «فضل صلوة الجماعة») به ظاهر در میان آن‌ها، تعارض وجود دارد؛ و برای رفع تعارض و تطبیق میان این دو نوع روایات، پاسخ‌های مختلفی از ناحیه‌ی علماء و صاحب‌نظران اسلامی، ارائه شده است.

برخی از علماء و اندیشمندان دینی، گفته‌اند: عدد کمتر (بیست و پنج)، عدد بیشتر (بیست و هفت) را نفی نمی‌کند؛ و عده‌ای دیگر از علماء، معیار این اختلاف را خشوع و خضوع افراد می‌دانند؛ و برخی دیگر بر این باورند که عدد بیست و پنج، ویژه‌ی مسجد محلّه و عدد بیست و هفت، در مورد مسجد جامع است.

و حافظ ابن حجر عسقلانی می‌گوید: کمترین تعداد جماعت، مشتمل بر دو نفر، امام و مقتدی می‌باشد؛ از این رو، در روایاتی

که عدد «بیست و پنج» ذکر شده است، در آنجا فقط اجر و پاداش فضیلت بیان گردیده است و در آن جایی که عدد «بیست و هفت» آمده است، علاوه از پاداش فضیلت، اجر اصل دو نفر نیز مذکور است که بدین ترتیب، مجموعه‌ی آن‌ها، به بیست و هفت می‌رسد.

به هر حال، علماء و صاحب‌نظران فقهی، برای این اختلاف (در بین «بیست و پنج» و «بیست و هفت») توجیهات مختلفی بیان کرده‌اند؛ برخی گفته‌اند: عدد ثواب‌ها، به لحاظ تفاوت حال نمازگزاران است که به بعضی بیست و پنج و به بعضی دیگر، که اخلاص بالاتری دارند، بیست و هفت برابر ثواب می‌رسد.

و برخی دیگر از علماء، علّت اختلاف و تفاوت را در نمازها دانسته‌اند؛ یعنی در نمازهای سرّی، بیست و پنج برابر ثواب و در نمازهای جَهری، بیست و هفت برابر می‌باشد. و برخی دیگر، برای نمازهای صبح و عشاء، بیست و هفت ثواب قایل شده‌اند؛ زیرا معمولاً شرکت در این دو نماز، بر نفس انسان دشوار است و برای سایر نمازها، بیست و پنج ثواب بیان کرده‌اند.

و برخی گفته‌اند که باران رحمت الهی، هماره بر این امّت رو به افزایش بوده است؛ از این رو، نخست بیست و پنج ثواب بود؛ آن‌گاه به بیست و هفت ثواب، افزایش پیدا کرد.

ناگفته نماند که در صورتی انسان، مستحق این پاداش می‌گردد که نماز او، نمازی واقعی باشد؛ و اگر چنانچه نمازش ناقص و

ناتمام بود و به صورت پارچه‌ی کهنه‌ای پیچیده شد و بر صورتش کوبیده شد، در آن صورت مستحق این پاداش نخواهد بود.

۱۰۵۳ - [۲] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبَ ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلَاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا ثُمَّ آمُرَ رَجُلًا فَيَؤُمَّ النَّاسَ ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ. وَفِي رِوَايَةٍ: لَا يَشْهَدُونَ الصَّلَاةَ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرْقًا سَمِينًا أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ لَشَهِدَ الْعِشَاءَ». رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَلمُسلم نَحوه[1].

۱۰۵۳- (۲) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست! تصمیم گرفتم که دستور دهم تا هیزم آماده کنند؛ آن‌گاه فرمان دهم که برای نماز، اذان داده شود؛ سپس کسی را برای امامت نماز بگمارم تا با امامت، نماز را برای مردم بخواند و خود به نزد کسانی بروم که در خانه‌ها نشسته و در نماز جماعت شرکت نمی‌کنند و خانه‌هایشان را بر آنان به آتش بکشم.

سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست! اگر یکی از کسانی که به جماعت نمی‌آیند، می‌دانست که در صورت آمدن به جماعت، یک استخوان گوشت‌دار چرب یا دو پاچه‌ی خوب بدو می‌رسد، حتماً در نماز عشاء شرکت می‌کرد؛ (یعنی مردم، بیشتر به منافع مادّی توجه دارند تا پاداش معنوی)».

۱- مسلم ۴۵۱/۱ ح (۶۵۱-۲۵۱)؛ ابوداود ۳۷۱/۱ ح ۵۴۸؛ ترمذی ۴۲۲/۱ ح ۲۱۷؛ نسایی ۱۰۷/۲ ح ۸۴۸؛ و ابن ماجه ۲۵۹/۱ ح ۷۹۱.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است؛ و مسلم نیز به سان آن را از حیث معنی - نه از حیث لفظ - روایت نموده است].

شرح: «هممتُ»: واژه‌ی «همّ» در لغت به این معانی آمده است: «آن چیز را خواست و دوست داشت؛ آهنگ آن کرد».

«هممت»: قصد کردم؛ تصمیم گرفتم.

«حطب»: هیزم خشکیده.

«اُخالف»: می‌روم؛ آهنگ آن می‌کنم.

«فاحرّق علیهم بیوتهم» [خانه‌هایشان را بر آنان به آتش می‌کشم]: با وجود آن شفقت و عطوفتی که پیامبر گرامی اسلامﷺ بر حال امّت خویش داشتند و کمترین آزار و اذیتی را برای هیچ یک از آنان گوارا نمی‌دانستند، باز هم بر تارکان نماز جماعت، چنان ناراحت و خشمگین هستند که آماده‌اند خانه‌هایشان را به آتش بکشند و این خود، بیانگر اهمیت نماز جماعت است.

امام احمد بن حنبل رحمه الله با استدلال از این حدیث، حضور در جماعت را فرض عین می‌داند؛ و در روایتی دیگر از وی چنین نقل شده است که ادای نماز به صورت انفرادی و تنهایی - بدون عذر - فاسد می‌باشد.

روایت مشهور امام ابوحنیفه رحمه الله بر آن است که حضور در جماعت، واجب می‌باشد.

و از دیدگاه امام شافعی، حضور در جماعت، فرض کفایه و سنّت عینی می‌باشد؛ و روایتی از امام ابوحنیفه نیز مطابق با این دیدگاه است که در نزد احناف نیز، همین نظریه، مُفتی به می‌باشد.

البته ناگفته پیداست که برای ترک جماعت، عذرهای زیادی از دیدگاه تمام ائمه و پیشوایان وجود دارد؛ از این رو مولانا انور شاه کشمیری می‌گوید:

«در حقیقت، این تفاوت آراء و دیدگاه‌ها، نشأت گرفته از اختلاف تعبیر است که نتیجه‌ی آن‌ها، چندان تفاوتی با هم ندارند؛ زیرا از یک سو، نسبت به ترک جماعت - در روایات و احادیث - سختگیری و تهید و وعید و هشدار به کار رفته است و از سوی دیگر، چنین برمی‌آید که با عذرهای معمولی هم می‌توان جماعت را ترک نمود؛ از این رو، روایات نوع اول از آن حکایت دارند که درجه‌ی جماعت از فرض و واجب نباید پایین‌تر باشد، ولی از روایات نوع دوم، چنان علوّ رتبه و درجه‌ای، برداشت نمی‌شود.

بنابراین حنفی‌ها و حنبلی‌ها، با معیار قرار دادن روایات نوع اول، جماعت را فرض و واجب می‌دانند ولی با توجه به روایات نوع دوم، بخش عذرهای ترک جماعت را گسترده قرار داده‌اند؛ و به عکس این دیدگاه، امام شافعی، جماعت را سنّت می‌داند، اما دایره‌ی

عذرهای ترک جماعت را محدودتر کرده است، پس در نتیجه، تفاوت چندانی از این اختلاف آراء، به وجود نمی‌آید».

«عَرقاً»: استخوانی که بیشتر گوشت روی آن را برداشته باشند؛ و به استخوان پرگوشت نیز اطلاق می‌گردد.

«سمیناً»: چرب.

«مرماتین»: تثنیه‌ی «مرماة» است؛ یعنی: پاچه‌ی گوسفند، یا سم شکافته‌ی جانوران شکافته سُم [پاچه].

به هر حال، نماز جماعت در مساجد، دارای حکمت‌ها و مزایای فراوانی است؛ زیرا موجب نزدیکی دل‌ها، وحدت صفوف، ارتباط قوی با خداوند، اعلام مساوات و فوائد زیاد دیگری می‌شود. در نماز جماعت، ثروتمند و فقیر و رئیس و مرئوس در یک صف، یکسان در مقابل خداوند می‌ایستند و مظاهر اشرافیت زدوده می‌شود؛ و هرگاه نشانه‌های اِتراف و استکبار رخت بربندد، ریشه‌ی بسیار از عداوت‌ها نیز برکنده می‌شود؛ مردم بعد از نماز، از امام، درس‌های علمی و عملی را یاد می‌گیرند و در نماز جماعت، با رفتن به سوی مساجد، کسالت و تنبلی از انسان دور و مزه‌ی شیرین عمل، برای انسان مشخص می‌گردد و کارها و حوادث مهم و نیازها و کمک‌های ضروری زودتر به مردم اعلام می‌گردد.

پیامبر اسلامﷺ، به خدا سوگند یاد می‌کند که منازل کسانی که در نماز جماعت حاضر نمی‌شوند را بسوزاند و می‌فرماید: «این‌ها اگر در رفتن به مسجد، مقدار اندکی از منافع دنیوی را کسب

می‌کردند، در نماز عشاء حاضر می‌شدند»؛ چون نماز عشاء برای انسان‌های تنبل و ضعیف‌النفس، به خاطر خستگی و وقت خواب، سنگین‌تر است.

پیامبر ﷺ از چیزهای کم ارزش مانند قطعه‌ی گوشتی و یا سم گوسفندی و یا تیرهای کودکانه‌ای نام می‌برد که اگر انسان ضعیف‌الایمان بویی از آن‌ها می‌برد، به سوی مسجد می‌شتافت، امّا از نفع بزرگی که در نماز جماعت در نزد خداوند وجود دارد، غافل است.

در این حدیث، اشاره به تهدید شدیدی برای ترک کنندگان نماز جماعت شده است و چون از سوی آن حضرت ﷺ انجام نشده است، تنها تهدید را می‌رساند.

بسیاری از پیشوایان مذهبی، مانند اوزاعی، احمد بن حنبل و محدثان شافعی مذهب از قبیل: ابوثور و ابن خزیمه، نماز جماعت را فرض عین می‌دانند؛ اما امام شافعی و بسیاری از حنفی‌ها و مالکی‌ها، آن را فرض کفایی می‌دانند.

و حدیث بالا، دلالت بر جواز غافلگیر ساختن مجرمان را دارد و همچنین دلالت بر تقدیم تهدید و وعید بر مجازات دارد؛ چون اگر مفسده با مجازات سبکی مرتفع گردد، از مجازات سنگین، بهتر خواهد بود.

پس ای مسلمانان! بر نماز جماعت حریص باشید و آن را ترک مکنید و سرگرمی‌های بیهوده، شما را از این واجب الهی، باز ندارد؛ همچنان که پیامبر گرامی اسلامی ﷺ، در مصلحت یاران و همراهانش می‌کوشید و آنان را وادار به انجام وظایف می‌کرد.

اگر شخص بلند مقامی، تو را به سوی خویش فراخواند، با شتاب به سوی او می‌روی اما خداوند تو را دوبار می‌خواند: «حيّ علي الصلوة، حيّ علي الفلاح»؛ چرا اجابت نمی‌کنی و چرا به شرَف ملاقات پروردگار و مناجات و راز و نیاز با او نائل نمی‌شوی تا در جمع مخلصان لذّت کافی و وافی را ببری.

«نحوه»: عادت محدثان و راویان و ناقلانِ حدیث بر این است که هرگاه حدیثی را با یک سند روایت کنند و سپس الفاظ همان حدیث را با سندی دیگر نقل کنند، به جای این‌که کلّ متن حدیث را نقل کنند، در آخر آن می‌گویند: «نحوه» یا «مثله».

و فرق واژه‌ی «نحوه» و «مثله» در این است که: اصطلاح «مثله»، در روایت و احادیثی به کار می‌رود که هردو حدیث[که با سندهای مختلف روایت شده‌اند] از حیث لفظ و معنی، با همدیگر موافق و متّحد باشند؛ و اصطلاح «نحوه»، در روایاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هردو حدیث از حیث معنی با همدیگر موافق باشند، نه از حیث لفظ. قول مشهور علماء و صاحب نظران اسلامی نیز همین است که گفته شد.

و برخی از علماء عکس این قضیه را بیان داشته‌اند و گفته‌اند: اصطلاح «مثله»، در روایاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هردو حدیث، از حیث معنی ـ نه از حیث لفظ ـ با همدیگر موافق باشند و اصطلاح «نحوه»، در احادیثی به کار می‌رود که هردو حدیث هم از حیث لفظ و هم از حیث معنی، موافق یکدیگر باشند؛ ولی چنان‌که پیشتر نیز گفته شد، قول اول، مشهورتر و صحیح‌تر است.

۱۰۵٤ - [۳] (صَحِيح)

وَعَنْهُ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ رَجُلٌ أَعْمَى فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّهُ لَيْسَ لِي قَائِدٌ يَقُودُنِي إِلَى الْمَسْجِدِ فَسَأَلَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ أَنْ يُرَخِّصَ لَهُ فَيُصَلِّيَ فِي بَيْتِهِ فَرَخَّصَ لَهُ فَلَمَّا وَلَّى دَعَاهُ فَقَالَ: «هَلْ تَسْمَعُ النِّدَاءَ بِالصَّلَاةِ؟» قَالَ: نَعَمْ قَالَ: «فَأَجِبْ». رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۰۵٤- (۳) ابوهریره ﷺ گوید: مردی نابینا [به نام عبدالله بن امّ مکتوم ﷺ] به نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای فرستاده‌ی خدا! من عصاکشی ندارم که مرا به مسجد بیاورد؛ از این روی از رسول خدا ﷺ اجازه خواست تا در منزلش نماز بگزارد [و به مسجد نیاید]؛ آن حضرت ﷺ هم بدو اجازه دادند [تا برای جماعت، به مسجد نیاید و در خانه، نماز خویش را به تنهایی بگزارد].

امّا هنگامی که آن مرد نابینا برگشت [و خواست تا رهسپار خانه‌اش گردد،] پیامبر ﷺ او را فراخواندند و بدو فرمودند: «آیا صدای اذان را

۱- مسلم ۳۷٤/۱ ح (٦٥٣-٢٥٥)؛ ابوداود ۳۷٤/۱ ح ٥٥٢؛ نسایی ۱۰۹/۲ ح ۸۵۰؛ ابن ماجه ۳٦٠/۱ ح ۷۹۲؛ و مسند احمد ٤٢٣/٣.

می‌شنوی»؟ عرض کرد: آری؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: «پس اجابت کن [و به نماز بیا]».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «اعمی»: فرد کور. نابینا. مراد عبدالله بن امّ مکتوم رضی الله عنه است.

«قائد»: کسی که دست نابینا را بگیرد و آن را به دنبال خود به جایی ببرد.

«یقودنی»: دستم را بگیرد و مرا به دنبال خویش به مقصدم برساند.

این حدیث، بیانگر مبالغه است در شرکت کردن در نماز جماعت با شنیدن اذان.

۱۰۵۵ - [٤] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّهُ أَذَّنَ بِالصَّلَاةِ فِي لَيْلَةٍ ذَاتِ بَرْدٍ وَرِيحٍ ثُمَّ قَالَ أَلَا صَلُّوا فِي الرِّحَالِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ يَأْمُرُ الْمُؤَذِّنَ إِذَا كَانَتْ لَيْلَةٌ ذَاتُ بَرْدٍ وَمَطَرٍ يَقُولُ: «أَلَا صَلُّوا فِي الرِّحَالِ»[1].

۱۰۵۵- (٤) از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که وی در شبی سرد که باد شدید می‌وزید، اذان گفت؛ آن‌گاه گفت: هان‌ای مردم! در منزل خودتان نماز بخوانید؛ آن‌گاه عبدالله بن عمر رضی الله عنه [برای توجیه

۱- بخاری ۱۵٦/۲ ح ٦٦٦؛ مسلم ٤٨٤/۱ ح (٦٩٧-۲۳)؛ ابوداود ٦٤۲/۱ ح ۱۰٦۳؛ نسایی ۱۵/۲ ح ٦٥٤؛ ابن ماجه ۳۰۲/۱ ح ٩۳٦؛ دارمی ۳۲۸/۱ ح ۱۲۷٥؛ موطأ مالک ۷۳/۱ ح ۱۰ «کتاب الصلاة»؛ و مسند احمد ۷٤/۲.

این عمل و رفتار خویش] گفت: بی‌گمان رسول خداﷺ در شب‌هایی که هوا سرد و بارانی می‌شد، به مؤذنشان دستور می‌دادند که بگوید: «هان ای مردم! در منازل خودتان، نماز بخوانید».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «الرحال»: خانه‌ها و منازل.

از این حدیث، معلوم می‌شود که بارش باران، یکی از عذرهای ترک نماز جماعت به شمار می‌آید؛ حال سؤال اینجاست که عذر ترک جماعت، با چه مقدر از بارش باران تحقق پیدا می‌کند؟ و این سؤالی است که پاسخ آن در حدیث، ذکر نشده است؛ از این رو علماء و صاحب‌نظران فقهی گفته‌اند: در این باره، دیدگاه و رأی خود شخصی که به بارش باران، دچار گردیده است، معتبر می‌باشد؛ بنابراین، اگر چنانچه بارش باران به اندازه‌ای زیاد بود که رفتن به مسجد، بسیار سخت و دشوار می‌نمود، در آن صورت گزاردن نماز در منزل جایز است؛ هر چند که در حدیث «موطأ امام محمد» آمده است که در این صورت نیز، رفتن به مسجد بهتر است.

در این موضوع، یک جمله به عنوان حدیث، بر سر زبان‌ها، افتاده است که: «اذا ابتلّت النعال، فالصلوة في الرحال». حافظ ابن حجر در کتاب «تلخیص» (ج ۲ ص ۳۱، کتاب صلوة الجماعة ح ۵٦۵) می‌نویسد: «این جمله را در هیچ یک از کتاب‌های حدیث نیافته‌ام»؛ اما علامه

ابن اثیر در «النهایة» در بحث لفظ «نعل» و «رحل» این جمله را حدیث نامیده است.

در سنن ابن ماجه، حدیثی از ابوالملیم ﷺ با این الفاظ، روایت شده است: «لقد رأيتنا مع الرسول اللهﷺ يوم الحديبية واصابتنا سماء لم تبل اسفال نعالنا فنادي منادي رسول الله ﷺ: «صلّوا في رحالكم»؛ «ما در روز حدیبیه، همراه با رسول خدا ﷺ بودیم که باران بارید؛ به طوری که پایین کفش‌های ما را خیس نکرد؛ از این رو منادی رسول خداﷺ چنین ندا سر داد و گفت: در مکان خودتان، نماز بخوانید».

و احتمال دارد که این حدیث، منشأ آن جمله‌ی مشهور (اذا ابتلّت النعال، فالصلوة في الرحال) باشد؛ و پرواضح است که از حدیث ابن ماجه، جواز نماز در خانه به خاطر بارش باران اندک نیز ثابت می‌شود؛ ولی امکان دارد که نماز از وقت موعود خود به تأخیر افتاده باشد؛ و از سویی دیگر، آثار و علایم باران شدید نیز مشهود بوده باشد؛ از این رو، پیامبرﷺ چنین دستوری را صادر کردند تا زودتر برای مردم اعلام شود؛ چون به وقت باریدنِ بارانِ تند و شدید، اعلام کردن نیز مشکل و دشوار است.

به هر حال؛ اگر یکی از عذرهای ذیل رونما گردد، (بر اساس احادیث و اصول اسلامی) حضور در نماز جماعت، ساقط می‌گردد:

بارش باران شدید.

سرد بودن هوا؛ به طوری که شخص بیم آن داشت که اگر به سوی مسجد بیرون برود، بیمار شود، یا بیماری وی، شدت یابد.

در مسیر راه، گِل و لای سختی وجود داشته باشد.

هوا سخت تاریک باشد.

در شب، باد تند و سختی بوزد؛ البته وزیدن باد سخت در روز، عذر شمرده نمی‌شود.

مریض بودن نمازگزار.

نابینا بودن.

شخص نمازگزار، پیرمرد فرتوت و زهوار دررفته‌ای باشد که توانایی پیاده رفتن به مسجد را نداشته باشد.

هرگاه نمازگزار، پرستار بیماری باشد و به رَتق و فَتق امور وی بپردازد.

هنگام فشار آوردن ادرار و مدفوع.

زندانی بودن شخص نمازگزار.

قطع هردو پا یا یکی از آن‌ها.

نمازگزار، دارای درد و مرضی باشد که نتواند به سوی مسجد برود؛ مانند فرد افلیج و زمین‌گیر.

هنگام حاضر بودن غذا؛ البته در صورتی که گرسنه باشد و به غذا نیز میل داشته باشد.

هرگاه شخص نمازگزار، از ضایع شدن مال خویش در صورت مشغول شدن به جماعت بیم داشت.

هرگاه شخص نمازگزار از به راه افتادن قطار یا پرواز هواپیما در صورت مشغول شدن به جماعت، بیم داشته باشد.

۱۰۵۶ - [۵] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا وُضِعَ عَشَاءُ أَحَدِكُمْ وَأُقِيمَتِ الصَّلَاة فابدؤوا بِالْعَشَاءِ وَلَا يَعْجَلْ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُ» وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يُوضَعُ لَهُ الطَّعَامُ وَتُقَامُ الصَّلَاةُ فَلَا يَأْتِيهَا حَتَّى يَفْرُغُ مِنْهُ وَإِنَّهُ لِيَسْمَعَ قِرَاءَةَ الْإِمَامِ[۱].

۱۰۵۶- (۵) عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگاه شام بر سر سفره گذاشته شد و نماز هم برپا شد [و برای آن، اقامه گفته شد]، پس ابتدا شام خویش را بخورید و [برای نماز] عجله و شتاب نکنید تا از خوردن غذا، فارغ شوید؛ [آن‌گاه نماز خویش را بگزارید]».

و عادت عبدالله بن عمر رضی الله عنه نیز بر این بود که هرگاه برای وی غذا بر سر سفره گذاشته می‌شد و نماز نیز برپا می‌گردید، تا از خوردن غذا فارغ نمی‌شد، به نماز نمی‌رفت؛ و حال آن‌که وی، قرائت امام و پیشنماز را نیز می‌شنید.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «عَشاء»: شام؛ غذای شب؛ غذایی که شب بخورند. جمع: «اعشیة».

۱- بخاری ۱۵۹/۲ ح ۶۷۳؛ مسلم ۳۹۴/۱ ح (۵۵۹-۶۶)؛ ترمذی ۱۸۴/۲ ح ۳۵۳؛ نسایی ۱۱۱/۲ ح ۸۵۳؛ ابن ماجه ۳۰۱/۱ ح ۹۳۵؛ دارمی ۳۳۰/۱ ح ۱۲۸۰؛ و مسند احمد ۴۰/۶.

و «عِشاء» [به کسر عین]: اول تاریکی، اول شب؛ شامگاه؛ از مغرب تا نیمه شب.

«نماز عِشاء»: نماز خفتن که چهار رکعت است و بعد از نماز مغرب گزارده می‌شود.

حکم حدیث بالا، در صورتی است که انسان، سخت گرسنه باشد و علاقه و تمایل نیز به خوردن غذا داشته باشد؛ زیرا اگر در چنین وضعیتی، بدو دستور داده شود که غذا نخورد و به نماز جماعت بایستد، مکن است که خشوع و خضوع نماز را از دست بدهد و در حال نماز، فکر و ذهنش به سوی غذا باشد؛ از این روی، شریعت مقدّس اسلام، در چنین حالتی، از وی می‌خواهد که نخست غذای خویش را بخورد و پس از آن، نماز خود را با خاطری جمع، همراه با خشوع و خضوع بخواند.

به هر حال، علّت این حکم که چرا بعد از حاضر شدن غذا، باید نخست به غذا خوردن مشغول شد، دیدگاه علماء و صاحب‌نظران فقهی متفاوت است؛ امام محمد غزالی رحمه الله گوید: در مشغول شدن فرد به نماز بعد از حاضر شدن غذا، احتمال ضایع شدن و سرد شدن آن وجود دارد. امام ترمذی نیز از وکیع بن جراح همین دیدگاه را نقل کرده است.

از این رو، از دیدگاه این دو بزرگوار، اگر احتمال سرد شدن و یا ضایع شدن غذا وجود نداشت، در آن صورت پیوستن به نماز، بهتر و آولی خواهد بود.

برخی از صاحب‌نظران فقهی شافعی‌ها، گفته‌اند: علّت آن، «نیاز» است؛ یعنی این حدیث، حکم کسی را بیان می‌کند که برای غذا میل دارد و اگر چنانچه به نماز مشغول شود، از غذا محروم می‌گردد؛ پس چنین فردی، باید غذا بخورد و آن‌گاه نماز خویش را بخواند.

و صاحب‌نظران و دانشمندان فقهی مالکی‌ها، گفته‌اند: علّت آن، «اندک بودن غذا» است؛ بدین ترتیب که اگر فرد، غذا را ترک نمود و به نماز مشغول شد، بعد از نماز، چیزی از غذا، برای او باقی نخواهد ماند.

و از دیدگاه علماء و دانشوران فقهی احناف، علّت حکم، مشغولیت ذهنی نمازگزار است؛ یعنی اگر انسان، غذا را بگذارد و به نماز بپیوندد، تمام هوش و حواس او به طرف غذا متوجه و معطوف خواهد شد و نمازش فاقد روح و خشوع و خضوع می‌گردد؛ از این روی، در چنین حالتی، بهتر آن است که پس از صرف غذا، نماز خویش را بگزارد.

در تأیید علّت مورد نظر حنفی‌ها، احادیث و روایات متعددی وجود دارد؛ امام ترمذی از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: «لا نقوم الي الصلوة وفي انفسنا شيء»؛ «در حالی که در نفس‌های ما چیزی وجود دارد به نماز نمی‌ایستیم».

و علاوه از آن، حدیث مرفوعی نیز در تأیید این علّت وجود دارد؛ در صحیح ابن حبان، معجم اوسط طبرانی و مشکل الاثار، حدیثی

از انس بن مالک روایت شده است که پیامبرﷺ فرمودند: «اذا اقیمت الصلوة واحدکم صائم، فلیبدأ بالعَشاء قبل صلوة المغرب»؛ «هرگاه نماز (مغرب) برپا شد در حالی که یکی از شما روزه‌دار است، در آن صورت نخست قبل از نماز مغرب، شام خویش را بخورد».

و پرواضح است که حکم این حدیث، مختص روزه‌دار است؛ چون روزه‌دار پس از تحمّل یک روز گرسنگی، اشتهای زیادی برای خورد و نوش دارد؛ وگرنه نیازی برای تخصیص آن وجود نداشت.

پس دانسته شد که علّت حکم، «اشتهاء» می‌باشد؛ و هرگاه این علّت (اشتهاء) یافته نشود، تأخیر نماز مناسب نیست؛ جابر ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «لاتؤخر الصلوة لطعام ولا لغیره» (ابوداود)؛ «نماز را به هیچ عنوان نه برای غذا و نه برای غیر آن، به تأخیر مینداز».

و حکم عدم تأخیر، در صورتی تحقق پیدا می‌کند که اشتهاء به غذا، در حدّی نباشد که مانع خشوع و خضوع نماز گردد. از این رو اگر اشتها به قدری زیاد بود که احتمال عدم خشوع در نماز وجود داشت، در آن صورت می‌توان ابتدا غذا را صرف کرد و آن‌گاه پس از صرف غذا، به نماز مشغول شد.

۱۰۵۷ - [٦] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم يَقُول: «لَا صَلَاة بِحَضْرَة طَعَام وَلَا هُوَ يدافعه الأخبثان»[1].

۱- مسلم ۳۹۳/۱ ح (۵۶۰-۶۷).

۱۰۵۷- (٦) عایشه رضی الله عنها گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «(هرگاه) به هنگام آماده شدن غذا (بر سر سفره) و فشار آوردن ادرار و مدفوع، (نماز گزارده شود، آن) نماز، (کامل) نیست».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: شریعت مقدّس اسلام، به هنگام طوفان یا بارندگی یا سرمای سخت یا نیاز به خوردن غذا و یا نیاز به قضای حاجت، اجازه‌ی عدم شرکت در نماز جماعت و ادای آن را به صورت انفرادی داده است؛ و پرواضح است که این امر، بیانگر آن است که شرع مقدّس اسلام، به تمام نیازها و خواسته‌های واقعی انسان، توجه کرده و بدان اهمیت داده است و در این راستا، آسانگیری و رفع عُسر و حَرج را بر انسان‌ها، انتخاب کرده است.

و از آیات قرآن و احادیث پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیز به خوبی دانسته می‌شود که مبنای شریعت مقدّس اسلام، بر آسانگیری و رفع عُسر و حَرَج از بندگان است؛ و این مطلبی است که قرآن، و در بسیاری از مناسبت‌ها، سنّت، بر آن تصریح می‌نمایند.

در سوره‌ی مائده، در پایان آیه‌ی طهارت و تشریع تیمّم، خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿...مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ [المائدة: ٦].

«خدا نمی‌خواهد بر شما سخت بگیرد ولی می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس او بدارید».

و در سوره‌ی بقره، در پایان آیه‌ی روزه و مسائل مربوط به آن از قبیل رخصت افطار برای بیمار و مسافر، خداوند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵]

«خداوند برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد».

و در پایان آیات محرّمات ازدواج و بیان رخصت‌های خداوند در آن، از قبیل: جواز نکاح کنیزان مؤمن برای کسانی که از ازدواج با زنان آزاد ناتوان هستند، خداوند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا﴾ [النساء: ۲۸].

«خدا می‌خواهد تا بارتان را سبک گرداند و (می‌داند) انسان ناتوان آفریده شده است».

و نیز در پایان سوره‌ی حج به دنبال یک سلسله اوامر و نواهی می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ [الحج: ۷۸].

«او است که شما را (برای خود) برگزیده و در دین، بر شما سختی قرار نداده است».

و گذشته از آیات بسیار دیگری که بیانگر ممنوعیت افراط و غلوّ در دین می‌باشند، پیامبر ﷺ نیز نسبت به کسانی که حلال‌ها و

مباحات را بر خود حرام می‌کنند و در عبادات، مشقّت را برمی‌گزینند، مخالفت ورزیده و فرموده است:

«یسّروا ولا تعسّروا وبشّروا ولا تُنفّروا» (مسلم)؛ «آسان بگیرید و سخت‌گیر نباشید و بشارت دهید و متنفّر نگردانید».

و نیز می‌فرماید: «انّما بُعثتم مُیسّرین ولم تُبعثوا مُعسّرین»؛ «شما برای آسانگیری مبعوث شده‌اید نه برای سختگیری».

و همچنین می‌فرماید: «انّما بُعثت بحنیفیة سَمحة»؛ «من بر دین ساده و آسان مبعوث شده‌ام».

به هر حال؛ از مجموع آیات و احادیث، معلوم می‌شود که شریعت مقدس اسلام، همواره جانب تیسیر و تخفیف و سهولت و آسانگیری را بر جانب تشدید و تعسیر و سختگیری و تغلیظ، ترجیح می‌دهد و مبنای اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی نیز بر آسانگیری و رفع عُسر و حَرَج از بندگان است.

۱۰۵۸ - [۷] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَلَا صَلَاةَ إِلَّا الْمَكْتُوبَةَ». رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱- مسلم ۴۹۳/۱ ح (۷۱۰-۶۳)؛ ابوداود ۵۰/۲ ح ۱۲۶۶؛ ترمذی ۲۸۲/۱ ح ۴۲۱؛ نسایی ۱۱۶/۲ ح ۸۶۵؛ ابن ماجه ۳۶۴/۱ ح ۱۱۵۱؛ دارمی ۴۰۰/۱ ح ۱۴۴۸؛ و مسند احمد ۳۳۱/۲.

۱۰۵۸- (۷) ابوهریره ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «هرگاه نماز [فرض] برپا شد، نمازی غیر از آن نیست».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: علماء و صاحب‌نظران اسلامی بر این موضوع اجماع دارند که بعد از برپایی جماعت در نمازهای ظهر، عصر و عشاء گزاردن سنّت جایز نیست؛ امّا درباره‌ی سنّت‌های نماز صبح، با همدیگر اختلاف‌نظر دارند.

شافعی‌ها و حنبلی‌ها بر این باورند که: حکم خواندن سنّت به هنگام صبح، مانند جماعت سایر نمازها است و گزاردن سنّت صبح به هنگام برپایی جماعت، جایز نیست.

استدلال این گروه از علماء، حدیث بالا است؛ امّا حنفی‌ها و مالکی‌ها برآنند که سنّت‌های صبح، از حکم حدیث بالا، مستثنی هستند و می‌گویند: به هنگام جماعت نماز صبح، می‌توان در گوشه‌ای از مسجد، سنّت‌ها را خواند؛ البته مشروط بر آن که احتمال از دست دادن نماز جماعت نباشد.

و استدلال این دسته از علماء و دانشوران فقهی، از احادیث و روایاتی است که در آن‌ها بر سنّت‌های صبح، خیلی تأکید شده است؛ به عنوان مثال: عایشه ﵂ گوید: «لم یکن النبيّ ﷺ علي شيء من النوافل اشدّ تعاهداً منه علي رکعتي الفجر» (بخاری و مسلم)؛ «پایبندی رسول

خداﷺ نسبت به هیچ کدام از نمازهای مستحبی، به اندازه‌ی دو رکعت نماز سنّت پیش از نماز صبح نبود». و...

و علاوه بر آن، از بسیاری از فقهای صحابه ثابت شده است که به هنگام برپایی جماعت، سنّت‌ها را می‌خوانده‌اند که در اینجا به چند نمونه از آن‌ها می‌پردازیم:

۱- نافع ﷺ گوید: «ایقظتُ ابن عمر ﷺ لصلوة الفجر، قد اقیمت الصلوة فقام فصلّي الركعتين» (**شرح** معانی الاثار)؛ «ابن عمر ﷺ را برای نماز صبح بیدار کردم و این در حالی بود که نماز صبح برگزار شده بود؛ وی دو رکعت سنّت را گزارد (و پس از آن به جماعت، شرکت کرد)».

۲- ابواسحاق گوید: «حدثني عبدالله بن ابي موسي عن ابيه حين دعاهم سعيد بن العاص دعا ابوموسي وحذيفة وعبدالله بن مسعود قبل ان يصلّي الغداة ثم خرجوا من عنده وقد اقيمت الصلوة؛ فجلس عبدالله الي اسطوانة من المسجد فصلّي الركعتين ثم دخل في الصلوة» (شرح معانی الاثار)؛ «سعید بن عاص ﷺ، ابوموسی ﷺ و حذیفه ﷺ و عبدالله بن مسعود ﷺ را پیش از برگزاری نماز صبح به نزد خویش فراخواند؛ آن‌گاه، از نزد او خارج شدند در حالی که نماز صبح برگزار شده بود؛ از این رو عبدالله بن مسعود ﷺ به سوی یکی از ستون‌های مسجد رفت و دو رکعت سنّت صبح را گزارد و پس از آن، به نماز جماعت، شرکت کرد».

۳- ابوعثمان انصاری گوید: «جاء عبدالله بن عباس والامام في صلوة الغداة ولم يكن صلّي الركعتين؛ فصلّي عبدالله بن عباس الركعتين خلف الامام ثم دخل معهم» (شرح معانی الاثار)؛ «عبدالله بن عباس ﷺ به نماز صبح در حالی رفت که دو رکعت سنّت را نگزارده بود؛ از این رو پشت سر امام، دو رکعت سنّت را می‌گزارد و پس از آن به جماعت شرکت می‌کرد».

٤- و همچنین از ابودرداء ﷺ روایت است که: «انّه كان يدخل المسجد والناس صفوف في صلوة الفجر فيصلّي الركعتين في ناحية المسجد ثم يدخل مع القوم في الصلوة» (شرح معانی الاثار)؛ «ابودرداء ﷺ در حالی وارد مسجد می‌شد که مردم به صورت صف کشیده در نماز صبح بودند؛ از این رو وی در گوشه‌ای از مسجد، دو رکعت سنّت صبح را می‌خواند و پس از آن به نماز فرض صبح، شرکت می‌کرد».

۵- ابوعثمان نهدی گوید: «كنّا نأتي عمر بن الخطاب قبل ان نصلّي الركعتين قبل الصبح وهو في الصلوة؛ فنصلّي الركعتين في آخر المسجد ثم ندخل مع القوم في صلوتهم» (شرح معانی الاثار)؛ «ما پیش از گزاردن دو رکعت سنّت پیش از فرض صبح، در حالی به نزد عمر بن خطاب ﷺ می‌آمدیم که وی مشغول برگزاری فرض صبح بود؛ بنابراین، در قسمت آخر مسجد، دو رکعت سنّت را می‌گزاردیم و پس از آن به نماز جماعت، شرکت می‌کردیم».

آثار و روایات بالا، همه صحیح و بیانگر این امر هستند که صحابه ﷻ به هنگام برپایی جماعت صبح، نماز سنّت را می‌گزاردند؛ و چون سنّت نماز صبح، مؤکّدترین سنّت‌ها است و معمولاً قرائت نیز در نماز صبح طولانی می‌باشد، از این رو می‌توان سنّت‌های صبح را از حدیث ابوهریره ﷻ (اذا قیمت الصلوة فلا صلوة الّا المکتوبة) استثنا کرد.

۱۰۵۹ - [۸] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِذَا اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَة أحدكُم إِلَى الْمَسْجِد فَلَا يمْنَعهَا»[1].

۱۰۵۹- (۸) عبدالله بن عمر ﷻ گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «هرگاه زن یکی از شما، اجازه‌ی رفتن به مسجد را خواست، او را منع نکند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، با توجه به این حدیث و احادیثی دیگر از این قبیل، می‌گویند:

مسجد به عنوان اولین پایگاه فرد مسلمان در جامعه، مرکزی جهت عبادت، علم‌آموزی و فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی محسوب می‌گردد و همچنین در مواقع نیاز، مکانی برای اجتماعات عمومی و فعالیتهای ورزشی است. همه‌ی این عوامل به زنان در

۱- بخاری ۳۳۷/۹ ح ۵۲۳۸؛ مسلم ۳۲٦/۱ ح (٤٤۲-۱۳٤)؛ دارمی ۳۳۰/۱ ح ۱۲۷۸؛ و مسند احمد ۷/۲.

عصر نبوی این مجال را می‌داد که تا حدّ امکان در مسجد حضور پیدا کنند و مستقیماً در جریان زندگی عامّه‌ی مسلمانان قرار گیرند. آنها علاوه بر مشارکت در عبادت و شنیدن قرآن در حین اقامه‌ی نماز، می‌توانستند به فراگیری علم و سخنرانیهای تربیتی در مسجد نیز، گوش فرا دهند و تا حدودی از اخبار اجتماعی و سیاسی مسلمین آگاهی یابند؛ از همه مهمتر اینکه زن مسلمان می‌توانست با خواهران دینی خود آشنا شود و این امر موجب تحکیم مودّت و دوستی میان آنان می‌شد. پس مسجد در زمان رسول اکرمﷺ، مرکزی عبادی و فرهنگی و اجتماعی برای مردان و زنان، به طور یکسان بود.

به این دلیل، برای کسی جایز نیست که به ادّعای افضلیت خواندن نماز زنان در خانه، آنها را مجبور به اقامه‌ی نماز در خانه کند و حق مشروع آنان را در آمدن به مساجد، از ایشان سلب نماید؛ زیرا چنین فردی مرتکب معصیتی شده است و آن، مخالفت با فرموده‌ی رسول اکرمﷺ است که از بازداشتن زنان از آمدن به مسجد، مسلمانان را نهی فرمود. اگر هدف زنی از آمدن به مسجد، استماع قرآن و شنیدن موعظه و یا حضور در اجتماع مسلمین و یا دیدار با زنان مسلمان دیگر، جهت تحکیم روابط خود با آنها و یا اینکه جهت همکاری در کارهای حسنه باشد، همه‌ی اینها بستگی به

نیت خیرخواهانه‌ی این زن مسلمان دارد. انجام این اهداف نیکو، گاهی برای زن مستحب و گاهی نیز واجب است.

در **شرح** حدیث نبوی: «صلاةُ الرَّجل في الجماعةِ تُضَعَّفُ علي صلاتِه في بيتِه وفي سوقِه خمساً وعشرينَ ضِعْفاً، وذلك أنَّه إذا تَوضَّأ فأحسَنَ الوضوءَ، ثمَّ خَرَجَ إلي المسجِدِ لايُخرِجُه إلَا الصّلاةُ، لم يَخْطُ خَطوة إلا رُفِعَتْ له بها درجةٌ وحُطَّ بها خطيئةٌ. فإذا صلَّي لم تَزَلِ الملائكةُ تُصليَّ عليه مادامَ في مُصَلّاه: أَللّهُمَّ صَلِّ عليه، أَللَّهُمَّ ارْحَمْهُ. ولا يَزلُ أحدُكم في صَلاةٍ ما انتظَرَ الصلاةَ»[1].

[مردی که نماز خود را به جماعت می‌خواند، بیست و پنج برابر با ارزش‌تر از نمازی است که آن را در خانه‌ی خود و یا در بازار می‌خواند، یعنی چنین فردی هرگاه به نیکی وضو گرفت و فقط به قصد خواندن نماز روانه‌ی مسجد شد، به ازای هر گامی که برمی دارد، ثوابی برایش نگاشته می‌شود و (مقامش نزد خدا) درجه‌ای بالا می‌رود و در مقابل، گناهی نیز از او زدوده خواهد شد. پس آنگاه که نماز گزارد و مادامی که در نماز باشد، پیوسته فرشتگان برایش دعا می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا! بر وی درود فرست و او را بیامرز و مورد رحمت خود قرار بده. انسان مادامی که در انتظار اقامه‌ی نماز جماعت باشد، گویی که در نماز است].

ابن دقیق العید می‌گوید: [... قبلاً بیان شد، اوصافی که قابل اعتبار هستند را نمی‌توان حذف نمود. با کمی دقت در حدیث مذکور و اوصافی که در ثواب نماز جماعت در مسجد ذکر شده

۱- صحیح بخاری / کتاب الاذان / ٦٤٧، الاحکام **شرح** عمدة الاحکام (١٤٨/١).

است، می‌توان اوصاف معتبر و غیرمعتبر را تشخیص داد. صفت مرد بودن به نسبت ثواب اعمال، از لحاظ شرعی صفتی غیرمعتبر است و به این خاطر، زن نیز که اجازه رفتن به مسجد را دارد در ثواب نماز جماعت در مسجد با مرد مساوی است][۱].

رفتن زنان مسلمان به مسجد، تنها به مسجد النبی - به خاطر فضیلت آن - محدود نمی‌گشت، بلکه حتی شامل مساجد اطراف مدینه و خارج آن نیز می‌شد. از آن جمله: از عبدالله بن عمر ﷺ نقل است که گفت:

«بَيْنا النّاسُ بِقُباءٍ في صلاةِ الصُّبْحِ إذ جائَهم آتٍ فَقالَ: إنَّ رسولَ اللهﷺ قَدْ أُنزِلَ عَلَيْه اللَّيْلَةَ قُرآنٌ وقد أُمِرَ أنْ يَسْتَقْبِلَ الكَعْبَةَ فَاسْتَقْبِلُوها وكانت وُجُوهُهم إِلي الشَّآمِ فَاسْتَدارُوا إِلي الكَعْبَةِ»؛[۲] «هنگامی که مردم در مسجد قباء در حال خواندن نماز صبح بودند ناگهان فردی وارد شد و گفت: «امشب بر رسول الله آیه‌ای از قرآن نازل شد، که در آن مأمور شده تا در نماز به سوی کعبه رو کند، شما نیز رو به کعبه کنید». مردم پیش از آن به طرف شام - مسجد الاقصی - نماز می‌گزاردند، ولی پس از آن به سمت کعبه تغییر قبله دادند». حافظ ابن حجر می‌گوید: (چگونگی تغییر قبله را ثولیه دختر أسلم، از ابن أبی حاتم بیان نموده و در آن حدیث گفته است: زنان به جایگاه مردان و مردان به جایگاه زنان تغییر

۱- الاحکام **شرح** عمدة الاحکام (۱/۱۵۲).
۲- بخاری.

مکان دادند و دو سجده‌ی باقی مانده از نماز را به طرف کعبه اقامه کردیم)[۱].

از عمرو بن سلمه و وی از پدرش آمده که (نزد اصحاب به مسجد آمده و) گفت: «به خدا قسم من نزد پیامبر ﷺ بودم که فرمود: (هرگاه وقت نماز رسید، یکی از شما اذان بگوید و قاری‌ترین شما به قرآن امامت مردم را به عهده گیرد). سپس اصحاب تحقیق و پرس و جو کردند و کسی را قاری‌تر از من نیافتند. من قرآن را از سواران فراگرفته بودم. پس مرا که در آن زمان پسری شش ساله و یا هفت ساله بودم، به امامت خود برگزیدند. بر تن من ردایی خط دار بود، که هرگاه سجده می‌بردم، جمع می‌شد. زنی از قبیله‌ای گفت: (چرا عورت امام جماعت خود را نمی‌پوشانید). پس برایم لباسی خریدند که به هیچ چیز به اندازه‌ی خرید آن خوشحال نشده بودم»[۲].

رسول اکرم ﷺ همواره بر حق زنان در آمدن به مساجد تأکید می‌کرد و از هرگونه ایجاد مانعی در برابر آن دیگران را برحذر می‌داشت. عبدالله بن عمر رضی الله عنه از پیامبر اسلام ﷺ نقل کرده که فرمود

«إذا استأذنكم نِساؤكم باللَّيلِ إلي المَسْجِدِ فَأْذَنوا لَهُنَّ»[۳]؛

۱- فتح الباری / ج ۲ ص ۵۲.
۲- بخاری روایت کرده است.
۳- حدیث متفق علیه [بخاری و مسلم].

«اگر زنانتان شبها برای رفتن به مسجد، اجازه‌ی شما را طلبیدند، به آنها اجازه بدهید».

عبدالله بن عمر ﷺ در روایتی دیگر می‌گوید: «یکی از زنان عمر ﷺ، نماز صبح و عشاء را در مسجد و به صورت جماعت خواند، به او گفته شد: (چرا برای نماز از خانه‌ی خود خارج شده‌ای، در حالیکه می‌دانی عمر چنین کاری را ناپسند می‌دارد و غیرتش تحریک می‌شود). آن زن گفت: پس چه چیزی مانع او شد که مرا از این کار نهی کند؟ گفتند: سخن رسول خداﷺ مانع او شد که فرمود: «لاتمنعوا أماءَ الله مساجدَ الله»؛ کنیزان خدا را از آمدن به مساجد خدا منع نکنید»[1].

از عبدالله بن عمر ﷺ آمده که گفت: [از رسول خداﷺ شنیدم که فرمود: «لاتمنعوا نِساءَكُم المَساجِدَ إذا استَأذنكُم إلَيْها»؛ «زنان را از آمدن به مساجد منع نکنید، آنگاه که از شما اجازه گرفتند»؛ و در روایتی دیگر: «لاتَمْنَعُوا النِّساءَ حظوظَهن مِن المَساجدَ»؛ «بهره‌ی زنان را از مساجد منع نکنید». در این هنگام بلال بن عبدالله گفت: «قسم به خدا، مانع آنها می‌شویم»، عبدالله بن عمر با شنیدن این سخن، رو به بلال نمود و دشنام بدی به وی داد، که راوی حدیث می‌گوید: مثل این دشنام را تا به حال از او نشنیده بودم، سپس عبدالله بن عمر به

۱- بخاری روایت کرده است.

بلال گفت: از رسول خداﷺ به تو خبر می‌دهم که از منع کردن زنان از آمدن به مساجد نهی فرموده، و آن وقت تو می‌گویی که مانع آنها می‌شویم»[۱]!

ابن دقیق العید در **شرح** حدیث می‌گوید: (انکار کردن و دشنام دادن عبدالله بن عمر به فرزندش (بلال)، نوعی هشدار به کسانی است که با آراء شخصی خود و از روی هوی و هوس، در مقابل احادیث نبوی قرار می‌گیرند)[۲]!

تمامی این احادیث تأکید بر این دارد که زن دارای جایگاهی در مساجد است و کسی نمی‌تواند - حتی اگر شوهر و یا پدرش باشد - چنین حقی را از وی بگیرد؛ زیرا وقتی که شارع چنین حقی را به زن بخشیده، پس برای کسی جایز نیست که آن را از وی سلب کند.

همانطور که قبلاً گفته شد، مسجد در زمان رسول اکرمﷺ به عنوان مرکزی عبادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تلقّی می‌شد، پس در چنین مسجد مبارکی، جای تعجب نیست که زن در دوازده امور مشروع مسجد شرکت می‌کرده است. برخی از این امور مباح و بعضی دیگر مستحب و مندوب و حتّی بعضی دیگر واجب بودند. استاد ابوشقه این امور دوازده گانه را به تفصیل بیان نموده است که مهمترین آنها عبارتند از: نمازهای واجب و مستحب، اعتکاف،

۱- به روایت مسلم آمده است.
۲- الاحکام / ج ۱ ص ۱۵۷.

گوش دادن به تدریس علم، شرکت کردن در اجتماعات عمومی، خدمت به مسجد و...

مثلاً در عصر نبوی، زنان برای نماز صبح و عشاء در مسجد حاضر می‌شدند؛ در حالیکه راهها در آن زمان مسطح و هموار نبود و چراغهایی برای روشنایی کوچه‌ها وجود نداشت. همچنین منافقان و بیماردلان و قاذفین نیز در مدینه حضور داشتند. از عایشه رضی الله عنها نقل است که می‌گوید: «كُنَّ نِساءُ المُؤْمِناتِ يَشْهِدْنَ مع رسولِ اللهِ ﷺ صلاةَ الفَجْرِ مُتَلَفِّعاتٍ بمروطِهِنَّ ثم ينقَلِبْنَ إلي بيوتهِنَّ حين يَقْضينَ الصَّلاةَ لايَعْرِفُهنَّ أحدٌ من الغَلَس»؛[۱] «زنان مسلمان در زمان رسول خداﷺ، در نماز صبح شرکت می‌کردند، در حالیکه سَر و بدن خود را می‌پوشاندند، پس از اقامه‌ی نماز به خانه‌های خود بازمی گشتند و به خاطر تاریکی هوا، کسی آنها را نمی‌شناخت».

از ابن عمر رضی الله عنه نیز نقل است که گفت: (یکی از زنان عمر، نماز صبح را به جماعت در مسجد خواند)[۲].

همچنین از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: «أعتمَ رسولُ اللهِ ﷺ بالعَتَمةِ حتّي ناداه عمرُ: نامَ النِّساءُ والصِّبيان، فخَرَجَ النبيُّ ﷺ فقال: (ما ينتظرها أحدٌ غيرُكم من أَهْلِ الأرضِ). ولا يُصلَّي يومئذٍ إلّا بالمَدينةِ، وكانوا يُصلُّونَ العَتمةَ فيما بينَ

۱- معنای برخی لغات: متلفعات = پوشندگان، (التلفع) به معنای پوشش بدن با سَر است و گاهی هم فقط به معنای پوشش سَر می‌آید / مرو طهنَّ = جمع مرط است و آن هر لباسی دوخته نشده است که زن خود را باآن می‌پوشاند و یا دور کمر خود می‌بندد. / الغَلَس = تاریکی آخر شب.

۲- به روایت بخاری آمده است.

أَن يَغيبَ الشَّفَقُ إِلي ثُلُثِ اللَّيل الأوَّلِ»؛[۱] «پیامبر اکرم ﷺ نماز عشاء را به تأخیر انداخت، تا اینکه عمر ﷛ به ایشان گفت: زنان و بچه‌ها (که منتظر خواندن نماز بودند)، به خواب رفته‌اند. آنگاه پیامبر ﷺ بیرون آمد و فرمود: «جز شما کسی از مردم روی زمین منتظر نماز نیست». در آن روز تنها در مدینه نماز خوانده می‌شد و نماز عشاء از هنگام غروب (سرخی خورشید) تا سپری شدن یک سوم از شب بود، که در این مدت آن را اقامه می‌کردند».

در جای دیگر از ابن عمر ﷛ آمده که گفت: «یکی از همسران عمر، نماز صبح و عشاء را در مسجد و به جماعت خواند»[۲].

از جابر بن عبدالله ﷛ روایت شده که گفت:

«بینما نَحْنُ نصلِّي مع النبيِّ ﷺ إِذا أقبَلَتْ عيرٌ تحمِلُ طعاماً فالتَفَتُوا أليها، حتي ما بَقِيَ مَعَ النبيِّ ﷺ أَلّا إِثْنا عَشَر رجلاً، فنَزَلَتْ هذهِ الآيةُ:

﴿وَإِذَا رَأَوۡاْ تِجَٰرَةً أَوۡ لَهۡوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيۡهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمٗا﴾ [الجمعة: ۱۱]»؛[۳].

۱- به روایت بخاری و مسلم آمده است. (أعتم) داخل شدن در تاریکی شب است و (العتمة) تاریکی شب است که تا سپری شدن یک سوم از شب ادامه دارد و همچنین به نماز عشائی که در این مدت اقامه می‌شود، (عتمه) گویند.

۲- به روایت بخاری آمده است.

۳- به روایت بخاری و مسلم آمده است / عیرٌ = قافه / آیه مذکور = سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۱۱

«در حالی که با پیامبرﷺ نماز جمعه را می‌خواندیم، کاروانی که محموله‌ی آن مواد غذایی بود، وارد شد. مردم به سوی آن شتافتند تا جایی که جز دوازده نفر، کسی با پیامبرﷺ نمانده بود و این آیه نازل شد: (هرگاه تجارت و یا کار بی‌فایده‌ای را دیدند، به سوی آن می‌شتابند و تو را به حالت ایستاده ترک می‌نمایند».

حافظ ابن حجر در فتح الباری و در **شرح** خود بر این حدیث می‌گوید: «... در تفسیر طبری و نیز ابن ابی حاتم به اسناد صحیح از أبوقتاده آورده که گفت: پیامبر اکرمﷺ به کسانی که نزدش ماندند، فرمود: «چند نفرید؟». آنها خود را شمارش کردند، که دوازده مرد و زن بودند»[۱].

همچنین از عمرة دختر عبدالرحمن، و وی نیز از خواهر خود آورده که گفت:

«أخذتُ «ق. والقرآن المجيد» مِن رَسول اللهﷺ في يومِ الجُمُعَةِ، وهو يَقْرَأُ بِها عَلي المنبرِ في كُلِّ جُمُعَةٍ».

«سوره‌ی (ق) را از رسول خداﷺ و در روز جمعه فراگرفتم؛ زیرا آن حضرتﷺ، در هر جمعه این سوره را بر بالای منبر تلاوت می‌کرد»[۲].

۱- فتح الباری / ج ۵ - ص ٥٦.
۲- به روایت مسلم آمده است.

علاوه بر این، در احادیث صحیحی از آمدن زنان به مساجد، مخصوصاً در ماه رمضان و برای نماز تراویح، خبر داده شده است. حافظ ابن حجر می‌گوید:[۱]... سعید بن منصور از طریق عروه روایت کرده که عمر بن خطاب ﷺ برای اقامه‌ی نماز تراویج در ماه رمضان ابی بن کعب را برای امامت مردان برگزید. تمیم داری نیز امامت زنان را برعهده داشت.

امام نووی در «المجموع»[۲] و از عرفجه ثقفی آورده که گفت: «علی بن ابی طالب ﷺ مردم را به خواندن نماز تراویح دستور داد و امامی را برای زنان قرار داد. راوی می‌گفت: که من پیش نماز زنان شدم»[۳].

استاد ابوشقه پس از بیان نصوص زیادی که در این باره ذکر کرده، در دنباله‌ی آن می‌گوید: (بعد از ذکر احادیثی که در آن از آمدن زنان به مسجد در زمان پیامبر اکرمﷺ آمده بود، شایسته است که در به تأخیر انداختن نماز عشاء توسط بهترین معلم بشریت (رسول خداﷺ)، کمی تفکر و تأمل نماییم؛ و آن هنگامی بود که از خوابیدن زنان و کودکان اطلاع یافت و بخاطر مراعات حال آنها، از نماز خارج شد... و روزی نیز آن حضرت ﷺ که پیش نماز مردم بود، قصد

۱- فتح الباری، ج ۵، ص ٥٦.
۲- المجموع از امام نووی / ج ۳ - ص ٥۲۸.
۳- بیهقی نیز چنین روایتی را آورده است.

طولانی کردن نماز را داشت، ولی هنگامی که گریه‌ی کودکی را شنید، نماز خود را به اختصار خواند تا مادر کودک دچار سختی و ناراحتی نگردد. براستی که این، سیاست پیامبری حکیم و رحیم بود. همچنین با وجود اینکه در آمدن زن مسلمان به مسجد برای نماز صبح، خطراتی وجود داشت، اما از آن طرف آن حضرت ﷺ سخنی در رابطه با منع زنان از آمدن به نماز صبح که با سختی همراه بود، صادر نشد، تا مبادا از شنیدن تلاوت قرآن در صبحگاه محروم شوند. همچنان که آن حضرت ﷺ زنان را از آوردن طفل شیرخوار خود به مسجد منع ننمود و در این باره بر آنها سخت گیری نکرد؛ زیرا چه بسا کسی در خانه نباشد تا از آن کودک مراقبت کند. این گونه کردارها از صاحب شریعت به ما می‌آموزد که با قبول تفاوتهایی میان زن و مرد، شایسته است که درهای مسجد بر روی زنان نیز همانند مردان، گشوده شود، و از طرفی دیگر، کسی گمان نکند که نسبت به ناموس و آبروی مسلمانان و نیز در برابر دین خدا، از رسول اکرم ﷺ غیرتمندتر است؛ زیرا آن حضرت ﷺ ضمن غیرتی که در مقابل ناموس و شرف مسلمانان - در برابر هرگونه هتک حرمتی - داشت، خواستار حفاظت از فکر و اندیشه‌ی زنان بود، از اینکه مبادا در نیامدن به مسجد فرسوده و کهنه گردد.

پس آیا امروز نیاز زنان از آمدن به مسجد، از زنان اصحاب که به مسجد النبی آمده و به شنیدن قرآن و موعظه و فراگیری علم

مشغول بودند، کمتر است؟ علمای هر عصری نیز میراث داران پیامبرانند و باید از آنها کسب علم نمود. همچنین نباید گفته شود که پدران و شوهران قادر به تعلیم دختران و زنان هستند! زیرا هر پدر یا شوهری، قدرت علم آموزی و ارشاد مؤثر زنان را ندارد. اگر بعضی نیز بگویند که به دلیل فساد زمانه، مانع رفتن به مساجد می‌شویم، در جواب چنین افرادی می‌گوییم: رفتن زن به مسجد، از وسایل علاج و مداوای چنین فسادی است.

همچنین باید بدانیم که امری مباح برحسب شرایط و ظروف، تبدیل به امری مستحب و حتی گاهی واجب می‌گردد. امروزه در جوامع اسلامی، انحرافات اخلاقی و بی‌بند و باری‌های مذهبی، از هر طرفی زنان مسلمان را در بر گرفته و آنها را از طریق مدارس، رادیو، و تلویزیون، مجله و روزنامه، ماهواره‌های فضایی و آداب و رسوم غربی مورد هجوم قرار داده است؛ در چنین حالتی، نیاز شدیدتری به این است که زن مسلمان در حد توان خود در مسجد حضور یابد و نمازهای واجب پنج گانه و نماز جمعه را به جماعت در آنجا بخواند و همچنین در هر فرصتی، به شنیدن موعظه و علم در مسجد بپردازد. در ماه رمضان نیز، حضوری فعّال در نماز تراویح داشته باشد و از رکعات طولانی آن بهره‌ی اخروی ببرد. براستی که شنیدن قرآن در رکعات بلند نماز جماعت زیبا و دل انگیز است.

از طرفی دیگر آمدن زن به مسجد، نوعی غذای روحی و عقلی برای زن است و او را در برابر غذاهای فاسد و مسموم یعنی

انحرافات بیرون از مسجد، محکم و مقاوم می‌سازد. ارشادات صالحانه و دعوت به خیر در مسجد نیز سپری در مقابل دعوت کنندگان به شر و فساد در عالم خارج است. گذراندن لحظاتی در فضای پاک و فاضل و معنوی مسجد نیز می‌تواند تأثیرات مثبتی در مقابل جوّ مسموم و آشفته‌ی خارج از مسجد بگذارد. همچنین آشنایی و برخورد با زنان مسلمان و پرهیزگار در مساجد، می‌تواند ضربه‌ای منفی بر تأثیرپذیری از زنان بی‌حجاب و ناآگاه و غرب زده‌ی بیرون از مسجد داشته باشد.

علاوه بر همه‌ی اینها، حدیث مذکور «لاتَمْنَعُوا النِّساءَ حُظُوظَهُنَّ مِنَ المَساجِدَ»[1]، ما را متوجه نکته‌ی مهمی می‌گرداند. در این حدیث، علاوه بر اینکه زن را در آمدن و یا نیامدن به مسجد آزاد گذاشته و چنین امری را برای او مباح نموده است، حکمی را نیز متوجه پدران و شوهرانِ زنانِ مسلمان می‌گرداند و آن این است که به رغم اینکه ولایت و سرپرستی زن بر عهده‌ی پدر یا شوهرش است، ولی اسلام آن دو را از ممانعت آمدن زنان به مسجد، نهی می‌کند و حق آمدن به مسجد را به عهده‌ی زن گذاشته است.

پس خلاصه‌ی بحث این است که نماز خواندن در مسجد برای زن مباح است، و برای اولیای او جایز نیست که چنین اجازه‌ای به زن بدهند ودر مقابل نیز حرام است که زنان را از رفتن به مسجد باز

۱- ترجمه حدیث مذکور قبلاً گذشت.

دارند. متأسفانه در واقع شاهد آن هستیم که تلاشهایی برای محروم کردن زنان از رفتن به مسجد صورت گرفته و امروزه بعضی از زنان از بهره‌ی معنوی مسجد محروم هستند. این گونه تلاشها، خواه به صورت فردی - همانطور که در حدیث ابن عمر ﭬ و از زبان فرزندش بلال آمده بود[۱] - و خواه به صورت جمعی، در طی قرون متوالی انجام گرفته است. در واقع چنین رفتارهایی، نقطه‌ی آغاز انحراف و کج روی از سنّت رسول اکرم ﷺ است و نیز شروع عقب‌نشینی زن از صحنه‌ی زندگی اجتماعی و دور شدن از فعالیتهای عبادتی، علمی، فرهنگی و تفریحی محسوب می‌شود. در حالیکه چنین زنی در عصر نبوت، به طور فعال در زندگی اجتماعی خود حضور داشته، ولی کار به آنجا رسیده است که باید محبوس و زندانی گردد و در کنج خانه‌ی پدر و یا شوهرش، گوشه نشینی کامل اختیار کند. این دور شدن از سنت نبوی، باعث آسیب دیدن شخصیت زن شده است. همچنین با گذشت زمان، فاصله‌ی بیشتری میان زن امروزی با زنان عصر نبوی بوجود آمده و چنین زنی، به موجودی مسخ شده و مضطرب و سست اندیشه و

۱- اشاره دارد به حدیثی که ابن عمر ﭬ روایت کرد، ولی پسرش (بلال) ضمن مخالفت گفت: (قسم به خدا مانع رفتن زنان به مسجد می‌شویم). به حدیث مراجعه شود.

بداخلاق و تنگ نظر تبدیل شده است)[1]. پایان سخنان استاد ابوشقه.

من در اینجا به سخنان استاد ابوشقه مطلبی را اضافه می‌نمایم و می‌گویم: فقهایی که زنان را به سبب خوف از فتنه، از آمدن به مسجد منع کرده‌اند، در واقع نوعی اجتهاد مربوط به زمان خودشان بوده است. در عصر حاضر نیز سزاوار است که به این موضوع به صورت اجتهادی بپردازیم. پس اجتهاد ما در این رابطه، بازگشت به اصل حاکم عصر نبوّت یعنی جایز بودن رفتن زن به مسجد است.

متأسفانه اجتهاد کسانی که زن را محروم از مسجد نموده‌اند - خواه ناخواه - موجب دور شدن زن از فراگیری علوم دینی شده است. شاید چنین امری را بر دوش پدران و شوهران و سرپرستان زن بگذارند، ولی باید دانست که آنان به دلیل گرفتاریهای کاری خود، به تعلیم دینی و فقهی نسبت به زنان تحت سرپرستی خود نمی‌پردازند؛ حتی عده‌ای از آنها نیازمند کسی هستند که معلِّم دینی شان باشد و کسی هم که چیزی ندارد، نمی‌تواند ببخشد.

من در ایام کودکی، زنانی را دیده ام که در آسایش و راحتی زندگی می‌کردند، ولی حتّی یک بار هم برای خداوند سجده نبرده و

۱- مراجعه شود به: تحریر المرأة فی عصر الرسالة: تألیف استاد ابوشقه / ج ۲.

رکعتی نماز نخوانده‌اند، و این به دلیل فقدان معلّمان دینی و احکام فقهی آنان است.

همچنین امروزه جامعه درحال پیشرفت و ترقّی است و سطح و نوع زندگی مردم تغییر کرده است. اکنون که زن مسلمان به مدرسه، دانشگاه، بازار و حتی به مسافرت به خارج در رفت و آمد است، شایسته نیست که وی را فقط از رفتن به مسجد باز داریم! امروزه زن نیازمند مسجد است تا نماز جمعه، تراویح ودیگر نمازهای جمعی را در آنجا برگزار نماید. علاوه بر این در جلسات موعظه و درس و پرسش و پاسخ که در مسجد برپا می‌شود، شرکت کند.

از سوی دیگر مقبول و معقول نیست که زن مسیحی به کلیسا، یهودی به کنشت و بودایی به معبد خود برود، ولی تنها زن مسلمان از رفتن به مسجد منع گردد!.

خوشبختانه امروزه کار ساده تری برای حضور زنان در مسجد، انجام گرفته است. مساجد امروزی به زن این اجازه را می‌دهند که به مسجد رفته، بدون اینکه اختلاطی میان او و مردان صورت گیرد. در این مورد، اماکن خاصی برای زنان در مسجد تدارک دیده شده، که گاه در طبقه‌ی دوم مسجد وگاه در طبقه‌ی اول آن است و دارای در جداگانه‌ای می‌باشد. البته طبقه‌ی اول مسجد برای زنان کهنسالی که توانایی بالا رفتن از پله‌ها را ندارند، بهتر است. معمولاً بین زنان و مردان، پرده‌ها و چوبهایی سوراخ دار قرار داده می‌شود،

تا زنان بتوانند حرکات امام را به پیروی از صفوف مردان، تبعیت کنند. البته نباید در این مورد سختگیری بعضی از کسانی که نمی‌خواهند زنان حتی از روزنه‌هایی کوچک، مردان را ببینند، تبعیت کرد؛ زیرا در اسلام حکمی در این مورد نیست و حتّی در عصر نبوّت، هیچ مانع و فاصله‌ای از پرده، چوب و مانند آن، میان زنان و مردان نبوده است.

بعضی از مردان در غیرتمندی نسبت به زنان، افراط و زیاده روی کرده، و زنان را در تنگنا قرار می‌دهند، و با وجود دیوارها و نرده‌های چوبی و آهنی بلندی در مساجد که میان زنان و مردان فاصله انداخته است و زنان جُز صدا، حتّی آگاهی از تحرُّکات امام جماعت خود را ندارند ولی باز به هیچ وجه حاضر به رفتن زنانشان به مسجد نیستند؛ در حالی که زنان در عصر پیامبرﷺ و یارانش بدون وجود چنان پرده‌ها و نرده‌های چوبین و آهنین به مسجد می‌رفتند [و اکنون باب النساء در مسجد الحرام از آن زمان به یادگار مانده است].

شگفت اینجاست که بعضی از مردان در مساجد به خودشان اجازه‌ی بحث و گفتگو را حتّی با صدای بلند می‌دهند، ولی به زنانشان اجازه نمی‌دهند حتی با زن همسایه در مسائل دینی گفتگو کند. انگیزه‌ی چنین عملی تعصّب و تحجُّر و بی‌انصافی در امر دین

است. در رابطه با چنین غیرت مذموم و ناپسند از پیامبرﷺ روایت شده است که:

«انَّ من الغیرةُ یُبغضُهُ اللهُ ورَسُولُه»؛ «بعضی از غیرت‌ها مورد تنفّر خدا و رسول می‌باشند».

و غیرت در غیر محلّ و جایگاه آن است.

زندگانی امروزی همه‌ی درها را به روی زنان گشوده است. زن از خانه‌ی خود پیوسته بیرون می‌آید، و به مدرسه ودانشگاه و بازار و... می‌رود؛ آیا رواست آنان را از بهترین جایگاه که همان مسجد است محروم، نماییم؟! دکتر یوسف قرضاوی می‌گوید: من بدون هیچ دغدغه و احساس حَرَجی، با صدای بلند اعلام می‌نمایم که‌ای مردان! زمینه‌ی رفتن زنان به مساجد را فراهم کنید تا آنان هم به خیر و نیکی دست یابند، و موعظه‌های دینی را بشنوند، و مسائل دینی را بفهمند؛ و مادامی که آنان با حجاب و باوقار و با متانت، و به دور از تبرُّج و بدحجابی از خانه بیرون می‌آیند، هیچ مانعی ندارد که آنان در مسجد بدون ارتکاب به گناه و معصیت، با زنان دیگر به بحث و گفتگو. حتّی به هم صحبتی تفریح آمیز بپردازند.

به هر حال؛ از احادیث بی‌شماری، به صراحت رفتن زنان به مسجد در روزگار پیامبرﷺ و جواز خروج آنان و استحباب آن، ثابت می‌شود.

علمای سلف درباره‌ی رفتن زنان به عیدگاه و مسجد همواره اختلاف‌نظر داشته‌اند؛ برخی آن را به طور مطلق جایز قرار داده‌اند؛ مانند ابوبکر ، عمر و عبدالله بن عمر .

و برخی دیگر، آن را ناجایز قرار داده‌اند؛ از جمله: عروة بن زبیر ، قاسم، نخعی و یحیی انصاری؛ و برخی دیگر از علماء، ممنوع بودن رفتن به مسجد را فقط برای دختران و زنان جوان، اختصاص داده‌اند؛ از جمله امام مالک و امام ابویوسف.

و از امام ابوحنیفه در این مورد، دو روایت نقل شده است: جواز رفتن آنان و عدم جواز؛ و از دیدگاه امام شافعی، رفتن زنان سالخورده و پیر به عیدگاه و مسجد، مستحب است.

در هر صورت از دیدگاه جمهور، رفتن دختران و زنان جوان، نه برای جمعه مناسب است و نه برای عیدین و نه برای نمازهای دیگر؛ زیرا خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾؛ چرا که در بیرون رفتن دختران، فتنه و احتمال خطر وجود دارد و این خطر درباره‌ی پیرزنان و زنان مسنّ و سالخورده، وجود ندارد؛ از این رو به آنان اجازه‌ی رفتن به عیدگاه و مسجد داده شده است، ناگفته نماند که از دیدگاه امام ابوحنیفه، رفتن پیرزنان به نمازهای صبح، مغرب و عشاء، اشکالی ندارد ولی امام ابویوسف و امام محمد بر این باورند که پیرزنان می‌توانند در همه‌ی نمازها شرکت کنند.

و با این وجود، باز هم از دیدگاه امام ابوحنیفه، نرفتن پیرزنان به مسجد، بهتر و افضل می‌باشد.

علامه طحاوی می‌گوید: «در ابتدای اسلام، به زنان اجازه‌ی بیرون شدن جهت نماز داده می‌شد و حکمت آن، این بود که کثرت مسلمانان نزد مشرکان هویدا و آشکار گردد که این علت، امروزه وجود ندارد».

علامه عینی می‌گوید: «از طرفی دیگر، در آن زمان، امنیت کامل برای زنان وجود داشت که اکنون هیچ یک از این دو علّت (که سبب جواز خروج زنان است) وجود ندارد؛ بنابراین، می‌بایست، خروج زنان، ممنوع شود».

عایشه ل گوید: «لو ادرك رسول الله ﷺ ما احدث النساء لـمنعهنّ الـمسجد كما منعت نساء بني‌اسرائيل» (موطأ امام مالک، باب ما جاء فی خروج النساء الی المسجد).

یعنی در روزگار پیامبر ﷺ احتمال فتنه بسیار اندک بود و زنان بدون آرایش بیرون می‌رفتند، از این رو، رفتن آنان به مسجد، بدون مانع بود؛ ولی اکنون (بعد از زمان پیامبر ﷺ) آنان با آرایش بیرون می‌روند و احتمال فتنه بیشتر است؛ پس رفتن آنان به مسجد جایز نیست و اگر این اتفاق در زمان پیامبر ﷺ به وقوع می‌پیوست، پیامبر ﷺ رفتن آنان را به مسجد ممنوع قرار می‌داد.

شایان ذکر است که فتوای علمای متأخر نیز بر عدم جواز رفتن زنان به مسجد است؛ و این در حالی است که احادیث زیادی، نرفتن زنان به مسجد و ماندن در خانه و گزاردن نماز در خانه را افضل و بهتر قرار داده‌اند؛ یعنی اگر چه به زن اجازه‌ی رفتن به مسجد داده شده است؛ ولی اگر نمازش را در خانه بگزارد، بهتر است؛ از ام حمید ساعدیه روایت است که او نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خداﷺ! من نماز پشت سر تو را دوست دارم. پیامبرﷺ فرمود:

«قد علمتُ انّك تحبّين الصلوة معي وصلوتك في بيتك خير لك من صلوتك في حُجرتك وصلوتك في حُجرتك خير لك من صلوتك في دارك، وصلوتك في دارك خير لك من صلوتك في مسجد قومک، وصلوتك في مسجد قومك خير لك من صلوتك في مسجدي» (صحیح ابن خزیمه و مسند احمد)؛ «می‌دانستم که تو دوست داری با من نماز بخوانی؛ اما نمازت در اتاقت بهتر از نمازت در حجره‌ات است و نمازت در حجره‌ات بهتر از نمازت در خانه‌ات است و نمازت در خانه‌ات بهتر از نمازت در مسجد قومت است و نمازت در مسجد قومت، بهتر از نمازت در مسجد من است».

البته ناگفته نماند که در روزگار پیامبرﷺ برای زنان جایز بود که به مساجد بروند و در نماز جماعت شرکت کنند اما مشروط بر آن که از چیزهای شهوت‌برانگیز که موجب فتنه می‌شود از قبیل آرایش و بوی خوش، بپرهیزند.

عبدالله بن عمر ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «لا تمنعوا نساءکم المساجد وبیوتهنّ خیر لـهنّ» (ابوداود)؛ «زنانتان را از رفتن به مساجد منع نکنید ولی خانه‌هایشان برای آنان بهتر است».

و ابوهریره ﷺ نیز گوید: پیامبرﷺ فرمودند: «ایّما امرأة اصابت بخوراً فلا تشهدَنَّ معنا العشاء الاخرة» (مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «هر زنی که خوشبویی استفاده کند، نباید با ما در نماز جماعت عشاء حاضر شود».

و ابوهریره ﷺ در حدیثی دیگر گوید: رسول خداﷺ فرمودند:

«لاتمنعوا اماء الله مساجد الله؛ لکن ولیخرجن وهنّ تفلات» (ابوداود)

«زنان را از رفتن به مساجد منع نکنید، لیکن آنان، بدون به کار بردن بوی خوش، بیرون شوند».

۱۰۶۰ - [۹] (صَحِيح)

وَعَنْ زَيْنَبَ امْرَأَةِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَتْ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا شَهِدَتْ إِحْدَاكُنَّ الْمَسْجِدَ فَلَا تمس طيبا». رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱۰۶۰- (۹) زینب [ثقفی]، همسر عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: رسول خداﷺ خطاب به ما فرمودند: «هرگاه یکی از شما خواست که در مسجد حضور پیدا کند [و نماز را با جماعت بگزارد]، نباید خوشبویی استعمال کند».

۱- مسلم ۳۲۸/۱ ح (۴۴۳-۱۴۲)؛ و نسایی ۱۵۴/۸ ح ۵۱۲۹.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «اذا شهدت»: این عبارت به معنای «اذا ارادت حضور المسجد» است؛ یعنی هرگاه خواست به مسجد وارد شود و در نماز جماعت، شرکت کند.

«لا یمسّ»: استعمال نکند؛ با خوشبویی بدن و جامه‌ی خویش را نمالد.

«طیباً»: بوی خوش، عطر. جمع: اطیاب و طُیوب.

به هر حال، مفهوم حدیث، این است که زنان به هنگام رفتن به مسجد از چیزهایی که شهوت برانگیز است و موجب فتنه می‌شود، از جمله آرایش و بوی خوش بپرهیزند.

ابوهریره ﷺ، در حدیثی گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «لاتمنعوا اماء الله مساجد الله، لکن ولیخرجن وهنّ تفلات» (ابوداود، ح ٥٦١١ ج ٢ ص ٢٧٣)؛ «زنان را از رفتن به مساجد منع نکنید؛ لیکن آنان بدون استعمال بوی خوش بیرون شوند».

و در باب جلوگیری زنان از رفتن به مساجد، «عمرة دختر عبدالرحمن» گوید: از عایشه ﷺ شنیدم که می‌گفت:

«لو انّ رسول الله ﷺ رأي ما احدث النساء، لمنعهنّ المسجد کما مُنعت نساء بني اسرائیل؛ قال: فقلت لعمرة: انساء بني اسرائیل مُنعن المسجد؟ قالت: نعم» (مسلم ح ٤٤٥)؛ «اگر رسول خدا ﷺ این اعمال جدید زنان (آرایش و استعمال

بوی خوش و پوشیدن لباس شیک) را می‌دیدند، آنان را از رفتن به مسجد منع می‌نمود؛ آن‌گونه که زنان بنی‌اسرائیل منع شدند».

یکی از راویان حدیث گوید: به عمرة ﵁ گفتم: آیا زنان بنی اسرائیل از رفتن به مسجد منع شدند؟ گفت:آری».

١٠٦١ - [١٠] وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

﵁ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ أَصَابَتْ بَخُورًا فَلَا تَشْهَدْ مَعَنَا الْعِشَاء الْآخِرَة». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٠٦١- (١٠) ابوهريرة ﵁ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر زنی که خوشبویی استعمال کند، نباید با ما در نماز (جماعت) عشاء حاضر شود».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «ایما»: هر کدام؛ فرقی نمی‌کند؛ هر که باشد؛ هر کجا باشد؛ هر چه باشد.

«بخوراً»: بخور؛ هر چه بوی دود آن گرفته شود از صمغ‌ها و چیزهای خوشبو و عطریات سوختنی. جمع: ابخرة و بخور است؛ و در اینجا، مراد مواد خوشبو و معطّر است.

«العشاء الاخرة»: عشاء در لغت به معنای: اول تاریکی، اول شب، شامگاه، از مغرب تا نیمه شب می‌باشد؛ و چون واژه‌ی «عشاء» هم به مغرب اطلاق می‌گردد و هم به خفتن، از این روی،

١- مسلم ٣٢٨/١ ح (٤٤٣-١٤٣)؛ ابوداود ٤١٠/٤ ح ٤١٧٥؛ و نسايی ١٥٤/١ ح ٥١٢٨.

مراد از «العشاء الاخرة»، نماز خفتن و عشاء می‌باشد؛ زیرا واژه‌ی «عشاء»، از مغرب تا نیمه شب را شامل می‌شود.

فصل دوم

۱۰۶۲ - [۱۱] (صَحِيحٌ)

عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا تَمْنَعُوا نِسَاءَكُمُ الْمَسَاجِدَ وَبُيُوتُهُنَّ خَيْرٌ لَهُنَّ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[1].

۱۰۶۲- (۱۱) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «زنان خویش را از رفتن به مساجد منع نکنید، ولی [با وجود این، باز هم] خانه‌هایشان برای آنان، بهتر و زیبنده‌تر و شایسته‌تر و بایسته‌تر است».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

۱۰۶۳ - [۱۲] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «صَلَاةُ الْمَرْأَةِ فِي بَيْتِهَا أَفْضَلُ مِنْ صَلَاتِهَا فِي حُجْرَتِهَا وَصَلَاتُهَا فِي مَخْدَعِهَا أَفْضَلُ مِنْ صَلَاتِهَا فِي بَيْتِهَا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[2].

۱۰۶۳- (۱۲) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «نماز گزاردن زن در اتاقش، بهتر از نمازی است که در حجره می‌خواند؛ و نماز گزاردن وی در خلوت خانه‌اش، بهتر از نمازی است که در اتاقش می‌گزارد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

۱- ابوداود ۳۸۲/۱ ح ۵۶۷.
۲- ابوداود ۳۸۳/۱ ح ۵۷۰.

شرح: «بیتها»: بیت: خانه و مسکن انسان؛ اتاق و جایگاه انسان؛ چهار دیواری دارای سقف که کسی در آن زندگانی کند. و در اینجا، مراد از «بیت»، اتاق است.

«مخدعها»: مخدع: خلوت خانه؛ خزانه؛ گنجه؛ اتاق کوچکی که در آن، کالاهای نفیس و اشیای گران‌قیمت را نگاه‌داری می‌کنند. و در اینجا مراد، گنجه، و اتاق کوچکی در خانه است که برای انزوا و گوشه نشینی انتخاب شود.

و این حدیث در روایتی دیگر، به طور کامل این چنین روایت شده است: امّ حمید ساعدیه رضی الله عنها گوید: به نزد پیامبر ﷺ رفتم و بدیشان گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! من نماز پشت سر تو را دوست دارم. آن حضرت ﷺ فرمودند:

«قد علمتُ انّك تحبّين الصلوة معي وصلوتک في بيتک خير لك من صلوتك في حُجرتك وصلوتك في حُجرتك خير لك من صلوتك في دارك؛ وصلوتك في دارك خير لك من صلوتك في مسجد قومک وصلوتك في مسجد قومك خير لك من صلوتك في مسجدي».

«می‌دانستم که تو دوست داری با من نماز بخوانی؛ اما نمازت در اتاقت، بهتر از نمازت در حجره‌ات است و نمازت در حجره‌ات، بهتر از نمازت در خانه‌ات است و نمازت در خانه‌ات، بهتر از نمازت در مسجد قومت است و نمازت در مسجد قومت، بهتر از نمازت در مسجد من است».

١٠٦٤ - [١٣] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ حِبِّي أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ يَقُولُ: «لَا تُقْبَلُ صَلَاةُ امْرَأَةٍ تَطَيَّبَتْ لِلْمَسْجِدِ حَتَّى تَغْتَسِلَ غُسْلَهَا مِنَ الْـجَنَابَةِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وروى أَحْمد وَالنَّسَائِيّ نَحوه[1].

١٠٦٤- (١٣) ابوهریره رضی الله عنه گوید: از محبوبم، ابوالقاسم ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «زنی که برای [رفتن به] مسجد، خوشبویی استعمال کند [و به مسجد برود]، نمازش [به طور کامل به پیشگاه پروردگار جهانیان] پذیرفته نمی‌شود، تا آن که غسل کند، چنان که برای جنابت و ناپاکی، غسل می‌نماید».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و احمد بن حنبل و نسایی نیز به سان آن را در معنی (نه در لفظ) روایت نموده‌اند].

شرح: «حبّی»: محبوبم؛ دوستم؛ معشوقم؛ آن که از جان و دل دوست دارم؛ کسی که از پدر، مادر، فرزند، مال و... بیشتر دوستش دارم.

«حتّي تغتسل غسلها من الجنابة»: یعنی اگر به تمامی بدن خویش، خوشبویی زده بود، کلّ بدنش را بشوید، تا خوشبویی برطرف گردد؛ اما در صورتی که بخشی از بدنش را با عطر و خوشبویی، معطّر نموده بود، همان بخش را بشوید.

١- ابوداود ٤/٤١٠ ح ٤١٧٤؛ نسایی ١٥٣/٨ ح ٥١٢٧؛ ابن ماجه ١٣٢٦/٢ ح ٤٠٠٢؛ و مسند احمد ٢٤٦/٢.

و اگر چنانچه لباسش را خوشبو نموده بود، آن را عوض کند یا آن را بشوید. البته این حکم در صورتی است که بخواهد به سوی مسجد برود؛ زیرا که در غیر این صورت، چنین کاری لازم نیست.

و ابن ملک گفته است: این حدیث، از باب تهدید و سختگیری نسبت به بیرون رفتن زنان به سوی مساجد است و حال آن که بر لباس و بدن خویش، مواد خوشبویی به کار برده‌اند و خویشتن را آرایش نموده‌اند.

۱۰۶۵ - [۱٤] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «كُلُّ عَيْنٍ زَانِيَةٌ وَإِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا اسْتَعْطَرَتْ فَمَرَّتْ بِالْمَجْلِسِ فَهِيَ كَذَا وَكَذَا». يَعْنِي زَانِيَةً. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَلِأَبِي دَاوُد وَالنَّسَائِيّ نَحوه[1].

۱۰۶۵- (۱٤) ابوموسی اشعری رضی الله عنه گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هر چشم بی‌پروایی، ناپاک و زناکار است؛ و زن، هنگامی که خود را عطرآگین سازد و بر محفلی بیگانه برود، ناپاکدامن است».

[این حدیث را ترمذی روایت نموده است؛ و ابوداود و نسایی نیز به سان آن را در معنی روایت کرده‌اند].

شرح: «كل عين زانية»: هر چشمی که بی‌پروا و با شهوت و احساس لذّت به سوی زن بیگانه و نامحرمی نگاه کند، در حقیقت، مرتکب زنای چشم شده است؛ زیرا پیامبرﷺ در حدیثی دیگر می‌فرمایند:

۱- ابوداود ٤/٤۰۰ ح ٤۱۷۳؛ ترمذی ۵/۹۸ ح ۲۷۸٦؛ و مسند احمد ٤/٤۱۳.

«العينان تزنيان واليدان تزنيان والرجلان تزنيان والفرج يزني». «ممکن است دو چشم انسان (با نگاه به نامحرم) زنا کنند؛ همین‌گونه ممکن است دو دست و دو پا و عضو جنسی انسان به ناپاکدامنی بگرایند».

«استعطرت»: به خود عطر و مواد خوشبویی زند.

«کذا و کذا»: کذا به سه وجه آورده می‌شود:

۱- دو کلمه‌ی باقی بر اصل خود؛ یعنی «کاف» تشبیه و «ذا» اشاره است؛ مانند «رأيت زيداً فاضلاً ورأيت عمرواً كذا: زید را دانشمند دیدم و همچنین عمر را».

و گاهی «ها» تنبیه بر سر آن درمی‌آید و «هکذا» گفته می‌شود.

۲- کلمه‌ی واحدی است مرکّب از دو کلمه که آن را از غیر عدد کنایه آرند؛ مانند: «بمکان کذا و کذا نهر یجری: در فلان جا و فلان جا، رودی روان است».

۳- کلمه‌ی واحدی است مرکّب از دو کلمه که آن را از عدد کنایه آرند؛ مانند: «قبضتُ كذا وكذا درهماً: فلان مبلغ درهم را گرفتم».

۱۰۶۶ - [۱۵] (حسن)

وَعَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَوْمًا الصُّبْحَ فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ: «أَشَاهِدٌ فُلَانٌ؟» قَالُوا: لَا. قَالَ: «أَشَاهِدٌ فُلَانٌ؟» قَالُوا: لَا. قَالَ: «إِنَّ هَاتَيْنِ الصَّلَاتَيْنِ أَثْقَلُ الصَّلَوَاتِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَلَو تعلمُونَ مَا فيهمَا لأتيتموهما وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الرُّكَبِ وَإِنَّ الصَّفَّ الْأَوَّلَ عَلَى مِثْلِ صَفِّ الْمَلَائِكَةِ وَلَوْ عَلِمْتُمْ مَا فضيلته لابتدرتموه وَإِن صَلَاة

الرجل من الرَّجُلِ أَزْكَى مِنْ صَلَاتِهِ وَحْدَهُ وَصَلَاتَهُ مَعَ الرَّجُلَيْنِ أَزْكَى مِنْ صَلَاتِهِ مَعَ الرَّجُلِ وَمَا كَثُرَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَى اللّٰهِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِي[1].

۱۰٦٦- (۱۵) ابی بن کعب ﷺ گوید: روزی رسول خدا ﷺ با ما نماز بامداد را گزاردند و چون سلام نماز را دادند، فرمودند: «آیا فلانی [در مسجد] حاضر است؟ عرض کردند: خیر؛ حاضر نیست. باز فرمودند: «آیا فلانی (شخصی دیگر) حاضر است؟» باز گفتند: خیر؛ [در اینجا بود که] پیامبر ﷺ فرمودند: «بی‌گمان این دو نماز [یعنی نمازهای صبح و عشاء] گران‌ترین و سخت‌ترین نمازها بر دوش منافقان است؛ (یعنی هیچ نمازی چون نمازهای صبح و عشاء بر منافقان گران نمی‌آید)؛ و اگر می‌دانستند که فضیلت و ثواب این دو نماز تا چه اندازه‌ای است، حتماً برای خواندن آن‌ها با جماعت، به مسجد می‌رفتند؛ و چنانچه به هیچ وجه برایشان ممکن نمی‌شد که به مسجد بروند جز با سینه‌خیز و چهار دست و پا، باز هم (به خاطر کثرت ثواب و پاداش آن) با سینه‌خیز و چهار دست و پا به سوی آن می‌رفتند.

و به راستی صف نخست نماز، به مانند صف فرشتگان است؛ و اگر شما می‌دانستید که چه فضیلت و پاداشی در صف اول نماز است، حتماً بر همدیگر پیش‌دستی می‌کردید و پیشی می‌گرفتید؛ و بی‌تردید، نماز گزاردن مرد با یک مرد دیگر [یعنی با جماعت]،

۱- ابوداود ۳۷۵/۱ ح ٥٥٤؛ و نسایی ۱۰۵/۲ ح ۸٤۳.

زیبنده‌تر و شایسته‌تر از نماز خواندن او به تنهایی است؛ و نماز خواندن وی با دو مرد، زیبنده‌تر و بهتر از نماز گزاردنش با یک مرد است؛ و هر اندازه که جمعیت نمازگزارن [در نماز جماعت] بیشتر باشد، به همان اندازه در پیشگاه خداوند بلندمرتبه، پسندیده‌تر و بایسته‌تر است».

[این حدیث را ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: «انّ هاتين الصلوتين» [بی‌گمان این دو نماز]: مراد نمازهای صبح و عشاء است؛ به دلیل حدیث ابوهریره ﷺ که گفت: پیامبر ﷺ فرمودند: «و لو يعلمون ما في العتمة والصبح لاتوهما ولو حبواً» (بخاری و مسلم)؛ «اگر می‌دانستند که نمازهای عشاء و صبح چه پاداشی دارند، اگر با چهار دست و پا هم می‌بود، در گزاردن آن‌ها به صورت جماعت شرکت می‌کردند».

و هم‌چنین در روایتی دیگر از ابوهریره ﷺ چنین آمده است: پیامبر ﷺ فرمودند: «ليس صلوة اثقل علي المنافقين من صلوة الفجر والعشاء؛ ولو يعلمون ما فيها لاتوهما ولو حبواً» (بخاری و مسلم)؛ «هیچ نمازی چون نمازهای صبح و عشاء بر منافقان گران نمی‌آید؛ اگر می‌دانستند که آن‌ها چه پاداشی دارند، اگر با چهار دست و پا هم می‌بود، در گزاردن آن‌ها به صورت جماعت، حضور می‌یافتند».

«حبواً»: راه رفتن بر روی دست‌ها و پاها؛ بر روی زانو و شکم راه رفتن؛ به صورت سینه‌خیز و بر چهار دست و پا راه رفتن.

«لا بتدرتموه»: به انجام آن، بر همدیگر پیش‌دستی می‌کردید؛ پیشی می‌جستید؛ در انجام آن بر همدیگر شتاب و عجله می‌کردید.

«ازکی»: زیبنده‌تر، شایسته‌تر.

۱۰۶۷ - [۱٦] (حسن)

وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَا مِنْ ثَلَاثَةٍ فِي قَرْيَةٍ وَلَا بَدْوٍ لَا تُقَامُ فِيهِمُ الصَّلَاةُ إِلَّا قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَعَلَيْكَ بِالْـجَمَاعَةِ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ الذِّئْبُ الْقَاصِيَةَ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ[1].

۱۰۶۷- (۱٦) ابودرداء رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر سه نفر [مردی] که در روستا و یا دشتی هستند و در بین آنان نماز [جماعت] برپا نمی‌شود، جز این نیست که شیطان بر آنان چیره و مسلّط شده است؛ و نماز را به جماعت بگزار و آن را بر خود لازم بگیر و بدان پایبند باش؛ جز این نیست که گرگ از گله‌ی گوسفندان، گوسفند تک افتاده و تنها را می‌خورد و می‌دَرد».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: «قرية»: هر جا که دارای خانه‌های به هم پیوسته باشد و مردم در آن، مأوی و سُکنی گزینند؛ شهر بزرگ؛ قسمت مسکونی زمین؛ محل تجمّع مردم؛ آبادی بزرگ که دارای خانه‌های بسیار و مزارع باشد؛ این واژه به شهر و روستا و دهکده اطلاق می‌گردد. جمع: قُری.

۱- ابوداود ۳۷۱/۱ ح ۵۴۷؛ نسایی ۱۰٦/۲ ح ۸۴۷؛ و مسند احمد ٤٤٦/٦.

«بَدو»: بیابان و دشت؛ خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: «و جاء بکم من البدو: و شمایان را از بیابان آورد».

«استحوذ»: چیره و مستولی شد؛ چیرگی و غلبه یافت. خداوند می‌فرماید: ﴿ٱسۡتَحۡوَذَ عَلَيۡهِمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَأَنسَىٰهُمۡ ذِكۡرَ ٱللَّهِ﴾ [المجادلة: ۱۹]؛ «شیطان بر ایشان استیلا یافت؛ پس آن‌ها را از ذکر خدا فراموش گردانید».

«فعلیک»: علیک: دریاب؛ بگیر؛ بچسب؛ به کارگیر؛ استفاده کن؛ تو باید؛ بایستی؛ حتماً باید؛ بر توست که؛ وظیفه‌ی توست که.

«الذئب»: گرگ.

«القاصیة»: گوسفند جدا شده از گله. جمع: قواصٍ.

۱۰۶۸ - [۱۷] (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم: «من سمع الْمُنَادِي فَلَمْ يَمْنَعْهُ مِنِ اتِّبَاعِهِ عُذْرٌ» قَالُوا وَمَا الْعُذْرُ؟ قَالَ: «خَوْفٌ أَوْ مَرَضٌ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ الصَّلَاةُ الَّتِي صَلَّى». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالدَّارَقُطْنِيّ[۱].

۱۰۶۸- (۱۷) عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هر کس که صدای اذان مؤذّن را برای نماز با جماعت بشنود و او را عذری راستین و واقعی، از پیروی کردن آن، [یعنی از شرکت در نماز جماعت] منع نکند، [و در خانه به تنهایی نماز بخواند، در آن صورت]، آن نمازی را که به تنهایی گزارده است، از او پذیرفته نخواهد شد».

۱- ابوداود ۳۷۳/۱ ح ۵۵۱؛ و ابن ماجه ۲۶۰/۱ ح ۷۹۳.

مردم خطاب به عبدالله بن عباس ﷺ گفتند: عذر واقعی و راستین چیست؟ عبدالله بن عباس ﷺ در پاسخ گفت: ترس و بیم [بر جان، آبرو و مال] و بیماری و دردمندی.

[این حدیث را ابوداود و دارقطنی روایت کرده‌اند].

شرح: «المنادی»: اذان گوینده، کسی که اذان می‌گوید و مردمان را به سوی نمازهای پنج‌گانه‌ی فرض با جماعت، فرا می‌خواند.

«عذرء»: معذور داشتن کسی از آنچه انجام داده است؛ بازداشتن سرزنش از کسی و بخشودن گناه وی؛ بهانه؛ حجّت و بهانه‌ای که هنگام اعتذار و برای رفع گله بیاورند. جمع: اعذار.

جمله‌ی «من سمع المنادی» مبتدا و خبر آن، جمله‌ی «لم تقبل منه الصلوة الّتی صلّی» است؛ و عبارت «قالوا: وما العذر؟ قال: خوف او مرض»، جمله‌ی معترضه است که در بین شرط و جزا آمده است.

به هر حال، این حدیث نیز تهدید و وعیدی سخت برای تارکان جماعت است و بیانگر آن است که ترک جماعت بدون عذر، محرومیتی بزرگ و بدبختی سخت و دشواری در پی دارد؛ به طوری که - اگر چه نماز بدون جماعت صحیح است - ولی چنین نمازی، ناقص و بی‌برکت و کم فروغ و بی‌تأثیر خواهد بود و ثواب و پاداش آن نیز اندک خواهد بود و گزارنده‌ی آن نیز از خشنودی و رضایت الهی - که مقصد اصلی و حقیقی نماز است - محروم خواهد شد.

۱۰۶۹ - [۱۸] (صَحِيح)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم يَقُول: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ وَوَجَدَ أَحَدُكُمُ الْخَلَاءَ فَلْيَبْدَأْ بِالْخَلَاءِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَرَوَى مَالِكٌ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيّ نَحوه[1].

۱۰۶۹- (۱۸) عبدالله بن ارقم ﷺ گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «هرگاه نماز [جماعت] برپا شد و یکی از شما نیاز به قضای حاجت و اجابت مزاج داشت، باید [پیش از این که نماز را شروع کند]، نخست قضای حاجت نماید و به دفع ادرار و مدفوع خویش بپردازد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است؛ و مالک، ابوداود و نسایی نیز به سان آن را در معنی - نه در لفظ - روایت نموده‌اند].

شرح: «الخلاء»: مراد از واژه‌ی «الخلاء»: نیاز پیدا کردن به رفتن به مُستراح است. و از لحاظ لغوی، «خلاء» جای تنهایی یا جای خالی را گویند و از آن رو که چنین اماکنی برای قضای حاجت مورد استفاده قرار می‌گیرند، این لفظ بر محل قضای حاجت اطلاق شده است.

در زبان عربی، برای این معنی، از الفاظ فراوانی استفاده می‌شود و در احادیث و روایات نیز علاوه از «خلاء»، الفاظی

۱- ابوداود ۶۸/۱ ح ۸۸؛ ترمذی ۲۶۲/۱ ح ۱۴۲؛ نسایی ۱۱۰/۲ ح ۸۵۲؛ ابن ماجه ۲۰۲/۱ ح ۶۱۶؛ موطأ مالک ۱۵۹/۱ ح ۴۹ «کتاب قصر الصلوة»؛ دارمی ۳۹۲/۱ ح ۱۴۲۷؛ و مسند احمد ۳۵/۴.

همچون «کنیف»، «حش»، «مرحاض»، «مذهب»، «مصنع» به کار رفته که در حقیقت همه از الفاظ کنایی می‌باشند.

امروز در سرزمین مصر، آن را «بیت الادب» و «بیت الطهارة» و در سرزمین حجاز، «مُستراح» می‌گویند.

به هر حال، شریعت مقدس اسلام، به نیازها و خواسته‌های واقعی انسان‌ها، اهمّیت قائل شده و بدان‌ها توجه و عنایت ورزیده است؛ از این رو، به هنگام طوفان یا بارندگی و یا سرمای سخت یا نیاز به خوردن غذا و یا نیاز به قضای حاجت، به مسلمانان اجازه داده است که در جماعت شرکت نکنند و نیاز خویش را برطرف کنند و پس از آن، نماز خویش را به تنهایی بخوانند.

۱۰۷۰ - [۱۹] (ضَعِيف)

وَعَنْ ثَوْبَانَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «ثَلَاثٌ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَفْعَلَهُنَّ: لَا يَؤُمَّنَّ رَجُلٌ قَوْمًا فَيَخُصَّ نَفْسَهُ بِالدُّعَاءِ دُونَهُمْ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ خَانَهُمْ. وَلَا يَنْظُرْ فِي قَعْرِ بَيْتٍ قَبْلَ أَنْ يَسْتَأْذِنَ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ خَانَهُمْ وَلَا يُصَلِّ وَهُوَ حَقِنٌ حَتَّى يَتَخَفَّفَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وللترمذي نَحوه[۱].

۱۰۷۰- (۱۹) ثوبان ﷺ [برده‌ی آزاد کرده شده‌ی رسول خدا ﷺ] گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «برای هیچ‌کس حلال و روا نیست که سه کار را انجام بدهد: فردی، امامت و پیشنمازی گروهی از مردمان را به عهده نگیرد که تنها در حق خود دعا کند و از آنان در

۱- ابوداود ۷۰/۱ ح ۹۱؛ ترمذی ۱۸۹/۲ ح ۳۵۷؛ ابن ماجه ۲۹۸/۱ ح ۹۲۳؛ و مسند احمد ۲۸۰/۵.

دعای خویش یادی نکند؛ و اگر چنین کرد، پس به راستی به آن‌ها خیانت ورزیده است؛ و نباید به درون خانه‌ای پیش از اجازه خواستن از صاحب آن، نگاه بیاندازد؛ و اگر چنین کرد، پس بی‌گمان، به صاحب‌خانه، خیانت روا داشته است؛ و نباید در حالی نماز بگزارد که وی به فشار آوردن ادرار و مدفوع مبتلا است، تا آن که خویشتن را از آن سبک گرداند (و اجابت مزاج نماید)».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و ترمذی نیز به سان آن را از حیث معنی - نه از لحاظ لفظ - روایت نموده است].

شرح: «ثلاث»: یعنی سه خصلت هستند که...

«لایحلّ»: حلال نیست؛ روا نیست.

«لایؤمنّ»: امامت و پیشنمازی ندهد.

«فیخصّ نفسه بالدعاء دونهم»: فقط در حق خودش دعا کند ودیگران را به دست فراموشی بسپارد.

از ظاهر این بخش از حدیث، چنین برداشت می‌شود که امام باید در دعاها، از به کار بردن صیغه‌ی «واحد متکلم» پرهیز کند و از صیغه‌ی «جمع متکلم» استفاده نماید؛ اما صحّت این استنباط و برداشت، مورد انتقاد قرار گرفته است؛ زیرا بیشتر دعاهایی که از پیامبر ﷺ بعد از نماز نقل شده‌اند، با صیغه‌ی «واحد متکلم» و «منفرد» وارد شده‌اند و فقط دعاهای معدود و اندکی از دعاهای پیامبر ﷺ با صیغه‌ی جمع متکلم روایت شده‌اند.

از این رو، شارحان حدیث و علماء و صاحب‌نظران اسلامی، در تعیین مفهوم حدیث بالا، توجیهات گوناگونی بیان کرده‌اند؛ برخی گفته‌اند: حدیث بالا، فقط دعاهایی را شامل می‌شود که داخل نمازاند؛ مثل دعای قنوت و امثال آن که در آن‌ها، به کار بردن صیغه‌ی واحد متکلم، جایز نیست.

برخی نیز گفته‌اند: مفهوم حدیث، این است که اگر امام برای خود دعا کند و برای دیگران دعای بد کند، ناجایز است.

و برخی دیگر گفته‌اند: هدف حدیث، این است که در جاهایی که معمولاً مقتدی دعا نمی‌کند، امام نیز دعا نکند؛ به عنوان مثال: در رکوع، سجده، قومه و جلسه که در این مواضع، معمولاً دعایی خوانده نمی‌شود؛ پس اگر امام در جاهایی که مشمول نهی حدیث می‌گردد دعا کند، خواه با صیغه‌ی واحد متکلم دعا کند یا با صیغه‌ی جمع، مقتدی در این دعا با او همراه نیست؛ از این رو، چنین دعایی ممنوع است.

و برخی دیگر از علماء و صاحب‌نظران اسلامی بر این باورند که حدیث بالا، از دعاهایی منع می‌کند که از مشکلات خانوادگی یا نیازهای شخصی امام، سرچشمه گرفته باشد و در مفهوم ومصداق آن، امکان مشارکت عموم مردم نباشد؛ مانند این که بگوید: «اللهم زوّجني فلانة»؛ «پروردگارا! فلان زن را به عقد نکاحم درآور»؛ یا «اللهم اعطني داراً فلانية»؛ «بار خدایا! فلان منزل را به من ارزانی کن».

و دعاهایی که در آن‌ها، امکان مشارکت عموم وجود داشته باشد، ممنوع نخواهد بود؛ اگر چه به صیغه‌ی واحد متکلم باشند؛ مانند دعاهای «اللهم انّي ظلمتُ نفسي ظلماً كثيراً»؛ چون امام، نماینده‌ی مقتدیان است و هر دعایی که بخواند، همه‌ی مقتدیان در آن شریک و همراهش خواهند بود؛ به خلاف دعاهای پیشین که حالت عمومیت نداشت.

«خانهم»: بدان‌ها خیانت ورزیده است؛ با آن‌ها خیانت کرده و نادرستی و دغلی به کار برده است.

«قعربیت»: درون خانه؛ «قعر»: عمق و تَه هر چیزی؛ در اینجا مراد، داخل و درون مکانی است که از دید دیگران محفوظ است.

«یستأذن»: برای وارد شدن و نگاه کردن به درون خانه، از صاحب‌خانه، دستور و اجازه‌ای بگیرد.

«حَقِنٌ»: در حالی که ادرار یا مدفوع، او را به چالش کشیده و اذیت می‌کند؛ یعنی به هنگام فشار آوردن ادرار یا مدفوع، نماز نخواند؛

«حَقِنٌ» و «حاقنٌ» به کسی گفته می‌شود که به شدّت نیازمند دفع ادرار باشد؛ و «حاقب» به کسی اطلاق می‌گردد که نیاز به دفع مدفوع داشته باشد. و در حدیث بالا، مراد از «حَقن»، هردو معنی است.

بر اساس این حدیث و احادیث دیگر، امام مالک بر این باور است که اگر شخصی در حال «فشار آوردن ادرار و مدفوع» (مدافعة

الاخبثین)، اقدام به ادای نماز کرد، در آن صورت نمازش ادا نمی‌شود؛ ولی از دیدگاه جمهور علماء و صاحب‌نظران اسلامی، چنین نمازی، با کراهیت، ادا می‌شود.

و حنفی‌ها، در این زمینه، تفصیل قائل شده‌اند و گفته‌اند: اگر چنانچه نیاز به قضای حاجت و اجابت مزاج، در حدّ بالا بود، در آن صورت چنین فردی، در ترک جماعت، معذور می‌باشد و به جای آوردن نماز در این حالت، مکروه تحریمی می‌باشد؛ و اگر چنانچه نیاز به قضای حاجت، در حدّ بالا نبود ولی تقاضای درونی، توجه او را به خود جلب می‌کرد و در خشوع و خضوع نماز، خلل وارد می‌کرد، در آن صورت نیز برای ترک جماعت، به عنوان عذر موجّه پذیرفته می‌شود و ادای نماز در چنین حالتی، مکروه تنزیهی است؛ اما اگر نیاز به قضای حاجت در حد طبیعی و معمولی بود، - به گونه‌ای که توجه نمازگزار را به خود جلب نمی‌کرد - در آن صورت برای ترک جماعت، عذری وجود نخواهد داشت.

«یتخفّف»: خویشتن را از فشار ادرار و مدفوع، سبک بگرداند؛ فشار ادرار یا مدفوع را با قضای حاجت یا اجابت مزاج، زایل و برطرف بگرداند.

۱۰۷۱ - [۲۰] (ضَعِیف)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا تُؤَخِّرُوا الصَّلَاةَ لِطَعَامٍ وَلَا لغيره». رَوَاهُ فِي شرح السّنة(۱).

۱۰۷۱- (۳۰) جابر بن عبدالله رضی‌الله‌عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «نماز را به خاطر غذا یا کاری دیگر، (از وقت آن) به تأخیر میفکنید».

[بغوی این حدیث را در «**شرح السنة**» روایت کرده است].

شرح:

رفع یک اشکال: در این حدیث آمده است که: «نماز را به خاطر غذا یا کاری دیگر، به تأخیر نیاندازید»؛ و حال آن‌که در احادیث پیشین چنین وارد شده بود که: «اذا وضع عَشاء احدکم واقیمت الصلوة فابدأوا بالعشاء ولا یعجل حتّي یفرغ منه» (بخاری، ص ٦٧٣، مسلم ح ٤٥٩ و ابوداود ح ۳۷۳۹)؛ «وقتی شامتان حاضر شد و نماز برپا گردید، ابتدا شامتان را بخورید و برای نماز عجله نکنید تا غذایتان را صرف کنید».

حال سؤال اینجاست که در میان این دو دسته از روایات، چگونه جمع می‌شود؟

در پاسخ باید گفت که: اگر حدیث «لاتؤخّروا الصلوة لطعام ولا لغیره» به درجه‌ی صحّت برسد، بدین‌گونه توجیه می‌گردد که حکم عدم تأخیر، در صورتی است که اشتهاء به حدّی نباشد که مانع خشوع نماز گردد.

علامه رشید احمد گنگوهی گوید:

۱- ابوداود ۱۳۵/٤ ح ۳۷۵۸؛ و بغوی در «**شرح** السّنّة» ۳۵۵/۳ ح ۸۰۰.

«از آن جایی که صحابه بسیار کم غذا می‌خوردند و زود از سر سفره برمی‌خاستند، در وقت گرسنگی، اشتهایشان زیاد می‌شد؛ از این روی، نباید خویشتن را با صحابه مقایسه کنیم و پس از حاضر شدن غذا، نماز را به تأخیر افکنیم؛ البته اگر چنان‌چه اشتهاء به غذا به اندازه‌ای زیاد بود که احتمال عدم خشوع در نماز وجود داشت، در آن صورت می‌توان ابتدا غذا را خورد و سپس به نماز مشغول شد».

سخن مولانا رشید احمد گنگوهی را حدیثی که امام ابوداود روایت کرده است، تأیید می‌کند؛ و آن حدیث، چنین است: «عن عبدالله بن عبيد الله بن عمير قال: كنتُ مع ابي في زمان ابن الزبير الي جنب عبدالله بن عمر؛ فقال عباد بن عبدالله بن زبير: انّا سمعنا انّه يبدأ بالعشاء قبل الصلوة! فقال عبدالله بن عمر: ويحك ما كان عشاءهم؟ اتراه كان مثل عشاء ابيك؟ تبسط الموائد والاطعمة بالوان كثيرة حتي لايفرغوا منها الا بعد فراغ الصلوة» (بذل المجهود، ج ٤ ص ٣٤٨، چاپ سهارنپور رشید اشرف)؛ «عبدالله بن عبیدالله بن عمیر گوید: در روزگار عبدالله بن زبیر، همراه با پدرم در کنار عبداله بن عمر ﷺ بودم؛ عباد بن عبدالله بن زبیر گفت: ما شنیدیم که پیش از نماز باید نخست شام را صرف کرد. عبدالله بن عمر ﷺ گفت: وای بر تو! آیا می‌دانی که شام صحابه چه بوده است؟ آیا بر آن باوری که شام آن‌ها به سان شام پدر تو بوده است؟ به طوری که غذاهای رنگارنگ و فراوان بر سفره‌ها نهاده می‌شود و این‌قدر به خوردن

ادامه می‌دهند که پس از تمام شدن نماز، از غذا خوردن فارغ می‌شوند».

فصل سوم

۱۰۷۲ - [۲۱] (صَحِيح)

عَنْ عَبْدِ الـلّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُنَا وَمَا يَتَخَلَّفُ عَنِ الصَّلَاةِ إِلَّا مُنَافِقٌ قَدْ عُلِمَ نِفَاقُهُ أَوْ مَرِيضٌ إِنْ كَانَ الْـمَرِيضُ لَيَمْشِي بَيْنَ رَجُلَيْنِ حَتَّى يَأْتِيَ الصَّلَاةَ وَقَالَ إِنَّ رَسُولَ الـلّٰهِ ﷺ عَلَّمَنَا سُنَنَ الْـهُدَى وَإِنَّ مِنْ سُنَنِ الْـهُدَى الصَّلَاةُ فِي الْـمَسْجِدِ الَّذِي يُؤَذَّنُ فِيهِ

وَفِي رِوَايَة: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللهَ غَدًا مُسْلِمًا فليحافظ على هَؤُلَاءِ الصَّلَوَاتِ الْـخَمْسِ حَيْثُ يُنَادَى بِهِنَّ فَإِنَّ اللهَ شرع لنبيكم صلى الله عَلَيْهِ وَسلم سُنَنَ الْـهُدَى وَإِنَّهُنَّ مِنْ سُنَنِ الْـهُدَى وَلَوْ أَنَّكُمْ صَلَّيْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ كَمَا يُصَلِّي هَذَا الْـمُتَخَلِّفُ فِي بَيْتِهِ لَتَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ وَلَوْ تَرَكْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ لَضَلَلْتُمْ وَمَا مِنْ رَجُلٍ يَتَطَهَّرُ فَيُحْسِنُ الطُّهُورَ ثُمَّ يَعْمِدُ إِلَى مَسْجِدٍ مِنْ هَذِهِ الْـمَسَاجِدِ إِلَّا كَتَبَ اللهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ يَخْطُوهَا حَسَنَةً وَرَفَعَهُ بِهَا دَرَجَةً ويحط عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةً وَلَقَدْ رَأَيْتُنَا وَمَا يَتَخَلَّفُ عَنْهَا إِلَّا مُنَافِقٌ مَعْلُومُ النِّفَاقِ وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ يُؤْتَى بِهِ يُهَادَى بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ حَتَّى يُقَام فِي الصَّفّ. رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۰۷۲- (۲۱) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: (در روزگار رسول خدا ﷺ) خود را می‌دیدم که جز منافقی که نفاقش آشکار بود یا بیمار و دردمند، هیچ‌کس دیگری از آمدن به نماز (جماعت) تخلّف نمی‌ورزید؛ تا جایی که شخص بیمار و دردمند، میان دو نفر راه می‌رفت (و کشانیده می‌شد) و به نماز می‌آمد (و در صف نمازگزاران قرار می‌گرفت).

۱- مسلم ۴۵۳/۱ ح (٦٥٤-٢٥٦)؛ ابوداود ۳۷۳/۱ ح ۵۵۰؛ نسایی ۱۰۸/۲ ح ۸۴۹؛ ابن ماجه ۲۵۵/۱ ح ۷۷۷؛ و مسند احمد ٤١٤/۱.

و عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: به راستی رسول خدا ﷺ سُنن و راه‌های هدایت را به ما آموزاند؛ و یکی از سنّت‌های هدایت، نمازگزاردن در مسجدی است که در آن، اذان داده شده است.

و همو در روایتی دیگر آورده است که گفت: هرکس که دوست دارد فردای قیامت، مسلمان و حقگرا با خداوند خویش روبه‌رو گردد، باید به برپا داشتن این نمازهای پنج‌گانه‌ی فرض، در جایی که برای آن‌ها ندا داده می‌شود، پایبند باشد؛ بی‌گمان خداوند بلندمرتبه برای پیامبرتان، سنّت‌های هدایت را تشریع کرده و این نمازها نیز از زمره‌ی سُنن هدایت هستند؛ و اگر شما همچون این شخص که از جماعت باز مانده، از جماعت باز مانید و نمازتان را در خانه بگزارید، بی‌تردید، سنّت پیامبرتان را ترک کرده‌اید؛ و اگر سنّت پیامبرتان را ترک کنید، گمراه خواهید شد.

و هیچ فردی نیست که به نحو آحسن [و با رعایت تمام آداب، شرایط، فرایض، واجبات، مستحبات و سنّت‌ها] وضو بگیرد؛ آن‌گاه به یکی از این مساجد [مسلمانان] برود، مگر این که خداوند بلندمرتبه، با هر گامی که [به سوی مسجد] برمی‌دارد، حَسنه‌ای را برای او در نظر می‌گیرد و به واسطه‌ی آن، درجه‌ای از او را بالا می‌برد و گناهی را از او پاک می‌کند؛ و [در روزگار رسول خدا ﷺ] ما خود را می‌دیدیم که جز منافقی که نفاقش آشکار بود؛ از نماز جماعت تخلّف نمی‌ورزید؛ و به راستی شخصی را در حالی به نماز

جماعت می‌آوردند که در میان دو شخص کشانده می‌شد؛ [یعنی در میان شانه‌های دو نفر حمل می‌شد و به سوی نماز جماعت می‌آمد]، تا این که در صف نماز جماعت، قرار داده می‌شد.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «رأیتنا»: خود را دیدم؛ یعنی گروه صحابه را دیدم.

«ما یتخلّف»: از نماز بازنمی‌ماند؛ عقب نمی‌ماند؛ واپس نمی‌ماند.

«لیمشي بین رجلین»: در میان دو مرد به صورت کشان‌کشان راه می‌رفت؛ این‌طور که در میان شانه‌های دو نفر حمل می‌شد و به سوی نماز جماعت می‌رفت.

«سُنن الهدي»: سنّت‌های هدایت؛ راه و روش‌هایی که با آن‌ها می‌توان راه بهتر زیستن را آموخت؛ سبک و منش‌هایی که با آن‌ها می‌توان حق را از باطل، هدایت را از گمراهی، آگاهی را از جهالت و رشد را از ضلالت بازشناخت.

«سَرَّه»: او را شادمان و خوشحال کرد.

«حیث»: آنجا. ظرف مکان است مبنی بر ضم که به جمله اضافه می‌شود. گاهی «ما»ی کافّه به «حیث» ملحق می‌گردد و در این صورت معنی شرط می‌دهد و دو فعل را مجزوم می‌کند؛ مثل: «حیثما تَذهبْ آذهبْ: هر کجا بروی، می‌روم». و گاهی «حیث» بر زمان دلالت می‌کند و معنی «هر زمان» را می‌دهد؛ و در اینجا، این معنی، مراد نمی‌باشد.

«شرع»: برنامه‌ای را به تصویب رساند؛ قانون و حکمی را تدوین کرد.

«هذا المتخلّف»: این شخص که از نماز جماعت بازمانده است.

«فیحسن الطهور»: به نحو آحسن وضو بگیرد؛ این طور که با تمام شرایط، آداب، مستحبات، سنّت‌ها، فرایض و واجبات، وضو بگیرد.

«یعمد»: قصد کند. آهنگ جایی کند.

«خطوة»: یک گام؛ مسافت میان دو گام.

«یهادی»: کشانیده می‌شد؛ به شانه‌ها حمل می‌شد.

«و لقد کان الرجل یؤتی به یهادی بین الرجلین حتّی یقام فی الصف»: این بخش از حدیث، بیانگر آن است که یاران رسول خداﷺ پیوسته به ذکر و یاد خدا مشغول بودند و هماره در مشکلات و معضلات، مصیبت‌ها و دردها، رنج‌ها و نابسامانی‌ها و چالش‌ها و دغدغه‌ها، رضایت و خشنودی خدای را بر آسایش و راحتی جان و تن خویش ترجیح می‌دادند؛ آنان در بیماری نیز خود را کشان‌کشان به نماز جماعت می‌رساندند؛ چون که به خوبی می‌دانستند که نماز، وسیله‌ی پرورش فضایل اخلاقی و تکامل معنوی انسان است؛ نماز انسان را از جهان محدودِ ماده و چهاردیواری عالم طبیعت بیرون می‌برد و به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان، همنوا و همراز می‌سازد؛ و نماز است که انسان را در جایگاهی قرار

می‌دهد که بدون نیاز به هیچ واسطه‌ای، خود را در برابر خدا می‌بیند و با او به گفتگو برمی‌خیزد.

آنان، به خوبی می‌دانستند که نماز، سدّی در برابر گناهان آینده است؛ چرا که روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا را در دل پرورش می‌دهد؛ آن‌ها می‌دانستند که نماز، غفلت زدا است؛ هدف آفرینش انسان را به او خاطرنشان می‌سازد و موقعیت او را در جهان به او گوشزد می‌کند.

آنان، می‌دانستند که نماز، خودبینی و غرور را در هم می‌شکند؛ چرا که انسان در هر شبانه‌روز، سی و دو رکعت و در هر رکعت، دو بار پیشانی خویش را بر خاک در برابر خدا می‌نهد و خود را ذرّه‌ی کوچکی در برابر عظمت و بزرگی او می‌بیند.

آری؛ آنان می‌دانستند که نماز به سایر اعمال انسان، ارزش و روح می‌بخشد؛ زیرا که نماز، روح اخلاص را زنده می‌گرداند و گرد و غبار فراموشی را از دل می‌شوید و روح سرکشی و طغیانگری را مغلوب می‌گرداند.

از این روی، آنان می‌خواستند این نماز را به طور کامل و مطابق با اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی، حقایق و مفاهیم والای قرآنی و توصیه‌ها و سفارش‌های خداوندی [همراه با جماعت] بگزارند؛ و آنان به خوبی می‌دانستند و بدین موضوع واقف بودند که روح نماز، همان

جماعت است؛ از این روی، به هیچ وجه حاضر نبودند از آن چشم‌پوشی نمایند و نسبت بدان بی‌توجه و سهل‌انگار باشند.

۱۰۷۳ - [۲۲] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَوْلَا مَا فِي الْبُيُوتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالذُّرِّيَّةِ أَقَمْتُ صَلَاةَ الْعِشَاءِ وَأَمَرْتُ فِتْيَانِي يُحْرِقُونَ مَا فِي الْبُيُوتِ بِالنَّارِ». رَوَاهُ أَحْمد[1].

۱۰۷۳- (۲۲) ابوهریره ؓ گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «اگر چنانچه در خانه‌ها، زنان و کودکان [و کسانی که دارای عذر هستند،] نمی‌بودند، [دستور می‌دادم که] نماز عشاء را [با جماعت] برپا کنند و به جوانانم (از میان یاران توانمند و قوی‌ام) فرمان می‌دادم که با آتش، آنچه (از مردان) در خانه‌ها هستند (و بدون عذر در خانه‌ها نماز می‌خوانند، آن‌ها را) بسوزانند».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است].

شرح: «لَوْلا»: اگر نه. حرفی است که بر امتناع چیزی به سبب وجود غیر آن دلالت دارد و به سه وجه آورده می‌شود:

۱- بر دو جمله‌ی اسمیه و فعلیه درمی‌آید تا امتناع جمله‌ی دوم را به وجود جمله‌ی اوّل ربط دهد. مانند: «لولا عمرو لا کرمتُک: اگر عمرو نبود تو را گرامی می‌داشتم». اسم پس از «لولا» بنابر مبتدا بودن مرفوع است. هرگاه پس از «لولا» ضمیری درآید، بهتر است که ضمیر رفع باشد؛ مانند: «لو لا انتم لکنّا

۱- مسند احمد ۲/۳٦۷.

مؤمنین: اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم».

۲- برای تخصیص و عرض؛ و مخصوص فعل مضارع است؛ مانند: «لو لا تستغفرون الله: هان! از خدا آمرزش بخواهید»؛ و یا به تأویل تخصیص و عرض می‌رود؛ مانند: «لو لا اخّرتنی الی اجل قریب: اگر مرا تا مدّتی نزدیک پس بیاندازی».

۳- برای توبیخ و تندیم؛ و مخصوص ماضی است؛ مانند: «فلولا نصرهم الذین اتخذوا من دون الله قرباناً الهة: پس چرا آنان را یاری نکردند؛ آنان که غیر از خدای واحد؛ خدایان را وسیله‌ی تقرب گرفتند».

و «لولا» مرکب از «لو» و «لا» است و بناچار باید جوابی داشته باشد؛ خواه جواب آن مذکور باشد و خواه بنابر قرینه، مقدّر. و بیشتر بر سر جواب آن، «لام» درمی‌آید مگر این که منفی به «لم» باشد؛ اما اگر منفی به «ما» باشد، در آن صورت، به ندرت «لام» بر سر جواب آن درمی‌آید.

«الذرّیة»: فرزندان خردسال.

«اقمتُ صلوة العشاء»: یعنی «امرتُ باقامة صلوة العشاء الاخرة للجماعة»؛ «فرمان می‌دادم که نماز عشاء را با جماعت، اقامه کنند».

«فتیانی»: بردگان و خدمتکاران خود را. و ابن حجر گفته است: مراد صحابه‌ی قوی و نیرومند پیامبر خدا ﷺ است.

«یحرّقون»: با آتش بسوزانند.

«ما في البيوت»: مردانی که در خانه‌اند و بدون عذر، نماز را در خانه می‌گزارند و از جماعت باز می‌مانند. در اینجا، واژه‌ی «ما» که برای غیر ذوی العقول است، برای افرادی اطلاق شده است که نماز خویش را بدون عذر در خانه می‌گزارند؛ و چنین برداشت می‌شود که اگر آن‌ها از خردمندان و ذوی‌العقول می‌بودند، از نماز جماعت تخلّف نمی‌ورزیدند و از آن باز نمی‌ماندند.

«بالنّار»: این حدیث، تأکید بر گزاردن نماز با جماعت دارد و در آن، وعید و تهدید سخت و شدید نیز وجود دارد.

۱۰۷٤ - [۳۳] (حسن)

وَعَنْهُ قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا كُنْتُمْ فِي الْمَسْجِدِ فَنُودِيَ بِالصَّلَاةِ فَلَا يَخْرُجْ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُصَلِّيَ». رَوَاهُ أَحْمد[1].

۱۰۷٤- (۳۳) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ ما را چنین فرمان دادند: «هرگاه شما در مسجد بودید و برای برپایی نماز، اذان [یا اقامه] گفته شد، پس هیچ یک از شما، از مسجد بیرون نشود تا آن که نماز [خویش را با جماعت] بگزارد».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است].

۱۰۷۵ - [۳٤] (صَحِيح)

۱- مسند احمد ۵۳۷/۲.

وَعَنْ أَبِي الشَّعْثَاءِ قَالَ: خَرَجَ رَجُلٌ مِنَ الْـمَسْجِدِ بَعْدَمَا أُذِّنَ فِيهِ فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: أَمَّا هَذَا فَقَدَ عَصَى أَبَا الْقَاسِمِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم. رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۰۷۵- (٢٤) ابوشعثاء ﷺ گوید: (با ابوهریره ﷺ در مسجد نشسته بودیم که) پس از آن که برای نماز در مسجد، اذان گفته شد، مردی (از جای برخاست و) از مسجد بیرون رفت. ابوهریره ﷺ (که نگاهش تا بیرون شدن آن مرد از مسجد به سوی او بود،) گفت: «امّا این شخص، با سنّت پیامبر گرامی اسلامﷺ نافرمانی کرد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح:

«عصی»: عصیان کرد؛ تمرّد و سرکشی نمود؛ نافرمانی کرد.

«ابوالقاسم»: کنیت پیامبر گرامی اسلامﷺ.

فرزندان و نوادگان رسول خداﷺ:

از حضرت خدیجه□، «قاسم» به دنیا آمد که به نام وی، رسول خداﷺ کنیه‌ی «ابوالقاسم» گرفت. قاسم ﷺ، در کودکی درگذشت و بعد از او، «زینب»، «رقیه»، «ام کلثوم» و «فاطمه» متولد شدند.

در مورد «عبدالله» و «طیب» و «طاهر» اختلاف‌نظر وجود دارد؛ برخی، آن‌ها را سه فرزند شمرده‌اند؛ امّا علامه ابن قیم ﷺ، معتقد

۱- مسلم ۱/٤٥٣ ح (٦٥٥-٦٥٨)؛ ابوداود ۱/٣٦٦ ح ٥٣٦؛ ترمذی ۱/٣٩٧ ح ٢٠٤؛ نسایی ٢/٢٩ ح ٦٨٣؛ ابن ماجه ۱/٢٤٢ ح ٧٣٣؛ دارمی ۱/٢٩٥ ح ١٢٠٥؛ و مسند احمد ٢/٤١٠.

است که «طیب» و «طاهر» لقب «عبدالله» هستند و همه‌ی فرزندان از خدیجه ﷺ بودند.

فاطمه ﷺ محبوب‌ترین دختران، به نزد رسول خدا ﷺ بود؛ آن حضرت ﷺ در فضیلت وی می‌فرمود: «فاطمه، سرور زنان بهشت است» (ترمذی). و نیز فرمود: «فاطمه، پاره‌ی تن من است؛ هر که او را می‌آزارد، مرا نیز می‌آزارد». (بخاری و مسلم).

فاطمه، نخستین کسی از اهل بیت بود که بعد از پیامبر ﷺ از دنیا رحلت کرد.

و از ماریه‌ی قبطیة ﷺ نیز ابراهیم به دنیا آمد؛ و او هنوز طفل گهواره‌ای بود که وفات کرد و رسول خدا ﷺ به هنگام وفات او بود که فرمود: «تدمع العین ویحزن القلب ولا نقول ما یسخط الرب وانا بك یا ابراهیم لمحزونون»؛ «دیده، اشکبار و دل، اندوهگین است؛ امّا ما چیزی نمی‌گوییم که موجب نارضایتی پروردگار شود. وای ابراهیم! ما در فراق تو غمگین هستیم».

در روز وفات ابراهیم، خورشید، دچار کسوف شد؛ مردم گفتند: خورشید به خاطر وفات ابراهیم کسوف کرده است؛ آن حضرت ﷺ برای اصلاح این پندار غلط، خطبه‌ای ایراد کرد و ضمن آن فرمود: «انّ الشمس والقمر آیتان من آیات الله عزّوجلّ لاینکسفان لموت احد ولا لحیاته» (مسلم)؛ «بی‌تردید، خورشید و ماه، دو نشانه از نشانه‌های خداوند

بلندمرتبه هستند که به مرگ و زندگی هیچ کس، کسوف و خسوف نمی‌کنند».

از «زینب» که در عقد نکاح «ابوالعاص بن ربیع» (خواهرزاده‌ی خدیجه) بود، پسری به نام «علی» و دختری به نام «امامة» به دنیا آمدند.

و از «رقیة» که در عقد نکاح «عثمان بن عفان ﷺ» بود، «عبدالله» به دنیا آمد؛ رقیه ﷺ زمانی وفات یافت که آن حضرت ﷺ در «بدر» بود و عثمان ﷺ را به نزد وی جهت پرستاری گذاشته بود؛ بعد از وفات رقیه□، عثمان ﷺ با «ام گلثوم□» (دیگر دختر آن حضرت ﷺ) ازدواج کرد؛ به همین دلیل به او «ذوالنورین» می‌گویند. ام کلثوم ﷺ نیز در حیات رسول خدا ﷺ جهان را بدرود گفت.

فاطمه ﷺ به ازدواج علی بن ابی‌طالب ﷺ (پسرعموی آن حضرت ﷺ) درآمد و از وی، حسن ﷺ و حسین ﷺ به دنیا آمدند که رسول خدا ﷺ درباره‌ی آن دو فرمودند: «هما ريحانتاي من الدنيا»؛ «حسن و حسین، ریحان‌های من در دنیا هستند».

و نیز فرمودند: «الحسن والحسين، سيّد اشباب اهل الجنة» (بخاری)؛ «حسن و حسین، سرور جوانان اهل بهشت‌اند».

از فاطمه ﷺ دو دختر به نام‌های «زینب» و «ام گلثوم» نیز متولد شدند. «زینب» به عقد نکاح «عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب»

درآمد که یکی از سخاوتمندترین عرب و اسلام است و از او، «علی» و «عون» به دنیا آمدند.

«ام گلثوم» دختر «علی مرتضی ﷺ» به عقد نکاح، «عمر بن خطاب ﷺ» درآمد که عمر ﷺ از او دارای فرزندی به نام «زید» گردید.

ناگفته نماند که همه‌ی فرزندان رسول خدا ﷺ قبل از ایشان از دنیا رحلت کردند به جز فاطمه ﷺ که شش ماه بعد از آن حضرت ﷺ وفات یافت. [ر.ک: **«السيرة النبوية»**، ابن کثیر، ج ٤ ص ٥٨١- ٥٨٢؛ **زادالمعاد**، ابن قیم جوزی، ج ١ ص ٢٥-٢٦] «امّا هذا فقد عصی اباالقاسم»: در مسند احمد بن حنبل (ج ٣ ص ٣٥٦، مسند ابوهریره، چاپ دار احیاء التراث العربی) به دنبال این روایت، چنین آمده است:

«ثم قال: امرنا رسول الله ﷺ اذا كنتم في المسجد فنودي بالصلوة فلا يخرج احدكم حتّي يصلّي»؛ «آن‌گاه ابوهریره ﷺ گفت: رسول خدا ﷺ به ما فرمان دادند که هرگاه در مسجد بودید و برای نماز، اذان (یا اقامه) گفته شد، پس تا زمانی که نماز نخوانده‌اید، هیچ یک از شما، از مسجد بیرون نرود».

از این روایت، دانسته می‌شود که این نهی (نهی از بیرون شدن از مسجد پس از اذان)، مرفوع می‌باشد.

به هر حال، در این باره اختلافی وجود ندارد که پس از اذان، بیرون رفتن از مسجد بدون عذر، مکروه می‌باشد؛ البته درباره‌ی مصادیق عذر، اندکی، اختلاف‌نظر وجود دارد.

بر اساس مذهب احناف، اگر شخص، امام مسجد دیگری باشد؛ یا نماز را پیش‌تر ادا کرده است؛ یا با کار ضروری و مهمی مواجه گشت و احتمال دارد که در جای دیگری، نماز را با جماعت دریابد، در آن صورت بیرون رفتن از مسجد، برای وی روا و جایز است.

و در حدیثی که از ابوهریره ﷺ روایت شده است، ابوهریره ﷺ بنا به شواهد و قرائنی پی برده که آن شخص، بدون عذر مسجد را ترک گفته است و گرنه، فقط به محض خارج شدن از مسجد، بر افراد حکم عصیان زدن، درست نیست؛ چون که امکان دارد آن شخص، معذور بوده باشد.

۱۰۷۶ - [۳۵] (ضَعِيف جدا)

وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ أَدْرَكَهُ الْأَذَانُ فِي الْمَسْجِدِ ثُمَّ خَرَجَ لَمْ يَخْرُجْ لِحَاجَةٍ وَهُوَ لَا يُرِيدُ الرَّجْعَةَ فَهُوَ مُنَافِق». رَوَاهُ ابْن مَاجَه[1].

۱۰۷۶- (۳۵) عثمان بن عفّان ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که در مسجد باشد و اذان، او را دریابد؛ [یعنی به هنگام گفتن اذان، در مسجد باشد؛] آن‌گاه از مسجد بیرون شود و حال آن که بیرون شدنش از مسجد، از روی [عذر و] نیاز نباشد و دیگر قصد نداشته باشد که به مسجد برگردد، پس وی منافق است».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

۱- ابن ماجه ۲٤۲/۱ ح ۷۳٤.

شرح: «ادرکه»: او را دریابد؛ بدو برسد؛ یعنی به هنگام اذان گفتن، در مسجد حاضر باشد.

«فهو منافق»: نفاق بر دو نوع است:

۱- نفاق اکبر.

۲- نفاق اصغر.

نفاق اکبر، نفاق در عقیده است.

نفاق اصغر، نفاق در زمینه‌ی اعمال و رفتار است.

نفاق در عقیده آن است که: کسی با زبان و بعضی اعمال و رفتار، اظهار ایمان کند. اما در باطن، منکرخدا و رسول و اوامر و فرامین آن دو باشد. خداوند درآیات ۸ و ۹ سوره‌ی بقره، از این‌گونه افراد سخن گفته است آنجاکه می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ٨ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ٩﴾ [البقرة: ۸-۹].

«در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان بشمار نمی‌آیند. (اینان به نظرشان) خدا و کسانی را گول می‌زنند که ایمان آورده‌اند، در صورتی که جز خود را نمی‌فریبند ولی نمی‌فهمند».

درآغاز سوره‌ی منافقین نیزمی‌خوانیم:

﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ١﴾ [المنافقون: ١].

«هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستاده‌ی خدا هستی ـ خداوند می‌داند که تو فرستاده‌ی خدا می‌باشی ـ ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفته‌ی خود دروغگو هستند(چرا که به سخنان خود ایمان ندارند)».

همچنین درآیه‌ی ١٤٥ از سوره‌ی نساء به آنان هشدارسختی داده و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ فِي ٱلدَّرۡكِ ٱلۡأَسۡفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمۡ نَصِيرًا١٤٥﴾ [النساء: ١٤٥].

«بیگمان منافقان در اعماق دوزخ و در پایین‌ترین مکان آن هستند و هرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد و آنان را برهاند)».

و درحقیقت این گروه منافق که در عقیده منافق‌اند، به خاطر داشتن دو چهره‌ی مختلف، خطرناک‌ترین دشمنان اسلام و مسلمین‌اند، زیرا موضع آنها کاملاً مشخص نیست، تا مردم مسلمان، آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابه‌لای صفوف مردم پاک و متدین و راستین و خداجو و حتی گاهی در پست‌های حساس نفوذ می‌کنند و به اسلام و مسلمین ضربه می‌زنند.

و نفاق در عمل و رفتار، آن است که: کسی برخی از اخلاق و صفات منافقان را در خود جمع‌آورده و در اعمال و رفتار، خوی آنان پذیرفته باشد، اما در دل به خدا و پیامبران آسمانی و روز بازپسین، مؤمن باشد. در گنجینه‌ی روایات و احادیث، روایات فراوانی از این‌گونه نفاق گفتگوکرده‌اند، مانند دو حدیث فوق که در هر دو، مراد، نفاق عملی است نه نفاق اعتقادی. چرا که نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی‌ایمانی است که ظاهراً در صف مسلمانان‌اند، اما باطناً دل در گرو کفر و زندقه دارند. ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهرو باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود، هرچند در افراد مؤمن باشد، که ما از آن به عنوان «رگه‌های نفاق» نام می‌بریم، مسلماً در دو حدیث فوق، این‌گونه افراد، منافق به معنای خاص نیستند ولی رگه‌هایی از نفاق در وجود آنها هست و در عمل شبیه منافقان‌اند، نه در اعتقاد.

و برای یک فرد مسلمان همانطوری که دوری‌گزیدن و اجتناب از کفر و زندقه و شرک و چندگانه‌پرستی و نفاق و دورنگی‌عقیدتی لازم است، دوری و یکسویی از سیرت و عادات و خصلت‌های آدم‌های منافق و دورو، نیز الزامی است، تا در پرتو این دوری و یکسویی بتوانند به مراتب عالی ایمان و درجات کامل و ایده‌آل آن دست بیابند.

۱۰۷۷ - [٣٦] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا مِنْ عُذْرٍ». رَوَاهُ الدَّارَقُطْنِيّ[1].

۱۰۷۷- (٣٦) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کس صدای اذان را بشنود و آن را اجابت نکند [و برای ادای نماز، همراه با جماعت، به مسجد نرود،] پس نمازش (به طور کامل) درست [و پذیرفتنی] نخواهد بود؛ مگر آن که معذور باشد (و از روی عذر و نیاز به مسجد نرود و در خانه، نماز خویش را بخواند)».

[این حدیث را دارقطنی روایت کرده است].

شرح: «النداء»: اذان برای نمازهای فرض. هر ملّتی، در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات افراد خود و دعوت آنها به وظائف فردی و اجتماعی، شعاری داشته است، این موضوع در دنیای امروز، به صورت گسترده‌تری دیده می‌شود.

مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناموزون ناقوس، پیروان خود را به کلیسا دعوت می‌کنند، ولی در اسلام، برای این دعوت از شعار اذان استفاده می‌شود که به مراتب رساتر و مؤثرتر است.

در تفسیر نمونه، پیرامون اذان چنین وارد شده است:

«جذابیت و کشش این شعار اسلامی به قدری است که به قول نویسنده‌ی المنار [شیخ محمد عبده] بعضی از مسیحیان متعصب،

۱- ابن ماجه ۲۵۹/۱ ح ۷۹۳.

هنگامی که اذان اسلامی را می‌شنوند، به عمق و عظمت و تأثیر آن در روحیه‌ی شنوندگان اعتراف می‌کنند.

سپس نامبرده نقل می‌کند: در یکی از شهرهای مصر، جمعی از نصاری را دیده‌اند که به هنگام اذان مسلمین، اجتماع کرده تا این نغمه‌ی آسمانی را بشنوند.

چه شعاری از این رساتر که با نام خدای بزرگ آغاز می‌گردد، با اعلام وحدانیت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر او، اوج می‌گیرد، و با دعوت به رستگاری، فلاح، عمل نیک، نماز و یاد خدا پایان می‌پذیرد.

از نام خدا «الله» شروع می‌شود و با نام خدا «الله» پایان می‌پذیرد، جمله‌ها، موزون، عبارات، کوتاه، محتویات، روشن، مضمون سازنده و آگاه کننده است...

صدای اذان که به هنگام نماز در مواقع مختلف از مأذنه‌ی شهرهای اسلامی طنین‌افکن می‌شود، مانند ندای آزادی و نسیم حیات‌بخش استقلال و عظمت، گوش‌های مسلمانان راستین را نوازش می‌دهد و بر جان بدخواهان رعشه و اضطراب می‌افکند و یکی از رموز بقای اسلام است.

شاهد این گفتار، اعتراف صریح یکی از رجال معروف انگلستان [به نام گلادستون، از سیاستمداران طراز اول انگلیس در عصر خویش بوده] است که در برابر جمعی از مسیحیان چنین اظهار می‌داشت: «تا هنگامی که نام محمد ﷺ در مأذنه‌ها بلند است،

کعبه پابرجا و قرآن رهنما و پیشوای مسلمانان است، امکان ندارد، پایه‌های سیاست ما در سرزمین‌های اسلامی، استوار و برقرار بماند...»

بدیهی است، همان‌طور که باطن اذان و محتویات آن زیبا است، باید کاری کرد که به صورتی زیبا و صدای خوب ادا شود، نه این که حسن باطنی به نامطلوبی ظاهر آن پایمال گردد[1].

«فلم یجبه»: اذان را اجابت نکند؛ یعنی برای ادای نماز فرض همراه با جماعت، به مسجد نرود و آن را با جماعت نگزارد؛ بلکه بدون عذر و نیاز، آن را در خانه‌ی خویش بخواند.

«فلا صلوة له»: نمازش کامل و پذیرفتنی نیست؛ در این حدیث و احادیث پیشین، «لا» در جمله‌ی «فلا صلوة له»، برای «نفی وجود» نیست بلکه برای «نفی کمال» است؛ و مراد از این حدیث، نفی نماز کامل از اوست؛ یعنی چنین نمازی، کامل نیست.

در اینجا بر خود لازم می‌دانم که نکته‌ای مهمی را تذکر دهم و آن، این که: از جمله مسائلی که در رفع اختلاف مسلمانان و به ویژه گروه‌های فعال اسلامی مؤثر واقع می‌گردد ارائه‌ی تعریفی دقیق از مدلول مفاهیم حساس و نزاع برانگیز است تا در این زمینه از اشتباه و سوءبرداشت جلوگیری به عمل آید. و در بسیاری از موارد، اختلاف اصلی آنها بر سر معنا و مفهوم غامض و پیچیده‌ای

۱- تفسیر نمونه ج ٤ صص ٥٤٩ – ٥٥٠.

است که از اصطلاح معینی برداشت کرده‌اند، در صورتی که اگر از آن اصطلاح، تعریفی روشن ارائه می‌شد. طبیعتاً طرفین نزاع، در حد میانه‌ای اتفاق می‌کردند.

به همین علت دانشمندان از دیرباز تأکید کرده‌اند که به هنگام مناظره درباره‌ی مسائل اختلافی باید موضع مورد اختلاف دقیقاً معلوم شود تا بدون جهت و بی‌آنکه نقطه‌ی اختلاف روشن شده باشد اختلاف و نزاع در نگیرد.

گاه میان دو دسته اختلاف به اوج خود می‌رسد و طرفداران هر نظریه گرد و خاک بسیار می‌پراکنند اما سرانجام معلوم می‌شود که بازگشت این همه بحث و جدل به اختلافی لفظی بوده که در عمل هیچ بهره‌ای از آن عاید نمی‌شود.

علت سقوط خوارج که در روزگاران پیشین، مسلمانان را تکفیر کردند و خون و اموالشان را مباح دانستند و همچنین کسان دیگری که امروزه راه آنان را در پیش گرفته و به تکفیر دیگران عادت کرده‌اند همین است ایشان در پی عدم درک درست مدلول مفاهیم و اصطلاحات شرعی و ارائه‌ی معانی مجهول از آنها، هم خود به گمراهی افتاده و هم موجبات ضلالت دیگران را فراهم آورده‌اند.

از جمله‌ی آن اصطلاحات می‌توان از «ایمان»، «کفر»، «شرک»، «نفاق» و «جاهلیت» و معانی مربوط به آنها نام برد. در بسیاری مواقع منظور از ایمان، ایمان کامل است نه مطلق ایمان که در

برابر کفر به کار می‌رود. چنین کاربردی در آیات بسیاری از قرآن و احادیث صحیحی از پیامبر اسلام ﷺ واقعیت دارد.

خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَمَغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٤﴾ [الأنفال: ٢-٤].

«مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهای‌شان هراسان می‌گردد و هنگامی که آیات او برآنان خوانده می‌شود بر ایمان‌شان می‌افزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند آنان کسانی‌اند که نماز را چنانکه باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء کرده‌ایم می‌بخشند آنان مؤمنان واقعی و کامل هستند».

در این آیات، منظور از مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان خویش را به بالاترین و کامل‌ترین درجات رسانده‌اند و خداوند در این آیات در صدد آن نیست کسانی را که دل‌هایشان از ذکر خدا هراسان نبوده و در زمره‌ی متوکلان بر خداوند قرار نگرفته باشند کافر و خارج از اصل ایمان و دین معرفی کند، چرا که منظور از ایمان، در این آیات، ایمان کامل است نه مطلق ایمان»، که در برابر کفر است.

در آیات: ۱-۱۰ از سوره مؤمنون، نیز مراد از مؤمنان همین دسته از افراد هستند که از ایمان کامل و همه جانبه‌ای برخوردار شده‌اند.

معنای درست همین است، نه این‌که بگوئیم کسانی که در نماز خاشع نیستند و یا از سخنان لغو و بیهوده اجتناب نمی‌کنند کافر و از اصل ایمان به دور هستند.

از روایات نیز به ذکر چند حدیث زیر اکتفا می‌کنیم:

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«هیچ‌کس در حال ایمان زنا نمی‌کند، خمر نمی‌نوشد، دزدی نمی‌کند» [متفق علیه].

مقصود نفی اصل ایمان در حالت زنا، شرب خمر و دزدی نیست، بلکه منظور کمال مراتب ایمان است یعنی نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که زنا کند یا شراب بنوشد و یا دزدی کند. از این‌رو، می‌توان گفت: این حدیث شریف بر آن نیست که هرکس را که مرتکب یکی از این کبائر شده باشد. کافر و از امت اسلامی خارج معرفی کند.

اگردر حدیث بالا مراد از «ایمان» اصل ایمان باشد که در برابر کفر واقع است آن افراد باید مرتد محسوب گردند و به عقوبت ارتداد، مجازات شوند، در حالی که می‌بینیم هر کدام از این گناهان احکام مخصوص به خود دارند.

رسول‌خداﷺ در حدیث دیگری، لعنت فرستادن بر یکی از افرادی که عادت به شرب خمر فراوان داشت منع فرموده است چون یکی از اصحاب رضی الله عنه گفت: خدایا او را لعنت کن و از رحمت خویش به دورش بدار، که شراب فراوان می‌نوشد. رسول‌خداﷺ فرمود: او را لعن و نفرین نکن زیرا او خدا و رسول او را دوست دارد. [بخاری].

این حدیث به روشنی و صراحت، نشان می‌دهد که مجرد معصیت و گناه کبیره، ریشه‌ی ایمان را از دل بر نمی‌کند، چون این شرابخوار علی‌رغم ارتکاب آن معصیت بزرگ، خدا و رسولش را دوست می‌داشته است.

احادیث فراوان دیگر در این زمینه هست که برای آشنایی و آگاهی از آنها باید به کتابهای حدیث مراجعه کرد(و در همین کتاب«مشکاة» نیز با بیشتر آنها آشنا می‌شوید) و ما از باب نمونه به ذکر پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

«ایمان هیچ کدام از شما کامل نیست مگر آنچه را برای خود می‌پسندید برای برادرتان بپسندید [متفق علیه].

«سوگند به کسی که جانم در دست اوست به بهشت وارد نمی‌شوید مگر آنکه ایمان آورید و ایمان جز با دوست داشتن همدیگر میسر نیست». [مسلم]

«به خدا سوگند کسی که همسایه‌اش از شر او در امان نباشد، مؤمن(کامل) نیست» [بخاری].

«آن‌که شب را با سیری سپری کند و بداند که همسایه‌اش گرسنه است به رسالت من ایمان نیاورده است».

و نیز حدیثی که ما در صدد **شرح** آن هستیم از زمره‌ی همین احادیث است پس نتیجه می‌گیریم که در تمام این احادیث به اتفاق محدثین، نفی وجود، مراد نیست بلکه نفی کمال، مراد است یعنی چنین کسانی که در امانت خیانت می‌کنند و یا عهد را می‌شکنند و یا همسایه را می‌آزارند، و... ایمان کامل و تمام عیاری ندارند. یعنی نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که در امانت خیانت بکند و یا عهد و پیمان بشکند. یا همسایه خویش را اذیت کند، یا زنا کند و یا دزدی نماید. از این‌رو می‌توان گفت: این احادیث، بر آن نیست که هرکس را که مرتکب یکی از این کبائر شد کافر و از امت اسلامی خارج معرفی کند.

۱۰۷۸ - [۲۷] (صَحِيح)

وَعَن عبد الله بن أم مَكْتُوم قَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ الْمَدِينَةَ كَثِيرَةُ الْهَوَامِّ وَالسِّبَاعِ وَأَنَا ضَرِيرُ الْبَصَرِ فَهَلْ تَجِدُ لِي مِنْ رُخْصَةٍ؟ قَالَ: «هَلْ تَسْمَعُ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ؟» قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «فَحَيَّهَلَا». وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ[1].

۱۰۷۸- (۲۷) از عبدالله بن امّ مکتوم ﷺ روایت است که [خطاب به پیامبرﷺ] گفت: ای فرستاده‌ی خدا! در مدینه‌ی منوره، گزندگان و درندگان بسیاری وجود دارد؛ و من نیز نابینا هستم (و کسی را

۱- ابوداود ۳۷۵/۱ ح ۵۵۳؛ نسایی ۱۰۸/۲ ح ۸۵۱؛ و ابن ماجه ۲٦٠/۱ ح ۷۹۲.

ندارم تا برای آمدن به مسجد، دستم را بگیرد؛) آیا به من اجازه می‌دهید که در خانه، نماز خویش را بگزارم؟

آن حضرت ﷺ در پاسخ فرمودند: «آیا (صدای مؤذن را به هنگام گفتن) «حيّ علي الصلوة» (بشتابید به سوی نماز) و «حی علی الفلاح» (بشتابید به سوی رستگاری) می‌شنوی»؟ عرض کرد: آری؛ آن را می‌شنوم. رسول خدا ﷺ فرمودند: «پس برای اجابت آن، بشتاب»؛ و در نتیجه، پیامبر ﷺ بدو اجازه نداد (که نماز خویش را در خانه بگزارد)».

[این حدیث را ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: «الهوامّ»: حشرات زهردار و موذی؛ مانند: مار و امثال آن، جمع: هامّة.

«السباع»: جانوران درنده؛ همانند گرگ و سگ.

«ضریر البصر»: «ضریر»: فعیل به معنی مفعول: مضرور؛ یعنی زیان یافته. «ضریر البصر»: نابینا؛ کسی که از ناحیه‌ی چشم زیان یافته باشد و بینایی خویش را از دست داده باشد.

«رخصت»: در لغت به معنای «اجازه، اذن، تسهیل، آسان‌گیری و تخفیف» است که جمع آن، «رُخص» می‌باشد.

و در اصول: به تشریع برخی از احکام برای فرو کاستن از تکلیف مکلّف در شرایط خاصِّ مُقتضی چنین تخفیفی از سوی شارع (خدا و رسول) رخصت گویند.

به عبارت دیگر، به استباحت محظور (روا شمردن امر حرام) با وجود سبب خطر و شرایط خاص به علّت وجود دشواری و مشقت، رخصت گویند.

به اجمال، آگاهی از دانستی‌های زیر در باب رخصت ضروری است:

ممکن است حکم کلّی، در کتاب و رخصت، در سنّتِ معصوم بیان شود که این موضوع با توجه به بیان بسیاری از جزئیات و تفصیل مطالب در سنّت و نیز وحدت موضوع شریعت اسلامی، توجیه‌پذیر است.

رخصت همواره به سبب عذری در میان می‌آید؛ چرا که دلیل محرّم همواره به قوت خود باقی است و فقط در اوضاع و احوالی خاص و در شرایطی معین با در نظر گرفتن عذری چنین رخصتی در میان می‌آید.

رخصت در مقابل عزیمت به کار می‌رود؛ چرا که رخصت، عبارت از تخفیف حکم و عزیمت، عبارت از حفظ مدلول حکم به شنیده‌ی پیشین است.

بیشتر اصولیان، مبنای رخصت را قاعده‌ی رفع حَرَج می‌دانند.

عمل به عزیمت (حکم اصلی) در صورت وجود رخصت واجب، حرام است؛ چنان که اگر شخص بیمار که احتمال آسیب دیدن و هلاکت او در میان باشد، روزه بگیرد، این کار حرام است.

اقسام رخصت:

رخصت بر چند قسم است:

الف) رخصت اسقاط: به رخصتی، رخصت اسقاط می‌گویند که با در میان آمدن آن، عمل به حکم اصلی (عزیمت) کاملاً ساقط و عمل به رخصت، واجب می‌گردد؛ مانند رخصت روزه نگرفتن بیمار که در صورت احتمال و خوف هلاکت بیمار، مجاز نیست که رخصت را وانهد و به حکم اصلی عمل کند. بنابراین در رخصت اسقاط، حکم مشروع، حکم رخصت است.

ب) رخصت ترفیه: به رخصتی، رخصت ترفیه می‌گویند که حکم عزیمت (حکم اصلی)، با وجود آن، باقی و دلیل آن، موجود باشد؛ امّا به علّت آسانگیری بر مکلّف، حکم رخصت نیز در میان آمده باشد.

ج) رخصت ترک: به رخصتی که موجب ترک فعل باشد، رخصت ترک گویند. به عبارت دیگر، به فرمان شارع مبنی بر ترک حکم عزیمت (اصلی) به علّت ضرورت و نیاز، رخصت ترک گویند. بنابراین، اگر حکم عزیمت، موجب فعل باشد، حکم رخصت ترک خواهد بود و عکس این قضیه هم صادق است.

د) رخصت فعل: به رخصتی، رخصت فعل می‌گویند که در آن، شارع، به اقتضای ضرورتی و یا نیازی (در اوضاع و احوال خاص) به انجام عملی که در حکم اصلی (عزیمت) به ترک آن و یا به نهی از آن فرمان داده است، امر کند؛ چنان که شارع، مردان و زنان را از نگریستن به عورت مردان و زنان نامحرم بازداشته است و آن‌گاه به

حکم ضرورت (درمان، قضاوت و..). آن را روا شمرده است. بنابراین، اگر حکم عزیمت، موجب ترک فعل باشد، حکم رخصت، موجب عمل به آن خواهد شد.

ه) رخصت کامل: به رخصتی کامل می‌گویند که حکم اصلی، هیچ باقی نماند و با در میان آمدن حکم رخصت، به هیچ میزان و مقدار از حکم اصلی، عمل نشود.

و) رخصت مباح: به رخصتی، مباح می‌گویند که مکلّف در انجام به حکم اصلی و استفاده از رخصت، بدون کمترین ترجیحی به جانب یکی از آن‌ها، مختار باشد؛ به نحوی که با عمل به هریک از آن‌ها، ستایش و یا نکوهش نشود.

ز) رخصت مندوب: به رخصتی، مندوب می‌گویند که عمل به حکم رخصت، پسندیده‌تر از عمل به حکم اصلی باشد؛ امّا عمل نکردن به رخصت مندوب، مستحق نکوهش نباشد، ولی حُسن کار و مطلوبیت در عمل به حکم رخصت باشد.

ح) رخصت ناقص: به رخصتی ناقص می‌گویند که عمل به حکم اصلی (عزیمت) کاملاً از میان نرود، بلکه در انجام آن، تخفیف در نظر گرفته شود؛ مانند قصر و کوتاه خواندن نماز در ایام سفر که در این رخصت، عمل به حکم اصلی که گزاردن نماز باشد، کاملاً از میان نرفته است، بلکه از میزان آن کاسته شده است.

ط) رخصت واجب: به رخصتی واجب می‌گویند که به موجب آن، قطعاً باید به حکم رخصت عمل کرد و حکم اصلی (عزیمت) را

وانهاد؛ بنابراین، دیده می‌شود که رخصت کامل یا ناقص می‌تواند واجب، مندوب و مباح باشد. امّا با در میان آمدن حکم رخصت واجب، مکلّف نباید جز به تکلیف عمل کند.

«فهحیلا»: اسم فعل است و به معنای، روی آور و بشتاب.

۱۰۷۹ - [۳۸] (صَحِيح)

وَعَن أم الدَّرْدَاء قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَهُوَ مُغْضَبٌ فَقُلْتُ: مَا أَغْضَبَكَ؟ قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ مِنْ أَمْرِ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ شَيْئًا إِلَّا أَنَّهُمْ يُصَلُّونَ جَمِيعًا. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱].

۱۰۷۹- (۳۸) امّ درداء ؓ گوید: ابودرداء ؓ در حالی که خشمگین و ناراحت بود به نزدم آمد؛ بدو گفتم: چه چیزی تو را خشمگین کرده است؟ وی در پاسخ گفت: سوگند به خدا! من چیزی (نیکو) از امّت محمد ﷺ را نمی‌شناسم که باقی مانده باشد به جز آن که آن‌ها نماز را در جماعت می‌گزارند؛ (اما هم اکنون می‌بینم که نماز جماعت را با جماعت نمی‌خوانند و بدان، توجه و اهمیتی نمی‌دهند؛ و همین امر، باعث خشم و ناراحتی‌ام شده است).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «مُغْضَب»: خشمگین و ناراحت.

«ما اغضبك»: چه چیزی تو را خشمگین و ناراحت نموده است.

«والله»: سوگند به خدا! «واو» در «والله» برای سوگند است و فقط بر سر اسم ظاهر درمی‌آید و به عامل محذوفی متعلّق است.

۱- بخاری ۱۳۷/۲ ح ٦٥٠؛ و مسند احمد ٤٤٣/٦.

۱۰۸۰ - [۳۹] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ قَالَ: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْـخَطَّابِ فَقَدَ سُلَيْمَانَ بْنَ أَبِي حَثْمَةَ فِي صَلَاةِ الصُّبْحِ وَإِنَّ عُمَرَ غَدَا إِلَى السُّوقِ وَمَسْكَنُ سُلَيْمَانَ بَيْنَ الْـمَسْجِدِ وَالسُّوقِ فَمَرَّ عَلَى الشِّفَاءِ أُمِّ سُلَيْمَانَ فَقَالَ لَـهَا لَمْ أَرَ سُلَيْمَانَ فِي الصُّبْحِ فَقَالَتْ إِنَّهُ بَاتَ يُصَلِّي فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ فَقَالَ عُمَرُ لَأَنْ أَشْهَدَ صَلَاةَ الصُّبْحِ فِي الْـجَمَاعَةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُومَ لَيْلَةً. رَوَاهُ مَالك[1].

۱۰۸۰- (۳۹) ابوبکر بن سلیمان بن ابی حثمه ﷺ گوید: عمر بن خطاب ﷺ به وقت نماز صبح، شاهد حضور سلیمان بن ابی حثمه ﷺ نبود؛ پس از آن، عمر بن خطاب ﷺ به بازار رفت - و منزل سلیمان ﷺ در حدّ فاصل بازار و مسجد نبوی قرار داشت - شفاء، مادر سلیمان بن ابی حثمه ﷺ را دید و بدو گفت: امروز صبح، سلیمان را (در نماز جماعت صبح) ندیدم!؟ مادرش عرض کرد: او تمام شب را نماز خواند و سپس خواب بر وی غلبه کرد و در خواب ماند. عمر بن خطاب ﷺ گفت: اگر در نماز جماعت صبح حاضر شوم، بیشتر می‌پسندم از این که تمام شب را نماز بخوانم.

[این حدیث را مالک در «موطأ» روایت کرده است].

شرح: «فَقَدَ»: گم کرد؛ نیافت.

«غدا»: آن مرد در بامداد نزد فلانی رفت؛ مقابل «راح»: در شبانگاه رفت.

۱- موطأ مالک ۱۳۱/۱ ح ۷ «کتاب صلاة الجماعة».

«السوق»: بازار.

«امّ سلیمان»: بدل یا عطف بیان از «شفاء» است؛ و «شفاء»: یا اسم مادر سلیمان بن ابی حثمه است و یا لقبش.

«بات»: شب را به روز آورد؛ شب را در جایی سپری کرد. «بات» به عنوان فعل ناقص به کار می‌رود و بر سر مبتدا و خبر درمی‌آید و مبتدا را به عنوان اسم خود، مرفوع و خبر را به عنوان خبر خود، منصوب می‌کند.

«لان اشهد صلوة الصبح في جماعة احبّ اليّ من ان اقوم ليلة»:

از این بخش از حدیث، چنین برداشت می‌شود که در عصر کنونی نیز، باید مسلمانان به هموم و مشکلات اساسی خود مشغول شوند؛ نه آن که از کاه، کوه بسازند و کوه را کاه جلوه دهند؛ مهمترین چیزی که موجب افتادن در گودال اختلاف و بدبختی و عدم اتّحاد و ائتلاف امّت شده است فراغت فکری از هموم و مشکلات بزرگ و اصلی می‌باشد و عدم برنامه‌ریزی و عدم وجود آمال‌های بزرگ و رؤیای وسیع برای آینده است.

مسلمانان باید به هموم و مشکلات اساسی خود مشغول شوند.

مهمترین چیزی که موجب افتادن در گودال اختلاف و عدم اتحاد و ائتلاف امت شده است فراغت فکری از هموم و مشکلات بزرگ و اصلی می‌باشد و عدم برنامه ریزی و تنظیمات و همچنین عدم وجود آرزو و آمالهای بزرگ و رؤیاهای وسیع برای آینده است.

در واقع هرگاه افکار و اندیشه‌های مسلمانان از هموم و مشکلات اصلی فارغ شوند، با مسائل ریز و کم ارزش و جزئی درگیر شده و گاهی بی‌جهت با یکدیگر می‌جنگند و یکدیگر را قتل عام می‌کنند!.

هیچ عامل دیگری مثل متوجه شدن به مشکلات اساسی و یافتن راه و چاره برای آنها و ایستادن در مقابل دشمن مشترک، موجب اتحاد و اجتماع مردم نمی‌شود و سخن شاعر مسلمان احمد شوقی در این مورد خیلی زیبا است؛ چنانکه می‌فرماید: «ان المصائب یجمعن المصابین»!؛ یعنی: مصیبت، مصیبت زدگان را دور هم جمع می‌کند.

امروز برای امت اسلامی، این خیانت است که آنرا در بحر جدال پیرامون مسائل فقهی و حواشی اعتقادی غرق نمائیم همان مسائل فرعی و جزئی که گذشتگان، در آنها اختلاف کردند و پیروانشان در آنها منازعه نمودند و هیچ امیدی به اتفاق معاصرین در آنها وجود ندارد زمانیکه مشکلات، مصیبت‌ها و غمهای امت را فراموش کنیم؛ همان مشکلات و مصیبت‌های که چه بسا خود سبب آن بوده ایم.

در این باره باید حساسیت عبدالله بن عمر ﵄ را نگریست، ایشان به شدّت در مقابل مرد عراقی که در حالت اِحرام درباره‌ی حکم خون مگس از آن سؤال کرد عصبانی شد؛ زیرا قومش خون دخترزاده‌ی پیامبر ﷺ را ریخته بودند و مظلومانه او را شهید کردند

امّا می‌آمدند درباره‌ی مسائل کم ارزش و ریز، حساسیت نشان می‌دادند و سؤال می‌کردند. ابن عمر این سؤال را غلوّ و زیاده روی و سبب آنرا دوری از واقعیت می‌دانست و در جواب با عصبانیت فرمود: آنان خون دخترزاده‌ی پیامبر را می‌ریزند و باکی ندارند اما می‌آیند و از حکم خون مگس سؤال می‌کنند!.

بارها گفته ایم: مسائل اجتهادی، گنجایش و احتمال بیش از یک رأی رادارند و بیش از یک تفسیر را قبول می‌کنند و این هم دلیل بر وسعت و کشش و نرمی دین است و در شریعت اسلام مجتهدی که حق را به دست آورده است دارای دو اجر و مجتهدی که در اجتهاد به خطا رفته اگر چه اجر بدست آوردن حق را از دست داده، اجر اجتهاد را از دست نخواهد داد. زیرا اگر، حق را به دست نیاورده است امّا در به دست آوردن آن سعی کرده ولی به خطا رفته است و خطایش نیز طبق حدیث صحیح، بخشوده شده است. پس در اینصورت بزرگترین خیانت این است که درباره‌ی مسائل اجتهادی در بین مجتهدین یا عامه‌ی مردم آتش شراره کشد و منجنیقی بسازیم که به خاطر اختلاف نظر، یکدیگر را در آن با کلمات سخت‌تر از سنگ و برنده‌تر از فشنگ بکوبیم.

بنابراین، امروز مهمترین وظیفه و مسئولیت دعوتگران و متفکران مسلمان بیدار کردن مسلمانان و مشغول کردن امت به مشکلات اصلی می‌باشد به شیوه‌ای که چشم و عقل و قلبشان را بر مشکلات اصلی و هموم موجود متمرکز کنند تا هر فرد از

مسلمین جزئی از مشکلات را بر دوش خود حمل کند و در نتیجه این بار سنگین بر امّت اسلامی توزیع گردیده و هریک از حاملین این بار سنگین، در ادای مسئولیت به آسانی کار خود را انجام دهند و سنگینی بار سبک، و حمل آن آسان گردد.

جهان امروز، علی رغم اختلاف دینی و اختلافات ایدئولوژی و قبیله‌ای، زبانی و منطقه‌ای و سیاسی در تمام جوانب در حال نزدیک شدن به یکدیگر است. مذاهب مسیحی که هر کدام بیشتر به ادیان متباین شبیه هستند، در حال بهم نزدیک شدن و همکاری کردن با همدیگر هستند. بلکه ما می‌بینیم که یهودیها و مسیحی‌ها با وجود دشمنی تاریخی که دارند به همدیگر نزدیک می‌شوند و در جوانب مختلف با هم همکاری می‌کنند حتّی واتیکان که یکی از کشورهای مسیحی است در سالهای قبل در یک پیمان مشهور، یهودیها را از قتل مسیح و ریختن خون او تبرئه کرد.

دو ابرقدرت جهان یعنی آمریکا و شوروی علی رغم رقابتی که در بین آنها وجود داشت دیدیم که از نظر ایدئولوژی به همدیگر نزدیک شدند و نزدیکی آن‌ها در ابتدا با نام همزیستی مسالمت‌آمیز شروع و مشهور شد، سپس با پیشرفتی که کرد نام «زندگی مسالمت‌آمیز» به خود گرفت.

همچنین آمریکا و چین به یکدیگر نزدیک شدند.

اروپایی که جنگ، کشتار و نزاع‌های قومی و سیاسی و ایدئولوژیکی آنرا از هم پاشیده بود امروز از تمام جوانب در حال

بهم پیوستن است و حتّی انتظار می‌رود تمام حد و مرزها در بین کشورهای اروپایی از بین برود و تمام اروپا تبدیل به یک کشور گردد. (که این چنین نیز شد).

عجیب‌تر این که اروپای شرقی و غربی که دیوار آهنین و ترسناکی آن‌ها را از هم جدا کرده بود هم اکنون آن دیوار فولادی نازکتر و نازکتر می‌شود تا در نهایت از بین برود.

در این زمینه نویسنده‌ی سیاسی معروف، احمد بهاء الدین چنین می‌نویسد: هنگامی که دیژول در خطبه‌ها و سخنانش عبارت «اروپا از آتلانتیک تا اورال» را بکار می‌برد این عبارت در مجموع، ترکیبی از تمسخر و خشم بود زیرا اورال کوههای بین روسیه و سیبری است و معنی عبارتش این است که «اروپای واحدی را تشکیل خواهیم داد که شامل شرق و غرب آن باشد... از روسیه تا فرانسه و اسپانیا». دیژول این کلام را هنگامی بر زبان می‌آورد که در اوج جنگ سرد بودند و اروپا به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم شده و دیوار برلین بنا شده بود و همگی در حال مسابقه تسلیحاتی بودند.

در مقابل، خوش باورها و ساده دلها، کلامش را چنین توجیه می‌کردند که او فقط می‌خواهد آمریکا را بنا به اختلافاتی که با هم دارند عصبانی کند زیرا از کلامش فهمیده می‌شود علی‌رغم پیمان آتلانتیک و پیمانهای نظامی... روسیه به اروپا از آمریکا نزدیک‌تر است. منظور دیژول از این کلام چیزی منظم و با قاعده بود، وی

بر اساس نظریه‌ی تاریخی خود باور داشت که جهان با تقسیمات قومی و نژادی تقسیم می‌گردد نه تقسیمات ایدئولوژیکی، و نقشه جغرافیائی در تاریخ از تمام نظم‌های سیاسی مهمتر است؛ زیرا بر یک ملت واحد نظم‌های سیاسی مختلفی حکم می‌کند مثل فرانسه، این نظم پادشاهی یا جمهوری و سرمایه‌داری یا کمونیستی باشد، امّا چیزی که می‌ماند همان نسبت قومی است پس با وجود اینهمه نظام سیاسی بر فرانسه و آلمان و غیره، مرد فرانسوی همان فرانسوی است و آلمانی همان آلمانی است و بر اساس این منطق، روسیه ابتدا دارای حکم پادشاهی بود سپس تبدیل به حکومت کمونیستی شد و سپس به هر چیز دیگری تبدیل شود فرد روسی همان روسی است و در نتیجه تمام اینها چون در خط جغرافیایی اروپا قرار گرفته‌اند بنابر قومیت اروپایی همگی جزو اروپا می‌باشند در صورتی که اقیانوس آرام آمریکا را از اروپا جدا می‌کند و این حقیقت‌های قومی از پیمانهای ورشو و آتلانتیک قوی‌تر است. دیژول با این سیاستش در واقع خواسته است از عظمت و ابهت آمریکا بر اروپا بکاهد. همانطور که می‌دانست نظام کمونیستی رو به نابودی می‌رود و این نزد دیژول جزو اعتقادات سیاسی بود نه سیاست مجرد.

دیژول متفکر و جستجوگر تاریخ، آن که در انقلابهای فرهنگی و تمدنی تأملی ژرف دارد و بیش از همه دوراندیش است، هرکس درباره‌ی رویدادهای شرق اروپا مخصوصاً آلمان به فکر رود متحیر

می‌گردد و جز این که اذعان دارد افکار دیژول بدون جنگ جهانی و موشک و بمب اتمی بوقوع پیوسته چیز دیگری نمی‌تواند بگوید.

عجیب‌تر این که گورباچف که حتماً در شناخت تاریخ برای خود فلسفه‌ای دارد که صد در صد مخالف برداشت دیژول است دعوتگر تناقض قومی است و بر وحدت طبقات باور دارد، وی در سخنرانی‌هایش عبارت «کاخ بزرگ اروپا» را به کار برد و با این کلامش جهان و قبل از آن اروپا و مخصوصاً آلمان شرقی و غربی را به لرزه درآورد. اما کسی چنین تصور نمی‌کرد تاریخ اقوال دیژول را با این سرعت غافلگیرانه و با این سادگی قبول کند[1].

عجیب‌تر از تمام اینها ملاقات گورباچف است به عنوان نماینده مادیگران و جدلیها با پاپ نماینده کلیسای کاتولیک در قرارگاه پاپ‌ها در واتیکان. و این چیزی است که بعد از انقلاب بلشویکی در روسیه سال ۱۹۱۷ تاکنون روی نداده است.

چرا باید ما با وجود این نظم و قانون و شریعت کاملی که داریم از آنها کوشاتر نباشیم و به هموم و مشکلات امت خود مشغول نشویم؟ فرزندان مسلمین در گوشه و کنار جهان از گرسنگی و مرض در حال جان دادن هستند و از نظر معنوی در جهل و بیسوادی، و با غرق شدن در فساد مواد مخدر می‌میرند و در برابر خطر گمراه شدن و مسیحی و کافر شدن قرار گرفته‌اند. چرا به آنها

۱- الاهرام ۱۹۸۹/۱۱/۱۳ م.

اهتمام ندهیم و در مقابل این سیل بنیان کن ایستادگی نکنیم؟ چرا برای نجات آنها به خود حرکتی ندهیم؟ آنکه به مشکلات مسلمین اهتمامی ندارد چه نوع مسلمانی است؟ امت اسلامی قدرت کاشتن مواد خوردنی خود را ندارد و نمی‌تواند اسلحه‌ی لازم برای دفاع از حریم خود را بسازد و هیچ صنعتی ندارد که موجب امتیازش گردد، تمام مناطقی که امت اسلامی در آن مسکون است جزو جهان سوم محسوب می‌شود بلکه چنان گمان می‌کنم اگر جهان چهارمی نیز وجود داشت ما جزو آن بودیم! و چه بسا انسانهای نادان، اسلام را سبب این عقب ماندگی می‌دانند در حالی که این عقب ماندگی به سبب تخلف مسلمانان از اسلام است زیرا در آنروز که مسلمین به اسلام تمسک داشتند آقا و استاد بشریت بودند.

در آسیا بزرگترین کشور مسلمان نشین که اندونزی است، مرزهایش بر روی حمله گروههای تبشیری باز شده است و بزرگترین کشور آفریقا که نیجریه است همین حالت را دارد. آیا هیچ مسلمان غیوری که به امور دین اهتمام می‌ورزد و از حداقل عقل برخوردار باشد به خود اجازه می‌دهد از این مشکلات غافل شده و در مسائل جزئی علمی و اختلاف در روش کار دینی فریاد برآورد و آرام نگیرد و بر مسلمانان هم دین و هم عقیده‌ی خود حمله کند و آنها را مورد تهمت و تهدید قرار دهد؟ در صورتیکه این مسائل نه جزو ضروریات

دین و نه جزو نیازمندیهای آن می‌باشند بلکه در چهارچوب تحسینات و کمالیات قرار گرفته‌اند.

با وجود این که جهان پیرامون، در حال فراموش کردن اختلافات ریشه‌ای است و می‌بینیم که این نوع فراموشی چگونه باعث تقارب و اتحاد و توافق جهان در تمام سرزمینهای مختلف و تمام جوانب شده و می‌شود، اما در میان خود کسانی را می‌بینیم که در مسائل ریز و فرعی و جزئی، بی‌باکانه جمعِ به هم تابیده را متفرق و فتنه‌ی خوابیده را بیدار و تعصّب ساکن و بالقوه را به حرکت درمی آورند. بر ما لازم است اینگونه افراد را سرزنش و این گونه غفلت را تقبیح کنیم و مقداری به فکر این امت خود باشیم و مسلمانان را با مسائل جزئی مشغول نکرده و در راه دین مسائل جزئی دنیا را زیر و رو نکنیم و باعث غفلت، از هموم و مشکلات اصلی نشویم.

بنابراین باید از مسائل بی‌ثمر و بی‌فایده دوری گرفته و موضوعاتی را که در زمانهای قدیم مطرح بوده و اکنون هیچ گونه ردپایی از آنها نمانده است زنده نکنیم.

مسئله‌ی فتنه‌ی خلق قرآن در زمان خود، میدان وسیعی از فکر اسلامی را به خود مشغول کرده بود و آتش فته در میان معتزله و اهل سنت زبانه کشیده بود و دعوتگران اعتزال باسیاست خود توانستند دست دولت عباسی و هم‌پیمانان آن را در این نبرد داخل کنند و جمهور مسلمین و علما و امامانشان و در رأس همه امام ربّانی و اسوه‌ی صبر و حلم، یعنی احمد بن حنبل را دردام این فتنه

دادند و برای مجبور ساختن مخالفین به قبول این بدعت و ترک عقیده‌ی راستین، آتش و آهن و زندان و عذاب را استخدام کرده بودند. در واقع این، بلا و محنت سهمناک و نامیمونی بود که بار گناه آن را عده‌ای حمل کرده بودند که گویا خود را طرفداران آزادی فکر قلمداد می‌کردند!.

به هر حال این فتنه در زمان خود دارای شرایط و توجیهاتی بوده است که هریک از دو طرف آن را دارا بوده‌اند اما احیای آن امروز هیچ توجیه و مفهوم دیگری ندارد؛ زیرا چیزی که مشکل امروز نیست و به دام آن نیفتاده ایم چرا آنرا مشکل خود کنیم؟

بنابراین از کسانی که درباره‌ی زیدیه و اباضیه و قائلین به خلق قرآن سخن می‌گویند و وقت خود را با این سخنان پر می‌کنند خیلی تعجب می‌کنم زیرا مشکل اصلی امروز ما با کسانی است که معتقدند قرآن کلام محمّد است نه با کسانی که می‌گویند قرآن مخلوق خداست و با کسانی است که می‌گویند: قرآن ساخته‌ی دست بشر است و بالأخره مشکل ما از کسانی است که می‌دانند قرآن از طرف خداوند است اما آن را به عنوان برنامه‌ی زندگی و قانون دولت و جامعه نمی‌پسندند و قبول ندارند.

۱۰۸۱ - [۳۰] (ضَعِیف)

وَعَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «اثْنَانِ فَمَا فَوْقهمَا جمَاعَة».

رَوَاهُ ابْن مَاجَه[1].

۱۰۸۱- (۳۰) ابوموسی اشعری ﷛ گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «اگر دو نفر یا بیشتر از آن باشد، باید نماز با جماعت برگزار گردد؛ (یعنی اگر دو نفر بودند؛ یکی امام و دیگری، مقتدی شده و نماز را با جماعت بخوانند)».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: فواید به دست آمده از احادیث پیشین عبارتند از:

رفتن به نماز، درجات را بالا می‌برد و گناهان را نابود می‌سازد؛ این فضیلت در رفت و برگشت خواهد بود.

در ازای هر گامی که به سوی مسجده برداشته می‌شود، ده نیکی نوشته می‌شود.

انسان مسلمان از لحظه‌ای که از خانه‌اش بیرون می‌رود تا دوباره به آن برمی‌گردد، از نمازگزاران نوشته می‌شود.

بزرگ‌ترین پاداش را در نماز، کسی به دست می‌آورد که دورترین از لحاظ مکان به نماز باشد؛ یعنی فاصله‌ی او تا مسجد زیاد باشد.

گامی که انسان مسلمان به سوی نماز برمی‌دارد، برایش صدقه‌ای محسوب می‌شود.

۱- ابن ماجه ۳۱۲/۱ ح ۹۷۲؛ و مسند احمد ٦٩/٥.

کثرت گام‌ها به سوی مسجد، از مرز داری و جهاد محسوب می‌گردد.

خداوند برای بنده در بهشت، اسباب پذیرایی و مهمانی در ازای هر بار صبح و شب رفتن او به مسجد آماده کرده است.

بی‌گمان خداوند بلندمرتبه، روز قیامت برای روندگان در تاریکی‌ها به سوی مساجد نور را کامل می‌کند.

هر کس از خانه‌اش به سوی مسجد بیرون می‌رود، خداوند ضمانت او را می‌کند؛ او را روزی می‌دهد و کفایتش می‌کند.

رونده به نماز، در صورتی که وضوی خویش را زیبا و کامل کرده باشد؛ در واقع به زیارت خداوند می‌رود. بی‌شک خداوند بلندمرتبه، بر بندگانش با اکرام و احترام کسی که او را زیارت می‌کند، لطف و احسان کرده است. لطف خداوند بلندمرتبه، در ازدیاد ایمان و احسان و عطای ثواب و ترفیع درجات و دور کردن مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و شادگردانیدن قلب‌ها تجلّی پیدا می‌کند.

رسول خدا ﷺ به نابینای پیر، اجازه‌ی ترک نماز جماعت را نداد؛ پس چگونه ترک آن برای افراد سالم، مرخّص و مجاز است؟

هر کس نماز جماعت را ترک کند، به غفلت و مهرزدن قلب، تهدید شده است.

تخلّف و عدم حضور در نماز جماعت بدون عذر، از نشانه‌های نفاق است.

تلاش سخت صحابه، جهت حضور به نماز جماعت با بودن دشواری‌ها و زحمت‌ها.

به هر حال، نماز از دیدگاه اسلام به شکل بی‌نظیری در تاریخ ادیان و عبادات، یک تربیت اجتماعی نیرومند و آموزشگاه عالی انسانی است؛ اسلام، وظیفه‌ی هر مسلمان را تنها در این خلاصه نکرده است که بصورتی منفرد و بر کنار از جامعه‌ی خویش یا محیطی که در آن زندگی می‌کند، به انجام نماز بپردازد. بلکه او را بطور جدی به انجام نماز بصورت جماعت و بخصوص در مساجد فراخوانده است.

پیامبرﷺ می‌خواست خانه‌ی کسانی را که از جماعت سرپیچیده بودند، آتش بزند[۱]. بنابراین، اگر جماعت از نظر اسلام واجب نگردیده است، درعوض، بیست و هفت درجه از نماز فردی بالاتر می‌باشد[۲].

مسلم، از ابن مسعود روایت نموده است که گفت: «هر کس علاقه دارد که فردا خدا را در حالیکه مسلمان است ملاقات کند، می‌باید به این نمازها بگونه‌ای که بدان فراخوانده شده است، مقید باشد. خداوند تعالی راههای هدایت را برای پیامبرتان معلوم داشته است و نمازها، از جمله‌ی این راهها و روشها می‌باشند. اگر شما مانند این بنده‌ی متخلّف در خانه‌ی خود نماز بگزارید، سنت

۱- بنابر حدیث متفق علیه؛

۲- روایت مورد اتفاق.

پیامبرتان را مراعات نکرده اید و اگر سنت پیامبرﷺ را مراعات نکنید، گمراه می‌شوید. هیچ‌کس نیست که به نحو صحیح تطهیر نموده، به یکی از این مساجد روی آورد، مگر آنکه خداوند به ازای هر گامی که برمی دارد، ثوابی برایش می‌نویسد و گناهی از او می‌آمرزد. ما چنین می‌کردیم و کسی جز منافق از آن غفلت نمی‌ورزید و کسانی بودند که از شدت مرض و ناتوانی، به دو نفر تکیه می‌دادند تا در صف نماز جماعت حضور یابند».

اعلام فرارسیدن وقت نماز، در اسلام مانند ادیان پیشین از طریق نواختن ناقوس یا دمیدن شیپور یا برافروختن آتش قرار داده نشده و برای این منظور طریق دیگری معین گردیده است که بعلت قوت عبارات، شکل بیان و روشنی محتوا، متضمن مفهوم شعار و آواز و سرود ملی مؤثری می‌باشد و این همان اذان است:

«الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمداً رسول الله، اشهد ان محمداً رسول الله، حي علي الصلاة، حي علي الصلاة. حي علي الفلاح، حي علي الفلاح، الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله».

این سرود الهی، در یک وقت، از جنجره‌ی مؤذنین برمی آید و مؤمنان آنرا اجابت می‌کنند و روزانه پنج نوبت در مسجد محله‌ی خود گرد می‌آیند.

سپس بطور وسیعتری در نماز جمعه گرد می‌آیند. این فریضه‌ی هفتگی که خداوند جماعت را در آن واجب نموده و گفته است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ٩﴾ [الجمعة: ۹].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه برای نماز در روز جمعه فراخوانده شدید پس بسوی یاد خدا بشتابید و هر معامله را ترک کنید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

و تخلّف بدون عذر از آن را روا ندانسته است: (هر کس سه جمعه را بدون عذر و از روی سستی و سهل انگاری ترک نماید، خداوند بر دلش مهر می‌زند)[۱]. و یا باید مردم از فروگذاری نماز جمعه دست بردارند و یا اینکه خداوند بر دلشان مهر می‌زند و در شمار غفلت پیشگان قرار خواهند گرفت»[۲].

این اجتماع هفتگی، در بردارنده‌ی نوعی آموزش و توجیه و موعظه و یادآوری و تجدید پیمان و احیای حس برادری و استحکام وحدت و اظهار قوت می‌باشد.

در نماز عید، دایره‌ی شمول باز هم وسیعتر می‌شود. هدف اسلام از این نماز، آنست که انجمنی فراگیر و جشنی بزرگ ترتیب داده و همه‌ی مردم را در نقطه‌ی واحدی گرد آورد و مردان و زنان، حتی کسانیکه عذری دارند، در آن شرکت نمایند.

۱- هر مسلم، ترمذی، ابوداود، ابن ماجه و نسایی، آن را روایت نموده‌اند و ترمذی آنرا حسن دانسته است، همچنانکه ابن خزیمه و ابن حبان نیز در صحیح خود نقل کرده‌اند و حاکم گفته است: به شرط مسلم صحیح است.

۲- روایت از مسلم و ابن ماجه و دیگران.

از ام عطیه روایت شده است که گفت: «رسول خدا ﷺ به ما دستور داد که در روز عید فطر و اضحی، زنان حائض و پرده نشین را نیز با خود بیاوریم. اما اشخاص حائض نماز نمی‌خوانند ولی شاهد دعوت عام مسلمین و خیرات آن خواهند بود. من گفتم: یا رسول الله ﷺ، اگر کسی پوشش نداشت چطور؟ گفت: خواهرانش او را با روپوش خود بپوشانند»[۱].

نماز، یک تربیت نظامی است

در نماز جماعت، نوعی تربیت نظامی که اساس آنرا نظم و فرمانبری تشکیل می‌دهد، وجود دارد و ملّت‌های نوخاسته - مانند اعراب زمان بعثت - چقدر نیازمند آموزش عملی فرمانبرداری و پایبندی به نظم و تسلیم در برابر قانون و احترام بزرگان می‌باشد! و این چیزی است که از طریق نماز جماعت تأمین می‌شود.

آیا نظامی کاملتر و زیباتر از صفوف جماعت دیده اید که بگونه‌ای راست و مستقیم، بدون شکاف، به هم پیوسته، پهلو به پهلو وقدم به قدم شکل گرفته و امامشان هشدار می‌دهد که خداوند به صف کج نظر نمی‌کند و به آنها می‌آموزد که راست بودن صفوف، لازمه‌ی اقامه‌ی نماز و تمامیت آن است و از قول پیامبر ﷺ گوشزد می‌کند که: شکافها را ببندید و صفوف را سر

۱- متفق علیه

راست کنید و حالتهای گوناگون نداشته باشید تا خداوند قلبهایتان را دگرگون نسازد.

با تکبیر پیشنماز، همگی تکبیر می‌گویند و هنگام قرائت او، خاموش می‌شوند و هماهنگ با او، به رکوع و سجده می‌روند و با او سلام می‌دهند.

کسی که از این نظام سرپیچی کند، مثل اینست که از انسانیت سرپیچیده است. پیامبرﷺ می‌گوید: «آیا کسی که قبل از امام رکوع و سجده می‌کند، از اینکه خداوند، سر او را به سر الاغ تبدیل کند بیم ندارد»[۱]؟

این وضعیت را کسی غیر از سرباز شیطان به هم نمی‌زند و این فرد کسی است که از هرج و مرج شادمان و از نظم و هماهنگی ناراحت می‌گردد. «کسی که قبل از امام، رکوع و سجده کند، پیشانیش بدست شیطان است»[۲].

نقش مسجد در زندگی

مسجد بعنوان محل انجام روزانه‌ی پنج بار نماز جماعت، در اسلام و زندگی مسلمانان، موقعیت پراهمیتی پیداکرده است. بدین سبب مانند دَیر راهبان و عزلتگاه بیکاران نیست. زیرا که در اسلام،

۱- روایت از مسلم و بخاری و صاحبان سنن.

۲- «أَلَّذِي يَرْكَعُ ويَسْجُدُ قَبْلَ الْإِمامِ إِنَّمَا نَاصِيَتُهُ بِيَدِ شَيْطانٍ». روایت از بزار و طبرانی با سند خوب.

رهبانیتی وجود ندارد و پیامبرﷺ به ابوذر فرموده است: «به جهاد روی آور که رهبانیت امت من، جهاد است»[۱].

خداوند از عمر رضی الله عنه خشنود باد که وقتی گروهی را دید که بعد از نماز جمعه، به بهانه‌ی توکل بر خدا در مسجد مانده‌اند، شمشیر خود را بطرفشان بلند کرد و سخن معروف خود را گفت که: «هیچیک از شما نباید از طلب روزی باز ایستد و بگوید خداوندا به من روزی بده، در حالیکه می‌داند که از آسمان طلا و نقره نخواهد بارید! خداوند می‌فرماید: «هنگامی که نماز بجای آورده شد، روی زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بجویید»[۲].

بخاری روایت می‌کند که حبشیان در مسجد پیامبر ﷺ، شمشیربازی می‌کردند (یا با سلاحی دیگر) و پیامبر ﷺ به آنها می‌نگریست و به عایشه رضی الله عنها هم نشان می‌داد، گویا عمر رضی الله عنه بخاطر تعصب و خشونتی که داشت، چندان خوشش نیامد و خواست به طرف آنها سنگریزه پرتاب کند، اما پیامبرﷺ فرمود: عمر رضی الله عنه، کاری نداشته باش!.

علماء از این حدیث برای جواز بازی با اسلحه در مسجد، استدلال نموده و گفته‌اند: مسجد محل امور اجتماعی مسلمانان است و هر کاری که برای دین و پیروان دین مفید باشد، در آنجا روا می‌باشد.

۱- روایت از ابن حبان و حاکم.
۲- ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ﴾ [الجمعة: ۱۰]

در ضمن گفته‌اند: بازی با سلاح، فقط یک بازی نیست، بلکه عامل تمرین آموزش افراد شجاع برای هنگام جنگ و مقابله با دشمن است...[۱].

مسجد در زمان طلوع اسلام، یک مرکز ملی برای تعلیم و تربیت، کنگره‌ای محلی برای مشورت و همفکری و انجمنی برای کسب آشنایی و پیوند دوستی مسلمانان و آموزشگاهی برای پرورش عملی اساسی بود.

مسجد، یک آموزشگاه ملی است.

کدام آموزشگاه مردمی همچون مسجد، همگان را در شب و روز و تابستان و زمستان در برمی گیرد و هیچ شاگردی از پیر و جوان را بازپس نمی‌راند و هیچ تشریفات و هزینه و قید و بندی ندارد؟

کدام دانشگاهی اینچنین اصول اعتقادی و تکالیف عبادی و ارزش‌های اخلاقی و آداب نیک و شیوه‌ی معاملات را آموزش می‌دهد و حلقه‌های علمی پر از رحمت و برکتی را تشکیل میدهد و آرامش می‌بخشد و بوسیله‌ی ملائکه احاطه شده است؟

جلسات علمی مساجد منحصر به علوم دینی خالص نبوده و تمام موضوعات مربوط به عقل و اندیشه‌ی اسلامی از قبیل معارف ادبی و انسانی را نیز شامل می‌گردید. بنابراین ملاحظه می‌کنیم که از صدر اسلام، اجتماعاتی همچون جلسه‌ی عبدالله بن

۱- مسجد مکانی است برای نماز و هر کاری که برای جامعه‌ی مسلمین اهمیت داشته باشد.

عباس که در بر گیرنده‌ی علوم و معارف گوناگون بوده و هر روز به موضوعی اختصاص داشت، تشکیل می‌شد و علم به عبادت پیوسته بود و دانشگاه‌های بزرگی در زیر سقف مساجد جامع بوجود آمده و رو به رشد می‌نهاد.

کدامیک از ما می‌تواند ارزش علمی جامع الازهر در مصر و جامع قرویین در مراکش و جامعه زیتونة در تونس و خدمات علمی و فرهنگی این مساجد یا دانشگاهها در طول قرون متمادی را انکار کند؟

مسجد، کنگره‌ی دائمی

کدام مجلس ملی با این مسجد که نمایندگانش «توبه‌گران، عبادت پیشگان، ستایشگران، راه پویان، راکعان و ساجدان، امر به معروف و نهی از منکرکنان و نگهبانان حدود خدا»[1] هستند، برابری تواند کرد؟

مجلس و کنگره‌ای که زمامداران، در آن سیاست خود را عرضه و روش خود را معین می‌کردند و ملت، بدون ترس و فشاری، با آن مقابله و گفتگو می‌کردند! آیا تاکنون یک نطق سیاسی جامع و مختصر از رئیس دولتی شنیده ایم که نظیر و شبیه نطق حضرت ابوبکر ﷺ، در روز تصدّی خلافت باشد: «ای مردم، من زمامداری

۱- «سوره‌ی توبه: ۱۱۲» ﴿ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ ٱلۡحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلۡأٓمِرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِۗ﴾ [التوبة: ۱۱۲].

شما را بر عهده گرفتم، در حالیکه بهترین شما نیستم. هرگاه مرا در راه حق دیدید، یاریم کنید و چون به راه باطل مشاهده کردید، به راه راستم بیاورید، بدانید که ناتوانهای شما نزد من نیرومندند تا حقشان را بستانم و نیرومندان شما نزد من ناتواند تا حق را از آنها بستانم. تا وقتی که من مطیع خدا بودم، اطاعتم کنید و چون از راه فرمانبرداری خدا منحرف شدم، موظف به فرمانبرداری نیستید. این سخن را می‌گویم و از خدا برای خود و شما آمرزش می‌طلبم».

این بیانی بود که خلیفه ایراد نمود! می‌فرماید و دروغ از آن در نمی‌آید، وعده می‌دهد و از آن تخلّف نمی‌ورزد، امت هم آنرا می‌شنود و هرگز فراموش نمی‌کند و حساب می‌کشد و ترس بخود راه نمی‌دهد. چگونه می‌شود خلیفه تخلف کند و یا امت فراموش نماید، در حالیکه کنگره اش روزانه پنج بار منعقد می‌شود و هیچ‌گاه بعنوان تعطیلی یا مرخصی بسته نمی‌شود؟

مسجد، یک انجمن است.

کدام انجمن یا مجمعی همچون مسجد می‌تواند در هر نماز، خلاصه‌ای از مردم یک محله و در هر جمعه، برگزیده‌ای از تمامی منطقه را گرد هم آورد؟ اسلام است که مردم را به نماز جماعت فراخوانده و آنرا بیست و هفت درجه از نماز فردی بالاتر شمرده و رسول خدا ﷺ می‌خواست خانه‌ی کسانی را که از جماعت اعراض می‌کردند. بسوزاند!.

اسلام، فرزندان خود را به جماعت فراخوانده است تا با یکدیگر آشنا شوند و بیگانه نباشند، به همدیگر نزدیک شوند و دور نباشند، نسبت به هم محبت ورزند و کینه نداشته باشند و در جبهه‌ی واحدی قرار گیرند و کشمکش ننمایند.

گذشتگان ما، ارزش مسجد را - بعنوان انجمنی فراگیر - شناخته بودند و بدین جهت پیمانهای ازدواج خود را به منظور امتثال به حدیث «نکاح را آشکار نمایید و در مساجد منعقد کنید و برای آن دف بزنید»[1] در مساجد برگزار می‌نمودند.

اگر مسلمانان امروز هم از این کار پیشینیان خود سرمشق گیرند، در هزینه‌های بسیار گزافی که در محافل پر زرق و برق هدر می‌روند و ثروتهای زیادی که در جهت خودنمایی و چشم و هم چشمی مصرف می‌شوند صرفه جویی خواهند کرد.

مسجد، مرکز تربیت عملی است.

مسجد کشتزاری است که تعالیم نظری دین، در محدوه‌ی آن مورد آزمایش قرار می‌گیرند و اصول انسانی آن، آماده‌ی اجرا می‌شوند.

یکی از برتریهای اسلام، اینست که اصول خود را بصورت یک امر ذهنی مجرد یا حرف محض در سر یا زبان قرار نداده است،

۱- «أَعْلِنُوا هذَا النِّكاحَ واجْعَلُوهُ فِي المساجِدِ واضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالدَّفِّ».
در کشف الخفاء می‌گوید: این را ترمذی از عایشه روایت کرده ولی ضعیف دانسته است، اما شواهدی دارد که شاید خوب باشد. ج ۱، ص ۱۴۵.

بلکه آن اصول را بصورتی ناگسستنی به زندگی و نظام برنامه‌ی روزانه‌ی فرد مسلمان پیوند داده است. بنابراین آزادی، برادری و برابری اسلامی را - که دوازده قرن پیش از انقلاب فرانسه مطرح گردیدند - در مساجد به شکل حقایق علمی و حقیقی که بدون سر و صدا و حرف زیاد نمایانگر خویش هستند، مشاهده می‌کنیم.

آزادی.

کدام آزادی از آزادی نمازگزار در مسجد، بالاتر است؟ او از هر بندگی جز بندگی خدا آزاد است و تنها برای او رکوع و سجود می‌کند و فقط در برابر او تواضع و خشوع نشان می‌دهد. اما انسانها هر قدر هم بزرگ باشند، بنده‌ای مانند او هستند که سلطه‌ای بر او ندارند:

﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا١٨﴾ [الجن: ۱۸].

«مساجد به خدا تعلق دارد پس با خدا هیچکس دیگر را نخوانید؛ (یعنی در مسجد یا در بندگی)».

این همان آزادی وجدان انسانی و بالاترین و راسخترین آزادیها می‌باشد.

اما درباره‌ی آزادی عقیده و ارزیابی و انتقاد، همین بس که هرگاه امام در گفتار یا کرداری در ضمن نماز اشتباه کند، نمازگزارانی که پشت سر او هستند، مؤظف به اصلاح خطا و راهنمایی او می‌باشند و این مورد برای پیر و جوان و مرد و زن یکسان است.

این قرائتش را تصحیح می‌کند، آن یکی سبحان الله می‌گوید و دیگری بر دستش می‌زند... تا به حق و درستی بازگردد.

همینطور وقتی که ناطق بر منبر می‌رود، نمی‌تواند همچون «دیکتاتور»ی نظریات خود را بر مردم تحمیل نماید بلکه مردم نیز در مسئولیت او سهیمند و در صورت غفلت می‌باید تذکرش بدهند و اگر فراموش کرد، بخاطرش بیاورند و در صورت انحراف از راه راست، هدایتش کنند، هر چند که ناطق مزبور، خلیفه‌ی مسلمین باشد. امیرالمؤمنین «عمر» ﷺ تصمیم گرفت که حدّی برای مهریه قرار دهد و این موضوع را در مسجد اعلام نمود، زنی به مخالفت برخاست و گفت: «چطور اینکار را می‌کنی در حالیکه خداوند فرموده است:

﴿وَإِنۡ أَرَدتُّمُ ٱسۡتِبۡدَالَ زَوۡجٖ مَّكَانَ زَوۡجٖ وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡـًٔاۚ أَتَأۡخُذُونَهُۥ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا٢٠﴾ [النساء: ۲۰].

«هرگاه خواستید همسری بجای همسر قبلی انتخاب کنید و به یکی از آن دو مبلغی دادید، چیزی از آن، پس نگیرید، آیا می‌خواهید با ارتکاب بهتان و گناه آشکار، بازستانید»؟

خلیفه، واکنشی جز انصراف از عقیده خویش نشان نداد و با صراحت گفت: «این زن درست گفت و عمر اشتباه کرد»!.

برادری

درباره‌ی برادری همین قدر کافی است که مسجد، اهالی محل را همه روزه پنج بار گرد هم می‌آورد و بدین ترتیب، بدنها به هم

می‌خورند و چهره‌ها با هم آشنا می‌گردند و دستها در هم می‌فشرند و زبانها با یکدیگر زمزمه می‌کنند و دلها با هم انس می‌گیرند و افراد به وحدت هدف و روش، دست می‌یابند. کدام وحدتی از وحدت نمازگزاران در جماعت که پشت سر شخص واحدی می‌ایستند و خدای واحدی را می‌خوانند و کتاب واحدی را قرائت می‌کنند و به سوی قبله‌ی واحدی روی می‌کنند و کارهای یکسانی از قبیل قیام و قعود و رکوع و سجود، انجام می‌دهند، کاملتر و عمیقتر است؟

این وحدتی است که در سطح و پوسته نمی‌ماند و به مغز و درون راه می‌یابد. وحدتی در نگرش، اندیشه، هدف، جهت، حرف و عمل. وحدتی که مظهر و نمایانگر محتوای این آیه می‌باشد:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ١٠﴾ [الحجرات: ۱۰]

براستی که مؤمنان برادرند.

کدام تصویری جالب‌تر از منظره‌ی مسجد پیامبر ﷺ در مدینه است که نژادهای گوناگون غیرعرب همچون صهیب رومی، سلمان پارسی و بلال حبشی را در دامن خود گرفته است، همچنانکه قبائل مختلف عرب از قبیل انصار قحطانی و مهاجرین عدنانی را شامل گردیده، درحالی‌که همین قبائل هریک تیره‌هایی داشتند که دشمنی و کینه‌توزی دوران جاهلیت مدت درازی میانشان جدائی انداخته بود، مانند اوس و خزرج.

مسجد، همگی اینها را در آغوش مهربان خود گرفت و در دامن گسترده‌ی خویش گرد آورد و سرانجام، به موهبت خدا، برادران یکدیگر شدند، بطوری که یکی از آنها گرسنه می‌خوابید تا برادرش سیر شود:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ٩﴾ [الحشر: ۹].

«...و بر خویشتن ترجیح می‌دهند، هر چند که احتیاج داشته باشند...».

و شب هنگام، با دلی پیراسته از کینه و عداوت و خشم و نفرت، بخواب می‌رفتند تا نمازشان باطل و در نزد خدا مردود نباشد، زیرا که روایت شده است: «سه گروهند که نمازشان از سرشان بالاتر نمی‌رود: مردی که امامت (رهبری) گروهی را بر عهده گیرد و آن گروه به رهبری او راضی نباشند، زنی که شب را بگذراند و همسرش از او خشمگین باشد و دو برادری که با هم نزاع و دشمنی داشته باشند.»[۱] و این بدان معنی است که نماز واقعی، به هیچ عنوان با جو نفرت و خشم و درگیری نمی‌سازد.

برابری

۱- روایت از ابن ماجه؛ اسنادش صحیح و راویانش موثق هستند، چنان‌که بوصیری در «الزوائد» گفته است: «ثلاثه لاترتفع صلاتهم فوق رووسهم شبرا: رجل امّ قوماً وهم له کارهون، وامرأة باتت وزوجها علیها ساخط واخوان متصارمان».

کدام برابری و مساواتی از مساوات موجود در صفوف به هم فشرده‌ی جماعت در مسجد، واضحتر و نمایانتر است؟ فرمانروا در کنار نگهبان، توانگر در مجاورت تهیدست، ارباب پیوسته به مستخدم و دانشمند در کنار کارگر و کشاورز!.

قانونی برای مسجد وجود ندارد که صف اول را به وزیران و صف دوم را به وکیلان و سومی را به مدیران یا مسئولان درجه‌ی اول یا مالکان بزرگ اختصاص دهد.

همگان مثل دندانه‌های شانه برابرند. بنابراین هرکس زودتر به مسجد آمد، با هر منزلت و کاری که دارد، در صفوف جلو جای می‌گیرد.

محمد اقبال لاهوری می‌گوید: «تعیین قبله‌ی واحد برای نماز مسلمانها، به منظور تقویت و حفظ وحدت نظر عموم بوده است و شکل کلی آن، به احساس مساوات اجتماعی و تحکیم پیوندهای آن، تحقق می‌بخشد. تا آنجا که می‌خواهد بینش طبقاتی یا نظریه‌ی برتری قومی نسبت به قومی دیگر را از میان بردارد.

اگر برهمایی اشراف منش جنوب هند، به همردیف و پهلو به پهلو ایستادن با طبقه‌ی نجس‌ها تن در دهد، انقلاب معنوی عظیمی روی خواهد داد!!.

وحدت ذاتی دربرگیرنده‌ی همه‌ی اشیاء، که تمامی موجودات را می‌آفریند و بدانها پایداری می‌بخشد. همان چیزی است که به وحدت انکارناپذیر همه‌ی بشریت منجر می‌شود و تقسیم و

پراکندگی انسانها بصورت نژادها، ملتها و تیره‌ها - چنانکه در قرآن آمده است - برای سهولت آشنایی و تشخیص بوده است و نه چیز دیگر.

بر این اساس، نماز جماعت در اسلام، علاوه بر ارزش فکری خود، به آرمان تحقق وحدت بشریت بعنوان یکی از حقایق زندگی اشاره می‌کند و این آرمان، فقط با برچیدن همه‌ی تفاوتها و اختلافاتی که یک انسان را از دیگری متمایز می‌سازد، تحقق می‌پذیرد»[1].

بسیاری از مستشرقین نتوانسته‌اند از اظهار شگفتی نسبت به نماز اسلامی و اثر عمیق آن در نهاد آدمی خودداری کنند. به ویژه نماز جماعت که وجه تمایز اسلام و الهام بخش والاترین اصول انسانی اجتماعی که غیر مسلمانان تا قرن اخیر از آن بی‌اطلاع بوده‌اند، می‌باشد.

از این قبیل است آنچه که فیلسوف فرانسوی، رنان - علیرغم کج فهمی‌هایی که از اعراب و اسلام دارد - اظهار داشته است: «من به هیچ مسجدی از مساجد مسلمانان داخل نمی‌شوم مگر آنکه احساس خشوع و حسرت از اینکه مسلمان نیستم، به من دست می‌دهد»!.

و توماس آرنولد راجع به نماز می‌گوید: «این تکالیف عبدی منظم الهی، از بزرگترین علائم امتیاز نظام دینی مسلمین در

۱- از کتاب «تجدید التفکیر الدینی فی الاسلام» اقبال، ترجمه عربی از عباس محمود، ص ۱۰۸.

مقایسه با دیگران می‌باشند که جهانگردان در سرزمینهای شرقی ملاحظه و مشاهده می‌کنند، زیرا نحوه‌ی برگزاری بسیاری از آیینهایی که در سرزمینهای شرقی مشاهده می‌شوند، خالی از تأثیر معنوی است».

سپس مطلبی را درباره‌ی شورانگیزی نماز اسلامی، از قول یک اسقف بازگو کرد و چنین ادامه می‌دهد: «اینک از نماز فردی به سراغ نماز جماعت رفته، می‌گوییم: امکان ندارد کسی در طول زندگی خود، شاهد منظره‌ای شبیه اجتماع حدود پانزده هزار نمازگزار در محوطه‌ی مسجد جامع «دهلی» هند در روز آخرین جمعه‌ی ماه رمضان، در حالیکه از هر جنبش آنان، بزرگترین علائم تعظیم و تقوا نمایان است، بوده باشد و از دیدن آن، تأثیر قلبی عمیق پیدا نکرده و برتری ممتاز این شیوه‌ی عبادی نسبت به شیوه‌های دیگر را ملاحظه ننموده باشد.

اذان برای نمازهای روزانه هم که در اوقات معینی طنین انداز می‌شود؛ در نخستین لحظات سحر، و هنگام نیمروز که مردم به سختی در تکاپو و سرگرم کارهای خود هستند، و هنگام عصر... با شکل و کیفیتی که انجام می‌گیرد، عیناً همان عظمت را دارد»[۱].

مسجد پیامبر در مدینه

۱- از کتاب «الدعوة الی الاسلام» ترجمه (عربی) حسن ابراهیم حسن و همکارش.

رسول خداﷺ نقش و اهمیت مسجد را در نظام زندگی اسلامی دریافته بود و بنابراین اولین برنامه‌ای که در مدت اقامت کوتاه خویش در میان بنی سالم بن عوف - که سر راه مدینه ساکن بودند - مورد توجه قرار داد، ساختن مسجد قباء بود که این آیه درباره‌ی آن فرود آمده است:

﴿لَا تَقُمۡ فِيهِ أَبَدٗاۚ لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِۚ فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ١٠٨﴾ [التوبة: ۱۰۸].

«نخستین بنیادی هم که بعد از استقرار در مدینه پی ریزی نمود، بنای مسجد بزرگ خویش بود که در ساختن آن، با دست خود کار می‌کرد و حمل سنگهایش را به عهده داشت و در ضمن کار می‌گفت: «خدایا، زندگی واقعی جز زندگی آخرت وجود ندارد، پس بر انصار و مهاجران ببخشای».

یارانش نیز کار می‌کردند و این سرود را می‌خواندند:

لايَسْتَي مَنْ يَعْمُرُ الْـمَساجِد   يَعْمَلُ فيها قائِمـاً وقاعِداً ومَنْ يَري عَنِ الْغُبارِ ائِداً[1].

این مسجد نبوی، نخستین مرکز دعوت اسلامی و بزرگترین محل دولت اسلامی بود.

همان مدرسه‌ای که درهایش را به روی نژادها و اقوام گوناگون عرب، عجم، سفید، سیاه و قشرهای مختلف از قبیل ثروتمندان و تهیدستان و دستجات متنوع پیر و جوان و کودک گشوده بود و

۱- ترجمه: کسی که مسجد می‌سازد، و ایستاده و نشسته در آن کار می‌کند، و کسی که از گرد و خاک فرار می‌کند، برابر نیستند.

آغوش خود را برای زنانی که در جماعت شرکت می‌نمودند و در آموزشهای علمی حاضر می‌شدند، باز کرده بود و این در زمانی بود که برای زن حق علم آموزی و مشارکت و همگامی با مردان، قابل تصور نبود!.

مدرسه‌ای که علم و عمل را با هم آموزش داده و جسم و جان را تطهیر نموده و هدف و وسیله را نشان داده، حق و تکلیف را می‌شناسانید و تربیت را پیش از تعلیم و تجربه را پیش از نظریه و پیرایش نهاد آدمی را قبل از آرایش سرها و قیافه‌ها، مورد توجه قرار می‌داد.

پس جای تعجب نیست که از دامن آن، خلفایی همچون ابوبکر و عمر و عثمان و علی، فرماندهانی مثل ابوعبیده و خالد و عمرو، قاریانی مانند ابن مسعود و ابی بن کعب و دانشمندانی چون زید بن ثابت و ابن عباس و زنان فاضلی همچون فاطمه، عایشه، حفصه، ام عماره، و ام‌سلمه بیرون بیایند.

مسجد محمدی در همان حالی که آموزشگاه دعوت بود، مرکز حکومت نیز محسوب می‌شد. پیامبر ﷺ در آنجا برای بیکاران، کار و برای نادانان، آگاهی و برای فقیران، اعانه تهیه می‌کرد و به راهنمایی‌های بهداشتی و اجتماعی می‌پرداخت و اخبار جامعه را پخش می‌کرد و با نمایندگان دولت‌ها دیدار می‌نمود و در جنگها به آرایش و ترتیب نیروهای رزمی همت می‌گمارد و در حال صلح به گسیل مبلّغان و نمایندگان می‌پرداخت.

مسجد در زمان پیامبر اینچنین بود و در عهد صحابه و تابعین هم همین وضع را داشت.

با این همه، چه کسی می‌تواند ادعا کند که نماز، یک ابتهال روانی مجرد و برکنار از زندگی می‌باشد و یا یک واکنش منفی، که اثری در جهت بخشیدن و ترقی دادن زندگی ندارد؟ هرگز...

گفتار خود، راجع به نماز و مسجد را با سخن ارزشمندی از یک محقق مسلمان بپایان می‌بریم که می‌گوید:

«در مسجد، امتیازات و تبعیضات مقامی، مالی، نژادی و رنگی ناپدید می‌شوند و تمام محیط آن، از هوای پاک برادری، برابری و محبت آکنده است. این، نعمت بزرگی است که آدمی روزانه، در میان دنیایی تیره از جنگ و جدال، پنج بار از جو دوستی و آرامش کامل بهره مند گردد و در حالی که تفاوت و اختلاف، خصیصه‌ای معمولی به شمار می‌رود، از فضای مساوات برخوردار شود و در میان شعله‌های کینه و درگیریها و دشمنیهای بی‌شمار زندگی روزمره، در محیطی سرشار از محبت قرار گیرد».

این، واقعاً بالاترین موهبت است، زیرا نمونه‌ی آشکاری از حیات است. انسانی که ناگزیر است در میان تبعیض و کشمکش و درگیری فعالیت نماید و شاهد مظاهر گوناگون خشم و کینه و دشمنی باشد، هر روز پنج بار، خویشتن را از این پدیده‌ها بیرون می‌کشد تا به حقیقت مساوات، برابری و محبت به عنوان سرچشمه‌های واقعی خوشبختی انسان دست یابد.

به همین خاطر، وقتی که برای انجام نماز مصرف می‌شود،از دیدگاه خیر و فایده و استفاده‌ی عملی بشریت، به هدر نرفته است و برعکس با آموزش این درسهای گرانمایه‌ای که زندگی را گوارا و قابل تحمل می‌کند، نهایت ارزش را دارد. درسهای مزبور درباره‌ی برادری، برابری، دوستی و محبت، با تمرین و تجربه‌ی عملی در زندگی روزانه، پایه‌ها و زمینه‌هایی برای وحدت نوع بشر و حفظ پایداری تمدن ابدی انسانی را تشکیل می‌دهند.

۱۰۸۲ - [۳۱] (صَحِيح)

وَعَنْ بِلَالِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا تَمْنَعُوا النِّسَاءَ حُظُوظَهُنَّ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِذَا اسْتَأْذَنَّكُمْ». فَقَالَ بِلَالٌ: وَاللَّهِ لَنَمْنَعُهُنَّ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللّٰهِ: أَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَتقول أَنْت لنمنعهن[۱].

۱۰۸۲- (۳۱) بلال بن عبدالله بن عمر ﵄، از پدرش روایت می‌کند که گفت: پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «بهره‌ی زنان را از (آمدن به) مساجد، منع نکنید [و آن‌ها را از آمدن به مسجد، محروم نگردانید؛] آن‌گاه که از شما (برای آمدن به مسجد) اجازه خواستند.

در این هنگام، بلال ﵁ (پسر عبدالله بن عمر ﵄) گفت: سوگند به خدا! زنان را از آمدن به مساجد، منع می‌کنیم و بدان‌ها اجازه‌ی آمدن به مسجد را نخواهیم داد! عبدالله بن عمر ﵄ (با شنیدن این سخن،

۱- مسلم ۳۲۸/۱ ح (۴۴۲-۱۴)؛ ابوداود ۳۸۲/۱ ح ۵۶۶؛ ابن ماجه ۸/۱ ح ۱۶؛ و مسند احمد ۱۴۰/۲.

رو به بلال ﷺ کرد و) خطاب بدو فرمود: از رسول خدا ﷺ به تو خبر می‌دهم (که از منع کردن زنان از آمدن به مساجد نهی فرموده است) و آن‌گاه تو می‌گویی که مانع آن‌ها از آمدن به مساجد می‌شویم!.

۱۰۸۳ - [۳۲] (صَحِيح)

وَفِي رِوَايَةِ سَالِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللّٰهِ فَسَبَّهُ سَبًّا مَا سَمِعْتُ سَبَّهُ مِثْلَهُ قَطُّ وَقَالَ: أُخْبِرُكَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَتَقُولُ: وَاللَّهِ لنمنعهن. رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۰۸۳- (۳۲) و در روایتی که سالم ﷺ از پدرش (عبدالله بن عمر ﷺ) نقل کرده است، چنین وارد شده که وی گفت: عبدالله بن عمر ﷺ با شنیدن این سخن، رو به بلال ﷺ نمود و دشنام بدی به وی داد که مثل این دشنام را تا به حال از او نشنیده بودم. آن‌گاه عبدالله بن عمر ﷺ به بلال گفت: از رسول خدا ﷺ به تو خبر می‌دهم (که از منع کردن زنان از آمدن به مساجد نهی فرموده است) و آن وقت تو می‌گویی که مانع آن‌ها (از آمدن به مساجد) می‌شویم!.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «حظوظهنّ»: بهره و پاداش زنان که از آمدن به مسجد و حضور در نماز جماعت، فراچنگ می‌آورند.

«استأذنکم»: از شما برای آمدن به مسجد، طلب اجازه کنند.

«فاقبل»: روی آورد؛ متوجه شد؛ حمله‌ور شد؛ هجوم آورد.

۱- مسلم ۳۲۷/۱ ح (٤٤٢-١٣٥).

«فسبّه»: دشنام داد؛ بد و بیراه گفت؛ فحش داد.

«قطّ»: ظرف زمان برای استغراق گذشته و مختص به نفی است و به معنای هرگز. یعنی هرگز در تمامی طول عمرم مثل این دشنام را نشنیده بودم.

«أُخبرك عن رسول الله ﷺ و تقول والله لـمنعنهنّ»: ابن دقیق العید در شرح این حدیث می‌گوید: «انکار کردن و دشنام دادن عبدالله بن عمر ﷺ به فرزندش بلال، نوعی هشدار به کسانی است که با آراء شخصی خود و از روی هوا و هوس، در مقابل احادیث نبوی قرار می‌گیرند».

مولانا انور شاه کشمیری ﷺ، در این باره می‌نویسد: منظور پسر عبدالله بن عمر ﷺ هرگز این نبود که نظریه و دیدگاه شخصی خویش را بر حدیث رسول خدا ﷺ ترجیح بدهد؛ بلکه سخن او با نیت صحیح و با در نظر گرفتن یک مصلحت عمومی بود؛ به همین علّت عبدالله بن عمر ﷺ، تا آن حدّ، ناراحت و خشمگین شد.

۱۰۸٤ - [۳۳] (صَحِيح)

وَعَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «لَا يَمْنَعَنَّ رَجُلٌ أَهْلَهُ أَنْ يَأْتُوا الْـمَسَاجِدَ». فَقَالَ ابْنٌ لِعَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ: فَإِنَّا نَمْنَعُهُنَّ. فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ: أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَتَقُولُ هَذَا؟ قَالَ: فَمَا كَلَّمَهُ عَبْدُ اللّٰهِ حَتَّى مَاتَ. رَوَاهُ أَحْمد[1].

۱- مسند احمد ۳٦/۲.

۱۰۸٤- (۳۳) مجاهد ﷺ از عبدالله بن عمر ﷺ روایت می‌کند که پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «نباید هیچ مردی، خانم خویش را از رفتن به مساجد منع کند».

در این هنگام، پسر عبدالله بن عمر ﷺ، (بلال، خطاب به پدرش) گفت: ما زنان را از آمدن به مساجد منع می‌کنیم. عبدالله بن عمر ﷺ (با شنیدن این سخن، رو به بلال نمود و خطاب بدو) گفت: من از رسول خدا ﷺ به تو خبر می‌دهم (که از منع کردن زنان از آمدن به مساجد نهی فرموده‌اند،) و آن وقت تو می‌گویی که مانع آن‌ها (از آمدن به مساجد) می‌شویم!.

(مجاهد ﷺ) گوید: (به خاطر همین سخن،) عبدالله بن عمر تا پایان عمر خویش، با پسرش بلال، سخن نگفت.

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است].

شرح: «فما كلّمه عبدالله حتّي مات»:

دوستی و خشم برای خدا: رسول خدا ﷺ در حدیثی می‌فرمایند: «من احبّ لله وابغض لله واعطي لله ومنع لله، فقد استكمل الايمان» (ابوداود ح ٤٦٨١)؛ «هر کس به خاطر خدا دوستی کند و به خاطر خدا خشمگین شود و به خاطر خدا ببخشد و به خاطر خدا منع کند، همانا ایمان او تکمیل شده است».

و نیز می‌فرماید: «افضل الاعمال: الحبّ في الله و البغض في الله» (ابوداود ح ٤٥٩٩)؛ «برترین و بهترین کارها (بعد از ایمان به خدا)، عبارت‌اند از: دوستی برای خدا و خشم به خاطر خدا».

از حدیث عبدالله بن عمر رضي الله عنه دانسته می‌شود که نباید به رضای مردمی که در ورای آن خشم خدا نهفته است اهمیت داد، چرا که مردم از جهت ذوق و بینش تفکر و آرزوها و اهداف و روش‌ها به شدت با هم مختلف هستند و فعالیت برای راضی کردن همه‌ی آنها بیهوده و نابجاست.

و انسان مسلمان، باید حب و خشم، بخشش و منع و رضایت و ناخشنودی او به خاطر خداوند و دین او باشد، نه به خاطر نفس و منافع خویش... همچون آن سودجویان منافق که خداوند در کتاب خود، آنان را ملامت می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ٥٨﴾ [التوبة: ۵۸].

«در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجویی می‌کنند و ایراد می‌گیرند(و نسبت بی‌عدالتی را به تو می‌دهند! اینان جز به فکر حطام دنیا در اندیشه‌ی چیز دیگری نیستند، و لذا) اگر بدانان چیزی از غنائم داده شود خشنود می‌شوند و چیزی از آن بدیشان داده نشود هر چه زودتر خشم می‌گیرند (و اخم و تخم می‌کند)».

آری اخلاص و جویاشدن رضایت خدا در عمل و تصفیه‌ی آن از شایبه‌های شخصی یا دنیوی، یکی از ثمره‌های توحید کامل و به معنای منحصرکردن عبادت و استعانت از پروردگار ﷻ است که خداوند سبحان در سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای که مسلمانان در شبانه‌روز حداقل هفده بار در روز به وسیله‌ی آن با خدای خود راز و نیاز می‌کنند چنین می‌فرماید:

﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ٥﴾ [الفاتحة: ۵].

«تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو یاری می‌طلبیم».

براستی که با این اخلاص است که انسان مؤمن تبدیل به بنده‌ی حقیقی خداوند می‌شود نه بنده‌ی هوی و خواسته‌های دیگران و نه بنده‌ی دنیای خود یا دیگران.

با این اخلاص پیراسته برای خدا است که انسان از هر قید و بندی نجات و از هرگونه بندگی برای غیر خدا، اعم از بندگی دینار، درهم، همسر و زیور، زینت و مظهر، مقام و منصب، نیروی غریزه و عادات و بالاخره از انواع بندگی‌های دنیوی (که مردم را اسیر کرده است)، آزاد می‌گردد و چنان گام بر می‌دارد که خداوند ﷻ، پیامبر خود را بدان راهنمایی نموده است:

﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٦٢﴾ [الأنعام: ١٦٢].

«بگو، نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم، ذخیره مماتم شود)».

عبدالله بن عمر ﷺ با فرزندش، سخن نمی‌گوید:

رسول خدا ﷺ در حدیثی می‌فرمایند: «لایحلّ لرجل ان یهجر اخاه فوق ثلاث لیالٍ؛ یلتقیان فیُعرض هذا ویعرض هذا؛ وخیرهما الذي یبدأ بالسلام» (بخاری و مسلم)؛ «روا نیست که مسلمان، بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش سخن نگوید؛ به هم دیگر می‌رسند و از هم روی‌گردان می‌شوند؛ و بهترین آنان، کسی است که به دیگری سلام کند».

در حقیقت، مسلمان باید نسبت به دیگران مهربان، با گذشت و بامحبت باشد و اهل دشمنی و قهر کردن و قطع رابطه نباشد؛ زیرا این کارها، موجب جدایی و تفرقه و پراکندگی مسلمان‌ها خواهد شد و به همین دلیل است که پیامر ﷺ از این که مسلمانی بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش سخن نگوید، حرام دانسته است.

مفهوم مخالف حدیث، این است که تا سه روز، سخن نگفتن به خاطر رعایت حال مردم و شفقت و دلسوزی بر آن‌ها جایز است؛ زیرا دوری و هجران در اثر خشم و غضب پیش می‌آید و غلبه بر

آتش خشم در مرحله‌ی اول دشوار است؛ پس به انسان مهلت داده شده است تا آتش غضب را فرو نشاند و یا آن را بی‌اثر سازد؛ امّا زیاده بر آن حرام است؛ مگر این که مصلحت دینی یا بالاتری در آن باشد؛ به عنوان مثال: از تباه گشتن دینش یا ضرر جانی و مالی بترسد که در این صورت جایز است؛ و چه بسا دوری گزیدن بهتر از رابطه‌ی موذیانه، مفید باشد؛ تا جایی که خداوند در تأدیب زنان می‌فرماید:

﴿وَٱلَّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ وَٱضۡرِبُوهُنَّۖ فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ٣٤].

«و زنانی را که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید؛ و اگر مؤثر واقع نشد، از همبستری با آنان خودداری کنید و بستر خویش را جدا کنید (و با ایشان سخن نگویید. و اگر باز هم مؤثر واقع نشد و راهی جز شدّت عمل نبود) آنان را (تنبیه کنید و کتک مناسبی) بزنید؛ پس اگر از شما اطاعت کردند (ترتیب تنبیه سه گانه را مراعات دارید و از اخفّ به اشدّ نروید و جز این) راهی برای (تنبیه) ایشان نجویید».

و پیامبر ﷺ نیز با سه نفر از یاران خویش که در جنگ تبوک بدون عذر تخلّف ورزیده بودند، سخن نگفتند و به یارانشان دستور دادند که با آنان سخن نگویند؛ تا این که زمین با این همه فراخی بر آنان تنگ شد و دانستند که پناهگاهی جز خدا برای آنان نیست؛ و یا پیامبر ﷺ با زنانشان، یک ماه سخن نگفتند (بخاری).

و یا عبدالله بن عمر ﷺ با پسر، و عبدالله بن مغفّل ﷺ با برادرزاده‌اش، سخن نگفتند؛ مدار بحث، این است که اگر مصلحت سخن نگفتن، برتر از زیان آن بود، جایز است.

به هر حال؛ منظور پسر عبدالله بن عمر ﷺ هرگز این نبود که نظریه و دیدگاه شخصی خویش را بر حدیث رسول خداﷺ ترجیح دهد؛ بلکه سخن او با نیت صحیح و با در نظر گرفتن یک مصلحت عمومی (ظاهر شدن فتنه) بود؛ امّا تعبیر و روش کلام او درست نبود و شبیه به مخالفت با حدیث رسول خداﷺ بود؛ به همین علّت عبدالله بن عمر ﷺ (به خاطر خدا و عشق به سنّت پیامبرﷺ) تا آن حدّ از پسرش ناراحت و خشمگین شد.

«فلسفه‌ی برگزاری نماز به صورت جماعت در مساجد»:

مقصود از عبادت چه از نظر روحی و چه از لحاظ صوری و اجتماعی، ساختن انسانی صالح و کاملی است که بتواند با اتکال به معبود خود: «الله» در برابر پدیده‌های زندگی و تحولات اجتماعی از خود ایثار و خود گذشتگی نشان دهد؛ و بتواند در راه تکامل خود و جامعه اش نقش سازنده و بزرگتری را ایفا کند، و این هدف بدست نخواهد آمد مگر زمانی که روح عبادت از لابلای عبادتگاههای انفرادی، وکنج خانه‌های شخصی و در زیر سقف خلوتگاهها و عزلت گزینیهای ردی بدر آید. و تدریجاً به تمام شؤون زندگی فردی و اجتماعی کشیده شود، تا اینکه فروغ چنین عبادتی، و تجلّی روح آن

در صحنه‌ی گیتی میان فرد و جامعه در همه‌ی جوانب زندگی چنان واحدی را تشکیل دهد، که احساس مسؤولیت درونی را با تعهد وظایف اجتماعی توأم سازد، و با اتحاد و هماهنگی کامل: ﴿صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ﴾ [الصف: ٤][1]: «جهان بشریت را بسوی تکامل مادی و معنوی به حرکت درآورد».

آری اینجاست که روح پرفروغ اسلام به پیروان این مکتب راستین خود چنین دستور می‌دهد: مسلمانان جهان اسلام موظفند برای برگزاری عبادات و طرح ریزی و اتخاذ تصمیم درباره‌ی صدها برنامه‌ی دیگر تربیتی و عملی و... پایگاهی به نام مسجد تأسیس نمایند، و با اجتماع خود در آن طبق برنامه‌ی خاصی و با تشکل و اراده‌ی خلل ناپذیری به سوی تکامل، و سعادت مادی و معنوی به حرکت درآیند.

این اجتماع در هر شبانه روز: (اوقات پنجگانه) و هر هفته: (نماز جمعه) و هر سال در سطح جهانی: (مراسم حج) تشکیل شود.

اکنون با جرأت می‌توان ادعا کرد که همین اجتماعات و گرد هم آییهای مسلمانان، که مطابق سلسله مراتب خاصی و هر کدام در روز معین و مکان مشخصی: (بنابر اقتضای زمان و مکان) تشکیل می‌گردد، جز با نیروی ایمان و جاذبه و اعتقاد راسخ به خدای لایزال

۱- صف زده‌ای گوئی ایشانند دیواری استوار؛ (آمیخته با سرب). سوره‌ی صف، آیه ٤.

امکان پذیر نیست؛ و با هیچ بهائی و یا زور و زری، و خلاصه با هیچ نیروی ریا و تزویری نمی‌توان چنین اجتماع باشکوهی را فراهم ساخت.

براستی فقط اتکاء به خدای بزرگ، و جاذبه و کشش نیروی ایمان و قدرت معنویت است که با این اُبهت و عظمت، و شکوه و جلال، می‌توان این نوع اجتماعات بی‌شایبه و خالی از هرگونه تجمل و خودنمائی را با کمال میل و رغبت: بدون اجبار و اکراه تشکیل داد یعنی اجتماعاتی که با شعارهای کوبنده و صدای رعدآسای «الله اکبر وحيِّ عَلَي الصلاةِ، حيّ علي الفلاح...» در نمازهای پنجگانه و نماز جمعه... و صدای «لبيك اللهم لبيك...» در مراسم حج، که در زمین و زمان طنین افکن‌اند، دلها و صفهای دشمنان دین و دنیا را از زمین و دریا و فضا بلرزه درمی‌آورد و آنها را به وحشت و دست پاچگی می‌اندازد.

بنابراین اسلام برگزاری نمازهای پنجگانه را به صورت جماعت در مساجد و مُصلّی‌ها، به این علت ضروری قرار داه است، چون مساجد علاوه بر اینکه پایگاه تجمع مسلمانان و محل انجام فرائض الهی است محل مناسبی نیز برای سایر مسائل اجتماعی و اخلاقی، و رفع مشکلات اقتصادی و انسانی جامعه می‌باشد، زیرا در حقیقت هسته‌ی نظام اجتماعی در مسجد قوام می‌پذیرد، و بذر محبّت و تعاون، و ریشه‌ی نهال الفت و اخوت نیز در اجتماعات مساجد کاشته و پرورش می‌یابد.

تردیدی در این نیست که هرگاه در تحکیم و نیرومند ساختن این اساس و پایه‌ی نظام اجتماعی سستی و بی‌اعتنائی به عمل آید، دیری نمی‌پاید که شیرازه‌ی نظام زندگی از هم می‌پاشد و خودبرتری جای اتحاد و برادری و محبت و نوع دوستی را می‌گیرد، چون در واقع نماز جماعت علاوه بر تثبیت و تحکیم بُعدِ روابطِ انسان با پروردگار خویش، از نظر بعد اجتماعی و مردمی نیز بسیار مؤثر بوده و نقش سازنده‌ای را در ایجاد وحدت و تشکل مسلمین ایفا می‌کند، و چنین اجتماع و گردهمایی در محله‌های متعدد شهرها و در روستاها روزی پنج بار جهت برگزاری یک فریضه‌ی دینی، این فرصت را به مسلمانان می‌دهد که با هم تجدید دیدار نمایند و به وسیله‌ی سلام و احوال‌پرسی متقابل، همدیگر را بهتر بشاسند، و پیوسته اتفاق و همبستگی خود را در صفهای فشرده مستحکمتر سازند، و کینه و خودخواهیها و خودبینی‌ها را بدور اندازند، که نهایتاً در جوار همدیگر یک زندگی پر از صفا و صمیمت، همجواری و هم زیستی داشته باشند.

در اثر تجمع مسلمانان در چنین پایگاههایی است که افراد شهرنشین و روستانشین می‌توانند از حال و وضع یک دیگر باخبر شوند، و در ضمن گفت و شنود درباره‌ی رویدادهای روزانه، ساعت به ساعت اطلاع و آگاهی یابند و در نتیجه با احساس هم کیشی، و مسؤولیت انسانی و همجواری در غم و شادی همدیگر خود را

سهیم، و ملزم به تشریک مساعی نمایند، و برای رویارویی با مشکلات زندگی به تبادل نظر و چارجوئی بپردازند.

چرا اینطور نباشد؟! در حالیکه فرد فرد مسلمانانِ مُوحِّد که ندای اذان محمدی ﷺ را شنیدند بنابر مسؤولیت دینی، خود را ملزم به اجابت آن می‌دانند و جهت عبادت و بندگی آفریدگار خود دست از کسب و کار کشیده و روانه‌ی مساجد می‌شوند، و در این مکان مقدس و سنگر اتحاد و مبارزه بدون اجبار و اکراهی تجمع حاصل می‌کنند و افراد پیر و جوان و سالم و علیل، گدا و ثروتمند، شاد و غمگین، در کنار هم با صفهای گروهی فشرده بدون هیچ گونه تشخّص و تمیزی، و بدون بالا و پایینی: ﴿كَأَنَّهُم بُنۡيَٰنٞ مَّرۡصُوصٞ﴾ [الصف: ٤]. در برابر خالق خود یک جهت و یک نواخت با قامتی استوار می‌ایستند و همه با هم با یک نیت و هدف، و با یک قرائت و آهنگ، و با یک حرکت نشست و برخاست به عبودیت و پرستش خداوند متعال می‌پردازند.

آری این صف بندی خلل ناپذیر، و این تجمّع و تشکل با برکت، مرکب از افراد سرخ و سفید، بازاری و اداری، کارگر و کارفرما، رفتگر و غیررفتگر، باسواد و بی‌سواد، قوی و ضعیف، گدا و ثروتمند، همه و همه بدون تعیین و تشخیص جای کسی تشکیل شده است، به طوری که هر کسی که زودتر وارد مسجد شد و در جای خود

نشست، هیچ مقامی نمی‌تواند او را در سر جایش بلند کند و در جای دیگر بنشاند.

بنابراین می‌توان گفت در سراسر گیتی تجمع عبادت اسلامی است که تمام امتیازات طبقاتی را از بین می‌برد، و فقط صفهای فشرده‌ی نمازگزاران پیرو سنت محمدی ﷺ است که تعصبات شخصی و قومی، و نسلی و نژادی، و سایر نمودها و مشخصات ظاهری را محو و نابود می‌کند، و ملاک برتری را تنها در تقوی و پرهیزگاری، و خدمت به بنی نوع خود می‌داند و بس.

با جرأت می‌توان گفت: روزی پنج بار تشکیل چنین اجتماعاتی ریشه و بن همه‌ی خودستائیها و اختلافات و ناملایمات جامعه را از بیخ می‌کند، و تمام افراد شرکت کننده در این نوع اجتماعات در پیش خود چنان احساس می‌کنند که همه باید تحت لوای ایمان و اعتقاد راسخ به یک مبدأ هستی یعنی خدای بزرگ دست در دست همه نهند، و بعنوان یک امت واحده برادروار به زندگی شرافتمندانه‌ی خود ادامه دهند و از اینجاست که حسّ تعاون و همکاری و برادری و نوع‌دوستی در میان آنان رشد و نموّ می‌کند و آنان را بعنوان انسان واقعی به جامعه معرفی می‌کند، نه اینکه به مثابه‌ی حیوان درنده به نام انسان در جامعه‌ی انسانی زندگی کند.

باب (٢٤)

راست کردن صف‌های نماز و برابر و پیوسته کردن آن‌ها به نحوی

که فاصله‌ای در بین افراد نباشد

فصل اول

١٠٨٥ - [١] (صَحِيح)

عَن النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُسَوِّي صُفُوفَنَا حَتَّى كَأَنَّمَا يُسَوِّي بِهَا الْقِدَاحَ حَتَّى رَأَى أَنَّا قَدْ عَقَلْنَا عَنْهُ ثُمَّ خَرَجَ يَوْمًا فَقَامَ حَتَّى كَادَ أَنْ يُكَبِّرَ فَرَأَى رَجُلًا بَادِيًا صَدْرُهُ مِنَ الصَّفِّ فَقَالَ: «عِبَادَ اللّٰهِ لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ اللهُ بَيْنَ وُجُوهِكُمْ». رَوَاهُ مُسلم[١].

١٠٨٥- (١) نعمان بن بشیر رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ صف‌های ما را همچون چوب‌های تیر، راست و برابر می‌کردند تا زمانی که می‌دیدند مقصودشان را فهمیده‌ایم؛ آن‌گاه روزی بیرون آمدند (و به نماز) ایستادند و در آستانه‌ی آن بود که تکبیرة الاحرام گویند که به ناگاه ملاحظه کردند که شخصی، سینه‌اش را از صف پیش انداخته است؛ در اینجا بود که فرمودند:

«ای بندگان خدا! یا صف‌هایتان را راست کنید و یا این که خداوند بین شما، اختلاف و تفرقه می‌اندازد».

١- بخاری ٢٠٦/٢ ح ٧١٧؛ مسلم ٣٢٤/١ ح (٤٣٦-١٢٨)؛ ابوداود ٤٣٢/١ ح ٦٦٣؛ ترمذی ٤٣٨/١؛ ح ٢٢٧ نسایی ٨٩/٢ ح ٨١٠؛ ابن ماجه ٣١٨/١ ح ٩٩٤؛ و مسند احمد ٢٧٧/٤.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «یسوّی»: هم سطح می‌کرد؛ صاف وهموار و تراز و یکنواخت و راست و برابر می‌نمود؛ مرتب و منظّم می‌کرد.

«القِداح»: با کسر قاف: چوب ساییده شده‌ی تیر است؛ و واحد آن «قِدح» با کسر قاف است؛ یعنی صف‌های نماز ما را به حدّی راست و صاف می‌کرد که انگار با آن‌ها تیر راست می‌کرد.

«حتّي رأي انّا قد عقلنا عنه»: پیامبرﷺ به صاف کردن صف‌ها چنان ادامه می‌داد تا این که یقین کرد که ما راست کردن صف‌ها را یاد گرفته‌ایم و مقصود ایشان را در این مورد فهمیده‌ایم.

«کاد»: نزدیک بود. این فعل از افعال مقاربه است که مبتدا را به عنوان اسم خود رفع و خبر را به عنوان خبر خود نصب می‌دهد؛ و گاهی به معنای «خواست» به کار می‌رود؛ مانند: «اکاد اُخفیها»: می‌خواهم آن را پنهان کنم. امّا در متن حدیث، «کاد» یکی از افعال مقاربه و به معنای «نزدیک بود» می‌باشد.

«بادیاً صدره من الصف»: سینه‌اش را از صف نماز، پیش انداخته بود و در صف نماز، بی‌نظمی را ایجاد کرده بود.

«لیخالفنّ الله بین وجوهکم»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

خداوند بلندمرتبه، بین شما اختلاف و تفرقه می‌اندازد.

خداوند بلندمرتبه، صورت‌های شما را دگرگون خواهد کرد و آن‌ها را از حالت واقعی خود تغییرمی‌دهد و چهره‌هایتان را مسخ می‌کند.

در تأیید هردو مفهوم، روایاتی وجود دارد؛ چنان که در «ابوداود» روایتی با این الفاظ وجود دارد: «او لیخالفنّ الله بین قلوبکم».

و مفهوم دوم را نیز روایت «مسند احمد بن حنبل» تأیید می‌کند؛ آنجا که به جای «مخالفت»، واژه‌ی «طمس» (مسخ) به کار رفته است.

«لتسونّ صفوفکم»: علماء و صاحب‌نظران فقهی، اتفاق‌نظر دارند که در میان سنّت‌های نماز، «تسویة» (برابر کردن صف‌ها) بیش از سایر سنّت‌های نماز، مورد تأکید قرار گرفته است؛ تا جایی که عدّه‌ای از آنان، آن را واجب می‌دانند؛ البته جمهور بر این باورند که برابر کردن صف، از شرایط نماز نیست؛ از این رو، بدون آن، نماز ادا می‌گردد؛ و فقط از دیدگاه علامه ابن حزم ظاهری، در صورت عدم برابری صفوف نماز، نماز فاسد خواهد شد؛ و پرواضح است که دیدگاه وی، در این مورد، شاذّ و نادر است.

به هر حال؛ اسلام، جماعت و اتّحاد و نظم و ترتیب را دوست دارد و از تنهایی و بریدگی و بی‌نظمی، متنفّر می‌باشد؛ و نماز جماعت نیز، یکی از راه‌هایی است که اسلام، فرزندان خویش را در راستای چنین مفاهیم ارزنده و بایسته‌ای، آموزش می‌دهد.

به‌همین دلیل، پیامبر گرامی اسلام ﷺ، قبل از تکبیرة الاحرام، نگاهی به نمازگزاران می‌انداخت و می‌فرمود:

«تَراصُّوا واعْتَدِلُوا» (صحیح بخاری و صحیح مسلم)؛ «به هم متّصل و فشرده شوید».

یا می‌فرمود: «سَوُّوا صفوفکم فانّ تسویة الصفوف من تمام الصلوة» (احمد، ابوداود و نسایی)؛ «صفوف خود را راست و هماهنگ کنید؛ زیرا هماهنگی صفوف، مُتمّم و کامل‌کننده‌ی نماز است».

و یا می‌فرمود: «لاتختلفوا فتختلف قلوبکم» (ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه)؛ «ناهماهنگ نایستید تا دل‌های شما ناهماهنگ نشود».

و یا می‌فرمود: «لَتُسَوُّنَّ صفوفکم او لیخالفنّ الله بین وجوهکم» (احمد)؛ «صف‌های خود را برابر و هماهنگ کنید وگرنه خداوند بین شما اختلاف و تفرقه می‌اندازد».

با این احادیث صحیح، معلوم گردید که تشکیل جماعت برای ادای نماز، به عنوان یک نماد قوی برای پیاده کردن مبادی اجتماعی اسلام، در نظم و ترتیب و اعتدال و هماهنگی صفوف و یک سویی امّت اسلامی، تلقّی می‌شود و صفوف جماعت، آیینه‌ای است که معانی و افکار و پایبندهای جامعه‌ی اسلامی را منعکس می‌سازد.

١٠٨٦ - [٢] (صَحِيح)

وَعَن أنس قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ بِوَجْهِهِ فَقَالَ: «أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَتَرَاصُّوا فَإِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي». رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ. وَفِي الْـمُتَّفَقِ عَلَيْهِ قَالَ: «أَتِمُّوا الصُّفُوف فَإِنِّي أَرَاكُم من وَرَاء ظَهْري»[1].

١٠٨٦- (٢) انس ﷺ گوید: نماز جماعت برپا شد؛ آن‌گاه رسول خدا ﷺ متوجه ما شدند و رو به ما کردند و فرمودند: «صف‌هایتان را راست کنید و پیوسته سازید؛ زیرا من از پشت سر خویش، شما را می‌بینیم».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است؛ و در حدیثی که بخاری و مسلم به روایت آن پرداخته‌اند، چنین وارد شده است که پیامبر ﷺ فرمودند]:

«صف‌های نماز را راست و هماهنگ و برابر و یکنواخت کنید؛ من شما را از پشت سر می‌بینم».

شرح: «اقیمت الصلوة»: برای نماز جماعت، اقامه گفته شد؛ نماز با گفتن اقامه‌ی مؤذّن، برپا شد.

«اقیموا»: راست و یکنواخت کنید؛ برابر و صاف کنید؛ پیوسته و منظّم نمایید؛ صف‌ها را تکمیل و برابر و پیوسته کنید به نحوی که فاصله‌ای در بین آن‌ها نباشد.

«تراصّوا»: صف‌های نماز را پیوسته دارید.

١- بخاری ٢٠٨/٢ ح ٧١٩؛ مسلم ٣٢٤/١ ح (٤٣٤-١٢٥)؛ و نسایی ٩٢/٢ ح ٨١٤.

«اتمّوا»: صف را کامل کنید و فاصله‌ای در بین آن‌ها قرار ندهید.

١٠٨٧ - [٣] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «سَوُّوا صُفُوفَكُمْ فَإِنَّ تَسْوِيَةَ الصُّفُوفِ من إِقَامَةَ الصَّلَاةِ». إِلَّا أَنَّ عِنْدَ مُسْلِمٍ: «مِنْ تَمَامِ الصَّلَاةِ»[1].

١٠٨٧- (٣) انس ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمودند: «صف‌هایتان را (در نماز)، راست و هماهنگ و برابر و پیوسته کنید؛ زیرا راست کردن صف‌ها، از برپا داشتن نماز است».

[این حدیث، مورد اتفاق امام بخاری و امام مسلم است و هردو به روایت آن پرداخته‌اند؛ و در روایت مسلم آمده است]:

«چون راست کردن صف‌ها، (بخشی) از تکمیل کردن نماز است».

شرح: «سوّوا»: راست و یکنواخت کنید؛ برابر و صاف نمایید؛ پیوسته و منظم کنید؛ صف‌ها را کامل کنید و فاصله در بین آن‌ها قرار ندهید.

«اقامة الصلوة»: این عبارت را به دو گونه می‌توان تفسیر کرد:

راست کردن صف‌ها، بخشی از تکمیل کردن نماز است؛ یعنی راست کردن صف‌ها نیز بخشی از تکمیل‌کننده‌های نماز است.

١- بخاری ٢٠٩/٢ ح ٧٢٣؛ مسل ٣٢٤/١ ح (٣٣-٤٣٣)؛ ابوداود ٤٣٤/١ ح ٦٦٨؛ ابن ماجه ٣١٧/١ ح ٩٩٣؛ دارمی ٣٢٣/١ ح ١٣٦٣؛ و مسند احمد ١٧٧/٣.

راست کردن صف‌ها، از زمره‌ی «اقامه‌ی نماز» است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ...﴾ [البقرة: ٤٣]؛ «نماز را برپای دارید».

مفسّران گفته‌اند: تعبیر به «اقیموا»، اشاره به آن است که نماز شما تنها اذکار و اوراد نباشد بلکه آن را به طور کامل به پا دارید که مهمترین رکن آن، توجه قلبی و حضور دل در پیشگاه خدا و تأثیر نماز در روح و جان آدمی و برابر کردن صف‌ها است.

به هر حال، نماز کامل، آن است که اندام‌های بدن از حرکت باز ایستند؛ صف‌های نماز، تکمیل و راست گردد؛ نمازگزار به وسیله‌ی بازی با اندام، غافل نماند و روباه‌آسا به این طرف و آن طرف نگاه نکند؛ و همچون خروس نوک نزند و خیلی تند و سریع، به رکوع و سجده نپردازد؛ بلکه همان‌گونه که خداوند بلندمرتبه تشریع فرموده است، نماز را با تمامی ارکان و حدّ و حدودش ادا نماید.

بنابراین، لازم است، مسلمان نمازگزار توجه داشته باشد که در نماز با خداوند بلندمرتبه به گفتگو می‌پردازد؛ و باید در هر حرکتی از حرکات نماز و در هر وقتی از اوقات آن و در هر رکنی از ارکان آن، حضور قلب داشته باشد؛ از این رو، نمازگزارانی که تمامی همّ و قصد آنان، این باشد که از نماز فارغ شوند و از آن، رهایی یابند و آن را بار سنگینی بر دوش خود احساس می‌کنند و ارکان و حدّ و حدود آن را مراعات نمی‌کنند و صف‌های نماز را کامل و پیوسته و

راست و یکنواخت و صاف و منظم نمی‌کنند، این‌گونه نماز خواندن، مورد قبول درگاه خداوند بلندمرتبه نخواهد بود.

١٠٨٨ - [٤] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَمْسَحُ مَنَاكِبَنَا فِي الصَّلَاةِ وَيَقُولُ: «اسْتَوُوا وَلَا تَخْتَلِفُوا فَتَخْتَلِفَ قُلُوبكُمْ ليليني مِنْكُم أولُوا الْأَحْلَامِ وَالنُّهَى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ». قَالَ أَبُو مَسْعُودٍ: فَأَنْتُمُ الْيَوْمَ أَشَدُّ اخْتِلَافا. رَوَاهُ مُسلم[1].

١٠٨٨ (٤) ابومسعود انصاری رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ بر شانه‌های ما در نماز دست می‌کشیدند و می‌فرمودند: «راست بایستید و پس و پیش نایستید که در این صورت، دل‌هایتان از همدیگر جدا (و دچار اختلاف و چند دستگی) می‌شوید. باید عاقلان و بالغان پشت سر من قرار گیرند؛ آن‌گاه کسانی که باید در پی آنان بایستند (کودکان)؛ سپس کسانی که باید در پی آنان قرار گیرند (زنان)؛ (یا صاحبان خرد و اندیشه، پشت سر و نزدیک من قرار گیرند؛ سپس کسانی که در خرد و اندیشه بعد از آنان قرار دارند و بعد هم، کسانی که در خرد و اندیشه، بعد از گروه دوم قرار دارند)».

و در پایان ابومسعود انصاری رضی الله عنه گفت: شما امروز، زیاد اختلاف دارید؛ (چون صف‌هایتان را راست و برابر نمی‌گیرید).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

١- مسلم ٣٢٣/١ ح (٤٣٢-١٢٢)؛ ابوداود ٤٣٦/١ ح ٦٧٤؛ نسایی ٨٧/٢ ح ٨٠٧ ؛ ابن ماجه ٣١٢/١ ح ٩٧٦ ؛ دارمی ٣٢٤/١ ح ١٢٢٦ ؛ و مسند احمد ١٢٢/٤.

شرح: «یمسح منا کبنا»: یعنی رسول خدا ﷺ به هنگام برپایی نماز جماعت، و به منظور برابر کردن صف‌های نماز، بر شانه‌های ما دست می‌کشید و آن‌ها را با یکدیگر برابر و یکسان می‌کرد.

«لیلینی»: کسانی باید به من نزدیک بایستند که...

«اولوا الاحلام»: أحلام جمع «حلم»: خردمندی؛ عقل؛ بردباری؛ و ضد «سفه»: کم خردی و کم عقلی است. خداوند می‌فرماید: ﴿أَمۡ تَأۡمُرُهُمۡ أَحۡلَٰمُهُم بِهَٰذَآ﴾ [الطور: ٣٢]؛ «آنان را خردمندانشان به این کار فرمان می‌دهند».

«النُّهی»: جمع «نهیة»: عقل؛ خرد. این واژه در اصل به معنی «جلوگیری، بازداشت و قدغن» است؛ و چون عقل و خرد، انسان را از کارهای زشت و قبیح بازمی‌دارد و از انجام بزهکاری‌ها جلوگیری می‌کند، بدان «نهیة» می‌گویند.

در این حدیث، علاوه، از مطرح کردن برابر نمودن صف‌های نماز، پیامبر ﷺ به مسلمانان تذکّر دیگری را نیز بیان داشته‌اند؛ و آن، این که: کسانی به من نزدیک بایستند که در عقل و دانش، بر دیگران، تفوّق و برتری دارند؛ سپس بعد از آن‌ها، کسانی بایستند که در خرد و اندیشه، بعد از آنان قرار دارند؛ و آن‌گاه بعد از آن‌ها، کسانی که در خرد و اندیشه پس از گروه دوم قرار دارند، بایستند.

و پرواضح است که این ترتیب، طبیعی نیز می‌نماید و مصلحت تعلیم و تربیت نیز همین را اقتضا می‌کند که افراد ممتاز و با صلاحیت، برحسب رتبه و پایه‌ی خود، پشت سر امام قرار بگیرند.

به هر حال، رسول خدا ﷺ از نمازگزاران می‌خواهد تا صاحبان خرد و بصیرت، به ایشان نزدیک بایستند؛ این امر، دارای حکمت‌های فراوانی است که برخی از آن‌ها، عبارتند از:

در صورت نیاز به «استخلاف» (جایگزین شدن امام)، بلافاصله می‌توان از افراد شایسته و بایسته برای امامت استفاده کرد و آن‌ها را برای پیشنمازی، به جلو انداخت.

در صورت نسیان و فراموشی و سهو و اشتباه و... تذکّر امام به شیوه‌ای درست، انجام می‌پذیرد.

نماز آن حضرت ﷺ را به خوبی مشاهده کنند و آن را به دیگران ابلاغ نمایند.

و از آن جایی که امروز نیز، دو سبب اول، یافته می‌شوند، باز هم این حکم، همچنان به قوّت خود باقی است.

«و انتم الیوم اشدّ اختلافاً»: از این بخش از حدیث، معلوم می‌شود که تشکیل جماعت برای ادای نماز و راست کردن صف‌های نماز، به عنوان یک نماد قوی و نیرومند برای پیاده کردن مبادی اجتماعی اسلام، در نظم و ترتیب و اعتدال و هماهنگی صفوف و یک سویی امّت اسلامی تلقّی می‌شود؛ و صفوف جماعت، آیینه‌ای است که

معانی و افکار و پایبندی‌های جامعه‌ی اسلامی را منعکس می‌سازد.

با توجه به موارد فوق، اگر اسلام، نماز خواندن به تنهایی پشت صف جماعت را مورد نکوهش قرار داده و اختلاف صفوف را علّت اختلاف و پراکندگی نمازگزاران می‌داند، جای هیچ‌گونه شگفتی نیست؛ زیرا چنین حالتی، خروج از جماعت و اتّحاد و نظم و ترتیب است؛ و پیامبرﷺ نیز می‌فرماید:

«انّ الشیطان ذئب الانسان کذئب الغنم؛ یأخذ الشاة القاصیة الناحیة» (احمد)

«شیطان، گرگ انسان‌ها است؛ همان‌طور که گرگ، گوسفند دور افتاده و جدا شده از صاحبش را به دام می‌اندازد».

و ابومسعود انصاری ﷺ نیز با گفتن «و انتم الیوم اشدّ اختلافاً»، می‌خواهد این را به مردم بفهماند که یکی از اسباب اختلاف و درگیری و کشمکش و ستیزه‌ی شما با یکدیگر، در راست نکردن صفوف نماز است. و تهدید به پیدایش اختلاف و تفرقه، در صورت برابر و راست نکردن صف‌ها و بی‌توجّهی و بی‌اعتنایی در آن، در احادیث بی‌شماری ذکر شده است و بدون تردید، میان این تخلّف و کیفر آن، مناسبت خاصّی وجود دارد؛ و جای بسی تأسّف است که همانند بسیاری از مسایل دیگر، در این مورد نیز از ناحیه‌ی نمازگزاران مسلمان، کوتاهی و بی‌توجهی - جنبه‌ی عمومیت - پیدا کرده است.

١٠٨٩ - [٥] (صَحِیح)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لِيَلِنِي مِنْكُمْ أُولُو الْأَحْلَامِ وَالنُّهَى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثَلَاثًا وَإِيَّاكُم وهيشات الْأَسْوَاق». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٠٨٩- (٥) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: «(در نماز،) باید از میان شما، صاحبان خرد و اندیشه، پشت سر و نزدیک من قرار گیرند؛ سپس کسانی که در خرد و اندیشه بعد از آنان قرار دارند و بعد هم، کسانی که در خرد و اندیشه، بعد از گروه دوم قرار دارند؛ و از درهم آمیختگی (همچنان که) در بازار، درهم آمیخته از هر نوع هستید، (در نماز) بپرهیزید».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «ایاکم»: مبادا که؛ نکند که؛ بر شما باد؛ بپرهیزید؛ اجتناب کنید؛ خودداری کنید.

«هیشات»: جمع «هوشة» یا «هیشة» است؛ و برای این واژه، این معانی به کار رفته است: «فتنه؛ اضطراب؛ پریشانی؛ درهم آمیختگی؛ گروه در هم آمیخته از هر نوع؛ آشوب؛ غوغا؛ حوادث ناگوار و پیشامدهای شب».

و با توجه به معنای لغوی آن، جمله‌ی «ایّاکم و هیشات الاسواق» را به چند گونه می‌توان ترجمه و تشریح کرد:

١- مسلم ١/٣٢٣ ح (٤٣٢-١٢٣)؛ ابوداود ١/٤٣٦ ح ٦٧٥؛ ترمذی ١/٤٤٠ ح ٢٢٨؛ دارمی ١/٣٢٤ ح ١٢٦٧؛ و مسند احمد ١/٤٥٧.

این فراز با جملات پیشین، هیچ‌گونه ارتباطی ندارد؛ بلکه یک جمله‌ی مستقل می‌باشد که در آن از رفت و آمد زیاد به بازار نهی شده است.

از بلند کردن صداها در مساجد و ایجاد آشوب و بلوا بپرهیزید؛ همچنان که صداها و آوازهایتان را در بازارها بلند می‌کنید.

همچنان که در بازارها، مردان بالغ با بچه‌ها و زنان با مردان در هم آمیخته‌اند، نباید در نماز چنین باشید؛ بلکه در نماز، باید عاقلان و بالغان، پشت سر من قرار گیرند؛ آن‌گاه کسانی که باید در پی آن بایستند (کودکان)؛ و سپس کسانی که باید در پی آنان قرار گیرند؛ (یعنی زنان).

پس مفهوم حدیث، در این صورت چنین می‌شود که چنان نباشید که به هنگام نماز، عاقلان و بالغان از غیرشان، و کودکان و زنان از غیرشان جدا و تفکیک نشوند؛ بلکه نخست مردان، بعد کودکان و در آخر، زنان، صف ببندند.

اگر مشغول شدن به کارهای بازار، شما را از آمدن به جماعت و قرار گرفتن در صف اول، مانع می‌شود، در آن صورت، از آن بپرهیزید و خویشتن را به مسجد و نماز جماعت برسانید و با من در صف اول قرار بگیرید.

یا از گزاردن نماز در بازارها و اماکنی که اسباب دلمشغولی شما را فراهم می‌آورد، بپرهیزید؛ یعنی از نمازگزاردن در بازار و جاهایی

که- به خاطر آوازها و صداهای بی‌شمار - مانع حضور قلب و خشوع و خضوع می‌گردد، بپرهیزید.

و در اینجا، معنای دوم، مناسب‌تر و بایسته‌تر می‌نماید.

١٠٩٠ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: رَأَى رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فِي أَصْحَابِهِ تَأَخُّرًا فَقَالَ لَهُمْ: «تَقَدَّمُوا وَأْتَمُّوا بِي وَلْيَأْتَمَّ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ لَا يَزَالُ قَوْمٌ يَتَأَخَّرُونَ حَتَّى يؤخرهم الله». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٠٩٠- (٦) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ (برخی از) یاران خویش را دیدند که عقب ایستاده‌اند؛ از این رو، خطاب به آنان فرمودند: «پیش آیید و به من اقتدا کنید؛ کسانی که در پس شما هستند می‌باید به شما اقتدا کنند؛ گروهی پیوسته خود را به عقب می‌کشانند تا این که خداوند بلندمرتبه، آنان را به عقب اندازد».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «تأخّراً»: عقب افتادگی و واپس شدن در صف نماز؛ یا در فراگرفتن علم و دانش.

«ائتمّوا بی»: به من اقتدا کنید و تأسّی ورزید؛ یعنی کارهایی را انجام دهید که من انجام می‌دهم.

«لایزال»: پیوسته؛ همواره؛ همیشه.

١- مسلم ٣٢٥/١ ح (٤٣٨-١٣٠)؛ ابوداود ٤٣٨/١ ح ٦٨٠؛ نسایی ٨٣/٢ ح ٧٩٥؛ و ابن ماجه ٣١٣/١ ح ٩٧٨.

«یتأخّرون»: خود را از صف نماز عقب می‌کشند؛ یا خود را از کارهای نیکو به عقب می‌کشند؛ یا خویشتن را از فراگرفتن علم، به عقب می‌کشند؛ یا خود را از فراچنگ آوردن فضایل و دوری گزیدن از رذایل، به عقب می‌اندازند.

«یؤخّرهم الله»: خداوند، آنان را از داخل شدن به بهشت، عقب می‌اندازد؛ یا آن‌ها را از رحمت و فضل بی‌کرانش، عقب می‌راند؛ یا آنان را از درجات و مقام‌های والا، به عقب می‌اندازد؛ یا آن‌ها را از فراگیری علم و دانش، محروم می‌گرداند؛ و یا...

۱۰۹۱ - [۷] (صَحِیح)

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَرَآنَا حلقا فَقَالَ: «مَالِي أَرَاكُمْ عِزِينَ»؟ ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا فَقَالَ: «أَلَا تَصُفُّونَ كَمَا تَصُفُّ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ رَبِّهَا؟» فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَكَيْفَ تَصُفُّ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ رَبِّهَا؟ قَالَ: «يُتِمُّونَ الصُّفُوفَ الْأُولَى وَيَتَرَاصُّونَ فِي الصَّفِّ». رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۰۹۱- (۷) جابر بن سمرة رضی الله عنه گوید: (روزی) پیامبر خدا ﷺ به نزد ما آمدند و (هر صف از) ما را دیدند که به شکل حلقه، نشسته‌اند؛ از این رو، فرمودند: «چرا شما را، گروه گروه و دسته‌های پراکنده می‌بینم»؟ آن‌گاه (روزی دیگر،) به نزد ما آمدند و فرمودند: «چرا

۱- مسلم ۳۲۲/۱ ح (۴۳۰-۱۱۹)؛ ابوداود ۴۳۱/۱ ح ٦٦١؛ نسایی ۹۲/۲ ح ٨١٦؛ و ابن ماجه ۳۱۷/۱ ح ۹۹۲.

آن‌گونه که فرشتگان به نزد پروردگارشان به صف می‌ایستند، صف نمی‌بندید»؟.

عرض کردیم: ای فرستاده‌ی خدا! فرشتگان چگونه به نزد پروردگارشان به صف می‌ایستند؟! آن حضرت ﷺ فرمودند: «صف‌های نخستین را تکمیل و پر می‌کنند و صف‌ها را پیوسته می‌دارند (چنان که فاصله‌ای بین افراد نباشد)».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «حَلَقاً»: حَلَق، جمع «حلقة»: انجمن و جماعتی که دور هم قرار گیرند؛ یعنی صحابه به صورت دایره نشسته و دور هم قرار گرفته بودند.

«عزین»: گروه گروه؛ دسته‌های پراکنده؛ مردمانی که دسته دسته در راست و چپ، حلقه می‌زنند. مفرد آن، «عزة» از ماده‌ی «عزو» است.

«کما»: چنان که؛ مانند این که؛ مثل این که؛ همچنان که؛ همچون که.

١٠٩٢ - [٨] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوَّلُهَا وَشَرُّهَا آخِرُهَا وَخَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا وشرها أَولهَا». رَوَاهُ مُسلم[1].

١٠٩٢- (٨) ابوهریره رضی الله عنه گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بهترین صف‌های مردان، نخستین صفوف و بدترینشان، آخرین صفوف است؛ و بهترین صف‌های زنان، آخرین آن‌ها و بدترین آن‌ها، نخستین صفوف هستند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «خیر»: اسم تفصیل است برخلاف قیاس؛ بهتر؛ بهترین؛ نیکتر. و در اینجا مراد «بافضیلت‌ترین» است.

«خير صفوف الرجال اوّلها»: بهترین و بافضیلت‌ترین صفوف مردان، صف اول است؛ چون به امام نزدیک‌تر و از زنان، دورتر است؛ و بدترین آنان، صف آخر است؛ زیرا از امام، دورتر و به زنان، نزدیکتر است.

«و خير صفوف النساء آخرها»: بهترین صفوف زنان، صف آخر است؛ چون از مردان دورتراند؛ و بدترین صفوف زنان، صف اول است؛ زیرا به مردان نزدیکتراند.

١- مسلم ٣٢٦/١ ح (٤٤٠-١٣٢)؛ ابوداود ٤٣٨/١ ح ٦٧٨؛ ترمذی ٤٣٥/١ ح ٢٢٤؛ نسایی ٩٣/٢ ح ٨٢٠؛ ابن ماجه ٣١٩/١ ح ١٠٠٠؛ دارمی ٣٢٥/١ ح ١٢٦٨؛ و مسند احمد ١٦/٣.

به هر حال، برای تکمیل کردن صف نماز، باید صف‌ها راست و برابر گردد و نباید هیچ کسی از خط صف‌ها جلوتر یا عقب‌تر بایستد؛ و نخست باید صف اول تکمیل شود و پس از آن، صف دوم و بعد از آن، صف سوم و الی آخر...

و صاحبان علم و دانش و بزرگان و خبرگان، سعی کنند در صف اول، پشت سر امام قرار گیرند؛ کودکان در صف آخر قرار بگیرند و اگر زنان در نماز جماعت شرکت داشتند، آخرین صف، مربوط به آن‌ها است؛ و امام از همه جلوتر و در وسط صف‌ها بایستد.

و پرواضح است که منظور از این نظم و ترتیب، تکمیل جماعت و تنظیم آن به نحو شایسته و بایسته و مؤثر قرار دادن آن است.

فصل دوم

۱۰۹۳ - [۹] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «رُصُّوا صُفُوفَكُمْ وَقَارِبُوا بَيْنَهَا وَحَاذُوا بِالْأَعْنَاقِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لَأَرَى الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ مِنْ خَلَلِ الصَّفِّ كَأَنَّهَا الْحَذَفُ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱].

۱۰۹۳- (۹) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «صف‌هایتان را پیوسته دارید (تا آنجا که فاصله‌ای بین افراد نباشد) و آن‌ها را به هم نزدیک کنید (چنان که فاصله‌ی بین دو صف، از هم زیاد نباشد؛) و گردن‌ها را برابر سازید (تا هنگام ایستادن در صف، پس و پیش نباشید؛) سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست که من می‌بینم شیطان از فاصله‌ی صف‌ها وارد می‌شود؛ گویی «**حَذَف**» (گوسفند سیاه کوچکی که در یمن پرورش داده می‌شود) است».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «رُصُّوا»: صف‌های خویش را پیوسته دارید و فشرده کنید و فاصله‌ها را پر نمایید.

«قاربوا بينها»: صف را به هم نزدیک نمایید؛ یعنی نباید فاصله‌ی بین دو صف، از هم زیاد باشد.

۱- ابوداود ۱/۴۳٤ ح ٦٦٧؛ و نسایی ۲/۹۲ ح ۸۱۲.

«حاذوا بالاعناق»: گردن‌های خویش را در یک راستا قرار دهید؛ گردن‌های خود را برابر و یکنواخت سازید تا به هنگام ایستادن در صف، پس و پیش و یا جلوتر و عقب‌تر از صف نباشید.

«خلل الصف»: جاهای خالی صف؛ فاصله‌ی صف؛ شکاف صف.

«الحَذَف»: گوسفند سیاه کوچکی که در سرزمین یمن، پرورش داده می‌شود.

به هر حال، هرگاه نماز، با جماعت گزارده شد، نخست مردم، صف اول را کامل کنند و صف‌ها را پیوسته نمایند و آن‌ها را به هم نزدیک کنند و گردن‌ها را برابر سازند؛ سپس صف دوم و بعد، صف سوم را مرتّب نمایند؛ و تا زمانی که داخل صف، جای خالی باشد، خارج از صف، نایستند؛ و بدین ترتیب است که صف‌های جلویی تکمیل می‌شوند و افراد باقی‌مانده، در صف دیگر قرار می‌گیرند.

و از احادیث پیشین، این نیز دانسته شد که روش صحیح و مسنون، آن است که صف نخست، برای مردان است و صف پس از آن، از آن کودکان؛ و اگر زنان نیز در جماعت شرکت داشتند، صف آن‌ها، پشت سر کودکان خواهد بود.

١٠٩٤ - [١٠] (صَحِيحٌ)

وَعَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَتِمُّوا الصَّفَّ الْمُقَدَّمَ ثُمَّ الَّذِي يَلِيهِ فَمَا كَانَ مِنْ نَقْصٍ فَلْيَكُنْ فِي الصَّفّ الْمُؤخر». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[١].

١٠٩٤- (١٠) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «(نخست) صف پیشین، (یعنی صف اول) را تکمیل کنید؛ آن گاه صف‌های بعدی را تکمیل نمایید؛ و اگر چنانچه کاستی‌ای در تعداد باشد، باید در صف آخر باشد؛ (یعنی هرگاه نماز جماعت، برپا گردید، نخست نمازگزاران، صف اول را تکمیل کنند؛ سپس صف دوم و بعد صف سوم را؛ و تا زمانی که داخل صف، جای خالی باشد، خارج از صف، نایستند؛ و در نتیجه، بدین ترتیب است که صف‌های جلویی تکمیل می‌شوند و نمازگزارانِ باقی‌مانده، در صف آخر قرار می‌گیرند)».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

١٠٩٥ - [١١] (ضَعِيف)

وَعَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الَّذِينَ يَلُونَ الصُّفُوفَ الْأُولَى وَمَا مِنْ خُطْوَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللّٰهِ من خطْوَة يمشيها يصل العَبْد بهَا صفا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[٢].

١٠٩٥- (١١) براء بن عازب رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ پیوسته می‌فرمودند: «بی‌گمان خداوند و فرشتگانش بر کسانی که به

١- ابوداود ١/٤٣٥ ح ٦٧١؛ و نسایی ٢/٩٣ ح ٨١٨.
٢- ابوداود ١/٤٣٢ ح ٦٦٤؛ و نسایی ٢/٨٩ ح ٨١١.

صف‌های نخست نماز نزدیک‌اند، (یعنی بر نمازگزارانی که در صف‌های نخست قرار دارند،) درود و رحمت می‌فرستند؛ و به نزد خداوند بلندمرتبه، هیچ گامی پسندیده‌تر و بهتر از آن گامی نیست که بنده آن را برای تکمیل کردن و راست نمودن صف نماز برمی‌دارد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

۱۰۹۶ - [۱۲] (حَسَنٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ الـلّٰهِ ﷺ: «إِن اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى مَيَامِنِ الصُّفُوفِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۰۹۶- (۱۲) عایشه﵂ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «به راستی خداوند و فرشتگانش بر کسانی که در جانب راست صف‌ها هستند، درود و رحمت می‌فرستند».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «صلات» و «صلوات» که جمع آن است، هرگاه به خدا نسبت داده شوند، به معنی «فرستادن رحمت» است؛ و هرگاه به فرشتگان و مؤمنان، منسوب گردد، به معنی «طلب رحمت» می‌باشد.

۱- ابوداود ۴۳۷/۱ ح ٦٧٦؛ و ابن ماجه ۳۲۱/۱ ح ۱۰۰۵.

و شاید منظور از «صلوات» در اینجا، انواع تکریم‌ها و پیروزی‌ها و ترفیع مقام و جایگاه به نزد خدا و بندگان باشد؛ و پرواضح است که «صلوات»، مفهوم وسیعی دارد که هم این امور و هم سایر رحمت‌ها و نعمت‌های الهی را شامل می‌شود.

و تعبیر به «یصَلّون»، به صورت فعل مضارع، دلیل بر استمرار است؛ یعنی پیوسته خداوند و فرشتگان، رحمت و درود بر کسانی که در جانب راست صف‌ها قرار دارند؛ نثار می‌کنند؛ رحمت و درودی پیوسته و جاودانی.

به هر حال، از این حدیث و احادیثی دیگر، معلوم می‌شود که کسانی که در جانب راست صف‌ها و در صف اول نماز قرار دارند، مستحق رحمت‌های خاص خداوند و دعا و استغفار فرشتگان الهی قرار می‌گیرند؛ شاید از نظر ما، بین صف اول و دوم نماز، فاصله‌ی به ظاهر اندکی وجود داشته باشد، ولی به نزد خداوند بلندمرتبه، فاصله‌ی بین آن‌ها، بسیار زیاد است؛ از این رو، مؤمنان را بایسته است که برای فراچنگ آوردن رحمت‌های الهی و دعای فرشتگان، تا می‌توانند، نمازهای خویش را با جماعت و در صف اول بخوانند؛ و این خود مستلزم آن است که پیش از دیگران و زودتر از آنان، به مسجد بروند؛ پیامبر ﷺ می‌فرمایند:

«لو یعلم الناس ما في النداء والصفّ الاوّل ثم لم یجدوا الّا ان یستهموا علیه لاستهموا» (بخاری و مسلم)

«اگر مردمان می‌دانستند که اذان و صف نخست، چه پاداشی دارند و راهی جز قرعه‌کشی جهت احراز آن‌ها نمی‌یافتند، حتماً قرعه‌کشی می‌کردند».

«میامن»: جمع «میمنة»: به معنای جانب راست.

۱۰۹۷ - [۱۳] (صَحِيح)

وَعَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُسَوِّي صُفُوفَنَا إِذَا قُمْنَا إِلَى الصَّلَاةِ فَإِذَا اسْتَوَيْنَا كَبَّرَ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد(۱).

۱۰۹۷- (۱۳) نعمان بن بشیر رضی الله عنه گوید: روش پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنان بود که هرگاه برای (گزاردن) نماز به پا می‌خاستیم، نخست صف‌های ما را (با دست یا اشاره و یا با فرمان خویش) برابر و راست می‌کردند؛ و چون صف‌های ما، راست و پیوسته و برابر و یکنواخت می‌شد، تکبیر شروع نماز را می‌گفتند و نماز را آغاز می‌کردند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که برای امام، سنّت است که تا صف‌های نماز را راست و برابر نکرده است، شروع به نماز نکند؛ و برای وی، زیبنده است که خود با دست یا با اشاره و یا با زبان، صف‌های نمازگزاران را راست کند و یا شخصی دیگر را

۱- ابوداود ۱/۱٤٣٢ ح ٦٦٥.

مأمور کند تا به نمازگزاران بگوید تا صف‌های خویش را پیوسته دارند و آن‌ها را به هم نزدیک بگیرند و فاصله‌ی بین صف‌ها از هم زیاد نباشد و گردن‌ها را برابر سازند و به هنگام ایستادن در صف، جلو یا عقب نروند.

١٠٩٨ - [١٤] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ يَقُولُ عَنْ يَمِينِهِ: «اعْتَدِلُوا سَوُّوا صُفُوفَكُمْ». وَعَنْ يَسَارِهِ: «اعْتَدِلُوا سَوُّوا صُفُوفَكُمْ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١٠٩٨- (١٤) انس بن مالک ؓ گوید: عادت پیامبرﷺ بر آن بود که خطاب به کسانی که در جانب راست ایشان بودند، می‌فرمودند: «راست بایستید و صف‌هایتان را برابر و یکنواخت و صاف و راست بگیرید؛ (یعنی صف‌هایتان را پیوسته دارید تا آنجا که فاصله‌ای بین افراد نباشد و آن‌ها را به هم نزدیک کنید، چنان که فاصله‌ی بین دو صف، از هم، زیاد نباشد؛ و گردن‌ها را برابر سازید تا به هنگام ایستادن در صف، پس و پیش نباشید).

و خطاب به کسانی که در جانب چپ ایشان قرار داشتند، نیز می‌فرمودند: «راست بایستید و صف‌هایتان را صاف و برابر بگیرید».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

١- ابوداود ٤٣٥/١ ح ٦٧٠.

شرح: «عن یمینه»: کسانی که در جانب راست پیامبر ﷺ ایستاده بودند؛ یعنی کسانی که در جانب راست صف قرار گرفته بودند.

«اعتدلوا»: در قیام، راست بایستید.

«سوّوا»: جاهای خالی در صف را پر کنید؛ صف‌ها را پیوسته دارید؛ صف‌ها را به هم نزدیک کنید تا آنجا که فاصله‌ی بین دو صف، از هم زیاد نباشد.

۱۰۹۹ - [۱۵] (صَحِيحٌ)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «خِيَارُكُمْ أَلْيَنُكُمْ مَنَاكِبَ فِي الصَّلَاةِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱].

۱۰۹۹- (۱۵) عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «بهترین و برترین شما (در آداب و اخلاق)، کسی است که در نماز، شانه‌هایش نسبت به دیگران، انعطاف‌پذیرتر و رام‌تر باشد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «خیارکم»: بهترین شما در آداب و اخلاق اسلامی.

«اَلْيَنكم مناكب في الصلوة»: برای این عبارت، می‌توان چند ترجمه و تفسیر کرد:

۱- شانه‌های وی در نماز، انعطاف‌پذیرتر باشد؛ بدین معنی که اگر چنانچه نمازگزار در صف بود و دیگری او را دستور داد تا

۱- ابوداود ۴۳۵/۱ ح ٦٧٢.

شانه‌اش را راست کند یا دیگری دستش را بر روی شانه‌اش نهاد تا صف را راست کند، او بی‌آن که لجباری کند و عناد ورزد، از فرمان اطاعت کند و در این راستا، لجباری و عناد و سرکشی و تمرّد نکند. یعنی بهترین شما، کسی است که در نماز، از دیگر نمازگزاران برای راست کردن صف، مُنقادتر و فرمانبردارتر است.

٢- بهترین شما، کسی است که در نماز، از همه باوقارتر، سنگین‌تر و باخشوع و خضوع‌تر باشد؛ یعنی اندام‌های بدن خویش را از حرکت باز نگاه دارد و به وسیله‌ی بازی با اندام، غافل نماند و روباه‌آسا به این طرف و آن طرف نگاه نکند و همچون خروس، نوک نزند و خیلی تند و سریع، به رکوع و سجده نپردازد؛ بلکه همان گونه که خداوند بلندمرتبه تشریع نموده است، نماز را با تمامی ارکان و حدّ و حدودش ادا نماید.

٣- اگر چنانچه در صف نماز، اندکی جای خالی بود و کسی خواست آن را پر کند، در آن صورت وی، او را از این کار منع نکند بلکه اندگی جای باز کند و جمع و جور بایستد تا آن تازه‌وارد - که قصد پر کردن صف را دارد - در مضیقه و تنگنا قرار نگیرد؛ چنین فردی که اندکی جای باز می‌کند و تکبّر و غرور، دامان او را نمی‌گیرد، بهترین و برترین فرد در اخلاق و

آداب اسلامی است.

ناگفته نماند که تفسیر نخست، بهتر و باسته‌تر از دو تفسیر دیگر است.

فصل سوم

۱۱۰۰ - [۱٦] (صَحِيح)

عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُول: «اسْتَووا اسْتَوُوا اسْتَوُوا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لَأَرَاكُمْ من خَلْفي كَمَا أَرَاكُم من بَين يَدي». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱].

۱۱۰۰- (۱٦) انس ﷺ گوید: پیامبر خدا ﷺ پیوسته (به هنگام برپا شدن نماز جماعت،) می‌فرمودند: «صف‌هایتان را راست کنید؛ صف‌هایتان را راست و برابر بگیرید؛ صف‌هایتان را راست کنید. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست که من شما را (از طریق مشاهده یا مکاشفه،) از پشت سر خویش می‌بینم، همچنان که شما را از جلو روی خود می‌بینم».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «اِستووا، استووا، استووا»: پیامبر ﷺ این جمله را به خاطر تأکید کردن بر قضیه‌ی راست کردن صف‌ها، سه بار تکرار فرمودند؛ تا نمازگزاران به اهمیت و جایگاه «برابر کردن و راست نمودن صف‌های نماز» پی ببرند و همواره صف‌های نماز خویش را پیوسته دارند؛ تا آنجا که فاصله‌ای بین افراد نمازگزار نباشد و صف‌ها را به هم نزدیک کنند چنان که فاصله‌ی بین دو صف، از

۱- نسایی ۲/۹۱ ح ۸۱۳.

هم زیاد نباشد و گردن‌ها را برابر سازند و در یک راستا قرار بدهند تا به هنگام ایستادن در صف، پس و پیش نباشند.

و امکان دارد که پیامبر ﷺ، «اِستووا» اول را برای تمامی نمازگزاران گفته باشند؛ و «استووا» دوم را برای کسانی که به جانب راست صف‌ها ایستاده بودند؛ و «استووا» سوم را برای نمازگزارانی که در جانب چپ صف‌ها قرار گرفته بودند.

١١٠١ - [١٧] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الصَّفِّ الْأَوَّلِ» قَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَعَلَى الثَّانِي قَالَ: «إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الصَّفِّ الْأَوَّلِ» قَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَعَلَى الثَّانِي قَالَ: «إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى الصَّفِّ الْأَوَّلِ» قَالُوا يَا رَسُولَ الله وعَلى الثَّانِي؟ قَالَ: «وعَلى الثَّانِي» قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «سَوُّوا صُفُوفَكُمْ وَحَاذُوا بَيْنَ مَنَاكِبِكُمْ وَلِينُوا فِي أَيْدِي إِخْوَانِكُمْ وَسُدُّوا الْـخَلَلَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ بَيْنَكُمْ بِمَنْزِلَةِ الْـحَذَفِ» يَعْنِي أَوْلَادَ الضَّأْنِ الصِّغَارِ. رَوَاهُ أَحْمد[١].

١١٠١- (١٧) ابوامامه ؓ گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «بی‌گمان، خداوند و فرشتگانش بر صف نخست، درود و رحمت می‌فرستند».

١- مسند احمد ٥/٢٦٢.

صحابه عرض کردند: ای فرستاده‌ی خدا! بر صف دوم هم درود و رحمت می‌فرستند؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «به راستی، خداوند و فرشتگانش بر صف نخست، درود و رحمت می‌فرستند».

گفتند: ای رسول خدا ﷺ! بر صف دوم هم درود و رحمت می‌فرستند؟ باز هم آن حضرت ﷺ فرمودند: «همانا خداوند و فرشتگانش بر صف نخست، درود و رحمت می‌فرستند».

عرض کردند: ای فرستاده‌ی خدا ﷺ! بر صف دوم هم درود و رحمت می‌فرستند؟ در اینجا بود که پیامبر ﷺ فرمودند: «بر صف دوم نیز درود و رحمت می‌فرستند».

و (در ادامه،) رسول خدا ﷺ فرمودند: «صف‌هایتان را راست کنید و شانه‌هایتان را برابر سازید ودر دستان برادرانتان (که شما را برای راست کردن صف‌ها می‌کَشَند،) نرم و انعطاف‌پذیر شوید (و با آنان، همراهی کنید) و فاصله‌ها (جاهای خالی صف‌ها) را پر کنید (و برای شیطان، شکاف‌هایی را باقی نگذارید)؛ زیرا شیطان، (از فاصله‌ی صف‌ها) به شکل برّه‌های (سیاهِ) کوچک در میانتان وارد می‌شود.

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است].

شرح: «انّ الله وملائکته يُصلّون علي الصفّ الاول»: این جمله در حدیث بالا، سه بار تکرار شده است که خود بیانگر اهمیت آن و روشنگر

تأکید و کمال آن است؛ و با تکرار این عبارت، به راحتی می‌توان بدین نکته پی برد که ثواب و پاداش صف اول، به مراتب، والاتر و برتر از صف‌های دوم و سوم است؛ همچنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«اگر مردمان می‌دانستند که اذان و صف نخست، چه پاداشی دارند و راهی جز قرعه‌کشی جهت احراز آن‌ها نمی‌یافتند، باز هم قرعه‌کشی می‌کردند و برای به دست آوردن آن‌ها، خود را به آب و آتش می‌زدند».

«حاذوا بين مناكبكم»: شانه‌هایتان را برابر سازید؛ یعنی شانه‌ها و گردن‌های خویش را به هنگام ایستادن در صف نماز، برابر کنید تا به هنگام ایستادن در صف، پس و پیش نباشید.

«لِينوا»: نرم و انعطاف‌پذیر باشید.

«في ايدي اخوانكم»: در دستان برادرانتان که شما را برای راست کردن صف‌ها، می‌کَشَند.

«لينوا في ايدي اخوانكم»: در دستان برادرانتان که شما را برای راست کردن صف‌ها، به سوی خود می‌کَشَند، نرم و انعطاف‌پذیر باشید و با آنان همراهی کنید و با آنان از دَر لجبازی و عِناد و تمرّد و سرکشی و کبر و غرور، وارد نشوید؛ بلکه تا جایی که می‌توانید، برای راست کردن صف‌های نماز، با آن‌ها، همکاری و همیاری داشته باشید.

«سدّوا الخلل»: شکاف‌ها و جاهای خالی صف‌ها را پر کنید؛ نگذارید در بین صف‌ها، جای خالی باقی بماند؛ فاصله‌ی صف‌ها را پر کنید.

«الضأن»: میش؛ گوسفند.

«الحَذَف»: برّه‌ی سیاه کوچک.

١١٠٢ - [١٨] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَقِيمُوا الصُّفُوفَ وَحَاذُوا بَين المنكاكب وَسُدُّوا الْـخَلَلَ وَلِينُوا بِأَيْدِي إِخْوَانِكُمْ وَلَا تَذَرُوا فرجات للشَّيْطَان وَمَنْ وَصَلَ صَفًّا وَصَلَهُ اللهُ وَمَنْ قَطَعَهُ قطعه الله». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ مِنْهُ قَوْلَهُ: «وَمَنْ وَصَلَ صَفًّا». إِلَى آخِرِه[١].

١١٠٢- (١٨) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «صف‌ها را راست کنید (تا آنجا که فاصله‌ای بین افراد نباشد و آن‌ها را به هم نزدیک کنید، چنان که فاصله‌ی بین دو صف، از هم زیاد نباشد؛) و شانه‌ها را برابر سازید (تا به هنگام ایستادن در صف، پس و پیش نباشید؛) و فاصله‌ها (و جاهای خالی صف‌ها) را پر کنید و در دستان برادرانتان (که شما را برای راست کردن صف‌ها می‌کَشَند،) نرم و انعطاف‌پذیر باشید (و با آنان، همراهی کنید؛) و برای شیطان، شکاف‌هایی (در صف نماز) باقی نگذارید؛ و هرکس که صف‌ها را پیوسته دارد، خداوند (رحمت خویش را) بر او پیوسته

١- ابوداود ٤٣٣/١ ح ٦٦٦؛ و نسایی ٩٣/٢ ح ٨١٩.

می‌دارد؛ و هرکس که صف‌ها را از هم بگسلد، خداوند او را(از رحمت خویش) می‌گسلد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و نسایی نیز از عبارت «و من وصل صفّا» تا آخر، روایت نموده است].

«لاتذروا»: باقی نگذارید؛ رها نکنید.

«فرجات»: جمع «فرجة»: گشادگی میان دو چیز؛ فاصله و شکاف صف.

«قطعه الله»: خداوند او را از رحمت خویش می‌گسلد.

۱۱۰۳ - [۱۹] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﵁ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «تَوَسَّطُوا الْإِمَامَ وَسُدُّوا الْخَلَلَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۱۰۳- (۱۹) ابوهریره ﵁ گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «(ای مردم! جایگاه) امام و پیشنماز را در وسط قرار دهید و فاصله‌ها (و جاهای خالی صف) را پر کنید».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

«توسّطوا»: امام را در وسط خویش قرار دهید؛ یعنی چنان صف ببندید که امام در وسط شما قرار گیرد.

۱۱۰٤ - [۲۰] (ضَعِيفٌ)

۱- ابوداود ٤۳۹/۱ ح ٦۸۱.

وَعَنْ عَائِشَةَ ﷺ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا يَزَالُ قَوْمٌ يَتَأَخَّرُونَ عَنِ الصَّفِّ الْأَوَّلِ حَتَّى يُؤَخِّرَهُمُ اللهُ فِي النَّارِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[١].

١١٠٤ (٢٠) عایشه ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «گروهی پیوسته خود را از صف نخست به عقب می‌کشانند تا این که خداوند بلندمرتبه، آنان را در آتش سوزان دوزخ، به عقب اندازد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «حتّي يؤخّرهم الله»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

تا این که خداوند آنان را در آتش دوزخ به عقب اندازد.

تا این که خداوند، آنان را از انجام امور نیک و کردار بایسته و اعمال شایسته به عقب اندازد؛ و آن‌گاه، آنان را در رستاخیز، به سوی آتش دوزخ رهسپار نماید.

١١٠٥ - [٢١] (صَحِيح)

وَعَنْ وَابِصَةَ بْنِ مَعْبَدٍ قَالَ: رَأَى رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ رَجُلًا يُصَلِّي خَلْفَ الصَّفِّ وَحْدَهُ فَأَمَرَهُ أَنْ يُعِيدَ الصَّلَاةَ. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ[٢].

١- ابوداود ٤٣٨/١ ح ٦٧٩.
٢- ابوداود ٤٣٩/١ ح ٦٨٢؛ ترمذی ٤٤٦/١ ح ٢٣٠؛ و مسند احمد ٢٢٨/٤.

۱۱۰۵- (۲۱) وابصة بن معبد ﷺ گوید: رسول خداﷺ مردی را دیدند که پشت صف جماعت، به تنهایی نماز می‌گزارد؛ از این رو، بدو دستور دادند که نمازش را اعاده نماید.

[این حدیث را احمد، ترمذی و ابوداود روایت کرده‌اند. و ترمذی گفته است: این، حدیثی حَسن است].

شرح:

۱- حدیث حَسن:

الف) تعریف لغوی: «حسن»، صفت مشبهه از «الحسن» و به معنای «جمال و زیبایی» است.

ب) تعریف اصطلاحی: با توجه به اینکه حدیث «حسن»، حد فاصل حدیث صحیح و حدیث ضعیف است و برخی از علماء به تعریف یکی از دو قسم آن [یعنی حسن لغیره] پرداخته‌اند، از این رو اقوال علماء و صاحب نظران اسلامی نیز در تعریف حدیث «حسن» مختلف و گوناگون است و هر کدام به ارائه تعریفی از آن پرداخته‌اند؛ و من نیز به زودی به ذکر برخی از این تعریف‌ها می‌پردازم و سپس آنچه را موافق‌تر و سازگارتر و هماهنگ‌تر و منسجم‌تر از دیگر تعریف‌ها یافتم، انتخاب و گزینش خواهم نمود.

[و این تعریفها پیرامون حدیث «حسن» عبارتند از]:

۱- تعریف خطّابی: «هو ما عُرف مخرجه، واشتهر رجاله، وعلیه مدار اکثر الحدیث، وهو الذي یقبله اکثر العلماء، ویستعمله عامة الفقهاء»[۱].

«حدیث «حسن» به حدیثی گفته می‌شود که مخرجش مشخص باشد؛ [مقصود از مخرج، شامی، عراقی، مکی، کوفی و... می‌باشد]. و رجال سندش، انسانهای مشهوری باشند؛ [این که راویان سند، به روایت کردن حدیث از اهل شهرشان - سرزمینشان - مشهور باشند]، و مدار و محور اکثر احادیث بر آن باشد.

و حدیث حسن، حدیثی است که اکثر علماء آن را قبول کرده و عامه‌ی فقهاء نیز آن را مورد استناد و احتجاج و استفاده قرار داده‌اند».

۲- تعریف ترمذی: «کل حدیثٍ یُروي لایکون في اسناده من یُتّهم بالکذب ولایکون الحدیث شاذّاً، ویروي من غیر وجه نحو ذلك فهو عندنا حدیث حسن»[۲].

«هر حدیثی که رجال سندش، متّهم به دروغگویی نباشند، و حدیث نیز شاذ[۳] نباشد و دارای سندهای متفاوتی باشد و با طرق مختلف روایت شده باشد، آن حدیث در نزد ما، حدیثی حسن است».

۱- معالم السنن، ج ۱، ص ۱۱.
۲- جامع الترمذی با شرح ش: «تحفة الاحوذی»، کتاب العلل در پایان جامع الترمذی، ج ۱۰، ص ۵۱۹.
۳- شاذّ در نزد ترمذی به این معنا است: حدیثی که راوی آن با حدیث راوی حافظتر از خود و یا با جمعی از راویان [که از نظر حفظ و اعتبار با او در یک سطح هستند، اما تعداد آنها بیشتر است] مخالف باشد و در حدیث

۳- تعریف ابن حجر: ابن حجر در تعریف حدیث حسن گفته است: «و خبر الاحاد بنقل عدل تام الضبط، متصل السند غير معلل ولا شاذّ، هو الصحيح لذاته، فان خفّ الضبط فالحسن لذاته»[1].

«خبر آحاد: اگر [اسناد آن] با نقل فردِ عادلِ ضابط و با ضبط کامل از همانند خود تا انتهای سند، متصل باشد، و شذوذ و علّت قادحه [چیزی که به صحّت آن زیان برساند] در آن نباشد، آن حدیث، «صحیح لذاته» است، و اگر اسنادش با روایت فردِ عادلِ ضابط با ضبط غیرکامل باشد، آن حدیث، «حسن لذاته» است».

نگارنده می‌گوید: مثل اینکه از دیدگاه ابن حجر، حدیث «حسن»، همان حدیث «صحیح» است، با این تفاوت که در حدیث حسن، ضبطِ راوی کمتر و ضعیفتر [از ضبط راوی در حدیث صحیح] است[2].

شاذّ [مطابق آنچه امام شافعی به صراحت بیان می‌کند] فرد بودن راوی شرط نیست.

۱- النخبة با شرح ش، ص ۲۹.

۲- چرا که حدیث «صحیح لذاته» آن است که اسناد آن با نقل فردِ عادلِ ضابط و با ضبط کامل از همانند خود، از ابتدا تا انتهای سند، متصل است، بدون اینکه شذوذ و علت قادحه (چیزی که به صحّت آن زیان و آسیبی برساند) در آن باشد.

و حدیث «حسن لذاته»، حدیثی است که اسنادش با روایت فردِ عادلِ ضابط اما با ضبط غیرکامل از همانند خود تا انتهای سند، متصل است، بدون شذوذ و نقص و با شهرتی که پایه‌اش از شهرت صحیح کمتر است.

و تعریف ابن حجر، بهترین تعریف برای حدیث «حسن» است. اما بر تعریف خطّابی، انتقادهای زیادی وارد شده است[1]، و ترمذی نیز، فقط به تعریف یکی از دو قسم حدیث حسن - حسن لغیره - پرداخته است، در حالی که اصل در تعریفِ حدیث «حسن» این بود که [در وهله‌ی اول]، حدیث «حسن لذاته» تعریف کرده شود، زیرا «حسن لغیره» در اصل خود، ضعیف است که به خاطر اصلاحش با تعدّد طرق، از ضعف به مرتبه‌ی «حسن» ارتقاء یافته است.

٤- تعریف برگزیده و مختار از حدیث «حسن»:

براساس تعریف ابن حجر، می‌توان حدیث «حسن» را اینگونه تعریف کرد:

«هو ما اتصل سنده بنقل العدل الذی خفّ ضبطه عن مثله الی منتهاه من غیر شذوذ و لاعلّةٍ».

«حدیث حسن، حدیثی است که اسنادش با نقل فردِ عادل با ضبط غیرکامل و ضعیفتر از همانند خود تا انتهای سند، متصل باشد، و شذوذ و علّت قادحه (چیزی که به صحّت آن زیان و آسیب

١- تعریف خطابی و ترمذی ابهام‌آور هستند و جوابگوی ذهن تشنه‌ی حقیقت‌جو نیستند، و تعریفهایی که ترمذی و خطابی از حدیث حسن ارائه داده‌اند، تعریفهایی کامل جهت جدا کردن حدیث حسن از صحیح نیستند؛ انگار که ترمذی یک نوع از حسن را یادآور شده و خطابی نوع دوم آن را بیان کرده است؛ بدین معنی که هر کدام از آنها به موارد ضروری بسنده کرده‌اند و از نوع دیگر چشم پوشی کرده‌اند و یا نوعی از حسن را ذکر کرده‌اند و از نوع دیگر و بعضی از جوانب دیگر غافل مانده‌اند.

برساند)، در آن نباشد (و با شهرتی که پایه اش از شهرت صحیح کمتر است، نقل شده باشد).

٢- حکم حدیث حسن:

حکم حدیث حسن در احتجاج و استناد جستن بدان، همانند حدیث صحیح است؛ گر چه در قوت از آن پائین‌تر است؛ و به همین خاطر تمام فقهاء بدان احتجاج و استناد جسته و بدان عمل نموده‌اند، و بیشتر محدثان و صاحب نظران اصولی نیز معتقد به احتجاج و استناد جستن به حدیث حسن هستند، مگر عده‌ی اندکی از متشدّدین و سخت‌گیران [که اعتقادی به احتجاج جستن به حدیث حسن ندارند]؛ و برخی از انسانهای متساهل و سهل‌انگار نیز حدیث حسن را در نوع «صحیح» وارد کرده‌اند، مانند: حاکم، ابن حبان و ابن خزیمه، و این در حالی است که خودشان می‌گویند که حدیث حسن، پائین‌تر از حدیث صحیح [که قبلاً بیانش گذشت] می‌باشد! [و با این وجود، حدیث حسن را در نوع حدیث «صحیح» درج نموده‌اند!][1].

٣- مثال حدیث حسن:

همانند آنچه ترمذی روایت کرده و گفته است: «حدثنا قتيبة حدثنا جعفر بن سليمان الضّبعي عن ابي‌عمران الجَوني عن ابي‌بكر بن ابي‌موسي الاشعري

١- نگا: تدریب الراوی، ج ١، ص ١٦٠.

قال: سمعتُ ابي بحضرة العدو يقول: قال رسول الله ﷺ: انّ ابواب الجنة تحت ظلال السيوف...»[١].

و این حدیث، «حسن» است، چرا که هر چهار روایت کننده‌اش، انسانهایی موثق و مورد اعتماد هستند به جز جعفر بن سلیمان الضّبعی که وی «حَسَنُ الحدیث»[٢] است؛ از این رو حدیث از مرتبه‌ی صحیح به حسن، تنزّل پیدا کرده است.

٤- مراتب حدیث حسن:

هم‌چنانکه برای حدیث «صحیح»، مراتبی وجود داشت که به ذریعه‌ی آن مراتب، برخی از احادیث صحیح از برخی دیگر [از نظر رتبه و درجه] تفاوت و گوناگونی پیدا می‌نمودند، بدینسان برای حدیث «حسن» نیز مراتبی وجود دارد؛ و علامه ذهبی، مراتب حدیث «حسن» را در دو مرتبه قرار داده و گفته است:

الف) عالیترین و معتبرترین مراتب حدیث حسن: «بهز بن حکیم، از پدرش، از جدش» و «عمرو بن شعیب، از پدرش از جدش»، و «ابن اسحاق از تیمی» و امثال اینها از آنچه درباره‌ی آنها گفته شده که «صحیح» است می‌باشد؛ و این نوع از پائین‌ترین و کمترین مراتب «صحیح» است.

١- ترمذی با شرحش: تحفة الاحوذی، ابواب فضائل جهاد، ج ٥، ص ٣٠٠.
٢- چنان‌که این قول را حافظ ابن حجر در تهذیب التهذیب ٢/٩٦ از ابواحمد نقل کرده است.

ب) سپس [در درجه‌ی دوم]، احادیثی است که در تحسین و تضعیف آنها اختلاف صورت گرفته است: مانند حدیث حارث بن عبدالله، و عاصم بن ضَمرة و حجاج بن ارطاة و امثال آنها.

۵- رتبه و درجه‌ی این قول محدثان که می‌گویند: «حدیث صحیح الاسناد» یا «حسن الاسناد»:

الف) درجه‌ی این قول محدثان که می‌گویند: «هذا حدیث صحیح الاسناد» [اسناد این حدیث، صحیح است]، پائین‌تر از این قولشان است که می‌گویند: «هذا حدیث صحیحٌ» [این حدیث، صحیح است].

ب) و همچنین درجه و مرتبه‌ی این قول محدثان که می‌گویند: «هذا حدیث حسن الاسناد»، پائین‌تر از این قولشان است که می‌گویند: «هذا حدیث حسن»؛ زیرا گاهی اتفاق می‌افتاد که حدیث از نظر سند، صحیح یا حسن باشد، ولی متن حدیث به واسطه‌ی شذوذ یا علّت، صحیح یا حسن نباشد؛ مثل اینکه هرگاه فرد محدّث «هذا حدیث صحیح» بگوید، گویا که با این گفته‌اش، کامل بودن شرایط پنج گانه‌ی صحّت[1] را در این حدیث برای ما تضمین کرده باشد؛ ولی هرگاه «هذا حدیث صحیح الاسناد» بگوید، مثل این است که کامل بودن سه شرط از شرایط صحّت حدیث را برای ما

۱- مراد از شرایط پنج گانه‌ی صحّت حدیث عبارتند از: اتصال سند از ابتدا تا انتهاء، عدالت راویان، ضابط بودن راویان، عدم علّت و عدم شذوذ در حدیث.

تضمین نموده باشد که عبارتند از: ا تصال سند [از ابتدا تا انتهای سند]، عدالت روایت کنندگان و ضابط بودن آنها. اما نفی «شذوذ» و نفی «علّت» از آن را برای ما ضمانت و کفالت ننموده است، چرا که وی از عدم شذوذ و علّت در حدیث، اطمینان کامل نیافته است [از این رو گفته است: «هذا حدیث صحیح الاسناد»].

ولی اگر فردی «حافظ»[1] که مورد اعتماد و اطمینان است اینطور بگوید: «هذا حدیث صحیح الاسناد»، و برای حدیث او علّتی [قادحه که به صحّت آن حدیث زیان و آسیب برساند] بیان نشود؛ در ظاهر به نظر می‌رسد که «متن حدیث»، صحیح است؛ زیرا اصل، عدم علّت و عدم شذوذ است.

٦- معنای قول ترمذی و دیگر محدثان که می‌گویند: «حدیثٌ حسنٌ صحیحٌ»:

براستی که ظاهر این عبارت: «حدیث حسنٌ صحیحٌ»، مسئله‌ای مشکل و مُعضل و پیچیده و غامض است، چرا که درجه‌ی «حسن» از «صحیح» پائین‌تر است، پس چگونه می‌شود که بین این دو [حسن و صحیح] جمع کرد و آن دو را به هم پیوند داد و متّحد کرد؛

١- حافظ به کسی گفته می‌شود که آشنا به سنّت رسول خداﷺ و آگاه به طرق سنن باشد و سند این طرق را خوب تمییز و تشخیص دهد و حافظ آن مقدار از احادیثی که اهل حدیث، صحت آن را تأیید کرده‌اند باشد و آگاه به موارد اختلاف و اصطلاحات محدثان باشد.

حال آنکه درجه و رتبه‌ی آنها با همدیگر متفاوت و گوناگون است [و درجه‌ی حسن از صحیح، پائین‌تر است]؟

علماء و صاحب نظران اسلامی، درباره‌ی مقصود ترمذی از این عبارت [= حدیثٌ حسنٌ صحیح]، جوابهای گوناگون و متعددی داده‌اند که بهترین آنها، جوابی است که حافظ ابن حجر داده و سیوطی آن را پذیرفته، که خلاصه‌ی آن اینگونه است:

الف) اگر برای حدیث دو اسناد یا بیشتر وجود داشته باشد، معنی چنین است که: «به اعتبار یک اسناد، حسن و به اعتبار اسناد دیگر، صحیح است».

ب) و اگر برای حدیث یک اسناد وجود داشته باشد، معنی چنین است که: «در نزد گروهی از محدثان، این حدیث حسن است و در نزد گروهی دیگر، صحیح است». گویا گوینده با گفتن این قول: «هذا حدیث حسن صحیح»، می‌خواهد به دو چیز اشاره نماید: یکی اشاره به اختلافی که بین علماء در حکم دادن به این حدیث وجود دارد [که برخی از علماء می‌گویند: اسناد این حدیث حسن است، و برخی دیگر بر این باورند که اسناد این حدیث، صحیح است، و گوینده با گفتن «حدیث حسن صحیح»، می‌خواهد به این اختلاف اشاره کند].

و یا اینکه گوینده نتوانسته است یکی از دو حکم [حسن یا صحیح] را بر دیگری ترجیح و برتری دهد [از این رو در اسناد حدیث،

هم به ذکر «حسن» پرداخته و هم به ذکر «صحیح»، و گفته است: «هذا حدیث حسن صحیح»]

۷- علامه بغوی و تقسیم احادیث «مصابیح»:[۱].

امام بغوی در کتابش «مصابیح»، اصطلاح خاصّی را رایج و متداول نموده است [و این اصطلاح، ویژه‌ی خود اوست]، و این اصطلاح خاصّ چنین است که وی به احادیثی که در صحیح بخاری و صحیح مسلم، یا در یکی از آنها وارد شده است، با این قولش: «صحیحٌ» اشاره می‌کند؛ و به احادیثی که در سنن چهارگانه [ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه] آمده است، با این قولش: «حسنٌ» اشاره می‌نماید؛ و این اصطلاح با اصطلاح عامّ محدثان، تناسب و سازگاری و هماهنگی و موافقتی ندارد، چرا که در سنن چهارگانه [ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه]، هم حدیث «صحیح» وجود دارد و هم حدیث «حسن»، «ضعیف» و «منکر». به همین خاطر ابن صلاح و نووی، به این مسئله [در کتاب‌هایشان] تذکر و هشدار داده‌اند.

۱- اسم کامل این کتاب «مصابیح السنّة» است؛ و مؤلف در این کتاب به تدوین و گردآوری احادیث منتخب و برگزیده‌ای از صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن چهارگانه [ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه] و سنن دارمی پرداخته است. و خطیب تبریزی بر احادیث این کتاب، احادیثی را افزوده و به تهذیب و تحقیق آن پرداخته و نام آن را «مشکاة المصابیح» گذاشته است.

و برای خواننده‌ی کتاب «مصابیح» نیز مناسب است که به اصطلاح ویژه‌ی بغوی در این کتاب، آشنا و آگاه باشد و بداند که هرگاه وی نسبت به حدیثی «صحیح» یا «حسن» می‌گوید، منظورش از این اصطلاح چیست [تا دچار سردرگمی و پیچیدگی نشود][1].

«فامره ان یعید الصلوة»: با استدلال از این حدیث، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، حماد بن ابی سلیمان، نخعی، حسن بن صالح، ابن ابی لیلی و وکیع بن جراح بر این باورند که اگر شخصی در پشت صف، تنها به نماز ایستاد و نمازش را ادا کرد، نمازش فاسد می‌باشد و بر وی واجب است که آن را اعاده نماید.

اما بر اساس مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله، امام مالک رحمه الله، امام شافعی رحمه الله و سفیان ثوری رحمه الله، نماز چنین فردی درست است؛ ولی با ارتکاب این کار؛ مرتکب عملی مکروه (مکروه تحریمی) شده است.

١- و بداند که صاحب مصابیح، احادیث مصابیح را به دو نوع تقسیم کرده است: ١) صحیح ٢) حسن. منظورش از صحیح: حدیثی است که در کتاب مسلم و یا بخاری و یا هر دوی آنها نقل شده باشد. و منظورش از «حسن»: احادیثی بوده است که در کتاب ترمذی. ابوداود، ابن ماجه، نسایی و امثال اینها روایت شده باشد، و بداند که این نوع تقسیم‌بندی‌ها، شناخته شده و مشهور نیستند و حدیث حسن در نزد علماء چنین تعریفی ندارد و آنچنان که قبلاً یادآور شدیم، این کتابها شامل حسن و غیرحسن [از قبیل: ضعیف، منکر و حتی خود صحیح] هستند.

البته احناف، در این باره، قائل به تفصیل هستند؛ بدین ترتیب که اگر چنانچه فردی از راه رسید و مشاهده کرد که صف نماز، کامل نشده است، در آن صورت باید منتظر بماند تا کسی دیگر با او همراه شود؛ اگر تا به هنگام رکوع، کسی را نیافت، در آن صورت از صف جلو، یکی از نمازگزاران را به عقب هدایت کند تا هردو کنار هم بایستند و نماز را ادا نمایند؛ ولی اگر بیم آن بود که مبادا این عمل، باعث اذیت و آزار نمازگزار شود، یا مردم نسبت به مسائل دینی آگاهی و شناخت چندانی نداشتند و چنین رفتاری، منجر به فتنه و درگیری و آشوب و غوغا می‌شد، در آن صورت، می‌توان تنها ایستاد و نماز را به جای آورد؛ و در این حالت، ادای نماز بدون هرگونه کراهیتی روا است؛ البته مراعات نکردن این شرایط و مقرّرات، کراهیت نماز را به دنبال خواهد داشت.

جمهور صاحب‌نظران فقهی، از روایت ابوبکره ﵁ استدلال می‌کنند که در «بخاری و ابوداود» روایت شده است: «انّه انتهي الي النبيّ ﷺ وهو راكع، فركع قبل ان يصل الي الصف، ثمّ مشي الي الصف، فذكر ذلك للنبيّ ﷺ، فقال: زادك الله حرصاً ولا تعد» (بخاری)؛ «(روزی ابوبکره، وارد مسجد شد و) در حالی به آن حضرت ﷺ رسید که ایشان در رکوع بودند؛ از این رو، ابوبکره پیش از رسیدن به صف، به رکوع رفت؛ آن‌گاه خویشتن را به صف نماز رساند؛ (پس از خواندن نماز،) این موضوع را با پیامبر گرامی اسلام ﷺ در میان گذاشت؛ آن حضرت

ﷺ فرمودند: «خداوند، علاقه و اشتیاقت را به نماز بیافزاید ولی بدان که نباید دوباره چنین کاری انجام بدهی؛ (یعنی پیش از رسیدن به صف، رکوع نکن)».

و در ابوداود چنین روایت شده است:

«انّه دخل المسجد ونبيّ اللهﷺ راكع؛ قال: فركعتُ دون الصف فقال نبيّ اللهﷺ: زادک الله حرصاً ولا تعد»؛ در این دو حدیث، رسول خداﷺ به ابوبکره ﷺ دستور اعاده‌ی نماز را نداد، بلکه نماز او را پذیرفت و به عدم تکرار چنین عملی، تأکید کرد.

پس ثابت می‌گردد که ادای نماز به صورت انفرادی در پشت صف - اگر چه مکروه است، ولی - فاسد کننده‌ی نماز نخواهد بود.

و در پاسخ به حدیث وابصة بن معبد ﷺ، می‌توان گفت که امر به اعاده‌ی نماز، از روی استحباب بوده است نه وجوب.

و برخی از حنفی‌ها، در توجیه آن گفته‌اند: چون شخص مزبور، بدون این که فرد دیگری را تلاش نماید، پشت صف جماعت به تنهایی به نماز ایستاده است، از این رو، نمازش مکروه است و یکی از اصول حنفی‌ها نیز آن است که: «كلّ صلوة أُدّيت مع الكراهة، تجب اعادتها»؛ «هر نمازی که با کراهیت ادا شود، اعاده‌ی آن واجب است».

ولی این پاسخ، صحیح نمی‌باشد؛ زیرا - بر اساس تصریح علامه شامی - اصل مذکور حنفی‌ها، درباره‌ی کراهیتی است که در داخل

نماز یافته شود؛ امّا کراهیتی که بر اثر عوامل خارجی پدید آمده باشد، موجب اعاده‌ی نماز نیست؛ از این رو، پاسخ اول (که حکم اعاده‌ی نماز، از روی استحباب است نه وجوب) بهتر از پاسخ دوم است.

به هر حال، اسلام، جماعت و اتّحاد و نظم و ترتیب را دوست دارد و از تنهایی و بریدگی و بی‌نظمی متنفّر می‌باشد و نماز جماعت، یکی از راههایی است که اسلام، فرزندان خود را در راستای چنین مفاهیم با ارزش و ارزنده‌ای، آموزش می‌دهد.

از مجموع احادیث و روایات رسیده به ما، معلوم می‌گردد که تشکیل جماعت برای ادای نماز، به عنوان یک نماد قوی برای پیاده کردن مبادی اجتماعی اسلام، در نظم و ترتیب و اعتدال و هماهنگی صفوف و یک سویی امّت اسلامی تلقّی می‌شود و صفوف جماعت، آیینه‌ای است که معانی و افکار و پایبندی‌های جامعه‌ی اسلامی را منعکس می‌سازد.

با توجّه به موارد فوق، اگر اسلام نماز خواندن به تنهایی پشت صف جماعت را ناخوشایند اعلام کند و به اعاده‌ی آن دستور دهد، جای هیچ گونه شگفتی نیست؛ زیرا چنین حالتی، خروج از جماعت است؛ و دین برای ما مقرّر می‌دارد که: «انّ الشیطان ذئب الانسان کذئب الغنم یأخذ الشاة القاصیة والناحیة» (احمد)؛ «شیطان، گرگ انسان‌ها است؛ همان‌طور که گرگ، گوسفند دور افتاده و جدا شده از صاحبش را

به دام می‌اندازد، انسان بریده و دور از جماعت نیز، طعمه‌ی شیطان خواهد شد».

و نیز می‌فرماید: «يدالله مع الجماعة ومن شذّ شذّ الي النار»(ترمذی)؛ «دست خدا با جماعت است و کسی که از آن بریده گردد، به سوی جهنم رهسپار می‌شود».

تمامی این موارد، راجع به کسی است که بدون عذر پشت صف جماعت به نماز فُرادی بایستد. ولی اگر نمازگزار معذور باشد؛ یعنی موقعی وارد نماز جماعت شود که صف‌ها تکمیل شده باشند و جایی برای ایستادن او نباشد، در آن صورت طبق ظاهرترین قول، نماز او در این مواقع صحیح است؛ و برخی از علماء گفته‌اند: مستحب است که از صف جلو یک نفر را به سوی خود بکشاند و کنار او بایستد؛ و مستحب است که آن شخص نیز او را در این مورد، مساعدت و کمک نماید؛ البته با مراعات شرایطی که پیش‌تر گذشت.

باب (۲۵)

محل ایستادن امام و مقتدی

فصل اول

۱۱۰۶ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: بِتُّ فِي بَيت خَالَتِي مَيْمُونَةَ فَقَامَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُصَلِّي فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ فَأَخَذَ بِيَدِي مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ فَعَدَلَنِي كَذَلِكَ مِنْ وَرَاءِ ظَهره إِلَى الشق الْأَيْمن[۱].

۱۱۰۶- (۱) عبدالله بن عباس رضي الله عنه گوید: شبی در خانه‌ی خاله‌ام، میمونه (دختر حارث، همسر گرامی پیامبر ﷺ) خوابیدم؛ (و پیامبر اکرم ﷺ نیز، در آن شب نزد خاله‌ام بودند؛ آن حضرت ﷺ پس از خواندن نماز عشاء به خانه برگشتند و چهار رکعت نماز گزاردند و خوابیدند؛) آن‌گاه برخاستند و شروع به نمازگزاردن نمودند؛ من نیز به جانب چپ ایشان به نماز ایستادم؛ آن‌گاه از پشت سرشان، دستم را گرفتند و از پشت سر خویش، این چنین [یعنی در حالی که دستم را گرفته بودند]، به جانب راست خویش جابه‌جا و منتقل کردند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «بتُّ»: شب ماندم؛ بیتوته کردم؛ شب در مکانی ماندم؛ (چه در آنجا بخوابد و چه نخوابد).

«خالتی»: خاله‌ام.

۱- بخاری ۱۹۰/۲ ح ٦۹۷؛ مسلم ۵۳۱ ح (۷٦۳-۱۹۲)؛ ابوداود ٤۷۰/۱ ح ٦۱۰؛ ترمذی ٤۵۱/۱ ح ۲۳۲؛ نسایی ۱۰٤/۲ ح ۸٤۲؛ ابن ماجه ۳۱۲/۱ ح ۹۷۳؛ دارمی ۳۱۹/۱ ح ۱۲٤٤؛ و مسند احمد ۲٤۹/۱.

«فعدلنی»: مرا جابجا کرد؛ برگردانید.

«میمونة»: در مدت اقامت پیامبر گرامی اسلام ﷺ در مکه‌ی مکرمه، خانواده‌ی پیامبر از آنحضرت به اضافه‌ی همسر ایشان خدیجه‌ی بنت خویلد تشکیل می‌شد. ایشان در سنّ بیست و پنج سالگی بودند که خدیجه را - که چهل ساله بود - به همسری خویش درآوردند، و او نخستین زنی بود که آنحضرت با وی ازدواج کردند، و تا زمانی که وی در قید حیات بود، همسر دیگری اختیار نکردند. رسول خداﷺ از خدیجه چند پسر و چند دختر داشتند. پسران، هیچیک زنده نماندند. دختران آن حضرت عبارت بودند از: زینب، رقیه، امّ کلثوم، و فاطمه. زینب را پیش از هجرت پسرخاله اش ابوالعاص بن ربیع به همسری خویش درآورد؛ رقیه و امّ کلثوم هردو را یکی پس از دیگری عثمان بن عفّان رضی الله عنه به عقد ازدواج خود درآورد. فاطمه را نیز، علی بن ابیطالب در فاصله‌ی دو جنگ بدر و اُحُد به همسری خویش درآورد، و از فاطمه، حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم زاده شدند.

دیگر همسران پیامبر

چنانکه همگان می‌دانند، نبی اکرمﷺ از ویژگی خاصّی نسبت به امّت خود، در امر ازدواج برخوردار بودند، و برای ایشان روا بود که بیش از چهار زن را نیز به همسری خویش درآورند، چنانکه شمار زنانی که آنحضرت به عقد ازدواج خود درآوردند، سیزده تن بود.

هنگام وفات آنحضرت نُه تن از آنان در قید حیات بودند؛ دو تن از آنان نیز در زمان حیات آنحضرت از دنیا رفته بودند: یکی، خدیجه، و دیگری امّ المساکین زینب بنت خُزیمَه؛ با دو تن از آنان هم پیامبر اکرم ﷺ اصلاً زفاف نکردند. ذیلاً نام و نَسَب و **شرح** حال دیگر همسران پیامبر اکرمﷺ پس از خدیجه را به اختصار می‌آوریم:

* **سَوْدَة بنت زَمعَه:** رسول خداﷺ حدود یکماه پس از وفات خدیجه، در ماه شوّال سال دهم بعثت با وی ازدواج کردند. پیش از آن حضرت، وی همسر یکی از پسرعموهایش بنام سکران بن عمران بود که از دنیا رفته بود. سوده در ماه شوّال سال ٥٤ ق از دنیا رفت.

* **عایشه دختر ابوبکر صدّیق:** رسول خدا ﷺ یکسال پس از ازدواج با سوده، دو سال و پنج ماه پیش از هجرت، با وی ازدواج کردند. هنگام ازدواج با پیامبر اکرم ﷺ عایشه دختری شش ساله بود، و آنحضرت هفت ماه پس از هجرت، در ماه شوّال، که وی نُه ساله شد، با او زفاف کردند. عایشه هنگام زفاف پیغمبر اکرم ﷺ باکره بود، و آنحضرت همسر باکره‌ای جز او نداشت. عایشه از همه کس نزد آنحضرت محبوب‌تر بود. از همه زنان امّت فقیه‌تر بود. از همه‌ی زنان بطور مطلق داناتر بود. برتری وی از دیگر زنان همانند برتری ثَرید از دیگر غذاها بود. عایشه هفدهم ماه رمضان سال ٥٧ یا ٥٨ ق از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

* **حفصه دختر عمر بن خطّاب:** وی در فاصله‌ی بَدر و اُحُد شوهرش خُنیس بن حُذافه‌ی سهمی را از دست داد و بیوه شد. پس از عدّه‌ی وفات، رسول خداﷺ در ماه شعبان سال سوّم هجرت با او ازدواج کردند. حفصه در ماه شعبان سال ٤٥ ق در شصت سالگی در مدینه درگذشت، و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

* **زینب بنت خُزیمه:** وی از طایفه‌ی بنی هلال بن عامر بن صعصعه بود، وا و را امّ المساکین می‌نامیدند، زیرا، نسبت به آنان مهربان بود و برای آنان دلسوزی می‌کرد. او نخست همسر عبدالله بن جحش بود که در جنگ اُحُد شهید شد، و رسول خداﷺ در سال چهارم هجرت با او ازدواج کردند. زینب در حدود سه سال پس از ازدواج با پیامبر اکرمﷺ در ماه ربیع الثانی سال چهارم هجرت از دنیا رفت، و آنحضرت بر وی نماز گزاردند، و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

* **اُمّسلَمه هند بنت ابی اُمیه:** وی همسر ابوسلَمه بود و از وی فرزندانی داشت. ابوسلَمه در ماه جمادی الاُخری سال چهارم هجرت از دنیا رفت، و رسول خداﷺ چند روز مانده به پایان شوّال همان سال با امّسلَمه ازدواج کردند. او یکی از فقیه‌ترین و خردمندترین زنان بود. اُمّسلَمه در سال ٥٩ ق یا به قولی ٦٢ ق در هشتاد و چهارسالگی از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

* **زینب بنت جحش بن رباب:** وی از طایفه‌ی بنی اسد بن خُزیمه، و دختر عمّه‌ی رسول خداﷺ بود. زینب نخست همسر زید بن حارثه بود که فرزند نبی اکرمﷺ شناخته می‌شد. زید او را طلاق داد، و همینکه زمان عدّه‌ی وی گذشت، خداوند متعال آیاتی از قرآن کریم را نازل گردانید و ضمن آن فرمود:

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيۡدٞ مِّنۡهَا وَطَرٗا زَوَّجۡنَٰكَهَا﴾ [الأحزاب: ۳۷].

«آنگاه، وقتی زید از او صرف‌نظر کرد، وی را به همسری تو درآوردیم».

آیات متعددی از سوره‌ی احزاب درباره‌ی زینب نازل شده است که به تفصیل مسئله‌ی تبنّی (پسرخواندگی) را - که در جای خودش به آن خواهیم پرداخت - مطرح کرده است. رسول خداﷺ در ماه ذیقعده‌ی سال پنجم هجرت - و به قولی سال چهارم هجرت - با او ازدواج کردند. وی عابدترین زنان و پُر صدقه‌ترین آنان بود. زینب در سال بیستم هجرت در سنّ پنجاه و سه سالگی درگذشت. وی نخستین فرد از امّهات مؤمنین بود که پس از پیامبر اکرمﷺ دار فانی را وداع گفت. عمر بن خطّاب بر وی نماز گزارد و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

***جُوَیریه بنت حارث:** پدر وی حارث رئیس طایفه‌ی بنی مصطلق از قبیله‌ی خزاعه بود. جویریه یکی از اسیران بنی مصطلق بود که در سهم ثابت بن قیس بن شمّاس قرار گرفت. ثابت با جویریه قرارداد

نوشت و او را مُکاتَب گردانید. رسول خداﷺ مبلغ قرارداد وی را به ثابت پرداختند، و در ماه شعبان سال ششم هجرت - و به قولی سال پنجم هجرت - او را به همسری خویش درآوردند. مسلمانان نیز یکصد خانوار از بنی مصطلق را آزاد کردند و گفتند: اینان خویشاوندان همسر رسول خدایند! و به این ترتیب، از هر زن دیگری برای قوم و قبیله اش پُربرکت‌تر بود. جُوَیریه در ماه ربیع الاوّل سال ٥٦ ق - و به قولی ۵۵ ق - در سنّ شصت و پنج سالگی از دنیا رفت.

* **اُمّ حبیبه رَمله دختر ابوسفیان:** وی نخست همسر عبدالله بن جحش بود و برای او حبیبه را به دنیا آورد و به همین جهت کنیه‌ی اُمّ حبیبه را به او دادند. اُمّ حبیبه با همسرش به حبشه مهاجرت کرد. همسرش عبدالله در آنجا مرتدّ شد و آیین نصرانیت برگزید و همانجا از دنیا رفت، امّا او بر دین و هجرتش پایبند ماند، و هنگامی که رسول خداﷺ در ماه محرّم سال هفتم هجرت عمرو بن اُمیة ضَمْری را با نامه‌ای از سوی خودشان بسوی نجاشی فرستادند، وی امّ حبیبه را از سوی پیامبر اکرمﷺ خواستگاری کرد و از جانب ایشان چهارصد دینار به عنوان مهریه‌ی او پرداخت، و او را همراه شرَحبیل بن حَسنة نزد رسول خداﷺ فرستاد، و آنحضرت پس از بازگشت از فتح خیبر با او زفاف کردند. امّ حبیبه در سال ٤٢ ق - یا ۳۳ ق یا ۵۰ ق - از دنیا رفت.

* **صفیه دختر حَیی بن آخطَب:** پدرش رئیس قبیله‌ی بنی نضیر و از نژاد بنی اسرائیل بود. صفیه در میان اسیران خیبر بود و رسول خدا ﷺ او را در سهم اختصاصی خودشان قرار دادند و اسلام را بر او عرضه کردند و او نیز اسلام آورد. پیامبر اکرم ﷺ او را نخست آزاد کردند و سپس بعد از فتح خیبر در سال هفتم هجری به عقد همسری خودشان درآوردند، و در ناحیه‌ی سدّ صهباء، واقع در مسافت دوازده میل تا خیبر، در راه بازگشت به مدینه با او زفاف کردند. صفیه در سال پنجاهم هجرت - و به قولی ۵۲ ق و به قولی ۳٦ ق - از دنیا رفت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

* **میمونه بنت حارث:** وی خواهر امّ الفضل لُبابه دختر حارث بود. رسول خدا ﷺ در ماه ذیقعده‌ی سال هفتم هجرت - بنا به قول صحیح - در عُمرةُ القضاء بعد از آنکه از احرام عمره درآمدند، وی را به عقد خویش درآوردند، و در ناحیه‌ی سَرِف، واقع در مسافت نه میل تا مکه، با او زفاف کردند. میمونه در سال ٦١ ق - و به قولی ٦۳ ق، و به قولی ۳۸ ق - در همان ناحیه‌ی سَرِف از دنیا رفت و همانجا به خاک سپرده شد، و تا امروز آرامگاه وی در آن منطقه شناخته شده است.

تا اینجا، یازده تن از همسران رسول خدا ﷺ را نام بردیم که رسول خدا ﷺ آنان را به عقد ازدواج خودشان درآوردند، و با آنان زفاف کردند. دو تن از ایشان، خدیجه و زنیب امّ المساکین، در زمان حیات

آن حضرت از دنیا رفتند و هنگامی که رسول خداﷺ رحلت فرمودند، نُه تن از ایشان در قید حیات بودند. آن دو همسر دیگر که پیامبر اکرم ﷺ با آن دو زفاف نکردند، یکی از آن دو از بنی کلاب، و دیگری از کنده بود که معروف به جونیه است؛ در این زمینه اختلاف نظرهای فراوان و روایات گوناگون است که نیازی به **شرح** و بسط آن نیست.

از میان کنیزان نیز، مشهور آن است که نبی اکرمﷺ با دو تن از کنیزان خودشان همبستر شده‌اند. یکی از آن دو ماریه‌ی قبطیه است که وی را مقوقس به ایشان هدیه کرده بود، و فرزند پسرشان ابراهیم را برای ایشان آورد. البتّه، ابراهیم در کودکی، در زمان حیات پیامبر اکرمﷺ، روز ۲۸ یا ۲۹ شوّال سال دهم هجرت - مطابق با ۲۷ ژانویه‌ی سال ٦٢٣ میلادی - از دنیا رفت. دوّمی، ریحانه بنت زید نضَریه یا قُرَظیه است که از اسیران یهودیان بنی قریظه بود، و حضرت رسول اکرمﷺ وی را در سهم اختصاصی خویش قرار دادند. بعضی نیز گفته‌اند که وی در عِداد همسران نبی اکرمﷺ بوده، و آنحضرت وی را ابتدا آزاد کرده‌اند و سپس او را به همسری خویش درآورده‌اند. ابن قیم قول اوّل را ترجیح داده است. علاوه بر این دو، ابوعبیده نام دو کنیز دیگر را افزوده است: یکی، جمیله که پیامبر

اکرمﷺ وی را از میان اسیران انتخاب کردند، و دیگر، کنیزی که زینب بنت جحش به آنحضرت هبه کرده بود[۱].

فلسفه‌ی تعدُّد زوجات پیامبر

هر کس زندگانی رسول خداﷺ را به دقّت بررسی کند، نیک درمی یابد که ازدواج آنحضرت با این زنان متعدّد در اواخر عمر شریفشان، پس از آن که حدود سی سال از بهترین دورانهای عمر و نشاط جوانی خود را تنها به یک همسر نسبتاً سالمند، ابتدا با خدیجه و سپس با سوده، گذرانیده‌اند؛ درمی یابد که این ازدواج‌ها بخاطر آن نبوده است که ناگهان در وجود خودشان اشتیاق و شهوت بی‌حدّ و مرزی نسبت به زنان احساس کرده‌اند، و جز در پرتوِ همخوابگی با این شمار فراوان از زنان نمی‌توانسته‌اند در برابر آن شکیبایی کنند!؟ بلکه قطعاً اهداف و آرمان‌های دیگری برتر و بزرگتر از آن غرض و منظوری که معمولاً با ازدواج برآورده می‌گردد، در کار بوده است.

رویکرد حضرت رسول اکرمﷺ به وصلت با ابوبکر و عمر از طریق همسری با عایشه و حفصه؛ همچنین، درآوردن دخترشان فاطمه به همسری علی بن ابیطالب، و درآوردن دو دختر دیگرشان رقیه و سپس امّ کلثوم به همسری عثمان بن عفّان، آشکارا اشارت دارد به اینکه آنحضرت می‌خواسته‌اند از طریق این ازدواج‌ها با این چهار

۱- زاد العماد، ج ۱، ص ۲۹.

مرد بزرگ که کوشش و فداکاری ایشان در بحران‌های متعدّدی که بر اسلام گذشته بود و خداوند چنان مقدّر فرموده بود که اسلام از آن بحران‌ها بگذرد، برای آنحضرت به اثبات رسیده بود، روابطی محکم برقرار سازند.

یکی از آداب و رسوم قوم عرب این بوده است که برای خویشاوندی سببی از طریق وصلت احترام خاصّی قائل می‌شده‌اند، و این نوع ارتباط خویشاوندی از نظر آنان بابی از ابواب نزدیکی در برقراری روابط میان تیره‌ها و طایفه‌های گوناگون بوده است، و آنان ستیز و نبرد با خویشاوندان سببی را برای خودشان ننگ و عار تلقّی می‌کرده‌اند. رسول خدا ﷺ از طریق ازدواج با چند تن از امّهات مؤمنین، می‌خواستند شدّت عداوت و دشمنی قبایل عرب را با اسلام کاهش دهند، و از گزندگی کینه توزی‌های آنان بکاهند.

اُمّ‌سلَمه از طایفه‌ی بنی مخزوم - طایفه‌ی ابوجهل و خالد بن ولید - بود؛ وقتی که رسول خدا ﷺ وی را به همسری خویش درآوردند، از آن پس، خالد بن ولید آن موضعگیری شدید خود را در برابر مسلمانان مورد تجدیدنظر قرار داد، و پس از مدّتی نه چندان طولانی از سرِ طوع و رغبت اسلام آورد. همچنین، ابوسفیان پس از ازدواج آنحضرت با اُمّ حبیبه در هیچگونه نبردی با ایشان رویاروی نگردید. نیز، پس از ازدواج رسول خداﷺ با جویریه و صفیه هیچگونه

تحرّکی را از سوی بنی نضیر و بنی مصطلق در برابر آنحضرت مشاهده نمی‌کنیم؛ از سوی دیگر، مشاهده می‌کنیم که جویریه از جهت برکت آفرینی برای قوم و قبیله اش یک زن نمونه شناخته می‌شود، و صحابه‌ی رسول خداﷺ یکصد خانوار از اسیران قوم و قبیله‌ی وی را بخاطر ازدواج پیامبر اکرمﷺ با او آزاد می‌کنند و می‌گویند: اینان خویشاوندان رسول خدایند! و پرواضح است که چنین منّت گذاری بر یک طایفه و قبیله از سوی مسلمانان چه تأثیر بسزایی در عُمق جان آنان داشته است.

از همه‌ی اینها بزرگتر و با اهمیت‌تر آنکه نبی اکرمﷺ مأمور شده بودند به تعلیم و تربیت و تزکیه و ارشاد قومی بپردازند که از آیین و آداب، فرهنگ و تمدّن و پایبندی به شرایط و لوازم آن، و تشریک مساعی در سازندگی جامعه و اعتلا بخشیدن به آن، هیچ چیز نمی‌دانستند؛ و اصول و مقرّرارتی که پایه‌های سازندگی جامعه‌ی اسلامی را تشکیل می‌داد، به مردان راه نمی‌داد که با زنان آمیزش داشته باشند، و در نتیجه، کوشش در جهت تعلیم و تربیت و ارتقای سطح فرهنگی زنان همراه با رعایت این مقرّرات و اصول امری ناممکن بود، و از سوی دیگر نیاز به تعلیم و ارشاد زنان کم اهمیت‌تر از مردان نبود، بلکه مُبرَم‌تر و شدیدتر بود. بنابراین، پیامبر بزرگ اسلام راهی جز این نداشتند که زنانی را از گروه‌های سنّی متفاوت و برخوردار از استعدادهای گوناگون برگزینند، به طوری

که بتوانند برای این منظور کفایت کنند؛ آنگاه، به تربیت و تزکیه‌ی آنان بپردازند، و احکام و تعالیم دینی را به آنان بیاموزند، و مایه‌های اصیل فرهنگ اسلامی را در اختیار ایشان قرار دهند، و آنان را برای تربیت زنان بادیه نشین و شهرنشین و پیرزنان و دختران جوان آماده سازند، تا بتوانند کار تبلیغ دین را در میان زنان برعهده بگیرند. چنین نیز بود، و امّهات مؤمنین، همسران پیامبر اکرم ﷺ نقش عمده‌ای در نقل و روایت گفتار و رفتار و کردار آن حضرت در ارتباط با خانواده و نزدیکانشان داشته‌اند؛ به خصوص، بعضی از آنان، مانند عایشه، که عمرشان طولانی‌تر گردید، بسیاری از فرمایشات و شیوه‌های عملی پیامبر اکرم ﷺ را برای مسلمین بیان کردند.

و این روایت به طور کامل در کتاب «الشمائل المحمدية» تألیف امام ترمذی رحمه الله (و ترجمه‌ی نگارنده) چنین آمده است:

«... عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّهُ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ بَاتَ عِنْدَ مَيْمُونَةَ وَهِيَ خَالَتُهُ قَالَ: فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي طُولِهَا، فَنَامَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ، أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ، أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ، فَاسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَجَعَلَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ، وَقَرَأَ الْعَشْرَ الآيَاتِ الْخَوَاتِيمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهَا، فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي. قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ: فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي، ثُمَّ أَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَى فَفَتَلَهَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ ـ قَالَ مَعْنٌ: سِتَّ مَرَّاتٍ ـ ثُمَّ أَوْتَرَ، ثُمَّ اضْطَجَعَ، حَتَّى جَاءَهُ الْمُؤَذِّنُ فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ».

... کُریب ﷺ گوید: ابن عباس ﷺ به من خبر داد و گفت: شبی در منزل میمونه◘، همسر گرامی پیامبرﷺ ـ که خاله‌ی ابن عباس ﷺ بود ـ ماندم و در آنجا خوابیدم، و من سر خویش را بر عَرض بالش قرار داده بودم که پیامبرﷺ (با همسرشان) سرشان را بر طول آن قرار داده بودند.

پیامبرﷺ تا نزدیک نیمه شب یا اندکی پیش یا پس از آن خوابیدند؛ آن گاه از خواب بیدار شدند و دست بر چهره‌ی خویش کشیدند و چشم‌های خود را مالیدند تا آثار خواب آلودگی را از خود دور نمایند؛ سپس ده آیه‌ی آخر سوره‌ی آل عمران را خواندند؛ و سپس به سوی مشکی که به میخ آویزان و معلّق شده بود رفتند، و از آبِ آن، به خوبی وضو گرفتند؛ پس از این شروع به نماز خواندن کردند.

عبدالله بن عباس ﷺ در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید: (من هم بلند شدم و آنچه را که پیامبرﷺ انجام دادند، انجام دادم؛) سپس رفتم و در کنار ایشان (و در سمت چپشان) ایستادم. رسول خداﷺ دست راستشان را بر روی سرم گذاشتند و گوش راستم را (با مهربانی) گرفتند و آن را پیچ دادند.

[معن گوید] پیامبرﷺ شش نماز دو رکعتی را خواندند و در آخر، نماز وتر را خواندند؛ پس از آن، اندکی دراز کشیدند تا اینکه مؤذّن برای اعلام کردن فرا رسیدن وقت نماز، آمد؛ پیامبرﷺ نیز از جای خویش بلند شدند و دو رکعت نماز را به صورت خلاصه خواندند؛

و آن گاه از منزل بیرون رفتند و نماز (فرضِ)صبح را در (مسجد) خواندند.

«فأخذ بيدي من وراء ظهري»: در پاره‌ای از روایات، گرفتن دست و در برخی دیگر، گرفتن گوش و در برخی نیز، گرفتن سر، روایت شده است؛ ولی از آن جایی که هرسه مورد گرفته شده‌اند، از این رو این اختلاف روایات، تعارض به شمار نمی‌آیند؛ بنابراین می‌توان چنین گفت که آن حضرت ﷺ در ابتدا به گرفتن سر؛ و سپس به گرفتن گوش و بعد از آن، به گرفتن دست، اقدام نموده‌اند؛ و این عمل، عملی قلیل و اندک بوده است که هیچ‌گونه تأثیری بر نماز نمی‌گذارد.

«الي الشق الايمن»: علماء و صاحب‌نظران اسلامی، بر این مسأله، اجماع دارند که اگر چنانچه مقتدی، یک نفر بود، در آن صورت به جانب راست امام بایستد؛ البته در کیفیت ایستادن، اختلاف‌نظر وجود دارد؛ امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام ابویوسف رحمه‌الله بر این باورند که امام و مقتدی، هردو باید برابر هم قرار گرفته و هیچ کدام از آن دو، عقب یا جلو نایستند؛ و امام محمد رحمه‌الله بر آن است که مقتدی، انگشتان پای خویش را برابر با پاشنه‌ی پای امام قرار بدهد.

صاحب‌نظران فقهی احناف گفته‌اند: اگر چه از لحاظ دلیل، دیدگاه امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام ابویوسف رحمه‌الله راجح است، ولی تعامل نمازگزاران، بر مبنای دیدگاه امام محمد رحمه‌الله است که به

احتیاط نیز نزدیک‌تر می‌باشد؛ چرا که در برابر ایستادن با امام، امکان دارد که مقتدی بی اختیار از امام جلوتر قرار بگیرد؛ ولی با برگزیدن و انتخاب کردن نظرگاه امام محمد رحمه الله، این احتمال از بین خواهد رفت؛ از این رو، فتوا بر نظریه و دیدگاه امام محمد رحمه الله می‌باشد.

۱۱۰۷ - [۲] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لِيُصَلِّيَ فَجِئْتُ حَتَّى قُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَدَارَنِي حَتَّى أَقَامَنِي عَن يَمِينه ثُمَّ جَاءَ جَبَّارُ بْنُ صَخْرٍ فَقَامَ عَنْ يَسَارِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَأَخَذَ بيدينا جَمِيعًا فدفعنا حَتَّى أَقَمْنَا خَلفه. رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱۱۰۷- (۲) جابر رضی الله عنه گوید: (روزی) پیامبر اکرم ﷺ از جای برخاستند تا نماز بگزارند؛ (از این رو، نماز را شروع کردند؛) من نیز (در همین لحظه) آمدم و به جانب چپ ایشان به نماز ایستادم؛ آن حضرت ﷺ دستم را گرفتند و مرا چرخانیدند تا این که در سمت راست خود قرار دادند؛ سپس **جابر بن صخر** رضی الله عنه آمد و به جانب چپ پیامبر ﷺ ایستاد؛ آن حضرت ﷺ دست هردو ما را گرفتند و ما را به عقب هدایت کردند تا این که ما را پشت سر خویش، قرار دادند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «فادارنی»: مرا چرخانید.

۱- مسلم ۱/۵۲۵ ح (۷۶۳-۱۸۱).

«اقامنی»: مرا ایستاند؛ مرا به جانب راست خویش، گماشت و منصوب کرد.

«فَدَفَعَنا»: ما را به عقب راند؛ ما را به عقب هول داد.

از این روایت، معلوم می‌شود که اگر چنانچه مقتدی، یک نفر بود، در آن صورت به جانب راست امام خویش قرار بگیرد؛ و اگر چنانچه به طور اشتباه به سمت چپ امام ایستاد، امام می‌تواند او را به سمت راست خویش بچرخاند و قرار دهد. و هرگاه مقتدی دوم آمد و به نماز جماعت شرکت کرد، در آن صورت، امام جلو بایستد و آن دو نفر مقتدی، پشت سر امام قرار بگیرند.

ناگفته نماند که انجام یک یا دو حرکتِ متّصل با دست - برای اصلاح صف - نماز را باطل نمی‌گرداند؛ و همچنین اگر حرکت‌ها بیشتر از دو حرکت باشد و در بین آن‌ها، فاصله وجود داشته باشد، باز هم نماز را باطل نمی‌گرداند.

۱۱۰۸ - [۳] (صَحِيح)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: صَلَّيْتُ أَنَا وَيَتِيمٌ فِي بَيْتِنَا خَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ وَأم سليم خلفنا. رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۱۰۸- (۳) انس رضي الله عنه گوید: من و یتیم، در خانه‌ی خویش، پشت سر آن حضرت ﷺ نماز گزاردیم؛ (یعنی هردو ما، صف بسته و پشت سر پیامبر اکرم ﷺ قرار گرفتیم؛) و **«امّ سلیم»** پشت سر ما به نماز ایستاد.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱- بخاری ۲/۲۱۲ ح ۷۲۷.

شرح: «یتیم»: مراد از «یتیم»، برادر انس بن مالک ﷺ است. برخی گفته‌اند که واژه‌ی «یتیم»، اسم برادر انس بن مالک است؛ و برخی نیز بر این باورند که «لقب» وی است؛ یعنی کودک یتیم.

و برخی گفته‌اند که نام «یتیم»، ضمیرة است؛ و وی پدربزرگ حسین بن عبدالله بن ضمیرة است. ابن همام‌ رحمه الله گوید: یتیم، همان ضمیر بن سعد حمیری است؛ این را نووی گفته است.

از این حدیث معلوم می‌شود که اگر چنانچه یک زن هم در نماز جماعت حضور پیدا کرده بود، در آن صورت باز هم باید پس از صف مردان و کودکان قرار بگیرد، اگر چه در صف جلو، فرزند حقیقی وی قرار داشته باشد، باز هم این اجازه را ندارد که در کنار آن‌ها بایستد؛ بلکه بروی لازم است که پشت سر امام، مردان و کودکان بایستد.

و روایت بالا، در صحیح بخاری چنین آمده است:

«عن انس بن مالک ﷺ: انّ جدّته مُلیکة دَعَتْ رسولَ الله ﷺ للطعام صنعته له، فاکل منه؛ ثم قال: «قوموا فلأُصلّي لکم». قال انس: فقمتُ الي حصیرلنا، قد اسوَدّ من طول ما لُبس؛ فنضحتُه بماءٍ؛ فقام رسول الله ﷺ وصففتُ والیتیم وراءه والعجوز من ورائنا؛ فصلّي لنا رسول الله ﷺ رکعتین ثم انصرف» (بخاری ح ۳۸۰)؛ «انس بن مالک ﷺ گوید: مادربزرگم، مُلیکه□، رسول خدا ﷺ را به صرف غذایی که برای ایشان تهیه کرده بود، دعوت نمود. رسول خدا ﷺ پس از صرف غذا، فرمودند: «بلند شوید تا برای شما نماز بخوانم». انس بن مالک

ﷺ گوید: بلند شدم و به سوی یکی از حصیرهایمان که از کثرت استعمال، سیاه شده بود، رفتم و مقداری آب، روی آن پاشیدم. رسول خداﷺ روی آن ایستادند؛ من و کودکی یتیم، پشت سر آن حضرتﷺ صف بستیم و پیرزن، پشت سر ما ایستاد. رسول خداﷺ دو رکعت نماز، برای ما گزاردند و تشریف بردند».

١١٠٩ - [٤] (صَحِيح)

وَعَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى بِهِ وَبِأُمِّهِ أَوْ خَالَتِهِ قَالَ: فَأَقَامَنِي عَنْ يَمِينِهِ وَأَقَامَ الْمَرْأَةَ خَلْفَنَا. رَوَاهُ مُسْلِمٌ[1].

١١٠٩- (٤) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خداﷺ برای او و مادر - یا خاله‌اش - امامت دادند؛ انس ﷺ گوید: (به هنگام نماز) آن حضرت ﷺ مرا به جانب راست خویش و زن [مادر یا خاله‌ام] را پشت سر ما قرار دادند. (پس اگر چنانچه مقتدی، یک زن بود، باید پشت سر امام و مردان بایستد؛ به تعبیری دیگر، اگر یک زن هم در جماعت شرکت داشته باشد، بایستی پشت صف مردان قرار بگیرد).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

«بامّه او خالته»: این شک از راوی است نه از انس بن مالک ﷺ.

«فاقامنی»: به من فرمان دادند تا به جانب راست ایشان بایستم.

١١١٠ - [٥] (صَحِيح)

١- نسایی ٢/٨٦ ح ٨٠٣.

وَعَنْ أَبِي بَكْرَةَ أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ رَاكِعٌ فَرَكَعَ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الصَّفِّ ثُمَّ مَشَى إِلَى الصَّفِّ. فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «زَادَكَ اللهُ حِرْصًا وَلَا تعد». رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[۱].

•۱۱۱۰- (۵) ابوبکرة ﷺ گوید: (روزی وارد مسجد شد و) در حالی به آن حضرت ﷺ رسید که ایشان در رکوع بودند؛ از این رو، ابوبکره ﷺ پیش از رسیدن به صف، به رکوع رفت؛ آن‌گاه خویشتن را به صف نماز رسانید؛ (پس از گزاردن نماز،) این موضوع را با پیامبر گرامی اسلام ﷺ در میان گذاشت؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: «خداوند، علاقه و اشتیاقت را به نماز بیافزاید؛ ولی بدان که نباید دوباره چنین کاری را انجام بدهی؛ (یعنی پیش از رسیدن به صف، رکوع نکن)».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «انتهی»: رسید.

«فرکع قبل ان یصل الي الصف» [پس ابوبکره ﷺ پیش از رسیدن به صف، به رکوع رفت]: زیرا وی از پیامبر اکرم ﷺ شنیده بود که: «اذا جئتم الي الصلوة ونحن سجود فاسجدوا ولا تعدّوها شيئاً. ومن ادرک الرکعة فقد ادرک الصلوة» (ابن ماجه، ح ٤٦٨ و ابوداود، ح ۸۷۵)؛ «هرگاه برای نماز آمدید و ما در حال سجده بودیم، شما هم به سجده بروید و آن را رکعتی به حساب نیاورید؛ و کسی که رکوع را دریابد، رکعت را دریافته است».

۱- بخاری ۲٦۷/۲ ح ۷۸۳.

از این رو، ابوبکره ﷺ نیز به خاطر آن که با رکوع، رکعت را دریابد، پیش از رسیدن به صف، به رکوع رفت.

«ثمّ مشي الي الصفّ»: آن‌گاه خویشتن را به تدریج و با چند گام غیر متوالی و پیاپی، به صف نماز رسانید.

«زادك الله حرصاً»: خداوند علاقه و اشتیاق تو را به نماز، یا به طاعت و بندگی و یا به شتاب ورزیدن به انجام طاعت‌ها و عبادت‌ها، بیافزاید.

«لاتعد»: این عبارت را به چند گونه می‌توان ترجمه و تشریح کرد:

به فتح «تاء» و ضم «عین»، از «عود»؛ یعنی «لا تفعله مثل ما فعلته ثانیاً»؛ دوباره این کار را تکرار مکن.

به سکون «عین» و ضم «دال» از «عدو»؛ یعنی: «لاتَسْرع في المشي الي الصلوة واصبر حتّي تصل الي الصفّ ثم اشرع في الصلوة»؛ «درآمدن به سوی نماز، شتاب مکن؛ بلکه تا رسیدن به صف نماز، صبر کن؛ آن‌گاه که به صف رسیدی، نماز را شروع کن».

به ضم «تاء» و کسر «عین» از «اعادة»؛ یعنی «لاتعد الصلوة التي صلّيتها»؛ «نمازی را که به این کیفیت خواندی، اعاده مکن».

ابن حجر عسقلانی‌ﷺ گفته است: «لاتعد»، به فتح «تاء» و ضم «عین» از «عود» گرفته شده است؛ یعنی: «لاتعد الي ما صنعتَ من السعي الشديد؛ ثمّ من الركوع دون الصف؛ ثم من المشي الي الصفّ»؛ «دوباره این کارها

را تکرار مکن: دویدن به سوی نماز؛ آن‌گاه رکوع کردن در خارج صف و پس از آن، خود را به صف رساندن».

فصل دوم

۱۱۱۱ - [٦] (ضَعِيف)

عَن سَمُرَة بن جُنْدُب قَالَ: أَمَرَنَا رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا كُنَّا ثَلَاثَةً أَنْ يَتَقَدَّمَنَا أَحَدُنَا. رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

۱۱۱۱- (٦) سمرة بن جندب ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ به ما فرمان دادند که هرگاه سه نفر بودیم، یکی از ما (برای امامت) پیشنماز ما شود.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «امرنا»: به ما دستور دادند؛ ما را فرمان دادند.

«ثلاثة»: سه نفر، حداقل کمال نماز جماعت است.

«یتقدّمنا»: جلو ما بایستد و ما پشت سر وی، بدو اقتدا نماییم.

از این حدیث، معلوم می‌شود که هرگاه مقتدی‌ها از یک نفر بیشتر باشند، در آن صورت امام جلو بایستد و دو نفر مقتدی، پشت سر امام قرار بگیرند؛ ولی اگر چنانچه مقتدی، فقط یک نفر بود، در آن صورت به جانب راست امام بایستد.

به هر حال، بر اساس همین حدیث بالا، جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی، بر این باورند که اگر چنانچه تعداد مقتدیان بیش از یک نفر بود، در آن صورت بایستی امام جلو بایستد؛ ولی

۱- ترمذی ۴۵۲/۱ ح ۲۳۳.

امام ابویوسف‌ رحمه‌الله بر آن است که اگر مقتدی‌ها دو نفر بودند، در آن صورت امام باید در وسط آنان قرار بگیرد.

استدلال وی، از اثر عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه است که آن را امام ترمذی ذکر کرده است؛ آنجا که می‌گوید: «وُروي عن ابن مسعود رضی‌الله‌عنه انّه صلّي بعلقمة والاسود فاقام احدهما عن يمينه والاخر عن يساره ورواه عن النبيّ صلی‌الله‌علیه‌وسلم»؛ «روایت شده است که ابن مسعود رضی‌الله‌عنه همراه با علقمه و اسود نمازگزارد و پیشماز آن‌ها شد و یکی از آن دو را به جانب راست و دیگری را به جانب چپ خویش قرار داد؛ و عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه این عمل را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت نموده است».

پاسخ‌های گوناگونی به این اثر عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه داده شده است که عبارتند از:

۱- این روش ایستادن، منسوخ شده بود ولی به احتمال زیاد، ابن مسعود رضی‌الله‌عنه از نسخ آن بی‌خبر و بی‌اطلاع بوده است؛ ولی این پاسخ قانع کننده و پذیرفتنی نیست؛ زیرا امکان ندارد که شخصیتی چون عبدالله بن مسعود رضی‌الله‌عنه - که از دانشمندان امّت اسلامی به شمار می‌آید - از نسخ چنین موضوعی، بی‌خبر و ناآگاه بوده باشد.

۲- عبدالله بن معسود رضی‌الله‌عنه به خاطر تنگ بودن مکان، این گونه به نماز ایستاده‌اند؛ و پرواضح است که در وقت نیاز و در

هنگام وجود عذر، می‌توان چنین به نماز ایستاد.

ولی این پاسخ نیز قانع‌کننده و پذیرفتنی نیست؛ زیرا خود حدیث، از بیان وجود هرگونه عذری، سکوت کرده است و چنین روایتی را نمی‌توان بدون وجود دلیل و قرینه، بر عذر حمل کرد.

به هر حال، می‌توان درباره‌ی حدیث عبدالله بن مسعود ﷺ چنین گفت که این‌گونه ایستادن نیز جایز می‌باشد؛ و آن حضرت ﷺ نیز گاهی اوقات - برای بیان جواز - این‌گونه به نماز می‌ایستادند؛ اگر چه بهتر آن است که اگر تعداد مقتدیان بیش از یک نفر بود، امام جلو بایستد؛ ولی می‌توان امام را در وسط دو نفر مقتدی قرار دارد؛ همچنان که پیامبر ﷺ این کار را انجام داد و عبدالله بن مسعود ﷺ نیز بدیشان اقتدا و تأسّی نمود.

و به طور کلّی، حدیث عبدالله بن مسعود ﷺ برای بیان جواز است.

۱۱۱۲ - [۷] (ضَعِيف)

وَعَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ: أَنَّهُ أَمَّ النَّاسَ بِالْمَدَائِنِ وَقَامَ عَلَى دُكَّانٍ يُصَلِّي وَالنَّاسُ أَسْفَلَ مِنْهُ فَتَقَدَّمَ حُذَيْفَةُ فَأَخَذَ عَلَى يَدَيْهِ فَاتَّبَعَهُ عَمَّارٌ حَتَّى أَنْزَلَهُ حُذَيْفَةُ فَلَمَّا فَرَغَ عَمَّارٌ مِنْ صَلَاتِهِ قَالَ لَهُ حُذَيْفَةُ: أَلَمْ تَسْمَعْ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا أَمَّ الرَّجُلُ الْقَوْمَ فَلَا يَقُمْ فِي مَقَامٍ أَرْفَعَ مِنْ مَقَامِهِمْ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ؟» فَقَالَ عَمَّارٌ: لِذَلِكَ اتَّبَعْتُكَ حِينَ أَخَذْتَ عَلَى يَدِي. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱].

۱- ابوداود ۳۹۹/۱ ح ۵۹۸.

۱۱۱۲- (۷) از عمّار بن یاسر ﷺ روایت است که وی گفت: او در شهر مدائن، برای مردم امامت داد و (به تنهایی) بر فراز سکّویی به نماز ایستاد و مردم نیز پایین‌تر از وی ایستادند. در اینجا بود که حذیفه ﷺ جلو آمد و دست‌های عمار بن یاسر ﷺ را گرفت (و به طرف خود کشید تا از بلندی، به پایین فرود آید)؛ عمّار ﷺ نیز او را در این کار پیروی کرد (و با او همراهی نمود) تا این که حذیفه ﷺ، عمار ﷺ را از آنجا به پایین هدایت کرد؛ آن‌گاه چون عمّار ﷺ از نماز خویش فارغ شد، حذیفه ﷺ خطاب بدو گفت: آیا از رسول خدا ﷺ نشنیدی که می‌فرمودند: «هرگاه مردی، امامت و پیشنمازی گروهی را به عهده گرفت، نباید در جایگاهی بالاتر از جایگاه مقتدی‌ها بایستد - یا جمله‌ای مثل این گفت -».

عمّار ﷺ گفت: به همین خاطر - زمانی که دستم را گرفتی - از تو، متابعت و پیروی کردم و در پایین آمدن از آنجا با تو، همراهی نمودم.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «آمَّ»: برای آن گروه از مردمان، در نماز، مُقتدا و پیشنماز شد. آن مرد، پیشاپیش دیگران، برای امامت قرار گرفت.

«المدائن»: شهری در نزدیکی کوفه بوده است؛ و ابن حجر گفته است: شهری قدیمی که بر کناره‌ی دجله و نزدیک بغداد قرار داشته است.

«دکّان»: سکّویی که بر آن نشینند. مکانی مخصوص که اندکی از سطح زمین یا کف اطاق، بلندتر باشد و کسی بر آن نشیند.

«فتقدّم حذیفة»: حذیفه ، صف‌ها را شکافت و جلو آمد.

«فاتّبعه عمّار»: عمار ، حذیفه را در این کار، پیروی و متابعت کرد و لجباری و عناد نورزید؛ بلکه بدون چون و چرا و تندی و خشونت، از سکّو، پایین آمد.

«لذلك اتَّبعتُك»: به همین خاطر از تو پیروی کردم؛ یعنی چون من نیز این حدیث را از پیامبر ﷺ شنیده بودم و تو نیز آن را به من یادآوری نمودی، از تو پیروی نمودم.

به هر حال، از این حدیث معلوم می‌شود که برای پیشنماز، مکروه است که خود به تنهایی در مکانی بلندتر از مقتدی‌ها بایستد؛ و امام ابوحنیفه و امام شافعی مکروه می‌دانند که امام، به تنهایی بر بلندی قرار بگیرد و یا مقتدی، تنها بر بلندی و امام، در پایین باشد؛ مگر برای تعلیم و آموزش ارکان نماز.

۱۱۱۳ - [۸] (مُتّفق عَلَيهِ)

وَعَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ أَنَّهُ سُئِلَ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ الْمِنْبَرُ؟ فَقَالَ: هُوَ مِنْ أَثْلِ الْغَابَةِ عَمِلَهُ فُلَانٌ مَوْلَى فُلَانَةَ لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَقَامَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ حِينَ عُمِلَ وَوُضِعَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَكَبَّرَ وَقَامَ النَّاسُ خَلْفَهُ فَقَرَأَ وَرَكَعَ وَرَكَعَ النَّاسُ خَلْفَهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى فَسَجَدَ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ عَادَ إِلَى الْمِنْبَرِ ثُمَّ قَرَأَ ثُمَّ رَكَعَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرِي حَتَّى سجد بِالْأَرْضِ. هَذَا لفظ البُخَارِيّ وَفِي الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ نَحْوُهُ وَقَالَ فِي آخِرِهِ:

فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتَمُّوا بِي وَلِتَعْلَمُوا صَلَاتِي»[1].

۱۱۱۳- (۸) از سهل بن سعد ساعدی ﷺ روایت است که از وی سؤال شد: منبر (رسول خدا ﷺ) از چه چیزی ساخته شده بود؟ وی در پاسخ بدین سؤال گفت: (در میان مردم، کسی داناتر از من، نسبت بدین قضیه، باقی نمانده است؛) منبر (رسول خدا ﷺ) از چوب درخت شوره گز منطقه‌ی **«غابة»** بود که فلانی، برده‌ی آزاد شده‌ی فلان زن، برای پیامبر ﷺ ساخته و پرداخته نموده بود؛ آن‌گاه چون منبر ساخته شد و (در مسجد) نهاده شد، پیامبر ﷺ بر فراز آن (برای تعلیم و آموزش دادن) ایستادند؛ سپس رسول خدا ﷺ رو به قبله کردند و تکبیر گفتند و مردم نیز پشت سر ایشان ایستادند؛ آن حضرت ﷺ قرائت خواندند و به رکوع رفتند؛ مردم نیز (به تأسّی از ایشان،) پشت سرشان رکوع بردند؛ آن گاه رسول خدا ﷺ سر خویش را از رکوع برداشتند؛ و پس از آن، خویشتن را (از منبر) به عقب کشیدند (و پایین آمدند) و بر زمین، سجده کردند؛ آن‌گاه دوباره بر منبر ایستادند؛ سپس قرائت کردند و پس از آن، به رکوع رفتند؛ آن‌گاه سر خویش را از رکوع برداشتند و دوباره خویشتن را (از منبر) به عقب کشیدند (و پایین آمدند) تا این که بر زمین سجده کردند.

۱- بخاری ۳۹۷/۲ ح ۹۱۷؛ مسلم ۳۸۶/۱ ح (۵٤٤-٤٤)؛ و نسایی ۵۷/۲ ح ۷۳۹.

[این لفظ بخاری است؛ و در حدیثی که مورد اتفاق بخاری و مسلم است، نیز به سان این حدیث (در معنی نه در لفظ) آمده است و (علاوه بر آن)، در پایان آن، سهل بن سعد ساعدی ﷺ می‌گوید:]

«چون رسول خدا ﷺ از نماز، فارغ شدند، رو به مردم کردند و فرمودند: «ای مردم! من این عمل را بدان خاطر انجام دادم که شما به من اقتدا کنید و کیفیت و نحوه‌ی نماز گزاردن مرا بیاموزید».

شرح: «المنبر»: کرسی پلّه پلّه، که خطیب یا واعظ، بر فراز آن بنشیند و سخنرانی کند.

«منبر رسول خدا ﷺ»: هنگام بنای مسجد النبی، برای پیامبر ﷺ منبری نساخته بودند؛ بلکه آن حضرت ﷺ خطبه‌های خویش را کنار تنه‌ی درخت خرمایی که بدان تکیه می‌زدند، می‌خواندند.

بخاری چنین روایت می‌کند که زنی از انصار، به پیامبر ﷺ پیشنهاد کرد و گفت: من برده‌ای دارم که به نجاری ماهر و خبره است؛ اگر اجازه دهید، برای شما منبری بسازد؛ و چون برای آن حضرت ﷺ منبری تهیه شد، روز جمعه بر فراز آن رفتند.

در مورد نخستین کسی که برای پیامبر ﷺ منبر ساخت، اختلاف است؛ برخی نوشته‌اند: نخستین منبر، از گِل ساخته شد و پلّه نداشت. برخی دیگر می‌گویند: از چوب ساخته شد و دارای سه پله بود؛ پیامبر ﷺ بر پلّه‌ی سوم می‌نشست و پاهای مبارک خود را بر

پلّه‌ی دوم می‌گذاشت. خلیفه‌ی اول (ابوبکر صدّیق ﷺ) یک پله پایین‌تر و خلیفه‌ی دوم (عمر بن خطاب ﷺ) یک پله از او پایین‌تر می‌نشستند، ولی عثمان بن عفّان ﷺ بنابر مصالحی، بر جای پیامبر ﷺ یعنی بر پله‌ی اول نشست.

معاویه ﷺ بعدها شش پله از پایین، بر منبر افزود؛ و عثمان ﷺ نخستین کسی است که بر منبر پیامبر ﷺ پوشش انداخت. بعدها سنگی از مرمر ساختند و منبر را درون آن قرار دادند. نخستین کسی که چنین کرد، عبدالله بن حسن بن حسن بن علی، والی مدینه، در سال ۱۵۰ هـ ق بود.

در جریان آتش‌سوزی که به سال ۸۸٦ هـ ق در مسجد النبی رخ داد، این منبر به طور کامل در آتش سوخت؛ چندی بعد، قطعه‌ای از چوب آن را یافتند و در محل خود قرار دادند؛ بر روی آن نیز منبری از چوب صندل و سپس از آجر و سنگ ساختند که به ظاهر، این کار به دستور سلطان اشرف قایتبای در سال ۸۸۸ هـ ق صورت گرفت.

منبر یاد شده، تا سال ۹۹۸ هـ ق موجود بود. در آن صال، سلطان مراد عثمانی، منبر نفیس و یک پارچه‌ای از سنگ مرمر ساخت و به جای منبر قبلی نهاد. این منبر، اکنون نیز موجود است و در سمت راست محراب النبی و مقابل محل اذان بلال قرار دارد. گفتنی است که همه ساله، خلفاء و پادشاهان، برای پوشش منبر، پارچه‌ای زیبا

و نفیس، به مدینه می‌فرستادند و آن را می‌پوشاندند؛ و چنان که در روایات آمده است، میان منبر و قبر پیامبرﷺ را «روضة النبيﷺ» می‌گویند.

«آثل»: درخت شوره گز. چوب گز. درختی است دارای برگ‌های ریز و بیشتر در شوره‌زارها می‌روید؛ چوب آن را می‌سوزانند و یا از آن، استفاده‌های دیگر می‌کنند؛ یک قسم دیگر آن، کوتاه و بوته مانند و دارای خوشه‌های گل سفید یا سرخ رنگ است و گز انگبین از آن گرفته می‌شود؛ و در اینجا، مراد همان قسمت نخست می‌باشد.

«الغابة»: بیشه‌ای پر درخت است که در نُه مایلی مدینه‌ی منوره قرار دارد.

«عمله فلان»: مراد از فلانی، «با قوم رومی» است؛ که منبر را به صورت سه پلّه‌ای ساخته بود.

«مولی»: این واژه در لغت، بدین معانی آمده است: «مالک، سید، آقا، ارباب، بنده، آزادکننده‌ی بنده، بنده‌ی آزاد کرده شده، ولی نعمت، نعمت‌دهنده، نعمت یافته، نعمت داده شده، دوست‌دار، دوست، هم‌پیمان، همسایه، مهمان، شریک، پسر، پسرعمو، خواهرزاده، عمو، داماد، نزدیک، قریب، خویشاوند، پیرو و تابع».

و در اینجا، مراد همان معنای «برده‌ی آزاد شده» است.

«فلانة»: برخی گفته‌اند: اسم این زن، «عایشه‌ی انصاری» بوده است؛ و برخی نیز گفته‌اند: این زن، یکی از زنان مدینه‌ی منوره است که اطلاعات چندانی در مورد نسب وی، در دسترس نیست.

«و قام علیه»: پیامبرﷺ برای تعلیم و آموزش دادن مردم، بر فراز منبر، ایستاد؛ زیرا در آخر حدیث آمده است: «انّما صنعت هذا، لتأتمّوا بي‌و لتعلّموا صلاتي»؛ «من این کار را کردم تا شما به من اقتدا کنید و کیفیت نمازگزاردن مرا بیاموزید».

«القهقری»: پیامبرﷺ از فراز منبر برای سجده کردن - با یک یا دو قوم - عقب‌نشینی و پس‌نشینی نمود.

«ایها الناس! انّما صنعت هذا، لتأتمّوا بي‌و لتعلّموا صلاتي»: امام ابوحنیفه رحمه‌الله و امام شافعی رحمه‌الله - بر مبنای این حدیث - گفته‌اند: مکروه است که امام، به تنهایی بر بلندی بایستد و مردم، در پشت سرش قرار بگیرند؛ یا مقتدی، تنها بر بلندی و امام، در پایین قرار داشته باشد؛ مگر آن که برای تعلیم و آموزش دادن ارکان و مسائل نماز باشد؛ همچنان که پیامبرﷺ این کار را انجام داد و در پایان فرمود: «من این کار را انجام دادم تا شما در احکام و مسائل نماز و ارکان و کیفیت آن، به من اقتدا کنید و نحوه‌ی نمازگزاردن مرا بیاموزید».

١١١٤ - [٩] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ رِضَی اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: صَلَّی رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فِي حُجْرَتِهِ وَالنَّاسُ يَأْتَمُّونَ بِهِ مِنْ وَرَاءِ الْحُجْرَةِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١١١٤- (٩) عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ در حجره‌ی خویش، نماز گزاردند و مردمان نیز از آن سوی حجره، بدیشان اقتدا کردند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «فی حُجرته»: مراد از «حُجرة»: مکانی است از مسجد که رسول خدا ﷺ در ایام اعتکاف، برای خویش انتخاب کرده و در آن، حصیر و بوریا انداخته بودند؛ و این موضوع را چند دلیل، تأیید می‌کند:

۱- در حدیثی صحیح، چنین آمده است که: «انّه علیه السلام، اتّخذ حجرة من حصير، صلّي فيها ليالي»؛ «پیامبر ﷺ در مسجد، مکانی را برای خویش انتخاب کردند و در آن بوریا انداختند و چندین شب در آن نمازگزاردند».

۲- و همچنین ثابت شده است که باب این حجره به جانب قبله بوده است.

۳- مراد از «حجرة»، حجره‌ی عایشه رضی الله عنها نیست؛ زیرا اگر حجره‌ی عایشه رضی الله عنها مراد می‌بود، «حُجرتی» (حجره‌ی من) می‌گفت نه «حجرة».

۱- ابوداود ٦٧١/١ ح ١١١٦.

٤- و اگر چنان‌چه مراد از «حجرة»، حجره‌ی عایشه ﵂ باشد، در آن صورت چه نیازی بود که پیامبر ﷺ در مرض الوفات، خویشتن را به مشقت و زحمت بیاندازند و با کمک چند نفر، خود را کشان کشان به مسجد برسانند؛ زیرا اگر از حدیث بالا، حجره‌ی عایشه ﵂ را مراد بگیریم، در آن صورت نیازی نبود که پیامبر ﷺ در مرض الوفات، از حجره‌ی عایشه﵂بیرون بیایند، بلکه می‌توانستند که در حجره‌ی عایشه ﵂ نماز بگزارند و مردم نیز از آن سوی حجره، بدو اقتدا کنند؛ و حال آن که می‌بینیم که پیامبر ﷺ از حجره، بیرون می‌آیند و در حالی که در میان شانه‌های دو نفر حمل می‌شدند، به مسجد آورده می‌شوند.

پس معلوم می‌شود که این «حجره» غیر از حجره‌ی عایشه ﵂ است.

فصل سوم

١١١٥ - [١٠] (ضَعِيف)

عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: أَلَا أُحَدِّثُكُمْ بِصَلَاةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؟ قَالَ: أَقَامَ الصَّلَاةَ وَصَفَّ الرِّجَالَ وَصَفَّ خَلْفَهُمُ الْغِلْمَانَ ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ فَذَكَرَ صَلَاتَهُ ثُمَّ قَالَ: «هَكَذَا صَلَاةُ» قَالَ عبد العلى: لَا أَحْسَبُهُ إِلَّا قَالَ: «أُمَّتِي». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[١].

١١١٥- (١٠) ابومالک اشعری ﷺ گوید: آیا شما را از (کیفیت و نحوه‌ی) نماز رسول خدا ﷺ آگاه نکنم؟ (گفتند: آری؛ ما را نسبت به شیوه‌ی نماز رسول خدا ﷺ آگاه بگردان).

ابومالک اشعری ﷺ گفت: آن حضرت ﷺ نماز را بر پای داشتند و نخست صف‌های مردان را راست و برابر کردند و در پشت سر آنان، صف‌های کودکان را برابر و یکنواخت و مرتّب و ساماندهی نمودند؛ آن گاه با آنان، نماز را با جماعت گزاردند.

سپس ابومالک اشعری ﷺ، کیفیت نماز پیامبر ﷺ را ذکر کرد (و پس از آن گفت:) آن گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: «این چنین است نماز امّت من».

١- ابوداود ٤٣٧/١ ح ٦٧٧.

عبدالاعلی ﷺ (که راوی ابومالک اشعری ﷺ است) گوید: گمان می‌کنم که ابومالک ﷺ فقط گفت: (آن حضرت ﷺ فرمودند: «این چنین است نماز) امّت من».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «اُحدّثکم»: شما را خبر دهم؛ شما را بیاگاهانم؛ برای شما روایت کنم؛ به شما گزارش دهم.

«اقام الصلوة»: رسول خدا ﷺ فرمان دادند تا برای برپایی نماز، اقامه گفته شود.

«وصفّ الرجال و صفّ خلفهم الغلمان»: روش صحیح و مورد پسند رسول خدا ﷺ، آن است که نخست، صف مردان ترتیب داده شود و مردان در صف اول قرار بگیرند و صف بعدی، از آنِ کودکان باشد. و اگر چنانچه زنان نیز در جماعت شرکت داشتند، در آن صورت صف آن‌ها، پشت سر کودکان خواهد بود.

«الغلمان»: جمع غلام؛ نوجوان؛ پسر بچه.

«هکذا»: به همین ترتیب؛ بر همین منوال؛ بدین گونه؛ مانند این؛ این چنین؛ آن چنان؛ این طور؛ بدین سان.

«هکذا صلوة امتی»: یعنی برای امّت من نیز مناسب و زیبنده است که به همین ترتیب که من نماز خوانده‌ام، نماز بگزارند.

۱۱۱۶ - [۱۱] (صَحِيح)

وَعَنْ قَيْسِ بْنِ عُبَادٍ قَالَ: بَيْنَا أَنَا فِي الْمَسْجِدِ فِي الصَّفِّ الْمُقَدَّمِ فَجَبَذَنِي رَجُلٌ مِنْ خَلْفِي جَبْذَةً فَنَحَّانِي وَقَامَ مَقَامِي فَوَاللَّهِ مَا عَقَلْتُ صَلَاتِي. فَلَمَّا انْصَرَفَ إِذَا هُوَ أُبَيُّ بْنُ

كَعْبٍ فَقَالَ: يَا فَتَى لَا يَسُوءُكَ اللهُ إِنَّ هَذَا عُهِدَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَيْنَا أَنْ نَلِيَهُ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ فَقَالَ: هَلَكَ أَهْلُ الْعُقَدِ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ مَا عَلَيْهِمْ آسَى وَلَكِنْ آسَى عَلَى مَنْ أَضَلُّوا. قُلْتُ يَا أَبَا يَعْقُوبَ مَا تَعْنِي بِأَهْلِ العقد؟ قَالَ: الْأُمَرَاء. رَوَاهُ النَّسَائِيّ[1].

۱۱۱۶- (۱۱) قیس بن عباده ﷺ گوید: در حالی که در مسجد و در صف نخست بودم، ناگهان مردی مرا از پشت سرم به شدّت به بیرون صف کشید که در نتیجه، مرا به کناری نهاد و خود در جایگاهم (در صف نماز) ایستاد؛ سوگند به خدا! (از شدّت ناراحتی) چیزی از نمازم را نمی‌فهمیدم؛ چون آن فرد، نمازش را به پایان رساند، متوجه شدم که وی، **اُبّی بن کعب** ﷺ (یکی از یاران با وفای پیامبرﷺ و بزرگان صحابه) است.

ابّی بن کعب ﷺ گفت: ای جوان! خداوند تو را اندوهگین و ناراحت نسازد! به راستی این (کاری که من با تو انجام دادم و تو را از صف نخست نماز بیرون کشیدم)، از زمره‌ی سفارش‌ها و توصیه‌های پیامبرﷺ به ما است که باید (به هنگام نماز، ما بزرگان و خردمندان و بالغان،) نزدیک پیامبرﷺ (یا دیگر ائمه و پیشنمازان) بایستیم.

آن گاه رو به قبله کرد و سه بار گفت: سوگند به پروردگار کعبه! که «اهل العقد» (امیران و حاکمان) هلاک گردیدند.

۱- نسایی ۸۸/۲ ح ۸۰۸؛ و مسند احمد ۱۴۰/۵.

سپس گفت: به خدا سوگند! من بر امیران و حاکمان، غم واندوه نمی‌خورم، بلکه به حال کسانی غم و اندوه می‌خورم که امیران و حاکمان، آنان را گمراه ساخته‌اند.

قیس بن عباده ﷺ گوید: خطاب به ابّی بن کعب ﷺ گفتم: ای ابویعقوب! منظور تو از «اهل العقد» چه کسانی است؟ وی در پاسخ گفت: امیران و حاکمان.

[این حدیث را نسایی روایت کرده است].

شرح: «بینا»: ظرف زمان و متضمّن معنای مفاجات است؛ ناگاه؛ ناگهان؛ در حالی که.

«جَبَذَنی»: مرا به سوی خود کشید. «جبذةً»: کشیدن سخت؛ به شدت کشیدن.

«فنحّانی»: مرا به کناره نهاد؛ مرا کنار گذاشت؛ مرا از صف خارج کرد؛ مرا جابه‌جا نمود.

«ما عقلت صلاتي»: به خاطر کاری که با من کرده بود و مرا از صف نماز بیرون کشیده بود و در جایگاهم قرار گرفته بود، از نمازم چیزی را نفهمیدم؛ یعنی ندانستم که چه بخوانم و یا چه خوانده‌ام؟

«لایسوءك الله»: خداوند، تو را به خاطر کاری که با تو کردم و تو را از صف اول نماز بیرون کشیدم و در جایگاهت قرار گرفتم، ناراحت و غمگین و اندوهگین و پریشان نکند.

«عَهْدٌ من النبيّ ﷺ»: سفارش و توصیه‌ی پیامبر ﷺ است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده بودند: «لیلیني منکم اولوا الاحلام والنُّهي؛ ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم» (مسلم)؛ «باید عاقلان و بالغان شما، پشت سر من قرار بگیرند؛ آن گاه کسانی که باید در پی آنان بایستند (کودکان) و سپس کسانی که باید در پی آنان، قرار بگیرند (زنان)».

«ان نلیه»: به هنگام نماز، ما بزرگان و خردمندان و بالغان، نزدیک پیامبر ﷺ (یا نزدیک دیگر ائمه و پیشنمازان) بایستیم؛ از این رو، چون تو از «اولوا الاحلام» و خردمندان و بزرگان نبودی، تو را به عقب راندم و خود به نزدیک امام ایستادم.

«آسی»: غم و اندوه می‌خورم.

«من اضلّوا»: کسانی که حاکمانِ دیکتاتور و خودکامه و امیران مُستبد و ستمگر، آنان را گمراه کرده‌اند و آنان نیز از ایشان پیروی و اتّباع نموده‌اند.

«ابویعقوب»: کنیه‌ی ابّی بن کعب ؓ است.

«الامراء»: امیران؛ حاکمان؛ رهبران؛ سروران.

باب (٢٦)

امامت وپیشنمازی

فصل اول

١١١٧ - [١] (صَحِيح)

عَن أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «يَؤُمُّ الْقَوْمَ أَقْرَؤُهُمْ لِكِتَابِ اللّٰهِ فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً فَإِنْ كَانُوا فِي الْهِجْرَةِ سَوَاءً فَأَقْدَمُهُمْ سِنًّا وَلَا يَؤُمَّنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي سُلْطَانِهِ وَلَا يَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ عَلَى تَكْرِمَتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ: «وَلَا يَؤُمَّنَّ الرجل الرجل فِي أَهله»[١].

١١١٧- (١) ابومسعود (انصاری) ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «مردم را کسی امامت نماید که کتاب خدا (قرآن) را بهتر قرائت می‌کند؛ اگر در قرائت با هم مساوی بودند، کسی که سنّت را بهتر می‌داند، امامت نماید؛ اگر در فهم سنّت هم برابر بودند، کسی که زودتر هجرت نموده و در این زمینه از دیگران، پیش‌دستی نموده است، امامت نماید؛ و اگر در هجرت برابر بودند، اولویت در امامت، با کسی است که سنّ و سال بیشتری دارد.

و هیچ کس، کسی دیگر را در محل فرمانروایی‌اش امامت نکند؛ (امامت، حق صاحب‌خانه، صاحب مجلس و امام مسجد است؛ مگر آن که خودشان به دیگری اجازه بدهند)؛ و هیچ‌کس در خانه‌ی دیگری، بر فرش و متّکای او ننشیند، مگر این که صاحب خانه اجازه دهد».

١- مسلم ٤٦٥/١ ح (٦٧٣-٢٩٠)؛ ابوداود ٣٩٠/١ ح ٥٨٢؛ نسایی ٧٦/٢ ح ٧٨٠؛ و ابن ماجه ٣١٣/١ ح ٩٨٠.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است. و همو در روایتی دیگر آورده است:] «هیچ مردی، دیگری را در خانه‌اش امامت ننماید (مگر آن که صاحب خانه، بدو اجازه دهد)».

شرح: «اقرؤهم»: کسی که قرائتش بهتر از دیگران و حفظش نیز بیشتر از آنان باشد.

«هجرت»: دوری گزیدن از وطن؛ کوچ کردن از وطن خود و به جای دیگر رفتن؛ رفتن از شهری به شهر دیگر و در آنجا وطن گزیدن تا بدین ترتیب، از شرّ کافران و بدخواهان، در امان باشد و به راحتی به اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، جامه‌ی عمل بپوشاند و دین و ایمان خویش را حفظ و صیانت نماید.

به هر حال؛ ترجمه‌ی لفظی «اقرأ هم لکتاب الله»، همان است که در ترجمه ذکر شد؛ یعنی «کسی که بیشتر و بهتر از دیگران، قرآن را بخواند»؛ ولی مطلب آن نه صرفاً حفظ قرآن و نه مجرد کثرت تلاوت است؛ بلکه مراد از آن، همراه با حفظ قرآن، علم آن و ارتباط خاص با آن است؛ و امتیاز قاریان نیز در روزگار رسول خدا ﷺ همین بود؛ از این رو، مفهوم حدیث، چنین است: برای امامت نماز، کسی مناسب‌تر و شایسته‌تر است که به لحاظ علم به قرآن و تعلّق و ارتباط با آن، بر دیگران، تفوّق و برتری داشته باشد؛ و پرواضح است که در روزگار پیامبر ﷺ همین امر، بزرگ‌ترین امتیاز و معیار فضیلت

بوده است و هرکس از این سعادت بیشتر بهره‌مند بود، به همان میزان، حامل و امین میراث ویژه‌ی رسول خداﷺ به شمار می‌آمد.

معیار دوم بعد از آن، علم به شریعت و سنّت بود؛ و این هردو علم، (یعنی علم قرآن و سنّت) توأم با عمل بودند؛ زیرا در آن زمان، علم بدون عمل، قابل قبول و پذیرش نبود.

معیار سوم فضیلت در عصر نبوّت و در آن زمان خاصّ، اولویت در هجرت بود؛ و به همین لحاظ آن را در حدیث، در مرتبه‌ی سوم ذکر کردند؛ ولی بعدها، این مرتبه و معیار باقی نماند؛ از این رو، فقهاء و دانشوران دینی، به جای آن، معیار صلاح و تقوا را ترجیح داده و آن را معیار سوم قرار داده‌اند.

معیار چهارم در این حدیث، بزرگی به لحاظ سنّ و سال قرار داده است؛ از این رو، اگر مردمان، در سه معیار پیشین با یکدیگر یکسان می‌باشند، در آن صورت کسی برای امامت در اولویت است که به لحاظ سنّ و سال، از دیگران بزرگتر باشد.

شایسته‌ترین و سزاوارترین مردمان به امامت:

براساس این حدیث، امام احمد بن حنبل ؒ و امام ابویوسف ؒ بر این باورند که واژه‌ی «آقرأ» (قاری‌تر) بر امامت، سزاوارتر از «اعلم» (داناتر) می‌باشد؛ و مراد از «آقرأ»، شخصی است که در تجوید و قرائت بیش از دیگران مهارت و آیه‌های بیشتری حفظ دارد.

و روایتی از امام مالک‌/ و امام شافعی‌/، مطابق با دیدگاه امام احمد‌/ و امام ابویوسف‌/ است.

و امام ابوحنیفه‌/ و امام محمد‌/ بر این باورند که «آعلم» یا «آفقه» از «آقرأ» برای امامت، ترجیح دارند؛ امام ابوحنیفه و امام محمد، از فرموده‌ی رسول خدا ﷺ به هنگام بیماری وفات ایشان استدلال می‌کنند که فرمودند: «مُروا ابابکر فلیصلّ بالناس» (بخاری)؛ «ابوبکر ‌س را فرمان دهید تا با مردم نماز بگزارد و امامت آنان را به عهده بگیرد».

بدین ترتیب، آن حضرت ﷺ در بیماری وفات، امامت را به ابوبکر صدّیق ‌س واگذار نمودند با این حال که طبق تصریح حدیث بالا، ابی بن کعب ‌س، «آقرأ» (قاری‌تر) بود.

و پرواضح است که ابوبکر صدّیق ‌س بر اساس «اعلم» بودن خویش، حق تقدّم بر دیگران یافته است؛ همان‌گونه که ابوسعید خدری ‌س گوید: «کان ابوبکر ‌س هو اعلمنا» (بخاری)؛ «ابوبکر ‌س، داناترین ما بود».

از این رو، اگر مقدّم کردن «آقرأ» (قاری‌تر) بر «آعلم» بهتر می‌بود؛ پیامبر ﷺ ابی بن کعب ‌س را به عنوان امام و پیشنماز منسوب می‌کردند.

و معمولاً، علماء حدیث باب را چنین توجیه می‌کنند که در روزگار صحابه، میان «آعلم» و «آقرأ» تفاوتی وجود نداشته است و شخص «آعلم»، «اقرأ» نیز به شمار می‌رفت؛ گویا که «آقرأ» و «آعلم»، هردو از نسبت تساوی برخوردار بودند.

اما این توجیه، بنا به عللی درست نیست؛ زیرا در عصر رسالت، عبارت «قُرّاء» به آن دسته از صحابه اطلاق می‌شد که حافظ قرآن کریم بودند؛ از این گروه می‌توان به شهیدان بئر معونة و جنگ یمامه اشاره کرد که به آنان «قرّاء» گفته می‌شد.

و علاوه از آن، این اشکال نیز وارد می‌شود که اگر چنانچه منظور از «آقرأ»، «آعلم» باشد، پس عبارت «و آقرأهم ابی بن کعب»؛ بدین معنا خواهد بود که ابی بن کعب ﷺ «اعلم» صحابه بود؛ ولی چنین برداشتی، برخلاف اجماع علماء است؛ و جدا از آن، در حدیث بالا، واژه‌های «آعلم» و «آقرأ» هر کدام، به طور جداگانه ذکر شده‌اند و چنین امری نیز از تفاوت میان آن‌ها، حکایت دارد.

از این رو، واقعیت آن است که در اوایل اسلام - که حافظان و قاریان قرآن کریم اندک بودند و همه‌ی اشخاص، آن اندازه از آیات قرآن را حفظ نداشتند که حق قرائت مسنون، ادا گردد - از این رو، در راستای ترغیب و تشویق حفظ قرآن، استحباب امامت «آقرأ» در اولویت قرار گرفت و هنگامی که فرهنگ قرآنی و حفظ آن به نحو مطلوبی ترویج یافت، اولین معیار برای امامت، «آعلمیت» تعیین

گردد؛ زیرا به «آقرأ» فقط در یک بخش نماز - یعنی قرائت - نیاز است؛ ولی «آعلم» بودن، از نیازهای همه‌ی ارکان نماز به شمار می‌آید.

از این رو، پیامبرﷺ ابوبکرس را به عنوان امام - در بیماری وفات خویش - به خاطر آعلم بودن ایشان، تعیین کردند؛ و چون این داستان، در واپسین روزهای زندگی پیامبر اکرمﷺ رخ داده است، نسخ کننده‌ی تمامی احادیثی قرار خواهد گرفت که در آن‌ها تقدیم «آقرأ» بیان شده است.

«فاقدمهم هجرة»: هدف از این هجرت، هجرتی است که در اوایل اسلام، مدار ایمان بود؛ و سپس حکمش منسوخ گردید؛ از این رو، اکنون هجرت از معیارهای اولویت امامت به شمار نمی‌رود و فقهاء و صاحب‌نظران اسلامی «آورع» را جایگزین آن قرار داده‌اند؛ و غالباً این استنباط فقها، مبتنی بر حدیثی است که رسول خداﷺ فرمودند: «المهاجر من هجر ما نهي الله عنه»(بخاری)؛ مهاجر حقیقی کسی است که به هجرت ظاهری اکتفا نمی‌کند، بلکه از هر چیزی که خداوند نهی فرموده دوری می‌گزیند، از قتل، دزدی، زنا، فسق، شرب خمر، بخل، اسراف، نفاق، شرک، کفر و... دوری می‌کند.

آری! مهاجر واقعی کسی است که در میان خود و گناهان، دیوار بلندی کشیده و همه‌ی اعمال، کردار، گفتار و پندار خویش را در دائره‌ی خیر قرار داده و انجام آنها را وظیفه‌ی خویش می‌گرداند.

هجرت از دیدگاه و نظر پیامبر ﷺ تنها هجرت مکانی و خارجی نیست بلکه باید قبل از این هجرت، هجرتی از درون آغاز شود و آن هجرت و دوری از چیزهایی است که منافات با اصالت و افتخارات انسانی دارد تا در سایه‌ی آن برای هجرت خارجی و مکانی آماده شود.

و این هجرت لازم است تا اگر نیازی به هجرت مکانی نداشت در پرتو این هجرت درونی در صف مهاجران راه خدا درآید.

و اصولاً، هجرت واقعی و حقیقی بنا به فرموده‌ی رسول‌خدا ﷺ همان فرار از گناه و نافرمانی به اطاعت و فرمان خداست. و در واقع، مهاجرانی که جسم‌شان هجرت کرده اما در درون و روح خویش، هجرتی نداشته‌اند، در صف مهاجران نیستند، و به عکس، آنها که نیازی به هجرت مکانی نداشته‌اند. اما دست به هجرت در درون وجود خود زده‌اند در زمره‌ی مهاجرانند و در واقع مهاجران راستین، آنها هستند که از گناهان و معاصی، و زشتی‌ها و پلشتی‌ها و مفاسد و منکرات هجرت می‌کنند و مرتکب آنها نمی‌شوند.

و همین نوع هجرت را، وَرع و پرهیزگاری گویند.

«فی سلطانه»: جایی که فرد، تسلّط و نفوذ دارد؛ محل ولایت وی؛ مکانی که مالکیت آن را دارا می‌باشد؛ جایی که حکم وی در آنجا به مرحله‌ی اجرا درمی‌آید.

«تکرمته»: تکرمة: بالش و متّکایی که شخص را از جهت بزرگداشت و احترام بر آن نشانند.

«و لا يؤمنّ الرجلُ الرجلَ في اهله»: هیچ مردی، دیگری را در خانه‌اش (اگر چه از او برتر نیز باشد،) امامت ننماید؛ مگر آن که صاحب‌خانه بدو اجازه دهد.

این حدیث دلالت می‌کند بر آن که صاحب‌خانه و امام دائم و مانند این‌ها، از دیگران به امامت شایسته‌تراند؛ مگر آن که خودشان (صاحب خانه و امام دائم) اجازه دهند.

١١١٨ - [٢] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً فليؤمهم أحدهم وأحقهم بِالْإِمَامِ أَقْرَؤُهُمْ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ

وَذَكَرَ حَدِيثَ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ فِي بَابٍ بَعْدَ بَابِ «فَضْلِ الْأَذَانِ»[1].

١١١٨- (٢) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «هرگاه (گروهی متشکّل از) سه نفر باشند، باید یکی از آن‌ها، امامت آن‌ها را به عهده بگیرد؛ و سزاوارترین ایشان به امامت، کسی است که کتاب خدا را بهتر قرائت می‌کند.

١- مسلم ٤٦٤/١ ح (٦٧٢-٢٨٩)؛ نسایی ٧٧/١ ح ٧٨٢؛ و دارمی ٣١٨/١ ح ١٣٥٤.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

و حدیث مالک بن حویرث ﷺ پس از باب «**فضیلت اذان**» (در احادیث شماره ٦٨٢ و ٦٨٣) ذکر شده است.

شرح: «و احقّهم بالامامة اقرأهم»: مراد از «قاری‌ترین»، صرفاً حفظ قرآن و کثرت تلاوت آن نیست، بلکه مراد از آن، این است که همراه با حفظ قرآن، علم ودانش آن و ارتباط ویژه با آن باشد.

و امتیاز قاریان روزگار پیامبرﷺ نیز همین بود؛ از این رو، مفهوم این حدیث و احادیث دیگر، این است که: برای پیشنمازی و امامت نماز، کسی مستحق‌تر و سزاوارتر و برازنده‌تر و بایسته‌تر است که به لحاظ علم به قرآن و تعلّق و ارتباط با آن، بر دیگران، تفوّق و برتری داشته باشد؛ و پرواضح است که در روزگار پیامبرﷺ، همین امر، بزرگترین امتیاز و معیار فضیلت بوده است؛ و هرکس از این افتخار و سعادت، بیشتر از دیگران بهره‌مند بود، به همان میزان، حامل و امین میراث جاویدان پیامبرﷺ به شمار می‌آمد.

«و ذکر حدیث مالک بن حویرث فی باب...»: یعنی حدیث مالک بن حویرث درباره‌ی «امامت»، پس از باب «فضیلت اذان»، در احادیث شماره ٦٨٢ و ٦٨٣، بیان شده است که عبارتند از:

«وعن مالكِ بن الحُوَيْرِث، قال: أتَيتُ النَّبيَّ صلى الله عليه وسلّم أنا وابنُ عمٍّ لي، فقال: «إذا سافَرتُما فأذِّنا وأقِيما، ولْيَؤُمَّكُما أكبَرُكُما». رواه البخارى[1].

مالک بن حویرث ﷺ گوید: همراه با پسرعمویم، نزد رسول‌خدا ﷺ آمدیم، ایشان خطاب به ما فرمودند: هنگامی که به سفر می‌روید (و وقت نماز فرارسید) اذان و اقامه گویید، وآنکه از شما به لحاظ سن از دیگری بزرگتر است، شما را امامت دهد. [این حدیث را بخاری روایت کرده است].

وعنه، قال: قال لنا رسولُ الله ﷺ: «صَلُّوا كما رأَيتُمُوني أُصَلّي، وإذا حَضرَتِ الصَّلاةُ؛ فلْيُؤَذِّنْ لكم أحَدُكم، ثمَّ لَيَؤُمَّكُم أكبرُكم». متفقٌ عليه[2].

مالک بن حویرث ﷺ گوید: (با گروهی از قوم خود، نزد پیامبر ﷺ آمدم و به منظور یادگیری مفاهیم دین و حقائق اسلامی و تعالیم وآموزه‌های نبوی و دستورات و فرامین تعالی‌بخش و سعادت‌آفرین الهی، در حدود بیست روز در خدمت پیامبر ﷺ ماندیم). پیامبر ﷺ خطاب به ما فرمود: با همان کیفیت وکمّیتی که دیدید من نماز می‌خوانم، شما نیز بخوانید، و هنگامی که وقت

١- بخاری ١١٠/٢ ح ٦٢٨، مسلم/١ ٤٦٥ ح (٢٩٢- ٦٧٤)، ترمذی ٣٩٩/١ ح ٢٠٥، ابوداود ٣٩٥/١ ح ٥٨٩، نسایی ٩/٢ ح ٦٣٦، ابن ماجه ٣١٣/١ ح ٩٧٩، مسنداحمد ٥٣/٥

٢- بخاری ١١١/٢ ح ٦٣١، دارمی ٣١٨/١ ح ١٢٥٣، احمد بن حنبل نیز این روایت را با تقدیم و تأخیر در مسند ٥٣/٥ نقل کرده است.

نماز فرارسید، یکی از شما اذان بگوید و سپس بزرگترین شما، امامت کند. [این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

«لیؤمّکم أکبرکم»: اصل مسئله‌ی شرعی این است که هرکس از لحاظ دینی و علمی از دیگران برتر است او باید مقتدا و پیشنماز شود، ولی چون «مالک بن حویرث» و پسر عمویش از نظر دینی واخلاقی وآگاهی از مسائل دینی با همدیگر برابر بودند، و در این زمینه هیچ فضیلت و برتری بر یکدیگر نداشتند، پیامبر ﷺ فرمود: هرکس از شما که به لحاظ سن و سال بزرگتر است امام شود.

فصل دوم

۱۱۱۹ - [۳] (ضَعِيف)

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «لِيُؤَذِّنْ لَكُمْ خِيَارُكُمْ وليؤمكم قراؤكم». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۱۱۹- (۳) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «باید برگزیده و بهترینتان، برای شما اذان گوید و بایستی قاری‌ترین‌تان، امامت شما را به عهده گیرد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «ليؤذّن»: باید اذان بدهد؛ این امر برای استحباب است نه وجوب.

«خيارکم»: بهترین شما؛ برگزیده‌ی شما؛ برترین شما از لحاظ اخلاق و آداب اسلامی.

«ليؤذن لكم خياركم»: هر ملّتی در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات افراد خود و دعوت آنها به وظائف فردی و اجتماعی، شعاری داشته است، این موضوع در دنیای امروز، به صورت گسترده‌تری دیده می‌شود.

مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناموزون ناقوس، پیروان خود را به کلیسا دعوت می‌کنند، ولی در اسلام، برای این

۱- ابوداود ۳۹٦/۱ ح ۵۹۰.

دعوت از شعار اذان استفاده می‌شود که به مراتب رساتر و مؤثرتر است.

در تفسیر نمونه، پیرامون اذان چنین وارد شده است:

«جذابیت و کشش این شعار اسلامی به قدری است که به قول نویسنده‌ی المنار [شیخ محمد عبده] بعضی از مسیحیان متعصب، هنگامی که اذان اسلامی را می‌شنوند، به عمق و عظمت و تأثیر آن در روحیه‌ی شنوندگان اعتراف می‌کنند.

سپس نامبرده نقل می‌کند: در یکی از شهرهای مصر، جمعی از نصاری را دیده‌اند که به هنگام اذان مسلمین، اجتماع کرده تا این نغمه‌ی آسمانی را بشنوند.

چه شعاری از این رساتر که با نام خدای بزرگ آغاز می‌گردد، با اعلام وحدانیت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر او، اوج می‌گیرد، و با دعوت به رستگاری، فلاح، عمل نیک، نماز و یاد خدا پایان می‌پذیرد.

از نام خدا «اللّٰه» شروع می‌شود و با نام خدا «اللّٰه» پایان می‌پذیرد، جمله‌ها، موزون، عبارات، کوتاه، محتویات، روشن، مضمون سازنده و آگاه کننده است...

صدای اذان که به هنگام نماز در مواقع مختلف از مأذنه‌ی شهرهای اسلامی طنین‌افکن می‌شود، مانند ندای آزادی و نسیم حیات‌بخش استقلال و عظمت، گوش‌های مسلمانان راستین را

نوازش می‌دهد و بر جان بدخواهان رعشه و اضطراب می‌افکند و یکی از رموز بقای اسلام است.

شاهد این گفتار، اعتراف صریح یکی از رجال معروف انگلستان [به نام گلادستون، از سیاستمداران طراز اول انگلیس در عصر خویش بوده] است که در برابر جمعی از مسیحیان چنین اظهار می‌داشت: «تا هنگامی که نام محمد ﷺ در مأذنه‌ها بلند است، کعبه پابرجا و قرآن رهنما و پیشوای مسلمانان است، امکان ندارد، پایه‌های سیاست ما در سرزمین‌های اسلامی، استوار و برقرار بماند...»

بدیهی است، همان‌طور که باطن اذان و محتویات آن زیبا است، باید کاری کرد که به صورتی زیبا و صدای خوب ادا شود، نه این که حسن باطنی به نامطلوبی ظاهر آن پایمال گردد[1].

«و لیؤمّکم قرّاءکم»: پرواضح است که امام، نزد پروردگار، از جانب تمام نمازگزاران، به عنوان نماینده است؛ از این رو، بر خود نمازگزاران لازم و ضروری است که برای این امر مهم و مقدّس، بهترین و برگزیده‌ترین فرد از میان خویش را انتخاب کنند؛ آن حضرت ﷺ تا زمانی که خود در قید حیات بودند، خود امام جماعت می‌شدند و امامت مردم را به عهده می‌گرفتند؛ و در بیماری وفات

۱- تفسیر نمونه ج ٤ صص ٥٤٩ – ٥٥٠.

نیز، بهترین و برگزیده‌ترین فرد را از نظر علم و عمل، اخلاص و صداقت، اعتقاد و باور، جهاد و مبارزه و دعوت و تبلیغ، یعنی ابوبکر صدّیق ﷺ را برای امامت تعیین و منصوب کردند و او را فرمان دادند تا در غیاب ایشان، کار مقدّس امامت را به عهده گیرد.

عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «اجعلوا ائمّتکم خیارکم؛ فانّهم وفدکم فیما بینکم وبین ربّکم» (دارقطنی و بیهقی)؛ «آن کسی را امام کنید که از شما بهتر و برگزیده‌تر است؛ زیرا او میان شما و پروردگارتان، واسطه و نماینده است».

•١١٣٠ - [٤] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي عَطِيَّةَ الْعُقَيْلِيِّ قَالَ: كَانَ مَالِكُ بن الْـحُوَيْرِث يَأْتِينَا إِلَى مُصَلَّانَا يَتَحَدَّثُ فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ يَوْمًا قَالَ أَبُو عَطِيَّةَ: فَقُلْنَا لَهُ: تَقَدَّمَ فَصَلْهُ. قَالَ لَنَا قَدِّمُوا رَجُلًا مِنْكُمْ يُصَلِّي بِكُمْ وَسَأُحَدِّثُكُمْ لِمَ لَا أُصَلِّي بِكُمْ؟ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ زار قوما فَلَا يؤمهم وليؤمهم رجل مِنْهُم». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ إِلَّا أَنَّهُ اقْتَصَرَ عَلَى لَفْظِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم[1].

•١١٣٠- (٤) ابوعطیه عُقیلی ﷺ گوید: مالک بن حویرث ﷺ به مسجد ما می‌آمد و (احادیث و روایات رسول خدا ﷺ را برای ما) روایت می‌کرد؛ روزی وقت نماز فرا رسید. - ابوعطیه ﷺ گوید: - خطاب به

١- ابوداود ٣٩٩/١ ح ٥٩٦؛ ترمذی ١٨٧/٢ ح ٣٥٦؛ نسایی ٨٠/٢ ح ٧٨٧؛ و مسند احمد ٥٣/٥.

مالک بن حویرث ﷺ گفتیم: برای امامت، جلو برو و نماز را بگزار؛ ولی او به ما گفت: مردی را از میان خود به جلو بفرستید تا امامت شما را به عهده گیرد؛ و به زودی شما را خبر خواهم داد که چرا امامت شما را به عهده نمی‌گیرم.

از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «هر کس به ملاقات گروهی رفت (و وقت نماز فرارسید،) امامت آن‌ها را به عهده نگیرد؛ بلکه باید مردی از میان خودشان، آنان را امامت نماید».

[این حدیث را ابوداود، ترمذی و نسایی روایت کرده‌اند؛ با این تفاوت که نسایی، فقط حدیث پیامبرﷺ را از «مَنْ زار قوماً... تا آخر» نقل نموده است].

شرح: «مُصَلَّنا»: مصلّی: جای نماز خواندن؛ جای نماز و دعا؛ نمازگاه؛ مکانی مخصوص که مردم در وقت‌های مشخص و مخصوص، برای گزاردن نماز، بدانجا بروند؛ یعنی مسجد.

«یتحدّث»: از روایات و احادیثی که از پیامبر ﷺ شنیده بود، خبر می‌داد و آن‌ها را نقل می‌کرد؛ به بیان اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی می‌پرداخت.

«تَقَدَّمْ»: برای امامت جلو برو.

«لِمَ»: به چه خاطر؛ چرا؛ کلمه‌ی مرکب از «لام تعلیل» و «ما» استفهامی؛ زیرا در اصل خود، «لما» بوده که الف به خاطر تخفیف، حذف گردیده است.

«من زار قوماً فلا يؤمّهم»: این بخش از حدیث، دلالت بر آن دارد که صاحب‌خانه و امام دائم و مانند این‌ها، از دیگران به امامت، شایسته‌تراند؛ اگر چه کسی که به ملاقات آن‌ها می‌آید، از آنان، داناتر و شایسته‌تر و برازنده‌تر و بایسته‌تر و سزاوارتر و برگزیده‌تر باشد؛ مگر این که خودشان (صاحب‌خانه، امام دائم و امثال آن‌ها) اجازه دهند.

در اینجا نیز مالک بن حویرث ﷺ - اگر چه از زمره‌ی صحابه و صاحب‌نظران و برگزیدگان بود - باز هم این فرموده‌ی پیامبر ﷺ را همواره نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار می‌داد و بدان جامه‌ی عمل می‌پوشاند.

١١٣١ - [٥] (صَحِيح)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: اسْتَخْلَفَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ ابْنَ أُمِّ مَكْتُومٍ يَؤُمُّ النَّاس وَهُوَ أعمى. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[١].

١- ابوداود ٣٩٨/١ ح ٥٩٥.

۱۱۲۱- (۵) انس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ، عبدالله بن امّ مکتوم ﷺ را جانشین خویش قرار داد تا امامت مردمان را به عهده گیرد و حال آن که وی، نابینا بود.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «استخلف»: یجانشین خود کرد؛ جانشین خویش قرار داد؛ و این قضیه، به هنگامی اتفاق افتاد که رسول خدا ﷺ برای جنگ و کارزار با کافران و بدخواهان اسلام و مسلمانان، از مدینه بیرون رفت و عبدالله بن امّ مکتوم ﷺ را جانشین خویش در مدینه‌ی منوره تعیین نمود.

از این حدیث، معلوم می‌شود که امامت فرد نابینا در صورتی که در طهارت و پاکی خویش - همچون عبدالله بن ام مکتوم، صحابه‌ی بزرگوار رسول خدا ﷺ - احتیاط کند و بدان توجّه و عنایت ورزد، بدون کراهیت درست است؛ ولی اگر چنانچه در طهارت و پاکی خویش، احتیاط نکند و بدان توجه و عنایتی نورزد، در آن صورت، امامتش مکروه می‌باشد.

۱۱۲۲ - [٦] (حسن)

وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ لَا تُجَاوِزُ صَلَاتُهُمْ آذَانَهُمْ: الْعَبْدُ الْآبِقُ حَتَّى يَرْجِعَ وَامْرَأَةٌ بَاتَتْ وَزَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَإِمَامُ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[1].

۱۱۲۲- (٦) ابوامامه رضي الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «سه انسانند که نمازشان از گوششان بالاتر نخواهد رفت: برده‌ی گریزپا؛ تا آن‌گاه که (به نزد خواجه‌اش) بازگردد؛ و زنی که شب بخوابد در حالی که شوهرش به جا از او ناخشنود است؛ و پیشوای جامعه و مردمی که آنان از او و عملکردش ناخشنودند و او امامت خود را بر آنان تحمیل کند».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است].

شرح: «لاتجاوز»: رد نمی‌شود؛ عبور نمی‌کند؛ گذر نمی‌کند؛ سبقت نمی‌گیرد.

«لاتجاوز صلاتهم اذانهم»: نمازشان، بالاتر از گوششان نخواهد رفت؛ کنایه از آن است که نمازشان پذیرفته نخواهد شد و به پیشگاه خداوند بلندمرتبه، جایگاه و ارزشی ندارد.

«آلْآبِق»: گریزپا؛ برده‌ای که از نزد خواجه‌اش فرار کرده و به جایی دیگر پناه برده است.

۱- ترمذی ۱۹۱/۲ ح ۳۵۸.

«و زوجها علیها ساخط»: شوهر آن زن، به خاطر اخلاق بد زن، یا به خاطر سوء ادبش و یا به خاطر نشوز و سرکشی‌اش و اندک بودن فرمانبری‌اش، از او، ناخشنود و ناراحت باشد.

«و امام قوم و هم له کارهون»: اگر ناراحتی و ناخشنودی مردم از پیشنماز، به خاطر کوتاهی ورزیدن وی در احکام و مسائل شرعی و از روی دلیل و برهان و به جا باشد، در آن صورت برای پیشنماز صلاح نیست که امامت آنان را - که بدو رضایت ندارند و نماز پشت سر او را ناپسند می‌دارند - به عهده بگیرد؛ و اگر در چنین حالتی آنان را امامت داد، امامتش مکروه خواهد بود.

ولی اگر چنانچه امام و پیشنماز، انسانی صالح و نیک بود و نقص و عیبی شرعی در او پیدا نمی‌شد، در آن صورت باید پشت سر او نماز بخوانند و جماعت را ترک نکنند؛ و ناخشنودی غیرشرعی مردم نیز، هیچ تأثیری در نماز جماعت، ایجاد نخواهد کرد؛ بلکه در این صورت، خود مردم، گنهکارند که به ناحق، بدگویی پیشنماز خویش را می‌کنند.

پیامبر اکرمﷺ می‌فرمایند:

«الجهاد واجب علیکم مع کلّ امیر، برّاً کان او فاجراً وانْ عمل الکبائر؛ والصلوة واجبة علیکم خلف کلّ مسلم، برّاً کان او فاجراً» (ابوداود).

«جهاد بر شما همراه با هر امیر و فرماندهی - خواه نیکوکار یا فاجر - واجب است؛ اگر چه مرتکب گناهان کبیره نیز شده باشد. و

نمازگزاردن پشت سر مسلمان - خواه نیکوکار یا فاجر - بر شما واجب است».

به هر حال، حکم حدیث بالا، فقط در صورتی است که امام، به خاطر فسق، بدعت یا جهل خود، مورد تنفّر مردم قرار گیرد؛ امّا اگر علّت ناراحتی و ناخشنودی مردم از او، به خاطر مسائل دنیایی و منافع شخصی و اغراض فردی و امراض درونی و وسوسه‌های شیطانی بود، در آن صورت، مشمول حکم حدیث نمی‌شود.

ملاعلی قاری (در مرقاة المفاتیح ج ٢ ص ١٩) گوید: «اگر مخالفان امام، تعداد اندکی بودند، در آن صورت حق با امام است، هر چند تنها باشد».

و برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی گفته‌اند: درباره‌ی امام، اعتبار با اکثریت نمازگزاران و مقتدیان است؛ و شاید مراد از «اکثریت»، بیشتر علماء و دانایان باشد؛ زیرا اکثریت جاهلان و کم‌خردان، معتبر نمی‌باشد.

١١٢٣ - [٧] (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ لَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ صَلَاتُهُمْ: مَنْ تَقَدَّمَ قَوْمًا وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ وَرَجُلٌ أَتَى الصَّلَاةَ دِبَارًا وَالدِّبَارُ: أَنْ يَأْتِيَهَا بَعْدَ أَنْ تَفُوتَهُ وَرَجُلٌ اعْتَبَدَ مُحَرَّرَةً». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَابْن مَاجَه[١].

١- ابوداود ٣٩٧/١ ح ٥٩٣؛ و ابن ماجه ٣١١/١ ح ٩٧١.

۱۱۲۳- (۷) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «سه نفر هستند که نمازشان پذیرفته نمی‌شود: نخست، کسی که مردم از او و عملکردش ناخشنود باشند و او، امامت خود را بر آنان تحمیل کند؛ دیگر، مردی که نماز را (بدون عذر)، پس از فوت شدن وقت آن بگزارد؛ و سوم، مردی که انسان آزاد را برده گرداند».

[این حدیث را ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «من تقدّم قوماً»: کسی که برای امامت گروهی از مردم، به جلو رود و آنان را امامت دهد.

«دباراً»: این واژه را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد:

بدون عذر، نماز را پس از فوت شدن وقت آن بگزارد.

بدون عذر، نماز را در واپسین لحظات و وقت آن بخواند.

«و الدبار: ان یأتیها بعد ان تفوته»: پرواضح است که این تفسیر و تشریح، از خود راوی است.

«اعتبد»: برده بگیرد؛ غلام یا کنیز قرار دهد.

«محرّرة»: انسان آزاد.

۱۱۲٤ - [۸] (ضَعِیف)

وَعَن سَلامَة بنت الْحر قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَتَدَافَعَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ لَا يَجِدُونَ إِمَامًا يُصَلِّي بِهِمْ». رَوَاهُ أَحْمد وَأَبُو دَاوُد وَابْن مَاجَه[1].

۱- ابوداود ۳۹۰/۱ ح ۵۸۱؛ و مسند احمد ۳۸۱/٦.

١١٢٤- (٨) سلامة، دختر حُرّ گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «بی‌گمان، یکی از نشانه‌های قیامت، آن است که نمازگزاران مسجد، همدیگر را (برای امامت و پیشنمازی) هول دهند و خود از آن فرار کنند؛ تا این که پیشنماز (لایق و مناسبی) را نیابند تا امامت آنان را بر عهده گیرد».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «اشراط»: جمع شرط: علامت و نشانه. یکی از علامت‌ها و نشانه‌های کوچک وقوع قیامت.

«یتدافع»: همدیگر را برای امامت هول دهند و خود از آن فرار کنند؛ هریک از نمازگزاران، امامت را به جانب دیگری حواله کند.

«لایجدون اماماً»: امام و پیشنماز لایق و قابلی را که صلاحیت امامت را داشته باشد، نمی‌یابند.

این حدیث، بیانگر آن است که در آخرالزمان، جهل و ناآگاهی نسبت به اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی زیاد می‌شود و فسق و فجور و هرزگی و بی‌بند و باری نیز به اوج خود می‌رسد، تا جایی که پیشنماز لایق و قابلی را نیز نمی‌یابند تا امامت آن‌ها را به عهده گیرد.

١١٣٥ - [٩] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عَلَيْهِ وَسلم: «الْـجِهَادُ وَاجِبٌ عَلَيْكُمْ مَعَ كُلِّ أَمِيرٍ بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا وَإِنْ عَمِلَ الْكَبَائِرَ. وَالصَّلَاةُ وَاجِبَةٌ عَلَيْكُمْ خَلْفَ كُلِّ مُسْلِمٍ بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا وَإِنْ عَمِلَ الْكَبَائِرَ. وَالصَّلَاةُ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا وَإِنْ عَمِلَ الْكَبَائِرَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

١١٣٥- (٩) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «جهاد و کارزار با کافران و بدخواهان، همراه با هر امیر و فرمانروایی، بر شما واجب است؛ خواه آن فرمانروا، نیکوکار باشد یا فاسق؛ اگر چه مرتکب گناهان کبیره نیز شده باشد.

و گزاردن نماز(های پنج‌گانه) پشت سر هر مسلمان، بر شما واجب است؛ خواه پیشنماز، نیکوکار باشد یا فاسق؛ اگر چه مرتکب گناهان کبیره نیز شده باشد.

و گزاردن نماز جنازه‌ی هر مسلمان، (بر شما) واجب است؛ خواه مرده، نیکوکار باشد یا فاسق؛ اگر چه مرتکب گناهان کبیره نیز شده باشد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «الجهاد»: جنگ در راه خدا و برای آزادی تبلیغ دین و سرنگونی ستمگران.

«امیر»: رهبر؛ حاکم؛ سلطان؛ فرمانروا.

١- ابوداود ٤٠/٣ ح ٢٥٣٣.

«الجهاد واجب علیکم مع کلّ امیر؛ برّاً کان او فاجراً»: پیامبرﷺ در این بخش از حدیث، یکی دیگر از اصول و مبانی محوری و کلیدی ایمان را چنین معرفی می‌نماید: جهاد و پیکار در راه خدا با کافران و دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمین از بدو بعثتم تا قیام قیامت که گروهی از امتیانم با دجال بجنگند، تداوم خواهد داشت و عدالت و دادگری هیچ عادلی وجور و ستم هیچ ظالمی مانع آن نخواهد شد.

و مراد از این حدیث این است که برای دفاع از کیان اسلام و مسلمین و برای ریشه‌کن کردن شرک و چندگانه‌پرستی، باید جهاد انجام گیرد، چه زمام حکومت به دست افراد متدین و لایق باشد و چه در دست افراد غیرمتدین و نالایق. و کسی این‌چنین نپندارد که چنانچه زمانی نظام حکومت اسلامی به دست افراد نالایق و ظالم قرارگرفت، باز هم جهاد ساقط می‌شود، خیر، پیامبرﷺ دراین حدیث این پندار را رد می‌کند و اعلان می‌دارد که در هر زمان باید به فریضه‌ی مقدس جهاد، احترام گذاشته شود و برای هیچ‌کس درست نیست که اظهارعذرکند و بگوید: ما در زیرفرمان این افراد نالایق، هرگز جهاد نخواهیم کرد.

بلکه همه‌ی مسلمانان باید در هر زمان برای از میان بردن فتنه‌ها، محو و نابودی شرک و بت‌پرستی، جلوگیری از ظلم و ستم و برای حمایت از مظلومان و مستضعفان در هر نقطه جهان بجنگد.

از این رو، جهاد اسلامی، نه به خاطر فرمانروایی در زمین و کشورگشایی، نه به منظور به چنگ‌آوردن غنائم، نه تهیه‌ی بازارهای فروش یا تملک منابع حیاتی کشورهای دیگر، یا برتری‌بخشیدن نژادی بر نژاد دیگر است، بلکه هدف یکی از این امور است: خاموش کردن آتش فتنه‌ها و آشوب‌ها که سلب آزادی و امنیت از مردم می‌کنند، مانند محو آثار شرک و بت‌پرستی، و نیز مقابله با متجاوزان و ظالمان و دفاع در برابر آنان است.

اسلام دستور می‌دهد، بت‌پرستی به هر قیمتی که شده است، حتی به قیمت جنگ، از جامعه‌ی بشریت باید ریشه‌کن گردد، بت‌خانه‌ها و آثار شوم بت‌پرستی اگر از طرف مسالمت‌آمیز ممکن نشد، باید با زور، ویران و منهدم گردند تا مردم از اسارت و بردگی فکری و اجتماعی، آزاد گردند و ندای منادیان حق به گوش آنان برسد.

آری! اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطق، هماهنگ ساخته و هرگز آن را وسیله‌ی سلطه‌جویی، کشورگشایی، غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده و استعمار و استثمار قرار نداده است.

اسلام می‌گوید: باید صفحه‌ی زمین از آلودگی به شرک و بت‌پرستی پاک گردد، تا زمینه برای رسیدن ندای منادیان حق، به گوش مردمان جهان فراهم شود. از ظلم و ستم جلوگیری شود. به محرومان و مستضعفان و مظلومان و آوارگان کمک و مساعدت

شود و این دستور اسلام تا قیام قیامت، تا زمانی که گروهی از امت محمدی، با دجال بجنگند و او را شکست بدهند، ادامه خواهد داشت.

و هیچ‌کس حق ندارد از این دستوراسلام کناره‌گیری کند. بلکه با زمامداران لایق و نالایق باید در صف مسلمانان بپیوندد و از کیان اسلام و مسلمین دفاع کند.

به همین جهت علامه ابن عابدین می‌گوید: «جمهور الفقهاء يصرحون بجواز الغزو مع امير جيش ولو كان جائراً او ظالمـاً او فاسقاً وذالك لان ترك الجهاد معه، سوف يفضي الي ظهور الكفار علي الـمسلمين»[۱].

«جمهور فقها، بر جواز جهاد و پیکار با هر زمامداری اگر چه نا لایق، ظالم و فاسق باشد تصریح نموده‌اند، چرا که اگر جهاد به خاطر زمامدار ظالم و فاسق رها شود، امکان دارد که کفار از این فرصت استفاده کنند و بر مسلمانان و منابع حیاتی‌شان مسلط شوند و این نیز به ضرر اسلام و مسلمین است».

و علامه ابن قدامه در «المغنی» تحت عنوان «و يغزي مع كل بر وفاجر» می‌گوید:

«ارايتم لو أن الناس كلهم قعدوا كمـا قعدتم، من كان يغزوا؟ أليس كان قد ذهب الاسلام؟... ولان ترك الجهاد مع الفاجر يفضي الي قطع الجهاد وظهور الكفار علي الـمسلمين واستئصالهم وفيه فساد عظيم»[۲].

۱- جواهر الاکلیل ۲۵۱/۱.
۲- المغنی ۳۵۰/۸.

«آیا می‌دانید اگر همه مردمان به مانند شما بنشینند و در راه خدا جنگ و پیکار نکنند. پس چه کسی باقی می‌ماند که در راه دفاع از اسلام و مسلمین با کفار و دشمنان بجنگد؟ آیا در این صورت اسلام از میان نخواهد رفت؟ و براستی به خاطر زمامدار فاجر، جهاد را ترک‌کردن (کار خوبی نیست، چرا که در این صورت) جهاد اسلامی از میان خواهد رفت و کفار بر مسلمانان مسلط و چیره می‌شوند و آنها نیز مسلمانان را قلع و قمع می‌کنند و فتنه و فساد بزرگی ایجاد می‌گردد».

«والصلاة واجبة عليكم خلف كل مسلم»: در متن شرح عقاید نسفی، چنین آمده است: «و تجوز الصلاة خلف كل برّ وفاجرٍ؛ ونصلّي علي كلّ برّ وفجر»؛ «و خواندن نماز، پشت سر هر نیکوکار و فاجری (به ناچار) جایز است و ما بر هر نیکوکار و فاجری (که مسلمان باشد،) نماز میت را می‌خوانیم».

پس همان‌طور که نماز، در پشت سر انسان نیکوکار و صالح، صحیح است، پشت سر فاسق نیز به ناچار جایز است؛ البته مادامی که امر حرامی را که دلیل آن، قطعی و مسلّم است و یا حرام بودن آن به طور حتمی از دین معلوم شده است را حلال نداند؛ زیرا در این صورت، کافری فاسق خواهد بود و نماز در پشت سر او، صحیح نخواهد بود.

و همچنین، نماز در پشت سر بدعتگزار جایز است؛ البته مشروط بر آن که بدعتش منجر به کفر یا نقص در ارکان نماز و وضو نگردد؛ به دلیل این که رسول خداﷺ فرمودند: «صلّوا خلف کلّ برّ وفاجرو علي کلّ برّ وفاجر» (طبرانی)؛ «پشت سر هر نیکوکار و فاسقی نماز بخوانید و بر هر نیکوکار و فاسقی، نماز میت بگزارید».

و به دلیل این که علمای سَلف (پیشینیان)، پشت سر حاکمان فاسق و ستمگر، نماز خوانده‌اند؛ و اگر در این مورد، نهی و منعی در حدیث آمده باشد، حمل بر کراهت آن می‌شود نه بر عدم جواز آن؛ به دلیل این که امت اسلام چنین کرده‌اند؛ زیرا بر ترک کننده‌ی نماز و فاسق، نماز میت خوانده‌اند؛ و نیز به دلیل فرمایش پیامبر ﷺ که فرمودند:

«لاتَدعوا الصلاة علي من مات من اهل القبلة».

«نماز میت را بر هر کسی که مسلمان باشد، ترک نکنید».

«برّ آً»: نیکوکار؛ پارسا؛ پرهیزگار.

«فاجراً»: فاسق؛ هرزه؛ بی‌بند و بار؛ عیاش؛ خوش‌گذران.

«و ان عمل الکبائر»: در حدیثی پیامبرﷺ می‌فرمایند:

«ثلاث من اصل الایمان: الکفّ عمّن قال: لا اله الا الله؛ ولا تکفّره بذنب ولا تخرجه من الاسلام بعمل...» (ابوداود ح ۲۵۳۳)

«سه چیز است که در پیشگاه خداوند و در این جهان از اصول بنیادین و محوری ایمان، شناخته می‌شوند: نخست، عدم تعرّض به

گرویدگان به توحید (لا اله الّا الله)؛ از این رو، باید مواظف باشی که در این دام نیفتی و مسلمانان را به خاطر ارتکاب برخی گناهان و پاره‌ای از اعمال زشت و نازیبا، به کفر و ارتداد، نسبت ندهی و وی را از دایره‌ی اسلام، خارج معرّفی نکنی...».

پیامبر اکرمﷺ در دو حدیث بالا، یکی از اصول و مبانی بنیادین و محوری ایمان را معرفی کرده‌اند که عبارت است از: «عدم تعرّض به گرویدگان به توحید».

اهل سنّت و جماعت بر این اعتقادند که هر انسانی از روی صداقت و اخلاص و عمل و اعتقاد، به شهادتین اقرارکند و لا اله الاالله ومحمد رسول الله را بر زبان آورد، مسلمان می‌گردد و اگرچنین شخصی با اعتقاد به لا اله الاالله بمیرد، در نزد خداوندﷻ مستحق دو چیز می‌شود:

الف) نجات و رهایی از خلود در دوزخ.

ب) ورود چنین کسی به بهشت قطعی است، حتی اگر با تأخیر انجام گیرد و با سابقین اولین وارد بهشت نشود. چرا که پیامبرﷺ می‌فرماید: هرکس به اندازه‌ی دانه‌ی گندم در قلبش، ایمان داشته باشد و اقرار به لااله الاالله کند، درآتش دوزخ باقی نخواهد ماند.

و نیزمی‌فرماید: «هر بنده‌ای که بگوید: لااله الاالله و در حالی که به آن اعتقادکامل دارد، بمیرد وارد بهشت می‌شود... و خداوند آتش را

برای کسی که بگوید: لااله الاالله حرام نموده است به شرط آنکه برای جلب رضای خداوند آن را گفته باشد».

و نیزاهل‌سنت وجماعت معتقدند که مرتکب گناه کبیره، مؤمن است و انجام گناه کبیره او را بی‌ایمان و کافر نمی‌کند و از دائره‌ی اسلام خارج نمی‌سازد، مگراینکه آن را در حالی که انجام می‌دهد، حلال بداند یا نهی از آن را در شرع کوچک و خوارشمارد، یا امر واجبی را که شرع مقدس اسلام بدان امر کرده است، تحقیر وکوچک نماید، در این صورت کافر و مرتد می‌گردد.

و براستی یکی از دلایلی که بر لزوم تکفیردیگران وجود دارد، احادیثی است که پیامبرﷺ در ضمن آنها به صراحت از این مسئله نهی کرده است. ازجمله‌ی این احادیث، همین حدیثی است که ما در صدد شرح و توضیح آن هستیم، که درآن رسول‌خداﷺ به صراحت می‌فرماید که متعرض اهل لا اله الاالله نشوید و آنان را به بهانه‌ی ارتکاب گناه (همچون خوارج و معتزله) تکفیر نکنید.

در حدیثی پیامبرﷺ می‌فرماید:

«هرکس به برادرش خطاب کرد: ای کافر، دراین صورت آن کفر، یکی از آن دو را در برخواهد گرفت، اگر مخاطب براستی کافر بوده، پس سخن گوینده صحیح است و گر نه به قائل آن برخواهد گشت» [بخاری و مسلم].

و نیزمی‌فرماید:

«کسی که مردی را کافر بخواند، یا او را دشمن خدا، صدا بزند، و واقعاً اینطور نباشد. این سخن به خودگوینده‌اش، برمی‌گردد» [بخاری و مسلم].

براین اساس باید سخت مواظب باشیم که دراین دام نیفتیم و مسلمانان را به خاطرارتکاب برخی گناهان و اعمال زشت و نازیبا، به کفر و ارتداد نسبت ندهیم، چرا که بر همه‌ی مسلمانان واجب است که در مقابل هرکس که کلمه‌ی لا اله الا الله را بر زبان جاری کرد، مواظب زبان خویش باشند، زیرا برطبق این حدیث، کلیه‌ی قائلان به کلمه‌ی توحید، در زمره‌ی مسلمانان قرار دارند و ازاین‌رو، خون و مالشان محترم است و حساب آنان به خداست، این که حساب آنان با خداست، بدان معناست که ما نباید از کنه ضمیرآنان جستجوکنیم، بلکه صرفاً باید برطبق ظواهر امرعمل نمائیم و تنها خداست که از پنهانی‌های در دل آگاه است و به ما دستور داده شده است که به ظاهرحکم کنیم و اسرار نهانی را به خداوند واگذار نمائیم.

در این مورد داستان «اسامة بن زید ﷺ» که دریک جنگ کافری را پس از جاری کردن کلمه‌ی لا اله الاالله برزبان، کشته بود بسیارگویا و روشنگراست. پیامبر ﷺ وقتی از ماجرا باخبر شد، با عصبانیت فرمود: اسامه! چرا او را کشتی؟ اسامه در پاسخ گفت:

آخر او از ترس شمشیر، کلمه‌ی توحید را بر زبان جاری ساخته بود. پیامبرﷺ فرمود: آیا سینه‌ی او را شکافته بودی؟ [مسلم]

و بنا به به همین احادیث بود که هیچ یک از یاران پیامبرﷺ خوارج را که از امت اسلامی خارج شده بودند و عملاً سازمخالف با آنان زدند و کمر به جنگ آنان بستند، آنان را تکفیر نکردند و هرگز از طرف آنها تکفیرنشدند و حضرت علی رضی الله عنه به خاطر ستم و ظلمی که خوارج بر مسلمانان می‌کردند، با آنان جنگید، نه این که آنان را کافر بداند و برهمین اساس مانند کافران با آنان برخورد نکرد، متعرض حریم آنان نشد، و آنان را به اسارت نگرفت و دارائی‌هایشان را به غنمیت نبرد.

پس موقعی که صحابه رضی الله عنهم با خوارج گمراه، اینطور برخورد کنند، ما مسلمانان نیز باید خیلی مواظب باشیم تا مسلمانان را به خاطرارتکاب برخی گناهان به کفر و ارتداد نسبت ندهیم. و اگراحیاناً کسی مرتکب گناهی از قبیل دزدی و زنا و غیره می‌شود، نباید به او نسبت کفر دهیم و از امت اسلامی خارج معرفی کنیم، اگرچه چنین افرادی از ایمان کامل برخوردار نیستند، چرا که نمی‌توان مؤمنی را با مراتب عالی ایمان یافت که زنا کند یا شراب بنوشد و یا دزدی کند، از این‌رو، می‌توان گفت: که مرتکب گناه کبیره کافر نمی‌شود، و از امت اسلامی خارج نمی‌گردد.

چرا که رسول‌خداﷺ در حدیثی لعنت فرستادن بر یکی از افرادی که عادت به شُرب شراب فراوان داشت، منع کرده است چون یکی از اصحاب؄ گفت: خدایا! او را لعنت کن که شراب فراوان می‌نوشد، رسول‌خداﷺ فرمود: او را لعن و نفرین نکن، زیرا او خدا و رسول او را دوست دارد. [بخاری]

ابن حجرعسقلانی در «فتح الباری، شرح صحیح البخاری»، دربیان فوائد این حدیث، چند فایده را این‌چنین بیان می‌دارد:

الف) این حدیث، ردی است برکسانی که گمان می‌برند، مرتکب گناه کبیره کافراست، بدلیل اینکه آن حضرتﷺ از لعن و نفرین آن مردشراب‌خوار، نهی فرمود و دستور داد که او را دعای خیرکنند، نه دعای بد و لعن و نفرین.

ب) این حدیث متضمن این حقیقت است که میان ارتکاب امورمنع شده با محبت خدا و پیامبر، تناقضی وجود ندارد، چنان‌که آن حضرتﷺ فرمود: این شخص با وجودارتکاب آن عمل زشت، خدا و رسول را دوست دارد.

ج) کسانی که مرتکب گناه و معصیت و حتی مرتکب تکرار آن می‌شوند، چنین اعمالی باعث نمی‌شود که محبت و عشق خدا و پیامبر را از دل آنان بیرون گرداند.

د) از آنچه بیان شد بدست می‌آید که اگر در حدیث دیگری از شراب‌خوار نفی ایمان شده باشد، با این عبارت که شخص با ایمان

هرگزشراب نمی‌نوشد منظور نفی مطلق ایمان نیست بلکه منظور نفی ایمان کامل از اوست.

«الکبائر»: گناهان کبیره.

در شرع مقدس اسلام، گناهان بر دو دسته‌اند: دسته‌ای که قرآن، نام آنها را «کبیره» و دسته‌ای که نام آنها را «سیئه» گذاشته است. خداوند می‌فرماید:

﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ﴾ [النساء: ٣١].

«اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیره‌ی شما را (با فضل و رحمت خود) از شما می‌زداییم».

در آیه‌ی ٣٢ سوره نجم به جای «سیئه» تعبیر به «لَمم» [گناهان گوچک و صغیره] آمده است. و در آیه‌ی ٤٩ سوره‌ی کهف در برابر کبیره «صغیره» را ذکر فرموده است آنجا که می‌فرماید:

﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحۡصَىٰهَا﴾ [الکهف: ٤٩].

«ای وای برما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده است و همه را برشمرده است».

از تعبیرات فوق به روشنی ثابت می‌شود که گناهان بر دو دسته مشخص تقسیم می‌شوند که گاهی از آن دو به «کبیره و صغیره» و گاهی «کبیره و سیئه» و گاهی «کبیره و لَمم» تعبیر می‌شود.

حال باید دید که ضابطه و میزان در تعیین و تعریف گناه کبیره و صغیره چیست؟

علما و دانشمندان اسلامی در تعریف گناه کبیره، اختلاف نظر دارند برخی گفته‌اند: هر آنچه انجامش، موجب مفسده باشد کبیره است. و بعضی گفته‌اند: هر آنچه که شارع بر انجام آن تهدید کرده باشد کبیره است و نیز گفته شده: هر گناهی که نسبت به گناهی دیگر ضررش کمتر باشد صغیره است و نسبت به گناهی دیگر که ضررش بیشتر باشد کبیره است. یعنی این دو از امور نسبی هستند یعنی به هنگام مقایسه کردن دو گناه با یکدیگر، آن یک که اهمیتش بیشتر است کبیره و آن که کمتر است صغیره می‌باشد و بنابراین، هر گناهی نسبت به گناه بزرگ‌تر، صغیره و نسبت به گناه کوچک‌تر، کبیره است.

و برخی نیز گفته‌اند: گناهی که بر آن در قرآن حد شرعی یعنی سزا مقرر شده است یا برآن الفاظ، لعنت و نفرین وارد آمده یا که برآن وعید جهنم و غیره ذکر شده، همه‌ی این‌ها کبیره‌اند. همچنین آن گناه هم کبیره است که مفاسد و نتایج بد آن با گناه کبیره یکسان و یا بیش از آن باشد، هم‌چنین گناه صغیره‌ای که با جرأت و بی‌باکی انجام می‌گیرد یا بر آن مداومت شود، آن هم در کبیره داخل است.

حضرت علی ﷺ می‌فرماید: هر گناهی که خداوند بر آن حکم عذاب داده یا لعنت کرده یا بر آن خشم گرفته است کبیره است. و نیز گفته شده که: هر گناهی که شخص بر انجام آن اصرار

ورزیده،کبیره است و هر گناهی که از آن استغفار کند و اصرار نورزد، صغیره است[1].

ولی با تمام این تفاصیل اگر به معنای لغوی «کبیره» باز گردیم در می‌یابیم که کبیره: هر گناهی است که از نظر اسلام، بزرگ و پراهمیت است و نشانه‌ی اهمیت آن می‌تواند این باشد که در قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ تنها به نهی از آن قناعت نشده بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است و خداوند مجازات آتش برای آن مقرر داشته است مانند قتل نفس، زنا، رباخواری، و امثال آنها.

بنابراین به دست آوردن گناهان کبیره و شناخت آنها با توجه به ضابطه‌ی فوق، کار آسانی است و اگر ملاحظه می‌کنیم که در پاره‌ای از روایات، تعداد گناهان کبیره «هفت» و در بعضی «بیست» و در بعضی «هفتاد» و در بعضی بیشتر یا کمتر ذکر شده منافات با آنچه که در بالاگفته شد ندارد زیرا در حقیقت بعضی از این روایات به گناهان کبیره‌ی درجه‌ی اول، بعضی به گناهان کبیره‌ی درجه‌ی دوم و بعضی به همه‌ی گناهان کبیره اشاره می‌کند.

«ابن حجرمکی» در کتاب «الزواجر» فهرست تمام آن گناهانی را که موافق تعریف بالا در کبیره داخل هستند، بر شمرده و شرح

۱- شرح عقاید تفتازانی، با حاشیه‌ی کستلی ص ۱۴۱.

کامل هر کدام را بیان کرده است آمار گناهان کبیره در این کتاب به ٤٦٧ رسیده است.

و امام «شمس الدین ذهبی» نیز در باب کبائر، کتابی نوشته و در آن، هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است.

رسول‌خدا ﷺ نیز در مواضع مختلف، بسیاری از گناهان را کبیره گفته است ومناسب به حالات و شرایط، در بعضی مواقع «سه» در بعضی مواقع «شش» و در بعضی «هفت» و درجایی از این‌هم بیشتر بیان فرموده است. لذا علمای اسلام چنین دریافته‌اند که مقصود، انحصار در عدد نیست بلکه به مناسبت حالات و شرایط این‌چنین بیان شده است.

البته باید دانست که گناهان صغیره در چند مورد تبدیل به کبیره می‌گردند.

١- تکرار گناه، صغیره را به کبیره تبدیل می‌کند.

٢- انسان مسلمان در صورتی که گناه را کوچک و سبک بشمرد و تحقیر کند تبدیل به کبیره می‌شود.

٣- در صورتی که انسان از روی طغیان و تکبر و گردن‌کشی در برابر فرمان پروردگار گناه صغیره انجام دهد آن گناه صغیره به کبیره تبدیل می‌گردد.

٤- در صورتی‌که گناهان صغیره از افرادی سر بزند که موقعیت خاصی در اجتماع دارند (مانند علما و دانشمندان اسلامی) و

در حقیقت لغزش‌های آنها با دیگران برابر محسوب نمی‌شوند بلکه ممکن است سرمشق دیگران و سنتی در اجتماع گردد بنابراین گناهان صغیره‌ی چنین افرادی به کبیره تبدیل می‌شود.

٥- انجام صغیره در حرم (مکه و مدینه).

٦- در صورتی که گناهکار از انجام گناه صغیره خوشحال و مسرور باشد و به آن افتخار کند، گناه صغیره‌اش تبدیل به کبیره می‌شود.

فصل سوم

۱۱۲۶ - [۱۰] (صَحِيح)

عَن عَمْرو بن سَلمَة قَالَ: كُنَّا بِمَاء ممر النَّاس وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا الرُّكْبَانُ نَسْأَلُهُمْ مَا لِلنَّاسِ مَا لِلنَّاسِ؟ مَا هَذَا الرَّجُلُ فَيَقُولُونَ يَزْعُمُ أَنَّ الله أرْسلهُ أوحى إِلَيْهِ أَو أوحى الله كَذَا. فَكُنْتُ أَحْفَظُ ذَلِكَ الْكَلَامَ فَكَأَنَّمَا يُغْرَى فِي صَدْرِي وَكَانَتِ الْعَرَبُ تَلَوَّمُ بِإِسْلَامِهِمُ الْفَتْحَ فَيَقُولُونَ اتْرُكُوهُ وَقَوْمَهُ فَإِنَّهُ إِنْ ظَهَرَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ نَبِيٌّ صَادِقٌ فَلَمَّا كَانَتْ وَقْعَةُ الْفَتْحِ بَادَرَ كُلُّ قَوْمٍ بِإِسْلَامِهِمْ وَبَدَرَ أَبِي قَوْمِي بِإِسْلَامِهِمْ فَلَمَّا قَدِمَ قَالَ جِئْتُكُمْ وَاللَّهِ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ حَقًّا فَقَالَ: «صَلُّوا صَلَاةَ كَذَا فِي حِين كَذَا وصلوا صَلَاة كَذَا فِي حِينِ كَذَا فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فليؤذن أحدكُم وليؤمكم أَكْثَرُكُمْ قُرْآنًا» فَنَظَرُوا فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَكْثَرَ قُرْآنًا مِنِّي لَمَّا كُنْتُ أَتَلَقَّى مِنَ الرُّكْبَانِ فَقَدَّمُونِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَأَنَا ابْنُ سِتٍّ أَوْ سَبْعِ سِنِينَ وَكَانَتْ عَلَيَّ بُرْدَةٌ كُنْتُ إِذَا سَجَدْتُ تَقَلَّصَتْ عَنِّي فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْحَيِّ أَلَا تُغَطُّونَ عَنَّا اسْتَ قَارِئِكُمْ فَاشْتَرَوْا فَقَطَعُوا لِي قَمِيصًا فَمَا فَرِحْتُ بِشَيْءٍ فَرَحِي بِذَلِكَ الْقَمِيص. رَوَاهُ البُخَارِيّ[۱].

۱۱۲۶- (۱۰) عمرو بن سلمه رضی الله عنه گوید: ما کنار آبی، زندگی می‌کردیم که محل عبور مردمان بود؛ اسب سواران (و قافله‌ها و کاروان‌ها) از آنجا عبور می‌کردند و ما از آن‌ها می‌پرسیدیم: مردمان را چه شده است؟ مردمان را چه شده است؟ این مرد (یعنی محمد ﷺ) کیست؟ آن‌ها در پاسخ می‌گفتند: این مرد، گمان می‌کند که خداوند بلندمرتبه به عنوان پیامبر، به سویش وحی می‌فرستد و فلان چیز را بدو وحی می‌کند. و من نیز این سخنان را به خاطر می‌سپردم و گویا در دلم جای می‌گرفت؛ و عرب‌ها نیز منتظر فتح مکه بودند تا

۱- بخاری ۲۲/۸ ح ۴۳۰۲؛ و مسند احمد ۳۰/۵.

مسلمان شوند و می‌گفتند: او (محمد ﷺ) و قومش را به حال خود واگذارید؛ و اگر بر آن‌ها پیروز شد، پس محمد ﷺ، پیامبری راستگو است.

آن‌گاه به هنگام فتح مکه، همه‌ی طوایف در اسلام آوردن، از یکدیگر سبقت می‌گرفتند؛ و پدرم نیز پیش از قومش، مسلمان شد و در این زمینه بر آن‌ها پیش‌دستی نمود؛ و هنگامی که به نزد ما آمد، گفت: سوگند به خدا! من از نزد پیامبر بر حقّی پیش شما آمده‌ام که فرموده‌اند: «فلان نماز را در فلان وقت بخوانید و فلان نماز را در فلان وقت بخوانید؛ پس هرگاه وقت نماز فرا رسید، یکی از شما اذان بگوید و کسی که بیشتر قرآن می‌داند، امامت کند».

(عمرو بن سلمه ؓ گوید:(آن‌گاه (قوم من) دیدند که کسی بیشتر از من، قرآن را نمی‌داند؛ زیرا من قرآن را از سواران (و قافله‌ها و کاروان‌هایی) که نزد ما می‌آمدند، فراگرفته بودم؛ پس مرا که کودکی شش یا هفت ساله بودم، امام و پیشنماز خویش قرار دادند؛ و من چادری به تن داشتم که هنگام سجده، جمع می‌شد (و بالا می‌آمد و عورتم نمایان می‌شد؛) از این رو، یکی از زنان محلّه (یا قبیله) گفت: آیا سرین و تهی‌گاه قاری‌تان را از ما نمی‌پوشانید؟ آن‌گاه پارچه‌ای خریدند و برایم پیراهنی دوختند که هیچ چیز، مرا به اندازه‌ی آن پیراهن، خوشحال و شادمان نکرد.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «كنّا بماءٍ»: ما در کنار آبی، زندگی می‌کردیم.

«مَمرّ الناس»: محل عبور و مرور مردم؛ مکانی که مردمان از آنجا عبور نمایند.

«الركبان»: شترسواران یا اسب سواران؛ مراد قافله‌ها و کاروان‌ها است.

«ما هذا الرجل»: این مرد کیست؟ مراد پیامبرﷺ است؛ یعنی صفات و ویژگی‌های این مردی که ادّعای نبوّت و ارتباط با خدا می‌کند چیست؟

«يغرّي في صدري»: سخنان مردم (در مورد پیامبرﷺ) مورد حرص و آز من واقع می‌شد؛ به سخنان مردم در مورد پیامبر اکرمﷺ حرص می‌ورزیدم و مشتاق بودم در این زمینه، چیزهایی را بدانم.

و در خود بخاری با این عبارت آمده است: «و كانّما يُقَرَّ في صدري»؛ «و گویا در دلم جای می‌گرفت»؛ زیرا عمرو بن سلمه رضی الله عنه در آن هنگام، کوچک بود. و پرواضح است که «الحفظ في الصغر، كالنقش في الحجر»؛ «حفظ در کوچکی، به سان نقش و حکّاکی در سنگ است».

«تلوّم»: انتظار و درنگ کرد؛ کاری را دنبال کرد تا حقیقت امر برایش روشن و آشکار شود؛ این پا و آن پا کرد.

«تلوّم باسلامهم الفتح»: بیشتر عرب‌ها، منتظر فتح مکه‌ی مکرمه بودند تا مسلمان شوند.

«الفتح»: فتح مکه. در سال ششم هجری، پیامبر اکرمﷺ در خواب دیدند که مسلمانان، آسوده خاطر وارد مسجد الحرام شده در حالی که سرهای خود را تراشیده و کوتاه کرده‌اند، مراسم عمره انجام داده‌اند. بعد از این خواب بود که پیامبر ﷺ همراه مسلمانان به قصد انجام مراسم حرکت کرده و تا پشت دروازه‌های مکه در حدیبیه رفتند. کفار از ماجرا آگاه شدند و راه را بر آنان بستند و تصمیم بر کشتار مسلمانان گرفتند. پیامبرﷺ نیز از مسلمانان پیمان وفاداری گرفت. خداوند برای مسلمانان، صلح پیش آورد، و هردو گروه با همدیگر صلح‌نامه‌ای را امضاء کردند.

برخی از مسلمانان نگران بودند که چرا خواب پیامبر اکرمﷺ متحقق نشد؟ پیامبرﷺ فرمودند: «لازم نیست این خواب در این سال، تعبیر و متحقق شود».

به هر حال مسلمانان به مدینه بازگشتند و طبق قرارداد صلحنامه، در سال بعد، سه روز مکه را خالی کردند و مسلمانان با آسودگی خاطر، اعمال عمره را باشکوه فراوان انجام دادند. البته کفار نقض پیمان کردند و مفاد صلحنامه را مراعات نکردند، از این رو مسلمانان در سال هشتم هجری، مکه را بدون خون‌ریزی فتح کردند.

ابن قیمﷺ گوید: «فتح مکّه، فتح بزرگ مسلمانان بود که خداوند بلندمرتبه، به واسطه‌ی آن، دین خود و رسول خود و لشکر خود و حزب خود را که حامل امانت او بودند، عزّت و شوکت بخشید و شهر خود و خانه‌ی خود را که آن را مشعل هدایت برای جهانیان قرار داده بود، از چنگ کافران و مشرکان بدر آورد؛ این فتح، چندان با عظمت بود که اهل آسمان برای آن فریاد شادباش سر دادند و خیمه‌های اعزار و اِکرام آن را بر شانه‌های بُرج جوزاء زدند و در پرتو این فتح و پیروزی، مردمان، فوج فوج و دسته و دسته به دین خدا درآمدند و بر اثر تابش نور این فتح بزرگ، سراسر روی زمین، غرق در روشنایی و شادمانی گردید». (زاد المعاد ج ٢ ص ١٦٠)

«بادر»: شتافت؛ مبادرت کرد؛ بر دیگران به سوی آن کار، پیشی گرفت.

«آتلقّی»: دریافت می‌کردم؛ کسب می‌نمودم؛ فرامی‌گرفتم.

«و انا ابن ستّ او سبع سنین»: در نمازهای فرض، امامت کودکان جایز نیست؛ زیرا کسانی که نماز واجب می‌خوانند، صحیح نیست که پشت سر کودک - که نمازشان حکم مستحب را دارد - نماز جماعت بخوانند؛ امّا امام شافعیﷺ رأیشان برخلاف اکثر علماء و صاحب‌نظران اسلامی است و امامت کودکان را در نمازهای فرض، جایز می‌داند و به همین حدیث عمرو بن سلمةﷺ استدلال می‌کند.

امّا بیشتر علماء و دانشوران دینی - به فرض صحّت این حدیث - این احتمال را می‌دهند که به خاطر آن که عمرو بن سلمة ﵁ در صحرا زندگی می‌کرده است، رسول خدا ﷺ از پیشنماز شدن او، مطّلع نبوده است.

«بردة»: گلیم یا پارچه‌ای از پشم سیاه که خود را در آن بپیچند. جامه‌ی راه راه. نوعی پارچه‌ی کتانی راه راه. برد یمانی: پارچه‌ی کتانی منسوب به یمن که بهترین انواع بُرد بوده و در یمن یافته می‌شده است.

«تقلّصَتْ»: چادر مُنقبض و جمع شد؛ کوتاه و کوچک شد؛ تنگ و درهم کشیده شد؛ در هم کشیده شدن چادر به گونه‌ای که عورت را نمایان و آشکار سازد.

«الحی»: محلّه. بَطن که کمتر از قبیله باشد.

«اِسْتْ»: سرین و تهی‌گاه. اصل این کلمه «سَته» است که «هاء» آن حذف و در عوض، همزه‌ای به اول آن افزوده شده است.

«فاشتروا»: در اینجا، واژه‌ی «ثوباً» محذوف است؛ یعنی پارچه‌ای را برای عمرو بن سلمة ﵁ خریداری نمودند.

١١٢٧ - [١١] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْـمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ الْـمَدِينَةَ كَانَ يَؤُمُّهُمْ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ وَفِيهِمْ عُمَرُ وَأَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الْأَسد. رَوَاهُ البُخَارِيّ[1].

۱۱۲۷- (۱۱) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: هنگامی که (پیشگامانِ) نخستین مهاجران، به مدینه آمدند (و مکه را به مقصد آنجا ترک کردند،) امامت و پیشنمازی آن‌ها را سالم مولی ابوحذیفه ﷺ به عهده گرفت و حال آن که در میان پیشگامان نخستین مهاجران، عمر بن خطاب ﷺ و ابوسلمة بن عبدالاسد ﷺ نیز حضور داشتند؛ (ولی چون سالم ﷺ از آن‌ها، بیشتر قرآن حفظ بود، او، آن‌ها را امامت می‌داد).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «قدم»: آمد؛ رسید؛ سررسید؛ خود را رساند.

«المهاجرون الاوّلون»: نخستین مهاجران. در هر انقلاب وسیع اجتماعی که بر ضدّ وضع نابسامان جامعه صورت می‌گیرد، پیشگامانی هستند که پایه‌های انقلاب و نهضت بر دوش آن‌ها است؛ آن‌ها در واقع، وفادارترین عناصر انقلابی هستند؛ زیرا به هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است، گرد او را می‌گیرند و با این که از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع

۱- بخاری ۱۸۴/۲ ح ۶۹۲.

خطرها از چهار طرف آن‌ها را احاطه کرده است، دست از یاری و فداکاری برنمی‌دارند.

و مطالعه‌ی تاریخ، آغاز اسلام را نشان می‌دهد که پیشگامان و مؤمنان نخستین، با چه مشکلاتی روبرو بودند؟ و چگونه آن‌ها را شکنجه و آزار می‌دادند و ناسزا می‌گفتند و متّهم می‌کردند و به زنجیر می‌کشیدند و نابود می‌نمودند.

ولی با این همه، گروهی با اراده‌ی آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق، در این راه، گام گذاردند و به استقبال انواع خطرها رفتند.

در این میان، سهم مهاجران نخستین، از همه بیشتر بود و به دنبال آن، انصار نخستین؛ یعنی آن‌هایی که با آغوش باز، از پیامبر ﷺ به مدینه دعوت کردند و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش، مسکن دادند و از آن‌ها، با تمام وجود خود دفاع کردند و حتّی بر خویشتن نیز مقدّم داشتند.

به هر حال، مراد از مهاجران نخستین، مهاجرانی است که پیش از صلح «حُدیبیه» هجرت کردند و با جان و دل، در راه خدا کوشیدند. و این که سالم مولی ابوحذیفه ﷺ، امامت مهاجرانِ نخستین را بر عهده داشت، بدان خاطر بود که وی از دیگران، بیشتر قرآن حفظ بود؛ تا جایی که پیامبر ﷺ در حقّ وی فرمودند: «خذوا القرآن من اربعة:

ابن مسعود، وابيّ بن كعب؛ ومعاذ بن جبل وسالم مولي ابي حذيفة» (ترمذی و حاکم در مستدرک).

«قرآن را از چهار نفر، فرا بگیرید: عبدالله بن مسعود ﷺ؛ ابی بن کعب ﷺ؛ معاذ بن جبل ﷺ و سالم مولی ابوحذیفه ﷺ».

۱۱۳۸ - [۱۲] (حسن)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ لَا تُرْفَعُ لَهُم صلَاتهم فَوق رؤوسهم شِبْرًا: رَجُلٌ أَمَّ قَوْمًا وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ وَامْرَأَةٌ بَاتَتْ وَزَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَأَخَوَانِ مُتَصَارِمَانِ». رَوَاهُ ابْن مَاجَه[1].

۱۱۳۸- (۱۲) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «سه نفر هستند که نمازشان از بالای سرشان به اندازه‌ی یک وجب هم بالاتر نخواهد رفت؛ (یعنی پذیرفته نخواهد شد): نخست، مردی که مردم از او و عملکردش ناخشنودند و او امامت خود را بر آنان تحمیل کرده است؛ دیگر، زنی که شب بخوابد و حال آن که شوهرش به جا از او ناخشنود است؛ و سومی، دو برادر (دینی که به ناروا) از یکدیگر، قهر باشند».

[این حدیث را ابن ماجه روایت کرده است].

شرح: «شبراً»: یک وجب.

۱- ابن ماجه ۳۱۱/۱ ح ۹۷۱.

«لا ترفع لهم صلاتهم فوق رؤوسهم شبراً» [نمازشان، از بالای سرشان به اندازه‌ی یک وجب هم بالاتر نمی‌رود]: این عبارت، کنایه از پذیرفته نشدن نماز آنان در پیشگاه پروردگار جهانیان است؛ یعنی خداوند بلندمرتبه، ارزشی برای نماز آنان قایل نیست و قدر و منزلتی در پیشگاه خدا نخواهند داشت.

«اخوان»: دو برادر؛ برادری یا از جهت نسب مراد است و یا از جهت دین؛ یعنی هردو را شامل می‌شود.

«متصارمان»: تثنیه‌ی «متصارم»: کسی که روابط خویشاوندی و دوستی را می‌گسلد؛ آن که از دیگران قهر می‌کند.

پیامبر ﷺ در حدیثی، در مورد حرام بودن قطع رابطه و سخن نگفتن با برادر دینی می‌فرمایند:

«لایحلّ لرجلٍ ان یهجر اخاه فوق ثلاث لیالٍ؛ یلتقیان فیُعرض هذا ویُعرض هذا؛ وخیرهما الّذي یبدأ بالسلام» (بخاری و مسلم)؛ «روا نیست که مسلمان، بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش سخن نگوید؛ این‌طور که به هم دیگر می‌رسند و از هم روی گردان می‌شوند؛ و بهترین آنان، کسی است که به دیگری سلام کند».

مسلمان، باید نسبت به دیگران، مهربان، باگذشت و با محبّت باشد و اهل دشمنی و قهر کردن و قطع رابطه نباشد؛ زیرا این کارها، موجب جدایی و تفرقه و پراکندگی مسلمان‌ها خواهد شد؛

و به همین دلیل است که پیامبرﷺ از این که مسلمانی بیشتر از سه روز با برادر مسلمانش سخن نگوید، حرام دانسته است.

مفهوم مخالف حدیث، این است که تا سه روز، سخن نگفتن به خاطر رعایت حال مردم و شفقت و دلسوزی بر آن‌ها، جایز است؛ زیرا دوری و هجران در اثر خشم و غضب پیش می‌آید و غلبه بر آتش خشم در مرحله‌ی اول دشوار است؛ پس به انسان مهلت داده شده تا آتش غضب را فرو نشاند و یا آن را بی‌اثر سازد؛ امّا زیاده بر آن، حرام است، مگر این که مصلحت دینی یا بالاتری در آن باشد؛ مثلاً از تباه گشتن دینش یا ضرر جانی و مالی بترسد که در این صورت جایز است و چه بسا، دوری گزیدن بهتر از رابطه‌ی موذیانه، مفید باشد؛ حتّی خداوند در تأدیب زنان می‌فرماید:

﴿وَٱلَّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ وَٱضۡرِبُوهُنَّۖ فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلًاۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّٗا كَبِيرٗا﴾ [النساء: ٣٤].

و پیامبرﷺ نیز با سه نفر از یارانش که در جنگ تبوک بدون عذر، تخلّف ورزیده بودند، سخن نگفت و به یارانش دستور داد تا با آنان، سخن نگویند؛ تا این که زمین با این همه فراخی، بر آنان تنگ شد و دانستند که پناهگاهی جز خدا برای آنان، وجود ندارد؛ و یا پیامبرﷺ با همسران خویش، یک ماه سخن نگفت.

مدار بحث، این است که اگر مصلحت سخن نگفتن، برتر از زیان آن بود، در آن صورت سخن نگفتن جایز است.

باب (۲۷)

مواردی که انجام آن ها بر پیشنماز لازم است

فصل اول

۱۱۲۹ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ أَنَسٍ قَالَ: مَا صَلَّيْتُ وَرَاءَ إِمَامٍ قَطُّ أَخَفَّ صَلَاةً وَلَا أَتَمَّ صَلَاةً مِنَ النَّبِيِّ ﷺ وَإِنْ كَانَ لَيَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَيُخَفِّفُ مَخَافَةَ أَنْ تُفْتَنَ أمه[۱].

۱۱۲۹- (۱) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: پشت سر هیچ کسی نماز نخوانده‌ام که مانند نماز پیامبر ﷺ کوتاه و کامل باشد؛ هرگاه آن حضرت ﷺ گریه‌ی بچه‌ای را می‌شنیدند، قرائت را کوتاه می‌کردند تا مبادا مادرش در نماز، دچار وسوسه و ناراحتی شود.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «وراء» پشت؛ آن سو؛ عقب؛ پس از؛ آن سوی.

«آخفّ»: سبکتر؛ کوتاهتر؛ ملایم‌تر؛ کمتر. سبکی و تخفیف نماز، عبارت از عدم طولانی کردن قرائت نماز و اکتفا کردن به سوره‌های کوچک نماز (قصار مفصّل) و ترک کردن دعاهای طولانی به هنگام انتقال از رکنی به رکن دیگر بود.

«اتمّ»: کاملتر. کامل خواندن نماز، عبارت از انجام تمام ارکان، حدّ و حدود، شرایط، سنّت‌ها و واجبات نماز است؛ یعنی سبک گردانیدن نماز پیامبر ﷺ بدین‌گونه نبود که خیلی تند و سریع به

۱- بخاری ۲۰۱/۲ ح ۷۰۸؛ مسلم ۳۴۲/۱ ح (۴۶۹-۱۹۰)؛ ابوداود ۴۹۹/۱ ح ۷۸۹؛ ترمذی ۳۴۲/۱ ح ۳۷۶؛ نسایی ۹۵/۲ ح ۸۲۵؛ ابن ماجه ۳۱۶/۱ ح ۹۹۰؛ و مسند احمد ۳۰۵/۵.

رکوع و سجده بپردازند و همچون خروس، نوک بزنند؛ بلکه همان‌گونه که خداوند بلندمرتبه، تشریع فرموده بود، نماز را با تمامی ارکان و حدّ و حدودش ادا می‌کردند؛ یعنی همراه با رعایت تمام ارکان، شرایط، حدود، سنّت‌ها، واجبات، خشوع بدنی و جسمانی و خشوع قلبی و روحانی.

«مخافة»: بیم آن که؛ از ترس آن که؛ مبادا که.

«تفتن اُمّه»: مادر کودک به خاطر گریه‌ی کودکش در نماز، دچار تشویش و ناراحتی و اضطراب و پریشانی شود.

معیار صحیح و درست برای پیشنماز، آن است که نماز او سبک و کوتاه و مختصر باشد؛ ولی با وجود این، باید کامل و تامّ نیز باشد؛ یعنی هر رکن از ارکان نماز، باید به خوبی و مطابق با سنّت ادا شود.

به هر حال؛ در این حدیث، به دو نکته اشاره رفته است:

۱- مبنای شریعت بر آسانگیری و رفع عُسر و حَرَج از بندگان است. و برای مسلمانان نیز مناسب است که پیوسته رعایت حد وسط و اعتدال میان افراط و تفریط، آن هم بر مبنای اصول و موازین اسلامی را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهند.

خداوند در آیات زیادی نیز به این موضوع اشاره کرده است، به عنوان مثال، در سوره مائده، درپایان آیه تیمم و طهارت می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ [المائدة: ٦].

«خدا نمی‌خواهد بر شما سخت بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس او بدارید».

و در سوره‌ی بقره در پایان آیه روزه و مسائل آن از قبیل رخصت افطار برای بیمار و مسافر می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ١٨٥]

«خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد».

و در پایان آیات محرّمات ازدواج، و بیان رخصت‌های خداوند درآن از قبیل: جواز نکاح کنیزان مؤمن برای کسانی که از ازدواج زنان آزاد، ناتوان هستند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا٢٨﴾ [النساء: ٢٨].

«خدا می‌خواهد تا بارتان را سبک گرداند و می‌داند انسان ناتوان آفریده شده است».

و نیز در پایان سوره حج به دنبال یک سلسله اوامرو نواهی می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ﴾ [الحج: ٧٨].

«خداست که شما را برای خود برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است».

پیامبرﷺ نیز می‌فرماید:

«یسّروا ولاتعسّروا وبشّروا ولا تُنفّروا». «آسان گیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر نگردانید».

و نیز می‌فرماید:

«انّما بُعثتم مُیسّرین ولم تُبعثوا معسرین». «شما برای آسان‌گیری مبعوث شده‌اید نه برای سخت‌گیری»

٢- ائمه‌ی جمعه و جماعات باید رعایت حال بیماران، کارگران، ناتوانان، درماندگان و سالخوردگان را در نماز جماعت بکنند، و نباید نماز را آنقدر طولانی کنند که باعث مشقت و زحمت برای آنها شود.

امروز می‌بینیم که چگونه مادیات بر معنویات، خودمحوری بر دیگرمحوری و سودجویی بر اخلاق، چیره و غالب شده است، و چگونه وسوسه‌های گرایش به شر و موانع خیر، فراوان شده‌اند؟ امروزه دینداری همچون نگهدارنده‌ی اخگرآتش برافروخته بر کف دست است، آنجا که امواج و جریانات کفر از چهار طرف متوجه‌ی انسان مؤمن می‌شوند و می‌خواهند که عقیده و فرهنگ را از ریشه قلع و قمع کنند و چنان ضربه‌ای بر آن وارد سازند که توان برگشت را نداشته باشد، زندگانی شخص مسلمان در چنین جوامعی سخت پررنج و پیوسته در یک نبرد دایمی است.

از این‌رو بر ائمه‌ی مساجد لازم است که در حد توان نسبت به چنین کسانی آسانگیر باشند و به خاطر تشویق و ترغیب مردم نسبت به دین و ثابت‌قدم و استوارماندن آنان در مسیر دین، نماز و روزه، اوامر و فرامین الهی، تعالیم وآموزه‌های نبوی، و احکام و دستورات اسلامی، جنبه‌ی رخصت را بیشتر از جنبه‌ی عزیمت به آنان عرضه نمایند و همواره جانب تیسیر و تخفیف و سهولت و آسانی را بر جانب تشدید و تعسیر و سختگیری و عسر و حرج ترجیح دهند.

وقتی که شیوه‌های آسانگیری در زمان پیامبر ﷺ و صحابه اعمال و اجرا می‌شد، وضعیت عصر و زمان ما که مردم از دین روگردانند و نیاز مبرمی به سهولت وآسانگیری دارند، باید چگونه باشد؟

ما امروز از لحاظ ترویج و سهولت دینی و آسانگیری در مسائل، به مراتب از آن‌ها نیازمندتریم البته این بدان معنا نیست که گردن نصوص شرعی را بشکنیم و با اکراه و تکلّف، مفاهیم واحکامی که امورات مردم را سهل وآسان نماید، از آن استخراج نمائیم، هرگز چنین نیست. زیرا منظور، آسانگیری وسهولتی است که با یک نصّ ثابت و محکم و یا با یک قاعده‌ی شرعی قطعی، در تعارض نباشد، بلکه باید آن آسانگیری در پرتو نصوص و قواعد شرعی و اهداف کلی اسلام قرار گیرد.

از این‌رو چون مبنای شرع مقدس اسلام بر رفع عسر و حرج وسخت‌گیری از بندگان است، پیامبرﷺ از کسانی که نماز را بر مردم طولانی می‌کردند، ایراد می‌گرفت. چنانکه به معاذ رضی الله عنه ایراد گرفت و با عصبانیت فرمود:

«ای معاذ! مگر تو فتنه‌گری»؟

هم‌چنین از «ابی بن کعب» رضی الله عنه ایراد گرفت و چنان خشمگین شد که قبل از آن این‌چنین خشمگین نشده بود و بدو فرمود:

«همانا برخی از شما باعث تنفر مردم می‌شوند، کسی که امام مردم شده باید نماز را سبک وکوتاه بخواند، زیرا پشت سرش پیرمرد و بیمار و ناتوان ایستاده‌اند، یا پشت سرش کسانی ایستاده‌اند که می‌خواهند به کارشان برسند».

پس درست نیست که یکی، مردم را پشت سرش نگه دارد وسوره‌ی بقره را بخواند و در صورتی این درست است که تمام جماعت موافق باشند. پس در حالت عادی باید همگام با ضعفا وکارگران حرکت کرد و باید مراعات حال آنان را کرد.

۱۱۳۰ - [۲] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِنِّي لَأَدْخُلُ فِي الصَّلَاةِ وَأَنَا أُرِيدُ إِطَالَتَهَا فَأَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَأَتَجَوَّزُ فِي صَلَاتِي مِمَّا أَعْلَمُ مِنْ شِدَّةِ وجد أمه من بكائه». رَوَاهُ البُخَارِيّ[1].

۱۱۳۰- (۲) ابوقتاده ؓ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «گاهی اوقات که به نماز وارد می‌شوم (و آن را آغاز می‌کنم،) قصد آن دارم که آن را طولانی بخوانم، ولی صدای گریه‌ی کودکی به گوشم می‌رسد؛ از این رو، نماز را مختصر و کوتاه می‌کنم؛ زیرا می‌دانم که از شنیدن صدای گریه‌ی آن کودک، مادرش چقدر پریشان و ناراحت و اندوهگین و مضطرب می‌شود؛ (یعنی هرگاه در حال نماز، صدای گریه‌ی کودکی را می‌شنوم، به گمان این که شاید مادر این کودک، در نماز جماعت حاضر باشد و از گریه‌ی او، پریشان و ناراحت و آشفته و اندوهگین شود، نماز را مختصر و کوتاه کرده و زود به پایان می‌رسانم)».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «ارید اطالتها»: دوست دارم که نماز را طولانی بگردانم.

«فاتجوّز»: نماز را کوتاه می‌گردانم؛ نماز را سبک و کوتاه می‌خوانم.

«ممّا اعلم»: به خاطر آنچه که می‌دانم که...

«وَجد»: غمگینی؛ ناراحتی؛ پریشانی؛ اندوه.

۱- بخاری ۲۰۲/۲ ح ۷۰۹؛ و ابن ماجه ۳۱٦/۱ ح ۹۸۹.

«ممّا اعلم من شدة وَجد اُمّه من بکائه»: چون می‌دانم که مادرش از گریه‌ی او چقدر متأثر می‌شود و در نمازش، دچار وسوسه و اضطراب می‌گردد.

مهربانی و دلسوزی پیامبر ﷺ: سخن ما اکنون، درباره‌ی رحم و نیکوکاری پیامبر گرامی اسلام ﷺ است؛ که در این مورد، کسی به پای او نمی‌رسد و این صفت، انعکاسی از وجود بزرگوارش است. چه در دوران فقر و چه در زمان ثروتمندی، و چه در زمان ناتوانی و چه هنگام اقتدار، نیکی پیشوای او بود و رحم و دلسوزی او را در برگرفته بود. او همان کسی است که می‌گوید: «نیکوکاری به سوی بهشت رهنمون می‌گردد. به کسانی که در زمین‌اند رحم کنید تا کسی که در آسمان است به شما رحم کند. خداوند به کسی که به مردم رحم نکند، رحم نمی‌کند. خداوند به رحم کنندگان رحم می‌کند. رحم و شفقت تنها از کسی سلب می‌شود که بدبخت است».

قرآن کریم او را بدین صفت توصیف کرده، می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ١٢٨﴾ [التوبة: ۱۲۸].

«بی‌گمان پیغمبری از خود شما به سویتان آمده است؛ هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید؛ به شما عشق می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد، و

نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است».

رحمش شامل همه‌ی مردم می‌شد و نیکوکاری اش به مؤمنان و مشرکان می‌رسید. فقرا و ضعیفان، نزدیک‌ترین مردم به قلب عظیم و لطف وسیع او بودند. محبت او نسبت به فقرا تا جایی رسید که از خدا خواست در حیات و در ممات در میان آنها باقی بماند. عایشه روایت کرده است که می‌گفت: «پروردگارا! مرا همچون مسکینان زنده نگاه دار؛ و همچون آنان بمیران و همراه آنان محشور گردان». عایشه می‌گفت: چرااى رسول خدا؟ می‌فرمود: «آنان چهل پاییز زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند؛ای عایشه! فقیر را نومید مگردان اگر چه با نصف دانه‌ی خرمایی باشد؛ای عایشه! فقرا و درماندگان را دوست بدار و آنان را نزدیک بگردان تا خداوند در روز قیامت تو را نزدیک بگرداند».

زندگی اش به فقرا پیوسته بود و هر چه در منزلش و در دستش بود به آنان تعلق داشت؛ در مورد لطف و توجه او به آنان روایت شده که: مردی از کنار او گذشت؛ پیامبر به مرد دیگری که نزد او بود گفت: نظر تو درباره‌ی این مرد چیست؟ گفت: مردی است از ثروتمندان؛ سوگند به خدا! این شایسته است اگر خواستگاری کرد به او زن داده شود و اگر شفاعت نمود شفاعتش پذیرفته شود. پیامبر چیزی نگفت. مرد دیگری از آن جا گذشت. پیامبر فرمود:

نظرت درباره‌ی این یکی چیست؟ گفت: مردی است از فقرای مسلمان؛ سوگند به خدا! این شایسته است که اگر خواستگاری کرد به او زن داده نشود و اگر شفاعت کرد شفاعتش پذیرفته نشود و اگر سخنی گفت به سخنش گوش داده نشود. پیامبر ﷺ فرمود: این یکی از پُرِ زمین از امثال آن یکی بهتر است.

پیامبر از دلسوزی و رحمی که خداوند به او بخشیده و در فطرت او به ودیعت نهاده بود، برای ارج نهادن به فقرا و گرامی داشتن آنها و دستگیری درماندگان استفاده کرد. و نیکوکاری اش رادر میان این طبقه بسیار اِعمال کرد؛ تا این که اوضاع جامعه‌ای را که در آن ظهور کرده بود در مدت چندین سال دگرگون نمود و از فقرای مستضعف، امتی پدید آورد که بعدها شرق و غرب در برابر آن تسلیم شدند. پیامبر ﷺ می‌فرمود: مرا در طلب درماندگانتان یاری دهید؛ چرا که به خاطر درماندگانتان است که شما روزی و یاری داده می‌شوید؛ و وقتی که نزد او جمع می‌شدند، خوشحال می‌شد. یک بار آن هم با زبان، عده‌ای از ثروتمندان و توانمندان قومش را ترجیح داد؛[1] وحی نازل شد و او را مورد عتاب قرار داد:

۱- آن هم برای یک عمل پاک و نیک خداپسندانه. ماجرا - به روایت مفسران - از این قرار بود که پیامبر ﷺ یک روز با یکی از بزرگان قریش داشت صحبت می‌کرد و به اسلام آوردن او امید بسته بود؛ در همان موقع که سرگرم گفتگو با او بود، عبدالله بن ام مکتوم - که قبلاً مسلمان شده بود - آمد و از رسول خدا چیزی پرسید و بر آن اصرار ورزید؛ پیامبر هم دوست داشت

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ٢ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ٣ أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ٤ أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ٥ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ٦﴾ [عبس: ١-٦].

«چهره در هم کشید و روی برتافت از این که نابینایی به پیش او آمد؛ تو چه می‌دانی، شاید او خود را پاک و آراسته سازد یا این که پند گیرد و اندرز بدو سود رساند؛ اما آن کس که خود را بی‌نیاز می‌داند تو بدو روی می‌آوری و می‌پردازی».

بسیار اتفاق می‌افتاد که قریش او را به خاطر توجه فراوانش به بیچارگان و بردنشان به کعبه، مورد استهزا قرار می‌دادند و می‌گفتند: ﴿...أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَآ...﴾ [الأنعام: ٥٣]. «آیا اینها هستند که از میان خدا بر آنها منت نهاده است»؟!. پیامبر نسبت به افراد مسکین بسیار مهربان و دلسوز بود. عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید: پیامبر وارد مسجد شد و نزد فقرا نشست؛ و به آنان مژده‌ی بهشت داد و نشان خوشحالی بر چهره هایشان ظاهر شد؛ و من غمگین شدم زیرا از آنان نبودم. و دید که سعد بن وقاص خود را از مساکین بالاتر می‌شمارد و لذا به او یادآوری نمود که نیکی و پیروزیی که او بدان دست می‌یابد به خاطر همین فقراست و او مدیون آنان است. و این، زمانی به گونه‌ای واضح و آشکار

که کاش عبدالله این لحظه از تقاضا خودداری می‌کرد تا او به خاطر امیدی که به اسلام این مرد داشت بتواند با وی سخن بگوید؛ و لذا از او روی برگردانید و به دیگری روی آورد. البته عبدالله بن ام مکتوم نابینا بود و این روی گردانیدن پیامبر را هم ندید!!.

تحقق یافت که سعد فرماندهی این فقرای مستضعف را در نبرد قادسیه به عهده گرفت و رستم را شکست داد و تاج و تخت خسروان را که عرب یکی از رعایایشان بود، زیر پا نهاد.

رحم و نیکی او در حقّ بیچارگان تا بعد از مرگ نیز ادامه می‌یافت. در صحیح بخاری آمده که: «یک روز پیامبر مرد سیاه پوستی را به یاد آورد؛ و گفت: از فلان مرد چه خبر؟ گفتند: مرده است ای رسول خدا! فرمود: پس چرا به من خبر ندادید؟ گفتند: حال و اوضاع او چنین و چنان بود؛ به گونه‌ای خواستند او را کم اهمیت جلوه دهند. فرمود: قبرش را به من نشان دهید. نزد قبرش آمد و بر او نماز خواند».

پیامبر ﷺ برای آزادی بندگان و اجر نهادن به آنان سخت می‌کوشید و به همین منظور در این راه از هیچ چیز، نه مالی و نه قدرتی و نه دعوتی دریغ نورزید. رحم و نیکی خود را بر آنان فرو می‌باراند؛ و بارزترین نمونه‌اش رفتار وی با بنده‌اش زید بن حارثه بود که میان انتخاب سرورش پیامبر، و پدرش مختار گردید؛ و او هم پیامبر را که آن هنگام نه تنها مکنت و اقتداری نداشت بلکه در معرض اذیت و استهزای قریش هم بود برگزید. و همو بود که بنده‌ی آزاد شده‌اش زید را به عنوان فرمانده کل مهاجرین و انصار در جنگ با رومیان منصوب نمود که در نبرد مؤته شهید شد. بعد از فتح مکه وقتی که پیامبر از نو قصد نبرد با رومیان کرد، جوانی

را که فرزند بنده‌ای بود، یعنی اسامه پسر زید را که بیست ساله بود به عنوان فرمانده‌ی لشکر تعیین کرد؛ و بزرگان صحابه و اشراف قریش در موکب او به راه افتادند؛ و پیامبر هم اندکی آنان را همراهی کرد.

خود بگویید که چگونه با دلسوزی و نیکوکاری‌اش به بندگانِ به بردگی گرفته شده، اهمیت و اعتبار بخشید؟ وی می‌فرمود: «هر کس با بندگان بدرفتار باشد، وارد بهشت نمی‌شود». و می‌فرمود: «نیکو رفتاری با بندگان مبارک است و بدرفتاری با آنان نامبارک».

نسبت به خدمتگزاران و کارگران هم نیکوکار بود. آورده‌اند که پیامبر فرمود: «هرگاه خدمتگزار شما برای یکی از شما غذا آورد، اگر هم او را ننشاند باید یک یا دو لقمه به او بدهد»! و معاویة بن سوید گوید: ما، فرزندان مُقرن، در زمان رسول خدا فقط یک کنیز خدمتگزار داشتیم، یکی از ما یک سیلی به او زد؛ این خبر به گوش پیامبر رسید و فرمود: او را آزاد کنید. گفتند: آنها غیر از این، خدمتگزار دیگری ندارند، فرمود: حال اگر چنین است فعلاً پیش آنها بماند و هرگاه از او بی‌نیاز شدند، باید او را آزاد کنند. و از ابومسعود روایت شده که گفت: غلامی از آنِ خود را با شلاق زدم؛ پشت سرم صدایی شنیدم؛ دیدم که رسول خداست و می‌گوید: ای ابومسعود! بدان که خدا بر تو تواناتر است تا تو بر این غلام. از رحم و دلسوزی پیامبر روایت شده که او تحمل نمی‌کرد کسی - به بنده

اش - بگوید: بنده‌ی من! کنیز من! و لذا به مسلمانان دستور می‌داد که از این کار خودداری کنند و بگویند: پسر جوان من! دختر جوان من! این نوع تربیت، در آزادی بندگان و گسترش مساوات و چیره گردانیدن روحیه‌ی اخوت بر غرور و فخر و تعصب، نیکوترین اثر را داشت.

معرور بن سوید می‌گوید: ابوذر را دیدم که جامه‌ای به تن داشت و غلامش نیز چنین جامه‌ای به تن داشت. از او در این مورد پرسیدم؛ گفت: از پیامبر خدا شنیدم که می‌گفت: آنها برادران شما هستند که خداوند ایشان را زیردستان شما قرار داده است؛ هرکس برادرش زیردست او باشد، باید از آنچه خود می‌خورد به او بدهد و از آنچه می‌پوشد به او بپوشاند؛ و آنان را مکلف به کاری که توانایی آن را ندارند نکنید؛ و اگر هم این کار را کردید آنان را یاری دهید. و انس گوید: ده سال در خدمت پیامبر بودم، هیچ وقت سخن تلخی به من نگفت. آن حضرت ﷺ با مسکینان و خدمتگزاران و بندگان همنشینی می‌کرد؛ با آنان سخن می‌گفت و دعوتشان را می‌پذیرفت؛ به عیادت بیمارانشان می‌رفت و در تشییع جنازه‌ی مردگانشان شرکت می‌کرد و بر آنان نماز می‌خواند. شریعت پیامبر اسلام مقداری از بیت المال را برای آزادی بندگان قرار داده است؛ و آن حضرت ﷺ بعد از این که بنده آزاد می‌شد، چیزی هم به او می‌داد که او را در کسب درآمد یاری دهد.

رحم و دلسوزی و نیکی رسول خدا - که تصویر گویای وجود بزرگوارش بود - تنها محدود و منحصر به انسانها نبود؛ این رحم و دلسوزی، احساسات او را در کنترل خود داشت و او را به کوششی دامنه دار و موفق و نیک فرجام در راه دلسوزی نسبت به حیوانات برانگیخت. چه عادات زشت و بی‌رحمانه‌ای که در میان اعراب رواج داشت و او با آن عادات به مبارزه برخاست و آنها را از بین برد. بدون این که حیوان را سر ببرند، زنده، تکه‌ای از بدنش را می‌بریدند و بریان می‌کردند و آن را می‌خوردند؛ پیامبر این عمل را حرام اعلام کرد؛ که تا امروز هم بعضی از قبایل در عربستان با وجود مسلمان بودنشان چیزی از این موارد را انجام می‌دهند. آنها وقتی که برای جنگ خارج می‌شدند و سفرشان طول می‌کشید، یکی از رگهای شتر را می‌شکافتند و خونش را می‌گرفتند و آن را می‌پختند و می‌خوردند. یا کوهان شتر را می‌شکافتند و مقداری از چربی آن را می‌بریدند؛ سپس کوهان را می‌دوختند و چربی را می‌خوردند. داغ کردن حیوان در صحرا - هنوز هم - ضرورتی بود برای اثبات مالکیت؛ پیامبر از این آزار رسانیدن نهی کرد و آن را به گذاشتن کمترین نشان بر عضوی که کمترین درد را احساس می‌کند، تخفیف داد. اعراب از حیواناتشان به عنوان هدف برای تیراندازی استفاده می‌کردند؛ پیامبر از این کار و نیز از این که دم اسبان را ببرند نهی کرد. یک بار از کنار شتر ماده‌ی گرسنه‌ای که بسته شده

بود گذشت؛ ریسمانش را گشود و آن را آزاد کرد. او به مردم سفارش کرده است که در رفتار با چهارپایان از خدا بترسند. یکی از نمونه‌هایی که پیامبر اکرم ﷺ ذکر کرده است این است که می‌فرماید: «یک وقت مردی از راهی می‌گذشت. بسیار تشنه شد و چاهی یافت؛ داخل چاه رفت؛ آب آشامید و به راه افتاد؛ ناگهان سگی را دید که از شدت تشنگی زبانش را بیرون می‌آورد و خاک می‌خورد؛ مرد با خود گفت: این سگ به اندازه‌ای که من قبلاً تشنه بودم تشنه است؛ و لذا داخل چاه شد و کفشش را پر از آب کرد سپس آن را با دهانش گرفت تا از چاه بالا آمد؛ و به سگ آب داد؛ خداوند او را مورد لطف و عنایت خود قرار داد و گناهانش را بخشود»[1]. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! آیا به خاطر نیکی کردن به چهارپایان هم به ما پاداش داده می‌شود؟ فرمود: «نیکی کردن در حق هر موجود زنده‌ای پاداش داده می‌شود.» و همچنین فرموده است: «زنی تنها به این خاطر وارد جهنم شد که گربه‌ای را

۱- سعدی نیز آن را در باب دوم بوستان به نظم درآورده است:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رمق در حیاتش نیافت
کلّه دلو کرد آن پسندیده کیش	چو حَبْل اندر آن بست دستار خویش
به خدمت میان بست و بازو گشاد	سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد	که داور گناهان از او عفو کرد

بسته بود و نه به او غذا می‌داد و نه می‌گذاشت از حشرات روی زمین چیزی بخورد».

اینها نمونه‌هایی است که پیامبر آنها را برای مردمی ذکر می‌کند که گمان نمی‌کردند دلسوزی نسبت به حیوانات پاداش داشته باشد. این نمونه‌ها در تقویت روحیه‌ی مهربانی و دلسوزی در مسلمانان و دیگر ملتهایی که در شرق و غرب عالم به اخلاق و آداب آنان آراسته گشتند، دارای بزرگ‌ترین تأثیر بود. یکی از عادات اعراب جاهلی این بود که از پشت چهارپایانشان به عنوان منبر استفاده می‌کردند؛ و پیامبر از این نهی کرد؛ و فرمود: خداوند آنها را مسخّر شما گردانیده تا شما را به جایی برسانند که جز با رنج و زحمت بدان جا نمی‌رسید؛ و زمین را برای شما قرار داده است پس بر روی آن نیازهایتان را برآورده سازید.

رحم و دلسوزی قلب بزرگ و وسیع وی شامل حال گنجشک کوچکی نیز می‌گردد. عبدالرحمن بن عبدالله می‌گوید: در سفری همراه پیامبر بودیم؛ پرنده‌ای شبیه گنجشک را دیدیم که دو جوجه داشت؛ آنها را گرفتیم. مادر جوجه‌ها بر سرِ ما به پرواز درآمد. وقتی پیامبر آمد؛ فرمود: چه کسی این پرنده را با برداشتن جوجه هایش پریشان و ناراحت کرده است؟ جوجه هایش را به او برگردانید. و نیز پیامبر ﷺ در واکنش در برابر خشونت عایشه با شتری که بر آن

نشسته بود، فرمود: «هر کس از دلسوزی و رحم بی‌نصیب گردد، از کل نیکی بی‌نصیب می‌شود».

این همه رحم و دلسوزی در وجود او باعث می‌شد هرگاه طفلی را ببیند و یا با کودکی برخورد کند، خشنودی و خوشحالی بر چهره اش پدیدار شود. اطفال یارانش را میان بازوان خود قرار می‌داد و خوشحال می‌شد. و هنگامی که از کنار کودکان می‌گذشت، به آنان سلام می‌کرد. جابربن سَمرة می‌گوید: پیامبر کودکانی را دید که با هم مسابقه می‌کردند؛ او نیز همراه آنان دوید. و گاه اتفاق می‌افتاد در راه با کودکی برخورد می‌کرد؛ او را بر اشتر خود سوار می‌کرد تا خوشحال شود. او نیکوکارترین پدر نسبت به فرزندش بود. انس می‌گوید: او هیچ‌کس را نمی‌شناسد که نسبت به زن و فرزندش از پیامبر نیکوکارتر بوده باشد. و اسامه فرزند زید می‌گوید: رسول خدا مرا می‌گرفت و بر ران خود می‌نشاند و حسن را بر ران دیگرش؛ سپس آنها را در آغوش می‌گرفت و می‌گفت: پروردگارا! به اینان رحم کن؛ که من هم به آنها رحم می‌کنم. یک بار پیش آمد که یکی از اعراب وقتی دید که پیامبر فرزندانش را و فرزندان اصحابش را می‌بوسد، تعجب کرد. اَقْرع بن حابس یک بار که دیده بود پیامبر حسین را می‌بوسد، گفت: من ده فرزند دارم که تاکنون هیچ یک از آنان را نبوسیده ام. و دیگران نیز با واکنشها و سخنانی از این قبیل به این شفقت و مهربانی غیرمعمول اعتراض می‌کردند؛ در حالی

که پیامبر از آنان نمی‌پذیرفت که بی‌رحم و سنگدل باشند. عایشه می‌گوید: یک اعرابی نزد پیامبر آمد؛ و گفت: آیا کودکان را می‌بوسید؟ ما که این کار را نمی‌کنیم؛ پیامبر فرمود: آیا اگر خداوند رحم و شفقت را از قلب تو گرفته باشد، می‌توانم که نگذارم؟!

این همه رحم و شفقت در وجود پیامبر همان گونه که موجب بروز خوشحالی و آرامش در او می‌شد، سبب اندوه و ریزش اشک هم می‌گردید؛ و سنگدلان در این مورد بر او خرده می‌گرفتند و او برای آنها بیان می‌کردند که این، رحم و شفقت است و عیبی در آن نیست.

فرزند یکی از دخترانش داشت می‌مرد؛ وقتی او را از دور دید که وجودش همچون مشک کوچکی به تپش و حرکت افتاده است، اشک از چشمانش سرازیر شد؛ سعد بن عباد گفت: این چیست‌ای رسول خدا! گفت: این رحم و شفقتی است که خداوند آن را در دل بندگانش نهاده است؛ و خداوند از میان بندگانش به بندگان دلسوز و صاحب رحم، رحم می‌کند. نوبه‌ی مرگ خود سعد هم فرا رسید و مریض شد. پیامبر به عیادتش رفت؛ وقتی که داخل شد او را در میان خویشاوندانش یافت. فرمود: آیا مرده است؟ گفتند: نه‌ای رسول خدا! و پیامبر گریست؛ و فرمود: آیا نمی‌دانید که خداوند به سبب اشک چشمان و اندوه دل کسی را عذاب نمی‌دهد اما به علت این (به زبانش اشاره کرد) مورد عذاب قرار می‌دهد؟

این رحم و شفقت به کوچک و بزرگ ویژه‌ی مؤمنان پیرو او نبود؛ بلکه شامل دشمنان مشرکش و نیز مخالفانش از دیگر ادیان هم می‌شد. بعد از یکی از جنگها به او خبر رسید که کودکانی در میان صف کشتگان‌اند؛ بسیار اندوهگین شد؛ یکی از اصحاب گفت: ای رسول خدا! چه چیز موجب اندوه تو شده است؟ اینان که کودکان مشکران‌اند. پیامبر خشمگین شد و سخنانی گفت که مضمونشان این است: اینان از شما بهترند؛ اینها بر فطرت پاک خود هستند؛ من شما را از کشتن کودکان برحذر می‌دارم؛ من شما را از کشتن کودکان برحذر می‌دارم. بخاری از جابربن عبدالله روایت کرده که گفت: جنازه‌ای از کنار ما گذشت؛ پیامبر به خاطر آن برخاست، ما هم برخاستیم؛ گفتیم: ای رسول خدا! این جنازه‌ی یک یهودی بود. فرمود: «آیا او یک انسان نیست؟ هرگاه جنازه را دیدید برخیزید». و وقتی که نجاشی مرد، خبر مرگ او را به اصحابش داد؛ سپس جلو رفت؛ و مردم پشت سر او صف کشیدند و بر او نماز خواند.

این رحم و شفقتی است که دین یا وطن خاصی نمی‌شناسد؛ و برای او دلسوزی نسبت به انسان یا حیوان فرقی نمی‌کند.

یک بار از او خواسته شد که بر دشمنانش لعنت بفرستد؛ فرمود: «من نه برای فرستادن لعنت بلکه به عنوان رحمت آمده‌ام». وقتی که عبدالله بن اُبی بن سَلول که سرکرده‌ی منافقان در مدینه بود مرد، و همو بود که با همفکرانش در غزوه‌ی احد از نیمه‌ی راه

بازگشت و یاری دادن پیامبر را در بحرانی‌ترین اوقات ترک نمود؛ و دارای موضع گیری‌های مشهوری است که ضمن آنها برای پیامبر و مسلمانان شرّ محض بوده است، وقتی که مرد پسرش از پیامبر خواست که پیراهنش را به او بدهد تا تبرکاً وی را در آن دفن کند؛ پیامبر هم پیراهنش را به عنوان کفن برای سرکرده‌ی منافقان به پسرش داد. آیا رفتاری نیکوکارانه‌تر و بزرگوارانه‌تر از این به خاطر دارید؟ سپس پیامبر به سوی قبرش به راه افتاد؛ آن جا ایستاد و می‌خواست بر او نماز بخواند؛ عمر بن خطاب جلو پرید و گفت: ای رسول خدا! آیا بر پسر اُبّی نماز می‌خوانی که فلان روز چنین و چنان گفت؛ و سخنانش را برمی شمرد؛ پیامبر لبخند زد و گفت: «دور شو عمر». عمر می‌گوید: وقتی که اصرار کردم فرمود: «به من اختیار داده شده و من آنچه را بخواهم انتخاب می‌کنم؛ اگر می‌دانستم چنانچه بیشتر از هفتاد بار برای او آمرزش بطلبم آمرزیده می‌شود، این کار را می‌کردم»؛ و بازگشت.

و این اشاره است به فرموده‌ی خداوند متعال در مورد منافقان که می‌فرماید: ﴿ٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ أَوۡ لَا تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ إِن تَسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ سَبۡعِينَ مَرَّةٗ فَلَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَهُمۡ﴾ [التوبة: ۸۰]. «چه برای آنان طلب آمرزش کنی و چه نکنی؛ حتی اگر هفتاد بار برای آنان طلب آمرزش کنی، هرگز خداوند آنان را نمی‌آمرزد». در این اختیاری که دارد میان این که آمرزش بطلبد و یا آمرزش نطلبد، طبع دلسوز و رحیم او وی را به طلب آمرزش برای

دشمنانش برمی انگیزد؛ و حتی به عمر می‌گوید: اگر می‌دانستم که با استغفار بیش از هفتاد مرتبه برای آنها، آمرزیده می‌شوند، بیش از هفتاد بار برای آنها آمرزش می‌طلبیدم!.

این همان رحمتی است که دشمنان و دوستانش و مردم را همگی دربرگرفت. یک بار شنید که یک اعرابی که پشت سر او ایستاده و نماز می‌خواند، می‌گوید: پروردگارا! به من و محمد رحم کن و با ما به کس دیگری رحم مکن؛ وقتی که سلام داد فرمود: با وجود این که فراخی و مجال هست، سخت می‌گیری!؟

از این نمونه و نمونه‌های زیاد دیگری که بازگفتیم و همگی بر قلب سرشار از لطف و رحمت و شفقت وی دلالت دارد، روشن می‌شود که وی پرورده‌ی محطیی که در آن می‌زیست نبوده است؛ او رحمتی گسترده و فراگیر بود در میان خشونت و تعصب و خودخواهی. در اُحُد که خود زخمی و عمویش مثله شده و یارانش کشته، زخمی و یا رانده شده بودند، از او خواسته شد که دشمنان را مورد لعن و نفرین قرار دهد؛ اما همین رحمت و شفقت بی‌نهایت بود که او را وا داشت به جای نفرین، برای آنها دعای خیر بکند؛ و همین رحمت بیش از حد بود که او را بر آن داشت که در طائف برای ثقیف که از پذیرش او سر باز زده بودند دعای خیر کند. و وقتی که قریش از او صله‌ی رحم خواستند؛ و از گرسنگی زن و فرزندانشان نالیدند با وجود این که آنها بودند که وی را از خانه اش

بیرون رانده و در مدینه محاصره کرده بودند، همین رحمت و شفقت بود که او را واداشت تا راه یمامه و شام را بر تجارت قریش بگشاید.

بنابراین از خوان یغمای رحمت او چه دوست و چه دشمن، چه قوی و چه ضعیف، چه فرد آزاد و چه بنده، و چه حیوان، همگی برخوردار گشته‌اند؛ و قلب وسیع و بزرگش مالامال از این لطف و مهربانی و شفقت بود؛ این رحمت در دهانش با شادی، در چشمانش با اشک و در دستش با بخشندگی تجلی می‌یافت. این رحمتی که همگان را در برگرفت، بارزترین صفات پیامبر است که قهرمانان برای نیل بدان می‌خواهند بر هم پیشی بگیرند اما همگی از آن باز می‌مانند، و رسول خدا به عنوان نمونه‌ی کامل و الگوی با شکوه همچنان بر صفحه‌ی تاریخ می‌درخشد.

۱۱۳۱ - [۳] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم: «إِذا صلى أحدكُم النَّاس فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّ فِيهِمُ السَّقِيمَ وَالضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ. وَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِنَفْسِهِ فَلْيُطَوِّلْ مَا شَاءَ»[۱].

۱۱۳۱- (۳) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگاه یکی از شما برای مردم امامت کرد، باید نمازش را کوتاه و سبک بخواند؛

۱- بخاری ۱۹۹/۲ ح ۷۰۳؛ مسلم ۳٤۱/۱ ح (٤٦۷-۱۸۳)؛ ابوداود ۵۰۲/۱ ح ۷۹٤؛ ترمذی ٤٦۱/۱ ح ۲۳٦؛ نسایی ۹٤/۲ ح ۸۲۳؛ و ابن ماجه ۳۱٦/۱ ح ۹۸۷.

چون در میان مردم، افراد بیمار و دردمند، ضعیف و ناتوان و پیر و سالخورده وجود دارد؛ و هرگاه یکی از شما به تنهایی نماز گزارد، هر اندازه که می‌خواهد، نمازش را طولانی کند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «فلیخفّف»: باید کوتاه و سبک بخواند؛ قرائت نماز را کوتاه کند.

«السقیم»: بیمار؛ دردمند؛ مریض؛ ناخوش.

«الضعیف»: ناتوان؛ ضعیف؛ درمانده؛ بی‌حال.

«الکبیر»: پیرمرد؛ انسان سالخورده؛ پیر زهوار در رفته.

برخی از صحابه‌ی بزرگوار رسول خدا ﷺ، در مساجد قبیله و محلّه‌ی خویش امامت می‌کردند و به خاطر اشتیاق و علاقه‌ی شخصی خود به عبادت، نماز جماعت را طولانی می‌گزاردند که در نتیجه، برخی از بیماران یا افراد ضعیف و سالخورده و ناتوان و درمانده، در زحمت و مشقت و چالش و دغدغه قرار می‌گرفتند. رسول خدا ﷺ به جهت مراعات حال این گونه افراد، در مناسبت‌های مختلفی، سفارش کردند که هرگاه کسی از ائمه، برای مردم امامت می‌کند؛ باید نمازش را کوتاه و سبک بخواند؛ چون در میان مردم، افراد بیمار و دردمند، ضعیف و ناتوان و پیر و سالخورده وجود دارد؛ و هرگاه به تنهایی نماز می‌گزارد، هر اندازه که می‌خواهد، نمازش را طولانی گرداند.

و هدف آن حضرت ﷺ این بود که امام و پیشنماز، می‌بایست این امر را در نظر بگیرد که در میان اقتداکنندگان و نمازگزاران، گاهی فرد بیمار، ضعیف و سالخورده‌ای وجود دارد؛ از این رو، نماز را نباید طولانی کرد؛ البته منظور این نیست که همیشه و در تمام اوقات، نماز را کوتاه و مختصر بکند و سوره‌های کوچک را در آن قرائت نماید و در رکوع و سجده، کمتر از سه بار تسبیح خوانده شوند.

به هر حال، «تخفیف (سبک کردن) نماز» فقط با قرائت آن تعلّق دارد و با ادای ارکان دیگر ارتباطی ندارد؛ بنابراین، در رکوع و سجده بیش از سه تسبیح خواندن، بدون کراهت روا است؛ چرا که از آن حضرت ﷺ به اندازه‌ی ده تسبیح در رکوع و سجده ثابت می‌باشد.

و منظور از تخفیف در قرائت هم، عدم تجاوز از مقدار سنّت آن است؛ پس در نماز صبح، خواندن سوره‌های «طوال مفصّل» با تخفیف، تضادّی ندارد؛ البته نباید فراموش کرد که اگر در قرائت، وقت زیادی صرف «تغنّی» (خوش الحانی) گردد، برخلاف تخفیف نماز خواهد بود.

۱۱۳۲ - [٤] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو مَسْعُودٍ أَنَّ رَجُلًا قَالَ: وَاللّٰهِ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي لَأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ مِنْ أَجْلِ فُلَانٍ مِمَّا يُطِيلُ بِنَا فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فِي

مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْهُ يَوْمَئِذٍ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيَتَجَوَّزْ: فَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ وَالْكَبِير وَذَا الْـحَاجَة»[1].

۱۱۳۲- (٤) قیس بن ابی حازم ﷺ گوید: ابومسعود (انصاری) ﷺ به من خبر داده است که: مردی (به نزد پیامبر گرامی اسلامﷺ آمد و گفت: ای فرستاده‌ی خدا! سوگند به خدا! من به دلیل این که فلانی، نماز را بسیار طولانی می‌کند، در نماز جماعت صبح شرکت نمی‌کنم.

ابومسعود ﷺ گوید: من در هیچ یک از سخنرانی‌ها، رسول خدا ﷺ را مانند آن روز، خشمگین و ناراحت ندیده بودم؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: «(ای مردم)! بی‌گمان برخی از شما، مردم را از دین به دور می‌سازند و متنفّر و بیزار می‌گردانند؛ پس هریک از شما که امامت مردم را در نماز به عهده گرفت، باید آن را مختصر و سبک بخواند؛ زیرا در میان نمازگزاران، افراد ضعیف و ناتوان، پیر و سالخورده و کسانی وجود دارند که کار فوری دارند».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «انّي لأتأخّر عن صلاة الغداة»: من نماز صبح را به تأخیر می‌اندازم؛ یعنی در نماز جماعت صبح، شرکت نمی‌کنم و حضور نمی‌یابم.

۱- بخاری ۲۰۰/۲ ح ۷۰٤؛ مسلم ۳٤۰/۱ ح (٤٦٦-۱۸۳)؛ ابوداود ۵۰۲/۱ ح ۷۹۵؛ ابن ماجه ۳۱۵/۱ ح ۹۸٤؛ دارمی ۳۲۲/۱ ح ۱۳۵۹؛ و مسند احمد ۱۱۸/٤.

«من اجل»: به خاطر. این کلمه برای بیان علّت گناهان و خطاها به کار می‌رود و لیکن در معنای وسیع‌تری نیز برای بیان علّت هر چیزی گفته می‌شود.

«موعظة»: خطابه؛ سخنرانی.

«اشدّ»: سخت‌تر؛ شدیدتر.

«منفّرین»: مردمان را از نماز - با طولانی نمودن آن - بیزار می‌کنند.

«ذاالحاجة»: کسی که کار و عجله داشته باشد.

به هر حال؛ رسول خدا ﷺ پیوسته رعایت حدّ وسط و اعتدال میان افراط و تفریط را سرلوحه‌ی کار خود قرار می‌داد و همواره جانب تیسیر و تخفیف را بر جانب تشدید و تعسیر، ترجیح می‌داد و مبنای کار خویش را بر آسان‌گیری و سهولت و رفع عُسر و حَرَج از بندگان قرار داده بود و در حدّ توان، نسبت به مردم، - به ویژه بیماران، درماندگان و سالخوردگان - آسانگیر بود و به خاطر تشویق و ترغیب عامه‌ی مردم نسبت به دین و ثابت قدم و استوار ماندن آنان در مسیر اجرای اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی، و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، جنبه‌ی رخصت را بیشتر از جنبه‌ی عزیمت به آنان عرضه می‌نمود و از تیسیر و تخفیف، بیشتر از تشدید و سخت‌گیری بهره می‌گرفت؛ حتّی در نمازها.

و ائمه‌ی جمعه و جماعات نیز باید رعایت حال بیماران، کارگران، ناتوانان، درماندگان و سالخوردگان را در نماز جماعت بکنند، و نباید نماز را آنقدر طولانی کنند که باعث مشقت و زحمت برای آنها شود.

امروز می‌بینیم که چگونه مادیات بر معنویات، خودمحوری بر دیگرمحوری و سودجویی بر اخلاق، چیره و غالب شده است، و چگونه وسوسه‌های گرایش به شر و موانع خیر، فراوان شده‌اند؟ امروزه دینداری همچون نگهدارنده‌ی اخگرآتش برافروخته بر کف دست است، آنجا که امواج و جریانات کفر از چهار طرف متوجه‌ی انسان مؤمن می‌شوند و می‌خواهند که عقیده و فرهنگ را از ریشه قلع و قمع کنند و چنان ضربه‌ای بر آن وارد سازند که توان برگشت را نداشته باشد، زندگانی شخص مسلمان در چنین جوامعی سخت پررنج و پیوسته در یک نبرد دایمی است.

از این‌رو بر ائمه‌ی مساجد لازم است که در حد توان نسبت به چنین کسانی آسانگیر باشند و به خاطر تشویق و ترغیب مردم نسبت به دین و ثابت‌قدم و استوارماندن آنان در مسیر دین، نماز و روزه، اوامر و فرامین الهی، تعالیم وآموزه‌های نبوی، و احکام و دستورات اسلامی، جنبه‌ی رخصت را بیشتر از جنبه‌ی عزیمت به آنان عرضه نمایند و همواره جانب تیسیر و تخفیف و سهولت و

آسانی را بر جانب تشدید و تعسیر و سختگیری و عسر و حرج ترجیح دهند.

وقتی که شیوه‌های آسانگیری در زمان پیامبر ﷺ و صحابه رضی الله عنهم اعمال و اجرا می‌شد، وضعیت عصر و زمان ما که مردم از دین روگردانند و نیاز مبرمی به سهولت وآسانگیری دارند، باید چگونه باشد؟

ما امروز از لحاظ ترویج و سهولت دینی و آسانگیری در مسائل، به مراتب از آن‌ها نیازمندتریم البته این بدان معنا نیست که گردن نصوص شرعی را بشکنیم و با اکراه و تکلّف، مفاهیم واحکامی که امورات مردم را سهل وآسان نماید، از آن استخراج نمائیم، هرگز چنین نیست. زیرا منظور، آسانگیری وسهولتی است که با یک نصّ ثابت و محکم و یا با یک قاعده‌ی شرعی قطعی، در تعارض نباشد، بلکه باید آن آسانگیری در پرتو نصوص و قواعد شرعی و اهداف کلی اسلام قرار گیرد.

از این‌رو چون مبنای شرع مقدس اسلام بر رفع عسر و حرج وسخت‌گیری از بندگان است، پیامبرﷺ از کسانی که نماز را بر مردم طولانی می‌کردند، ایراد می‌گرفت. چنانکه به معاذ رضی الله عنه ایراد گرفت و با عصبانیت فرمود:

«ای معاذ! مگر تو فتنه‌گری»؟

همچنین از «ابی بن کعب» ﷺ ایراد گرفت و چنان خشمگین شد که قبل از آن این‌چنین خشمگین نشده بود و بدو فرمود:

«همانا برخی از شما باعث تنفر مردم می‌شوند، کسی که امام مردم شده باید نماز را سبک وکوتاه بخواند، زیرا پشت سرش پیرمرد و بیمار و ناتوان ایستاده‌اند، یا پشت سرش کسانی ایستاده‌اند که می‌خواهند به کارشان برسند».

پس درست نیست که یکی، مردم را پشت سرش نگه دارد وسوره‌ی بقره را بخواند و در صورتی این درست است که تمام جماعت موافق باشند. پس در حالت عادی باید همگام با ضعفا وکارگران حرکت کرد و باید مراعات حال آنان را کرد.

۱۱۳۳ - [۵] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «يُصَلُّونَ لَكُمْ فَإِنْ أَصَابُوا فَلَكُمْ وَإِنْ أَخْطَئُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ». رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ وَهَذَا الْبَابُ خَالٍ عَنِ الْفَصْلِ الثَّانِي[۱].

۱۱۳۳- (۵) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «(پیشنمازهایتان) برای شما؛ نماز را (با جماعت) می‌خوانند؛ (و شما نیز بدان‌ها اقتدا می‌کنید و از تمام حرکات و سَکَنات آنان، پیروی و اتّباع می‌نمایید؛) پس اگر پیشنمازهایتان، برای شما؛ درست و صحیح نماز بخوانند، (هم به نفع آنان و هم) به نفع و سود شما

۱- بخاری ۲/۱۸۷ ح ٦٩٤.

خواهد بود (و پاداش داده می‌شوید؛) ولی اگر در نمازشان، اشکالی وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دریافت می‌دارید و آن‌ها، گنهکار می‌شوند».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «یصلّون لکم»: «یصلّون» خبر برای مبتدای محذوف است؛ یعنی: «ائمتکم یصلّون لکم: پیشنمازهایتان، برای شما نماز را با جماعت برگزار می‌کنند».

رسول خداﷺ در حدیثی دیگر می‌فرمایند: «من اَمّ قوماً فلیتّق الله ولیعلم انّه ضامن، مسئولٌ لما ضَمن؛ وان اَحْسَنَ کان له من الاجر مثل اجر من صلّي خلفه من غیر ان یُنقص من اجورهم شیئاً وما کان من نقص فهو علیه» (طبرانی در معجم الاوسط).

«هر کسی که امام جماعت شود، بایستی از خدا پروا کند و بداند که وی (در قبال نماز مقتدیان) ضامن و مسئول است و از وی در مورد این مسئولیت، پرسش خواهد شد؛ اگر او به خوبی نماز را ادا کرد، در آن صورت به میزان پاداش تمام مقتدیان، بدو ثواب و پاداش می‌رسد، بی‌آن که از ثواب مقتدیان، کاسته شود و هر نقص و ضعفی که در نماز به وجود آید، مسئولیت آن بر عهده‌ی امام خواهد بود».

و در حدیثی دیگر، پیرامون مسئولیت و وظیفه‌ی خطیر پیشنماز می‌فرمایند:

«الامام ضامنٌ والمؤذّن مؤتمن؛ اللهم اَرشد الائمة واغفر للمؤذّنین» (احمد، ابوداود و ترمذی)؛ «پیشنماز (علاوه از نماز خویش) ضامن و کفیل (نماز مردم نیز) است؛ (از این رو بر او لازم و ضروری است که حتّی الامکان در ظاهر و باطن بکوشد تا اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی و آداب و شرایط و سُنن و فرایض و خشوع و خضوع نماز را در امامت خویش رعایت نماید تا این که نماز به خوبی و درستی و بدون هیچ مشکلی برگزار گردد).

و اذان گو نیز در حقیقت امانت‌دار است؛ (از این رو بر او نیز لازم و ضروری است که منافع شخصی، اغراض فردی و امیال نفسانی را کنار بگذارد و بدون رعایت هر گونه مصلحت و سازشی در وقت معین اذان گوید و مردمان را به سوی عبادت و پرستش خداوند بلند مرتبه، فرا خواند؛

پروردگارا! پیشنمازان را به راه راست (و به علم توأم با عمل و صداقت و اخلاص) رهنمون ساز؛ و اذان گویان را (که در برخی اوقات، وقت و بی‌وقت اذان می‌دهند و از آن‌ها نسبت به این قضیه، کوتاهی و تقصیری سر می‌زند) ببخش و مغفرت فرما».

در حقیقت، در این حدیث، پیامبرﷺ مسئولیت و وظیفه‌ی خطیر پیشنماز و اذان‌گو را بیان می‌دارد و در حق هردو آن‌ها، دعای خیر می‌کند و همین دعای پیامبرﷺ، بدون شک، بزرگترین و سترگ‌ترین

فضیلت و برتری برای پیشنمازانِ خداترس و نیکوکار و اذان‌گویانِ مخلص و ربّانی است.

علماء و صاحب‌نظران مذهب احناف، این بخش از حدیث «الامام ضامن» را در بسیاری از مسائل، مورد استدلال خویش قرار داده‌اند؛ از جمله:

حنفی‌ها، بر ترک قرائت پشت سر امام، به این بخش از حدیث، تمسک جسته‌اند و چنین استدلال کرده‌اند: هرگاه امام، کفیل و ضامن مقتدی‌ها باشد، قرائت او برای مقتدیان، کافی به شمار می‌آید و نیازی نیست که مقتدیان، پشت سر وی، قرائت نمایند.

بر اساس حدیث بالا، حنفی‌ها، اقتدای «مُفترض» (فرض‌گزار) پشت سر «مُتنفّل» (نفل‌گزار) را جایز نمی‌دانند؛ زیرا «لانّ الشیء لایتضمنّ ما هو فوقه»؛ «شیء، ضامن و کفیل چیز بالاتر از خود نمی‌شود».

از دیدگاه احناف، با استدلال از این حدیث، فساد نماز امام را مستلزم فساد نماز مقتدی می‌دانند؛ و این در حالی است که از دیدگاه امام شافعی؈ هر کدام از امام و مقتدی، عهده‌دار و ضامن نماز خویش هستند و با فاسد شدن نماز امام، نماز مقتدی فاسد نمی‌گردد؛ زیرا که خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [الأنعام: ١٦٤].«هیچ کس، گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

ولی حدیث بالا، خلاف دیدگاه امام شافعی را بیان می‌دارد؛ زیرا امام، کفیل و ضامن گفته شده است؛ از این رو، صحّت و فساد نماز مقتدی‌ها، به نماز امام، منوط خواهد بود.

امام شافعی رحمه الله، حدیث «الامام ضامن» را تأویل و توجیه نموده و گفته است: «ضامن» به معنای «نگهبان و مراقب» به کار رفته است؛ یعنی امام، مراقب نماز مقتدیان خویش است؛ اگر نماز خودش فاسد گردد؛ باز هم نمی‌گذارد که نماز مقتدیان فاسد شود.

ولی این تأویل، با ظاهر لغت و روایت، در تضادّ کامل قرار دارد؛ خود صحابه نیز از این حدیث، همان مفهومی را برداشت کرده‌اند که علماء و صاحب‌نظران احناف، آن را انتخاب و گزینش نموده‌اند؛ این‌طور که آنان «ضامن» را به معنای «کفیل» دانسته‌اند و فساد کفیل، مستلزم فساد مکفول عنه است.

به هر حال، از حدیث «الامام ضامن» و از روایت قیس بن ابوحازم (حدیث شماره ۱۱۳۲) و روایت ابوهریره (حدیث شماره ۱۱۳۳) معلوم می‌گردد که ضامن به معنای «کفیل» به کار رفته است؛ از این رو، فساد نماز امام، فساد نماز مقتدیان را به همراه خواهد داشت؛ البته گناه این فساد، به جای این که متوجه مقتدیان شود، به امام برمی‌گردد؛ و استدلال از آیه‌ی ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٞ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ [الأنعام: ١٦٤] در اینجا، منطقی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در این

آیه، درباره‌ی صحّت و فساد افعال، بحثی به میان نیامده است، بلکه بحث گناه و ثواب افعال و کردار، در آن مطرح گردیده است.

این باب، (در کتاب «المصابیح السنة») فصل دوّم ندارد.

فصل سوم

۱۱۳۴ - [٦] (صَحِيح)

عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي الْعَاصِ قَالَ: آخِرُ مَا عَهِدَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا أَمَمْتَ قَوْمًا فَأَخِفَّ بِهِمُ الصَّلَاةَ». رَوَاهُ مُسْلِمٌ

وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ لَهُ: «أُمَّ قَوْمَكَ». قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي أَجِدُ فِي نَفْسِي شَيْئًا. قَالَ: «ادْنُهْ». فَأَجْلَسَنِي بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ وَضَعَ كَفَّهُ فِي صَدْرِي بَيْنَ ثَدْيَيَّ ثُمَّ قَالَ: «تَحَوَّلْ». فَوَضَعَهَا فِي ظَهْرِي بَيْنَ كَتِفَيَّ ثُمَّ قَالَ: «أُمَّ قَوْمَكَ فَمَنْ أَمَّ قَوْمًا فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّ فيهم الْكَبِير وَإِن فيهم الْمَرِيض وَإِن فيهم الضَّعِيف وَإِن فهيم ذاالحاجة فَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ وَحْدَهُ فَلْيُصَلِّ كَيْفَ شَاءَ»[1].

۱۱۳۴- (٦) عثمان بن ابوالعاص ﷺ گوید: واپسین توصیه و سفارش رسول خدا ﷺ به من، این بود که: «هرگاه امامت گروهی از مردمان را به عهده گرفتی، به خاطر (آسانگیری بر) آنان، نماز را کوتاه و سبک بخوان».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است؛ و همو در روایتی دیگر گوید:]

رسول خدا ﷺ خطاب به عثمان بن ابوالعاص ﷺ فرمودند: «امامت قوم خویش را به عهده گیر». عثمان بن ابوالعاص ﷺ گوید: عرض کردم: ای فرستاده‌ی خدا! من در وجود خویش، چیزی

۱- مسلم ۳٤۱/۱ ح (٤٦٨-۱۸٦).

(از عجز و ناتوانی در ادای حقوق امامت) می‌یابم؛ (از این رو، از پذیرفتن آن معذورم؛ عذر تقصیر مرا پذیرا باشید)! آن حضرت ﷺ فرمودند: «به من نزدیک شو»؛ آن‌گاه مرا در پیش روی خویش نشاندند؛ سپس کف دست خویش را در وسط سینه‌ی من نهادند و فرمودند: «پشت خویش را (به جانب من) بگردان»؛ آن‌گاه کف دست خود را در پشت من - یعنی: در بین دو شانه‌ی من - نهادند؛ پس از آن، فرمودند:

«قوم خویش را امامت کن و پیشنمازی آن‌ها را به عهده بگیر؛ و (بدان که) هرکس امامت گروهی را به عهده می‌گیرد، باید نمازش را سبک و کوتاه بخواند؛ چون در میان نمازگزاران، افراد بیمار و دردمند، ضعیف و ناتوان و کسانی که کار و عجله دارند، وجود دارد. و هرگاه یکی از شما به تنهایی نماز خواند، پس هرگونه که می‌خواهد، نماز بخواند؛ (یعنی هر اندازه که می‌خواهد، نمازش را طولانی کند)».

شرح: «عهد الی»: برایم سفارش کرد؛ مرا توصیه نمود.

«انّي اجد في نفسي شيئاً»: من در خودم، عجز و ناتوانی در ادای حقوق امامت می‌یابم؛ زیرا احساس می‌کنم که دچار وسوسه‌ها هستم و از فقه و قرآن، بهره‌ی اندکی دارم و در خود، خشوع و خضوعی نیز نمی‌یابم. و یا بیم آن دارم که با امام شدن، در وجودم، عُجب و غرور و تکبّر و خودبزرگ‌بینی، ایجاد شود.

«اُدْنُه»: به من نزدیک شو. بیا نزدیک.

«تحوّل»: بچرخ؛ دور بزن؛ پشت خویش را به من کن.

«فلیخفّف»: باید نماز را سبک و کوتاه بخواند؛ امر برای استحباب است نه وجوب.

ناگفته پیداست که «تخفیف نماز»، فقط با قرائت نماز، تعلّق و ارتباط دارد و با ادای دیگر ارکان نماز، ارتباطی ندارد؛ از این رو، خواندن بیش از سه تسبیح در رکوع و سجده - بدون کراهت - روا است؛ زیرا که از آن حضرت ﷺ به اندازه‌ی ده تسبیح در رکوع و سجده، ثابت می‌باشد.

و منظور از «تخفیف در قرائت نماز»، عدم تجاوز از مقدار سنّت می‌باشد؛ پس در نماز صبح، خواندن سوره‌های «طوال مفصّل»، با قضیه‌ی «تخفیف نماز»، تضادّی ندارد؛ البته نباید فراموش کرد که اگر در قرائت نماز، وقت زیادی صرف «تغنّی» (خوش الحانی) گردد، برخلاف «تخفیف نماز» خواهد بود.

۱۱۳۵ - [۷] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَأْمُرُنَا بِالتَّخْفِيفِ وَيَؤُمُّنَا بـ«الصافات» رَوَاهُ النَّسَائِيّ[1].

۱- نسایی ۹۵/۲ ح ۸۲٦.

۱۱۳۵- (۷) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ پیوسته به ما فرمان می‌دادند که (به هنگام امامت،) نماز را کوتاه و سبک بخوانیم؛ و خود پیامبر ﷺ نیز با خواندن سوره‌ی **«صافّات»** در نماز، برای ما امامت می‌دادند.

[این حدیث را نسایی روایت کرده است].

شرح: «و یؤمّنا بالصّافّات»: به ظاهر، بین این جمله با جمله‌ی قبلی «یأمرنا بالتخفیف»، تعارض وجود دارد؛ ولی می‌توان بدین اشکال چنین پاسخ داد که یکی از ویژگی‌های آن حضرت ﷺ این بود که با صدای زیبا و دلنشین خویش - که با خشوع و خضوع و اخلاص و صداقت، توأم بود - آیه‌های زیادی از قرآن را در مدت زمان اندکی قرائت می‌کردند.

یا آن که، پیامبر ﷺ این کار را برای بیان جواز انجام داده‌اند؛ و یا طولانی گردانیدن نماز، توسط آن حضرت ﷺ به گونه‌ای بود که باعث اذیت و آزار مردم نمی‌شد؛ زیرا آن‌ها از قرائت پیامبر ﷺ و از نماز خواندن پشت سر ایشان، لذّت می‌بردند.

به هر حال، غالباً روش و معمول پیامبر ﷺ این بود که قرائت نماز صبح را طولانی می‌کرد و مفصّل‌تر می‌خواند؛ نماز ظهر را نیز مقداری طولانی می‌نمود، و نماز عصر را مختصر و سبک می‌خواند و در مغرب و عشاء سوره‌های نسبتاً کوتاه و مختصر و

گاهی نیز سوره‌های طویل و بلند_می‌خواند، ولی احیاناً بنا به مصلحت‌هایی(بخاطر بیماری بیماران، ضعف ناتوانان و ضعیفان، زنان باردار، پیران، و زنان بچه‌دار) بر خلاف این نیز عمل می‌کرد.

چنانچه پیامبر ﷺ هرگاه در جمع صحابه و سابقین اولین، قرار می‌گرفت، نمازها را غالباً طولانی می‌نمود و هرگاه بر تعداد نمازگزاران افزوده می‌شد و امکان آن وجود داشت که از میان آنها برخی بیمار، ضعیف، ناتوان، درمانده، سالخورده، بچه‌دار، باشند، نماز را سبک ومختصر می‌گذارد تا موجبات زحمت، مشقت، سختی و عسر و حرج آنها را فراهم نسازد. و اگر این امکان وجود نداشت و بیمی از بیماری بیماران، و ناتوانی درماندگان و سالخوردگان نبود، نماز را اندکی طولانی می‌کرد.

و آن حضرت ﷺ پیوسته رعایت حد وسط و اعتدال میان افراط و تفریط را سرلوحه‌ی کار خود قرار می‌داد و هموا ره جانب تیسیر و تخفیف را بر جانب تشدید و تعسیر ترجیح می‌داد، و مبنای کار خویش را بر آسان‌گیری و سهولت و رفع عسر و حرج از بندگان قرار داده بود و در حد توان نسبت به مردم، خصوصاً بیماران، درماندگان، سالخوردگان، آسان‌گیر بود و به خاطر تشویق وترغیب عامه‌ی مردم نسبت به دین و ثابت قدم واستوارماندن آنان در مسیر اجرای اوامر و فرامین الهی، تعالیم وآموزه‌های نبوی، احکام و دستورات اسلامی، جنبه‌ی رخصت را بیشتر از جنبه‌ی عزیمت به

آنان عرضه می‌نمود و از تیسیر و تخفیف بیشتر از تشدید و سخت‌گیری بهره می‌گرفت، حتی در نمازها.

و روش و منش معمول و متداول پیامبرﷺ در نماز مغرب، اغلب این‌گونه بود که ایشان در نماز مغرب بخاطر وقت کم و اندکش، سوره‌های کوچک و مختصر می‌خواند ولی گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که بر خلاف این (آن هم بنا به مصلحتی) در نماز مغرب سوره‌هایی بزرگ همچون سوره‌ی «اعراف» یا دیگر سوره‌هایی از «طوال» را می‌خواند ولی در اغلب اوقات در نماز مغرب، سوره‌های کوچکی قرائت می‌کرد. البته نباید فراموش کرد که قرائت پیامبرﷺ بر حسب حالات، اوقات و مشاغل و نیازمندی‌های مردم فرق می‌کرد، علاوه از آن، نمازی را که پیامبرﷺ طول می‌داد کسی از آن خسته نمی‌شد، چرا که نماز بیشتر پیشنمازان و امامان جماعت، نظر به خوش‌آوازی، خوش‌الحانی، حضور قلب و اخلاص و صداقت با همدیگر فرق فراوان دارند. چه بسا ممکن است که مقتدی‌ها پشت سر امامی پس از یک ساعت هم احساس خستگی نکنند و پشت سر امامی دیگر به سبب عدم اخلاص و عدم حضور قلب و نداشتن صدای خوش، تجویدی زیبا و ترتیلی شیوا و قرائتی دل‌نشین و جذاب، پس از چند آیه خواندن هم به ستوه آیند.

و به راستی که پیامبر ﷺ خوش‌آوازترین و خوش الحان‌ترین مردمان بود و از زمره‌ی طلایه‌داران عرصه‌ی اخلاص و عمل و

حضور قلب و از پیشقراولان عرصه‌ی صداقت و دیانت و از پیشگامان پیشتاز عرصه‌ی اعتقاد و عمل بود.

باب (۲۸)

آنچه بر مقتدی از پیروی کردن (حرکات و سکنات امام)

واجب است؛ و بیان حکم «مسبوق»؛

(کسی که در آغاز جماعت حضور نداشته و یک یا چند رکعت از نماز جماعت را از دست داده است).

فصل اول

۱۱۳۶ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي خَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ فَإِذَا قَالَ: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». لَمْ يَحْنِ أَحَدٌ مِنَّا ظَهْرَهُ حَتَّى يَضَعَ النَّبِيُّ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَسلم جَبهته على الأَرْض[۱].

۱۱۳۶- (۱) براء بن عازب رضی الله عنه گوید: ما پشت سر پیامبر ﷺ نماز می‌گزاردیم؛ سپس هرگاه «سمع الله لمن حمده» می‌گفتند، هیچ یک از ما، پشتش را خم نمی‌کرد تا این که آن حضرت ﷺ به سجده می‌رفتند و پیشانی خویش را بر زمین می‌نهادند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «لم یحن»: خم نمی‌شد؛ کج نمی‌گردید.

این حدیث، بیانگر دو مسأله است:

وجوب تبعیت و پیروی نمودن مقتدی از حرکات و سکنات امام و تحریم پیشی گرفتن از او.

این که اعمال مقتدی، باید پس از اعمال امام باشد.

در حدیثی دیگر، براء بن عازب رضی الله عنه چنین می‌گوید: «انّهم كانوا يُصلّون مع رسول الله ﷺ فاذا ركع ركعوا، واذا رفع رأسه من الركوع، فقال: «سمع الله لمن حمده»، لم نزل قياماً حتّي نراه قد وضع وجهه في الارض ثم نتّبعه» (مسلم ح ۴۷۴)؛ «ما

۱- بخاری ۱۸۱/۲ ح ۶۹۰؛ مسلم ۳۴۵/۱ ح (۴۷۴-۱۹۷)؛ ابوداود ۴۱۲/۱ ح ۶۲۲؛ و ترمذی ۷۰/۲ ح ۲۸۱.

با رسول خداﷺ نماز می‌خواندیم؛ پس از آن که آن حضرتﷺ رکوع می‌نمود، ما رکوع می‌کردیم؛ وهنگامی که سرش را از رکوع بلند می‌نمود و «سمع الله لمن حمده» می‌گفت، ما همچنان ایستاده بودیم تا این که می‌دیدیم که آن حضرتﷺ چهره‌اش (پیشانی‌اش) را به زمین گذاشت؛ سپس ما از او پیروی می‌کردیم (و به سجده می‌رفتیم)».

١١٣٧ - [٢] (صَحِيح)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللّٰهِﷺ ذَاتَ يَوْمٍ فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي إِمَامُكُمْ فَلَا تَسْبِقُونِي بِالرُّكُوعِ وَلَا بِالسُّجُودِ وَلَا بِالْقِيَامِ وَلَا بِالِانْصِرَافِ: فَإِنِّي أَرَاكُمْ أَمَامِي وَمن خَلْفِي». رَوَاهُ مُسلم[١].

١١٣٧- (٢) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خداﷺ روزی برای ما امامت و پیشنمازی دادند و چون نماز خویش را به پایان رساندند، رو به ما کردند و فرمودند: «ای مردم! بی‌گمان، من پیشنماز شما هستم؛ پس در رکوع، سجده، قیام و سلام دادن، از من پیشی نگیرید؛ زیرا من، شما را از جلو و پشت سر خویش می‌بینم».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «اقبل علينا بوجهه»: با چهره‌ی خویش، متوجه ما شد؛ رو به ما کرد؛ رو در روی ما قرار گرفت.

١- مسلم ٣٢٠/١ ح (٤٢٦-١١٢)؛ دارمی ٣٤٥/١ ح ١٣١٧؛ و مسند احمد ١٢٦/٣.

«فلا تسبقونی»: از من، سبقت نگیرید؛ در افعال نماز، بر من پیشی نگیرید.

«بالانصراف»: بازگشتن از نماز؛ یعنی سلام نماز.

«فانّي اراکم من امامي»: من شما را در خارج نماز، از جلو خویش می‌بینم.

«و من خلفي»: از طریق مکاشفه یا مشاهده و بر مبنای خَرق عادت، شما را در داخل نماز، از پشت سر خویش می‌بینم؛ یعنی همچنان که شما را از جلو خویش در خارج نماز می‌بینم، در داخل نماز نیز شما را از پشت سر خود، مشاهده می‌کنم.

به هر حال، عبارت «فانّي اراکم من خلفي»، بیانگر یکی از معجزه‌های پیامبر گرامی اسلامﷺ است. و معجزه، امری خارق‌العاده است که مخالف عقل نیست و به عنایت و تأیید الهی برای اثبات و تأکید الوهیت و ربوبیت الهی و نبوت و رسالت پیامبران، در موارد مختلف بر دست پیامبران آشکار می‌گردد.

فلسفه و حکمت معجزات، بیان و اثبات حقانیت و صدق انبیاء است، معجزات انبیای گذشته و همه‌ی معجزات پیامبر اسلامﷺ به استثنای قرآن، مختص و محدود به زمان خودشان بوده، اما قرآن باز هم به نص خود قرآن و اعجازش، همیشگی و ماندگار است و مؤمنین به یکایک موارد فوق ایمان دارند.

از جمله‌ی این معجزات، یکی همین بود که پیامبرﷺ با قدرت خدا و اجازه از محضر پروردگار، نمازگزاران و حرکات و سکنات و کارهای آنها را از پشت سر خویش مشاهده می‌کرد، همانگونه که از روبرو این کار را می‌نمود.

و در واقع این معجزه نیز بسان معجزات و کارهای فوق‌العاده‌ی دیگر، کار خدا بود نه کار خود پیامبرﷺ.

خود پیامبرﷺپیوسته این پندار اشتباه را از مغز مردم بیرون کرد و به آنها ثابت نمود، که من نه خدا هستم، نه شریک و انباز خدا و اعجاز و معجزه، تنها کار اوست. من بشری هستم همانند انسان‌های دیگر، با این تفاوت که وحی بر من نازل می‌شود وآن مقدار که از اعجاز نیز لازم بوده، خودش در اختیارم گذارده است، بیش از این کاری از دست من ساخته نیست.

به همین دلیل با اینکه در قرآن معجزات متعددی به حضرت عیسی؈نسبت داده شده است، از قبیل: زنده‌کردن مردگان، شفای بیماران غیر قابل علاج و یا کورمادرزاد، ولی با این حال در تمام این موارد کلمه‌ی «بأذنی» یا «بأذن الله» که آن را منحصراً منوط به فرمان پروردگار می‌داند، آمده است تا روشن شود این معجزات گر چه بدست مسیح؈ظاهر شده اما از خود او نبوده است، بلکه همه بفرمان خدا بوده است.

۱۱۳۸ - [۳] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «لَا تُبَادِرُوا الْإِمَامَ إِذَا كَبَّرَ فكبروا وَإِذا قَالَ: وَلَا الضَّالِّين. فَقُولُوا: آمِينَ وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا وَإِذَا قَالَ: سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَك الْـحَمد» إِلَّا أَنَّ الْبُخَارِيَّ لَمْ يَذْكُرْ: «وَإِذَا قَالَ: وَلَا الضَّالِّين»[۱].

۱۱۳۸- (۳) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «(امام، برای این است که بدو اقتدا شود و از او پیروی گردد؛ پس) بر امام، پیشی نگیرید؛ هرگاه پیشنماز، تکبیر گفت، شما هم تکبیر بگویید و هرگاه امام، در نماز گفت: «و لا الضالّین»، شما (مقتدیان) هم بگویید: «آمین»؛ (چون هر کسی همزمان با فرشتگان، این کلمه را بگوید، گناه صغیره‌ی گذشته‌اش، بخشوده می‌شود).

و هرگاه امام، به رکوع رفت، شما هم به رکوع بروید و زمانی که (از رکوع بلند شد، شما هم بلند شوید؛ و هرگاه که) «سمع الله لمن حمده» گفت، شما هم بگویید: «اللهم ربّنا لك الحمد».

[این حدیث، مورد اتفاق بخاری و مسلم است؛ با این تفاوت که بخاری این عبارت را ذکر نکرده است: «و اذا قال: ولا الظالین» (هرگاه امام گفت: «ولا الظالین»)].

شرح: «لاتبادروا»: از امام، پیشی نگیرید؛ بر امام در انجام اعمال و حرکات نماز، پیش دستی نکنید؛ از او جلو نزنید؛ بلکه بر شما

۱- مسلم ۳۱۰/۱ ح (۴۱۵-۸۷)؛ نسایی ۹۶/۲ ح ۸۳۰؛ ابن ماجه ۳۰۸/۱ ح ۹۶۰؛ و مسند احمد ٤٤٠/۲.

مقتدیان لازم است که در تمام افعال نماز، از امام خویش، متابعت و پیروی نمایید.

«آمین»: لفظی است که پس از دعا گفته می‌شود و از آن «اللهم استجب: بار خدایا! بپذیر»، اراده می‌شود.

پیامبر ﷺ در حدیثی می‌فرمایند:

«اذا قال احدکم آمین وقالت الملائکة في السماء آمین، فوافقت احداهما الاخري؛ غُفر له ما تقدّم من ذنبه» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه یکی از شما (بعد از خواندن سوره‌ی فاتحه) آمین بگوید و فرشتگان هم که آمین می‌گویند و این دو آمین، با هم همزمان باشند، گناهان گذشته‌ی او بخشوده می‌شود».

و نیز می‌فرمایند: «اذا قال الامام: «غیر المغضوب علیهم ولا الظالین»، فقولوا: آمین؛ فانّه من وافق قولُه قولَ الملائکة، غُفر له ما تقدّم من ذنبه» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه امام در نماز گفت: «غیر المغضوب علیهم ولا الظالین»، شما (مقتدیان) نیز بگویید: آمین؛ چون هر کسی همزمان با فرشتگان این کلمه را بگوید، گناهان صغیره‌ی گذشته‌اش بخشوده می‌شود».

۱۱۳۹ - [٤] (مُتَّفق عَلَیهِ)

وَعَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ رَكِبَ فَرَسًا فَصُرِعَ عَنْهُ فَجُحِشَ شِقُّهُ الْأَيْمَنُ فَصَلَّى صَلَاةً مِنَ الصَّلَوَاتِ وَهُوَ قَاعِدٌ فَصَلَّيْنَا وَرَاءَهُ قُعُودًا فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ فَإِذَا صَلَّى قَائِما فصلوا قيَاما فَإِذا رَكَعَ فَارْكَعُوا وَإِذَا رَفَعَ فَارْفَعُوا وَإِذَا قَالَ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ

فَقُولُوا رَبنَا وَلَك الْحَمد وَإِذا صلى قَائِما فصلوا قيَاما وَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا أَجْمَعُونَ»

قَالَ الْحُمَيْدِيُّ: قَوْلُهُ: «إِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا» هُوَ فِي مَرَضِهِ الْقَدِيمِ ثُمَّ صَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ النَّبِيُّ ﷺ جَالِسًا وَالنَّاسُ خَلْفَهُ قِيَامٌ لَمْ يَأْمُرْهُمْ بِالْقُعُودِ وَإِنَّمَا يُؤْخَذُ بِالْآخِرِ فَالْآخِرِ مِنْ فِعْلِ النَّبِيِّ ﷺ. هَذَا لَفْظُ الْبُخَارِيِّ. وَاتَّفَقَ مُسْلِمٌ إِلَى أَجْمَعُونَ. وَزَادَ فِي رِوَايَةٍ: «فَلَا تختلفوا عَلَيْهِ وَإِذا سجد فاسجدوا»[۱].

۱۱۳۹- (٤) انس رضی الله عنه گوید: (روزی) رسول خدا ﷺ بر اسبی سوار شدند و از آن اسب، بر زمین فرو افتادند و جانب راست بدنشان، زخمی شد؛ آن حضرت ﷺ یکی از نمازهای فرض را به حالت نشسته (با جماعت) خواندند و ما هم نشسته، پشت سر ایشان نماز خواندیم. چون نماز را به پایان رساندند، فرمودند: «امام، برای این است تا از او پیروی شود و بدو اقتدا گردد؛ پس هرگاه به حالت ایستاده نماز گزارد، شما (مقتدی‌ها) نیز ایستاده نماز بخوانید و وقتی که به رکوع رفت، شما هم به رکوع بروید و زمانی که از رکوع بلند شد، شما هم بلند شوید و هنگامی که «سمع الله لمن حمده» گفت، شما هم بگویید: «ربّنا لك الحمد»؛ و هرگاه به حالت نشسته نماز گزارد، شما همگی نشسته نماز بخوانید».

۱- بخاری ۱۷۳/۲ ح ۶۸۹؛ مسلم ۳۰۸/۱ ح (۴۱۱-۷۷)؛ ابوداود ۴۰۱/۱ ح ۶۰۱؛ ترمذی ۱۹٤/۲ ح ۳۶۱؛ نسایی ۹۸/۲ ح ۸۳۲؛ ابن ماجه ۳۹۲/۱ ح ۱۲۳۷؛ موطأ مالک ۱۳۵/۱ ح ۱۶ «کتاب صلاة الجماعة»؛ و مسند احمد ۱۱۰/۳.

حمیدی (یکی از اساتید برجسته‌ی امام بخاری) گوید: این فرموده‌ی پیامبرﷺ: «**هرگاه امام به حالت نشسته نماز گزارد، شما هم نشسته نماز بخوانید**»، به هنگام بیماری و مریضی پیشین پیامبرﷺ (قبل از بیماری وفات) است و پس از آن، پیامبرﷺ نشسته نماز گزاردند و مردم نیز پشت سر ایشان به حالت ایستاده نماز خویش را خواندند، بی‌آن که آن‌ها را به نشستن در پشت سر خویش فرمان دهند؛ و جز این نیست که (در چنین موضوعات و مسائلی،) آخرین عمل پیامبرﷺ معتبر و قابل اعتماد می‌باشد.

[این لفظ بخاری است؛ و تا عبارت «فصلّوا جلوساً اجمعون»، مورد اتفاق بخاری و مسلم است.

و در روایت مسلم، این جمله نیز افزوده شده است:] «با امام، مخالفت نورزید؛ و هرگاه به سجده رفت، شما (مقتدی‌ها) هم به سجده بروید».

شرح: «فصرع عنه»: از اسب، بر زمین افتاد.

در مورد نماز خواندن پیامبرﷺ به حالت نشسته، این روایات نیز وجود دارد:

انس بن مالک گوید: «سقط رسول اللهﷺ عن فرس فجُحش شقّه الایمن؛ فدخلنا علیه نعوده، فحضرت الصلوة فصلّي بنا قاعداً؛ فقعدنا؛ فلمّا قضي الصلاة، قال: «انّما جعل الامام لیؤتمّ به؛ فاذا کبّر فکبّروا واذا رکع، فارکعوا واذا رفع فارفعوا؛ واذا

قال: سمع الله لمن حمده، فقولوا: ربنا ولك الحمد؛ واذا سجد فاسجدوا» (بخاری و مسلم).

«پیامبرﷺ از اسبش بر زمین افتاد و طرف راستش زخمی شد؛ به عنوان عیادت، به خدمتش رفتیم؛ وقت نماز فرارسید؛ امامت را به حالت نشسته برای ما انجام داد و ما هم نشسته نماز خواندیم؛ وقتی که نماز تمام شد، فرمود: «امام، برای این است تا از او پیروی شود؛ هرگاه امام، تکبیر گفت، شما هم تکبیر بگویید، وقتی که به رکوع رفت، شما هم به رکوع بروید و زمانی که از رکوع بلند شد، شما هم بلند شوید؛ و موقعی که سمع الله لمن حمده را گفت، شما هم بگویید ربّنا ولك الحمد؛ و همین که به سجده رفت، شما هم به سجده بروید».

و عایشهرضي الله عنها گوید: «صلّي رسول اللهﷺ في بيته وهو شاك؛ فصلّي جالساً وصلّي وراءه قوم قياماً؛ فاشار اليهم ان اجلسوا؛ فلمّا انصرف قال: «انّما جُعل الامام ليؤتمّ به، فاذا ركع فاركعوا واذا رفع فارفعوا واذا صلّي جالساً فصلّوا جلوساً» (بخاری و مسلم). «پیامبرﷺ مریض بود و در منزل، به حالت نشسته نماز را خواند؛ عدّه‌ای پشت سرش به حالت ایستاده به او اقتدا نمودند؛ پیامبرﷺ به آنان اشاره کرد تا بنشینند؛ وقتی که نمازش را تمام کرد، فرمود: «امام، برای این است که از او پیروی شود؛ هرگاه به رکوع رفت، با او به رکوع بروید و وقتی که بلند شد، بلند شوید؛ هرگاه به حال نشسته نماز را خواند، شما هم بنشینید».

«فَجُحش»: «جَحش» عبارت است از خراش برداشتن پوست و تراشیده شدن آن؛ و از روایت ابوداود، معلوم می‌شود که در این سانحه، پای راست پیامبر اکرمﷺ خراش برداشته بود.

حافظ ابن حبّان می‌گوید: این واقعه، مربوط به ماه ذی‌الحجه، سال پنجم هجری بوده است.

علماء و صاحب‌نظران اسلامی، در این موضوع (کسی که قدرت ایستادن در نماز را داشته باشد، آیا می‌تواند به امام نشسته، اقتدا کند یا خیر؟ و اگر می‌تواند اقتدا کند، آیا فقط به صورت ایستاده باید به او اقتدا نماید یا به صورت نشسته هم می‌تواند به او اقتدا کند،) اختلاف‌نظر دارند.

امام ابوحنیفه/، امام شافعی/ و جمهور سلف بر این باورند که اگر مقتدی، قدرت ایستادن را داشته باشد، فقط به صورت ایستاده می‌تواند به امام نشسته که قادر به ایستادن نیست، اقتدا نماید؛ و دلیلشان، اقتدای اصحاب، به پیامبر ﷺ به هنگام مرض وفاتشان می‌باشد که آن حضرتﷺ به حالت نشسته امامت را انجام داد و اصحاب، همه به حالت ایستاده، به پیامبرﷺ اقتدا نمودند. و از قول شیخ حمیدی - یکی از اساتید امام بخاری - نیز چنین دانسته می‌شود که این حکم -: هرگاه امام به حالت نشسته نماز بخواند، همه‌ی مقتدیان نشسته نماز بخوانند - به حکم حدیثی که آن

حضرت ﷺ در مرض وفات، به حالت نشسته نماز گزاردند و مردم به حالت ایستاده، بدو اقتدا کردند، منسوخ گردیده است؛ زیرا آخرین عمل پیامبر ﷺ معتبر و قابل اعتماد می‌باشد.

به هر حال؛ صاحب‌نظران فقهی بر این مسأله اتفاق‌نظر دارند که گزاردن نماز فرض به حالت نشسته - بدون عذر - برای امام و مقتدی جایز نیست؛ و نمازی که بدین سان گزارده شود، پذیرفته نخواهد شد؛ البته درباره‌ی این که، اگر امام بنا بر عذری، به حالت نشسته امامت را به عهده گرفت، در آن صورت، تکلیف مقتدیان چیست؟ علماء و صاحب‌نظران فقهی، اختلاف دارند؛ و در اینجا به سه دیدگاه و نظریه‌ی مشهور اشاره خواهیم کرد:

۱- امام مالک رحمه الله - بر مبنای قول مشهور خویش - بر این باور است که اقتدا به امام نشسته، در هیچ صورتی جایز نیست؛ نه در حالت ایستاده و نه نشسته؛ البته اگر مقتدیان، مانند امام از ایستادن معذور بودند، در آن صورت اقتدا کردن آنان به امام، جایز است.

امام مالک رحمه الله حدیث انس (به شماره ۱۱۳۹) را منسوخ می‌داند و از حدیث مرسل امام شعبی استدلال می‌کند که در آن آمده است: «لايؤمّ رجلٌ بعدي جالساً» (مصنف عبدالرزاق و دارقطنی)؛ «پس از من، کسی به حالت نشسته، امامت نکند».

و جمهور علماء گفته‌اند: مدار حدیث شعبی، بر «جابر جعفی» است که به اتّفاق علمای جرح و تعدیل، ضعیف می‌باشد. خود امام دارقطنی درباره‌ی این حدیث می‌گوید: «لم یروه غیر جابر الجعفی عن الشعبی و هو متروک الحدیث؛ و الحدیث مرسل لاتقوم به حجة»؛ «این حدیث را فقط جابر جعفی از شعبی روایت کرده است؛ و جابر جعفی نیز «متروک الحدیث» می‌باشد؛ و علاوه بر آن، حدیث نیز مرسل می‌باشد؛ از این رو، نمی‌توان از آن استدلال جست و بدان احتجاج نمود».

۲- امام احمد ﷺ، امام اوزاعی ﷺ، امام اسحاق ﷺ و ظاهریه، بر این باورند که اقتدا کردن به امام مریض که نشسته است، درست می‌باشد؛ البته مشروط بر آن که مقتدیان نیز به حالت نشسته، نماز خویش را بخوانند.

و از دیدگاه امام احمد بن حنبل ﷺ، اقتدای مقتدی در حالت نشسته، با شرایط زیر جایز می‌باشد:

الف) امام، از ابتدا، نماز را به حالت نشسته شروع کرده باشد و از قبل بیمار بوده باشد؛ نه این که در اثنای نماز، بیماری بر او چیره گردد و او را وادار به نشستن نماید.

ب) امام بیمار، امام دائمی مسجد باشد.

ج) امیدی به بهبودی حال امام در آینده وجود داشته باشد و بیماری وی، مُزمن نباشد.

استدلال امام احمد بن حنبل و دیگران، از حدیث انس ﷺ (حدیث شماره ۱۱۳۹) می‌باشد که پیامبر ﷺ به حالت نشسته امامت دادند و خطاب به مقتدیان فرمودند: «و اذا صلّي قعوداً فصلّوا قعوداً اجمعين»؛ یا «و اذا صلّي جالساً فصلّوا جلوساً اجمعين»؛ «و هرگاه امام به حالت نشسته نماز گزارد، شما همگی نشسته نماز بخوانید».

۳- امام ابوحنیفه ﷺ، امام شافعی ﷺ، امام ابویوسف ﷺ، سفیان ثوری ﷺ، ابوثور ﷺ، امام بخاری ﷺ و بیشتر علماء و صاحب‌نظران اسلامی، گفته‌اند: اقتدا کردن به امام نشسته، درست است؛ امّا مقتدیانی که از سلامت جسمی برخوردارند، باید ایستاده نماز بخوانند و نشستن آنان، درست نیست.

استدلال این بزرگواران از آیه‌ی ﴿وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ﴾ [البقرة: ۲۳۸] است که در آن، «قیام» فرض قرار داده شده است؛ البته بیماران و ناتوانان با آیه‌ی ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا...﴾ [البقرة: ۲۸۶]. از ایستادن و قیام، مستثنی هستند، ولی دلیلی برای استثنای افراد سالم، وجود ندارد؛ از این رو، بایستی نماز خویش را پشت سر امام نشسته، به حالت ایستاده بخوانند.

و علاوه بر این آیه، احادیث و روایاتی که در آن‌ها، ممنوعیت نشستن برای افراد سالم آمده است، دیدگاه جمهور علماء و

دانشوران فقهی را تأیید می‌کنند؛ به عنوان مثال: عمران بن حصین ﷺ گوید:

«كان بي‌الناصور فسألتُ النبيّ ﷺ؟ فقال: «صلّ قائماً فان لم تستطع فقاعداً؛ فان لم تستطع فعلي جنب» (ابوداود)؛ «من مبتلا به بواسیر بودم؛ از پیامبر ﷺ در این زمینه، کسب تکلیف کردم؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: ایستاده نماز بگزار، اگر نتوانستی؛ پس به حالت نشسته، نمازت را بخوان و اگر نتوانستی، پس بر پهلو افتاده و نماز خویش را بگزار».

و همچنین واقعه‌ی بیماری وفات پیامبر ﷺ نیز دلیل مهم و اساسی برای جمهور علماء می‌باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ نشسته نماز را امامت کردند و همه‌ی صحابه، در حالت ایستاده، پشت سر ایشان اقتدا کرده بودند.

و یا پیامبر ﷺ نماز فرض می‌گزاردند و صحابه به نیت نماز نفل به پیامبر ﷺ اقتدا کرده بودند؛ به دلیل این که آن حضرت ﷺ بعد از افتادن از اسب، تا چند روز در مشربه‌ی عایشه ﵂ اقامت داشتند و به مسجد نیامدند و این که بگوییم در همه‌ی آن روزها، نماز جماعت در مسجد نبوی، تعطیل بوده است، دور از واقعیت می‌باشد. این از یک سو؛ و از سوی دیگر، مشربه‌ی عایشه ﵂ آن قدر وسعت نداشت که همه‌ی صحابه در آن جمع شده و به پیامبر ﷺ اقتدا کنند؛ پس معلوم می‌گردد که صحابه، نمازهای فرض خویش را در

مسجد با جماعت ادا می‌کردند و پس از آن، به عیادت پیامبرﷺ می‌رفتند؛ و وقتی که پیامبرﷺ را در حال نماز می‌یافتند، برای فراچنگ آوردن فضیلت و پاداش، نیت نفل می‌کردند و به آن حضرتﷺ اقتدا می‌نمودند.

و برخی نیز گفته‌آند که حدیث انس ﷛، درباره‌ی نماز «مسبوق» است؛ در ابتدای اسلام، زمانی که شخصی دیر به جماعت می‌رسید، به جای پیروی از امام، متوجه نظم رکعات خود می‌شد؛ یعنی اگر در رکعت دوم به جماعت می‌رسید، بعد از سجده‌ی دوم که امام می‌نشست، او برای رکعت دوم خود بلند می‌شد؛ و اگر امام بعد از رکعت سوم برای رکعت چهارم بلند می‌شد، او جهت خواندن التحیات می‌نشست؛ تا این که روزی عبدالله بن مسعود ﷛ - که از جماعت عقب مانده بود - با ترک این روش در قیام و قعود از امام پیروی کرد؛ پیامبرﷺ پس از مشاهده‌ی عملکرد عبدالله بن مسعود ﷛، فرمودند: «انّ ابن مسعود سَنّ لکم سُنَّةً فاستنّوا بها» (مصنف عبدالرزاق، ح ۳۱۷۶)؛ «به راستی عبدالله بن مسعود ﷛، برای شما، روش نیکی را ایجاد کرد، پس بدان عمل کنید».

از این رو امکان دارد که فرموده‌ی پیامبرﷺ: «و اذا صلّي جالساً فصلّوا جلوساً اجمعون»، در رابطه با «مسبوق» باشد.

و توجیه چهارمی که برای حدیث انس ﷺ ذکر شده، این است که امکان دارد، این عمل از خصوصیات و ویژگی‌های آن حضرت ﷺ بوده باشد و فقط مختصّ نمازی بوده است که پیامبر ﷺ امامت آن را بر عده داشته‌اند؛ به دلیل این که در «کنزالعمّال» (ج ٤ ص ٣٥٨) به نقل از مصنّف عبدالرزاق، اثری از عروة یا ابوعروه (کنیه‌ی معمر بن راشد) روایت شده است که گفت: «بلغني انّه لاينبغي لاحد غير النبيّ ﷺ (اي ان يؤمّ قاعداً لغيرهم)». «به من چنین رسیده است که برای کسی دیگر غیر از پیامبر ﷺ مناسب نیست که به حالت نشسته، دیگران را امامت دهد».

به هر حال؛ حکم فرض بودن قیام در نماز، از آیه‌ی ﴿وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ﴾ [البقرة: ٢٣٨] ثابت است و حدیث انس بن مالک ﷺ نیز دارای احتمالات گوناگونی می‌باشد که عبارتند از:

منسوخ شده است.

مربوط به نوافل است نه نمازهای فرض.

مربوط به شخص «مسبوق» است.

از خصوصیات آن حضرت ﷺ بوده است.

بنابراین، حکم صریح قرآن و حدیث را نمی‌توان در مقابل خبری واحد، ترک کرد؛ و از میان چهار توجیه بالا، احتمال منسوخ شدن حدیث انس ﷺ، ترجیح دارد؛ زیرا اگر فرض را بر آن بگذاریم که حدیث

منسوخ نشده است، در آن صورت چگونه به هنگام بیماری وفات پیامبرﷺ هیچ یک از صحابه در اقتدا به پیامبرﷺ ننشست و همه در حالت ایستاده، بدیشان اقتدا نمودند! این عملکرد صحابه، بیانگر منسوخ شدن حکم نشستن مقتدیان بوده است که تمامی یاران پیامبرﷺ از آن آگاه و باخبر بودند.

•١١٤٠ - [٥] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَعَن عَائِشَةَ قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ رَسُولَ اللّٰهِﷺ جَاءَ بِلَال يوذنه لصَلَاة فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ» فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الْأَيَّامَ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّﷺ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ خِفَّةً فَقَامَ يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ وَرِجْلَاهُ يخطان فِي الْأَرْضِ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمَّا سَمِعَ أَبُو بكر حسه ذهب أخر فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللّٰهِﷺ أَن لَا يتَأَخَّر فجَاء حَتَّى يجلس عَن يسَار أبي بكر فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي قَائِمًا وَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ يُصَلِّي قَاعِدًا يَقْتَدِي أَبُو بَكْرٍ بِصَلَاةِ رَسُولِ اللّٰهِﷺ وَالنَّاسُ مقتدون بِصَلَاة أبي بكر

وَفِي رِوَايَةٍ لَهُمَا: يُسْمِعُ أَبُو بَكْرٍ النَّاسَ التَّكْبِير[١].

•١١٤٠- (٥) عایشهؓ گوید: چون بیماری و درد رسول خداﷺ شدّت گرفت، بلال ؓ آمد و وقت نماز را به ایشان اعلام نمود؛ پیامبرﷺ فرمودند: «به ابوبکر ؓ بگویید نماز را به امامت، با مردم بخواند».

١- بخاری ١٦٧/٢ ح ٦٨٤؛ مسلم ٣١٣/١ ح (٤١٨-٩٥)؛ نسایی ٩٩/٢ ح ٨٣٣؛ ابن ماجه ٣٨٩/١ ح ١٢٣٢؛ دارمی ٣٥٣/١ ح ١٣٣٦؛ و مسند احمد ١٥٩/٦.

از این رو، ابوبکر ﷺ، (امامت نمازهای) این چند روزی (که پیامبرﷺ به شدّت بیمار بودند) را به عهده گرفت.

سپس آن حضرت ﷺ یک مقدار بهبودی و آرامش را در وجود خویش احساس کردند و بلند شدند و دو نفر ایشان را به سوی مسجد بردند و حال آن که پاهای آن حضرت ﷺ بر زمین کشیده می‌شد و آن را خط می‌کشید؛ تا این که وارد مسجد شدند؛ و همین که ابوبکر ﷺ احساس کرد که پیامبرﷺ داخل مسجد شده است، خواست از جای خود به عقب رود ولی پیامبرﷺ به او اشاره کردند تا در جای خود باقی بماند و به عقب نرود.

آن حضرت ﷺ پیش آمدند تا این که به جانب چپ ابوبکر ﷺ نشستند؛ و ابوبکرﷺ به حالت ایستاده و پیامبرﷺ به حالت نشسته نماز می‌خواندند؛ و این در حالی بود که ابوبکر ﷺ به نماز پیامبرﷺ اقتدا کرده بود و مردم هم به ابوبکرﷺ اقتدا کرده بودند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند؛ و هردو در روایتی دیگر آورده‌اند:] ابوبکر ﷺ (صدای) تکبیر نماز را به گوش مردم می‌رساند.

شرح: «یهادی»: پیامبرﷺ در حالی که از سستی و ضعف بر دو تن در دو طرف خود تکیه داده بود، آمد.

«و رجلاه تخطّان في الارض»: در حالی که پاهای پیامبرﷺ بر زمین کشیده می‌شد و آن را خط می‌کشید.

دورنمایی از وفات پیامبرﷺ:

همین که روند طولانی و پُر فراز و نشیب دعوت و جهاد به پایان خود نزدیک شد و اسلام بر اوضاع چیره گردید؛ آثار وداع با زندگان، و بدرود گفتن به زندگی این جهانی، اندک اندک در برخوردهای پیامبراکرمﷺ و گفتار و رفتار و حرکات و سکنات آن حضرتﷺ مشهود گردید.

روز دوشنبه، بیست و هشت یا بیست نهم ماه صفر سال یازدهم هجرت، رسول خداﷺ در قبرستان بقیع، جنازه‌ای را تشییع کردند. وقتی بازگشتند، در بین راه سر دردی شدید عارض ایشان گردید، و دمای بدنشان بیش از اندازه بالا رفت، تا جایی که حرارت بدنشان از روی پارچه‌ای که به سر آن حضرتﷺ بسته بودند، محسوس می‌گردید.

مدت یازده روز پیامبر اکرمﷺ در حال بیماری با مردم نماز گذاردند. طول زمان بیماری رسول خداﷺ جمعاً سیزده یا چهارده روز بود.

وقتی که بیماری رسول خداﷺ شدّت یافت، پیاپی از همسرانشان می‌پرسیدند: «این انا غداً؟این اناغداً»؟؛ «فردا من کجایم؟ فردا من کجایم»؟.

همسران آن حضرتﷺ منظورشان را دریافتند، و به ایشان اجازه دادند که هر جا که می‌خواهند باشند. آن حضرت ﷺ را فضل بن عباس ؓ وعلی بن ابی طالب ؓ در میان گرفتند و به اتاق عایشهؓبردند. و به این ترتیب رسول خدا ﷺ آخرین هفته‌ی زندگانی این جهانی خودشان را نزد وی گذرانیدند.

روز چهارشنبه، پنج روز مانده به وفات رسول خداﷺ، دمای بدن ایشان فوق العاده بالا کشید، و درد آن حضرتﷺ را بی‌تاب گردانید و ایشان از هوش رفتند. آن حضرت ﷺ را در طشتی نشاندند، و آنقدر آب بر سر ایشان ریختند که ایشان فرمودند: «حسبکم؛ حسبکم»؛ «بس است؛ بس است».

پیامبرﷺ پس از این معالجه، احساس آرامش کردند و وارد مسجد شدند. ملحفه‌ای را بر روی شانه‌ی خویش انداخته بودند و سرشان را با پارچه‌ای خاکستری رنگ و تیره که به سیاهی می‌زد، بسته بودند. برای آخرین بار بر منبر رفتند و مردمان را توصیه‌ها و سفارش‌هایی درباره‌ی انصار، توحید و یگانگی خدا و...نمودند.

روز پنجشنبه، چهارروز مانده به پایان عمر شریف رسول خداﷺ آن حضرتﷺ در حالی که از شدّت بیماری رنج می‌بردند، تمامی نمازها را با مردم به جماعت می‌گزاردند؛ چنان‌که دراین روز، نماز مغرب با مردم گزاردند و در آن نماز سوره‌ی «والمرسلات» را قرائت کردند.

به هنگام نماز عشاء، بیماری آن حضرت ﷺ سنگین‌ترشد، به گونه‌ای که نتوانستند از خانه بیرون شوند و به مسجد درآیند. عایشهل گوید: پیامبراکرم ﷺ گفتند: مردم نمازشان را خواندند؟ گفتیم: خیرای رسول خداﷺ، همه درانتظارشمایند! فرمودند: قدری آب برای من در طشت بریزید! چنان کردیم، غسل کردند. آنگاه به راه افتادند که بروند؛ از هوش رفتند، و سپس به خود آمدند. آنگاه فرمودند: مردم نمازشان را گزاردند؟ دوباره و سه باره، همان ترتیبات غسل کردن و از هوش رفتن به هنگام حرکت کردن، پیاپی اتفاق افتاد. آن حضرتﷺ دنبال ابوبکر س فرستادند تا با مردم نماز بگزارد. ابوبکر س نیز آن روزهای آخر عمر پیامبر اکرمﷺ را با مردم نماز گزارد. ابوبکر س در حیات پیامبراکرمﷺجمعاً هفده نماز را با مردم گزارد که عبارت بودند از نماز عشاء روز پنج شنبه و نماز صبح روز دوشنبه و پانزده نماز در سه شبانه روز فیما بین آن دو.

روز شنبه یا روز یکشنبه، پیامبر اکرمﷺ احساس کردند که بیماری و درد ایشان را موقتاً آسوده گذاشته است؛ دو تن از صحابه، آن حضرت را در میان گرفتند و به مسجد بردند. ابوبکر رضی الله عنه داشت با مردم نماز می‌گزارد. وقتی ابوبکر رضی الله عنه آن حضرتﷺ را دید، کنار رفت که عقب‌تر بایستد، رسول خداﷺ به او اشاره کردند که عقب نایستند و فرمودند: مرا در کنار ابوبکر رضی الله عنه بنشانید! آن حضرت را درکنار ابوبکر رضی الله عنه سمت چپ وی، نشانیدند. ابوبکر رضی الله عنه نیز به نماز رسول خدا ﷺ اقتدا می‌کرد، و تکبیرات نماز را به گوش مردم می‌رسانید.

روز یکشنبه یک روز مانده به پایان عمر، پیامبر اکرمﷺ غلامشان را آزاد کردند، و شش یا هفت دیناری که داشتند صدقه دادند.

اسلحه‌ی خودشان را به مسلمانان بخشیدند. به هنگام وفات رسول خداﷺ زره ایشان نزد یک نفر یهودی در برابر سی صاع جو به گروگان رفته بود.

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: مسلمانان داشتند نماز صبح روز دوشنبه را می‌گزاردند و ابوبکر رضی الله عنه پیشنماز بود. در آن اثنا، ناگهان دیدند که رسول خداﷺ پرده‌ی حجره‌ی عایشه رضی الله عنها را کنار زده‌اند و به آنان می‌نگرند که صف بسته‌اند و به نماز مشغول‌اند. آنگاه تبسم کردند و خندیدند. ابوبکر رضی الله عنه پای پس نهاد تا در صف اول قرار بگیرد؛

زیرا گمان کرد که رسول خدا ﷺ می‌خواهند از خانه خارج شوند و با مردم به نماز بایستند.

مسلمانان کم مانده بود که تحت تأثیر این صحنه از فرط شادی بی‌قرار شوند و نمازشان را قطع کنند. رسول خدا ﷺ با دست مبارکشان به سوی مردم اشاره کردند که نمازتان را به پایان ببرید! آنگاه وارد حجره شدند و پرده را آویختند. پس از آن، تا زمانی که پیامبر اکرم ﷺ در قید حیات این جهان بودند، وقت نماز دیگری داخل نشد.

وقتی روز برآمد، پیامبر اکرم ﷺ فاطمه رضي الله عنها را فراخواندند و سخنی را پنهانی با او در میان گذاشتند؛ فاطمه رضي الله عنها گریست. آنگاه، وی را فرا خواندند و دیگربار سخنی را پنهانی با او درمیان نهادند؛ فاطمه رضي الله عنها خندید. عایشه رضي الله عنها گفت: از فاطمه ـ بعدها ـ راز آن گریستن و آن خندیدن را پرسیدم؛ گفت: پیامبر اکرم ﷺ پنهانی با من گفتند که از آن بیماری که در آن به سر می‌برند، بهبود نخواهند یافت و از دنیا خواهند رفت، به این خاطر گریستم. آنگاه پنهانی با من گفتند که من نخستین فرد از نزدیکان ایشان خواهم بود که به ایشان ملحق می‌شوم؛ به این جهت خندیدم.

پس از آن پیامبر اکرم ﷺ به حال احتضار در آمدند، وعایشه رضي الله عنها آنحضرت ﷺ را بر خودش تکیه داد. عایشه رضي الله عنها همواره می‌گفت:

یکی از نعمت‌هایی که خدا بر من ارزانی داشته است، این بود که رسول خداﷺ در خانه‌ی من و در روزی که نوبت من بود، و در آغوش من و روی سینه‌ی من جان سپردند، و خداوند به هنگام وفات ایشان، آب دهان مرا با آب دهان آن حضرتﷺ پیوند داد.

عبدالرحمن بن ابی بکر ﭬ وارد شد. مسواک در دست او بود، و من رسول خداﷺ را در آغوش گرفته بودم. دیدم که آن حضرتﷺ به عبد الرحمن ﭬ می‌نگرند. دریافتم که ایشان دوست دارند مسواک بزنند. گفتم: بگیرمش برای شما؟ با سرشان اشاره کردند که آری. مسواک را گرفتم و خواستم دندان‌هایشان را مسواک بزنم، مسواک برای ایشان زبر بود. گفتم نرمش کنم برای شما؟ با سرشان اشاره کردند که آری. مسواک را با آب دهان خودم نرم کردم؛ آن حضرت ﷺ پس از آن، مسواک را روی دندان‌هایشان کشیدند. وهمین که از مسواک زدن فراغت یافتند، دستانشان یا انگشتانشان را بالا کردند و چشمانشان را به سقف اتاق دوختند، و لب‌های مبارکشان به حرکت درآمد و فرمودند:

«مع االذين انعمتَ عليهم من النبيين والصدقين والشهداء والصالحين. اللهم اغفرلي وارحمني والحقني بالرفيق الاعلي، اللهمَّ، الرفيق الاعلي»؛ «با آن کسانی که به آنان اِنعام فرموده‌ای: پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان! بار

خدایا! مرا بیامرز و مرا مشمول رحمت خویش قرار ده، و مرا به ملکوت اعلا برسان. بار خدایا! ملکوت آعلا».

پیامبرﷺ این عبارت اخیر را سه بار تکرار کردند، و دستانشان به یک طرف افتاد و به ملکوت آعلا پیوستند. «انا لله وانا الیه راجعون».

رویداد وفات پیامبر بزرگ اسلامﷺ به هنگام شدّت گرمای پیش از ظهر روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجری روی داد، و در آن هنگام، شصت و سه سال و چهار روز از عمر مبارک آن حضرتﷺ گذشته بود. خبر وحشتناک وفات پیامبرﷺ به همه جا رسید. کرانه‌های آسمان مدینه تیره و تار شد، و از کران تا کران آن را ظلمت فراگرفت.

انس بن مالک ﷺ گوید: هرگز روزی را نیکوتر و روشن‌تر از آن روزی ندیدم که در آن روز رسول خداﷺ بر ما وارد شدند، و نیز هیچ روزی را زشت‌تر و تاریک‌تر از آن روزی که رسول خدا ﷺ در آن روز وفات یافتند، ندیدم.

پیش از آنکه صحابه‌ی رسول خداﷺ به کفن و دفن آن حضرتﷺ بپردازند، اختلاف نظرشان درباره‌ی خلافت رسول خداﷺ بالا گرفت. کشمکش‌ها و گفتگوها و بحث و جَدل‌های فراوان میان مهاجرین و انصار در سقیفه‌ی بنی ساعده روی داد، و سرانجام بر خلافت ابوبکر صدیق ﷺ اتفاق نظر پیدا کردند. تمامی روز دوشنبه با این

حال و اوضاع سپری گردید، و شب فرا رسید، و مردم به کارها و گفتگوهای خودشان سرگرم بودند و به کفن و دفن آن حضرت ﷺ نپرداختند. آخر شب سه شنبه شد، و بامداد فردا یعنی سه شنبه فرا رسید، و هنوز پیکر مبارک آن حضرت ﷺ در بستر ایشان، و همان رو انداز راه راه بر روی پیکر ایشان کشیده شده بود، و خانواده‌ی رسول خدا ﷺ درِ اتاق را بر روی جنازه‌ی آن حضرت ﷺ بسته بودند.

روز سه شنبه، بدون آنکه جامه‌های رسول خدا ﷺ را از تن ایشان دربیاورند، پیکر آن حضرت ﷺ را غسل دادند. غسل دادن پیکر پاک پیامبر اکرم ﷺ را عباس ﷺ و علی ﷺ و فضل بن عباس ﷺ و قثم بن عباس ﷺ و شُقران ﷺ برده‌ی آزاد شده‌ی رسول خدا ﷺ و اُسامة بن زید ﷺ، و آوس بن خَولی ﷺ عهده دار شدند. عباس و فضل، پیکر آن حضرت ﷺ را به این سو و آن سو حرکت می‌دادند و شُقران آب می‌ریخت، و علی ایشان را غسل می‌داد، و اوس، سرِ آن حضرت ﷺ را بر سینه‌ی خودش تکیه داده بود.

پیکر رسول خدا ﷺ را سه بار غسل دادند. نخست با آب، سپس با سدر، و نوبت سوم با آب چاهی که آن را «غَرس» می‌نامیدند و از آنِ طایفه‌ی سعد بن خثیمه بود و در ناحیه‌ی قباء واقع شده بود، و از آب آن می‌آشامیدند.

آن‌گاه پیکر پاک آن حضرت ﷺ را در سه قطعه پارچه‌ی یمانی سفید سَحولی از جنس پنبه کفن کردند، و پیراهن و عمامه بر آن حضرتﷺ نپوشانیدند، و فقط پیکر ایشان را در آن پارچه‌ها پیچیدند.

در باب موضع دفن رسول خداﷺ نیز میان صحابه اختلاف افتاد.

ابوبکر ﷺ گفت: من از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمودند:

«هیچ یک از پیامبران جز این نبوده است که در همان مکانی که جان می‌داده است به خاک سپرده می‌شده است».

ابوطلحه ﷺ بستر آن حضرتﷺ را که در آن جان داده بودند به کناری زد، و همانجا را حفر کرد، و برای پیکر ایشان آرامگاهی درون گودال آماده کرد.

مردم گروه گروه به نوبت، ده نفر، ده نفر، به حجره‌ی عایشهﷺ که قبر و جنازه‌ی آن حضرتﷺ در آن بود وارد می‌شدند و بر پیکر رسول خدا ﷺ به صورت فُرادی نماز می‌گزاردند، و هیچ‌کس پیشنماز نمی‌شد. نخست خویشاوندان آن حضرت ﷺ بر ایشان نماز گزاردند، سپس مهاجرین و بعد انصار؛ آن‌گاه کودکان و

زنان؛ یا ابتدا زنان و سپس کودکان و تمامی روز سه شنبه و بخش عمده‌ی شب چهارشنبه به همین منوال گذشت[1].

«فصلّي ابوبكر تلك الايام»:

امامت ابوبکر ﭬ در ایام بیماری آن حضرت ﷺ:

در بخاری، «باب الامامة» ج ۱ص ۹٤ از انس بن مالک ﭬ روایت است که تا سه روز آن حضرت ﷺ نتوانستند امامت کنند و از نماز عشای شب جمعه، ابوبکر ﭬ امام جماعت مردم شد. و آخرین نمازی که ابوبکر ﭬ امام آن بود، نماز صبح روز دوشنبه بود.

و در مدت سه روز، هفده نماز به امامت ابوبکر ﭬ برگزار شد.

و به طور کلّی می‌توان چنین نتیجه گرفت که ابوبکر صدّیق ﭬ در حیات پیامبر اکرم ﷺ جمعاً هفده نماز را با مردم گزارد که عبارت بودند از نماز عشای روز پنج شنبه و نماز صبح روز دوشنبه، و پانزده نماز در سه شبانه روز فیمابین آن دو.

و دیگر احادیث صحیح و مشهوری که در مورد امامت ابوبکر صدّیق ﭬ در بخاری و مسلم وارد شده‌اند، عبارتند از:

۱- ر.ک: خورشید نبوّت (ترجمه‌ی فارسی «الرحیق المختوم»)، صفی الرحمن مبارک فوری، ترجمه‌ی محمد علی لسانی فشارکی، احسان، ۱۳۸۱ صص ۸٦۹ ـ ۸۸٦ با تصرف و اختصار.

۱- حديث عَائِشَةَ ﷺ، قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ﷺ فَاشْتَدَّ وَجْعُهُ، إِسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي،فَأَذِنَّ لَهُ، فَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ تَخُطُّ رِجْلاَهُ الْأَرْضَ، وكَانَ بَيْنَ الْعَبَّاسِ وبَيْنَ رَجُلٍ آخَرَ؛ فَقَالَ عُبَيْدُ اللهِ (راوي الحديث) فَذَكَرْتُ لِابْنِ عَبَّاسَ مَا قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقَالَ: وهَلْ تَدْرِي مَنِ الرَّجُلُ الَّذِي لَمْ تُسَمِّ عَائِشَةُ؟ قُلْتَ: لَا، قَالَ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (أخرجه البخاري في: ٥١ - كتاب الهبّة: ١٤ - باب هبّة الرّجل لامرأته والمرأة لزوجها).

عایشه گوید: وقتی که مرض پیغمبر ﷺ شدت یافت، از سایر زنهایش اجازه گرفت تا در منزل من بستری شود، و ایشان هم به او اجازه دادند، هنگامی که بر دوش دو مرد تکیه کرده بود از منزل خارج شد پاهایش بر روی زمین کشیده می‌شد و اثر پاهایش بر زمین دیده می‌شد (یعنی پاهایش از حرکت افتاده بودند) و پیغمبر ﷺ در بین عباس و یک نفر دیگر قرار داشت. عبیدالله، راوی این حدیث گوید: گفته‌ی عایشه را برای ابن عباس بازگو کردم، گفت: آیا میدانی آن مردی که عایشه از آن نام نبرد چه کسی بود؟ گفتم: خیر، گفت: علی بن ابی طالب بود.

۲- حديث عَائِشَةَ قَالَتْ: لَقَدْ رَاجَعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ فِي ذلِكَ. ومَا حَمَلَنِي عَلَي كَثْرَةِ مُرَاجِعَتِهِ اِلا أَنَّهُ لَمْ يَقِعْ فِي قَلْبِي أَنْ يُحِبَّ النَّاسُ بَعْدَهُ رَجُلاً قَامَ مَقَامَهُ أَبَدَاً. ولَا كُنْتُ أَرَي أَنَّهُ لَنْ يَقُومَ أَحَدٌ مَقَامَهُ إِلَا تَشَاءَمَ النَّاسُ بِهِ، فَأَرَدْتُ أَنْ يَعْدِلَ ذلِكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَنْ أَبِي بَكْرٍ. (أخرجه البخارى فى: ٦٤: كتاب المغازى: ٨٣ - باب مرض النّبى ﷺ و وفاته).

عایشه گوید: در مورد انتصاب ابوبکر به عنوان امام نماز جماعت از پیغمبر بسیار تقاضا کردم تا کس دیگری را برای این کار تعیین کند و این اصرار تنها به خاطر این بود که فکر نمی‌کردم مردم به هیچ وجه کسی را که بعد از پیغمبرﷺ به جای او می‌نشیند دوست داشته باشند و عقیده داشتم هر کسی در جای پیغمبرﷺ بنشیند مردم نسبت به او بدبین می‌شوند، بنابراین خواستم که پیغمبرﷺ این وظیفه را به ابوبکر واگذار نکند.

۳- حديث عَائِشَةَ ﭫ، قَالَتْ: لَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللهِ ﷺ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَأُذِّنَ، فَقَالَ: «مُرُوا أبَابَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» فَقِيلَ لَهُ إِنَّ أَبَابَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيْفٌ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنّاسِ. وأَعَادَ فَأَعَادُوا لَهُ. فَأَعَادَ الثَّالِثَة، فَقَالَ: «إِنَّكُنَّ صَواحِبُ يُوسِفَ، مُرُوا أَبَابَكْرٍ فَلْيُصَلّ بِالنَّاسِ»؛ فَخَرَجَ أَبُوبَكْرٍ فَصَلَّ، فَوَجَدَ النَّبِيُّ ﷺ مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً، فَخَرَجَ يُهَادَي بَيْنَ رَجُلَيْنِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ رِجْلَيْهِ تَخُطَّانِ الأَرْضَ مِنَ الْوَجْعَ، فَأَرَادَ أَبُوبَكْرٍ أَنْ يَتَأَخَّرَ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ مَكَانَكَ، ثُمَّ أُتِيَ بِهِ حَتَّي جَلَسَ إِلَي جَنْبِهِ. فَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي؛ وأَبُوبَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلَاتِهِ، والنَّاسُ يُصَلِّونَ بِصَلاةِ أَبِي بَكْرٍ. (أخرجه البخاري في: ١٠- كتاب الأذان: ٣٩ - باب حدّ المريض أن يشهد الجماعة).

عایشه گوید: پیغمبرﷺ به هنگام مرض فوتش که متوجّه شد وقت نماز فرا رسیده و اذان گفته شده است فرمود: به ابوبکر بگویید نماز را به امامت با مردم بخواند. به پیغمبرﷺ گفتند: ابوبکر انسانی دل نرم و زود متأثر می‌شود، وقتی که خود را در جای شما

ببیند از شدت ناراحتی نمی‌تواند نماز را به امامت بخواند، پیغمبر ﷺ باز فرمود: به ابوبکر بگویید تا نماز را به امامت بخواند، باز به پیغمبر ﷺ گفتند: ابوبکر انسانی است که زود تحت تأثیر قرار می‌گیرد، و وقتی خود را در جای شما ببیند نمی‌تواند نماز را بخواند. در سومین بار پیغمبرﷺ فرمود: شما (منظور حضرت عایشه است)، مانند رفیقهای یوسف (منظور زلیخا است) می‌باشید (و بر خواسته‌ی خودتان پافشاری می‌نمایید)، بگویید تا ابوبکر به امامت نماز را با مردم بخواند، ابوبکر امامت را شروع کرد، در این اثنا که پیغمبرﷺ یک نوع آرامش در خود احساس می‌کرد دو نفر در زیر بغل‌هایش قرار گرفتند و او را به مسجد بردند، انگار همین الآن پاهایش را تماشا می‌کنم که از شدت ناراحتی بر زمین کشیده می‌شد و آن را خط می‌زد. ابوبکر (وقتی که دید پیغمبرﷺ می‌آید) خواست به عقب برود و جای پیغمبرﷺ را خالی نماید، پیغمبر به او اشاره کرد که در جای خود بماند، سپس پیغمبر را به جلو بردند تا اینکه او را در کنار ابوبکر قرار دادند، پیغمبرﷺ که نماز را می‌خواند ابوبکر به او اقتدا کرده بود و مردم همه به ابوبکر اقتدا کرده بودند.

٤- حديث عَائِشَةَ قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللهِﷺ جَاءَ بِلَالٌ يُوْذِنُهُ بِالصَّلَاةِ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَابَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيِ بِالنَّاسِ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ! إِنَّ أَبَابَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيْفٌ. وأَنَّهُ مَتَي مَا يَقُمْ لَا يُسْمِعُ النَّاسَ فَلَوْ أَمَرْتَ عُمَرَ؟ فَقَالَ: «مُرُوا أَبَابَكْرٍ يُصَلِّيْ بِالنَّاسِ»؛ فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ: قَولِي لَهُ إِنَّ أَبَابَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، وأَنَّهُ مَتَي يَقُمْ مَقَامَكَ لَايُسْمِعُ النَّاسَ فَلَوْ أَمَرْتَ عُمَرَ؟

قَالَ: «إِنَّكُنَّ لَأَنْتُنَّ صَواحِبُ يُوسِفَ، مُرُوا أَبَابَكْرٍ أَنْ يُصَلِّيِ بِالنَّاسِ»؛ فَلَمَّا دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ وَجَدَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فِي نَفْسِهِ خِفَّةً، فَقَامَ يُهَادَي بَيْنَ رَجُلَيْنِ، ورِجْلَاهُ تَخُطَّانِ فِي الْأَرْضِ حَتَّي دَخَلَ الْمَسْجِدَ؛ فَلَمَّا سَمِعَ أَبُوبَكْرٍ حِسَّهُ، ذَهَبَ أَبُوبَكْرٍ يَتَأَخَّرُ؛ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِ ﷺ، فَجَاءَ رَسُولُ اللهِ ﷺ حَتَّي جَلَسَ عَنْ يَسَارِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَانَ أَبُوبَكْرٍ يُصَلِّي قَائِماً، وكَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُصَلِّي قَاعِداً، يَقْتَدِي أَبُوبَكْرٍ بِصَلَاةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، والنَّاسُ مُقْتَدُونَ بِصَلَاةِ أَبِي بَكْرٍ ﷺ. (أخرجه البخاري في: ١٠-كتاب الأذان: ٦٨ - باب الرّجل يأتمّ بالإمام ويأتمّ الناس بالمأموم).

عایشه گوید: وقتی که پیغمبر ﷺ ناراحتیش شدت گفت بلال آمد و وقت نماز را به او اعلام نمود، پیغمبر ﷺ فرمود: به ابوبکر بگویید امامت نماز را برای مردم انجام دهد. عایشه گوید: گفتم: ای رسول خدا! ابوبکر مردی است که زود ناراحت و متأثر می‌گردد، همینکه خودش را در جای شما ببیند ناراحت می‌شود و صدایش بیرون نمی‌آید و مردم صدایش را نمی‌شنوند، اگر به عمر بفرمایید بهتر است، پیغمبر ﷺ فرمود: به ابوبکر بگویید امامت نماز را با مردم بخواند،عایشه گوید: به حفصه گفتم: شما بگویید که ابوبکر انسانی است که زود محزون و متأثر می‌شود و اگر خود را در مقام شما ببیند از شدت ناراحتی، مردم صدایش را نمی‌شنوند اگر عمر را به جای ابوبکر معرفی کنی بهتر است، پیغمبر ﷺ فرمود: شما مانند رفیقهای یوسف هستید و بر خواسته‌ی خودتان اصرار دارید، بگویید

ابوبکر امامت نماز را برای مردم انجام دهد، در اثنایی که ابوبکر نماز را به امامت شروع کرده بود، پیغمبرﷺ یک مقدار بهبودی و آرامش را در وجود خود احساس کرد و بلند شد و دو نفر او را به سوی (مسجد) بردند و پاهایش بر زمین کشیده می‌شد و آنرا خط می‌کشید تا اینکه داخل مسجد شد، وقتی که ابوبکر احساس کرد که پیغمبرﷺ داخل مسجد شده است خواست از جای خود عقب رود ولی پیغمبرﷺ به او اشاره کرد (تا در جای خود باقی بماند) پیغمبرﷺ پیش آمد تا اینکه در طرف چپ ابوبکر نشست. ابوبکر به حال ایستاده و پیغمبرﷺ به حالت نشسته نماز می‌خواندند، ابوبکر به نماز پیغمبر اقتدا کرده بود، و مردم همه به ابوبکر اقتدا کرده بودند.

۵- حديث أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيِّ، وكَانَ تَبِعَ النَّبِيَّﷺ وخَدَمَهُ، وصَحِبَهُ، أَنَّ أَبَابَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّﷺ الَّذِي تُوُفِّي فِيهِ، حَتّي إِذَا كَانَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وهُمْ صُفُوفٌ فِي الصَّلَاةِ، فَكَشَفَ النَّبِيُّ ﷺ سِتْرَ الْحُجْرَةِ، يَنْظُرُ إِلَيْنَا وهُوَ قَائِمٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ وَرَقَةُ مُصْحَفٍ، ثُمَّ تَبَسَمَ يَضْحَكُ، فَهَمَمْنَآ أَنْ نَفْتَتِنَ مِنَ الْفَرَحِ بِرُوْيَةِ النَّبِيِّ، فَنَكَصَ أَبُوبَكْرٍ عَلَي عَقِبَيْهِ لِيَصِلَ الصَّفَ، وظَنَّ أَنَّ النَّبِيَّﷺ خَارِجٌ إِلَي الصَّلاةِ، فَأَشَارَ إِلَيْنَآ النَّبِيُّ أَنْ أَتِمُّوا صَلَاتَكُمْ، وَأَرْخَي السِّتْرَ، فَتُوُفِّيَ مِنْ يَوْمِهِ. (أخرجه البخاري في: ١٠- كتاب الأذان: ٤٦- باب آهل العلم والفضل أحق بالإمامة).

انس بن مالک انصاری که اغلب با پیغمبرﷺ بود و او را خدمت می‌کرد، گوید: در مدت مرض موت پیغمبرﷺ، ابوبکر برای مردم نماز می‌خواند، تا روز وفاتش، دوشنبه، که مسلمانان در چند صف ایستاده و (به ابوبکر اقتدا کرده بودند) پیغمبر پرده‌ی حجره‌ی (حضرت عایشه را که در داخل مسجد بود) کنار زد، در حالی که ایستاده بود ما را (که داخل مسجد نماز می‌خواندیم) تماشا می‌کرد، و چهره اش مانند برگ قرآن می‌درخشید، سپس تبسمی کرد، با مشاهده‌ی پیغمبرﷺ از شدت خوشحالی خواستیم، از نماز خارج شویم، ابوبکر به عقب آمد تا به صف مأمومین متصل شود، چون فکر کرد که پیغمبرﷺ برای نماز بیرون آمده است، ولی پیغمبر به ما اشاره کرد، تا نماز را تمام کنیم، و مجدداً پرده را کشید و در همان روز پیغمبر وفات کرد.

٦- حديث أَنَسٍ: قَالَ: لَمْ يَخْرُجِ النَّبِيُّ ﷺ ثَلاَثاً، فَأُقِيمَتِ الصَّلاَةُ، فَذَهَبَ أَبُوبَكْرٍ يَتَقَدَّمُ؛ فَقَالَ نَبِيُّ اللهِﷺ بِالْحِجَابِ فَرَفَعَهُ، فَلَمَّا وَضَحَ وَجْهُ النَّبِيِّﷺ، مَا نَظَرْنَا مَنْظَراً كَانَ أَعْجَبَ إِلَيْنَا مِنْ وَجْهِ النَّبِيِّﷺ حِينَ وَضَحَ لَنَا، فَأَوْمَأَ النَّبِيُّﷺ بِيَدِهِ إِلَي أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَتَقَدَّمَ، وأَرْخَي النَّبِيُّﷺ الْحِجَابَ، فَلَمْ يُقْدَرْ عَلَيْهِ حَتَّي مَاتَ. (أخرجه البخاري في: ١٠- كتاب الأذان: ٤٦ ـ باب أهل العلم والفضل أحق بالإمامة).

انس گوید: پیغمبرﷺ نتوانست سه روز از منزل خارج شود، نماز که خوانده می‌شد ابوبکر امامت می‌کرد پیغمبرﷺ پرده‌ی حجاب

خود را کنار کشید، وقتی که چهره‌ی پیغمبرﷺ آشکار شد، ما هیچ منظره‌ای زیباتر از چهره‌ی او را ندیده بودیم، پیغمبرﷺ با دستش به سوی ابوبکر اشاره کرد که امامت را انجام دهد. آنگاه پیغمبرﷺ (مجدداً) پرده را کشید و دیگر تا وقتی که فوت کرد او را ندیدیم.

۷- حديث أَبِي مُوسَي، قَالَ: مَرِضَ النَّبِيُّ ﷺ فَاشْتَدَّ مَرَضُهُ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَابَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. قَالَتْ عَائِشَةُ: إِنَّهُ رَجُلٌ رَقِيقٌ إِذَا قَامَ مَقَامَكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، قَالَ: «مُرُوا أَبَابَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ»، فَعَادَتْ، فَقَالَ: «مُرِي أَبَابَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسِفَ» فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَصَلَّي بِالنَّاسِ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ ﷺ. (أخرجه البخاري في: ١٠- كتاب الإذان: ٤٦- باب أهل العلم والفضل أحق بالإمامة).

ابوموسی گوید: پیغمبرﷺ مریض شد و بیماریش شدّت پیدا کرد، فرمود: به ابوبکر بگویید امامت نماز را برای مردم انجام دهد، عایشه گفت: ابوبکر رقیق القلب است و زود ناراحت می‌شود وقتی خود را در جای شما ببیند نمی‌تواند امامت را انجام دهد. پیغمبرﷺ فرمود: به ابوبکر بگویید امامت نماز را برای مردم انجام دهد، باز عایشه گفته‌ی خود را تکرار کرد، پیغمبر فرمود: مگر شما (عایشه) رفیقهای یوسف (زلیخا) هستید؟ فرستاده‌ی پیغمبرﷺ به نزد ابوبکر آمد و دستور پیغمبرﷺ را به او ابلاغ کرد و ابوبکر در زمان حیات پیغمبرﷺ امامت را برای مردم انجام داد.

۸- حديث سَهْلِ بْنِ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللهِﷺ ذَهَبَ إِلَي بَنِي عَمْرِو ابْنِ عَوْفٍ لِيُصْلِحَ بَيْنَهُمْ، فَحَانَتِ الصَّلَاةُ، فَجَاءَ المُوَذِّنُ إِلَي أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: أَتُصَلِّي بِالنَّاسِ فَأُقِيمَ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَصَلَّ أَبُوبَكْرٍ؛ فَجَاءَ رَسُولُ اللهِﷺ، والنَّاسُ فِي الصَّلَاةِ، فَتَخَلَّصَ حَتَّي وَقَفَ فِي الصَّفِ، فَصَفَّقَ النَّاسُ، وكَانَ أَبُوبَكْرٍ لَا يَلْتَفِتُ فِي صَلاَتِهِ، فَلَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ التَّصْفِيقَ إِلْتَفَتَ فَرَأَي رَسُولَ اللهِﷺ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِﷺ أَنْ امْكُثْ مَكَانَكَ، فَرَفَعَ أَبُوبَكْرٍ ﷺ يَدَيْهِ فَحَمِدَ اللهَ عَلَي مَا أَمَرَهُ بِهِ رَسُولُ اللهِﷺ مِنْ ذلِكَ، ثُمَّ اسْتَأْخَرَ أَبُوبَكْرٍ حَتَّي اسْتَوَي فِي الصَّفِ، وتَقَدَّمَ رَسُولُ اللهِﷺ فَصَلَّي؛ فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ: «يَا أَبَابَكْرٍ! مَا مَنَعَكَ أَنْ تَثْبُتَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟ فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ: مَا كَانَ لِابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللهِﷺ؛ فَقَالَ رَسُولُ اللهِﷺ: «مَا لِي رَأَيْتُكُمْ أَكْثَرْتُمْ التَّصْفِيقَ! مَنْ رَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلَاتِهِ فَلْيُسَبِّحْ فَإِنَّهُ إِذَا سَبَّحَ الْتُفِتَ إِلَيْهِ، وإِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ». (أخرجه البخاري في: ١٠- كتاب الأذان: ٤٨ - باب من دخل ليؤم النّاس فجاء الإمام الأوّل فتأخّر الآخر).

سهل بن سعد ساعدی گوید: پیغمبرﷺ برای اصلاح در بین بنی عمر و بن عوف بیرون رفته بود و وقت نماز (عصر) رسید، مؤذن به نزد ابوبکر آمد و گفت: آیا شما نماز را به امامت می‌خوانی تا اقامت را بگویم؟ گفت: بلی. ابوبکر نماز را شروع کرد، پیغمبرﷺ در حالی برگشت که مردم در نماز بودند و پیغمبرﷺ خود را از بین نمازگزاران به صف اوّل رساند مردم که پیغمبرﷺ را دیدند (به منظور آگاه ساختن ابوبکر) دستهایشان را به هم زدند، معمولاً ابوبکر رویش را در نماز به طرف دیگر برنمی گرداند وقتی که مردم

بیش از پیش دستهایشان را بهم زدند، ابوبکر رویش را برگرداند و پیغمبر را دید پیغمبرﷺ به او اشاره کرد، تا در جای خود باقی بماند، ابوبکر هردو دستش را بلند نمود و خدا را سپاس و ستایش کرد، که پیغمبرﷺ این افتخار بزرگ را به او بخشیده است. سپس ابوبکر از جای خود (بدون پشت کردن به قبله) به عقب رفت تا اینکه در صف اوّل مأمومین قرار گرفت، و پیغمبرﷺ جلو رفت و نماز را به امامت خواند. وقتی که از نماز فارغ شد گفت: ای ابوبکر! من که به تو گفتم در جای خود باقی بمان چرا باقی نماندی؟ ابوبکر گفت: چطور پسر ابوقحافه می‌تواند وقتی که پیغمبرﷺ حضور داشته باشد، نماز را به امامت بخواند؟ سپس پیغمبرﷺ به مردم فرمود: برای چه شما این قدر دستهایتان را بهم می‌زدید؟! هرگاه کسی در نماز کاری برایش پیش آمد باید سبحان الله بگوید وقتی که سبحان الله گفت به او توجّه می‌شود. دست بهم زدن در نماز (به هنگام پیش آمدن حادثه‌ای) مخصوص زنان است (و مردان باید به جای دست به هم زدن سبحان الله را بگویند).

رفع یک اشکال:

در حدیثی، عایشه ؓ گوید: «صلّي رسول اللهﷺ خلف ابي بكر في مرضه الذي مات فيه قاعداً»؛ «پیامبر ﷺ در بیماری وفات خویش، به حالت نشسته، پشت سر ابوبکر ؓ، نماز گزاردند»؛ از این حدیث، چنین به

نظر می‌آید که در نماز مذکور، پیامبرﷺ به ابوبکرس اقتدا نموده‌اند و ابوبکرس امام بوده است؛ امّا در حدیثی دیگر از عایشهل چنین نقل شده است:

«فصلّي الي جنب ابي‌بكر والناس يأتمون بابي‌بكر وابوبكر يأتمّ بالنبيّﷺ» (ترمذی)؛ «آن حضرتﷺ به جانب ابوبکرس نمازگزاردند؛ و این در حالی بود که مردم به ابوبکرس اقتدا کرده بودند و ابوبکرس نیز به پیامبرﷺ اقتدا نموده بود».

و از این حدیث چنین معلوم می‌شود که ابوبکرس به پیامبرﷺ اقتدا نموده بود و پیامبرﷺ امام بوده است!

و در پاسخ می‌توان چنین گفت که در ابتدای نماز، ابوبکر صدّیق س امام بود و آن حضرتﷺ نیز به ابوبکرس اقتدا کرده بودند؛ ولی زمانی که ابوبکرس به عقب آمد، خود پیامبرﷺ امامت نماز را بر عهده گرفتند.

امّا بیشتر محدثان، این دو حدیث را دو واقعه‌ی جداگانه و مستقل می‌دانند.

امام سعد، در کتاب «طبقات» می‌گوید: بیماری پیامبرﷺ در حدود سیزده روز ادامه داشت؛ در این روز، هرگاه حال آن حضرتﷺ بهتر می‌شد، خود امامت نماز را به عهده می‌گرفتند و هرگاه حالشان رو به وخامت بود، ابوبکرس، مسئولیت امامت را به عهده

می‌گرفت و در روزهای بیماری وفات، امامت پیامبر ﷺ و اقتدای ایشان به ابوبکر ﷺ، هردو ثابت هستند؛ از این رو، تعارضی، بین دو حدیث بالا، وجود ندارد.

۱۱٤۱ - [٦] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَمَا يَخْشَى الَّذِي يَرْفَعُ رَأْسَهُ قَبْلَ الْإِمَامِ أَنْ يُحَوِّلَ اللهُ رَأْسَهُ رَأْسَ حمَار»[1].

۱۱٤۱- (٦) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «وقتی یکی از شما، پیش از امام، سرش را (از رکوع یا سجده) بلند می‌کند، مگر نمی‌ترسد و بیم آن ندارد که خداوند، سرش را به سر الاغ تبدیل کند؟».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «یحوّل»: تغییر بدهد؛ تبدیل کند؛ عوض نماید.

روایت بالا، در اصل، این‌گونه نقل گردیده است: «عن ابي هريرة، عن النبيّ ﷺ قال:«اما يخشي احدكم» او «لايخشي احدكم اذا رفع رأسه قبل الامام ان يجعل اللهُ رأسه رأس حمار»، او «يجعل الله صورته صورة حمار؟» (بخاری و مسلم)؛ ابوهریره گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «وقتی یکی از شما،

۱- بخاری ۱۸۲/۲ ح ٦٩١؛ مسلم ۳۲۰/۱ ح (٤۲۷-۱۱٤)؛ ابوداود۱/٤۱۳ ح ٦۲۳؛ ترمذی ٤۷٥/۲ ح ٥۸۲؛ نسایی ٩٦/۲ ح ۸۲۸؛ ابن ماجه ۳۰۸/۱ ح ٩٦۱؛ دارمی ۳٤٥/۱ ح ۱۳۱٦؛ و مسند احمد ٥۰٤/۲.

قبل از امام، سرش را (از رکوع یا سجده) بلند می‌کند، مگر نمی‌ترسد که خداوند سرش را به سر الاغ تبدیل کند»؟ و در روایت دیگر فرمود: «صورتش را به صورت الاغ تبدیل نماید»؟

«ان يحوّل الله رأسه رأس حمار»: این حدیث را به سه وجه می‌توان تفسیر و تشریح کرد:

۱- مراد از تبدیل سر، تبدیل معنوی است؛ یعنی پستی و خواری و زبونی و فرومایگی؛ یا محو فکری و روحی و عقب‌گرد معنوی. عده‌ای از علماء و صاحب‌نظران دینی، حدیث بالا را به انحراف، گمراهی، محو فکری و روحی، عقب‌گردی معنوی و در نتیجه، سقوط و هلاکت و نابودی در سرای بازپسین تفسیر کرده‌اند؛ یعنی خداوند بلندمرتبه، این چنین افرادی را در دنیا و آخرت، از رحمت و لطف خود دور خواهد ساخت و چنین کسانی، به جای این که در زندگی به پیش بروند، به قهقراء و عقب‌ماندگی بازمی‌گردند.

و منظور از مسخ آن‌ها در حقیقت، از کار افتادن عقل و خرد، هوش و ذکاوت و چشم و گوش آن‌ها از نظر عدم درک واقعیات زندگی و دینی و انحراف از راه راست و محو کردن وجوه آن‌ها در مسیر هدایت و باز گرداندن آن‌ها به عقب در مسیر گمراهی و ضلالت است؛ و به طور کلّی، چشم و گوش، عقل وهوش و تمام اعضاء و جوارح چنین افرادی، اثر و خاصیت خود را از دست

می‌دهند و در راستای گمراهی و عقب‌ماندگی، حرکتشان را به پیش می‌گیرند.

۲- برخی از علمای اسلامی، بر این باورند که این تبدیل سر، رخ نخواهد داد؛ و پیامبرﷺ در اینجا، از روی تهدید و تشدید و تغلیظ و سختگیری چنین فرموده‌اند؛ یعنی اگر به فرض، در این امّت، تبدیل سر به سر الاغ واقع می‌شد، سزاوار بود که در کسانی واقع شود که پیش از امام، سرشان را از رکوع یا سجده بلند می‌کنند؛ چرا که اگر به جرم گناه آن‌ها نگاه شود، در واقع آنان، مستحق چنین سزا و کیفری خواهند بود.

۳- و برخی از صاحب‌نظران دینی، تبدیل سر به سر الاغ را حقیقی می‌دانند و گفته‌اند: ما به کُنه و حقیقت این موضوع پی نمی‌بریم؛ چرا که از دایره‌ی معلومات ما خارج است؛ ولی چون در حدیث آمده است، بدان باور و یقین داریم و آنچه در وحی آمده و وحی بدان خبر داده است را می‌پذیریم و دقایق و حقایق و تفاصیل آن را به خدا واگذار می‌نماییم و دوست نداریم که ندانسته و رجماً بالغیب از آن چیزی بگوییم.

فصل دوم

۱۱٤۲ - [۷] (صَحِيح)

عَنْ عَلِيٍّ وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رضي الله عنهما قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ الصَّلَاةَ وَالْإِمَامُ عَلَى حَالٍ فَلْيَصْنَعْ كَمَا يَصْنَعُ الْإِمَامُ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ[1].

۱۱٤۲- (۷) علی بن ابی طالب رضي الله عنه و معاذ بن جبل رضي الله عنه گویند: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگاه یکی از شما نمازگزاران، برای گزاردن نماز (به مسجد) آمد و حال آن که امام در حالتی (از حالات نماز، از قبیل: قیام، یا رکوع، یا سجده و یا قعده) است، در آن صورت بدو اقتدا کند و آنچه را امام انجام می‌دهد، او نیز (به پیروزی از او) انجام بدهد؛ (یعنی امام در هر حالتی که بود، باید مقتدی بدو اقتدا کند؛ زیرا پیامبر ﷺ در جایی دیگر، می‌فرمایند: «اذا جئتم الي الصلاة ونحن سجود فاسجدوا»؛ «هرگاه براي نماز به مسجد آمدید وما در حال سجده بودیم، پس شما هم به سجده بروید»).

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است].

۱۱٤۳ - [۸] (ضَعِيفٌ)

---

[1]- ترمذی ۴۸۵/۲ ح ۵۹۱.

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا جِئْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ وَنَحْنُ سُجُودٌ فَاسْجُدُوا وَلَا تَعُدُّوهُ شَيْئًا وَمَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً فقد أدْرك الصَّلَاة». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۱۴۳- (۸) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگاه برای نماز (جماعت، به مسجد) آمدید و حال آن که ما در سجده بودیم، پس شما نیز (به تبعیت از ما) به سجده بروید و آن سجده را (رکعتی) به حساب نیاورید؛ و هرکس که (به همراه امام،) رکوع نماز را دریابد، بی‌گمان رکعت نماز را دریافته است».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: از این حدیث، چنین دانسته می‌شود که هرگاه کسی وارد مسجد شد و نماز جماعت قبل از ورود او آغاز گردیده بود، در آن صورت بر وی لازم است که به امام - هر چند در حال رکوع، سجده یا نشستن باشد - اقتدا نماید.

و هرگاه کسی، پیش از برخاستن امام از رکوع، بدو اقتدا نماید، به آن رکعت نماز رسیده است و برای او به حساب می‌آید؛ و اگر چنانچه در سجده، به امام اقتدا کرد، به آن رکعت از نماز، نرسیده است.

۱۱٤٤ - [۹] (ضَعِيفٌ)

---

[1]- ابوداود ۵۵۳/۱ ح ۸۹۳.

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى لِلّٰهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فِي جَمَاعَةٍ يُدْرِكُ التَّكْبِيرَةَ الْأُولَى كُتِبَ لَهُ بَرَاءَتَانِ: بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَبَرَاءَةٌ مِنَ النِّفَاقِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

۱۱۴٤- (۹) انس بن مالک ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ (پیرامون فضیلت رسیدن به تکبیرة الاحرام امام) فرمودند: «هر آن کس که چهل روز، نماز خویش را در جماعت، با تکبیرة الاحرام بخواند، برایش دو برائت نوشته می‌شود: نخست، برائت (نجات و رهایی) از آتش‌سوزان دوزخ؛ و دیگر، برائت از نفاق و دورنگی».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «براءة»: در لغت: مصدر از ریشه‌ی «برء» به معنای وارستگی، سلامت از عیب، رهایی، بیزاری، بیزاری جستن، پاک شدن و دور شدن است. و همچنین به این معانی نیز آمده است: اجازه‌نامه‌ای که دارنده‌اش را در انجام کاری یا اخذ حقّی، قادر گرداند؛ اجازه‌نامه؛ جواز؛ پروانه؛ وارهیدگی از گناه و عیب.

پس هر کس، چهل روز - با اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل - به گونه‌ای نماز بخواند که از همان شروع نماز، همراه با امام باشد و چون امام، تکبیر تحریمه را گفت، او هم حاضر باشد؛ چنین فردی به دوزخ نمی‌رود و از گروه منافقان هم به شمار نمی‌آید.

۱- ترمذی ۲/۷ ح ۲٤۱.

تعیین چهل روز هم از این جهت است که عدد چهل، در تغییر حالات، خاصیت و تأثیر ویژه‌ای دارد؛ همچنان که بعد از چهل روز، نطفه در رحم مادر، منعقد می‌گردد و بعد از چهل روز دیگر، تبدیل به پاره گوشتی و بعد از چهل روز دیگر، تغییر دیگری در آن به وجود می‌آید؛ به همین جهت، عرفاء و اولیای خدا، برای چلّه‌نشینی، اهمیت و ارزش خاصّی قایل شده‌اند؛ پس خوشا به حال کسانی که سال‌ها بر آن‌ها گذشته است و تکبیر تحریمه را در طول این مدت، از دست نداده‌اند!.

«يدرك التكبيرة الاولي»: برخی از علماء و صاحب‌نظران فقهی، مصداق «تکبیر اولی» را تا لحظه‌ی قبل از آغاز قرائت امام می‌دانند؛ و برخی دیگر، «تکبیر اولی» را در اشتراک در تکبیر تحریمه می‌دانند؛ و عده‌ای، تا قبل از رکوع و گروهی تا دریافتن رکعت اول، می‌دانند؛ و بیشتر صاحب‌نظران فقهی، همین دیدگاه آخر را انتخاب کرده‌اند.

«كتبت له براءتان: براءة من النار وبراءة من النفاق»: از عبارت «براءة من النار»، اگر چه به طور قطعی، «براءة من النفاق» فهمیده می‌شود، ولی از آن رو که برائت از دوزخ، در جهان بازپسین تبلور خواهد یافت، به مسلمانان دستور داده شده است که در دنیا نیز چنین افرادی را از نفاق و دورنگی، پاک و مصون تصوّر کنند.

اهل تصوّف و عرفان، اساس چهل روز ماندن در خانقاه و مشغول شدن به اوراد و اذکار را از همین حدیث برگرفته‌اند؛ چرا که در روایت بالا، چهل روز، معیار تغییر قرار داده شده است؛ اگر چه حدیث بالا از لحاظ سند، ضعیف ارزیابی شده است، ولی از آیات قرآن و روایات و احادیث دیگر، به روشنی می‌توان دریافت که خداوند بلندمرتبه، جهت دگرگونی عادت‌ها، نقش به سزایی در مدت چهل روز، قرار داده است؛ و اساس کلّی آن، اعتکاف موسی‌ﷺبه مدت چهل روز در کوه طور می‌باشد.

۱۱٤٥ - [۱۰] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ ثُمَّ رَاحَ فَوَجَدَ النَّاسَ قَدْ صَلَّوْا أَعْطَاهُ اللهُ مِثْلَ أَجْرِ مَنْ صَلَّاهَا وَحَضَرَهَا لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ م أُجُورِهم شَيْئا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ[۱].

۱۱٤٥- (۱۰) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هر کس به نحو آحسن (و با رعایت تمامی آداب و سنّت‌ها و شرایط و واجبات و حدّ و حدود) وضو بگیرد و سپس به مسجد برود و ببیند که مردم نماز را خوانده‌اند، خداوند بلندمرتبه، به او مانند پاداش کسی که نماز را با جماعت گزارده است؛ پاداش می‌دهد، بی‌آن که از اجر و پاداش آنان، چیزی کاسته شود».

۱- ابوداود ۳۸۱/۱ ح ٥٦٤؛ نسایی ۱۱۱/۲ ح ۸۵۵؛ و مسند احمد ۳۸۰/۲.

[این حدیث را ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: اگر فردی، همیشه پایبند نماز جماعت باشد و بر آن، اهتمام و توجه شایان ورزد، چنانچه گاهی برایش اتفاق افتاد و طبق معمول به خوبی وضو گرفت و به قصد جماعت، عازم مسجد شد و چون بدانجا رسید، مشاهده کرد که نماز جماعت به پایان رسیده است، در آن صورت، خداوند بلندمرتبه، به خاطر نیت و اخلاص و توجه و اهتمامی که او به جماعت می‌دهد، ثواب نماز با جماعت را به طور کامل بدو ارزانی می‌کند؛ زیرا پرواضح است که فوت جماعت از او، در اثر غفلت و بی‌توجهی نبوده است، بلکه یک امر کاملاً اتفاقی بوده است و در اثر اشتباه در وقت یا امری دیگر، از جماعت عقب مانده است؛ و در این موضوع، تقصیر و کوتاهی و سهل‌انگاری و بی‌توجهی از او، سرنزده است؛ از این رو خداوند بلندمرتبه، به خاطر نیت و اخلاص و توجه و اهتمامی که او به جماعت، می‌دهد، ثواب نماز با جماعت را بدو ارزانی می‌کند؛ پیامبر ﷺ زمانی که از جنگ تبوک برگشتند، فرمودند:

«انّ اقواماً خلفنا بالمدينة ما سلكنا شِعبا ولا واديَا الّا وهم معنا؛ حبسهم العذر» (بخاری و ابوداود)؛ «همانا در مدینه، کسانی را بر جای نهادیم که هیچ راه کوهستانی و هیچ وادی را طی نکردیم مگر این که آنان با ما بودند؛ امّا معذور بودند که همراه ما حرکت کنند».

و نیز مي‌فرمایند:

«لقد ترکتکم بالمدینة اقواماً ما سرتم مسیراً ولا انفقتم من نفقة ولا قطعتم من واد الاّ وهم معکم. قالوا: یا رسول الله! وکیف یکونون معنا وهم بالمدینة؟ قال: حبسهم العذر» (ابوداود)؛ «همانا در مدینه کسانی را جا گذاشته‌اید که شما مسیری را طی نکردید و مالی را در راه خدا صرف نکردید و هیچ درّه‌ای را نپیمودید مگر این که آنان با شما بودند. گفتند: ای فرستاده‌ی خدا! چطور با ما بودند در حالی که در مدینه به سر می‌بردند؟ فرمود: بیماری آنان را از همراهی با شما بازداشت».

و این افراد نیز به خاطر نیت و اخلاص خویش، پاداش جهاد را فراچنگ آورده‌اند اگرچه در مدینه بودند و همراه رزمندگان، با دشمنان و بدخواهان پیکار نکردند.

و در حقیقت، این فضل و احسان بزرگی از جانب خداوند است که به خاطر سعی و تلاش، پاداش و ثواب جماعت را به بنده‌اش ارزانی می‌کند؛ اگر چه موفق نشود که در جماعت، شرکت کند.

از این حدیث، معلوم می‌شود که انسان، نباید به محض این گمان که شاید نماز با جماعت گزارده شده است، از رفتن به مسجد منصرف شود؛ و اگر چنانچه به مسجد رفت و دید که نماز جماعت به پایان رسیده است، در آن صورت ثواب جماعت بدو خواهد رسید و پاداش آن را فراچنگ خواهد آورد؛ البته اگر از اول به طور یقین، بداند که نماز جماعت به پایان رسیده است، در آن صورت اگر به جماعت نرود، اشکالی نخواهد داشت.

در روایتی دیگر، سعید بن مسیب؛ گوید: مردی از انصار در حال احتضار (دَم مرگ) بود؛ گفت: حدیثی را صرفاً به خاطر طلب ثواب از خدا، برایتان بازگو می‌کنم. از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود:

«اذا توضأ احدكم فاحسن الوضوء ثم خرج الي الصلاة، لم يرفع قدمه اليُمني الّا كتب الله عزّ وجلّ له حسنة؛ ولم يضع قدمه اليسري الّا حطّ الله عزوجلّ عنه سيّئةً؛ فليُقرّب احدكم او ليبعد؛ فان اتي المسجد فصلّي في جماعةٍ غُفرله وان اتي المسجد وقد صلّوا بعضاً وبقي بعض، صلّي ما ادرك واتمّ ما بقي، كان كذلك، فان اتي المسجد وقد صلّوا، فاتمّ الصلاة، كان كذلك» (ابوداود).

«هرگاه یکی از شما به نحو احسن وضو گیرد و سپس برای نماز، بیرون شود؛ با هر گامی که با پای راستش برمی‌دارد، خداوند بلندمرتبه، برای او حسنه‌ای می‌نویسد و با هر قدمی که با پای چپش روی زمین می‌گذارد، خداوند بلندمرتبه، گناهی را از او کم می‌کند؛ پس هر کدام از شما دوست دارد فاصله‌ی بین قدم‌هایش را کم یا زیاد کند؛ و چون به مسجد بیاید و نمازش را با جماعت بخواند، گناهان او بخشوده می‌شود؛ و اگر به مسجد آمد و دید که مردم، قسمتی از نماز را خوانده بودند، در آن صورت باقی مانده‌ی نماز را با جماعت بخواند و بقیه را خودش تکمیل کند؛ این مانند کسی است که تمام نماز را به جماعت خوانده است. و هرگاه به مسجد آمد و دید که نماز جماعت تمام شده است، نمازش را بخواند و در این صورت نیز مانند کسی است که به نماز جماعت رسیده است».

۱۱۴٦ - [۱۱] (صَحِيح)

وَعَن أبي سعيد الْـخُدْرِيّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ وَقَدْ صَلَّى رَسُولُ اللّٰهِﷺ فَقَالَ: «أَلَا رَجُلٌ يَتَصَدَّقُ عَلَى هَذَا فَيُصَلِّيَ مَعَهُ؟» فَقَامَ رَجُلٌ فيصلى مَعَه». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَأَبُو دَاوُد[۱].

۱۱۴٦- (۱۱) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: مردی در حالی (به مسجد) آمد که رسول خداﷺ نماز را (با جماعت) گزارده بودند؛ از این رو، پیامبر ﷺ فرمودند::آیا از میان شما، کسی نیست که (به خاطر خشنودی خدا) بدین مرد احسان و نیکی کند و همراه او نماز بخواند؟» آن‌گاه مردی از جای برخاست و با او نماز گزارد.

[این حدیث را ترمذی و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح:

«یتصدّق»: احسان کند؛ نیکی نماید.

«الا رجلٌ یتصدّق علي هذا الرجل فیصلّي معه»؟: آیا از میان شما کسی نیست که به خاطر خشنودی خدا، بدین مرد احسان و نیکی کند و همراه او نماز بخواند؟ یعنی با او نماز را با جماعت بخواند تا بدین ترتیب، ثواب و پاداش جماعت را فراچنگ آورد؛ و پیامبرﷺ در اینجا از واژه‌ی «صدقه» استفاده کرد؛ زیرا این فرد با این کارش، بدو کمک کرده تا پاداش بیست و شش درجه‌ی دیگر را به دست بیاورد

۱- ترمذی ۴۲۷/۱ ح ۲۲۰؛ و مسند احمد ۵/۳.

و این در حالی است که اگر به تنهایی نماز می‌گزارد، تنها یک درجه فراچنگ می‌آورد.

«فقام رجلٌ»: ابن حجر گوید: این مرد، ابوبکر صدّیق ﷺ بود؛ همچنان که در سُنن بیهقی آمده است. در این روایت می‌خوانیم: «فقام ابوبكر ﷺ فصلّي معه وقد كان صلّي مع رسول اللهﷺ» (سنن کبری، بیقهی ج ٣ ص ٧٠-٦٩)؛ «ابوبکر ﷺ بلند شد و با او نماز گزارد و حال آن که پیش‌تر همراه با رسول خداﷺ نماز خوانده بود».

«فصلّی معه»: این جماعت دوم بود که در آن محل، برگزار شد؛ حنبلی‌ها و اهل ظاهر با استدلال از این روایت، به جواز جماعت دوّم قایل‌اند.

دلیل دیگر حنبلی‌ها - علاوه از حدیث بالا - ماجرای انس بن مالک ﷺ است که امام بخاری آن را به صورت تعلیقی، چنین روایت نموده است: «و جاء انس بن مالك الي مسجد قد صلّي فيه فاذّن واقام وصلّي جماعة» (صحیح بخاری ج ١ ص ٨٩، باب فضل صلاة الجماعة)؛ «انس بن مالک ﷺ به مسجدی آمد که در آن نماز گزارده شده بود؛ از این رو اذان و اقامه گفت و با جماعت، نماز گزارد». این حدیث در «سنن کبری بیهقی» (ج ١ ص ٧٠) نیز روایت شده است و در آن، تصریح گردیده است که در این جماعت، بیست نفر با انس بن مالک ﷺ شرکت داشتند.

از دیدگاه امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و جمهور علماء و صاحب‌نظران اسلامی، در مسجدی که امام و مؤذن دارد و اهالی محل، یک مرتبه در آن، نماز جماعت را برگزار نموده‌اند، تکرار جماعت دوم، مکروه تحریمی است.

البته طبق روایتی از امام ابویوسف، در این گونه موارد، اگر بیرون از محراب و بدون اذان و اقامه و تداعی (فراخواندن دیگران)، نماز جماعت دوم برگزار گردد، جایز است؛ اما بر اساس قول مُفتی به، برگزاری چنین جماعتی بدین شیوه نیز درست نیست؛ البته چنانچه در مسجدی غیر از اهالی محل، افرادی نماز را با جماعت برگزار کردند، در آن صورت اهل محله می‌توانند با جماعت دوم شریک شوند؛ و همچنین اگر افرادی از اهالی محل، به طور مخفیانه، اذان گفتند و بدون اطلاع سایر مردم، جماعت دوم را برگزار نمایند، برای آنان، تکرار جماعت روا است و در مسجد مسیر راه که امام و مؤذّنش، معلوم و مشخص نیست، تکرار جماعت، جایز می‌باشد. و از دیدگاه جمهور علماء و صاحب‌نظران اسلامی، علاوه از این صورت‌ها، تکرار جماعت، جایز نیست.

امام ابوحنیفه، مالک، شافعی و جمهور، از روایت ابوبکره ﷛ استدلال کرده‌اند که در «معجم کبیر» و «معجم اوسط» طبرانی روایت شده است؛ و آن این که: «ان رسول الله ﷺ اقبل من نواحي المدينة يريد الصلوة فوجد الناس قد صلّوا فمال الي منزله فجمع اهله فصلّي بهم»؛ «پیامبر ﷺ از

اطراف مدینه به قصد نماز آمد ولی دیدند که مردم نماز را خوانده‌اند؛ از این رو به منزل خویش رفتند و خانواده‌ی خود را جمع کردند و با آن‌ها نماز گزاردند».

علامه هیثمی پس از نقل این روایت گوید: «راویان این حدیث، همه ثقه هستند».

پرواضح است که اگر چنانچه جماعت دوم جایز یا مستحب می‌بود، رسول خدا ﷺ فضیلت مسجد نبوی را رها نمی‌کردند؛ از این رو ادای نماز در منزل، دلیل روشنی بر کراهت تکرار جماعت در مسجد به شمار می‌رود.

عدّه‌ای از علماء و صاحب‌نظران فقهی، از حدیث ابوهریره ، بر ترک تکرار جماعت دوم استدلال کرده‌اند، آنجا که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«والذي نفسي بيده، لقد هممتُ ان امر بحطب فيُحتَطَب ثم امر بالصلاة فيؤذّن لها، ثم امر رجلاً فيؤمّ الناس، ثم اخالف الي رجال فاحرّق عليهم بيوتهم»؛ «سوگند به کسی که جان من در دست قدرت اوست! قصد کردم دستور دهم هیزم گرد آورند؛ سپس به نماز فرمان دهم و برای گزاردن آن به جماعت، اذان دهند، آن‌گاه به شخصی فرمان دهم تا برای مردم امامت کند؛ سپس به سوی اشخاصی که در نماز جماعت شرکت نکرده‌اند بروم و خانه‌هایشان را بر روی آنان آتش بزنم».

از این روایت، چنین برداشت می‌شود که حضور در جماعت اول، ضروری است؛ زیرا که اگر تکرار جماعت روا می‌بود، آنانی که از جماعت اول جا می‌ماندند، می‌توانستند این عذر را دستاویز خویش قرار داده و ادعا کنند که ما تصمیم داشتیم در جماعت دوم شرکت نماییم.

و علاوه از حدیث ابوسعید خدری ﷺ (به شماره ١١٤٦) در هیچ جایی از گنجینه‌ی احادیث نبوی، نمونه‌ای یافته نمی‌شود که در مسجد نبوی، جماعت دوم برگزار شده باشد.

و در حقیقت، با اجازه دادن تکرار جماعت، وقار مطلوب مساجد نیز باقی نخواهد ماند و تجربه این را به ما می‌آموزد که در جاهایی که تکرار جماعت رواج دارد، مردم نسبت به حضور در جماعت اول، سهل‌انگاری می‌کنند و احتمال بروز جدال و اختلاف، در میانشان، بسیار قوی است.

و جمهور، به حدیث ابوسعید خدری ﷺ چنین پاسخ داده‌اند:

این جماعت، فقط مشتمل بر دو نفر و آن هم بدون تداعی (و فراخوان) بوده است؛ و گاهی به طور اتفاقی و به غیر تداعی و فراخوان، از دیدگاه ما هم، تکرار جماعت روا است؛ و برخی از صاحب‌نظران فقهی، معیار تداعی و فراخوان را چهار نفر علاوه از امام می‌دانند.

در حدیث ابوسعید خدری ﷺ، ابوبکر صدّیق ﷺ، نفل گزار بوده است؛ و حال آن‌که موضوع مورد بحث، پیرامون امام و مقتدی فرض‌گزار است.

به هنگام تعارضِ اباحت و کراهت، کراهت ترجیح می‌یابد.

از هیچ کدام از صحابه، ثابت نشده است که به تکرار جماعت، عمل نماید؛ و اگر چنانچه روایت ابوسعید خدری ﷺ به عنوان اجازه‌ی عمومی تلقّی می‌شد، به طور قطع، عمل صحابه با آن موافق بود.

البته درباره‌ی حدیث ابوسعید خدری ﷺ می‌توان گفت که به احتمال قوی، آن مسجد در مسیر راه قرار داشته است؛ و این مطلب با روایت «مسند ابویعلی» (ر.ک: فتح الباری ج ۲ ص ۱۰۹) تأیید می‌گردد؛ که در آن روایت، تصریح شده است که این ماجرا در مسجد «ثعلبه» رخ داد و در مدینه‌ی منوره، مسجدی به این نام، شهرت ندارد، در حالی که تذکره‌ی مساجد بسیار کوچک مدینه نیز در کتاب‌ها وجود دارد؛ پس معلوم می‌گردد که ماجرای ابوسعید خدری ﷺ، در مسجد طریق (مسجد مسیر راه) اتفاق افتاده است؛ و روایتی که از انس بن مالک ﷺ روایت شده است، این توجیه را تأیید می‌کند؛ آنجا که می‌گوید: «انّ اصحاب رسول الله ﷺ کانوا اذا فاتتهم الجماعة صلّوا في المسجد فرادي» (معارف السنن ج ۱ ص ۲۸۸)؛ «یاران

رسول خدا ﷺ هرگاه جماعت نماز را از دست می‌دادند، در مسجد به تنهایی نماز می‌گزاردند».

این روایت به صراحت، بر نفی جماعت دوم، دلالت می‌کند.

فصل سوّم

۱۱۴۷ - [۱۲] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَن عبيد الله بن عبد الله بن عتبَة قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَقُلْتُ أَلَا تُحَدِّثِينِي عَنْ مَرَضِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ قَالَتْ بَلَى ثَقُلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم فَقَالَ: «أصلى النَّاس؟» قُلْنَا لَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَهُمْ يَنْتَظِرُونَكَ فَقَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ» قَالَتْ فَفَعَلْنَا فَاغْتَسَلَ فَذَهَبَ لِيَنُوءَ فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ صلى الله عَلَيْهِ وَسلم: «أَصَلَّى النَّاسُ؟» قُلْنَا لَا هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ» قَالَتْ فَقَعَدَ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ؟» قُلْنَا لَا هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَقَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ» فَقَعَدَ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ». قُلْنَا لَا هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَالنَّاسُ عُكُوفٌ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُونَ النَّبِيَّ ﷺ لِصَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ. فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَبِي بَكْرٍ بِأَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَأْمُرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَكَانَ رَجُلًا رَقِيقًا يَا عُمَرُ صَلِّ بِالنَّاسِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ أَنْتَ أَحَقُّ بِذَلِكَ فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الْأَيَّامَ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ وجد من نَفْسِهِ خِفَّةً وَخَرَجَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا الْعَبَّاسُ لِصَلَاةِ الظُّهْرِ وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ فَلَمَّا رَآهُ أَبُو بَكْرٍ ذَهَبَ لِيَتَأَخَّرَ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ بِأَنْ لَا يَتَأَخَّرَ قَالَ: «أَجْلِسَانِي إِلَى جَنْبِهِ» فَأَجْلَسَاهُ إِلَى جَنْبِ أَبِي بَكْرٍ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم قَاعد. قَالَ عُبَيْدُ اللّٰهِ: فَدَخَلْتُ عَلَى عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ لَهُ أَلَا أَعْرِضُ عَلَيْكَ مَا حَدَّثَتْنِي بِهِ عَائِشَةُ عَنْ مَرَضِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؟ قَالَ هَاتِ فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَدِيثَهَا فَمَا أَنْكَرَ مِنْهُ شَيْئًا غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ أَسَمَّتْ لَكَ الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ مَعَ الْعَبَّاسِ قلت لَا قَالَ هُوَ عَلِيّ رضي الله عنه[1].

۱- بخاری ۱۷۲/۲ ح ۶۸۷؛ مسلم ۳۱۱/۱ ح (۴۱۸-۹۰)؛ و نسایی ۱۰۱/۲ ح ۸۳۴.

۱۱۴۷- (۱۲) عبید الله بن عبدالله (بن عتبه) ﷺ گوید: به نزد عایشه ﵂ رفتم و خطاب بدو گفتم: آیا چگونگی بیماری و وفات پیامبر ﷺ را برایم بازگو می‌کنی؟ عایشه ﵂ در پاسخ گفت: آری، بیان خواهم کرد؛ و داستان از این قرار است که:

چون بیماری و ناراحتی پیامبر ﷺ شدّت گرفت، فرمودند: «آیا مردم، نماز را خوانده‌اند؟» گفتیم: خیر؛ آنان منتظر شما هستند. فرمودند: «برایم ظرف و طشت بزرگی را پر از آب کنید». عایشه ﵂ گوید: ما هم به فرمان ایشان، ظرف و طشت بزرگی را پر از آب نمودیم؛ پیامبر ﷺ (نشستند و) غسل نمودند؛ سپس خواستند که بلند شوند ولی از شدّت ناراحتی، بی‌هوش شدند؛ آن‌گاه به هوش آمدند و فرمودند: «آیا مردم، نماز را خوانده‌اند»؟ عرض کردیم: خیر؛ آنان منتظر شما هستندای رسول خدا! فرمودند: «برایم ظرف بزرگی را پر از آب کنید».

عایشه ﵂ گوید: پیامبر ﷺ نشستند و دوباره غسل کردند؛ آن‌گاه خواستند بلند شوند ولی دوباره دچار بی‌هوشی شدند و وقتی که به هوش آمدند، فرمودند: «آیا مردم، نماز را خوانده‌اند»؟ گفتیم: خیر؛ آنان منتظر شما می‌باشندای رسول خدا! فرمودند: «برایم ظرف بزرگی را پر از آب کنید». آن‌گاه آن حضرت ﷺ نشستند و غسل کردند و خواستند بلند شوند ولی باز هم بی‌هوش شدند و بعداً که

به هوش آمدند، فرمودند: «آیا مردم، نماز را خوانده‌اند؟» گفتیم: خیر؛ آنان منتظر شما هستندای رسول خدا! و این در حالی بود که مردم در مسجد جمع شده بودند و منتظر رسول خداﷺ برای امامت نماز عشاء (خفتن) بودند. آن‌گاه پیامبرﷺ کسی را نزد ابوبکر ﷺ فرستادند تا نماز را با مردم برگزار نماید.

فرستاده‌ی پیامبرﷺ به نزد ابوبکر ﷺ آمد و بدو گفت: پیامبرﷺ به شما دستور می‌دهند تا نماز را به امامت، برای مردم بخوانی؛ ولی ابوبکر ﷺ - که مردی دل‌نرم و با عاطفه بود - به عمر بن خطاب ﷺ گفت: ای عمر ﷺ! شما امامت را برای مردم انجام بده و نماز را برای آنان، برگزار کن. عمر ﷺ خطاب به ابوبکر ﷺ گفت: شما برای این کار، شایسته‌تر و سزاوارتر می‌باشی.

این‌گونه بود که ابوبکر ﷺ این چند روز (که پیامبرﷺ به شدّت مریض و دردمند بود) وظیفه‌ی خطیر امامت را به عهده گرفت و امامت را برای مردم انجام داد.

سپس پیامبرﷺ بهبودی و آرامشی در خود احساس نمودند و با تکیه بر دوش دو نفر که یکی از آن‌ها عباس ﷺ بود، برای نماز ظهر از منزل بیرون رفتند و در همان حال، ابوبکر ﷺ امامت نماز را برای مردم انجام می‌داد؛ و چون ابوبکر ﷺ پیامبرﷺ را دید، خواست از جای خود عقب برود (و جا را برای پیامبرﷺ خالی نماید؛) ولی پیامبر

ﷺ بدو اشاره کردند که به عقب نرود. و پیامبرﷺ به آن دو مردی که بر دوش آنان تکیه کرده بودند، فرمودند: «مرا در کنار ابوبکر ﷺ بنشانید». آنان پیامبرﷺ را در کنار ابوبکر ﷺ نشاندند.

(عبید الله بن عبدالله بن عتبه ﷺ از قول عایشهﷺگوید: ابوبکر ﷺ به نماز پیامبرﷺ اقتدا کرده بود و مردم هم به ابوبکر ﷺ اقتدا کرده بودند و) پیامبرﷺ نیز نشسته بودند.

عبیدالله ﷺ گوید: به نزد عبدالله بن عباس ﷺ رفتم و بدو گفتم: آیا آنچه را عایشهﷺدرباره‌ی بیماری وفات پیامبر ﷺ برایم بیان نموده است، برای شما بازگو نکنم؟ عبدالله بن عباس ﷺ گفت: بگو؛ از این رو آنچه عایشهﷺدر این مورد گفته بود، برایش بازگو کردم و عبدالله بن عباس ﷺ نیز هیچ ایراد و اعتراضی نکرد جز این که گفت: آیا عایشهﷺنام نفر دومی که همراه عباس ﷺ بود (و پیامبر ﷺ بر دوش او تکیه کرده بود،) برایت ذکر کرد؟ گفتم: خیر. عبدالله بن عباس ﷺ گفت: این نفر دوّمی، علی بن ابی طالب ﷺ بود.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «ثقل النبي ﷺ»: بیماری پیامبرﷺ شدّت گرفت.

«بلی»: آری، بله؛ چنین است؛ مطمئناً؛ واقعاً.

«المِخضب»: لگنی که در آن، لباس شویند؛ طشت؛ ظرف بزرگ فلزی که در آن لباس یا چیزی دیگر شویند؛ ظرف بزرگ.

«لینوء»: تا بلند شوند؛ برخیزند.

«فاغتسل»: مستحب است که پس از بی‌هوشی، غسل صورت بگیرد.

«عکوف»: در مکانی بازماندند و درنگ کردند.

«العشاء الاخرة»: نماز عشاء؛ در مقابل «العشاء الاول»: نماز مغرب.

«الرسول»: پیام‌رسان؛ رسول؛ پیام‌بر؛ فرستاده؛ پیک؛ قاصد؛ سفیر.

«رقیقاً»: دل‌نرم؛ پراحساس؛ دل‌نازک؛ دل‌رحم؛ خونگرم؛ نازک خیال؛ حسّاس؛ احساساتی.

«هاتِ»: اسم فعل است به معنای «اعطنی: بده به من»؛ یا به معنی «احضر: بازگو کن».

١١٤٨ - [١٣] (ضَعِيف)

وَعَن أبي هُرَيْرَة أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «مَنْ أَدْرَكَ الرَّكْعَةَ فَقَدْ أَدْرَكَ السَّجْدَةَ وَمَنْ فَاتَتْهُ قِرَاءَةُ أُمِّ الْقُرْآنِ فقد فَاتَهُ خير كثير». رَوَاهُ مَالك[1].

١١٤٨- (١٣) از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که وی پیوسته می‌گفت: «هر کس به رکوع نماز برسد، به راستی، سجده‌ی آن را نیز دریافته

١- موطأ مالک ١١/١ ح ١٨؛ «کتاب و قوت الصلاة».

است؛ و هرکس نتواند در نمازش سوره‌ی فاتحه را بخواند، بی‌گمان خیر فراوانی را از دست نهاده است».

[این حدیث را مالک در موطأ روایت کرده است].

شرح: «من ادرك الركعة»: مراد از «الركعة»، رکوع نماز است؛ یعنی هرکس رکوع نماز را دریابد.

«فقد ادرك السجدة»: به راستی کلّ رکعت را به دست آورده است؛ پس مراد از «السجدة»، دو چیز می‌تواند باشد:

۱- «الركعة»: یعنی با دریافتن رکوع، کلّ رکعت را دریافته است.

۲- «الصلاة»: یعنی با دریافتن رکوع، فضیلت جماعت نماز را به تمام و کمال فراچنگ آورده است؛ پیامبر ﷺ در جایی دیگر، می‌فرمایند: «اذا جئتم الي الصلاة ونحن سجود فاسجدوا ولا تعدّوها شيئاً ومن ادرك الركعة فقد ادرك الصلاة» (ابوداود و ابن ماجه)؛ «هرگاه برای نماز آمدید و ما در حال سجده بودیم، شما هم به سجده بروید و آن را (رکعتی) به حساب نیاورید و کسی که رکوع را دریابد، رکعت را دریافته است».

«و من فاتته امّ القران»: کسی که در نماز، سوره‌ی فاتحه را نخواند و به جای آن، سوره‌ای دیگر بخواند.

«فقد فاته خير كثير»: یعنی پاداش نمازش، ناقص است؛ زیرا سوره‌ی فاتحه، اصل قرآن به شمار می‌آید؛ و پیامبر ﷺ در حدیثی می‌فرمایند: «من صلّي صلاة لم يقرأ فيها بامّ القران فهي خداج»؛ «کسی که

نماز را بگزارد و در آن، سوره‌ی فاتحه را نخواند، نمازش ناقص است».

علامه طیبی گفته است: مراد حدیث، این است که هرکس به رکوع برسد و خواندن سوره‌ی فاتحه را از دست بدهد، به راستی خیر زیادی را از دست داده است؛ یعنی اگر چه رکعت نماز را دریافته است، ولی ثواب و پاداش فراوانی را - با ترک سوره‌ی فاتحه - از دست نهاده است.

ناگفته نماند که این حکم، در صورتی است که وی از روی تقصیر و کوتاهی و سهل‌انگاری و کم‌توجهی، تأخیر کند و خواندن سوره‌ی فاتحه را از دست بدهد و تنها به هنگام رکوع، خود را به امام برساند و با او در نماز شریک شود.

و بر اساس روایات و احادیثی که پیرامون «قرائت پشت سر امام» به ما رسیده است، امام شافعی بر این باوراست که برای نمازگزار، چه با جماعت نماز می‌خواند و چه تنها، امام است، یا مقتدی، نماز سرّی (ظهر و عصر) باشد یا جهری (صبح، مغرب وعشاء) در هر حال، خواندن سوره‌ی فاتحه ضروری و الزامی است و در هر رکعت از نماز بر منفرد و امام و مأموم فاتحه خواندن فرض است.

امام مالک بر این اعتقاد است که قرائت امام در نمازهای جهری (صبح، مغرب و عشاء) برای مقتدی کفایت می‌کند، لذا مقتدی نباید در نماز جهری، سوره‌ی فاتحه را بخواند، بلکه باید به حالت خاموشی

قرائت امام را گوش کند، و اگر مقتدی سوره‌ی فاتحه را بخواند، این عملش مکروه می‌باشد، و در نمازهای سرّی (ظهر و عصر) خواندن سوره‌ی فاتحه برای مقتدی مستحب است، فرض یا واجب نیست. امام احمد بر آن است که خواندن سوره‌ی فاتحه در نمازهای جهری برای مقتدی مکروه و در نمازهای سرّی مستحب است و در نمازهای جهری، در صورتی برای مقتدی خواندن فاتحه مستحب است که قرائت امام را به نحوی از انحاء نشنود.

و امام ابوحنیفه معتقد است که قرائت امام چه در نمازهای سرّی و چه نمازهای جهری، برای مقتدی کفایت می‌کند، از این‌رو برای مقتدی جایز نیست که پشت سر امام (چه در نمازهای سرّی و چه جهری) سوره‌ی فاتحه را قرائت کند.

به هر حال، علماء و صاحب‌نظران فقهی، مجتهدان و طلایه‌داران عرصه‌ی علم و دانش و پیشقراولان و پیشگامان پیشتاز عرصه‌ی اخلاص و عمل، براساس روایات و اخبار رسیده بدانها و برمبنای مطالعه و بررسی احادیث و تحقیق و تفحص تعالیم و آموزه‌های قرآن و سنّت و طرز عمل پیامبر ﷺ و صحابه ﵃، با صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل، هر کدام قولی را انتخاب و اختیار نموده‌اند. و خداوند نیز از آنها به خاطر این تلاش وکوشش بی‌وقفه و شایسته، راضی باد.

چنانچه قبلاً نیز گفتیم، علماء و صاحب‌نظران فقهی، طلایه‌داران عرصه‌ی روایت و درایت، علم و دانش، اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل، و مجتهدان غیور و فقهای مجاهد، با تلاش فراوان وتفقّه بسیار در دین، احکام شریعت را از سرچشمه‌ی پاک نبوی استخراج و میراث بزرگ فقه و حقوق اسلامی را هماهنگ با مقتضیات زمان و پیشرفت تمدن، به جامعه بشری و انسانی و اسلامی عرضه نمودند و به جهانیان چنان تمدن و فرهنگی استوار و متعالی ارزانی داشتند که تا جهان بر پا است در هر دیاری که ثقافتی پای گیرد، از دوحه‌ی آن درخت پربار شریعت پیوند خورده و از سرچشمه‌ی فیاض آن سیراب گشته است.

در باب قرائت پشت سر امام نیز، فقهاء و مجتهدان غیور و علمای مجاهد، بر اساس روایات واخبار رسیده بدانها، و بر مبنای مطالعه و بررسی احادیث، و تحقیق و تفحص تعالیم وآموزه‌های الهی، اوامر و فرامین نبوی و احکام و دستورات شرعی و طرز عمل پیامبر ﷺ و صحابه ﭫ آن هم با صداقت واخلاص واعتقاد و عمل، قولی را انتخاب واختیار نموده‌اند.

و در گنجینه‌ی مسائل و احکام فقهی و امور عبادات، مواردی اندک و بلکه نادر به چشم می‌خورد که نزد امامی واجب و نزد امام دیگری مکروه باشد، بلکه بیشتر اختلافات بر سر افضلیت و اولی و عدم اولی است.

و از جمله مواردی که اندک و بلکه نادر می‌باشند و در نزد امامی واجب و نزد امام دیگری مکروه می‌باشد، خواندن سوره‌ی فاتحه پشت سر امام است که از نظر امام شافعی در تمام نمازهای سری و جهری، خواندن آن برای مقتدی‌ها واجب است، ولی پیروان امام ابوحنیفه، چنین می‌پندارند که خواندن فاتحه برای مقتدی‌ها در نماز جماعت مکروه است و این دو قول مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند.

و در میان این دونظریه، یک نظریه‌ی میانی وجود دارد وآن اینکه خواندن فاتحه در نماز سرّی برای مأموم و مقتدی که آن را نمی‌شنود شرعی است ولی در نماز جهری که مأموم، فاتحه‌ی امام را می‌شنود، سکوت لازم است.

به هر حال،اختلاف ائمه‌ی مذاهب به این دلیل است که منبع و مصدر دین که خداوند متعال برای بندگان تشریع نموده، عبارت از نصوص دینی است و لاجرم مردم در فهم نصوص، اختلاف دارند و این یک امر طبیعی در زندگی بشری است که بعضی متمسک به ظواهر لفظ می‌شوند و بعضی روح مقاصد نصوص را در نظر می‌گیرند، لذا واگذاردن مردم به اجتهاد خودشان از جمله عوامل و اسباب اختلاف می‌باشد.

گاهی خود لغتِ نصوص، عامل اختلاف میان فقیهان به شمار آمده است مانند: واژه‌ی «قُرء» در آیه‌ی «والمطلقات يتربصن بانفسهنّ ثلاثة قروء» وگاهی اسباب اختلاف فقهاء این است که بعضی الفاظ،

احتمال معنای حقیقی و مجازی را در بردارد، لذا بعضی متمسک به معنای حقیقی آن هستند و بعضی به معنای مجازی آن.

یکی دیگر از اسباب اختلاف فقهاء در رابطه با اطمینان و عدم اطمینان نسبت به روایت است که یکی به این راوی «وثوق واعتماد» دارد و روایت او را می‌پذیرد و دیگری به آن اطمینان و اعتماد ندارد و روایتش را مبنای عمل قرار نمی‌دهد یا اینکه بعضی در پذیرفتن حدیثی بویژه در امور مبتلابه و عمومی، قایل به شرایطی هستند و بعضی آن شرایط را منظور نکرده‌اند.

یکی دیگر از موارد اختلاف فقهاء در ارتباط با اعتبار و عدم اعتبار دلایل شرعی و اسلامی است برای مثال: نظر امام مالک بر این است که عمل اهل مدینه در مسائلی چون عبادات به عنوان دلیل فقهی، مقدم بر خبر واحد است.

یکی دیگر از اسباب اختلاف این است که برخی از علماء حدیث ضعیف ـ که بعدها به حدیث «حسن» نام گذاری شد ـ را بر قیاس مقدم می‌دارند و برخی بر عکس، بعضی حدیث مرسل را بطور کلی قبول دارند و بعضی آن را به طور کلی مردود می‌شمارند و بعضی با شرایطی آن را می‌پذیرند و بعضی به طور مطلق، شریعت امت‌های قبل از اسلام را می‌پذیرند و بدان اعتبار می‌نمایند و بعضی بدان اعتبار نمی‌دهند بعضی قول صحابه رضی الله عنهم را

به عنوان یکی از ادله می‌دانند و بدان استدلال می‌کنند و بعضی آن را به عنوان ادله‌ی شرعی نمی‌پذیرند و بدان اجتجاج نمی‌کنند.

بعضی «مصالح مرسله» را به عنوان یکی از ادله‌ی شریعت می‌پذیرند و بعضی آن را نمی‌پذیرند برخی از فقهاء اعتقاد دارند که نقل حدیث ضعیف از طرق متعدد، موجب تقویت روایت است در صورتی که دیگران چنین اصلی را قبول ندارند زمانی هم هست که حدیث راجع به مسئله‌ای عمومی و همیشگی در عالم تشریع صحبت می‌کند اما در دلالت حدیث بر معنای مراد، اختلاف روی می‌دهد. مثلاً: اگر حدیث شامل بر صیغه‌ی امر یا نهی باشد می‌توان سؤال کرد که آیا این امر بیانگر وجوب است یا استحباب و یا ارشاد؟ آیا صیغه‌ی نهی در حدیث گویای حرمت است یا کراهت؟ اگر دال بر کراهت باشد این کراهت از چه نوعی است؟ تحریمی یا تنزیهی؟

گاهی اختلاف در رابطه با دلالت امر و نهی، عام و خاص، مطلق و مقید، منطوق و مفهوم و غیر این‌ها که در علم اصول فقه به تفصیل بیان شده است می‌باشد.

و بالاخره گاهی علت اختلاف رأی فقها و مجتهدین به توثیق و تضعیف راویان حدیث بر می‌گردد که یکی راوی خاصی را مؤثق می‌شمارد و دیگری همان را نامؤثق معرفی می‌کند.

بنابراین اختلاف در مسائل فرعی، یک ضرورت، رحمت، وسعت و ثروت گرانبهایی است، چنانچه وقتی خلیفه منصور، خواست که تمام مردم ممالک اسلامی از کتاب مؤطای امام مالک پیروی کنند و کتاب وی را به عنوان کتاب مرجع برای همه‌ی افراد موجود در ممالک اسلامی معرفی نماید، امام مالک با فقاهت و ورع خویش به منصور گفت:

«امیرالمؤنین! چنین کاری نکن که اصحاب رسول‌خدا ﷺ به شهرها و مناطق پراکنده شده‌اند و هر قومی دارای یک نوع علم و دانش و حکمت و بینش است و اقوال و فتاوایی بر آنان پیشی گرفته و بدان راضی و قانع گشته‌اند، اگر همه‌ی مردم را به سوی یک نظریه و یک فتوا برگردانی، در میان امت، فتنه ایجاد خواهد شد».

آری! آنان این‌گونه به اختلاف میان ائمه می‌نگریستند که آن یک اختلاف در قضایای فرعی است و هیچ‌گونه زیانی ندارد و بلکه ضروری است. امکان ندارد که در این‌گونه مسائل فرعی، امت اسلامی بر روی یک نظریه اتفاق نمایند و خود این اختلاف آراء از لطف و موهبت خداوند متعال نسبت به این امت است که حکم و قضایا و مسائل فرعی را بیان ننموده تا فرصتی برای اجتهاد و وسعت‌بخشی نسبت به تعدّد افهام باشد.

پس تعدد مذاهب وگوناگونی آراء فقهاء و مجتهدان اسلامی و دلایل مورد استناد هرکدام از آنها، بیانگر این است که هریک از آنها از دریای بیکران شریعت، با صداقت و اخلاص جرعه‌ای برگرفته‌اند.

١١٤٩ - [١٤] (ضَعِيف)

وَعنهُ قَالَ: «الَّذِي يَرْفَعُ رَأْسَهُ وَيَخْفِضُهُ قَبْلَ الْإِمَامِ فَإِنَّمَا ناصيته بيد الشَّيْطَان». رَوَاهُ مَالك[١].

١١٤٩- (١٤) و از ابوهریره ﷺ روایت است که وی گفت: «هر کس پیش از امام، سر خویش را (از رکوع و سجده) بلند و پایین می‌کند، بی‌گمان پیشانی‌اش در دست شیطان است».

[این حدیث را مالک در موطأ روایت کرده است].

شرح: «یرفع رأسه ویخفضه»: کسی که سرش را از رکوع و سجده، بلند می‌کند و پایین می‌برد.

«قبل الامام»: پیش از آن که امام، سرش را بلند و پایین نماید.

«فانّما ناصیته بید الشیطان»: این عبارت، دو احتمال می‌تواند داشته باشد:

١- یا در حقیقت، پیشانی وی در دست شیطان قرار دارد. و همان‌گونه که ما به کُنه و حقیقت شیطان پی نبرده‌ایم، به گرفتن پیشانی توسط او نیز پی نمی‌بریم و درک این مطلب، از دایره‌ی معلومات ما خارج است، لیکن بدین موضوع -

---

١- موطأ مالک ٩٢/١ ح ٥٧؛ «کتاب و قوت الصلاة».

چون در حدیث آمده است - ایمان داریم و آنچه در وحی آمده و وحی بدان خبر داده است را می‌پذیریم و دقایق و تفاصیل آن را به خدا واگذار می‌نماییم و دوست نداریم که ندانسته و رجماً بالغیب از آن چیزی بگوییم.

۲- و برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، بر این باورند که این تعبیر، یک نوع تشبیه و تمثیل است؛ یعنی کنایه از آن است که وی در دخل و تصرّف شیطان است؛ از این رو اوامر و فرامین و وسوسه‌ها و سخنان او را گردن می‌نهد و به دنبال گام‌های گمراه‌کننده‌ی او است.

باب (۲۹)

کسی که یک نماز را دو بار می خواند

باب (۲۹) کسی که یک نماز را دوبار می‌خواند

فصل اول

۱۱۵۰ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: كَانَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ يَأْتِي قومه فَيصَلي بهم[۱].

۱۱۵۰- (۱) جابر(بن عبدالله) ﵁ گوید: معاذ بن جبل ﵁ همراه با پیامبر ﷺ نماز می‌خواند؛ سپس به سوی قومش برمی‌گشت و همان نماز را برای آنان، امامت می‌کرد.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: این حدیث به طور کامل، چنین است: «عن جابر بن عبدالله ﵁: انّ معاذ بن جبل ﵁ كان يُصلّي مع النبي ﷺ ثم يرجع فيؤمّ قومه، فصلّي العشاء فقرأ بالبقرة فانصرف رجل، فكانّ معاذاً تناول منه، فبلغ النبيّ ﷺ فقال: «فتّان، فتّان، فتّان». ثلاث مرار او قال: «فاتناً، فاتناً، فاتناً» وامره بسورتين من اوسط المفصّل» (بخاری ح ۷۰۱)؛ «جابر بن عبدالله ﵁ گوید: معاذ بن جبل ﵁ معمولاً نماز عشاء را پشت سر رسول خدا ﷺ ادا می‌کرد و بعد به مسجد محله‌ی خود، می‌رفت و برای مردم قبیله‌ی خود، امامت می‌کرد؛ در یکی از شب‌ها، سوره‌ی بقره را در نماز عشاء قرائت نمود. نماز آن قدر طولانی شد که یکی از مقتدیان نماز را ترک کرد و رفت. معاذ ﵁

۱- بخاری ۱۹۲/۲ ح ۷۰۰؛ مسلم ۳۳۹/۱ ح (۴٦۵-۱۸۸)؛ ابوداود ۵۰۰/۱ ح ۷۹۰؛ نسایی ۱۷۲/۲ ح ۹۹۷؛ ابن ماجه ۲۷۳/۱ ح ۸۳٦؛ دارمی ۳۳۷/۱ ح ۱۲۹٦؛ و مسند احمد ۳۰۸/۳.

به او ناسزا گفت. هنگامی که خبر به گوش آن حضرت ﷺ رسید، خطاب به معاذ ﷺ فرمود: «مگر تو فتنه‌گر هستی و می‌خواهی مردم را در فتنه بیندازی»؟ و این جمله را سه بار تکرار فرمود. آن‌گاه به او توصیه کرد که دو سوره‌ی متوسط از سوره‌های مفصل (از سوره‌ی حجرات تا آخر قرآن) را انتخاب کند و بخواند».

امام شافعی از این حدیث بر جواز اقتدای فرض‌گزار (مُفترض) بر نفل‌گزار (مُتنفل) استدلال می‌کند؛ زیرا بر اساس حدیث معاذ ﷺ، وی پس از آن که نماز عشاء را همراه با پیامبر ﷺ می‌گزارد، به محله‌ی خویش برمی‌گشت و در آنجا مردم را نماز می‌داد؛ بدین ترتیب که خود معاذ ﷺ نیت نفل را می‌کرد و مقتدیان، فرض عشاء را نیت می‌کردند.

امام ابوحنیفه، امام مالک و جمهور صاحب‌نظران فقهی، اقتدای فرض‌گزار بر نفل‌گزار را جایز نمی‌دانند؛ و از امام احمد، در قول در این باره نقل گردیده است؛ یکی، مطابق با دیدگاه جمهور و دیگری، موافق با نظریه‌ی امام شافعی.

و دلایل جمهور، عبارتند از:

ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «الامام ضامنٌ والمؤذن مؤتمنٌ» (ترمذی). ترجمه‌ی این حدیث پیشتر گذشت.

پیامبرﷺ می‌فرمایند: «انّما جُعل الامام لیؤتمّ به...» (بخاری و مسلم)؛ «جز این نیست که امام، برای این است تا بدو اقتدا شود...» و اگر نیت امام و مقتدی، با یکدیگر فرق داشته باشد، اقتدا و ائتمام صورت نمی‌گیرد.

از سلیمان، برده‌ی آزاد شده‌ی میمونه روایت است که گفت: «رأیتُ ابن عمر جالساً علي البلاط والناس یصلون. قلتُ: یا ابا عبدالرحمن! مالک لا تصلّي؟ قال: انّي قد صلّیتُ، اني سمعتُ رسول خداﷺ یقول: «لاتعاد الصلاة في یوم مرّتین» (نسایی)؛ «ابن عمر ﷺ را دیدم که در محلی به نام «بلاط» نشسته بود و مردم نیز در حال گزاردن نماز بودند. بدو گفتم: ای ابوعبدالرحمن! چرا نماز نمی‌گزاری؟ گفت: من نماز خویش را گزارده‌ام و از پیامبرﷺ نیز شنیده‌ام که فرمودند: «یک نماز در روز، دوبار خوانده نمی‌شود».

و در باره‌ی واقعه‌ی معاذ ﷺ، حنفی‌ها و مالکی‌ها، توجیهات مختلفی بیان داشته‌اند که برخی از آن‌ها، عبارتند از:

امکان دارد که معاذ ﷺ به نیت نفل به پیامبرﷺ اقتدا کرده باشد؛ آن‌گاه برای قوم خود، فرض عشاء را امامت نموده باشد. اما حدیث بیهقی (ج ٣ ص ٨٦ باب الفریضة خلف من یصلّی النافلة) و دارقطنی (باب ذکر صلاة المفترض خلف المتنفل شماره ١) این توجیه را برنمی‌تابد؛ زیرا در آخر آن آمده است: «هي له تطوع ولهم

فريضة»؛ «نماز برای معاذ ﷺ، نفل و برای مقتدیان فرض بود». ولی در پاسخ این حدیث گفته‌اند که این عبارت (هی له تطوع..). را فقط ابن جریج نقل کرده است. و امام احمد بن حنبل نیز درباره‌ی این عبارت گفته است: «اخشي ان لا تكون محفوظة»؛ «بیم آن دارم که این عبارت، محفوظ نباشد». و اگر فرض را بر آن بگذاریم که این جمله، صحیح باشد، باز هم دلیل و حجت نمی‌باشد، زیرا گمان راوی است.

اگر به فرض، ثابت شود که معاذ ﷺ، در اقتدا به پیامبر ﷺ، نیت فرض عشاء را داشته است، باز هم تأییدی از پیامبر ﷺ بر عمل او نشده است؛ بلکه خلاف آن از پیامبر ﷺ ثابت است. در مسند احمد بن حنبل، روایتی بدین نحو وجود دارد که شخصی از قبیله‌ی معاذ ﷺ به نزد پیامبر آمد و از معاذ ﷺ شکایت کرد که وی برای نماز، دیر می‌آید و نماز را هم طولانی می‌گرداند؛ پیامبر ﷺ خطاب به معاذ ﷺ فرمود: «يا معاذ بن جبل! لاتكن فتّاناً؛ اما ان تصلّي معي وامّا ان تخفّ علي قومک»؛ «ای معاذ بن جبل! فتنه‌گر مباش. یا با من نماز بگزار و یا نماز را بر قومت، سبک و مختصر بگردان».

واقعه‌ی معاذ بن جبل ﷺ، مربوط به زمانی است که یک نماز در روز را دوبار خواندن، جایز بوده است، که بعدها این حکم به وسیله‌ی حدیث عبدالله بن عمر ﷺ منسوخ گردید؛ آنجا که گفت: از

پیامبر ﷺ شنیدم که فرمودند: «لا تصلّي صلاة مكتوبة في يوم مرّتين» (نسایی و دارقطنی)؛ «یک نماز در روز، دوبار خوانده نمی‌شود».

علامه انور شاه کشمیری در توجیه واقعه‌ی معاذ ﷺ گوید: معاذ بن جبل ﷺ همراه با پیامبر ﷺ نماز عشاء را نمی‌خواند؛ بلکه نماز مغرب را با آن حضرت ﷺ می‌خواند و نماز عشاء را در مسجد قبیله‌ی خویش برای مردم، امامت می‌نمود.

از این رو، در حدیث معاذ ﷺ، بحث اقتدای فرض‌گزار به نفل‌گزار مطرح نیست؛ به دلیل این که در حدیث معاذ ﷺ، به صراحت بیان شده است که معاذ ﷺ نماز مغرب را با پیامبر ﷺ می‌خواند: «انّ معاذ بن جبل كان يصلّي مع رسول الله ﷺ المغرب ثم يرجع الي قومه فيؤمّهم».

بر این توجیه، انتقادهایی وارد شده است و آن این که: اگر معاذ ﷺ نماز مغرب را با پیامبر ﷺ می‌خوانده است، پس چرا مقتدیانش از تأخیر و دیرآمدن وی به نزد پیامبر ﷺ شکایت بردند؟

در پاسخ بدین انتقاد، چنین گفته شده است که: از برخی روایات، ثابت شده است که معاذ ﷺ بعد از مغرب، فوراً حرکت نمی‌کرد، بلکه اندکی از مجالست با آن حضرت ﷺ بهره می‌برد و آن‌گاه به طرف محله‌ی خویش حرکت می‌کرد؛ و به همین دلیل، به اول وقت عشاء، به مسجد محله‌ی خویش نمی‌رسید.

انتقاد دوم بر توجیه چهارم، این است که در روایتی این الفاظ وجود دارد: «ثم يرجع الي قومه فيصلّي بهم تلك الصلاة»؛ «یعنی معاذ بن جبل ﷺ، نماز عشاء را همراه پیامبرﷺ می‌خواند و همان نماز را برای قوم خویش، امامت می‌کرد».

در پاسخ بدین انتقاد، چنین گفته شده است: عموماً معاذ ﷺ، نماز مغرب را با پیامبرﷺ می‌خواند و نماز عشاء را برای قوم خود، امامت می‌کرد؛ البته امکان دارد که یک روز نماز عشاء را همراه پیامبرﷺ خوانده باشد؛ و حدیث نیز فقط واقعه‌ی همان یک روز را بیان کرده باشد.

اما ظاهر حدیث، این توجیه را برنمی‌تابد؛ زیرا در حدیث چنین وارد شده است: «انّ معاذ بن جبل، كان يصلّي مع رسول اللهﷺ عشاء الاخرة ثم يرجع...»؛ از این رو با صیغه‌ی «کان» - که بر استمرار دلالت می‌کند - یکبار اتفاق افتادن این واقعه رد می‌شود؛ و همچنین با عبارت «عشاء الاخرة» توجیه کسانی که روایات عشاء را به «عشاء اولی» (مغرب) تعبیر می‌کنند و واقعه‌ی معاذ را به نماز مغرب ربط می‌دهند، رد می‌شود.

به هر حال، حضرت معاذ ﷺ نماز عشاء را دوبار می‌خواند: یک مرتبه در مسجد نبوی پشت سر پیامبرﷺ و مرتبه‌ی دوم: در مسجد قوم و قبیله‌ی خویش. امام شافعی‌ﷺ، معتقد است که معاذ ﷺ،

نمازی را که در مسجد نبوی پشت سر پیامبر ﷺ می‌خواند، نماز فرض و نمازی را که در مسجد قبیله و قوم خود می‌خواند، نماز نفل بود؛ از این رو، امام شافعی، بر این باور است: کسی که نماز فرض را خوانده است، می‌تواند همان نماز را به نیت نفل به کسانی که آن نماز فرض را نخوانده‌اند، امامت دهد؛ یعنی اقتدای فرض‌گزار به نفل‌گزار جایز است.

ولی امام ابوحنیفه و امام مالک بر این باورند که خواندن نماز فرض، پشت سر امامی که نماز نفل می‌خواند، جایز نیست و آن‌ها به حدیث عبدالله بن عمر ﷺ استدلال می‌کنند که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «یک نماز در روز، دو بار خوانده نمی‌شود».

و نیز می‌گویند: معاذ ﷺ به نیت نماز نفل برای بهره‌مندی از شرکت در نماز جماعت و استفاده کردن از برکات آن و به قصد آموختن از پیامبر ﷺ نماز را با ایشان می‌خواند و سپس به سوی قوم و مردم محله‌اش برمی‌گشت و امامت نماز را بر آنان به نیت فرض، انجام می‌داد.

به هر حال، اختلاف ائمه‌ی مذاهب، به این دلیل است که منبع و مصدر دین که خداوند متعال برای بندگان تشریع نموده، عبارت از نصوص دینی است و لاجرم مردم در فهم نصوص، اختلاف دارند و این یک امر طبیعی در زندگی بشری است که بعضی متمسک به ظواهر لفظ می‌شوند و بعضی روح مقاصد نصوص را در نظر

می‌گیرند، لذا واگذاردن مردم به اجتهاد خودشان از جمله عوامل و اسباب اختلاف می‌باشد.

گاهی خود لغتِ نصوص، عامل اختلاف میان فقیهان به شمار آمده است مانند: واژه‌ی «قُرء» در آیه‌ی «والمطلقات یتربصن بانفسهنّ ثلاثة قروء» وگاهی اسباب اختلاف فقهاء این است که بعضی الفاظ، احتمال معنای حقیقی و مجازی را در بردارد، لذا بعضی متمسک به معنای حقیقی آن هستند و بعضی به معنای مجازی آن.

یکی دیگر از اسباب اختلاف فقهاء در رابطه با اطمینان و عدم اطمینان نسبت به روایت است که یکی به این راوی «وثوق واعتماد» دارد و روایت او را می‌پذیرد و دیگری به آن اطمینان و اعتماد ندارد و روایتش را مبنای عمل قرار نمی‌دهد یا اینکه بعضی در پذیرفتن حدیثی بویژه در امور مبتلابه و عمومی، قایل به شرایطی هستند و بعضی آن شرایط را منظور نکرده‌اند.

یکی دیگر از موارد اختلاف فقهاء در ارتباط با اعتبار و عدم اعتبار دلایل شرعی و اسلامی است برای مثال: نظر امام مالک بر این است که عمل اهل مدینه در مسائلی چون عبادات به عنوان دلیل فقهی، مقدم بر خبر واحد است.

یکی دیگر از اسباب اختلاف این است که برخی از علماء حدیث ضعیف ـ که بعدها به حدیث «حسن» نام گذاری شد ـ را بر قیاس مقدم می‌دارند و برخی بر عکس، بعضی حدیث مرسل را بطور

کلی قبول دارند و بعضی آن را به طور کلی مردود می‌شمارند و بعضی با شرایطی آن را می‌پذیرند و بعضی به طور مطلق، شریعت امت‌های قبل از اسلام را می‌پذیرند و بدان اعتبار می‌نمایند و بعضی بدان اعتبار نمی‌دهند بعضی قول صحابه ﴿﴾ را به عنوان یکی از ادله می‌دانند و بدان استدلال می‌کنند و بعضی آن را به عنوان ادله‌ی شرعی نمی‌پذیرند و بدان اجتجاج نمی‌کنند.

بعضی «مصالح مرسله» را به عنوان یکی از ادله‌ی شریعت می‌پذیرند و بعضی آن را نمی‌پذیرند برخی از فقهاء اعتقاد دارند که نقل حدیث ضعیف از طرق متعدد، موجب تقویت روایت است در صورتی که دیگران چنین اصلی را قبول ندارند زمانی هم هست که حدیث راجع به مسئله‌ای عمومی و همیشگی در عالم تشریع صحبت می‌کند اما در دلالت حدیث بر معنای مراد، اختلاف روی می‌دهد. مثلاً: اگر حدیث شامل بر صیغه‌ی امر یا نهی باشد می‌توان سؤال کرد که آیا این امر بیانگر وجوب است یا استحباب و یا ارشاد؟ آیا صیغه‌ی نهی در حدیث گویای حرمت است یا کراهت؟ اگر دال بر کراهت باشد این کراهت از چه نوعی است؟ تحریمی یا تنزیهی؟

گاهی اختلاف در رابطه با دلالت امر و نهی، عام و خاص، مطلق و مقید، منطوق و مفهوم و غیر این‌ها که در علم اصول فقه به تفصیل بیان شده است می‌باشد.

و بالاخره گاهی علت اختلاف رأی فقها و مجتهدین به توثیق و تضعیف راویان حدیث بر می‌گردد که یکی راوی خاصی را مؤثق می‌شمارد و دیگری همان را نامؤثق معرفی می‌کند.

بنابراین اختلاف در مسائل فرعی، یک ضرورت، رحمت، وسعت و ثروت گرانبهایی است، چنانچه وقتی خلیفه منصور، خواست که تمام مردم ممالک اسلامی از کتاب مؤطای امام مالک پیروی کنند و کتاب وی را به عنوان کتاب مرجع برای همه‌ی افراد موجود در ممالک اسلامی معرفی نماید، امام مالک با فقاهت و ورع خویش به منصور گفت:

«امیرالمؤنین! چنین کاری نکن که اصحاب رسول‌خدا ﷺ به شهرها و مناطق پراکنده شده‌اند و هر قومی دارای یک نوع علم و دانش و حکمت و بینش است و اقوال و فتاوایی بر آنان پیشی گرفته و بدان راضی و قانع گشته‌اند، اگر همه‌ی مردم را به سوی یک نظریه و یک فتوا برگردانی، در میان امت، فتنه ایجاد خواهد شد».

آری! آنان این‌گونه به اختلاف میان ائمه می‌نگریستند که آن یک اختلاف در قضایای فرعی است و هیچ‌گونه زیانی ندارد و بلکه ضروری است. امکان ندارد که در این‌گونه مسائل فرعی، امت اسلامی بر روی یک نظریه اتفاق نمایند و خود این اختلاف آراء از لطف و موهبت خداوند متعال نسبت به این امت است که حکم و

قضایا و مسائل فرعی را بیان ننموده تا فرصتی برای اجتهاد و وسعت‌بخشی نسبت به تعدّد افهام باشد.

پس تعدد مذاهب وگوناگونی آراء فقهاء و مجتهدان اسلامی و دلایل مورد استناد هرکدام از آنها، بیانگر این است که هریک از آنها از دریای بیکران شریعت، با صداقت و اخلاص جرعه‌ای برگرفته‌اند.

۱۱۵۱ - [۲] (صَحِيح)

وَعَنْهُ قَالَ: كَانَ مُعَاذٌ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ الْعِشَاءَ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى قَوْمِهِ فَيُصَلِّي بِهِمُ الْعِشَاءَ وَهِيَ لَهُ نَافِلَةٌ. أخرجه الشَّافِعِي فِي مُسْنده والطَّحَاوِي وَالدَّارَقُطْنِيّ وَالْبَيْهَقِيّ[1].

۱۱۵۱- (۲) جابر بن عبدالله ﷺ گوید: معاذ بن جبل ﷺ همراه با پیامبر ﷺ نماز عشاء را با جماعت می‌خواند؛ سپس به سوی قومش برمی‌گشت و همان نماز عشاء را برای آنان، امامت می‌کرد؛ و این در حالی بود که این کار برایش نفل به شمار می‌آمد.

[این حدیث را شافعی در مسندش و طحاوی، دارقطنی و بیهقی روایت کرده‌اند]

شرح: «کان معاذ یصلّی مع النبی ﷺ العشاء»: در برخی از احادیث، به جای نماز عشاء، نماز «مغرب» روایت شده است؛ مثل حدیث ترمذی که چنین روایت کرده است: «عن جابر بن عبدالله: انّ معاذ بن جبل ﷺ كان يصلّي مع رسول الله ﷺ المغرب ثم يرجع الي قومه فيؤمّهم»؛ «جابر

۱- بخاری ۲/۱۹۲ ح ۷۰۱؛ و مسلم ۱/۳۴۰ ح (۴۶۵-۱۸۰).

بن عبدالله ﷺ گوید: معاذ بن جبل ﷺ با پیامبر ﷺ نماز مغرب را می‌گزارد؛ آن گاه به سوی قومش برمی‌گشت و برای آنان، امامت می‌کرد». اما در بیشتر روایات به جای «مغرب»، نماز «عشاء» ذکر شده است؛ به عنوان مثال: عمرو بن دینار، ابوالزبیر و عبیدالله بن مقسم از جابر بن عبدالله ﷺ، حدیث «نماز عشاء» را روایت کرده‌اند (سنن کبری، بیهقی، ج ۳، ص١١٦).

برخی از محدثان، روایت «نماز مغرب» را تفرّد «محارب بن دینار» گفته‌اند؛ اما «محارب» در این روایت، مُتفرّد نیست و دارای تعدادی متابع می‌باشد؛ و قول بهتر این است که گفته شود که روایات، بیانگر واقعه‌های متعددی است.

«وهی»: این ضمیر «هی» احتمال دارد به دو چیز برگردد:

نمازی که دو مرتبه با جماعت به صورت فرض و نفل گزارده شود؛ یعنی این که معاذ بن جبل ﷺ نماز را دو مرتبه با جماعت، به صورت فرض و نفل می‌گزارد، این برایش نفل به شمار می‌آمد و از این رهگذر، پاداش فراوانی را فراچنگ می‌آورد.

یا نماز اولی که همراه با پیامبر ﷺ گزارده بود، برایش نفل به حساب می‌آمد.

«رواه»: مصنّف بیان نکرده است که این حدیث را چه کسی از صاحب نظران عرصه‌ی حدیث، روایت کرده است؛ و این خود بیانگر

آن است که وی، این حدیث را در صحیح بخاری و صحیح مسلم، ندیده است.

فصل دوم

۱۱۵۲ - [۳] (صَحِيح)

عَن يزِيد بن الْأسود قَالَ: شَهِدْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ حَجَّتَهُ فَصَلَّيْتُ مَعَهُ صَلَاةَ الصُّبْحِ فِي مَسْجِدِ الْـخَيْفِ فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ وَانْحَرَفَ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلَيْنِ فِي آخِرِ الْقَوْمِ لَمْ يُصَلِّيَا مَعَهُ قَالَ: «عَلَيَّ بِهِمَا» فَجِيءَ بِهِمَا تُرْعَدُ فَرَائِصُهُمَا فَقَالَ: «مَا مَنَعَكُمَا أَنْ تُصَلِّيَا مَعَنَا؟». فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّا كُنَّا قَدْ صَلَّيْنَا فِي رِحَالِنَا. قَالَ: «فَلَا تَفْعَلَا إِذَا صَلَّيْتُمَا فِي رِحَالِكُمَا ثُمَّ أَتَيْتُمَا مَسْجِدَ جَمَاعَةٍ فَصَلِّيَا مَعَهُمْ فَإِنَّهَا لَكُمَا نَافِلَةٌ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ[۱].

۱۱۵۲- (۳) یزید بن اسود ؓ گوید: همراه با پیامبر ﷺ در حجّ فرض ایشان (یعنی در حجّة الوداع) حضور داشتم و با ایشان، نماز صبح را در مسجد «خَیف» خواندم؛ و چون آن حضرت ﷺ نماز خویش را به پایان رساندند و از آن منصرف شدند، ناگاه دو مرد را دیدند که در پایان (صفِ) مردم نشسته‌اند و با آن حضرت ﷺ نماز نگزارده‌اند.

پیامبر ﷺ فرمودند: «آن دو را به نزدم فرا خوانید». آن گاه، آن دو را در حالی پیش پیامبر ﷺ آوردند که گوشت‌ها و عضله‌های میان پهلو و سینه‌هایشان می‌لرزید.

۱- ابوداود ۳۸۶/۱ ح ۵۷۵؛ ترمذی ۴۲٤/۱ ح ۲۱۹؛ نسایی ۱۱۲/۲ ح ۸۵۸؛ دارمی ۳٦٦/۱ ح ۱۳٦۷؛ و مسند احمد ۱٦۰/٤.

آن حضرت ﷺ به آن دو فرمودند: «چرا با ما نماز نخواندید؟» گفتند: ما در منزلمان نماز خوانده بودیم. پیامبر ﷺ فرمودند: «در آینده، این کار را تکرار مکنید؛ پس هرگاه نمازتان را در منزل خویش خواندید؛ سپس به مسجدی آمدید که در آن، نماز جماعت برگزار می‌شد، پس با آن‌ها دوباره نماز بخوانید؛ زیرا آن (نماز اولی یا دومی) برایتان نفل به شمار می‌آید».

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: «حجّته»: حجّ فرض پیامبر ﷺ؛ مراد «حجّة الوداع» است.

«حجّة الوداع»: کار دعوت و ابلاغ رسالت، به پایان رسیده بود و جامعه‌ای نوین، بر پایه‌ی اثبات اُلوهیت خدای یکتای بی‌همتا و نفی اُلوهیت دیگر خدایان، تأسیس شده بود و مبانی نبوّت حضرت ختمی مرتبت و رسالت خاتم پیامبران، استوار گردیده بود و گویی هاتفی از درون قلب رسول خدا ﷺ ایشان را ندا درمی‌داد و یادآوری می‌کرد که دوران اقامت آن حضرت ﷺ در عالَم دنیا نزدیک است به پایان برسد.

خداوند چنین خواسته بود که ثمرات دعوتی را که آن حضرت ﷺ بیست و اندی در راه بارور کردن نهال آن، رنج‌های گوناگون را بر خویشتن هموار گردانیده بودند، به رسول گرامی خویش، نشان بدهد. پیامبر گرامی اسلامی ﷺ در اطراف مکّه با افراد و نمایندگان

قبایل مختلف عرب، نشست و برخاست داشته باشند و آنان از آن حضرتﷺ احکام دین و معارف اسلام را فراگیرند و از آنان گواهی بگیرد که نسبت به ادای امانت الهی، کوتاهی نکرده و رسالت خداوندی را تبلیغ نموده و از مراتب خیرخواهی نسبت به امّت خویش، فروگذار نکرده است.

پیامبر بزرگ اسلامﷺ، اعلام کردند که قصد ادای این حجّ پربرکت و پرآوازه را دارند. جمعّیت انبوهی وارد مدینه شدند و همگی آنان خواستار آن بودند که در این سفر حجّ به رسول خداﷺ اقتدا کنند. روز شنبه، پنج روز مانده به پایان ماه ذی‌قعده، پیامبر گرامی اسلام ﷺ آماده‌ی سفر حج شدند.

به هر حال، رسول خداﷺ مدینه را به قصد «مکه» ترک گفت تا ادای حج نموده و به مسلمانان، دین و مناسک آن‌ها را تعلیم دهد و با ادای امانت و اخذ شهادت از آن‌ها، آخرین توصیه‌ها و سفارش‌های خود را به امّت عرضه فرماید؛ همچنین با گرفتن عهد و پیمان از مسلمانان، آثار جاهلیت را زدوده و زیر گام‌های خود پایمال کند.

این حج - در عمل - جایگزین هزارها خطبه و درس قرار گرفت؛ گویی مدرسه‌ای متحرک و مسجدی سیار و یک پایگاه گشتی بود

که جاهل و نادان، در آن آموزش می‌دهید و غافل و ناخبر، آگاه می‌شد و تنبل، هوشیار شده و ناتوان در آن، نیرومند می‌گردید.

«فصلّیتُ معه صلاة الصبح»: از این حدیث ثابت می‌شود که نفل‌گزاردن پس از نماز صبح (یا عصر) درست است؛ و این در حالی است که پیامبرﷺ در حدیثی دیگر، می‌فرمایند: «اذا صلّیتَ في اهلك ثم ادركتَ فصلّها الّا الفجر والمغرب» (دارقطنی)؛ «هرگاه در خانه‌ی خویش نماز گزاردی؛ آن‌گاه دوباره آن را دریافتی، پس آن را بگزار به جز نماز صبح و مغرب».

و به حدیث بالا می‌توان چنین پاسخ داد که حدیث نهی، بر حدیثی که بیانگر نفل‌گزاردن پس از نماز صبح است، مقدّم می‌باشد؛ و یا حدیث بالا، پیش از آن است که از گزاردن نفل در اوقات مشخّص، نهی شده باشد.

«مسجد خَیف»: مسجد «خَیف»، مهمترین مسجد در منطقه‌ی مِنیٰ است؛ درباره‌ی فلسفه‌ی پیدایش آن مسجد، روایت جالبی وجود دارد. می‌دانیم که در سال پنجم هجرت، مشرکان مکه به تحریک یهودیان، پیمان اتّحادی را با برخی از قبایل عرب، امضا کردند تا به مدینه حمله کنند و ریشه‌ی اسلام را از اساس، برکنند. محلّی که آنان برای امضای این پیمان انتخاب کردند، جایی بود که بعدها مسجد «خَیف» در آنجا بنا گردید. این بدان معنا است که در

محل پیمان مشرکان بر ضدّ اسلام، مسجدی بنا شد تا شکست اتّحاد قریش با قبایل عرب را یادگار باشد.

«خَیف» به محلی گویند که از شدّت کوهستانی بودن آن کاسته شده، اما هنوز به صورت دشت در نیامده است. دامنه‌ی کوه صفائح چنین وضعیتی دارد و مسجد خَیف در همین جا ساخته شده است.

بر اساس برخی روایات، مسجد خَیف، شاهد خطبه‌ی مهم رسول خداﷺ در حجة الوداع بوده است که متن آن خطبه، در روایات نقل شده است.

به هر روی، مسجد خیف از دیرزمان بنا شده و از قرن سوّم، نخستین گزارش‌های تاریخی آن را، در دست داریم. مؤرخان نوشته‌اند که در سال ۲٤۰ هجری قمری، سیل آن را تخریب کرد؛ سپس بر جای آن، مسجدی بنا گردید و سیل‌بندی ساخته شد تا حفاظ مسجد باشد. مساحت مسجد در آن زمان ۱۵۰۰ مترمربع بوده است.

در اطراف مسجد خیف، رواق‌های کوچکی نیز بوده است. این مسجد در سال ٥٥٦ قمری، به دست جمال‌الدین اصفهانی وزیر موصل و شام، بازسازی شد. مسجد خیف در قرن نهم هجری بنای باشکوهی داشته است.

تا پیش از بازسازی اخیر، مسجد یاد شده، تنها یک چهار دیواری بود که وسط آن، بقعه‌ای بوده است که مناره هم داشته و مشهور به مقام ابراهیم بوده است.

آخرین بازسازی مسجد در سال ۱۳۹۲ قمری در دوره‌ی سعودی با بنایی بزرگ و رواق‌های متعدد و مساحتی حدود ۲۳٦٦۰ متر مربع انجام گرفته است. طول این مسجد ۱۸۲ و عرض آن ۱۳۰ متر است.

«علی»: اسم فعل و به معنای «ایتونی»: به نزدم بیاورید.

«ترعد»: می‌لرزید؛ لرزه بر اندام شده بود.

«فرائصهما»: فرائص جمع «فریصة»: گوشت پاره‌ی میان پهلو و کتف که در وقت ترسیدن بلرزد. و به عضلات سینه نیز اطلاق می‌گردد.

«رحالنا»: منازل ما؛ خانه‌های ما.

«فاتّها»: نماز اولی؛ یا نماز دوّمی؛ و یا نمازی که در مسجد، با جماعت خوانده‌اید.

فصل سوم

۱۱۵۳ - [٤] (صَحِيح)

وَعَن بسر بن محجن عَن أَبِيه أَنَّهُ كَانَ فِي مَجْلِسٍ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَأُذِّنَ بِالصَّلَاةِ فَقَامَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَصَلَّى وَرَجَعَ وَمِحْجَنٌ فِي مَجْلِسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ النَّاسِ؟ أَلَسْتَ بِرَجُلٍ مُسْلِمٍ؟» فَقَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَلَكِنِّي كُنْتُ قَدْ صَلَّيْتُ فِي أَهْلِي فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا جِئْتَ الْمَسْجِدَ وَكُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ فَأُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَصَلِّ مَعَ النَّاسِ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ». رَوَاهُ مَالك وَالنَّسَائِي[1].

۱۱۵۳- (٤) بُسر بن مِحْجَن رضی الله عنه، از پدرش نقل می‌کند که وی در مجلسی، همراه پیامبر ﷺ بود و چون برای نماز، اقامه گفته شد، پیامبر ﷺ از جای برخاستند و نماز گزاردند و پس از آن، برگشتند و حال آن که مِحجَن رضی الله عنه در جای خویش نشسته بود! از این روی، پیامبر ﷺ خطاب بدو فرمودند: «چه چیز تو را از نماز خواندن با مردم بازداشت؟ مگر تو مسلمان نیستی»؟ عرض کرد: آری؛ای رسول خدا ﷺ! ولی من نماز خویش را در منزل خود گزارده‌ام. آن‌گاه رسول خدا ﷺ بدو فرمودند: «هرگاه به مسجد درآمدی و این در حالی بود که پیش‌تر (در منزل خویش) نماز خوانده بودی؛ سپس نماز با جماعت

۱- نسایی ۱۱۲/۲ ح ۸۵۷؛ و موطأ مالک ۱۳۲/۱ ح ۸؛ «کتاب صلاة الجماعة».

برپا شد، در آن صورت دوباره به همراه مردم، نماز بخوان؛ اگر چه پیش‌تر، آن را در منزل گزارده باشی».

[این حدیث را مالک و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: «في مجلس»: مجلسی در مسجد.

«فَأُذِّن بالصلاة»: برای برپایی نماز، اقامه گفته شد. در اینجا واژه‌ی «اذان» برای اقامه به کار رفته است.

و می‌توان این‌گونه نیز ترجمه کرد: «برای نماز، اذان گفته شد؛ و پس از آن که اقامه‌ی نماز گفته شد، پیامبر ﷺ برخاستند». و بدین ترتیب، واژه‌ی «فَأُذِّن» به «اذان گفته شد» ترجمه می‌گردد.

١١٥٤ - [٥] (ضَعِيف)

وَعَنْ رَجُلٍ مِنْ أَسَدِ بْنِ خُزَيْمَةَ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيَّ قَالَ: يُصَلِّي أَحَدُنَا فِي مَنْزِلِهِ الصَّلَاةَ ثُمَّ يَأْتِي الْمَسْجِدَ وَتُقَامُ الصَّلَاةُ فَأُصَلِّي مَعَهُمْ فَأَجِدُ فِي نَفْسِي شَيْئًا من ذَلِك فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ: سَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «فَذَلِكَ لَهُ سَهْمُ جَمْعٍ». رَوَاهُ مَالِكٌ وَأَبُو دَاوُد[1].

١١٥٤- (٥) از مردی از قبیله‌ی «**اسد بن خزیمه**» روایت است که وی از ابوایوب انصاری ؓ پرسید: «یکی از ما (نمازگزاران مسلمان)، نماز خویش را در خانه‌ی خود می‌گزارد؛ آن‌گاه در حالی به مسجد می‌آید که نماز برپا شده است؛ از این رو، همراه با آنان، نماز را با جماعت می‌خوانم و در این مورد، در دلم، شک و تردیدی احساس

١- ابوداود ٣٨٨/١ ح ٥٧٨؛ و موطأ مالک ١٣٣/١ ح ١١؛«باب صلاة الجماعة».

می‌کنم (و نمی‌دانم که این کار، به نفع و سودم است یا به زیان و ضررم؟) ابوایوب انصاری ﷺ گفت: ما نیز در این مورد از رسول خدا ﷺ پرسیدیم؛ پس در پاسخ فرمودند: «هر کس نماز را با جماعت بخواند، به اندازه‌ی آنان، ثواب می‌برد؛ (یعنی بهره‌ی او در پاداش نماز جماعت می‌باشد و با خواندن نماز دومی همراه با جماعت، بدو پاداش نماز جماعت می‌رسد)».

[این حدیث را مالک و ابوداود روایت کرده‌اند].

۱۱۵۵ - [٦] (صَحِيح)

وَعَن يَزِيدَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: جِئْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ فَجَلَسْتُ وَلَمْ أَدْخُلْ مَعَهُمْ فِي الصَّلَاةِ فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ رَآنِي جَالِسا فَقَالَ: «أَلم تسلم يَا زيد؟» قُلْتُ: بَلَى يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَدْ أَسْلَمْتُ. قَالَ: «وَمَا مَنَعَكَ أَنْ تَدْخُلَ مَعَ النَّاسِ فِي صَلَاتِهِمْ؟» قَالَ: إِنِّي كُنْتُ قَدْ صَلَّيْتُ فِي مَنْزِلِي أَحْسَبُ أَنْ قَدْ صَلَّيْتُمْ. فَقَالَ: «إِذَا جِئْتَ الصَّلَاةَ فَوَجَدْتَ النَّاسَ فَصَلِّ مَعَهُمْ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ تَكُنْ لَكَ نَافِلَةً وَهَذِه مَكْتُوبَة». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۱۵۵- (٦) یزید بن عامر ﷺ گوید: در حالی به نزد رسول خدا ﷺ آمدم که ایشان مشغول خواندن نماز بودند؛ از این رو، نشستم و همراه با نماز گزاران، وارد نماز نشدم؛ چون رسول خدا ﷺ از نماز فارغ شدند، مرا نشسته دیدند و فرمودند: «ای یزید! مگر تو

۱- ابوداود ۳۸۸/۱ ح ۵۷۷.

مسلمان نیستی»؟ گفتم: آری؛ای رسول خدا ﷺ! بی‌گمان من مسلمان هستم.

آن حضرت ﷺ فرمودند: «پس چه چیز تو را از گزاردن نماز به همراه مردم بازداشته است؟» عرض کردم: من گمان می‌کردم که شما نماز را خوانده‌اید؛ از این رو، نماز خویش را در خانه‌ام خواندم. آن حضرت ﷺ فرمودند: «هرگاه به مسجد آمدی و مردم را مشغول خواندن نماز دیدی، پس همراه آنان، نماز را با جماعت بخوان؛ اگر چه پیش‌تر، آن را در منزل خوانده باشی؛ زیرا نماز دومی، برایت نفل و نماز اوّلی، حکم فرض را به خود می‌گیرد».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «تکن لک نافلة و هی مکتوبة»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه و تفسیر کرد:

۱- نماز دومی، برایت نفل می‌باشد و نماز اولی، حکم فرض را به خود می‌گیرد.

۲- نماز اولی، برایت نفل می‌باشد و نماز دومی، حکم فرض را به خود می‌گیرد.

۱۱۵٦ - [۷] (صَحِيحٌ)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ فَقَالَ: إِنِّي أُصَلِّي فِي بَيْتِي ثُمَّ أُدْرِكُ الصَّلَاةَ فِي الْـمَسْجِدِ مَعَ الْإِمَامِ أَفَأُصَلِّي مَعَهُ؟ قَالَ لَهُ: نَعَمْ قَالَ الرجل: أَيَّتهمَا أجعَل صَلَاتي؟ قَالَ عُمَرَ: وَذَلِكَ إِلَيْكَ؟ إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يَجْعَلُ أَيَّتَهُمَا شَاءَ. رَوَاهُ مَالِكٌ[1].

۱۱۵۶- (۷) از عبدالله بن عمر رضي الله عنه روایت است که مردی از وی پرسید: من نمازم را در خانه‌ی خویش می‌خوانم و سپس به مسجد می‌آیم و می‌بینم که نماز جماعت برپا است و مردم همراه با امام در نماز جماعت ایستاده‌اند؛ آیا در این صورت همراه با امام، نماز را دوباره بخوانم؟ عبدالله بن عمر رضي الله عنه در پاسخ گفت: آری؛ آن مرد گفت: کدام یک، نماز من خواهد بود (و بر آن اساس، مأجورم)؟

عبدالله بن عمر رضي الله عنه گفت: مگر به اختیار توست؟ خداوند هر طور بخواهد عمل می‌کند و هر کدام را که بخواهد، نماز فرض تو به حساب می‌آورد.

[این حدیث را مالک روایت کرده است].

۱۱۵۷ - [۸] (حسن)

وَعَنْ سُلَيْمَانَ مَوْلَى مَيْمُونَةَ قَالَ: أَتَيْنَا ابْنَ عُمَرَ عَلَى الْبَلَاطِ وَهُمْ يُصَلُّونَ. فَقُلْتُ: أَلَا تُصَلِّي مَعَهُمْ؟ فَقَالَ: قَدْ صَلَّيْتُ وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُول الله يَقُولُ: «لَا تُصَلُّوا صَلَاةً فِي يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ». رَوَاهُ أَحْمد وَأَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ[2].

۱- موطأ مالک ۱۳۳/۱ ح ۹؛ «کتاب صلاة الجماعة».
۲- ابوداود ۳۸۹/۱ ح ۵۷۹؛ نسایی ۱۱۴/۲ ح ۸۶؛ و مسند احمد ۱۹/۲.

۱۱۵۷- (۸) سلیمان، برده‌ی آزاد شده‌ی میمونه ل گوید: ما به مکانی به نام «**بَلاط**» به نزد عبدالله بن عمر س رفتیم؛ و این در حالی بود که مردمِ (آنجا)، مشغول خواندن نماز بودند. من به عبدالله بن عمر س گفتم: آیا همراه آنان نماز نمی‌خوانی؟ او در پاسخ گفت: من نماز خویش را خوانده‌ام و از پیامبرص شنیده‌ام که می‌فرمودند: **«نباید یک نماز را در یک روز، دوبار بخوانید»**.

[این حدیث را احمد، ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: «بَلاط»: این واژه در اصل، به این معانی استعمال شده است: «زمین هموار و نرم؛ تخته‌های سنگ که بدان زمین را فرش کنند؛ هر زمینی که با تخته سنگ یا آجر، فرش شود». و این کلمه به کاخ شاهی و مجازاً به مجلس بزرگان پادشاه، اطلاق می‌شود. و در اینجا، مراد از آن، مکانی در مدینه‌ی منوره است که امیرالمؤمنین عمر بن خطاب س آن را در بیرون از مسجد نبوی بنیاد نهاد تا جایگاهی برای مردم برای نقل حکایت‌ها و داستان‌ها و بیان شعر و رجزخوانی و غیره باشد.

رفع یک اشکال:

به ظاهر بین این حدیث و احادیث پیشین، تناقض وجود دارد؛ و برای رفع این اشکال، می‌توان چنین گفت که این حدیث، حمل بر صورتی است که نماز فرض را به تنهایی، اعاده نماید نه با جماعت.

۱۱۵۸ - [۹] (صَحِيح)

وَعَنْ نَافِعٍ قَالَ: إِنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ: مَنْ صَلَّى الْمَغْرِبَ أَوِ الصُّبْحَ ثُمَّ أَدْرَكَهُمَا مَعَ الْإِمَامِ فَلَا يَعُدْ لَهما. رَوَاهُ مَالك[1].

۱۱۵۸- (۹) نافع ﷺ گوید: عبدالله بن عمر ﷺ می‌گفت: کسی که نماز صبح یا مغرب را (در منزل) خوانده است و سپس شاهد برگزاری نماز جماعت شود (و ببیند که نماز جماعت برپا است،) نباید آن‌ها را دوباره بخواند.

[این حدیث را مالک روایت کرده است].

شرح: از این حدیث معلوم می‌شود که اگر چنانچه فردی، نمازهای فرض صبح یا مغرب و یا عصر را در منزل خویش خواند؛ سپس به مسجد آمد و دید که امام، مشغول خواندن نماز فرض صبح، یا مغرب و یا عصر - همراه با جماعت - است، در آن صورت همراه با امام، در نماز جماعت صبح، مغرب و عصر به نیت نفل شرکت نکند؛ زیرا گزاردن نماز نفل پس از این اوقات، مکروه می‌باشد.

۱- موطأ مالک ۱۳۳/۱ ح ۱۲؛ «کتاب صلاة الجماعة».

باب (۳۰)

نمازهای سنّت و فضیلت آن‌ها

فصل اول

١١٥٩ - [١] (صَحِيح)

عَن أُمِّ حَبِيبَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى فِي يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً بُنِيَ لَهُ بَيْتٌ فِي الْـجَنَّةِ: أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَهَا وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْـمغرب وَرَكْعَتَيْنِ بعد الْعشَاء وَرَكْعَتَيْنِ قبل صَلَاة الْفَجْرِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ

وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ أَنَّهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ يُصَلِّي لِلّٰهِ كُلَّ يَوْمٍ ثْنَتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً تَطَوُّعًا غَيْرَ فَرِيضَةٍ إِلَّا بَنَى اللهُ لَهُ بَيْتًا فِي لاجنة أَوْ إِلَّا بُنِيَ لَهُ بَيْتٌ فِي الْـجَنَّةِ»[1].

١١٥٩- (١) امّ حبیبه رضي الله عنها گوید: «هر کس در هر شبانه‌روز، دوازده رکعت (نماز سنّت) بخواند (و بر آن‌ها مواظبت و پایبندی نماید)، خانه‌ای در بهشت برای او ساخته می‌شود؛ و این دوازده رکعت (نماز سنّت) عبارتند از: چهار رکعت (سنّت) پیش از فرض ظهر و دو رکعت پس از آن؛ دو رکعت پس از مغرب؛ دو رکعت پس از نماز فرض عشاء و دو رکعت پیش از ادای نماز فرض صبح». [این حدیث را ترمذی روایت کرده است

و در روایتی از مسلم، آمده است که] امّ حبیبه رضي الله عنها گفته است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند:

١- مسلم ٥٠٣/١ ح (٧٢٨-١٠٣)؛ ابوداود ٤٢/٢ ح ١٢٥٠؛ ترمذی ٢٧٤/٢ ح ٤١٤؛ نسایی ٢٦٠/٣ ح ١٧٩٤؛ ابن ماجه ٣٦١/١ ح ١١٤٠؛ دارمی ٣٩٧/١ ح ١٤٣٨؛ و مسند احمد ٣٢٦/٦.

«هر بنده‌ی مسلمان و حقگرایی که روزانه، علاوه بر نمازهای فرض، دوازده رکعت نماز نفل برای خشنودی خدا بخواند، خداوند برایش خانه‌ای در بهشت می‌سازد؛ یا این که خانه‌ای در بهشت برایش ساخته می‌شود». (امّ حبیبه رضی الله عنها گوید: پس از شنیدن این سفارش پیامبرﷺ، هرگز خواندن آن دوازده رکعت را ترک نکردم).

شرح: این دوازده رکعت، همان نمازهای سنّت هستند که عبارتند از: دو رکعت قبل از نماز فرض صبح؛ چهار رکعت قبل از نماز فرض ظهر و دو رکعت پس از آن؛ دو رکعت بعد از نماز فرض مغرب و دو رکعت بعد از نماز فرض عشاء که در مجموع، دوازده رکعت می‌شود.

همه می‌دانند که در شبانه‌روز، پنج نماز بر مسلمانان، فرض گردیده است که آن‌ها را رکن اسلام و لازمه‌ی ایمان به شمار می‌آورند؛ و علاوه بر آن‌ها، قبل یا بعد از آن‌ها و یا در اوقاتی دیگر، رسول خداﷺ مسلمانان را ترغیب و تشویق به خواندن نمازهایی دیگر نیز کرده‌اند. خود رسول خداﷺ نیز نسبت به گزاردن این نمازها تأکید کرده‌اند و توأم با تعلیم به دیگران، خود نیز با توجه و اهتمام، آن‌ها را خوانده‌اند؛ از این رو، بدین نمازها «سنّت» و به بقیه، «نفل» اطلاق می‌شود.

ناگفته نماند که واژه‌ی «نفل»، در لغت به معنای «افزونی، اضافه و زاید» می‌آید و در احادیث به غیر از نمازهای فرض و واجب، این واژه به کار می‌رود.

و حکمت و فلسفه‌ی نمازهای سنّت و یا نفلی که قبل از نمازهای فرض گزارده می‌شوند، این است که پیش از مشغول شدن به نماز فرض - که حضور خاصّی به بارگاه الهی است - با خواندن دو و یا چهار رکعت نماز به طور انفرادی، دل خود را با بارگاه الهی مشغول و مأنوس ساخته تا یک نوع آمادگی و نسبت و نزدیکی با ملأ آعلی حاصل شود؛ و حکمت و مصلحت سنّت و یا نفلی که بعد از نمازهای فرض گزارده می‌شوند، به ظاهر این است که نقص و یا خطایی که در نمازهای فرض پیش آمده است، با نمازهای سنّت و نفل، جبران گردد.

ابوهریره رضی الله عنه گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمودند:

«انّ اول ما یحاسب به العبد یوم القیامة من عمله، صلاته؛ فان صلحت، فقد افلح وانجح؛ وان فسدت، فقد خاب وخسر؛ فان انتقص من فریضته شيء قال الرب تبارك وتعالي: انظروا هل لعبدي من تطوّع فیکمل بها ماانتقص من الفریضة ثم یکون سائر عمله کذلك» (ابوداود).

«نخستین چیزی که در روز رستاخیز، انسان از آن محاسبه می‌شود، نماز است؛ اگر نمازش صحیح باشد، رستگار شده و نجات می‌یابد؛ و اگر نمازش خراب و ناقص باشد، زیانکار و خسارتمند می‌شود؛ و اگر در فرایض، نقصی باشد، خداوند بلندمرتبه

می‌فرماید: ببینید آیا بنده‌ام نماز نفل دارد تا با آن کاستی‌های نمازهای فرضش کامل شود؛ سپس سایر اعمالش نیز به همین ترتیب، مورد محاسبه قرار می‌گیرد».

از این حدیث معلوم می‌شود که بایستی انسان، ذخیره‌ی نمازهای نفل و سنّت داشته باشد تا در صورتی که در فرایض وی، نقصی رونما گردد، به وسیله‌ی نمازهای نفل و سنّت، فرایضش، تکمیل شود.

بسیاری از مردم بر اثر نادانی می‌گویند: «برای ما به جای آوردن همین فرایض کافی است و گزاردن نمازهای نفل، کار بزرگان است»؛ در این تردیدی نیست که اگر نمازهای فرض را به خوبی ادا کند، کافی خواهد بود، ولی ادای کامل آن‌ها، بسیار سخت و دشوار است؛ و اگر نقصی در آن‌ها وجود داشته باشد، تنها راه برطرف کردن آن، نمازهای سنت و نفل هستند. [این حدیث را مالک روایت کرده است].

۱۱۶۰ - [۲] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: «صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الظُّهْرِ وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَهَا وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ فِي بَيْتِهِ وَرَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعِشَاءِ فِي بَيْتِهِ قَالَ: وَحَدَّثَتْنِي حَفْصَةُ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ حِينَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ»[1].

۱- بخاری ۴۲۵/۲ ح ۹۳۷؛ مسلم ۵۰۴/۱ ح (۷۲۹-۱۰۴)؛ و دارمی ۳۹۶/۱ ح ۱۴۳۷.

۱۱۶۰- (۲) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: با رسول خدا ﷺ پیش از نماز ظهر، دو رکعت و پس از آن نیز دو رکعت و پس از مغرب، دو رکعت در خانه‌شان و دو رکعت پس از عشاء در خانه‌شان گزاردم.

ابن عمر ﷺ در ادامه گوید: حفصه ﷺ به من خبر داده است که چون بامداد می‌دمید، پیامبرخدا ﷺ، دو رکعت کوتاه (نماز سنّت) می‌گزاردند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «رکعتین قبل الظهر»:

امام احمد بن حنبل و امام شافعی - بنا به قول مشهور خویش - بر این باورند که سنّت‌های قبل از ظهر، دو رکعت می‌باشند؛ و دلیل ایشان، همین حدیث عبدالله بن عمر ﷺ است که گفت: «صلّیتُ مع النبيّ ﷺ رکعتین قبل الظهر ورکعتین بعدها»؛ «با رسول خدا ﷺ پیش از نماز ظهر، دو رکعت و پس از آن نیز دو رکعت گزاردم».

و امام ابوحنیفه، امام مالک و جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی بر این عقیده‌اند که سنّت‌های قبل از ظهر، چهار رکعت هستند؛ و این بزرگواران، می‌گویند: بیشتر روایت‌ها و حدیث‌ها بر سنّت بودن چهار رکعت قبل از ظهر، دلالت می‌کنند که چند نمونه از آن‌ها را در اینجا خواهیم آورد:

علی بن ابی طالب ﷛ گوید: «كان النبيّ ﷺ يصلّي قبل الظهر اربعاً وبعدها ركعتين» (ترمذی)؛ «پیامبر ﷺ قبل از ظهر، چهار رکعت و پس از آن، دو رکعت می‌گزاردند».

ابوایوب انصاری ﷛ گوید: «اَدمن رسول الله ﷺ اربع ركعات بعد زوال الشمس. فقلتُ يا رسول الله! انك تدمن هؤلاء الاربع ركعات. فقال: يا اباايوب! اذا زالت الشمس فتحت ابواب السماء فلن ترتجّ حتّي يصلّي الظهر فاحبّ ان يصعدلي فيهن عمل صالح قبل ان ترتجّ. فقلت يا رسول الله! او في كلهن قراءة؟ قال: نعم. قلت: بينهن تسليم فاصل؟ قال: لا، الّا التشهد». (ترمذی)؛ «رسول خدا ﷺ پیوسته به خواندن چهار رکعت نماز، در وقت فرارسیدن نیمروز - بعد از زوال خورشید - مواظبت و پای‌بندی می‌نمودند. بدیشان گفتم: ای فرستاده‌ی خدا! شما را می‌بینم که پیوسته بر خواندن این چهار رکعت نماز در وقت فرارسیدن نیمروز، مواظبت و پای‌بندی می‌فرمایید؛ (علّت چیست)؟

آن حضرت ﷺ فرمودند: به راستی دروازه‌های آسمان به هنگام فرارسیدن نیمروز، گشوده می‌شوند و تا وقتی که نماز ظهر خوانده نشود، همچنان گشوده، باقی می‌مانند و بسته نمی‌شوند؛ و من نیز دوست دارم که در این وقت، کاری نیک و پسندیده برای من به آسمان بالا رود.

ابوایوب انصاری ﷛ گوید: بدیشان گفتم: آیا در هر چهار رکعت از آن، (باید پس از سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای یا چیزی از قرآن) خوانده

شود؟ آن حضرت ﷺ فرمودند»: آری؛ باید در هرچهار رکعت، پس از سوره‌ی فاتحه، سوره‌ای دیگر یا چیزی از قرآن، تلاوت گردد.

دوباره پرسیدم: آیا در این چهار رکعت، باید با سلام دادن فاصله انداخت؟ (و هردو رکعت را با یک سلام خواند و میان آن چهار رکعت، با سلام فاصله انداخت)؟ پیامبر ﷺ فرمودند: خیر؛ فقط در وسط این چهار رکعت، باید تشهد خوانده شود».

ام حبیبه رضی الله عنها گوید: «سمعتُ رسول الله ﷺ يقول: من حافظ علي اربع ركعات قبل الظهر و اربع ركعات بعدها، حرمه الله علي النار» (ترمذی)؛ «از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: کسی که بر خواندن چهار رکعت قبل از ظهر و چهار رکعت پس از آن، مواظبت کند، خداوند بلندمرتبه، آتش دوزخ را بر وی حرام می‌گرداند».

و عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «من ثابر علي اثنتي عشرة ركعة في اليوم والليلة دخل الجنة: اربعاً قبل الظهر وركعتين بعدها وركعتين بعدالمغرب وركعتين بعد العشاء وركعتين قبل الفجر» (نسایی)؛ «هر کس در شبانه‌روز، بر خواندن دوازده رکعت (سنت) مواظبت و پای‌بندی کند، وارد بهشت می‌شود؛ و آن دوازده رکعت عبارتند از: چهار رکعت قبل از ظهر؛ دو رکعت بعد از ظهر؛ دو رکعت بعد از مغرب؛ دو رکعت بعد از عشاء و دو رکعت قبل از صبح».

و عایشهﭫ در حدیثی دیگر گوید: «ان النبيّﷺ كان اذا لم يصلّ اربعاً قبل الظهر صلّاهن بعدها» (ترمذی)؛ «هرگاه رسول خداﷺ چهار رکعت پیش از ظهر را نمی‌خواند، آن‌ها را پس از ظهر می‌خواند».

احادیث مزبور و احادیث و روایات بی‌شمار دیگری، بر سنّت بودن چهار رکعت قبل از ظهر وجود دارند؛ و از نظر جمهور، حدیث عبدالله بن عمر ﭭ، درباره‌ی سنّت‌های قبل از ظهر نیست، بلکه بیانگر نمازی دیگر به نام «صلاة الزوال» است که پیامبرﷺ آن را فوراً پس از زوال می‌خواندند. ولی قول صحیح آن است که چهار رکعت و دو رکعت قبل از ظهر، هردو از پیامبرﷺ ثابت هستند؛ ولی احادیث چهار رکعت از احادیث دو رکعت، بیشتر هستند؛ و با این وجود، باز هم هردو روش درست است.

به تعبیری دیگر، با توجه به بررسی تمام احادیث و روایات، معلوم می‌شود که رسول خداﷺ در بیشتر اوقات، چهار رکعت قبل از ظهر می‌خواندند؛ ولی گاهی اتفاق می‌افتاد که به دو رکعت نیز اکتفا می‌کردند. به هر حال، هردو روش از آن حضرتﷺ ثابت است و بر هر کدام که عمل شود، سنّت ادا می‌شود؛ از این رو اگر وقت کافی وجود داشت، بهتر آن است که پیش از ظهر، چهار رکعت گزارده شود و اگر چنانچه وقت برپای نماز جماعتِ فرض ظهر نزدیک بود، در آن صورت فقط بر دو رکعت بسنده شود.

«رکعتین خفیفتین»: از این بخش از حدیث، مختصر نمودن قرائت در سنّت‌های صبح ثابت می‌شود؛ زیرا در حدیثی دیگر، عبدالله بن عمر ﷺ می‌گوید: «رمقتُ النبيّ ﷺ شهرا فکان یقرأ في الرکعتین قبل الفجر ب(قل یا ایها الکافرون)و (قل هو الله احد)» (ترمذی)؛ «تا یک ماه پیامبر ﷺ را زیر نظر داشتم که در سنّت‌های صبح، سوره‌های «کافرون» و «اخلاص» را می‌خواندند».

از این رو، جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی، بر این حدیث عمل می‌کنند و تخفیف در سنّت‌های صبح را مستحب قرار داده‌اند.

و دیگر احادیث و روایاتی که پیرامون کوتاه گزاردن دو رکعت سنّت صبح آمده‌اند، عبارتند از:

۱- عایشه ﷺ گوید: «انّ رسول الله ﷺ کان یصلّي رکعتین خفیفتین بین النداء والاقامة من صلاة الصبح (متفق علیه) وفي روایة لهما: یصلّي رکعتي الفجر فیخفّفهما حتي اقول: هل قرأ فیهما بام القرآن؟! وفي روایة لمسلم: کان یصلّي رکعتي الفجر اذا سمع الاذان ویخفّفهما».

«رسول خدا ﷺ بین اذان و اقامه‌ی نماز صبح، دو رکعت نماز سنّت کوتاه می‌گزارد».

در روایتی از بخاری و مسلم آمده است که: «دو رکعت سنّت صبح را می‌گزارد و چنان کوتاه برگزار می‌کرد که با خود می‌گفتم: آیا سوره‌ی فاتحه را در این دو رکعت خواند».

و در روایتی از مسلم آمده است: «چون اذان را می‌شنید، دو رکعت صبح را می‌گزارد و کوتاه بر گزارش می‌کرد».

۲- حفصه رضی الله عنها گوید: «انّ رسول الله ﷺ کان اذا اذّن المؤذّن للصبح، وبدا الصبح، صلّي رکعتين خفيفتين» (بخاری و مسلم)؛ «چون مؤذّن برای صبح اذان می‌گفت و بامداد پیدا می‌شد، رسول خدا ﷺ دو رکعت کوتاه می‌گزارد».

و نیز حفصه رضی الله عنها روایت می‌کند که: «کان رسول الله ﷺ اذا طلع الفجر لايصلّي الا رکعتين خفيفتين» (مسلم)؛ «چون بامداد می‌دمید، پیامبر خدا ﷺ جز دو رکعت کوتاه، نماز دیگری نمی‌گزارد».

۳- و عبدالله بن عمر رضی الله عنه گوید: «کان النبيْ ﷺ يصلّي من الليل مثني مثني ويوتر برکعة من اخر الليل ويصلّي الرکعتين قبل صلاة الغداة وکَاَنَّ الاذان باذنيه» (بخاری و مسلم)؛ «پیامبرخدا ﷺ در شب دو دو رکعت نماز می‌گزارد و در آخر شب، یک رکعت وتر می‌گزارد. پیش از نماز صبح، دو رکعت را چنان کوتاه می‌گزارد که گویی اقامه بیخ گوش اوست و نماز دارد برپا می‌شود».

۱۱۶۱ - [۳] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يُصَلِّي بَعْدَ الْجُمُعَةِ حَتَّى يَنْصَرِفَ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ فِي بَيته[۱].

۱- بخاری ۴۲۵/۲ ح ۹۳۷؛ مسلم ۶۰۰/۲ ح (۸۸۲-۷۱)؛ نسایی ۱۱۳/۳ ح ۱۴۲۷؛ و موطأ مالک ۱۶۶/۱ ح ۶۹؛ «کتاب صلاة الجماعة».

۱۱۶۱- (۳) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ پس از نماز جمعه، نماز نمی‌گزاردند تا این که (به خانه) بازمی‌گشتند و در خانه‌ی خویش، دو رکعت نماز می‌گزاردند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: سنّت‌های قبل و بعد نماز فرض جمعه:

پیرامون سنّت‌های قبل از جمعه و سنّت‌های بعد از آن، در میان علماء و صاحب‌نظران فقهی، اختلاف‌نظر وجود دارد؛ از دیدگاه حنفی‌ها و بیشتر ائمه و پیشوایان و علماء و دانشوران دینی، قبل از جمعه، گزاردن چهار رکعت نماز، سنّت می‌باشد؛ ولی از نظرگاه امام شافعی، دو رکعت سنّت می‌باشد.

و در هر صورت، از مجموعه‌ی آثار و احادیث وارده در این موضوع، معلوم می‌شود که سنّت‌های قبل از جمعه، ریشه در واقعیت دارند؛ از این رو، همه‌ی ائمه و پیشوایان دینی، بر سنّت بودن نماز قبل از جمعه، اتفاق‌نظر دارند؛ این از یک سو؛ و از سوی دیگر، از قیاس جمعه بر ظهر نیز چنین معلوم می‌شود که بایستی سنت‌های جمعه مثل ظهر، چهار رکعت باشند.

و اختلافی که درباره‌ی سنّت‌های بعد از جمعه وجود دارد، این است که از دیدگاه امام شافعی و امام احمد بن حنبل، فقط خواندن دو رکعت، سنّت می‌باشد؛ و استدلال ایشان، از حدیث مرفوعی است که عبدالله بن عمر ﷺ آن را چنین روایت کرده است:

«انّه کان یصلّي بعد الجمعة رکعتین»؛ «پیامبرﷺ پس از جمعه، دو رکعت نماز می‌گزاردند».

و امام ابوحنیفه بر این باور است که پس از جمعه، خواندن چهار رکعت سنّت می‌باشد؛ و دلیل وی، حدیث مرفوع ابوهریره رضی الله عنه است که گفت: رسول خداﷺ فرمودند: «من کان منکم مصلّیاً بعد الجمعة فلیصلّ اربعاً»؛ «هر کس از شما خواستار گزاردن نماز پس از جمعه است، باید چهار رکعت نماز بگزارد».

و از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نیز روایت شده است که: «انّه کان یصلّي قبل الجمعة اربعاً وبعدها اربعاً» (ترمذی)؛ «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه قبل از جمعه، چهار رکعت و بعد از جمعه نیز، چهار رکعت دیگر می‌گزارد».

از دیدگاه امام ابویوسف و امام محمد، بعد از جمعه، شش رکعت سنّت وجود دارد؛ دلیل ایشان، این روایت است که عطاء گفت: «رأیتُ ابن عمر رضی الله عنه صلّي بعد الجمعة رکعتین ثم صلّي بعد ذلك اربعاً» (ترمذی)؛ «ابن عمر رضی الله عنه را دیدم که پس از جمعه ابتدا دو رکعت گزارد و پس از آن، چهار رکعت دیگر گزارد».

و از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز نقل گردیده است که: «انّه امر ان یصلّي بعد الجمعة رکعتین ثم اربعاً» (ترمذی)؛ «علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمان داد که بعد از جمعه، ابتدا دو رکعت و پس از آن، چهار رکعت دیگر، گزارده شود».

در ترتیب، این شش رکعت، دیدگاه فقهاء با یکدیگر تفاوت دارد؛ برخی از صاحب‌نظران فقهی احناف، بر این باورند که نخست چهار رکعت و پس از آن، دو رکعت خوانده شود؛ و برخی برعکس آن را ترجیح داده‌اند.

مولانا انور شاه کشمیری، قول دوم - مبنی بر خواندن دو رکعت و پس از آن خواندن چهار رکعت - را ترجیح داده‌اند؛ زیرا این ترتیب، از عملکرد علی ﷺ و عبدالله بن مسعود ﷺ تأیید می‌گردد.

١١٦٢ - [٤] (صَحِيح)

وَعَن عبد الله بن شَقِيق قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنْ صَلَاةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ عَنْ تَطَوُّعِهِ فَقَالَتْ: كَانَ يُصَلِّي فِي بَيْتِي قَبْلَ الظُّهْرِ أَرْبَعًا ثُمَّ يَخْرُجُ فَيُصَلِّي بِالنَّاسِ ثُمَّ يَدْخُلُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَكَانَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ الْـمَغْرِبَ ثُمَّ يَدْخُلُ فَيصَلي رَكْعَتَيْنِ وَيُصلي بِالنَّاسِ الْعِشَاءَ وَيَدْخُلُ بَيْتِي فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَكَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ تِسْعَ رَكَعَاتٍ فِيهِنَّ الْوَتْرُ وَكَانَ يُصَلِّي لَيْلًا طَوِيلًا قَائِمًا وَلَيْلًا طَوِيلًا قَاعِدا وَكَانَ إِذَا قَرَأَ وَهُوَ قَائِمٌ رَكَعَ وَسَجَدَ وَهُوَ قَائِم وَإِذا قَرَأَ قَاعِدًا رَكَعَ وَسَجَدَ وَهُوَ قَاعِدٌ وَكَانَ إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ. رَوَاهُ مُسْلِمٌ. وَزَادَ أَبُو دَاوُدَ: ثُمَّ يَخْرُجُ فَيُصَلِّي بِالنَّاسِ صَلَاة الْفجْر[1].

١١٦٢- (٤) عبدالله بن شقیق ﷺ گوید: از عایشه ﷺ درباره‌ی نمازهای نفلی رسول خدا ﷺ پرسیدم؛ او در پاسخ گفت: آن حضرت ﷺ پیش از نماز ظهر، در خانه‌ی من، چهار رکعت می‌خواندند؛ بعد از آن، می‌رفتند و نماز را برای مردم برگزار می‌کردند؛ آن‌گاه به خانه

١- مسلم ٥٠٤/١ ح (٧٣٠-١٠٥)؛ و ابوداود ٤٣/٢ ح ١٢٥١.

برمی‌گشتند و دو رکعت دیگر می‌خواندند. و همچنین نماز مغرب را با جماعت برای مردم برگزار می‌کردند؛ سپس وارد خانه می‌شدند و دو رکعت نماز می‌گزاردند؛ آن‌گاه بعد از برگزار نمودن نماز عشاء برای مردم، وارد خانه‌ی من می‌شدند و دو رکعت نماز می‌گزاردند؛ و شب‌ها با نماز وتر، نُه رکعت نماز می‌گزاردند.

گفتنی است که رسول خداﷺ بعضی از شب‌ها به طور طولانی، ایستاده نماز می‌گزاردند و برخی از شب‌ها به طور طولانی، نشسته نماز می‌خواندند؛ و هنگامی که ایستاده نماز می‌گزاردند و به حالت ایستاده قرائت می‌خواندند، رکوع و سجده را نیز به حالت ایستاده به جای می‌آوردند و اگر نشسته نماز می‌گزاردند و به حالت نشسته قرائت می‌خواندند، نشسته رکوع و سجده می‌نمودند (و برای انجام رکوع و سجده، برنمی‌خاستند).

و چون صبح صادق طلوع می‌کرد، دو رکعت نماز می‌گزاردند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است؛ و ابوداود نیز این عبارت را اضافه نموده است:] آن‌گاه (پس از گزاردن دو رکعت سنّت صبح،) از خانه بیرون می‌شدند و نماز بامداد را برای مردم برگزار می‌کردند و آن را با جماعت می‌گزاردند.

١١٦٣ - [٥] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى شَيْءٍ مِنَ النَّوَافِلِ أَشَدَّ تَعَاهُدًا مِنْهُ على رَكْعَتي الْفَجْر[1].

۱۱٦۳- (٥) عایشه ﵂ گوید: پای‌بندی و مواظبت رسول خدا ﷺ نسبت به هیچ کدام از نمازهای نفلی (زاید بر فرایض)، به اندازه‌ی دو رکعت نماز سنّتِ پیش از نماز فرض صبح نبود.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

«تعاهداً»: عهده‌دار شدن؛ مراقبت کردن؛ مواظبت نمودن؛ ملتزم شدن؛ برعهده گرفتن؛ پای‌بندی نمودن؛ بر دوش کشیدن.

۱۱٦٤ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «رَكْعَتَا الْفَجْرِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». رَوَاهُ مُسلم[2].

۱۱٦٤- (٦) عایشه ﵂ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «دو رکعت نماز سنّت قبل از صبح، از دنیا و هر آنچه که در آن وجود دارد، بهتر است».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است؛ و در روایتی دیگر از امام مسلم و امام بخاری آمده است: «احبّ اليّ من الدنيا جميعاً»؛ «از همه‌ی دنیا در نزد من دوست‌داشتنی‌تر است»].

۱۱٦٥ - [۷] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

۱- مسلم ۱/۱۰٥ ح (۷۲٤-۹٥).

۲- ترمذی ۲/۲۷٥ ح ٤۱٦؛ و مسند احمد ٦/٥۰.

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُغَفَّلٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم: «صلوا قبل صَلَاة الْمغرب رَكْعَتَيْنِ صَلُّوا قَبْلَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ». قَالَ فِي الثَّالِثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ». كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتَّخِذَهَا النَّاسُ سنة[1].

۱۱۶۵- (۷) عبدالله بن مغفّل ﷺ گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «پیش از نماز مغرب، دو رکعت نماز (مستحب) بگزارید؛ پیش از نماز مغرب، دو رکعت نماز (مستحب) بگزارید»؛ و پس از آن که سه بار این عبارت را تکرار کردند، فرمودند: «برای هرکس که بخواهد»؛ تا مبادا مردم، آن را سنّت (مؤکّده) قرار دهند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: همان‌گونه که در حدیث، وارد شده است، خواندن نماز نفل بین اذان و اقامه، مستحب است و در این باره اختلافی وجود ندارد، مگر در مورد دو رکعت قبل از نماز مغرب که برخی آن را مستحب نمی‌دانند. اما چنانچه ملاحظه می‌نمایید، رسول خداﷺ در حدیث بالا، مشروعیت این دو رکعت را مورد تأیید قرار داده‌اند؛ و همچنین در روایت دیگری آمده است که آن حضرتﷺ سه بار فرمودند: «قبل از نماز مغرب، نماز بخوانید» و بار سوم فرمودند: «البته هرکس خواست، نماز بخواند تا مبادا مردم آن را سنّت (مؤکّده) قرار دهند».

[1]- بخاری ۱۱۰/۲ ح ۶۲۷؛ مسلم۵۷۳/۱ ح (۸۳۸-۳۰۴)؛ ابوداود ۵۹/۲ ح ۱۲۸۱؛ ترمذی ۳۵۱/۱ ح ۱۸۵؛ ابن ماجه ۳۶۸/۱ ح ۱۱۶۲؛ و مسند احمد ۵۵/۵.

و همچنین انس ﷺ گوید: «هنگامی که اذان مغرب گفته می‌شد، یاران رسول خدا ﷺ (برای خواندن نماز) به سوی ستون‌ها می‌شتافتند و به نماز می‌ایستادند تا این که رسول خداﷺ می‌آمد و آنان همچنان مشغول نماز بودند». (بخاری)

و در روایت مسلم آمده است که اگر فرد بیگانه‌ای وارد مسجد می‌شد، فکر می‌کرد که نماز برگزار شده است؛ چون تعداد زیادی از صحابه، مشغول خواندن دو رکعت نماز نفل قبل از نماز مغرب بودند؛ لذا طبق احادیث بالا، خواندن دو رکعت نفل قبل از نماز مغرب، جایز است.

از این رو، از مجموعه‌ی این روایات، جواز دو رکعت قبل از مغرب، ثابت می‌گردد؛ بر همین اساس از متأخرین احناف، علامه ابن همام؛، قول جواز را ترجیح داده است؛ و علامه انور شاه کشمیری نیز همین قول را برگزیده و گفته است: نفی استحباب دو رکعت قبل از مغرب، با روایات ثابت می‌گرد، ولی مکروه یا بدعت قرار دادن آن، هرگز جایز نیست.

پس با در نظر گرفتن روایات بالا، ادای این دو رکعت جایز، اما ترک آن بنا به دو دلیل بهتر است:

در احادیث، برای تعجیل و شتاب ورزیدن به نماز مغرب، تأکید فراوانی شده است؛ و این دو رکعت، منافی تعجیل به شمار می‌آیند.

بیشتر صحابه این دو رکعت را نمی‌خواندند؛ و مفهوم درست احادیث نیز از تعامل صحابه به اثبات می‌رسد؛ و چون که عموم صحابه، آن را ترک نموده‌اند، از این رو، ترک آن، بهتر خواهد بود؛ البته اگر کسی اقدام به ادای این دو رکعت کرد، قابل ملامت و سرزنش نخواهد بود.

و مولانا محمد عاشق الهی در کتاب «سیری در مسایل قدوری» ج ۱ ص ٧٤ و ٧٥ گوید: پیامبرﷺ سه بار فرمودند: «صلّوا قبل صلاة المغرب»؛ «پیش از نماز مغرب، نماز بخوانید»؛ و در سوّمین بار فرمودند: «لمن شاء»؛ «برای کسی که می‌خواهد». و رسول خداﷺ این جمله‌ی اخیر را بدین جهت فرمودند تا مردم نماز پیش از مغرب را سنّت نگردانند. این روایت را بخاری در کتاب «تهجّد» در باب «الصلاة قبل المغرب» نقل کرده است. و این حدیث به دو موضوع اشاره دارد: یکی مشروعیت نفل خواندن پیش از مغرب؛ و دیگری اینکه این نماز، سنّت مؤکده نیست.

ابن قدامه در کتاب «المغنی» (۷٦٦/۱) چنین می‌گوید: از ظاهر کلام امام احمد بن حنبل چنین دانسته می‌شود که خواندن دو رکعت نماز پیش از مغرب، جایز است ولی سنّت نیست.

به هر حال، برخورد مردم درباره‌ی دو رکعت نماز پیش از مغرب، به دو صورت است: گروهی از مردم، این نماز را با التزام و پایبندی می‌گزارند و هیچ‌گاه آن را ترک نمی‌کنند؛ و هرکس دو رکعت نماز

پیش از مغرب را نخواند، با نگاهی تند و خشن بدو می‌نگرند؛ رفتار این گروه از مردم، غلوّآمیز و خارج از دایره‌ی تعالیم و آموزه‌های اسلامی است؛ زیرا که این گونه رفتار، بیانگر آن است که خواندن دو رکعت نماز پیش از مغرب، از زمره‌ی لوازم و ضروریات است که هیچ‌گاه نباید ترک شود و حال آن که این رفتار، مخالف این فرموده‌ی رسول خداﷺ است که فرمودند: «**برای کسی که می‌خواهد**».

و رسول خداﷺ این جمله را بدین جهت فرمودند تا مردم نماز پیش از مغرب را سنّت قرار ندهند.

و گروهی دیگر از مردم بر این باورند که خواندن نماز نفل پیش از مغرب، به شدّت ممنوع و قدغن می‌باشد؛ از این رو هیچ‌گاه آن را نمی‌خوانند، و حال آن که برخی اوقات اتفاق می‌افتد که وقت کافی برای خواندن نماز پیش از مغرب وجود دارد؛ به ویژه در حرمین شریفین که ائمه‌اش پس از اذان، با اندکی تأخیر به محراب می‌رسند، به طوری که اگر کسی از نمازگزاران بخواهد می‌تواند در این فاصله دو رکعت نماز پیش از مغرب را بخواند؛ از این رو اگر چنانچه مردم گاهی اوقات دو رکعت نماز پیش از مغرب را بخوانند و گاهی آن را ترک کنند، هیچ گونه حَرج و اشکالی وجود ندارد.

و آنچه در برخی از کتاب‌های فقهی احناف وارد شده که: خواندن نماز نفل پیش از مغرب مکروه است؛ این کراهیت حمل بر صورتی می‌شود که دو رکعت نماز نفل پیش از مغرب به صورت طولانی

خوانده شود به طوری که میان اذان و اقامه، فاصله‌ای طولانی ایجاد کند؛ ولی هرگاه فاصله‌ی میان اذان و اقامه کوتاه باشد و نماز به صورت مختصر و سبک اداء گردد، در این صورت هیچ گونه کراهیتی وجود ندارد.

شامی در کتاب «رد المحتار» (۲۵۲/۱) گوید: «اگر چنانچه دو رکعت نماز پیش از مغرب به صورت مختصر و کوتاه خوانده شود، هیچ اشکالی در خواندن آن نیست». و بدین موضوع در کتاب «الفتح» و «الحلية» و «البحر» نیز اشاره شده است.

نگارنده گوید: بدین موضوع در صحیح بخاری، کتاب اذان، باب «کم بین الاذان و الاقامه» نیز تصریح شده است؛ این طور که عثمان بن جبلة و ابوداود از شعبه چنین نقل می‌کنند که وی گفت: «در بین اذان و اقامه (در هنگام مغرب)، وقت اندکی وجود دارد»؛ از این رو تأخیر زیاد و طولانی نمودن دو رکعت نماز پیش از مغرب به طوری که در تعجیل و زود خواندن نماز مغرب خللی ایجاد کند، مکروه است.

و چگونه مکروه نباشد و حال آن که بخاری از رافع بن خدیج ﷺ چنین نقل می‌کند که وی گفت: «ما (صحابه) با پیامبرﷺ نماز مغرب را می‌گزاردیم و هنگامی که نماز ما به پایان می‌رسید، هریک از ما محل اصابت تیر خویش را می‌دید.» (یعنی نماز مغرب را زود

می‌خواندیم به طوری که هوا به قدری روشن بود که اگر چنانچه یکی از ما تیر می‌انداخت، جای اصابت تیرش را می‌دید).

۱۱۶۶ - [۸] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُصَلِّيًا بَعْدَ الْجُمُعَةِ فَلْيُصَلِّ أَرْبَعًا». رَوَاهُ مُسْلِمٌ

وَفِي أُخْرَى لَهُ قَالَ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمُ الْجُمُعَةَ فَلْيُصَلِّ بَعْدَهَا أَرْبعا»[۱].

۱۱۶۶- (۸) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس از شما که می‌خواهد پس از نماز جمعه، نماز بگزارد، باید چهار رکعت (سنّت) بخواند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است؛ و همو در روایتی دیگر گوید:] «هرگاه کسی از شما نماز جمعه را ادا کرد، باید پس از آن، چهار رکعت نماز (سنّت) بگزارد».

شرح: خواندن حداکثر چهار رکعت و حداقل دو رکعت بعد از نماز جمعه، سنّت است؛ زیرا خواندن دو رکعت نیز از رسول خدا ﷺ به ثبوت رسیده است.

امام نووی‌ﷺ گوید: «بدیهی است که رسول خدا ﷺ بیشتر اوقات، چهار رکعت می‌خواندند». و بهتر هم همین است؛ چرا که حدیث قولی بالا، چهار رکعت را تأیید می‌نماید.

---

[۱]- مسلم ۲/۶۰۰ ح (۸۸۱-۱۷)؛ ترمذی ۲/۳۹۹ ح ۵۲۳؛ مسند احمد ۲/۴۹۹؛ و ابوداود ۱/۱۷۳.

به هر حال؛ در کتاب‌های حدیث، نسبت به سنّت‌های پس از نماز جمعه دو رکعت، چهار رکعت و شش رکعت وارد شده است؛ امام ترمذی از عبدالله بن عمر ﷺ نقل می‌کند که وی پس از نماز جمعه، نخست دو رکعت می‌خواند و پس از آن، چهار رکعت دیگر می‌گزارد؛ از این رو از دیدگاه پیشوایان مجتهد و صاحب‌نظران فقهی، در این مورد اختلاف‌نظر وجود دارد؛ برخی دو رکعت و بعضی چهار رکعت و بعضی نیز شش رکعت را ترجیح داده‌اند؛ در مورد سنّت‌های قبل و بعد جمعه، پیش‌تر بحث شد.

فصل دوم

۱۱۶۷ - [۹] (صَحِيح)

عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِﷺ يَقُولُ: «مَنْ حَافَظَ عَلَى أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَأَرْبَعٍ بَعْدَهَا حَرَّمَهُ اللهُ عَلَى النَّارِ». رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَابْنُ مَاجَه[۱].

۱۱۶۷- (۹) ام حبیبه رضی الله عنها گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «هر کس که بر گزاردن چهار رکعت نماز سنّت پیش از ظهر و چهار رکعت پس از آن، پای‌بند باشد، خداوند او را بر آتش (دوزخ) حرام می‌گرداند».

[این حدیث را احمد بن حنبل، ترمذی، ابوداود، نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «و اربع بعدها»: برخی از شارحان حدیث گفته‌اند: از آن حضرت ﷺ ثابت است که ایشان در بیشتر اوقات، پس از نماز ظهر، دو رکعت سنّت می‌گزاردند؛ همان‌گونه که از احادیث پیشین از عایشه□، عبدالله بن عمر رضی الله عنه و خود امّ حبیبه رضی الله عنها ثابت شد؛ از این رو، سنّت مؤکّده، همان دو رکعت است و دو رکعت دیگر، نفل به شمار می‌آید.

---

[۱]- ابوداود ۵۲/۲ ح ۱۲۶۹؛ ترمذی ۲۹۲/۲ ح ۴۲۷؛ نسایی ۲۶۵/۳ ح ۱۸۱۵؛ و مسند احمد ۳۲۶/۶.

۱۱٦۸ - [۱۰] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَرْبَعٌ قَبْلَ الظُّهْرِ لَيْسَ فِيهِنَّ تَسْلِيمٌ تُفَتَّحُ لَهُنَّ أَبْوَابُ السَّمَاءِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَابْن مَاجَه[۱].

۱۱٦۸- (۱۰) ابوایوب انصاری رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «پیش از نماز ظهر، چهار رکعت نماز (سنّت) وجود دارد که در میان آن‌ها، سلامی وجود ندارد؛ (بلکه هر چهار رکعت، با یک سلام گزارده می‌شوند؛ از این رو هرکس آن‌ها را بگزارد، برای پذیرش و قبولی) آنان، دروازه‌های آسمان، باز و گشوده می‌شود».

[این حدیث را ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

۱۱٦۹ - [۱۱] (صَحِيح)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ السَّائِبِ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم يُصَلِّي أَرْبَعًا بَعْدَ أَنْ تَزُولَ الشَّمْسُ قَبْلَ الظُّهْرِ وَقَالَ: «إِنَّهَا سَاعَةٌ تُفْتَحُ فِيهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ فَأُحِبُّ أَنْ يَصْعَدَ لِي فِيهَا عَمَلٌ صَالِحٌ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[۲].

۱۱٦۹- (۱۱) عبدالله بن سائب رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ پس از زوال خورشید و پیش از نماز ظهر، چهار رکعت نماز (سنّت) می‌گزاردند و می‌فرموند: «آن، لحظه‌ای است که درهای آسمان در آن گشوده می‌شوند و دوست دارم که برای من در این زمان، کردار شایسته‌ای به بالا رود».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۱- ابوداود ۲/۵۳ ح ۱۲۷۰.
۲- ترمذی ۲/۳٤۲ ح ٤۷۸.

شرح: «تزول الشمس»: خورشید زوال می‌کرد؛ زوال خورشید: مایل گشتن خورشید از میانه‌ی آسمان به سوی مغرب؛ هنگام ظهر که آفتاب از بلندی رو به انحطاط می‌گذارد.

«یصعد لي»: برای من بالا برود.

«ان یصعد لي فیها عمل صالح»: آری، چنین کردار شایسته و بایسته‌ای است که به سوی خدا اوج می‌گیرد و دارنده‌اش را نیز پرواز می‌دهد تا در جوار قُرب حق قرار گیرد و غرق در عزّت خداوند پیروز و فرزانه گردد.

به یقین، هر کار شایسته و مفید و سازنده - چه دعوت به سوی حق باشد، چه حمایت از مظلوم، چه مبارزه با ظالم و ستمگر، چه خودسازی و عبادت، چه آموزش و پرورش و چه گزاردن نمازهای سنّت، و خلاصه، هر چیزی که در این مفهوم وسیع و گسترده داخل گردد - اگر برای خدا و به خاطر خشنودی و رضای او انجام شود، آن هم اوج می‌گیرد و به آسمان لطف پروردگار عروج می‌کند و مایه‌ی معراج و تکامل صاحب آن و برخورداری از عزّت حقّ می‌شود.

• ۱۱۷۰ - [۱۲] (حسن)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «رَحِمَ اللهُ امْرَءًا صَلَّى قَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعًا».

رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ[1].

۱- ابوداود ۵۳/۲ ح ۱۲۷۱؛ و ترمذی ۲۹۵/۲ ح ۴۳۰.

۱۱۷۰- (۱۲) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند بنده‌ای را که پیش از نماز عصر، چهار رکعت نماز سنّت بگزارد، مورد رحمت خویش قرار می‌دهد».

[این حدیث را احمد بن حنبل و ترمذی روایت کرده‌اند].

«رحم الله»: خداوند مورد رحمت و آمرزش و لطف و احسان خویش قرار دهد.

در این حدیث، فضیلت و پاداشی معین، برای سنّت‌های پیش از عصر، بیان نشده و به جای آن، ذکر «رحمت مطلق» وارد شده است؛ و این خود، بیانگر آن است که ثواب و پاداش و فضیلت و مزد سنّت‌های قبل از عصر، به حدّی است که در سخن نمی‌گنجد.

۱۱۷۱ - [۱۳] (حَسَنٌ)

وَعَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُصَلِّي قَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَفْصِلُ بَيْنَهُنَّ بِالتَّسْلِيمِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَمَنْ تَبِعَهُمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤمِنِينَ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

۱۱۷۱- (۱۳) علی بن ابی طالب ﷺ گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ پیش از نماز عصر، چهار رکعت سنّت می‌گزاردند و دو رکعت را با سلام و درود فرستادن بر فرشتگان مقرّب و کسانی از مسلمانان و مؤمنان که (در یگانه دانستن خداوند) از آنان پیروی می‌کنند، از هم جدا می‌کرد.

۱- ترمذی ۲/۴۹۳ ح ۵۹۸؛ نسایی ۲/۱۱۹ ح ۸۷٤؛ و ابن ماجه ۱/۳٦۷ ح ۱۱٦۱.

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «الملائكة المقرّبين»: فرشتگان مقرّب؛ مراد خواصّ فرشتگان است؛ از قبیل: جبرائیل و میکائیل.

«و من تبعهم من المسلمين والمؤمنين»: و کسانی که در یگانه دانستن خدا و منزّه داشتن او از شریک و انباز، از فرشتگان مقرّب خدا، پیروی کردند و همچون آنان، به خدا ایمان آوردند و در اقوال و افعال، صادقانه از چنین فرشتگانی پیروی کردند.

«يفصل بينهنّ بالتسليم»: مراد از «التسليم»، سلام دادن نماز نیست، بلکه مراد از آن، «تشهّد» (التحیات) می‌باشد؛ زیرا در تشهّد، الفاظ سلام (السلام عليك ايّها النبيّ ورحمة الله وبركاته، السلام علينا وعلي عباد الله الصالحين) وجود دارد.

و چهار رکعت پیش از عصر، با یک سلام خوانده می‌شود؛ امّا از دیدگاه شافعی‌ها و حنبلی‌ها، بهتر آن است که چهار رکعت، با دو سلام گزارده شوند.

۱۱۷۳ - [١٤] (حَسَنٌ)

وَعَنْ عَلِيٍّ ﷺ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُصَلِّي قبل الْعَصْر رَكْعَتَيْنِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۱۷۳- (١٤) علی بن ابی طالب ﷺ گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ قبل از نماز عصر، دو رکعت نماز سنّت می‌گزاردند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

۱- ابوداود ح ۱۲۷۲.

شرح: از پیامبرﷺ در مورد گزاردن نمازهای سنّت پیش از عصر، دو گونه روایت وجود دارد و هردو نیز ثابت است؛ از این رو، می‌توان به هر کدام از آن‌ها، عمل نمود:

چهار رکعت سنّت پیش از عصر.

دو رکعت سنّت قبل از عصر.

ناگفته نماند که هردو روایت، بیانگر سنّت‌های غیرمؤکده است.

۱۱۷۳ - [۱۵] (لم تتمّ دراسته)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «مَنْ صَلَّى بَعْدَ الْـمَغْرِبِ سِتَّ رَكَعَاتٍ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِيمَا بَيْنَهُنَّ بِسُوءٍ عُدِلْنَ لَهُ بِعِبَادَةِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ غَرِيبٌ لَا نَعْرِفُهُ إِلَّا مِنْ حَدِيثِ عمر بن أَبِي خَثْعَمٍ وَسَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ يَقُولُ: هُوَ مُنكر الحَدِيث وَضَعفه جدا[۱].

۱۱۷۳- (۱۵) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خداﷺ فرمودند: «هر کس پس از نماز مغرب، شش رکعت نماز (مستحبّی) بگزارد و در میان آن‌ها، سخن ناشایستی را به زبان نیاورد، در آن صورت این شش رکعت نماز مستحبّی، برای او به اندازه‌ی دوازده سال عبادت، به شمار می‌آید».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این، حدیثی غریب است که ما آن را به جز سند عمر بن ابی خَثعم به سندی دیگر نمی‌شناسیم؛ و از محمد بن اسماعیل بخاری، شنیدم که

۱- ترمذی ۲۹۹/۲ ح ۴۳۵؛ و ابن ماجه ۴۳۷/۱ ح ۱۳۷۳.

می‌گفت: عمر بن خثعم، «**منکر الحدیث**» است؛ و بخاری این حدیث را بی‌اندازه، ضعیف به شمار آورده است].

شرح: «منکر الحدیث»: حدیث منکر:

هر گاه سبب طعن در راوی، «اشتباه و غلط زیاد»، یا «کثرت غفلت و بی‌توجهی و بی‌اعتنایی و بی‌ملاحظگی» و یا «فسق و فجور و هرزگی و بی‌بند و باری» باشد - سبب سوم، چهارم و پنجم از اسباب طعن در راوی [از نظر شدت و قوت طعن] - ؛ چنین حدیثی را «حدیث منکر» می‌نامند.

۱- تعریف حدیث منکر:

الف) تعریف لغوی: «منکر»، اسم مفعول از «انکار» [انکار کردن، تکذیب نمودن، رد کردن، نشناختن، باور نکردن]، و ضد «اقرار» [اعتراف کردن، اقرار نمودن، تسلیم شدن، پذیرفتن، تأیید کردن] است.

ب) تعریف اصطلاحی: علمای حدیث، منکر را با تعریفات متعدد و گوناگونی تعریف نموده‌اند که مشهورترین آنها دو تعریف‌اند که عبارتند از:

۱- «الحدیث الذی فی اسناده راوٍ فَحُش غلطُه، او کثرت غفلته، او ظهر فسقه»؛ «منکر به حدیثی گفته می‌شود که در اسناد آن، روایت کننده‌ای وجود داشته باشد که اشتباه و غلطهایش زیاد باشد، یا زیاد اهل غفلت و بی‌توجهی و بی‌اعتنایی و بی‌ملاحظگی

باشد، و یا فسق و فجور و هرزگی و بی‌بند و باری‌اش، ظاهر شده باشد. [بنا به این تعریف، حدیث وقتی منکر است که راوی، یکی از این سه خصوصیت را داشته باشد: الف) غلط فاحش. ب) غفلت زیاد. ج) از حدود خداوند در رفته باشد - یعنی مرتکب فسق شده باشد]».

این تعریف را حافظ ابن حجر بیان کرده و آن را به غیرش نسبت داده است[1]. و بیقونی همین تعریف را در منظومه‌ی خویش آورده و گفته است:

ومنکر الفرد به راوٍ غدا تعدیله لایحمل التفردا

منکر به حدیثی گفته می‌شود که فردی که عدالتش تغییر و تبدیل یافته، در یک طبقه از سند به طور منفرد، حدیث را روایت کرده باشد [و متن حدیث، نه با این سند و نه با سندهای دیگر روایت نشده باشد و ناشناخته باشد] و راوی آن حدیث به حدّی از ثقه و اتقان نرسیده که روایتش به طور فردی مورد پذیرش واقع شود.

۲- «ما رواه الضعیف مخالفاً لما رواه الثقة»؛ «منکر، حدیثی است که راوی ضعیف برخلاف روایتِ فرد ثقه آن را نقل کند.»

این تعریف، همان تعریفی است که حافظ ابن حجر به بیان آن پرداخته و بدان اعتماد نموده است. و در این تعریف - نسبت به

۱- نگا: **شرح** النخبة، ص ٤٧.

تعریف اول - چیزی افزوده شده است، و آن قید «مخالفت راوی ضعیف با روایتِ فردِ ثقه و معتبر» است.

۲- تفاوت میان حدیث منکر با حدیث شاذّ:

الف) شاذّ، حدیثی است که راوی مقبول [۱] [ثقه و معتبر و عادل و ضابط]، آن را برخلاف حدیثِ راوی راجحتر و برتر از خود، نقل می‌کند.

ب) و منکر، حدیثی است که راوی ضعیف، برخلاف روایت فرد ثقه، آن را نقل می‌نماید.

از این دو تعریف دانسته شد که وجه اشتراک حدیث منکر و حدیث شاذّ در این است که در هردو «مخالفت»، شرط است. [در منکر شرط است که راوی ضعیف، حدیث را برخلاف روایت فرد ثقه نقل کند. و در شاذ، شرط است که راوی ثقه و معتبر، حدیث را بر خلاف راوی راجحتر و برتر از خود نقل نماید].؛ و وجه افتراق آن دو، در این است که راوی در حدیث شاذ، «مقبول» [ثقه و معتبر و عادل] است، ولی در حدیث «منکر»، ضعیف است.

۱- در اینجا هدف از مقبول: هر حدیثی است که شامل راوی صحیح و راوی حسن [یعنی راوی عادلِ ضابط با ضبط کامل، یا راوی عادل با ضبط غیرکامل] باشد.

ابن حجر[1] گوید: «و قد غفل من سوّی بینهما»؛ براستی کسانی که منکر و شاذ را یک نوع می‌دانند، دچار غفلت و بی‌توجهی و بی‌اعتنایی و بی‌ملاحظگی شده‌اند[2].

۳- مثال حدیث منکر:

۱- ابن حجر در بیان تفاوت میان حدیث شاذ با منکر، چنین می‌آورد: شاذ و منکر در این که هر کدام به دو نوع تقسیم می‌شوند، مشترک هستند، و اختلاف آنها فقط در مراتب راویان است. بدین معنی که «راوی صدوق» وقتی حدیثی را به تنهایی روایت کند و حدیثش متابع و یا شاهد نداشته باشد و ضبط او در حد راوی صحیح و یا حسن نباشد، حدیث او یکی از اقسام شاذ است؛ و اگر در این حالت، حدیث مخالف [قوی‌تر از خود] نیز داشته باشد، شذوذ آن بیشتر شده و چه بسا کسانی آن را منکر بنامند. ولی اگر راوی به مرتبه‌ی راوی حدیث صحیح و یا حسن برسد، اما با حدیث راوی قوی‌تر از خود، معارض و مخالف باشد، نوع دوم شاذ می‌باشد و دلیل نامگذاری شاذ نیز به همین خاطر بوده است.

ولی وقتی راوی منفرد مستور و یا راوی منفرد، موصوف به سوء حافظه و یا راوی منفردی که در روایت از بعضی اساتیدش تضعیف شده باشد، حدیثی را بدون متابع و یا شاهد روایت کند، این یکی از اقسام منکر است که از این دست، الفاظ بسیاری از اهل حدیث در توصیف احادیث به منکر یافت می‌شود. و اگر چنین حدیثی با احادیث دیگر [قوی‌تر از خود] از در مخالفت درآید، قسم دوم حدیث منکر است که اکثراً بر این رأی دوم هستند.

بنابراین و با این توضیح، تفاوت بین شاذ و منکر مشخص می‌شود و هر دوی آنها هم شامل «مطلق تفرد» هستند و هم «تفرد با قید مخالفت» را دربرمی‌گیرند.

۲- شرح نخبة الفکر، ص ۳۸. و منظور ابن حجر از این قول، ابن صلاح است، چرا که وی در «علوم الحدیث» ص ۷۲، منکر و شاذ را یکی معرفی نموده و گفته است: «و المنکر ینقسم قسمین علي ما ذکرناه في الشاذ فانه بمعناه». یعنی همان طور که شاذ را به دو دسته تقسیم کردیم، منکر نیز به دو دسته تقسیم می‌شود، چرا که منکر به معنای شاذ است.

الف) مثال برای تعریف اول [که راوی حدیث، خیلی بی‌محافظه و بی‌توجه، یا زیاد اهل اشتباه و غلط، و یا اهل فسق و فجور و هرزگی و بی‌بند و باری باشد]:.

همانند حدیثی که نسایی و ابن ماجه از طریق ابی ز کیر یحیی بن محمد بن قیس از هشام بن عروة از پدرش [عروة]، از عایشه، به طور مرفوع روایت کرده‌اند که [پیامبرﷺ فرموده است:] «کلوا البَلَح بالتمر، فان ابن ادم اذا اكله غضب الشيطان»؛ «خرمای نارسیده را بخورید؛ چرا که هرگاه فرزند آدم آن را می‌خورد، شیطان خشمگین و ناراحت می‌شود».

نسایی می‌گوید: «هذا حدیث المنكر، تفرد به ابوزكير و هو شيخ صالح اخرج له مسلم فی المتابعات غير انه لم يبلغ مبلغ من يحتمل تفرده.»[1]؛ «این حدیث، منکر است؛ چرا که ابو زکیر به طور تنهایی در طبقه‌ی خود به روایت آن پرداخته است. و وی پیرمردی صالح[2] بوده است که امام مسلم از او در «متابعات» کتابش، حدیث نقل نموده است، ولی او به درجه‌ای از [ثقه و اتقان] نرسیده که حدیثش به طور فردی مورد پذیرش و قبول، واقع شود».

ب) مثال برای تعریف دوم [راوی ضعیف برخلاف روایت فرد ثقه، حدیث را نقل کند]:

۱- تدریب الراوی، ج ۱، ص ۲٤٠.

۲- منظور این است که وی در دیانت، صالح بوده است. و وقتی در حدیث و روایت مد نظر باشد، به صورت «صالح الحدیث» آورده می‌شود.

همانند آنچه ابن ابی حاتم از طریق حُبّیب بن حبیب الزیات، از ابواسحاق از عَیزار بن حریث، از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده‌اند که پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرموده‌اند: «من اقام الصلاة واتي الزكاة وحجّ البيت وصام وقري الضيف، دخل الجنة»؛ «هر کس نماز را بر پای دارد، و زکات و حقوق واجب مالی را بپردازد و به حج خانه‌ی کعبه برود و [ماه رمضان را] روزه باشد و مهمان‌نوازی کند، وارد بهشت می‌شود».

ابوحاتم می‌گوید: «هو منكر، لانّ غيره من الثقات رواه عن ابی اسحاق موقوفاً و هو المعروف»؛ این حدیث، منکر است؛ چرا که غیر «حُبّیب بن حبیب الزیات» - از دیگر راویان ثقه و معتبر - این حدیث را به طور موقوف[1] [بر ابن عباس از طریق] ابواسحاق نقل کرده‌اند. و این حدیث [که از طریق این راویان ثقه و معتبر به طور موقوف بر ابن عباس از طریق ابواسحاق نقل شده است] «معروف» می‌باشد.

٤- درجه‌ی حدیث منکر:

از دو تعریف یاد شده‌ی پیشین از حدیث «منکر»، روشن شد که نوع ضعف در حدیث منکر، خیلی زیاد است. زیرا که «منکر»، یا عبارت از حدیثی است که راوی آن فردی ضعیف و متّصف به «اشتباه و غلط زیاد»، یا «کثرت غفلت و بی‌توجهی و بی‌اعتنایی

۱- «موقوف»: خبر به صحابی وصل گردد. مانند ابن عباس در حدیث بالا. و «مقطوع»: این است که روایت حدیث به تابعی وصل شود. و «مرفوع» حدیثی است که به پیامبر ﷺ نسبت داده شود.

و بی‌ملاحظگی» و یا «فسق و فجور و هرزگی و بی‌بند و باری» است؛ و یا عبارت از حدیثی است که راوی ضعیف برخلافِ روایت فرد ثقه و معتبر، آن را نقل کند، و [پرواضح است که] در هردو قسم، ضعف و نقص شدیدی وجود دارد، و به همین دلیل در بحث «متروک» گذشت که درجه‌ی منکر در شدتِ ضعف، پس از مرتبه‌ی «متروک» است.

«من صلّی بعد المغرب، ستّ رکعات»:

بر مبنای این حدیث، فضیلت شش رکعت بعد از مغرب، برابر با دوازده سال عبادت می‌باشد؛ و عموماً، از این شش رکعت به عنوان «نماز اوّابین» یاد می‌شود؛ اما در احادیث صحیح، «صلاة الاوّابین» (نماز اوابین) به «نماز چاشت» اطلاق شده است.

به عنوان مثال: در مصنّف ابن ابی شیبة، در باب «من کان یصلّی صلاة الضحی»، حدیث زید بن ارقم ﷺ چنین روایت شده است: «قال: خرج رسول الله ﷺ علي اهل قباء وهم يصلّون صلاة الضحي؛ فقال: صلاة الاوابين اذا رمضت الفصال من الضحي»؛ «زید بن ارقم ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در حالی به نزد مردمان قباء رفت که مشغول خواندن نماز چاشت بودند؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: نماز اوابین هنگامی است که سُم بچه شتر، از شدّت گرمای شن قبل از ظهر (ضحی) می‌سوزد».

و ابوهریره ﷺ نیز گوید: «اوصاني خليلي ان أُصلّي صلاة الضحي فانّها صلاة الاوابين» (مصنّف ابن ابی شیبه)؛ «دوستم - پیامبر ﷺ - مرا سفارش کرد تا نماز چاشت را بگزارم؛ زیرا آن، نماز اوابین است».

شارحان حدیث و دانشوران دینی، علّت نامگذاری نماز چاشت به «صلاة الاوابین» را چنین بیان کرده‌اند: این نام در اصل، از این آیه گرفته شده است: ﴿إِنَّا سَخَّرۡنَا ٱلۡجِبَالَ مَعَهُۥ يُسَبِّحۡنَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِشۡرَاقِ۱۸﴾ [ص: ۱۸]؛ «ما کوه‌ها را با او هم‌آوا کردیم؛ همصدا با او، شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس می‌پرداختند».

در این آیه، ذکری از «تسبیح به وقت اشراق (بامدادان)» شده است؛ و آیه‌ی بعدی چنین است: ﴿وَٱلطَّيۡرَ مَحۡشُورَةٗۖ كُلّٞ لَّهُۥٓ أَوَّابٞ۱۹﴾ [ص: ۱۹]؛ «و پرندگان را نیز هم‌آوا کردیم و در پیش او گرد آوردیم؛ همه‌ی آن‌ها، فرمانبردار او بودند».

در کتاب‌های معروف و متداول حدیث، دیده نشده است که بر شش رکعت بعد از مغرب، اصطلاح «صلاة الاوابین» (نماز اوّابین) اطلاق شده باشد؛ اما علامه حلبی رحمه الله در «شرح منیة کبری» (یعنی «غينة المستملي في شرح منية المصلّي») به حواله‌ی «مبسوط» حدیث مرفوعی از روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنه بدین گونه نقل نموده است:

«من صلّی بعد المغرب بستّ رکعات، کُتب من الاوابین؛ و تلا «انّه کان للاوابين غفوراً»»؛ «هر کس بعد از مغرب، شش رکعت نماز بگزارد؛ از زمره‌ی «اوّابین» نوشته خواهد شد؛ سپس این آیه را

تلاوت کرد: بی‌گمان خداوند، نسبت به رجوع‌کنندگان و فرمانبرداران، بخشنده است».

و در «جمع الجوامع» ج ۱ ص ۷۹٤، چاپ «الهیئة المصریة العامة للکتاب»، حدیثی از محمد بن منکدر به صورت «مرسل» بدین‌گونه روایت شده است: «من صلّي ما بين المغرب والعشاء، فانّها من صلاة الاوّابين»؛ «هر کس که بین مغرب و عشاء، نماز (مستحبی) بگزارد، به راستی، آن نماز، از زمره‌ی نماز اوابین است».

در هر صورت، نام و اصطلاح وضع شده برای نماز، مهم نیست و به هر اسمی که آن را بخوانیم، درست است.

اکنون، این سؤال پیش می‌آید که آیا دو رکعت سنّت مغرب، در این شش رکعت نفل داخل‌اند یا این که، شش رکعت، نفل مستقل به شمار می‌آیند؟ در این زمینه، هردو دیدگاه از صاحب‌نظران فقهی، نقل گردیده است؛ اگر چه می‌توان - به خاطر عام بودن حدیث - دو رکعت سنّت مؤکده‌ی مغرب را نیز در شش رکعت نفل به حساب آورد؛ اما بهتر آن است که شش رکعت، به علاوه از دو رکعت سنّت، خوانده شوند.

١١٧٤ - [١٦] (مَوْضُوع)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ صَلَّى بَعْدَ الْمَغْرِبِ عِشْرِينَ رَكْعَةً بَنَى اللّٰهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

۱- ترمذی ۲۹۹/۲ ح ٤۳۵؛ و ابن ماجه ٤۳۷/۱ ح ۱۳۷۳.

۱۱۷٤- (١٦) عایشه رضی الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس پس از نماز مغرب، بیست رکعت نماز (نفل) بگزارد، خداوند در بهشت، خانه‌ای برای او بنا می‌نهد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

۱۱۷۵ - [۱۷] (ضَعِیف)

وَعَنْهَا قَالَتْ: مَا صَلَّى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ الْعِشَاءَ قَطُّ فَدَخَلَ عَلَيَّ إِلَّا صلى أَربع رَكْعَات أَو سِتّ رَكْعَات. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۱۷۵- (۱۷) عایشه رضی الله عنها گوید: هیچ‌گاه چنین اتفاق نیافتاد که رسول خدا ﷺ نماز عشاء را بگزارند و (برای استراحت و خواب،) به نزد من بیایند و چهار یا شش رکعت نماز نخوانند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: پس از نماز فرض عشاء، خواندن دو رکعت نماز، سنّت مؤکده است که در احادیث پیشین، بدان اشاره رفت؛ و به ظاهر از احادیثی دیگر چنین استنباط می‌شود که آن حضرت ﷺ پس از عشاء و قبل از خواب - علاوه بر آن دو رکعت سنّت مؤکّده - گاهی دو رکعت و گاهی نیز چهار رکعت نفل، می‌گزاردند.

۱- ابوداود ۷۱/۲ ح ۱۳۰۳.

از دیدگاه احناف، گزاردن دو رکعت سنّت بعد از عشاء، به عنوان سنّت راتبه (مؤکده) به شمار می‌آید و گزاردن دو رکعت دیگر، سنّت غیر راتبه (غیرمؤکّده) به حساب می‌آید.

دلیل دو رکعت سنّت راتبه (و مؤکّده)، حدیث عبدالله بن شقیق ﷺ است که گفت: «سألت عایشه ﷺ عن صلاة رسول الله ﷺ فقالت: کان یصلّي قبل الظهر رکعتین وبعدها رکعتین وبعد المغرب ثنتین وبعد العشاء رکعتین وقبل الفجر ثنتین» (ترمذی)؛ «از عایشه ﷺ پیرامون نماز رسول خدا ﷺ پرسیدم؛ وی در پاسخ گفت: آن حضرت ﷺ قبل از ظهر، دو رکعت و پس از ظهر نیز دو رکعت می‌گزاردند؛ و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشاء و دو رکعت قبل از نماز صبح می‌خواندند».

و دلیل دو رکعت غیرراتبه (غیرمؤکده)، حدیث بخاری است؛ آنجا که عبدالله بن عباس ﷺ می‌گوید: «فصلّي النبيّ ﷺ ثم جاء الي منزله فصلّي اربع رکعات ثم نام»؛ «پیامبر ﷺ نماز گزاردند؛ آن‌گاه به منزل خویش رفتند و چهار رکعت نماز (بعد از عشاء) گزاردند و سپس خواب شدند».

ناگفته نماند که اگر چه درباره‌ی سنّت‌های قبل از عشاء روایتی در کتاب‌های معتبر حدیث وجود ندارد، ولی باز هم صاحب‌نظران فقهی احناف، آن را از زمره‌ی سنّت‌های غیرراتبه و غیرمؤکّده می‌دانند.

البته برای سنّت‌های قبل از عشاء، می‌توان از حدیث معروف عبدالله بن مغفّل ﷺ استدلال کرد؛ وی گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند:

«بین کلّ اذانین صلاة لمن شاء» (ترمذی)؛ «بین هر اذان و اقامه، نمازی است؛ البته برای آن کس که بخواهد».

بر اساس این حدیث، ثبوت سنّت قبل از عشاء، قطعی است و تعیین چهار رکعت سنّت قبل از عشاء، بدین خاطر است که تمام سنّت‌های قبل از فرض، به اندازه‌ی رکعت‌های همان نماز فرض هستند؛ به عنوان مثال: سنّت‌های نماز صبح، دو رکعت است و سنّت‌های قبل از فرض ظهر و عصر، چهار رکعت هستند؛ از این رو می‌طلبد که سنّت‌های قبل از عشاء نیز چهار رکعت باشند.

١١٧٦ - [١٨] (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم: «إدبار النُّجُوم الركعتان قبل الْفجْر وأدبار السُّجُود الركعتان بعد الْمغرب». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

١١٧٦- (١٨) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «مراد از «اِدْبارَ النّجوم» (در آیه‌ی ٤٩ سوره‌ی طور): دو رکعت سنّت پیش از صبح است و منظور از «آدْبار السجود» (در آیه ی٤٠ سوره‌ی ق): دو رکعت سنّت پس از مغرب است».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «اِدبار النجوم»: این، بخشی از این آیات است: ﴿وَٱصۡبِرۡ لِحُكۡمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعۡيُنِنَاۖ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ٤٨ وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡهُ وَإِدۡبَٰرَ ٱلنُّجُومِ٤٩﴾ [الطور: ٤٨-٤٩]؛ «برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبایی پیش گیر (و با

١- ترمذی ٣٦٦/٥ ح ٣٢٧٥.

استقامت و شجاعت، پیام آسمانی را به گوش انسان‌ها برسان و مترس) که تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی. وقتی که (سحرگاهان از خواب) بلند می‌شوی، به تسبیح و تقدیس و شکر و سپاس پروردگارت بپرداز. و در پاره‌ای از شب و در وقت ناپدید شدن ستارگان (به سبب نور خورشید به هنگام طلوع فجر) شکر و سپاس و تسبیح و تقدیس خدای را به جای آور».

«ادبار السجود»: این، بخشی از این آیات است: ﴿فَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ قَبۡلَ طُلُوعِ ٱلشَّمۡسِ وَقَبۡلَ ٱلۡغُرُوبِ٣٩ وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَسَبِّحۡهُ وَأَدۡبَٰرَ ٱلسُّجُودِ٤٠﴾ [ق: ۳۹-٤٠]؛ «حال که چنین است،) پس در برابر چیزهایی که می‌گویند پایدار و شکیبا باش و ستایش و سپاس پروردگارت را پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن به جای آور؛ (چرا که عبادت در آن اوقات، بزرگ و ارزشمند است). و نیز در پاره‌ای از شب و به دنبال نمازها، او را بستای و تسبیح و تقدیس نمای».

فصل سوم

۱۱۷۷ - [۱۹] (ضَعِيف)

عَنْ عُمَرَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم يَقُول: «أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ بَعْدَ الزَّوَالِ تُحْسَبُ بِمِثْلِهِنَّ فِي صَلَاةِ السَّحَرِ. وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَهُوَ يُسَبِّحُ اللهَ تِلْكَ السَّاعَةَ ثُمَّ قَرَأَ: ‹يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لَهُ وهم داخرون›»

رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَالْبَيْهَقِيّ فِي شعب الْإِيمَان[1].

۱۱۷۷- (۱۹) عمر بن خطاب ﷺ گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «پیش از نماز ظهر و پس از زوال آفتاب، چهار رکعت نماز سنّت وجود دارد که در فضیلت و پاداش، برابر با چهار رکعت نمازی است که سحرگاهان گزارده شوند (یعنی نماز تهجّد). و هیچ موجودی نیست مگر این که(به زبان حال یا قال) در آن وقت، به حمد و ستایش وی مشغول‌اند».

آن‌گاه آن حضرت ﷺ این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ إِلَىٰ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيۡءٖ يَتَفَيَّؤُاْ ظِلَٰلُهُۥ عَنِ ٱلۡيَمِينِ وَٱلشَّمَآئِلِ سُجَّدٗا لِّلَّهِ وَهُمۡ دَٰخِرُونَ٤٨﴾ [النحل: ٤٨]؛ «سایه‌هایشان از راست و چپ منتقل می‌گردند (و گاهی بدین سو و گاهی بدان سو امتداد می‌یابند) و فروتنانه خدای را سجده می‌برند».

۱- ترمذی ۲۷۹/۵ ح ۳۱۲۸ و بیهقی در «شعب الایمان».

[این حدیث را ترمذی و بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده‌اند].

شرح: «و ما من شيء الّا و هو يسبّح الله تلك الساعة»:

در آیات مختلف قرآن کریم و احادیث پاک نبوی، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده است که بدون هیچ گونه استثناء، همه‌ی موجودات عالم هستی - زمین و آسمان - ستارگان و کهکشان‌ها، انسان‌ها و حیوان‌ها و برگ‌های درختان و حتّی دانه‌های کوچک اتم - را در این تسبیح و حمد عمومی، شریک می‌داند.

در حقیقت، عالم هستی، یکپارچه زمزمه و غوغا است؛ هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است و غلغله‌ی خاموش، در پهنه‌ی عالم هستی، طنین افکنده که بی‌خبران، توانایی شنیدن آن را ندارند؛ امّا اندیشمندانی که قلب و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش و جان می‌شنوند.

و در تفسیر حقیقت این «حمد و تسبیح» در میان دانشمندان و صاحب‌نظران، اختلاف‌نظر است:

گروهی بر این باورند که تمامی ذرات موجودات این جهان، اعم از آنچه ما آن را عاقل می‌شماریم یا بی‌جان و غیرقابل، همه دارای یک نوع، درک و شعوراند و در عالم خود، تسبیح و حمد خدا

می‌گویند؛ هر چند ما قادر نیستیم به نحوه‌ی درک و احساس آن‌ها پی ببریم و زمزمه‌ی حمد و تسبیح آن‌ها را بشنویم.

بسیاری از صاحب‌نظران و دانشوران، بر این باورند که این تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آن را «زبان حال» می‌نامیم؛ و این تسبیح و حمد، حقیقی است نه مجازی؛ ولی به زبان حال است نه قال.

توضیح این که: بسیار اتفاق می‌افتد که به کسی که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی‌خوابی در چهره و چشم او نمایان است، می‌گوییم: هر چند تو از ناراحتیت، سخن نمی‌گویی، اما چشم تو می‌گوید که دیشب به خواب نرفتی و چهره‌ات گواهی می‌دهد که از درد و ناراحتی جانکاهی رنج می‌بری! این «زبان حال»، گاهی آن قدر قوی و نیرومند است که «زبان قال» را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد و به تکذیب آن برمی‌خیزد؛ از سوی دیگر، آیا می‌توان انکار کرد که یک تابلو بسیار زیبا - که شاهکاری از هنر راستین است - گواهی بر ذوق و مهارت نقش می‌دهد و او را مدح و ثنا می‌گوید؟ و آیا می‌توان انکار کرد که دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار، از قریحه‌ی عالی آن‌ها حکایت می‌کند و پیوسته آن‌ها را می‌ستاید؟

آیا می‌توان منکر شد که ساختمان‌های عظیم و کارخانه‌های بزرگ و مغزهای پیچیده‌ی الکترونیک و امثال آن‌ها، با زبان بی‌زبانی، از سازنده و مُخترع و مُتبکر خود سخن می‌گویند و هریک در حدّ خود، از آن‌ها ستایش می‌کنند؟

بنابراین، باید قبول کرد که عالم شگرف هستی، با آن نظام عجیبش و با آن همه راز و اسرار و با آن عظمت خیره‌کننده و ریزه‌کاریهای حیرت‌انگیز خویش، همگی «تسبیح و حمد» خدا را می‌گویند.

مگر «تسبیح»، جز به معنای پاک و منزّه شمردن از عیوب می‌باشد؟ ساختمان و نظم این عالم هستی نیز می‌گوید که آفریدگار آن، از هرگونه نقص و عیب، مبرّا می‌باشد.

مگر «حمد» چیزی جز بیان صفات کمال می‌باشد؟ نظام جهان آفرینش نیز از صفات کمال خدا و از علم بی‌پایان و قدرت بی‌انتها و حکمت وسیع و فراگیر او سخن می‌گوید. و به ویژه با پیشرفت علم و دانش بشر و پرده برداشتن از گوشه‌هایی از اسرار و رازهای این عالم پهناور، این حمد و تسبیح عمومی موجودات، آشکارتر شده است.

اگر روزی، آن شاعر نکته‌پرداز، هر برگی از برگ‌های درختان سبز را دفتری از معرفت کردگار می‌داشت، امروز دانشمندان گیاه‌شناس، درباره‌ی این برگ‌ها، نه یک دفتر، بلکه کتاب‌ها نوشته‌اند و از ساختمان اسرارآمیز کوچک‌ترین اجزای آن - یعنی از سلول‌ها گرفته تا طبقات هفتگانه‌ی برگ و دستگاه تنفّسی آن و رشته‌های آبیاری و تغذیه و سایر مشخّصات بسیار پیچیده‌ی برگ‌ها - در این کتاب‌ها، بحث کرده‌اند.

بنابراین، هر برگی از برگ‌ها، شب و روز، نغمه‌ی توحید سر می‌دهد و آواز رسای تسبیحش را در درون باغ و جنگل، بر فراز کوه‌ها، در خمیدگی دره‌ها، پخش می‌کند، اما بی‌خبران، چیزی از آن نمی‌فهمند و آن‌ها را خاموش و زبان‌بسته می‌شمارند!

و برخی از علماء و اندیشمندان این احتمال را داده‌اند که حمد و تسبیح عمومی موجودات، ترکیبی از زبان «حال» و «قال» یا به تعبیری دیگر، «تسبیح تکوینی» و «تشریعی» باشد؛ چرا که بسیاری از انسان‌ها و همه‌ی فرشتگان از روی درک و شعور، حمد و ثنای او می‌گویند و همگی ذرّات موجودات نیز با زبان حال خویش از عظمت و بزرگی آفریدگار، بحث می‌کنند؛ و اگر چه این دو نوع تسبیح و حمد با هم متفاوت است ولی در قدر جامع، یعنی مفهوم وسیع کلمه‌ی حمد و تسبیح، مشترک می‌باشند.

«يتفيّأ ظلاله عن اليمين والشمائل...»:

«يتفيأ» از ماده‌ی «فيیء» به معنای بازگشت و رجوع است. برخی از علماء و اندیشمندان اسلامی، گفته‌اند: عرب‌ها، سایه‌ی موجودات را به هنگام صبح‌گاهان، «ظلّ» و به هنگام عصرگاهان، «فيیء» می‌نامند؛ و اگر می‌بینیم که به قسمتی از غنایم و اموال، «فيیء» گفته می‌شود، اشاره‌ی لطیفی به این حقیقت است که بهترین غنائم دنیا، همچون سایه‌ی عصرگاه است که به زودی زایل و فانی می‌شد. ولی با توجه به این که در آیه‌ی ٤٨ سوره‌ی نحل، به سایه‌های راست و چپ اشیاء اشاره شده است و کلمه‌ی

«فییء» برای تمامی آن‌ها به کار رفته است، چنین معلوم می‌شود که واژه‌ی «فییء» در اینجا، معنای وسیعی دارد و هرگونه سایه را شامل می‌شود.

در واقع، هنگامی که انسان در موقع طلوع آفتاب رو به طرف جنوب بایستد، می‌بیند که قرص خورشید از سمت چپ، از افق مشرق، سر برمی‌آورد و سایه‌ی همه‌ی اجسام، به طرف راست او می‌افتند که همان طرف غرب است؛ این امر همچنان ادامه دارد و سایه‌ها، به طور مرتبّ به طرف راست جابه‌جا می‌شوند تا زوال ظهر؛ در این هنگام، سایه‌ها به طرف چپ، تغییر مکان می‌دهند تا هنگام غروب آفتاب که سایه‌های بزرگ و طولانی اجسام، در طرف مشرق، گسترده می‌شوند و با غروب آفتاب، همه‌ی آن‌ها پنهان می‌گردند.

در اینجا خداوند بلندمرتبه، حرکت سایه‌های اجسام را در راست و چپ، به عنوان نشانه‌ای از عظمت خویش معرفی می‌کند و آن‌ها را در حال سجده و تواضع و خضوع در برابر پروردگار می‌داند.

و بدون هیچ‌گونه شک و تردیدی، سایه‌های اشیاء، نقش موثّری در زندگی ما دارند که شاید بسیاری از آن غافل باشند و انگشت گذاردن قرآن روی موضوع سایه‌ها، برای توجه دادن به همین نکته است.

از این رو، سایه‌ها - با این که چیزی عدم نور نیستند - فواید فراوانی دارند، از جمله:

همان‌گونه که نور آفتاب و اشعّه‌ی حیات‌بخش آن، مایه‌ی زندگی و رشد و نموّ موجودات است، سایه‌ها نیز برای تعدیل تابش اشعّه‌ی نور، نقش حیاتی دارند؛ زیرا تابش یکنواخت آفتاب - آن هم در یک مدت طولانی - همه چیز را پژمرده می‌کند و می‌سوزاند، ولی نوازش متناوب سایه‌ها، آن را در حدّ متعادل و مؤثری نگاه می‌دارد.

برای آن‌هایی که بیابانگرد هستند و یا گرفتار بیابان می‌شوند، نقش مؤثر سایه‌ها در نجات انسان‌ها، فوق‌العاده محسوس است؛ آن هم سایه‌ای که متحرّک است و در یکجا متمرکز نمی‌شود و به هر سو حرکت می‌کند و هماهنگ با خواسته‌ها و نیازهای انسان است.

برخلاف تصور عمومی، تنها نور، سبب رؤیت اشیاء نیست، بلکه همواره باید نور با سایه‌ها و نیم‌سایه‌ها توأم گردد تا مشاهده‌ی اشیاء تحقّق پذیرد. به تعبیر دیگر، اگر در اطراف موجودی، نور یکسان بتابد، به طوری که هیچ‌گونه سایه و نیم سایه‌ای نداشته باشد، هرگز چنین چیزهایی که غرق در نور هستند، مشاهده نخواهند شد.

یعنی همان‌طور که در تاریکی مطلق، چیزی قابل مشاهده نیست، در نور مطلق نیز چیزی قابل رؤیت نمی‌باشد، بلکه دیدن اشیاء از آمیختن نور و تاریکی (نور و سایه‌ها) امکان‌پذیر می‌شود؛

و بدین‌سان، سایه‌ها نقش بسیار مؤثّری در مشاهده و تشخیص و شناخت اشیاء از یکدیگر دارند.

۱۱۷۸ - [۳۰] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ عِنْدِي قطّ

وَفِي رِوَايَةٍ لِلْبُخَارِيِّ قَالَتْ: وَالَّذِي ذَهَبَ بِهِ مَا تَركهمَا حَتَّى لَقِي الله[1].

۱۱۷۸- (۳۰) عایشه رضي الله عنها گوید: هیچ‌گاه رسول خدا ﷺ گزاردن دو رکعت نماز پس از عصر را در خانه‌ام، ترک نمی‌کردند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند و در روایتی از بخاری، چنین آمده است]:

«سوگند به ذاتی که رسول خدا ﷺ را میراند! آن حضرت ﷺ تا به هنگام وفات خویش، این دو رکعت نماز پس از عصر را ترک نکردند».

شرح: «عندی»: یعنی «فی بیتی»: در خانه‌ام.

«والذی ذهب به»: سوگند بدان ذاتی که روح پیامبر ﷺ را قبض کرد و ایشان را میراند.

«حتّي لقي الله»: تا به هنگام وفات؛ تا لحظه‌ای که چشم از جهان فروبست و چهره در نقاب خاک کشید.

این حدیث در بخاری، بدین‌گونه نیز روایت شده است:

۱- بخاری ٦٤/٢ ح ٥٩١؛ مسلم ٥٧٢/١ ح (٣٥-٨٣٥-٢٩٩)؛ ابوداود ٥٨/٢ ح ١٢٧٩؛ ترمذی ٣٤٧/١ ح ١٨٤؛ نسایی ٢٨٠/١ ح ٥٧٤؛ و مسند احمد ١٦٩/٦.

«و عنها ، قالت: رکعتان لم یکن رسول الله ﷺ یدعهما سرّاً ولا علانیة؛ رکعتان قبل صلاة الصبح ورکعتان بعد العصر»؛ «عایشه گوید: رسول خدا ﷺ دو رکعت قبل از نماز صبح و دو رکعت بعد از نماز عصر را در هیچ حالتی - پنهان و آشکار - ترک نمی‌کردند».

پیرامون گزاردن نماز پس از عصر، پیش‌تر، مباحثی مطرح شد.

۱۱۷۹ - [۲۱] (صَحِیح)

وَعَنِ الْـمُخْتَارِ بْنِ فُلْفُلٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ عَنِ التَّطَوُّعِ بَعْدَ الْعَصْرِ فَقَالَ: كَانَ عُمَرُ يَضْرِبُ الْأَيْدِيَ عَلَى صَلَاةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ وَكُنَّا نُصْلِي عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ غُرُوبِ الشَّمْس قبل صَلَاةِ الْـمَغْرِبِ فَقُلْتُ لَهُ: أَكَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُصَلِّيهِمَا؟ قَالَ: كَانَ يَرَانَا نُصَلِّيهِمَا فَلَمْ يَأْمُرْنَا وَلَمْ يَنْهَنَا. رَوَاهُ مُسلم[1].

۱۱۷۹- (۲۱) مختار بن فلفل گوید: از انس بن مالک در مورد گزاردن نماز نفل پس از عصر پرسیدم. وی در پاسخ گفت: عمر بن خطاب کسانی را که پس از نماز عصر، نفل می‌گزاردند، بر دست‌هایشان می‌زد (و آن‌ها را از گفتن تکبیر و منعقد نمودن نماز نفل پس از عصر، منع می‌کرد)؛ و ما (صحابه) به روزگار رسول خدا ﷺ پس از غروب آفتاب و پیش از نماز مغرب، دو رکعت نماز (نفل و مستحبّی) می‌گزاردیم.

۱- مسلم ۵۷۳/۱ ح (۸۳۶-۳۰۲).

مختار بن فلفل رحمه الله گوید: خطاب به انس بن مالک رضی الله عنه گفتم: آیا رسول خدا ﷺ نیز آن دو رکعت را می‌گزاردند؟ وی در پاسخ گفت: پیامبر ﷺ مشاهده می‌کردند که ما آن دو رکعت را می‌گزاریم، از این رو، نه ما را به گزاردن آن فرمان می‌دادند و نه ما را آن باز می‌داشتند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

«عن التطوع بعد العصر»: از خواندن نماز نفل پس از فرض عصر.

«يضرب الايدي»: یعنی بر دستان کسانی که نماز نفل را پس از عصر، با گفتن تکبیر تحریمه شروع می‌کردند، می‌زد و آن‌ها را از خواندن آن پس از عصر، بازمی‌داشت.

•۱۱۸۰ - [۲۲] (صَحِيح)

وَعَنْ أَنَسٍ قَالَ: كُنَّا بِالْـمَدِينَةِ فَإِذَا أَذَّنَ الْـمُؤَذِّنُ لِصَلَاةِ الْـمَغْرِبِ ابْتَدَرُوا السَّوَارِيَ فَرَكَعُوا رَكْعَتَيْنِ حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ الْغَرِيبَ لَيَدْخُلُ الْـمَسْجِدَ فَيَحْسَبُ أَنَّ الصَّلَاةَ قَدْ صُلِّيَتْ مِنْ كَثْرَةِ مَنْ يُصَلِّيهِمَا. رَوَاهُ مُسلم[1].

•۱۱۸۰- (۲۲) انس بن مالک رضی الله عنه گوید: ما (صحابه) در مدینه‌ی منوره بودیم و چون مؤذّن برای نماز مغرب اذان می‌گفت، مردمان به سوی استوانه‌های مسجد از همدیگر پیشی می‌گرفتند و دو رکعت نماز مستحب می‌گزاردند به گونه‌ای که اگر بیگانه‌ای وارد مسجد

۱- مسلم ۵۷۳/۱ ح (۸۳۷-۳۰۳).

می‌شد، به سبب فزونی شمار نماز گزاران مستحبی، گمان می‌کرد که نماز فرض مغرب گزارده شده است.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «ابتدروا»: پیشی گرفتند؛ پیشی دستی کردند؛ پیشی جستند؛ شتافتند؛ عجله کردند؛ پیش از آن که دیگری کاری بکند، کاری کردند.

«السواری»: جمع «سارية»: ستون؛ استوانه.

«الغریب»: بیگانه؛ غریبه؛ از بیرون آمده؛ اجنبی.

و در روایتی دیگر، بخاری گوید: «عن انس ﷺ قال: لقد رأيتُ كبار اصحاب رسول الله ﷺ يبتدرون السواري عند المغرب»؛ «از انس بن مالک ﷺ روایت است که گفت: بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ را می‌دیدم که به هنگام مغرب، به سوی استوانه‌های مسجد، از همدیگر پیشی می‌گرفتند (تا در پشت آن‌ها نماز مستحب بگزارند)».

۱۱۸۱ - [۲۳] (صَحِيح)

وَعَن مرْثَد بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ: أَتَيْتُ عُقْبَةَ الْجُهَنِيَّ فَقُلْتُ: أَلَا أُعَجِّبُكَ مِنْ أَبِي تَمِيمٍ يَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ؟ فَقَالَ عُقْبَةُ: إِنَّا كُنَّا نَفْعَلُهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ. قُلْتُ: فَمَا يَمْنَعُكَ الْآنَ؟ قَالَ: الشّغل. رَوَاهُ البُخَارِيّ[1].

۱۱۸۱- (۲۳) مرثد بن عبدالله ﷺ گوید: به نزد عقبة الجهنی ﷺ رفتم و بدو گفتم: آیا تو را از رفتار ابوتمیم ﷺ شگفت زده و بهت‌زده نکنم که پیش از نماز مغرب، دو رکعت نماز می‌گزارد؟! عقبه ﷺ در پاسخ

۱- بخاری ۵۹/۳ ح ۱۱۸٤؛ و مسند احمد ١٥٥/٤.

گفت: ما نیز در روزگار پیامبرﷺ چنین می‌کردیم و پیش از مغرب، دو رکعت نماز نفل می‌گزاردیم. مرثد ﷺ گوید: بدو گفتم: اکنون چه چیز تو را از خواندن آن، بازداشته است؟ گفت: کار و مشغولیت.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «أُعجبك»: تو را شگفت‌زده و بهت‌زده نکنم؛ تو را به تعجّب وا ندارم؛ تو را به شگفتی نیاندازم.

پیامبرﷺ سه بار فرمودند: «صلّوا قبل صلاة المغرب»؛ «پیش از نماز مغرب، نماز بخوانید»؛ و در سوّمین بار فرمودند: «لمن شاء»؛ «برای کسی که می‌خواهد». و رسول خداﷺ این جمله‌ی اخیر را بدین جهت فرمودند تا مردم نماز پیش از مغرب را سنّت نگردانند. این روایت را بخاری در کتاب «تهجّد» در باب «الصلاة قبل المغرب» نقل کرده است. و این حدیث به دو موضوع اشاره دارد: یکی مشروعیت نفل خواندن پیش از مغرب؛ و دیگری این که این نماز، سنّت مؤکده نیست.

ابن قدامه در کتاب «المغنی» (۷٦٦/۱) چنین می‌گوید: از ظاهر کلام امام احمد بن حنبل چنین دانسته می‌شود که خواندن دو رکعت نماز پیش از مغرب، جایز است ولی سنّت نیست.

به هر حال، برخورد مردم درباره‌ی دو رکعت نماز پیش از مغرب، به دو صورت است: گروهی از مردم، این نماز را با التزام و پایبندی می‌گزارند و هیچ‌گاه آن را ترک نمی‌کنند؛ و هرکس دو رکعت نماز

پیش از مغرب را نخواند، با نگاهی تند و خشن بدو می‌نگرند؛ رفتار این گروه از مردم، غلوّآمیز و خارج از دایره‌ی تعالیم و آموزه‌های اسلامی است؛ زیرا که این گونه رفتار، بیانگر آن است که خواندن دو رکعت نماز پیش از مغرب، از زمره‌ی لوازم و ضروریات است که هیچ‌گاه نباید ترک شود و حال آن که این رفتار، مخالف این فرموده‌ی رسول خدا ﷺ است که فرمودند: «برای کسی که می‌خواهد». و رسول خدا ﷺ این جمله را بدین جهت فرمودند تا مردم نماز پیش از مغرب را سنّت قرار ندهند.

و گروهی دیگر از مردم بر این باورند که خواندن نماز نفل پیش از مغرب، به شدّت ممنوع و قدغن می‌باشد؛ از این رو هیچ‌گاه آن را نمی‌خوانند، و حال آن که برخی اوقات اتفاق می‌افتد که وقت کافی برای خواندن نماز پیش از مغرب وجود دارد؛ به ویژه در حرمین شریفین که ائمه‌اش پس از اذان، با اندکی تأخیر به محراب می‌رسند، به طوری که اگر کسی از نمازگزاران بخواهد می‌تواند در این فاصله دو رکعت نماز پیش از مغرب را بخواند؛ از این رو اگر چنانچه مردم گاهی اوقات دو رکعت نماز پیش از مغرب را بخوانند و گاهی آن را ترک کنند، هیچ گونه حَرج و اشکالی وجود ندارد.

و آنچه در برخی از کتاب‌های فقهی احناف وارد شده که: خواندن نماز نفل پیش از مغرب مکروه است؛ این کراهیت حمل بر صورتی می‌شود که دو رکعت نماز نفل پیش از مغرب به صورت طولانی

خوانده شود به طوری که میان اذان و اقامه، فاصله‌ای طولانی ایجاد کند؛ ولی هرگاه فاصله‌ی میان اذان و اقامه کوتاه باشد و نماز به صورت مختصر و سبک اداء گردد، در این صورت هیچ گونه کراهیتی وجود ندارد.

شامی در کتاب «رد المحتار» (۲۵۲/۱) گوید: «اگر چنانچه دو رکعت نماز پیش از مغرب به صورت مختصر و کوتاه خوانده شود، هیچ اشکالی در خواندن آن نیست». و بدین موضوع در کتاب «الفتح» و «الحلية» و «البحر» نیز اشاره شده است.

نگارنده گوید: بدین موضوع در صحیح بخاری، کتاب اذان، باب «کم بین الاذان و الاقامه» نیز تصریح شده است؛ این طور که عثمان بن جبلة و ابوداود از شعبه چنین نقل می‌کنند که وی گفت: «در بین اذان و اقامه (در هنگام مغرب)، وقت اندکی وجود دارد»؛ از این رو تأخیر زیاد و طولانی نمودن دو رکعت نماز پیش از مغرب به طوری که در تعجیل و زود خواندن نماز مغرب خللی ایجاد کند، مکروه است.

و چگونه مکروه نباشد و حال آن که بخاری از رافع بن خدیج ﷺ چنین نقل می‌کند که وی گفت: «ما (صحابه) با پیامبرﷺ نماز مغرب را می‌گزاردیم و هنگامی که نماز ما به پایان می‌رسید، هریک از ما محل اصابت تیر خویش را می‌دید.» (یعنی نماز مغرب را زود

می‌خواندیم به طوری که هوا به قدری روشن بود که اگر چنانچه یکی از ما تیر می‌انداخت، جای اصابت تیرش را می‌دید).

۱۱۸۲ - [۲٤] (ضَعِيف)

وَعَن كَعْب بن عجْرَة قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَى مَسْجِدَ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ فَصَلَّى فِيهِ الْـمَغْرِبَ فَلَمَّا قَضَوْا صَلَاتَهُمْ رَآهُمْ يُسَبِّحُونَ بَعْدَهَا فَقَالَ: «هَذِهِ صَلَاةُ الْبُيُوتِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَفِي رِوَايَةِ التِّرْمِذِيِّ وَالنَّسَائِيِّ قَامَ نَاسٌ يَتَنَفَّلُونَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الصَّلَاة فِي الْبيُوت»[1].

۱۱۸۲- (۲٤) کعب بن عُجرة رضی الله عنه گوید: پیامبر ﷺ به مسجد **«بنی عبدالاشهل»** (طایفه‌ای از انصار) رفتند و در آنجا نماز مغرب را گزاردند؛ چون (برخی از نمازگزاران) نماز خویش را به پایان رساندند، آن حضرت ﷺ دیدند که آنان، مشغول گزاردن نماز نفل شده‌اند؛ از این رو فرمودند: «این (نمازهای نفل،) نماز خانه‌ها است (و باید در خانه‌ها گزارده شوند)».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و در روایت ترمذی و نسایی، این چنین آمده است:] شماری از مردم از جای برخاستند تا نماز نفل بگزارند؛ آن حضرت ﷺ فرمودند: «شما می‌بایست این نمازها را در خانه‌ها بگزارید».

شرح: «مسجد بنی عبدالاشهل»: بنی عبدالاشهل، طایفه‌ای از انصار مدینه‌ی منوره است.

«یسبّحون»: نماز نفل می‌گزارند.

۱- ابوداود ۶۹/۲ ح ۱۳۰۰؛ ترمذی ۵۰۰/۲ ح ٦۰٤؛ و مسند احمد ٤۲۷/۵.

خواندن نمازهای نفل و سنّت در منزل: جابر ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «اذا قضي احدكم الصلاة في مسجده فليجعل لبيته نصيباً من صلاته، فان الله جاعل في بيته من صلاته نوراً» (مسلم)؛ «هرگاه کسی از شما نماز (فرض) را در مسجد خواند، قسمتی از نمازها را برای خانه بگذارد؛ چون خداوند به واسطه‌ی نماز، نوری را در خانه‌اش قرار می‌دهد».

و زید بن ثابت ﷺ گوید: پیامبرﷺ فرمود: «عليكم بالصلاة في بيوتكم، فانّ خير صلاة المرء في بيته الا الصلاة المكتوبة» (بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی)؛ «در خانه‌هایتان نماز بخوانید؛ چون بهترین نماز شخص، نماز در خانه‌اش است غیر از نمازهای فرض (که باید در مسجد خوانده شوند)».

از این رو، بهتر آن است که نمازهای سنّت و نفل، در خانه گزارده شوند؛ امّا اگر احتمال سرگرم شدن به کاری دیگر در منزل وجود داشت، در آن صورت؛ سنّت‌ها و نفل‌ها، در مسجد گزارده شوند. و از آن جایی که امروزه، تنبلی و سهل‌انگاری بر مردم چیره گشته است، فتوا بر گزاردن نمازهای سنّت در مسجد می‌باشد؛ امّا اگر شخصی بر خود اعتماد دارد که در منزل می‌تواند سنّت‌ها را به خوبی ادا کند، برای او گزاردن نمازهای سنّت در منزل، بهتر و پسندیده‌تر است.

۱۱۸۳ - [۳۵] (ضَعِيف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُطِيلُ الْقِرَاءَةَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ حَتَّى يَتَفَرَّقَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۱۸۳- (۳۵) عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: (گاهی اوقات اتفاق می‌افتاد که) رسول خدا ﷺ آن قدر قرائت را در دو رکعت نماز سنّت پس از مغرب، طولانی می‌کردند که اهل مسجد، پراکنده و متفرق می‌شدند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: این حدیث بیانگر آن است که گاهی اوقات، رسول خدا ﷺ نمازهای سنّت را در داخل مسجد نیز می‌گزاردند؛ و این کار به چند دلیل بود:

برای بیان جواز.

یا به هنگام اعتکاف، این کار را انجام می‌دادند.

و یا از روی عذر، نمازهای سنّت را در مسجد می‌گزاردند.

۱۱۸٤ - [۳٦] (ضَعِيف)

وَعَنْ مَكْحُولٍ يَبْلُغُ بِهِ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ: «مَنْ صَلَّى بَعْدَ الْمَغْرِبِ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ رَكْعَتَيْنِ وَفِي رِوَايَةٍ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ رُفِعَتْ صَلَاتُهُ فِي عِلِّيِّينَ». مُرْسلا[2].

۱- ابوداود ۲/۷۰ ح ۱۳۰۱.

۲- این حدیث را در «شعب الایمان» بیهقی نیافتیم؛ بلکه نویسنده‌ی «کنز العمّال» آن را به «ابن ابی شیبه» نسبت داده است.

۱۱۸٤- (٣٦) مکحول ﷺ روایت می‌کند که رسول خداﷺ فرمودند: «هر کس پس از مغرب و پیش از آن که سخن گوید، دو رکعت - یا بنا به روایتی - چهار رکعت نماز بگزارد، نمازش به **«علّیین»** بالا برده می‌شود».

[این حدیث، به صورت **مرسل** روایت شده است].

شرح: «یبلغ به»: یعنی حدیث را به پیامبرﷺ اسناد داده است. و این حدیث، «مُرسل» است؛ زیرا مکحول ﷺ تابعی است و از سلسله سند حدیث، صحابی افتاده است. و «یبلغ به» به معنای «یروی» است؛ یعنی روایت می‌کند.

حدیث مُرسل:

۱- تعریف حدیث مُرسل:

الف) تعریف لغوی: «مُرسَل»، اسم مفعول از «آرسل»، به معنای «أطلق» [رها کرد، خارج ساخت، آزاد نمود، جدا ساخت] می‌باشد؛ پس گویا که شخص مُرسِل، اسناد حدیث را رها ساخته و آن را با یک روایت کننده‌ی معروف، زنجیر و قید و محدود و محصور نکرده است.

ب) تعریف اصطلاحی: حدیث مرسل عبارت است از: «ما سقط من اخر اسناده مَن بعد التابعی»[1]؛ حدیثی است که سقوط راوی در بین تابعی و پیامبر ﷺ صورت گیرد.

۲- صورت حدیث مُرسَل [در نزد محدثین]:

صورت حدیث مرسل اینگونه است که تابعی - خواه کوچک باشد یا بزرگ[2] - بگوید: «قال رسول الله ﷺ كذا»، یا «فعل بحضرته ﷺ كذا...» [در حضور پیامبر ﷺ فلان کار اتفاق افتاد..]. و صورت مُرسل در نزد محدثین همینگونه است [که سقوط راوی در بین تابعی - خواه کوچک یا بزرگ - و پیامبر ﷺ صورت گیرد و راوی صحابی از آن حذف شده باشد. به عنوان مثال عبدالله بن دینار تابعی بگوید: «قال النبي ﷺ: كذا»]

۳- مثال حدیث مرسل:

۱- نزهة النظر، ص ٤٣. و تابعی: کسی است که در حالت اسلام با صحابی ملاقات کند و بر اسلام بمیرد.

۲- تابعي بزرگ: کسی است که بیشتر احادیثش را به طور مستقیم از صحابی نقل کند. و تابعي کوچك: کسی است که بیشتر احادیثش را از طریق کبار تابعین از صحابی نقل کرده باشد.

همانند آنچه مسلم در صحیح خود، در بحث «کتاب البیوع» روایت کرده که: «حدثني محمد بن رافع ثنا[۱] حُجين ثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن سعيد بن مسيّب انّ رسول الله ﷺ نهي عن المزابنة»[۲].

«محمد بن رافع از ُحجین از لیث از عقیل از ابن شهاب برای ما نقل کرده که سعید بن مسیب گفته است: رسول خدا ﷺ از «مزابنه» - فروختن چیزی که وزن یا شماره‌ی آن معلوم نباشد به چیزی که وزن و شماره اش معلوم باشد، مثل فروختن خرمای‌تر به خرمای خشک - نهی کرده است.»

۱- راویان و ناقلین حدیث، معمولاً برای حکایت و نقل حدیث از مروی عنه، لفظ «حدثنی» یا «اخبرنی فلان» را به کار می‌برده‌اند و گاهی برای اختصار، به لفظ «عن فلان» با حذف فعل اکتفا شده است.
در کتب متأخرین، برای تعبیر از «حدثنا» و «اخبرنا» و همچنین «حدثنی» و «اخبرنی»، علایم اختصاری خاصّی وضع و استعمال شده است، بدین قرار: «ثنا» و «نا» در حدّثنا؛ «انا» در اخبرنا؛ «ح» در حیلوله. چه اگر محدّث متنی را به دو سند نقل نماید هنگام انتقال از سندی به سند دیگر، «ح» می‌نویسد. این حرف، رمزی است برای تحویل، به معنی «انتقال»؛ یا حیلوله به معنی فاصله و حاجز شدن است.
و نیز معمولاً در ضمن سلسله‌ی سند حدیث، لفظ «قال» را که تکرار می‌شود، حذف می‌کنند؛ مثلاً احمد بن حنبل قال حدثني شافعي، قال قال حدثني مالك...»، که در جمله‌ی «قال قال»، اول را حذف و به یک «قال» اکتفا می‌کنند.
متأخرین، طریقه‌ی دیگری در اختصار به کار برده‌اند و آن این است که فقط نام کسی را که از وی حدیث نقل شده ذکر و به کیفیت (صحیح، حسن، موثق و غیره) اشاره و سپس متن حدیث را از آخرین راویان یا از پیامبر ﷺ نقل می‌نمایند.
گاهی نیز در چند حدیث که از یک اصل یا یک راوی نقل شده، در اولین حدیث، سلسله‌ی رواة، آورده شده و در بقیه به لفظ «و بهذا الاسناد»، از ذکر سلسله‌ی رواة صرف نظر گردیده است.

۲- مسلم، کتاب البیوع.

سعید بن مسیب از زمره‌ی کبار تابعین است که به روایت این حدیث - بدون اینکه واسطه‌ی بین خود و پیامبرﷺ [صحابی] را ذکر کند - پرداخته است. وی از اسناد این حدیث، آخرش - که بعد از تابعی است، یعنی صحابی - را ساقط کرده و از سلسله‌ی حدیث انداخته است. و کمترینِ میزان این سقوطِ [راوی] در این حدیث، این است که وی فقط صحابی را ساقط کرده باشد. و این احتمال نیز وجود دارد که به همراه صحابی، فرد دیگر غیر از او را - مثلاً مانند تابعی - نیز از سند حدیث انداخته باشد.

«حدیثِ مُرسل در نزد فقهاء و صاحب نظران اصولی»:

آنچه بیان کردم، صورت حدیث مُرسَل در نزد محدثین بود، اما [مفهوم] حدیث مرسل در نزد فقهاء و صاحب نظران اصولی، از این هم عامتر و وسیعتر است. به باور این گروه از فقهاء و صاحب نظران اصولی، هر گونه انقطاعی در سند حدیث، «مُرسَل» است [و فرقی نمی‌کند که این انقطاع چگونه و به چه وجهی باشد]. و مذهب «خطیب بغدادی» نیز همینگونه است.

۵- حکم حدیث مُرسَل:

در اصل، «حدیث مرسل»، به دو دلیل، حدیثی ضعیف و مردود به شمار می‌آید: یکی به جهت فقدان شرطی از شرایط قبول [و صحّت حدیث] به نام شرط «اتصال سند» [چرا که در چنین حدیثی، یک راوی از اسناد حدیث حذف شده است].

و دیگری به جهت بی‌اطلاع بودن از حالات راوی محذوف؛ چرا که در چنین صورتی این احتمال وجود دارد که راوی محذوف، غیرصحابی باشد، و در این صورت این احتمال می‌رود که آن راوی [غیرصحابی]، فردی ضعیف و معیوب باشد.

ولی علماء و محدثین، در حکم مرسل و استناد و احتجاج جستن بدان، با همدیگر اختلاف نظر دارند. زیرا که این نوع از انقطاعِ [راوی در حدیث مرسل] با هر نوع انقطاعی دیگر در سند حدیث، تفاوت دارد، چون راوی‌ای که در حدیث مرسل غالباً ساقط می‌شود، صحابی است و [چنانکه همه می‌دانند] تمامی صحابه عادل هستند که جهالت و ناآگاهی به نسبت اسم آنها [نشناختن نام صحابی]، زیانی به صحّت حدیث وارد نمی‌آورد.

و خلاصه‌ی اقوال علماء درباره‌ی [حجّیت] مرسل، سه قول است که عبارتند از:

الف) در نزد جمهور محدثین و تعداد بی‌شماری از صاحب نظران اصولی و فقهی: حدیث مُرسل، حدیثی ضعیف و مردود به شمار می‌آید. و دلیل این گروه از علماء و صاحب نظران اسلامی، بی‌اطلاع بودن از حالات راوی محذوف است؛ زیرا در چنین صورتی این احتمال وجود دارد که راوی محذوف، غیرصحابی باشد [و در این صورت این احتمال می‌رود که آن راوی غیرصحابی، فردی ضعیف و معیوب باشد. زیرا فقط صحابه عادل و وارسته و انسانهای ثقه و مورد اعتماد - به طور کلی - هستند].

ب) در نزد ائمه‌ی سه گانه - امام ابوحنیفه، امام مالک، و در روایت مشهور از امام احمد - و گروهی از علماء و صاحب نظران اسلامی: حدیث مرسل، حدیثی صحیح تلقی می‌شود که بدان احتجاج و استناد می‌گردد؛ البته به شرط اینکه حدیث مُرسل از جانب کسی باشد که خودش ثقه و مورد اعتماد است [و عادتاً و یا به تصریح خود وی، مشخص شده باشد که] جز از راویان ثقه، حدیث، نقل نمی‌کند.

و دلیل این گروه از علماء در این زمینه این است که تابعی ثقه، برای خود روا نمی‌دارد تا «قالَ رسول الله ﷺ» بگوید مگر زمانی که آن حدیث را از فردی ثقه و مورد اعتماد بشنود[۱].

ج) در نزد امام شافعی و برخی از علماء: حدیث مرسل با مراعات شرایطی، «صحیح و پذیرفتنی» است. و این شرایطِ قبولِ حدیث مرسل، چهار شرط است که سه شرط مربوط به راوی ارسال کننده، و یک شرط آن مربوط به حدیث مرسل می‌باشد.

۱- ابن حجر در کتاب «النکت» در مورد حکم مرسل، دوازده نظر را می‌آورد و نظر دوازدهم را چنین بیان می‌کند: اگر مرسل از جانب کسی باشد که عادتاً و یا از طریق عبارت صریح خود وی مشخص شده باشد که جز از راویان ثقه، حدیث نقل نمی‌کند، مرسل او پذیرفته می‌شود و در غیر این صورت حدیث مرسل پذیرفته نمی‌شود.
ابن حجر در ادامه از حافظ صلاح الدین علایی چنین می‌آورد: این مذهب آخر از همه‌ی مذاهب دیگر در مورد حکم مرسل، معتدل‌تر است، چرا که علمای سلف فقط در صورتی احادیث مرسل فردی را پذیرفته‌اند که ارسال او عادتاً و یا به تصریح خود فرد، فقط از راویان ثقه بوده باشد. البته به شرطی که خود ارسال کننده نیز ثقه و مورد اعتبار و اعتماد باشد.

و این شرایط چهار گانه عبارتند از:

۱- اینکه حدیث مرسل از جانب کبار تابعین باشد. [مانند عبیدالله بن عدی بن خیار، سپس سعید بن مسیب و امثال اینها].

۲- هر گاه ارسال کننده نام کسی را برد که حدیث را از او ارسال نموده است، باید نام فردی ثقه و مورد اعتماد را ببرد.

۳- هر گاه حافظان معتمد و معتبر حدیث، در روایت حدیث با او شریک شدند، نباید مخالف او، حدیث را نقل کنند و با او به مخالفت بپردازند.

٤- اینکه به این سه شرطِ پیشین، یکی از شرایط ذیل، ملحق شود:

الف) حدیث مرسل از طریقی دیگر، به طور مُسند روایت [و تقویت] شده باشد.

ب) یا اینکه حدیث مرسل از طریقی دیگر به طور مرسل روایت شده باشد؛ اینگونه که حدیث را فردی دیگر از غیر رجال مرسل اول، روایت و ارسال کرده باشد.

ج) حدیث مرسل، موافق قول صحابی باشد.

د) یا اینکه بیشتر اهل علم به حکم حدیث مرسل، فتوا داده باشند[1].

۱- نگا: «الرسالة» تألیف شافعی، ص ٤١٦.

پس هرگاه این شرایط تحقق یافت، صحّت مَخرج حدیث مرسل، و صحّت حدیثی که آن را تقویت کرده، روشن و آشکار می‌شود و این قضیه نیز ظاهر می‌گردد که حدیث مرسل و حدیثی که آن را تقویت کرده، صحیح می‌باشند که اگر حدیث صحیح دیگری با آن دو، تعارض و مخالفت نماید، در این صورت اگر امکان جمع بین آنها نباشد، حدیث مرسل و حدیث تقویت کننده‌ی آن را بر حدیث معارض - به جهت تعدّد طرق سند - ترجیح و برتری می‌دهیم[۱].

٦- مرسل صحابی:

مرسل صحابی آن است که فرد صحابی از گفتار یا رفتار پیامبرﷺ خبری دهد در حالی که به دلیل کوچکی سن یا تأخیر در اسلام آوردن یا حاضر نبودن در آن وقت، امکان شنیدن یا دیدن آن گفتار یا رفتار وجود نداشته باشد؛ و از این نوع حدیث بسیار است به دلیل

۱- خاطر نشان می‌شود که در حجّیت روایت مرسل و عدم حجّیت آن اختلاف است که سیوطی در حجّیت مرسل نه قول را نقل نموده است که عبارتند از: ۱- حجّیت مطلق ۲- عدم حجّیت به طور مطلق ۳- حجّیت مرسلات در قرن اول ٤- حجّیت مرسلات عدول ٥- فقط حجّیت مرسلات سعید بن مسیب ٦- حجّیت مرسل در موردی که حدیث دیگری در آن زمینه نباشد. ۷- قوی بودن مرسل از مسند ۸- حجّیت مرسل در زمینه‌ی مستحبات. ۹- فقط حجّیت مرسلات صحابه شایان ذکر است که در بین راویان حدیث، بیشتر از این عده، حدیث مرسل نقل شده: عطاء بن ابی رباح (از اهل مکه)، سعید بن مسیب (از اهل مدینه)، حسن بصری (از بصره)، ابراهیم نخعی (از کوفه)، مکحول (از شام).

و صحیحترین مراسیل، مرسلات سعید بن مسیب است؛ زیرا علاوه بر اینکه وی از فقهای حجاز بوده و بیشتر بزرگان صحابه را درک نموده، اغلب مراسیل وی با سند صحیح توسط دیگران نقل شده است.

کوچکی صحابه‌هایی همچون ابن‌عباس ﷺ و ابن‌زبیر ﷺ و امثال آنها.

۷- حکم مرسل صحابی:

قول صحیح و مشهور، که جمهور [علماء و صاحب نظران عرصه‌ی روایت و درایت] بدان تأکید نموده‌اند و اطمینان یافته‌اند، این است که «مرسل صحابی»، حکم حدیثِ صحیح را دارد که احتجاج و استناد جستن بدان درست است. زیرا [روایت صحابی فقط از صحابی صورت می‌گیرد و جهالت به نسبت اسم صحابی - نشناختن نام صحابی - ضعف محسوب نمی‌شود، چرا که تمامی صحابه عادل هستند و] خیلی کم اتفاق می‌افتد که صحابی از تابعین، حدیث روایت کند. و وقتی هم که از تابعین، حدیثی را روایت کنند، حتماً به بیان اسم او می‌پردازد.

و هرگاه صحابی نام کسی را [در اسناد حدیث] نبرد و بگوید: «قال رسول الله ﷺ»؛ در اینجا اصل بر این است که صحابی، این حدیث را از صحابی دیگر شنیده باشد [و احتمال اینکه آن را از تابعی ضعیف، شنیده باشد، بسیار نادر است][1]. و چنانکه گذشت، حذف صحابی از سلسله‌ی سند، به صحّت حدیث، زیان و آسیبی نمی‌رساند.

۱- ابن حجر در کتاب «النکت» می‌گوید: من روایات صحابه را از تابعین جستجو و بررسی کردم و در آنها به تحقیق و مطالعه و پژوهش و کندوکاو پرداختم؛ در میان آنها در زمینه‌ی احکام، هیچ حدیث به اثبات رسیده‌ی صحابی از تابعی ضعیف وجود ندارد، و همین خود دلیل بر این است که روایت صحابی از تابعی ضعیف، کمیاب و نادر است.

و برخی نیز گفته‌اند که حکم مرسل صحابی، همانند حکم مرسل دیگران [از تابعین] است؛ ولی این قول، قولی ضعیف و مردود، و بی‌اعتبار و ناپذیرفتنی است [و قول صحیح، همان قول نخست می‌باشد].

۸- مشهورترین کتابهایی که در عرصه‌ی حدیث «مرسل» تألیف شده‌اند:

الف) مراسیل ابوداود.

ب) مراسیل ابن ابی حاتم.

ج) «جامع التحصیل لاحکام المراسیل» تألیف علایی[۱].

«من صلّي بعد المغرب»: هرکس پس از نماز فرض یا نماز سنّت مغرب، نماز بگزارد.

«قبل ان يتكلّم»: پیش از آن که سخنی از دنیا بگوید.

«علّيين»: اسم خاصّ دیوان یا دفتر کلّ نامه‌های اعمال نیکان و نیکوران است؛ جمع «عِلّی» است که صیغه‌ی مبالغه‌ی «عُلُوّ» است که به معنای «بسیار والا و بالا» است. تعبیر آن بدین نام، شاید به خاطر این باشد که محتویات این دیوان، سبب درجات رفیعه‌ی صاحبان خود در بهشت است.

۱۱۸۵ - [۳۷] (ضَعِيف)

۱- «الرسالة المستطرفة»، صص ۸۵ و ۸٦. و «علایی»: همان حافظ محقق، صلاح الدین ابوسعید خلیل بن کیکلدی علاوی است که به سال ٦۹٤ هـ. ق در دمشق زاده شد و به سال ۷۱٦ هـ. ق در قدس، چهره در نقاب خاک کشید.

وَعَن حُذَيْفَةَ نَحْوَهُ وَزَادَ فَكَانَ يَقُولُ: «عَجِّلُوا الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْـمَغْرِبِ فَإِنَّهُمَا تُرْفَعَانِ مَعَ الْـمَكْتُوبَةِ» رَوَاهُمَا رَزِينٌ وَرَوَى الْبَيْهَقِيُّ الزِّيَادَةَ عَنْهُ نَحْوَهَا فِي شُعَبِ الْإِيمَان[1].

۱۱۸۵- (۳۷) و از حذیفه ﷺ نیز نظیر این حدیث (در معنی نه در لفظ) روایت شده است؛ و حذیفه ﷺ این عبارت را نیز افزوده است: «دو رکعت نماز سنّت را پس از مغرب، زودتر بگزارید و بدان‌ها سرعت ببخشید؛ زیرا آن دو رکعت، همراه با نماز فرض (به پیشگاه خداوند،) بالا برده می‌شوند».

[این دو حدیث را «رزین» روایت کرده است؛ و بیهقی نیز نظیر همین زیادت را از حذیفه ﷺ در «شعب الایمان» روایت نموده است].

شرح: «نحوه»: عادت محدثان و راویان و ناقلانِ حدیث بر این است که هرگاه حدیثی را با یک سند روایت کنند و سپس الفاظ همان حدیث را با سندی دیگر نقل کنند، به جای این‌که کلّ متن حدیث را نقل کنند، در آخر آن می‌گویند: «نحوه» یا «مثله».

و فرق واژه‌ی «نحوه» و «مثله» در این است که: اصطلاح «مثله»، در روایت و احادیثی به کار می‌رود که هردو حدیث[که با سندهای مختلف روایت شده‌اند] از حیث لفظ و معنی، با همدیگر موافق و متّحد باشند؛ و اصطلاح «نحوه»، در روایاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هردو حدیث از حیث معنی با همدیگر

۱- علامه منذری، این حدیث را در کتاب «الترغیب و الترهیب» ذکر نموده است.

موافق باشند، نه از حیث لفظ. قول مشهور علماء و صاحب نظران اسلامی نیز همین است که گفته شد.

و برخی از علماء عکس این قضیه را بیان داشته‌اند و گفته‌اند: اصطلاح «مثله»، در روایاتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که هردو حدیث، از حیث معنی ـ نه از حیث لفظ ـ با همدیگر موافق باشند و اصطلاح «نحوه»، در احادیثی به کار می‌رود که هردو حدیث هم از حیث لفظ و هم از حیث معنی، موافق یکدیگر باشند؛ ولی چنان‌که پیشتر نیز گفته شد، قول اول، مشهورتر و صحیح‌تر است.

«عجلّوا»: این عبارت را به دو گونه می‌توان ترجمه و تفسیر کرد:

دو رکعت پس از نماز فرض مغرب را کوتاه و مختصر بگزارید.

در گزاردن دو رکعت پس از نماز فرض مغرب، تعلّل نورزید و آن‌ها را بیش از حدّ، به تأخیر می‌فکنید.

۱۱۸۶ - [۳۸] (صَحِيح)

وَعَنْ عَمْرِو بْنِ عَطَاءٍ قَالَ: إِنَّ نَافِعَ بْنَ جُبَيْرٍ أَرْسَلَهُ إِلَى السَّائِبِ يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ رَآهُ مِنْهُ مُعَاوِيَةُ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ: نَعَمْ صَلَّيْتُ مَعَهُ الْجُمُعَةَ فِي الْمَقْصُورَةِ فَلَمَّا سَلَّمَ الْإِمَامُ قُمْتُ فِي مَقَامِي فَصَلَّيْتُ فَلَمَّا دَخَلَ أَرْسَلَ إِلَيَّ فَقَالَ: لَا تَعُدْ لِمَا فَعَلْتَ إِذَا صَلَّيْتَ الْجُمُعَةَ فَلَا تَصِلْهَا بِصَلَاةٍ حَتَّى تكلم أوتخرج فَإِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ أَمَرَنَا بِذَلِكَ أَنْ لَا نُوصِلَ بِصَلَاةٍ حَتَّى نتكلم أَو نخرج. رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱- مسلم ۶۰۱/۲ ح (۸۸۳-۷۳)؛ ابوداود ۶۷۲/۱ ح ۱۱۲۹؛ و مسند احمد ۹۵/۴.

۱۱۸۶- (۳۸) عمرو بن عطاء ﷺ گوید: نافع بن جبیر ﷺ مرا نزد سائب ﷺ (خواهرزاده‌ی نَمر) فرستاد تا از او در مورد چیزی که معاویه ﷺ در نمازش دیده است، بپرسم. سائب ﷺ گفت: آری؛ من نماز جمعه را با معاویه ﷺ در حجره‌ی مخصوصش (که در مسجد ساخته شده بود،) خواندم و چون امام سلام داد، سر جایم بلند شدم و نماز گزاردم.

هنگامی که معاویه ﷺ وارد شد، شخصی را به نزدم فرستاد و خطاب به من گفت: دیگر این کارت را تکرار مکن؛ هنگامی که نماز جمعه را خواندی، متّصل به آن، تا وقتی که سخن نگفته‌ای یا بیرون نرفته‌ای، نماز نخوان؛ زیرا رسول خدا ﷺ به ما فرمان دادند که هیچ نمازی را با نمازی دیگر، تا هنگامی که سخن نگفته‌ایم یا بیرون نرفته‌ایم، به طور متّصل نخوانیم.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

«المقصورة»: سرای حصاردار؛ خانه‌ی کوچک؛ خلوتخانه؛ جای ایستادن امام در مسجد؛ محلّی از مسجد که خاصّ خلیفه یا امام می‌ساختند که در حال نمازگزاردن در آنجا بایستد و از دسترس دشمنان و بدخواهان در امان باشد.

۱۱۸۷ - [۳۹] (صَحِيح)

وَعَنْ عَطَاءٍ قَالَ: كَانَ ابْنُ عُمَرَ إِذَا صَلَّى الْجُمُعَةَ بِمَكَّةَ تَقَدَّمَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ فَيُصَلِّي أَرْبَعًا وَإِذَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ صَلَّى الْجُمُعَةَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَلَمْ يُصَلِّ فِي الْمَسْجِدِ فَقِيلَ لَهُ. فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَفْعَله

رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَفِي رِوَايَةِ التِّرْمِذِيِّ قَالَ: «رَأَيْتُ ابْنَ عُمَرَ صَلَّى بَعْدَ الْجُمُعَةِ رَكْعَتَيْنِ ثمَّ صلى بعد ذَلِك أَرْبعا»[1].

۱۱۸۷- (۳۹) عطاء ؓ گوید: هرگاه عبدالله بن عمر ؓ نماز جمعه را در مکّه‌ی مکرمه می‌گزارد، اندکی رو به جلو می‌رفت (و مکان خویش را تغییر می‌داد و) دو رکعت نماز سنّت می‌گزارد؛ آن‌گاه دوباره اندکی رو به جلو حرکت می‌کرد (و مکان خویش را جابه‌جا می‌کرد و) چهار رکعت دیگر می‌خواند.

و هرگاه در مدینه‌ی منوره بود و نماز جمعه را می‌گزارد، به خانه‌ی خویش بازمی‌گشت و در آن، دو رکعت نماز می‌گزارد؛ و این دو رکعت را در مسجد نمی‌خواند.

از ابن عمر ؓ (درباره‌ی این کار،) پرسیده شد؟ وی در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ نیز این کار را انجام می‌دادند.

[این حدیث را ابوداودروایت کرده است. و در روایت ترمذی چنین آمده است:] عطاء ؓ گوید: عبدالله بن عمر ؓ را دیدم که پس از نماز جمعه، دو رکعت نماز سنّت گزارد؛ سپس بعد از آن، چهار رکعت دیگر نیز خواند.

۱- ابوداود ۶۷۲/۱ ح ۱۱۳۹؛ و ترمذی ۳۹۹/۲ ح ۵۲۲.

باب (۳۱)

نماز شب (تہجّد)

فصل اول

۱۱۸۸ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فِيمَا بَين أَن يفرغ من صَلَاة الْعشَاء إِلَى الْفَجْرِ إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً يُسَلِّمُ مِنْ كُلِّ رَكْعَتَيْنِ وَيُوتِرُ بِوَاحِدَةٍ فَيَسْجُدُ السَّجْدَةَ مِنْ ذَلِكَ قَدْرَ مَا يَقْرَأُ أَحَدُكُمْ خَمْسِينَ آيَةً قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا سَكَتَ الْمُؤَذِّنُ مِنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَتَبَيَّنَ لَهُ الْفَجْرُ قَامَ فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ثُمَّ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ حَتَّى يَأْتِيهِ الْمُؤَذِّن للإقامة فَيخرج[۱].

۱۱۸۸- (۱) عایشه﵂ گوید: رسول خدا ﷺ در فاصله‌ای که از گزاردن نماز عشاء فارغ می‌شدند، تا نماز بامداد، یازده رکعت نماز شب می‌گزاردند که پس از هردو رکعت، سلام می‌دادند و با یک رکعت، وتر را می‌گزاردند؛ و سجده را در آن‌ها به اندازه‌ای طولانی می‌کردند که یک نفر از شما پنجاه آیه را بخواند پیش از آن که آن حضرت ﷺ سر خویش را از سجده بردارند.

و هرگاه مؤذّن، اذان نماز صبح را به پایان می‌رسانید و بی‌صدا می‌شد و برای آن حضرت ﷺ طلوع صبح صادق، آشکار می‌گردید؛ از جای برمی‌خاستند و دو رکعت نماز سنّت را به صورت کوتاه و مختصر می‌گزاردند؛ آن‌گاه به پهلوی راست دراز می‌کشیدند تا این

۱- بخاری ۳۰۱/۲ ح ۹۹٤؛ مسلم ۵۰۸/۱ ح (۷۳٦-۱۲۲)؛ ابوداود ٤۸/۲ ح ۱٤٤۷؛ نسایی ۲٤۲/۳ ح ۱۷۲٦؛ ابن ماجه ۳۷۸/۱ ح ۱۱۹۸؛ دارمی ٤۰۰/۱ ح ۱٤٤۷؛ موطأ مالک ۱۲۰/۱ح۸؛ «کتاب صلاة اللیل»؛ و مسند احمد ۱۲۱/٦.

که مؤذّن می‌آمد و ایشان را برای نماز صبح، فرامی‌خواند؛ از این رو، آن حضرت ﷺ نیز خانه را به مقصد مسجد ترک می‌کردند و برای گزاردن نماز فرض صبح، بیرون می‌شدند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «فیما بین ان یفرغ من صلاة العشاء الی الفجر»: در فاصله‌ای که آن حضرت ﷺ از گزاردن نماز عشاء فارغ می‌شدند تا هنگام برپایی نماز بامداد؛ خواه در این فاصله خواب شده باشند یا خواب نشده باشند.

بهترین وقت برای شب‌زنده‌داری:

از عشا تا طلوع فجر به طور کلی زمان نماز شب است، ولی اوقات دیگری نیز هست که احیای آنها در شریعت اسلامی پسندیده است؛ مثلاً:

۱) ثلث آخر شب؛ حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که آن حضرت ﷺ فرموده است: «خداوند سبحان در ثلث آخر هر شب به آسمان فرودین نازل می‌شود و می‌فرماید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا دعایش را بپذیرم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من برای گناهانش آمرزش بطلبد، تا گناهانش را بیامرزم»[۱]؟

۱- به روایت بخاری، باب الدعاء و الصلاة من آخر اللیل، ٦/۳۵ - ۳۸ ح ۱۱۴۵.

مؤمن نیز نیازمندترین مردم و سعادتمندترین انسانها به این تجلی پروردگار است. بدین جهت، لازم است برای قیام و استقبال از اجابت و رحمت و غفران خداوند، با آمادگی کامل در لحظات شیرین و دلچسب آخر شب، با اصرار فراوان به دعا و نیایش بپردازد، و مصرّانه برآوردن نیازهایش را از خدا بخواهد و برای گناهانش طلب آمرزش کند؛ چرا که خداوند اصرار و الحاح در دعا را بسیار می‌پسندد و علاوه بر آن، فوریت اجابت آن نیز از سوی پروردگار تضمین شده است. چرا که «فاء» در فأستجیب و فأعطیه، در زبان عربی به معنای عطف و فوریت آمده است[۱].

۲) خواب نصف شب و قیام ثلث آن و خوابیدن در بخش ششم؛

الف) پیامبر اکرمﷺ در این مورد فرموده است: «پسندیده‌ترین نماز نزد پروردگار نماز داود و محبوبترین روزه، روزه‌ی داود است. با این کیفیت که نصف شب را می‌خوابید و ثلث دیگر را قیام می‌کرد و حصه‌ی ششم را نیز به استراحت می‌پرداخت»[۲].

ب) روزی از حضرت عایشه رضي الله عنها در مورد این که چه عملی نزد رسول اکرمﷺ دوست داشتنی‌تر بود، سؤال شد، در پاسخ فرمود: «عملی که تداوم داشته باشد». سؤال کننده می‌افزاید که گفتم:

۱- متن عربی به این صورت است: «ينزل ربّنا تبارك وتعالي كل ليلة إلي السماء الدنيا حين يبقي ثلث الليل الآخر يقول: من يدعوني فأستجيب له؛ من يسألني فأعطيه؛ من يستغفرني فأغفرله».

۲- به روایت بخاری، باب من نام عند السحر، ۱۹/۶- ۲۰ ح ۱۱۳۱.

«پیامبرﷺ در چه وقتی قیام می‌فرمود»؟ گفت: «وقتی که صدای خروس را می‌شنید.» ابن حجر از محمد بن ناصر نقل می‌کنند: «به تجربه ثابت شده است که خروس وقتی که شب به نیمه برسد بانگ برمی آورد».

ج) دلیل صحّت خواب حصه‌ی ششم [آخر] شب، حدیث حضرت عایشه رضي الله عنها است که می‌فرماید: «حضرت محمدﷺ هنگام سحری در حالت خواب بود»[۱]. این وضعیت جز در ماه رمضان بوده است، زیرا در رمضان هنگام سحر، سحری می‌خورد و بعد از آن به ادای نماز می‌پرداخت.

۳) قیام به اندازه‌ی توان جسمی و روحی فرد؛ ام‌سلمه رضي الله عنها روایت می‌کند: «رسول اکرمﷺ به نماز می‌ایستاد، سپس به همان اندازه به استراحت می‌پرداخت و مجدداً به اندازه‌ای که استراحت کرده بود، به نماز گزاردن مشغول می‌شد. پس از آن به اندازه‌ای که نماز خوانده بود، می‌خوابید. این وضع تا وقتی که سپیده می‌دمید ادامه پیدا می‌کرد»[۲].

این خود تبیین کننده‌ی دوستی و محبت آن حضرت با شب زنده داری است؛ حضرت قدری به استراحت می‌پرداخت، سپس جهت

۱- به روایت بخاری، باب من نام عند السحر، ۲۱/٦- ۲۲ ح ۱۱۳۳.
۲- به روایت اصحاب سنن؛ ترمذی آن را صحیح دانسته است.

مناجات و نیایش با پروردگار و ارتباط با ملکوت اعلی از خواب برمی خاست. زیرا در شب لحظاتی بسیار شیرین و لذتبخش وجود دارد که انسان را با خدایش نزدیک‌تر می‌کند.

بله، این شیوه و حالت رهبرِ بشریت، جناب رسول اکرمﷺ است؛ که از روحی بزرگ و همتی والا برخوردار بود. ما هم از خداوند مسألت داریم که به ما توفیق پیروی از آن انسان بزرگ و اسوه‌ی حسنه را عنایت فرماید!.

«فرکع رکعتین خفیفتین»: دو رکعت سنّت کوتاه و مختصر که در آن‌ها، سوره‌های «کافرون» و «اخلاص» را قرائت می‌کردند.

نماز تهجّد:

در حقیقت، شب‌زنده‌داری و سحرخیزی، نزدیک‌ترین و آشناترین راه واصلان به حق و مشتاقان وصال دوست می‌باشد.آنان که به این حقیقت پی برده‌اند، همچون دیوانگان شب را با روز و روز را با شب پیوسته و خواب راحت را چنان فراموش نموده‌اند که بزرگترین استراحت آنان همان حالت نیایش در تاریکی‌های شب بوده است و تمام روز را لحظه شماری کرده‌اند تا لحظات خلوت با دوست فرا رسد و با بلندکردن دست‌های نیاز به بارگاه خالق بی‌نیاز و بستن دست‌های بندگی در محضر پروردگار جهانیان قلب خود را آرامش بخشند.

و براستی نمازشب، یک عبادت بزرگ روحانی و معنوی و تربیتی و اصلاحی است چرا که غوغای زندگی روزانه، از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می‌کند و فکر آدمی را به وادی‌های گوناگون می‌کشاند به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل در آن بسیار مشکل است اما در دل شب و به هنگام سحر، و فرونشستن غوغای زندگی مادی و ماشینی و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می‌دهد که کم نظیر و یا در حقیقت بی‌نظیر است.

آری، در محیط آرام و به دور از هرگونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب، حالت توجهی به انسان دست می‌دهد که فوق‌العاده روح پرور و تکامل‌آفرین است.

به همین دلیل دوستان خدا، همیشه از عبادت‌های آخر شب برای تصفیه‌ی روح، حیات قلب، تقویت اراده و تکمیل اخلاص و صداقت، نیرو می‌گرفته‌اند.

در جایی خداوند متعال به بیان صفات برجسته‌ی مؤمنان راستین می‌پردازد و اصول عقیدتی و برنامه‌های عملی آنها را به طور فشرده ضمن دو آیه با ذکر هشت صفت بیان می‌دارد که یکی از آنها این است:

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ١٦﴾ [السجدة: 16].

«پهلوهایشان از بستر به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند».

آری! مؤمنان راستین، به هنگامی که چشم غافلان در خواب است، مقداری از شب را بیدار می‌شوند و در آن هنگام که برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است و شواغل فکری به حداقل می‌رسد و آرامش و خاموشی، همه جا را گرفته و خطر آلودگی عبادت به ریا و تظاهر کمتر وجود دارد و خلاصه بهترین شرایط حضور قلب فراهم است با تمام وجودشان رو به درگاه معبود می‌آورند و سر بر آستان معشوق می‌سایند وآنچه در دل دارند با او در میان می‌گذارند و با یاد او پیوسته زنده‌اند و پیمانه‌ی قلب خویش را از مهر او لبریز و سرشار دارند.

مؤمنان راستین، خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش‌تر از آن، که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت اوست می‌پردازند. پاسی از شب را به مناجات و راز و نیاز با محبوب می‌گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می‌کنند.

و پیامبر ﷺ نیز از این جهت، بهترین اوقات را برای عبادت و بندگی، حصه‌ی آخر شب معرفی می‌کند چرا که در آن حصه از شب، چشم غافلان در خواب است و تمام برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است شواغل فکری به حداقل می‌رسد و آرامش و خاموشی همه جا را فرا

می‌گیرد و خطر آلودگی عبادت به ریا و تظاهر کمتر وجود دارد و بهترین شرایط حضور قلب و مناجات با خدا فراهم می‌گردد.

باری، خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا٦٣ وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمۡ سُجَّدٗا وَقِيَٰمٗا٦٤﴾ [الفرقان: ٦٣-٦٤][1].

کسانی که وظیفه‌ی دعوت را برعهده دارند بیش از دیگران به شب زنده داری نیازمندند. شب زنده داری پیکاری است در راه تقویت اراده، غلبه بر شیطان و فرمانبردار کردن نفس از خداوند. کسی که به خاطر نماز، خواب و راحتی و بستر گرم و نرم خویش را ترک می‌کند و با تمایلات نفسانی اش به مبارزه برمی خیزد، با آب سرد وضو می‌گیرد و آماده‌ی نماز و عبادت و تقرب به خدا می‌شود، بی‌شک شایستگی و آمادگی دعوت و تبلیغ را نیز به خوبی می‌یابد. رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

إذا أرادَ الْعَبْدُ الصَّلوةَ مِنَ اللَّيْلِ أتاهُ مَلَكُ فَقالَ لَهُ قُمْ فَقَدْ اَصبَحَ فَصَلِّ واذْكُرْ رَبَّك؛ فَيَأْتيهِ الشَّيطانُ فَيَقُولُ: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَويلٌ وسَوْفَ تَقُومُ. فَاِنْ قامَ فَصَلّي أَصبَحَ خَفيف الْـجِسمِ قَرير الْعَيْنِ، واِنْ هُوَ اَطاعَ الشَّيطانَ حَتي اَصْبَحَ بالَ في اُذُنِهِ[2].

۱- فرقان / ٦٣-٦٤: «بندگان [خدای] رحمان کسانی هستند که بر زمین، فروتنانه راه می‌روند، و چون جهالت پیشگان خطابشان کنند با آنها با سلام پاسخ می‌گویند * و کسانی که به پاس پروردگارشان شب را به سجده و قیام به سر می‌برند...».

۲- طبرانی.

هرگاه بنده در شب قصد نماز کند، فرشته‌ای از سوی پروردگار نزد وی می‌آید و به وی چنین خطاب می‌کند: برخیز که صبح شده است، برخیز و نماز بپا دار و به ذکر و یاد پروردگارت بپرداز. از طرف دیگر شیطان می‌آید و به او می‌گوید: شب دراز است، بخواب، بعداً بیدار خواهی شد. اگر برخیزد و نماز را به جای آورد، سبک و بانشاط و شادمان خواهد شد و اگر از شیطان فرمان برد، تا این که بامداد شود [و نماز نگزارد] بی‌گمان در گوشش ادرار خواهد کرد.

قیام شب، دلیل اخلاص و تجرّد انسان و نشان دوری وی از ریا و تظاهر است. اخلاص که از بایسته‌ترین صفات دعوتگران است، شرط پذیرش عمل به درگاه خدا نیز هست. در این مورد ولید الاعظمی چه زیبا سروده است:[۱].

«ای شب! بی‌گمان قیام و بیدار نگاه داشتن تو، مدرسه‌ای است که در آن قرآن به من معانی اخلاص را می‌آموزد. لذا آن را به عنوان یگانه برنامه و راه زندگی برمی گزینم، چرا که مرا در بهشت جای می‌دهد و همواره نشانم می‌دهد که دنیا چگونه با زرق و برق فریبنده و دروغینش می‌خواهد من را در خود فرو برد. همانند آفتاب پرست در هر لحظه برای فریبم با رنگی فریبنده جلوه می‌کند. سعی دارد که مرا با آلوده کردن به گناه نابود و محو کند، پس از آن دور می‌شوم، عداوت به دل می‌گیرم و همواره

۱- الرقائق، محمد احمد الراشد.

زیرنظرش می‌گیرم که چگونه مرا وسوسه می‌کند، لذا قلب را به پروردگارش وصل می‌کنم، تا راه غفلت و انحراف نروم و یاد و ذکر مداوم پروردگار هم از من حراست و حفاظت می‌کند».

همه‌ی ما گنه کار و مقصریم. چه زیباست که وقت سحر درگاه خداوند را بکوبیم و از او آمرزش و رحمت بخواهیم. سحرگاه هم بهترین موقع اجابت دعاست. خداوند آنان را که سحرگاهان آمرزش می‌خواهند چنین توصیف می‌کند:

﴿قُلۡ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيۡرٖ مِّن ذَٰلِكُمۡۖ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ عِندَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَأَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞ وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ١٥ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٦ ٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلۡقَٰنِتِينَ وَٱلۡمُنفِقِينَ وَٱلۡمُسۡتَغۡفِرِينَ بِٱلۡأَسۡحَارِ ١٧﴾ [آل عمران: ۱۵-۱۷][1].

دعای شبانه بهترین و آرامترین عبادتهاست، انسان در تاریکی شب بهتر می‌تواند خود را به درگاه خدا خاشع و فروتن کند. از ابوامامه روایت است که از حضرت پیامبر ﷺ پرسیدند: «کدام دعا به اجابت نزدیک‌تر است؟ فرمود: دعایی که در آخر شب و بعد از نمازهای واجب درخواست شود».

۱- آل عمران / ۱۵-۱۷: «برای کسانی که پرهیزگار بوده‌اند، نزد پروردگارشان باغهایی است که جویبارها در آن روانست و در آن جاویدانند با همسران پاکیزه و خشنودی خدا، و خدا به احوال بندگان بیناست* و کسانی که گویند: پروردگارا؛ ما ایمان آوردیم، پس گناهانمان را بیامرز و از عذاب جهنم مصونمان دار* و [از آن جمله‌اند] صابران و راستگویان و فرمانبردان و انفاق کنندگان و آمرزش طلبان سحرگاهان...»

از حضرت جابر روایت است که گفت: شنیدم رسول الله ﷺ می‌گفت: «ساعتی در شب است که اگر دعای شخص با آن ساعت هم زمان شود هر چه بخواهد، دنیوی باشد یا اخروی، خدا از او می‌پذیرد. و این ساعت در تمام شب‌ها وجود دارد»[۱].

دعا کردن در سجده بسیار خوب است؛ زیرا در آن لحظه انسان به خدا نزدیک‌تر است. پس باید در آن حال بیشتر دعا کند. از ابوهریره ﷺ روایت است که حضرت رسول الله ﷺ فرمود:

«اَقْرَبُ ما یَکُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ وهُوَ ساجِدٌ فاَکْثِرُوا الدُّعاءَ»؛[۲] «نزدیکترین حالت بنده به خدا سجده است، پس در آن بسیار دعا کنید».

«یَنْزِلُ رَبُّنا کُلَّ لَیْلَةٍ اِلَي السَّماءِ الدُّنْیا حین یَقْضي ثُلث اللَّیْل الاخِرِ فَیَقُولُ: مَنْ یَدْعُونِي فَاَسْتَجیبُ لَهُ. مَنْ یَسْأَلُني فَاعْطیهِ ومَنْ یَسْتَغْفِرُوني فاغْفِر لَهُ»[۳]. «پروردگار ما هر شب پس از سپری شدن ثلث آخر شب به آسمانِ فرودین نازل می‌شود و می‌پرسد: کیست که مرا بخواند تا دعایش را اجابت کنم؟، کیست که از من چیزی بخواهد تا هر چه بخواهد بدو عطا کنم و چه کسی طالب آمرزش است، تا ببخشایمش؟»

آیا با این همه باز هم غفلت و تنبلی کنیم؟ در صورتی که می‌دانیم اگر به مردم گفته شود همان وقت شب در فلان جا پول

۱- به روایت مسلم، شماره ۷۵۷، صلاة المسافرین، فی اللیل ساعة مستجاب فیها الدعاء.
۲- به روایت مسلم
۳- بخاری و مسلم.

و گوشت و کالایی توزیع می‌کنند، همگی به سرعت بدان سمت می‌شتابند. پس بهتر است قدری به خود آییم و از این فرصت‌ها استفاده کنیم. فرشتگان، فضل و رحمت خداوند را فرود می‌آورند و در خانه‌ای که شب زنده داری می‌شود، نازل می‌گردند و سعادت حقیقی همه جای آن را فرا می‌گیرد.

چه خوب است که در خانه زن و شوهر هردو با هم برای تحقیق این امر سعی و تلاش کنند.

امام شهید حسن البناء ﷺ در رساله‌ی (المناجاة) اعضای جماعت اخوان المسلمین را به قیام شب تشویق می‌کند و چنین می‌گوید: «ای برادر، بهترین وقت مناجات و راز و نیاز زمان خلوت تو با خداست، آن هم در مواقعی که شب پرده‌های سیاه خود را بر زمین می‌کشد و ستارگان ظاهر می‌شوند و مردم در خواب فرو می‌روند، ولی خلوت گزینان بیدارند و با حضور قلب پروردگارشان را یاد می‌کنند. پس در آن لحظات عجز و ناتوانی خود را ببین، پروردگارت را به بزرگی یاد کن و از ترس هیبتش گریه کن تا دلت آرام گیرد. به مراقبت او آگاه باش، در دعا اصرار کن، در استغفار بکوش و احتیاجاتت را به پیشگاه ذاتی عرضه کن که از هیچ چیز درنمی ماند، و وقتی اراده می‌کند که چیزی وجود پیدا کند به او می‌گوید باش پس می‌شود. تو هم خیر دنیا و آخرت و آمال خود را از او بخواه و برای سرزمین و خاندانت دعای خیر کن.

﴿وَمَا ٱلنَّصۡرُ إِلَّا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ١٢٦﴾ [آل عمران: ۱۲٦][1].

در شب زنده داری و مناجات پروردگار، چنان انس و الفتی نهفته است که ناراحتی و خستگی احساس نمی‌شود. پیامبرﷺ در شب زنده داری‌ها و عبادات طولانی پاهایش ورم می‌کرد. ولی چون در انس الهی غرق بود متوجه درد و رنج آن نمی‌شد.

صالحان می‌گویند: هیچ لذتی در دنیا مانند لذت نعمت‌های آخرت نیست، مگر لذتی که از شیرینی مناجات در دلِ شب زنده داران پیدا می‌شود. پس شما نیز بکوشید که این لذت را بچشید.

در پایان به شما مسلمانان سفارش می‌کنم که شب زنده داری کنید و در تاریکی شب با حالت عجز و ناتوانی به درگاه مولای کریم بایستید و با تواضع و فروتنی و احساس تقصیر و اعتراف به گناه، بر آستانه اش سر تسلیم فرود آورید و به بخشایش او که بر مجرمان جاری است، امیدوار باشید تا از رحمت و احسانش بهره مند شوید و بهشت را پاداش خود گردانید.

برادران! با ادای نماز در تاریکی شب، قیام خاشعانه و سجده‌ی متواضعانه، ذکر و تسبیح و ریختن اشک، درهای رحمت خدا را بکوبید و به قبولی دعایتان در محضر او ایمان داشته باشید، و

۱- آل عمران / ۱۲٦: «.. هیچ پیروزی و فتحی نیست مگر از جانب خداوند غالب و فرزانه».

یادتان باشد که در این حال برای پیروی دین اسلام و سایر مسلمانان نیز دعا کنید.

یا رجال اللّیل جدّوا ربّ صوت لایُـرَدُّ
ما یقوم اللّیل الّا من له عزم وجدّ[1]

قرآن و شب زنده داری

هر کس قرآن کریم را با اندیشه و تدبر تلاوت کند، بدون شک در خواهد یافت تا چه حد خداوند سبحان درباره‌ی شب زنده داری تأکید و تشویق فراوان کرده است. خداوند چنان از شب زنده داران تعریف و تمجید بزرگوارانه می‌کند که هر انسان مسلمانی آرزو می‌کند که از آن گروه باشد. به عنوان مثال از شب زنده داران به عنوان اهل تقوا و احسان یاد می‌کند و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي جَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ١٥ ءَاخِذِينَ مَآ ءَاتَىٰهُمۡ رَبُّهُمۡۚ إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَبۡلَ ذَٰلِكَ مُحۡسِنِينَ١٦ كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ١٧ وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ١٨﴾ [الذاریات: ۱۵-۱۸][2].

۱- ای مردان شب خیز! بکوشید، چه بسا صدا و فریاد شب بی‌پاسخ نمی‌ماند و به قیام شب تنها آن کس برمی خیرد که اراده‌ی قوی و جدّی داشته باشد.

۲- ذاریات / ۱۵-۱۸: «پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و چشمه ساران خواهند بود* در حالی که نعمت‌هایی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده است دریافت می‌کنند. چرا که آنان پیش از آن نیز از زمره‌ی نیکوکاران بوده‌اند* آنان اندکی از شب می‌خوابیدند و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند...».

بدین ترتیب، قیام و شب زنده داری نشان پارسایی و نیکوکاری آنان است. گاهی هم از آنان به عنوان متفکران و اندیشه ورزان درباره‌ی حالات آخرت نام برده می‌شود؛ در جای دیگر به عنوان اهل دانش و علم یاد می‌شوند؛ گاهی هم به عنوان اهل رجا و خوف، زمانی نیز به عنوان خردمندان و صاحبان عقل یاد می‌شوند. خداوند متعال نیز در یک آیه تمامی این صفات ارزشمند را به این صورت بیان فرموده است:

﴿أَمَّنۡ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدٗا وَقَآئِمٗا يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦۗ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ٩﴾ [الزمر: ۹][1].

به همین سبب خداوند سبحان در این آیه و آیات دیگر، بر شب زنده داری تشویق و تأکید فراوان کرده است. چون این عمل پربرکت دارای چنان فواید بی‌شمار و آثار پایدار و عمیقی است که پیشوای پیامبران و امام پارسایان، رسول اکرم ﷺ، آن را درک کرده و جهت تحصیل خیرات و برکات آن کمر همت بسته و آستین‌های جدیت را بالا زده و آن چنان بر آن مداومت و مواظبت کرده است که پاهای

۱- زمر /۹: [آیا چنین شخص مشرکی که حالاتش را بیان کردیم بهتر است] یا کسی که در لحظات شب سجده کنان و ایستاده به اطاعت و عبادت مشغول است و خویشتن را از عذاب آخرت به دور می‌دارد و رحمت پروردگارش را خواستار می‌شود. بگو: آیا کسانی که [وظیفه‌ی خود را در قبال خدا] می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابر و یکسانند؟! هرگز، تنها خردمندان [فرق اینان را با آنان تشخیص می‌دهند و از آنان] پند و اندرز می‌گیرند...»

مبارکش در اثر طول قیام، متورم می‌شده است. از این روی است که خداوند منان در بدو دعوت اسلامی، رسول الله ﷺ و صحابه‌ی کرام ، را به احیا و شب زنده داری امر می‌کند، تا هسته‌های اولیه‌ی دعوت اسلام قوی و سرشار از معنویت شود، چنانکه می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُزَّمِّلُ ١ قُمِ ٱلَّيۡلَ إِلَّا قَلِيلٗا ٢ نِّصۡفَهُۥٓ أَوِ ٱنقُصۡ مِنۡهُ قَلِيلًا ٣ أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا ٤﴾ [المزمل: ۱-٤][1].

با نزول این آیات، دوران آسایش و خواب سپری می‌شود و فصل جدیدی از تلاش و فعالیت، در حیات رسول الله و یارانش گشوده می‌شود، که در حقیقت مرحله‌ی حساسِ تغییر و تحول و جهاد و سازندگی است؛ مرحله‌ای که مردانی نیرومند و بلندهمت، با ایمانی قوی و پیوندی مستحکم با خداوند متعال را می‌طلبد، تا در مسیر دعوت الهی توان حمل مشکلات و ناملایمات را داشته باشند و راسخ و استوار در راه دعوت گام بردارند. با نازل شدن این آیات، خداوند خواست مؤمنان را جهت فرماندهی و رهبری انسان‌ها و برای تغییر مسیر تاریخ مهیا و آماده کند، و زمانی که اصحاب

۱- مزمل / ۱-٤: رای جامه به خود پیچیده! * شب را به جز اندکی بیدار بمان* کمی از نیم شب یا نیم شب یا کمی بیشتر را * در حالی که قرآن را با ترتیب می‌خوانی قیام کن و بیدار باش...».

دستورات خداوند را گردن نهادند، این مسئله عملاً صورت پذیرفت و خداوند هم به ایشان تمیکن و عزت و کرامت عنایت فرمود.

پس دعوتگران امروزی هم اگر حقیقتاً با جدیت قدم در راه تغییر و تحول نهاده‌اند، باید به مدرسه‌ی انسان سازِ شب زنده داری بازگردند و خود و همراهانشان را همانند نسل اول اسلام تربیت و پرورش کنند.

«چرا که سرانجام این امت، اصلاح نخواهد شد مگر با همان چیزهایی که نسل اول با آنها اصلاح شد»[۱].

تشویق و تأکید رسول اکرم ﷺ بر شب زنده داری

حضرت رسول ﷺ در مورد شب زنده داری تأکید و تشویق فراوانی کرده و تبیین کرده است که فضیلت آن بسیار بزگ و عظیم است و هرکس آن را رعایت و اجرا کند، دارای مقامی عالی و مرتبه‌ای بلند خواهد بود. چنانکه در حدیث بسیار پرمحتوا که ابوامامة از آن حضرت روایت می‌کند می‌فرماید: «عليكم بقيام الليل، فانّه من دأب الصالحين قبلكم»[۲]؛ «شب زنده داری را بر خود لازم گیرید، چون شیوه‌ی نیکان پیش از شما بوده است».

۱- این سخن منسوب به امام مالک رحمه الله است.
۲- به روایت ترمذی و حاکم؛ ر.ک: جمع الفوائد. ۳۱۱/۱ ح ۲۲۳۶؛ الفیض ۳۵۱/٤.

در این حدیث رسول اکرمﷺ بیان می‌دارد که شب زنده داری عادت و علامت نیکان و صالحان است که با آن شناخته و از دیگران متمایز می‌شوند و از جماعت و گروه صالحان به حساب می‌آیند.

به همین سبب است که قیام شب، برنامه‌ی نیک‌ترین نیکان و پیشوای پارسایان، رسول اللهﷺ حتی در آخرین لحظات زندگی اش بوده است. همچنین خلفای راشدین، علما و دانشمندان بعد از آن حضرتﷺ نیز، با اقتدا به آن اسوه‌ی حسنه، همین راه و روش را ادامه داده‌اند.

زمانی بر اهمیت این امر افزوده می‌شود که می‌بینیم چون از آن حضرتﷺ درباره‌ی بهترین اعمال پرسیده می‌شود، ایشان پاسخ می‌دهند: بهترین اعمال، طول دادن قیام است[۱]. همچنین بهترین نماز، بعد از نمازهای فرض، نماز شب است[۲].

پس در این دو حدیث، حضرت رسولﷺ طول دادن قیام را از بهترین اعمال، برشمرده است. در ضمن ما را تشویق و راهنمایی کرده است که نماز شب را برپا داریم، برای آن از تمام لحظات استفاده کنیم و هیچ‌گاه از آن غفلت نورزیم. ولی متأسفانه، امروزه

۱- به روایت ابوداود؛ ر.ک: جمع الفوائد ۳۱۲/۱ ح ۲۲۳۸.
۲- به روایت مسلم.

نسبت به این امر عظیم از سوی مسلمانان کوتاهی و غفلت می‌شود.

رسول اکرمﷺ برای کسی که شب جهت قیام بیدار شود و زنش را نیز بیدار کند، دعای رحمت و مغفرت کرده است، همچنین برای زنی که شب بیدار شود و شوهر خود را نیز جهت قیام بیدار کند، دعای رحمت و مغفرت کرده است، حضرت ابوهریره ﷺ این حدیث را از رسول اکرمﷺ چنین روایت می‌کند: «رِحِمَ اللهُ رَجُلاً قامَ مِنَ اللَّيْلِ فصلّي واَيْقَظَ امْراَتَهُ ورَحيمَ اللهُ امرَأَةً قامَت مِنَ اللَّيلِ فَصَلّتْ واَيْقَظَت زَوْجَها؟»[۱]. «خداوند آن مرد را مورد رحم و مغفرت قرار دهد که پاسی از شب بیدار و به نماز خواندن مشغول می‌شود و همسرش را نیز جهت ادای نماز شب بیدار می‌کند و خداوند زنی را مورد رحمت و مغفرت قرار می‌دهد که در شب برای نماز شب بیدار می‌شود و شوهرش را نیز برای ادای نماز بیدار می‌کند».

دعای خیر رسول اللهﷺ برای صاحب این عمل، دلالت بر عظمت و اهمیت و محبوبیت این امر در پیشگاه خداوند دارد. دستور پیامبر نیز بر همین اساس است.

همچنین فرمان پیامبر اکرمﷺ، به سبب علاقه و محبت شدید آن حضرت نسبت به این عبادت است، تا جایی که پاهای مبارکش به

۱- به روایت ابوداود.

علت طول و کثرت قیام متورم می‌شد[۱]. پس بیایید به سوی خلوتکده‌ی شب بشتابیم، تا مشمول این دعای پرفیض و برکت رسول الله ﷺ شویم و به سعادت دنیا و آخرت نایل آییم.

عبدالله بن سلام رضی الله عنه می‌گوید:[۲] در اوایل که رسول اکرم ﷺ تازه به مدینه تشریف آوردند و مردم جهت استقبال آن حضرت شتافتند، من از جمله کسانی بودم که به استقبال پیامبر آمده بودند. به محض دیدن سیمای مبارک آن حضرت دریافتم که این سیما، سیمای دروغین نیست و اولین سخنی که از ایشان شنیدم این بود: «أفْشُوا السَّلامَ بَيْنَكُم واطْعِمُوا الطَّعامَ وَصِلُوا الأرْحامَ وصَلّوا بِاللَّيْلِ والنَّاسُ نِيامٌ تَدْخُلُوا الجَنَّةَ بِسَلامٍ؟»[۳]. «سلام کردن را بین خودتان گسترش دهید و عمومی کنید؛ به مستمندان غذا دهید؛ بین خودتان پیوند خویشاوندی برقرار کنید و در شب هنگامی که مردم خوابند، به نماز خواندن بپردازید؛ آنگاه است که با سلامتی وارد بهشت خواهید شد».

سلمان فارسی می‌گوید: «نماز شب را بر خود لازم گیرید، زیرا شب زنده داری شیوه و عادت نیکان قبل از شما بوده است؛ شما را به پروردگارتان نزدیک می‌کند؛ موجب بخشوده شدن گناهانتان می‌شود، از ارتکاب گناه باز می‌دارد و بیماری را از جسم می‌زداید».

۱- به روایت بخاری در تفسیر سوره‌ی فتح.
۲- به نقل از «قیام اللیل» محمد عبدالله الخطیب.
۳- به روایت حاکم، ابن ماجه و ترمذی درجه‌ی حدیث را «حسن صحیح» ذکر کرده است.

فضیل بن عیاض می‌گوید: «هرگاه خورشید غروب کند با فرارسیدن تاریکی خوشحال و خرسند می‌شوم، چرا که در تاریکی با پروردگارم خلوت می‌کنم و چون خورشید طلوع می‌کند غمگین می‌شوم، چون وقت اختلاط و رفت و آمد مردم است.»

ابوسلیمان می‌گوید: «اهل شب و شب زنده داران در لحظات شب، از کسانی که در لهو و لعب سرگرم‌اند بیشتر لذت می‌برند. و اگر شب نمی‌بود، ماندن در این دنیا را نمی‌پسندیدم».

محمد ابن المنکدر می‌گوید: «از لذت‌های دنیا جز سه لذت چیزی دیگر باقی نمانده است؛ قیام و شب زنده داری، دیدار برادران ایمانی و نماز جماعت».

شب، لحظه‌ی صفا و شفافیت درون و بیداری قلب است و عبادت در آن لحظه، استوارتر، ژرف‌تر و پایدارتر است.

شب زنده داری و شیطان

بدون تردید شیطان بی‌نهایت دوست دارد که انسان در هنگام شب بخوابد و هرگز دوست ندارد کسی از خواب بیدار شود و با خدای خویش خلوت کند. چون می‌داند شب زمانِ صفا و پاکی و هنگام اخلاص و وقت اجابت دعاها و نیازها و خواسته هاست؛ در آن لحظات خداوند با نور و رحمت خود بر بندگان خویش، تجلی می‌کند. این تنها چیزی است که شیطان را پریشان و مضطرب

می‌کند؛ پس می‌کوشد تا انسان از خواب بیدار نشود و فرصت عبادت و نیایش برای او فراهم نشود.

رسول اکرمﷺ می‌فرماید: «هنگامی که انسان می‌خوابد، شیطان سه گره بر سر او می‌زند و بر هر گرهی این چنین می‌گوید که بخواب، شب خیلی دراز است»[1].

علاوه بر آن، در گوش انسان ادرار می‌کند تا هرگز از خواب بیدار نشود، و با این عمل پلید خود آخرین ضربه را به انسان وارد می‌کند و به کار خود استحکام می‌بخشد. این مطلب در حدیثی چنین آمده است: در محضر رسول اکرمﷺ از فردی سخن به میان آمد و گفته شد که او همیشه تا طلوع خورشید می‌خوابد، آن حضرت فرمود: «آن مرد کسی است که شیطان در گوش او ادرار کرده است»[2].

ملاحظه می‌شود که صحابه‌ی کرام ﷺ، چگونه ترک این عمل را ناپسند می‌دانستند، و این خود نشانه‌ی اهتمام آن بزرگواران نسبت به شب زنده داری و قیام اللیل است. به همین دلیل عمل آن مرد را به رسول الله ﷺ گفتند تا بدینسان او را نسبت به سستی و بی توجهی اش آگاه کنند و پیامبر هم او را برای قیام و شب زنده داری تشویق و ترغیب کند.

۱- جمع الفوائد ۳۱۲/۱ -ح ۲۲٤٤.
۲- به روایت بخاری، مسلم و نسایی؛ جمع الفوائد ۳۱۳/۱ ح ۲۲٤٥.

این است شیوه‌ی یاران رسول الله ﷺ، که مسیر تاریخ را تغییر دادند.ای کسانی که خواهان استقرار حکومت اسلامی و خواهان بازگشت مجد و عظمت خلافت اسلامی هستید، لازم است مانند اصحاب ﭫ، بزرگوار باشید؛ و خود را به درجه‌ی بزرگی و عظمت آنان برسانید؛ به آن چه آنان پایبند بودند، پایبند باشید و فقط راه و مسیر آنان را بپیمایید، که فلاح و رستگاری تنها در پیمودن راه آنان است و بس. با این روش است که باران رحمت الهی بر شما فرو خواهد ریخت، و ابر رستگاری و پیروزی بر سر شما سایه خواهد افکند. نیز از شیطان و ایادی اش شدیداً باید دور باشید؛ چرا که او هرگز از ایجاد سستی و رخوت در اراده‌ی شما کوتاهی نمی‌کند و لحظه‌ای غفلت نمی‌ورزد. بنابراین، لازم است راههای نفوذ او را با نماز شب و یاد و ذکر خدا و انجام تکالیف دینی مسدود کنید. چون هر نوع سستی و تأخیر در انجام تکالیف شرعی مایه‌ی شادمانی اهریمن خواهد بود و موجب تأخیر در پیروزی حکومت و استقرار خلافت اسلامی خواهد شد.

اکنون که مسلمان زیرک و هوشمند، جدیت و پشتکار شیطان را از احادیث گذشته در مبارزه با حق و اهل آن مشاهده کرد، از دو حالت خارج نیست؛ یا دست روی دست می‌گذارد، از میدان پیکار عقب نشینی می‌کند و زمین گیر می‌شود و در مقابل توطئه‌ها و دسیسه‌های اهریمن سر تسلیم فرود می‌آورد. یا اینکه آستین‌ها را

بالا می‌زند و با تمام قدرت و نیرو، جهت انجام عبادت و فرمانبری خداوند از هیچ گونه تلاش و کوششی دریغ نمی‌ورزد، تا زمانی که خود را به چنان مقام و موقعیتی برساند که پروردگار از او خشنود و راضی باشد. آن هنگام است که - ان شآء الله - رحمت و پیروزی پروردگار به استقبالش خواهد آمد: «ان تنصرو الله ینصرکم ویثبت أقدامکم».

ناگفته نماند که قیام اللیل و شب‌زنده‌داری در ابتدای دعوت بر پیامبر اکرمﷺ واجب شد، و تا یک سال حکم وجوبی آن ادامه پیدا کرد. سپس از سوی خداوند تخفیف داده شد و از درجه‌ی وجوب به درجه‌ی استحباب تنزل یافت. و در این باب علما و ائمه‌ی اربعه اتفاق نظر دارند. ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: «بیشتر علما اتفاق نظر دارند که نماز شب فرض نیست»[۱].

امام نووی هم می‌گوید: «این مسئله کاملاً واضح است که نماز شب در حق جناب رسول اکرمﷺ و امت ایشان مستحب است و در حق امت اسلام، به اجماع ثابت است که نفل محسوب می‌شود»[۲].

این مسئله را حضرت عایشه رضی الله عنها چنین روشن می‌کند: از ایشان در مورد قیام و شب زنده داری آن حضرتﷺ سؤال شد، سؤال کننده می‌گوید: مرا از قیام رسول الله خبر بده. حضرت عایشه

۱- فتح الباری۳/٦.
۲- شرح النووی علی مسلم، ٦/٢٦-٢٧.

فرمود: مگر سوره‌ی مُزَّمِّل[1] را نمی‌دانی؟ گفتم: چرا، فرمود: خداوند در ابتدای این سوره نماز شب را فرض کرد و آن حضرت ﷺ تا یک سال بر آن مداومت کرد. خداوند خاتمه‌ی آن سوره را تا دوازده ماه در آسمان نگه داشت، بعد فرو فرستاد. و در آخر این سوره از سوی پروردگار تخفیف آمده است. لذا حکم قیام و شب زنده داری از درجه‌ی وجوب به درجه‌ی استحباب رسید»[2].

۱۱۸۹ - [۲] (صَحِيح)

وَعَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ فَإِنْ كُنْتُ مستيقظة حَدثنِي وَإِلَّا اضْطجع. رَوَاهُ مُسلم[۳].

۱۱۸۹- (۲) عایشه رضی الله عنها گوید: هرگاه پیامبر گرامی اسلام ﷺ دو رکعت سنّت صبح را می‌گزاردند، اگر (می‌دیدند که) من بیدارم، با من سخن می‌گفتند وگرنه (بر پهلوی راست خویش) دراز می‌کشیدند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «فان كنتُ مستيقظة حدّثني»: ظاهر این حدیث، دیدگاه کسانی را رد می‌کند که می‌گویند: سخن گفتن بعد از سنّت‌های صبح،

۱- هفتاد و سومین سوره‌ی مبارکه‌ی قرآن و دارای بیست آیه است.
۲- به روایت مسلم، ابوداود و نسایی، جمع الفوائد ۳۱۵/۱ ح ۲۲۶۲.
۳- مسلم ۵۱۱/۱ ح (۷۴۳-۱۳۳)؛ و ابوداود ۴۸/۲ ح ۱۲۶۳.

نمازهای سنّت را باطل می‌گرداند؛ این نظریه، به امام احمد بن حنبل و امام اسحاق نیز نسبت داده شده است.

در کتاب «الدر المختار» و «بحر الرائق» نیز آمده است که برخی از علماء و صاحب‌نظران احناف نیز قائل به این نظریه بوده‌اند؛ اما از دیدگاه جمهور احناف، این قول مرجوح است؛ چنان که در «الدر المختار» تصریح شده است که نمازهای سنّت با سخن گفتن پس از آن‌ها، باطل نمی‌شوند؛ البته از ثواب و پاداش آن‌ها، کاسته می‌شود؛ و فتوا نیز بر همین است.

و از حدیث بالا، معلوم می‌شود که پیامبرﷺ بعد از سنّت‌های صبح، بدون نیاز و ضرورت، سخن نمی‌گفتند؛ زیرا در ترمذی چنین آمده است که عایشهؓ گوید: «كان النبيّﷺ اذا صلّي ركعتي الفجر، فان كانت له اليّ حاجة كلمّني والا خرج الي الصلاة»؛ «هرگاه پیامبر خداﷺ دو رکعت سنّت صبح را می‌گزاردند، اگر نیازی به من داشتند، با من سخن می‌گفتند و گرنه به سوی نماز فرض، خارج می‌شدند».

و در حقیقت، مقصود از گزاردن سنّت‌ها، این است که به وسیله‌ی آن‌ها، توجّه به سوی خداوند بلندمرتبه ایجاد گردد تا با نشاط و حضور قلب و صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل، نماز فرض گزاده شود و اگر چنانچه در بین سنّت‌ها و فرض، سخن به

میان آید، احتمال فوت شدن مقصود اساسی از گزاردن سنّت‌ها وجود دارد.

این از یک سو؛ و از سوی دیگر، سخن رسول خدا ﷺ با سخنان سایر انسان‌ها، برابر و یکسان نیست؛ از این رو، بهتر آن است که نه تنها بعد از سنّت‌های صبح، بلکه در دیگر نمازها نیز، قبل از فرض، بدون ضرورت، سخنی گفته نشود. در کتاب «البحر الرائق» نیز چنین آمده است.

۱۱۹۰ - [۳] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْهَا قَالَتْ: «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا صَلَّى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ اضْطَجَعَ عَلَى شِقِّه الْأَيْمن»[1].

۱۱۹۰- (۳) عایشه رضي الله عنها گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ دو رکعت سنّت صبح را می‌گزاردند؛ بر پهلوی راست خویش دراز می‌کشیدند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: استراحت کردن و دراز کشیدن پیامبر ﷺ بعد از گزاردن سنّت‌های صبح، از احادیث صحیح، ثابت است؛ بر مبنای دیدگاه حنفی‌ها و جمهور علماء و صاحب‌نظران اسلامی، این استراحت از زمره‌ی «سنّت‌های عادی» پیامبر ﷺ می‌باشد نه از جمله‌ی «سنّت‌های تشریعی»؛ و رسول خدا ﷺ به خاطر خستگی ناشی از

۱- بخاری ۴۳/۳ ح ۱۱۶۰؛ نسایی ۲۵۲/۳ ح ۱۷۶۲؛ ابن ماجه ۳۷۸/۱ ح ۱۱۹۹؛ و مسند احمد ۱۷۳/۲.

نماز تهجّد، پس از گزاردن سنّت‌های صبح، مقداری استراحت می‌کردند؛ از این رو، اگر کسی بر این سنّت عادتی پیامبرﷺ عمل نکند، گنهکار نمی‌شود؛ و اگر چنانچه فردی به نیت پیروی از سنّت‌های عادتی پیامبرﷺ بدان جامه‌ی عمل بپوشاند، مستحق ثواب و مزد می‌شود؛ البته مشروط بر آن که شب را به تهجّد و شب‌زنده‌داری، سپری کرده باشد؛ امّا به شمار آوردن این عمل به عنوان سنّت تشریعی و دعوت مردم به سوی آن و نکوهش کردن ترک کننده‌ی آن، از دیدگاه احناف، جایز نیست.

و شافعی‌ها، استراحت کردن و دراز کشیدن بعد از سنّت‌های صبح را سنّت تشریعی قرار می‌دهند. ابن حزمؒ و دیگر اهل ظاهر، در این موضوع، بسیار مبالغه و زیاده‌روی کرده‌اند و آن را واجب قرار داده‌اند؛ تا جایی که برخی از آنان گفته‌اند که استراحت کردن و دراز کشیدن بعد از سنّت‌های صبح، یکی از شرایط صحّت نماز فرض صبح می‌باشد؛ از این رو اگر این دراز کشیدن صورت نگیرد، نماز فرض صبح، صحیح نخواهد بود!.

استدلال شافعی‌ها و دیگران، از حدیث عایشهؓ(به شماره‌ی ۱۱۹۰) و حدیث ابوهریره ؓ است که گفت: رسول خداﷺ فرمودند: «اذا صلّي احدكم ركعتي الفجر فليضطجع علي يمينه» (ترمذی)؛ «هرگاه یکی

از شما دو رکعت سنّت صبح را گزارد، باید بر پهلوی راست خویش، دراز بکشد».

در این حدیث از صیغه‌ی امر (فلیضطجع = باید دراز بکشد) استفاده شده است؛ از این رو شافعی‌ها و دیگران، بدان استدلال کرده‌اند.

حنفی‌ها و جمهور می‌گویند: حدیثی که در آن، صیغه‌ی امر وارد شده است، شاذّ می‌باشد؛ و در بیشتر روایات و احادیث، ماجرای «اضطجاع» (دراز کشیدن بعد از سنّت صبح) به عنوان عمل رسول خداﷺ روایت شده است؛ از جمله عایشهرضی الله عنها گوید: «كان النبيﷺ اذا صلّي ركعتي الفجر اضطجع علي شقّه الايمن» (بخاری و مسلم)؛ «هرگاه رسول خداﷺ دو رکعت سنّت صبح را می‌گزاردند، بر پهلوی راست خویش دراز می‌کشیدند».

و تمامی حافظان حدیث، روایت «اضطجاع» را به عنوان عمل و فعل رسول خداﷺ روایت کرده‌اند (حدیث فعلی) و هیچ یک از آنان، حدیث را با صیغه‌ی امر روایت نکرده است؛ و تنها شخصی که حدیث را به عنوان حدیث قولی با صیغه‌ی امر روایت کرده است، «عبدالواحد بن زیاد» می‌باشد؛ و عبدالواحد بن زیاد، اگر چه از راویان حسان می‌باشد، ولی روایات وی، از اعمش است؛ و حدیث قولی وی نیز از اعمش روایت شده است؛ و اگر - به فرض - او را فردی ثقه فرض کنیم، باز هم مخالفت ثقات وجود دارد؛ از این رو،

حدیث ابوهریره (که با صیغه‌ی امر وارد شده است) شاذ می‌باشد؛ علامه ابن تیمیه‌ﷺ بر سند حدیث ابوهریره ﷺ به علّت تفرّد عبدالواحد بن زیاد، طعن وارد کرده است؛ علامه سیوطی در «تدریب الراوی» حدیث ابوهریره را به عنوان مثالی برای حدیث «شاذّ» ذکر کرده است؛ و حکم حدیث شاذ نیز حداقل این است که در آن توقف شود.

و اگر فرض کنیم که حدیث ابوهریره (که با صیغه‌ی امر وارد شده است)، به طور کامل صحیح باشد، باز هم حدیث، بر ارشاد و شفقت حمل می‌شود؛ به دلیل آن که عایشه‌ﷺ در حدیثی دیگر می‌فرماید: «كان رسول خدا ﷺ اذا طلع الفجر يصلّي ركعتين خفيفتين ثمّ يضطجع علي شقّه الايمن حتيّ يأتيه المؤذّن فيؤذنه بالصلاة، لم يضطجع سنّة ولكنّه كان يدأب ليله، فيستريح» (مصنّف عبدالرزاق، ح ۴۷۲۲)؛ «هرگاه صبح صادق طلوع می‌کرد، رسول خدا ﷺ دو رکعت سنّت به صورت کوتاه و مختصر می‌گزاردند؛ آن‌گاه بر پهلوی راست خویش دراز می‌کشیدند؛ تا این که مؤذن می‌آمد و ایشان را برای نماز، باخبر می‌گرداند؛ و گفتنی است که پیامبرﷺ از روی سنّت، دراز نکشیدند، بلکه آن حضرت ﷺ شب را به تهجّد می‌گذراندند و خسته می‌شدند و با دراز کشیدن، اندکی استراحت می‌کردند».

و این حدیث، به وسیله‌ی تعامل و عملکرد صحابه نیز تأیید می‌شود؛ زیرا هرگز از صحابه، نقل نشده است که بر عمل

«اضطجاع» به عنوان یک سنّت عمل کنند یا بر آن اهتمام ورزند؛ البته از دیدگاه برخی از یاران رسول خداﷺ از قبیل: ابوموسی اشعری ﷺ، ابوهریره ﷺ، رافع بن خدیج ﷺ و انس بن مالک ﷺ، این عمل، مستحب بوده است.

ولی برخی از صحابه و تابعین، آن را بدعت گفته‌اند؛ مانند عبدالله بن مسعود ﷺ، عبدالله بن عمر ﷺ، اسود بن یزید ﷺ، ابراهیم نخعی ﷺ، سعید بن مسیب ﷺ، سعید بن جبیر ﷺ و دیگران. و از میان چهار امام، امام مالک نیز همین اعتقاد را دارد.

و قاضی عیاض ﷺ، بدعت گفتن اضطجاع را مذهب جمهور علماء و صاحب‌نظران فقهی قرار داده است؛ و حسن بصری ﷺ، اگر چه اضطجاع را بدعت نگفته است، ولی آن را خلاف آولی می‌داند.

این از یک سو؛ و از سوی دیگر، درباره‌ی زمان اضطجاع و دراز کشیدن پیامبرﷺ نیز، راویان و شاگردان امام زهری ﷺ با همدیگر اختلاف دارند؛ امام اوزاعی ﷺ، ابن ابی زئب ﷺ، عقیل ﷺ، یونس ﷺ، شعیب ﷺ و بیشتر شاگردانش بر این باورند که اضطجاع پیامبرﷺ بعد از فرض صبح بوده است، در حالی که امام مالک ﷺ می‌گوید: زمان آن بعد از تهجّد و قبل از نماز بامداد بوده است.

حافظ ابن عبدالبرّ ﷺ، روایت امام مالک را ترجیح داده است؛ چون وی در فراگیری حدیث از امام زهری ﷺ، از سایر حافظان حدیث، حافظتر و دقیق‌تر عمل می‌کند.

و برخی از علماء و دانشوران دینی، روایت اول را به خاطر کثرت راویان ترجیح داده‌اند ولی با ترجیح یافتن قول امام مالک ﷺ، مذهب جمهور و احناف - مبنی بر این که اضطجاح پیامبرﷺ به خاطر خستگی ناشی از نماز تهجّد بوده و یکی از سنّت‌های عادتی پیامبرﷺ می‌باشد - بیش از پیش تأیید می‌شود.

۱۱۹۱ - [٤] (صَحِيح)

وَعَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً مِنْهَا الْوتر وركعتا الْفجْر. رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱۱۹۱- (٤) عایشه ﷺ گوید: رسول خداﷺ در شب، سیزده رکعت نماز می‌گزاردند که شامل نماز وتر و دو رکعت سنّت صبح نیز می‌شد؛ (به تعبیری دیگر، شب‌ها رسول خداﷺ در مجموع، با نماز وتر و دو رکعت سنّت صبح، سیزده رکعت نماز می‌گزاردند).

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱۱۹۲ - [٥] (صَحِيح)

۱- بخاری ۲۰/۳ ح ۱۱٤۰؛و مسلم ۵۱۰/۱ ح (۷۳۸-۱۲۷).

وَعَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ عَنْ صَلَاةِ رَسُولِ اللّٰهِﷺ بِاللَّيْلِ. فَقَالَت: سبع وتسع وَإِحْدَى عشر رَكْعَة سوى رَكْعَتي الْفجْر. رَوَاهُ الْبُخَارِيّ[1].

۱۱۹۲- (۵) مسروق (تابعی) ؒ گوید: از عایشه ؓپیرامون نماز تهجّد آن حضرت ﷺ پرسیدم (که ایشان در شب، چند رکعت نماز می‌گزاردند)؟ او در پاسخ گفت: رسول خداﷺ در مجموع با نماز وتر، هفت، نُه و یازده رکعت نماز علاوه بر دو رکعت سنّت صبح می‌گزاردند؛ (یعنی آن حضرت ﷺ گاهی هفت رکعت می‌گزاردند؛ چهار رکعت تهجّد و سه رکعت نماز وتر. و گاهی یازده رکعت می‌خواندند؛ هشت رکعت تهجّد و سه رکعت وتر. و گاهی نیز نُه رکعت می‌گزاردند؛ شش رکعت تهجّد و سه رکعت نماز وتر).

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: تعداد رکعت‌های نماز تهجّد:

۱) چنانچه ثابت شده است آن حضرتﷺ به سؤال کننده‌ای در مورد کیفیت نماز شب، این چنین پاسخ داد که نماز شب دو دو رکعت، گزارده می‌شود؛[2] یعنی در پایان هردو رکعت سلام دهد و دو رکعت دیگر را آغاز نماید.

۱- بخاری ۲۰/۳ ح ۱۱۳۹.

۲- به روایت بخاری، باب کیف صلاة النبی، ٢٤/٤ ح ۱۱۳۷.

۲) از حضرت عایشه ؓ روایت شده است: «آن حضرتﷺ هرگاه برای قیام شب بیدار می‌شد، نماز شب را با دو رکعت کوتاه و مختصر آغاز می‌کرد»[۱].

امام نووی ؒ می‌گوید: «امر به دو رکعت کوتاه و مختصر در حدیث ابوهریره، دلیل استحباب آن است، تا انسان برای ادای رکعت‌های بعدی، نیرو و انرژی کافی به دست آورد و با نشاط بیشتری به نماز مشغول شود»[۲].

همچنین حضرت عایشه ؓ روایت می‌کند: «آن حضرتﷺ چهار رکعت نماز می‌گزارد که خوبی و زیبایی و طولانی بودن آن بی‌نظیر بود، سپس چهار رکعت دیگر به همان صورت می‌گزارد و بعد از آن سه رکعت می‌گزارد»[۳].

روش‌های دیگری هم هست که - ان شآء الله - در بحث نماز وتر بدان اشاره خواهیم کرد.

از عبدالله بن عباس ؓ روایت شده است: «نماز شب پیامبر اکرم ﷺ سیزده رکعت بود»[٤].

۱- به روایت مسلم به نقل از عایشه ؓ و ابوهریره، ر.ک: شرح نووی، ٥٤/٦.
۲- همان.
۳- به روایت بخاری، باب قیام النبیﷺ فی رمضان و غیره، ٤٠/٦ ح ١١٤٧. نیز به روایت مسلم، باب صلاة اللیل و عدد رکعات النبیﷺ، ١٧/٦.
٤- به روایت بخاری، حدیث شماره ٢٤/٦ ح ١١٣٨.

از حضرت عایشه ؓ هم روایت شده است: «پیامبر اکرمﷺ در شب سیزده رکعت می‌گزارد، همچنین فرموده است که نماز وتر و دو رکعت سنت فجر هم، از جمله‌ی آنها بود»[۱].

امام بخاری این حدیث را بعد از حدیث دیگری که حضرت عایشه ؓ در آن بیان می‌دارد که: اکثراً نماز شب آن حضرت یازده رکعت بود، ذکر می‌کند. از این عمل ایشان چنین برداشت می‌شود که وی یازده رکعت را بر سیزده رکعت ترجیح می‌دهد و دو رکعت دیگر را همان طور که حضرت عایشه ؓ در گفتارش تبیین می‌کند، دو رکعت سنت فجر به حساب می‌آورد. با وجود آنکه در روایت ابن عباس ؓ به تفصیل آمده است که نماز آن حضرتﷺ بدون دو رکعت فجر، سیزده رکعت بوده است. چیزی که تأیید کننده‌ی این دیدگاه است که نماز شب آن حضرتﷺ یازده رکعت بوده، حدیث دیگری است که حضرت عایشه ؓ در آن چنین تبیین می‌کند: «زمانی که در مورد کیفیت نماز پیامبرﷺ در ماه رمضان از ایشان سؤال شد، فرمود: «چه در ماه رمضان و چه در غیر آن، از یازده رکعت بیشتر نمی‌خواند»[۲].

۱- به روایت بخاری، حدیث شماره ۱۱۴۰. مسلم هم این حدیث را روایت کرده است.

۲- به روایت بخاری، حدیث شماره ۱۱۴۷.

تنها موردی که مرا وادار بر ترجیح این گفتار بر غیر آن می‌کند، این است که حضرت عایشه ﵂ داناترین فرد به احوال حضرت ﷺ در خانه می‌باشد، بخصوص در مورد نمازهای شب که در خانه صورت گرفته است.

به همین سبب روایت حضرت عایشه ﵂، از روایت کسانی دیگر، امثال ابن عباس ﵁، از صحت و قوت بیشتری برخوردار است؛ چرا که ابن عباس ﵁ توانسته حداکثر چند بار نمازهای شب ایشان را مشاهده کند، ولی حضرت عایشه ﵂ همیشه در خانه بوده و از حالت آن حضرت آگاهی و شناخت بیشتری داشته است.

گذشته از این، امام بخاری ﵀ می‌فرماید: «آن حضرت ﷺ جهت بیدار کردن ابن عباس ﵁ گوش او را ماساژ می‌داد، تا از خواب بیدار شود». لذا روایت حضرت عایشه ﵂ در مورد نماز شب، بر روایات ابن عباس ﵁ و دیگران اولویت بیشتری دارد».

ابن قیم ﵁ در این باره می‌گوید: «هر چند ابن عباس ﵁ و حضرت عایشه ﵂ در مورد قیام آن حضرت اختلاف نظر داشته‌اند. ولی قول حضرت عایشه در این باره ارجح و پسندیده‌تر است»[۱].

۱- زاد المعاد، ۳۲۹/۱.

آنچه گفته آمد، در مورد بیشترین تعداد رکعات نماز شب پیامبر بود و حداقل آن هم هفت رکعت است. امام بخاری ﷫ از حضرت عایشه ﷼ روایت می‌کند: «وی در پاسخ سؤال کننده‌ای فرمود: نماز آن حضرت در شب، هفت و یا نه و یا یازده رکعت بود»[1]. به هر حال در این مسئله وسعت و گنجایش است و رحمت بی‌کران خداوند پاداش احدی را ضایع نمی‌کند و تنها چیزی که اهمیت دارد، همت والاست.

به هر حال، روایات گوناگونی درباره‌ی تعداد رکعت‌های تهجّد وجود دارد؛ گاهی اوقات پیامبرﷺ بنابر علّتی، رکعت‌های تهجّدشان اندک بود و گاهی نیز زیاد؛ و عمل بر همه‌ی روایات و احادیث، درست می‌باشد؛ اگر چه بیشتر از سیزده رکعت از پیامبرﷺ روایت نشده است، ولی می‌توان بیش از آن نیز گزارد.

۱۱۹۳ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ لِيُصَلِّيَ افْتتح صلَاته بِرَكْعَتَيْنِ خفيفتين. رَوَاهُ مُسلم[2].

۱- به روایت بخاری، حدیث شماره ۱۱۳۹؛ مسلم هم این حدیث را روایت کرده است.

۲- مسلم ۵۳۲/۱ ح (۷٦۷-۱۹۷).

۱۱۹۳- (٦) عایشه رضي الله عنها گوید: رسول خدا ﷺ چون به هنگام شب (برای شب‌زنده‌داری و گزاردن نماز تهجّد) از خواب برمی‌خاستند، نماز خویش را با دو رکعت کوتاه، آغاز می‌کردند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

۱۱۹٤ - [۷] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ فَلْيَفْتَحِ الصَّلَاةَ بِرَكْعَتَيْنِ خفيفتين». رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱۱۹٤- (۷) ابوهریره رضي الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر به هنگام شب، کسی از شما (برای شب‌زنده‌داری و گزاردن نماز تهجّد) از خواب برخاست، باید نماز را با دو رکعت کوتاه، آغاز کند».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: عوامل یاریگر بر قیام شب:

عواملی که انسان را بر قیام شب و نماز تهجّد یاری می‌کند، عبارتند از:

۱- تعمق و تأمل در آیات و احادیثی که در مورد فضیلت شب زنده‌داری هستند، نیز شناخت درجات و ثوابی که خداوند برای شب زنده داران در نظر گرفته است، تا در قلب انسان

۱- مسلم ۱/۵۳۲ ح (۷٦۸-۱۹۸).

علاقه و شوق ایجاد شود و محرکی برای نفس انسان جهت به دست آوردن فضیلت و ثواب بیشتر باشد.

٢- تفکر درباره‌ی آخرت و صحنه‌های وحشتناک آن و تدبر در مورد آتش سوزان جهنم و گرفتاریهای آن؛ بدون شک هر کسی این عمل را انجام دهد، خواب از چشمانش خواهد پرید و از خوف جهنم و گرفتاریهای روز محشر هراسان خواهد شد. طاووس ﷺ می‌گوید: «بدون تردید یاد جهنم رباینده‌ی خواب از چشم عابدان است».

٣- هر کسی که دیدار و ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم دیدار و ملاقات او را دوست خواهد داشت و هر کسی دیدار خدا را نپسندد خداوند هم دیدار او را نمی‌پسندد. چرا که مؤمن می‌داند هرگاه در پیشگاه خداوند بایستد و مشغول تلاوت قرآن و ترتیل آیات آن شود، در حقیقت با خواندن هر حرفی با خدایش گفت و گو و مناجات و نیایش می‌کند. بنابراین قیام در تاریکی‌های شب برای او پسندیده و لذتبخش خواهد بود و از این گفتگو و مناجات لذت می‌برد و آرامش و طمأنینه در قلبش ایجاد می‌شود، چرا که تنها ذکر خدا آرام بخش دلهاست.

٤- لازم است از ارتکاب گناه در روز، دوری جوید، زیرا نیکی به سوی نیکی فرا می‌خواند و بدی، بدی را فرا می‌خواند و انجام

اندکی از خیر یا شر، منجر به بیشتر شدن آنها می‌شود. ثوری می‌گوید: «مدت پنج ماه به سبب گناهی که مرتکب شده بودم از شب زنده داری محروم گشتم».

یک نفر به حسن بصری گفت: «ای ابوسعید، من با صحت و تندرستی کامل می‌خوابم و در ضمن دوست دارم که شب جهت قیام بیدار شوم و وسایل وضو را هم آماده می‌کنم، ولی بیدار نمی‌نمی‌شوم، علت این امر چیست؟ فرمود: گناهانت تو را بسته‌اند».

۵- در خوردن و آشامیدن زیاده روی نکند، چرا که زیاده روی در مصرف آنها باعث کثرت خواب می‌شود و در نتیجه قیام و شب زنده داری بر او مشکل خواهد شد. از این جهت است که بعضی از بزرگان به مریدان خود چنین سفارش کرده‌اند که زیاد نخورید تا زیاد ننوشید و زیاد نخوابید، تا هنگام مرگ زیاد حسرت نخورید.

٦- عدم انجام کارهای طاقت فرسا، زیرا این عمل خواب آور است.

۷- عدم عشق ورزی به زرق و برق دنیوی، زیرا قلبی که به دنیا وابسته شد همیشه در فکر و اندیشه‌ی دنیاست، و از بهشت و نعمت‌های آن غافل می‌شود. چون انسانی که به دنیا دلبسته است، هر چند به نماز شب بپردازد، باز هم نمی‌تواند

به نحو احسن و مطلوب تدبر کند، بلکه تنها به چیزی می‌اندیشد که قلبش را مشغول کرده است.

۸- مواظبت بر خواب روزانه [قیلوله]، چرا که این خواب سنت است و انسان را برای شب زنده داری یاری می‌کند[۱].

۱۱۹۵ - [۸] (مُتَّفق عَلَيهِ)

وَعَن ابْن عَبَّاس قَالَ: بِتُّ عِنْدَ خَالَتِي مَيْمُونَةَ لَيْلَةً وَالنَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا فَتَحَدَّث رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ مَعَ أَهْلِهِ سَاعَةً ثُمَّ رَقَدَ فَلَمَّا كَانَ ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرُ أَوْ بَعْضُهُ قَعَدَ فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَرَأَ: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْل وَالنَّهَار لآيَات لأولي الْأَلْبَاب» حَتَّى خَتَمَ السُّورَةَ ثُمَّ قَامَ إِلَى الْقِرْبَةِ فَأَطْلَقَ شِنَاقَهَا ثُمَّ صَبَّ فِي الْـجَفْنَةِ ثُمَّ تَوَضَّأَ وُضُوءًا حَسَنًا بَيْنَ الْوُضُوءَيْنِ لَمْ يُكْثِرْ وَقَدْ أَبْلَغَ فَقَامَ فَصَلَّى فَقُمْتُ وَتَوَضَّأْتُ فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ فَأَخَذَ بِأُذُنِي فَأَدَارَنِي عَنْ يَمِينِهِ فَتَتَامَّتْ صَلَاتُهُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً ثُمَّ اضْطَجَعَ فَنَامَ حَتَّى نَفَخَ وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ فَآذَنَهُ بِلَالٌ بِالصَّلَاةِ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ وَكَانَ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي بَصَرِي نُورًا وَفِي سَمْعِي نُورًا وَعَنْ يَمِينِي نُورًا وَعَنْ يَسَارِي نُورًا وَفَوْقِي نُورًا وتحتي نورا وأمامي نورا وَخَلْفِي نُورًا وَاجْعَلْ لِي نُورًا» وَزَادَ بَعْضُهُمْ: «وَفِي لِسَانِي نُورًا» وَذُكِرَ: «وَعَصَبِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَشِعَرِي وبشري»[۲].

۱- رسول الله ﷺ می‌فرماید: «قيلوا فإن الشياطين لاتقيل»؛ «قیلوله کنید زیرا که شیطان قیلوله نمی‌کند.» این حدیث را طبرانی در «الاوسط» و ابونعیم در «الطلب» از طریق انس روایت کرده‌اند. آلبانی نیز در سلسله‌ی الاحادیث الصحیحة، شماره ۱٦٤٧ و صحیح الجامع الصغیر، شماره ٤٤٣١ آن را حسن دانسته است.

۲- بخاری ۱۱/۱۱٦ ح ٦۳۱٦؛ مسلم ۱/٥۲٦ ح (۷٦۳-۱۸۱)؛ ترمذی ٥/٤٥٥ ح ۳٤۱۹؛ نسایی ۲/۲۱۸ ح ۱۱۲۱؛ و مسند احمد ۱/۲۸٤.

وَفِي رِوَايَةٍ لَهُمَا: «وَاجْعَلْ فِي نَفْسِي نُورًا وَأَعْظِمْ لِي نُورًا» وَفِي أُخْرَى لِمُسْلِمٍ: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِي نورا»

۱۱۹۵- (۸) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: شبی، نزد خاله‌ام، میمونه ﷺ (دختر حارث، همسر گرامی پیامبر ﷺ) خوابیدم؛ و رسول خدا ﷺ نیز در آن شب نزد خاله‌ام (در خانه‌اش) بود. آن حضرت ﷺ ساعتی با خانواده‌ی خویش سخن گفتند و پس از آن خوابیدند؛ و چون یک سوم آخر شب - یا برخی از آن - فرارسید، از خواب برخاستند و در جای خویش نشستند و به سوی آسمان نگاه افکندند و این آیات را تلاوت فرمودند:

﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠﴾ [آل عمران: ۱۹۰].

و به قرائت خویش ادامه دادند تا آن که سوره (ی آل عمران) را به پایان رساندند؛ (یعنی از آیه‌ی ۱۹۰ تا ۲۰۰ سوره‌ی آل عمران تلاوت کردند).

آن‌گاه برخاستند و به سوی مشکیزه رفتند و نخ دهانه‌ی مشکیزه را باز کردند و در ظرفی بزرگ آب ریختند؛ سپس با آب - نه خیلی زیاد و نه خیلی کم - به طور کامل وضو گرفتند؛ آن‌گاه بلند شدند و شروع به گزاردن نماز نمودند. من نیز از جای برخاستم و وضو گرفتم و به جانب چپ ایشان ایستادم؛ آن حضرت ﷺ گوشم را (به آرامی) گرفتند و از جانب چپ مرا به جانب راست خویش دور دادند

و در سمت راست خود قرار دادند؛ قابل یادآوری است که نماز رسول خداﷺ، سیزده رکعت کامل گردید.

آن‌گاه رسول خداﷺ (به پهلوی راست خویش) دراز کشیدند و خوابیدند به طوری که صدای نفسشان (که نشانه‌ی خوابیدنشان بود،) بلند شد. و آن حضرتﷺ عادت داشتند که هنگام خوابیدن، صدای نفسشان بلند می‌شد.

سپس بلال رضی الله عنه آمد و وقت نماز (صبح) را به ایشان اعلام نمود؛ آن‌گاه رسول خداﷺ (برخاستند و) نماز خویش را گزاردند، بی‌آن‌که وضو بگیرند.

و پیامبرﷺ در دعای خویش می‌فرمودند: «اللهم اجعل في قلبي نوراً، وفي بصري نوراً، وفي سمعي نوراً، وعن يميني نوراً، وعن يساري نوراً، وفوقي نوراً، وتحتي نوراً، وامامي نوراً، وخلفي نوراً، واجعل لي نوراً». «بار خدایا! در دلم، چشم‌هایم، گوش‌هایم، سمت راستم، سمت چپم، بالای سرم، در طرف پایینم و در پیش رویم، نوری قرار ده و به طور کلّی، همیشه نور را همراه من قرار ده».

برخی از راویان، این عبارت را نیز افزوده‌اند: «و في لساني نوراً»؛ «پروردگارا! در زبانم نوری قرار بده».

و در روایتی دیگر، این جملات نیز آمده است: «و عصبي ولحمي ودمي وشعري وبشري»؛ «بار خدایا! در رگ، گوشت، خون، مو و پوستم نیز نوری قرار بده».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند؛ و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم، چنین وارد شده است:] «واجعل في نفسي نوراً واعظم لي نوراً»؛ «بار خدایا! در وجودم نوری قرار بده و نور مرا بزرگ و باشکوه بگردان».

و در روایتی دیگر از مسلم، آمده است: «اللهمّ اعطني نوراً»؛ «بار خدایا! به من، نوری ارزانی بکن».

شرح: «فتحدّث رسول خدا ﷺ مع اهله ساعة»: از این بخش از حدیث، معلوم می‌شود که سخن گفتن پس از عشاء در صورت‌های ذیل مکروه نیست:

هرگاه سخنان، پیرامون امور آخرت و مسائل دینی باشد.

هرگاه سخنان، برای موعظه و پند و نصیحت و اندرز باشد.

هرگاه سخنان به خاطر حُسن معاشرت با خانواده باشد.

به هر حال، اگر در گفتگوی بعد از عشاء، هدف مشروع دینی، مدنظر باشد، در آن صورت، اشکالی در آن نخواهد بود، البته مشروط بر آن که - بر اساس گمان غالب - شب‌نشینی مشروع، بر نماز صبح، تأثیر منفی نگذارد.

«حتّی ختم السورة»: یعنی پیامبر ﷺ پس از بیدار شدن از خواب، ده آیه‌ی آخر سوره‌ی آل عمران را خواندند؛ از آیه‌ی ۱۹۰ تا ۲۰۰.

«القربة»: مشک؛ مشکیزه.

«فاطلق»: باز کرد؛ گشود.

«شناقها»: شناق: ریسمان و نخی که درب مشک بدان بسته می‌شود.

«الجفنة»: ظرف بزرگ.

«بین الوضوئین»: با آب نه خیلی زیاد و نه خیلی کم، وضو گرفت؛ یعنی وضوی پیامبرﷺ از «اِسراف» (زیاده‌روی) و «تقتیر» (کم استفاده نمودن) به دور بود.

«قد ابلغ»: به طور کامل وضو را به انجام رساند؛ یعنی با رعایت تمام شرایط و واجبات و حدّ و حدود و آداب و سنّت‌ها، وضو گرفتند.

«فتتامت»: از باب تفاعل و همیشه لازم است به معنای «تکمیل شد».

«نفخ»: خوابید به نحوی که صدای نفسش که نشانه‌ی خواب بودنش است، شنیده می‌شد.

«فصلّي ولم يتوضّأ»: باید توجه داشت که خواب بدون قرار دادن شیء در برابر مقعد، یکی از اسباب باطل نمودن وضو می‌باشد و هر مسلمانی که به طور آزاد بخوابد، وضوی او باطل می‌گردد؛ ولی پیامبرﷺ می‌فرمایند: «من به هنگام خواب، چشمانم می‌خوابد ولی قلبم نمی‌خوابد و آگاه است».

از این رو، از خواصّ و ویژگی‌های آن حضرتﷺ بود که با خواب، وضوی ایشان، باطل نمی‌شد.

شریک بن عبدالله رضی الله عنه گوید: «سمعتُ انس بن مالك رضی الله عنه يحدّثنا عن ليلة أُسري بالنبيّ ﷺ من مسجد الكعبة جاء ثلاثة نفر قبل ان يُوحي اليه - وهو نائم في المسجد الحرام - فقال اوّلهم: ايهم هو؟ فقال اوسطهم: هو خيرهم. وقال اخرهم: خذوا خيرهم. فكانت تلك؛ فلم يرهم حتّي جاؤوا ليلة اخري فيما يري قلبُه والنبيّ ﷺ نائمة عيناه ولاينام قلبه وكذلك الانبياء تنام اعينهم ولاتنام قلوبهم فتولّاه جبريل ثم عرج به الي السماء» (بخاری، کتاب المناقب، باب ٢٤، ح ٣٥٧٠).

«داستان شبی را که رسول خدا ﷺ از مسجد حرام به آسمان‌ها برده شد، از زبان انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که او گفت: پیش از آن که به پیامبر ﷺ وحی شود، یک شب که ایشان - همراه تنی چند - در مسجد حرام خوابیده بودند، سه نفر نزد وی آمدند. نفر اول گفت: آن شخص کدام است؟ نفر دوم گفت: همان که بهترین‌شان است. نفر سوم گفت: پس بهترین‌شان را ببرید. آن شب، جریان تا همین جا خاتمه یافت و پیامبر ﷺ، دیگر آن‌ها را ندید تا آن که شبی دیگر، نزد او آمدند و ایشان با چشم قلب (در خواب) آن‌ها را می‌دید؛ زیرا چشم پیامبر ﷺ می‌خوابید، ولی قلبش بیدار بود. همه‌ی پیامبران این‌گونه‌اند که چشم‌هایشان به خواب می‌رود ولی دل‌هایشان بیدار است. آن‌گاه جبرئیل علیه السلام مسئولیت بردن رسول خدا ﷺ را بر عهده گرفت و او را به آسمان‌ها بالا برد».

از این حدیث معلوم می‌شود که تمامی پیامبران در این ویژگی (بیداری قلب) شریک و سهیم هستند؛ پس این خصوصیت پیامبر ﷺ، در برابر افراد امّت است نه پیامبران.

به هر حال، از این حدیث، چنین استنباط می‌شود که دل‌هایی را که خداوند، فرودگاه وحی قرار می‌دهد، ارتباط غیرعادی با عالم قُدس و ملکوت، پیدا می‌کنند، و در نتیجه‌ی همین بیداری است که خواب پیامبران، در حکم وحی قرار داده شده است؛ و بر اساس همین دلیل بود، که ابراهیم، بر مبنای یک خواب، به ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام اقدام نمود و اسماعیل علیه السلام نیز این حقیقت را دریافت و فرمود: «یا ابت افعل ما تؤمر»؛ «پدرجان! هر چه فرمان خداست، اجرا کن». و بر مبنای همین دلیل بود که اسماعیل، خواب پدر را، امر خدا دانست.

و به طور کلّی، فهم حقیقت این بیداری، از درک ما بالاتر است و الفاظ و کلمه‌ها نیز از بیان و درک کامل حقیقت و ماهیت آن، قاصر و ناتوان هستند.

«اللهم اجعل في قلبي نوراً...»: اگر چه شارحان حدیث، درباره‌ی منظور از این «نور»، احتمالاتی داده‌اند؛ امّا به ظاهر چنین معلوم می‌شود که منظور از آن، تنها قرآن و تعلیمات پیامبر ﷺ نیست، بلکه علاوه بر آن، ایمان به خدا، بینش و درک تازه‌ای به انسان می‌بخشد، و روشن‌بینی خاصّی بدو می‌دهد و افق دید او را از زندگی محدود

مادّی و چهار دیوار عالم مادّه فراتر می‌برد و در عالمی شگرف و فوق‌العاده وسیع، فرو می‌برد.

و از آنجا که او را به خودسازی دعوت می‌کند و پرده‌های خودخواهی و خودبینی و تعصّب و لجاج و هوا و هوس را از مقابل چشم جانش کنار می‌زند، حقایقی را می‌بیند که هرگز قبل از آن، قادر به درک آن‌ها نبوده است.

و در پرتو این نور، می‌تواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند و از بسیاری از اشتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع و به علّت تفکّر محدود مادّی و یا غلبه‌ی خودخواهی و هوا و هوس، گرفتار آن می‌شوند، مصون و محفوظ بماند.

و این که در روایات اسلامی می‌خوانیم:

«المؤمن ینظر بنور الله». «انسان با ایمان و حقگرا، با نور خدا نگاه می‌کند».

اشاره به همین حقیقت است؛ اگر چه با این همه، باز نمی‌توان روشن‌بینی خاصّی را که انسان با ایمان پیدا می‌کند با بیان و قلم، توصیف کرد، بلکه باید طعم آن را چشید و وجودش را احساس نمود!.

به هر حال، برای فراچنگ آردن شرح صدر و رهایی از قساوت قلب، باید به درگاه خدا روی آورد تا آن نور الهی که پیامبر خدا ﷺ وعده داده است، در قلب بتابد؛ و بایستی آیینه‌ی قلب را از زنگار

گناه صیقل داد و سرای دل را از زباله‌های هوا و هوس پاک کرد تا آماده‌ی پذیرایی محبوب گردد؛ اشک ریختن از ترس خدا و از عشق آن محبوب بی‌مثال، تأثیر عجیبی در رقّت قلب و نرمش و گسترش روح دارد و جمود چشم از نشانه‌های سنگدلی است.

به هر حال، انسان‌ها در پذیرش حق و درک مطالب و خود جوشی، یکسان نیستند؛ برخی با یک اشاره‌ی لطیف، یا یک کلام کوتاه، حقیقت را به خوبی درک می‌کنند؛ از این رو یک تذکّر، آن‌ها را بیدار می‌سازد و یک موعظه و اندرز، در روح آن‌ها طوفانی به پا می‌کند.

و این در حالی است که برخی دیگر، شدیدترین و سخت‌ترین خطابه‌ها و گویاترین دلایل و نیرومندترین اندرز و مواعظ، در وجودشان کمترین اثری نمی‌گذارد.

۱۱۹۶ - [۹] (صَحِيح)

وَعَنْهُ: أَنَّهُ رَقَدَ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَاسْتَيْقَظَ فَتَسَوَّكَ وَتَوَضَّأَ وَهُوَ يَقُول: ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ...﴾

حَتَّى خَتَمَ السُّورَةَ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ أَطَالَ فِيهِمَا الْقِيَامَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ ثُمَّ انْصَرَفَ فَنَامَ حَتَّى نَفَخَ ثُمَّ فَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سِتَّ رَكَعَاتٍ كُلُّ ذَلِكَ يَسْتَاكُ وَيَتَوَضَّأُ وَيَقْرَأُ هَؤُلَاءِ الْآيَاتِ ثُمَّ أَوْتَرَ بِثَلَاثٍ. رَوَاهُ مُسلم[1].

۱- مسلم ۵۳۰/۱ ح (۷۶۳-۱۹۱).

۱۱۹۶- (۹) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: وی (شبی) به نزد آن حضرت ﷺ خوابیده بود؛ پس (به هنگام نماز شب) آن حضرت ﷺ از خواب بیدار شدند و مسواک کردند و وضو گرفتند و این آیات را تلاوت فرموند:﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [آل عمران: ۱۹۰]و به قرائت خویش ادامه دادند تا آن که سوره (ی آل عمران) را به پایان رساندند. آن‌گاه بلند شدند و به نماز ایستادند و دو رکعت نماز گزاردند به طوری که در آن، قیام، رکوع و سجده را بسیار طولانی کردند؛ سپس (به بستر خویش) بازگشتند و خوابیدند به نحوی که صدای نفسشان (که نشانه‌ی خوابید•نشان بود) شنیده می‌شد.

آن‌گاه (دوباره از خواب بیدار شدند و) سه بار چنین کردند؛ (یعنی اندکی به خواب رفتند؛ آن‌گاه مسواک زدند و وضو گرفتند و دو رکعت نماز گزاردند و قیام، رکوع و سجده‌ی نماز را طولانی گردانیدند؛) و (علاوه بر دو رکعت نخست،) شش رکعت بدین ترتیب گزاردند؛ و در هر بار، مسواک می‌زدند و وضو می‌گرفتند و (ده) آیه‌ی آخر سوره‌ی آل عمران را تلاوت می‌کردند و در آخر، سه رکعت نماز وتر خواندند.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: «فتسوّک»: مسواک زد.

استفاده از مسواک در نماز شب:

استفاده از مسواک از جمله سنت‌هایی است که پیامبر اکرمﷺ بر انجام آن تأکید فراوان کرده است. حضرت هیچ‌گاه مسواک را از خود جدا نمی‌کند. می‌فرماید: «لَو لا اَنْ اَشُقَّ عَلي اُمَّتي لَاَمَرْتُهُم بِالسّواكِ عِنْدَ كُلِّ صَلاةٍ»[۱]؛ «اگر سبب زحمت و دشواری امتم نمی‌شد بدون تردید آنان را در وقت هر نماز، به استفاده از مسواک امر می‌کردم».

در حدیثی دیگر می‌فرماید: «اَلسّواكُ مِطْهَرَةٌ لِلْفَمِ ومَرْضاةٌ لِلرَّبِّ»[۲]؛ «مسواک ابزار پاکی دهان و جلب کننده‌ی خشنودی پروردگار است».

به همین سبب است که آن حضرتﷺ در هر حال از مسواک استفاده می‌کرد، حتی در نماز شب آن را فراموش نمی‌کرد.

امام بخاری از حذیفه روایت می‌کند: «آن حضرتﷺ هرگاه برای نماز تهجد بیدار می‌شد، دندان هایش را مسواک می‌زد»[۳].

این که مسواک ابزار بهداشت و پاکی دهان است، نزد پزشکان امری است مسلّم؛ چون در مسواک موادی وجود دارد که سبب پاکی دهان و مانع از پوسیدگی و عفونت دندانها می‌شود؛ و نیز موجب تقویت و استحکام لثه‌ها می‌گردد. حتی طب جدید از

۱- جمع الفوائد، حدیث شماره ۵۷۹، ۵۸۰ و ۹۰۱.
۲- به روایت ابن خزیمة، ابن حبان، بیهقی، نسایی و...، جمع الفوائد، حدیث شماره ۵۸۵. نیز ر.ک: الحاشیة، ۹۰/۱.
۳- به روایت بخاری؛ باب طول القیام فی صلاة اللیل، ح ۱۱۳٦؛ مسلم، ٢٣/٦-٢٤.

عصاره‌ی شاخه‌ی درخت مسواک، خمیر دندان ساخته است. اما این که مسواک موجب خشنودی پروردگار می‌شود، منظور این است که چون مسلمان با پروردگارش به مناجات و نیایش می‌پردازد و کتاب ملکوتی او را تلاوت می‌کند، و خداوند ذاتی است پاک و مقدس و منزّه و جز پاکی چیز دیگری را نمی‌پسندد،همچنین فرشتگانی که در نماز حضور می‌یابند، از بو و رائحه‌ی بد اذیت می‌شوند و نیز از آنجایی که بوی بد دهان، باعث اذیت و آزار مسلمانی می‌شود که همراه آن شخص به نماز می‌ایستد، به همین سبب مسلمانان اکیداً ممنوع شده‌اند که بعد از خوردن پیاز، سیر و... به مسجد بیایند؛ بلکه لازم است بعد از تمییز کردن دهان به مسجد بروند. این از جمله زیبایی‌های اسلام است؛ زیرا اسلام هر آنچه را که موجب اصلاح انسان می‌شود به انجام و اجرای آن دستور می‌دهد و همواره انسان را بر جاده و راه راست قرار می‌دهد. مثلاً در امور مربوط به عقیده انسان را به تخلیه از شرک و خرافات و باورهای نادرست امر می‌کند و به التزام و آراسته شدن به توحید، یگانه پرستی و باور خالص و پاک از هرگونه شائبه‌ای دستور می‌دهد، نیز به پاکی و سلامتی قلب از حقه بازی و کینه توزی و خودخواهی و خودپسندی و خودنمایی و ریا و... امر می‌کند. درباره‌ی عبادت، خداوند به اموری فرمان می‌دهد که هم

نزد خداوند دوست داشتنی‌تر است و هم برای سلامتی انسان مفیدتر است.

در معاملات نیز به امانت داری و دقت و درستکاری و در گفتار به صداقت و راستی و نیک گفتاری امر کرده و از دروغ و بدگویی منع فرموده است، درباره‌ی جسم انسان به نظافت و پاکی و زیبایی و توانمندی امر کرده، و از هر آنچه باعث ضرر و زیان جسم می‌شود و در بهداشت انسان خللی وارد می‌کند، برای همیشه از آن نهی کرده است. این خود از زیبایی‌ها و حسنات اسلام است که تمام جوانب حیات بشر را در نظر گرفته و آنان را به رعایت مقررات و موازینی که موجب اصلاح جسم و روان می‌شود، رهنمون کرده است.

«و هو يقول: اِنَّ في خَلق السموات والارض...»:

رسول الله ﷺ به تلاوت قرآن توجه ویژه‌ای داشت و به آن اهمیت خاصی می‌داد. تلاوت آن حضرت روشن و واضح و همراه با تدبّر و تفکر بود. ام‌سلمه رضی الله عنها کیفیت تلاوت آن حضرت را چنین بیان می‌کند: «تلاوت رسول الله ﷺ روشن، واضح و همراه با تدبّر و تفکر بود.» اما در این عصر تلاوتِ برخی از مسلمانان مایه‌ی تأسف است، زیرا هدف آنان به پایان رساندن سوره و یا ختم قرآن مجید در آخر ماه مبارک رمضان است که این خود مخالفِ سنتِ مطهرِ رسول الله ﷺ است. لذا کسانی که این وضعیت را مشاهده

می‌کنند، باید با احتیاط و دقت فراوان مردم را از آن بازدارند، تا سنت مطهر رسول الله ﷺ زنده شود.

غالباً این مخالفت با سنت پیامبراسلام، در ماه مبارک رمضان تجلّی می‌یابد. چون هدف بسیاری از مسلمانان ختم قرآن، آن هم با سرعتی برق آسا و شگفت آور است. به طوری که هیچ یک از مقتدیان به خوبی نمی‌فهمند که امام چه تلاوت می‌کند. این عمل خود، دوری از هدف تلاوت است که باید همراه با تدبر و تفکر باشد، چون سنت آن حضرت ﷺ ترتیل قرآن کریم است تا بدین وسیله به آیه‌ی ﴿أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا ٤﴾ [المزمل: ٤][1]. عمل شود.

منظور از ترتیل، ادای صحیح حروف و اجرای احکام مدّ، وقف و احکام دیگری است که مربوط به تلاوت قرآن می‌باشد. رسول اکرم ﷺ به زیبایی صوت در تلاوت قرآن امر کرده است. می‌فرماید: «زَيِّنُوا الْقرآنَ بِأَصْواتِكُمْ»[2]؛ «با صدای خویش قرآن را آراسته و مزین کنید.» نیز فرموده است: «هر کسی قرآن را با صوت [و صدای آهنگین] نخواند، از ما نیست.»[3] البته تمام تأکید و تشویق آن حضرت ﷺ بر ترتیل قرآن به سبب آن است که هدف از تلاوت، ایجاد

۱- مزمل /٤: «... و قرآن را [همراه با دقت و تأمل و در ضمن شمرده و روشن] بخوان...».

۲- به روایت ابوداود، نسایی و ابن ماجه، جمع الفوائد ٧٣٥٤.

۳- به روایت بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی، جمع الفوائد، ۲۸۸/۱ ح ٧٣٥٨.

خشوع و فروتنی و تفکر و تدبّر و فراگیری است. در تلاوتِ آهسته و آرام و همراه با زیبایی صوت، احساسات تحریک و قلب بیدار می‌شود و انسان در عالم معنوی و روحانی فرو می‌رود.

«اطال فيهما القيام والركوع والسجود»:

حضرت حذیفه ﷺ می‌فرماید: شبی با پیامبر به نماز ایستادم. ایشان سوره‌ی بقره را آغاز کردند، فکر کردم که در پایان سوره، رکوع می‌کنند، اما پس از اتمام آن، سوره‌ی نساء را آغاز کردند و سپس آل عمران را نیز بدان افزودند، تلاوت آن حضرت آهسته و آرام بود[۱].

تلاوت کوتاه و مختصر رسول الله ﷺ بدین گونه است که ابن عباس ﷺ می‌گوید: «قیام آن حضرت را تخمین زدم؛ در هر رکعتی به اندازه‌ی سوره‌ی «يا ايها المزمل»[۲]، تلاوت می‌کردند»[۳]. گاهی هم با یک آیه قیام می‌کرد. چنان که حضرت عایشه ﷺ روایت می‌کند: «شبی رسول الله ﷺ با تلاوت یک آیه قیام کرد»[٤]. ابوذر ﷺ

۱- به روایت مسلم و نسایی، جمع الفوائد، ۳۱۳/۱ ح ۲۲۵۱. برخی از این حدیث چنین استنباط می‌کنند که تقدیم و تأخیر سوره‌ها، در قرائت قرآن، در نماز و سایر مواضع، جایز و درست است.

۲- هفتاد و سومین سوره‌ی قرآن مجید و دارای بیست آیه است.

۳- به روایت صاحبان صحاح سته، جمع الفوائد، ۳۱٤/۱ ح ۲۲۵۹.

٤- به روایت ترمذی، او این حدیث را حسن غریب می‌داند. جمع الفوائد ۳۱٦/۱، ح ۲۲۷۱.

می‌فرماید: «آن یک آیه این است: ﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ١١٨﴾ [المائدة: ۱۱۸][1].

همچنین رسول الله ﷺ به کسی که به صورت انفرادی نماز می‌گزارد، اجازه داد که هر اندازه می‌تواند نماز خودش را طولانی کند. در این باره فرموده است: «چنانچه کسی از شما امام جماعت بود لازم است، نماز را کوتاه و سبک بگزارد، ولی اگر تنها بود تا جایی که می‌خواهد نماز را طولانی کند».

طولانی کردن نماز هم به نشاط و توان فرد بستگی دارد، یعنی اگر خسته است به استراحت بپردازد و بعد از استراحت نماز را با هوشیاری و نشاط کامل ادا کند، و هرگاه خسته شد به استراحت بپردازد. چنانکه در حدیث آمده است: «هر کدام از شما تا وقتی که سرحال و شاداب است، نماز بگزارد و چون کسل و خسته شد، بنشیند و به استراحت بپردازد»[2]. همچنین سفارش آن حضرت به صحابه‌ی کرام ﷺ، میانه روی و اعتدال در عبادت است و همواره آنان را از افراط و زیاده روی در عبادت برحذر داشته است. چنانکه از عبدالله بن عمرو بن العاص ﷺ سؤال می‌فرماید: «آیا این درست

۱- مائده / ۱۱۸: «اگر آنان را مجازات کنی، پس بندگان تو هستند [و هرگونه که بخواهی، درباره‌ی آنان می‌توانی عمل کنی] و اگر از آنان گذشت کنی باز هم [تو خود دانی و توانی چرا که] تو چیره و فرزانه‌ای».

۲- به روایت بخاری، باب ما یکره من التشدید فی العبادة، ٤٣/٦ - ٤٤، ح ۱۱۵۰.

است که شما شب را قیام میکنید و روز را روزه می‌گیرید؟ [عبدالله می‌گوید:] گفتم: آری. فرمود: اگر این وضع را ادامه دهی چشمانت ضعیف و جسمت خسته و ناتوان می‌شود و بدان که نفس و اهل و خانواده ات نیز بر تو حقی دارند و باید چنان عمل کنی که [گاهی] روزه بگیر و [گاهی] افطار کن و [گاهی] قیام کن و [گاهی] هم بخواب و به استراحت بپرداز»[۱].

در این کلام رسول الله ﷺ که می‌فرماید: روزه بگیر و افطار کن و... به وضوح میانه روی و اعتدال در عبادت و تمام کارها مشاهده می‌شود. این است اخلاق و شیوه‌ی رسول اکرم ﷺ که نباید در عبادت زیاده روی و افراط صورت پذیرد؛ چون باعث کوتاهی در حقوق و تکالیفی می‌شود که از قیام و شب زنده داری مهم تراند. نیز نباید در آن تفریط و سهل انگاری صورت گیرد؛ چون موجب قساوت قلب و دوری از خدا و محروم ماندن از غذایی می‌شود که در بردارنده‌ی حیات معنوی، روحی و ایمانی انسان است، بلکه در تمام کارها باید اعتدال و میانه روی رعایت شود.

۱۱۹۷ - [۱۰] (صحِيح)

وَعَن زيد بن خَالِد الْـجُهَنِيِّ أَنَّهُ قَالَ: لَأَرْمُقَنَّ صَلَاةَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ اللَّيْلَةَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ طَوِيلَتَيْنِ طَوِيلَتَيْنِ طَوِيلَتَيْنِ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُونَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُونَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُونَ

۱- به روایت بخاری، همان باب، ٦/٤٦-٤٧، ح ۱۱۵۳.

اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا [ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَهُمَا دُونَ اللَّتَيْنِ قَبْلَهُمَا] ثُمَّ أَوْتَرَ فَذَلِكَ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً. رَوَاهُ مُسْلِمٌ

قَوْله: ثمَّ صلى رَكعَتَينِ وهما دون اللَّتَينِ قَبْلَهُمَا أَرْبَعَ مَرَّاتٍ هَكذَا فِى صَحِيحِ مُسْلِمٍ وأفراده من كتاب الْحميدِى وموطأ مَالك وَسنَن أبى دَاوُد وجامع الْأُصُول[1].

۱۱۹۷- (۱۰) زید بن خالد جُهنی ﷺ گوید: (به خود گفتم:) امشب نماز رسول خداﷺ را زیر نظر می‌گیرم (تا از چگونگی نماز شب پیامبرﷺ و تعداد رکعت‌های آن، آگاهی یابم).

زید بن خالد ﷺ در ادامه‌ی سخنانش گوید: (پلّه‌ی در، یا خیمه‌ی پیامبرﷺ را برای خودم، بالشت قرار دادم و سر خویش را بر آن نهادم؛ آن‌گاه نزدیک نیمه شب، یعنی اندکی پیش یا پس از آن، پیامبرﷺ از خواب برخاستند و به نماز ایستادند و) نخست دو رکعت نماز کوتاه و سبک خواندند و پس از آن، دو رکعت نماز بسیار طولانی و با قرائت مفصّل گزاردند؛ آن‌گاه هشت رکعت دیگر - که هردو رکعت از آن هشت رکعت، به نسبت دو رکعت قبلی، اندکی سبک‌تر و کوتاه‌تر بود - خواندند؛ و پس از آن، یک رکعت وتر را گزاردند؛ و مجموع رکعت‌های نماز شب پیامبرﷺ سیزده رکعت شد.

۱- مسلم ۵۳۱/۱ ح (۷۶۵-۱۹۵)؛ ابوداود ۹۹/۲ ح ۱۳٦٦؛ ابن ماجه ٤۳۳/۱ ح ۱۳٦۲؛ موطأ مالک ۱۲۲/۱ ح ۱۲، «کتاب صلاة اللیل»؛ و مسند احمد ۱۹۳/۵.

[این حدیث را مسلم روایت کرده است. در روایت بالا، عبارت «ثمّ صلّي ركعتين وهمادون اللتين قبلهما»، چهار بار تکرار شده است؛ و به همین ترتیب در صحیح مسلم و «افراد مسلم» از کتاب حمیدی (الجامع بین الصحیحین) و در «موطّأ مالک»، «سنن ابوداود» و «جامع الاصول» آمده است].

شرح: «لَاَرمقنّ»: زیر نظر خواهم گرفت؛ مراقب نماز شب پیامبر ﷺ خواهم بود.

«طویلتین، طویلتین، طویلتین»: زید بن خالد جُهنی ﷺ عبارت «طویلتین» را سه بار به جهت تأکید، تکرار نموده است؛ یعنی پیامبرﷺ دو رکعت نماز بسیار بسیار طولانی و با قرائت مفصّل - توأم با اخلاص و صداقت و اعتقاد و عمل - گزاردند.

«و همادون اللتین قبلهما»: یعنی هردو رکعت، نسبت به دو رکعت قبلی، اندکی کوتاه‌تر و سبک‌تر بود.

۱۱۹۸ - [۱۱] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: لَمَّا بَدَّنَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ وَثَقُلَ كَانَ أَكْثَرُ صَلَاتِهِ جَالِسًا[۱].

۱۱۹۸- (۱۱) عایشه﵂ گوید: چون پیامبرﷺ (در آخر عمر شریفشان به خاطر پیری و ضعف، اندکی) فربه و سنگین شده بودند، بیشتر نمازهای (مستحبّی) خویش را به حالت نشسته می‌گزاردند.

۱- مسلم ۵۰۶/۱ ح (۷۳۲-۱۱۷)؛ و مسند احمد ۱۱۴/۶.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

«متّفق علیه»: لفظ این حدیث، از آنِ مسلم است؛ و بخاری این حدیث را با این لفظ روایت نکرده است، بلکه در برخی از روایات بخاری چنین آمده است: «فلمّا كثر لحمه، صلّي جالساً»؛ «چون پیامبر ﷺ فربه شد، نماز را به حالت نشسته گزاردند».

۱۱۹۹ - [۱۲] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: لَقَدْ عَرَفْتُ النَّظَائِرَ الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرِنُ بَيْنَهُنَّ فَذَكَرَ عِشْرِينَ سُورَةً مِنْ أَوَّلِ الْمُفَصَّلِ عَلَى تَأْلِيفِ ابْنِ مَسْعُودٍ سُورَتَيْنِ فِي رَكْعَةٍ آخِرُهُنَّ [حم الدُّخان] و[عَم يتساءلون][۱].

۱۱۹۹- (۱۲) عبدالله بن مسعود ﷺ گوید: بی‌گمان من سوره‌های مشابهی را می‌شناسم و از آن‌ها آگاهی دارم که پیامبر ﷺ آن‌ها را با هم جمع می‌نمودند و دو سوره از آن‌ها را در یک رکعت می‌خواندند؛ آن‌گاه عبدالله بن مسعود ﷺ - بنا به گردآوری خودش که از مصحف داشت - بیست سوره از سوره‌های مفصّل را بیان نمود که آن حضرت ﷺ دو سوره از آن‌ها را در یک رکعت می‌خواندند و آخرین آن‌ها، سوره‌های «حم الدخان» و «عمّ يتساءلون» بود.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

۱- بخاری ۲۵۵/۲ ح ۷۷۵؛ مسلم ۵٦٥/۱ ح (۸۱۲-۲۷۹)؛ نسایی ۱۷٤/۲ ح ۱۰۰٤؛ و مسند احمد ٤٣٦/۱.

شرح: این حدیث به طور کامل در بخاری و مسلم، چنین آمده است:

ابووائل ﷺ گوید: «جاء رجل الي ابن مسعود ﷺ، فقال: قرأتُ المفصّل الليلة في ركعة، فقال: هَذّاً كهذّ الشعر؟ لقد عرفتُ النظائر الّتي كان النبيّ ﷺ يقرن بينهنّ. فذكر عشرين سورة من المفصّل، سورتين في كل ركعة».

«فردی به نزد عبدالله بن مسعود ﷺ آمد و گفت: امشب در یک رکعت نماز، تمام سوره‌های کوچک قرآن را (که به آن‌ها مفصّل گفته می‌شود) خواندم. ابن مسعود ﷺ گفت: این سرعت‌خوانی از خصوصیات و ویژگی‌های شعر است؛ (قرآن باید با تأنّی و آرامش توأم با تفکّر و تأمّل، خوانده شود). من سوره‌های مشابهی را می‌شناسم که پیامبرﷺ آن‌ها را با هم جمع می‌نمود و دو سوره از آن‌ها را در یک رکعت می‌خواند. و ابن مسعود بیست سوره از سوره‌های مفصّل را بیان نمود».

«مُفصّل»: به سوره‌های آخرین منزل قرآن، «مفصّل» گفته می‌شود؛ یعنی از سوره‌ی «حجرات» تا آخر قرآن که به فاصله‌ی کم، به وسیله‌ی «بسم الله الرحمن الرحیم»، از هم جدا شده‌اند و به همین مناسبت، به سوره‌های مفصّل (از هم جدا شده) معروف هستند.

«مفصّل» به سه دسته تقسیم می‌گردد:

از سوره‌ی «حجرات» تا سوره‌ی «بروج» را «طوال مفصّل» می‌گویند.

و از سوره‌ی «بروج» تا سوره‌ی «بینه» را «اوساط مفصّل» می‌نامند.

و از سوره‌ی «بینه» تا آخر قرآن را «قصار مفصّل» می‌گویند.

«**نظائر**»: سوره‌هایی هستند که از لحاظ معنا یا تعداد آیه‌ها، با هم مشابه می‌باشند.

«علی تألیف ابن مسعود»:

ترتیب سوره‌های قرآن، توقیفی است یا اجتهادی؟

«جمع قرآن» بمعنای «نگارش قرآن»:

«جمع قرآن» به معنای «نگارش قرآن» در صدر اسلام، در سه دوران، سه شکل متفاوت به خود دیده است: نخست، در زمان حیات پیغمبر اکرم؛ دوم، در زمان خلافت ابوبکر صدّیق؛ سوم، در زمان خلافت عثمان بن عفّان.

نگارش قرآن در زمان رسول خدا:

پیغمبر اکرم عده‌ای از صحابه را به کار نگارش آیات قرآنی که بتدریج بر آنحضرت نازل می‌شد، گماشته بود که با عنوان «کتّاب وحی» شناخته می‌شدند. از این عده، ۹ نفر که شهرت بیشتری دارند، عبارتند از: خلفای راشدین، معاویه، زیدبن ثابت، ابی بن کعب، خالد بن ولید و ثابت بن قیس. حضرت رسول اکرم، با دقت

و اصرار زایدالوصفی، هر قسمت از قرآن که نازل می‌گردید، فوراً این کاتبان وحی (- حداقل یک یا دو نفر) را بلافاصله پس از نزول وحی احضار می‌فرمود، و به نوشتن آن آیات وامی داشت، تا نگارش قرآن پشتوانه و پشتیبان حفظ قرآن در حافظه‌ی مسلمانان باشد[1].

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک در روایتی که از نظر مسلم و بخاری ویژگی‌های حدیث صحیح را دارد، آورده است که زید بن ثابت می‌گوید: «کنا عند رسول الله نؤلف القرآن من الرقاع» (- ما در حضور رسول خدا اوراق قرآن را تألیف می‌کردیم)[2].

کلمه‌ی «رِقاع» که در این حدیث آمده است (و جمع «رُقعه» است که ممکن است از جنس چرم یا کاغذ یا چیز دیگر باشد) نوع لوازم التحریری را که در دسترس کاتبان وحی در زمان رسول خدا بوده است برای ما مشخص می‌سازد: نویسندگان وحی، آیات قرآن را روی لِخاف (جمع «لُخفَة»: سنگ ظریف، الواح ظریف سنگی) و

۱- بلاشر توانسته است نام چهل نفر از کاتبان وحی در زمان رسول خدا را گردآوری کند.
(Blachere, Intr. Cor. P. ١٢) وی از تلفیق صورت اسامی تهیه شده توسط شوالی و بوهل و کازانوا، این صورت اسامی چهل نفری را بدست آورده است. کازانوا برای تهیه‌ی صورت اسامی کاتبان وحی در زمان رسول خدا، طبقات ابن سعد و نوشته‌های طبری و نووی و سیره‌ی حلبیه و دیگر کتب تاریخ و سیره را مورد بررسی و تحقیق قرار داده است. بویژه بنگرید به: Casanva, Mohammed et la fin du monde, ٩٦.

٢- اتقان. ج ١، ص ٩٩؛ برهان، ج ١، ص ٢٣٧.

عُسُب (جمع «عسیب»: قسمت نهایی و پهن شاخه‌های درخت خرما) و آکتاف (جمع «کتف»: استخوان شتر یا گوسفند که می‌گذاشتند خشک می‌شد و سپس روی آن می‌نوشتند) و آقتاب (جمع «قتب»: تخته چوبی که روی گرده‌ی شتر می‌گذارند و بر آن سوار می‌شوند) و ادیم (قطعات پوست دباغی شده‌ی حیوانات) می‌نوشتند[1].

منظور زید بن ثابت از «تألیف قرآن» اینست که می‌خواهد بگوید: سوره‌ها و آیات قرآن را با نظارت دقیق و طبق دستور پیغمبر اکرم مرتب می‌کردیم. زرکشی در کتاب «برهان» می‌گوید: «ترتیب آیات هر سوره و قرار دادن بسمله در اول سوره‌ها، بدون تردید توقیفی است (یعنی: جایگاه هر آیه در سوره‌های قرآن به دستور پیغمبر اکرم تعیین شده است) و به هیچ‌وجه، دراین‌باره اختلافی میان علمای اسلامی نیست. به همین جهت، بر هم زدن ترتیب آیات در هریک از سوره‌های قرآن جایز نیست»[2]. زرکشی در

۱- شرح این کلمات را در «اتقان». ج ۱، ص ۱۰۱ ببینید.
۲- این عبارت زرکشی در کتاب برهان (ج ۱، ص ۲۵٦) است. سیوطی به این اجماع منقول که زرکشی در رابطه با ترتیب توقیفی آیات هر سوره از قرآن عنوان کرده است، اشاره می‌کند، و پس از آن عبارتی را از ابوجعفر ابن زبیر در «مناسبات» نقل می‌کند که وی گفته است: «ترتیب آیات هر سوره از سوره‌های قرآن با توقیف و نظارت و دستور دقیق و اکید پیغمبر اکرم صورت گرفته است و در این باره بین مسلمانان هیچ اختلاف نیست» (ر.ک. اتقان. ج ۱، ص ٤). تمایل زرکشی به این نظریه با توجه به دنباله‌ی سخن وی آشکارتر می‌گردد. وی می‌گوید: بعضی از مفسران، عبارت «ترتیب» را در

این رابطه به حدیثی که در صحیح بخاری از ابن زبیر نقل شده است استناد می‌کند که می‌گوید: به عثمان گفتم: آیه‌ی ۲٤۰، سوره‌ی ۲ (بقره) که می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوۡنَ مِنكُمۡ وَيَذَرُونَ أَزۡوَٰجٗا وَصِيَّةٗ لِّأَزۡوَٰجِهِم مَّتَٰعًا إِلَى ٱلۡحَوۡلِ غَيۡرَ إِخۡرَاجٖۚ فَإِنۡ خَرَجۡنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ فِي مَا فَعَلۡنَ فِيٓ أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعۡرُوفٖۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٢٤٠﴾ [البقرة: ۲٤۰].

را آیه‌ی دیگری در همین سوره (آیه‌ی ۲٤۳) نسخ کرده است. آیا این آیه را در جای خودش می‌نویسی و باقی می‌گذاری یا آنرا حذف می‌کنی؟ (منظورش این بوده است که: چرا آیه‌ای را که میدانی با آیه‌ی دیگری نسخ شده است در قرآن می‌نویسی یا می‌گذاری نوشته باقی بماند و آنرا حذف نمی‌کنی؟! یا دست کم جایگاه آیه‌ی منسوخ را تغییر نمی‌دهی و قبل از آیه‌ی ناسخ نمی‌نگاری)؟! عثمان پاسخ داد: «یا ابن اخی! لااغیر شیئاً من مکانه!» یعنی: برادرزاده! من هیچ چیز را جابه جا نمی‌کنم![1] از اینجا معلوم می‌شود که عثمان جرأت ندارد آیه‌ای را جابه جا کند، حتی اگر منسوخ بودن آن مسلم باشد (و چند آیه بعد از آیه‌ی ناسخ هم قرار گرفته باشد!). زیرا،

آیه‌ی ٤، سوره‌ی ۷۳ (مزمل) اینطور معنا کرده‌اند: بخوان قرآن را با همین ترتیب آیات بدون آنکه آیاتش را جابه جا کنی و ترتیبش را بهم بزنی! و از خواندن قرآن برخلاف ترتیب مأثور از پیغمبر، نکوهش بعمل آمده است (برهان. ج ۱، ص ۳۵).

۱- صحیح بخاری، ج ٦، ص ۲۹؛ اتقان. ج ۱، ص ۱۰۵.

می‌داند که در جاییکه جبرئیل امین پیغمبر اکرم را به رعایت ترتیب آسمانی آیات قرآن موظف گردانیده است و آنحضرت نیز به نوبه‌ی خود کاتبان وحی را به رعایت این ترتیب مکلف ساخته است، نه او و نه هرکس دیگر، حق دخالت در ترتیب آیات قرآن را ندارد!.

احمد بن حنبل به سند حسن از عثمان بن ابی العاص نقل کرده است که گفت: در محضر مبارک رسول خدا نشسته بودم. چند لحظه دیدگانش را به آسمان دوخت و بعد، فرمود: جبرئیل به نزد من آمد و مرا دستور داد که این آیه را در این جایگاه از سوره قرار بدهم:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ٩٠﴾ [النحل: ۹۰][1].

در کتب حدیث روایات بسیاری آمده است که رسول خدا را در حال املا کردن آیات قرآن بر نویسندگان وحی نشان می‌دهد، و حاکی از آنست که آنحضرت ضمن نظارت دقیق بر نگارش قرآن، جایگاه آیات قرآن را نیز به آنان خاطرنشان می‌سازد، و ترتیب آیات را نیز مانند متن آیات به آنان می‌آموزد[2]. این نیز قطعی و مسلم است که پیغمبر اکرم بسیاری از سوره‌های قرآن را - با همین ترتیب

۱- اتقان. ج ۱، ص ۱۰٤.

۲- برای نمونه بنگرید به صحیح بخاری، کتاب تفسیر القرآن. باب هجدهم. و کتاب الاحکام. باب نود و هفتم؛ و مسند احمد، ج ۳، ص ۱۳۰ و ج ٤، ص ۳۸۱.

فعلی آیات در سوره‌ها - در نماز یا در خطبه‌ی جمعه در حضور صحابه تلاوت فرموده است، و همین موضوع می‌تواند دلیل قاطعی باشد بر اینکه ترتیب آیات در سوره‌ها توقیفی است، و صحابه حق نداشته‌اند از جانب خودشان اظهار سلیقه کنند و آیات سوره‌ها را به جز با ترتیبی که از رسول خدا شنیده‌اند، مرتب کنند، و ترتیب توقیفی آیات یکایک سوره‌های قرآن به تواتر از رسول خدا نقل شده است[۱].

ترتیب سوره‌های قرآن نیز توقیفی است؛ و در زمان حیات پیغمبر اکرم به همین ترتیب مشخص و معلوم بوده است. و دلیلی برای اثبات اینکه وضع طور دیگری بوده است، نداریم. بنابراین، نظریه‌ی بعضی از علمای اسلامی که می‌گویند: سوره‌های قرآن را صحابه که قائل بر مبنای اجتهاد خودشان مرتب کرده‌اند، مبنایی ندارد. همچنین، نظریه‌ی دیگری که قائل به تفصیل می‌شود و می‌گوید: ترتیب بعضی از سوره‌های قرآن «اجتهادی» است و ترتیب بعضی دیگر «توقیفی» بی‌اساس است.

بنابراین، نظریه‌ی علامه‌ی زرکشی را نباید پذیرفت که می‌گوید: «و ترتیب بعضی از سوره‌ها از جانب خداوند تعیین نشده، و رعایت آن ترتیب واجب نبوده است، بلکه به اجتهاد و اختیار صحابه واگذار شده بوده است، و به همین دلیل، مصحف هریک از صحابه دارای

۱- اتقان. ج ۱، ص ۱۰۵.

ترتیبی مخصوص به خودش بوده است!»[۱] این نظریه به هیچ وجه قابل قبول نیست. زیرا، اجتهاد صحابه در ترتیب سوره‌های مصحفهای مربوط به خودشان یک گزینش شخصی بوده است، و هرگز نمی‌خواسته‌اند که دیگران را به رعایت ترتیب آن مصاحف وادار کنند، و هیچ‌گاه ادعا نکرده‌اند که مخالفت با ترتیب مصحفشان حرام است. صحابه این مصاحف را برای مردم ننوشته بوده‌اند و مصحف شخصی خودشان بوده است، و پس از آنکه مسلمانان بطور اجماعی ترتیب مصحف عثمان را پذیرفتند، این صحابه نیز پیرو همان ترتیب شدند، و مصاحف شخصی را رها کردند. اگر جز این بود، و صحابه بر این اعتقاد بودند که کار به اختیار و اجتهاد آنان واگذار شده است،حاضر نمی‌شدند که ترتیب مصحف‌های خودشان را بر هم بزنند و از ترتیب مصاحف عثمانی پیروی کنند![۲].

۱- برهان. ج ۱، ص ۲٦۲.

۲- هیچ یک از روایاتی که حاکی از وجود مصحفهایی ناهماهنگ با مصاحف رسمی عثمانی در دست صحابه‌ی پیغمبر اکرم هستند، نمی‌توانند صحیح باشند. استاد محمّد عزّت دروزه ضمن ارائه‌ی دلائل بارز و براهین تحقیقی در این زمینه می‌گوید:... روایاتی که اوصاف مصحفهای اختصاصی ابی ابن کعب و عبدالله بن مسعود را بیان می‌کنند، همه جعلی هستند و به دست دشمنان اسلام یا دستیاران آنان به منظور آشوب کردن اذهان مسلمانان و ایجاد شبهه در اصالت قرآن ساخته و پرداخته شده‌اند؛ و آثار سیاست و تبلیغات حزبی در آنها دیده می‌شود! (ر.ک. تاریخ قرآن. ص ۷۲ به بعد).

از این گذشته، زرکشی خود نیز بر این عقیده است که اختلاف بر سر توقیفی و اجتهادی بودن ترتیب سوره‌های قرآن «لفظی» است، و دانشمندانی که قائل به «توقیفی» بودن ترتیب سوره‌های قرآن هستند، با دانشمندانی که قائل به «اجتهادی» بودن ترتیب همه‌ی سوره‌ها یا بعضی از آنها هستند، فقط در الفاظ با هم اختلاف دارند. دلیل بر این مطلب آنست که امام مالک با آنکه معتقد است که ترتیب همه‌ی سوره‌های قرآن «اجتهادی» است، بر این نکته تأکید می‌کند که صحابه قرآن را جز به ترتیبی که از پیغمبر اکرم شنیده بودند مرتب نکرده‌اند! و بر این پایه، بازگشت اختلاف به اینست که آیا صحابه جایگاه سوره‌های قرآن را به استناد سخن پیغمبر اکرم در خصوص ترتیب سوره‌های قرآن مرتب کرده‌اند؟ تا «توقیفی» باشد؟ یا سوره‌های قرآن را به استناد اینکه عملاً در زمان حیات پیغمبر اکرم چنین ترتیبی داشته‌اند، مرتب کرده‌اند؟ تا «اجتهادی» باشد؟[1].

امّا، در مورد نظریه‌ای که قائل به تفصیل شده است و ترتیب سوره‌های قرآن را در بعضی سوره‌ها «توقیفی» و در بعضی دیگر «اجتهادی» دانسته است، باید دانست که صاحبان این نظریه وقتی در مقام برشمردن نوع دوم سوره‌های قرآن که - به اعتقاد آنان - ترتیبشان «اجتهادی» است، برمی آیند، اوّلاً، دلیل صحیح و

۱- برهان. ج ۱، ص ۲۵۷.

قابل قبولی ارائه نمی‌دهند، و فقط تعداد کمی از سوره‌های قرآن را در ردیف نوع دوم ذکر می‌کنند.

قاضی ابومحمد ابن عطیه می‌گوید: بسیاری از سوره‌های قرآن در زمان رسول خدا ترتیبشان مشخص بوده است. از جمله: سَبع طُوَل[۱] (-۷ سوره‌ی طولانی اوئل قرآن)؛ حوامیم (- ۷ سوره که با حروف مقطعه شروع شده‌اند) و مفصل (- ٦٥ سوره، از سوره‌ی ۵۰- قاف - تا آخر قرآن)[۲].

ابوجعفر ابن زبیر[۳] معتقد است که سوره‌های «توقیفی» از این هم باید بیشتر باشند، و سوره‌های «اجتهادی» از این هم کمتر. این مطلب به روشنی از سخن وی فهمیده می‌شود که می‌گوید: «روایات گواه این مطلب هستند که سوره‌های قرآن که ترتیبشان «توقیفی» است، تعدادشان بیش از آنست که ابن عطیه گفته

۱- این کلمه در کتاب «البرهان» چنین آمده است؛ در صورتیکه ضبط مشهور کلمه «طوال» است. زرکشی در توجیه این ضبط مخالف مشهور می‌گوید: طُوَل جمع طُولی است، مانند کبَر جمع کبری. ابوحیان توحیدی گفته است: تلفّظ این کلمه بر وزن کتاب (طِوال) از ادبیت به دور است (برهان. ج ۱، ص ٢٤٤).

۲- برهان. ج ۱، ص ۲۵۷. بنابراین، تعداد سوره‌های نوع دوم که بنابراین نظریه ترتیبشان «اجتهادی» است، ۳۵ سوره = (٦٥ + ۷ + ۷) - ۱۱٤ خواهد بود که از نظر تعداد کلمات و حروف، فقط حدود یک سوم قرآن را فرامی گیرند.

۳- احمد بن ابراهیم بن زبیر اندلسی، صاحب کتاب حاشیه «الطلة». از نحویان حافظ قرآن بوده است. وی به سال ۸۰۷ هـ - ق در گذشته است (الدرر الکامنة ج ۱، ص ۸٤ تا ۸٦).

است. بنابراین، تعداد کمی از سوره‌های قرآن می‌مانند که در توقیفی یا اجتهادی بودن ترتیبشان اختلاف است»[۱].

ثانیاً، برای معرفی تعداد سوره‌های قرآن که می‌تواند ترتیبشان مورد اختلاف باشد، تنها به یک روایت استناد می‌کنند که بسیار ضعیف بلکه جعلی است، و سلسله‌ی سند این روایت در تمام طرق آن به یزید فارسی می‌رسد و او هست که از ابن عباس نقل می‌کند[۲]. این شخص (یزید فارسی) را بخاری در ردیف راویان ضعیف نام می‌برد. آن وقت، چگونه می‌توان از چنین کسی خبری را پذیرفت که در نقل آن منفرد است، و مضمونش مبتنی بر ایجاد شبهه در رابطه با تواتر ترتیب سوره‌های قرآن است، و می‌خواهد به تواتر قطعی آیات و سوره‌های قرآن از طریق قرائت و سماع و کتابت در مصاحف خدشه وارد سازد، و همچنین، در باب مسئله‌ی مسلّم و قطعی قرار رداشتن بسمله در آغاز سوره‌های قرآن تشکیک کند، و چنان بنمایاند که گویی عثمان در آغاز هر سوره‌ای که دلش خواسته است بسمله قرار داده است و در آغاز هر سوره‌ای که دلش نخواسته است قرار نداده است، که این تهمت ناروایی نسبت به عثمان است. بنابراین، بدون هیچ اشکالی

۱- برهان. ج ۱، ص ۲۵۸.

۲- حاشیه‌ی علامه احمد محمدشاکر بر حدیث شماره ۳۹۹ در مسند امام احمد، ج ۱، ص ۳۲۹.

می‌توانیم بگوییم «این حدیث به کلی مجعول است و اصلی ندارد!»[۱]؛ و دلیلی ندارد که با نقل این روایت بی‌پایه مبحث را طولانی کنیم. فقط به این قسمت از روایت اشاره می‌کنیم که در این روایت، عثمان در پاسخ ابن عباس که از او می‌پرسد: «چرا سوره‌ی برائت (- سوره‌ی توبه، سوره‌ی نهم قرآن) را با سوره‌ی انفال (سوره‌ی هشتم قرآن) کنار هم قرار داده‌ای و میانشان بسمله‌ای ننوشته‌ای...»؟ می‌گوید: «سوره‌ی انفال از نخستین قسمتهای قرآن بود که در مدینه نازل شده بود، و سوره‌ی برائت از آخرین قسمتهای نازل شده در مدینه بود، و موضوعات و داستان نزول این دو سوره با هم شباهت و تقارن داشتند، من به گمانم رسید که این دو سوره با هم یکی باشند! رسول خدا هم رحلت فرمود و در این مورد چیزی نفرمود. از این جهت من این دو سوره را در کنار هم قرار دادم و میانشان بسمله ننوشتم...»[۲]!.

با توجه به تحقیقی که گذشت، نظریه‌ای که قابل قبول و مستند و مستدل است، این است که ترتیب سوره‌های قرآن به همین ترتیبی که امروز در دسترس ما قرار دارد درست، مانند ترتیب آیات

۱- این عبارت نیز از همان حاشیه است: مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰. حاشیه‌ی بسیار نفیس و ارزنده‌ای است. جا دارد همه‌ی این حاشیه را بخوانید. متأسفانه، زمینه‌ای این کتاب گنجایش آوردن همه‌ی مطلب را ندارد!.

۲- مسند احمد، چاپ احمد محمد شاکر. ج ۱، ص ۳۳۱ (حدیث شماره ۳۳۹) و از چاپ قدیم: ج ۱، ص ۵۷.

در هر سوره‌ی قرآن «توقیفی» است و به هیچ وجه «اجتهادی» نیست.

البته، این نکته را نباید از نظر دور داشت که علی رغم این توقیف و ترتیب قطعی آسمانی سوره‌های قرآن، حضرت رسول اکرم نیازی نمی‌دیده است که آیات هر سوره را در یک صفحه‌ی جداگانه به دنبال هم بنویسد، یا اینکه تمام قرآن را به صورت یک کتاب مجلّد و کامل درآورد. به دلیل اینکه، اولاً، قاریان و حافظان قرآن بسیار بوده‌اند، و ثانیاً، خود آنحضرت همچنان چشم انتظار رسیدن آیات جدیدی از قرآن، و تداوم وحی قرآن بوده است، و این احتمال را در نظر می‌گرفته است که ممکن است بعضی از احکام قرآن با نزول آیات جدید نسخ بشود[1]. بنابراین، باید گفت: تمام قرآن در زمان رسول خدا نوشته شده است، ولی در یک مصحف گردآوری نشده است، و علت آن بوده است که صحابه آیات و سوره‌های قرآن را به همان ترتیبی که پیغمبر اکرم به آنها یاد داده بوده است، از بر داشته‌اند، و همان ترتیب توقیفی و آسمانی آیات و سوره‌های قرآن را در خواندن قرآن بادقت کامل رعایت می‌کرده‌اند. زرکشی می‌گوید: «علت آنکه قرآن در زمان رسول خدا به صورت یک مصحف کامل تدوین نشد، آن بود که پیغمبر اکرم نمی‌خواست وقت به وقت، آن را تغییر بدهد. این بود که نگارش قرآن به صورت کامل و مرتب و

۱- اتقان. ج ۱، ص ۹۸؛ برهان، ج ۱، ص ۲۳۵.

مدوّن تا رحلت آنحضرت که پایان طبیعی و حتمی نزول وحی بود، به تأخیر افتاد»[۱].

در این زمینه، بیشتر علمای اسلامی بر این عقیده‌اند که در جمع قرآن که در زمان رسول خدا انجام پذیرفته است، نگارش قرآن طوری صورت می‌گرفته است که با احرف سبعه (- قرائتهای هفتگانه) سازگار باشد.

در زمان رسول خدا هر چه از قرآن می‌نوشتند، در خانه‌ی آن حضرت می‌گذاشتند، و کاتبان وحی، هریک برای خودشان نیز نسخه‌ای برمی داشتند، و به این ترتیب، نسخه‌های قرآن که کاتبان وحی برای خودشان می‌نوشتند؛ و صحیفه‌های قرآن که در خانه‌ی رسول اکرم جمع آوری و نگهداری می‌شدند، با حافظه‌ی نیرومند صحابه‌ی بیسواد و باسواد، دست به دست یکدیگر می‌دادند، و اصالت قرآن را حفظ

۱- برهان. ج ۱، ص ۲٦۲. استاد محمد عزت دروزه می‌گوید: بعضی از علمای قرآن فکر می‌کرده‌اند که تداوم و استمرار نزول وحی در زمان حیات پیامبر باعث شده است که قرآن زیر نظر آنحضرت مرتب نگردد. امّا اگر دقت کنیم، می‌بینیم هیچگونه ملازمه‌ای میان این دو موضوع نیست... روایاتی که می‌گویند: قرآن در ماه رمضان سال آخر عمر پیغمبر دوبار توسط جبرئیل برای آنحضرت دوره شد، دلالت بر این دارند که در سال آخر عمر پیغمبر، قرآن بصورت یک کتاب کامل درآمده بوده است. بخصوص که در یکی از این روایات، سخن از نگارش یک نسخه‌ی کامل از قرآن توسط زیدبن ثابت در زمان پیغمبر به میان آمده است. از این گذشته، آیا احتمال نزول چندین آیه‌ی دیگر مانع تدوین قرآن بوده است، و آیا پیغمبر نمی‌توانسته است قرآن را مرتب کند، و آیات بعدی را وقتی نازل شدند، سر جایشان قرار دهد؟! (ر.ک. تاریخ قرآن. ص ٦۲ به بعد).

و حراست می‌کردند، تا مصداق سخن خداوند تحقق یابد که در آیه‌ی ۹، سوره‌ی ۱۵ (حجر) فرموده است:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ٩﴾ [الحجر: ۹].

تقسیم دیگر سوره‌های قرآن:

بر مبنای روایت حدیثی از امام احمد که پیامبرﷺ فرموده: «بجای تورات (سبع طوال) و بجای زبور (مئین) و به جای انجیل (مثانی) را داده شدم، و با عطا شدن (مفصّل) فزونی یافتم» سوره‌های قرآن از لحاظ کمیت آیه‌ها و برخی از ویژگی‌ها به پنج قسم تقسیم می‌شوند:

اوّل: (سبع طوال) یعنی هفت سوره‌ی طولانی که عبارتند از (بقره / ۲۸۶)، (آل عمران / ۲۰۰)، (نساء / ۱۷۵)، (المائده / ۱۲۱)، (الانعام / ۱۷۵) و (الاعراف / ۲۰۵) و درباره‌ی هفتمین سوره برخی مجموع سوره‌های (انفال / ۷۵) و (براءت / ۱۳۰) و بر حسب روایت سعید ابن جبیر سوره‌ی (یونس/۱۱۰) و به روایتی سوره‌ی (کهف / ۱۰۵) را هفتمین سوره شمرده‌اند (توجه داشته باشید که اعداد پهلوی نامها شماره‌ی آیه‌های آنها است).

دوّم: (مئین یا مئون یعنی صدها) عبارتند از سوره‌های بعد از سبع طوال که هریک از آنها با تفاوت چند آیه بیشتر یا کمتر (مأة) یعنی صد آیه هستند و در مصحف عبدالله بن مسعود - به روایت اتقان - این سوره‌ها عبارتند از یازده سوره:

(برائت / ۱۳۰)، (نحل /۱۲۸)، (هود / ۱۲۱)، (یوسف / ۱۱۱)، (کهف / ۱۰۵)، (اسراء / ۱۱۰)، (انبیاء / ۱۱۱)، (طه / ۱۲۲)، (مؤمنون / ۱۱۸)، (الشعراء / ۲۲٦) و (الصافات / ۱۸۱).

سوّم: (مثانی) مجموعه‌ای از سوره‌ها که بعد از (مئین) قرار گرفته‌اند و سبب این نام گذاری ایناست که مثل‌های عبرت انگیز به طور وفور در آنها دوباره و (تثنیه) شده است (و توجه داشته باشید که کلمه‌ی (مثانی) گاهی بر تمامی قرآن و گاهی به سوره‌ی فاتحه اطلاق می‌گردد و این مفهوم جدا از بخش مخصوصی از سوره‌هاست که در اینجا منظور است).

سوره‌های مثانی در مصحف عبدالله ابن مسعود - به روایت اتقان - در حدود چهل سوره است و عبارتند از: (احزاب / ۷۳)، (حج / ۷٤)، (قصص / ۸۸)، (نمل / ۹۲)، (نور / ٦۲)، (انفال / ۷۵)، (مریم / ۹۹)،(عنکبوت / ٦۹)، (روم / ٦۰)، (یس / ۸۳)، (فرقان / ۷۷)، (حجر / ۹۹)، (عنکبوت / ٦۹)، (روم / ٦۰)، (یس / ۸۳)، (فرقان / ۷۷)، (حجر / ۹۹)، (رعد / ٤۳)، (سباء / ٥٤)، (ملائکه / ٤٦)، (ابراهیم / ٥۱)، (ص / ۸۵)، (الّذین کفروا / ٤۰)، (لقمان / ۳٤)، (زمر / ۷۲)، (مؤمن / ۸۲)، (زخرف / ۸۹)، (سجده / ٥۲)، (شوری / ٥۰)، (احقاف / ۳٤)، (جاثیه / ۳٦)، (دخان / ٥٦)، (انا فتحنا / ۲۹)، (الحشر / ۲٤)، (تنزیل سجده / ۳۰)، (طلاق / ۱۱)، (ن /٥۲)، (الحجرات / ۱۹)، (تبارک / ۳۰)، التغابن /

۱۹)، (المنافقون / ۱۱)، (الجمعة / ۱۱)، (الصف / ۱٤)، (قل اوحی / ۲۸)، (انا ارسلنا / ۳۰)، (مجادله / ۲۲)، (ممتحنه / ۱۳) و (تحریم / ۱۲).

چهارم بخش (مفصّل) که بخش سوره‌های کوچک قرآن و در آخر آن واقع شده است و چون با بسمله فواصل زیادی در بین آنها بوجود آمده است آنها را مفصل گفته‌اند و پایان بخش مفصل مورد اتفاق است که سوره‌ی الناس است امّا درباره‌ی آغاز آنها و در نتیجه تعداد آنها بحثهای زیادی به‌عمل آمده است برخی آغاز بخش مفصل قرآن را سوره‌ی ق و برخی حجرات و بعضی تبارک می‌دانند و خطابی و الضّحی را به عنوان آغاز این بخش روایت کرده و گفته است: «قاریان قرآن از این سوره تا آخر قرآن، در فواصل آنها «اللّٰه اکبر» گفته‌اند».

تقسیم‌های کوچک دیگر

تقسیم‌های کوچک و القاب و عناوین دیگری برای برخی از سوره‌ها وجود دارد که ناآگاهی از آنها برای مطالعه کنندگان متون دینی مربوط به قرآن، گاهی موجب دردسر و نفهمیدن مطالب مهمی نیز می‌شود، و لازم دانستیم اجمالاً آنها را بیان نماییم.

۱- زهراوین تثنیه زهراء به معنی درخشنده و سوره‌های «بقره و آل عمران» را زهراوین می‌گویند.

۲- قرینتین: سوره‌های توبه و انفال که دارای وجه مشترک و با «بسمله» از هم جدا نشده‌اند.

۳- حامدات: سوره‌های «فاتحه، انعام، کهف، سباء، فاطر» که به «الحمد للّهِ» آغاز شده‌اند.

٤- طواسین: سوره‌های «شعرا، نمل و قصص» که در آغاز اوّلی و سومی «طسم» و در آغاز دوم «طس» از حروف مقطعه وجود دارد.

٥- مسبّحات: سوره‌های «اسرا، حدید، حشر، صف، جمعه، تغابن و اعلی» که تسبیح در آغاز آنها است.

٦- عزایم: سوره‌های «سجده، فصلت، نجم و علق».

۷- حوامیم: سوره‌های «مؤمن، زخرف، سجده، حمعسق، احقاف، جاثیه و دخان» که با «حم» آغاز شده‌اند.

۸- عتاق به معنی قدیمی و اصیل: سوره‌های «اسرا، کهف، مریم،طه، انبیا».

فصل دوم

۱۲۰۰ - [۱۳] (صَحِيح)

عَنْ حُذَيْفَةَ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ وَكَانَ يَقُولُ: «الله أكبر» ثَلَاثًا «ذُو الْـمَلَكُوتِ وَالْـجَبَرُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ» ثُمَّ اسْتَفْتَحَ فَقَرَأَ الْبَقَرَةَ ثُمَّ رَكَعَ فَكَانَ رُكُوعُهُ نَحْوًا مِنْ قِيَامِهِ فَكَانَ يَقُولُ فِي رُكُوعِهِ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ» ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ فَكَانَ قِيَامُهُ نَحْوًا مِنْ رُكُوعِهِ يَقُولُ: «لِرَبِّيَ الْـحَمْدُ» ثُمَّ سَجَدَ فَكَانَ سُجُودُهُ نَحْوًا مِنْ قِيَامِهِ فَكَانَ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ وَكَانَ يَقْعُدُ فِيمَا بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ نَحْوًا مِنْ سُجُودِهِ وَكَانَ يَقُولُ: «رَبِّ اغْفِرْ لِي رَبِّ اغْفِرْ لِي» فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ قَرَأَ فِيهِنَّ [الْبَقَرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ وَالنِّسَاءَ وَالْـمَائِدَةَ أَوِ الْأَنْعَامَ]

«شَكَّ شُعْبَةَ» رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۰۲۰- (۱۳) حذیفه ﷺ گوید: وی پیامبر ﷺ را دیده است که نماز شب می‌گزاردند (و چون ایشان در نماز وارد می‌شدند، نخست) سه بار «الله اکبر» (خداوند از همه چیز و همه کس، برتر و بزرگ‌تر است) می‌گفتند و پس از آن، این کلمات را بر زبان جاری می‌ساختند:

«ذوالـملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة»، «به راستی خداوند، صاحب عزّت و بزرگواری و تسلّط و چیرگی، قدرت و عظمت و بزرگی و سترگی است».

آن‌گاه (پس از خواندن سوره‌ی فاتحه،) کلّ سوره‌ی بقره را تلاوت فرمودند و پس از تلاوت آن، به رکوع رفتند و رکوعشان همچون

۱- ابوداود ۵٤٤/۱ ح ۸۷٤؛ و نسایی ۲۳۱/۲ ح ۱۱٤۵.

قیام ایشان طول کشید؛ و در رکوع خویش، پیوسته «سبحان ربّي العظيم» می‌گفتند؛ سپس سرشان را از رکوع بلند کردند و راست ایستادند و قیامِ متّصل به رکوع ایشان نیز به سان رکوعشان طولانی بود. و در قیام متّصل به رکوع، پیوسته «لربّي الحمد» می‌گفتند.

آن‌گاه به سجده رفتند و سجده‌شان نیز مانند قیامشان طولانی بود و در سجده، همواره و به طور مکرّر، «سبحان ربّی الاعلی» می‌گفتند. سپس سر خویش را از سجده برداشتند و در بین دو سجده نشستند که این نشستنشان در بین دو سجده نیز همچون سجده‌شان طول کشید و پیوسته می‌فرمودند: «ربّ اغفرلی؛ ربّ اغفرلی»؛ (پروردگارا! مرا ببخش).

و بدین ترتیب، آن حضرت ﷺ چهار رکعت نماز گزاردند که در آن‌ها، سوره‌های «بقره»، «آل عمران»، «نساء»، «مائده» یا «انعام» را تلاوت فرمودند. و این شک در خواندن سوره‌ی «مائده» یا «انعام» از ناحیه‌ی «شعبه ؓ» است؛ (و شعبه نیز یکی از راویان این حدیث است).

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «الملکوت»: عزّت و بزرگواری و تسلّط و چیرگی؛ دارایی و تصرّف؛ پادشاهی خاصّ خدا.

«الجبروت»: صیغه‌ی مبالغه، به معنای قدرت و عظمت و کبریایی.

«العظمة»: بزرگی و عزّت.

«ربّ اغفرلی، ربّ اغفرلی»: مراد از تکرار این دو جمله، تکثیر است؛ یعنی پیامبر ﷺ پیوسته در بین دو سجده، این کلمات و جملات را با خود زمزمه می‌فرمودند.

«شکّ شعبة»: یعنی شعبه - که یکی از راویان این حدیث است - در این قضیه شک دارد که پیامبر ﷺ پس از سوره‌های «بقره» و «آل عمران» و «نساء»، سوره‌ی «مائده» راخواندند یا سوره‌ی «انعام» را؟

۱۲۰۱ - [۱٤] (حسن)

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ قَامَ بِعَشْرِ آيَاتٍ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ وَمَنْ قَامَ بِمِائَةِ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْقَانِتِينَ وَمَنْ قَامَ بِأَلْفِ آيَةٍ كُتِبَ من المقنطرين». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[۱].

۱۲۰۱- (۱٤) عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس خواندن ده آیه از قرآن را (در نماز شب) به عهده گیرد (و آن‌ها را با صداقت و اخلاص و اعتقاد و عمل، توأم با تفکّر

۱- ابوداود ۱۱۸/۲ ح ۱۳۹۸؛ و دارمی ۵۵۷/۲ ح ۳٤۵۷.

و تأمّل و تدبّر و تعمّق بخواند،) از زمره‌ی «غافلان» به شمار نخواهد آمد.

و هر کس، خواندن صد آیه را (در نماز شب) به عهده گیرد، از «قانتین» به حساب خواهد آمد؛ و هرکس تلاوت هزار آیه را (در نماز شب) به عهده گیرد، از زمره‌ی «مُقنطرین» خواهد بود».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «من قام بعشر»: یعنی هرکس با تفکّر و تدبّر و اخلاص و صداقت، ده آیه در نماز شب بخواند.

«الغافلین»: غافلان؛ بی‌توجهان؛ ناهشیاران؛ بی‌اعتنایان؛ بی‌ملاحظه‌کاران؛ بی‌فکران.

برای غفلت، تعریفی برتر از آنچه که قرآن در تعدادی از آیات ارائه داده، وجود ندارد. بخشی از آن چنین است: ﴿لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۹][۱]؛ تعریف غافل از جهتی می‌تواند تعریف غفلت هم باشد؛ چه غفلتی بزرگتر از این، که انسان صاحب عقل و قلب باشد و در او تمام قدرت و استعداد برای درک و فهم دنیا و آخرت و بصیرت در امور کلّی و جزئی، مادّی و معنوی باشد؛

۱- اعراف (۷) آیه‌ی ۱۷۹: چرا که دلهایی دارند که با آن حقایق را دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوشهایی که با آنها نمی‌شنوند؛ آنان همانند چهارپایان بلکه گمراهترند. آری، آنها همان غافل ماندگانند.

آن گاه این قدرت را در راه امور ناچیز هدر دهد؛ و صاحب چشم و گوش باشد وی با چشمانش نور را نمی‌بیند تا راه ثابت و استوار را مشاهده کند؛ و با گوشش خیر و حکمت را نمی‌شنود تا به راه درست و مستقیم راه یابد.

انسان توانایی‌هایی را که از جانب خداوند به او بخشیده شده زمانی ضایع می‌سازد که از ارزش آن آگاه نباشد و یا در آن اسراف کند و در غیر موضع آن به کار گیرد؛ امّا اگر از این امور محروم باشد شایسته نیست به غفلت توصیف شود. پس غفلت همان جهل است، در حالی که عنایت الهی انسان را به عقل مجهّز نموده تا برای کسب معرفت تلاش کند و جهل را طرد نماید؛ آن نابینایی است و حال آن که انسان چشمی دارد به خاطر این که ببیند؛ و آن کری است، وقتی انسان گوش دارد تا بشنود. شریف جرجانی سه تعریف از آن ارائه می‌دهد که هر چند در شیوه‌ی بیان متفاوت ولی به یک معنایند. نخست این که: «غفلت، پیروی از خواسته‌های نفس را گویند.» مراد از نفس در این جا مجموعه‌ی غرایز و شهوتهاست و پیروی از آنها دور شدن از عقلی است که نور و رحمت خداوندی است. امّا تعریف دوم که آن را به سهل شوشتری نسبت می‌دهد عبارت است از: «تلف کردن وقت به بطالت». یعنی مشغول شدن به چیزی که در زندگی معنا ندارد، مثل لهو و لعب و بیهودگی؛ گویی وقت را از بین می‌برد و زندگی را باطل

می‌سازد، پس چیزی از زندگی که جز در تقویت عقل و اعتدال نفس معروف باشد، باقی نمی‌ماند. تعریف سوم هم به اهمال و فراموشی و ضایع نمودن پرداخته است: «غفلت از چیزی همان اهمال نمودن آن است».

راغب می‌گوید: «غفلت همان سهوی است که به خاطر کم توجّهی و کم هشیاری نصیب انسان می‌گردد.» و می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ كُنتَ فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا﴾ [ق: ۲۲][1]؛ ﴿ٱقۡتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمۡ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ مُّعۡرِضُونَ ١﴾ [الأنبياء: ۱][2]؛ ﴿وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ﴾ [الأحقاف: ۵][3]. و معتقد است که آن یکی از وجوه کفر است. لذا آیه‌ی ﴿مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا﴾ [الکهف: ۲۸][4] را چنین تفسیر می‌کند: «آن را بی‌آن که ایمان در آن نوشته شود، رها کردیم.» و به معنای فراگیرتری منتقل می‌شود و می‌گوید، معنای آیه چنین است: «کسی که قلبش را از حقایق غافل ساختیم». انسان هم زمانی از حقایق غفلت می‌ورزد که به جهت مقابل آن، یعنی اباطیل و اوهام، روی نماید.

درستی نظر راغب را، سخن ابوطالب مکی در قوّت القلوب تأئید می‌کند، که سلمان روزی از علی ﷺ پرسید: «به ما بگو که کفر بر

۱- ق (۵۰) آیه‌ی ۲۲: به او می‌گویند: واقعاً که از این حال، سخت در غفلت بودی.
۲- انبیاء (۲۱) آیه‌ی ۱: و آنان در بی‌خبری رویگردانند.
۳- احقاف (٤٦) آیه‌ی ۵: و آنها از دعایشان بی‌خبرند؟
٤- کهف (۱۸) آیه‌ی ۲۸: و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم.

چه چیزی بنا شده است؟ فرمود: بر چهار چیز: شک، جفا، غفلت و نابینایی.»

ابوطالب مکی در پی یافتن علل گناه و از جمله غفلت معتقد است: «اصل همه‌ی آن، حبّ دنیا و ترجیح دادن آن بر امر خداوند و غلبه هوای نفس بر قلب است؛ مگر سخن خداوند را نشنیده‌ای که فرمود: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ﴾ [النحل: ۱۰۷][۱]. تا آنجا که می‌فرماید: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ﴾ [النحل: ۱۰۸][۲]. و به نشان خطاب فرمود: ﴿وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ ٤٠﴾ [النازعات: ٤٠][۳]؛ یعنی از ترجیح دادن دنیا؛ چون کلام در توصیف آنها به طغیان و برتر دانستن زندگی دنیاست. سپس فرمود: «خداوند بر دلهایشان مُهر زده است»، و آنها از هوای نفس خود پیروی کرده‌اند. و پیروی از هوا به جای طبایع قلب و طبایع قلب به جای عذاب، گناه و میراث گناه هم کر شدن از فهم خطاب است.»

وقتی در باب غفلت سخن می‌گوییم، شایسته است که از سخن حکیمانه‌ی باباطاهر غفلت نکنیم. می‌گوید: «اصل غفلت، محرومیت است.» معنای آن در **شرح** عین القضات، آن است که ذکر بنده، نتیجه‌ی ذکر حق درباره‌ی اوست، و همچنین غفلت او از

۱- نحل (١٦) آیه‌ی ۱۰۷: زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند.
۲- همان، آیه‌ی ۱۰۸: آنان کسانی‌اند که خدا بر دلهایشان مُهر نهاده.
۳- نازعات (۷۹) آیه‌ی ٤٠: و نفس خود را از هوس بازداشت.

پروردگارش شاخه‌ای از فراموشی حق از او، محرومیت وی از بهره و بخت خداوندی، اصل و ریشه‌ی آن است.» همچنین می‌گوید: «هر کس ساعتی از خداون غافل باشد در حقیقت از او نافرمانی کرده است، و هرکس از نفس خود غافل باشد در حقیقت او را کشته است.» او نفس را مذکر آورده است نه مؤنّث. حکیم گنابادی غفلت را چنین **شرح** می‌دهد: «معیار طاعت و معصیت، ذکر و غفلت است، و هرکس از نفسش که همان اسب سرکش نسبت به سوارش می‌باشد غفلت ورزد، تا هر زما نکه سوار از افسار زدن به آن غفلت ورزد، اختیار را از او می‌گیرد و طغیان می‌کند و خود و سوار را نابود می‌سازد.» چنان که در حدیث آمده است. «شما لگام زده اید.» چون ولایت و ذکر همچون افساری برای نفسند و اگر سالک از افسار زدن به نفس غفلت ورزد، به طغیان و تجاوز دچار می‌شود.

گویی ما از سخن گفتن در باب غفلت از معنای بعید و دقیق آن دور شدیم؛ البتّه مانعی نیست، چون غفلت یک نوع نیست و در یک درجه و مرتبه هم نیست، بلکه انواع ودرجاتی دارد. غفلت به معنای قریب آن: که عموم و خواص در آن مشترکند، امّا به معنای بعید آن: تنها نصیب کسانی می‌شود که در مدارج بالای ایمان، علم و ذوق باشند. باباطاهر چه خوب آن را بیان کرده است که گفت: «غفلت سه نوع است: غفلت صادقان، غفلت عارفان و

غفلت غافلان. امّا غفلت صادقان، وابستگی به ذکر به جای مذکور است؛ و غفلت عارفان رجوع از واجبات و روی آوردن به مستحبّات؛ و امّا غفلت غافلان فرونهادن حق در دو جهان...»

عین القضات در شرح آن می‌گوید: «غفلت از خداوند سه درجه دارد: غفلت از ذات و ذکر و حکمش، که همان غفلت غافلان است که نه حق را مشاهده می‌کنند و نه ذکرش می‌گویند و نه مطیع فرمانش هستند. و غفلت از ذات او نه ذکر و حکم و فرمان او، که غفلت صادق است؛ آنهایی که خداوند را یاد می‌کنند واز حکمش پیروی و او را مشاهده نمی‌کنند. و غفلت از امور واجبش نه از ذات و ذکر او، که آن غفلت عارفان است؛ آنهایی که حق را مشاهده و ذکرش می‌گویند، امّا در برخی از واجباتش دچار لغزش می‌شوند و به مستحبات روی می‌آورند که به خاطر غفلت آنها از بهره‌ی مرید به آن است؛ وقتی ابتلای خداوند یادآوری اوست تا او را یاد کنند، پس نادیده گرفتن حق سبب غفلت آنها از یاد او می‌شود، و صادق در ارادت را حق، هرگز به ذکرش رها نمی‌کند، گاهی به بلا و گاهی به سلامتی.

می‌خواهیم با سخنان عمیق و دقیق باباطاهر بیشتر باشی، که در ظاهر مبهم و شگفت ولی در باطن پر از درّ و مروارید است. می‌گوید: «اصل طغیان و سرکشی جهل و غفلت است؛ و جهل به غفلت، کفر؛ و غفلت از جهل، توحید است». عین القضات آن را

چنین **شرح** می‌کند: «جهل اگر به خاطر عدم شناخت باشد، ناپسند است، و اگر به خاطر شناخت باشد، پسندیده؛ همچنین غفلت هم اگر از خداوند باشد، ناپسند و اگر از نفس باشد، پسندیده. اصل طغیان هم جهل و عظمت ناپسند است و تمامی حقایق معارف، جهل و غفلت پسندیده است، به این که علم را از نفست سلب نمایی و در خداوند منحصر نمایی، و از نفست به خاطر حضورت غافل باشی؛ چون این جهل نتیجه‌ی علم به خداوند است نه غفلت از او. بصیرکسی است که بشنود و بیندیشد، و اندیشه کند و بصیرت یابد، و از عبرتها پند گیرد و راه هموار و روشن را بپیماید، و از سقوط در پرتگاهها و گمراهی در راههای مبهم و نامشخص بپرهیزد؛ و گمراهان را علیه خود با افراط در حق و تحریف در گفتار و یا ترس از راستی به کار نمی‌گیرد. پس‌ای شنونده! از خواب غفلت خود بیدار شو! چه بی‌مقدارند آنهایی که استعدادشان را در پذیرش در رحمت الهی و ایستادن در مسیر وزش نفحه‌های ربّانی از بین می‌برند، و آیات خداوندی را مشاهده می‌کنند، و موعظه‌های حق را می‌شنوند و از دلیل و حجتی که فطرتشان تلقین می‌کنند، سودی نمی‌برند». «عقل و چشم و گوش در کار او از بین نمی‌روند؛ چون آنها را به همین خاطر آفریده است، و فرمود: ﴿لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِ﴾ [الروم: ۳۰][1]؛

۱- روم (۳۰) آیه‌ی ۳۰: آفرینش خدای تغییرناپذیر نیست.

مگر آن که خداوند آنها را تغییر دهد. امّا خداوند نعمتی را که به قومی داد تغییر نمی‌دهد، مگر این که خودشان آن را تغییر دهند. فرمود: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ لَمۡ يَكُ مُغَيِّرٗا نِّعۡمَةً أَنۡعَمَهَا عَلَىٰ قَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾ [الأنفال: ۵۳][۱].

«القانتین»: فروتنان؛ متواضعان؛ فرمانبرداران؛ خاشعان. از مصدر «قنوت» به معنای «بریدن از امور جهان و پرداختن به مناجات یزدان و اشتغال به ذکر و دعای خداوند منّان» است.

«المقنطرین»: حاصل کنندگان اجر و پاداش فراوان؛ آنان که پاداشی زیاد، فراچنگ آورند.

۱۲۰۲ - [۱۵] (ضَعِيف)

وَعَن أبي هُرَيْرَة قَالَ: كَانَ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ ﷺ بِاللَّيْلِ يَرْفَعُ طَوْرًا وَيَخْفِضُ طَوْرًا. رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[۲].

۱۲۰۲- (۱۵) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ در نماز تهجّد، گاهی قرائت خویش را با آواز بلند و گاهی با صدایی آهسته، می‌خواندند.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

«یرفع»: صدای خود را بلند می‌کرد؛ آوازش را بالا می‌برد.

۱- انفال (۸) آیه‌ی ۵۳: این کیفر بدان سبب است ک خداون نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد، مگر آن که آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند.

۲- ابوداود ۸۱/۲ ح ۱۳۲۸.

«طوراً»: گاهی؛ گاهی اوقات؛ گاه‌گاهی؛ بعضی‌وقت‌ها؛ برخی اوقات، هراز گاهی، گاه به گاه.

«یخفف»: صدای خود را پایین می‌آورد؛ آوازش را به زیر می‌آورد.

۱۲۰۳ - [۱٦] (حسن)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَتْ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى قَدْرِ مَا يَسْمَعُهُ مَنْ فِي الْـحُجْرَةِ وَهُوَ فِي الْبَيْتِ. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۲۰۳- (۱٦) عبدالله بن عباس ﷺ گوید: قرائت رسول خدا ﷺ چنان بود که گاهی اشخاصی که در صحن حیاط خانه بودند، صدای قرائت آن حضرت ﷺ را از درون حُجره می‌شنیدند. (یعنی قرائت پیامبر گرامی اسلام ﷺ به صورت متوسط و میانه بود که نه بسیار بلند بود و نه بسیار کوتاه و پوشیده).

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

«الحُجرة»: صحن حیاط خانه.

«البیت»: خانه. جمع: بیوت.

۱۲۰٤ - [۱۷] (صَحِیح)

وَعَنْ أَبِي قَتَادَةَ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ خَرَجَ لَيْلَةً فَإِذَا هُوَ بِأَبِي بَكْرٍ يُصَلِّي يَخْفِضُ مِنْ صَوْتِهِ وَمَرَّ بِعُمَرَ وَهُوَ يُصَلِّي رَافِعًا صَوْتَهُ قَالَ: فَلَمَّا اجْتَمَعَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَرَرْتُ بِكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي تَخْفِضُ صَوْتَكَ» قَالَ: قَدْ أَسْمَعْتُ مَنْ نَاجَيْتُ يَا رَسُولَ

۱- ابوداود ۸۱/۲ ح ۱۳۲۸.

اللّٰهِ وَقَالَ لِعُمَرَ: «مَرَرْتُ بِكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي رَافِعًا صَوْتَكَ» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ أُوقِظُ الْوَسْنَانَ وَأَطْرُدُ الشَّيْطَانَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا أَبَا بَكْرٍ ارْفَعْ مِنْ صَوْتِكَ شَيْئًا» وَقَالَ لِعُمَرَ: «اخْفِضْ مِنْ صَوْتِكَ شَيْئًا». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وروى التِّرْمِذِيّ نَحوه[۱].

۱۲۰۴- (۱۷) ابوقتاده ﷺ گوید: شبی رسول خدا ﷺ (از خانه) بیرون شدند و یکباره با ابوبکر ﷺ مواجه شدند که با قرائتی آهسته، نماز می‌گزارد؛ و گذر ایشان بر عمر بن خطاب ﷺ نیز افتاد که با آواز بلند، نماز می‌گزارد.

ابوقتاده ﷺ در ادامه‌ی سخنانش گوید: چون ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ (در وقتی دیگر) به محضر آن حضرت ﷺ حضور یافتند، پیامبر ﷺ خطاب به ابوبکر صدّیق ﷺ فرمودند: «ای ابوبکر! من (دیشب) از کنار تو عبور کردم و دیدم که (قرائت) نماز خویش را به آهستگی می‌خوانی»! ابوبکر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ! صدایم را به کسی که با او مناجات می‌کردم، رساندم.

آن‌گاه پیامبر ﷺ خطاب به عمر ﷺ فرمودند: «از کنار تو نیز عبور کردم و دیدم (قرائت) نماز خویش را با آواز بلند می‌خوانی!» عمر ﷺ گفت: ای رسول خدا ﷺ! من با آواز بلند قرائت می‌خواندم تا کسانی را که خوابیده‌اند، بیدار کنم و شیطان را از خویش برانم.

۱- ابوداود ۸۱/۲ ح ۱۳۲۹؛ و ترمذی ۳۰۹/۲ ح ٤٤٧.

پیامبرﷺ فرمودند: «ای ابوبکر! تو مقداری صدای خویش را بلند کن». و به عمر فاروق ﷺ نیز فرمودند: «توای عمر! مقداری صدای خویش را پایین‌تر آور و آهسته‌تر بخوان».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است؛ و ترمذی نیز به سان آن را در معنا - نه در لفظ - روایت نموده است].

شرح: «قد اَسمعتُ من ناجیتُ»: صدایم را به کسی که با او مناجات می‌کردم، رساندم. این سخن ابوبکر ﷺ برگرفته شده از این آیه بود: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ١٨٦﴾ [البقرة: ۱۸۶]؛ «و هنگامی که بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند (که من نزدیکم یا دور. بگو:) من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می‌گویم (و نیاز او را برآورده می‌سازم). پس آنان هم دعوت مرا (با ایمان و عباداتی همچون نماز و روزه و زکات) بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا آنان راه یابند (و با نور ایمان، به مقصد برسند)».

«اوقظ»: بیدار می‌کنم؛ از خواب بلند می‌کنم؛ به حرکت درمی‌آورم؛ برمی‌انگیزم.

«الوسنان»: خواب‌آلودها؛ چُرتی‌ها؛ افراد به خواب رفته.

«آطرد»: دور می‌کنم؛ دفع می‌کنم؛ طرد می‌کنم.

به هر حال، از احادیث بالا، معلوم می‌شود که در حالت عادی و معمولی، مناسب است که قرائت نماز تهجّد، متوسط و میانه باشد که نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه و آهسته باشد.

و اگر زمانی - بنا به دلیلی خاصّ - آهسته خواندن مناسب بود، در آن صورت بهتر آن است که آهسته خوانده شود و اگر به عکس، زمانی مصلحت در آن بود که قرائت با صدای بلند خوانده شود، در آن صورت بهتر آن است که قرائت با آواز بلند خوانده شود.

به هر حال، احادیث بالا، بیانگر دو موضوع بسیار مهم است:

۱- امّت اسلامی، یک امّت میانه و مُعتدل است؛ زیرا شرافت و زیبایی آن، در آن است که از افراط و تفریط به دور است و در حدّ اعتدال و میانه قرار دارد.

معتدل از نظر «عقیده»؛ که نه راه «غلوّ» را می‌پیمایند و نه راه «تقصیر و شرک»؛ نه طرفدار «جبر» هستند و نه «تفویض»؛ نه درباره‌ی صفات خدا معتقد به «تشبیه» هستند و نه «تعطیل».

معتدل از نظر «ارزش‌های معنوی و مادّی»؛ که نه به کلّی در جهان مادّه فرو می‌روند که معنویت به فراموشی سپرده شود و نه آن چنان در عالم معنا فرو می‌روند که از جهان ماده به کلّی بی‌خبر گردند؛ نه همچون گروه عظیمی از یهود، جز گرایش مادّی چیزی را نشناسند و نه همچون راهبان مسیحی که به کلّی ترک دنیا گویند.

معتدل از نظر «علم و دانش»؛ که نه آن چنان بر دانسته‌های خود، جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند و نه آن‌گونه خودباخته‌اند که به دنبال هر صدایی برخیزند.

معتدل از نظر «روابط اجتماعی»؛ که نه اطراف خود حصاری می‌کشند که از جهانیان به کلّی جدا شوند، و نه اصالت و استقلال خود را از دست می‌دهند که همچون غرب‌زدگان و شرق‌زدگان در این ملّت و آن امّت، ذوب شوند!.

معتدل از نظر «شیوه‌های اخلاقی»، «عبادت»، «تفکّر» و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات.

یک مسلمان واقعی و راستین، هرگز نمی‌تواند انسان یک بُعدی باشد، بلکه انسانی است دارای ابعاد مختلف، متفکّر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان، فعّال، آگاه و باگذشت.

۲- این حکم اسلامی، یعنی اعتدال در «جَهر» (بلند خواندن) و «اِخفات» (آهسته خواندن)، از دو نظر به ما، دید و درک می‌بخشد:

نخست از این نظر که می‌گوید: عبادت‌های خود را آن‌چنان انجام ندهید که بهانه به دست دشمنان بدهد و آن‌ها را به استهزاء و ایرادگیری وادارد؛ چه بهتر که توأم با متانت و آرامش و ادب و نزاکت باشد که نه تنها نتوانند بر آن خرده‌گیری کنند، بلکه نمونه‌ای از شکوه و ادب اسلامی و اُبهّت و عظمت عبادت‌ها گردد.

آن‌هایی که سعی دارند در مواقعی که مردم استراحت کرده‌اند، به صداهای گوش‌خراشی که از بلندگوهای پرغوغا راه می‌اندازند تا موجودیت جلسه‌ها و محفل‌های خود را نشان دهند و به پندار خویش با این عمل، صدای اسلام را به گوش دیگران برسانند؛ این نه تنها صدای اسلام نیست، بلکه باعث پراکندگی مردم از اسلام و در نتیجه ضربه‌ای است به تبلیغات دینی.

و دیگر این که: این حکم اسلامی، باید الگویی باشد برای همه‌ی اعمال و کردار ما و تمام برنامه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی؛ باید همه‌ی این‌ها، دور از افراط و تفریط‌کاری‌ها و تندروی‌ها و تفریط‌کاری و مسامحه و سهل‌انگاری باشد.

۱۲۰۵ - [۱۸] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ حَتَّى أَصْبَحَ بِآيَةٍ وَالْآيَةُ: ﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ١١٨﴾ [المائدة: ۱۱۸].

رَوَاهُ النَّسَائِيّ وَابْن مَاجَه[۱].

۱۲۰۵- (۱۸) ابوذر ﷺ گوید: شبی رسول خدا ﷺ (در تمام رکعت‌های نماز شب و پس از خواندن سوره‌ی فاتحه،) فقط یک آیه از قرآن را تلاوت فرمودند و شب را به صبح رساندند؛ و آن آیه، عبارت بود از: ﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ١١٨﴾ [المائدة:

۱- نسایی ۱۷۷/۲ ح ۱۰۱۰؛ ابن ماجه ۴۳۹/۱ ح ۱۳۵۰؛ و مسند احمد ۱۴۹/۵.

۱۱۸]؛ «اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند (و هرگونه که بخواهی درباره‌ی ایشان می‌توانی عمل کنی) و اگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی و توانی؛) چرا که تو چیره و توانا و کاربجایی؛ (از این رو، نه بخشش تو نشانه‌ی ضعف و نه مجازات تو، بدون حکمت است)».

[این حدیث را نسایی و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: ابوذر غفاری ﷺ در روایتی دیگر گوید: رسول خدا ﷺ شبی تا بامداد این آیه (آیه‌ی شماره‌ی ۱۱۸ سوره‌ی مائده) را تلاوت نمودند و با همین یک آیه، رکوع و سجده کردند؛ و چون صبح شد، گفتم: ای رسول خدا ﷺ! شما تمام شب، پیوسته تا بامداد این آیه را می‌خواندید و با آن رکوع و سجده می‌کردید، راز این کار در چیست؟

فرمودند: «من در این شب برای امّت خود از پروردگار عز و جل درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امّت من به این شفاعت دست می‌یابد - اگر خدا بخواهد - اما این شفاعت، مخصوص کسی است که به خداوند بلندمرتبه، چیزی را شریک نیاورد».

به هر حال؛ قلب پیامبر ﷺ با خدا پیوند داشت و او در هر کاری و هر وقتی با وی بود. عبادت و بندگی خدا را دوست می‌داشت؛ شب به شب زنده‌داری و گزاردن نماز می‌پرداخت و قسمتی از روز را هم صرف آن می‌کرد. نور چشم و لذّتش را در نماز می‌یافت.

آنچه نظر محقّقان و اندیشمندان جهان را در زندگی پیامبرﷺ به خود جلب کرده و می‌کند، همین جمع شگفت‌آوری است که پیامبر ﷺ میان عبادت و پرداختن به امور دنیایی ایجاد کرده بود. آن حضرت ﷺ با وجودی که به بالاترین مراتبِ عبادت و بندگی خدا رسیده بود، باز هم زندگی بسیاری از فقرا و افراد خانواده‌اش را تأمین می‌کرد؛ در مورد پرداختن به امور دنیایی با تلاش و فعالیت می‌زیست؛ با یک امّت مقابله می‌نمود؛ حکومت نو ظهور و تازه به قدرت رسیده‌ای را در آنظار جهانیان اداره می‌کرد؛ به نزد پادشاهان سفیر می‌فرستاد و آنان را به دین خود فرا می‌خواند؛ گروه‌ها و هیئتهای نمایندگی را به حضور می‌پذیرفت و آنها را گرامی می‌داشت؛ سریه‌ها به اطراف و اکناف می‌فرستاد و خود فرماندهی را به عهده می‌گرفت؛ و با پیروان سایر ادیان دیگر و نیز با زمامداران و قدرتمندان به بحث و مجادله می‌پرداخت؛ آماده‌ی پیروزی می‌شد و در عین حال برای این که مبادا شکست بخورد احتیاط می‌کرد؛ کارگزاران را تعیین می‌کرد، و مالها را جمع‌آوری می‌نمود؛ و خودش آن را تقسیم می‌کرد و می‌فرمود: اگر من دادگری نکنم چه کسی دادگری می‌کند؟ و به تبیین دین خدا برای مردم می‌پرداخت؛ موارد مجمل وحی را بسط و شرح می‌داد و جاهای دشوار را توضیح می‌داد، و سنّتها وضع می‌کرد، و از اصل مسایل، فروع آن را بیرون

می‌کشید، و آنچه را خداوند او را از آن آگاه نکرده بود به آنچه او را از آن آگاهانیده بود، برمی‌گرداند.

در حالی که او در همه‌ی این حالات، اعمال روزانه‌ای را که مردمان جهان بدان مبادرت می‌ورزند، انجام می‌داد و در میان همه‌ی این رنجها و گرفتاری‌ها، پیامبر ﷺ شب و روز به صورت عابدی پدیدار می‌گردد که راز و نیاز او با خدا بیشتر از آنهایی است که در شکاف کوهها بدین کار می‌پردازند.

این جمع و ربط بین دین و دنیا از پیامبر ﷺ الگویی مستقل و یکتا و ممتاز و بی‌نظیر در تاریخ بشر پدید می‌آورد.

اوقات روزانه‌اش را به سه قسمت تقسیم می‌کرد: یکی برای عبادت؛ یکی برای مردم و یکی برای خانواده‌اش؛ و اگر امور مردم نیازمند وقت بیشتری می‌بود، از وقت مخصوص خانواده‌اش می‌کاست، و وقتی را که ویژه‌ی عبادت خداوند بود محفوظ نگاه می‌داشت، و بر این امر به گونه‌ی شگفت انگیزی مواظبت می‌نمود به طوری که چه یاران و چه دشمنان خویش را بیشتر به حیرت و شگفتی وا می‌داشت.

این است پیامبر اکرم ﷺ که در بندگی و عبادتش به بالاترین مراتب اخلاص، و اوج کوشش برای اطاعت خدا و دوستی او و قیام همیشگی در پیشگاه حق رسید. و در مورد امور دنیا به جایی رسید که توانست بر ویرانه‌های بی‌بند و باری، حکومتی تشکیل دهد و

دردِ پریشانی و تباه را در جامه ریشه کن سازد. براستی که همه‌ی اهداف زندگی، با کامل‌ترین وجه ممکن در وجود او تمرکز یافت و به هم پیوست.

۱۲۰۶ - [۱۹] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ فَلْيَضْطَجِعْ على يَمِينه». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ وَأَبُو دَاوُد[1].

۱۲۰۶- (۱۹) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگاه کسی از شما دو رکعت سنّت صبح را گزارد، باید بر پهلوی راست خویش دراز بکشد و بخوابد».

[این حدیث را ترمذی ابوداود روایت کرده‌اند].

«فليضطجع علي يمينه»: این امر، برای استحباب و جواز است نه وجوب. پیش‌تر - به طور مفصّل - در این مورد بحث شد.

۱- ابوداود ۴۷/۲ ح ۱۲۶۱؛ و ترمذی ۲۸۱/۲ ح ۴۲۰.

فصل سوم

۱۲۰۷ - [۲۰] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: سَأَلْتُ عَائِشَةَ: أَيُّ الْعَمَلِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ؟ قَالَتْ: الدَّائِمُ قُلْتُ: فَأَيَّ حِينَ كَانَ يَقُومُ مِنَ اللَّيْلِ؟ قَالَتْ: كَانَ يَقُومُ إِذا سمع الصَّارِخ[1].

۱۲۰۷- (۲۰) مسروق (تابعی) رحمه الله گوید: از عایشه رضی الله عنها پرسیدم: محبوب‌ترین و دوست داشتنی‌ترین عمل و کردار از دیدگاه رسول خدا ﷺ چه بود؟ او در پاسخ گفت: کرداری که همیشه انجام بگیرد. گفتم: رسول خدا ﷺ چه وقت برای نماز شب بیدار می‌شدند؟ گفت: وقتی که بانگ خروس را می‌شنیدند، برای نماز شب بلند می‌شدند (و نماز می‌گزاردند).

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

«اَحَبُّ»: بهترین؛ برترین؛ پسندیده‌ترین؛ خوش‌ترین؛ محبوب‌ترین؛ دوست‌داشتنی‌ترین.

«الدائم»: عمل و کرداری که بر آن مواظبت و پای‌بندی شود.

«الصارخ»: بانگ خروس.

۱۲۰۸ - [۲۱] (صَحِيح)

۱- بخاری ۱۶/۳ ح ۱۱۳۲؛ مسلم ۵۱۱/۱ ح (۷۴۱-۱۳۱)؛ ابوداود ۷۷/۲ ح ۱۳۱۷؛ و نسایی ۲۰۸/۳ ح ۱۶۱۶.

وَعَن أنس قَالَ: مَا كُنَّا نَشَاءُ أَنْ نَرَى رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فِي اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلَّا رَأَيْنَاهُ وَلَا نَشَاءُ أَنْ نَرَاهُ نَائِما إِلَّا رَأَيْنَاهُ. رَوَاهُ النَّسَائِيّ[1].

۱۲۰۸- (۳۱) انس بن مالک ﷺ گوید: گاهی چنان بود که می‌پنداشتیم در این وقت از شب، باید آن حضرت ﷺ در خواب باشند و حال آن که ایشان را در حال نماز می‌دیدیم؛ و گاهی می‌پنداشتیم که باید آن حضرت ﷺ را در حال نماز ببینیم و حال آن که ایشان را در حال خواب می‌دیدیم.

[این حدیث را نسایی روایت کرده است].

شرح: «ما كنّا نشاء ان نري رسول الله ﷺ في الليل مصلّياً»: مراد این است که برای نماز شب رسول خدا ﷺ نیز وقت مشخّص و معینی وجود نداشت که حصّه‌ی مشخّصی از شب را برای خواب و حصّه‌ی معینی را برای عبادت و نماز قرار دهند؛ بلکه عادت پیامبر ﷺ چنان بود که گاه چنین تصوّر می‌شد که در این وقت شب، آن حضرت ﷺ باید خواب باشند، حال آن‌که ایشان بیدار و در حال خواندن نماز بودند. و گاهی چنین تصوّر می‌شد که در این وقت شب، ایشان نماز می‌خوانند، حال آن که ایشان خواب بودند.

۱۲۰۹ - [۳۲] (صَحِیح)

۱- بخاری ۲۲/۳ ح ۱۱۴۱؛ ترمذی ۱۴۰/۳ ح ۷۶۹؛ و مسند احمد ۱۰۴/۳.

وَعَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ: أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: قُلْتُ وَأَنَا فِي سَفَرٍ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ: وَاللَّهِ لَأَرْقُبَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ لِلصَّلَاةِ حَتَّى أَرَى فِعْلَهُ فَلَمَّا صَلَّى صَلَاةَ الْعِشَاءِ وَهِيَ الْعَتَمَةُ اضْطَجَعَ هَوِيًّا مِنَ اللَّيْلِ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ فَنَظَرَ فِي الْأُفُقِ فَقَالَ: ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا﴾. حَتَّى بَلَغَ إِلَى ﴿إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ﴾

ثُمَّ أَهْوَى رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِلَى فِرَاشِهِ فَاسْتَلَّ مِنْهُ سِوَاكًا ثُمَّ أَفْرَغَ فِي قَدَحٍ مِنْ إِدَاوَةٍ عِنْدَهُ مَاءً فَاسْتَنَّ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى حَتَّى قُلْتُ: قَدْ صَلَّى قَدْرَ مَا نَامَ ثُمَّ اضْطَجَعَ حَتَّى قُلْتُ قَدْ نَامَ قَدْرَ مَا صَلَّى ثُمَّ اسْتَيْقَظَ فَفَعَلَ كَمَا فَعَلَ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَقَالَ مِثْلَ مَا قَالَ فَفَعَلَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ ثَلَاثُ مَرَّاتٍ قَبْلَ الْفَجْرِ. رَوَاهُ النَّسَائِيّ[۱].

۱۲۰۹- (۲۲) حمید بن عبدالرحمن بن عوف ﷛ گوید: یکی از یاران پیامبر ﷺ گفته است: در حالی که همراه با پیامبر ﷺ در سفر بودم، (به خود، یا به دوستان و همراهان خویش) گفتم: سوگند به خدا! خودم (امشب) نماز رسول خدا ﷺ را زیر نظر می‌گیرم تا عمل و کردار آن حضرت ﷺ را ببینم (و از چگونگی نماز شب ایشان و تعداد رکعت‌های آن، آگاهی یابم و در این زمینه بدیشان اقتدا و تأسّی نمایم).

پس چون آن حضرت ﷺ نماز عشاء - که به «عتمه» مشهور است - خواندند، بخش زیادی از شب را خوابیدند؛ آن‌گاه از خواب بیدار شدند و به کرانه‌ی آسمان نگاه کردند و این آیه را تلاوت فرمودند:

۱- نسایی ۲۱۲/۳ ح ۱۶۲۶.

﴿...رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا...﴾ [آل عمران: ۱۹۱]؛ تا آن که به ﴿...إِنَّكَ لَا تُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ﴾ [آل عمران: ١٩٤] رسیدند.

سپس دست خویش را به سوی بستر خود دراز کردند و از (زیر) آن، مسواکی را بیرون آوردند؛ آن‌گاه از مشکی که کنار ایشان قرار داشت و در آن، آب بود، در ظرفی (برای وضو یا خیس کردن مسواک) آب ریختند؛ پس از آن مسواک کردند و از جای خود برخاستند و به نماز ایستادند؛ (و به اندازه‌ای نماز خواندند که) با خود گفتم: رسول خدا ﷺ به همان اندازه‌ای که خوابیده‌اند، نماز خواندند؛ سپس پهلو به زمین نهادند و خوابیدند، (و به اندازه‌ای خواب شدند که) با خود گفتم: رسول خدا ﷺ به همان اندازه‌ای که نماز خوانده‌اند، خوابیدند. آن‌گاه دوباره از خواب بلند شدند و همان کاری را انجام دادند که بار نخست انجام داده بودند و همان آیاتی را خواندند که بار اول آن‌ها را خوانده بودند. و در مجموع، رسول خدا ﷺ این عمل را پیش از طلوع صبح صادق، سه بار تکرار نمودند.

[این حدیث را نسایی روایت کرده است].

شرح: «انّ رجلاً» مراد از این مرد، زید بن خالد جُهنی ﷛ است.

۱- «اصحاب»: صحابه؛

الف) تعریف لغوی: «صحابه» در لغت، مصدر است و به معنای «الصحبة» [دوستی، رفاقت، همراهی، یار و همدم شدن،

معاشرت، گفتگو] می‌باشد. و واژه‌ی «صحابی» و «صاحب» نیز به همین معنا آمده است. و جمع آن بر وزن «اصحاب» و «صَحْب» است؛ و «صحابه» [مفرد]، به معنای «اصحاب» [جمع] نیز زیاد مورد استعمال قرار می‌گیرد. [یعنی واژه‌ی «صحابه» - که مفرد است - به معنای واژه‌ی «اصحاب» - که جمع صحابه است - زیاد به کار برده می‌شود. و زیاد اتفاق می‌افتد که کسی «صحابه» را به کار برده و منظورش جمعی از صحابه است].

ب) تعریف اصطلاحی: صحابی در اصطلاح، به کسی گویند که پیامبر اکرمﷺ را در حال اسلام ملاقات و دیدار کرده، و بر اسلام نیز مرده باشد؛ گر چه در این فاصله، ارتدادی نیز رخ داده باشد؛ بنا به قول صحیح. [یعنی اگر فردی به پیامبر ﷺ ایمان آورد و ایشان را ملاقات نمود، و سپس از اسلام برگشت و مرتد شد، و در آخر، دوباره به آغوش اسلام بازگشت و از ارتدادش توبه نمود، باز هم به چنین فردی، «صحابی» گفته می‌شود][۱].

۱- از نظر لغوی و لفظی، «صحابی» منسوب به «صاحب» است و دارای معانی زیادی می‌باشد، اما نقطه‌ی مشترکی در تمام معناهایی که برای آن ذکر شده است، وجود دارد و آن، این است: «ملازمت، همنشینی و اطاعت».

۲- اهمیت «شناخت صحابه» و فایده‌ی آن:

«شناخت صحابه»، علمی بس مهم و اساسی و بزرگ و بنیادین است که در آن فواید و نکاتی ارزنده و مفید به ودیعه نهاده شده است. و یکی از فواید مهم آن، شناخت «متصل» از «مرسل» است.

۳- به چه وسیله‌ای «صحبت و همراهی» صحابی [با پیامبر

اما تعریف اصطلاحی آن، براساس تعاریفی که علمای اصول بیان نموده‌اند، «صحابی» کسی را گویند که پیامبرﷺ را دیده و یا اینکه پیامبرﷺ او را دیده باشد. (منظور افراد نابینا می‌باشد، همچون ام مکتوم) و به اسلام گرویده و بر همان حالتِ ایمان فوت کرده باشد.

پس براساس این تعریف، افرادی مانند ابوجهل و ابولهب و... هر چند پیامبر ﷺ را دیده‌اند، اما جزو صحابه نیستند چون، بر ایمان نمرده‌اند.

شیخ ابن حجر گوید: «هر کس از پیامبرﷺ یک حدیث یا یک کلمه روایت کرده یا به حال ایمان او را دیده باشد، از صحابه است. هر کس با ایمان، پیامبرﷺ را ببیند و بر اسلام بمیرد، چه همنشینی او با پیامبرﷺ بسیار یا کم باشد، روایت از آن حضرتﷺ داشته باشد یا نه، در غزوه و جنگی شرکت کرده باشد یا نه. هر کس او را دیده و با او ننشسته یا به دلیل مانعی، او را ندیده باشد، همه و همه از صحابه هستند.» و علماء و صاحب‌نظران اسلامی درباره‌ی «تعداد صحابه‌ی کرام» گفته‌اند:

پیامبرﷺ مدت ۲۳ سال فعالیت دعوت و تبلیغ را انجام داده و در این مدت توانستند افرادی را تربیت نمایند که برای همیشه‌ی تاریخ، به عنوان اسوه و الگو و نمونه شناخته می‌شوند.

تعداد این افراد از سال اول تا سال بیست و سوم بعثت، رو به افزونی و نهایتاً به ۱۲٤ یا ۱٤٤ هزار نفر رسیده است.

تعداد صحابه در سه سال اول، ٤۰ نفر بود. در جنگ «بدر» ۳۱۳ نفر، در هنگام صلح حدیبیه ۱۵۰۰ نفر، در وقت فتح مکه، ۱۰ هزار نفر، در جنگ «حنین» ۱۲ هزار نفر، در جنگ «تبوک» ۷۰ هزار نفر؛ و در حجة الوداع - یعنی آخرین سال زندگانی رسول خداﷺ - تعداد این بزرگواران ۱۲٤ یا ۱٤٤ هزار نفر بوده است.

گرامی اسلامﷺ]، شناخته می‌شود؟:

«صحبت و همراهی صحابی [با پیامبرﷺ]»، به یکی از این امور پنج گانه، شناخته می‌شود که عبارتند از:

الف) تواتر: مانند ابوبکر صدیق، عمر بن خطاب، و سایر عشره‌ی مبشره.

ب) شهرت: مانند ضمام بن ثعلبة، و عکاشة بن مِحصن.

ج) خبر دادن فردی از صحابه [به اینکه فلانی، صحابه‌ی پیامبرﷺ است].

د) خبر دادن فردی مؤثق و معتبر از تابعین [به اینکه فلانی، صحابه‌ی پیامبر گرامی اسلامﷺ است].

ه) خبر دادن خودِ فرد به اینکه وی از زمره‌ی اصحاب پیامبرﷺ است. البته مشروط بر اینکه وی فردی عادل، و ادعایش نیز قابل تصور و محتمل باشد[1].

٤- عادل بودن تمامی صحابه:

۱- مثل اینکه پیش از سپری شدن صد سال از وفات پیامبرﷺ، ادعای «صحبت و همراهی با پیامبر» را نماید. ولی اگر ادعای صحبت و همراهی را در وقتی دیرتر از این نمود، در این صورت، ادعایش پذیرفتنی نیست. همانند: «رتن الهندي» که بعد از گذشت شش قرن از هجرت (ششصد سال بعد از وفات پیامبرﷺ) ادعای «صحبت و همراهی با پیامبرﷺ» نمود. و در حقیقت همچنانکه علامه ذهبی در «المیزان» ج ۲ ص ٥٤ گفته، «رتن الهندی» شیخی دروغگو و شیاد و حیله‌گر و مکار است.

به اجماع علمای مورد اعتبار و صاحب‌نظران اسلامی مُعتمد، تمامی صحابه عادل هستند؛ خواه این صحابه از زمره‌ی افرادی باشند که در فتنه‌ها قاطی شده‌اند و یا از جمله‌ی افرادی باشند که خویشتن را از فتنه‌ها [یعنی دوره‌ی خلافت عثمان ﵁ و بعد از آن که اهواءو حزبگرایی، امت اسلامی را در برگرفت] دور نگه داشته‌اند و بدانها نزدیک نشده‌اند. [و همه‌ی آنها عادل هستند و خداوند متعال عدالت آنان را در قرآن به اثبات رسانده و در بیشتر از یک سوره‌ی قرآن، آنان را ستایش و تمجید فرموده است. از جمله در آخر سوره‌ی «فتح» به خصوص مهاجرین و انصار و اصحاب بیعة الرضوان را به ستایش خود مختص نموده است. و رسول گرامی اسلام ﷺ در چندین حدیث به بیان عدالت و امانت آنان پرداخته و سیرت و تاریخ پاک اسلام نیز گواه عدالت و امانت‌داری آنان می‌باشد].

و معنای «عدالت صحابه»، این است که آنها از اینکه به عمد به دروغ‌پردازی در روایت بپردازند، اجتناب و خودداری می‌کردند و از انحراف و کجروی و فساد و بیراهه رفتن در روایت نیز، پرهیز می‌نمودند و دوری می‌جستند و مرتکب اموری نمی‌شدند تا به ذریعه‌ی انجام آنها، روایتشان از درجه‌ی اعتبار و قبولیت بیفتد؛ پس بدین گونه می‌توان چنین نتیجه گرفت که تمامی روایات صحابه - بدون بدوش کشیدن سختی‌های تحقیق و بررسی در مورد عدالت

آنها - مورد قبول است؛ و در مورد افرادی از آنها که در فتنه‌ها قاطی شده‌اند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که به خاطر حسن ظن بدانها، امر هریک از آنها بر اجتهاد حمل می‌شود که هریک از آنها در این اجتهادشان مأجور می‌باشند، چرا که آنها حاملان شریعت و از زمره‌ی «خیر القرون» به شمار می‌آیند.

۵- صحابی‌هایی که بیش از دیگران حدیث روایت کرده‌اند:

شش تن از صحابه از زمره‌ی صحابی‌هایی هستند که بیش از دیگران به روایت حدیث پرداخته‌اند، و این شش نفر به ترتیب عبارتند از:

الف) ابوهریره ﷺ تعداد مرویات: ٥٣٧٤ حدیث. از وی بیش از سیصد مرد نیز حدیث نقل نموده‌اند.

ب) ابن عمر ﷺ تعداد مرویات: ٢٦٣٠ حدیث.

ج) انس بن مالک ﷺ تعداد مرویات: ٢٢٨٦ حدیث.

د) ام المؤمنین عایشه□: تعداد مرویات: ٢٢١٠ حدیث.

ه) ابن عباس ﷺ: تعداد مرویات: ١٦٦٠ حدیث.

و) جابر بن عبدالله ﷺ تعداد مرویات: ١٥٤٠ حدیث. [و ابوسعید خدری ﷺ تعداد مرویات: ١١٧٠ حدیث].

٦- صحابی‌هایی که بیش از دیگران، فتوا می‌دادند:

بیشتر فتواهای صحابه، از ابن عباس ﷺ نقل شده است، و پس از ایشان، اکثر فتواها از بزرگان علمای صحابه روایت شده‌اند که بنا به گفته‌ی مسروق، بزرگان علمای صحابه، شش نفر بوده‌اند؛ وی در این زمینه گفته است:

«انتهی علم الصحابة الی ستة: عمر و علی و ابی بن کعب و زید بن ثابت وابی الدرداء و ابن مسعود».

«علم صحابه، به شش نفر ختم می‌شود: عمر ﷺ، علی ﷺ، ابی بن کعب ﷺ زید بن ثابت ﷺ، ابودرداء ﷺ، و ابن‌مسعود ﷺ.»

۷- «عبادله» کیست؟

در اصل، مراد از «عبادله»، هر آن کسی از صحابه است که اسمش «عبدالله» باشد، و تعداد صحابی‌هایی که اسمشان «عبدالله» است، به نزدیکی سیصد نفر می‌رسد؛ ولی در اینجا مراد از «عبادله» چهار نفر از صحابه است که اسم هریک از آنها «عبدالله» می‌باشد. و این چهار نفر عبارتند از:

الف) عبدالله بن عمر ﷺ.

ب) عبدالله بن عباس ﷺ.

ج) عبدالله بن زبیر ﷺ.

د) عبدالله بن عمرو بن العاص ﷺ.

و امتیاز و ویژگی این گروه از صحابه بر دیگران، این است که آنها از زمره‌ی علمای صحابه‌ای به شمار می‌آیند که وفاتشان به گونه‌ای به تأخیر افتاده که [از ناحیه‌ی مسلمانان و افراد تازه مسلمان] احساس نیاز به علم و دانش آنها شده است [و بدین گونه مرجعی برای دانش‌جویان و تکیه‌گاهی برای حدیث‌پژوهان و منبع مورد اعتمادی برای مسلمانان قرار گرفتند] و بدین ترتیب، از این طریق، دارای شهرت و آوازه و امتیاز و ویژگی بر دیگران می‌باشند. پس هرگاه «عبادله» بر فتوایی به اتفاق نظر برسند، گفته می‌شود: «هذا قول العبادلة»؛ «این فتوا براساس قول عبادله است.»

۸- آمار صحابه:

در اینجا آمار دقیقی از تعداد صحابه وجود ندارد، ولی در این زمینه، آراء و نظریه‌هایی از علماء و صاحب نظران اسلامی، مطرح شده است که از مجموع آنها می‌توان چنین برداشت نمود که آمار صحابه، بیش از یکصد هزار نفر است؛ و مشهورترین این آراء و نظریه‌ها، نظریه‌ی ابوزعه‌ی رازی می‌باشد. وی گفته است: «قُبض رسول الله ﷺ عن مائة الف واربعة عشر الفاً من الصحابة ممن روي عنه وسمع عنه»[۱]؛ «اصحاب هنگام وفات پیامبر اکرم ﷺ یکصد و چهارده هزار نفر (زن

۱- التقریب مع التدریب، ج ۲، ص ۲۳۰.

و مرد) بوده‌اند که این تعداد از پیامبرﷺ استماع حدیث کرده‌اند و به روایت احادیث ایشان پرداخته‌اند.»

۹- تعداد طبقات صحابه:

پیرامون تعداد طبقات صحابه، در میان علماء و صاحب نظران دینی، اختلاف نظر وجود دارد و هریک از آنها بر حسب اجتهاد و استنباط خویش، به تقسیم آنها پرداخته است؛ برخی از آنها، طبقات صحابه را به اعتبار «پیشتازی در قبول دین اسلام»، یا «هجرت» و یا «حضور در مشاهد محترم و شریف» تقسیم نموده‌اند، و برخی دیگر نیز، طبقات آنها را به اعتباری دیگر تقسیم کرده‌اند.

[به هر حال]، هریک از علماء برحسب اجتهاد خویش، به تقسیم طبقات صحابه پرداخته است [مثلاً:]

الف) ابن سعد، طبقات صحابه را به پنج طبقه تقسیم نموده است.

ب) و حاکم، طبقات صحابه رابه دوازده طبقه تقسیم کرده است.

۱۰- برترین صحابه:

به اجماع اهل سنت و جماعت، برترین صحابه (به طور مطلق)، ابوبکر صدیق ﷛ و سپس عمر ﷛ می‌باشد.

و جمهور اهل سنت و جماعت برآنند که علی ﷛ و عثمان ﷛ از نظر فضل و برتری در درجه‌ی سوم و چهارم می‌باشند؛ و سپس در درجه‌ی بعدی، سایر عشره‌ی مبشره [طلحه ﷛، زبیر ﷛، سعد

ﷺ، عبدالرحمن بن عوفﷺ، ابوعبیده عامر بن جراحﷺ، زید ﷺ] و بعد از آنها، اهل غزوه‌ی بدر، و سپس اهل غزوه‌ی «اُحد» و پس از آنها «اهل بیعة الرضوان» می‌باشد.

۱۱- طلایه‌داران و پیشقراولانِ صحابه در عرصه‌ی پیشتازی در قبول اسلام:

[صحابه‌هایی که در زمینه‌ی قبول کردن دین اسلام، جزو طلایه‌داران، پیشقراولان، پیشگامانِ پیشتاز، و پیشآهنگان به شمار می‌آیند، عبارتند از:]

الف) از مردان آزاد: ابوبکر صدیقﷺ.

ب) از بچه‌ها: علی بن ابی طالبﷺ.

ج) از زنان: ام المؤمنین خدیجهﷺ.

د) از برده‌های آزاد شده: زید بن حارثهﷺ:

هـ) از برده‌ها: بلال بن رباحﷺ.

۱۲- آخرین کسانی که از صحابه درگذشتند و چهره در نقاب خاک کشیدند:

آخرین کسی که از صحابه درگذشت، «ابوالطفیل عامر بن واثلة اللیثی» بود که به سال ۱۰۰ هجری در مکه‌ی مکرمه درگذشت، و برخی نیز بیشتر از این گفته‌اند [و بر این باورند که وی به سال ۱۱۰

هجری وفات نموده است] و قبل از او در بصره، «انس بن مالک» در سال ۹۳ هـ. ق درگذشت و چهره در نقاب خاک کشید[۱].

۱۳- مشهورترین کتابهایی که در زمینه‌ی تدوین و نگارش «معرفة الصحابة» تألیف شده‌اند:

الف) «الاصابة فی تمییز الصحابة»، تألیف ابن حجر عسقلانی.

۱- آمار آخرین صحابه‌های پیامبر در شهرها، عبارتند از: در فلسطین: «ابو ابي عبدالله بن عمر» در سال ۷٤ هـ. ق. در مصر: «عبدالله بن حدث زبيدي» در سال ۸٦ هـ، در کوفه: «عبدالله بن ابي اوفي» در سال ۸۷ هـ، در دمشق: «عبدالله بن مازني اسلمي» در سال ۸۸ در سن ۹٤ سالگی و قبل از او در دمشق: «ابوامامه باهلي» در سال ۸٦ هـ، در مدینه: «سهل بن سعد انصاري»، در سال ۹۱ در سن ۹٦ سالگی و قبل از او در مدینه: «جابر بن عبدالله انصاري» در سال ۷٤ هـ، در بصره: «انس بن مالك» در سال ۹۱ و در سن ۱۰۷ سالگی، و قبل از او در بصره: «عمر بن حديث» در سال ۸۵ هـ.

جالب است بدانید که جوانترین صحابه به اعتبار سن، به ترتیب عبارتند از: «ابوالطفيل» و «مسور بن مخرمه» که هردو در سال وفات پیامبر ﷺ هشت ساله بوده‌اند؛ و «نعمان بن بشير» که سال دوم هجری متولد گشته است. و «حسن» و «حسين بن علي» و «عبدالله بن زبير» که سال وفات پیامبرﷺ نه ساله بوده‌اند، و «جعفر بن عبدالرحمن» در سفر حجة الوداع کودک بوده است، و «مسلمة بن مخلد خزرجي» و «عبدالله بن جعفر» و «قسم بن عباس» و «عبدالله بن عباس»، عموماً ده ساله بوده‌اند و «عمر بن ابي سلمه» نه ساله بوده است.

و به اعتبار طول عمر، این صحابی‌ها، هر یک یکصد و بیست سال عمر کرده‌اند: «حسان بن ثابت»، «حويطب بن عبد العزي»، «مخرمة بن نوفل»، «حكيم بن حزام بن خويلد» (برادرزاده‌ی خدیجه◘)، «سعيد بن يربوع قرشي» (نامبردگان فوق، هم جاهلیت و هم اسلام را درک کرده‌اند)، «لبيد بن ربيعه‌ي عامري»، «عاصم بن عدي عجلاني»، «سعد بن جناده‌ي عوفي»، «نوفل بن معاويه منتج نجدي»، «عدي بن حاتم طايي»، «نافع بن سليمان عبدي» و «نابغه‌ي جغدي». به نقل از سیوطی در الفية ص ۲۸۷ و کفایه‌ی خطیب صص ۵٦-۷٦.

ب) «اسد الغابة فى معرفة الصحابة»، تأليف على بن محمد جزرى، مشهور به ابن اثير.

ج) «الاستيعاب فى اسماء الاصحاب»، تأليف ابن عبدالبرّ[١].

١- به هر حال گروهى از دانشمندان اسلامى، احوال صحابه را به طور مستقل و جداگانه، يا در ضمن مجموعه‌اى از مجموعه‌ها تدوين و گردآورى نموده‌اند. كتابهايى كه به طور مستقل در شرح حال صحابه، تأليف و نشر يافته‌اند، عبارتند از:

الف) «الاستيعاب في اسماء الاصحاب»، تأليف حافظ ابى عمرو يوسف بن عبدالله، معروف به ابن عبدالبر قرطبى (متوفى ٤٦٣ ه) كه ترجمه‌ى ٣٥٠٠ تن از صحابه را حاوى است.

ب) «اسد الغابة في معرفة الصحابة»، تأليف ابن اثير (متوفاى ٦٣٠ ه) كه شامل ترجمه‌ى ٧٥٥٤ صحابى است. اين كتاب توسط شمس الدين محمد بن احمد ذهبى (م ٧٤٨ ه) مختصر شده و مؤلف نام آن را «تجريد اسماء الصحابة» گذارده و شامل ترجمه‌ى ٨٨٦٦ تن از صحابه‌ى رسول اكرم است. ذهبى در اين كتاب، نام كسانى را كه در «اسد الغابة» نيامده نيز از خود اضافه كرده است.

ج) «الاصابة في تمييز الصحابة»، تأليف شيخ الاسلام شهاب الدين احمد بن على بن محمد، معروف به ابن حجر عسقلانى (متوفى ٨٥٢).

د) «طبقات ابن سعد» (طبقات الصحابة و التابعين)، تأليف ابو عبدالله احمد بن سعد زهرى كه كاتب واقدى، مورخ مشهور بوده و خود معروف به ابن سعد است. كتاب مزبور - چنانكه از اسم آن پيداست - اختصاص به صحابه نداشته و تابعين نيز، طى آن ترجمه شده‌اند.

سه كتاب اول به ترتيب حروف الفباى نام صحابه است كه معمولاً در آخر كتاب، فصلى اختصاص به صاحبان كنيه و لقب - كه لقب و كنيه‌شان از نام آنها بيشتر اشتهار داشته - داده شده، ولى كتاب اخير، صحابه و تابعين را به طرز خاصى دسته‌بندى كرده كه عبارت است از:

١) سيره‌ى پيامبر اكرمﷺ ٢) غزوات آن حضرتﷺ و وقايع زمان آن جناب تا رحلت، و شرح حال كسانى كه از صحابه كه در مدينه‌ى منوره فتوا مى‌دادند و يا قرآن را جمع‌آورى و تدوين كرده بودند. ٣) در بدريين ٤) درمهاجرين و انصارى كه قبل از فتح مكه، اسلام آورده ولى در بدر شركت نجسته بودند. ٥) در اسامى تابعين از اهل مدينه. در صحابه‌ى طائف، يمن،

«لارقبنّ»: زیر نظر خواهم گرفت؛ مراقب نماز شب پیامبر ﷺ خواهم بود.

«العتمة»: ثلث اول شب پس از غایب شدن شفق؛ تاریکی شب؛ درنگی و تأخیر کردن؛ و چون نماز عشاء پس از پنهان شدن شفق و در تاریکی شب و معمولاً با اندکی درنگ و تأخیر خوانده می‌شود، عرب‌ها بدان «عتمه» می‌گفتند.

پیامبر ﷺ در حدیثی می‌فرمایند: «لا يَغلِبَنَّكُم الأعرابُ على اِسمِ صلاتِكُمُ المَغرِبِ» قال: «وتقول الأعرابُ: هي العِشاءُ»[۱].

ابن عمر ـ رضی الله عنهما ـ گوید: پیامبر ﷺ فرمود: عرب‌های بادیه‌نشین، بر نام نماز «مغرب» بر شما غلبه نکنند. راوی گوید: عرب‌های بادیه‌نشین به مغرب، «عشاء» می‌گفتند.

وقال: «لايَغلِبنَّكم الأعرابُ على اسمِ صلاتِكم العشاءِ، فإنَّها في كتابِ اللّٰهِ العِشاءُ، فإنها تُعتِمُ بحِلابِ الإبِل». رواه مسلم[۲].

و نیز پیامبر ﷺ می‌فرماید: عرب‌های بادیه‌نشین بر نام نماز «عشاء» بر شما غلبه نیابند، چرا که در کتاب خدا (قرآن) نیز، این

یمامه، بحرین. ٦) در کوفیان از صحابه و تابعین ٧) در صحابه و تابعین از اهالی بصره، شام، مصر و دیگر شهرهای اسلامی. ٨) در نساء (زنان).

۱- بخاری این حدیث را از عبدالله بن مغفل نقل نموده است:۴۳/۲ ح ۵۶۳، مسنداحمد ۵۵/۵.

۲- این حدث را مسلم از ابن عمرنقل کرده است: ۴۴۵/۱ ح (٦٤٤-۲۲۹)، نسایی ۲۷۰/۱ ح ۵۴۱، ابن ماجه ۲۳۰/۱ ح ۷۰۴، مسنداحمد ۱۰/۲.

نماز به «عشاء» موسوم شده است (آنجا که می‌فرماید: «مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشَاءِ»[۱] پس شما نیز به تأسی و اقتداء از کتاب خدا، به نماز خفتن «عشاء» بگوئید. و علّت وجه تسمیه‌ی «عشاء» به «عتمه» این است که) عرب‌های بادیه‌نشین عادت داشتند که شتران خویش را پس از پنهان‌شدن شفق و در تاریکی هوا می‌دوشیدند، از این جهت، چون نماز خفتن نیز پس از پنهان‌شدن شفق در تاریکی هوا خوانده می‌شود، بدان «عتمه» اطلاق نمودند.

از دو حدیث بالا یک اصل کلی و محوری را می‌توان استنباط کرد و آن اینکه: اصول و قواعد و اوامر و فرامین الهی و تعالیم و آموزه‌های نبوی و احکام و دستورات شرعی در چهارچوب وحی قرار دارد و بر این مبنا، اسلام دینی تمام عیار و رهایافته از هرگونه قوانین «من‌درآوردی» می‌باشد و به هر چه ساخته و پرداخته‌ی ذهن و عقل نارسای انسانی باشد و به عنوان قاعده و قانونی حقوقی در میان احکام قرآن و سنّت، گنجانده شود، ارزش و جایگاهی قائل نیست و با قاطعیت تمام در ابطال و امحای آن ایستاده است، چون که رأی نیز زاییده‌ی عقل قاصر آدمی است و اسلام نیز به شدت، روی‌آوری به تراشیده‌های ذهن انسانی را در صورتی که منطبق با معیارهای شرعی نباشد، مردود اعلام کرده

۱- نور/ من الآیة ۵۸.

است. پس امت اسلامی نیز باید هویت و شخصیت خویش را حفظ کند و به آرمان‌ها و شعائر دین خویش احترام بگذارد و در همه‌ی ابعاد و زوایای مختلف زندگی مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، عبادی و خانوادگی، اخلاقی و عرفانی، از پرتو نور شرعی، نبوی و الهی بهره بگیرد و از این رهگذر به سمت سربلندی و پیشوایی دست یابد و پرچم پردرخشش خود را در جای جای گیتی با قاطعیت و با استقلال از همه چیز برافراشد و کره‌ی زمین را از صلح و آرامش و عدل و داد و اخوت و برادری و صفا و صمیمیت آکنده سازد و حقایق دینی را که در پس پرده‌ی ضخیمی از عادات، آداب و ذهنیت‌های تنگ و تاریک، مخفی مانده را هویدا سازد و قداست اصل دین را بر این برداشت‌ها و تراشیده‌های مزخرف و من‌درآوردی ذهنی انسان ترجیح دهد.

دو حدیث بالا این را می‌رساند که این امت از بقیه‌ی امت‌ها جداست و شخصیت منحصر به فردی دارد که نباید دنباله‌رو امت‌های دیگر باشد. و نباید از عادات و تقالید دیگران پیروی کنند و اخلاق و رفتار و سبک و منش آنها را انتخاب نمایند.

باید امت اسلامی شخصیت منحصر به فرد خود را دارا باشد چون این امت، امت وسط و میانه است که برای انسان‌ها، نمونه‌ای برتر است. ما مسلمانان استادی امت‌ها را داریم و ما بهترین و

برترین امت‌ها هستیم که برای هدایت انسان‌ها برانگیخته شده‌ایم، پس چطور ازعادات و تقالید دیگران پیروی کنیم؟پیامبر ﷺ می‌خواهد این مفاهیم را در وجود ما بکارد تا به شخصیت و استقلال خود افتخارکنیم و نمی‌خواهد که ما دنباله‌رو و پیرو دیگران باشیم.

رفع یک اشکال: در این حدیث از اینکه مسلمانان به نماز عشاء «عتمه» گویند، نهی شده است حال آنکه در احادیثی دیگر، خود پیامبرﷺ و حتی بعضی از صحابه؆ به آن، «عتمه» گفته‌اند؟

امام نوری در رفع این اشکال دو پاسخ داده‌اند:

۱- «إن إستعمال العتمة، بیان للجواز و النهی عنه للتنزیه»: در احادیثی که به عشاء، عتمه گفته شده، مقصود بیان جواز است. یعنی می‌توان بدان «عتمه» گفت، اما این کار، خالی از کراهت نیست، و نهیی که در حدیث شده، نهی تحریمی نیست بلکه نهی تنزیهی و ارشادی است. پس بهتر است که مطابق قول خدا به نماز خفتن، «عشاء» گفته شود نه «عتمه» چون عتمه به معنای تاریکی است و نماز، تمامش نور و درخشش است.

۲- در احادیثی که پیامبرﷺ به نماز «عشاء»: عتمه گفته است، مخاطبانش همان عرب‌های بادیه‌نشین بودند که معنای «عشاء» را نمی‌فهمیدند، بلکه «عشاء»را برای نماز مغرب

اطلاق می‌کردند، از این‌رو در احادیثی که می‌بینیم به «عشاء» عتمه گفته شده، به جهت آن است که مخاطبان، کسانی بودند که از معنای عشاء چیزی نمی‌فهمیدند، بلکه آن را به نماز مغرب اطلاق می‌کردند.

به هر حال، در اوائل به نماز عشاء «عتمه» نیز می‌گفتند، ولی چون اطلاق عتمه بر این نماز زیاد شد، و همه همانند عرب‌های بی‌سواد بادیه‌نشین، بدان «عتمه» می‌گفتند، پیامبر ﷺ به خاطر اینکه زبان و فرهنگ جاهلیت در آنها رخنه‌ای ایجاد نکند، مسلمانان را از «عتمه» گفتن، نهی کرد البته این نهی پیامبرﷺ تحریمی نبود بلکه تنزیهی و ارشادی بود.

«هویاً»: مدت زمانی طولانی.

«الافق»: ناحیه؛ کرانه؛ کرانه‌ی آسمان؛ دایره‌ای که در امتداد آن، چشم انسان، کره‌ی زمین را می‌بیند؛ حد فاصل میان قسمت مرئی و نامرئی آسمان.

«اهوی»: دست دراز کرد.

«فاستلّ»: بیرون آورد، خارج کرد.

«قدح»: کاسه؛ قدح.

«اداوة»: مشک؛ مشکیزه.

«فاستنّ»: مسواک زد؛ دندان‌های خویش را با مسواک، تمیز و برّاق نمود.

«الفجر»: سپیدی صبح، سپیده دم، سپیدی آخر شب. در شریعت مقدس اسلام، دو گونه «فجر» وجود دارد:

۱- فجر کاذب: فجر اول، صبح کاذب، دم گرگ، روشنایی که در آخر شب در جانب مشرق پدیدار شود و گمان رود که فجر است، ولی فجر صادق نیست.

۲- فجر صادق: فجر ثانی، فجر دوم، صبح صادق، سپیدی صبح که افق را فراگیرد و روشنایی روزآشکار شود.

«اُراه»: گمان می‌کنم که او... و مراد از ضمیر «ه»، نافع [که یکی از راویان حدیث است] می‌باشد. ناگفته نماند که «نافع»، شیخ ایوب می‌باشد.

«خفیفتین»: دو رکعتِ کوتاه و مختصر.

و در تأیید سخن ایوب، چند حدیث دیگر وارد شده است که عبارتند از:

«عن حفصة: انّ رسول الله ﷺ کان اذا اعتکف المؤذن للصبح وبدأ الصبح، صلّي رکعتین خفیفتین قبل ان تقام الصلاة»؛ «حفصه رضی الله عنها گوید: وقتی که مؤذن از اذان صبح فارغ می‌شد و سکوت می‌کرد و صبح ظاهر می‌شد، پیامبر ﷺ قبل از اینکه نماز صبح را بخواند، دو رکعت کوتاه و مختصر می‌خواند». [بخاری و مسلم]

۱۲۱۰ - [۲۳] (صَحِیح)

وَعَن يَعْلَى بْنِ مُمَلَّكٍ أَنَّهُ سَأَلَ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ قِرَاءَةِ النَّبِيِّ ﷺ وَصَلَاتِهِ؟ فَقَالَتْ: «وَمَا لَكُمْ وَصَلَاتُهُ؟ كَانَ يُصَلِّي ثُمَّ يَنَامُ قَدْرَ مَا صَلَّى ثُمَّ يُصَلِّي قَدْرَ مَا نَامَ ثُمَّ يَنَامُ قَدْرَ مَا صَلَّى حَتَّى يُصْبِحَ ثُمَّ نَعَتَتْ قِرَاءَتَهُ فَإِذَا هِيَ تَنْعَتُ قِرَاءَةً مُفَسَّرَةً حَرْفًا حَرْفًا»

رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ[1].

۱۲۱۰- (۲۳) از یعلی بن مَملک رضی الله عنه روایت است که وی از امّسلمه رضی الله عنها - همسر گرامی پیامبر ﷺ - پیرامون (چگونگی) قرائت و نماز (شب) آن حضرت ﷺ پرسید؟ امّسلمه رضی الله عنها در پاسخ بدین سؤال گفت: شما کجا و نماز گزاردن آن حضرت ﷺ کجا؟ (یعنی شما توان نماز گزاردن آن حضرت ﷺ را ندارید؛ پس چرا از آن می‌پرسید)؟!

رسول خدا ﷺ نماز می‌گزاردند؛ آن‌گاه به اندازه‌ای که نماز خوانده بودند، می‌خوابیدند؛ سپس به اندازه‌ای که خوابیده بودند، نماز می‌گزاردند؛ آن‌گاه دوباره به میزانی که نماز گزارده بودند، می‌خوابیدند تا آن که صبح می‌دمید.

پس از آن، امّسلمه رضی الله عنها به تعریف و توصیف قرائت آن حضرت ﷺ پرداخت و چنین بیان داشت که قرائت رسول خدا ﷺ واضح و روشن بود؛ این‌طور که هر حرفی از کلمات قرآن را به طور کامل، روشن و واضح تلفّظ می‌فرمودند.

۱- ابوداود ۱۵٤/۲ ح ۱٤٦٦؛ ترمذی ۱٦۷/۵ ح ۲۹۲۳؛ نسایی ۲۱٤/۳ ح ۱٦۲۹؛ و مسند احمد ۳۰۰/٦.

[این حدیث را ابوداود، ترمذی و نسایی روایت کرده‌اند]

شرح: «ما لکم و صلاته؟»: شما به نماز گزاردن آن حضرتﷺ چه کار دارید؟ یعنی شما، یارای گزاردن نمازی که پیامبرﷺ می‌گزاردند را ندارید؛ پس چرا از آن می‌پرسید؟

«قراءة مفسّرة»: قرائتی واضح و روشن. پیامبرﷺ قرائت خود را در هر کجا که لازم می‌دیدند، قطع می‌فرمودند و سپس دوباره شروع به خواندن می‌کردند. و این کار، بیانگر درست قرائت کردن پیامبرﷺ است؛ زیرا قرائت ایشان، واضح بود و هر حرفی از کلمات قرآن را به طور کامل، روشن و واضح تلفّظ می‌فرمودند و کلمات را در حدّ اعتدال کشیده و روشن و شفّاف، ادا می‌نمودند و جمله‌ها و کلمه‌های قرآن را به صورت شمرده و کشیده و حرف به حرف بیان می‌داشتند.

«حرفاً حرفاً»: توضیح و تفسیر عبارت «قراءة مفسّرة» است؛ یعنی قرائت آن حضرتﷺ چنان واضح بود که هر حرفی از قرآن را به طور کامل، روشن و واضح و حرف به حرف تلفّظ می‌فرمودند.

باب (۳۲)

آنچه از اذکار و ادعیه که بایستی تهجّدگزار به هنگام شب زنده داری و نماز تهجّد، بگوید

فصل اول

۱۲۱۱ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَتَهَجَّدُ قَالَ: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ الْحَقُّ وَوَعْدُكَ الْحَقُّ وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ وَقَوْلُكَ حَقٌّ وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ وَمُحَمَّدٌ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ حَقٌّ اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ وَبِكَ خَاصَمْتُ وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا إِلَهَ غَيْرك»[۱].

۱۲۱۱- (۱) عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ برای نماز شب برمی‌خاستند و نماز تهجّد می‌گزاردند، این دعا را می‌خواندند:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَلَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ الْحَقُّ وَوَعْدُكَ الْحَقُّ وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ وَقَوْلُكَ حَقٌّ وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ وَمُحَمَّدٌ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ حَقٌّ اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ وَبِكَ خَاصَمْتُ وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي أَنْتَ الْمُقَدِّمُ وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا إِلَهَ غَيْرك»

«بار خدایا! تمام تعریف‌ها و ستایش‌ها از آنِ توست؛ محافظ و نگهدارنده‌ی آسمان‌ها و زمین و هر آنچه در آن‌ها است، تویی؛ سپاس و ستایش تنها شایسته‌ی توست؛ تو روشنی‌بخش آسمان‌ها

۱- بخاری ۳/۳ ح ۱۱۲۰؛ و مسلم ۵۳۲/۱ ح (۷۶۹-۱۹۹).

و زمین و هر آنچه در آن‌ها است می‌باشی؛ و سپاس و ستایش، خاصّ تو است؛ تو حاکم آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌ها است، می‌باشی؛ و ستایش فقط لایق مقام تو می‌باشد. تو بر حقّی؛ وعده‌ات حق است؛ ملاقات با تو حق است؛ گفته‌ات حق است؛ بهشت حق است؛ دوزخ حق است؛ پیامبران برحق‌اند؛ محمد ﷺ بر حق است و قیامت نیز حق است.

بار خدایا! در مقابل (اوامر و فرامین و تعالیم و آموزه‌ها و احکام و دستورات) تو تسلیم و فرمانبردار هستم؛ سر تعظیم و فرمان‌برداری را فرود می‌آورم؛ به تو ایمان آورده‌ام و همه‌ی امور خویش را به تو واگذار کرده‌ام؛ به سوی تو برمی‌گردم؛ به کمک قدرت و دلایل و براهین تو، با دشمنان می‌جنگم و بر آنان، غالب و چیره می‌شوم؛ تنها تو را حاکم بین خود و دیگران - به هنگام اختلاف - قرار می‌دهم و تنها به حکم تو راضی می‌باشم.

بار خدایا! گناهان اول و آخر مرا و آنچه به صورت پنهان و آشکار انجام داده‌ام، ببخشای؛ و بیامرز آنچه را که تو نسبت بدان از من داناتری.

بار خدایا! تقدیم و تأخیر به دست توست؛ زیرا که تو «مُقدّم» و «مؤخّر» هستی؛ معبود بر حقّی جز تو نیست و غیر از تو، خدایی وجود ندارد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «قیم»: نگهدار جهان و گرداننده‌ی امور آن.

به هر حال، «قیم»، از ماده‌ی «قیام» است؛ به همین دلیل به وجودی گفته می‌شود که قیام او به ذات اوست و قیام همه‌ی موجودات به او می‌باشد؛ و علاوه بر این، قائم به تدبیر امور مخلوقات نیز می‌باشد.

پرواضح است که «قیام» به معنای «ایستادن» است و در گفتگوهای روزمره به هیئت مخصوصی گفته می‌شود که به عنوان مثال: انسان را به حالت عمودی بر زمین نشان می‌دهد؛ و از آنجا که این معنی درباره‌ی خداوند - که از جسم و صفات جسمانی منزّه است - مفهومی ندارد، به معنای انجام کار آفرینش و تدبیر و نگهداری جهان است؛ زیرا هنگامی که انسان می‌خواهد کاری را انجام دهد، برمی‌خیرد؛ آری، او است که همه‌ی موجودات جهان هستی را آفریده و تدبیر و نگاهداری و تربیت و پرورش آن‌ها را به عهده گرفته است و به طور دائم و بدون هیچ‌گونه وقفه، قیام به این امور دارد.

از این رو، واضح و روشن شد که «قیم» در واقع، ریشه و اساس تمام صفات فعل الهی است؛ و منظور از صفات فعل، صفاتی است که رابطه‌ی خدا را با موجودات جهان بیان می‌کند؛ مانند: آفریدگار، روزی‌دهنده، زنده‌کننده، هدایت کننده و مانند این‌ها. اوست که روزی می‌دهد، زنده می‌کند، می‌میراند و هدایت می‌کند؛

بنابراین صفات «خالق»، «رازق»، «هادی»، «مُحیی» و «مُمیت»، همه در وصف «قیم» جمع هستند.

«نور السموات»: خدا نور آسمان‌ها و زمین و روشنی و روشنی‌بخش همه‌ی آن‌ها است.

با مطالعه و بررسی، روشن می‌شود که «نور» دارای خواصّ و ویژگی‌های زیر است:

نور، زیباترین و لطیف‌ترین موجودات در جهان مادّه است و سرچشمه‌ی همه‌ی زیبایی‌ها و لطافت‌ها است.

نور، بالاترین سرعت را - طبق آنچه در میان دانشمندان معروف است - در جهان ماده دارد؛ به طوری که نور، با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه، می‌تواند کره‌ی زمین را در یک چشم بر هم زدن (کمتر از یک ثانیه)، هفت بار دور بزند؛ به همین دلیل، مسافت‌های فوق‌العاده عظیم و سرسام‌آور نجومی را فقط با سرعت سیر نور می‌سنجند و واحد سنجش در آن‌ها، سال نوری است؛ یعنی مسافتی را که نور در یک سال با آن سرعت سرسام‌آورش، می‌پیماید.

نور، وسیله‌ی تبیین اجسام و مشاهده‌ی موجودات مختلف این جهان است و بدون آن، چیزی را نمی‌توان دید؛ بنابراین، هم «ظاهر» است و هم «مُظهر» (ظاهر کننده‌ی غیر).

نور آفتاب که مهمترین نور در دنیای ما است، پرورش‌دهنده‌ی گل‌ها و گیاهان، بلکه رمز بقای همه‌ی موجودات زنده است و ممکن نیست که موجودی بدون استفاده از نور (به طور مستقیم یا غیرمستقیم) زنده بماند.

امروز ثابت شده است که تمام رنگ‌هایی را که می‌بینیم، نتیجه‌ی تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است وگرنه موجودات در تاریکی مطلق، رنگی ندارد.

تمام انرژی‌های موجود در محیط ما (به جز انرژی اتمی)، همه از نور آفتاب سرچشمه می‌گیرد؛ حرکت بادها، ریزش باران و حرکت نهرها و سیل‌ها و آبشارها و خلاصه حرکت تمام موجودات زنده - با کمی دقت - به نور آفتاب منتهی می‌شود.

سرچشمه‌ی گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگه می‌دارد، همان نور آفتاب است؛ حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا زغال سنگ و یا نفت و مشتقّات آن به دست می‌آید، نیز از گرمی آفتاب است؛ چرا که همه‌ی این‌ها طبق تحقیقات علمی، به گیاهان و حیواناتی بازمی‌گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده‌اند؛ از این رو، این حرکت موتورها نیز از برکت آن است.

نور آفتاب، نابودکننده‌ی انواع میکروب‌ها و موجودات موذی است و اگر تابش اشعه‌ی این نور پربرکت نبود، کره‌ی زمین، تبدیل

به بیمارستان بزرگی می‌شد که همه‌ی ساکنانش با مرگ، دست به گریبان بودند.

خلاصه، هر چه در این پدیده‌ی عجیب و شگرف عالم خلقت (نور) بیشتر می‌نگریم، و دقیق‌تر بدان می‌پردازیم، آثار گران‌بها و برکت‌های سترگ آن آشکارتر می‌شود.

این از یک سو؛ و از سوی دیگر، در قرآن مجید و روایات اسلامی، از چند چیز به عنوان «نور» یاد شده است:

قرآن کریم؛ خداوند می‌فرماید: ﴿...قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ﴾ [المائدة: ١٥]؛ «از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد».

و نیز می‌فرماید: ﴿...وَٱتَّبَعُواْ ٱلنُّورَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ مَعَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ [الأعراف: ١٥٧]؛ «کسانی که پیروی از نور می‌کنند که با پیامبر ﷺ نازل شده است؛ آن‌ها رستگارانند».

ایمان: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ﴾ [البقرة: ٢٥٧]؛ «خداوند دوست و ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آن‌ها را از ظلمت‌های (شرک و کفر) به سوی نور (ایمان) رهنمون می‌کند».

هدایت الهی و روشن‌بینی: خداوند می‌فرماید: ﴿أَوَ مَن كَانَ مَيۡتٗا فَأَحۡيَيۡنَٰهُ وَجَعَلۡنَا لَهُۥ نُورٗا يَمۡشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيۡسَ بِخَارِجٖ مِّنۡهَا﴾ [الأنعام: ١٢٢]؛ «آیا کسی که مرده بوده است و ما او را زنده کردیم و نور

هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن خارج نگردد»؟!

آیین اسلام: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:﴿وَيَأۡبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ [التوبة: ۳۲]؛ «خداوند ابا دارد جز از این که نور (اسلام) را کامل کند هر چند کافران نخواهند».

شخص پیامبر ﷺ: خداوند می‌فرماید: ﴿وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذۡنِهِۦ وَسِرَاجٗا مُّنِيرٗا٤٦﴾ [الأحزاب: ٤٦]؛ «ما تو را دعوت‌کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نوربخش».

علم و دانش: پیامبر ﷺ در حدیثی مشهور می‌فرمایند: «العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء»؛ «علم و دانش، نوری است که خدا در قلب هرکس که بخواهد می‌افکند».

حال با در نظر گرفتن این دو مقدمه، اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا، تشبیه و تمثیلی از موجودات حسّی این جهان انتخاب کنیم (اگر چه مقام با عظمت او از هر شبیه و نظیر برتر است،) آیا جز از واژه‌ی «نور» می‌توان استفاده کرد؟ همان خدایی که پدیدآورنده‌ی تمام جهان هستی است؛ روشنی‌بخش عالم آفرینش است؛ همه‌ی موجوداتِ زنده به برکت فرمان او زنده‌اند و همه‌ی مخلوقات، بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه‌ای

چشم لطف خود را از آن‌ها بازگیرد، همگی در ظلمت و تاریکی فنا و نیستی فرومی‌روند.

و جالب این که، هر موجودی به هر نسبت با خدا ارتباط دارد، به همان اندازه نورانیت و روشنایی کسب می‌کند. قرآن، نور است؛ چون کلام خداست. آیین اسلام، نور است؛ چون آیین خداست. پیامبران، نور هستند؛ زیرا فرستادگان و حافظان و پاسداران آیین او هستند. ایمان، نور است؛ چون رمز پیوند با او است. علم، نور است؛ چون سبب آشنایی با او است.

از این رو، اگر نور را به معنای وسیع کلمه (هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار و ظاهرکننده‌ی غیر باشد) به کار ببریم، در آن صورت به کار بردن واژه‌ی «نور» در ذات پاک او، جنبه‌ی تشبیه هم نخواهد داشت؛ چرا که چیزی در عالم خلقت، از او آشکارتر نیست و تمام آنچه غیر اوست، از برکات وجود او آشکار است.

۱۲۱۲ - [۲] (صَحِيح)

وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ افْتَتَحَ صَلَاتَهُ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اهْدِنِي لِمَا اخْتُلِفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». رَوَاهُ مُسلم[۱].

۱- مسلم ۵۳٤/۱ ح (۷۷۱-۲۰۱).

١٢١٢- (٢) عایشه گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ برای قیام و نماز شب از خواب برمی‌خاستند، نماز خویش را این چنین آغاز می‌کردند:

«اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اهْدِنِي لِمَا اخْتُلِفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

«بار خدایا! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل؛ای پروردگار آسمان و زمین؛ای داننده‌ی نهان و آشکار؛ تو بین بندگان خود در آنچه اختلاف می‌ورزند، حکم و قضاوت می‌کنی؛ مرا بدانچه که از حق در آن اختلاف شده است، به فضل و کرم خویش، راهنمایی و ارشاد کن؛ چرا که تو هر کسی را که بخواهی، به راه راست رهنمون می‌شوی».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

شرح: شیوه‌ی آن حضرت ﷺ در شروع شب زنده‌داری، با تلاوت قرآن و دعاهای مأثور:

١) امام مسلم از ابن عباس نقل می‌کند که: «آن حضرت ﷺ تا نصف شب می‌خوابید. سپس اندکی قبل از نیمه شب یا بعد از آن، از خواب بیدار می‌شد و آثار خواب را با دستان مبارک از چهره اش می‌زدود وده آیه‌ی آخر سوره‌ی آل عمران را تلاوت می‌کرد»[1]

١- به روایت مسلم، باب صلاة النبی ﷺ و دعائه، ٦/٤٥-٤٦.

شیوه‌ی آن حضرت ﷺ چنین بود که در اثنای قیام و قبل از آن خیلی دعا می‌کردند.

۲) امام بخاری از ابن عباس ﭫ روایت می‌کند: «آن حضرت ﷺ هرگاه جهت نماز شب از خواب بیدار می‌شد چنین دعا می‌فرمود:

«اللّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ اَنْتَ قَيُّومُ السَّمواتِ والأرضِ ومَنْ فِيْهِنَّ، ولَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمواتِ والأرْضِ، ولَكَ الْحَمدُ اَنْتَ مَلكُ السَّمواتِ والأرضِ، ولَكَ الْحَمْدُ اَنتَ الْحَقُّ ووعْدُكَ الْحقُّ ولِقاؤُكَ حَقٌّ وقَولُكَ حَقٌّ والْجَنَّةُ حقٌّ والنّارُ حَقٌّ والنَّبيُّونَ حَقٌّ ومُحَمَّدٌ ﷺ حَقٌّ والسَّاعَةُ حَقٌّ اللّهُمَّ لَكَ اَسْلَمتُ وبِكَ آمنْتُ وعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ واِلَيْكَ أنَبْتُ وبِكَ خاصَمْتُ واِلَيكَ حاكَمْتُ، فَاغْفرلي ما قَدَّمتُ وما اَخَّرْتُ وما اَسْرَرْتُ وما اَعْلَنْتُ اَنْتَ المُقَدِّمُ واَنتَ الْمُوخِّرُ لا اِله اِلّا اَنْتَ ولا اِله غَيْرُكَ ولا حَول ولا قَوَّةَ اِلا بِالله»[1].

«بار الها! ستایش و تعریف، زیبنده و ویژه‌ی ذات مقدس توست؛ تو مالک و دارنده‌ی آسمانها و زمین و هر آنچه در آنهاست می‌باشی. ستایش و تعریف ویژه‌ی ذات توست، نور آسمانها و زمین تویی. حمد و ستایش مخصوص توست و تو پادشاه آسمانها و زمینی؛ حمد و ستایش ویژه‌ی توست. تو حقی و وعده‌ی تو بر حق است و دیدار تو بر حق است و گفتار و کلام تو بر حق است و بهشت حق است و جهنم حق است. پیامبران هم بر حق‌اند و محمد ﷺ بر حق است و قیامت حق است. خدایا! تسلیم فرمان تو شدم و

۱- به روایت بخاری؛ باب التهجد بالليل ٣/٦، ح ١١٢٠؛ نیز مسلم؛ باب صلاة النبی و دعائه ٥٤/٦-٥٥.

به تو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و به سوی تو بازگشتم و آینده، پنهان و آشکارم را بیامرز. تو مقدم و مؤخر هستی. جز ذات تو اله دیگری وجود ندارد و غیر از تو معبودی [راستین] نیست و هیچ نیرو و توانی جز نیرو و توان تو وجود ندارد».

۳) سنّت است نماز را با دعایی که حضرت عایشه ؓ روایت کرده است، آغاز کنید. ایشان می‌فرماید: «هرگاه رسول الله ﷺ برای قیام و نماز شب از خواب برمی خاست نماز خویش را این چنین آغاز می‌کرد: «اللّٰهُمَّ رَبَّ جِبْرائيلَ وميكائيل واِسْرافيل، فاطِرَ السَّمواتِ والْأَرْضِ، عالِمَ الْغَيْبِ والشَّهادَةِ اَنتَ تَحكُمُ بَيْنَ عِبادِكَ فيما كانُوا فيه يَخْتَلِفونَ اِهْدني لِما أُخْتُلِفَ فيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنكَ إنَّكَ تَهْدي مَنْ تَشَآءُ اِلي صِراطٍ مُستقيمٍ»[1]؛ «بار الها!ای پروردگار جبرئیل و مکائیل و اسرافیل،ای آفریدگار آسمانها و زمین!ای داننده‌ی نهان و آشکار! تو بین بیندگان خود، در آنچه اختلاف می‌ورزند حکم و قضاوت می‌کنی، مرا به آنچه که از حق در آن اختلاف شده است، به فضل خویش راهنمایی کن؛ چرا که تو هر کسی را که بخواهی به راه راست رهنمون می‌شوی».

٤) همچنین سنت است که در اثنای قیام این دعا را بخوانید.

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ لي فِي قَلْبي نُوراً وفِي سَمعي نوراً وفي بَصَري نُوراً ومِنْ فَوقي نُوراً ومِنْ تَحْتي نُوْراً وعنْ يَميني نُوراً وعَنْ شِمالي نُوراً ومِنْ بَيْنِ يَديّ نوراً وِمِنْ خَلْفي نُوراً واجْعَلْ في نفسي نُوراً واَعظم لي نُوراً».

۱- به روایت مسلم؛ باب صلاة النبی ﷺ و دعائه، ٦/٥٦ - ٥٧.

«پروردگارا! نور را در قلب وگوش و چشم و بالا و پایین و راست و چپ و مقابل و پشت و درون من قرار ده و نور را برای من عظیم کن»!

۵)مستحب است که هرگاه نمازگزار با آیه‌ای مواجه شد که در آن تسبیح است، تسبیح گوید و اگر تقاضا باشد، طلب کند. اگر یاری طلبی و استعانت باشد، کمک و استعانت بطلبد و اگر تعوذ و پناه جویی باشد، از خدا پناه بجوید. امام مسلم از حذیفه نقل می‌کند که: «شبی با رسول الله ﷺ به نماز ایستادم؛ تلاوت سوره‌ی بقره را آغاز کردم؛ تصور کردم که در آیه‌ی صدم رکوع می‌کند، ولی ادامه داد؛ فکر کردم که آن را در یک رکعت می‌خواند. سپس سوره‌ی نساء را آغاز کرد، آن را هم به اتمام رساند. بعد از آن آل عمران را آغاز نمود و آهسته آهسته تلاوت می‌نمود و هرگاه به آیه‌ای که در آن تسبیح بود می‌رسید، تسبیح می‌گفت و اگر درخوستی بود درخواستی می‌کرد، و اگر جایگاه پناه خواستن بود از خدا پناه می‌خواست»[1].

٦) همچنین نقل شده است که در نماز شب به هنگام رکوع ﴿إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ٧٩﴾ [الأنعام: ۷۹][2] را می‌خواند.

۱- به روایت مسلم، باب استحباب تطویل القراءة فی صلاة اللیل، ٦/٦١-٦٢.
۲- بخشی از انعام / ۷۹.

دعاهای دیگری نیز هست که خواندن آنها در همه‌ی نمازهای درست و بایسته است و به قیام شب اختصاص ندارد:

۱- امام مسلم از حضرت علی بن ابی طالب ﷺ روایت می‌کند:

«هرگاه آن حضرت برای نماز برمی خاست چنین دعا می‌خواند: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ١٦٣﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳][1] (و بعد از آن دعایی را خواند که ترجمه‌اش در ذیل می‌آید):

«رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است و من [از هر راهی جز راه او] دورم و از زمره‌ی مشرکان نیستم... نماز و عبادت و زندگی و مرگ من از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا هیچ شریکی ندارد و به همین دستور داده شده ام و من اولین مسلمانم [در میان امت خود، و برای خدا مخلص‌ترین فرد در میان همه‌ی انسانها]. پروردگارا! تو فرمانروا و حاکم همه چیزی، هیچ اله و معبودی [راستین] جز تو نیست. تو پروردگار منی و من بنده‌ی ناچیز تو هستم. بر خود ستم کردم و [اکنون در پیشگاه تو] به گناهان خود اعتراف می‌کنم. پس تمامی گناهانم را بیامرز! چون کسی غیر از تو نمی‌تواند این کار را بکند. مرا به اخلاق نیک و پسندیده راهنمایی کن، چون احدی جز تو نمی‌تواند چنین کند و

۱- بخشی از انعام / ۱۶۲-۱۶۳.

اخلاق زشت و ناپسند را از من دور گردان، زیرا کسی جز تو یارای چنین کاری را ندارد. مشتاقانه گوش به فرمان توام. همه خیر و خوبیها در دست توست، ولی شر و بدی را به تو راهی نیست. من بنده‌ی تو هستم و پیش تو برمی گردم، پاک و بزرگوار و بلند مرتبه‌ای، از تو تقاضای آمرزش گناهانم را دارم و به سوی تو بازمی گردم و توبه می‌کنم».

۲- و چون به رکوع می‌رفت می‌فرمود: «اَللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعتُ وبِكَ آمَنتُ ولكَ أسْلَمْتُ، خَشَعَ لَكَ سَمْعي وبَصري ومُخّي وعَظمي وعَصَبي».

«پروردگارا! برای تو رکوع کردم، به تو ایمان دارم و با تمام وجود تسلیم اوامر تو شدم، گوش و چشم و مخ و استخوان و تمام رگهایم در برابر تو خاشع و فرمانبردارند.»

۳- و هرگاه از رکوع برمی خاست می‌خواند: «اَللِّهُمَّ رَبَّنا ولَكَ الْحَمْدُ مِلْءَ السَّمواتِ ومِلْءَ ألاَرض ومِلْءَ ما بَيْنَهُما ومِلءَ ما شِئْتَ مِن شيءٍ بَعْدُ».

«پروردگارا! به اندازه‌ی پری آسمانها و زمین و پری هر آنچه میان آنهاست، و هر آنچه جز اینها می‌خواهی، سپاس و ستایش باد تو را»!

٤- و هرگاه به سجده می‌رفت این چنین می‌خواند: «اَللِّهُمَّ لَكَ سَجَدتُ وبِكَ آمَنتُ ولَكَ اَسْلَمتُ، سَجَدَ وجهي لّلذي خَلقَهُ وصَوَّرَهُ وشَقَّ سَمْعَهُ وبَصَرَهُ، تَبارَكَ اللهُ أحْسَنُ الْخالّقين».

«پروردگارا! برای تو سجده کردم، به تو ایمان دارم و در برابر اوامر

تو تسلیم و فرمانبردارم. چهره ام در برابر کسی به سجده افتاده که آن را خلق کرده، مصور کرده و گوش و چشم را در آن پدید آورده است. خداوند، آن بهترین آفریدگار، با برکت است».

۵- سپس در پایان، بین تشهد و سلام این دعا را می‌خواند:

«اَللّٰهُمَّ اغْفِرلي ما قَدَّمتُ وما اَخَّرتُ وما اَسَررْتُ وما اَعلَنْتُ ومَا اَسْرَفتُ وما اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّي أنت المُقَدِّمُ واَنْتَ المُوخِّرُ لا اِلهَ اِلّا أَنتَ».

«پروردگارا! گناهان گذشته و آینده و آنچه در نهان و آشکار کرده ام و تمام زیاده روی‌ها و آنچه را که تو بهتر از خود من به آنها علم داری بیامرز، چرا که تو مقدم و مؤخری و هیچ اله و معبودی [راستین] جز تو نیست».

این مجموعه‌ای از دعاهای عمومی و مختلف است که شخص مسلمان می‌تواند هر کدام از آنها را که می‌خواهد بخواند. البته مجبور به خواندن تمام آنها نیست و نیز هر دعای دیگری را که می‌پسندد و مناسب حال خود می‌داند، بخواند؛ اما بهتر آن است که از دعاهای مأثور باشد. این دعاها هم مخصوص و منحصر به قیام و نماز شب نیستند.

حضرت رسول اکرم ﷺ درباره‌ی دعا کردن، تشویق و ترغیب فراوان کرده و چنین بیان فرموده است که در هر شب لحظه‌ای است که در آن دعا مقبول و مستجاب می‌شود. همچنین فرموده است: «در شب لحظه‌ای است که اگر انسان مسلمان آن را دریابد

و در آن از خدا خیر دنیا و آخرت را بطلبد، بدون شک خدا خواسته اش را برآورده می‌کند. و این فضل در هر شب وجود دارد»[۱]. همچنین فرموده است: «پروردگار ما در ثلث آخر هر شب به آسمان فرودین نازل می‌شود و اعلام می‌کند که کیست بخواند مرا تا اجابتش کنم، و کیست از من چیزی بخواهد تا به او ببخشم و کیست که از من آمرزش بخواهد، تا او را بیامرزم»[۲]؟

مسلمانان! اینها هدایا و موهبتهای بی‌شمار و بزرگی است که از سوی پروردگار - که صاحب و مالک آنهاست - به سوی انسان سرازیر است. این نعمت بزرگ را هرکس از دست بدهد، بدون شک بهره‌ی بزرگی را از دست داده و خود را از نعمت‌های فراوانی محروم کرده است.

به سبب عظمت و بزرگی این موهبت الهی است که برخی از نیکان در مورد آن چنین فرموده‌اند: لحظات شب بی‌نهایت گرانبها است، مواظب باشید آن را به غفلت و به بهای ارزان از دست ندهید.

حقیقتاً آن انسان غافل و ضعیف الایمان است که می‌داند، این نعمت‌ها و موهبت‌ها در شب، از جانب پروردگاری که هرگز

۱- به روایت مسلم، ٦/٣٦.
۲- همان.

نعمت‌های او تمام شدنی نیست، توزیع می‌شوند، ولی باز غفلت می‌کند و تا صبح در بستر می‌آرامد.

۱۲۱۳ - [۳] (صَحِيح)

وَعَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَنْ تَعَارَّ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ قَالَ: رَبِّ اغْفِرْ لِي أَوْ قَالَ: ثمَّ دَعَا استيجيب لَهُ فَإِنْ تَوَضَّأَ وَصَلَّى قُبِلَتْ صَلَاتُهُ» رَوَاهُ الْبُخَارِي[1].

۱۲۱۳- (۳) عبادة بن صامت ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس که در شب بیدار شود و این دعا را بخواند:

«لا اله الّا الله وحده لا شریك له، له المُلك وله الحمد وهو علي كلّ شيء قدير، وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الّا بالله»؛ «هیچ معبود بر حقی جز خدا نیست؛ یکتای بی‌همتا و یگانه‌ی بی‌انباز است؛ پادشاهی و ستایش، تنها از آن اوست؛ و او بر هر چیزی توانا است. خدای را به پاکی یاد می‌کنیم؛ حمد و ستایش‌ها از آنِ اوست؛ هیچ معبود برحقّی جز او نیست؛ از همه چیز و همه کس، بزرگتر و برتر است؛ و هیچ قدرتی غیر از قدرت خدا که بتواند توفیق کار نیک دهد و از معصیت دور نماید، وجود ندارد».

۱- بخاری ۲۹/۳ ح ۱۱۵٤؛ ابوداود ۳۰٦/۵ ح ۵۰٦۰؛ ترمذی ٤۷۷/۵ ح ۳٤١٤؛ و ابن ماجه ۱۳۷٦/۲ ح ۳۸۷۸.

و پس از آن، بگوید: «ربّ اغفرلي»؛ «خدایا! مرا بیامرز». یا دعای دیگری نماید، دعایش مورد اجابت و پذیرش قرار می‌گیرد؛ و اگر چنانچه (بلند شود و) وضو بگیرد و نماز بگزارد، این نماز، (بیشتر) به درگاه خداوند، پذیرفته می‌شود».

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

«تعارّ»: کسی که از خواب بیدار شود؛ کسی که خویشتن را از رختخواب دور کند.

فصل دوم

١٢١٤ - [٤] (ضَعِيفٌ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﵂ قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا اسْتَيْقَظَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَسْتَغْفِرُكَ لِذَنْبِي وَأَسْأَلُكَ رَحْمَتَكَ اللَّهُمَّ زِدْنِي عِلْمًا وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ[1].

١٢١٤- (٤) عایشه﵂گوید: هرگاه پیامبر ﷺ در شب (برای نماز تهّجد) بیدار می‌شدند، با خود این کلمات را زمزمه می‌کردند:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَسْتَغْفِرُكَ لِذَنْبِي وَأَسْأَلُكَ رَحْمَتَكَ اللَّهُمَّ زِدْنِي عِلْمًا وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ».

«پروردگارا! هیچ معبود برحقّی جز تو نیست. بار خدایا! تو از ناتوانی‌ها و ناشایستی‌ها، پاک و منزّهی و به حمد و ستایش تو مشغولیم؛ و از تو می‌خواهم تا گناهان مرا بیامرزی؛ و از تو رحمت تو را خواهانم. پروردگارا! بر دانشم بیافزا (و از قرآن و ابعاد مختلف آن، آگاه‌ترم فرما) و دل مرا (از راه حق) منحرف مگردان بعد از آن که مرا (حلاوت هدایت چشانده و به سوی حقیقت) رهنمود نموده‌ای؛ و از جانب خود، رحمتی به من عطا کن؛ بی‌گمان؛ بخشایشگر راستین تویی تو».

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

١- ابوداود ٣٠٦/٥ ح ٥٠٦١.

۱۲۱۵ - [۵] (صَحِيح)

وَعَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَبِيتُ عَلَى ذِكْرٍ طَاهِرًا فَيَتَعَارَّ مِنَ اللَّيْل فَيسْأَل اللهُ خَيْرًا إِلَّا أَعْطَاهُ اللهُ إِيَّاهُ». رَوَاهُ أَحْمد وَأَبُو دَاوُد[1].

۱۲۱۵- (۵) معاذ بن جبل ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هیچ بنده‌ی مسلمان و حقگرایی نیست که در حالت طهارت و پاکی، بر ذکری از اذکار، شب را بگذارند و بخوابد و آن‌گاه در پاره‌ای از شب بیدار شود و از خداوند نعمت و موهبتی را بخواهد، مگر آن که خداوند بدو آن نعمت و خیر را ارزانی می‌کند».

[این حدیث را احمد بن حنبل و ابوداود روایت کرده‌اند].

شرح: «یبیتُ»: در شب بخوابد.

«علی ذکره»: بر ذکری از اذکار که خواندن آن به هنگام خواب، مستحب می‌باشد.

«طاهراً»: این واژه را سه گونه می‌توان ترجمه و تفسیر کرد:

از بی‌وضویی و جنابت، پاک باشد؛ یعنی به هنگام خواب، وضو یا غسل و یا تیمّم کرده باشد.

قلبش به هنگام خواب، از کینه، حسد، بغض، اغراض شخصی، امراض درونی، گناه و معصیت پاک باشد.

قلبش از محبّت غیر خدا، پاک باشد.

---

[1]- ابوداود ۲۹٦/۵ ح ۵۰٤۲؛ ابن ماجه ۱۲۷۷/۲ ح ۳۸۸۱؛ و مسند احمد ۲٤٤/۵.

«فیتعارّ»: پس، از خواب بیدار شود.

۱۲۱۶ - [٦] (ضَعِيف)

وَعَنْ شَرِيقٍ الْـهَوْزَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ فَسَأَلْتُهَا: بِمَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَفْتَتِحُ إِذَا هَبَّ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَتْ: سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ كَانَ إِذَا هَبَّ مِنَ اللَّيْلِ كَبَّرَ عَشْرًا وَحَمِدَ اللهَ عَشْرًا وَقَالَ: «سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ عَشْرًا» وَقَالَ: «سُبْحَانَ الْـمَلِكِ الْقُدُّوسِ» عشرا واستغفر عشرا وَهَلل عَشْرًا ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ ضِيقِ الدُّنْيَا وَضِيقِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» عَشْرًا ثمَّ يفْتَتح الصَّلَاة. رَوَاهُ أَبُو دَاوُد[1].

۱۲۱۶- (٦) شریق هَوزنی رضی الله عنه گوید: به نزد عایشه رضی الله عنها رفتم و از او پرسیدم: هرگاه رسول خدا ﷺ در شب از خواب بیدار می‌شدند، نخست به چه کاری می‌پرداختند؟ عایشه رضی الله عنها در پاسخ گفت: به راستی تو چیزی را از من پرسیدی که هیچ‌کس آن را پیش از تو، از من نپرسیده بود. (آن‌گاه در پاسخ سؤالم گفت:) هرگاه آن حضرت ﷺ از خواب بیدار می‌شدند، ده بار «الله اکبر» و ده بار «الحمدلله» می‌گفتند؛ آن‌گاه ده بار «سبحان الله وبحمده» و ده بار «سبحان الـملك القدّوس» می‌گفتند؛ پس از آن، ده بار «استغفرالله» و ده بار «لا اله الّا الله» می‌گفتند؛ و پس از آن‌ها، ده بار چنین دعا می‌کردند:

«اللهم انّي اعوذ بك من ضيق الدنيا وضيق يوم القيامة»؛ «بار خدایا! از تنگی و سختی دنیا و روز رستاخیز به تو پناه می‌برم».

آن‌گاه نماز (تهجّد) را شروع کردند.

۱- ابوداود ۳۲۲/۵ ح ۵۰۸۵؛ و نسایی ۲۸٤/۵ ح ۵۵۳۵.

[این حدیث را ابوداود روایت کرده است].

شرح: «بِمَ»: بای شیء: با چه چیزی...

«هَبَّ»: از خواب بیدار شد؛ شب بلند شد؛ از خواب حرکت کرد و جنبید.

«القدّوس»: پاک و منزّه از ناتوانی‌ها و ناشایستی‌ها.

«ضیق»: تنگی؛ سختی؛ دشواری؛ ناهمواری؛ ناملایمات؛ چالش‌ها؛ دغدغه‌ها.

گاه می‌شود که درهای زندگی به روی انسان به طور کلّی بسته می‌شود و دست به هر کاری میزند ولی با درهای بسته روبه‌رو می‌گرد؛ و گاهی به عکس، به هر جا روی می‌آورد، خود را در برابر درهای گشوده می‌بیند و مقدّمات هر کار برایش فراهم و مهیا است و بن‌بست و گرهی در برابر او نیست؛ از این حال، به «وسعت و فراخی زندگی» و از حالت اول، به «ضیق و تنگی معیشت» تعبیر می‌شود.

گاهی تنگی زندگی، به خاطر این نیست که درآمد کمی دارد؛ و چه بسا پول و درآمدش هنگفت و سرسام‌آور است ولی بخل و تنگ‌چشمی و حرص و آز، زندگی را بر او تنگ می‌کند و نه تنها میل ندارد در خانه‌اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، بلکه گویی نمی‌خواهد آن را به روی خویش بگشاید؛ و به قول معروف: «همچون فقیران زندگی می‌کند و همانند ثروتمندان، حساب پس

می‌دهد». به راستی، چرا انسان گرفتار این تنگناها و دغدغه‌ها و چالش‌ها و نابسامانی‌ها می‌شود؛ قرآن کریم و روایات اسلامی می‌گویند: عامل اصلی این حالت، اِعراض و رویگردانی از یاد خداست.

یاد خدا مایه‌ی آرامش جان و تقوا و شهامت است و فراموش کردن او، مایه‌ی اضطراب و ترس و نگرانی است.

هنگامی که انسان، مسئولیت‌هایش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد و غرق در شهوت‌ها و حرص و طمع می‌گرد، پیداست که نصیب او، زندگی تنگ و سخت خواهد بود؛ نه قناعتی که جان او را پر کند و نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوت، بازدارد.

و در واقع، تنگی زندگی، بیشتر به خاطر کمبودهای معنوی و نبودن غنای روحی است؛ به خاطر عدم اطمینان به آینده و ترس از نابود شدن امکانات موجود و وابستگی بیش از حدّ، به جهان مادّه است؛ و آن کس که ایمان به خدا دارد و دل به ذات پاک او بسته، از همه‌ی این نگرانی‌ها و چالش‌ها و دغدغه‌ها و نابسامانی‌های روحی و روانی، در امان است.

و در حقیقت، جوامعی که علی‌رغم پیشرفت شگفت‌انگیز صنعت و فراهم بودن همه‌ی وسایل زندگی، باز هم در اضطراب

و نگرانی شدید به سر می‌برند و در تنگنای عجیبی گرفتارند و خود را محبوس و زندانی می‌بینند.

در چنین جوامعی، همه از هم می‌ترسند و هیچ‌کس به دیگری اعتماد نمی‌کند و رابطه‌ها و پیوندها، همه بر محور منافع شخصی است و بار تسلیحات سنگین به خاطر ترس از جنگ، بیشترین امکانات اقتصادی آن‌ها را در کام خود فرو برده و پشت‌هایشان زیر این بار سنگین خم شده است. در چنین جوامعی، زندان‌ها، مملو از جنایتکاران است و در هر ساعت و دقیقه - طبق آمار رسمی‌شان - قتل‌ها و جنایت‌های هولناک و وحشتناکی رخ می‌دهد و آلودگی به مواد مخدّر و فحشاء، آن‌ها را برده و اسیر خود ساخته است و در محیط خانواده‌هایشان، نه نور محبتی است و نه پیوند عاطفی نشاطبخشی که روح و روان آن‌ها را تسکین بخشد؛ آری این است زندگی سخت و تنگ آن‌ها. و به راستی، آن کس که الگوی خود را از زندگی پیامبر خدا ﷺ بگیرد- همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش، از یک برگ درخت، کم‌ارزشتر بود - و آن چنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد، در آن صورت، زندگی گشاد و خوب، توأم با آرامش و معنویت خواهد داشت.

فصل سوم

۱۲۱۷ - [۷] (صَحِيح)

عَن أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ كَبَّرَ ثُمَّ يَقُولُ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ» ثُمَّ يَقُولُ: «اللهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا» ثُمَّ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ مِنْ هَمْزِهِ وَنَفْخِهِ وَنَفْثِهِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَأَبُو دَاوُدَ وَالنَّسَائِيُّ وَزَادَ أَبُو دَاوُدَ بَعْدَ قَوْلِهِ: «غَيْرُكَ» ثُمَّ يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» ثَلَاثًا وَفِي آخر الحَدِيث: ثمَّ يقْرَأ[1].

۱۲۱۷- (۷) ابوسعید خدری ﷺ گوید: هرگاه رسول خدا ﷺ در شب از خواب بیدار می‌شدند، تکبیر (الله اکبر) می‌گفتند و سپس این دعا را می‌خواندند: «سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالي جّدک ولا اله غیرک»؛ «پروردگارا! تو را از ناتوانی‌ها و ناشایستی‌ها، پاک و منزّه می‌دانم و ستایش و سپاس تو را بیان می‌دارم و نام تو، بزرگ و بابرکت است و عظمت و بزرگی تو، والا و ارجمند است و هیچ معبود بر حقّی جز ذات تو نیست».

آن‌گاه می‌گفتند: «الله اکبر کبیراً»؛ «خدا از همه چیز و همه کس، بسیار بزرگتر و برتر است». و پس از آن می‌گفتند: «اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من هَمْزه ونفْخه ونفْثه»؛ «پناه می‌برم به خداوند شنوای دانا، از شرّ شیطان رانده شده، از وسوسه، کبر و سحر او».

۱- ابوداود ۱/۴۹۰ ح ۷۷۵؛ ترمذی ۲/۹ ح ۲۴۲؛ ابن ماجه ۱/۲٦٤ ح ۸۰٤؛ دارمی ۱/۳۱۰؛ و مسند احمد ۳/۵۰.

[این حدیث را ترمذی، ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند؛ و ابوداود پس از عبارت «و لا اله غیرک»، این عبارت را نیز افزوده است:]

آن‌گاه پیامبر ﷺ سه بار می‌فرمودند: «لا اله الا الله»؛ «هیچ معبود برحقّي، جز خدا نیست»؛ و در آخر حدیث این را نیز افزوده است: «ثمّ يقرأ»؛ «آن‌گاه رسول خدا ﷺ (پس از استعاذه)، به خواندن فاتحه (یا قرائت) می‌پرداختند و نماز را شروع می‌کردند».

شرح: «همزه»: وسوسه‌ی شیطان؛ یا گمراه کردن شیطان؛ یا سحر شیطان؛ یا جنون شیطان.

«نفخه»: کبر شیطان.

«نفثه»: سحر یا شعر شیطان. در حقیقت، هر لحظه امکان انحراف برای انسان وجود دارد و با این که پیامبراکرم ﷺ - به لطف الهی و با امدادهای غیبی و سپردن خویش به خدا - از هرگونه انحراف بیمه شده بود، ولی با این حال، باز هم این دعاها را می‌خواند و به خدا، از شرّ شیطان و وسوسه‌های او پناه می‌برد؛ با این حال، تکلیف دیگران روشن است.

البته منظور از پناه بردن به خدا، این نیست که انسان تنها با زبان، این جمله‌ها و کلمه‌ها را بگوید، بلکه باید با فکر و عقیده و اعتقاد و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد و از راه‌های شیطانی، برنامه‌های اهریمنی، افکار و تبلیغات نامشروع و مجالس و محافل شیطانی، خویشتن را کنار بکشد و در مسیر افکار

و تبلیغات رحمانی جای دهد؛ وگرنه انسانی که خود را عملاً در معرض طوفان سهمگین راه‌ها و برنامه‌ها و تبلیغات و وسوسه‌های شیطانی قرار می‌دهد، تنها با خواندن این دعاها و گفتن این الفاظ، به جایی نمی‌رسد.

١٢١٨ - [٨] (صَحِيح)

وَعَن ربيعَة بن كَعْب الْأَسْلَمِيّ قَالَ: كُنْتُ أَبِيتُ عِنْدَ حُجْرَةِ النَّبِيِّ ﷺ فَكُنْتُ أَسْمَعُهُ إِذَا قَامَ من اللَّيْل يَقُول: «سُبْحَانَ رب الْعَالمين» الْـهَوِي ثُمَّ يَقُولُ: «سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهِ» الْـهَوِيِّ. رَوَاهُ النَّسَائِيُّ وَلِلتِّرْمِذِيِّ نَحْوُهُ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيح[1].

١٢١٨- (٨) ربیعة بن کعب اسلمی ﷺ گوید: من شب‌ها به نزدیکی حجره‌ی پیامبرﷺ بیتوته می‌کردم و شب را در آنجا می‌ماندم و هرگاه آن حضرتﷺ برای نماز شب برمی‌خاستند و نماز تهجّد می‌گزاردند، از ایشان می‌شنیدم که می‌فرمودند: «سبحان ربّ العالمین»؛ «پروردگار جهانیان، از ناتوانی‌ها و ناشایستی‌ها، پاک و منزّه است».

و تا مدّت زمان زیادی، این کلمات را تکرار می‌کردند؛ آن‌گاه می‌فرمودند: «سبحان الله وبحمده»؛ «خداوند از ناتوانی‌ها و ناشایستی‌ها، پاک و منّزه است و حمد و ستایش او را بیان می‌دارم». و این جملات را نیز تا مدت زمان زیادی، تکرار می‌نمودند.

١- ترمذی ٤٤٨/٥ ح ٣٤١٦؛ نسایی ٢٠٨/٣ ح ١٦١٨؛ و مسند احمد ٥٨/٤.

[این حدیث را نسایی روایت کرده است. و ترمذی نیز به سان آن را در معنا - نه در لفظ - روایت کرده و گفته است: این، حدیثی حسن و صحیح است].

«آبیتُ»: شب را می‌ماندم؛ بیتوته می‌کردم.

«اَلْهَوِی»: پاسی از شب؛ زمانی دراز؛ مدت زمانی زیاد.

باب (۳۳)

ترغیب و تشویق کردن بر شب زنده داری

با گزاردن نماز تهجّد

فصل اول

۱۲۱۹ - [۱] (مُتَّفق عَلَيهِ)

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم قَالَ: «يَعْقِدُ الشَّيْطَانُ عَلَى قَافِيَةِ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلَاثَ عُقَدٍ يَضْرِبُ عَلَى كُلِّ عُقْدَةٍ: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ فَارْقُدْ. فَإِنِ اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ اللهَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ فَإِنْ صَلَّى انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طيب النَّفس وَإِلَّا أصبح خَبِيث النَّفس كسلانا»[۱].

۱۲۱۹- (۹) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «شیطان، پس گردن هریک از شما هنگامی که بخوابد، سه گره می‌زند و به هنگام بستن هر گرهی، می‌گوید: «شبی دراز داشته باشی؛ بخواب» (یا «شب، طولانی است؛ بخواب»).

پس اگر بیدار شد و خداوند را یاد کرد، یک گره گشوده می‌شود؛ و اگر وضو گرفت، گره دیگر گشوده می‌شود و اگر نماز گزارد، همه‌ی گره‌ها گشوده می‌شوند و صبح، با نشاط و سبک جان خواهد بود و در غیر این صورت، کسل و گران جان خواهد بود»؛ [یا به تعبیری دیگر؛ «هر یک از شما، وقتی می‌خوابد، شیطان بر اعصابش مسلّط می‌گردد و تنبل و کسل می‌شود، انگار که شیطان سرش را به ریسمانی محکم بسته و سه گره بر آن زده است تا گشوده نشود؛ وقتی که می‌خواهد برای نماز شب بلند

۱- بخاری ۲٤/۳ ح ۱۱٤۲؛ مسلم ۵۳۸/۱ ح (۷۷٦-۲۰۷)؛ ابوداود ۷۲/۲ ح ۱۳۰٦؛ ابن ماجه ٤۲۱/۱ ح ۱۳۲۹؛ موطأ مالک ۱۷٦/۱ ح ۹۵ «کتاب قصر الصلاة»؛ و مسند احمد ٤۳/۲.

شود، شیطان به او می‌گوید: «هنوز وقت زیادی از شب نگذشته است، از این رو فعلاً بخواب»؛ امّا اگر به وسوسه‌ی شیطان توجّه نکند و بیدار شود و به ذکر خدا مشغول گردد، مقداری قوّت و نیرو می‌گیرد، انگار که یکی از گره‌ها گشوده شده است و اگر بلند شود و وضو بگیرد، نشاط بیشتری کسب می‌کند، گویی که گره‌ی دیگری از گره‌های شیطان نیز گشوده شده است؛ و چنانچه نماز بخواند، به طور کامل با نشاط و سرحال می‌شود، مثل این که در چنین حالی، آخرین گره‌ی شیطانی باطل می‌شود و انسان احساس شادی و آرامش درونی می‌نماید؛ امّا اگر تسلیم وسوسه‌های شیطان شود، سستی و تنبلی بر او غلبه می‌کند و درونش ناآرام و متشنّج خواهد شد»].

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «یعقد»: گره می‌زند؛ گره می‌بندد.

«قافیة»: پس گردن؛ قسمت آخر سر.

«عقدة»: گره؛ پیچیدگی.

«علیک لیل طویل»: شب طولانی داشته باشی؛ شب، طولانی است، بخواب.

گر چه در مورد اهمّیت این نماز پربرکت (نماز تهجّد)، همان چند روایت فوق کافی به نظر می‌رسد، ولی این نکته قابل ذکر است که در روایاتِ اسلامی آن قدر اهمیت به این عبادت داده شده

است که درباره‌ی کمتر عبادتی چنین سخن گفته شده است. دوستان حق، و رهروان راه فضیلت به این عبادت بی‌ریا که قلب را روشنایی و دل را نور و صفا می‌بخشد، همواره اهمیت بسیار می‌دادند.

غوغای زندگی روزانه از جهات مختلف، توجّه انسان را به خود جلب می‌کند و فکر آدمی را به وادی‌های گوناگون می‌کشاند، به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل، درآن بسیار مشکل است؛ اما در دل شب و به هنگام سحر و فرو نشستن غوغای زندگی مادی، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصّی را به انسان می‌دهد که بی‌نظیر است.

آری در این محیط آرام و به دور از هرگونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب، حالت توجّهی به انسان دست می‌دهد که فوق العاده روح پرور و تکامل آفرین است.

به همین دلیل، دوستان خدا همیشه از عبادتهای آخر شب برای تصفیه‌ی روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص، نیرو می‌گرفته‌اند.

در آغاز اسلام نیز پیامبرﷺ با استفاده از همین برنامه‌ی روحانی، مسلمانان را پرورش داد و شخصیت آنها را آنقدر بالا برد که گویی دیگر آن انسانهای سابق نیستند؛ یعنی از آنها انسانهای تازه‌ای آفرید که مصمّم، شجاع، با ایمان، پاک و با اخلاص بودند.

آری پیامبرﷺ به هنگامی که چشم غافلان در خواب بود، مقداری از شب را بیدار می‌شد؛ و در آن هنگام که برنامه‌های عادی زندگی روزانه تعطیل می‌گشت و شواغل فکری به حداقل می‌رسید، و آرامش و خاموشی همه جا را فرا می‌گرفت و خطر آلودگی عبادت به ریا کمتر وجود داشت، و خلاصه بهترین شرایطِ حضور قلب فراهم است، با تمام وجودشان روبه درگاه معبود می‌آورد و سر بر آستان معشوق می‌سایید، و آنچه در دل داشت با خداوند متعال درمیان می‌گزارد؛ با یاد او زنده بود و پیمانه‌ی قلب خویش را از مهر او لبریز و سرشار داشت.

ممکن است بعضی همیشه توفیق بهره‌گیری از این عبادت پُر برکت و روح پرور و تعالی بخش را نداشته باشند، ولی چه مانعی دارد که در برخی از شبها که این توفیق حاصل است بهره‌گیرند و در آن هنگام که خاموشی همه جا را فرا گرفته و اشتغالات روزانه همه تعطیل است، و کودکان در خواب‌اند، و محیط آماده‌ی حضور قلب و راز و نیاز با خدا است، برخیزند و به درِ خانه‌ی خدا روند و دل را به نورِ عشق دوست، روشن سازند.

«فان استیقظ فذکر الله انحلّتّ عُقدة»:

نماز و دعا و ذکر و یاد خدا، گره‌گشای هر چالش و دغدغه و سدّی نیرومند در مقابل شیطان و وسوسه‌های اوست:

به راستی، هرگاه نماز با شرایط خود انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز، ایشان را در برابر گناه بیمه می‌کند و زنگار گناه را از آینه‌ی دل می‌زداید و جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند و اراده‌ی انسان را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند.

نماز موجی از معنویت را در وجود انسان ایجاد می‌کند، موجی که سد نیرومندی در برابر گناه ومعصیت پروردگار محسوب می‌شود، نماز وسیله‌ی شستشو از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است. و انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می‌کند. نماز سدی در برابر گناهان آینده است که روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا و خداترسی را در دل پرورش می‌دهد. نماز غفلت زدا است که مرتباً به انسان در روزی پنج مرتبه اخطار می‌کند، هشدار می‌دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می‌سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می‌کند، خودبینی و کِبر را درهم می‌شکند، پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند و تواضع و فروتنی، خشوع و خضوع، و ایثار و فداکاری را به ارمغان می‌آورد.

نماز، وسیله‌ی پرورش فضائل اخلاقی و تکاملی معنوی انسان است، نماز است که انسان را از جهان محدود ماده و چهاردیواری عالم طبیعت بیرون می‌برد و به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان هم صدا و همراز می‌سازد تا خود را بدون نیاز به هیچ واسطه، در برابر خدا می‌بیند و با او به گفتگو برمی‌خیزد.

این از یک سو؛ و از سوی دیگر، همیشه اضطراب و نگرانی در عرصه‌های مختلف زندگی (مادّی و معنوی، دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، سیاسی و نظامی، فرهنگی و اقتصادی، اخلاقی و خانوادگی و..). یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسان‌ها بوده و هست و عوارض ناشی از آن، در زندگی فردی و اجتماعی، به طور کامل، محسوس و ملموس است.

همیشه آرامش، یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده و به هر دری می‌زند، تا آن را پیدا کند؛ و همه به دنبال «فاصبح نشیطاً طیّب النفس» هستند.

تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم‌انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش و فراچنگ آوردن آن، به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است؛ ولی اسلام و قرآن و حدیث، مطمئن‌ترین و نزدیکترین راه را برای بشر، نشان داده و گفته‌اند: «نماز و دعا و ذکر و یاد خدا، گره‌گشای هر چالش

و دغدغه و سدّی نیرومند در مقابل شیطان و وسوسه‌های اوست».

توضیح این که: گاهی اضطراب و نگرانی، به خاطر آینده‌ی تاریک و مُبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می‌کند؛ احتمال زوال نعمت‌ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری، ناتوانی و درماندگی و احتیاج، همه و همه، انسان را رنج می‌دهد؛ امّا ایمان به خداوند و روی آوردن به دعا و نماز و ذکر و یاد خدا، این‌گونه نگرانی‌ها و افکار نامطلوب شیطانی را از میان می‌برد و بدو آرامش می‌بخشد که تو در برابر حوادث آینده، درمانده نیستی، بلکه خدایی توانا، قادر و مهربان، با توست.

هرگاه گذشته‌ی تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و هماره او را نگران می‌سازد؛ نگرانی از گناهانی که انجام داده است؛ از کوتاهی‌ها و لغزش‌ها؛ امّا توجه به این که خداوند، بخشنده، توبه‌پذیر، مهربان و با گذشت است، بدو آرامش می‌دهد و بدو می‌گوید: عذر تقصیر به پیشگاه پروردگار جهانیان، پیش کن و از گذشته‌ی خویش، از او عذرخواهی کن، و در مقام جبران برآی که او بخشنده و توانا و قادر و مهربان و با گذشت و توبه‌پذیر است.

و گاه ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران و پریشان می‌سازد و با خود می‌گوید: من در برابر این همه دشمن نیرومند

در میدان کارزار و جهاد، چه کنم؟ و یا در مبارزات دیگر، چه می‌توانم انجام دهم؟

امّا هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و با نماز و شب زنده‌داری، متّکی به قدرت و رحمت او می‌شود؛ قدرتی که برترین قدرت‌ها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت و ایستادگی ندارد، قلبش آرام می‌گیرد و با خود می‌گوید: آری؛ من تنها نیستم، من در سایه‌ی لطف و رحمت خدا، بی‌نهایت قدرت دارم.

قهرمانی‌های مجاهدان راه خدا در جنگ‌های صدر اسلام و سلحشوری‌های اعجاب‌انگیز و خیره‌کننده‌ی آنان - حتّی در آنجایی که تک و تنها بوده‌اند - بیانگر آرامشی است که در سایه‌ی ایمان به خدا و عبادت او پیدا شده است.

و گاهی نیز ریشه‌ی نگرانی‌های آزاردهنده‌ی انسان و اساس افکار نامطلوب شیطانی، احساس پوچ زندگی و بی‌هدف بودن آن است؛ ولی آن کس که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند، در آن صورت نه از زندگی، احساس پوچی می‌کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مُردّد، سرگردان و مضطرب و حیران و ویلان و افتان و خیزان است.

و گاه اتفاق می‌افتد که انسان برای رسیدن به یک هدف، زحمت زیادی را متحمل می‌شود، امّا کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او

ارج نهد و قدردانی و تشکّر کند؛ این ناسپاسی، او را به شدّت، رنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرومی‌رود؛ امّا هنگامی که با دعا و نیایش و ذکر و یاد خدا، احساس کند که کسی از تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایش آگاه است و به همه‌ی آن‌ها ارج می‌نهد و برای همه، پاداش می‌دهد، دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟

و گاه، سوء ظن‌ها و توهمّ‌ها و خیال‌های پوچ و بی‌محتوا، یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند؛ ولی چگونه می‌توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و دستور به حُسن ظن - که وظیفه‌ی هر فرد با ایمانی است - این حالت رنج‌آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان، جای آن را می‌گیرد.

و گاه، دنیاپرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادّی، یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسان‌ها است؛ تا آن جا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصّی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسایل زندگی، ساعت‌ها و یا روزها و هفته‌ها، فکر دنیاپرستان را ناآرام و مُشوّش می‌دارد.

امّا، توجه به خدا (با ذکر و یاد او و با دعا و نماز) و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با «زهد و پارسایی سازنده» و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادّی همراه است، به همه‌ی این اضطراب‌ها و افکار نامطلوب شیطانی و وسوسه‌های ویرانگر

اهریمنی پایان می‌دهد و نرسیدن به یک وسیله‌ی مادّی یا از دست دادن آن، نمی‌تواند آرامش روحی انسان را برهم زند و طوفانی از نگرانی و وسوسه را در قلب و فکر او ایجاد کند.

و گاه، ترس و وحشت از مرگ، همیشه روح انسان را آزار می‌دهد و طوفانی از نگرانی و وسوسه را در قلب و فکر او ایجاد می‌کند؛ و از آن جا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست، بلکه در سنین دیگر - به ویژه به هنگام بیماری‌ها، جنگ‌ها و ناامنی‌ها - وجود دارد، این نگرانی می‌تواند جنبه‌ی عمومی پیدا کند.

ولی اگر ما مسلمانان، از نظر جهان‌بینی، مرگ را به معنای «فنا و نیستی و پایان همه چیز» بدانیم (همان‌گونه که مادّی‌گرایان جهان، می‌پندارند)، در آن صورت این اضطراب و نگرانی، به طور کامل به جا است و باید از چنین مرگی که نقطه‌ی پایان همه‌ی آرزوها و موفقیت‌ها و خواسته‌های انسان است، ترسید و از آن وحشت داشت؛ امّا هرگاه در سایه‌ی ایمان به خدا و توجه به او، مرگ را دریچه‌ای به یک زندگی وسیع‌تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد تصور کنیم، دیگر این نگرانی و وسوسه‌های بی‌جا و افکار نامطلوب، بی‌معنا خواهد بود، بلکه چنین مرگی - هرگاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد - دوست‌داشتنی و خواستنی خواهد بود.

به هر حال، اکنون که دانستیم این عوامل در برابر ایمان به خدا و توجه به او و ذکر و یاد او، ذوب و بی‌رنگ و نابود و تباه می‌گردد، از دل و جان تصدیق خواهیم کرد که «نماز و دعا و ذکر و یاد خدا، گره‌گشای هر چالش و دغدغه و سدّی نیرومند در مقابل شیطان و افکار و تبلیغات و وسوسه‌های او» خواهد بود؛ و این حقیقتی است که حدیث ابوهریره، آن را به طور کامل، به تصویر کشیده است.

۱۲۲۰ - [۲] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قَامَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ فَقِيلَ لَهُ: لِمَ تَصْنَعُ هَذَا وَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكِ وَمَا تَأَخَّرَ؟ قَالَ: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا»[۱].

۱۲۲۰- (۲) مغیرة بن شعبه ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ آن قدر نماز شب گزاردند که پاهایشان وَرَم و آماس کرد. بدیشان گفته شد: چرا به خویشتن این همه رنج و مشقّت می‌دهید، حال آن که گناهان پیشین و پسین شما بخشوده شده است؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «آیا نباید بنده‌ای سپاسگزار باشم»؟

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «قام النبی ﷺ»: غالباً پیامبر اکرم ﷺ برای نماز شب برخاستند؛ چرا که در روایتی دیگر آمده است: «انّ النبيّ ﷺ كان يقوم من الليل حتّي تتفطّر قد ماه...»؛ «پیامبر خدا ﷺ شب را به عبادت می‌ایستادند

۱- بخاری ۵۸٤/۵ ح ٤۸۳٦؛ نسایی ۱۹/۳ ح ۱٦٤٤؛ و ابن ماجه ٤۵٦/۱.

تا اندازه‌ای که پاهایشان آماس می‌کرد...». این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

«تورّمت»: ورم کرد؛ باد کرد؛ متورّم شد؛ پُف کرد؛ آماس نمود؛ برآمده شد.

«ما تقدّم من ذنبک»: گناهان پیشین تو.

«ما تأخّر»: گناهان پسین.

علماء بر غیر ممکن بودن وقوع کفر از پیامبران چه قبل از بعثت و چه بعد از آن اتفاق نظر دارند. و هم چنین متفق القولند که انبیاء بعد از بعثت، مرتکب گناه کبیره و صغیره نمی‌شوند؛ چرا که موجب نفرت و انزجار مردم از آنها می‌شود و این، مصلحت و هدف از آمدن آنان را از بین می‌برد؛ از این رو، پیامبران کارهای پست یا آنچه را که موجب نفرت مردم از آنها می‌شود مانند: زنا و دروغ و خیانت و... را انجام نمی‌دهند.

بنابراین تمام اخباری که راجع به پیامبران آمده است و ظاهراً دلالت بر گناه می‌کنند (مقصود گناهی نیست که دیگران انجام می‌دهند، لذا) از ظاهر آنها عدول کرده و تأویل می‌شوند. و یا اینکه تعبیر گناه از باب مقایسه‌ی مفضول نسبت به آفضل است و گفته‌ی امام جُنید، از این نوع است که: «حسنات الابرار سیئات المقربین»؛ «حسنات و نیکی نیکوکاران، برای مقرّبین گناه محسوب می‌شود». چون مقام

والای مقرّبین اقتضاء می‌کند اعمالی بالاتر و عالی‌تر از اعمال نیکوکاران انجام دهند.

بنابراین، آیات و احادیثی که درمورد حضرت محمد ﷺ آمده است و دلالت بر گناه او می‌کنند، مانند: ﴿وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ﴾ [محمد: ۱۹]؛ «برای گناهان خود طلب آمرزش کن»؛ و ﴿لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: ۲]؛ «تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را ببخشاید».

این‌گونه آیات حمل بر ترک آولی و آفضل می‌شود؛ زیرا اگر پیامبر ﷺ آولی را ترک کند، گناه [به معنای عرفی] نیست، بلکه به مثابه‌ی گناه است.

به هر حال، علماء و دانشوران اسلامی، داشتن مقام عصمت را برای همه‌ی پیامبران واجب دانسته‌اند و همه‌ی آنها بر غیرممکن بودن وقوع کفر از پیامبران چه قبل از بعثت و چه بعد از بعثت اتفاق نظر دارند و هم‌چنین متفق القولند که انبیاء بعد از بعثت نیز از هر گناه (صغیره و کبیره) معصوم هستند و اینکه بعضی گفته‌اند که گناه صغیره از آنها سر می‌زند، نزد جمهور امت صحیح نیست[1].

پس به هیچ وجه لایق نیست که از یکی از انبیاء گناهی سر بزند که مخلّ به مروّت و آبروی آنان باشد و آنان را از محل اعتبار ساقط کند.

۱- تفسیر قرطبی، به نقل از معارف القرآن. ج۱ ص ۲٤۷.

چرا که پیامبران الگو و سرمشق بشریت‌اند و اگر از آنها کارهای پست که موجب نفرت مردم است سر بزند و خلاف رضای خدا باشد، اطمینانی بر گفتار و کردارشان باقی نمی‌ماند و مردم به آنها اعتماد نمی‌کنند و اگر پیامبران مورد اعتماد و اطمینان دیگران قرار نگیرند، جایی برای پذیرش دین و آئین الهی و کتابهای آسمانی و پند و اندرزهای رحمانی باقی نخواهد ماند. بنابراین تمام اخباری که راجع به پیامبران آمده است و ظاهراً دلالت بر گناه می‌کنند، مقصود گناهی نیست که دیگران انجام می‌دهند و هرگز این خطاها مربوط به امور اعتقادی و اخلاقی نبوده و چیزهایی نبوده است که زشت و قبیح به شمار آید، بلکه مربوط به کارهای دنیوی و سیاست‌های دنیایی امم بوده است که عادتاً و معمولاً دیدگاه‌ها و تقدیر و تخمین و ارزیابی در آن متفاوت است.

و گاهی پیامبران خود را نسبت به حق خداوند مقصر به حساب می‌آورند، چون آنان عارف‌تر و داناترین مردم به جلال ذات و عظمت خداوند بر بندگانش بوده‌اند و می‌دانستند که امت‌ها هر اندازه تلاش کنند از وفای به حق خدا و بدانچه شایسته‌ی وی است، عاجز و ناتوانند و لذا به قصور خویش اعتراف کرده‌اند.

«ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك؛»

«ما آنگونه که شایسته‌ی معرفت توست، ترا نشناختیم و آنگونه که شایسته‌ی پرستش تو است، ترا پرستش نکردیم».

و هرگاه این اندازه را در حق خود گناه و معصیت به حساب آورده باشند، آن را مستلزم استغفار دانسته‌اند و در پیشگاه خداوند به استغفار پرداخته‌اند. پس استغفار پیامبران از خطاها و گناهانی نیست که ما مرتکب آن می‌شویم و آنچه که خلاف آن را به وهم ما القاء می‌کند، نباید بدان اهمیت داد، زیرا حقیقت آن برتر از افهام و اوهام توده‌ی مردم است و تفصیل این موضوع را باید از جای دیگر جست[1].

حال شاید در ذهن کسی این سؤال ایجاد شود که آیا حضرت آدم﷤مطابق این حدیث مرتکب معصیتی شد یا خیر؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان چند جواب داد:

یکی اینکه آنچه آدم﷤مرتکب شد «ترک اولی» و یا به عبارت دیگر «گناه نسبی» بود، نه «گناه مطلق».

ناگفته نماند که «گناه» بر دو قسم است؛ گناه مطلق و گناه نسبی.

گناه مطلق: گناهی است که از هرکس سرزند، گناه است و در خور مجازات (مانند: شرک، کفر، ظلم و ستم و..).

گناه نسبی آن است که گاهی بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب در خور افراد بزرگ نیست، آنها باید از این اعمال چشم

۱- عقیدة المسلم، غزالی مصری، ص۲۳٤.

بپوشند و به کار مهم‌تر پردازند. در غیر این صورت «ترک اولی» کرده‌اند.

فی المثل برای ساختن یک بیمارستان از مردم تقاضای کمک می‌شود، شخص کارگری مزد یک روزش را که گاه چند تومان بیشتر نیست، می‌دهد. این عمل نسبت به او ایثار و حسنه است و کاملاً مطلوب. اما اگر یک ثروتمند این مقدار کمک کند، نه تنها این عمل نسبت به او پسندیده نیست که گاه در خور ملامت، مذمت و نکوهش نیز هست. با این که از نظر اصولی نه تنها کار حرامی نکرده، بلکه ظاهراً مختصر کمکی نیز به کار خیر نموده است.

این همان چیزی است که می‌گوییم «حسنات الابرار سیئات المقربین» حسنات نیکان، گناهان مقربان است. و نیز این همان چیزی است که به عنوان «ترک اولی» معروف شده است و ما آن را به عنوان «گناه نسبی» یاد می‌کنیم که نه گناه است و نه مخالف مقام عصمت. چرا که اعمالی که از بزرگان درگاه پروردگار سر می‌زند، با موقعیت ممتازشان سنجیده می‌شود و گاهی با مقایسه به آن، کلمه «عصیان» و «ذنب» [گناه] بر آن اطلاق می‌گردد.

فی‌المثل: نمازی که ممکن است از یک فرد عادی، نماز ممتازی باشد، برای اولیاء حق، گناه محسوب شود. زیرا یک لحظه غفلت در حال عبادت، برای آنها شایسته نیست. بلکه باید با توجه به علم و تقوا و موقعیت‌شان به هنگام عبادت، غرق در صفات جلال و

جمال خدا باشند. سایر اعمال آنها غیر از عبادات نیز چنین است و با توجه به موقعیت آنها سنجیده می‌شود. به همین دلیل، اگر یک «ترک اولی» از آنها سر زند، مورد عتاب و سرزنش پروردگار قرار می‌گیرند.

و نهی آدم﷥ از درخت ممنوعه، نیز یک نهی تحریمی نبود، بلکه نهی از ترک اولی بود، ولی با توجه به موقعیت آدم﷥با اهمیت تلقی شد و ارتکاب مخالفت با این نهی (هرچند نهی کراهتی بود) موجب چنان مؤاخذه و مجازاتی از طرف خدا گردید[1].

«افلا اکون»: آیا نباشم از زمره‌ی...

«شکوراً»: سپاسگزار؛ قدردان.

به هر حال؛ قلب پیامبرﷺ با خدا پیوند داشت و او در هر کاری و هر وقتی با وی بود. عبادت و بندگی خدا را دوست می‌داشت؛ شب به شب زنده‌داری و گزاردن نماز می‌پرداخت و قسمتی از روز را هم صرف آن می‌کرد. نور چشم و لذّتش را در نماز می‌یافت.

آنچه نظر محقّقان و اندیشمندان جهان را در زندگی پیامبرﷺ به خود جلب کرده و می‌کند، همین جمع شگفت‌آوری است که پیامبر ﷺ میان عبادت و پرداختن به امور دنیایی ایجاد کرده بود. آن حضرت ﷺ با وجودی که به بالاترین مراتبِ عبادت و بندگی خدا رسیده بود،

۱- تفسیر نمونه ج۱ ص ۲۳۰، ج۱۳ ص ۳۵٤، ج ٦ ص ۱٥٤.

باز هم زندگی بسیاری از فقرا و افراد خانواده‌اش را تأمین می‌کرد؛ در مورد پرداختن به امور دنیایی با تلاش و فعالیت می‌زیست؛ با یک امّت مقابله می‌نمود؛ حکومت نو ظهور و تازه به قدرت رسیده‌ای را در آنظار جهانیان اداره می‌کرد؛ به نزد پادشاهان سفیر می‌فرستاد و آنان را به دین خود فرا می‌خواند؛ گروه‌ها و هیئتهای نمایندگی را به حضور می‌پذیرفت و آنها را گرامی می‌داشت؛ سریه‌ها به اطراف و اکناف می‌فرستاد و خود فرماندهی را به عهده می‌گرفت؛ و با پیروان سایر ادیان دیگر و نیز با زمامداران و قدرتمندان به بحث و مجادله می‌پرداخت؛ آماده‌ی پیروزی می‌شد و در عین حال برای این که مبادا شکست بخورد احتیاط می‌کرد؛ کارگزاران را تعیین می‌کرد، و مالها را جمع‌آوری می‌نمود؛ و خودش آن را تقسیم می‌کرد و می‌فرمود: اگر من دادگری نکنم چه کسی دادگری می‌کند؟ و به تبیین دین خدا برای مردم می‌پرداخت؛ موارد مجمل وحی را بسط و شرح می‌داد و جاهای دشوار را توضیح می‌داد، و سنّتها وضع می‌کرد، و از اصل مسایل، فروع آن را بیرون می‌کشید، و آنچه را خداوند او را از آن آگاه نکرده بود به آنچه او را از آن آگاهانیده بود، برمی‌گرداند.

در حالی‌که او در همه‌ی این حالات، اعمال روزانه‌ای را که مردمان جهان بدان مبادرت می‌ورزند، انجام می‌داد و در میان همه‌ی این رنج‌ها و گرفتاری‌ها، پیامبر ﷺ شب و روز به صورت

عابدی پدیدار می‌گردد که راز و نیاز او با خدا بیشتر از آنهایی است که در شکاف کوه‌ها بدین کار می‌پردازند.

این جمع و ربط بین دین و دنیا از پیامبر ﷺ الگویی مستقل و یکتا و ممتاز و بی‌نظیر در تاریخ بشر پدید می‌آورد.

اوقات روزانه‌اش را به سه قسمت تقسیم می‌کرد: یکی برای عبادت؛ یکی برای مردم و یکی برای خانواده‌اش؛ و اگر امور مردم نیازمند وقت بیشتری می‌بود، از وقت مخصوص خانواده‌اش می‌کاست، و وقتی را که ویژه‌ی عبادت خداوند بود محفوظ نگاه می‌داشت، و بر این امر به گونه‌ی شگفت انگیزی مواظبت می‌نمود به طوری که چه یاران و چه دشمنان خویش را بیشتر به حیرت و شگفتی وا می‌داشت.

این است پیامبر اکرم ﷺ که در بندگی و عبادتش به بالاترین مراتب اخلاص، و اوج کوشش برای اطاعت خدا و دوستی او و قیام همیشگی در پیشگاه حق رسید. و در مورد امور دنیا به جایی رسید که توانست بر ویرانه‌های بی‌بند و باری، حکومتی تشکیل دهد و دردِ پریشانی و تباه را در جامه ریشه کن سازد. براستی که همه‌ی اهداف زندگی، با کامل‌ترین وجه ممکن در وجود او تمرکز یافت و به هم پیوست.

۱۲۲۱ - [۳] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ رَجُلٌ فَقيل لَهُ مازال نَائِمًا حَتَّى أَصْبَحَ مَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ قَالَ: «ذَلِكَ رَجُلٌ بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ» أَو قَالَ: «فِي أُذُنَيْهِ»[1].

۱۲۲۱- (۳) عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گوید: پیش رسول خدا ﷺ از فردی سخن به میان آمد. برای پیامبر ﷺ گفته شد: او تا صبح می‌خوابد (و تمامی شب را به خواب سپری می‌کند) و برای نماز، بیدار نمی‌شود. رسول خدا ﷺ فرمودند: «این، مردی است که شیطان در گوش - یا گوش‌های - او ادرار کرده است».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح:

«فقیل له»: ضمیر «له» را به چند مورد می‌توان ارجاع داد:

به پیامبر ﷺ؛ یعنی برای پیامبر ﷺ چنین گفته شد که...

در حق آن فرد چنین گفته شد که...

به خاطر آن مرد، گفته شد که...

«بال الشيطان في اذنه»: این عبارت، کنایه از آن است که شیطان او را فریب داده و گوش‌هایش را از شنیدن اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های نبوی، احکام و دستورات شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، کر نموده و گوش‌هایش را فاسد و تباه کرده است. در حقیقت، چنین افرادی، قلب‌ها و نیروی فکر و عقلی دارند

۱- بخاری ۲۸/۳ ح ۱۱۴۴؛ مسلم ۵۳۷/۱ ح (۷۷۴-۲۰۵)؛ و نسایی ۲۰۴/۳.

که با آن درک و اندیشه نمی‌کنند و با این که استعداد تفکّر دارند و همچون چهارپایان، فاقد شعور نیستند، در عین حال، از این وسیله‌ی سعادت بهره نمی‌گیرند و فکر نمی‌کنند و در عوامل و نتایج حوادث، اندیشه نمی‌نمایند و این وسیله‌ی بزرگ رهایی از چنگال هرگونه بدبختی را بلااستفاده در گوشه‌ای از وجودشان رها می‌سازند.

دیگر این که چشم‌های روشن و حقیقت‌بین دارند امّا با آن، چهره‌ی حقایق را نمی‌نگرند و همچون نابینایان از کنار آن می‌گذرند و با داشتن گوش سالم، سخنان حق را نمی‌شنوند و همچون کران، خود را از شنیدن سخن حق، محروم می‌سازند.

این افراد، در حقیقت همچون چهارپایانند؛ چرا که امتیاز آدمی از چهارپایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنوا است که متأسفانه آن‌ها، همه را از دست داده‌اند؛ بلکه آن‌ها از چهارپایان گمراه‌تر و پست‌تر می‌باشند؛ چرا که چهارپایان، دارای این استعدادها و امکانات نیستند، ولی آن‌ها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا، امکان همه‌گونه ترقّی و تکامل را دارند؛ امّا بر اثر هواپرستی و گرایش به پستی‌ها، این استعدادها را بلااستفاده می‌گذارند و بدبختی بزرگ آنان از همین جا آغاز می‌گردد.

و در حقیقت، این‌ها، افراد غافل و بی‌خبری هستند؛ از این رو، در بی‌راهه‌های زندگی سرگردانند؛ چشمه‌ی آب حیات، در کنار

دستشان است، ولی از تشنگی فریاد می‌کشند؛ درهای سعادت در برابر رویشان باز است، امّا حتّی به آن نگاه نمی‌کنند و با دست خود، وسایل بدبختی خویش را فراهم می‌سازند و نعمت‌های گران‌بهای «عقل» و «چشم» و «گوش» را به هدر می‌دهند.

چنین افرادی، تنها به خواب و خور و شهوت جنسی می‌پردازند و درست همانند ملّت‌هایی هستند که تحت شعارهای فریبنده‌ی انسانی، آخرین هدف عدالت اجتماعی و قوانین بشری را رسیدن به آب و نان و یک زندگی مرفّه مادّی می‌پندارند.

و بدین ترتیب، چشمی که پرهیزگاران با آن، آیات خدا را می‌دیدند و گوشی که سخنان حق را با آن می‌شنیدند و قلبی که حقایق را به وسیله‌ی آن درک می‌کردند، در این افراد از کار افتاده است؛ عقل و چشم و گوش دارند، ولی قدرت «درک» و «دید» و «شنوایی» ندارند؛ چرا که اعمال زشتشان و بی‌توجهی و سهل‌انگاری‌شان، پرده‌ای شده است در برابر این ابزار شناخت و وسیله‌ای شده است بر تسلّط شیطان بر آن‌ها.

«تأثیر نماز تهجّد و شب زنده‌داری در صحّت و سلامتی»:

حضرت ابوهریره ﷺ از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند: «وقتی که می‌خوابید، شیطان بالای سر شما می‌ایستد و بر آن سه گره می‌زند و هر گرهی که می‌زند چنین می‌گوید: بخواب که شب دراز است. اگر شخص بیدار شود و به یاد و ذکر خدا مشغول شود، آن گره باز

خواهد شد و اگر وضو بگیرد و به نماز خواندن مشغول شود، بقیه‌ی گره‌ها نیز باز خواهد شد. در نتیجه با حالتی شاد و سرحال شب را به صبح می‌رساند و اگر به سخن شیطان گوش فرا دهد و بخوابد با سستی و کسالت مواجه خواهد شد.»[۱] برخی از دانشمندان اسلامی این حدیث را بر فضیلت نماز فرض حمل کرده‌اند ولی اکثریت آن را بر قیام و نماز شب اطلاق کرده‌اند. در حدیث دیگر آمده است: «عَلَيْكُمْ بِقيامِ اللَّيلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصّالحينَ قَبْلَكُم ومُطرِدَةٌ الدّاءِ عَنِ الْجَسَد»؛[۲] «نماز شب را بر خود لازم گیرید، زیرا نماز شب شیوه‌ی نیکان پیش از شما است و نیز بیماری را از جسمتان می‌زداید».

در این حدیث دو نکته‌ی مهم نهفته است. نخست این که شب زنده داری بیشتر می‌تواند حسن رابطه با خدا را بیفزاید و حیات معنوی را تقویت کند. نکته‌ی دیگری که در آن نهفته است، این که در روح و روان نشاط و شادابی می‌آفریند، به طوری که هرگاه به انجام کاری اقدام کند آن را با نشاط و شادابی، خوب و محکم انجام خواهد داد. ولی کسانی که به قیام و شب زنده داری توجه

۱- این حدیث را صاحبان صحاح به جز ترمذی روایت کرده‌اند. جمع الفوائد، ۳۱۲/۱-۳۱۳.

۲- به روایت ابوامامه، حاکم نیز آن را به شرط بخاری صحیح دانسته است. بیهقی و ذهبی هم آن را نقل کرده‌اند. الفیض ۳۵۱/٤ به نقل از حاشیه‌ی جمع الفوائد، ۳۱۱.

نمی‌کنند، بدون شک در انجام کارهایشان کسل و سست هستند و هرگز نمی‌توانند کارهایشان را با جدیت و استحکام انجام دهند. این نکته نیز به تجربه ثابت شده است، اگر باور ندارید امتحان کنید تا تأثیر آن را عملاً و عیناً ببینید. من خودم شخصاً آن را تجربه کرده ام، شاید کسانی به تجربه‌ی من قانع نشوند و بگویند کسی که شب زنده داری می‌کند بدون تردید در آن روز بیشتر خسته و بی‌حال و در انجام کارهایش ناتوان خواهد بود. در پاسخ می‌گویم این سخن از من نیست، بلکه سخن جناب رسول اکرمﷺ است؛ کسی که کلام وی هرگز بیهوده نبوده و نیست، چرا که: ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم: ۳-٤][1] کلام آن حضرت از وحی نشأت گرفته است و هرگز از هوای نفس سخن نمی‌گوید. آفریدگار انسان، خداوند است و آن ذات مقدس بهتر می‌داند که چه چیزی به صلاح انسان است. همچنین جناب رسول اکرمﷺ کم می‌خوابید و در عوض بیشتر فعالیت می‌کرد و همواره تندرست و سرحال و نیرومند بود. چنانکه حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «اِذا احمَرَّ الوَطِيسُ اِحْتَمَيْنا بِرَسُول اللهِﷺ»[2]؛ «هرگاه آتش جنگ به اوج خود می‌رسید ما به

۱- نجم/۳-٤ «.. از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید * آن [چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است] جز وحی [و پیامی] نیست که [از سوی خدا بدو] وحی می‌شود».
۲- شرح السنة. ر.ک: قطوف من الشمائل المحمدية (اثر ترمذی) ص ۷۷.

رسول الله پناه می‌بردیم.» آن هم در دشوارترین موقعیت و در قلب معرکه. صحت این کلام زمانی روشن خواهد شد که مروری بر زندگی پیشوایان دینی داشته باشیم. نزدیکترین نمونه در عصر ما، بنیانگذار بزرگترین جنبش اسلامی، امام شهید حسن البنا رحمه الله، است. آن گونه که شاگردان او نقل می‌کنند در شبانه روز بیشتر از چهار ساعت نمی‌خوابید، با این حال شعله‌ای از جنبش و تحرک و نشاط بود.

همچنین پزشکان ثابت کرده‌اند که خواب اندک انسان را کفایت می‌کند، چرا که خواب زیاد، خواب بیشتری به دنبال خواهد داشت و در انسان ایجاد کسالت و سستی خواهد کرد. و این امر از نظر علمی و عملی ثابت و تجربه شده است.

نکته‌ی دوم این که شب زنده داری بیماری را از تن انسان می‌زداید. این خود از اسباب پیشگیری است، زیرا پزشکان بر این باورند که خواب زیاد باعث سکته‌ی قلبی می‌شود. نظر برخی از پزشکان را در مورد این که انسان چند ساعت به خواب نیاز دارد، جویا شدم، در پاسخ گفتند: خواب مدت زمان مشخصی ندارد. هرگاه انسان احساس خستگی کرد، استراحت کند، چه بسا دو ساعت و یا چهار ساعت کافی باشد، مگر زمانی که خستگی ناشی از انجام کارهای سخت و طاقت فرسا و یا به دلیل بیماری باشد که

در آن صورت تا زمانی که خستگی برطرف نشده و بیماری از جسم بیرون نرفته، استراحت و خواب زیاد اشکال ندارد.

۱۲۲۲ - [٤] (صَحِيح)

وَعَن أم سَلمَة قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ لَيْلَةً فَزِعًا يَقُولُ: «سُبْحَانَ اللّٰهِ مَاذَا أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْخَزَائِنِ؟ وَمَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْفِتَنِ؟ مَنْ يُوقِظُ صَوَاحِبَ الْحُجُرَاتِ» يُرِيدُ أَزْوَاجَهُ «لِكَيْ يُصَلِّينَ؟ رُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ فِي الْآخِرَةِ» أخرجه البُخَارِيّ[1].

۱۲۲۲- (٤) امّ‌سلمه رضی الله عنها گوید: شبی رسول خدا ﷺ با سراسیمگی و وحشت و ترس و هراس از خواب بیدار شدند و با خود می‌گفتند: «خدای را از ناتوانی‌ها و ناشایستی‌ها، پاک و منّزه می‌دانیم! چه خزانه‌هایی که امشب فرو فرستاده شده و چه فتنه‌هایی که امشب نازل شده است؟ کیست که صاحبان حجره‌ها را - یعنی ازواج مطهّرات - را بیدار نماید تا نماز بخوانند و به دعا و نیایش با پروردگار جهانیان بپردازند؟ چه بسیار پوشیدگانی در دنیا هستند که در آخرت برهنه‌اند»!.

[این حدیث را بخاری روایت کرده است].

شرح: «فزعاً»: با سراسیمگی و وحشت از خواب برخاستند؛ به حالت ترس وهراس بیدار شدند.

۱- بخاری ۱۰/۳ ح ۱۱۲٦؛ ترمذی ٤۲۲/٤ ح ۲۱۹٦؛ و موطأ مالک ۹۱۳/۲ ح ۸ «کتاب اللباس».

«ماذا انزل اللیلة»: مراد این است که در این شب، فتنه‌هایی را که در آینده به وقوع می‌پیوندند و خزانه‌های رحمت الهی که بر بندگانش سرازیر می‌شوند، در این شب بر پیامبرﷺ کشف شد و آن حضرتﷺ آن‌ها را دیدند.

«الفتن»: جمع «فتنة».

فتنه همان آزمایش و امتحان است. گفته‌اند: فَتَنَ الذهبَ؛ یعنی طلا را داخل آتش کرد تا خوب بودن آن را دریابد، و یا آن را آتش زد تا ناب بودن آن را بفهمد. صائغ (طلاساز) را فتّان هم گفته‌اند، چنان که شیطان را هم فتّان می‌گویند. در حدیث آمده است: «مؤمن برادر مؤمن است که آب و درخت آن دو را فراخی می‌بخشد و علیه شیطان یکدیگر را یاری می‌کنند.» فتّانه هم یعنی سنگ محک طلا و نقره. از تعریفهای خوب و قابل توجّه تعریف شریف جرجانی است: «فتنه آن است که به وسیله‌ی آن حال انسان از خیر و شر مشخّص می‌شود.» منظور امتحان و آزمایش اوست تا صبر او در بلا، و ایمانش به قضا، و عشق او به خداوند، و میزان وابستگی اش به دنیا، و فهم او از حکمت راحتی و سختی و سعادت و شقاوت مشخص گردد.

در مفردات راغب آمده است: «فتنه یا از جانب خداوند است و یا بنده، مثل مصیبت و مردن و عذاب و دیگر افعال ناگوار. هرگاه از جان خداوند باشد، بنابر حکمت است و اگر از انسان باشد، خلاف

آن است. لذا خداوند انسان را به انواع فتنه در هر جایی مذمّت کرده است؛ برای مثال: ﴿وَٱلۡفِتۡنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلۡقَتۡلِ﴾ [البقرة: ۱۹۱][۱]؛﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُواْ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [البروج: ۱۰][۲].

قبل از این مطلب، گویی که در پی کشف معانی متنوّعِ پنهان در کاربردهای این کلمه است، می‌گوید: «فتنه مثل بلا به کار می‌رود؛ هردو در اموری مثل سختی و آسایش که انسان به آن گرفتار می‌شود، کاربرد دارند که هر دودر سختی معنای گویاتر و بیشتر به کار می‌روند. خداوند درباره‌ی هردو فرموده است: ﴿وَنَبۡلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلۡخَيۡرِ فِتۡنَةٗ﴾ [الأنبياء: ۳۵][۳]. و درباره‌ی سختی فرموده است: ﴿إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ﴾ [البقرة: ۱۰۲][۴]؛ ﴿وَٱلۡفِتۡنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلۡقَتۡلِ﴾ [البقرة:۱۹۱]؛ ﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ﴾ [البقرة: ۱۹۳][۵].

ابن سلام تلاش کرده است تا وجود متعدد معنای «فتنه» را بررسی کند که آن را در یازده وجه در کتاب التصاریف به شرح زیر ذکر کرده است:

۱- بقره (۲) آیه‌ی ۱۹۱: فتنه [= شرک] از قتل بدتر است.
۲- بروج (۸۵) آیه‌ی ۱۰: کسانی که مردان مؤمن را آزار کرده‌اند.
۳- انبیاء (۲۱) آیه‌ی ۳۵: و شما را از راه آزمایش به بد و نیک، خواهیم آزمود.
٤- بقره (۲) آیه‌ی ۱۰۲: ما وسیله‌ی آزمایش برای شما هستیم.
۵- همان، آیه‌ی ۱۹۳: با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد.

۱- فتنه یعنی شرک، در آیه‌ی﴿وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِۖ﴾ [البقرة: ۱۹۳][1]؛ یعنی تا اینکه شرک باقی نماند. و یا آیه‌ی ﴿وَٱلۡفِتۡنَةُ أَشَدُّ مِنَ ٱلۡقَتۡلِۚ﴾[2]؛ یعنی شرک از جنگ در ماه حرام نزد خداوند گناهش بیشتر است. دیدیم که این دو آیه به نظر راغب بلا و سختی بودند و این اختلاف بر اهل بصیرت پوشیده نیست.

۲- فتنه به معنای کفر: ﴿فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ﴾ [آل عمران: ۷][3]؛ یعنی کفر. گفته می‌شود:﴿أَلَا فِي ٱلۡفِتۡنَةِ سَقَطُواْۗ﴾ [التوبة: ٤٩][4]؛ یعنی در کفر. همچنین فرمود:﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ﴾ [النور: ٦٣][5]. یعنی کفر. ﴿وَلَٰكِنَّكُمۡ فَتَنتُمۡ أَنفُسَكُمۡ﴾ [الحدید: ١٤][6]؛ یعنی كَفَرْتُمْ أنْفُسَكُمْ همچنین هر فتنه در باب منافقان و یهود.

۱- بقره (۲) آیه‌ی ۱۹۳: با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد، و دین مخصوص خدا شود.
۲- همان، آیه‌ی ۱۹۱: فتنه [= شرک] از قتل بدتر است.
۳- آل عمران (۳) آیه‌ی ۷: برای فتنه جویی و طلب تأویل آن به دلخواه خود، از متشابه آن پیروی می‌کنند.
٤- توبه (۹) آیه‌ی ٤۹: هشدار! که آنان خود به فتنه افتاده‌اند.
٥- نور (۲٤) آیه‌ی ٦۳: پس کسانی که از فرمان او تمرّد می‌کنند بترسند، که مبادا بلایی بدیشان رسد.
٦- حدید (٥۷) آیه‌ی ١٤: ولی شما خودتان را در بلا افکندید.

۳- فتنه یعنی آزمایش: ﴿الٓمٓ ١ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ٢﴾ [العنکبوت: ۱-۲][۱]؛ یعنی آنها در ایمانشان مورد امتحان واقع نمی‌شوند؟ ﴿وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ٣﴾ [العنکبوت: ۳][۲]؛ یعنی حال انسانهای قبل از آنها را آزمودیم، و آنها را از بلاها و مصیبتها و رنجها باخبر ساختیم، گروهی صبر کردند و در ایمان صادق بودند و گروهی تکذیب کردند و بازگشتند و به خدا کافر شدند. و در امتحان و آزمایش است که آدمی، بزرگ یا خوار می‌شود. خداوند به موسی فرمود: ﴿وَفَتَنَّٰكَ فُتُونٗاۚ﴾[۳]؛ یعنی تو را بارها آزمودیم.

٤- فتنه یعنی عذاب در دنیا: ﴿فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِ﴾ [العنکبوت: ۱۰][٤]؛ یعنی عذاب مردم در دنیا را مثل عذاب در آخرت قرار داده است. به نقل از سدّی روایت شده است

۱- عنکبوت (۲۹) آیه‌ی ۱ و ۲: آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند.

۲- عنکبوت (۲۹) آیه‌ی ۳: و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را نیز معلوم دارد.

۳- طه (۲۰) آیه‌ی ٤۰: و تو را بارها آزمودیم.

٤- عنکبوت (۲۹) آیه‌ی ۱۰: و چون در راه خدا آزار کشند، آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می‌دهند.

که این آیه درباره‌ی عیاش بن ابی ربیعه برادر ابوجهل، نازل شده است. و آیه‌ی﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِنۢ بَعۡدِ مَا فُتِنُواْ﴾ [النحل: ۱۱۰][1]؛ یعنی بعد از این که در دنیا عذاب شدند.

۵- فتنه یعنی سوختن به وسیله‌ی آتش: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَتَنُواْ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [البروج: ۱۰][2]؛ یعنی مردان و زنان مؤمن را در دنیا سوزاندند. نزد دیگر مفسّران غیر از ابن سّلام، آنها را به واسطه‌ی سوزاندن و غیره شکنجه کردند. و آیه‌ی ﴿يَوۡمَ هُمۡ عَلَى ٱلنَّارِ يُفۡتَنُونَ١٣﴾ [الذاریات: ۱۳][3]؛ یعنی به وسیله‌ی آتش می‌سوزند و در آخرت عذاب می‌شوند: ﴿ذُوقُواْ فِتۡنَتَكُمۡ﴾[4]؛ یعنی سوختن را بچشید.

۶- فتنه یعنی قتل:﴿إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْۚ﴾ [النساء: ۱۰۱][5]؛ یعنی کافران را می‌کشند. و آیه‌ی ﴿خَوۡفٖ مِّن فِرۡعَوۡنَ وَمَلَإِيْهِمۡ أَن يَفۡتِنَهُمۡ﴾ [یونس: ۸۳][6]؛ یعنی آنها را می‌کشد.

۱- نحل (۱٦) آیه‌ی ۱۱۰: با این حال، پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از آن همه زجر کشیدن هجرت کرده.
۲- بروج (۸۵) آیه‌ی ۱۰: کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار کرده.
۳- ذاریات (۵۱) آیه‌ی ۱۳: همان روز که آنان بر آتش، عقوبت و آزموده شوند.
٤- همان، آیه‌ی ۱٤: عذاب موعود خود را بچشید.
۵- نساء (٤) آیه‌ی ۱۰۱: اگر بیم داشتید که آنان که کفر ورزیده‌اند به شما آزار برسانند.
٦- یونس (۱۰) آیه‌ی ۸۳: در حالی که بیم داشتند از آن که مبادا فرعون و سران آنها ایشان را آزار رسانند.

۷- فتنه یعنی مانع شدن: ﴿وَٱحۡذَرۡهُمۡ أَن يَفۡتِنُوكَ عَنۢ بَعۡضِ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَ﴾ [المائدة: ٤٩][1]؛ یعنی مانع تو شوند. و آیه‌ی ﴿وَإِن كَادُواْ لَيَفۡتِنُونَكَ عَنِ ٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ﴾ [الإسراء: ۷۳][2] یعنی مانع تو شوند.

۸- فتنه یعنی گمراهی: ﴿فَإِنَّكُمۡ وَمَا تَعۡبُدُونَ ١٦١ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ بِفَٰتِنِينَ ١٦٢﴾ [الصافات: ١٦١-١٦٢][3]؛ یعنی بر آنچه که گمراه هستید. و آیه‌ی ﴿إِلَّا مَنۡ هُوَ صَالِ ٱلۡجَحِيمِ ١٦٣﴾ [الصافات: ١٦٣][4]؛ یعنی کسی که تقدیر شده در جهنم جای گیرد. و آیه‌ی ﴿وَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ فِتۡنَتَهُۥ فَلَن تَمۡلِكَ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـًٔا﴾[5]؛ یعنی کسی که خداوند گمراهی اش را بخواهد.

۱- مائده (۵) آیه‌ی ٤٩: و از آنان برحذر باش، مبادا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه دراندازند.
۲- اسراء (۱۷) آیه‌ی ۷۳: و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده ایم گمراه کنند.
۳- صافات (۳۷) آیات ۱۶۱ و ۱۶۲: در حقیقت، شما و آنچه که شما آن را می‌پرستید، بر ضدّ او گمراه گر نیستند.
٤- همان، آیه‌ی ۱۶۳: مگر کسی را که به دوزخ رفتنی است.
٥- مائده (۵) آیه‌ی ٤١: و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند، هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی برنمی آید.

۹- فتنه یعنی عذر: ﴿ثُمَّ لَمۡ تَكُن فِتۡنَتُهُمۡ﴾ [الأنعام: ۲۳][1]؛ یعنی عذرشان؛ این تفسیر مجاهد و قتاده است: ﴿إِلَّآ أَن قَالُواْ وَٱللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشۡرِكِينَ﴾[2].

۱۰- فتنه یعنی مسلّط شدن، که درباره‌ی بنی اسرائیل است: ﴿رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا فِتۡنَةٗ لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ [یونس: ۸۵][3]؛ یعنی فرعون و پیروانش را بر ما مسلّط مکن، می‌گویند: اگر من بهتر از آنان نبودم، بر آنها مسلّط نمی‌شدم، پس موجب تسلّط بر آنها می‌شود. و سخن ابراهیم‍ﷺ ﴿رَبَّنَا لَا تَجۡعَلۡنَا فِتۡنَةٗ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾ [الممتحنة: ۵][4]؛ یعنی روزی را بر ما تنگ و بر آنها فراخ مگردان.

۱۱- المفتون یعنی مجنون﴿بِأَييِّكُمُ ٱلۡمَفۡتُونُ٦﴾ [القلم: ٦][5]؛ مجاهد می‌گوید: ﴿بِأَييِّكُمُ ٱلۡمَفۡتُونُ٦﴾، أَيِّكُم الشيطانُ.

۱- انعام (٦) آیه‌ی ۲۳: آن گاه عذرشان جز این نیست.
۲- همان: که می‌گویند: به خدا، پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم.
۳- یونس (۱۰) آیه‌ی ۸۵: پروردگارا، ما را برای قوم ستمگر [وسیله‌ی] آزمایش قرار مده.
٤- ممتحنه (٦۰) آیه‌ی ۵: پروردگارا، ما را وسیله‌ی آزمایش و آماج آزار برای کسانی که کفر ورزیده‌اند مگردان.
۵- قلم (٦۸) آیه‌ی ٦: کدام یک از شما دستخوش جنونید.

«الخزائن»: در آیات متعددی از قرآن کریم و احادیث پاک نبوی، می‌خوانیم که خداوند بلندمرتبه، خزائنی دارد؛ خزائن آسمان‌ها و زمین از آن خدا است و یا خزائن هر چیز نزد او است.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: خزائن و گنجینه‌های همه چیز نزد ما است، ولی ما جز به اندازه‌ی معین، آن را نازل نمی‌کنیم؛ بنابراین، چنان نیست که قدرت ما محدود باشد و از تمام شدن ارزاق، وحشتی داشته باشیم؛ بلکه منبع و مخزن و سرچشمه‌ی همه چیز، نزد ما است و ما توانایی بر ایجاد هر مقدار در هر زمان را داریم، ولی همه چیز این عالم، حساب و کتاب دارد و ارزاق و روزی‌ها نیز به مقدار حساب‌شده‌ای از طرف خدا، نازل می‌گردد.

و پرواضح است که تلاش و کوشش برای زندگی، علاوه بر این که تنبلی و سستی و دل‌مردگی را از انسان‌ها دور می‌سازد و حرکت و نشاط می‌آفرینند، وسیله‌ی بسیار خوبی برای اشتغال سالم فکری و جسمی آن‌ها است و اگر چنین نبود و همه چیز بی‌حساب در اختیار انسان قرار داشت، در آن صورت معلوم نبود که دنیا چه منظره‌ای پیدا می‌کرد؟

یک مشت انسان‌های بیکار، با شکم‌های سیر و بدون هیچ‌گونه کنترل، غوغایی به پا می‌کردند؛ چرا که می‌دانیم، مردم این جهان، همچون انسان‌های بهشتی نیستند که هرگونه شهوت و خودخواهی و غرور و انحراف از دل و جانشان شسته شده باشد،

بلکه انسان‌هایی هستند با همه‌ی صفات نیک و بد که باید در کوره‌ی این جهان قرار گیرند و آبدیده شوند؛ و چه چیز بهتر از تلاش و حرکت و اشتغال سالم، می‌تواند آنان را آبدیده کند.

بنابراین، همان‌گونه که فقر و نیاز، انسان را به انحراف و بدبختی می‌کشاند، بی‌نیازی بیش از حدّ نیز، منشأ فساد و تباهی است.

به هر حال، پس از ذکر این مقدمه، اکنون به تجزیه و تحلیل خود «خزائن» می‌پردازیم.

«خزائن»: جمع «خزانة»، به معنای «محلّی است که انسان، اموال خویش را برای حفظ در آن، جمع‌آوری می‌کند»؛ و در اصل از ماده‌ی «خزن» به معنای «حفظ و نگهداری چیزی» است؛ و پرواضح است است که کسی اقدام به جمع‌آوری و اندوختن و حفظ چیزی می‌کند که قدرتش نامحدود باشد و نتواند در هر عصر و زمانی، آنچه می‌خواهد فراهم سازد؛ از این رو، در موقع توانایی، آنچه لزومش را احساس می‌کند، برای موقع ضرورت می‌اندوزد و در خزانه گردآوری می‌کند.

ولی آیا این مفاهیم در مورد خداوند تصوّر می‌شود؟ به طور مسلّم، خیر؛ به همین دلیل، جمعی از علماء و دانشمندان اسلامی، خزائن خدا را به معنای «مقدورات الهی» تفسیر کرده‌اند؛ یعنی همه چیز در خزانه‌ی قدرت خدا جمع است و هر مقدار از آن را لازم و صلاح بداند، ایجاد می‌کند. ولی برخی دیگر از علماء و

صاحب‌نظران دینی گفته‌اند: منظور از «خزائن خداوند»، مجموعه‌ی اموری است که در عالم هستی و جهان ماده وجود دارد؛ اعم از عناصر و اسباب ایجاد آن‌ها؛ در این مجموعه، همه چیز به حدّ زیاد وجود دارد، ولی هریک از فرآورده‌ها و موجودات خاص این عالم، به مقدار محدودی ایجاد می‌شود، بی‌آنکه امکان وجود تنها، منحصر به آن باشد.

این تفسیر اگر چه از نظر اصولی، مسأله‌ی قابل قبولی است، ولی با تفسیر اول، بیشتر هماهنگ است.

به هر حال، انتخاب تعبیراتی مانند «خزائن الله»، با این که مفهوم معمولی‌اش در مورد خداوند صادق نیست، به خاطر آن است که خداوند می‌خواهد، با زبان خود مردم با آن‌ها سخن بگوید.

«رُبّ كاسية في الدنيا، عارية في الاخرة»: از این بخش از حدیث، معلوم می‌گردد که خمیرمایه‌ی تقوا، دو چیز است: یاد خدا؛ یعنی توجه به مراقبت دائمی خدا و حضور او در همه جا و همه حال؛ و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه‌ی اعمالی که هیچ کار کوچک و بزرگی وجود ندارد مگر این که در آن ثبت می‌شود و به همین دلیل، توجه به این دو اصل (مبدأ و معاد) در سرلوحه‌ی برنامه‌های تربیتی پیامبران قرار داشته و تأثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع، به طور کامل چشمگیر است.

فراموش کردن خدا، سبب خودفراموشی می‌شود؛ دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا از یک سو، فراموشی پروردگار، سبب می‌شود که انسان در لذت‌های مادّی و شهوت‌های حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه، از ذخیره‌ی لازم برای فردای قیامت، غافل بماند.

و از سوی دیگر، فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک او است که هستی مطلق و علم بی‌پایان و غنای بی‌انتها از آن اوست و هر چه غیر اوست، وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می‌باشد و همین امر، سبب می‌شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی‌نیاز بشمارد و به این ترتیب، واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند.

و در واقع، یکی از بزرگترین بدبختی‌ها و مصائب انسان، خود فراموشی است؛ چرا که ارزش‌ها و استعدادها و لیاقت‌های ذاتی خود را که خداوند در او نهفته و از سایر مخلوقات، ممتازش ساخته، به دست فراموشی می‌سپارد و این، مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است؛ و چنین انسانی تا سر حد یک حیوان درنده سقوط می‌کند و همّتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود؛ و این همه، عامل اصلی فسق و فجور، بلکه این خودفراموشی، بدترین مصداق فسق و فجور از طاعت خدا است.

به هر حال، حدیث بالا، اشاره‌ی روشنی به مسأله‌ی فریب وجدان دارد و این که بسیار اتفاق می‌افتد که انسان منحرف و آلوده برای رهایی از سرزنش و مجازات وجدان، در برابر اعمال زشت و انحرافی، دست به فریب وجدان خویش می‌زند و کم‌کم برای خود این باور را به وجود می‌آورد که این عمل من، نه تنها زشت و انحرافی نیست، بلکه اصلاح و مبارزه‌ی با فساد است؛ تا با فریب وجدان، آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

می‌گویند، یکی از سران آمریکا در پاسخ این که: چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن (هیروشیما و ناکازاکی) را بمباران اتمی کنند و حدود ۲۰۰ هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود یا ناقص سازند؟ گفته بود: «ما به خاطر صلح این دستور را داده‌ایم! که اگر این کار را نمی‌کردیم، جنگ طولانی‌تر می‌شد و می‌بایست بیش از این کشته می‌دادیم»!!.

آری مردمان عصر ما نیز برای فریب مردم و یا فریب وجدان خویش، از این گفته‌ها و از آن کارها، بسیار دارند، در حالی که در برابر ادامه‌ی جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی‌دفاع، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن، این که، دست از تجاوزگری بردارند و ملّت‌ها را با سرمایه‌های کشورشان آزاد بگذارند.

و به راستی، چه دردناک است که انسان، این واعظ درونی و این پلیس همیشه بیدار و این نماینده‌ی الهی را در درون خود، خفه کند و یا آن چنان پرده بر روی آن بیفکند که صدایش به گوش نرسد.

۱۲۲۳ - [۵] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرُ يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ؟»

وَفِي رِوَايَةٍ لِمُسْلِمٍ: ثُمَّ يَبْسُطُ يَدَيْهِ وَيَقُولُ: «مَنْ يُقْرِضُ غَيْرَ عَدُومٍ وَلَا ظَلُومٍ؟ حَتَّى ينفجر الْفجْر»[1].

۱۲۲۳- (۵) ابوهریره ﷺ گوید: «رسول خداﷺ فرمودند: «پروردگار بلندمرتبه‌ی ما، هر شب پس از سپری شدن دو سوم شب، به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌فرماید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا بدو بدهم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش و آمرزش کند تا او را ببخشم و مورد عفو قرار دهم»؟

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند؛ و در روایتی از مسلم چنین آمده است]:

۱- مسلم ۵۲٦/۱ ح (۷۵۸-۱٦۸)؛ ترمذی ۳۰۷/۲ ح ٤٤٦؛ ابن ماجه ٤۳۵/۱ ح ۱۳٦٦؛ دارمی ٤۱۳/۱ ح ۱٤۷۹؛ و مسند احمد ۲٦٤/۲.

«آن‌گاه خداوند بلندمرتبه، دست (رحمت و لطف) خویش را می‌گستراند و می‌فرماید: «آیا کسی هست که به ذاتی قرض بدهد که نه فقیر است و نه ستمگر»؟ و خداوند این جملات را (با زبان لطف و کرم خویش) تکرار می‌کند تا صبح بدمد».

شرح: «ینزل ربّنا»: معنا و تفسیر حدیث، این است که پس از سپری شدن یک سوم از شب، رحمت‌های بی‌کران الهی، متوجه بندگان می‌شود؛ و پیام حدیث، این است که بندگان از این فرصت حداکثر استفاده را نمایند و در این وقت با برکت، به عبادت و نیایش مشغول باشند. از این رو، اهمیت حدیث، به خاطر پیام آن می‌باشد؛ امّا به خاطر این که در حدیث آمده است که خداوند بعد از سپری شدن یک سوم از شب، به آسمان دنیا فرود می‌آید؛ مفهوم این حدیث و احادیثی دیگر از این قبیل، یکی از مهمترین مسائل کلامی قرار گرفته است که در دورانی از زمان، میدان تاخت و تاز طلایه‌داران و پیشقراولان این فن بوده است.

اکنون، اگرچه اختلاف‌های علماء در این مسأله، به شدت قبلی خود باقی نمانده است، ولی از آن جایی که حدیث، در مورد یکی از مسائل مهم عقیدتی بحث می‌کند و از ابتدا، این مسأله در کتاب‌های علمی وجود داشته است؛ و همچنین جهت فهم دقیق مسأله‌ی فوق، آوردن بحث مختصری در اینجا، ضروری به نظر می‌رسد.

به هر حال، درباره‌ی احادیثی که در آن‌ها «نزول» (فرود آمدن) یا فعلی مانند آن به خداوند بلندمرتبه، نسبت داده شده است که آن فعل، مربوط به جسم‌ها و امور حادث است، چهار مذهب وجود دارد:

۱- مشبّهه؛ این گروه، این الفاظ را بر معنای ظاهری و حقیقی آن‌ها حمل کرده‌اند و گفته‌اند: این صفات، به همان کیفیتی که برای بندگان ثابت هستند، برای خداوند نیز ثابت‌اند؛ این مذهب، به طور کامل باطل است و جمهور اهل سنّت از ابتدا تاکنون همواره این نظریه را رد کرده‌اند.

۲- معتزله و خوارج؛ این دو گروه وجود صفات برای خداوند را قبول ندارند؛ از این رو، حدیث «نزول» و دیگر احادیث مشابه این موضوع را صحیح نمی‌دانند. این موضوع نیز باطل است.

۳- جمهور سلف و محدثان؛ این گروه می‌گویند: این احادیث، از زمره‌ی «متشابهات» است؛ از این رو، معنای حقیقی «نزول» (فرود آمد ن خدابه آسمان دنیا) که مستلزم تشبیه است، مراد نیست؛ و چون صفت نزول در نصوص صحیح آمده، ثابت می‌باشد، امّا درباره‌ی معنا و کیفیت آن سکوت می‌نماییم و از بحث کردن درباره‌ی آن پرهیز می‌کنیم. و به این گروه از علماء، «مفوّضة» می‌گویند.

٤- متکلّمان؛ این گروه از علماء می‌گویند: مراد چنین الفاظی، هرگز معنای ظاهری آن‌ها نیست؛ چون در این صورت، مستلزم تشبیه است و منظور این کلمات، معنای مجازی است؛ به عنوان مثال: مراد از کلمه‌ی «نزول»، «نزول رحمت» یا «نزول فرشتگان» می‌باشد. و به این گروه از علماء، «مُؤوّلة» می‌گویند؛ و این گروه به دو دسته تقسیم شده‌اند: دسته‌ی اول با چنان جمله‌ها و کلمه‌هایی، این نوع الفاظ را تأویل می‌کنند که از نظر لغت و محاوره، به طور کامل قابل قبول باشد.

و دسته‌ی دوم، در تأویل این نوع کلمه‌ها و جمله‌ها، تأویلات بی‌وجه و دور و درازی را مطرح می‌کنند که بسا اوقات به اندازه‌ای در این زمینه، دچار افراط و زیاده‌روی می‌شوند که می‌توان از تأویل آنان به عنوان تحریف نام برد.

همچنان که پیش‌تر بیان کردیم، دو مذهب اول، به طور کامل، بی‌اساس و باطل هستند و هیچ یک از علماء و صاحب‌نظران راستین اسلامی، قایل به مذهب آنان نبوده‌اند؛ البته اختلاف «تفویض» و «تأویل» میان علماء و اندیشمندان دینی، همواره وجود داشته است؛ از این رو محدثان، قایل به «تفویض» و متکلمان، قایل به «تأویل» بوده‌اند.

برخی از محدثان، این دو نظریه را بدین ترتیب قابل جمع دانسته‌اند که هر کجا تأویل مناسب، امکان‌پذیر است، تأویل کردن بهتر است و هر کجا که تأویل مناسب، امکان‌پذیر نیست و نیاز به تأویل بعید و افراطی است، تفویض بهتر است.

از این رو، برخی از صاحب‌نظران دینی گفته‌اند: اگر چنانچه مخاطب شما، چنان شخصی باشد که اگر برایش تأویل نشود، ممکن است دچار تردید، سوء تفاهم و بداعتقادی شود، در آن صورت می‌توان از تأویل استفاده نمود.

و علامه ابن خلدون در «مقدمه»ی خویش، چه زیبا نوشته است: «اِدراک صفات باری تعالی، از قدرت عقل بشر خارج است و کسی که به وسیله‌ی عقل، بخواهد چنین مسایلی را حل کند، مانند شخص نادانی است که می‌خواهد با ترازوی مخصوص طلا، کوه‌ها را وزن کند».

به هر حال، اگر نگاهی اجمالی به آیات قرآن و احادیث نبوی بیاندازیم، به آیات و احادیث بی‌شماری بر خواهیم خورد که بعضی از آنها، وجود دست و چشم و برخی دیگر وجود مشت و انگشت و صورت و سمت راست و بعضی دیگر بر وجود مکانی برای خدا که در آن قرار می‌گیرد و بعضی دیگر بر وجود نزول خدا در آسمان دنیا و یا بر نزدیکی و دوری او دلالت می‌کنند.

حمل تمام این آیات و احادیث بر ظاهرشان غیرممکن است، چون لازمه‌ی آن، اثبات جسم برای خداوند است. حال آنکه همه‌ی مسلمانان بر این امر اعتقاد دارند و با دلایل و براهین عقلی نیز ثابت شده است که محال است که خداوندﷻ دارای جسم باشد.

چنان‌چه در شرح عقاید نسفیه می‌خوانیم:

«الواحد، القديم، الحيّ، القادر، العليم، السميع، البصير، الشائي، المريد، ليس بعرض ولا جسم ولا جوهر ولا مصور ولا محدود ولا معدود ولا متبعض ولا متجزّيء ولا متركب ولا متناه ولا يوصف بالماهية ولا بالكيفية ولا يتمكن في مكان ولا يجري عليه زمان ولا يشبه شئ ولا يخرج عن علمه وقدرته شئ».

«خداوند ﷻ، ذاتی است یگانه و یکتا، ازلی و ابدی، زنده، قادر، علیم، سمیع، بینا، با اراده و ذاتی است که از عرض، جسم، جوهر، صورت و شکل، حد و نهایت، مساحت، تجزیه و تقسیم، و ترکیب که سایر مخلوقات و موجودات با آن وصف می‌شوند پاک و منزه است و هرگز با ماهیت و کیفیت وصف نمی‌شود و به هیچ عنوان بسان سایر موجودات در جهتی از جهات و مکانی از مکان‌ها جا نمی‌گیرد و زمان بر او جاری نمی‌شود و چیزی شبیه و همسنگ او نیست و هیچ چیز و هیچ‌کس خارج از احاطه‌ی علمی و تسلط و نفوذ و قدرت او نیست».

بر این اساس علما و دانشوران اسلامی در حل آیات و احادیثی که به ظاهر جسمیت و حلول را برای خداوند ثابت می‌کند، دو دسته شده‌اند:[۱].

گروه اول: مذهب تفویض (واگذاری امر به خداوند) که مذهب سلف و پیشینیان و صدر اسلام است [مانند: امام ابوحنیفه، مالک، احمد، شافعی، محمدبن‌حسن، سعدبن معاذ مروزی، عبدالله‌بن‌مبارک، ابومعاذ، خالدبن‌سلیمان، اسحاق‌بن‌راهویه، محمدبن اسماعیل بخاری، ترمذی و..]. این دسته بر این اعتقادند که ما به این قبیل اوصاف که در قرآن و سنت آمده است ایمان داریم که کلام خدا و رسول اوست و در تفسیر آنها تعمق و غور نمی‌کنیم. لذا از تأویل خودداری کردند و گفتند: خدا داناتر است به حقیقت آنها، در حالی که تشبیه و جسمانی بودن او را رد کردند.

به این خاطر وقتی از امام مالک‌بن‌انس سؤال شد که معنای «استوا» ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾چیست؟ گفت: معنای استوا در لغت روشن است، ولی کیفیت و چگونگی آن بر ما مجهول است. سؤال کردن از آن بدعت است و ایمان به آن واجب است.

گروه دوم: مذهب تأویل (شرح و تفسیر) که مذهب خلف و آیندگان است. بعد از اینکه قلمرو اسلام توسعه یافت و بسیاری از

۱- ر.ک: شرح عقاید اهل سنت، ص۷۱-۷۳.

ملت‌ها که متأثر از آرای فلسفی و عقاید ایرانی که اعتقاد به حلول خداوند (در اشیاء) و جسمانی بودن او داشتند، وارد اسلام شدند و سبب برانگیختن این شبهات نسبت به خداوند متعال گردیدند و در عین حال به آنچه که در زبان عربی و ظواهر آیاتی که عقایدشان را تأیید می‌کرد استناد کردند. به ناچار خلف [که بر خلاف سلف که معانی حقیقی اینگونه آیات و احادیث را به خدا واگذار و تفویض می‌کردند] به تأویل الفاظی که دال بر جسمانیت و حلول‌اند پرداختند و آنها را بر معانی مجازی حمل کردند. به حسب آن معانی با مقام الهی مادامی که زبان و لغت احتمال آن معانی را داشت، زیرا معانی مجازی که در قرآن و سنت به کار رفته، بیشتر از معانی حقیقی است. لذا «استوا» در آیه‌ی ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ٥﴾ [طه: ٥] را به استیلا و اقتدار تأویل کردند.

و نیز گفتند: عین بر چشم حقیقی اطلاق می‌شود و مجازاً به معنای اعتنا و توجه به کار می‌رود و «ید» بر بازو و انگشتان حقیقی اطلاق می‌شود و مجازاً بر قدرت و تسلط، و «نزول» بر فرود آمدن جسمانی اطلاق می‌گردد و مجازاً بر پایین آمدن دستور یا فرشته و نیز به معنای تواضع و محبت کردن به کار برده می‌شود. مثلاً می‌گویند: «نزل فلان» یعنی تواضع کرد.

بر این اساس خلف آیه‌ی ﴿يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ﴾ [الفتح: ١٠] را به قدرت و سیطره‌ی او تأویل کردند و آیه‌ی ﴿تَجۡرِي بِأَعۡيُنِنَا﴾ [القمر: ١٤] را به تحت نظر و توجه ما معنی کردند و...[۱].

البته در اینجا این مطلب را نیز باید دانست که تعبیر دست، چشم، انگشت، سمت راست، و... همه و همه الفبایی است که خدا با آن با ما انسان‌ها صحبت می‌فرماید، والاّ این واژه‌ها و مطلب‌ها در برابر قدرت نامحدود و شامله‌ی خدا و حکمت تامّه و مالکیت بی‌حد و نهایت و علم فراگیر و جهانگیر او بی‌مصداق و بی‌معنا است.

پیامبر ﷺ در این حدیث برای بیان عظمت و قدرت خدا از تعبیر کنایی‌ای بسیار زیبا استفاده می‌کند و می‌فرماید:

«همه‌ی دل‌های فرزندان آدم میان دو انگشت از انگشتان قدرت پروردگار متعال است و آنها را هر طور که بخواهد دگرگون می‌نماید».

و معمولاً چنین واژه‌ها و جملاتی کنایه از قدرت مطلقه و سلطه‌ی کامل بر چیزی است. همان‌گونه که ما انسان‌ها در تعبیرات روزمره خویش می‌گوییم؛ فلان شهر در دست من است و یا فلان ملک در قبضه و مشت من می‌باشد.

۱- **شرح** عقاید اهل سنت، ص٧٤.

کوتاه سخن اینکه همه‌ی این تشبیهات و تعبیرات، کنایه از سلطه‌ی مطلقه‌ی پروردگار بر عالم هستی و تمام موجودات و مخلوقات زمینی و آسمانی است تا همگان بدانند که در دنیا و آخرت، کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است، چرا که آفرینش همه‌ی موجودات از ناحیه‌ی او است و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمنداند و تدبیر عالم‌هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه‌ی ارزاق به دست با قدرت اوست.

و همگی این تعبیرات، جنبه‌ی کنایی دارند و به خاطر کوتاهی و نارسایی الفاظ و الفبای ما در زندگی روزمره، ناچاریم آن معانی بلند از قدرت نامحدود شامله‌ی خدا و حکمت تامه و مالکیت بی‌حد و نهایت و علم فراگیر و جهانگیر او تعالی و... را در قالب این الفاظ کوچک بریزیم، چرا که ما الفاظ و واژه‌ها و جملاتی که در خور بیان مقام عظمت و قدرت پروردگار باشد در اختیار نداریم، پس به ناچار از همین الفاظ و با استفاده از همین تشبیهات و تعبیرات کنایی، در بیان عظمت و قدرت و شکوه و جلال و عزت و اقتدار ذات باری‌تعالی استفاده می‌کنیم. و این درست به آن می‌ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می‌کند، مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید کوتاهی کرده و اگر هم

بگوید، ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند، زیرا شنونده در آن شرایط توانایی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

از این رو نباید کسی از این‌ها احتمال تجسم و حلول پروردگار را بدهد و براستی که جز انسان بسیار ساده لوح، بی‌خرد، کوته‌بین و کوته‌فکر و کم‌ظرفیت و ضعیف‌الایمان دیگر کسی چنین فکری در قوه‌ی مدرکه و مخیله‌اش نقش نخواهد بست.

و بی‌گمان اگر انسان‌ها با معیار و مقیاس‌های کوچک و ناچیز اندیشه‌های خود درباره‌ی ذات و صفات پاک و بی‌عیب و نقص خدا، قضاوت نمی‌کردند، هرگز به بیراهه‌ها و سیاه‌چاله‌های کفر و زندقه، الحاد و بی‌بندوباری، گمراهی و ضلالت و شقاوت و بدبختی نمی‌افتادند.

«حتّي يبقي ثلث الليل الاخر»: در برخی از روایات، به جای «یک سوم آخر شب»، «یک سوم اول شب» آمده است؛ و بسیاری از محدثان هم، همین روایت «یک سوم آخر شب» را ترجیح داده‌اند.

«غیر عدوم»: فقیر نیست که از ادای بدهکاری بازماند.

«لاظلوم»: ستمگر و ظالم نیست که از ادای بدهکاری، شانه خالی کند. و پرواضح است که مانع بازپرداخت دَین، یا فقر و تنگدستی است و یا ظلم و ستمگری.

«من یقرض»: چه کسی وام می‌دهد.

وام دادن به خدا، به معنای «انفاق در راه خدا» است؛ و به گفته‌ی برخی از علماء و صاحب‌نظران اسلامی، انفاق‌هایی که در راه جهاد می‌شود؛ زیرا در آن زمان، تهیه‌ی هزینه‌های مختلف جهاد، بر دوش مبارزان و رزمندگان مسلمان بود؛ در حالی که برخی دیگر از اندیشمندان دینی، بر این باورند که هرگونه انفاقی را شامل می‌شود؛ و این تفسیر با ظاهر آیات و احادیث، سازگارتر است؛ به خصوص این که معنای اول را نیز در برمی‌گیرد.

و در واقع، انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان و حمایت از محرومان، همان کار جهاد را می‌کند؛ زیرا هردو مایه‌ی استقلال و سربلندی جامعه‌ی اسلامی است.

در آیات قرآن و احادیث نبوی، در چندین جا، در مورد انفاق در راه خدا، تعبیر به «قَرض» و «وام دادن به پروردگار» آمده است؛ و این، نهایت لطف خداوند نسبت به بندگان را از یک سو و کمال اهمیت مسأله‌ی انفاق را از سوی دیگر می‌رساند؛ با این که مالک حقیقی سراسر هستی او است و انسان‌ها تنها به عنوان نمایندگی خداوند، در بخش کوچکی از آن، دخل و تصرّف می‌کنند؛ چنان که در آیه‌ی ۷ سوره‌ی حدید می‌خوانیم: ﴿ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَأَنفِقُواْ مِمَّا جَعَلَكُم مُّسۡتَخۡلَفِينَ فِيهِۖ﴾ [الحدید: ۷]؛ «به خدا و فرستاده‌اش ایمان بیاورید و از آنچه خداوند شما را در آن نماینده‌ی خود ساخته است، انفاق کنید».

ولی با این حال باز هم از بنده‌ی خویش طلب وام می‌کند، آن هم وامی با چنین سود بسیار فراوان. «کرم بین و لطف خداوندگار»!. آری، خداوند بلندمرتبه، از ما انسان‌ها و بندگان ضعیف و ناتوان، درخواست قرض کرده است، در حالی که گنج‌ها و خزانه‌های آسمان و زمین، از آن اوست و بی‌نیاز و ستوده نیز است. آری، این‌ها نه از جهت نیاز اوست، بلکه می‌خواهد ما انسان‌ها را بیازماید که کدام یک نیکوکارتریم.

١٢٢٤ - [٦] (صَحِيح)

وَعَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ فِي اللَّيْلِ لَسَاعَةً لَا يُوَافِقُهَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللهَ فِيهَا خَيْرًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا أَعْطَاهُ إِيَّاه وَذَلِكَ كل لَيْلَة» رَوَاهُ مُسلم[1].

١٢٢٤- (٦) جابر بن عبدالله ﷺ گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «در شب، لحظه‌ای وجود دارد که هر بنده‌ی مسلمانی آن را دریابد و امر نیکی از امور دنیا و آخرت را در آن لحظه از خداوند بخواهد، قطعاً خداوند، دعایش را اجابت می‌کند و بدو آن چیز را ارزانی می‌کند. و این حکایت، در همه‌ی شب‌ها جاری است».

[این حدیث را مسلم روایت کرده است].

١٢٢٥ - [٧] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

١- مسلم ٥٢١/١ ح (٧٥٧-١٦٦).

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَحَبُّ الصَّلَاةِ إِلَى اللّٰهِ صَلَاةُ دَاوُدَ وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللّٰهِ صِيَامُ دَاوُدَ كَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ وَيَنَامُ سُدُسَهُ وَيَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا»[1].

۱۲۲۵- (۷) عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «دوست‌داشتنی‌ترین نمازها در پیشگاه خداوند، نماز داود علیه السلام و دوست‌داشتنی‌ترین روزه‌ها در نزد او، روزه‌ی داود علیه السلام است؛ نیمه‌ای از شب را می‌خوابید و یک سوّمش را برای گزاردن نماز برمی‌خاست و یک ششم دیگر آن را می‌خوابید؛ و یک روز، روزه می‌گرفت و روز دیگر افطار می‌کرد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند]

شرح: «کان ینام نصف اللیل...»: در روایتی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که: «جاء ثلاثة رهط إلى أزواج النبي صلى الله عليه وسلم يسألون عن عبادة النبي صلى الله عليه وسلم، فلما أخبروا بها كأنهم تقالوها ؛ فقالوا: أين نحن من النبي صلى الله عليه وسلم، وقد غفرالله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر؟! فقال أحدهم: أما أنا فأصلي الليل أبداً. وقال الآخر: أنا أصوم النهار ابداً، ولا أفطر. وقال الآخر: أنا أعتزل النساء فلا أتزوج أبداً، فجاء النبي صلى الله عليه وسلم إليهم فقال: «أنتم الذين قلتم كذا وكذا؟! أما والله إني لأخشاكم لله، وأتقاكم له، لكني أصوم وأفطر، وأصلي وأرقد، وأتزوج النساء، فمن رغب عن سنتي فليس مني» متفق علیه[2].

۱- بخاری ۱۶/۳ ح ۱۱۳۱؛ نسایی ۲۱۴/۳ ح ۱۶۳۰؛ ابن ماجه ۵۴۶/۱ ح ۱۷۱۲؛ و مسند احمد ۱۶۰/۲.
۲- بخاری ح۵۰۶۳، مسلم ۱۰۲۰/۲ ح ۵ – ۱۴۰۱.

انس ﷺ گوید: «سه نفر نزد همسران پیامبرﷺ آمدند و از کمیت و کیفیت و شیوه و روش عبادت پیامبرﷺ سؤال نمودند.

چون آنان را از شیوه‌ی عبادت آن حضرتﷺ باخبر ساختند، گویا آنان عبادت پیامبرﷺ را کم شمردند و با خود گفتند: ما کجا و پیامبر کجا. بی‌گمان خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را آمرزیده و بخشیده است.

پس از آن، یکی از آن سه نفر گفت: اما من همیشه نماز شب به پا می‌دارم. دیگری گفت: من تمام عمر را روزه می‌گیرم و یک روز آن را نخواهم خورد. سومی گفت: (پاره‌ای از لذائد و راحتی‌ها را بر خود حرام می‌کنم) و از زنان کناره‌گیری می‌نمایم و هرگز ازدواج نمی‌کنم (و راه درویشی و رهبانیت و دوری از لذائذ و آمیزش جنسی با زنان را در پیش می‌گیرم. سخنانشان را به گوش پیامبر ﷺ رسانیدند، لذا) پیامبر ﷺ به نزد آنان رفت و فرمود: شما کسانی هستید که چنین و چنان گفته‌اید؟ (و پاره‌ای از طیبات و لذائذ و راحتی‌ها را بر خود تحریم کرده و سوگند یادکرده‌اید که شب‌ها مشغول عبادت و روزها مشغول روزه باشید و همانند کشیشان مسیحی و رهبان‌ها و مرتاضان، دنیا را ترک گویید و رهبانیت و ترک آمیزش جنسی با همسر و امتناع از ازدواج را در پیش گیرید)؟

به خدا سوگند که من بیشتر از همه‌ی شما از خدا می‌ترسم و از شما پرهیزگارتر و باتقواترم. با این وجود هم روزه می‌گیرم و هم می‌خورم و قسمتی از شب را به اقامه‌ی نماز می‌پردازم و قسمتی از آن را می‌خوابم و با زنان نیز ازدواج می‌کنم و با همسرانم آمیزش دارم.

(سنت و روش من این است) پس هرکس از سنت و منش من روی گرداند از من نیست».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: در این حدیث پیامبر ﷺ نسبت به کسانی که به دلیل تدین و ایمان، حلال خدا را بر خود حرام می‌گردانند، به شدت مخالفت نموده است. چنانچه خداوند نیز با چنین افرادی آهنگ مخالفت را زده و سخت آنها را محکوم کرده است. آنجا که می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ﴾ [الأعراف: ۳۲].

«بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خویش آفریده است و همچنین مواهب و روزی‌های پاکیزه را تحریم کرده است».

و نیز می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُحَرِّمُواْ طَيِّبَٰتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمۡ وَلَا تَعۡتَدُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُعۡتَدِينَ٨٧﴾ [المائدة: ۸۷]

«ای مؤمنان! چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند برای شما حلال کرده است بر خود حرام مکنید و از حلال به حرام تجاوز ننمایید و از حدود

و مقررات الهی تخطی نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد».

و در حقیقت شریعت مقدس اسلام، ستم بر بدن و واردآوردن تکلیف بیش از حد بر آن و زیاده‌روی و مبالغه در عبادات از طریق کار و بیداری زیاد و گرسنگی و ترک لذائذ و طیبات و راحتی‌ها، اگر چه به منظور عبادت خداوند هم باشد را حرام گردانیده است، تا جایی که پیامبر اکرمﷺ هنگامی که شنید یکی از یاران او خواست، همیشه شب زنده‌داری کند و دیگری خواست که تمام عمرش روزه‌دار باشد و هیچ روزی را افطار ننماید و سومی خواست که از زنان دوری گزیند و تن به ازدواج ندهد، پیامبرﷺ به آنان اعتراض نمود و خطاب به آنان فرمود:

«من از شما نسبت به خداوند داناتر و ترسناک ترم، با این وجود گاهی شب را به قیام و شب زنده‌داری به سر می‌برم و گاه می‌خوابم و بعضی روزها روزه می‌گیرم و بعضی را افطار می‌نمایم و با زنان ازدواج می‌کنم. و هر کسی از سنت و شیوه‌ی من روی گردان شود، جزو امت من نیست».

و نیز در حدیثی دیگر آمده که پیامبرﷺ بر عثمان‌بن‌مظعون و عبدالله‌بن‌عمرو و عده‌ای دیگر از صحابه به خاطر افراط و غلوّ آنان در تعبد، اعتراض نمود و سخت با آنان مخالفت کرد و به آنان یادآوری نمود که بدن، خانواده، زن، مهمان، چشم، گوش و جامعه

بر آنان حق و وظیفه دارند و باید به تمام شئون اسلامی اعم از حقوق‌الناس و حقوق الله پایبند باشند و دست از افراط و تفریط و غلوّ و زیاده‌روی و تحریم طیبات و چیزهای پاکیزه بردارند.

به طور کلی از این حدیث چند نکته را می‌توان برداشت کرد:

اسلام دین رهبانیت نیست و تحریم پاره‌ای از لذائذ و پاکی‌ها مانند: خواب، آمیزش جنسی با همسر، خوردن غذا، ازدواج و... از کارهای کشیشان مسیحی، راهبان و مرتاضان هندی به شمار می‌آید که در اسلام هیچ جایگاهی ندارد.

تشویق به میانه‌روی و آسان‌گیری و سهولت در عبادت و بهره‌گیری از طیبات و چیزهای پاک و پاکیزه.

فضیلت نکاح و ترغیب به آن

مباح بودن استفاده از خوراک، لباس و زن خوب. البته بدون هیچ‌گونه اسراف و تبذیر و کبر و نخوتی.

کوشش در پیروی از سنت و دوری از مخالفت با آن

عدم غلو و افراط در دین و دوری‌گزیدن از حلال‌های خداوندی و ترک بدعت و نوآوری و چیزهای نوساخته و نوپیدا.

در این حدیث به این نکته اشاره رفته است که: مبنای شریعت برآسان‌گیری و رفع عسر و حرج و تشدید و سختگیری از بندگان است. و برای مسلمانان نیز مناسب است که پیوسته رعایت حد

وسط و اعتدال میان افراط و تفریط، آن هم بر مبنای اصول و موازین اسلامی را سرلوحه‌ی کار خود قرار دهند.

خداوند در آیات زیادی نیز به این موضوع اشاره کرده است، به عنوان مثال، در سوره مائده، درپایان آیه تیمم و طهارت می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ [المائدة: ٦].

«خدا نمی‌خواهد بر شما سخت بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس او بدارید».

و در سوره‌ی بقره در پایان آیه روزه و مسائل آن از قبیل رخصت افطار برای بیمار و مسافر می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ١٨٥].

«خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد».

و در پایا ن آیات محرّمات ازدواج، و بیان رخصت‌های خداوند درآن از قبیل: جواز نکاح کنیزان مؤمن برای کسانی که از ازدواج زنان آزاد، ناتوان هستند می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا٢٨﴾ [النساء: ٢٨].

«خدا می‌خواهد تا بارتان را سبک گرداند و می‌داند انسان ناتوان آفریده شده است».

و نیز در پایان سوره حج به دنبال یک سلسله اوامر و نواهی می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ [الحج: ۷۸].

«خداست که شما را برای خود برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است».

پیامبرﷺ نیز می‌فرماید:

«يسّروا ولاتعسّروا وبشّروا ولا تُنفِّروا». «آسان گیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر نگردانید».

و نیز می‌فرماید:

«انّما بُعثتم مُيسّرين ولم تُبعثوا معسرين». «شما برای آسان‌گیری مبعوث شده‌اید نه برای سخت‌گیری».

در این حدیث نیز، پیامبرﷺ به راهب‌ها و راهبه‌های مسیحی اشاره کرده که آنها نه‌تنها آئین توحیدی مسیح را رعایت نکردند و آن را با انواع شرک و چندگانه‌پرستی آلودند، بلکه دست به تشریع و قانون‌گذاری و بدعت و(رهبانیت)، تحریم ازدواج برای مردان و زنان تارک دنیا و انزوای اجتماعی و پشت پا زدن به وظائف انسان در اجتماع را ابداع نمودند وکاری را بر خود نذر و واجب کردند که خداوند آنها را بر ایشان فرض و واجب نکرده بود، اما آنها از تخفیف و تیسیر و آسان‌گیری الهی بهره نبردند و دست به نوآوری زدند و صومعه‌های و و دَیرهایی دورافتاده برای عبادت و زندگی

در محیطی دور از اجتماع بشری را برای خویش برگزیدند و به تمام وظائف انسان در اجتماع پشت پا زدند و انزوای اجتماعی را در پیش گرفتند. و خلاصه، آنها بر خود سخت گرفتند و خداوند نیز برآنها سخت گرفت.

از این رو، پیامبر ﷺ از پیروانش می‌خواهد که بسان آنها برخود سخت نگیرند و به دنبال بدعت و نوآوری در دین که رهاورد و ارمغانش جز سختی و مشقت، نیست نروند، چرا که این از اصول ثابت شده شریعت مقدس اسلام است که بدعت، دین را سخت می‌کند و آن را با طبیعت سهل و آسانش بیگانه می‌سازد.

اسلام بشدت مخالف بدعت و نوآوری در دین است تا مردم از پیش خود چیزهایی را به دین نیافزایند تا باعث سختی و مشقت در دین شود و روح شریعت که بر مبنای آسان‌گیری و رفع عسر و حرج است، تحت‌الشعاع بدعت‌های آنها قرار بگیرد. چراکه اگر مردم دست به نوآوری بزنند و به احکام و فرامین ساده و بی‌آلایش خدا، اعتنایی نورزند وآنها را ناقص وکم پندارند و چندین برابر آنچه خدا نازل کرده است به دین بچسبانند، دست آخر نتیجه‌اش این می‌شود که تکالیف و وظایف دینی بر مردم سنگین می‌شود و دین‌زده می‌گردند و بسان راهب‌ها و راهبه‌های مسیحی به انحراف و الحاد و نا هنجاری‌ها و ناملایمات دینی و اجتماعی گرفتار می‌آیند.

١٢٣٦ - [٨] (مُتَّفَقٌ عَلَيهِ)

وَعَنْ عَائِشَةَ ﭫ قَالَتْ: «كَانَ تَعْنِي رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَنَامُ أَوَّلَ اللَّيْلِ وَيُحْيِي آخِرَهُ ثُمَّ إِنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ إِلَى أَهْلِهِ قَضَى حَاجَتَهُ ثُمَّ يَنَامُ فَإِنْ كَانَ عِنْدَ النداء الأول جنبا وثب فَأَفَاضَ عَلَيْهِ الماس وَإِنْ لَمْ يَكُنْ جُنُبًا تَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ ثُمَّ صلى رَكْعَتَيْنِ»[1].

۱۲۲۶- (۸) عایشه ﭫ گوید: رسول خدا ﷺ (معمولاً پس از گزاردن نماز عشاء) در آغاز شب می‌خوابیدند و سپس در آخر شب، برمی‌خاستند و از خواب بیدار می‌شدند و نماز تهجّد می‌گزاردند؛ (و چون نزدیک سحر می‌شد، آن حضرت ﷺ نماز وتر خویش را می‌گزاردند و آن‌گاه به رختخواب خود برمی‌گشتند؛) آن‌گاه اگر نیازی به جماع و همبستری با همسران خویش داشتند؛ با آن‌ها گرد می‌آمدند و خویشتن را بدان‌ها می‌رساندند و نیاز خود را برطرف می‌کردند و سپس می‌خوابیدند؛ و چنانچه به هنگام اذان اول (یعنی اذان صبح)، جُنب بودند و نیاز به غسل داشتند، بلند می‌شدند و غسل می‌نمودند؛ و اگر جُنب نبودند، برای نماز وضو می‌گرفتند؛ آن‌گاه دو رکعت (سنّت صبح) را می‌گزاردند.

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: «ینام اوّل اللیل»: در آغاز شب می‌خوابیدند؛ یعنی رسول خدا ﷺ معمولاًپس از گزاردن نماز عشاء، در آغاز شب می‌خوابیدند.

«حاجة»: نیاز به گردآمدن با همسر.

۱- بخاری ۳۲/۳ ح ۱۱٤٦؛ مسلم ۵۱۰/۱ ح (۷۳۹-۱۲۹)؛ نسایی ۲۱۸/۳ ح ۱٦٤۰؛ ابن ماجه ٤۳٤/۱ ح ۱۳٦۵؛ و مسند احمد ۱۰۲/٦.

«قضی حاجته»: این عبارت، کنایه از جماع و همبستری و زناشویی و آمیزش جنسی است.

«وثب»: شتابان از جای برخاست و پرید.

«افاض»: ریخت؛ جاری کرد؛ پاشید. «افاض علیه من الماء»: از آب، برخود ریخت و غسل کرد.

«النداء الاول»: مراد اذان صبح است؛ زیرا به اذان صبح، «نداء اول» و به اقامه، «نداء دوم» گفته می‌شود.

ناگفته نماند که حدیث بالا، در بخاری و مسلم، بدین ترتیب آمده است:

اسود ﷺ گوید: «سألتُ عایشة ﷺ کیف کان صلاةالنبيّ ﷺ باللیل؟ قالت: کان ینام اوّله، ویقوم اخره؛ فیصلّي ثمّ یرجع الي فراشه؛ فاذا اذّن المؤذّن وثب؛ فان کان به حاجة اغتسل والّا توضّأ وخرج».

«از عایشه ﷺپرسیدم: نماز شب پیامبر ﷺ چطور بود؟ گفت: پیامبر اکرم ﷺ اول شب می‌خوابیدند و در آخر شب بیدار می‌شد، و نماز را می‌خواند؛ سپس به رختخواب خویش برمی‌گشت؛ وقتی که مؤذن، اذان می‌گفت، بلند می‌شد و چنانچه نیاز به غسل می‌داشت، غسل می‌کرد وگرنه وضو می‌گرفت و از منزل به سوی مسجد خارج می‌شد».

و در ترمذی، چنین آمده است:

اسود بن یزید ﷺ گوید: «سَأَلْتُ عَائِشَةَ ﷺ عَنْ صَلاَةِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ بِاللَّيْلِ، فَقَالَتْ: كَانَ يَنَامُ أَوَّلَ اللَّيْلِ ثُمَّ يَقُومُ، فَإِذَا كَانَ مِنَ السَّحَرِ أَوْتَرَ، ثُمَّ أَتَى فِرَاشَهُ فَإِن كَانَ لَهُ حَاجَةٌ أَلَمَّ بِأَهْلِهِ، فَإِذَا سَمِعَ الأَذَانَ وَثَبَ، فَإِنْ كَانَ جُنُبًا أَفَاضَ عَلَيْهِ مِنَ الْمَاءِ، وَإِلَّا تَوَضَّأَ وَخَرَجَ إِلَى الصَّلاَةِ».

از عایشه ﷺ پرسیدم: کیفیت و نحوه‌ی نماز شب رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ وی در پاسخ گفت: رسول خدا ﷺ معمولاً (پس از خواندن نماز عشاء) در آغاز شب می‌خوابیدند، و سپس (در آخر شب) برمی‌خواستند و از خواب بیدار می‌شدند (و نماز می‌خواندند)؛ و چون نزدیک سحر می‌شد، آن حضرت ﷺ نماز وتر خویش را می‌گزاردند و آن گاه به رختخواب خود برمی‌گشتند؛ و اگر نیازی به جماع و همبستری با همسران خویش داشتند، با آنها گرد می‌آمدند و خویشتن را بدانها می‌رساندند. و چون صدای اذان را می‌شنیدند، بلند می‌شدند؛ و چنانچه جُنب بودند و نیاز به غسل داشتند، غسل می‌نمودند وگرنه وضو می‌گرفتند و از منزل به سوی مسجد(برای گزاردن نماز صبح) بیرون می‌شدند.

فصل دوم

۱۲۲۷ - [۹] (حسن بشواهده)

عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَهُوَ قُرْبَةٌ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ وَمَكْفَرَةٌ لِلسَّيِّئَاتِ وَمَنْهَاةٌ عَنِ الْإِثْمِ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

۱۲۲۷- (۹) ابواُمامه رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «بر شما باد به گزاردن نماز تهجّد؛ زیرا شب زنده‌داری با گزاردن نماز تهجّد، شیوه و روش پیشینیان از بندگان نیک خدا و باعث نزدیکی شما به بارگاه پروردگارتان و سبب نابودکردن گناهان و بازدارنده‌ی از گناه است».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «علیکم»: شما باید؛ بایستی؛ حتماً باید؛ بر شماست که؛ وظیفه‌ی شماست که؛ بگیرید؛ بچسبید؛ به کار گیرید؛ استفاده کنید؛ دریابید.

«قیام اللیل»: شب زنده‌درای؛ گزاردن نماز تهجّد در پاسی از شب.

«دأب»: عادت؛ کار؛ شیوه؛ روش.

«قربة»: به معنای تقرّب یا چیزی است که مایه‌ی تقرّب و نزدیکی به خدا گردد.

«مُکفِّرة»: محوکننده؛ از بین برنده.

«منهاة»: بازدارنده؛ دورکننده؛ اجتناب دهنده.

۱- ترمذی ۵/۵۱۶ ح ۳۵۴۹.

«الاثم»: گناه؛ خطا؛ بزه؛ معصیت.

شب زنده داری و جلوگیری انسان از ارتکاب گناه:

در زمانی زندگی می‌کنیم که فساد همه جا را دربرگرفته است، حتی آثارش در فضا پدیدار و گسترده شده است. البته این بلا هم از دستاوردهای خود بشر است. انتشار و کثرت فساد به مراتب بیشتر از حالت‌های عادی انسان را به معصیت و لجن می‌کشاند، چرا که هرگاه فساد فراگیر شود انسان را در محاصره‌ی گناهان قرار می‌دهد و او را وادار می‌کند که دنبال راه چاره و روزنه‌ای برای نجات خود از معاصی بگردد، تا بتواند او را در این موقعیت خطرناک کمک کند. رسول اکرمﷺ این مطلب را تبیین کرده است: «نماز شب و شب زنده داری بهترین کمک و یاور انسان برای ترک گناه است». لذا اگر انسان خواهان آزادی خود از قید گناهان است باید به مدرسه‌ی انسان ساز شب پناه برد و جهت پاکی و صیقل خویش دمی در خلوت، با یار همدم و هم مجلس شود. حضرت ابوهریره رضي الله عنه از آن حضرتﷺ روایت می‌کند: «در محضر ایشان از کسی چنین یاد شد که در شب به نماز می‌پردازد ولی در روز دست به سرقت و دزدی می‌زند، در پاسخ فرمود: به زودی این عمل خوب او را از آنچه مرتکب می‌شود بازخواهد داشت.»[1] و این هم تفسیر این آیه

۱- به روایت احمد و بزّار؛ مجمع الزوائد ۲/۲۵۸.

است که خداوند در کلام ملکوتی خویش بیان می‌دارد: ﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ [العنکبوت: ٤٥][1].

واقعاً عبادت و شب زنده داری عملی شگفت آور است که انسان در دل شب و در خلوت به نماز خواندن و تلاوت مشغول می‌شود. خدایا! چگونه این نماز و ذکر و تلاوت و دعا صاحبش را از ارتکاب گناه و بدی باز می‌دارد و او را از آلودگی‌ها پیراسته و پاک می‌کند؟ پرواضح است، کسی که در تاریکی‌های شب از بستر خویش برمی خیزد و متوجه ذات باری تعالی می‌شود و خالصانه به پیشگاه آن ذات مقدس به دعا و نیایش می‌پردازد، خود نشان دهنده‌ی صداقت و اخلاص آن انسان است که در آن لحظه، به جز خداوند - که عالم الغیب است - کسی از این کار او، اطلاعی ندارد.

گذشته از این، استمرار و مداومت بر شب زنده داری، حسن مراقبت را در انسان کم کم تقویت می‌کند. این امر نیز، انسان را بر تفکر و اندیشه در مورد کم کاریهایش یاری می‌کند و او را به محاسبه‌ی نفس وامی دارد تا از خواب غفلت بیدار شود و خود را از آلودگی‌ها و موانعی که موجب ناخشنودی پروردگار می‌شود نجات دهد، و چنان احساس و انگیزه‌ای در او به وجود می‌آورد که از ارتکاب گناه و معصیت دست می‌کشد و با خود می‌گوید: چگونه

۱- عنکبوت / ٤٥: «... مسلّماً نماز [انسان را] از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند [از نظر شرع] باز می‌دارد...».

دزدی کنم، حال آنکه خدایی که با او خلوت می‌کنم از این کارم آگاه است، لذا از خداوند پوزش می‌خواهم و به سوی او باز می‌گردم و از این پس هرگز دنبال عمل خلاف نمی‌روم و بدین صورت با همه‌ی گناهان خداحافظی خواهد کرد.

این حدیث، اثر خنثی‌کننده‌ی گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می‌کند، و در حقیقت هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی و ظلمتی را در روح و روان انسان ایجاد می‌کند که اگر این تاریکی‌ها ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده و به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می‌کند، ولی کار نیک و نمازهای روزانه که از انگیزه‌ی الهی سرچشمه گرفته، به روح آدمی لطافتی می‌بخشد که آثار گناه را می‌تواند از آن بشوید و آن تیرگی‌ها را به روشنایی مبدل سازد.

آری! هرگاه نماز با شرایط خود انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز، ایشان را در برابر گناه بیمه می‌کند و زنگار گناه را از آینه‌ی دل می‌زداید و جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند و اراده‌ی انسان را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند.

نماز موجی از معنویت را در وجود انسان ایجاد می‌کند، موجی که سد نیرومندی در برابر گناه ومعصیت پروردگار محسوب می‌شود، نماز وسیله‌ی شستشو از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است. و انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می‌کند. نماز سدی در برابر گناهان آینده است که روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا و خداترسی را در دل پرورش می‌دهد. نماز غفلت زدا است که مرتباً به انسان در روزی پنج مرتبه اخطار می‌کند، هشدار می‌دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می‌سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می‌کند، خودبینی و کِبر را درهم می‌شکند، پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند و تواضع و فروتنی، خشوع و خضوع، و ایثار و فداکاری را به ارمغان می‌آورد.

نماز، وسیله‌ی پرورش فضائل اخلاقی و تکاملی معنوی انسان است، نماز است که انسان را از جهان محدود ماده و چهاردیواری عالم طبیعت بیرون می‌برد و به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان هم صدا و همراز می‌سازد تا خود را بدون نیاز به هیچ واسطه، در برابر خدا می‌بیند و با او به گفتگو برمی‌خیزد.

آری! نماز، وسیله‌ی شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است، البته برای کسانی که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند، نمازی که با روح و با حضور قلب و خشوع و خضوع ادا

شود، این چنین نمازی، آثار گناهان صغیره را از دل و جان می‌شوید و ظلمت و تاریکی را از آن می‌زداید.

ممکن است کسی بپرسد که: این احادیث مردم را به گناهان صغیره تشویق می‌نماید و می‌گویند: با ترک گناهان کبیره، ارتکاب گناهان صغیره و کوچک مانعی ندارد، چرا که خواه ناخواه، چنین گناهانی با نمازهای پنج‌گانه و دیگر عبادات و طاعات بخشوده می‌شوند!.

اما باید دانست که پرهیزکردن از گناهان کبیره، خصوصاً با فراهم بودن زمینه‌های آن‌ها، یک نوع حالت تقوای روحانی را در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت این احادیث، همانند آیه‌ی ﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ﴾ [هود: ١١٤]. من می‌باشد، و در واقع، اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک از قبیل: نمازهای پنج‌گانه، روزه‌ی رمضان، نماز جمعه و... است و این درست به این معنااست که بخشش گناهان صغیره، یک نوع پاداش معنوی برای تارکان گناهان کبیره است، و این خود اثر تشویق کننده‌ای برای ترک گناهان کبیره دارد.

١٢٢٨ - [١٠] (ضَعِيف)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْـخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الـلّٰهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ يَضْحَكُ اللهُ إِلَيْهِمْ الرَّجُلُ إِذَا قَامَ بِاللَّيْلِ يُصَلِّي وَالْقَوْمُ إِذَا صَفُّوا فِي الصَّلَاةِ وَالْقَوْمُ إِذَا صَفُّوا فِي قِتَالِ الْعَدُوِّ.» رَوَاهُ فِي شَرْحِ السّنة[1].

۱۲۲۸- (۱۰) ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «سه نفر هستند که خداوند بلندمرتبه، آنان را دوست می‌دارد و به سوی آنان، با نظر مهر و رحمت می‌نگرد: نخست کسی که شب هنگام برمی‌خیزد و نماز می‌گزارد؛ و دیگر مردمانی که در نماز (به صورت یکنواخت و برابر و پیوسته و راست) صف ببندند؛ و سوّم، مردمانی که به هنگام پیکار و کارزار با دشمن، صف می‌بندند (و در گرماگرم رزم، فرار نمی‌کنند و دلیرانه با دشمن روبه‌رو می‌شوند)».

[این حدیث را بغوی در «شرح السنة» روایت کرده است].

شرح: «یضحک الله الیهم»: این عبارت، کنایه از دوست داشتن و راضی بودن است؛ یعنی خداوند، آنان را دوست می‌دارد و به سوی آنان با نظر مهر و رحمت می‌نگرد.

این حدیث در ترمذی، بدین‌گونه وارد شده است:

«ثلاثة یحبّهم الله وثلاثة یبغضهم الله: فامّا الذین یحبّهم الله: فرجلٌ اتي قوماً فسألهم بالله ولم یسألهم لقرابة بینه وبینهم، فمنعوه فتخلّف رجلٌ باعقابهم فاعطاه سراً لایعلم بعطیّته الا الله والذي اعطاه؛

۱- ابن ماجه ۷۳/۱ ح ۲۰۰.

و قوم ساروا ليلتهم حتي اذا كان النوم احبَّ اليهم ممّا يُعدل به فوضعوا رؤسهم فقام احدهم يُصلّي ويتلوا آيات الله؛ ورجل كان في سرية فلقي العدوّ فهزموا فاقبل بصدره حتّي يُقتل او يفتح له.

و الثلاثة الذين يبغضهم الله:الشيخ الزاني؛ والفقير المختال؛ والغنيّ الظلوم».

«سه نفر هستند که خدا آنان را دوست می‌دارد و سه کس هستند که خدا آنان را دشمن می‌دارد:

امّا آن کسانی که خدا آنان را دوست می‌دارد: نخست آن کسی که نزد گروهی آید و به نام خدا - و نه به نام خویشاوندی که میان آنان است - از آنان تقاضایی کند و آنان چیزی به او ندهند و در آن میان، مردی از آنان از گروه کناره گیرد و به صورت محرمانه چیزی به او بدهد، که جز او و دریافت‌دارنده‌ی صدقه و خدای آن دو، کسی از آن دَهش آگاه نگردد.

دیگر کسی که شبانه با گروهی سفر کند و آن‌گاه که خواب برای آنان از همه چیز دوست‌داشتنی‌تر است و آنان سرها را بر زمین می‌نهند، او به نماز و نیایش برخیزد و قرآن بخواند؛ و دیگر مردی که در میان گروهی به جهاد رود و با دشمن روبه‌رو گردد و در آن شرایط دشوار، یارانش از میدان نبرد بگریزند و او شجاعانه در برابر تجاوزکاران، سینه سپر کند تا یا کشته یا پیروز شود؛ آری، این سه تن را خدا دوست می‌دارد.

امّا آن سه نفری که خدا آنان را دشمن می‌دارد عبارتند از: سالخورده‌ی زناکار، تهیدست خودبزرگ‌بین و ثروتمند ستمکار».

«والقوم اذا صفّوا في قتال العدو»: از مهمترین عوامل پیروزی در برابر دشمنان، انسجام و به هم پیوستگی صفوف در میدان نبرد است، نه تنها در نبردهای نظامی که در نبرد سیاسی و اقتصادی نیز جز از طریق وحدت، کاری ساخته نیست.

در حقیقت، قرآن کریم و سنّت نبوی، دشمنان را به سیلاب ویرانگی تشبیه می‌کنند که تنها با سدّ فولادین، می‌توان آن‌ها را مهار کرد. در یک بنا یا سدّ عظیم، هر کدام از اجزاء نقشی دارند؛ ولی این نقش در صورتی مؤثّر می‌شود که هیچ‌گونه فاصله و شکافی در میان آن‌ها نباشد و چنان متّحد گردند که گویی یک واحد بیش نیستند و همگی تبدیل به یک دست و یک مشت عظیم و محکم شوند که فرق دشمن را در هم می‌کوبد و متلاشی می‌کند!.

افسوس که این تعلیم بزرگ اسلام، امروز فراموش شده و جامعه‌ی بزرگ اسلامی، نه تنها شکل «سدّ فولادین» را ندارد، بلکه به صفوف پراکنده‌ای تبدیل گشته که در مقابل هم ایستاده‌اند و هر کدام هوایی در سر و هوسی در دل دارند.

باید توجه داشت که وحدت صفوف، با گفتار و شعار به دست نمی‌آید، بلکه نیاز به «وحدت هدف» و «وحدت عقیده» است و این

چیزی است که بدون خلوص نیت و معرفت واقعی و تربیت صحیح اسلامی و احیای فرهنگ قرآن، ممکن نیست.

اگر خداوند بلندمرتبه، مجاهدان و رزمندگانی را دوست دارد که همچون سدّ فولادین و محکم در برابر سیلاب ویرانگر و خروشان دشمنان و بدخواهان ایستاده‌اند، پس این جمعیت‌های پراکنده را دشمن می‌دارد و هم اکنون آثار خشم و غضب خدا را در این جامعه‌ی چند صد میلیونی، با چشم خود می‌بینیم که یک نمونه‌ی آن، تسلّط گروه کوچک «صهیونیست‌ها» بر سرزمین‌های اسلامی است.

بار خدایا! به ما آگاهی و بیداری و آشنایی با اوامر و فرامین الهی، تعالیم و آموزه‌های تابناک نبوی، احکام و دستورات حیات‌بخش شرعی و حقایق و مفاهیم والای قرآنی، عنایت فرما.

۱۲۲۹ - [۱۱] (صَحِيح)

وَعَن عَمْرو بن عبسة قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الرَّبُّ مِنَ الْعَبْدِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ الْآخِرِ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَذْكُرُ اللهَ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ فَكُنْ». رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَقَالَ: هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيب إِسْنَادًا[۱].

۱۲۲۹- (۱۱) عمرو بن عبسه ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «خداوند بلندمرتبه از تمامی اوقات، نزدیک‌تر به بنده در پاره‌ی آخر شب می‌باشد؛ پس اگر چنانچه برای تو این امکان وجود داشت تا

۱- ترمذی ۵۳۲/۵ ح ۳۵۷۹؛ و ابن ماجه ۴۳٤/۱ ح ۱۳٦٤.

از بندگانی باشی که در آن لحظه، خدای را یاد می‌کنند، پس از زمره‌ی آن‌ها باش (و پاسی از شب را برای دعا و نیایش و عبادت و پرستش، اختصاص بده)».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده و گفته است: این حدیث، از لحاظ سند، حسن، صحیح و غریب است].

شرح: «اقرب ما يكون الربّ من العبد في جوف الليل الاخر»:

در حقیقت شب زنده‌داری و سحرخیزی، نزدیکترین و آشناترین راه واصلان به حق و مشتاقان وصال دوست می‌باشد.آنان که به این حقیقت پی برده‌اند، همچون دیوانگان شب را با روز و روز را با شب پیوسته و خواب راحت را چنان فراموش نموده‌اند که بزرگترین استراحت آنان همان حالت نیایش در تاریکی‌های شب بوده است و تمام روز را لحظه شماری کرده‌اند تا لحظات خلوت با دوست فرا رسد و با بلندکردن دست‌های نیاز به بارگاه خالق بی‌نیاز و بستن دست‌های بندگی در محضر پروردگار جهانیان قلب خود را آرامش بخشند.

و براستی نمازشب، یک عبادت بزرگ روحانی و معنوی و تربیتی و اصلاحی است چرا که غوغای زندگی روزانه، از جهات مختلف، توجه انسان را به خود جلب می‌کند و فکر آدمی را به وادی‌های گوناگون می‌کشاند به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل در آن بسیار مشکل است اما در دل شب و به هنگام سحر، و

فرونشستن غوغای زندگی مادی و ماشینی و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می‌دهد که کم نظیر و یا در حقیقت بی‌نظیر است.

آری، در محیط آرام و به دور از هرگونه ریا و تظاهر و خودنمایی و توأم با حضور قلب، حالت توجهی به انسان دست می‌دهد که فوق‌العاده روح پرور و تکامل‌آفرین است.

به همین دلیل دوستان خدا، همیشه از عبادت‌های آخر شب برای تصفیه‌ی روح، حیات قلب، تقویت اراده و تکمیل اخلاص و صداقت، نیرو می‌گرفته‌اند.

در جایی خداوند متعال به بیان صفات برجسته‌ی مؤمنان راستین می‌پردازد و اصول عقیدتی و برنامه‌های عملی آنها را به طور فشرده ضمن دو آیه با ذکر هشت صفت بیان می‌دارد که یکی از آنها این است:

﴿تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمۡ عَنِ ٱلۡمَضَاجِعِ يَدۡعُونَ رَبَّهُمۡ خَوۡفٗا وَطَمَعٗا﴾ [السجدة: ١٦]

«پهلوهایشان از بستر به دور می‌شود(و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند».

آری! مؤمنان راستین، به هنگامی که چشم غافلان در خواب است، مقداری از شب را بیدار می‌شوند و در آن هنگام که برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است و شواغل فکری به حداقل

می‌رسد و آرامش و خاموشی، همه جا را گرفته و خطر آلودگی عبادت به ریا و تظاهر کمتر وجود دارد و خلاصه بهترین شرایط حضور قلب فراهم است با تمام وجودشان رو به درگاه معبود می‌آورند و سر بر آستان معشوق می‌سایند وآنچه در دل دارند با او در میان می‌گذارند و با یاد او پیوسته زنده‌اند و پیمانه‌ی قلب خویش را از مهر او لبریز و سرشار دارند.

مؤمنان راستین، خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش‌تر از آن، که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت اوست می‌پردازند. پاسی از شب را به مناجات و راز و نیاز با محبوب می‌گذرانند و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می‌کنند.

و پیامبر ﷺ نیز از این جهت، بهترین اوقات را برای عبادت و بندگی، حصه‌ی آخر شب معرفی می‌کند چرا که در آن حصه از شب، چشم غافلان در خواب است و تمام برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است شواغل فکری به حداقل می‌رسد و آرامش و خاموشی همه جا را فرا می‌گیرد و خطر آلودگی عبادت به ریا و تظاهر کمتر وجود دارد و بهترین شرایط حضور قلب و مناجات با خدا فراهم می‌گردد.

۱۲۳۰ - [۱۲] (حسن)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «رَحِمَ اللهُ رَجُلًا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلَّى وَأَيْقَظَ امْرَأَتَهُ فَصَلَّتْ فَإِنْ أَبَتْ نَضَحَ فِي وَجْهِهَا الْـمَاءَ. رَحِمَ اللهُ امْرَأَةً قَامَتْ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلَّتْ وَأَيْقَظَتْ زَوْجَهَا فَصَلَّى فَإِنْ أَبَى نَضَحَتْ فِي وَجْهِهِ المَاءَ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَالنَّسَائِيّ[1].

۱۲۳۰- (۱۲) ابوهریره ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند مردی را که پاسی از شب را برخیزد و نماز (شب) گزارد و همسر خویش را نیز بیدار کند و او هم نماز گزارد، مورد رحمت خویش قرار دهد؛ و اگر چنانچه همسرش از برخاستن سر باز زد، بر صورتش آب بپاشد (و او را از خواب بیدار کند).

و خداوند زنی را که پاسی از شب را برخیزد و نماز گزارد و شوهرش را نیز بیدار کند و او هم نماز گزارد، مورد رحمت خویش قرار دهد؛ و اگر چنانچه شوهرش (به علّت سنگینی خواب) از برخاستن سر باز زد، بر صورتش آب بپاشد (و او را برای شب زنده‌داری با گزاردن نماز تهجّد بیدار کند)»..

[این حدیث را ابوداود و نسایی روایت کرده‌اند].

شرح: «رحمه الله»: خداوند مورد رحمت خویش قرار دهد.

واژه‌ی «رحمت»:

شریف جرجانی رحمت را چنین تعریف می‌کند: «اراده‌ی رساندن خیر.» راغب در باب رحمت به تعریف و ذکر انواع و شرح آن پرداخته

۱- ابوداود ۱٤٦/۲ ح ۱٤٥۰؛ نسایی ۲۰۵/۳ ح ۱٦۱۰؛ ابن ماجه ٤۲٤/۱ ح ۱۳۳٦؛ و مسند احمد ۲٥۰/۲.

و در مفردات می‌گوید: «رحمت نوعی مهربانی است که مقتضی احسان به مرحوم می‌باشد، گاهی به معنای مهربانی صرف و گاهی به معنای احسان بدون مهربانی به کار می‌رود؛ مثل: ﵀ فلاناً. اگر صفت خداوند باشد، مراد احسان بدون مهربانی و دلسوزی است؛ لذا روایت شده است که حرمت از جانب خداوند، بخشش است و از جانب انسانها، دلسوزی و مهربانی».

وی در شرح رحمان و رحیم به تقسیم رحمت می‌پردازد و آن را به عامّه و خاصّه تقسیم می‌کند. می‌گوید: «رحمان تنها بر خداوند اطلاق می‌شود؛ چون تنها برای او درست است و رحمتش همه چیز را فراگرفته است؛ و رحیم برای غیر او به کار می‌رود؛ و اوست که رحمتش فراوان است. خداوند در توصیف خود می‌فرماید﴿إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۹۹][1]. و در توصیف پیامبرش می‌فرماید: ﴿حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸][2] در شرح قول مشهور میان صوفیان - هو رحمان الدنیا و رحیم الاخرة - می‌گوید: «احسان خالق در دنیا شامل مؤمن و کافر است و در آخرت خاصّ مؤمنان»؛ بنابراین، سخن خداوند که فرموده: «﴿وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖۚ فَسَأَكۡتُبُهَا

۱- بقره (۲) آیه‌ی ۱۹۹: که خدا آمرزنده‌ی مهربان است.
۲- توبه (۹) آیه‌ی ۱۲۸: به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.

لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾ [الأعراف: ١٥٦][1]. تنبیهی است بر این که در دنیا شامل مؤمن و کافر است و در آخرت خاص مؤمنان»

بدون شک، تأثیر این سخن بر ابن عربی هم سرایت کرد، که در فتوحات و دیگر نوشته‌های خود در بحث از رحمت نمایان است. وی هر چند رحمت را بر انواعی تقسیم کرده، مثل رحمت پیشین و امتنانی و طبیعی و واجب؛ امّا همه را به دو نوع اصلی برمی گرداند: رحمت عام و رحمت خاص. رحمت عام از آنِ همه‌ی آفریده‌ها: از مؤمن و کافر و خوب و بد، سنگ و درخت و گیاه و حیوان است و مخصوص همه موجودات به خواصّ آنهاست که برای دیگری نیست. این همان معنایی است که ابن عربی به آن اشاره کرده است: «چون غیر دارای آن مناسبت خاص نیست» و یا آن جا که می‌گوید: «چون رسول دارای مناسبتی است برای همه‌ی امّتی که به سوی آنها مبعوث شد و به او ایمان آوردند؛ او با هر مؤمنی از امّت خویش با مناسبت خاصّی می‌باشد که آن مؤمن آن را تعیین می‌نماید.» پیداست رحمتی که رسول بین مردم منتشر می‌سازد، همان است که از پروردگارش دریافت می‌کند و همه از افاضات و تأثیر وحی می‌باشد.

۱- اعراف (۷) آیه‌ی ١٥٦: و رحمتم همه چیز را فراگرفته است و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند، مقرّر می‌دارم.

نزد شهر زوری در شرح التحفة المرسلة، شامل سخن ابن عربی و دیگران می‌گردد که بی‌نیاز از اطاله‌ی کلام است. آن جا که درباره‌ی دو نوع رحمت می‌گوید: «... او خدایی است که به رحمت عامّه؛ یعنی آفرینش و امداد موصوف است و به رحمت خاص، که همان توفیق در سعادت ابدی است.» عین این معنا را پیامبرﷺ اشاره کرده و فرمود: «خداوند مردم را در ظلمتی آفرید و آن گاه از نورش بر آنها بارید». حکیم حسن بن حمزه‌ی شیرازی می‌گوید: «خَلَق در اینجا به معنای قَدّر است؛ چون تقدیر قبل از آفرینش است؛ و بارش نور کنایه از افاضه‌ی وجود بر ممکنات می‌باشد. هرکس که اندکی از آن نور به او رسید، هدایت شد و بارش عمومی است و اصابت کردن خاص است.» پس وجود هر موجودی به رحمت عام است و هدایت هر موجود به سوی نور و رسیدن به آن همان رحمت خاص.

رحمت در قرآن معانی متعددی دارد و تا آن جا که امکان دارد به آن می‌پردازیم. یحیی بن سلّام از بزرگان قرن دوم هجری در کتاب التعاریف یازده گونه از معانی آن را برشمرده که همان گونه‌هایی است که ترمذی ذکر کرده و در کتاب تحصیل نظائر القرآن آنها را نظایر نامیده است. جای شک نیست که دومی از اوّلی نقل کرده است؛ ولی آنچه که برای ما مهم است، این که این گونه‌ها را از ابن سلّام نقل می‌کنیم.

۱- **رحمت؛ یعنی دین اسلام**؛ بنا به آنچه در آیات آمده است: ﴿يُدۡخِلُ مَن يَشَآءُ فِي رَحۡمَتِهِۦۚ﴾ [الإنسان: ۳۱][۱]، يعني در دين اسلام؛ ﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَهُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَلَٰكِن يُدۡخِلُ مَن يَشَآءُ فِي رَحۡمَتِهِۦۚ﴾ [الشورى: ۸][۲]؛ ﴿لِّيُدۡخِلَ ٱللَّهُ فِي رَحۡمَتِهِۦ﴾ [الفتح: ۲۵][۳]، امّا در سوره‌ي بقره: ﴿وَٱللَّهُ يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُۚ﴾ [البقرة: ۱۰۵][٤]. بنا به قول حصن؛ يعني نبوّت وهم به معناي دين اسلام. ويا در آيه‌ي ﴿يَخۡتَصُّ بِرَحۡمَتِهِۦ مَن يَشَآءُ﴾.

۲- **رحمت؛ یعنی بهشت**: ﴿وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱبۡيَضَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فَفِي رَحۡمَةِ ٱللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۰۷]، یعنی در بهشت خداوند که در آن جاودان هستند؛ ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱعۡتَصَمُواْ بِهِۦ فَسَيُدۡخِلُهُمۡ فِي رَحۡمَةٖ مِّنۡهُ﴾ [النساء: ۱۷۵][٥]، یعنی بهشت؛ ﴿فَيُدۡخِلُهُمۡ رَبُّهُمۡ فِي رَحۡمَتِهِۦۚ﴾ [الجاثية: ۳۰][٦]، یعنی در بهشت او؛ همچنین: ﴿وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ﴾ [الإسراء: ۵۷][۷]؛

۱- انسان (۷٦) آیه‌ی ۳۱: هر که را خواهد، به رحمت خویش درمی آورد.

۲- شوری (٤۲) آیه‌ی ۸: و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را امّتی یگانه می‌گردانید، لیکن هر که را بخواهد به رحمت خویش درمی آورد.

۳- فتح (٤۸) آیه‌ی ۲۵: تا خدا هر که را بخواهد در جوار رحمت خویش درآورد.

٤- بقره (۲) آیه‌ی ۱۰۵: با آن که خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد.

٥- نساء (٤) آیه‌ی ۱۷۵: و امّا کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسّک جُستند، به زودی [خدا] آنان را در جوار رحمت از جانب خویش دآورد.

٦- جاثیه (٤٥) آیه‌ی ۳۰: پس پروردگارشان آنان را در جوار رحمت خویش داخل می‌گرداند.

۷- إسراء (۱۷) آیه‌ی ۵۷: و به رحمت وی امیدوارند.

﴿يَرۡجُونَ رَحۡمَتَ ٱللَّهِۚ﴾ [البقرة: ۲۱۸][۱]؛ و ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يَئِسُواْ مِن رَّحۡمَتِي﴾ [العنكبوت: ۲۳][۲]؛ ﴿يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦۗ﴾ [الزمر: ۹][۳].

۳- **رحمت؛ یعنی باران**؛ در آیات: ﴿وَمَن يُرۡسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦٓۗ﴾ [النمل: ٦۳][٤]، یعنی در برابر باران و قبل از آن؛ و یا: ﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۚ﴾ [الفرقان: ٤٨][۵]؛ و ﴿وَيَنشُرُ رَحۡمَتَهُۥۚ﴾ [الشورى: ۲۸][٦]، یعنی باران؛ و ﴿فَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ ءَاثَٰرِ رَحۡمَتِ ٱللَّهِ﴾ [الروم: ۵۰][۷]؛ ﴿ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنۡهُ رَحۡمَةً﴾ [الروم: ۳۳][۸]؛ و ﴿وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ﴾ [الروم: ٤٦][۹].

٤- **رحمت؛ یعنی نبوت**: ﴿أَمۡ عِندَهُمۡ خَزَآئِنُ رَحۡمَةِ رَبِّكَ﴾ [ص: ۹][۱۰]، یعنی کلیدهای نبوّت؛ و ﴿أَهُمۡ يَقۡسِمُونَ رَحۡمَتَ رَبِّكَۚ﴾ [الزخرف: ۳۲][۱۱]؛ و

۱- بقره (۲) آیه‌ی ۲۱۸: به رحمت خدا امیدوارند.
۲- عنکبوت (۲۹) آیه‌ی ۲۳: آنانند که از رحمت من نومیدند.
۳- زمر (۳۹) آیه‌ی ۹: و از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد؟
٤- نمل (۲۷) آیه‌ی ٦۳: و آن کس که بادها [ی باران زا] را پیشاپیش رحمتش بشارتگر می‌فرستد.
۵- فرقان (۲۵) آیه‌ی ٤٨: و اوست آن کس که بادها را نویدی پیشاپیشِ رحمت خویش [= بارن] فرستاد.
٦- شوری (٤۲) آیه‌ی ۲۸: و رحمت خویش را می‌گسترد.
۷- روم (۳۰) آیه‌ی ۵۰: پس به آثار رحمت خدا بنگر.
۸- همان، آیه‌ی ۳۳: و آن گاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشانید.
۹- همان، آیه‌ی ٤٦: تا بخشی از رحمتش را به شما بچشاند.
۱۰- (ص) (۳۸) آیه‌ی ۹: آیا گنجینه‌های رحمت پروردگار تو نزد ایشان است؟
۱۱- زخرف (٤۳) آیه‌ی ۳۲: آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟

﴿نُصِيبُ بِرَحۡمَتِنَا مَن نَّشَآءُ﴾ [یوسف: ٥٦][۱]، یعنی هریک از بندگان را که بخوهیم نبوت می‌بخشیم.

٥- **رحمت؛ یعنی نعمت:** وَلَوْلاَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ﴾ [النساء: ۸۳][۲]، که در قرآن فراوان است.

٦- **رحمت؛ یعنی قرآن.** ﴿قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ﴾ [یونس: ٥۸][۳]، یعنی قرآن؛ و ﴿وَٱللَّهُ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَآۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَسۡمَعُونَ٦٥﴾ [النحل: ٦٥][٤].

۷- **رحمت؛ یعنی روزی؛** ﴿ٱبۡتِغَآءَ رَحۡمَةٖ مِّن رَّبِّكَ تَرۡجُوهَا﴾ [الإسراء: ۲۸][٥]، یعنی انتظار روزی که از خدا امید دارید. این قول مجاهد است، ﴿مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ﴾ [فاطر: ۲][٦]، یعنی روزی که نظر کلبی است؛ و ﴿ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةٗ﴾ [الکهف: ۱۰][۷]، یعنی رزق

۱- یوسف (۱۲) آیه‌ی ٥٦: هر که را بخواهیم به رحمت خود می‌رسانیم.
۲- نساء (٤) آیه‌ی ۸۳: و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود.
۳- یونس (۱۰) آیه‌ی ٥۸: بگو: «به فضل و رحمت خداست».
٤- نحل (١٦) آیه‌ی ٦٥: و [آن] برای مردمی که ایمان می‌آورند، رهنمود و رحمتی است.
٥- اسراء (۱۷) آیه‌ی ۲۸: به امید رحمتی که از پروردگارت جویای آنی.
٦- فاطر (۳٥) آیه‌ی ۲: هر رحمتی را که خدا برای مردم می‌گشاید.
۷- کهف (۱۸) آیه‌ی ۱۰: از جانب خود به ما رحمتی بخش.

و روزی؛ و يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ﴿ يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ﴾ [الکهف: ۱٦][1].

۸- **رحمت؛ یعنی نصر و پیروزی**﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَعۡصِمُكُم مِّنَ ٱللَّهِ إِنۡ أَرَادَ بِكُمۡ سُوٓءًا أَوۡ أَرَادَ بِكُمۡ رَحۡمَةٗ﴾ [الأحزاب: ۱۷][2]؛ یعنی نصر و پیروزی. یحیی می‌گوید: «یعنی: توبه».

۹- **رحمت؛ یعنی سلامتی:** ﴿أَوۡ أَرَادَنِي بِرَحۡمَةٍ﴾[3]، یعنی به سلامت. ﴿هَلۡ هُنَّ مُمۡسِكَٰتُ رَحۡمَتِهِۦ﴾[4]؛ یعنی سلامتی آن؛ ﴿وَإِذَآ أَذَقۡنَا ٱلنَّاسَ رَحۡمَةٗ﴾[5]؛ یعنی سلامت.

۱۰- **رحمت؛ یعنی دوستی**﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾[6]؛ یعنی دوستان هم.

۱۱- **رحمت؛ یعنی ایمان**﴿إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِهِۦ﴾ [هود: ۲۸][7]؛ یعنی نبوّت، ایمان و نعمت.

۱- همان، آیه‌ی ۱٦: تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند.
۲- احزاب (۳۳) آیه‌ی ۱۷: چه کسی می‌تواند در برابر خدا از شما حمایت کند، اگر او بخواهد برای شما بد بیاورد یا بخواهد شما را رحمت کند؟
۳- زمر (۳۹) آیه‌ی ۳۸: یا اگر او رحمتی برای من اراده کند.
٤- همان: آیا آنها می‌توانند رحمتش را بازدارند؟
٥- روم (۳۰) آیه‌ی ۳٦: و چون مردم را رحمتی بچشانیم.
٦- فتح (٤۸) آیه‌ی ۲۹: [و] با همدیگر مهربانند.
۷- هود (۱۱) آیه‌ی ۲۸: اگر از طرف پروردگارم حجّتی روشن داشته باشم و مرا از نزد خود رحمتی بخشیده باشد.

این معانی رحمت که ذکر کردیم، دلالت بر این دارد که حصر معانی و گونه‌های آن ممکن نیست و شاهد این مطلب هم معانی و هم گونه‌های آن است.

«نضح»: به صورتش آب پاشید؛ صورتش را خیس کرد؛ بر صورت وی آب چکاند.

همکاری زن و شوهر و نزدیکان در نماز شب:

اسلام به ایجاد خانه‌ی مسلمان، قبل از تأسیس و پایه گذاری آن، توجه خاصی کرده و دستور داده است که خانواده بر پایه‌ی ایمان و تقوا استوار شود. باری پیامبر اکرمﷺ به کسی که خواهان ازدواج بود، چنین توصیه کرد: زنی را به همسری انتخاب کند که اهل ایمان باشد. «فَاظْفر بِذاتِ الدّينِ تربت يَداكَ»؛[1] «اهل دین را بچنگ آر تا مایه‌ی سعادتمندی ات شود». این است توجیه و سفارش پیامبر اسلام جهت پایه گذاری خانواده‌ی اسلامی بر اساس ایمان و تقوا، تا زن و مرد در فضای آن یکدیگر را بر طاعت و بندگی پروردگار کمک کنند و بدین ترتیب مصداق این آیه قرار گیرند:

۱- به روایت بخاری، مسلم، ابوداود و نسایی، جمع الفوائد ۱/ ۵۷۰.

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ سَيَرۡحَمُهُمُ ٱللَّهُۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٞ٧١﴾ [التوبة: ۷۱][1].

«این صفات برازنده و زیبا، بین عموم مسلمانان مشترک‌اند، ولی بین زن و شوهر اشتراک ویژه‌ای دارند. آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد، همکاری و همیاری زن و شوهر در شب زنده داری است. چرا که آن حضرت ﷺ زن و شوهر را به همراهی و همیاری در قیام و نماز شب ترغیب و تشویق کرده است. چنانکه می‌فرماید: «هر کسی پاسی از شب بیدار شود و همسر خویش را نیز جهت شب زنده داری بیدار کند از زمره‌ی کسانی محسوب خواهد شد که خدا را فراوان ذکر می‌کنند»[2].

در حدیثی دیگر، چنین آمده است: «خدا مردی را مورد لطف و رحمت خویش قرار دهد که شب برای نماز بیدار شود، همسرش را نیز برای نمازگزاردن بیدار کند و اگر بیدار نشد مقداری آب بر چهره‌ی او بپاشد. نیز خداوند زنی را مورد لطف و رحمت خویش قرار دهد

۱- توبه / ۷۱: «مردان و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند، همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند و نماز را چنانکه باید، می‌گزارند و زکات را می‌پردازند و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند. اینان کسانی هستند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند. [این وعده‌ی خداست و خداوند به گزاف وعده نمی‌دهد و از وفای بدان هم ناتوان نیست. چرا که] خداوند توانا و حکیم است...».

۲- به روایت ابوداود و نسایی با سند صحیح، الاحیاء ۱/ ۳۴۵.

که شب بیدار شود و به نماز گزاردن بپردازد و شوهر خویش را نیز برای نماز گزاردن بیدار کند و اگر بیدار نشد، بر چهره‌ی او آب بپاشد»[۱].

ناگفته نماند که نباید بیدار کردن با سر و صدا و خشونت صورت پذیرد، بلکه باید با کمال عطوفت و نرمی و بدون ناسزا گفتن، انجام شود. چرا که خشونت و هیاهو باعث نفرت، ناراحتی و کدورت می‌شود. آب پاشیدن هم باید با نرمی و محبت صورت پذیرد.

یک لحظه به خانه‌ای که در آن دو زوج مسلمان همکار و هماهنگ در طاعت و فرمانبری خداوند سبحان، به زندگی مشترک ادامه می‌دهند، بیندیشید. در این خانه پرتو ایمان می‌درخشد، چون نهال آن پاک و میوه‌ی آن نیز لذیذ و گواراست و پاداش آن نیز بدون تردید، بهشت جاویدان خداوند خواهد بود که به پارسایان و متقیان وعده داده شده است. لذا بایسته است به جانب غفران و بخشش و بهشت خداوندی بشتابیم تا وعده‌ی الهی تحقق پذیرد. اگر خواهان بازگشت و تجدید حیات اسلامی هستیم بایستی از این نوع خانه‌ها که جوانان پاک و پارسا در آن به زندگی مشترک ادامه می‌دهند، بیشتر ایجاد کنیم.

۱۲۳۱ - [۱۳] (حسن)

۱- به روایت ابوداود، نسایی، ابن ماجه، ابن خزیمة، ابن حیان و حاکم (به شرط مسلم)، الترغیب ۴۲۸/۱. به نقل از جمع الفوائد ۳۱۲/۱.

وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَيُّ الدُّعَاءِ أَسْمَعُ؟ قَالَ: «جَوْفُ اللَّيْلِ الآخر ودبر الصَّلَوَات المكتوبات». رَوَاهُ التِّرْمِذِيّ[1].

۱۲۳۱- (۱۳) ابوامامه ﷺ گوید: خطاب به رسول خداﷺ گفته شد: ای رسول خداﷺ! کدام دعا به اجابت و پذیرش، نزدیکتر است؟ آن حضرتﷺ در پاسخ فرمودند: «دعایی که در قسمت آخر شب و پس از نمازهای فرض باشد».

[این حدیث را ترمذی روایت کرده است].

شرح: «آسمع»: به اجابت نزیکتر؛ پذیرفتنی‌تر.

«ای الدعاء اسمع»؟ سخن از دعا و نیایش است و راز و نیاز. سخن از نیاز عاشق و ناز معشوق آری سخن از ابزار زندگی و ابراز بندگی و احتیاج و اشتیاق و انس و خوف و محبت و معرفت و توبه و انابت است.

همو که چشمه جوشان حیات است و ساحل آرام نجات آن که روح را پالایش و ایمان را تقویت و دل و خرد را خرسند می‌گرداند. همو که حیات روح و گوهر عبادت و کیمیای دفع بلا و کلید گنج‌های ظاهری و معنوی و موجب خشنودی خداست.

بیائیم لحظاتی دیدگان خود را بر افق بی‌پایان فضا بدوزیم، ما هم انگشتان محقر خود را برای اجابت به آسمان بلند کنیم و لبی

۱- ترمذی ۴۹۲/۵ ح ۳۴۹۹.

حرکت دهیم و با ندای «آه پروردگارا» خود را از خود سری در این جهان هدف دار تبرئه نمائیم. چرا که:

از ثری تا به ثریا به عبـودیت او		همه در ذکر و مناجات و قیامند و قعود

«پرودگارا»، «خداوندا» «بارالها»، «آفریدگارا» بارقه‌های فروزانی هستند که از اعماق جان ما بر می‌آیند و در اعماق جهان هستی فرو می‌روند و آنچنان درخشندگی به جهان هستی می‌دهند که جهان را برای مورد توجه قرار گرفتن خداوندی برازنده می‌سازند در حقیقت لحظاتی در عمر ما وجود دارد که ما حتی خود را از خویشتن هم بیگانه می‌بینیم و محال است کسی در دوران زندگی‌اش ولو برای لحظاتی چند در این جهان پر از ازدحام و ماشینی، احساس غربت ننماید.

سینه مالامال درد است‌ای دریغا مرهمی   دل زتنـهایی به جان آمد خدایا همدمی

(حافظ)

آن کدام همدم شایسته است که این غربت وحشتناک را به انس و الفت مبدل بسازد؟ مسلم است که هیچ مونسی مانند نیایش نمی‌تواند، این غربت وحشت‌زدگی را به انس مبدل بسازد.

در لحظات نیایش، احساس می‌کنیم که در دریائی از نور غوطه ور گشته ایم و این مرغ روح است که در حال نیایش از تنگنای قفس

تن رها گشته، پر و بالی در بی‌نهایت می‌گشاید در حقیقت یکی از بارزترین ویژگی مومنان و خداترسان، همان عشق سوزان و علاقه آتشینشان به دعا و نیایش و راز و نیاز با محبوب و معبودشان است آری آنها به هنگامی که چشم غافلان در خواب است، مقداری از شب را بیدار می‌شوند و در آن هنگام که برنامه‌های عادی زندگی تعطیل است و شواغل فکری به حداقل می‌رسد و آرامش و خاموشی همه جا را گرفته و شرایط حضور قلب فراهم است با تمام وجودشان در دل شب و به هنگام سحر و فرونشستن غوغای زندگی مادی و ماشینی رو به درگاه معبود می‌آورند و سر برآستان معشوق می‌سایند و آنچه در دل دارند با او در میان می‌گذارند با یاد او زنده‌اند و پیمانه قلب خود را از مهر او لبریز و سرشار دارند.

حقیقت دعا:

دعا کلید عطاء و وسیله قرب الی الله و مُخّ عبادت و حیات روح و روح حیاتست دعا حلقه کوبیدن باب رحمت رحیمیه، و سبب گشایش برکات شرح صدر و نور و روشنایی سر است. دعا موجب رسوخ حب ذکر الهی در دل و پاک کننده نفس از قیود و علایق مادی است. دعا توشه سالکان حرم کبریای لایزال و شعار عاشقان قبله جمال و دِثار عارفان کعبه جلال است.

دعا سیر شهودی و کشف وجودی اهل کمال و تنها رابطه انسان با خدای متعال است دعای معراج عروج نفس ناطقه به اوج وحدت

و داخل شدن در ملکوت عزت است دعا نردبان ارتقای انسان به مقام ولایت و رَفرَف اعتلای وی به مرتبت خلّت است دعا واسطه اسم اعظم گردیدن انسان و دست یافتن به گنجهای قرآن و دارا شدن رموز تصرف درکائنات است.

دعا یاد دوست در دل راندن و نام او بر زبان آوردن و در خلوت با او جشن ساختن و در وحدت با او نجوا گفتن و شیرین زبانی کردن است[۱].

آری دعا سخن با معبود، و غذای روح عارفان و مغز و گوهر عبادت است دعا کردن به معنای خواستن حل مشکلات دنیوی و رفع تلخی‌ها و رنجهای زندگی نیست، اینطور که نقش اصلی دعا رفع کاستی‌های مادی و تامین خواسته‌های دنیوی باشد، بلکه دعا کردن عین نیاز دعاگوست. نه اینکه دعا برای رفع نیاز باشد، بلکه دعا خود هدف است نه وسیله ما وقتی در برخی از دعاهای پیشوایان دینی و عارفان نام آور نظر می‌کنیم، در می‌یابیم که در نظر آنها دعا خود هدف و عین مطلوب است نه اینکه بخواهند از طریق آن به مطلوب دیگری برسند دکتر عبدالکریم سروش می‌گوید: دعا و نیایش قبل از آنکه ابزار زندگی باشند، ابراز بندگی است و بیش از آنکه خواهش تن را ادا کنند، حاجت دل را روا

۱- راز و نیاز با معبود.

می‌کنند و برتر از آنکه سفره نان را فراخی بخشند گوهر جان را فربهی می‌دهند.

دعا فقط صحنه خواندن خدا نیست که عرصه شناختن او هم هست. «مونولوگ» نیست، «دیالوگ» هم هست، سخن گفتنی دو سویه است و در این مکالمه و مخاطبه است که هم انس حاصل می‌شود، هم شناخت، هم پالایش روح می‌شود، هم تقویت ایمان هم دل خرسند می‌گردد هم خرد، و چنین است که آدمی به تمامیت خویش در محضر تمامیت طلب ربوبی حاضر می‌شود و نه دستار، که سر را هم می‌بازد، و نه به اضطرار عاقلانه که به اختیار عاشقانه می‌شکند...

معشوق همة وجود عاشق را از دل و جان و خرد می‌خرد و استیفا می‌کند و این سودای خوش عاقبت در صحنه پر صفای دعا صورت می‌گیرد که سیرا بی‌سیرت و سریرت در اوست در دعا هم از نیاز عاشق سخن می‌رود، هم از ناز معشوق، هم از احتیاج این، هم از اشتیاق او، هم از اُنس، هم از خوف، هم از محبت، هم از معرفت، هم از توبه و انابت، هم از کرم و اجابت، هم از حاجات معیشتی و زمینی، هم از مطلوبات آرمانی و آسمانی هم از تسلیم، هم از تعلیم. و چیست جز دعا که این همه نعمت و برکات

از دامان و آستین آن، سخاوتمندانه فرو می‌ریزد و آن همه خدمات و حسنات، که کریمانه از دست او بر می‌خیزد[1]؟

آری دعا وسیله‌ای برای فرار از مسئولیت‌های عملی و اجتماعی و ایفای نقش انسانی نیست، بلکه برای بیان افکار و عقاید، دردها و رنجها، و محرومیت‌های جامعه و نشان دادن راه مبارزه به مستضعفین جهان است.

در حقیقت با دعا می‌توان به همه مسلمانان جهان و به تاریخ بشریت، درس یکتا پرستی، درس ایمان، درس تقوا، درس محبت، درس شجاعت، درس فداکاری، درس گذشت و ایثار درس مقاومت و مبارزه، و سرانجام درس انسانیت و درس عبودیت داد.

دعا و نیایش، پیام امید به انسان با اراده‌ای است که مجدانه تصمیم گرفته، تغییری بنیادی در شخصیت و ماهیت خود ایجاد کند.

دعا راه بازسازی اندیشه و روح را به انسانی که تصمیم به خود سازی گرفته نشان می‌دهد. اما متاسفانه با وجود بینش عمیقی که پیشوایان و اسلاف ما از کاربرد اصیل دعا ونیایش به ما می‌دهند، ما غالبا برای شاگردان و فرزندانمان دعا را با یک تحلیل کاملا مادی به عنوان وسیله‌ای برای رزرو بلیط دَر بهشت و یا کسب ثواب مطرح می‌کنیم و بدین گونه از همان اوان کودکی به عمق

۱- حدیث بندگی و دلبردگی، صص ۷-۸.

اندیشه کودکان و نوجوانان جامعه فرو می‌کنیم که دعا و همه اعمال عبادی و مذهبی هیچ تاثیر مثبت و سازنده‌ای بر روی اندیشه و روح و اخلاق و رفتار و عمل ما ندارد. در واقع با ایجاد این بینش انحرافی و دید صددرصد مادی نه تنها او را به نفس نیایش و عبادت و مذهب بدبین می‌کنیم، بلکه نقش سازندگی در جامعه را نیز از او می‌گیریم.

یکی از علما و اندیشمندان اسلامی می‌گفت: «وقتی به کودک یا جوان می‌گوییم، برای ثواب دعا بخواند، او را به یک ماشین مکانیکی بی‌روح تبدیل می‌کنیم و برای همیشه قدرت خودسازی، عروج اندیشه و علو روح را از او سلب می‌نمائیم، در حالی که مفهوم راستین واژه «ثواب» در فرهنگ اسلام به کلی با برداشت و بینش تحریف شده ما از این واژه متفاوت است.

اسلام ثواب را به عنوان عکس العمل طبیعی و نتیجه عقلی و منطقی و تاثیر سازنده یک عمل عبادی بر روی اندیشه، اخلاق، روحیه و رفتار فرد مطرح می‌کند، نه اینکه ثواب به چیزی جدای از نفس آْن عمل و یا خارج از آن باشد، بلکه دقیقا محتوای آن عمل است. از این دیدگاه ثواب همان تغییری است که در ماهیت و شخصیت و روح فرد به وقوع می‌پیوندد».

آری شرط بسیار مهم تاثیر دعا و ذکر، طهارت انسان است و اگر دعا صرفا لقلقه زبان باشد، نه تنها باعث قرب به خداوند نمی‌شود،

بلکه بُعد و دوری به خداوند و قساوت قلب را موجب می‌گردد. ذکر عاری از فکر به معنای قلب بی‌حضور است و قلب بی‌حضور، چراغ بی‌نور است که انسان را از ادراک حقایق محروم می‌کند. مَثَل ذکر بی‌حضور، مَثَل کوری است که دردست او مشعل نور است.

در واقع، دعا هم‌آهنگی دل با زبان است که از صمیم قلب و توجه خاص و اراده و اخلاص، خواسته‌های خود را از خداوند درخواست نماید، زیرا صرف گفتار لفظی بدون ارتباط با دل استحقاق اجابت دعا را پیدا نمی‌کند.

شرایط اجابت دعا:

در روایات اسلامی شرایطی بر استجابت دعا می‌خوانیم از جمله:

برای اجابت دعا باید قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید و از گناه توبه کرد و خودسازی نمود و از زندگی رهبران الهی و طلایه‌داران عرصه اخلاص و عمل الهام گرفت.

در پاکی زندگی از اموال غصب و ظلم و ستم بکوشد و تغذیه او از حرام نباشد، چرا کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را از حرام پاک کند.

عمل به اوامر و فرامین تابناک الهی و تعالیم و آموزه‌های تعالی بخش نبوی و احکام و دستورات روح آفرین شرعی و مفاهیم والای قرآنی یکی دیگر از شرایط استجاب دعا است، زیرا آن کس به عهد

خویش در برابر پروردگارش وفا نکند، نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعدهٔ اجابت دعا از ناحیه پروردگار باشد.

با نهایت تضرع و خشیت و خشوع و خضوع، رو به خدا آورد و از غیر او قطع امید کند، و در حاجات خود بر غیر او تعالی اعتماد نکند.

دیگر از شرایط استجابت دعا، توام گشتن آن با عمل و تلاش و کوشش است.

در اینجا لازم می‌بینم که این مبحث را با بیان این داستان به پایان برسانم: کسی نزد حضرت علی، از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت: با اینکه خداوند فرموده دعا کنید من اجابت می‌کنم، چرا ما دعا می‌کنیم و به اجابت نمی‌رسد؟

علی در پاسخ فرمود: قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده، لذا دعایتان مستجاب نمی‌شود:

شما خدا را شناخته اید اما حق او را ادا نکرده‌اید، به همین دلیل شناخت شما سودی به حالتان نداشته است.

شما به فرستاده خدا ایمان آورده اید، سپس با سنتش به مخالفت برخاسته اید، ثمره ایمان شما کجاست؟

کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده‌اید، گفتید شنیدم و اطاعت کردیم، سپس به مخالفت برخاستید.

شما می‌گوئید از مجازات و کیفر خدا می‌ترسید، اما همواره کارهایی می‌کنید که شما را به آن نزدیک می‌سازد....

می‌گوئید به پاداش الهی علاقه دارید، اما همواره کاری انجام می‌دهید که شما را از آن دور می‌سازد...

نعمت او را می‌خورید و حق شکر او را ادا نمی‌کنید.

به شما دستور داده دشمن شیطان باشید و شما طرح دوستی با او می‌ریزید. ادعای دشمنی با او دارید، اما عملا با او مخالفت نمی‌کنید.

شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنیده اید.... با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی که خودتان درهای آن را بسته اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصطلاح نمائید، امر به معروف و نهی از منکر کنید، تا دعای شما به اجابت برسد.

١٢٣٢ - [١٤] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِنَّ فِي الْـجَنَّةِ غُرَفًا يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا أَعَدَّهَا اللهُ لِمَنْ أَلَانَ الْكَلَامَ وَأَطْعَمَ الطَّعَامَ وَتَابَعَ الصِّيَامَ وَصَلَّى بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نيام». رَوَاهُ الْبَيْهَقِيّ فِي شعب الْإِيمَان[1].

١٢٣٢- (١٤) ابومالک اشعری ﷺ گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان در بهشت، اتاق‌هایی وجود دارد که از درون آن‌ها،

١- مسند احمد ٣٤٢/٥؛ و بیهقی در «شعب الایمان» ٤٠٤/٣ ح ٣٨٩٢.

بیرونشان و از بیرون آن‌ها، درونشان نمایان و آشکار است؛ خداوند بلندمرتبه، آن‌ها را برای کسانی تهیه دیده و آماده کرده است که (با مردم) به نرمی سخن می‌گویند و(به مستمندان) خوراک می‌دهند و پیوسته روزه می‌دارند و شبانگاهان در حالی که مردم در خوابند، نماز می‌گزارند».

[این حدیث را بیهقی در **«شعب الایمان»** روایت کرده است].

۱۲۳۳ - [۱۵] (صَحِيح)

وَرَوَى التِّرْمِذِيُّ عَنْ عَلِيٍّ نَحْوَهُ وَفِي رِوَايَتِهِ: «لمن أطاب الْكَلَام»[۱].

۱۲۳۳- (۱۵) و ترمذی نیز از علی بن ابی طالب ﷺ به سان همین حدیث را (از حیث معنا، نه از حیث لفظ) روایت کرده است؛ با این تفاوت که در روایت وی، (به جای عبارت «آلان الکلام») عبارت «لمن اطاب الکلام» آمده است؛ یعنی: «غرفه‌های بهشتی از آن کسانی است که به خوبی سخن می‌گویند».

شرح: «انّ في الجنة غرفاً»: غُرفة از ماده‌ی «غرف» (بر وزن حرف) و به معنای برداشتن چیزی و تناول آن است؛ و «غرفه» به چیزی گفته می‌شود که آن را برمی‌دارند و تناول می‌کنند؛ مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی‌گیرد. سپس به قسمت‌های فوقانی

۱- ترمذی ٣١١/٤ ح ١٩٨٤.

ساختمان و طبقات بالای منازل نیز اطلاق شده است؛ و در اینجا کنایه از برترین منزل‌گاه‌های بهشت است.

و از آنجا که این بندگانِ عبادت‌کننده و تهجّدگزار و خوش‌اخلاق و خوش‌برخورد و انفاق‌کننده و روزه‌دار، با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند، درجه‌ی بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد.

«آلان الکلام»: همیشه در امور کارها، علّت اساسی، با عوامل جنبی، بسیار متفاوت است، در بحث علت و اسباب گناه و تخلفات انسان از جهات عقلی و شرعی و اجتماعی، اگر جستجو و تحقیق شود، زبان به عنوان رکن و ابزار اصلی سبب گناهان شمرده می‌شود: در این صورت لازم است این عضو به نحو مطلوبی مهار و کنترل گردد تا اینکه اعضای دیگر را به فساد و تباهی نکشاند.

چنانچه پیامبر ﷺ می‌فرماید: زبان فرزند آدم، بر تمام اعضای بدن اشراف دارد و هر روز صبح خطاب به همه‌ی جوارح می‌گوید: چگونه صبح کردید؟ همه می‌گویند: ای زبان! اگر ما را به حال خود واگذاری حال ما خوب است. می‌گویند: به خدا قسم ما را رعایت کن! و به او قسم می‌دهند و می‌گویند: به وسیله‌ی اعمال و رفتار تو ثواب می‌بریم و عذاب می‌شویم.

و نیز می‌فرماید: در تمام روزها اعضای بدن در مقابل زبان کفاره می‌دهند و تواضع می‌کنند و می‌گویند:

«ای زبان تو را به خداوند سبحان قسم می‌دهیم از این که با اعمال و سخنان تو عذاب شویم»[ترمذی].

از این حدیث دانسته می‌شود که اگر اعضای دیگر بدن برایشان سختی و ناراحتی پیش آید، به سبب زبان است و همه‌ی اعضای بدن به سبب زبان و اعمال او در خطر و عذاب دنیایی و آخرتی قرار می‌گیرند و همه‌ِی اعضای بدن با زبان حال و قال می‌گویند: ای زبان! تجاوز و طغیان را کنار بگذار که دودش به چشم ما می‌رود.

و قدرت و حکومت ستمگرانه زبان به نحوی است که همه‌ی اعضای بدن خود را در خطر می‌بینند و در حقیقت زبان بد، طاغوت کشور تن است.

و عزت و ذلت دنیا و آخرت اعضای بدن به اعمال و رفتار و سخنان زبان بستگی دارد، اگر رستگار و پیروز شویم یا ذلیل و خوار گردیم عاملش زبان است.

لذا انسان، برای پیروزی خود در همه جهات باید اساس اشتباهات و عامل همه‌ی خطاها را سرکوب و کنترل نماید تا در این موارد کمبودها کاهش و ضریب ترقی و رشد بیشتر افزایش یابد.

و بیشتر گناهان انسان که موجب تحقیر، خواری و پستی او در دنیا و آخرت می‌شود از ناحیه‌ی زبان است گناهانی مثل بدگویی از حیثیت و ناموس دیگران، سخن چینی، غیبت، دروغگویی، بهتان

و افتراء، بر زبان راندن کلمه‌ی کفر، دیگران را مسخره کردن، به وعده وفا نکردن و... همه از زبان نشأت می‌گیرند.

پس در حقیقت پل رسیدن به کرامت انسانی، حفظ زبان از عصیانگری و طغیانگری است و برای رسیدن به فضیلت‌های عالی بشری، باید زبان را مهار و آزادی بی‌قید و شرط را از او سلب کرد، چرا که اگر عامل بزرگترین خطاها(مثل زبان) ریشه‌کن شود، گناهان کوچک و اشتباهاتی که از آن سرچشمه می‌گیرد، از بین می‌رود.

«تابع الصیام»: حداقل روزه را بگیرند؛ یعنی سه روز از هر ماه.

در حقیقت روزه، سپری محکم و پولادین در مقابل آتش سوزان دوزخ و سپری محکم در برابر خواهشات ناروای نفسانی و تمایلات ناجایز شیطانی و سیاه کننده‌ی روی شیطان بدکاره و نا امیدکننده‌ی نفس اماره است.

شخص روزه‌دار در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی، از غذا و آب و همچنین لذت جنسی و خواهشات نفسانی و تمایلات دنیوی و غرائز شیطانی چشم‌پوشی می‌کند و عملاً ثابت می‌کند که او همچون حیوان در بند اصطبل و علف نیست او می‌تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد و بر هوس‌ها و شهوات خود مسلط گردد.

خداوند ﻷ روزه را مقرر نموده است، تا انسان به وسیله‌ی آن از سلطه‌ی غرائز و زندان بدن و ماده و معده خویش آزاد شده بر

تحریکات شهوانی خود غالب گردیده و بر مظاهر حیوانی خویش حاکم شود و به فرشتگان همانند گردد. بنابراین شگفتی ندارد که روح شخص روزه‌دار اوج گرفته به جهان بالاتر نزدیک شده، دروازه‌ی آسمان را با دعای خویش بکوبد و آن را بگشاید و پروردگار خود را بخواند و پذیرفته شود و خداوند به او بگوید: لبیک بنده من، لبیک!.

فصل سوم

١٢٣٤ - [١٦] (مُتَّفَق عَلَيْهِ)

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللّٰهِﷺ: «يَا عَبْدَ اللّٰهِ لَا تَكُنْ مِثْلَ فُلَانٍ كَانَ يَقُومُ مِنَ اللَّيْلِ فَتَرَكَ قيام اللَّيْل»[١].

١٢٣٤- (١٦) عبدالله بن عمرو بن عاص گوید: رسول خداﷺ خطاب به من فرمودند: «ای عبدالله! مثل فلانی مباش که با گزاردن نماز تهجّد، شب زنده‌داری می‌کرد و سپس آن را ترک کرد».

[این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند].

شرح: همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، آن حضرتﷺ به قیام و شب زنده‌داری، ترغیب و تشویق فراوان کرده است و گاهی از ستودن کسی که شب زنده داری نمی‌کرد، خودداری می‌ورزید، و بدین شکل صحابه کرام را بر قیام و شب زنده داری تشویق می‌کرد. در مورد عبدالله بن عمر می‌فرماید: «نِعْم الرَّجُل عَبدُالله لَو كانَ يُصَلّي مِن اللَّيْلِ»، قال الراوي: فكان لاينام من الليل الا قليلا»[٢]؛ «عبدالله مرد خوبی است، اگر به قیام و شب زنده داری می‌پرداخت. راوی این حدیث می‌گوید: وی پس از شنیدن این سخن در شب بسیار اندک

١- بخاری ٣٧/٣ ح ١١٥٢؛ نسایی ٢٥٣/٣ ح ١٧٦٣؛ ابن ماجه ٤٢٢/١ ح ١٣٣١؛ و مسند احمد ١٧٠/٢.

٢- به روایت بخاری، باب قیام اللیل ٨/٦ ح ١١٢٢.

می‌خوابید». دیدید که آن حضرتﷺ از ستایش عبدالله بن عمر به سبب عدم قیام و یا سستی در آن، امتناع ورزید. و ستایش او را مشروط به شب زنده داری کرد.

از برخی احادیث چنین برمی آید که ترک قیام شب، در شخصیت انسان مسلمان نقص و کمبود محسوب می‌شود. از این روست که آن حضرت کسی را که به شب زنده داری اهمیت نمی‌دهد و یا آن را پس از مدتی ترک می‌کند، مورد سرزنش و مذمت قرار می‌دهد. همان طورکه در جریان عبدالله بن عمر مشاهده شد که آن حضرتﷺ عبدالله را چنین مورد خطاب قرار داد: «يَا عَبدالله لَا تَكُنْ مِثْل فُلانٍ كانَ يَقُومُ مِن اللَّيلِ فَتَرَكَ قِيامَ اللّيلِ»: «ای عبدالله، مثل فلان شخص مباش که شب زنده داری می‌کرد، ولی پس از مدتی آن را رها کرد».

در اینجا دوست دارم اندکی با عبدالله بن عمر همدم شوم. شگفتا! واکنش او در برابر فرمایش پیامبرﷺ چه بود؟ چنان واکنش مثبت و به جایی نشان داد که تاریخ برای همشه آن را در سینه‌ی خود حفظ کرد؛ هنگامی که ابن عمر سخنان پیامبر را شنید، شب زنده داری را آغاز کرد و تا جایی که اوضاع و احوال اجازه می‌داد، آن را تا پایان عمر ترک نکرد.

این است برخورد صحابه‌ی کرام ﷺ، با سنّت پیشوایشان؛ چرا که می‌دانستند آنچه رسول الله ﷺ بدان امر می‌کند، بدون شک عین

سعادت و مایه‌ی نجات و رستگاری در دنیا و آخرت خواهد بود. از این رو، با طیب خاطر به آن عمل می‌کردند و هرگاه از انجام کاری منع می‌شدند، بدون هیچ گونه چون و چرایی از آن دست می‌کشیدند. اما اکنون وضع ما در مورد سنّت‌ها و دستورات آن حضرت ﷺ چگونه است؟!

متأسفانه اکنون یکی از عوامل مهمی که انسان را داغدار و ناراحت می‌کند، این است که اکثر مسلمانان ارکان اسلام و حتی اصول ایمان را به دست فراموشی سپرده‌اند و با کمال تأسف به اصول و مبادی غیراسلامی نظیر کمونیسم، ناسیونالیسم و... گرایش پیدا کرده‌اند. عده‌ای نیز از این فراتر رفته‌اند و - العیاذ بالله - ذات مقدس باری تعالی را مورد سب و شتم قرار می‌دهند، گروهی دیگر به دین، پیامبر و اسلام اهانت روا می‌دارند. گذشته از این، حتی هنگامی که به برخی از ملتزمان و دینداران گفته می‌شود که رسول الله ﷺ فلان چیز را واجب و ضروری قرار داده است، دنبال کسی می‌گردند که به آنان بگوید: این کار واجب نیست، بلکه سنت و یا مستحب است. آنگاه که پاسخ خود را یافتند، راحت می‌شوند و می‌گویند: سنت است. به گمان ایشان سنت یعنی این که مهم نیست؛ فراموشش کن! و لا حول ولا قوة اِلا بالله وانا لله وانا الیه راجعون!.

خداوندا! دستاورد زحمات پیامبر ﷺ و اصحاب ﷺ، چه بود که چنین افرادی با این وضع و حال، وارثان اسلام شدند؟! دولت و

خلافت اسلامی را از دست دادند و آن را تکه و پاره کردند، تا آنکه به صورت دولتهای کوچک و ناتوان تقسیم شد، و اکنون در نگاه دشمنان، اسلام و مسلمانان هیچ گونه ارزش و ابهتی ندارند. از آن بدتر این که بسیاری از سرزمین‌های اسلامی را از دست دادند؛ فلسطین به دست یهود، اسپانیا به دست مسیحیان و افغانستان به دست کمونیست‌ها افتاد و...، به مقلدان ذلیلی تبدیل شدیم و با آنکه قبلاً به آدمیان آموخته بودیم که تمدن و پیشرفت چیست، خود از کاروان مدنیت و ترقی بازماندیم. چه زیبا و دلنشین است کلام الهی که می‌فرماید: ﴿...إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ...﴾ [الرعد: ١١] [1].

۱۲۳۵ - [۱۷] (ضَعِيف)

وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَبِي الْعَاصِ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسلم يَقُول: «كَانَ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ اللَّيْلِ سَاعَةٌ يُوقِظُ فِيهَا أَهْلَهُ يَقُولُ: يَا آلَ دَاوُدَ قُومُوا فَصَلُّوا فَإِنَّ هَذِهِ سَاعَةٌ يَسْتَجِيبُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا الدُّعَاءَ إِلَّا لِسَاحِرٍ أَوْ عشار». رَوَاهُ أَحْمد[2].

۱۲۳۵- (۱۷) عثمان بن ابی العاص رضی الله عنه گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که می‌فرمودند: «داود علیه السلام در شب برای خود لحظه‌ای را مقرّر کرده بود که در آن، خانواده‌ی خویش را (برای عبادت) بیدار

۱- رعد / ۱۱: «...خداوند حالت [و وضعیت و سرنوشت] هیچ ملتی را تغییر نمی‌دهد تا آن زمان که خودشان در خود تغییر و تحول ایجاد نکنند...».
۲- مسند احمد ٤/۲۲.

می‌کرد و می‌فرمود: «ای خاندان داود! برخیزید و نماز بگزارید؛ زیرا خداوند بلندمرتبه در این حصّه از شب، دعا را اجابت می‌کند؛ مگر دعای جادوگر و دعای کسی که به ناحق، عُشر (یک دهم) اموال و دارایی مردم را می‌ستاند».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است].

شرح: «عشّار»: آن که یک درهم اموال و دارایی مردم را به زور و ناحق می‌گیرد و اسباب اذیت و آزار مردم را فراهم می‌گرداند.

«یا آل داود! قوموا فصلّوا»: از این حدیث، می‌توان این پیام را برداشت کرد:

انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسئولیت سنگین‌تری دارد و مؤظف است تا آنجا که می‌تواند در تعلیم و تربیت آن‌ها بکوشد و آن‌ها را از گناه بازدارد و به نیکی‌ها دعوت نماید؛ نه این که تنها به تغذیه‌ی جسم آن‌ها قناعت کند.

در حقیقت، اجتماع بزرگ، از واحدهای کوچکی تشکیل می‌شود که «خانواده» نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسانتر است، اصلاح گردد؛ در آن صورت تمامی جامعه اصلاح می‌شود؛ و این مسئولیت در درجه‌ی اول بر دوش پدران و مادران است؛ به ویژه در عصر کنونی ما که امواج کوبنده‌ی فساد در بیرون خانواده‌ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آن‌ها از

طریق تعلیم و تربیت خانوادگی، باید برنامه‌ریزی اساسی‌تر و دقیق‌تر انجام گیرد.

عبدالله ناصح علوان، چنین می‌نویسد: «منظور ما از تربیت ایمانی آن است که فرزند را از زمانی که می‌اندیشد، با اصول ایمان آشنا کنیم و از هنگامی که فکرش شکوفا می‌شود، او را به ارکان دین اسلام عادت دهیم و از زمانی که قدرت تمییز می‌یابد، مبادی شریعت اسلامی را به او آموزش دهیم.

منظور از اصول ایمان، تمامی حقایق و امور غیبی است که وجود آنها از طریق خبر صحیح به ما رسیده است، مانند ایمان به خدای سبحان و ملائک و کتابهای آسمانی و پیامبران، ایمان به عذاب قبر و سؤال دو مأمور قبر و زنده شدن در روز قیامت و حساب و کتاب و بهشت و جهنم و سایر امور غیبی.

منظور از ارکان دین اسلام، تمامی عبادات جسمی و مالی است، مانند روزه، زکات و حج برای کسی که توانایی داشته باشد.

منظور از مبادی شریعت اسلامی تمامی موضوعات مربوط به برنامه الهی و تعالیم اسلامی است مانند: عقیده، عبادت، اخلاق، قانونگذاری، نظام اجتماعی از دید اسلام و احکام و...

بر هر مربی لازم است که آموزش مفاهیم مربوط به تربیت ایمانی از همان ابتدای کودکی آغاز کند تا با عقیده و عبادت اسلامی مأنوس شود و از لحاظ شیوه‌ی زندگی و نظام فکری به

آن مزین گردد و پس از آن دین اسلام را بعنوان بهترین راهنما و والاترین مربی خود بداند و غیر از قرآن، پیشوایی و غیر از حضرت محمّدﷺ، رهبر و الگویی برای خویش نشناسد. آنچه در مورد بخش‌های مختلف تربیت ایمانی عنوان کردیم از سفارشات و اشارات رسول گرامی خداﷺ در آموزش اصل ایمان و ارکان اسلام و احکام شریعت، استنباط کرده‌ایم.

بنابراین تفصیل کلام را در این باب با رهنمودها و سفارشات آن رسول گرامیﷺ آغاز می‌نماییم.

۱- گشودن زبان کودک با کلمه‌ی «لا اله الا الله»:

«حاکم» از «ابن عباس» روایت می‌کند که رسول خداﷺ فرمود: «افتحوا علي صبيانكم أول كلمة بلا إله إلا الله». «زبان کودکانتان را با کلمه‌ی «لا اله الا الله» بگشائید».

(یعنی اولین کلمه‌ای که به کودک یاد می‌دهید که بگوید).

حکمت این آموزش چیست؟ فایده‌ی و حکمت نهفته در این آموزش مبارک آن است که شعار توحید و علامت داخل شدن به اسلام اولین کلماتی باشد که گوش طفل را می‌نوازد و نخستین لغاتی باشد که بر زبانش جاری می‌شود و اولین الفاظ و اصواتی باشد که به ذهنش خطور می‌کند.

۲- آشنا کردن کودک به حرام و حلال در آغاز رشد عقلانی:

در روایتی از «ابن جریر» و «ابن المنذر» از ابن عباس آمده است که رسول گرامی خداﷺ فرمودند: «اعملوا بطاعة الله واتقوا معاصي الله، ومروا أولادكم بامتثال الأوامر، واجتناب النواهي، فذلك وقاية لهم ولكم من النار».
«اعمالتان بر اساس اطاعت از خدایتعالی باشد، از معاصی بپرهیزید و فرزندانتان را امر کنید که دستورات شما را اطاعت نمایند و از آنچه بر حذر می‌دارید، دوری کنند که این خود باعث حفاظت شما و آنان از آتش عذاب الهی است».

حکمت این آشنایی چیست؟

فایده‌ی این آشنا شدن آن است که از زمانی که کودک چشم بصیرت می‌گشاید، احکام و اوامر الهی را پیش روی خود ببیند، بر اساس امتثال اوامر و اجتناب نواهی رشد نماید و این آشنایی، خود به مثابه تمرینی باشد برای اجرای فرمان الهی و دوری از هر آنچه که پروردگارش منع می‌کند.

به این ترتیب از آغاز شکوفایی عقلی و تراوش ذهنی، کودک با احکام حلال و حرام انس می‌گیرد و عادت می‌کند و نهایتاً راهی والاتر و درست‌تر از اسلام به عنوان شیوه‌ی زندگی و منشأ قانونگذاری نمی‌شناسد.

۳- امر کردن به عبادت در سن هفت سالگی:

این امر بر اساس روایت «حاکم» و «ابوداود» از «عمرو بن العاص» ﷺ است که می‌گوید: رسول خداﷺ فرمودند:

«در هفت سالگی فرزندانتان را به نماز خواندن امر کنید و در ده سالگی اگر امر شما را در خواندن نماز اطاعت نکردند، آنانرا بزنید و در سن ده سالگی جای خوابشان را جدا کنید».

بر مبنای این حدیث می‌شود قیاس نمود که کودک را (چنانچه توانایی داشته باشد) می‌توان به روزه‌ی چند روز از ماه رمضان و یا مناسک حج (بشرط توانایی پدر) عادت دهیم.

حکمت این امر چیست؟

فایده این امر آن است که کودک از همان ابتدا، احکام عبادات را یاد می‌گیرد و به انجام و برپای داشتن آن عادت می‌کند، طوری که بر اساس اطاعت از خدایتعالی و تلاش برای انجام وظایف در برابر او رشد می‌کند و بر مبنای شکرگزاری به درگاهش و پناه بردن و اعتماد به توکل به او پرورش می‌یابد و از ابتدای زندگی در می‌یابد که در حوادث و اهوال روزگار تسلیم خالق خود باشد. نتیجه این امتثال و اطاعت، مسلماً پاکی و صفای روح و سلامتی جسم و تهذیب اخلاقی و بروز اقوال و افعال شایسته و پسندیده خواهد بود.

٤- تربیت فرزند بر اساس محبت رسول خدا ج و آل بیت او و تلاوت قرآن:

طبرانی از حضرت علی ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «أدبوا أولادكم علي ثلاث خصال: حب نبيكم، وحبّ آل بيته، وتلاوة القرآن، فإن حَمَلَة القرآن في ظل عرش الله يوم لا ضل إلا ظلّه مع أنبيائه وأصفيائه».

رسول خداﷺ فرمودند: «فرزندانتان را بر اساس سه خصلت تربیت کنید: محبت پیامبرتان و محبت آل او و تلاوت قرآن، زیرا حاملان قرآن در روز قیامت در سایه عرش الهی هستند روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی خداوند نیست و همراه پیامبران و برگزیدگان او خواهند بود».

تعلیم غزوات آنحضرت، زندگی یاران او و سیره‌ی بزرگان و حوادث مهم تاریخی، نیز جزو بخش مهم تعلیماتی است که در احادیث به آن اشاره شده است.

حکمت این تعلیم چیست؟

- فرزندان با قرآن کریم از جنبه‌ی روحی مأنوس می‌شوند و بعنوان برنامه‌ی زندگی از آن بهره می‌گیرند.

- ارتباط خویش را با تاریخ گذشته اسلام در می‌یابند و از گذشته با عظمت و پرافتخار خودآگاهی پیدامی کنند.

- از جهت حرکت و شجاعت و جهاد، به گذشتگان بزرگوار خود تأسی می‌کنند.

در اینجا نمونه‌هایی از گفته‌های صاحبنظران تربیت اسلامی درباره‌ی وجوب تعلیم قرآن و غزوه‌های پیامبر و آثار ارزشمند بزرگان تاریخ اسلام به حضور خوانندگان عزیز تقدیم می‌شود:

* «سعد بن ابی وقاص» می‌گوید:

ما به فرزندانمان جنگ‌های پیامبر را مانند سوره‌های قرآن، تعلیم می‌دادیم.

* «امام غزالی» در «احیاء علوم الدین» سفارش می‌کند که به کودکان خود احادیث و اخبار گذشتگان امت اسلام و احکام دینی را یاد بدهید.

* «ابن خلدون» در مقدمه کتابش می‌گوید: در سرزمین‌های اسلامی تعلیم و حفظ قرآن اهمیت ویژه‌ای دارد، اساس برنامه‌های درسی و آموزشی را در مدارس تشکیل می‌دهد و این جایگاه اختصاصی در تعلیم قرآن به آن دلیل است که از نشانه‌های اصلی دین اسلام محسوب می‌گردد و یاد گرفتن آن موجب تثبیت عقیده و رسوخ ایمان در قلب می‌گردد.

* «ابن سینا» در کتاب «السیاسه» می‌گوید: به محض آنکه در کودک توانایی و استعداد آموزش را از جهت جسمی و ذهنی دریافتید، قرآن را به او تعلیم دهید تا زبان اصلی را بخوبی یاد بگیرد و نشانه‌های ایمان در وجودش رسوخ نماید.

* در کتب تاریخی - تربیتی ذکر می‌کنند که «فضل بن زید» پسر یکی از زنان عرب را دید و از مشاهده‌ی او متحیر شد.

درباره‌ی فرزند از مادر سؤال کرد، جواب داد وقتی که پنج سالگی را تمام کرد او را به معلم سپردم، تمام قرآن را حفظ کرد. سپس اشعار را به او آموخت و از بر کرد و با مفاخر قوم خود آشنا

شد و در ارتباط با اعمال و رفتار نیک آباء و اجدادش آموزش دید، وقتی به سن بلوغ رسید او را بر اسب نشاندم پس تمرین کرد تا سوارکار قابلی شد. لباس جنگی پوشیده و به حمایت از مظلومان برخاست و هر کجا ندای نیازمندی می‌شنید به کمکش می‌شتافت.

چنانچه قبلاً گفتیم گذشتگان ما به ترتبیت بچه‌ها، بسیار توجه می‌کردند و اولین کلامی که پس از سپردن فرزندشان به معلم یا مربی او بر زبان می‌آوردند، تعلیم و تلاوت و حفظ قرآن بود، تا کلامشان فصیح شود و روحشان متعالی گردد و قلب و درونشان به خشوع و خضوع آراسته گردد، قلبی نرم و چشمی پراشک نصیبشان شود و ایمان و یقین در وجودشان نفوذ کند.

نتیجه‌ای که از این مباحث می‌گیریم:

رسول گرامی خدا ﷺ به آموزش اصول ایمان و ارکان اسلام و احکام شریعت و تربیت فرزند بر اساس محبت پیامبر و آل او و یاران و مجاهدان اسلام و تلاوت قرآن کریم بسیار توجه می‌کردند، تا کودک بر مبنای ایمان کامل و عقیده استوار و دوستی و محبت پیامبر و اصحابش و بزرگان دلاوری که در راه خدا بودند پرورش یابد.

زمانی که تار و پود طفل با این معانی ارزشمند در هم آمیخت و با آن رشد کرد، دیگر با جدل و انکار مخالفین دچار تزلزل نمی‌شود و تحت تأثیر ادعاها و گفته‌های اهل کفر و گمراهی قرار نمی‌گیرد.

چه شایسته است که اولیا و مربیان عزیز، فرزندان خود را بر این اساس پرورش دهند و در رسیدن به هدف، همان طریقی را بپیمایند که ذکر نمودیم و همان ابزاری را بکار برند که بیان نمودیم تا سلامت اعتقادی فرزندان خود را تضمین نمایند و انحراف و کفر و گمراهی آنان جلوگیری کنند.

از نقطه نظر دانشمندان و صاحبنظران امور روانشناسی و تربیت مسلم است که انسان بر اساس فطرت توحیدی و ایمان الهی و برائت نفسانی متولد می‌شود، شخصیت طفل مانند ماده خام و مستعدی است که با تربیت صحیح خانوادگی و مصاحبت اجتماعی مناسب و شرایط آموزشی در زمینه‌ی ایمانی شایسته شکل می‌گیرد، و بدون شک دارای ایمانی راسخ و استوار و اخلاقی فاضل و تربیتی ایده آل خواهد شد.

این حقیقت که هر انسانی فطرتاً و بطور سرشتی به خدایتعالی ایمان دارد، در قرآن کریم بصراحت و وضوح تمام بیان شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [الروم: ۳۰].

«فطرت الهی که بر اساس آن مردمان را خلق کرد، تغییری در نظام خلقت او نیست امّا اکثر مردم نمی‌دانند».

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر نوزادی بر اساس فطرت الهی متولد می‌شود این پدر و مادر او هستند که او را یهودی، نصرانی یا مجوسی می‌کنند». (روایت بخاری)

در اینجا شایسته است که نظریات امام غزالی را در ارتباط با مسأله عادات رفتاری در اطفال بدانیم. به نظر این عالم بزرگوار به علت فطرت شکل پذیر کودک، توانایی پذیرش خصلت‌های خوب و بد انسانی را از بدو تولد دارد، و می‌گوید:

کودکان مانند امانتی در دست والدین خود هستند، قلب پاک آنها مانند گوهر ارزشمندی است، اگر او را به اعمال نیک و درست عادت دهیم بر اساس آن رشد می‌کند و سعادت دنیا و آخرت را بدست می‌آورد و اگر او را مانند حیوان بخود واگذاریم تا به اعمال ناشایست عادت کند گمراه می‌شود و تباه می‌گردد.

بنابراین برای حفاظت فرزندان باید آنها را تربیت و تهذیب نمود و محاسن اخلاقی را به آنان یاد داد.

تا حال هر آنچه در ارتباط با فطرت طفل و استعداد شکل پذیری او گفته شد، برای ما این موضوع را روشن خواهد کرد که اگر کودکی در خانواده‌ای منحرف یا محیط اجتماعی گمراه رشد کند یا با افرادی ناشایست نشست و برخاست کند، بدون تردید اخلاق بد با وجودش در می‌آمیزد و خصایل رفتاری ناشایست را جذب می‌کند و بر اساس مفاهیم و مبادی کفر و گمراهی رشد خواهد نمود و

بزودی از سعادت به جانب شقاوت کشیده می‌شود و از اسلام بجانب کفر گام برمی دارد. در این شرائط است که بازگرداندن او بطریق راست و راه ایمان و هدایت بسیار مشکل خواهد بود.

در اینجا خواننده عزیز را دعوت می‌کنم تا با هم مروری بر شرایط و اوضاع فعلی جوامع خود داشته باشیم و نمونه‌هایی از فساد و گمراهی رایج را بازگویم تا والدین و مربیان عزیز با شناخت روشن‌تر عوامل انحراف اخلاقی در امر تربیت، با بصیرت عمل نمایند و بدانند که معلمین و پدران و مادران زمانی که در ارتباط با بچه‌ها سهل انگاری می‌کنند بزودی عکس العمل آنرا بصورت انتخاب کفر و بی‌دینی و لغزش و کجروی فرزندانشان خواهند دید.

* پدری که فرزندش را به مدارس بیگانه و دانشگاه‌های مسیحی می‌فرستد تا از فکر آنان تغدیه شود و آموزش‌ها و رهنمودهای ضروری را از مبلغان مسیحی دریافت کند، بدون تردید گمراهی و لغزش در وجودش نقش می‌بندد و تار و پود شخصیتش بتدریج با کفر و بی‌دینی آمیخته می‌شود و در درونش احساس تنفر و بیزاری از اسلام نضج می‌گیرد و نسبت به دین اسلام عداوت و کینه پیدا خواهد کرد.

* پدری که رهبری و راهنمایی فرزندش را به مربی یا استادی ملحد و شرور وامی گذارد که اصول عقیده‌ی کفر را در ذهن او جای داده و بذر گمراهی را در اعماق قلبش بکارد، مسلماً فرزندش

به انسانی تبدیل خواهد شد که عقیده‌ی او بر مبنای اندیشه الحادی و افکار مادی و ضد دینی شکل گرفته است.

* پدری که فرزندش را آزاد می‌گذارد تا هر چه از کتابهای مادی و ضد دینی که می‌خواهد بخواند و خرده گیری‌ها و اتهامات بی‌اساس مبلغین اهل کتاب و کشورهای استعمارگر را مطالعه کند، بدیهی است که بزودی فرزندش نسبت به عقیده و دین خود شک کرده و گذشتگان خود را به تمسخر می‌گیرد و عملاً به ابزاری برای مبارزه بر علیه اسلام تبدیل می‌شود.

* پدری که فرزندش را افسار گسیخته و به حال خویش رها می‌کند تا با دوستان بد و گمراه رفاقت و مصاحبت کند و تفکرات گمراه کننده و اندیشه‌های وارداتی را در ذهن خود جای دهد، بدون شک بزودی تمامی ارزش‌های دینی و مبانی فطری ادیان و احکام را به باد تمسخر می‌گیرد.

* پدری که به فرزندش مجال می‌دهد تا به جانب احزاب الحادی و کافر تمایل پیدا کند و به دسته‌های ضد دینی بپیوندد و در گروههایی وارد شود که از جهت عقیدتی و فکری و تاریخی هیچ ارتباطی با اسلام ندارند، مسلماً فرزند خویش را با دست خود به جانب عقاید گمراه سوق می‌دهد و چنین انسانی بر مبنای کفر و الحاد پیش خواهد رفت و به وسیله‌ای برای جنگ علیه مقدسات و ادیان بدل می‌شود. بقول شاعر:

وَلَيْسَ النَبْتُ يَنبُتُ فِي جِنانٍ كَمِثْلِ النَّبْتِ يَنْبُتُ في الْفَلاةِ
وَهَل يُرْجي لأَطْفالٍ كَمالٌ إذَا ارْتَضَعُوا ثُديَّ الناقِصاتِ

گیاهی که در باغی با صفا می‌روید با آنکه در برهوت رشد کرده است، یکسان نیست.

آیا از بچه‌هایی که از پستان زنان نالایق و پست شیر می‌خوردند، می‌توان انتظار کمال و بزرگی داشت.

شایسته است که معلمین و مربیان و بویژه والدین، این مسؤولیت‌های خطیر را در پرورش ایمانی و آموزش مبادی اسلام دریافته و ابعاد این امر واجب را بخوبی درک کنند تا تمامی کسانی که وظیفه تربیت را بعهده دارند، این مهم را که همانا پرورش فرزند بر اساس تربیت کامل ایمان است به نحو احسن انجام دهند.

۱۲۳۶ - [۱۸] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «أَفْضَلُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْمَفْرُوضَةِ صَلَاةٌ فِي جَوفِ اللَّيْلِ». رَوَاهُ أَحْمدُ[۱].

۱۲۳۶- (۱۸) ابوهریره ﷺ گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «بهترین و برترین نماز بعد از نماز فرض، نمازی است که در دل شب گزارده شود؛ (یعنی نماز تهجّد)».

[این حدیث را احمد بن حنبل روایت کرده است].

۱- مسلم ۸۲۱/۲ ح (۱۱۶۳-۲۰۲)؛ ابوداود ۸۱۱/۲ ح ۲۴۲۹؛ و مسند احمد ۵۳۵/۲.

١٢٣٧ - [١٩] (صَحِيحٌ)

وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: جَاءَ رجل إِلَى النَّبِي صلى فَقَالَ: إِن فلَانا يُصَلِّي بِاللَّيْلِ فَإِذَا أَصْبَحَ سَرَقَ فَقَالَ: إِنَّهُ سَيَنْهَاهُ مَا تَقُولُ. رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ[١].

١٢٣٧- (١٩) ابوهريره ﷺ گوید: مردی به نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: بی‌گمان فلانی در شب به نماز می‌پردازد ولی چون صبح می‌کند، به دزدی دست می‌یازد!

آن حضرت ﷺ فرمودند: «به زودی، نمازگزاردنش در شب و آنچه او در نماز می‌گوید، او را از آنچه مرتکب می‌شود، بازخواهد داشت».

[این حدیث را احمد بن حنبل و بیهقی در «**شعب الایمان**» روایت کرده‌اند].

شرح: در زمانی زندگی می‌کنیم که فساد همه جا را در برگرفته است، حتی آثارش در فضا پدیدار و گسترده شده است. البته این بلا هم از دستاوردهای خود بشر است. انتشار و کثرت فساد به مراتب بیشتر از حالت‌های عادی انسان را به معصیت و لجن می‌کشاند، چرا که هرگاه فساد فراگیر شود انسان را در محاصره‌ی گناهان قرار می‌دهد و او را وادار می‌کند که دنبال راه چاره و روزنه‌ای برای نجات خود از معاصی بگردد، تا بتواند او را در این

١- مسند احمد ٤٤٧/٢؛ و بیهقی در «شعب الایمان» ١٧٤/٣ ح ٣٢٦١.

موقعیت خطرناک کمک کند. رسول اکرم ﷺ این مطلب را تبیین کرده است: «نماز شب و شب زنده داری بهترین کمک و یاور انسان برای ترک گناه است.» لذا اگر انسان خواهان آزادی خود از قید گناهان است باید به مدرسه‌ی انسان ساز شب پناه برد و جهت پاکی و صیقل خویش دمی در خلوت، با یار همدم و هم مجلس شود. حضرت ابوهریره ﷺ از آن حضرت ﷺ روایت می‌کند: «در محضر ایشان از کسی چنین یاد شد که در شب به نماز می‌پردازد ولی در روز دست به سرقت و دزدی می‌زند، در پاسخ فرمود: به زودی این عمل خوب او را از آنچه مرتکب می‌شود بازخواهد داشت»[۱] و این هم تفسیر این آیه است که خداوند در کلام ملکوتی خویش بیان می‌دارد:

﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ [العنکبوت: ٤٥][۲].

واقعاً عبادت و شب زنده داری عملی شگفت آور است که انسان در دل شب و در خلوت به نماز خواندن و تلاوت مشغول می‌شود. خدایا! چگونه این نماز و ذکر و تلاوت و دعا صاحبش را از ارتکاب گناه و بدی باز می‌دارد و او را از آلودگی‌ها پیراسته و پاک می‌کند؟ پرواضح است، کسی که در تاریکی‌های شب از بستر

۱- به روایت احمد و بزّار؛ مجمع الزوائد ۲۵۸/۲.
۲- عنکبوت / ٤٥: «... مسلّماً نماز [انسان را] از گناهان بزرگ و از کارهای ناپسند [از نظر شرع] باز می‌دارد...».

خویش برمی خیزد و متوجه ذات باری تعالی می‌شود و خالصانه به پیشگاه آن ذات مقدس به دعا و نیایش می‌پردازد، خود نشان دهنده‌ی صداقت و اخلاص آن انسان است که در آن لحظه، به جز خداوند - که عالم الغیب است - کسی از این کار او، اطلاعی ندارد.

گذشته از این، استمرار و مداومت بر شب زنده داری، حسن مراقبت را در انسان کم کم تقویت می‌کند. این امر نیز، انسان را بر تفکر و اندیشه در مورد کم کاریهایش یاری می‌کند و او را به محاسبه‌ی نفس وامی دارد تا از خواب غفلت بیدار شود و خود را از آلودگی‌ها و موانعی که موجب ناخوشنودی پروردگار می‌شود، نجات دهد، و چنان احساس و انگیزه‌ای در او به وجود می‌آورد که از ارتکاب گناه و معصیت دست می‌کشد و با خود می‌گوید: چگونه دزدی کنم، حال آنکه خدایی که با او خلوت می‌کنم از این کارم آگاه است، لذا از خداوند پوزش می‌خواهم و به سوی او باز می‌گردم و از این پس هرگز دنبال عمل خلاف نمی‌روم و بدین صورت با همه‌ی گناهان خداحافظی خواهد کرد.

به هر حال؛ این حدیث و احادیثی دیگر از این قبیل، اثر خنثی‌کننده‌ی گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می‌کنند، و در حقیقت هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی و ظلمتی را در روح و روان انسان ایجاد می‌کند که اگر این تاریکی‌ها ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده و به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می‌کند،

ولی کار نیک و نمازهای روزانه که از انگیزه‌ی الهی سرچشمه گرفته، به روح آدمی لطافتی می‌بخشد که آثار گناه را می‌تواند از آن بشوید و آن تیرگی‌ها را به روشنایی مبدل سازد.

آری! هرگاه نماز با شرایط خود انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز، ایشان را در برابر گناه بیمه می‌کند و زنگار گناه را از آینه‌ی دل می‌زداید و جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند و اراده‌ی انسان را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند.

نماز موجی از معنویت را در وجود انسان ایجاد می‌کند، موجی که سد نیرومندی در برابر گناه ومعصیت پروردگار محسوب می‌شود، نماز وسیله‌ی شستشو از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است. و انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می‌کند. نماز سدی در برابر گناهان آینده است که روح ایمان را در انسان تقویت می‌کند و نهال تقوا و خداترسی را در دل پرورش می‌دهد. نماز غفلت زدا است که مرتباً به انسان در روزی پنج مرتبه اخطار می‌کند، هشدار می‌دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می‌سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می‌کند، خودبینی و کِبر را درهم می‌شکند، پرده‌های غرور و خودخواهی را کنار می‌زند و

تواضع و فروتنی، خشوع و خضوع، و ایثار و فداکاری را به ارمغان می‌آورد.

نماز، وسیله‌ی پرورش فضائل اخلاقی و تکاملی معنوی انسان است، نماز است که انسان را از جهان محدود ماده و چهاردیواری عالم طبیعت بیرون می‌برد و به ملکوت آسمان‌ها دعوت می‌کند و با فرشتگان هم صدا و همراز می‌سازد تا خود را بدون نیاز به هیچ واسطه، در برابر خدا می‌بیند و با او به گفتگو برمی‌خیزد.

آری! نماز، وسیله‌ی شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است، البته برای کسانی که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند، نمازی که با روح و با حضور قلب و خشوع و خضوع ادا شود، این چنین نمازی، آثار گناهان صغیره را از دل و جان می‌شوید و ظلمت و تاریکی را از آن می‌زداید.

ممکن است کسی بپرسد که: این احادیث مردم را به گناهان صغیره تشویق می‌نماید و می‌گویند: با ترک گناهان کبیره، ارتکاب گناهان صغیره و کوچک مانعی ندارد، چرا که خواه ناخواه، چنین گناهانی با نمازهای پنج‌گانه و دیگر عبادات و طاعات بخشوده می‌شوند!

اما باید دانست که پرهیزکردن از گناهان کبیره، خصوصاً با فراهم بودن زمینه‌های آن‌ها، یک نوع حالت تقوای روحانی را در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید

و در حقیقت این احادیث، همانند آیه‌ی ﴿إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِۚ﴾ [هود: ۱۱۴] می‌باشد، و در واقع، اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک از قبیل: نمازهای پنج‌گانه، روزه‌ی رمضان، نماز جمعه و... است و این درست به این معنااست که بخشش گناهان صغیره، یک نوع پاداش معنوی برای تارکان گناهان کبیره است، و این خود اثر تشویق کننده‌ای برای ترک گناهان کبیره دارد.

۱۲۳۸ - [۲۰] (صَحِيح)

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ وَأَبِي هُرَيْرَةَ قَالَا: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «إِذا أَيْقَظَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلَّيَا أَوْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ جَمِيعًا كُتِبَا فِي الذَّاكِرِينَ وَالذَّاكِرَاتِ». رَوَاهُ أَبُو دَاوُد وَابْن مَاجَه[1].

۱۲۳۸- (۲۰) ابوسعید خدری رضی الله عنه و ابوهریره رضی الله عنه گویند: رسول خدا ﷺ فرمودند: «هنگامی که مرد، خانواده‌اش را در شب بیدار کند و هردو با هم - یا هر کدام به تنهایی - دو رکعت نماز بگزارند، نامشان در زمره‌ی مردان و زنان ذاکر (یادکننده‌ی خدا) نوشته می‌شود».

[این حدیث را ابوداود و ابن ماجه روایت کرده‌اند].

شرح: «كُتبا في الذاكرين والذاكرات»: ذکر به معنای یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است؛ از این رو گفته‌اند: ذکر دوگونه است: ۱- ذکر قلبی. ۲- ذکر زبانی.

۱- ابوداود ۷۳/۲ ح ۱۳۰۹؛ و ابن ماجه ۴۲۳/۱ ح ۱۳۳۵.

امّا باید توجه داشت که منظور از ذکر خدا - که مایه‌ی آرامش دلها و فراچنگ آوردن پاداش است - تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و به طور پیوسته، تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب و وجود، متوجه او و عظمت، علم، آگاهی، حاضر و ناظر بودنش گردد؛ و این توجه، مبدأ حرکت و فعّالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکی‌ها گردد و میان او و گناه سدّ محکم و پولادینی ایجاد کند؛ این است حقیقت ذکر، که آن همه آثار و برکت‌ها در روایت‌های اسلامی، برای آن بیان شده است.

و در واقع، ذکر - به معنای واقعی کلمه - یعنی توجه با تمام وجود به خداوند نه تنها با زبان و لقلقه‌ی زبان؛ ذکری که در همه‌ی اعمال و کردار انسان پرتوافکن باشد و نور و روشنایی بر آن‌ها بپاشد؛ و بدین ترتیب، قرآن و حدیث، همه‌ی مؤمنان را مؤظف می‌کنند که در همه حال به یاد خدا باشند؛ به هنگام عبادت، یاد او کنند و حضور قلب و اخلاص داشته باشند؛ و به هنگام حضور صحنه‌های گناه، یاد او کنند و چشم بپوشند و یا اگر لغزشی روی داد، توبه کنند و به راه حق بازگردند. و به هنگام نعمت، یاد او کنند و شکرگزار و قدردان باشند؛ و به هنگام بلا و مصیبت،یاد او کنند و صبور و شکیبا باشند.

و هرگز نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار - با این همه فضیلت - تنها ذکر زبانی است؛ بلکه در روایت‌های اسلامی تصریح شده است که منظور، علاوه بر این ذکر قلبی و عملی است؛ یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می‌گیرد به یاد خدا بیافتد و آن را ترک گوید.

هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان، حضور داشته باشد و نور پروردگار، تمام زندگی او را فراگیرد و همواره به او بیاندیشد و فرمان او را نصب العین و آویزه‌ی گوش خویش قرار دهد.

از این رو، مجالس ذکر، مجالسی نیست که گروهی جاهل و بی‌خرد، گرد هم آیند و به عیش و نوش پردازند و در ضمن مشتی اذکار اختراعی عنوان کنند و بدعت‌هایی را رواج دهند؛ و منظور از حلقه‌ها و مجالس ذکر - که در احادیث بدان‌ها اشاره رفته است - جلسات و محافلی است که در آن، علوم و معارف اسلامی احیاء شود و بحث‌های آموزنده و تربیت کننده مطرح گردد و انسان‌ها در آن ساخته شوند و گنهکاران پاک گردند و به راه خدا آیند.

۱۲۳۹ - [۲۱] (ضَعِیف)

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَأَصْحَابُ اللَّيْلِ». رَوَاهُ الْبَيْهَقِيُّ فِي شُعَبِ الْإِيمَانِ[۱].

۱۲۳۹- (۲۱) عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: «حاملان قرآن و شب زنده‌داران، از زمره‌ی آشراف و آعیان امّت من هستند».

[این حدیث را بیهقی در «شعب الایمان» روایت کرده است].

شرح: خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

﴿أَمَّنۡ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدٗا وَقَآئِمٗا يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦ﴾ [الزمر: ۹]

«(آیا شخص مشرک و گمراه بهتر است) یا کسی که در اوقات شب، سجده کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‌شود و (خویشتن را) از (عذاب) آخرت به دور می‌دارد و رحمت پروردگار خود را خواستار می‌گردد»؟.

به هر حال، آن انسان مشرک و فراموشکار و گمراه و گمراه کننده کجا و این انسان بیداردل و نورانی و باصفا که در دل شب که چشم غافلان در خواب است، پیشانی بر درگاه دوست گذارده و با خوف و رجاء، او را می‌خواند، کجا؟!

آن‌ها، نه به هنگام نعمت از مجازات و کیفر او خود را در امان می‌دانند و نه به هنگام بلا از رحمتش قطع امید می‌کنند؛ و این

۱- بیهقی در «شعب الایمان» ۵۵٦/۲ ح ۲۷۰۳.

دو عامل، همواره وجود آنان را در حرکتی مداوم، توأم با هوشیاری و احتیاط به سوی راه راست و درست می‌برد. از این رو، حاملان قران و شب زنده‌داران، با دیگران مساوی و یکسان نیستند؛ زیرا آن‌ها، از زمره‌ی آشراف و آعیان امّت رسول خداﷺ به شمار می‌آیند.

رسول خداﷺ در حدیثی می‌فرمایند: «مثل الذي يقرأ القران كالاتُرجَّة، طعمها طيّب وريحها طيّب؛ والذي لايقرأ القران كالتمرة طعمها طيّب ولا ريح لها؛ ومثل الفاجر - وفي رواية: المنافق - الذي يقرأ القران كمثل الريحانة ريحها طيّب وطعمها مرّ؛ ومثل الفاجر - وفي رواية: المنافق - الذي لايقرأ القران كمثل الحنظلة، طعمها مرّ ولا ريح لها» (بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و نسایی).

«هر مسلمانی که قرآن می‌خواند، مانند ترنج است که خوش‌طعم و خوش بو است، و کسی که قرآن نمی‌خواند، مانند خرما است که خوش‌طعم است و امّا بو ندارد. و منافقی که قرآن می‌خواند، مانند ریحان است که خوشبو است و امّا طعم تلخی دارد. و فاجر یا منافقی که قرآن نمی‌خواند، مانند حنظل است که بدمزه و بدبو است».

از این حدیث معلوم می‌گردد که ایمان، راه سعادت و فسق و فجور و نفاق و دورنگی، مایه‌ی شقاوت و بدبختی است؛ و قرآن، درخت تناور اسلام است که علوم مختلف اسلامی، مانند: فقه، کلام، عرفان و اخلاق، شاخه‌های آن می‌باشند.

میزان درجه و مقام هرکس به اندازه‌ی تعلّق و ارتباطی است که با قرآن دارد و یا تفکّر و تدبّری است که در قرآن می‌کند؛ پیامبرﷺ در این حدیث، مردم را از حیث ارتباط با قرآن، وابستگی و ایمان - حتی ایمان ظاهری - به چهار دسته تقسیم کرده است:

دسته‌ی اول: کسانی هستند که قلبشان از ایمان لبریز است و به خدا و رسول و کتاب و دینش مؤمن و معتقداند. با قرآن مونس و همدم‌اند، شبانه روز به تلاوتش مشغول‌اند ایستاده و نشسته، در حال رکوع و سجود، هرگاه فرصتی برایشان دست دهد از تلاوتش کوتاهی نمی‌کنند تا اینکه دلهایشان از یاد خدا غافل نماند و دست آویز شیاطین واقع نشود و او را از راه بدر نکنند، تلاوتش هم با زبان نیست بلکه با دل می‌خواند؛ بهمین دلیل است که ثمره آن خشیت و هدایت است و نتیجه‌ی آن عمل و استقامت.

به همین دلیل پیامبر رحمت، چنین کسانی را به ترنج تشبیه نموده که میوه‌ای لذیذ و خوشبوی‌اند که اگر آنها را بیازمایی بجز نیکی، ایمان، مردانگی، استقامت، وفاداری، خوشروی از اسانس آن نمی‌بینی و چگونه در حالیکه عطر دل انگیز قرآن از زبان و قلبشان جاری می‌شود.

دسته‌ی دوم: کسانی هستند که به قرآن ایمان دارند و به احکامش عامل‌اند و از ارشاداتش بهره مند و به اخلاقش متخلق‌اند اما قرآن را نمی‌خوانند و از بر ندارند که بسان خرمائی هستند خوش

طعم، اما خوشبو نیستند. هر چند خوش نیت و خوش کردار باشند. اما چون از مشک قرآن بهره نگرفته‌اند خوشبو نیستند.

دسته‌ی سوم: فاجر یا منافقی که تنها از اسلام اسمی و از دین رسمی دارد قرآن را می‌خواند، از بر دارد، قرائات مختلفش را می‌داند و آهنگهای گوناگونش را آشناست، اما از حنجره تجاوز نمی‌کند اگر قلبش را بشکافی جز سیاهی و تاریکی و تلخی چیز دیگری نمی‌یابی، این است که پیامبر چنین شخصی را به ریحان تشبیه کرده است که اگر استشمام کنی خوشبو است اما طعم تلخ و گزنده‌ای دارد چنین کسی وقتی که قرآن را می‌خواند جانها را آرام می‌کند و مجالس را معطر می‌گرداند، اما قلبش تیره و تار است زیرا نفاقش مهری بر دلش نهاده و نصیحت و موعظه در او تأثیری نمی‌کند.

دسته‌ی چهارم: منافق یا فاجری است که ارتباطی با قرآن ندارد نه علمی و نه عملی، نه تلاوت می‌کند و نه از بر دارد. پیامبر چنین شخصی را به حنظل تشبیه کرده که بدطعم و بدبو است که در رستنگاه نفاق روئیده است و مردم از دست و زبانش آسوده نیستند هیچ خیری از او استشمام نمی‌شود چون از بهترین عطرها که کلام خداوند است محروم است کتابی که جلادهنده‌ی دیده‌ها و پزشک دلها و نوازنده‌ی گوشها و آرامبخش جانها است.

اینها چهار گروهی بودند که پیامبر مشخص کرد، تو نیز بنگر که در کدامین دسته‌ای؟ بر این باورم از کسانی باشی که مؤمن و مخلص، قاری و متدبر و عامل و متقی هستند.

آری؛ آشراف و اعیان این امّت، کسانی است که خداوند بلندمرتبه بر آن‌ها منّت نهاده و قدرت حفظ قرآن را بدان‌ها بخشیده و عالم به احکام قرآن هستند؛ حلال و حرام، آداب و اخلاق قرآن را می‌دانند؛ شیرینی تلاوتش را چشیده و مکانتش را شناخته‌اند؛ همراز، همنشین و مونس قرآن هستند؛ شبانه روز قرآن را می‌خوانند؛ زبانشان به خواندن قرآن مشغول و دلشان به یاد قرآن زنده و عقلشان در رشد و ارتقا و جانشان شیفته‌ی نسیم‌های فرح‌بخش قرآن است؛ در مشکلات و گرفتاری‌ها و چالش‌ها و دغدغه‌ها به قرآن پناه می‌آورند؛ منازعات و کشمکش‌های خویش را به قرآن فیصله می‌بخشند و غبار شبهات را به وسیله‌ی قرآن، زایل می‌سازند؛ به قرآن فتوا می‌دهند و مردم را به فراگیری آن می‌خوانند و جاهلان را به قرآن ارشاد می‌نمایند و بیماران را به قرآن شفا می‌بخشند و افراد را به آن اندرز می‌دهند.

آری؛ هر که خداوند، قرآن را در سینه‌اش نهاده باشد و شب را با تلاوت آن، به شب زنده‌داری بپردازد، در حقیقت بدو خیری فراوان،

تندرستی، صفای دل، کمال عقلی، ثروتمندی، فروتنی، بزرگی، مهربانی، دانشمندی و صداقت بخشیده است.

چنین خیری را تنها سعادتمندان و خردمندان می‌دانند که همسایه‌ی مؤمنی داشته باشند که اهل قرآن و عامل به آن باشد و آنان به حال او غبطه بخورند و تمنّای رسیدن به چنان مقامی را بنمایند.

۱۲٤۰ - [۳۲] (صَحِيح)

وَعَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ أَبَاهُ عُمَرَ بْنَ الْـخَطَّابِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللهُ حَتَّى إِذَا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ أَيْقَظَ أَهْلَهُ لِلصَّلَاةِ يَقُولُ لَهُمْ: الصَّلَاةُ ثُمَّ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ ١٣٢﴾ [طه: ۱۳۲].

رَوَاهُ مَالك[۱].

۱۲٤۰- (۳۲) عبدالله بن عمر ﷺ گوید: پدرش عمر به خطاب ﷺ شبانگاه - به اندازه‌ای که خدا خواسته بود - نماز تهجّد می‌گزارد و شب‌زنده‌داری می‌نمود و چون قسمت آخر شب فرامی‌رسید، خانواده‌ی خویش را برای گزاردن نماز، از خواب بیدار می‌کرد و بدان‌ها می‌گفت: «وقت نماز است»؛ و سپس این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ

۱- موطأ مالک ۱۱۹/۱ ح ۵، «کتاب صلاة اللیل».

لِلتَّقۡوَىٰ۱۳۲﴾ [طه: ۱۳۲]. «خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده (چرا که نماز، مایه‌ی یاد خدا و پاکی و صفای دل و تقویت روح است) و خود نیز بر اقامه‌ی آن ثابت و ماندگار باش. ما از تو روزی نمی‌خواهیم، بلکه ما به تو روزی می‌دهیم؛ و سرانجام (نیک و ستوده) از آنِ (اهل تقوا و) پرهیزگاری است».

[این حدیث را مالک روایت کرده است].

شرح: در اینجا ذکر این نکته نیز لازم می‌نماید که:

سنّت است که زن برای قیام و شب زنده‌داری، از شوهر خویش اجازه بگیرد؛ این مطلب را عبدالله بن عباس ﷺ از آن حضرت چنین روایت می‌کند: «زن نباید بدون اجازه‌ی شوهر کسی را به خانه راه دهد، نیز نباید بدون اجازه‌ی او شب برای انجام مستحبات و احیای شب قیام کند.»[1].

این است روش و رهنمود متعالی اسلام، که به زن می‌آموزد حال شوهر خود را هم مد نظر داشته باشد. علاوه بر آن، این حدیث مرد را تشویق می‌کند تا به نماز شب روی بیاورد، و بر این اساس زمان خواب خود را تنظیم کند؛ همسرش را نیز به شب زنده داری و نماز شب تشویق کند و مراقب عبادتهایش باشد، تا مبادا هم

۱- مجمع الزوائد ۲/۲٦٤.

خود او از این عمل بسیار پسندیده غفلت ورزد و هم مانع شب زنده داری همسرش شود.

اگر شوهر، انسانی نیک و صالح باشد، از این خواسته‌ی زن خوشحال خواهد شد و بدون چون و چرا با آن موافقت خواهد کرد، و این امر را برای خود مایه‌ی سعادت و افتخار خواهد دانست. چرا که برای مردان صالح چنین امری طبیعی است، حتی به زن خواهد گفت که او را هم برای نماز بیدار کند و اگر سستی به خرج داد بر صورت او آب بپاشد. بدین صورت تعارض ظاهری بین دو حدیث مرتفع می‌شود، به طوری که زن هم با اجازه‌ی شوهر بیدار شده و هم او را بیدار کرده است و بدین وسیله مطابق سنت پیامبر ﷺ عمل کرده است.

همچنین برای فرد مسلمان سنت است که هر کسی از خویشاوندان و برادران نزد او بود، به خاطر فضیلت نماز شب و شب زنده داری او را بیدار کند. عبدالله بن عباس رضي الله عنه می‌فرماید: «شبی نزد پیامبر بودم که مرا برای نماز بیدار کرد. پیامبر مرا تکان داد من هم بیدار شدم»[1].

شبی آن حضرت ﷺ به خانه‌ی علی و فاطمه رضي الله عنها تشریف برد و به آنان چنین خطاب نمود: آیا نماز نمی‌خوانید؟ حضرت علی رضي الله عنه در

۱- به روایت مسلم، باب صلاة النب ﷺ و دعائه باللیل.

ادامه می‌گوید در پاسخ آن حضرت گفتم: جان ما در دست خداوند است، هرگاه بخواهد ما را برمی انگیزد. چون این را گفتم، آن حضرت برگشت و چیزی نگفت، ولی اندکی بعد شنیدم در حالی که با دست بر ران خود می‌زد چنین می‌فرمود: ﴿وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا﴾ [الکهف: ٥٤][۱].

البته ایرادی ندارد، که در یک شب بیش از یک بار افراد را برای نماز بیدار کند. حضرت علی ﷺ می‌فرماید: «آن حضرت ﷺ شب هنگام نزد من و فاطمه آمد و ما را برای نماز بیدار کرد و سپس به خانه برگشت و مدتی به نماز مشغول شد و چون احساس کرد که بیدار نشده ایم دوباره آمد و ما را بیدار کرد»[۲].

البته کسی که خواب است، باید این اقدام را با آغوش باز بپذیرد و برای کسی که او را جهت قیام بیدار کرده، دعای خیر کند، نباید ناراحت شود و سر و صدا و هیاهو به راه اندازد و او را مورد ضرب و شتم قرار دهد. ولی متأسفانه امروزه تا حدّی مسئله برعکس شده است. به عبارت دیگر نوافل به جای خود، اگر شخصی را برای ادای نمازهای فرض بیدار کنند، ناراحت می‌شود و احیاناً الفاظ

۱- کهف / ٥٤: «... ولی انسان [طبیعتاً دوست دار جر و بحث و مشاجره است و] بیش از هر چیز به مجادله می‌پردازد [و با حقایق می‌ستیزد]...». به روایت بخاری، باب تحریض النبی ﷺ علی قیام اللیل ۱۱/٦ - ۱۳ ح ۱۱۲۷.

۲- همان.

رکیکی هم به کار می‌برد. حال اگر کسی او را برای انجام نوافل از خوابی بیدار کند خدا می‌داند که برخورد وی چگونه خواهد بود؟! بارالها، رحمت و لطف تو را مسئلت داریم!.